تصویر ابو عبدالرحمن الکردي

ترجمهٔ فارسی

صفوة التفاسیر

مؤلف:
محمد علی صابونی

مترجم:
سید محمد طاهر حسینی



نشر احسان

منتدي اقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com

ترجمه‌ی فارسی

صفوة التفاسیر

جلد اول

تفسیر سوره‌ی فاتحه تا پایان سوره‌ی انعام

صفوة التفاسیر: با اتخاذ سبکی نوین و آسان و پرداختن به جنبه‌های بیانی و ادبی آیات و شرح معانی واژگان، گزیده‌ای است برگرفته از تفاسیر معتبری همچون طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن‌کثیر، البحر المحیط و...

مؤلف: محمّد علی صابونی

استاد دانشکده‌ی شریعت و مطالعات اسلامی
دانشگاه ملک عبدالعزیز ـ مکّه‌ی مکرّمه

مترجم: سیّد محمد طاهر حسینی

صابونی، محمدعلی، ۱۹۲۶ ـ م.
صفوةالتفاسیر/ تالیف محمدعلی الصابونی؛ ترجمه محمدطاهر حسینی.ـ
تهران: احسان، ۱۳۸۲.
۴ ج.
ISBN 964-356-279-4 (دوره)
ISBN 964-356-284-0 (ج.۱) ISBN 964-356-285-9 (ج.۲)
ISBN 964-356-287-5 (ج.۴) ISBN 964-356-286-7 (ج.۳)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱. تفسیر سوره فاتحه تا پایان سوره انعام. ــ ج.۲. تفسیر سوره اعراف تا پایان سوره انبیاء .ــ ج.۳. تفسیر سوره حج تا پایان سوره زخرف .ــ ج.۴. تفسیر سوره دخان تا سوره ناس.ـ
۱. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۱۴. الف.حسینی، محمدطاهر، ۱۳۰۹ ـ ۱۳۸۲ ـ، مترجم. ب.عنوان.
۷۰۴۱ص۲ص/ ۹۸ BP ۲۹۷/۱۷۹
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۲۸۹۵۱-۸۲م

محمدعلی صابونی

صفوةالتفاسیر

مترجم: سید محمدطاهر حسینی

● ناشر:	نشر احسان
● تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
● نوبت چاپ:	اول ـ ۸۳
● ویراستار:	قادر قادری
● نمونه خوان:	امین علیپور
● حروفچینی:	حروفچینی احمد ـ سنندج
● صفحه‌آرایی:	خانم آتش‌رزان
● چاپ:	اسوه ـ قم
● شابک دوره:	ISBN: 964-356-279-4 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۷۹-۴
● شابک ج ۱:	ISBN: 964-356-286-7 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۸۴-۰



نشر احسان

فروشگاه شمارهٔ ۱: تهران - خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۹۵۴۴۰۴
فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب ـ شمارهٔ ۱/۱۱ ـ تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ۱۱۲۹۵

فهرست

تقریظ جناب دکتر عبدالحلیم محمود
شیخ دانشگاه الأزهر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی اشرف المرسلین سیدنا محمد و علی آله و صحبه و من اتبع هدیه الی یوم الدین و بعد:

استاد محمدعلی صابونی مرا از قسمتی از کتاب جدیدش، «صفوة التفاسیر» مطلع نمود. مؤلف در صفوة التفاسیر صحیح‌ترین آرا و نظرات مفسران قرآن مجید را جستجو و تحقیق نموده و آن را به شیوه‌ی آسان و مختصر آورده است. اگر انتخاب انسان قسمتی از عقل و خردش باشد، بدون تردید مؤلف در رابطه با انتخاب آگاهانه‌ی تفاسیر معتبر و مراجعه به آنها به توفیقی بس بزرگ نایل آمده است.

این اوّلین کتاب مؤلف در زمینه‌ی موضوعات قرآنی نیست، بلکه کتاب «تفسیر ابن‌کثیر» را نیز مختصر کرده و اختصار این کتاب بزرگ و مهم بسی مفید و سودمند بوده و از هرگونه تعقید و پیچیدگی خالی است.

آیات احکام قرآن‌کریم را در قالب کتابی مستقل به نام «روایع البیان فی تفسیر آیات الاحکام» تألیف نموده است. کتابی که احکام را از همان منبع اوّلِ احکام یعنی قرآن، استخراج کرده و به توضیح و تبیین آن می‌پردازد.

و قبلاً هم در زمینه‌ی علوم قرآن‌کریم کتابی را تحت عنوان «التبیان فی علوم القرآن» تألیف کرده است اما اثر جدید ایشان در زمینه‌ی تفسیر قرآن‌که با استفاده از آثارگرانبهای پیشینیان به بار نشسته است، همچون ستاره‌ی تابناکی بر تارک آسمان تحقیقات و تألیفات وی می‌درخشد.

از خدای سبحان مسألت داریم، همواره وی را موفق گرداند و کتابش موجب هدایت گردد. همو نزدیک و شنوا و دعوت‌پذیر است.

عبدالحلیم محمود

رئیس دانشگاه «الأزهر»

مکه‌ی مکرمه ۲۷ صفر ۱۳۹۶ هـ. ق

۲۷ فوریه ۱۹۷۶ م.

تقریظ جناب دکتر عبدالله بن حمید
رئیس کل دادگستری
مدیر کل نظارت بر امور دینی مسجد الحرام

سپاس و ستایش فقط شایسته‌ی خدا می‌باشد. اما بعد؛ برادر ارجمند و فاضل، استاد محمدعلی صابونی مدرس دانشکده‌ی شریعت و مطالعات اسلامی ملک عبدالعزیز در مکه‌ی مکرمه، بعد از این‌که خودش چند مطلب از کتابش «صفوة التفاسیر» را بر من خواند و فرصت فراهم نشد تمام آن را بشنوم، از من خواست تقریظی بر آن بنویسم.

در آن قسمت از کتابش که من شنیدم، نیکو و پرفایده عمل کرده است، خدای متعال پاداش نیکش را بدهد، و همچنین در زمینه‌ی تألیف و گردآوری و برگزیدن اصح و ارجح اقوال در تفسیر کتاب خدا سعی و تلاش فراوان و قابل توجهی را به کار برده و در این تفسیر، مأثور و معقول را به اسلوبی واضح و روشی نوین و آسان با هم آورده است، و در پیش درآمد سوره خلاصه‌ای از مقاصد اساسی را یادآور شده است. معانی کلمات و بیان اشتقاق آنها را توضیح می‌دهد، و ارتباط بین آیات پیشین و پسین را بیان می‌کند و به ذکر سبب نزول آیات می‌پردازد. تفسیر آیات را بدون بیان وجوه اعراب آغاز می‌کند، و فواید مربوط به آیات و استنباط شده از آنها را یادآور می‌شود و فنون و نکته‌های بلاغی را نیز توضیح می‌دهد.

از پیشگاه خدا مسألت داریم به او و به ما توفیق و پایداری عطا فرماید، و عموم را از این کتاب بهره‌مند نماید و در مقابل تلاش و کوشش مؤلف، او را پاداش نیکو دهد. و الله الموفق و صلی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین.

عبدالله بن حمید

رئیس کل دادگستری

مدیر کل نظارت بر امور دینی مسجد الحرام

۱۳۹۷/۴/۷ هـ. ق

تقریظ شیخ ابوالحسن الندوی
رئیس انجمن علمای لکنهو هندوستان

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی سید المرسلین محمد و علی آله و صحبه اجمعین و بعد:

در عصرهای نخستین تألیفات اسلامی، نظر علمی متداول عبارت بود از برگرفتن تمام گفته‌ها و روایاتی که درباره‌ی موضوع مورد نظر وارد شده بود، از این رو کتب مؤلفان در زمینه‌ی تفسیر و حدیث و سیره و تاریخ، به دایرةالمعارف‌های علمی، شبیه‌تر بود، هر چند چنین نظر و روش متداول، فوایدی در برداشت که بزرگترین آن عبارت بود از حفظ و صیانت این ثروت علمی از نابودی، و این‌که خواننده امکان یابد مطالب نزدیکتر به ذوق خود را اختیار کند، اما این امر خالی از اشکال نبود. به ویژه در عصر حاضر، و آن این‌که جوینده‌ی تازه‌کار و جوان در برگزیدن اقوالی که به «صواب» نزدیکتر است متحیر و ذهنش پراکنده و آشفته می‌گردد، و در نتیجه نظر و گفته‌ای در ذهنش رسوخ پیدا نمی‌کند و خود را در میان دریایی از اقوال و نظرات و مذاهب می‌یابد. از این رو در هر عصر، مؤلفان زیادی از این روش بهره‌ای روگردان شده، و نزدیکترین و قوی‌ترین اقوال را برگرفته‌اند و کتاب‌هایی که با این سبک و روش تألیف یافتند برای جویندگان دانش، فایده و برکتی عظیم در بر داشتند.

عصر حاضر از هر زمان بیشتر به این روشِ تألیف نیازمند است، چون وقت کوتاه و همت ضعیف و اذهان پراکنده می‌باشند. از این رو دوست ارجمند و فاضل ما جناب شیخ محمد علی صابونی در تألیف کتاب «صفوة التفاسیر» کاملاً موفق بوده و به هدف زده است، چون برای طالبان علم تفسیر، وقت و زمانی زیاد را ذخیره کرده است و برای دستیابی به چکیده‌ی بررسی‌ها و مطالعات خود و خلاصه‌ی تفسیرها آنها را راهنمایی کرده است، که تنها کسی قادر به ایفای چنین عملی است که از مطالعه و تحقیقات فراوانی برخوردار بوده، ذوقی سالم و تلاش و کوششی وافر در زمینه‌ی تألیف و تدریس برخوردار باشد. بنابراین شایستگی سپاسگزاری طالبان علم و شاغلان در فن تفسیر را پیدا کرده است. خدا پاداش نیکش را بدهد و عملش را قبول فرماید.

ابوالحسن علی الحسنی الندوی

مکه‌ی مکرمه ۱۳۹۶/۴/۹ هـ. ق

تقریظ جناب دکتر عبدالله عمر نصیف
مدیر دانشگاه ملک عبدالعزیز

سپاس و ستایش فقط ذات خدا را سزد و درود و سلام بر بنده و پیامبرش، پیامبر امین ما حضرت محمد بن عبدالله که به عنوان رحمة للعالمین مبعوث شده است، و بر جمیع آل و اصحابش باد. و بعد:

شریف‌ترین مطلبی که محققان تقدیم می‌دارند، و والاترین هدفی که مؤلفان در تحقیقات و تألیفات خود برای آن تلاش می‌کنند، مطالبی است که در خدمت قرآن کریم و علوم گرانقدر و پربار آن باشد. شرف انسان در گرو شرافت وظیفه‌ای است که آن را به دوش می‌کشد و هدفی‌که برای تحقق آن تلاش می‌کند. هیچ تلاشی شبیه تلاش دانشمندان نیست، زیرا دانشمندان در هر زمان و هر مکانی مشعل‌های نور و روشنایی می‌باشند و کاروان سیر تکاملی انسان را هدایت می‌کنند، و از این رو خدا قدر و منزلت آنان را والا معرفی‌کرده و فرموده است: ﴿قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون إنما یتذکر أولوا الالباب﴾. این کار گرانقدر که برادر ارجمند شیخ محمد علی صابونی، استاد تفسیر و علوم قرآن در دانشکده‌ی شریعت و تحقیقات اسلامی در مکه‌ی مکرمه به آن اقدام کرده، برای او از جانب خدای توانا توفیقی بس بزرگ است؛ زیرا مجموعه‌ای از تفسیرهای بزرگ مفسران نام‌آور را برگزیده و خلاصه‌ای از آنها را آورده است، که هم دانشمندان و هم دانشجویان می‌توانند به طور یکسان از آن استفاده کنند.

خدای جل و علا به او توفیق عطا فرموده است که این گنجینه‌ی باعظمت را در یک کتاب به نام «صفوة التفاسیر» به پویندگان تقدیم کند، تا آگاهی و فهم کتاب خدا برای آنان آسان و میسر گردد. از پیشگاه خدا مسألت دارم به مؤلف با فضیلت، پاداش خیر عطا فرماید، و مسلمانان از آن بهره‌مند سازد.

خداوند توان و قدرت آن را دارد و از قصد و نیت آگاه است، و فقط او راهبر راه راست است.

د. عبدالله عمر نصیف

مدیر دانشگاه ملک عبدالعزیز

جده ۱۵ صفر ۱۴۰۰ هـ. ق

مطابق ۳ دسامبر ۱۹۸۰ م

تقریظ جناب دکتر راشد راجح
استاد دانشکده‌ی شریعت و تحقیقات اسلامی در مکه‌ی مکرمه

الحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا محمد و علی آله و صحبه اجمعین. و بعد:

به کتاب «صفوة التفاسیر» جناب استاد فاضل شیخ محمد علی صابونی، دسترسی پیدا کردم، چند صفحه از آن خواندم، آن را کتابی باارزش یافتم، حاوی خلاصه‌ای از گفته‌ها و مختصری از نظرات پیشوایان علم تفسیر است. آن را به اسلوب و روشی ساده و میسر و با توضیحات نیکو و با توجه به جوانب لغوی و بیانی آورده است تا فهم و درک آن برای دانش‌پژوهان آسان باشد. با توجه به این امتیازات، کتابی است پسندیده و نیکو و برای فایده‌ی عموم، شایسته‌ی چاپ و انتشار است.

خدای متعال پاداش نیکو را به مؤلف عطا کند و اسلام و مسلمانان را از آن بهره‌مند فرماید. خداوند قدرت و توان آن را دارد، همو ما را بس است و بهترین مدافع فقط اوست.

راشد بن راجح الشریف

استاد دانشکده‌ی شریعت و تحقیقات اسلامی در مکه‌ی مکرمه.

مکه‌ی المکرمه ۱۳۹۶/۱۰/۱۵ هـ. ق

تقریظ جناب شیخ عبدالله خیاط
خطیب مسجد الحرام

سخت آرزومند بودم تفسیری از قرآن کریم در دسترس جویندگان دانش قرار گیرد که مطالب پراکنده در کتاب‌های معتبر را به صورت اجمال در بر داشته باشد، عموم را از مراجعه به منابع مطوّل بی‌نیاز کند، و نظر و اندیشه‌ی روشن را در زمینه‌ی ادب و زبان قرآن و سبب نزول آیات به او یاد دهد. و معانی را برایش آسان کند و از آن توشه بردارد. در کتاب «صفوة التفاسیر» حلقه‌ی گم‌گشته را می‌توان یافت، زیرا مؤلف ارجمند، شیخ محمد علی صابونی به تمام موارد مذکور توجه داشته است، و آرزوی ما را جامه‌ی عمل پوشانده و نیاز را برآورده است.

از خدای متعال مسألت دارم برای مسلمانان سودمند باشد، و در مقابل تلاش و فداکاری مؤلف، او را پاداش نیکو بدهد، و صلی الله علی خیر خلقه سیدنا محمد و علی آله و صحبه.

عبدالله خیاط

خطیب المسجد الحرام در سال ۱۳۹۵ هـ. ق

تقریظ جناب شیخ محمد غزالی
رئیس بخش دعوت و اصول دین دانشکده‌ی شریعت در مکه‌ی مکرمه

الحمد لله اهل التقوی و المغفرة، و الصلاة و السلام علی منار العلم و الهدی فی الدنیا و الآخرة، و بعد:

فرهنگ و دانش قرآنی، به قلمی رسا و بیانی شیوا و دور از اصطلاحات فنی و مناقشات و جدل‌های فلسفی نیازمند است، که بزرگترین هدفش پیشبرد فرمان آسمانی و رساندن آن بدون تکلّف و پیچیدگی به اعماق نفوس و نهاد مردم باشد.

در این مورد، جناب شیخ محمد علی صابونی موفق شده است، زیرا توفیق یافته است تفسیری ساده و آسان از قرآن مجید را تألیف نماید که در ضمن آن مجموعه‌ای از اقوال پیشوایان را جمع کند و شامل خلاصه و گزیده‌های علمی و ادبی باشد. وی کتاب را با ارائه‌ی حقایق و حکمت‌های مفید غنی کرده است. شیخ محمد علی صابونی، بسی از اقوال سلف و اجتهادات خلف را در تفسیرش، آورده است؛ به قول معروف؛ منقول و معقول را با هم جمع نموده است. بنابراین خواننده می‌تواند هر دو گونه را در مقابل خود بیابد و از هر دو روش بهره بگیرد.

اکثر تفسیرها یا سخت مختصر و موجزند و یا بسیار مفصل و پرحجم و از حوصله‌ی خوانندگان بیرون می‌باشند، اما شیخ محمد علی صابونی ـ خدا پاداش نیکش را بدهد ـ توانسته است در روش علمی خود حد وسط را برگیرد، یعنی آن را مختصر و مفید نگاشته است، نه طولانی و خسته‌کننده است و نه کوتاه و نارسا. و از گزافه‌گویی هم دوری جسته است که بعضی در آن در افتاده‌اند و به گزاف و ناروا به ذکر نظرات علمی یا احادیث نبوی دست زده‌اند که نقل آنها نیازمند تحقیق و بررسی و اثبات می‌باشد.

خداوند آن را سودمند و سینه‌ها را آماده‌ی پذیرش آن قرار دهد و از جانب امت، او را پاداش نیکو بدهد.

محمد الغزالی

رئیس بخش دعوت و اصول دین دانشکده شریعت

در مکه‌ی مکرمه

۱۳۹۶/۴/۶ هـ. ق



□ محمد علی صابونی

الحمد الله الذی انار قلوب عباده المتقین بنور کتابه المبین، و جعل القرآن شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین، و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و اشرف المرسلین سیدنا محمد النبی العربی الامین، الذی فتح الله به اعینا عمیا، و آذاناً صما، و قلوبناً غلفا، و أخرج به الناس من الظلمات إلی النور، صلاة و سلاما دائمین إلی یوم البعث و النشور، و علی آله الطیبین الأطهار و أصحابه الهادین الأبرار، و من تبعهم بإحسان الی یوم الدین، و بعد:

قرآن کریم پیوسته دریای لبریز و سرشار از علوم و معارف است، هر کس خواهان به دست آوردن مرواریدهای گرانبهایش باشد، باید در اعماق آن غوطه‌ور شود. قرآن به پیشتازان بلاغت و دانشمندان سخنور ثابت کرده که کتابی است اعجاب‌انگیز و معجز و شگفت‌آور که بر پیامبر «امی» و بیسواد نازل شده، و بر صدق درستی این ادعا، دلیل و مدرک ارائه داده است، و در بطن و لابلای اوراقش، دلیل و برهان کمال و آیت اعجازش نشان می‌دهد از جانب دانا و آگاه به همه چیز نازل شده است: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾.

با وجود تألیفات فراوان دانشمندان اسلامی و علی‌رغم ذخایر نفیس و ارزشمندی که در کتابخانه‌های اسلامی موجود می‌باشد که تمامی این تألیفات و تلاش‌ها در راستای ترویج فرهنگ‌قرآنی و خدمت به این میراث گرانبها صورت پذیرفته است، قرآن هنوز به صورت دریایی لبریز از عجایب و شگفتی‌ها باقی مانده است و دریای بیکرانش مملو از مرواریدها و جواهر می‌باشد و هر از چند گاهی گوشه‌ای از آن برای ما نمایان می‌گردد، به طوری که پرتوهای الهی و تراوش‌های قدسی و رایحه‌های نورانی‌اش، عقل را خیره و خرد را مات و متحیر می‌سازد؛ زیرا محتوی اکسیری است که ضامن رستگاری انسانیت از شقاوت و دوزخ زبانه کشیده‌ی حیات است. هر علمی نقطه‌ی پایانی دارد جز «علم تفسیر» که همواره دریای خروشان

است، و برای بیرون آوردن گنج‌های گرانبها و شناساندن اسرار و رموز آن به غوّاصانی نیازمند است که به اعماقش غوطه‌ور شوند، و هنوز دانشمندان در ساحل این دریای بیکران ایستاده و از آب گوارا و زلال و صافش مشتی برمی‌گیرند، اما رفع عطش نمی‌کنند. آن کیست که می‌تواند از کلام پروردگار قادر و متعال آگاهی کامل و فراگیر پیداکند و اسرار و دقایق و اعجاز آن را دریابد و گمان برد که حق را اداکرده یا به درجه‌ی کمال رسیده است؟!

قرآن کتابی ست اعجازگر که برای همیشه علوم و معارف و حکمت‌های والایش را به انسان هدیه می‌کند، تا ایمان آنان را افزایش دهد و یقین حاصل کنند که «معجزه‌ی ابدی» پیامبر «امی»، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ می‌باشد.

از آنجایی که فرد مسلمان ناچار است اوقاتش را در کسب ضروریان حیات و معاش صرف کند، فرصت آن را ندارد که به تفسیرهای بزرگ و مفصل مراجعه کند که پیشینیان ما ـ خدایشان بیامرزد ـ آنها را در راستای خدمت به کتاب خدا تألیف نموده و با بذل و تلاش فراوان آیاتش را تبیین نموده، بلاغتش را ابراز داشته و اعجازش را نمایان ساخته و تشریع و تهذیب، احکام و اخلاق، و تعلیم و تربیتی که در آن موجود می‌باشد، روشن و برملا ساخته‌اند. با توجه به مطالب فوق، امروزه وظیفه‌ی علما است که با شیوه‌ای جدید و با بیانی روشن و واضح، بدون زواید و طول دادن و پیچیدگی و تکلف، درک و فهم آن را برای مردم آسان سازند، و شگفتی و اعجاز بیان را مطابق نیاز عصر جدید، بیان و روشن کنند و نیاز جوانان روشنفکر را برآورده نمایند، که شیفته‌ی توشه برگرفتن از علوم و معارف قرآن کریم می‌باشند.

با وجود نیاز مردم، تفسیری مطابق وصف مذکور برای کتاب خدا نیافتم، از این رو با وجود سختی این امر و خستگی فراوانی که از آن حاصل می‌آید و کمبود وقت، تصمیم گرفتم به چنین عملی اقدام کنم و به خدا تکیه نموده و از او مسألت نمایم که در اتمام این وظیفه مرا یاور باشد و توفیقم را عطا فرماید آن را به شکلی تکمیل کنم که شایسته‌ی کتاب خدا باشد و مسلمانان را در فهم و درک آیات قرآن یاری دهد، و به آنان توفیق عطا فرماید که توشه‌ی ایمان و یقین و اطمینان را از آن برگیرند به نحوی که به انجام «عمل صالح» بپردازند و در راه رضایت و خشنودی پروردگار گام بردارند.

کتاب را به «صفوة التفاسیر» نام نهادم؛ زیرا چکیده و خلاصه‌ی تفاسیر بزرگ را به طور اختصار و به صورت بسیار واضح و مرتب در خود جمع نموده است. امیدوارم اسمی بامسمی باشد، و امت اسلامی از آن بهره‌مند گردند، و راست‌ترین و استوارترین راه را برای آنان روشن کند.

در مورد این تفسیر، منهج و طریقه‌ی زیر را به‌کار برده‌ام:

اوّل: پیش‌درآمد سوره که متضمن بیان اجمالی و توضیح مقاصد اساسی سوره می‌باشد.

دوم: مناسبت بین آیات قبلی و آیات بعدی.
سوم: معنی لغت و بیان اشتقاق لغوی و شواهد عربی.
چهارم: سبب نزول.
پنجم: تفسیر آیات.
ششم: نکات بلاغی.
هفتم: فواید و لطایف.

پنج سال متوالی از عمر خویش را بدون وقفه صرف تألیف این تفسیر کردم، شب و روز را به هم وصل کردم، و هر چیزی را که می‌نگاشتم به نوشته‌ی مفسران در تفاسیر معتبر مراجعه می‌کردم، و آن را به دقت می‌خواندم، واصح و ارجح اقوال را به دقت تحقیق و جستجو می‌کردم. خدای عزوجل را بسی سپاسگزارم که این کار را بر من هموار و آسان کرد. واقعاً احساس می‌کردم جلوتر از زمان حرکت می‌کنم. یقین دارم کلیه‌ی این توفیقات به برکت همسایگی «بیت‌الله العتیق» حاصل آمده است. از موقعی که در سال هزار و سیصد و هشتاد و یک که به عنوان مدرس در دانشکده‌ی شریعت و تحقیقات اسلامی منصوب شدم، به برکت جوار «بیت‌العتیق» نایل آمدم.

از خدای منان مسألت دارم به من پایداری و ثبات عطا فرماید، و در روز آخرت به پاداش جزیل نایل آیم، چرا که جز به امید کسب رضای او به این کار اقدام نکرده‌ام. امیدوارم عملم را بپذیرد، و آن را ذخیره‌ی آخرتم قرار دهد و امیدوارم هر کس آن را می‌خواند و از آن سود می‌برد، مرا به دعای خیر یاد کند که روز قیامت برایم سودمند باشد. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیرا.

مکه‌ی المکرمه اوّل ذی الحجة ۱۳۹۹ هـ

محمد علی صابونی

استاد دانشکده‌ی شریعت و تحقیقات اسلامی

دانشگاه ملک عبدالعزیز



گفتار ناشر

□ محمد بسام الاسطوانی

حمد و سپاس شایسته‌ی ذات خدا می‌باشد که ما را به خدمت کتاب مجیدش مشرف فرموده و محبت شب زنده‌داری و عبادت و طاعت و نشر علوم و میراث و هدایتش را در نهاد ما مستقر نمود و در این رهگذر مشکلات را برای ما آسان نمود. درود و سلام بر نیکوترین و برترین بندگان و پیامبرانش یعنی حضرت محمدﷺ و آل و یارانش و آنان که مطابق ارشاد و هدایت کتاب و سنت او تا روز رستاخیز عمل می‌کنند.

(و بعد) قبلاً کتاب «روایع البیان» در تفسیر آیات احکام را در دو مجلد، و «مختصر تفسیر ابن‌کثیر» را در سه مجلد بزرگ از ثمرات زحمت استاد گرانقدر محمدعلی صابونی را به خوانندگان ارجمند تقدیم کردیم که هر یک از آن دو اثر با استقبالی گرم و تقدیری شایسته از جانب علما روبه‌رو شده و هنوز می‌شود و از آنجایی که به وضوح عبارت و دوری از پیچیدگی و طول دادن، و دقت در برگزیدن صحیح‌ترین نظرات مورد اعتماد در زمینه‌ی تفسیر کتاب خدا، ممتاز است، طالبان دانش و جوانان با فرهنگ به آن رو آورده‌اند.

مایه‌ی بسی افتخار و سرافرازی و شادمانی است که در آغاز قرن پانزدهم هجری، اثری جدید از آثار جناب شیخ صابونی یعنی «صفوة التفاسیر» را به خوانندگان تقدیم می‌داریم. این تفسیر به حقیقت دارای اسمی با مسمی می‌باشد. مؤلف والامقام، گزیده و پالفته‌ی محتویات تفاسیر معتبر و معتمد را جمع کرده و با اسلوبی واضح و ساده و روشی علمی و دانشگاهی، نیکوترین ثمر و گل‌های آنها را مرتب کرده است، به صورتی که جویندگان علم و معرفت را از مراجعه به منابع بزرگ و بذل تلاش و زحمت در راه جستجوی مفهوم مطلوب، بی‌نیاز می‌کند. همچنین برای جوانان روشنفکر مسلمان، که صبر و تحمّل مراجعه به کتاب‌های طولانی و پرحجم را ندارند، و نیز کتاب‌های مختصر و فشرده درد آنها را دوا نمی‌کنند و نیاز آنان را پاسخگو نیستند، راه را کوتاه کرده است.

آشنایی خواننده‌ی ارجمند با مزایای این تفسیر جدید ارزشمند را به خود او واگذار می‌کنیم تا به مقدمه مؤلف دانشمند مراجعه کند، که روش و طریقه‌ی خود را در «صفوة التفاسیر» اعلام کرده است. این تفسیر ثمره و نتیجه‌ی پنج سال تلاش پیگیر، صبر طولانی و کار و کوشش بی‌وقفه می‌باشد چرا که مؤلف پنج سال بدون احساس خستگی و سستی، در دریای تفاسیر معتبر غوطه‌ور بود، تا توانست چکیده و گزیده‌ی آنها را با ذوق و قریحه‌ی آگاه و توانا گرد آورد. در این مورد خدای متعال برکت وقت و سلامت را به او عطا و وی را موفق و مؤید فرمود که این اثر گرانقدر را به پایان برساند.

شاد و خرسندیم که آن را با پیرایه‌ی نو و زیبا، و چاپ و نشر و طراحی جدید، مانند دیگر مطبوعات قرآنی، به خوانندگان گرامی تقدیم می‌داریم. در مورد تصحیح و مراجعه و دقت و مرتب کردن این اثر، تلاش و کوششی فراوان و جدی مبذول داشتیم که بیش از دو سال طول کشید تا از اشتباهات چاپی خالی و مصون باشد. سعی کرده‌ایم تا حد توان به آخرین نقطه‌ی کمال برسیم. از پیشگاه خدای ذوالجلال مسألت داریم آن را از ما قبول فرماید و مایه‌ی نفع خوانندگان قرار دهد. و عمل ما را در جهت رسیدن به رضایت و خشنودی خویش پذیرا باشد. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

محمد بسام الاسطوانی

بیروت اوّل ربیع الاول ۱۴۰۰ هـ

برابر با کانون دوم ۱۹۸۰ م.



چند کلمه از مترجم

سیّد محمد طاهر حسینی

سبحان من تحیر فی ذاته سواه   فهم و خرد بکنه کمالش نبرد راه

سپاس و ستایش بی‌نهایت شایسته ذات مقدس پروردگار و خالق جهان و جهانیان است که هیچ ستایشگر و ثناگویی از عهده سپاسگزاری کامل او در مقابل نعمت‌های بی‌شمارش برنمی‌آید.

درود بیش از اندازه به روان پاک پیامبران پاک‌سرشت، پیام‌آوران و بشارت‌دهندگان رهایی و مشعل‌داران و راهنمایان راه سعادت و نیکبختی دو گیتی، علی‌الخصوص به روان پاک آخرین برگزیده و پیام‌آور و کامل‌کننده آیینهای پیشینیان، حضرت محمد بن عبدالله باد و سلام فراوان بر یاران پاک‌ضمیر و فداکار و از جان گذشته و پیروان راستین راه آنان باد. اما بعد

بر هر انسان واجب است به پاس نعمت هستی و هزاران نعمت دیگر وظیفه‌ای را به عهده گرفته و به اندازه توان و قدرت خود در ایفای آن تلاش کند.

پیشوایان دین مبین اسلام عموماً وظایف خود را تعهد کرده و آن را به نحو احسن ایفا کرده‌اند. هر یک در رشته‌ای توان و اقتدار خود را به‌کار گرفته است. بعضی راه جهاد را پیش گرفتند و بعضی به عمران مساجد پرداختند، و جمعی آموزش و راهنمایی را وظیفه قرار دادند، و بعضی به فقه و جمعی به تحقیق و شرح و تعدیل احادیث نبوی اشتغال ورزیدند.

در این راستا بعضی به تفسیر و تبیین آیات و احکام قرآن رو آوردند و در این مورد چه نیکو کار کردند. درباره بیان مفاهیم بسیار عمیق و بلاغت و فصاحت و ظرافت ترکیبش، ذهن و اندیشه و قلم خود را به‌کار گرفتند، و صدها هزار ورق و صدها جلد کتاب نوشتند، و قصد و هدفشان گسترش فرهنگ اسلامی بود و لاغیر و خدا پاداش نیک آنان را عطا فرماید.

اما قرآن، کلام منزل آسمانی بر قلب پیامبر که اساس و بنیان دین مبین اسلام و تکمیل‌کننده سایر ادیان است. با آن همه تفاسیر و

توضیحات هنوز محفوظ مانده است. و هیچ یک از غوّاصان انسانی به ژرفای این اقیانوس بیکران پی نبرده است، و عموماً هنوز خود را در ساحل می‌یابند و با برگرفتن مشتی از آب زلال و گوارایش بسنده کرده‌اند و حتی بعضی هنوز خود را تشنه‌لب می‌دانند.

مفسران بزرگ و پاک‌باخته اسلام، از عصر صحابه، بیان رموز قرآن را آغاز کردند و مشعل راهنمایی نسل‌های بعد را برافروختند، در این مورد می‌توان از مفسر و فقیه دوران حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نام برد. در دوران بعد از صحابه دانشمندان بزرگ اسلامی، با هوش و ذکاوت و دانش سرشار خود به میدان تفسیر و تبیین آیات و احکام قرآن قدم نهادند، و در این زمینه از بذل هر تلاش و کوششی دریغ نورزیدند، در نتیجه زحمات خود گنجینه‌های بسیار گرانبها را برای نسل‌های بعد از آن به جا نهادند.

اما چون اغلب آنها به زبان عربی و بسیار مفصّل و طولانی می‌باشند و دریافت مطالب مورد لزوم از آنها به وقت زیادی نیاز دارد و جویندگان امروزی فرصت و فراغت آن را ندارند، و از جهتی بیشتر فارس‌زبانان و آشنایان به زبان فارسی، تسلط کامل به ادبیات عرب ندارند، در این مورد کمبود احساس می‌شود.

نگارنده در مورد درک و فهم مطالب مورد نیاز جوانان و جویندگان ـ در عصر حاضر ـ از قرآن مجید، تفسیر «صفوة التفاسیر» تألیف دانشمند بادرایت استاد محمد علی صابونی را مناسب دانستم. و با تکیه به توفیق الهی و به انگیزه خدمت به فرهنگِ بسیار غنی اسلامی، و مسلمانان، به نقل آن به زبان فارسی اقدام نمودم.

و با وجود کهولت و ضعف جسمانی و قلّت بضاعت علمی، خدا توفیق اتمام آن را عطا فرمود و انتشارات وزین «نشر احسان» زحمت و هزینه و چاپ و نشر آن را تقبل فرموده است خدای منان دست‌اندرکاران آن را در راه خیر موفق فرماید و آنان را زیر پوشش رحمت دارین خود قرار دهد.

باید متذکر شوم بیش از این در توان نداشتم و از هیچ تلاشی دریغ نورزیده‌ام، از خوانندگان طلب دعای خیر و امید چشم‌پوشی از نارسایی و اشتباه را دارم. و امیدوارم خدا آن را به عنوان احسان جاری خودم و والدین و عموم استادانم قبول فرماید، و توفیق را فقط از او می‌جویم.

در خاتمه از همکاری و زحمات آقای فرید عزت‌پور و عموم کارکنان حروفچینی احمد بسیار سپاسگزارم خدا پاداش نیک زحمت آنان را عطا فرماید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین.

۶ مهر ماه سال ۱۳۷۸ هجری شمسی

نیازمند لطف خدا ـ محمد طاهر حسینی ـ سنندج



خلاصه‌ای از شرح حال مترجم

□ *با استفاده از یادداشت‌های خود ایشان*

مرحوم سید **محمد طاهر حسینی** در سال ۱۳۰۹ در دهکده‌ی **لون سادات** در دامنه‌ی کوه‌های سر به فلک کشیده‌ی شاهو، چشم به جهان گشود. هنوز سنی از او نگذشته بود که سایه‌ی پدر و مادر را از دست داد، و هر دوی آنها به فاصله‌ی چند ماه سر در نقاب خاک کشیدند و محمد طاهر و چهار برادر و دو خواهر همگی را بی‌سرپرست گذاشتند.

استاد **محمد طاهر حسینی** در سال ۱۳۲۶ دروس مقدماتی را نزد پسر عموی مهربانش مرحوم **سید علی حسینی** در خانقاه سیویه آغاز کرد و از عنایت و توجهات بی‌دریغ مشایخ خاندان حسامی برخوردار شد.

فراگیری دانش‌های اسلامی را طبق سنت آن روزگار در مدارس دینی کردستان آغاز کرد. مدتی در **کوله‌ساره** در برابر مرحوم **حاج ملا حسن خلیق** زانوی تلمذ خم نمود و سپس به **دولت آباد روانسر** رفت و از محضر استاد فاضل **ملا عبدالمجید موحد** استفاده کرد. پس از آن در **پاوه** از محضر دانشمند و فقیه فقید **حاج ملا محمد زاهد ضیایی** کسب فیض نمود. لازم به یادآوری است که تمام استادان و مدرّسان مدارس دینی بدون چشم داشت پاداش مادی و با کمال فروتنی، دانش و محبت خود را در اختیار جویندگان دانش می‌گذارند. به راستی که چه بزرگ انسان‌هایی بودند که این چنین سخاوتمندانه و دلسوزانه، دانش خود را به نسل‌های بعدی منتقل می‌کردند. خدای آنان را زیر چتر رحمت و مغفرت خویش جای دهد.

استاد همچنین سفری به **سنندج** و **سلیمانیه** داشت ولی در آنجا زیاد درنگ نکرده است.

پس از آن به مدرسه‌ی **بیارهٔ شریف** وارد شد و از محضر استاد بزرگوار **ملا عبدالکریم مدرّس** (حفظ‌الله) کسب فیض کرد. خود به این حقیقت اعتراف دارد که در آن مدت، خداوند توفیقات فراوان و غیر قابل تصور به وی ارزانی داشته است.

سرانجام استاد به محضر عالم ربانی مرحوم **ملاعبدالقادر صوفی** در **بانی خیلان** مشرف شد و در خدمت ایشان تحصیلات علوم دینی را به پایان رساند. پس از آن مدتی نه چندان زیاد در آبادی **کانی ماران** گرمسیر به کشاورزی مشغول شد، اما علی‌رغم اشتیاق وصف‌ناپذیری

که به کشاورزی داشت، نتوانست به کارش ادامه دهد. سرانجام به زادگاه خویش بازگشت و در آموزش و پرورش (فرهنگ) به سمت آموزگاری استخدام شد. پس از چندی در رشته‌ی زبان انگلیسی موفق به اخذ لیسانس از دانشگاه تهران شد و آنگاه به تدریس زبان انگلیسی روی آورد.

سرانجام استاد پس از مدت‌ها خدمت علمی و فرهنگی از کار برکنار شد. اما این موضوع موجب آن نشد که ایشان از خدمت به فرهنگ جامعه‌ی خود باز بماند. این بود که به مطالعه و ترجمه روی آورد و فعالیت فرهنگی خود را در این قالب پی گرفت.

سرانجام استاد عالیقدر در تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۸۱ چشم از جهان فرو بست و دار فانی را وداع گفت. روحش شاد باد .

در ذیل قسمتی از آثار چاپ شده و چاپ نشده‌ی استاد از نظر خوانندگان می‌گذرد.

آثار چاپ شده

نام کتاب	نویسنده	ناشر
۱ـ ترجمه فارسی فقه‌السیرة	محمد غزالی	نشر احسان
۲ـ مختصری از زندگی یاران پیامبر	رأفت باشا	نشر احسان
۳ـ راهنمای نسل جوان	سعید نورسی	نشر احسان
۴ـ ترجمه فارسی صفوةالتفاسیر	شیخ محمدعلی صابونی	نشر احسان
۵ـ برگ‌های زرین در فقه استدلالی امام شافعی	دکتر مصطفی دیب البغا	انتشارات کردستان
۶ـ بزرگ‌ترین دلیل هستی و یگانگی خدا	سعید نورسی	چاپ ترکیه
۷ـ اعجاز قرآن	سعید نورسی	چاپ ترکیه
۸ـ اخلاص و برادری	سعید نورسی	چاپ ترکیه
۹ـ معجزات احمدی	سعید نورسی	چاپ ترکیه
۱۰ـ زندگی استاد بدیع‌الزمان نورسی	سعید نورسی	چاپ ترکیه

آثار چاپ نشده

نام کتاب	تألیف
۱ـ ترجمه فارسی مذاهب اربعه	عبدالرحمن جزیری
۲ـ ترجمه فارسی فقه الصیام	دکتر یوسف قرضاوی
۳ـ از پیام‌های پیامبر	طه عبدالله عفیفی
۴ـ ترجمه فارسی تفسیر الوجیز (ناتمام)	دکتر وهبه زحیلی
۵ـ العقائد	حسن البنا
۶ـ تبسیط العقائد	حسن ایوب
۷ـ در محضر حق (ترجمه مع الله)	محمد غزالی
۸ـ جانشینان پیامبر: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمربن عبدالعزیز	
۹ـ در تاریک‌خانه تاریخ (رمان تاریخی)	
۱۰ـ دو داستان و سرگذشت به زبان کردی	



تفسیر قرآن کریم از آن دسته دانش‌هایی است که با نزول نخستین آیات وحی بر قلب حضرت محمد ﷺ و بازخواندن آن برای مردمِ مسلمان، شکل گرفته است. در طول تاریخ ممتد اسلام، مفسران و قرآن پژوهان نحله‌های مختلف به نوشتن و تدوین تفاسیر قرآن و تشریح ابعاد گوناگون آیات وحی پرداخته‌اند. این تفاسیر که از زوایای فکری گوناگون به قرآن نگریسته‌اند برخاسته از نیازهایی بوده که در هر مقطع، جامعه‌ی مسلمان با آنها رو به رو بوده است.

پیداست که تفاسیر مزبور در کنار لحاظ کردنِ شرایط جامعه از حجم و اندازه‌ی متفاتی برخوردار بوده‌اند و اولویت‌بندی ویژه‌ای را در طبقه‌بندی مطالب و دستچین کردنِ مفاهیم دلخواه در نظر گرفته‌اند. از میان حجم انبوه تفاسیر گذشته گزینش مطالب دلخواه و روشنگر متنِ مقدس برای انسان امروز که سخت وابسته به زمان و نیازمند حداقل فرصت برای دستیابی به مقصود خویش است، مقدور نیست.

استاد گرانمایه محمدعلی صابونی با مد نظر نهادن شرایط و خواست‌های انسان امروزی بر دامن سفره‌ی رنگارنگ منابع پیشینیان نشسته و به دستچین و اولویت‌بندی مفاهیم و مطالبی پرداخته که در کنار غنا و پرباری از اختصار ویژه‌ای برخوردارند. این مفاهیم در کنار ایجاد بی‌نیازی در نسل نو از مراجعه به منابع مطوّل، ما را به ژرفای اقیانوس بیکرانی می‌برند که پیشینیان ما در آن غواصی نموده‌اند و مرواریدها صید کرده‌اند.

استاد صابونی قبل از پرداختن به این تفسیر، تفسیر ارزنده و معروف ابن‌کثیر را اختصار و در سه جلد منتشر کرده است. در کنار آن، پژوهشی قرآنی در باب آیات احکام انجام داده و با عنوان «روائع البیان» چاپ و منتشر گردیده. آثار قلمی و پژوهشی استاد صابونی همواره با استقبال گرم و شایسته‌ی دانشوران و صاحب نظران مواجه شده است.

مایه‌ی بسی افتخار و شادمانی است که در این مقطع، تفسیر ارزنده‌ی «صفوة التفاسیر» را در با زبان فارسی به عموم خوانندگان گرامی کشورمان تقدیم می‌کنیم. پی‌جویی مزایا و ویژگی‌های این تفسیر ارزنده را به خوانندگان وا می‌گذاریم تا با مطالعه‌ی سطر به سطر آن و نیز با مراجعه به مقدمه‌ی نویسنده‌ی گرانمایه با آن آشنا شوند. نویسنده روش خود را در مقدمه بازگفته است. این تفسیر حاصل پنج سال تلاش پیگیر، تحمل و شکیبایی طولانی و کار و تلاش بی‌وقفه است؛ چراکه نویسنده طی این مدت بدون احساس خستگی و ناتوانی، در ژرفنای دریای تفاسیر معتبر غوطه‌ور شده تا سرانجام موفق شده چکیده‌ی آنها را با ذوق و قریحه‌ی آگاه و توانای خود دستچین و تقدیم خوانندگان کند.

تلاش ما بر آن بود که این اثر در قالبی زیبا در دسترس خوانندگان قرار گیرد. از پیشگاه خداوند مسئلت داریم که آن را در میزان حسنات ما قرار دهد، و برای خوانندگان سودمند و مفید واقع گرداند. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

نشر احسان

فروردین ماه سال ۱۳۸۳

جزء

۱

از آیه ۱ سوره فاتحه تا پایان آیه ۱۴۱ سوره بقره

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره‌ی فاتحه در مکه نازل شده و شامل ۷ آیه می‌باشد.

۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

تفسیر و معنی استعاذه: یعنی به پیشگاه حضرت حق پناه می‌برم که مرا از شر شیطان نافرمان و متمرد مصون بدارد و در دنیا و آخرت از زیانش محفوظ بمانم و نتواند مانع انجام دادن وظایفم شود و حمایت خالق شنوا و دانا را می‌طلبم که مرا از وسوسه‌های شیطان مصون بدارد؛ چون جز ذات خدای پروردگار هیچ کس و هیچ قدرت و نیرویی، انسان را از شر شیطان محفوظ نمی‌دارد، و پلیدی شیطان را از انسان دور نمی‌کند. روایت شده است که پیامبر ﷺ هرگاه شب به نماز برمی‌خاست، بعد از افتتاح نماز می‌گفت: پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شرّ فتنه و وسوسه‌های شیطانی که از رحمت حق محروم گشته و از بارگاه وی رانده شده است.[۱]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

تفسیر و معنی بسم الله...: یعنی قبل از هر چیز به نام و یاد خدا (کارم را) شروع می‌کنم، و در تمام کارهایم، از نام مبارکش نصرت و کمک می‌طلبم و فقط از ذات دانا و توانایش معونت و یاری می‌جویم؛ زیرا تنها اوست معبود و پروردگار با فضل و کرم که رحمتش واسع و فضل و کرمش افزون است. پروردگاری که رحمت بیکران وی گنجایش همه‌چیز را دارد و فضل و کرمش شامل عموم عالمیان است.

۱ـ اصحاب سنن آن را تخریج کرده‌اند.

یادآوری: خدای متعال این سوره و دیگر سوره‌های قرآن را، به استثنای سوره‌ی توبه، با آیه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم شروع کرده است تا مسلمانان را رهنمون کند که اعمال و گفتار خود را با نام خدا آغاز کنند، و به این طریق از خدای توانا تمنای نصرت و توفیق نمایند، و از عادت و روش بت‌پرستان عدول کنند، که اعمال خود را به نام بت‌ها یا طاغوتها آغاز می‌کنند، و می‌گویند: به نام لات و عزی، یا به نام خلق و ملت، یا به نام هبل...

طبری گفته است: «خدای متعال اسماء خود را ذکر کرده است، تا پیامبر خود را راهنمایی کند و به او بیاموزد که قبل از هر عملی نیکو، اسماء مبارک خدا را ذکر کند، و این امر را برای تمام مخلوقات خود به صورت سنتی در آورده است که از آن پیروی کنند، و راه روشنی را ارائه داده است که آن را پیش گیرند. بنابراین کسی که سوره‌ای از قرآن را با «بسم الله الرّحمن الرّحیم» شروع می‌کند، در واقع می‌خواهد بگوید: به نام خدا این سوره را می‌خوانم، و در دیگر اعمال نیز چنین است».[۱]

* * *

تفسیر سوره‌ی فاتحه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِراطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِالْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَالضَّآلِّينَ ﴿٧﴾﴾

* * *

۱ـ جامع‌البیان طبری.

پیش درآمد سوره

* این سوره‌ی مبارکه در مکه شرف نزول یافت، و به اجماع علمای امت شامل هفت آیه می‌باشد، و از آنجایی که در ترتیب ـ نه در نزول ـ کتاب خدا به آن شروع شده است: به نام «فاتحه» یعنی سرآغاز موسوم است. همین سوره با وجود کوتاهی و اختصارش، معانی و مفهوم قرآن عظیم را در بطن دارد، و به طور اجمال اهداف و مقاصد اساسی آن را شامل است. اصول و فروع دین را در برگرفته و شامل موضوع عقیده، عبادت، اعتقاد به روز رستاخیز و ایمان به صفات پسندیده و نیکوی خدا می‌باشد، و نشان می‌دهد که فقط او شایسته‌ی پرستش و استمداد و دعا می‌باشد، و فقط از بارگاه قدسی‌اش می‌توان طلب هدایت و رهنمونی به دین حق و صراط مستقیم کرد و تنها از پیشگاه او التماس تثبیت بر ایمان و در پیش گرفتن طریق صالحان و دوری جستن از راه نفرت‌شدگان و گمراهان را نمود. این سوره شامل سرگذشت و داستان اقوام پیشین است، و در آن از مدارج و منزلت نیکبختان و بدبختان اطلاع به دست می‌آید، و در آن دستور پیروی از فرمان و امر خدا و دوری جستن از منهیّات و دیگر مطالب و اغراض و مقاصد آمده است. به همین جهت نسبت به سایر سوره‌های قرآن همچون مادر است و به همین مناسبت، نام «ام‌الکتاب» (مادر کتاب) به خود گرفته است؛ چون تمام مطالب قرآن را به طور اجمال جا داده است.

فضیلت این سوره: ۱ـ امام احمد در «المسند» روایت کرده است که ابی بن‌کعب سوره‌ی فاتحه را بر پیامبر ﷺ خواند. پیامبر فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در قبضه‌ی قدرت دارد، در تورات و انجیل و زبور و فرقان مانندش نازل نشده است! این سوره سبع مثانی و قرآن عظیم است که به من عطا شده است». این حدیث شریف به آیه‌ی سوره‌ی حجر اشاره می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي و الْقُرْآنَ الْعَظِيمِ﴾

۲ـ در صحیح بخاری آمده است: «پیامبر ﷺ به سعیدبن المعلی فرمود: یکی از

باعظمت‌ترین سوره‌های قرآن را به تو یاد می‌دهم که عبارت است از الحمد لله رب العالمین؛ یعنی سبع مثانی و قرآن عظیم است که به من عطا شده است».

نامگذاری سوره: این سوره به «فاتحه» و «ام‌الکتاب» و«سبع مثانی» و «شافیه» و «وافیه» و «کافیه» و «اساس» و «الحمد» موسوم است. علامه قرطبی اسامی سوره را برشمرده و گفته است این سوره دوازده اسم دارد.

معنی لغات: ﴿الحمد﴾ یعنی تعریف و تمجید به نیکی به طریق و شیوه‌ی تعظیم و بزرگداشت مقرون با محبت. حمد متضاد و نقیض ذم است و از شکر عامتر است؛ چون شکر در مقابل نعمت انجام می‌گیرد، اما حمد چنین نیست. ﴿الله﴾ اسم خاص ذات مقدس حق است که غیر از ذات مبارکش هیچ کس در آن شریک نیست. قرطبی گفته است ﴿الله﴾ بزرگترین و جامع‌ترین اسم خدای سبحان است. ﴿الله﴾ اسم موجود حقیقی است که جامع کلیه‌ی صفات الوهیت می‌باشد و دارای تمام اوصاف ربوبیت و پروردگاری است، و همو در وجود حقیقی، تک و منفرد است. جز او معبودی به حق نیست. ﴿رب﴾ از تربیت مشتق است که به معنی اصلاح و رعایت امور دیگران است.

هروی گفته است: به شخصی که کاری یا چیزی را تکمیل کند می‌گویند: آن را تربیت کرده است، و کلمه‌ی «ربانیون» از این مقوله می‌باشد؛ چون به کتب اشتغال دارند و به آن می‌پردازند».[1] کلمه‌ی ﴿رب﴾ بر چندین معنی اطلاق می‌شود از قبیل: مالک، مصلح، معبود، سرور و فرمانروا.

﴿العالمین﴾ عالم اسم جنس است و همانند «رهط» از لفظ خود مفرد ندارد. و همان‌طور که فراء گفته است؛ شامل انسان، جن، فرشته و شیاطین می‌شود. این کلمه از ریشه‌ی «علامت» اشتقاق یافته است؛ زیرا عالم دلیل بر وجود خالق متعال است.

۱ـ قرطبی ۱/۱۳۳.

﴿الرحمن الرحیم﴾ دو صفتند که از رحمت مشتقند، و در هر یک از «رحمن» و «رحیم» مفهومی منظور است که در دیگری منظور نیست.

مثلاً رحمن به معنی رحمتی عظیم و افزون است؛ چون وزن فعلان صیغه‌ی مبالغه در کثرت و فزونی و عظمت است و مستلزم ثبوت و دوام نیست؛ مانند: غضبان، عصیان و سکران. ولی رحیم یعنی کسی که از رحمت دایمی برخوردار است؛ زیرا صیغه‌ی فعیل در صفات دایمی به کار می‌رود، مانند کریم و ظریف. بر این اساس معنی این دو واژه چنین می‌شود: خدایی که دارای رحمت عظیم و احسانی همیشگی است.[۱]

خطابی گفته است: «رحمن یعنی کسی که دارای رحمت فراگیر است که تمام مخلوقات را فرا می‌گیرد، به نحوی که منافع و روزی آنها را تأمین می‌نماید، و عموم مؤمن و کافر را شامل می‌شود. ولی رحیم به مؤمن اختصاص دارد، همان‌طور که خدای متعال فرموده است: ﴿وكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً﴾ نسبت به مؤمنان مهربان است.

﴿دین﴾ یعنی پاداش و از این مقوله است: ﴿کما تدین تدان﴾ یعنی هر طور عمل کنی همان‌گونه پاداش می‌یابی.

﴿نعبد﴾ زمخشری گفته است: عبادت و بندگی یعنی حد اعلای فروتنی و کرنش و خضوع، که جز برای خدا به کار نمی‌رود؛[۲] چون فقط او دارای بزرگترین و والاترین نعمت‌ها می‌باشد، بنابراین شایسته است در پیشگاهش سرتعظیم فرود آورده شود.

﴿صراط﴾ یعنی راه و طریق، و در اصل با سین آمده است، و از استراط به معنی ابتلاع و فروبردن است. انگار که راه، راهرو را فرو می‌بلعید. شاعر می‌گوید:

شحنّا أرضهم بالخیل حتی   ترکناهم أزلّ من الصراط

«سرزمین آنان را با اسب اشغال کردیم تا جایی که آنها را خوارتر از راه ترک نمودیم».

۱ـ کشف‌المعانی تفسیر ابن جماعه.

۲ـ کشاف ۱ / ۱۱.

﴿مستقیم﴾ یعنی راست و بدون کژی و انحراف و پیچ و خم.

﴿آمین﴾ یعنی دعای ما را قبول فرما. به اجماع تمامی علما لفظ آمین جزو قرآن نیست.

تفسیر: خالق توانا جل و علا، به ما یاد داده است که چگونه باید او را ستایش و تقدیس کنیم، و چگونه به طور شایسته او را ثناگو باشیم آنجا که می‌فرماید: ﴿الحمد لله رب العالمین﴾ یعنی: ای بندگان من! هر وقت خواستید سپاس و ثنای من را به جای آورید، بگویید: ﴿الحمدلله﴾ در مقابل نیکی و احسانم نسبت به شما، مرا سپاسگزار باشید، بدانید که منم «الله» دارای عظمت و افتخار و بزرگی، در خلق و ایجاد کائنات تک و منفردم. منم پروردگار انسان و جن و فرشته، سازنده و سازمان دهنده‌ی آسمان‌ها و زمین. پس بدانید سپاس و ستایش فقط شایسته‌ی الله، پروردگار عالمیان است؛ نه دیگر معبودان.

﴿الرحمن الرحیم﴾ یعنی آن که رحمتش همه چیز را فرا گرفته، و فضل و کرم و احسانش شامل جمیع مخلوقات است که به بندگان خود خلعتِ هستی و روزی و هدایت و سعادت و نیکبختی دو جهان ارزانی فرموده است. پس همو است پروردگار جلیل که رحمت فزون و احسان دایمی دارد.

﴿مالك یوم الدین﴾ یعنی خدای پاک و منزه، مالک و صاحب پاداش و کیفر و حساب است، و در روز رستاخیز هر طور که بخواهد تصرف می‌کند. روزی که هیچ‌کس نمی‌تواند برای دیگری کاری انجام دهد، و تمام فرمان و امور در قبضه‌ی قدرت حق است...

﴿إیاك نعبد و ایاك نستعین﴾ بار خدایا! ما فقط تو را پرستش می‌کنیم و تنها از تو نصرت و یاری می‌طلبیم. پرستش مخصوص تو است و فقط از تو یاری می‌جوییم، و جز تو هیچ‌کس را نمی‌پرستیم، و تنها برای تو و به درگاه تو سر تعظیم و بندگی و فروتنی خم می‌کنیم، و فقط از تو یاری می‌جوییم که ما را به طاعت و رضایت خودت هدایت فرمایی، که تو شایسته‌ی کمال تجلیل و تعظیم هستی، و جز تو هیچ کس نمی‌تواند ما را یاری دهد.

﴿إهدنا الصراط المستقيم﴾ یعنی بار خدایا! ما را به راه حق و راست و درست خود و دینت راهنما شو، و بر اسلامی که به پیامبران و فرستادگان داده‌ای، ما را استوار و ثابت قدم بدار، راهی که خاتم پیامبرانت آن را آورده است، و ما را از زمره‌ی پویندگان راه خودت قرار ده.

﴿صراط الذين أنعمت عليهم﴾ یعنی ما را به راه آنان که کرم و بخشش و فضل خود را بر آنان ارزانی داشته‌ای هدایت فرما! راه پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان؛ که آنان بهترین و برترین یارانند.

﴿غير المغضوب عليهم﴾ یعنی بار خدایا! ما را از زمره‌ی دشمنانت مگردان که از راه راست تو منحرف شده‌اند، آنان که راه نااستوار و کج را در پیش گرفته‌اند. مانند یهود و نصارای گمراه که شریعت مقدس تو را به گمراهی و ضلالت کشانده‌اند. پس شایسته‌ی غضب و لعنت ابدی می‌باشند. بار خدایا قبول فرما!

نکات بلاغی: ۱- ﴿الحمدلله﴾ ظاهراً یک جمله‌ی خبری است اما در معنی یک جمله‌ی انشایی می‌باشد؛ یعنی بگویید: ﴿الحمدلله﴾ این ترکیب مفید قصر است و نشان می‌دهد که حمد منحصراً شایسته‌ی ذات خدای متعال می‌باشد. مانند: **الكرم في العرب**؛ یعنی کرم از آن عرب است و بس.

۲- ﴿إياك نعبد و إياك نستعين﴾ التفات است از غایب به مخاطب. و اگر گفتار بر روالِ اصلی بود، می‌گفت: إياه نعبد... و آوردن مفعول قبل از فعل قصر را می‌رساند؛ یعنی جز تو معبودی را نمی‌پرستیم. همان‌طور که در آیه‌ی ﴿وإياى فارهبون﴾ آمده است.

۳- مؤلف کتاب «بحرالمحیط» گفته است: در این سوره‌ی شریفه انواع و اقسام فنون فصاحت و بلاغت به چشم می‌خورد:

اوّل: حسن آغاز (افتتاح) و براعة المطلع.

دوم: مبالغه در قالب با آوردن (ال) استغراق.

سوم: تلوین و گونه‌گونه کردن خطاب؛ چون خطاب در این سوره خبر و معنی‌اش امر است؛ یعنی بگویید: الحمدلله.

چهارم: درگفته‌ی ﴿لله﴾ لام برای اختصاص است.

پنجم: حذف... مثلاً کلمه‌ی صراط را از عبارت ﴿غیرالمغضوب علیهم﴾ حذف کرده که تقدیر آن: ﴿غیر صراط المغضوب علیهم و غیر صراط الضالین﴾ می‌باشد.

ششم: تقدیم و تأخیر در ﴿إیاك نعبد﴾.

هفتم: تصریح بعد از ابهام در ﴿الصراط المستقیم﴾ سپس آن را به: ﴿صراط الذین أنعمت علیهم﴾ تفسیر کرده است.

هشتم: التفات است در ﴿إیاك نعبد و إیاك نستعین﴾.

نهم: درخواست نمودن چیزی و اراده کردن دوام استمرار آن در: ﴿إهدنا الصراط﴾؛ یعنی ما را پایدار بدار.

دهم: سجع متوازی در ﴿الرحمن الرحیم * الصراط المستقیم﴾ و در ﴿نستعین * الضالین﴾.[۱]

فواید: اوّل؛ فرق بین ﴿الله﴾ و ﴿اله﴾ اوّلی اسمی است مخصوص ذات خدای متعال و پروردگار مقدس، و به معنی معبود حقیقی است، و دومی به معنی معبود مطلق است، اعم از این‌که حقیقی باشد یا باطل، بنابراین اسمی است که بر ذات خدای متعال و غیرخدا اطلاق می‌شود.

دوم؛ به منظور اعتراف بندگان به قصور در ایستادن در پیشگاه حضرت حق، صیغه‌ی ﴿إیاك نعبد و إیاك نستعین﴾ را به لفظ جمع آورده و نگفته است «إیاك أعبد و إیاك أستعین» تا عظمت مقام پروردگار جهان و شاه شاهان، و کوچکی منزلت بنده را نشان دهد. انگار بنده در مقابل خدا ایستاده و می‌گوید: خود را شایسته نمی‌دانم به تنهایی و منفرد در

۱ـ البحر المحیط، أبی حیان ۱ / ۳۱.

محضر پروردگار ایستاده و به مناجات بپردازم، بلکه همراه با مؤمنان یکتاپرست می‌گویم: خداوندا! دعایم را همانند دعای آنان قبول فرما! ما همگی تو را می‌پرستیم، و از تو یاری می‌جوییم.

سوم؛ نعمت را به ذات خدا نسبت داده است: ﴿أنعمت علیهم﴾ و گمراه کردن و غضب و قهر را به او نسبت نداده و نگفته است: ﴿غضبَت علیهم﴾ یا ﴿اظلتهُمْ﴾ تا به بندگان ادب و احترام بیاموزد، پس از باب رعایت ادب، شر به خدا انتساب داده نمی‌شود، هر چند در واقع از جانب اوست. (کلیه‌ی خیر در دست تو است و شر به تو نسبت داده نمی‌شود).



خاتمه: اسرار قدسی نهفته در سوره‌ی مبارکه‌ی فاتحه

شهید اسلام، شیخ حسن البنا در رساله‌ی گرانقدر و ارزشمند خود به نام «مقدمة فی التفسیر» مطالبی را آورده است که اینک آن را در معرض دید و نظر پویندگان قرار می‌دهیم: «بدون تردید، هرکس به دقت و تعمق در سوره‌ی فاتحه بیندیشد، طراوت و زیبایی معانی و شگفتی و ظرافت تناسب و عظمت را طوری در می‌یابد که عقل و شعورش جذب و جلب آن می‌شود و زوایای قلب و نهادش منور می‌گردد، بنابراین قرائت را با تبرک جستن از اسم خدا شروع می‌کند. خدایی که «رحیم» است و آثار رحمتش در همه‌چیز تجلی می‌کند، و به محض این‌که چنین مفهومی را دریابد و احساس کند و در قلب و وجودش مستقر گردد، فوراً زبان را به ستایش و تمجید چنین پروردگاری می‌گشاید، خدای (رحمن و رحیم). و با به جا آوردن حمد و ثنایش، وفور نعمت و عظمت و فضل فراوانش را یادآور می‌شود، و به نعمت‌های فراوان وی اقرار می‌کند که در تمامی جهان هستی متبلور است. از این جهت در میان دریای بیکران نعمت‌هایش به تأمل

و اندیشه فرورفته، آنگاه متوجه می‌شود که این نعمتِ فراوان از هوس و بیم و هـراس سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از عطا و بخشش سرچشمه می‌گیرد.

پس زبانش برای بار دوّم به حرف آمده و می‌گوید: ﴿**الرحمن الرحیم**﴾. کمال عظمت خدا را ببین که ﴿**رحمن**﴾ را با عدل و داد قرین کرده و بندگان را بعد از ذکر فضل و کرم به محاسبه و بازخواست متوجه نموده است، پس با آن همه رحمت فراوانی که دارد ، در روز رستاخیز ـ روزی که هیچ کس نمی‌تواند برای دیگری کاری انجام دهد و تمام امور در قبضه‌ی قدرت خداست ـ بندگان را محاکمه و بازخـواست مـی‌کند، بـنابرایـن سـاختار پرورش و اصلاح مخلوقاتش بر پایه‌ی رحمت و عدالت و محاسبه استوار است.

﴿**مالك یوم‌الدین**﴾ پس بنده مکلف است نیکی را بجوید و طریقه‌ی نجات و رستگاری را جستجو کند و مسلماً در این زمینه سخت محتاج کسی است که دست او را گرفته و راهنمایی کند، و راه راست و هموار را به او نشان دهد، و او را به صراط مستقیم بکشاند. در این مورد بالاتر و شایسته‌تر و والاتر از خالق و پروردگارش چه کسی می‌تواند باشد. بنابراین حق چنان است که فقط به او پناه برد و به او متکی شود، و بگوید: ﴿**إیاك نعبد و إیاك نستعین**﴾. از پیشگاهش التماس و درخواست کند که بر مبنای فضل و کرمش، او را به صراط مستقیم هدایت فرماید، راه آنان که خود او نعمت آشنایی با حق و پیروی از آن را به آنان ارزانی داده است؛ نه راه و مسلک آنان که به بیراهه رفته، و لطف و کرم حق از آنان سلب گشته است، و بعد از هدایت و راهیابی به عقب برگشته‌اند، و نه آنان که گمراه و متحیرند، آنان که حق را گم کرده، و یا خواهان رسیدن به آنند، اما توفیق یارشان نمی‌شود و بدان دست نمی‌یابند، آمین.

بدون شک «آمین» حسن ختامی است در کمال زیبایی و جمال، و جز التماس دعا و طلب از خدای منان چه‌چیزی بـهتر از ایـن حسـن خـتام مـی‌تواند باشد؟ بـدون شک هماهنگی و ارتباط بسیار محکم و دقیقی در میان آیات وجود دارد. در این هنگام که در

وادی جمال و زیبایی این آیات متحیری، حدیث قدسی پیامبرﷺ به خاطر داشته باش که از پروردگار رحیم نقل کرده و می‌فرماید: (دعا را بین خود و بنده‌ام نصف به نصف تقسیم کرده‌ام، و بنده هرچه را بخواهد می‌یابد.) پس بیا به این تدبیر و اندیشه ادامه بده، و تلاش و جهد کن، در نماز و در غیرنماز، به آرامی و تأنی، و در کمال خشوع و خضوع «قرآن» را بخوان و در آخر آیات توقف کن. آهنگ و تجوید لازم را در تلاوت، بدون تکلف و افراط مراعات بدار، بدون این‌که توجه به ظاهر لفظ تو را از معنی مشغول بدارد. رعایت این شیوه در فهم و درک معانی کمک می‌کند، و قطرات اشک را از چشمان سرازیر می‌نماید، و برای قلب، هیچ چیزی از تلاوت با تدبر و تعمق مفیدتر و مؤثرتر نیست.(۱)



۱ـ مقدمة فی التفسیر، ص ۵۹.

﴿٢﴾ سوره‌ی بقره در مدینه نازل شده و شامل ۲۸۶ آیه می‌باشد.

تمام سوره‌ی بقره بدون اختلاف در مدینه نازل شده است. این سوره جزو سوره‌هایی است که در اوایل نزول قرآن نازل شده‌اند. تعداد آیه‌های این سوره، دویست و هشتاد و شش آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی بقره به طور کلی بلندترین و طولانی‌ترین سوره‌ی قرآن به شمار می‌آید، این سوره از جمله سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده است و به تشریع و سامان بخشیدن به مسایل اجتماعی مسلمانان می‌پردازد.

* این سوره اغلب احکام تشریعی از قبیل: عقاید، عبادات، معاملات و اخلاق را در برداشته، و همچنین مسایل و امور مربوط به ازدواج و طلاق و عدّه و دیگر احکام شرعی را شامل می‌شود.

* این سوره، در ابتدا صفات مؤمنان و کافران و منافقان را مورد بحث قرار داده و حقیقت ایمان و کفر و نفاق را بیان کرده است تا بدین وسیله به موازنه و مقایسه‌ی اهل سعادت و شقاوت بپردازد.

* سپس آغاز خلقت را مورد بحث قرار داده و داستان پدر انسان، آدم علیه السلام را بیان کرده و حوادث و رویدادهای عجیب و شگفت‌انگیز دوران آفرینش او را توضیح داده است. در این قصه معلوم می‌دارد که خدای متعال تا چه اندازه به نوع انسان لطف و توجه و کرم دارد.

* پس از آن، بحث اهل کتاب را به تفصیل مطرح کرده، مخصوصاً در مورد «یهود» بنی‌اسرائیل که در مدینه با مسلمانان همسایه و همجوار بودند، داد سخن داده است، و مسلمانان را از خبث باطن و حیله و نیرنگِ آنها آگاه کرده و مسلمانان را به پستی فطرت و غدر و خیانت و نقضِ عهد و پیمان، مکنون در نهاد آنان، متوجه نموده است، و آنها را از دیگر جرایمی که این قوم مفسد مرتکب شده‌اند، باخبر کرده است که بیانگر اهمیت خطر و بزرگی ضرر آنها می‌باشد و بحث و داستان آنها بیش از یک سوم سوره را فراگرفته است که از: ﴿یا بنی إسرائیل اذکروا نعمتی التی أنعمت علیکم﴾ شروع و تا: ﴿و إذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات، فأتمهن﴾ ادامه دارد.

* اما بقیه‌ی سوره درباره‌ی تشریع بحث می‌کند؛ چون مسلمانان، در آغازِ تأسیس دولت اسلامی بودند و سخت نیازمند و محتاج برنامه و منهجی ربانی و تشریعی آسمانی بودند تا بر مبنا و اساس آن، حیات خود را، اعم از عبادات و معاملات، ترتیب دهند و به همین سبب کل سوره جنبه‌ی تشریعی دارد که به طور مختصر به قرار زیر است:

* احکام روزه را تا حدی به تفصیل بیان می‌کند، به توضیح و بیان احکام حج و عمره و جهاد در راه خدا پرداخته است و امور و شؤون مربوط به خانواده از قبیل: ازدواج، طلاق، رضاع، عده و تحریم نکاح زنان مشرک، برحذر داشتن مسلمانان از نزدیکی با زنان در حال حیض و دیگر احکام مربوط به خانواده را مورد بحث و بیان قرار داده است؛ زیرا خانواده اساس و زیر بنای جامعه است.

* همچنین در این سوره به جریمه‌ی زشت رباخواری پرداخته که دوام و قوام جامعه را تهدید و بنیان آن را بر می‌افکند، و به شدت به رباخواران حمله کرده، به طوری که خدا و پیامبر به کلیه‌ی رباخواران و دست‌اندرکارانش، علناً اعلان جنگ کرده‌اند: ﴿یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا إن کنتم مؤمنین * فإن لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله و إن تبتم فلکم رؤوس أموالکم لا تظلمون و لا تظلمون﴾.

* سپس خداوند متعال انسان را از آن روز پر هراس برحذر داشته است که در آن (روز) انسان جزای عمل خود را می‌یابد، اگر عملش نیکو باشد، پاداش نیکو می‌یابد و گرنه کیفر می‌بیند آنجا که می‌فرماید: ﴿و اتقوا یوما ترجعون فیه إلی الله، ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لایظلمون﴾.

* آخرین بخش قرآن که نازل شد و آخرین وحی آسمانی به زمین همین بود و بعد از نزول این آیه وحی قطع شد، و بعد از ابلاغ رسالت و ادای امانت، پیامبرﷺ به جوار پروردگار رحلت کرد.

* سوره‌ی مبارکه با توجیه و هدایت مؤمنان به توبه و انابت و التماس و تضرع در پیشگاه خدا برای برداشتن تکالیف سخت و طاقت فرسا، و درخواست نصرت و پیروزی بر کفار، و دعای سعادت و نیکبختی برای مؤمنان، خاتمه می‌یابد: ﴿ربنا و لاتحملنا ما لاطاقة لنا به و اعف عنا و اغفرلنا و ارحمنا أنت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین﴾. بدین ترتیب سوره با ذکر اوصاف مؤمنان شروع و با دعای مؤمنان خاتمه می‌یابد. تا شروع و ختم متناسب و همگون باشند، و هم‌آهنگی سوره را به صورتی نیکو التیام بخشد!!

نامگذاری سوره: به منظور احیای خاطره و یاد معجزه‌ی درخشانی که در عهد حضرت موسی کلیم به وقوع پیوست، این سوره به نام بقره (گاو) موسوم شد؛ چراکه در آن ایام یک نفر از بنی‌اسرائیل به قتل رسید و قاتل آن شناخته نشد، موضوع را نزد حضرت موسی بردند که شاید قاتل را شناسایی و معرفی کند، در این راستا خدای متعال وحی نازل می‌کند که گاوی را ذبح کنند و با قسمتی از آن مرده را بزنند که به خواست خدا زنده شده و قاتل را معرفی می‌کند. که این خود دلیل و برهانی قاطع و استوار بر قدرت خدای متعال در مورد زنده‌کردن مرده بعد از مرگ می‌باشد. انشاءالله قصه‌ی مذکور به صورت مفصل خواهد آمد.

فضیلت سوره: امام مسلم در صحیح خود از پیامبرﷺ روایت کرده است که: (منازل خود را به قبرستان تبدیل نکنید، شیطان از منزلی فرار می‌کند که در آن سوره‌ی

بقره خوانده می‌شود). مسلم و ترمذی روایت کرده‌اند که پیامبرﷺ فرموده است: (سوره‌ی بقره را بخوان، خواندنش مایه‌ی برکت و ترک آن سبب اندوه و حسرت است، و ساحران به آن ظفر نمی‌یابند).

* * *

خدای متعال فرموده است:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ﴿۱﴾ ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينْ ﴿۲﴾ الَّذين يُؤمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذينَ يؤمِنُونَ بِما أُنْزِلَ اِلَيْكَ و ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُون ﴿۴﴾ أولئِكَ عَلى هُدَىً مِنْ رَبِّهِمْ و أولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون ﴿۵﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿ریب﴾ ریب به معنی شک و عدم اطمینان است. گفته می‌شود: ﴿ارتاب، و امرٌ مریب﴾ هر وقت در مورد آن شک و تردید حاصل آید.

زمخشری گفته است: ریب مصدرِ رابه می‌باشد که به معنی شک است و سبب دلهره و اضطراب می‌شود.[۱] ﴿المتقین﴾ اصل تقوا از اتقاء المکروه، به معنی دفع و منع و پرهیز است. نابغه گفته است: روبند از چهره‌اش فرو افتاد و نمی‌خواست بیفتد، آن را برداشت و با دست مانع ما شد.[۲] بنابراین، متق کسی است که خود را از ضرر مصون

۱ـ کشاف ۱/۲۷.

۲ـ سقط النصیفُ و لم تُرد اسقاطه   فتناولته و اتّقتنا بالید.

بدارد و به واسطه‌ی اطاعت از دستورات دین، خود را از عذاب خدا محفوظ نماید. **تقوا** یعنی پیروی و اطاعت از اوامر و دوری و پرهیز از نواهی. **﴿غیب﴾** هر آنچه به حواس درک نشود[۱] و هرچه پوشیده و مستور باشد، معنی غیب می‌دهد؛ مانند: بهشت و دوزخ و حشر و نشر. راغب گفته است: هرچه تحت حواس در نیاید، غیب است.

﴿المفلحون﴾ فلاح به معنی نایل آمدن و توفیق و پیروزی است. ابوعبیده گفته است: هرکس نصیبی از خیر داشته باشد، مفلح است.[۲] بیضاوی گفته است: مفلح فردی است که به هدفش نایل آمده و توفیق و پیروزی به او چهره‌ی خندان نشان داده است.[۳] فلح در لغت به معنی شکافتن و قطع است. در همین معنی گفته‌اند: «إن الحديد بالحديد يُفلح»؛ آهن به وسیله‌ی آهن بریده می‌شود. و کشاورز را فلاح می‌گویند؛ چرا که قلب زمین را شق کرده و می‌شکافد.

تفسیر: خدای متعال این سوره را با ذکر اوصاف پرهیزگاران شروع کرده و آن را با حروف «مقطّعه» آغاز فرموده است. آوردن این حروف هجائی، توجه منکرین و مخالفین قرآن را جلب می‌کند؛ زیرا برای اولین‌بار، الفاظی به سمع آنان می‌رسد که در محاوره و گفتگوی آنان غیرمعمول و غیر متداول است. پس آنان را به آیات متوجه می‌کند. این حروف و امثال آن به اعجاز قرآن اشاره دارند؛ زیرا این کتاب از همان حروف و کلماتی ترکیب و تنظیم شده است که کلام و گفتار آنها از آن ترکیب و تنظیم می‌شود، و وقتی که از آوردن مانند آن عاجز و ناتوان باشند، این خود برهان و دلیلی قاطع و مهم بر اعجاز قرآن است. علامه ابن‌کثیر رحمه الله می‌گوید: «افتتاح برخی از سوره‌های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلّم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در

۱ـ مفردات قرآن، نوشته‌ی راغب اصفهانی.
۲ـ مجاز القرآن، نوشته‌ی ابوعبیده، صفحه‌ی ۴.
۳ـ بیضاوی ۱/ ۲۰.

حالی که می‌بینیم قرآن از همین حروفی که مورد استفاده‌ی آنان در محاوره و مکالمه می‌باشد، نظم و ترکیب یافته است. جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است. امام ابن‌تیمیه نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره‌هایی که با حروف «مقطّعه» فتتاح شده‌اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می‌کنند؛ مانند **﴿الٓمٓ * ذلك الكتاب﴾ ﴿الٓمٓصٓ كتاب أنزل إليك﴾ ﴿الٓمٓ * تلك آيات الكتاب الحكيم﴾ ﴿حمٓ * و الكتاب المبين إنا أنزلناه فى ليلة مباركة إنّاكنا منذرين﴾** و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن.[1] آنگاه خدای متعال فرموده است: **﴿ذلك الكتاب لاريب فيه﴾** یعنی ای محمد قرآنی که بر تو نازل شده است، هیچ کتابی با آن برابری نمی‌کند و به پای آن نمی‌رسد. **﴿لا ريب فيه﴾** یعنی آنان که تفکر و اندیشه و تعمق، یا گوش شنوا و قلبی روشن و حاضر دارند، شک و تردیدی ندارند که از جانب خدا آمده است. **﴿هدى للمتقين﴾** یعنی هادی و راهنمای مؤمنان باتقوا می‌باشد که با امتثال و اطاعت از اوامر، و اجتناب و پرهیز از نواهی، خود را از قهر و غضب خدا مصون داشته و با اطاعت و فرمانبرداری، عذابش را دفع و برطرف می‌کنند. ابن‌عباس گفته است: «متقین» آنهایی هستند که خود را از شرک مصون داشته و فرمان و اوامر خدا را به جا می‌آورند. حسن بصری گفته است: «متقین» عبارتند از افرادی که از محرمات دوری جسته و فرایض و واجبات را انجام می‌دهند. سپس خدای متعال صفات «متقین» را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿الذين يؤمنون بالغيب﴾** یعنی به آنچه از آنها نهان است و به حواسشان در نمی‌آید، از قبیل زنده شدن بعد از مرگ و دوزخ و بهشت و صراط و حساب و غیره ایمان دارند، و به تمام آنچه در قرآن آمده یا پیامبر ﷺ از آن خبر داده است، ایمان و اعتقاد دارند. **﴿و يقيمون الصلاة﴾** یعنی نماز را

۱ـ مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۱/ ۲۷.

به وجه احسن و اکمل و با رعایت تمام شروط و ارکان و خشوع و آداب، به جا می‌آورند. ابن‌عباس گفته است: اقامه‌ی نماز، یعنی تکمیل رکوع و سجود و قرائت و خشوع.(۱) **﴿و مما رزقناهم ینفقون﴾** یعنی به منظور بخشش و نیکی و احسان از اموالی که به آنان عطا کرده‌ایم انفاق می‌کنند و صدقه می‌دهند. مفهوم آیه عام است و شامل زکات، صدقه، سایر مخارج و میراث می‌شود. ابن‌جریر این نظر را برگزیده است. از ابن‌عباس روایت شده است که منظور از انفاق، ادای زکات اموال است. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال، غالباً همراه نماز، انفاق اموال می‌آورد؛ چون نماز «حق الله» است و شامل توحید و ستایش و ثنا می‌باشد، و انفاق که عبارت است از احسان و نیکی‌کردن با مخلوق، «حق‌الناس» است، بنابراین تمام نفقات فرض و مخارج، داخل مفهوم آیه‌ی شریفه می‌باشد.(۲)

﴿و الذین یؤمنون بما أنزل الیك﴾ یعنی آنان که به تمام آنچه از جانب خدا آورده‌ای، ایمان دارند. **﴿و ما أنزل من قبلك﴾** یعنی به آنچه پیامبران پیش از تو آورده‌اند، ایمان دارند و بین کتاب‌ها و پیامبران خدا فرق و تفاوتی قایل نیستند. **﴿و بالآخرة هم یوقنون﴾** یعنی اعتقاد و باوری محکم و قطعی به منزلگاه آخرت دارند، که بعد از دنیا می‌آید و نیز به حشر و نشر و پاداش و بهشت و دوزخ و حساب و میزان، ایمان و اعتقاد دارند. به این سبب جهان پس از مرگ به «آخرت» موسوم است که بعد از دنیا می‌آید. **﴿أولئك علی هدی من ربهم﴾** یعنی آنان که به اوصاف والای مذکور موصوفند، از جانب خدای متعال نور و بصیرت دارند. **﴿و أولئك هم المفلحون﴾** یعنی آنها رستگارند و به مقام و منزلت والای بهشت برین نایل می‌آیند.

۱ـ از تفسیر طبری و ابن‌کثیر و جلالین اقتباس کرده‌ایم.

۲ـ مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۱ / ۳۰.

نکات بلاغی: این آیات شریفه متضمن انواع و اشکال فنون بدیع و بیان می‌باشند که آن را به اختصار در زیر می‌آوریم:

۱ـ عبارت ﴿هدی للمتقین﴾ متضمن مجاز عقلی است که هدایت را به قرآن نسبت داده و از قبیل اسناد به سبب است؛ زیرا هادی و راهنمای حقیقی همانا پروردگار عالمیان است. از این‌رو متضمن مجاز عقلی است.

۲ـ به منظور نشان دادن علوّ مقام و رفعت کمال به جای استفاده از کلمه‌ی «هذا» که برای اشاره به نزدیک استعمال می‌شود، از کلمه‌ی «ذلك» استفاده شده است که برای اشاره به دور به‌کار رفته و بُعد و دوری در کمال را به منزله‌ی بُعد و دوری حسی قرار داده است.

۳ـ به منظور توجه و عنایت به حال و مقام پرهیزگاران، اشاره‌ی ﴿أولئك علی هدی﴾ و ﴿أولئك هم المفلحون﴾ را تکرار کرده است، و ضمیر ﴿هم﴾ را به منظور افاده‌ی حصر آورده است، و انگار می‌فرماید: فقط آنها موفق و رستگارند و بس.

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰٓ أَبْصَٰرِهِمْ غِشَٰوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای توانا در آیات پیشین صفات مؤمنان را بیان کرد، با ذکر و بیان اوصاف کفار مطلب را دنبال کرده است تا مطابق روش بلیغ و رسای قرآن کریم به مقایسه و موازنه‌ی نیکان و بزهکاران پرداخته و اهل سعادت و نیکبختی را از اهل شقاوت و بدبختی متمایز نماید، و تفاوت واضح این دو گروه

را بیان و آشکار نماید؛ چراکه هر چیزی را با متضادش می‌توان مشخص و متمایز نمود.

معنی لغات: ﴿کفروا﴾ کفر در لغت به معنی نادیده گرفتن و مخفی کردن نعمت است. به همین جهت کافر را کافر خوانند که نعمت را انکار کرده و آن را پنهان می‌دارد، و به همین خاطر کشاورز را کافر می‌گویند: ﴿أعجب الكفار نباته﴾ یعنی گیاهان آن، کشاورزان را شگفت‌زده کرد. و شب را نیز کافر می‌گویند؛ چون با تیرگی خود پرده بر همه می‌کشد. ﴿أأنذرتهم﴾ إنذار به معنی اعلام و اخبار است، اما همراه با بیم و هراس و تهدید، و اگر مفهوم خوف و تهدید نداشته باشد، همان اعلام است نه انذار. ﴿ختم﴾ به معنی پوشش نهادن و مهر کردن است، به طوری که چیزی وارد آن نشود، و ختم کتاب نیز همین معنی را دارد. ﴿غشاوة﴾ از غشاء به معنی پوشاندن آمده است، و به معنی کشیدن پرده بر چیزی است. و غاشیه که به معنی روز قیامت است نیز به این معنی می‌باشد؛ چون با هول و هراسش مردم را زیر پوشش در می‌آورد.

تفسیر: ﴿إن الذين كفروا﴾ یعنی آنان که آیات درخشان خدا را انکار و رسالت و پیام محمد را تکذیب کردند. ﴿سوآء عليهم﴾ برای آنان یکسان و مساوی است. ﴿أأنذرتهم أم لم تنذرهم﴾ یعنی ای محمد! خواه آنها را از عذاب خدا برحذر داری و آنها را بترسانی، یا آنها را برحذر نداری، تفاوتی ندارد. ﴿لا يؤمنون﴾ یعنی به آنچه از جانب خدا برای هدایت آنها آورده‌ای، ایمان نخواهند آورد و آن را تصدیق نخواهند نمود. پس به هدایت و ایمان آنان امیدوار مباش و به خاطر آنان، خود را رنج و عذاب مده. در این بیان، از این‌که قوم پیامبر او را تکذیب کرده‌اند، خداوند به او تسلّیِ خاطر داده و از او دلجویی کرده است. آنگاه خدای دانا علت و سبب عدم ایمان آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿ختم الله على قلوبهم﴾ یعنی بر قلب آنها مُهر زده، و آن را مسدود نموده است. لذا نور حق و هدایت در آن نفوذ نخواهد کرد، و برق و روشنایی ایمان، بر آن نخواهد تابید. مفسران گفته‌اند: ختم به معنی پوشاندن و مهرکردن و بستن است؛ چون وقتی که کثرت و

فراوانی گناه قلوب را فرا گیرد، نور بصیرت و حق‌یابی آن به خاموشی می‌گراید و دیگر منفذ و معبری برای ورود ایمان به آن باقی نخواهد ماند. همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: ﴿بل طبع الله عليها بكفرهم﴾ «بلکه خداوند به سبب کفرشان بر دلهایشان مهر زده است»[۱] ﴿و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة﴾ یعنی پرده‌ای بر گوش و چشم آنها افتاده است. به همین سبب نور هدایت را نمی‌بینند، و از فهم و تعقل حق ناتوانند؛ چون انگار پرده و مانعی ضخیم، گوش و چشم آنها را پوشانده است. از این‌رو، آنها حق را مشاهده نموده اما از آن پیروی نمی‌کنند و حق را می‌شنوند، اما به آن اهمیت نمی‌دهند. ابوحیان گفته است: خدای متعال از طریق استعاره، قلوب آنان را به سبب روگردانی و امتناع از پذیرش حق، و گوش آنها را به علت سرباز زدن از شنیدن دعوت رستگاری و نجات، و چشم آنان را به خاطر اعراض و احتراز از دیدن نور هدایت، به ظرفی مهر و موم شده‌ای تشبیه نموده که تمام منافذ آن پوشیده شده به نحوی که هیچ چیزی به آن راه نمی‌یابد؛ زیرا ـ با وجود برخورداری از کمالات و توانایی درک و فهم ـ از شنیدن سخن خیر و صلاح و پذیرش آن و رؤیت نور هدایت بی‌بهره مانده است.[۲] ﴿و لهم عذاب عظيم﴾ یعنی به سبب کفر و بزهکاری و تکذیب آیات خدا، عذاب و آزار مداوم و شدیدِ آخرت، برای آنها مقرر است.

نکات بلاغی: این آیات شریفه متضمن انواع و اشکال فنون بدیع و بیان می‌باشند. که در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ اعلام یأس و نومیدی از ایمان کفار که می‌فرماید: ﴿سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لايؤمنون﴾ سیاق کلام غرق شدن آنها در دریای کفر و طغیان و عدم استعداد آنها برای

۱ـ به آنچه که علامه ابن‌کثیر در رابطه با معنی «ختم» نوشته است، مراجعه کنید.

۲ـ تفسیر البحرالمحیط، تألیف ابی‌حیان ۱ / ۵۱.

پذیرش ایمان و برگرفتن راه راست را نشان می‌دهد. و بیانگر یأس و نومیدی از ایمان آنها است.

۲ـ استعاره مصرحه‌ی جالبی را در ﴿ختم الله علی قلوبهم﴾ آورده است. قلوب آنها را به خاطر رویگردانی از حق و تنفر از آن، گوش و چشم آنها را به سبب امتناع از دریافت نور معرفت و هدایت، به ظرفی در بسته و مهر و موم شده‌ای تشبیه کرده است که دارای نفوذناپذیر و محکم بوده و مانع وصول مواد اصلاحی به داخل آن می‌شود، و به طریق استعاره‌ی مصرحه، لفظ «ختم» و «غشاوة» را به‌کار گرفته است.(۱)



خدای متعال فرموده است:

﴿وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِٱللهِ وَبِٱلْيَوْمِ ٱلآخِرِ وَ مَا هُم بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ يُخَادِعُونَ ٱللهَ وَ
ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ ٱللهُ مَرَضاً
وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لاَتُفْسِدُوا فِي ٱلْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ
مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لاَيَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ
ٱلنَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ ٱلسُّفَهَاءُ أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلسُّفَهَاءُ وَ لَكِن لاَيَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَ إِذَا لَقُوا
ٱلَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾
ٱللهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُا ٱلضَّلاَلَةَ بِٱلْهُدَىٰ فَمَا
رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ ٱلَّذِى ٱسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ
ذَهَبَ ٱللهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لاَيُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَيَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾
أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ ٱلسَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ ٱلصَّوَاعِقِ

۱ـ به تلخیص البیان، شریف رضی مراجعه شود.

حَذَرَ ٱلْمَوْتِ وَ ٱللّٰهُ مُحِيطٌ بِٱلْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ ٱلْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُم مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ ٱللّٰهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ ٱللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای دانا به عاقبت امور، در اوّل سوره، اوصاف مؤمنان را بیان کرد، و پشت سر آن صفات کافران را آورد، در اینجا به ذکر گروه سوم یعنی منافقین پرداخت. منافقین عبارتند از افرادی که به ظاهر خود را مؤمن نشان می‌دهند ولی در باطن کافرند. به منظور خاطرنشان کردن خطر و زیان فراوان آنها، اوصاف آنان را در چهارده آیه، به تفصیل متذکر شده است، سپس برای بیشتر روشن شدن موضوع، به ذکر دو ضرب‌المثل پرداخته است، تا بدین وسیله‌ی گمراهی و نفاق نهفته در تاریکخانه‌ی نهاد و ضمیر آنها را تفسیر و تعبیر نماید، و توضیح داده است که چگونه سرانجام و عاقبت آنان به تباهی و نابودی می‌انجامد.

معنی لغات: ﴿**يخادعون**﴾ خداع به معنی نیرنگ و حیله و فریب و نشان دادن خلاف باطن است. خداع در اصل به معنی اخفا و پنهان‌کردن است. به همین خاطر روزگار را خادع نیز نامیده‌اند؛ چراکه حوادث و ناگواریهایش را مخفی و پنهان می‌کند، و نیز بستر خواب را مخدع می‌گویند؛ زیرا افراد منزل در آن مخفی و مستور می‌شوند. ﴿**مرض**﴾ مرض یعنی بیماری و ناسالمی. مرض ضدسلامت است. گاهی حسی است؛ مانند امراض جسمانی و گاهی معنوی است؛ مانند بیماری نفاق و حسد و ریا. ابن‌فارس گفته است: مرض عبارت است از آنچه که انسان را از حالت صحت و تندرستی خارج کند. از قبیل مریضی نفاق یا تقصیر و کوتاهی در امری.

﴿**تفسدوا**﴾ فساد عبارت است از خروج و منحرف‌شدن از حالت مستقیم. فساد

متضاد صلاح است. ﴿السفهاء﴾ جمع سفیه و به معنی نادان و سست‌رأی است. همچنین به معنی عدم شناخت نفع و ضرر است. اصل سفه به معنی سبکی و خیره‌سری است. سفیه؛ یعنی سبک عقل و خیره‌سر. دانشمندان لغت گفته‌اند: سفه به معنی خفّت و سست نظری است که از قلّت و نقص عقل ناشی شود، و حُلْم نقطه مقابل آن است.[۱] ﴿طغیانهم﴾ طغیان به معنی از حد و اندازه خارج شدن هر چیزی است. در این آیه‌ی نیز همین معنی را دارد: ﴿اِنَّا لَمَّاطَغَى الْمَآءُ﴾؛ یعنی بالا آمد و از حد خود گذشت. طاغیه به معنی ستمگرِ سنگدل است. ﴿یعمهون﴾ عمه به معنی تردید و دودلی در امری است. عَمَهْ به معنی تحیّر و سرگردانی است. رؤبة گفته است: «أعمی الهدی بالحائرین العُمَّه». فخر رازی گفته است: عَمَهَ مانند عَمَیَ (کوری) می‌باشد، جز این‌که عمی عام است هم در مورد اشیاء قابل رؤیت به کار می‌رود و هم در مورد رأی و نظر، در صورتی که عمه به رأی و نظر اختصاص دارد؛ چرا که عبارت است از تردید و دودلی به گونه‌ای که نداند به کجا رو کند.[۲] ﴿اشتروا﴾ خریدند. اشترا در حقیقت به معنی مبادله و معاوضه می‌باشد، و در اصل به معنی پرداخت بها به منظور به دست آوردن چیزی است. عرب وقتی اشترا را به کار می‌برد که چیزی را با چیزی دیگر معاوضه کند. شاعر گفته است:

فـان تـزعمینی کـنت اجـهل فـیکم فانی اشتریت الحلم بعدك بـالجهل

«اگر گمان می‌بری در بین شما نادان ترینم، من نادانی را به شکیبایی خریدم».

﴿صم﴾ جمع اصم به معنی ناشنوا و کر است. ﴿بکم﴾ جمع ابکم بـه مـعنی لال و کسی است که قدرت سخن گفتن ندارد. ﴿عـمی﴾ جـمع اعـمی، بـه مـعنی نـابیناست. ﴿صیب﴾ به معنی باران تند است، و از ریشه‌ی صوب، به معنی ریزش تند باران گرفته شده است. شاعر می‌گوید: «سقتك روایا المزن حیث تصوب».

۱ـ به تهذیب اللغه، صحاح و قاموس مراجعه کنید. ۲ـ تفسیر کبیر، فخررازی ۲ / ۷۱.

﴿صواعق﴾ جمع صاعقه به معنی آتش سوزان است که به هر چیزی اصابت کند، آن را می‌سوزاند. صاعقه از ریشه‌ی صعق به معنی شدت صوت آمده است. ﴿السماء﴾ در لغت به معنی بالا و سرپناه و هر چیزی است که بر تو سایه اندازد، به همین خاطر به سقف منزل نیز سماء می‌گویند. باران را نیز سماء گفته‌اند؛ چون از آسمان فرود می‌آید. شاعر گفته است:

إذا سقط السماء بأرض قوم رعيناه و إن كانوا غضاباً

﴿یخطف﴾ خطف به معنی ربودن و گرفتن سریع است، همان‌گونه که در این آیه نیز به این معنی آمده است: ﴿إلا من خطف الخطفة﴾. پرنده را به خاطر سرعتش خطاف می‌گویند. خاطف آن است که چیزی را به سرعت برباید.

سبب نزول: ابن‌عباس رضي الله عنهما گفته است: این آیات درباره‌ی منافقان اهل کتاب، از جمله عبدالله بن ابی سلول و معتب بن قشیر و جدبن قیس، نازل شده است که هر وقت با مسلمانان روبرو می‌شدند، ایمان و تصدیق خود را ابراز می‌نموده و می‌گفتند: ما در کتب خود نعت و وصف و تعریف پیامبر شما را می‌یابیم.[۱]

تفسیر: ﴿و من الناس من یقول آمنا بالله﴾ بعضی از مردم به ظاهر و به زبان می‌گویند: ما خدا و آیات بیّناتی را که بر پیامبرش نازل کرده ﴿و بالیوم الآخر﴾ و روز رستاخیز و بعث و حشر را باور داریم و بر آن گواه هستیم و حال آنکه در حقیقت، نه به آن باور دارند و نه با ایمان هستند؛ زیرا آنان سخنی بدون اعتقاد و باور و گفتاری بدون تصدیق، بر زبان می‌آورند. بیضاوی گفته است: اینها همان گروه سومند که در بین گروه اوّل (مؤمنان) و گروه دوم (کافران) قرار دارند. اینها افرادی هستند که به ظاهر و به زبان ایمان آورده‌اند، در حالی که ایمان در نهاد و قلوب آنها جا نگرفته و مستقر نشده است. در نظر خدا، آنها

۱ـ تفسیر فخررازی ۲/ ٦١.

ناپاکترین و منفور و مبغوض‌ترین گروه کفار می‌باشند؛ زیرا کفر را زیر پرده‌ی نیرنگ و خدعه پنهان کرده و به منظور فریب و تمسخر، آن را با ظاهری از ایمان آراسته‌اند. به همین جهت خدای توانا درباره‌ی پلشتی و نادانی آنها به تفصیل سخن گفته و آنها را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و اعمال و رفتارشان را پوچ و کم مایه دانسته و آنهارا مورد خشم خود قرار داده است، و بر گمراهی و تجاوزگریشان مهر تأیید نهاده و درباره‌ی آنها به ذکر ضرب‌المثل‌های متعدد پرداخته است.[1] **﴿یخادعون الله والذین آمنوا﴾** یعنی با ابراز داشتن ایمان، و در نهان اصرار ورزیدن بر کفر، کار حیله‌گر و فریبکار و نیرنگبازها را انجام می‌دهند، و از بس که نادانند، گمان می‌کنند که بدین ترتیب خدا را فریب می‌دهند که این دغل‌بازی در نزد خدا، برای آنها فایده‌ای خواهد داشت، و چنان می پندارند که خدا هم مانند بعضی از مؤمنان، فریب آنها را می‌خورد، و نمی‌دانند که خدا فریب نمی‌خورد و هیچ نهانی از او پوشیده نیست.

ابن‌کثیر گفته است: **نفاق** که عبارت است از ابراز داشتن خیر و نیکی و پنهان‌کردن شر و پلشتی، چند نوع است: **نوع اوّل** عبارت است از نفاق اعتقادی. دارنده‌ی چنین نفاقی برای همیشه در آتش دوزخ می‌ماند. و **نوع دوم** عبارت است از نفاق عملی. این‌گونه نفاق، از بزرگترین گناهان به شمار می‌آید؛ چون گفتار و عمل و نهان و آشکارِ منافق با هم اختلاف دارند. از این جهت فقط در سوره‌های مدنی، وصف منافقین نازل شده است؛ چراکه در مکه منافق وجود نداشت، بلکه قضیه برعکس بود.[2] **﴿و ما یخدعون إلاّ أنفسهم﴾** یعنی در حقیقت جز خود، کسی را فریب نمی‌دهند؛ زیرا کیفر اعمالشان به خود آنها برمی‌گردد. **﴿و ما یشعرون﴾** یعنی به سبب مستغرق شدن در خواب غفلت و حماقتشان، آن را احساس و درک نمی‌کنند. **﴿فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا﴾** یعنی شک و نفاق و پلشتی در نهاد

۱ـ تفسیر بیضاوی ۱/ ۱۱.

۲ـ مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۱/ ۳۳.

آنها رسوخ کرده است، و خدای متعال بر پلشتی و گمراهی آنها می‌افزاید. این جمله، دعایی است. ابن‌سلم گفته است: این مرض، بیماری دین است؛ نه بیماری جسمی، و همان بیماری شک و تردید در اسلام است، از این جهت خدا شک و پلشتی آنها را بیفزاید.[1]
﴿و هم عذاب أليم بما كانوا يكذبون﴾ یعنی به سبب این‌که به دورغ ادعای اسلام کرده و آیات خدای مهربان را به مسخره گرفته‌اند، عذاب و آزاری دردناک خواهند دید.

آنگاه خدای دانا، بیان و توصیف پلشتیها و زشتکاریهای آنان را آغاز و احوال و اوضاع پلید آنان را بیان می‌کند آنجا که می‌فرماید: ﴿و إذا قيل لهم لاتفسدوا فى الأرض﴾ یعنی اگر جماعتی از مؤمنان به آنها بگویند: با برانگیختن فتنه و آشوب در سرزمین، فساد و پلشتی ایجاد نکنید و در راه اسلام مانع ایجادنکنید و کفر را گسترش ندهید و راه خدا را مسدود نکنید. ابن مسعود گفته است: فساد به معنی کفر و ارتکاب معصیت است، بنابراین هر کس مرتکب معصیت و نافرمانی خدا شود، در سرزمین فساد ایجاد کرده است. ﴿قالوا إنما نحن مصلحون﴾ یعنی می‌گویند: کار و پیشه‌ی ما هرگز ایجاد فساد و خرابکاری نبوده، بلکه ما جماعتی اصلاحگر و نیک‌رفتار هستیم، و همیشه برای استقرار خیر و صلاح تلاش می‌کنیم، بنابراین درست نیست ما را مفسد و خرابکار بخوانید. بیضاوی گفته است: از آنجایی که قلب و نهادشان بیمار بود، فساد را اصلاح می‌پنداشتند، و در نتیجه جزوگروهی درآمدند که خدا درباره‌ی آنان گفته است: ﴿أفمن زيّن له سوء عمله فرآه حسنا﴾ کسی که عمل زشتش را آراسته ببیند و آن را نیکو بداند، از این رو خدا به بلیغ‌ترین وجه عمل آنها را مردود معرفی کرده است که جمله را با حرف تأکید ﴿ألا﴾ی تنبیهی و ﴿إن﴾ تقریری و تأکیدی آغاز کرده و خبر مبتدا را معرفه وضمیر فصل را واسطه آورده و عدم شعور آنان را نشان داده است آنجا که می‌فرماید: ﴿ألا إنهم هم المفسدون ولكن لايشعرون﴾

۱ـ مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۱/ ۳۳.

یعنی ای مردم! به هوش باشید، واقعاً آنها مفسدند؛ نه دیگران. اما خود درک و شعور آن را ندارند؛ زیرا نور ایمان دو قلب و نهاد آنها به تاریکی گراییده و محو گشته است. **﴿وإذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس﴾** یعنی هروقت به منافقان گفته شود: ایمان و باور و اعتقادی درست و بدون نفاق و ریا داشته باشید، همان‌طور که یاران پیامبرﷺ ایمان آوردند، و مانند آنها در ایمان و اطاعت خود اخلاص را نشان دهید، **﴿قالوا أنؤمن کما آمن السّفهاء﴾** یعنی می‌گویند: آیا مانند ابلهان و نادانان ایمان بیاوریم؟ همزه‌ی **﴿أنؤمن﴾** معنی انکار و مسخره و استهزا می‌دهد؛ یعنی آیا ما هم مانند صهیب و عمار و بلالِ کم‌عقل و خرد ایمان بیاوریم؟ بیضاوی گفته است: از آن جهت مسلمانان را به سفاهت متصف کرده‌اند که گمان می‌کردند، ایمان و اعتقادشان باطل و فاسد است، یا موقعیت و مکانت آنان را محقَّر و خوار می‌دانستند؛ چون اکثر مسلمانان، افرادی فقیر و بینوا بودند، و حتی در بین آنان بردگانی مانند صهیب و بلال هم یافت می‌شد.[1] **﴿ألا إنّهم هم السفهاء ولکن لایعلمون﴾** یعنی بدانید در حقیقت آنها سفیه و نادانند؛ چون هرکس بر پشت اسب باطل بنشیند، بدون تردید ابله و نادان است. اما از وضع نادانی و گمراهی خود خبر و آگاهی ندارد، و این تعبیر در مورد کوربینی و دوری از راه هدایت، رساتر و بلیغ‌تر است. سفاهت و نادانی را در ذات آنان، به طور مؤکد منحصر کرده و آن را خاطرنشان ساخته است، سپس با اشاره به نفاق و ایمان دروغین آنان گفته است: **﴿و إذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا﴾** یعنی هروقت با مسلمانان روبه رو شوند و با آنان برخورد کنند، از روی نفاق و تزویر، ایمان و هواداری خود را اعلام می‌دارند. **﴿و إذا خلوا إلی شیاطینهم﴾** یعنی هروقت تنها شوند و پیش رؤسا و بزرگان منافق و گمراه خود برگردند، **﴿قالوا إنّا معکم إنّما نحن مستهزئون﴾** یعنی به آنها می‌گویند: ما بر دین شما پایداریم، و همان اعتقاد و ایمانی داریم که شما

۱ـ بیضاوی ۱/۱۲.

دارید، ما فقط به منظور تمسخر و ریشخند، نزد آنان اظهار ایمان می‌کنیم. خدای متعال در رد آنها می‌گوید: ﴿الله یستهزیء بهم﴾ یعنی خدا در مقابل مسخره و ریشخندشان در فرصت مناسب آنها را مجازات می‌کند و کیفر می‌دهد. ابن‌عباس گفته است: به عنوان انتقام آنان را مسخره می‌کند و مانند فرموده‌ی ﴿و أملی لهم إن کیدی متین﴾ عذاب و کیفر آنها را به تأخیر می‌اندازد. ابن‌کثیر گفته است: خدای توانا بدین ترتیب خبر داده است که آنها را به پاس مسخره و ریشخندشان عذاب داده و به خاطر فریب و نیرنگشان، آنها را کیفر می‌دهد. بنابراین، خبر از کیفر را جانشین خبر از عملی قرار داده است که به سبب آن سزاوار عذابند، پس در لفظ متفقند ولی در معنی مختلف.[1] علما تمامی تعبیراتی که از این قبیل در قرآن آمده است، به این شیوه توجیه کرده‌اند. از قبیل: ﴿و جزاء سیئة سیئة مثلها﴾ پاداش بدی، کیفری همسان آن است. همچنین مانند ﴿فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه﴾ هرکس بر شما تجاوز کرد، شما هم به او تجاوز کنید، که تجاوز اوّل، ظلم و ناروا است ولی تجاوز دوم، مقابله به مثل و عدالت است. ﴿و یمدّهم فی طغیانهم یعمهون﴾ یعنی به آنان مهلت می‌دهیم و آنها را رها می‌کنیم تا در گمراهی و کفر خود سرگردان و متردد بمانند. به طوری که نتوانند راه به جایی ببرند؛ زیرا خدای توانا دریچه‌ی قلب و نهاد آنان را مسدود کرده و پرده‌ی سیاهی را بر بینایی آنان کشیده است. لذا راه هدایت و رهایی را نمی‌بینند و راه به جایی نمی‌برند.

﴿أولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی﴾ یعنی آنها ایمان را با کفر معاوضه کردند و گمراهی را گرفتند و در مقابل آن هدایت و راه راست را دادند که در نتیجه ﴿فما ربحت تجارتهم﴾ یعنی این معامله و این مبادله و خرید و فروش سودی برای آنان در برنداشت.

۱ـ علمای علم بیان این‌گونه تعبیر را مشاکله می‌گویند و آن عبارت است از این‌که دو جمله در لفظ یکی باشند، ولی در معنی مختلف. همان‌گونه که شاعر می‌گوید:

قالوا اقترحْ شیئاً نُجِدْ لَكَ طبخه   قلت: اطبخوا لی جبّة و قمیصاً

﴿و ما کانوا مهتدین﴾ یعنی درکارشان راه راست و درست را پیش نگرفتند؛ زیرا نیکبختی دو جهان را از دست دادند. آنگاه خداوند دانا با آوردن دو مثل، زیان فاحش و خسران هنگفت آنان را توضیح می‌دهد آنجا که می‌فرماید: ﴿مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً﴾ یعنی حال و وضع شگفت‌انگیز و نفاق آنها، مانند حال و وضع شخصی است که آتشی را برای گرم کردن خود و ایجاد نور و روشنایی برافروخته باشد، و هنوز روشن نشده خاموش گردد، و او خود در تاریکی مطلق و بیم و هراسی شدید بماند. ﴿فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم﴾ یعنی به محض این‌که اطراف او را روشن کرد و انس و آرامشی یافت، خدا نور و آتش آنان را خاموش کرد و آتش متلاشی گشته و نور و روشنایی محو و نابود شد. ﴿و ترکهم فی ظلمات لایبصرون﴾ یعنی آنان را در تاریکی شدید و بیم و هراسی سخت رها کرده و بدون این‌که ره به جایی برند، کورکورانه دست و پا می‌زنند. ابن‌کثیر گفته است: خدای آگاه این مثل را برای منافقان آورده است، آنهایی که گمراهی رابه بهای هدایت خریده و بر بینایی و بصیرت خویش حجاب بسته‌اند. خداوند این دسته از انسان‌ها را به شخصی تشبیه کرده است که آتشی را برای ایجاد نور و روشنایی برافروخته، و همین که آتش روشن شد و توانست از آن سودی ببرد، و با آن انس و آرامشی یافت و توانست چپ و راست خود را ببیند، در چنین حالی، ناگهان آتش خاموش گشته و در تاریکی شدیدی فرو رود. به طوری که نه جایی را ببیند و نه ره به جایی ببرد. منافقان که هدایت را به گمراهی فروخته‌اند، و ناراستی را بر راستی ترجیح داده‌اند، نیز چنین وضعی دارند. این مثال نشان می‌دهد که آنها اوّل ایمان آورده‌اند و سپس کافر شده‌اند. به همین سبب خدای متعال نور و روشنایی را از آنان گرفته، و آنها را در تیرگی شک و نفاق رها کرده و به راه خیر و سعادت هدایت ننموده است ،به نحوی که راه نجات و رستگاری را تشخیص نمی‌دهند.[1]

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ /۳٦.

﴿صم﴾ یعنی مانند ناشنوایان از شنیدن و دریافت نیکی عاجزند. ﴿بکم﴾ یعنی مانند افراد گنگ و لال از گفتن مطالبی که به حال آنان مفید باشد، ناتوانند. ﴿عمی﴾ یعنی بسان افراد نابینا راه هدایت را نمی‌بینند و نمی‌توانند آن رادر پیش گیرند. ﴿فهم لا یرجعون﴾ یعنی از نادرستی و کجروی برنمی‌گردند و دست‌بردار نیستند. سپس خدای آگاه به عاقبت امور، به منظور روشنگری و توضیح بیشتر در مورد آنها، به ذکر مثلی دیگر پرداخته است و می‌فرماید: ﴿أو کصیّب من السماء﴾ یعنی در سرگردانی و تردید و آشفتگی، همانند جماعتی هستند که بارانی تند و شدید بر آنان نازل شده و زمین را تار کرده و با رعد و برق و صاعقه همراه باشد. ﴿فیه ظلمات و رعد و برق﴾ یعنی در آن هوای ابری و باران‌زا، در آن تیرگی مطلق و شدید که غرّش رعد، گوش‌ها راکر می‌کند و شدّت برق، نور چشمانشان را می‌رباید، ﴿یجعلون أصابعهم فی آذانهم من الصواعق﴾ یعنی برای دفع خطر صاعقه‌های تند و متوالی، سرانگشتان را در گوش گذاشته، و از فرط آشفتگی و ترس و هراس، گمان می‌کنند که‌این عمل آنها را نجات می‌دهد. ﴿حذرالموت﴾ یعنی از ترس مرگ، انگشتان خود را در گوش می‌گذارند. ﴿والله محیط بالکافرین﴾ جمله‌ی اعتراضی است؛ یعنی خداوند با قدرت بی‌نهایت خود بر آنان تسلط دارد، آنها زیر فرمان و اراده و خواست او قرار دارند و نمی‌توانند از این دایره بیرون بروند. همان‌طور فردی که در محاصره‌ی همه جانبه‌ی دشمنان قرار دارد، راه فراری نمی‌یابد.

﴿یکاد البرق یخطف أبصارهم﴾ یعنی شدت و ازدیاد پرتو و درخشش برق، نزدیک است بینایی آنها را بگیرد و به سرعت آن را برباید. ﴿کلما أضاءلهم مشوا فیه﴾ یعنی هروقت برق راه و مسیر آنان را روشن می‌کرد، در روشنایی آن راه می‌رفتند. ﴿و إذا أظلم علیهم قاموا﴾ یعنی وقتی که نور و پرتو برق و فروغ آن ناپدید می‌شد، آنها از حرکت باز ایستاده و در جای خود متوقف می‌شدند. این تعبیر به خوبی نهایت سرگردانی و نادانی آنها را منعکس می‌سازد و جلوه‌ای از آن را ترسیم می‌کند؛ لذا هر وقت فروغی از برق و نور

می‌یافتند، با وجود این‌که بیم داشتند بینایی خود را از دست بدهند، از آن استفاده کرده و چند گامی به جلو می‌رفتند، و هر وقت پرتو نور ناپدید می‌شد، از حرکت باز ایستاده و از ترس این‌که به چاله‌ای سقوط کنند، در جای خود می‌ایستادند. ﴿**ولو شاء الله لذهب بسمعهم و أبصارهم**﴾ یعنی اگر خدا می‌خواست بر شدت صدای رعد می‌افزود، و آنها را کر کرده و نیروی شنوایی آنها را می‌گرفت، و نور برق را بیشتر می‌کرد و آنها را کور کرده و بینایی آنها را از بین می‌برد. ﴿**إن الله علی کل شیء قدیر**﴾ یعنی خدای متعال بر انجام دادن هر چیزی توانا و مقتدر است، هیچ موجودی از موجودات زمین و آسمان، او را از انجام دادن خواسته‌هایش ناتوان نمی‌کند. ابن‌جریر گفته است: در اینجا خداوند خود را توانا و مقتدر بر انجام دادن هر چیزی معرفی کرده است، تا منافقین را از سلطه و قدرت خود برحذر دارد و به آنها بفهماند که بر آنان مسلط است، و می‌تواند بینایی و شنوایی آنها را از بین ببرد.(۱)

نکات بلاغی: این دسته از آیات شریفه، نکات بلاغی فراوانی را در بردارد که آنها را به طور مختصر بیان می‌کنیم:

۱ـ مبالغه ورزیدن در تکذیب قول منافقین؛ چراکه گفته است: ﴿**و ماهم بمؤمنین**﴾ اصل بر این بود که بگوید ﴿**و ما آمنوا**﴾ تا با گفته‌ی آنان مطابق باشد که گفته‌اند ﴿**آمنا**﴾ ولی از جمله‌ی فعلیه به جمله اسمیه عدول کرده است تا آنها را از شمار مؤمنان خارج کند، و به منظور مبالغه در نفی ایمان از آنها آن را با حرف (ب) مؤکد نموده است.

۲ـ استعاره‌ی تمثیلی در ﴿**یخادعون الله**﴾. در این‌که به ظاهر ادعای ایمان نموده و در باطن کفر را مکتوم می‌داشتند، حال آنها را در مقابل پروردگار، به حال رعایایی تشبیه کرده است که می‌خواهند سلطان و پادشاه خود را فریب دهند، و اسم «مشبه به» را برای

۱ـ تفسیر طبری ۱/ ۷۹.

«مشبه» به استعاره گرفته است.

۳ـ صیغه‌ی قصر در ﴿إنما نحن مصلحون﴾. این نوع قصر از نوع «قصر موصوف بر صفت» است که معنی آن چنین است: «فقط ما مصلح هستیم و بس».

۴ـ کنایه‌ی لطیف و دقیق در ﴿في قلوبهم مرض﴾ استعمال کلمه‌ی مرض برای ناخوشی جسم، حقیقت است و به صورت کنایه آن را برای نفاق به کار برده است؛ چون همان‌گونه که بیماری سبب تباهی بدن می‌شود، نفاق نیز سبب ضایع گشتن قلب و نهان می‌گردد.

۵ـ آوردن چند نوع تأکید در ﴿ألا إنهم هم المفسدون﴾. این جمله به چهار نوع تأکید، مؤکد است: اوّل؛ ﴿الأ﴾ که دارای معنی برحذر داشتن و هشدار دادن می‌باشد. دوم؛ ﴿إنّ﴾ که معنی تأکید و تحقیق می‌دهد. سوم؛ ضمیر منفصل ﴿هم﴾. چهارم؛ معرفه آوردن خبر ﴿المفسدون﴾. تمامی این تأکیدها در ﴿ألا إنهم هم السفهاء﴾ نیز آمده است. بدین ترتیب خداوند متعال، ادعای آنان رابه بلیغ‌ترین شیوه و محکم‌ترین صورت، مردود کرده است.

٦ـ عبارت است از مشاکله در ﴿الله یستهزئ بهم﴾. یعنی از طریق تمسخر و استهزا کیفر را به نام استهزا آورده است، و این کار را به صورت مشاکله ارائه داده که عبارت است از توافق در لفظ و اختلاف در معنی.

۷ـ استعاره‌ی مصرحه در ﴿اشتروا الضلالة بالهدی﴾. منظور این است که راه درست و صحیح را به بیراهه و انحراف از «صراط مستقیم» معاوضه کرده‌اند؛ یعنی ایمان را با کفر عوض کرده در نتیجه معامله و تجارتشان سودی در بر نداشت. لفظ شرا که به معنی خریدن است، برای «مبادله» به استعاره آورده و سپس توضیح بیشتری بر آن افزوده و گفته است: ﴿فما ربحت تجارتهم﴾ و این همان ترشیح است که استعاره را به اوج می‌رساند.[۱]

۱ـ زمخشری گفته است: این طرز بیان از صنایع بدیع است که مجاز را در بالاترین قله‌ی بلاغت نشان می‌دهد. کشاف ۳۵/۱.

۸ـ تشبیه تمثیلی در ﴿مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً﴾ و همچنین در ﴿أوکصیّب من السماء فیه ظلمات﴾ در مثال اوّل، منافق را به برافروزنده‌ی آتش و اظهار ایمان از جانب وی را به پرتوافشانی تشبیه کرده، و عدم بهره‌گیری منافقین از نیروی ایمان را به خاموش گشتن آتش تشبیه نموده است. و در مثال دوم اسلام را به باران تشبیه کرده است؛ چون همان‌طور که زمین بر اثر نزول باران جان می‌گیرد و زنده می‌شود، قلب و نهاد هم به وسیله‌ی اسلام زنده می‌شود، و شبهات کافران را به تاریکی و ظلمات تشبیه نموده، و مطالب و وعده و وعید قرآن را به رعد و برق تشبیه کرده است... الخ.(۱)

۹ـ تشبیه بلیغ در ﴿صم بکم عمی﴾ یعنی آنها به دلیل عدم استفاده‌ی درست از این حواس، همانند فردی است که کر و لال و کور است. ادات و حرف تشبیه و وجه شبه را حذف کرده و بدین صورت تشبیهی بلیغ رابه نمایش گذاشته است.

۱۰ـ مجاز مرسل در ﴿یجعلون أصابهم فی آذانهم﴾ که از قبیل اطلاق و به کار بردن کل است و جزء از آن منظور است؛ یعنی سر انگشتان را در گوشها می‌نهند؛ چون داخل کردن تمام انگشت در گوش غیر ممکن است.

۱۱ـ توافق فاصله‌ها و رعایت رؤوس آیات. این‌گونه بیان اثری جالب در گوش و نهاد آدمی بر جای می‌گذارد؛ مانند: ﴿لهم عذاب ألیم بما کانوا یکذبون﴾، ﴿إنما نحن مصلحون﴾ و ﴿و یمدّهم فی طغیانهم یعمهون﴾ الخ که از محسنات بدیعی می‌باشد.(۲)

۱ـ امام فخررازی گفته است: در اینجا تشبیه بی‌نهایت درست است؛ چون آنها در ابتدا با ایمان آوردن، نوری را به دست آورده ولی بعداً با نفاق و کفر همان نور را از میان برداشته، و خود در وادی حیرت و سرگردانی گمراه شدند؛ زیرا تحیر و سرگردانی بالاتر از سرگردانی دین وجود ندارد که ضرر و خسران ابدی در بردارد. فخر رازی ۲ / ۷۳.

۲ـ مثالهای بلاغه را بر سبیل نمونه یادآور شدیم؛ نه بر سبیل حصر، تا خواننده قسمتی از عجایب قرآن را دریابد، وگرنه تمام کلام خدا اعجازانگیز است و عجایب بیانی فراوانی را در بردارد و انسان اشکال و اقسام بلاغه را به ذوق می‌داند، در صورتی که زبان از وصف و بیان آن عاجز است.

فواید: اوّل؛ منظور از آوردن ضرب‌المثل عبارت است از نزدیک کردن مسایل پیچیده و دور از ذهن مخاطب و توضیح و بیان مطالب مبهم، به طوری که به صورت امری محسوس درآید. ضرب‌المثلها تأثیر شگفتی در نهاد انسان دانا دارند. ﴿**و تلك الأمثال نضربها للنّاس و ما يعقلها إلا العالمون**﴾ این مثلها را برای مردم می‌آوریم، و جز دانایان کسی آن را در نمی‌یابد.

دوم؛ خدای توانا، در این آیات منافقان را با ده صفت زشت و پلید توصیف نموده است که بر رسوخ و فرورفتن آنها در گمراهی و کجروی دلالت دارند. اوصاف یاد شده عبارتند از: (دروغ، نیرنگ، بی عقلی و سفاهت، تمسخر و استهزا، ایجاد فساد در زمین، جهل و نادانی، گمراهی، تذبذب، مسخره کردن مؤمنان). خدا ما را از صفات منافقان مصون دارد! آمین!

سوم؛ حکمت خودداری پیامبرﷺ از کشتن منافقان با این‌که کافر و واجب القتل هم بودند، عبارت است از خبری که بخاری آورده است مبنی بر این‌که پیامبرﷺ به حضرت عمر گفت: «خوش ندارم اعراب بگویند، محمد یاران خود را به قتل می‌رساند».[1]

لطیفه: علامه ابن‌قیم گفته است: در این گفته‌ی خدا به دقت بیندیش که گفته است: ﴿**ذهب الله بنورهم**﴾ و نگفته است: «ذهب الله بنارهم»، با این‌که سیاق کلام چنان اقتضا می‌کند تا با اوّل آیه تطابق داشته باشد آنجا که فرموده است: ﴿**استوقد ناراً**﴾؛ چون در «نار» هم روشنایی و هم قدرت سوختن وجود دارد. در اینجا خدای متعال روشنایی آن را برده و قدرت سوزاندن را باقی گذاشته است! دقت کنید چگونه گفته است: ﴿**بنورهم**﴾ و نگفته است: ﴿**بضوئهم**﴾؛ چون ضوء نور اضافه است. و اگر می‌گفت ضوء آنها را برد، چنان گمان می‌رفت که فقط نور اضافه را برده است؛ نه اصل آن را! و دقت کنید که گفته

۱ـ ابن‌کثیر در مختصر چنین آورده است ۱ / ۳۳.

است: ﴿ذهب الله بنورهم﴾ یعنی کلمه‌ی نور را مفرد آورده است، سپس گفته است: ﴿و ترکهم فی ظلمات﴾ یعنی ظلمات را به صیغه‌ی جمع آورده است؛ چون حق و درستی فقط یکی است و آن عبارت است از راه راست که جز آن به سر منزل مقصود نمی‌رسد. به عکس راه باطل و نادرست که متعدد و متنوع است، به همین دلیل خدای سبحان در چندین آیه «حق» را مفرد و «باطل» را به صیغه‌ی جمع آورده است از جمله: ﴿یخرجهم من الظلمات إلی النور﴾ و ﴿جعل الظلمات و النور﴾ و ﴿إن هٰذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله﴾ که در اینجا سبیل باطل را به صورت جمع و سبیل حق را به صیغه‌ی مفرد آورده است.[1]

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿یَا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ﴿۲۱﴾ الَّذِی
جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً
لَّکُمْ فَلاَ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ أَنْدَاداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾ وَ إِن کُنْتُمْ فِیْ رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَیٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ وَ ادْعُوْا شُهَدَاءَکُم مِن دُونِ اللّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوْا وَ لَنْ
تَفْعَلُوْا فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِیْ وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ ﴿۲۴﴾ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوْا وَ
عَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ کُلَّمَا رُزِقُوْا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قَالُوْا
هَٰذَا الَّذِیْ رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوْا بِهِ مُتَشَابِهاً وَ لَهُمْ فِیهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾﴾

* * *

۱ـ نقل از محاسن «التأویل» قاسمی.

سبب نزول: بعد از این‌که حق تعالی سه گروه مؤمن و کافر و منافق را بیان کرد، و مشخصات هر یک از قبیل سعادت و نیکبختی و یا شقاوت و بدبختی، و یا ایمان و نفاق را توضیح داد و ضرب‌المثلها آورد و راههای گمراهی را روشن نمود، در اینجا به ذکر دلایل وحدانیت و یگانگی پروردگار جهانیان پرداخت، و انسان را با نعمت‌های خود آشنا نمود، تا در مقابل آن سپاسگزار باشند. سپس آنها را مورد خطاب قرار داده و گفته است: ﴿یا أیها الناس﴾ این خطاب شامل جمیع اقشار می‌شود؛ چراکه منت خلق و رزق را بر همگی آنان دارد، و «معجزه‌ی قرآن» را با روشن‌ترین بیان و واضح‌ترین دلیل، برای آنان ابراز داشته است تا ریشه‌ی شک و تردید و دودلی را از بیخ برکند.

معنی لغات: ﴿خلقکم﴾ خلق به معنی ایجاد و اختراع بدون الگو می‌باشد. اصل آن در لغت به معنی اندازه‌گرفتن و تخمین است. می‌گویند: «خلق‌النعل» یعنی آن را به مقیاس مورد نظر اندازه گرفت و میزان کرد، و «خلق الادیم للسقاء» یعنی آن را میزان کرد. حجاج گفته است: ﴿ما خلقت إلا فربت و ماوعدت إلا وفیت﴾: یعنی هرچه را قرار دادم، اجرا نمودم و هرچه را وعده دادم، بدان وفا کردم. ﴿فراشا﴾ فراش به معنی بستر و گهواره است که بر آن می‌نشینند یا در آن می‌خوابند. ﴿بناء﴾ هر آنچه ساخته می‌شود؛ از قبیل: سایبان و چادر و خانه. ﴿أنداداً﴾ جمع ند و به معنی مانند و شبیه و همگون است. علمای توحید می‌گویند: «لیس‌لله ند و لا ضد» نه شبیه دارد و نه ضد.

حسان گفته است:

اتــهجوه و لستَ له بــندٌ فشرّ کما لخیرکما الفداء[1]

«آیا او را هجو می‌گویی در حالی که مانند او نیستی؟! پس خرابی و بدی شما فدای خوبی و نیکی شما گردد».

۱ـ قرطبی ۱/ ۳۳۰.

زمخشری گفته است: ند یعنی مثل و مانند، و جز بر مخالف و دشمن اطلاق نمی‌شود. جریر گفته است: «أتیماً تجعلون إلیّ نداً»؟[۱] آیا «تیم» را انباز من قرار می‌دهید؟

﴿وقودها﴾ وقود به معنی سوخت و هیزم است که برای برافروختن آتش به‌کار می‌رود. قرطبی گفته است: وقود به فتحِ «واو» به معنی هیزم و به ضم واو مصدر و به معنی برافروختن آتش است[۲]. ﴿أعدت﴾ یعنی آماده شد، و «اعددنا» به معنی آماده و مهیا کردیم. بیضاوی گفته است: ﴿أعدت﴾ به معنی برای آنان تهیه و آماده شد، و برایشان آزار فراهم شد[۳]. ﴿وبشر﴾ بشارت به معنی خبر مسرت‌بخش است که چهره‌ی انسان از شادی آن دگرگون می‌شود، و اگر در شرّ به کار برود، معنی مسخره و ریشخند می‌دهد. مانند: ﴿فبشّرهم بعذاب أليم﴾ به آنها مژده‌ی شکنجه‌ی دردناک بده! ﴿أزواج﴾ جمع زوج، به معنی جفت است و برای مذکر و مؤنث به‌کار می‌رود؛ مانند: ﴿أسكن أنت و زوجك الجنة﴾ خود و همسرت در بهشت سکنی گزینید، زن زوج مرد و مرد زوج زن است. اصمعی گفته است: عرب تقریباً کلمه‌ی «زوجه» را به‌کار نمی‌برند. ﴿خالدون﴾ یعنی ماندگارند و باقی می‌مانند.

تفسیر: خدای متعال بندگان را از دلایل قدرت و یگانگی خود آگاه کرده و می‌گوید: ﴿يا أيها الناس اعبدوا ربكم﴾ یعنی ای گروه بنی‌آدم! نعمت‌های ارزشمند و بزرگ خدا را به یاد آورده، و پروردگار خود را پرستش کنید که شما را پرورش داده و بعد از این‌که در پشت پرده‌ی عدم قرار داشتید، خلعت هستی را به شما داده است. او را به یگانگی پرستش کرده و سپاسگزار و فرمان‌بردار او باشید. ﴿الذی خلقكم و الذين من قبلكم﴾ یعنی پروردگاری که با قدرت بی‌نهایت خود، شما و ملت‌های قبل از شما را به وجود آورد. ﴿لعلكم تتقون﴾ یعنی تا به جمع متقیان و پرهیزگاران در آیید، آنهایی که به هدایت و

۱ـ کشاف ۱/ ۷۲.

۲ـ قرطبی ۱/ ۴۳۸.

۳ـ بیضاوی ۱/ ۱۸.

رستگاری نایل آمدند. بیضاوی گفته است: بعد از این‌که خدای بزرگ گروه‌های مکلف را برشمرد، بر سبیل التفات آنها را مخاطب قرار داده است، تا شنونده را تکان داده و به فعالیت وادار کند و به مسأله‌ی عبادت اهمیت داده و شأن و منزلت آن را بیان نماید. خداوند خطاب را با «یا أیها» در قرآن زیاد آورده است؛ چون به صورت ظاهر دارای تأکید چند جانبه می‌باشد، و هر امر مهمی که خداوند بندگان را بدان فرا بخواند، باید آن را درک نموده و از صمیم قلب بدان رو آورند. اما با این وجود عده‌ای از آن غافل هستند، چنین امری شایسته است با رساترین و بلیغ‌ترین وجه تأکید شود.[1] آنگاه خدای متعال نعمت‌هایی را که به آنان داده است، برشمرده و می‌فرماید: ﴿الذی جعل لکم ألارض فراشاً﴾ یعنی خدایی که زمین را برای شما بستر و گهواره و محل استقرار قرار داده است که اگرچه کروی شکل است، بر آن مستقر گشته و روی آن مانند بساط می‌نشینید. این استقرار و مفروش بودن، مستلزم مسطح بودن آن نیست؛ زیرا با حجم بزرگی که زمین دارد، مانع نشستن و استقرار بر آن نمی‌شود.[2] ﴿و السماء بناءً﴾ یعنی آسمان را بر بالای زمین، به صورت سقف و سرپوش قرار داده است. ﴿و أنزل من السماء ماءً﴾ یعنی از آسمان بارانی شیرین و گوارا را با قدرت بی‌نهایتش از ابر فرو ریخت. ﴿فأخرج به من الثمرات رزقالکم﴾ یعنی به وسیله‌ی همان باران، انواع و اقسام ثمر و میوه و سبزیجات را برای روزی شما از زمین بیرون آورد و رویاند. ﴿فلا تجعلوا لله أنداداً و أنتم تعلمون﴾ یعنی از بت و یا انسان، شریکی برای او قرار ندهید که در عبادت و پرستش شریک او باشد، در حالی که به یقین می‌دانید که آنها چیزی را خلق نکرده و کسی را روزی نمی‌دهند، و فقط ذات خدا خالق و روزی‌دهنده می‌باشد، خدایی که دارای قدرت استوار است. ابن‌کثیر گفته است: خدای

۱ـ بیضاوی ۱/ ۱٦.

۲ـ همان منبع و همان صفحه‌ی قبلی. نظر امام بیضاوی در مورد کروی بودن زمین صریح است و قبل از این‌که فضانوردان معاصر به دور آن گردش کنند، او به صراحت گفته زمین کروی شکل است.

متعال به بیان یگانگی و پروردگاری خود پرداخته است تا به بندگان خود نشان دهد که فقط اوست دارای نعمت؛ چرا که آنها را از عدم به وجود آورده، و نعمت‌های خود را بر آنان ارزانی داشته است. در اینجا منظور از آسمان، ابر است. خدای متعال در موقع نیاز و هنگام احتیاج آنان، باران را از ابر فرو می‌فرستد، آنگاه به وسیله‌ی آن انواع رستنی و میوه را برای روزی و پذیرایی آنان از زمین بیرون می‌آورد و می‌رویاند. مضمون و مفهوم آیه این است که فقط او خالق و سازنده و روزی‌دهنده و مالک و صاحب‌خانه و روزی‌دهنده‌ی ساکنان آن می‌باشد، بنابراین شایسته است او را به یگانگی پرستش کنند و هیچ‌کس را شریک او قرار ندهند.[۱]

آنگاه خدای قادر بعد از آوردن دلایل بر یگانگی و یکتایی خود، حجت و برهان پیامبری را اعلام کرده و بر اعجاز قرآن اقامه‌ی دلیل کرده و می‌فرماید:

﴿و إن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا﴾ یعنی ای مردم! اگر در مورد صدق این قرآن معجزه‌گر و بیان و تشریع و نظمش که آن را بر بنده و فرستاده‌ی خود، محمد ﷺ نازل کرده‌ایم، شک و شبهه و تردیدی دارید؟ ﴿فأتوا بسورة من مثله﴾ تنها یک سوره بیاورید که در رسایی و فصاحت و بیان مانند این قرآن باشد. ﴿و ادعوا شهداءكم من دون الله﴾ یاران و یاوران خود را بخوانید که در مخالفت و معارضه با قرآن شما را یاری دهند، به این معنی از هرکس غیر از خدا که می‌خواهید کمک بگیرید. بیضاوی گفته است: معنی آیه این است: در این معارضه و مبارزه هرکس را که در اختیار دارید یا امیدوارید، به کمک شما بیایند، اعم از انس و جن و خدایانتان، غیر از ذات باری تعالی، به یاری بخوانید که جز خدا هیچ کس نمی‌تواند شبیه آن را بیاورد.[۲] ﴿إن كنتم صادقين﴾ یعنی اگر راست می‌گویید آنچه که می‌آورید، ساخته و مصنوع کلام بشر است. جواب شرط به دلیل ماقبلش حذف

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۳۸.

۲ـ بیضاوی ۱/ ۱۷.

شده است. ﴿**فإن لم تفعلوا**﴾ یعنی اگر از آوردن یک سوره مانند آن ناتوان شدید، همچنان که در گذشته نیز از آوردن مثل آن یا چیزی که تقریباً شبیه آن باشد، ناتوان شدید، در حالی که از سخنوران و نابغه‌ها و بلیغان استمداد جسته و یاری طلبیده‌اید. ﴿**و لن تفعلوا**﴾ یعنی در آینده نیز هرگز نخواهید توانست شبیه آن را بیاورید. جمله‌ی معترضه است. به ناتوانی انسان در حال حاضر و آینده اشاره می‌کند؛ همچنان که خداوند متعال در جای دیگری می‌فرماید: ﴿**لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا**﴾ اگرچه جمعی به کمک گروهی دیگر بروند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند. ظهیر یعنی معین. ابن‌کثیر گفته است: با این‌که آنها فصیح‌ترین قوم بودند، قرآن آنها را به مبارزه طلبید ولی آنان ناتوان شدند. ﴿**لن**﴾ برای نفی ابدی در آینده به کار می‌رود؛ یعنی هرگز نخواهید توانست چنان کنید. این هم معجزه‌ای دیگر است. خدای متعال به طور جزم و یقین و بدون واهمه و بیم، خبر داده است که تا ابد و تا دنیا برقرار است، شبیه این قران آورده نمی‌شود، و همچنین تا حال حاضر کسی نتوانسته است به معارضه‌ی آن برخیزد، و هرکس نیک در قرآن بیندیشد، هم از لحاظ لفظ و عبارت و هم از لحاظ معنی، انواع و اشکال فنون و هنر اعجاز را در آن می‌یابد. و هرکس با کلام عرب آشنایی داشته باشد، قرآن را از اوّل تا آخر در اوج فصاحت و بلاغت می‌یابد، و نیز کسی که تنوع و تعبیرات متفاوت کلام عرب را درک می‌کند، قرآن را در غایت فصاحت می‌یابد.[1] ﴿**فاتقوا النار**﴾ یعنی از عذاب خدا بترسید و از آتش جهنم که آن را کیفر تکذیب‌کنندگان قرار داده است برحذر باشید. ﴿**التی وقودها الناس و الحجارة**﴾ یعنی از آتشی پرهیز کنید که سوخت مورد اشتعال آن عبارت از لاشه‌ی کافران و بت‌های مورد پرستش آنان است، همچنان که فرموده است: ﴿**إنکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم**﴾ شما و آنچه که غیر از خدا می‌پرستید،

۱ـ مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۱ / ۴۱.

سنگ‌ریزه‌های جهنم هستید. مجاهد گفته است: سنگ‌هایی است از جنس کبریت که از مردار بدبوترند و کافران از بوی بد آن و حرارت آتش عذاب می‌بینند. ﴿أعدت للكافرين﴾ یعنی این آتش آماده شده است تا کافران منکر را با آن عذاب دهند، و به انواع و اشکال شکنجه‌ی خفت‌آور دچار شوند.

بعد از این‌که کیفر آماده شده برای دشمنان را بیان کرد، پاداش نیکوی مهیا شده برای دوستداران را بر آن عطف نمود؛ چرا که روش قرآن عبارت است از جمع بین ترغیب و ترهیب، و تهدید و بشارت، تا حال و وضع نیکان و بزهکاران با هم مقارنه و مقایسه شود، لذا فرموده است: ﴿و بشر الذين آمنوا و عملوا الصالحات﴾ یعنی ای محمد! به مؤمنان پرهیزگار که در دنیا نیکوکار بودند و آنان که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند مژده بده که ﴿أن لهم جنات تجري من تحتها الأنهار﴾ برای آنان باغ‌ها و بستان‌های پـردرخت جهت سکونت آماده شده است که در پای دیوار کاخ‌ها و محل‌های سکونت آنها جویبارها جاری است.[۱] ﴿كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا﴾ یعنی هر بار عطیه و بخششی از میوه‌های بهشت به عنوان روزی به آنها داده می‌شود، ﴿قالوا هذا الذي رزقنا من قبل﴾ می‌گویند: این خوراک مانند طعامی است که قبل از این به ما دادند. مفسران گفته‌اند: اهل بهشت از میوه‌های آن روزی می‌خورند که به وسیله‌ی فرشتگان برایشان فراهم می‌گردد، و اگر بار دوم از همان میوه به آنها داده شود، می‌گویند: این را قبل از این برایمان آوردید. فرشته‌ها در پاسخ می‌گویند: ای بنده‌ی خدا! بخور، شکلش با آن یکی است طعم و مزه‌اش متفاوت است![۲] خدای متعال فرموده است: ﴿و أتوا به متشابها﴾ یعنی در شکل و ظاهر با هم

۱ـ در حدیث آمده است که رودخانه‌های بهشت در غیر کانال جریان دارند.

۲ـ بعضی از مفسران چنان پنداشته‌اند که معنی (**هذا ما رزقنا من قبل**) به دنیا مربوط است ولی این گفته مرجوح است، و درست همان است که ابن‌عباس و سایرین گفته‌اند که مربوط به بهشت است، و چیزهای بهشت جز در نام با آنچه که در دنیا است، یکی نیستند.

شباهت دارند؛ نه در طعم و مزه. ابن‌جریر گفته است: یعنی در رنگ و نمای ظاهری با هم شبیه هستند، ولی در طعم با هم شباهتی ندارند. ابن‌عباس گفته است: آنچه که در بهشت هست با آنچه که در دنیا هست، جز در اسم شباهت ندارد. ﴿و لهم فیها أزواج مطهرة﴾ یعنی در بهشت همسرانی از «حور عین» دارند که از هرگونه چرک و ناپاکی و آلودگی حسی و معنوی پاکند. ابن‌عباس گفته است: از آلودگی و آزار پاکند. مجاهد گفته است: از حیض و نفاس، مدفوع و ادرار و بلغم پاکند. و همان طور که خدا فرموده است: ﴿إنا أنشأناهن إنشاءً* فجعلناهنّ أبكارا * عربا أترابا﴾ در خبر نیز آمده است که زنان باایمان این دنیا، در روز قیامت از «حور عین» زیباترند. ﴿و هم فیها خالدون﴾ یعنی در آن بهشت و در میان آن همه نعمت، برای همیشه خواهند ماند، و این خود کمال و تمام نیکبختی است که آنان با این همه نعمت‌ها در آسایش خواهند بود. و با همسران خود در رفاه و آرامش ابدی زندگی خواهند کرد و پایانی برای آن نیست.

نکات بلاغی: ۱ـ یادآوری ربوبیت در ﴿اعبدوا ربکم﴾ که به منظور تفخیم و تعظیم به مخاطبین اضافه شده است.

۲ـ اضافه در ﴿علی عبدنا﴾ به منظور تشریف و تخصیص آمده است که بهترین توصیف پیامبر ﷺ را در بردارد.

۳ـ خارج کردن فعل امر در ﴿فأتوا بسورة﴾ از معنی حقیقی و به‌کار بردن آن در معنی تعجیز و ناتوان کردن؛ یعنی فعل امر را از معنی حقیقی خود خارج کرده و به آن معنی تعجیز داده است، و نکره آوردن «بسورة» به منظور عموم و شمول است.

۴ـ مقابله‌ی زیبا و ظریف در ﴿جعل لکم الأرض فراشا و السماء بناء﴾، زمین را در مقابل آسمان و فراش را در مقابل بناء قرار داده است که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۵ـ آوردن جمله معترضه‌ی ﴿و لن تفعلوا﴾ برای بیان تحدی و به مبارزه طلبیدن در گذشته و آینده می‌باشد، و برای ناتوانی کامل در تمام اعصار و زمان آمده است.

۶ـ ایجاز زیبا حاصل از کنایه در ﴿فاتقوا النار﴾ یعنی وقتی ناتوان ماندید، به وسیله‌ی تصدیق و قبول قرآن از آتش جهنم بپرهیزید.

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسْتَحْيِۦٓ أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَيَقُولُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِۦ كَثِيرًا وَيَهْدِى بِهِۦ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِۦٓ إِلَّا ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٢٦﴾ ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٢٧﴾ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَٰتًا فَأَحْيَٰكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ لَكُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَسَوَّىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای قادر با دلیل روشن و برهان قاطع، توضیح داد که قرآن گفته‌ی خداست و شک و تردیدی متوجه آن نمی‌شود، و معلوم کرد که کتابی است معجزه‌گر و آن را بر خاتم پیامبران نازل کرده است، و کفار را به مبارزه دعوت کرد که شبیه کوتاهترین سوره‌ی آن را بیاورند، به دنبال آن در اینجا شک و شبهه‌ای را یادآور شد که کفار می‌خواستند به وسیله‌ی آن از قرآن ایراد بگیرند، و آن عبارت است از این‌که در قرآن از «زنبور عسل و مگس و عنکبوت و مورچه» اسمی به میان آمده است. که گویا چنین اموری شایسته نیست در گفتار فصحا بیاید، چه رسد به سخنان پروردگار عالمیان!

خدای متعال جواب چنین شبهه‌ای را داد. و آن را مردود دانسته و فرموده است: کوچکی این جانداران به فصاحت اعجاز قرآن خللی وارد نمی‌کند در صورتی که یادآوری مثال، حکمتی را در برداشته باشد.

معنی لغات: ﴿**لایستحی**﴾ حیاء عبارت است از دگرگونی و شرمی که از ترس رخ دادن امری ننگ‌آور و مذموم، برای انسان پیش می‌آید، و در اینجا منظور از «حیاء» ترک می‌باشد. زمخشری گفته است: یعنی خدای متعال آوردن پشه را به عنوان مثل ترک نمی‌کند، مانند کسی که به دلیل حقارت و کوچکی پشه از ذکر آن خجالت می‌کشد.[۱] ﴿**فما فوقها**﴾ کوچکتر از آن. ﴿**الفاسقین**﴾ فسق در زبان عرب به معنی خارج شدن است، و منافق به سبب خارج شدنش از اطاعت پروردگار، فاسق است. فراء گفته است: فاسق از عبارت «**فسقتِ الرطبة من قشرها**» گرفته شده است که به معنی رطب از پوستش بیرون آمد می‌باشد. فاسق را به این سبب فاسق می‌گویند که از اطاعت خدا در رفته و خارج شده است و موش را «فاسقک» خوانند؛ چون به منظور زیان رساندن، از سوراخ بیرون می‌آید.[۲] ﴿**ینقضون**﴾ نقض به معنی فسخ و به هم‌زدن ترکیب و خراب‌کردن چیزی است که درست شده باشد، از قبیل ساختمان و ریسمان یا به هم‌زدن عهد و پیمان. خدای متعال فرموده است: ﴿**و لاتکونوا کالتی نقضت غزلها**﴾ مانند زنی نشوید که رشته‌ی خود را به هم زد. و فرموده است: ﴿**فبما نقضهم میثاقهم**﴾ به سبب به هم‌زدن پیمانشان. ﴿**عهد**﴾ عهد عبارت است از پیمان و قول موثّقی که انسان به دیگری می‌دهد. گفته می‌شود: ﴿**عهد إلیه**﴾ یعنی او را توصیه کرد. ﴿**میثاق**﴾ میثاق یعنی پیمانی که به وسیله‌ی قسم مؤکّد شده است. میثاق بلیغ‌تر از عهد است. ﴿**استوی**﴾ استواء در اصل به معنی اعتدال و راست و مستقیم است. گفته می‌شود: ﴿**استوی العود**﴾ شاخه راست و معتدل شد، و

۱ـ کشاف ج ۱ ص ۴۸.

۲ـ تفسیر کبیر رازی ج ۲ ص ۱۴۷.

بسان تیر مستقیم به سوی هدف رفت. ثعلب گفته است: استواء بـه مـعنی روآوردن بـه چیزی است.[۱] ﴿فسواهن﴾ یـعنی آنـها را سـاخت و مـحکم و اسـتوار کـرد و بـرخـی می‌گویند به معنی: «آنها را به چرخش درآورد» می‌باشد.

سبب نزول: بعد از این‌که خداوند متعال در کتابش از مگس و عنکبوت یاد کرد و برای مشرکین مثل زد، جماعت یهود با ریشخند گفتند: این کلام به گفته‌ی خدا شباهتی ندارد، منظور از آوردن این چیزهای حقیر چیست؟ آنگاه خدا این آیه را نازل کرد.[۲]

تفسیر: خدای توانا در رد زعم و گمان یهود و منافقان می‌فرماید: **﴿إن الله لایستحی أن یضرب مثلا ما﴾** یعنی خدا از آوردن هیچ مثلی خودداری و امتناع نمی‌ورزد، اعم از این‌که کوچک و ناچیز باشد، یا بزرگ و با اهمیت. **﴿بعوضة فما فوقها﴾** یعنی اعم از این‌که این مثل عبارت از آوردن پشه باشد یا چیزی ناچیزتر از آن. همان‌طور که از خلق و ایجاد آن امتناع نمی‌ورزد، از آوردن آن به عنوان ضرب‌المثل نیز استنکاف نمی‌کند. **﴿فأما الذین آمنوا فیعلمون أنه الحق من ربهم﴾** اما اهل ایمان می دانند که خداوند حق است، و جز حق چیزی نمی‌گوید و می‌گویند: این مثل از جانب خداست. **﴿و أما الذین کفروا فیقولون ماذا أراد الله بهذا مثلاً﴾** اما آنان که کافرند تعجب کرده و می‌گویند: خداوند از زدن چنین امثالی ناچیز و نالایق چه منظوری دارد؟ خداوند در رد آنان فرموده است: **﴿یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً﴾** یعنی بسی از کافران به سبب کـفرشان بـه ایـن مَـثَل گـمراه و مـنحرف می‌شوند، و بسی از مؤمنان به سبب این‌که آن را تصدیق می‌کنند، به راه راست هدایت می‌شوند. در نتیجه به گمراهی گمراهان و هدایت اهل ایمان افزوده می‌شود. **﴿و ما یضل به إلا الفاسقین﴾** یعنی جز آنان که از اطاعت و فرمان خدا در رفته‌اند و آنان که آیاتش را

۱ـ صاوی بر جلالین ج ۱ ص ۱۹، کشاف ج ۱ ص ۹۲.

۲ـ قرطبی ج ۱ ص ۲۴۴ و صاوی ج ۱ ص ۱۷.

انکار می‌کنند هیچ کس به این مثل یا این قرآن گمراه نمی‌شود. سپس اوصاف فاسقان را برشمرده و می‌فرماید: ﴿**الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه**﴾ یعنی آنان که عهد و پیمانی را به هم زده و نقض می‌کنند که خدای توانا در کتب آسمانی به طور مؤکد از آنها گرفته و سفارش آن را کرده است، از جمله ایمان به حضرت محمدﷺ. یا این‌که تمام عهد و پیمان‌ها را از قبیل: ایمان به خدا و تصدیق پیامبران و عملی‌کردن دستورات شرایع را نقض می‌کنند. ﴿**و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل**﴾ آنچه را که خدا دستور وصل کردن آن را داده است؛ از قبیل صله‌ی ارحام و خویشاوندی، قطع می‌کنند. لفظ «ما» عام است و شامل قطع تمام مواردی می‌شود که خدا از قطع آن راضی نیست؛ از قبیل قطع صله‌ی بین پیامبران، و قطع ارحام و ترک دوستی مسلمانان. ﴿**و يفسدون في الأرض**﴾ با ارتکاب معاصی و برانگیختن فتنه‌ها و بازداشتن دیگران از روی آوردن به ایمان و به راه انداختن و اشاعه‌ی شبهات پیرامون قرآن، در زمین فساد راه می‌اندازند. ﴿**أولئك هم الخاسرون**﴾ یعنی این گروه که ذکرشان رفت و دارای این اوصاف پلشت و زشت می‌باشند، زیانمندند؛ زیرا هدایت را با گمراهی معاوضه، و بخشودگی را با شکنجه مبادله کرده و راه آتش همیشگی را در پیش گرفته‌اند. ﴿**كيف تكفرون بالله**﴾ پرسش به منظور توبیخ و انکار است؛ یعنی چگونه خالق را انکار و سازنده را تکذیب می‌کنید؟! ﴿**و كنتم أمواتاً**﴾ در حالی که ـ در عدم ـ نطفه‌ای بودید در صلب پدران و رحم مادران. ﴿**فأحياكم**﴾ شما را به عالم هستی آورد. ﴿**ثم يميتكم**﴾ هنگام انقضای اجل مرگتان فرا می‌رسد. ﴿**ثم يحييكم**﴾ با بعث از قبور دوباره شما را زنده می‌کند. ﴿**ثم إليه ترجعون**﴾ آنگاه برای محاسبه‌ی اعمال نزد او برمی‌گردید، و در روز رستاخیز پاداش یا کیفر می‌بینید. بعد از آن برای اثبات وجود بعث و زنده شدن، به ذکر دلیل و برهان پرداخته و فرموده است: ﴿**هو الذي خلق لكم ما في الأرض جميعاً**﴾ او خدایی است که زمین و آنچه را که در زمین قرار دارد برای شما و به خاطر شما آفریده است تا از تمام آن فایده ببرید و پند بگیرید و بدانید که فقط خدا خالق

و روزی‌دهنده است. ﴿ثم استوی إلی السماء﴾ پس از آن اراده‌اش متوجه آسمان شد. ﴿فسوّاهنّ سبع سموات﴾ آن را به صورت هفت آسمان استوار در آورد. این هم دلیل قدرت درخشان و روشن است. ﴿و هو بکل شیء علیم﴾ از تمام آنچه خلق کرده و به وجود آورده است، علم و آگاهی کامل دارد. آیا درک نمی‌کنید و عبرت نمی‌گیرد که هر آن کس بر خلق چنان موجوداتی تواناست که از خلق شما مهمتر است، قدرت برگشت دادن شما را نیز دارد؟ آری به همه‌چیز تواناست.

نکات بلاغی: ۱- در گفته‌ی ﴿لایستحی﴾ مجاز از باب «اطلاق ملزوم» و قصد و اراده‌ی لازم موجود است. معنی جمله چنین است: مانند شرمساران، آن را ترک نمی‌کند که حیا را به جای ترک به‌کار برده است؛ زیرا ترک از نتایج شرم و حیا می‌باشد، و هرکس از عملی خجالت بکشد، آن را ترک می‌کند.[۱]

۲- در گفته‌ی ﴿ینقضون عهد الله﴾ «استعاره‌ی مکنیّه» موجود می‌باشد؛ چرا که عهد و پیمان را به ریسمان تشبیه کرده، و مشبه را حذف و یکی از اوصافش یعنی نقض و به هم خوردن را به طریق استعاره‌ی مکنیه آورده است.

۳- در گفته‌ی ﴿کیف تکفرون بالله﴾ التفات و تغییر تعبیر وجود دارد، و منظور از آن توبیخ و سرزنش است. قبلاً گفتار در قالب غایب جریان داشت، سپس به التفات روی آورد و به صیغه‌ی مخاطب آنها را مورد خطاب قرار داده که این یکی از انواع صنایع بدیع است.

۴- ﴿علیم﴾ صیغه‌ی مبالغه و به معنی «واسع العلم» است، کسی که علمش به جمیع اشیاء احاطه دارد. ابوحیان گفته است: خدای متعال خود را به «عالم و علیم و علام» توصیف کرده و این دو لفظ آخر برای مبالغه به کار می‌روند. در کلمه (علاّمه) عربها تاء تأنیث را جهت مبالغه به کلمه افزوده‌اند و درست نیست خدای متعال را بدان توصیف نمود.[۲]

۱- زمخشری به این نکته اشاره کرده است.

۲- البحر المحیط ج ۱ ص ۱۳۶.

فواید: اوّل؛ زمخشری می‌گوید: به این سبب به ذکر و آوردن «مثل» می‌پردازند که مفهوم مورد نیاز را روشن کرده و پرده از روی مطلب مورد نظر بر می‌دارد. بنابراین بزرگی و حقارت و بی ارزشی چیزی که به عنوان «مثال» ذکر می‌شود امری است که موقعیت و حال مثال مقتضی آن است. حق که روش و متجلی گشت. آن را به نور تشبیه می‌کنند و باطل را به تاریکی، و چون خدایان مورد پرستش کفار که آنها را شبیه خدا قرار می‌دادند، از هر چیزی حقیرتر و ناچیزتر بودند، خداوند برای بیان سستی و ضعف آنها، تار عنکبوت را مثال زده است: ﴿**کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً**﴾ مانند عنکبوت که خانه‌ای برگزید، و آن را از مگس ناچیزتر و بی‌ارزش‌تر قرار داد: ﴿**لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له وإن یسلبهم الذباب شیئاً لایستنقذونه منه**﴾ هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، اگر هم همگان دست به دست یکدیگر دهند. و اگر مگس چیزی را از آنان بستاند، نمی‌توانند آن را از او باز پس گیرند. چیزی که جای تعجب است این‌که چگونه آن را انکار می‌کنند؟! هنوز مردم حیوانات و پرندگان و حشرات و انگل را به عنوان مثال ذکر می‌کنند. چنین ضرب‌المثل‌هایی در میان اعراب متمدن و بادیه‌نشین متداول بوده و هست.(1)

دوم؛ ضلالت و گمراهی را قبل از هدایت و راهیابی آورده است: ﴿**یضل به کثیرا و یهدی به کثیراً**﴾ تا اوّلین چیزی که موقع پاسخ دادن سخن بی‌اساس آنان به گوش آنها می‌خورد، امری زشت باشد و آنها را ناراحت کند و اندام آنها را سست کند، و به منظور تجدد و استمرار، صیغه‌ی مستقبل را آورده است. از علامه ابوسعود استفاده شده است.(2)

سوم؛ ابن‌جزی در «التسهیل» گفته است: برحسب آیه‌ی ﴿**خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً ثم استوی إلی السماء**﴾ آسمان بعد از زمین خلق شده است، و گفته‌ی خدا: ﴿**والأرض بعد ذلك دحاها**﴾ ظاهراً مخالف آن است.

1ـ کشاف ج 1 / ص 83.

2ـ ارشاد العقل السلیم ج 1 ص 60.

جواب این ایراد را به دو وجه داده‌اند: اوّل این‌که خلق زمین قبل از خلق آسمان بوده، و آنگاه زمین گسترده شده که در چنین صورتی، تعارضی به وجود نمی‌آید. دوم این‌که کلمه‌ی ﴿ثم﴾ برای ترتیب اخبار است.(۱)

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّيْ جَاعِلٌ فِيْ ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوْا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ ٱلدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّيْ أَعْلَمُ مَا لاَتَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ وَ عَلَّمَ آدَمَ ٱلْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَىٰ ٱلْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِيْ بِأَسْمَاءِ هَؤُلاَءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾ قَالُوْا سُبْحَانَكَ لاَعِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَاعَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُم بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّيْ أَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَاتُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳۳﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال منت نعمت خلق و ایجاد را بر بندگان خود نهاد، و تمام آنچه راکه در زمین قرار دارد برای آنان مسخر نمود و آنان را از پرده‌ی عدم به صحنه‌ی هستی در آورد، موضوع آغاز خلقت و آفرینش را پیش کشید، و بر آنان منت نهاد که پدرشان را احترام و اکرام کرده و او را جانشین خود نموده و در منزلگاه کرامت او را اسکان داده است، و به منظور تجلیل و تکریم از مقامش، فرشتگان را به سجده بردن در پیشگاه او وادار کرده است. بدون تردید نیکی با اصل،

۱ـ التسهیل فی علوم التنزیل ج ۱ ص ۴۳.

نیکی کردن به فرع نیز است، و اعطای نعمت به پدران، اعطای نعمت به فرزندان است. از این‌رو مناسب است که آن را به آنان یادآور شود؛ زیرا از جمله نعمت‌هایی است که به آنها ارزانی داده است.

معنی لغات: ﴿**إذ**﴾ ظرف زمان است و (محلاً) منصوب می‌باشد و عامل آن فعلی است مخدوف و تقدیر آن: ﴿**أذكرحين**﴾ یا ﴿**أذكر وقت**﴾ می‌باشد. گاهی فعل محذوف به صراحت ذکر می‌شود، مانند فرموده‌ی حق تعالی: ﴿**واذكروا إذ أنتم قليل**﴾. مبرد گفته است: هرگاه ﴿**إذ**﴾ با فعل مستقبل بیاید، معنی گذشته می‌دهد؛ مانند: ﴿**و إذ يمكربك**﴾ که به معنی إذمكروا آمده است. و اگر ﴿**إذا**﴾ همراه فعل ماضی بیاید معنی آینده می‌دهد، مانند: ﴿**فإذا جاءت الطامة**﴾ و ﴿**إذا جاء نصرالله**﴾ که به معنی «يجيىء» می‌باشد.[1] ﴿**خليفه**﴾ خلیفه به کسی گفته می‌شود که جانشین و نماینده‌ی دیگری باشد. فعیل به معنی فاعل و «تا»ی آن به منظور مبالغه آمده است. حضرت آدمعليه السلام خلیفه نامیده شده است؛ زیرا در اجرای احکام و انجام دادن فرمان ربانی، جانشین و نماینده‌ی خدای متعال است. خدا فرموده است: ﴿**يا داود إنا جعلناك خليفة فى الأرض**﴾ تا آخر آیه. ﴿**يسفك**﴾ سفک به معنی ریختن است، و جز برای خون استعمال نمی‌شود. در مصباح آمده است: «**وسفك الدم**» یعنی خون را ریخت، و از باب ضرب (یعنی فتح عین در ماضی و کسر آن در مضارع) می‌باشد. ﴿**نسبح**﴾ تسبیح عبارت است از این‌که خدای متعال را از زشتی و پلشتی پاک و مبرا دانست.[2] اصل و ریشه‌ی سبّح به معنی جریان یافتن و رفتن است. خدای متعال فرموده است: ﴿**إن لك فى النهار سبحاً طويلاً**﴾ بنابراین تسبیح‌گو در مسیر تنزیه و پاک انگاشتن خدا حرکت می‌کند. ﴿**ونقدس**﴾ تقدیس به معنی پاکیزه‌کردن است و «**الأرض المقدسة و روح‌القدس**» نیز بدین

۱ـ قرطبی ج ۱ ص ۲٦۲.

۲ـ طلحه‌بن عبیدالله روایت کرده و گفته است: تفسیر سبحان الله را از پیامبرصلى الله عليه وسلم پرسیدم که فرمود: «تنزیه خدای عز و جل است از هر ناپسندی» قرطبی ۱ /۲۷٦.

معنی است؛ یعنی ضد و نقیض ناپاک و آلوده‌کردن است. تقدیس خدای متعال، یعنی تمجید و تعظیم او و تنزیه نامش از چیزی که شایسته‌ی شأن وی نیست. در صحیح مسلم آمده است: پیامبرﷺ در سجده می‌گفت: «سبوح قدوس رب الملائکه و الروح».

﴿انبئونی﴾ یعنی به من خبر دهید. نباء به معنی خبر مهم و پرفایده می‌باشد، خدا فرموده است: ﴿قل هو نبأ عظیم﴾. ﴿و تبـدون﴾ یعنی نشان می‌دهید و برملا می‌سازید. ﴿و تکتمون﴾ یعنی پنهان می‌دارید. کتمان علم یعنی پنهان‌داشتن آن.

تفسیر: ﴿و إذ قال ربك للملائكة﴾ یعنی ای محمد! به یاد آور و برای قومت بازگو وقتی را که پروردگارت به فرشته‌ها گفت: ﴿إني جاعل في الأرض خليفة﴾ یعنی همانا من در زمین جانشینی را خلق کرده و آن را نماینده‌ی خود قرار می‌دهم که در انجام دادن احکام در زمین جانشینم باشد. این جانشین عبارت است از آدم، یا جمعی که در قرون بعد و در میان نسل‌های آینده جانشین یکدیگر باشند. ﴿قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها﴾ یعنی با تعجب و شگفتی و به منظور کسب معلومات گفتند: چگونه آنها را جانشین می‌کنی و حال این‌که در بین آنان افرادی هستند که با ارتکاب معصیت و جرایم در زمین فساد به راه می‌اندازند. ﴿و يسفك الدماء﴾ و با تعدی و تجاوز خون می‌ریزند.!! ﴿و نسبح بحمدك﴾ یعنی در حالی که ما تو را از آنچه شایسته‌ی شأنت نیست مبرا می‌داریم و تو را سپاسگزار و ثناگو هستیم. ﴿و نقدس لك﴾ یعنی فرمانت را بزرگ قلمداد کرده و نام و یادت را از آنچه ملحدان و بی دینان می‌پندارند و به تو نسبت می‌دهند، پاکیزه می‌داریم. ﴿قال إني أعلم ما لاتعلمون﴾ یعنی مصلحت‌هایی را می‌دانم که بر شما پوشیده است، و در قراردادن جانشین، حکمتی است که شما از آن بی‌خبرید. ﴿و علّم آدم الأسماء كلها﴾ یعنی نام تمام موجودات را به آدم آموخت. ابن‌عباس گفته است: نام همه‌چیز را به او آموخت، حتی اسم کاسه‌ی شکسته و انفیه را به او یاد داد. ﴿ثم عرضهم على الملائكة﴾ یعنی اشیاء صاحب نام را بر فرشتگان عرضه کرد و برای اسکات و اقناع آنها از آنان پرسید: ﴿أنبئوني﴾ یعنی به من خبر بدهید و

به من بگویید. ﴿بأسماء هؤلاء﴾ یعنی نام این مخلوقات را که می‌بینید به من بگویید. ﴿إن کنتم صادقین﴾ اگر در گمان خود صادق هستید که می‌پندارید شما در امر جانشینی شایسته تر و لایق‌تر هستید از کسی که من او را جانشین کرده‌ام. حاصل کلام این‌که خدا مطالبی را به آدم آموخت که به فرشتگان یاد نداده بود و از همین رهگذر وی را بر فرشته‌ها برتری بخشید و تفوّق او را نشان داد، و معرفت و آشنایی کامل را به ایشان اختصاص داد که اسامی اشیاء و اجناس را به وی آموخت. از این‌رو فرشته‌هابه عجز و ناتوانی خود اعتراف کرده و گفتند: ﴿قالوا سبحانك لاعلم لنا إلا ما علمتنا﴾ یعنی خدایا! تو را از نقص و کاستی تنزیه می‌کنیم، و جز آنچه که خود به ما آموخته‌ای چیزی نمی‌دانیم. ﴿إنك أنت العلیم﴾ یعنی هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. ﴿الحکیم﴾ یعنی جز به اقتضای حکمت و عاقبت‌اندیشی کاری نمی‌کنی. ﴿قال یا آدم أنبئهم بأسمائهم﴾ یعنی ای آدم! اسمهایی راکه آنها از دانستن آن، ناتوانند، به آنها بگو. آنها اعتراف کردند که نمی‌توانند به مقام آدم برسند. ﴿فلما أنباءهم باسمائهم﴾ یعنی وقتی که همه‌چیز را به آنها گفت، و هرچیز را به نام خودش نام برد، و حکمت و هدف از خلق آنها را یادآور شد، آنگاه خدا پرسید: ﴿ألم أقل لکم إنی أعلم غیب السموات و ألارض﴾ یعنی خدای متعال به فرشتگان گفت: مگر به شما نگفتم که فقط من به آنچه که در آسمان‌ها و زمین نهفته است، آگاهم. ﴿و أعلم ما تبدون﴾ و به آنچه که ابراز می‌دارید آگاهم. ﴿و ما کنتم تکتمون﴾ و به آنچه مخفی می‌کردید آگاهم، از قبیل این‌که ادعا می‌کردید که خدا مخلوقی بهتر از شما خلق نمی‌کند. روایت شده است: وقتی که حق تعالی آدم را خلق کرد و فرشتگان فطرت و سنّت شگفت‌انگیز خدا راگردن نهادند، گفتند: بگذارید هرچه خدا بخواهد همان باشد، اما پروردگارمان هرچه را خلق کند ما از آن بهتر خواهیم بود.[1]

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ج ۱ ص ۵۲ و ابوالسعود ج ۱ ص ٦٩.

نکات بلاغی: ۱ـ اشاره به مقام ربوبیت در ﴿و إذ قال ربك﴾ و اضافه‌ی «رب» به رسول اکرمﷺ، به منظور احترام و اکرام منزلت حضرت رسول است، و تقدیم جار و مجرور در ﴿للملائكة﴾ برای اهتمام به مطلب قبلی، و تشویق و ترغیب نسبت به مطلب بعدی است.

۲ـ امر در ﴿أنبئونی﴾ از مفهوم اصلی خود خارج شده است و برای نشان دادن عجز و ناتوانی فرشتگان و ساکت کردن آنان است.[1]

۳ـ در ﴿فلمّا أنبأهم بأسمائهم﴾ مجاز حذف وجود دارد و تقدیر آن چنین است: «فأنبأهم بها، فلمّا أنبأهم». این قسمت حذف شده و از معنی آن فهمیده می‌شود.

۴ـ ﴿ثم عرضهم﴾ از باب تغلیب است؛ زیرا (میم) علامت جمع مذکر عاقل است، و اگر بر سبیل تغلیب نمی‌بود، باید می‌گفت: «عرضها» یا «عرضهن».

۵ـ ذکر فعل «اعلم» در ﴿إنی أعلم غیب السموات﴾ و تکرار آن در «و أعلم ماتبدون» برای اشاره به این مطلب است که خداوند بر هر چیزی، آگاه است و علم او بر همه‌ی اشیاء محیط است. و این صنعت را اطناب می‌گویند.

۶ـ آخر این آیه متضمن صنعتی است که در علم بیان آن را «طباق» می‌خوانند، این امر در دو کلمه‌ی «تبدون» و «تکتمون» متحقق است.

فواید: اوّل؛ بعضی از دانشمندان گفته‌اند: خدای متعال به این منظور خلقت آدم و جانشین کردن او را در زمین به فرشتگان گفته است، که به بندگانش بیاموزد قبل از این‌که دست به عمل بزنند، در کارها با هم مشورت کنند.

دوم؛ حکمت نهفته در جانشین کردن آدم، مهر و عطوفت به بندگان است؛ نه احتیاج خدا؛ زیرا بندگان توانایی تحمل دریافت اوامر و نواهی را مستقیماً از خداوند و یا از فرشته ندارند. از این‌رو دریچه‌ی رحمتش را بر بندگانش گشود و به عنوان احسان و

۱ـ از بیانات ابوسعود.

لطف، پیامبران را برای هدایت بشر، مبعوث نمود.

سوم؛ حافظ ابن‌کثیر در تفسیر خویش گفته است: فرشتگان که گفتند: (آیا در زمین کسی را جانشین قرار می‌دهی که در آن به فساد بپردازد) به معنی اعتراض فرشتگان به خدا و رشك بردن آنها به آدم نیست.[۱] بلکه به منظور کسب آگاهی و کشف عین و محتوای حکمت است که در آن نهفته است. آنان می‌گویند: چه حکمتی در خلق آنان نهفته است، حال این‌که بعضی از آنان در زمین فساد راه می‌اندازند؟ و در التسهیل آمده است: فرشتگان از طریق علمی که از جانب خدای متعال به آنها رسیده بود دانستند که فرزندان آدم در زمین فساد راه می‌اندازند... و بنا به قولی قبل از انسان اجنه در زمین به سر برده و فساد راه انداختند، آنگاه خداوند فرشتگان را بر آنان گماشت، و آنها را به قتل رساند، از این‌رو فرشتگان انسان را با آنها مقایسه کردند.[۲]

چهارم؛ از شعبی سؤال کردند: آیا ابلیس همسر دارد؟ در جواب گفت: در مراسم عروسی ابلیس شرکت نکرده‌ام! سپس گفت: آنگاه آیه‌ی ﴿أفتتخذونه و ذرّیته أولیاء من دونی﴾ را تلاوت کردم. پس، دریافتم که جز از طریق زناشویی امکان گسترش ذریت و نسل وجود ندارد، آنگاه گفتم: بله همسر دارد.[۳]



خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾ وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَاتَقْرَبَا

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ج ۱ ص ۴۹.
۲ـ التسهیل تألیف ابن‌جزی ج ۱ ص ۴۳.
۳ـ محاسن‌التاویل ج ۲ ص ۱۰۴.

هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا
اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۳۶﴾ فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَبِّهِ
كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۳۷﴾ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّي هُدًى
فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: آیات پیشین نشان می‌دهند که خدای متعال جانشینی زمین را به آدم علیه السلام اختصاص داده است، همان‌طور که اعطای دانش فراوان را به او اختصاص داده بود که فرشتگان در قبال آن درمانده و ناتوان شدند، و همین آیات کریم نوعی دیگر از اکرام است که خدای توانا به او عطا فرموده و آن عبارت است از این‌که به فرشتگان فرمان داد که برای او سجده برند.این امر روشن‌ترین و بارزترین نوع اکرام و تشریفی است که خداوند به نوع بشر عطا فرموده است که در اصل و ریشه‌ی بشریت، یعنی حضرت آدم علیه السلام تجلّی یافت.

معنی لغات: ﴿أسجدوا﴾ اصل سجود به معنی خم شدن در مقابل شخصی است که از او تعظیم و تجلیل به عمل می‌آید، و در لغت به معنی نشان دادن کوچکی و فروتنی است، و در شرع به معنی نهادن پیشانی بر زمین است. ﴿إبليس﴾ لفظی است عجمی، و نام شیطان است. گفته می‌شود: از ابلاس به معنی نومیدی، مشتق است. ﴿أبى﴾ یعنی سرباز زد، امتناع ورزید. اباه به معنی امتناع از انجام کاری است با وجود این‌که توانایی و قدرت انجام دادن آن عمل نیز موجود است. ﴿إستكبر﴾ به معنی خود بزرگ دانستن و گردن‌فرازی است. «إستکبار» به معنی خودبزرگ دانستن و ابراز عظمت و غرور نفس است. ﴿رغداً﴾ یعنی فراوان و افزون، بدون زحمت و خستگی. رغد یعنی فراوانی و

گشایش زندگی. می‌گویند: «رغد عیش القوم»، وقتی که دارای روزی فراوان و وافر باشند. شاعر گفته است:

بـینما المـرء تـراه نـاعما   یأمن الأحداث فی عیش رغد

«زمانی که انسان در ناز و نعمت از حوادث در امان بوده و از نعمت فراوانی برخوردار است».

﴿فأزلهما﴾ اصل آن از زلل به معنی لغزیدن پا می‌باشد. می‌گویند:«زلت قدمه»، یعنی پایش لغزید. پس به صورت مجاز برای ارتکاب گناه و پلشتی به کار رفته است. «زل» یعنی خطا و گناه کرد، و عملی را انجام داد که حق نبود آن را انجام دهد.[۱]

﴿مستقر﴾ محل استقرار. ﴿و متاع﴾ متاع عبارت است از چیزی که انسان از آن برخوردار است و از آن لذت می‌برد، از قبیل خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و لباس و غیره. ﴿فتلقی﴾ تلقی در اصل به معنی استقبال است. «برای تلقی حاجیان رفتیم»، یعنی به استقبال آنها رفتیم. سپس برای گرفتن و قبول کردن چیزی به کار برده شد. «تلقیت رسالة»، یعنی آن را گرفتم و قبول کردم.

﴿فتاب﴾ توبه در اصل به معنی رجوع و برگشت است، و اگر به ﴿عن﴾ متعدی شود به معنی برگشتن از گناه است، و اگر به «علی» متعدی شود، به معنی قبول توبه می‌باشد.

تفسیر: ﴿و إذ قلنا للملائکة﴾ یعنی ای محمد! به قومت یادآوری کن آنگاه که به فرشتگان گفتیم: ﴿أسجدوا لآدم﴾ برای آدم سجده‌ی احترام و تعظیم ببرید؛ نه سجده‌ی عبادت و بندگی. ﴿فسجدوا إلا إبلیس﴾ یعنی همه سجده بردند، به جز ابلیس. ﴿أبی و استکبر﴾ از دستور امتناع کرد و خود را بزرگتر دانست، و تکبر نشان داد. ﴿وکان من الکافرین﴾ یعنی با امتناع و تکبرش به جرگه‌ی کافران درآمد؛ زیرا فرمان خدا را در مورد سجده‌بردن برای آدم، زشت جلوه داد. ﴿و قلنا یا آدم اسکن أنت و زوجك الجنة﴾ یعنی گفتیم ای آدم!

۱ـ مختصر طبری ج ۱ ص ۴۲.

همراه با همسرت در بهشت ابدی مستقر شوید و مسکن گزینید. ﴿و كلا منها رغدا﴾ و از میوه‌های بهشت به وفور و فراوانی بخورید و مصرف کنید. ﴿حيث شئتما﴾ هر جایی از بهشت که خواستید، در آنجا بخورید، ﴿و لاتقربا هذه الشجرة﴾ و از میوه‌ی این درخت نخورید. ابن‌عباس گفته است: آن درخت عبارت است از درخت انگور. ﴿فتكونا من الظالمين﴾ یعنی در صورت نافرمانی از جمله افرادی خواهید شد که به سبب نافرمانی و سرپیچی از فرمان خدا، به خود ستم کرده‌اند. ﴿فأزلهما الشيطان عنها﴾ یعنی شیطان آنها را به اشتباه انداخت و آنان را فریب داد به نحوی که از میوه‌ی آن درخت خوردند. این معنی زمانی صحیح است که ضمیر ﴿عنها﴾ به درخت راجع باشد، ولی اگر ضمیر به «جنة» برگردد، معنی آیه چنین خواهد بود: آنان را از بهشت دور کرد و برگرداند.[1] ﴿فأخرجهما مما كانا فيه﴾ یعنی آنها را از نعمت‌های بهشت بیرون آورد. ﴿و قلنا اهبطوا﴾ و گفتیم: از بهشت به زمین پایین بروید. خطاب به آدم و حوا و ابلیس است. ﴿بعضكم لبعض عدو﴾ یعنی شیطان دشمن شما است، وی را دشمن خود بدانید و با او دشمن شوید. خدا فرموده است: «هر آینه شیطان دشمن شما است، پس وی را دشمن بگیرید». ﴿و لكم في الأرض مستقر﴾ یعنی شما در جهان محل استقرار و اقامت دارید. ﴿و متاع إلى حين﴾ و از نعمت‌هایش تا زمان فرا رسیدن اجلتان بهره برگیرید، و لذت ببرید. ﴿فتلقى آدم من ربه كلمات﴾ یعنی آدم از جانب خدای متعال و به طریق الهام کلمات دعا را دریافت کرد و باگفتن آنها دعا کرد، این کلمات، در سوره‌ی اعراف تفسیر و بیان شده‌اند: (آدم و حوا) گفتند: بار خدایا! ما به خود ظلم و ستم روا داشتیم... آیه ﴿فتاب عليه﴾ یعنی خدای مهربان توبه‌اش را قبول کرد. ﴿إنه هو التواب الرحيم﴾ به راستی خدای مهربان بسی توبه پذیر می‌باشد، و نسبت به

۱ـ نظر جلال‌الدین سیوطی و محلی درتفسیر جلالین چنین است.

بندگان مهر و رحمتی فراوان دارد. ﴿قلنا اهبطوا منها جمیعاً﴾ امر به هبوط و نزول را بدان منظور تکرارکرده است که بر این مطلب تأکید کند که محل استقرار آدم و نسلش در زمین است؛ نه در بهشت. ﴿فإما یأتینکم منی هدی﴾ یعنی من رسولی را جهت هدایت شما مبعوث می‌کنم وکتابی را بر شما نازل می‌کنم. ﴿فمن تبع هدای﴾ پس کسی که ایمان آورد و از فرمانم اطاعت و پیروی کرد، ﴿فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون﴾ در آخرت با بیم و هراس و حزن و اندوه مواجه نمی‌شوند. ﴿و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا﴾ و آنان که فرستاده وکتاب مرا انکار و تکذیب کردند، ﴿أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون﴾ آنان اصحاب جهنم هستند که در آتش جهنم که خدا برای آنان آماده کرده است، برای همیشه خواهند ماند.

نکات بلاغی: ۱ـ صیغه‌ی جمع در ﴿و إذ قلنا﴾ برای تعظیم آمده است، و در ﴿و إذ قال ربك﴾ به منظور ایجاد هیبت و اظهار عظمت پروردگار، التفات از غایب به متکلم آمده است.
۲ـ حرف فا در عبارت ﴿فسجدوا﴾ چنان می‌رساند که آنها به سرعت و شتاب به امتثال امر پرداختند و تأخیر و درنگ جایز ندیدند. در آیه ایجاز بـه حـذف نیز هست، یـعنی «فسجدوا له» او را سجده کردند، و همچنین ﴿أبی﴾ که مفعولش محذوف است؛ یعنی «أبی السجود» از سجده بردن امتناع ورزید.
۳ـ گفته‌ی ﴿و لاتقربا هذه الشجرة﴾ در حقیقت نهی و منع از خوردن میوه‌ی درخت است، و تعلیق نهی به نزدیک شدن به آن. ﴿و لاتقربا﴾ به منظور مبالغه در منع از خوردن است؛ زیرا نهی از نزدیک شدن به طریق اولی و رساتر نهی از ارتکاب عمل است. همان‌طور که فرموده است: ﴿و لاتقربوا الزنا﴾ که از نزدیک شدن به زنا نهی کرده است، تا راه ارتکاب آن مسدود گردد.
۴ـ تعبیر ﴿مما کانا فیه﴾ در بیان عظمت و فراوانی خیراتی که (آدم و حوا) در آن بسر می‌بردند، بسیار رساتر و بلیغ‌تر از این است که گفته شود: از نعمت‌ها، یا از بهشت؛ زیرا

یکی از روش‌های شیوایی در سخن در زمینه‌ی دلالت بر بزرگی و عظمت چیزی، این است که به عبارت مبهم از آن تعبیر شود، مانند ﴿مِمَّا كانا فیه﴾ تا ذهن شنونده در تصور و تجسم عظمت آن چیز به بالاترین درجه‌ی کمال برسد.

۵- ﴿تواب رحیم﴾ از صیغه‌های مبالغه می‌باشند؛ یعنی بسیار توبه‌پذیر است و مهر و رحمتی بسیار وسیع دارد.

فواید: اوّل؛ چگونه سجده بردن برای غیر خدا درست است؟ در جواب گفته می‌شود: سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، سجده‌ی سلام و احترام و تعظیم بود؛ نه سجده‌ی نماز و عبادت. زمخشری گفته است: سجده اگر برای خدا باشد، سجده‌ی عبادت و بندگی است و اگر برای غیرخدا باشد، مانند سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، و سجده بردن حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندانش برای حضرت یوسف، سجده‌ی احترام و اکرام است.(۱)

دوم؛ بعضی از عارفان راه حق گفته‌اند: عنایت الهی با ارتکاب معصیت از میان نمی‌رود و از درجه و منزلت ولایت نمی‌کاهد. از این‌رو مخالفت آدم که سبب اخراج او از منزلگاه احترام و اکرام شد، او را از بارگاه قدسی بیرون نکرد، و منزلت و درجه‌ی خلافت و جانشینی را از او سلب ننمود. بلکه خداوند عطا و بخششی بزرگ به او داد و فرمود: ﴿ثم اجتباه ربه﴾ خدایش او را برگزید. شاعر گفته است:

و إذا الحبیب أتی بذنب واحد   جاءت محاسنه بألف شفیع(۲)

«اگر دوست مرتکب گناهی شود نیکی‌هایش هزار شفیع می‌آورند».

سوم؛ آیا ابلیس فرشته بود؟ مفسران در این رابطه دو نظر مختلف ارائه کرده‌اند. بعضی از آنها به «استثناء» استدلال کرده و می‌گویند: فرشته بود؛ زیرا گفته است:

۱- کشاف ج ۱ ص ۹۵.

۲- البحر المحیط ج ص ۱۴۱.

«سجده بردند جز ابلیس»، و عده‌ی دیگری گفته‌اند: استثناء منقطع است و ابلیس از جن است و ازگروه فرشتگان نیست. حسن و قتاده نیز همین نظر را دارند و زمخشری هم آن را پذیرفته است. حسن بصری گفته است: ابلیس حتی یک لحظه نیز فرشته نبوده است. ما با استناد به دلایل زیر قول دوم را پذیرفته‌ایم:

۱ـ فرشتگان از گناه منزه و پاکند: **﴿لایعصون الله ما أمرهم﴾** در حالی که ابلیس از اطاعت امر خدا سرباز زد. ۲ـ فرشتگان از نور آفریده شده‌اند در صورتی که ابلیس از آتش خلق شده است. بنابراین سرشت و طبیعت آنها متفاوت و مختلف است. ۳ـ فرشتگان نسل و ذرّیت ندارند وانگهی ابلیس نسل و ذرّیت دارد. **﴿أفتتخذونه و ذرّيته أولياء من دونی﴾** آیا شیطان و ذرّیت او را به دوستی می‌گیرد؟! ۴ـ مطابق نص صریح و روشنی که در سوره‌ی کهف آمده است، شیطان از جن است. خدا می فرماید: **﴿إلا إبليس كان من الجن ففسق عن أمر ربه﴾** جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سر برتافت. همین آیه برای حجت و برهان کافی است.(۱)

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿يَا بَنِيْ إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَ آمِنُوْا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ وَ لاتَكُونُوْا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لاتَشْتَرُوْا بِآيَاتِيْ ثَمَناً قَلِيلاً وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾ وَ لاتَلْبِسُوْا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوْا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَ أَقِيمُوْا الصَّلَاةَ وَ آتُوْا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوْا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾﴾

* * *

۱ـ به تحقیق مفصلی که در کتاب «النبوة و ألانبیاء» تألیف نویسنده آمده است، مراجعه شود.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: از آغاز این آیه تا آیه‌ی ۱۴۲ سخن درباره‌ی بنی‌اسرائیل است. قرآن در حدود یک جزء کامل درباره‌ی آنان به تفصیل بحث کرده است، و همین امر نشان می‌دهد که به کشف حقایق درباره‌ی یهود، توجه و عنایتی خاص دارد، و می‌خواهد نهفته‌های ضمیر فتنه‌انگیز و شرور و ناپاک آنها را ابراز داشته، و مسلمانان را از نیرنگ و خرابکاری و بداندیشی آنها برحذر دارد. اما مناسبت این بخش از آیات با بخش قبل این است: بعد از این‌که خدای متعال نوع انسان را به عبادت و توحید فراخواند، و دلایل روشن و آشکاری را بر وجود و یگانگی خود اقامه کرد، و نعمت‌ها و عطایای خود را بر پدر آنان یادآور شد، از بنی‌اسرائیل ـ یهود ـ خواست که به خاتم پیامبران ایمان بیاورند، و در مورد مطالبی که از جانب خدا آورده است، او را تصدیق نمایند؛ زیرا در تورات آن را به صورت نوشته می‌یابند. خداوند در مخاطب قراردادن آنها، تنوع و تفنن را به کار برده است که گاهی با نرمش و مهربانی آنها را فرا می‌خواند، و زمانی با تهدید و ترساندن، و گاهی نیز نعمت‌های خود را بر آنان و پدرانشان یادآور می‌شود، و زمانی هم با اقامه‌ی دلیل و توبیخ آنان به خاطر ارتکاب اعمال ناپسند، آنها را مخاطب قرار می‌دهد. بدین ترتیب پس از یادآوری نعمت‌های فراوانی که به آدم ارزانی داشته بود به یادآوری آن نعمت‌ها به بنی‌اسرائیل پرداخته است.

معنی لغات: ﴿إسرائيل﴾ یک کلمه عجمی و غیر عربی است که به معنی بنده‌ی خدا آمده و اسم حضرت یعقوب عليه السلام می‌باشد، و در سوره‌ی آل‌عمران به آن تصریح کرده است. آنجا که می‌گوید: (جز آنچه اسرائیل بر خود حرام کرد). ﴿أوفوا﴾ وفا به معنی آوردن چیزی است به صورت تمام و کمال. گفته می‌شود: ﴿أوفى و وفّى﴾ یعنی آن را کاملاً ادا کرد. ﴿تلبسوا﴾ لبس به معنی مخلوط نمودن و آمیخته کردن است. عرب می‌گویند: ﴿لبست الشيء بالشيء﴾ یعنی آن را مخلوط کردم، و ﴿التبس﴾ یعنی با آن مشتبه شد. خدا فرموده است: ﴿و لَلَبسنا عليهم ما يلبسون﴾ و آنان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم

که قبلاً در آن بودند. در مصباح چنین آمده است: «لبسَ الثوبَ من باب تـعب لُـبساً» به ضم لام اگر از باب «عَلِم» باشد، به معنی پوشیدن است و اگر از باب ضَرَبَ بـاشد، به معنی مخلوط کردن است. و «التبس الأمر» یعنی آن امر مشکـل شـد. ﴿زکـات﴾ از «زکا یزکو» مشتق است و به معنی رشد و نمو کردن است؛ چـرا کـه ادای زکـات بـرکت می‌آورد، یا از زکی به معنی پاکیزگی مشتق است؛ زیرا پرداخت زکات مال را پاک می‌کند. خدا فرموده است: ﴿خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها﴾ از اموالشان صـدقه بگیر تا آنها را بدین‌وسیله پاک گردانی.

تفسیر: ﴿یا بنی إسرائیل﴾ یعنی ای فرزندان یعقوب! ﴿أذکروا نعمتی التی أنعمت علیکم﴾ نعمت‌هایی را که به شما و پدرانتان داده‌ام به یاد آورید. ﴿و أوفوا بعهدی﴾ یعنی پیمان «ایمان و اطاعت» را که با من بستید، بدون کم و کاست، به جا بیاورید. ﴿أوف بعهدکم﴾ تا من هم پیمانی را که با شما بسته‌ام، یعنی دادن پاداش نیک، به جا آورم. ﴿و إیای فارهبون﴾ فقط از من بترسید؛ نه از دیگری. ﴿و آمنوا بما أنزلت﴾ به قرآن عظیم که فرو فرستاده‌ام، ایمان بیاورید. ﴿مصدقا لما معکم﴾ که در مسأله‌ی توحید و نبوت، توراتی که در نزد شما موجود است، تصدیق می‌کند. ﴿و لاتکونوا أول کافر به﴾ یعنی اوّلین گروه از اهل کتاب نباشید که به آن کافرند؛ زیرا شایسته است اوّلین گروهی باشید کـه بـه آن ایمان آورده است. ﴿و لاتشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا﴾ یعنی آیات بیناتی را که بر شما نازل کرده‌ام، با متاع و کالای بی‌ارزش دنیای ناپایدار، معاوضه نکنید. ﴿و إیـای فـاتقون﴾ یـعنی فـقط از مـن بترسید؛ نه از دیگری. ﴿و لاتلبسوا الحق بالباطل﴾ یعنی حقی که از جـانب خـدا نـازل شده است، با باطل ساخته‌ی دست خودتان مخلوط نکنید، و با بهتان و افـترا، مـطالب تورات را تحریف نکنید. ﴿و تکتموا الحق﴾ یعنی حقی را کـه عـبارت است از اوصـاف محمد ﷺ و در کتاب شـما آمده است، مخفی و مکتوم نـنمایید. ﴿و أنتم تعلمون﴾ در حالی که می‌دانید حق همان است. و یا از زیان آن باخبرید. ﴿و أقیموا الصلاة و آتـوا

الزکاة و ارکعوا مع الراکعین﴾ یعنی آنچه را که بر شما واجب شده است، از قبیل نماز و زکات، انجام دهید، و با مسلمانان نماز را به جماعت بخوانید، یا با یاران محمد ﷺ نماز را بخوانید.

نکات بلاغی: ۱ـ این‌که نعمت را به خود باری تعالی اضافه کرده و فرموده است: **﴿نعمتی﴾** اشاره به منزلت و ارزش نعمت است، و بیانگر وسعت نعمت و منفعت آن است. هدف از اضافه‌ی «نعمت» بیان شرف و بزرگی آن است، مانند **﴿بیت الله﴾** خانه‌ی خدا و **﴿ناقة الله﴾** شیر خدا.

۲ـ لفظ شراء که به معنی خریدن است، در آیه‌ی **﴿و لاتشتروا بآیاتی﴾** در معنی حقیقی به کار نرفته است، بلکه به طریق استعاره به کار رفته است، همان‌طور که در **﴿أولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی﴾** به طریق استعاره آمده است.

۳ـ تکرار کردن کلمه‌ی حق در **﴿تلبسوا الحق﴾** و **﴿تکتموا الحق﴾** به منظور بیان اوج تقبیح عمل منع شده می‌باشد؛ زیرا تأکیدی که در تصریح نهفته است در «اضمار» نیست، و این‌گونه اطناب را **﴿اضعف من سواه﴾** نامیده‌اند.

۴ـ در **﴿إرکعوا مع الراکعین﴾** نام بردن کل به اسم جزء است؛ یعنی با نمازگزاران نماز بخوانید. رکوع را آورده و منظورش نماز است و متضمن مجاز مرسل نیز هست.

۵ـ در **﴿و إیای فارهبون﴾** و **﴿إیای فاتقون﴾** اختصاص وجود دارد.

فواید: بعضی از عارفان گفته‌اند: بندگان نعمت و بخشش فراوانند، و بندگان صاحب نعمت کم و نادر هستند. خدای متعال نعمت‌های خود را به بنی‌اسرائیل یادآور شده است، تا صاحب نعمت را بشناسند، از این‌رو فرموده است: **﴿أذکروا نعمتی﴾** ولی صاحب نعمت را به امت حضرت محمد ﷺ یادآور شده است که فرموده است: **﴿فاذکرونی أذکرکم﴾** تا از طریق نعمت به شناخت خدا برسند، و بین این دو امر تفاوت بسیاری وجود دارد.



خدای متعال فرموده است:

﴿أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَ تَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنتُمْ تَتْلُونَ ٱلْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾
وَ ٱسْتَعِينُوا بِٱلصَّبْرِ وَ ٱلصَّلاَةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَىٰ ٱلْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاَقُوا
رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾ يَا بَنِيْ إِسْرَائِيلَ ٱذْكُرُوا نِعْمَتِيَ ٱلَّتِيْ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ
عَلَىٰ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ وَ ٱتَّقُوا يَوْماً لاَتَجْزِي نَفْسٌ عَن نَفْسٍ شَيْئاً وَ لاَيُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لاَيُؤْخَذُ
مِنْهَا عَدْلٌ وَ لاَ هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿٤٨﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات درباره‌ی بنی‌اسرائیل بحث می‌کند، در این آیات، آنان به خاطر زشتی و پلشتی عملشان، ذم و توبیخ شده‌اند؛ زیرا به مردم امر و توصیه می‌کردند که کار نیک انجام دهند، در صورتی که خود عمل نیک انجام نمی‌دادند و مردم را به راه راست فرا می‌خواندند ولی خود از آن پیروی نمی‌کردند.

معنی لغات: ﴿البر﴾ به معنی گشایش و وسعت خیر و نیکی است. و اسمی است که تمام اعمال نیک را در برمی‌گیرد. از جمله نیکی والدین، و آن عبارت است از اطاعت از آنها، و در حدیث آمده است: ﴿البر لایبلی و الذنب لاینسی﴾ نیکی کهنه و فرسوده نمی‌شود و گناه فراموش شدنی نیست. ﴿و تنسون﴾ یعنی ترک می‌کنید، نسیان به معنی ترک است. مثل ﴿نسوا الله فنسیهم﴾ خدا را فراموش و ترک نمودند و او هم آنها را ترک نمود. در اینجا نیز به معنی ترک است، و به معنی رفتن از ذهن و حافظه هم می‌آید، مانند: ﴿فنسی و لم نجدله عزماً﴾ ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی مشاهده نکردیم. ﴿تتلون﴾ یعنی می‌خوانید و فرا می‌گیرید. ﴿الخاشعین﴾ خاشع به معنی متواضع و فروتن است، و در اصل به معنی خفت و ذلت است. زجاج گفته است: خاشع به کسی گفته

می‌شود که آثار و نشانیهای فروتنی از او مشاهده شود، و «**خشعت الأصوات**» یعنی سر و صداها ساکت شد.(۱) ﴿**یظنون**﴾ ظن در اینجا به معنی یقین است نه شک و گمان، و ظن از جمله اضداد است. ابو عبیده گفته است: اعراب ظن را بر شک و یقین اطلاق می‌کنند.(۲) به کار بردن ظن به معنی یقین زیاد است: از جمله ﴿**إنی ظنت أنی ملاق حسابیه**﴾ من یقین کردم که به حسابم خواهم رسید. ﴿**فظنوا أنهم ملاقوها**﴾ یقین می‌دانستند با آن رو به رو می‌شوند. ﴿**شفاعة**﴾ شفاعت از «شَفع» و به معنی جفت و ضد فرد است. شفاعت عبارت است از این‌که دیگری را به مقام و موقعیت خود پیوند دهی، و به همین جهت آن را شفاعت می‌گویند. پس در واقع شفاعت عبارت است از نشان دادن قدر و منزلت شفیع نزد کسی که شفاعت به پیشگاه او برده می‌شود. ﴿**عدل**﴾ به فتح عین به معنی فدیه می‌باشد و به کسر به معنی مثل و مانند است. به فردی که شبیه و مانند تو باشد، «عِدل» و «عدیل» گفته می‌شود.

سبب نزول: این آیات درباره‌ی جمعی از علمای بنی‌اسرائیل نازل شده است، که خویشان و نزدیکان آنها به دین اسلام درآمده بودند و آنها می‌گفتند: بر دین محمد ثابت و استوار بمانید که دینی حق است، اما خود مسلمان نمی‌شدند و بدین ترتیب به مردم دستور ایمان آوردن می‌دادند و خود عمل نمی‌کردند.(۳)

تفسیر: خدای متعال روحانیان و علمای یهود را به طریق سرزنش و توبیخ مخاطب قرار داده و به آنها می‌گوید: ﴿**أتأمرون الناس بالبر**﴾ آیا مردم را به نیکی و خیر و ایمان به محمد فرا می‌خوانید؟ ﴿**و تنسون أنفسکم**﴾ و خود آن را ترک می‌کنید به گونه‌ای که نه ایمان می‌آورید و نه عمل خیر و نیک انجام می‌دهید؟ ﴿**و أنتم تتلون الکتاب**﴾ حال این‌که

۱ـ قرطبی ج ۱ ص ۳۷۴.   ۲ـ مجاز القرآن ص ۳۹.

۳ـ صاوی ج ۱ ص ۲۶ و قرطبی ج ۱ ص ۳۶۵.

تورات را می‌خوانید که در آن خصوصیات و مشخصات محمد ﷺ مکتوب است. ﴿أفلا تعقلون﴾ آیا نمی‌فهمید و درنمی‌یابید که عملی زشت و ناپسند است؟ آنگاه خدای توانا راه غلبه و پیروزی بر هوا و هوس و غریزه و شهوات و طریقه‌ی رهایی از حب ریاست و جاه و مال و مقام را برای آنان روشن کرده و می‌فرماید: ﴿و استعینوا﴾ در کارهایتان از صبر و نماز یاری بجویید. ﴿بالصبر و الصلاة﴾ یعنی با تحمل آنچه بر نفس سخت و دشوار است، از قبیل تکالیف شرعی و انجام دادن نماز که همچون ستون دین است. ﴿و إنها﴾ یعنی نماز ﴿لکبیرة﴾ شاق و سخت و سنگین است ﴿إلاعلی الخاشعین﴾ جز برای فروتنان و متواضعان و آرامش یافتگان که ذات خدا در نهاد پاکشان استقرار یافته است. ﴿الذین یظنون﴾ آنان که اعتقادی محکم و جازم و یقینی بدون شک و تردید دارند. ﴿أنهم ملاقوا ربهم﴾ که حتماً و بدون تردید در روز رستاخیز با پروردگار خود رو به رو خواهند شد و از اعمال آنها محاسبه و بازخواست به عمل می‌آورد. ﴿و أنهم إلیه راجعون﴾ و می‌دانند سرانجام نزد او برمی‌گردند، و در روز حشر پیش او برخواهند گشت. سپس خدای منان، باری دیگر نعمت‌ها و برکات فراوان خود را یادآور شده و گفته است: ﴿یا بنی إسرائیل اذکروا نعمتی التی أنعمت علیکم﴾ با ادای سپاس و انجام طاعت، ای جماعت بنی‌اسرائیل! نعمت‌هایی را به خاطر بیاورید که به شما داده‌ام. ﴿و أنی فضلتکم﴾ یعنی پدران شما را به وسیله‌ی ارسال پیامبران به میان آنان برتری دادم. ﴿علی العالمین﴾ بر مردمان هم عصر خویش، و کتب بر آنان نازل کردم، و آنها را سرور و پادشاه زمان کردم. البته تفضیل پدران، مایه‌ی شرف و مباهات فرزندان است. ﴿و اتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس شیئاً﴾ یعنی از آن روز ترس‌آور و هولناك بترسید که هیچ کس نمی‌تواند برای دیگری کاری انجام دهد و حقی را ادا کند، و هیچ کس به جای دیگری کیفر نمی‌بیند. ﴿و لایقبل منها شفاعة﴾ یعنی هیچگونه شفاعتی برای نفسی که کافر به خدا است پذیرفته نمی‌شود. ﴿و لایؤخذ منها عدل﴾ یعنی هیچ بدیل و جایگزینی از او

پذیرفته نمی‌شود. ﴿و لا هم ینصرون﴾ و کسی نیست که آنها را کمک کند و آنها را از عذاب خدا نجات دهد و مانع رنج و عذاب آنها شود.

نکات بلاغی: ۱-استفهام در ﴿أتأمرون﴾ از معنی حقیقی خود خارج و برای سرزنش و توبیخ به‌کار رفته است.

۲-هر چند عمل از آنها سرزده است اما از صیغه‌ی مضارع ﴿أتأمرون﴾ استفاده کرده است؛ زیرا صیغه‌ی مضارع تجدد و حدوث را می‌رساند و به منظور مبالغه، از ترک عمل آنها به «نسیان» تعبیر کرده و گفته است: ﴿و تنسون﴾ انگار که اهمیتی به آن نمی‌دهند و حتی به ذهن آنان نیز خطور نمی‌کند. و به منظور مبالغه در غفلت شدید آنان، نسیان را به نفس معلق کرده است، و سرزنش و توبیخی که در جمله‌ی حالیه نهفته است بر کسی پوشیده نیست که فرموده است: ﴿و أنتم تتلون الکتاب﴾ و حال این‌که کتاب را می‌خوانید.

۳-﴿و أنی فضلتکم علی العالمین﴾: از باب عطف خاص بر عام است و بدین وسیله کمال را بیان کرده است؛ زیرا تفضیلی که خداوند از آن نام برده است در دایره‌ی نعمتی که پیشتر از آن بحث شد، قرار می‌گیرد. و وقتی که گفت: ﴿أذکروا نعمتی﴾ این امر شامل تمام نعمت‌ها می‌شود و عطف ﴿و أنی فضلتکم﴾ بر آن، از باب عطف خاص بر عام است.

۴-نکره آوردن یوم در ﴿و اتقوا یوما﴾ به منظور نشان دادن هول و هراس است؛ یعنی روزی بسیار هول‌انگیز. و برای تعمیم یأس و ناامیدی، نفس را در ﴿نفس عن نفس﴾ به صورت نکره آورده است.

فواید: اوّل؛ قرطبی گفته است: از میان عبادات، نماز را مخصوصاً یادآور شده است تا اهمیت و رفعت مقام آن را نشان دهد. پیامبر ﷺ هر وقت اندوه و افسردگی به او دست می‌داد به اقامه‌ی نماز می‌پرداخت و می‌گفت: ای بلال! به وسیله‌ی نماز ما را آسوده خاطر کن.

دوم؛ حضرت علی ـکرم الله وجهه ـگفته است: «دو نفر پشت مرا شکستند! عالمی سهل‌انگار و بی‌مبالات، و نادانی که به زهد و عبادت تظاهر می‌کند. وکسی که دیگران را به راه هدایت می‌خواند و خود بدان عمل نمی‌کند، همانند چراغی است که راه دیگران را روشن کرده، اما خود می‌سوزد. شاعر گفته است:

از خود شروع کن و نفس خود را از گمراهی و انحراف منع کن، اگر خود از گمراهی درآمدی، آنگاه دانایی. در چنین صورتی اگر اندرز بگویی پذیرفته می‌شود، و مردم از نظر و رأی تو پیروی می‌کنند و آموزش و یاد دادن تو مفید خواهد بود.(۱)

و ابو عتاهیه گفته است: آن قدر پرهیزگاری را توصیف کردی که انگار خود پرهیزگاری در صورتی که بوی گناهان از لباست بر می‌خیزد.(۲)

و دیگری گفته است: ناپرهیزگار مردم را به تقوا فرمان می‌دهد، او همانند پزشکی است که مردم را مداوا می‌کند ولی خود علیل است.(۳)



خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ ٱلْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ ٱلْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾ وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ ٱتَّخَذْتُمُ ٱلْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾ وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ ٱلْكِتَابَ وَ

۱ـ ابدأ بنفسك فانهها عن غيّها — فإذا انتهت عنه فأنت حكيم
فهناك يقبل إن وعظت و يقتدى — بالرأى منك و ينفع التعليم
۲ـ وصفت التّقى حتى كأنك ذوتقى — و ريح الخطايا من ثيابك تسطع
۳ـ و غير تقيّ يأمر النّاس بالتقى — طبيب يداوى النـاس و هو عليل

ٱلْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾ وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُم بِٱتِّخَاذِكُمُ ٱلْعِجْلَ فَتُوبُوٓا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَٱقْتُلُوٓا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۵۴﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال نعمت‌هایش را بر بنی‌اسرائیل به طور مجمل یادآور شد، به صورت مفصّل به بحث درباره‌ی آنها پرداخت، تا در یادآوری صورتی بلیغ‌تر داشته باشد، و بیشتر موجب شکر و سپاس گردد. انگار می‌گوید: نعمت‌هایم را به یاد بیاورید، به یاد آورید که شما را از آل فرعون نجات دادم، به یاد آورید که دریا را برایتان شکافتیم... تا آخر. تمام این نعمت‌ها مستلزم سپاس و تشکر از صاحب نعمت است؛ نه کفران و ناسپاسی و نافرمانی او.

معنی لغات: ﴿**آل فرعون**﴾ اصل «آل» اهل است؛ چون در موقع تصغیر به «اهیل» تبدیل می‌شود. هاء در اهل به الف تبدیل می‌شود. کلمه‌ی آل به افراد با شأن و شوکت از قبیل پادشاهان و امثال آنها اختصاص یافته است. از این‌رو، آل کفاش و آل حجامت‌گر به‌کار نمی‌رود. ﴿**فرعون**﴾ اسم پادشاه عمالقه می‌باشد. همان طور که قیصر «تزار» و کسری برای شاهان روم و فارس به‌کار می‌روند و به سبب استکبار و ستمگری فرعون، از این ماده «تفرعن» که به معنی ستمگر و جابر است مشتق شده است.[1] ﴿**یسومونکم**﴾ یعنی به شما می‌چشانند. از ریشه‌ی «سامه» است؛ یعنی به او چشاند و بر او چیره شد. طبری گفته است: یعنی به شما می‌چشانند. ﴿**یستحیون**﴾ یعنی زنان و اناث را زنده نگه می‌دارند. ﴿**بلاء**﴾ به معنی آزمایش و محنت است و در مورد خیر و شر به کار می‌رود.

۱ـ کشاف ۱۰۲/۱.

همان‌طور که خداوند فرموده است: ﴿و نبلوکم بالشر و الخیر فتنة﴾ شما را با شر و خیر آزمایش می‌کنیم. ﴿فرقنا﴾ فرق به معنی جدا کردن و تمیز دادن است. از آن جمله آمده است: ﴿و قرآنا فرقناه﴾ یعنی آن را با بیان و توضیح مشخص کردیم. ﴿بـارئکم﴾ بـاری خالق و سازنده‌ی چیزی است که قبلاً نمونه و الگویی برای آن نداشته باشد. و بریّه به معنی خلق و مخلوق است.

تفسیر: ﴿و إذ نجیناکم﴾ یعنی ای جماعت بنی‌اسرائیل! نعمتم را به یاد آورید، آنگاه که نیاکان شما را نجات دادم ﴿من آل فرعون﴾ از ظلم فرعون و یاران ستمگرش. این خطاب متوجه مردمان معاصر بنی‌اسرائیل است؛ زیرا نعمت و نیکی بر پدران، همانا نعمت بر فرزندان می‌باشد. ﴿یسومونکم سوء العذاب﴾ یعنی بر شما فرمانروایی کرده و سخت‌ترین و فجیع‌ترین آزار و شکنجه به شما می‌چشانند. ﴿یذبحون أبناءکم﴾ فرزندان ذکور شما را گردن می‌زنند، ﴿و یستحیون نساءکم﴾ و فرزندان مؤنث شما را زنده می‌گذارند تا از آنها کار بکشند. ﴿و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم﴾ یعنی آنچه که ذکر شـد، اعـم از عـذاب خفت‌بار و گردن زدن پسران و زنده گذاشتن افراد مؤنث، امتحان و آزمایش بزرگی از جانب خدای توانا برای شما است، آنها را بر شما مسلط کرده تـا پـاک و پـلشت، و صـالح و گناهکار از هم مشخص و متمایز گردند. ﴿و إذ فرقنا بکم البحر﴾ یعنی به یاد آورید که ما به خاطر شما قلب دریا را شکافتیم تا جایی که زمین خشک کف دریا برایتان نمایان گشت و شما از روی آن عبور کردید. ﴿فأنجیناکم و أغرقنا آل فرعون﴾ شما را از غرق شدن در دریا نجات دادیم و فرعون و همراهانش را در کام دریا فرو بردیم. ﴿و أنتم تنظرون﴾ در همان حال شما غرق شدن آنها را تماشا می‌کردید. در حقیقت، نجات‌دادن دوستان و نابود کردن و به هلاکت رساندن دشمنان، آیه‌ی درخشانی از آیات عظمت و رحمت خدای تعالی است. ﴿و إذ واعدنا موسی أربعین لیلة﴾ یعنی بعد از نجات و رستگاری شما و نابودکردن فرعون و فرعونیان، به موسی وعده دادیم که بعد از چهل شبانه‌روز تورات را به او بدهیم.

﴿ثم اتخذتم العجل﴾ آنگاه شما گوساله را به پرستیدن برگرفتید. ﴿من بعده﴾ بعد از این‌که موسی به میعادگاه پروردگارش رفت و از دید شما پنهان شد. ﴿و أنتم ظالمون﴾ یعنی بدون شک در این‌که گوساله را پرستش کردید، از حقیقت تجاوز کرده و به خود ستم روا داشتید. ﴿ثم عفونا عنكم﴾ سپس از آن عمل زشت و گناه پلید شما درگذشتیم. ﴿من بعد ذلك﴾ بعد از آن عمل پلید و زشتی که از آن نهی شده بودید، که عبارت بود از پرستش گوساله. ﴿لعلكم تشكرون﴾ یعنی از شما درگذشتم تا سپاس نعمت خدا را به جای آورید و بعد از آن به عبادت و اطاعت ادامه بدهید. ﴿و إذ آتينا موسى الكتاب و الفرقان﴾ یعنی باز نعمت مرا به یاد آورید که به موسی تورات عطا کردیم و حق و باطل را از هم جدا کرد و موسی را با معجزات فراوان تأیید کردیم. ﴿لعلكم تهتدون﴾ شاید با تدبّر و اندیشیدن در آن و عملی کردن احکام مکنون در آن، راه و مسیر هدایت را در پیش گیرید و به طاعت ادامه بدهید.

سپس خدای توانا چگونگی بخشودگی یاد شده را توضیح داده و گفته است: ﴿و إذ قال موسى لقومه يا قوم إنكم ظلمتم أنفكسم﴾ یعنی به یاد آورید آنگاه که موسی بعد از برگشتن از قرار و وعده‌ای که با خدا داشت، قوم خود را دید که به پرستش گوساله پرداخته‌اند. او به آنها گفت: ای قوم من! شما به خود ظلم کرده‌اید. ﴿باتخاذكم العجل﴾ که به عبادت گوساله پرداخته‌اید. ﴿فتوبوا إلى بارئكم﴾ پس به پیشگاه کسی روی آورید و توبه کنید که شما را نعمت هستی داده و خود از هر عیب و نقص به دور است. ﴿فاقتلوا أنفسكم﴾ یعنی پاک و بی‌گناه باید گناهکار و مجرم را به قتل برساند. ﴿ذلكم خير لكم عند بارئكم﴾ یعنی این قتل و تن دادن و راضی بودن به حکم و فرمان خدا و انجام دادن امر او برای شما در نزد خالق بزرگوار بهتر است. ﴿فتاب عليكم﴾ یعنی توبه‌ی شما را قبول می‌کند. ﴿إنه هو التواب الرحيم﴾ یعنی همو، بخشش و کرمش فراوان است و بسیار توبه‌پذیر است.

نکات بلاغی: ۱ـ ابن جزی گفته است: ﴿**یسومونکم سوء العذاب**﴾ یعنی شما را مجبور می‌کنند، و از «السوّم» به معنی عرضه کردن کالا به استعاره گرفته شده است. سپس عذاب را تفسیر کرده و گفته است: ﴿**یذبحون أبناءکم و یستحیون نسائکم**﴾ و به همین علت آن را به صورت معطوف نیاورده است.(۱)

۲ـ نکره آوردن هر یک از ﴿**بلاء**﴾ و ﴿**عظیم**﴾ به منظور تفخیم و نشان دادن هول و هراس است.

۳ـ صیغه‌ی مفاعله در ﴿**و إذ واعدنا**﴾ به معنی باب مفاعله نیست؛ زیرا معنی مشارکت طرفین را در بر ندارد، بلکه به معنی ثلاثی مجرد یعنی ﴿**وعدنا**﴾ می‌باشد.

۴ـ ابوسعود گفته است: در ﴿**فتوبوا إلی بارئکم**﴾ کلمه‌ی «باری» را آورده است تا نشان دهد که آنها تا آخرین درجه و مرحله در جهالت و ابلهی فرو رفته و در گمراهی به انتها درجه رسیده‌اند؛ زیرا پرستش خالق عظیم را رها کرده که به لطف و حکمت خویش خلعت هستی را به آنها بخشید ولی آنان به عبادت و پرستش گوساله رو آوردند که در گنگی و بی‌شعوری به عنوان ضرب‌المثل ذکر می‌شود.(۲)

فواید: اوّل؛ عطف کردن (کتاب و فرقان) بر یکدیگر از عطف صفات است بر یکدیگر؛ زیرا کتاب همان تورات و فرقان نیز همان تورات است، و حُسن عطف در این است که کتاب هم تنزیل و هم فرقان را در برمی‌گیرد که حق و باطل را از هم جدا کرده و متمایز می‌سازد.(۳)

دوم؛ بنا به روایت مفسران، سبب کشتن اولاد ذکور بنی‌اسرائیل به قرار زیر است: فرعون در خواب دیده بود که آتشی از جانب بیت‌المقدس شعله‌ور شده و مصر را محاصره کرده و تمام قبطی‌های موجود در آن را سوزاند، و به طرف بنی‌اسرائیل نرفت و

۱ـ کتاب تسهیل ج ۱ص ۴۷.
۲ـ ابوسعود ج ۱ص ۸۱.
۳ـ زجاج آن را گفته و زمخشری آن را پذیرفته است.

به آنها صدمه‌ای وارد نیاورد. فرعون تعبیر خواب را از کاهنان خواست، آنها در تعبیر گفتند: در میان بنی‌اسرائیل پسری به دنیا می‌آید که سلطنت تو به دست او منقرض شده و خودت نیز به دست او نابود خواهی شد. بر این مبنا فرعون دستور داد هر پسری که در میان بنی‌اسرائیل به دنیا آید کشته شود.

سوم؛ قشیری گفته است: هرکس بر قضای خدا صبر و شکیبایی داشته باشد، خدا در عوض او را به صحبت و رفاقت اولیای خود نایل خواهد کرد. بنی‌اسرائیل در مقابل زیان و قساوت فرعون و قومش صبر و شکیبایی نمودند، در نتیجه از میان آنان پیامبران و پادشاهان برخاستند و خدای توانا چیزی را به آنان عطا فرمود که به هیچ یک از عالمیان عطا نفرمود.(۱)



خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ ٱلصَّاعِقَةُ وَ أَنتُمْ
تَنظُرُونَ ﴿٥٥﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ ٱلْغَمَامَ وَ أَنزَلْنَا
عَلَيْكُمُ ٱلْمَنَّ وَ ٱلسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَٰكِن كَانُوٓا أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾ وَ إِذْ قُلْنَا ٱدْخُلُوا هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ٱدْخُلُوا ٱلْبَابَ سُجَّدًا
وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ
ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾﴾



۱ـ البحر المحیط ج ۱ص ۱۹۴.

مناسبت این دسته از آیاتْ با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای رحمان نعمتش را به بنی‌اسرائیل یادآور شد، نوعی از طغیان و انکار آنها را بیان و آنها را متوجه کرد که اوامر خدا را تغییر داده‌اند. اما هر چند که آنها از خود کفر و نافرمانی نشان می‌دهند، ولی خداوند با لطف و مهربانی و احسان با آنها رفتار و عمل می‌نماید. چه زشت امتی و چه خوار و خفیف قومی!! طبری گفته است: بعد از این‌که بنی‌اسرائیل از پرستش گوساله توبه کردند، خداوند به موسی دستور داد مردانی را برگزینند که به خاطر پرستش گوساله از خدا معذرت و پوزش بجویند. خداوند فرموده است: ﴿**و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا**﴾ موسی هفتاد نفر از بهترین آنان را انتخاب نمود و به آنها گفت: روزه بگیرید و خود را پاک و پاکیزه کنید، و لباستان را پاکیزه بدارید. آنها فرمان موسی را انجام دادند و آنها را به «طور سینا» برد. آنان به حضرت موسی ﷺ گفتند: درخواست کن که ما گفته و سخن خدا را بشنویم. گفت: باشد و چنان می‌کنم. وقتی موسی به نزدیک کوه آمد، ابر بر او فرود آمد تا جایی که تمام کوه را پوشاند، و جماعت هم نزدیک شدند، و همین که به میان ابر و مه در آمدند، به سجده در افتادند. کلام خدا را می‌شنیدند که خطاب به موسی امر و نهی می‌کرد. وقتی مه و ابر از اطراف موسی پراکنده شد، به طرف آنها آمد. به موسی گفتند: ﴿**لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة**﴾ تا خدا را نبینیم، به تو ایمان نمی‌آوریم.(۱)

معنی لغات: ﴿**جهرة**﴾ آشکارا. اصل جهر به معنی ظهور است. «**الجهر بالقراءة**» و «**الجهر بالمعصیة**» یعنی آشکار کردن قرائت و معصیت. گفته می‌شود: «**رأیت الأمیر جهاراً و جهرةً**»، یعنی چیزی او را پوشیده و مخفی نکرده بود. ابن‌عباس گفته است: جهر به معنی عیان و آشکار است. ﴿**الصاعقة**﴾ صدای آزار و شکنجه یا آتش سوزان است.

۱ـ به مختصر ابن‌کثیر مراجعه شود، ج ۱ ص ٦٦.

﴿بعثناکم﴾ شما را زنده کردیم. طبری گفته است: بعث در لغت به معنی برانگیختن چیزی از جایش است. ﴿الغمام﴾ جمع غمامه است مانند سحابه و سحاب که به یک معنی آمده‌اند؛ زیرا ابر سیمای آسمان را می‌پوشاند، و هر پوشیده‌ای به معنی مغموم است. و «غم‌الهلال» یعنی ابر چهره‌ی هلال را پوشید به طوری که دیده نشد. ﴿حطّة﴾ مصدر «حط عنا ذنوبنا»[1] یعنی گناهان را از ما زدود. ﴿حطّة﴾ کلمه‌ی پوزش‌طلبی است. یعنی از خطاهای ما درگذر. ﴿رجزاً﴾ به معنی عذاب است. همچنان که در این آیه آمده است: ﴿لئن کشفت عنا الرجز﴾ یعنی اگر عذاب را از ما برطرف کنی. ﴿یفسقون﴾ فسق به معنی سرپیچی کردن از فرمان است، همان‌گونه که قبلاً گفته شد.

تفسیر: ﴿و إذ قلتم یا موسی﴾ یعنی ای جماعت بنی‌اسرائیل! به یاد آورید هنگامی را که به خاطر پرستش گوساله در پیشگاه خدا عذرخواهی کردید و با موسی بیرون رفتید و گفتید: ای موسی! ﴿لن نؤمن لك﴾ تو را تصدیق نمی‌کنیم مبنی بر آن که آنچه می‌شنویم کلام خدا باشد. ﴿حتی نری الله جهرة﴾ تا زمانی که خدا را آشکارا ببینیم. ﴿فأخذتکم الصاعقة﴾ در نتیجه خدا از آسمان آتشی بر شما نازل کرد و شما را سوزاند. ﴿و أنتم تنظرون﴾ و دیدید چه بلایی به سرتان آمد. سپس هنگامی که مردند، موسی گریه را سر داد و از پیشگاه خدا التماس کرد و گفت: بار خدایا! من به بنی‌اسرائیل چه بگویم و چه جوابی به آنها بدهم، تو بهترینِ آنها را هلاک کردی. موسی همچنان دعا و التماس می‌کرد. خدا آنها را دوباره زنده کرد و فرمود: ﴿ثم بعثناکم من بعد موتکم﴾ یعنی بعد از این‌که به مدت یک شبانه‌روز در عالم مرگ ماندید، شما را زنده کردیم. آنگاه برخاستید و به یکدیگر نگاه کردید که چگونه زنده شدید؟ ﴿لعلکم تشکرون﴾ یعنی باشد در مقابل نعمت زنده شدنِ بعد از مرگ، خدا را سپاسگزار باشید.

۱ـ مجاز القرآن، ج ۱ ص ۰۴۱

سپس خدای متعال نعمتش را بر آنان یادآور شد آنگاه که در بیابان سرگردان بودند، از ورود به شهر ستمکاران امتناع کردند و از جنگ با آنان سرپیچی نمودند و به موسی گفتند: ﴿إذهب أنت و ربك فقاتلا﴾ برو تو و خدایت جنگ کنید پس سرگردان و متحیر ماندند، و خدای توانا آنها را عذاب داد و چهل سال در زمین آنها را سرگردان نمود، آنگاه فرمود: ﴿و ظللنا علیکم الغمام﴾ یعنی به منظور حفظ شما از گرما و حرارت آفتاب، ابر را بر شما سایه‌گستر قرار داده و آن را سایبان شما کردیم. ﴿و أنزلنا علیکم المن و السلوی﴾ و بدون این‌که متحمل کار و زحمتی شوید، انواع خوردنی و آشامیدنی را به شما عطا کردیم و «من» و «سلوی» به شما دادیم؛ یعنی ترنجبین و مرغ بریان را به شما دادیم. ترنجبین مانند عسل برای آنان نازل می‌شد، آن را با آب مخلوط کرده و به صورت شربت بسیار لذیذ می‌نوشیدند.[1] سلوی پرنده‌ای است شبیه «سمانی» و گوشتش لذیذ است.[2] ﴿کلوا من طیبات مارزقناکم﴾ یعنی به آنها گفتیم: از نعمت‌های پاک و لذیذ خدا بخورید. ﴿و ما ظلمونا ولکن کانوا أنفسهم یظلمون﴾ یعنی آنها باکفران این نعمت‌های فراوان به ما ستم نکردند، بلکه به خود ظلم کردند؛ زیرا کیفر و وبال نافرمانی فقط دامنگیر آنان می‌گردد. ﴿و إذ قلنا ادخلوا هذه القریة﴾ و یعنی به یاد آورید نعمت‌های مرا که بعد از رهایی از سرگردانی به شما گفتیم: به بیت‌المقدس در آیید. ﴿فکلوا منها حیث شئتم رغدا﴾ یعنی هر طور دلتان می‌خواهد به فراوانی از آن بخورید و گوارایتان باد. ﴿و ادخلوا الباب سجدا﴾ و سجده‌کنان وارد دروازه‌ی شهر شوید و خدا را ستایش کنید که شما را از سرگردانی نجات داد. ﴿و قولوا حطة﴾ یعنی بگویید: بار خدایا! گناهان ما را برداشته و خطاهای ما را ببخشای. ﴿نغفر لکم خطایاکم﴾ یعنی گناهان شما را پاک کرده و پلیدیهایتان را می‌بخشیم. ﴿و سنزید المحسنین﴾ یعنی به آنان که عمل نیک انجام می‌دهند پاداشی بس عظیم

۱ـ قول ربیع بن انس چنین است.

۲ـ نظر جمهور مفسران همین است.

می‌دهیم، و به اجری بزرگ نایل می‌آیند. ﴿فبدل الذین ظلموا﴾ یعنی ستمکاران فرمان خدا را تغییر دادند. ﴿قولا غیر الذی قیل لهم﴾ و غیر از آنچه که به آنها گفته شده بود، انجام دادند، به طوری که به دروازه پشت کرده و خود را به داخل می‌کشیدند؛ یعنی عقب عقب داخل می‌شدند و به طریق مسخره و استهزا می‌گفتند: «حبة فی شعیرة». و فرمان خدا را به تمسخر گرفتند. ﴿فأنزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السمآء﴾ یعنی از آسمان بر آنان طاعون و بلا و عذاب نازل کردیم. ﴿بما کانوا یفسقون﴾ یعنی بلا و طاعون را به سبب نافرمانی و خروجشان از طاعت خدا بر آنان نازل کردیم. روایت شده است که بر اثر طاعون تنها در یک ساعت هفتاد هزار نفر از آنان جان دادند.

نکات بلاغی: ۱ـ بعث و زنده کردن را به بعد از مرگ مقّید نمود: ﴿ثم بعثناکم من بعد موتکم﴾ تا بر این نکته تأکید کند که مرگشان حقیقی است، و نیز به منظور رفع توهمی است که مبادا گمان برود که زنده شدن بعد از بیهوشی یا خواب بوده است.

۲ـ در آیه‌ی ﴿کلوا﴾ ایجاز به حذف وجود دارد؛ یعنی «قلنا لهم کلوا» که ﴿قلنا لهم﴾ حذف شده است و نیز در ﴿و ما ظلمونا﴾ که تقدیر آن چنین است: «فظلموا أنفسهم بأن کفروا و ما ظلمونا بذلك» دلیل این حذف عبارت است از ﴿ولکن کانوا أنفسهم یظلمون﴾. و آوردن صیغه‌ی ماضی و مضارع در ﴿ظلمونا﴾ و ﴿یظلمون﴾ دلیل بر این است که آنها به ظلم و ستم و کفر ادامه داده و بر آن اصرار می‌ورزند.(۱)

۳ـ منظور از قرار دادن اسم ظاهر در محل ضمیر در ﴿فأنزلنا علی الذین ظلموا﴾ که نگفته است: ﴿فأنزلنا علیهم﴾ مبالغه در تقبیح و ذم است، و نکره آوردن ﴿رجزا﴾ به منظور ایجاد هول و هراس و اهمیت دادن موضوع است.(۲)

۱ـ الفتوحات الالهیه ج ۱ ص ۵۷.

۲ـ ارشاد العقل السلیم ج ۱ ص ۸۳.

یادآوری: راغب گفته است: تخصیص عذاب به عذاب آسمانی در ﴿رجزا من السماء﴾ بیانگر آن است که عذاب و بلا دو نوع است: یک نوع قابل دفع است و آن شامل تمام عذاب و بلاهایی است که از جانب انسان یا سایر مخلوقات ایجاد می‌شود؛ مانند ویران کردن و غرق نمودن، و نوعی که دفع آن با نیروی انسانی ممکن و مقدور نیست؛ مانند طاعون و صاعقه و مرگ. و منظور از ﴿رجزاً من السماء﴾ هم همین نوع دوم است.(۱)

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللهِ وَ لَاتَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾ وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَ قِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَىٰ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات قرآن نعمت‌هایی را که خدا به بنی‌اسرائیل داده است برمی‌شمارد. در اینجا یکی از نعمت‌های بسیار عظیم و مهم را

۱ـ محاسن التاویل ج ۲ ص ۱۳۵.

یادآور می‌شود و آن این‌که وقتی بنی‌اسرائیل در بیابان سرگردان بودند، و بیش از اندازه تشنه شدند، تا جایی که نزدیک بود از تشنگی هلاک شوند، حضرت موسی‌ﷺ از پیشگاه پروردگار التماس کرد که به فریاد آنها برسد، خداوند در خواست وی را اجابت نمود و بر او وحی نازل کرد که با عصایش به سنگ ضربه بزند که از آن سنگ به تعداد قبایل بنی‌اسرائیل چشمه‌ی آب جوشید، آنها دوازده قبیله بودند و برای هر یک از آنها جویباری مخصوص جاری شد که نیازمندیهای خود را بدون این‌که دیگران در آن شریک باشند، با آن برطرف می‌کردند. این جریان معجزه‌ی آشکار و درخشانی برای حضرت موسی‌ﷺ به شمار می‌آید، اما با این وجود جماعت بنی‌اسرائیل از در کفران و انکار در آمدند.

معنی لغات: ﴿إستسق﴾ برای قوم خود طلب آب کرد؛ زیرا«سین و تا» برای طلب می‌آیند؛ مانند: ﴿استنصر﴾ درخواست یاری کرد. و ﴿استخبر﴾ درخواست خبر کرد. ابوحیان گفته است: استسقاء به معنی طلب آب در موقع نبودن یا کمبود است. مفعول آن محذوف است: یعنی «استسق موسی ربّه»[1] موسی از خدایش طلب آب کرد. ﴿فانفجرت﴾ انفجار به معنی انشقاق و شکافته شدن است، و فجر از آن مشتق است؛ زیرا نورش انشقاق می‌یابد. «انفجر» و «انبجس» هر دو یک معنی دارند. خداوند متعال فرموده است: ﴿فانبجست منه﴾. ﴿مشربهم﴾ به معنی محل و مکان شرب و نوشیدن است. ﴿تعثوا﴾ عیث به معنی شدت فساد و پلشتی است. گفته می‌شود: «عثی یعثی» و «عثا یعثو فهو عاث» هر وقت فساد کاری کند. طبری گفته است: معنایش همان طغیان است و در اصل به معنی شدت فساد و پلشتی است. ﴿فومها﴾ فوم به معنی سیر است، عده‌ای می‌گویند به معنی گندم است. ﴿أتستبدلون﴾ استبدال به معنی رها کردن چیزی به منظور گرفتن چیزی دیگر به جای آن است. ﴿أدنی﴾ پست‌تر، خوارتر، حقیرتر. گفته

۱ـ البحر المحیط ج ۱ ص ۲۶۲.

می‌شود: مردی دنی است یعنی پست است، به کسی «دنی» گفته می‌شود که به دنبال پستی‌ها برود. ﴿الذلة﴾ خواری و خفّت و حقارت. ﴿و المکسنة﴾ فقر و خشوع. از سکون گرفته شده است؛ زیرا مسکین به سبب فقرش کم جنبش و حرکت است. ﴿باءوا﴾ به معنی برگشتن و انصراف است. رازی گفته است: «باء» جز برای شّر به کار نمی‌رود. ﴿یعتدون﴾ اعتداء به معنی تجاوز از حد در هر چیز می‌باشد اما بیشتر به معنی ستم و نافرمانی وگناه مشهور شده است.

تفسیر: ﴿و إذ استسق موسی لقومه﴾ یعنی ای گروه بنی‌اسرائیل! به یاد آورید، زمانی را که موسی برای قوم خود که در بیابان سرگردان و دچار تشنگی شده بودند، طلب آب کرد. ﴿فقلنا اضرب بعصاک الحجر﴾ التماسش را اجابت کرده و به اوگفتیم: بر هر سنگی که باشد با عصایت ضربه بزن، آنگاه به قدرت ما آب از آن چشمه‌ها خواهد جوشید. ﴿فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا﴾ یعنی موسی ضربه‌اش را زد، آنگاه به تعداد قبایل بنی‌اسرائیل، دوازده چشمه‌ی آب به تندی بیرون جهید. ﴿قد علم کل أناس مشربهم﴾ یعنی برای این‌که به نزاع نپردازند، هر قبیله محل آشامیدن خود را می‌دانست. ﴿کلوا و اشربوا من رزق الله﴾ یعنی به آنها گفتیم: از منّ و سلوی بخورید، و بدون تحمّل رنج و تلاش از این آب هم بنوشید، و نیک بدانید این عطیه و بخششِ مخصوص، از جانب خداست. ﴿و لاتعثوا فی الأرض مفسدین﴾ یعنی با انواع نافرمانی و فساد در زمین به طغیان نپردازید. ﴿و إذ قلتم یا موسی﴾ ای گروه بنی‌اسرائیل! به یاد آورید زمانی را که در صحرا بودید و از «منّ» و «سلوی» یعنی ترنجبین و مرغ بریان می‌خوردید، به موسی گفتید: ﴿لن نصبر علی طعام واحد﴾ ما نمی‌توانیم به یک نوع خوراکی یعنی ترنجبین و مرغ بریان قناعت کنیم و شکیبا باشیم. ﴿فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الأرض﴾ از خدا بخواه غیر از این خوراک به ما بدهد، ما از ترنجبین و مرغ بریان به تنگ آمده‌ایم و از آن بیزاریم، غلات و حبوبات رستنی در زمین را می‌خواهیم. ﴿من بقلها﴾ اعم ازحبوبات و

سبزیجات. ﴿و قثّائها﴾ و خیار ﴿و فومها﴾ و سیر. ﴿و عدسها و بصلها﴾ و عدس و پیاز. ﴿قال أتستبدلون الذی هو أدنی بالذی هو خیر﴾ موسی به طریق اعتراض به آنها گفت: وای بر شما! آیا می‌خواهید چیزی پست و بی‌ارزش را با چیزی نفیس و ارزشمند عوض کنید و پیاز و خیار و سیر را بر مرغ بریان و ترنجبین ترجیح می‌دهید؟ ﴿إهبطوا مصرا فإن لکم ما سألتم﴾ گفت: به یکی از شهر یا به یکی ازکشورها در آیید و بروید. هر جا که بروید چنین اشیاء و موادی را خواهید یافت. سپس خدای متعال به منظور نشان دادن گمراهی و فساد و پلشتی و نافرمانی آنها می‌گوید: ﴿و ضربت علیهم الذلة و المسکنة﴾ خواری و خفت دامنگیر آنان شد و به حقارت و سرافکندگی ابدی مبتلا شدند که هرگز از آنان جدا نمی‌شود. ﴿و باءوا بغضب من الله﴾ یعنی به قهر و غضب شدید خدا دچار شدند ﴿ذلك﴾ یعنی دلیل خفت و خواری و قهر و کین و غضبی که بدان نایل آمدند عبارت بود از این‌که: ﴿بأنهم کانوا یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق﴾ آنها کافر شدند و آیات را انکار کردند و تکبر و خود بزرگ‌بینی نشان دادند و پیامبران را به ناحق کشتند. ﴿ذلك بما عصوا و کانوا یعتدون﴾ یعنی به سبب نافرمانی و طغیان و تمرّدشان از احکام الهی ذلیل شدند. سپس حق تعالی ملت‌ها و اقوام با ایمان و یهود و نصاری و صائبین را به ایمان صادق و اخلاص در عمل فرا می‌خواند، و در قالب «جمله‌ی خبریه» می‌فرماید: ﴿إن الذین آمنوا﴾ اهل ایمان از پیروان حضرت محمد ﷺ ﴿و الذین هادوا﴾ و جماعت یهود و پیروان حضرت موسی علیه السلام ﴿و النصاری﴾ و پیروان حضرت عیسی علیه السلام ﴿و الصابئین﴾ وگروهی که هم از جماعت یهود بیرون رفتند و هم از گروه نصاری، و به عبادت فرشتگان رو آوردند. ﴿من آمن بالله و الیوم الآخر﴾ یعنی از این طوایف آنان که ایمانی صادق به خدا داشته باشند و وجود خدا را تصدیق کرده، و به روز آخرت و رستاخیز یقین حاصل کنند، ﴿و عمل صالحا﴾ و در دنیا به اطاعت خدا بپردازند و عمل صالح را انجام دهند، ﴿فلهم أجرهم عند ربهم﴾ پاداش عمل را نزد خدا دارند و خداوند به

اندازه‌ی یک ذره از پاداش آنان را ضایع نمی‌کند. ﴿و لاخوف علیهم ولا هم یحزنون﴾ یعنی آن گروه از مؤمنان، در روز آخرت بیم و هراسی ندارند، در حالی که کافران از عذاب و کیفر می‌ترسند، و مقصران و تبهکاران به خاطر ضایع کردن عمر و از دست دادن پاداش، محزون و غمناکند.

نکات بلاغی: ۱-در آیه‌ی ﴿کلوا و اشربوا من رزق الله﴾ رزق به خدا نسبت داده شده و به «الله» اضافه شده است، تا نعمت بزرگی راکه خدا به آنان داده است یادآور شود و به این نکته اشاره کند که آنها در برخورداری از این نعمت‌ها هیچ رنج و مشقتی را متحمل نشده‌اند.

۲-به منظور مبالغه در تقبیح فساد، زمین را در ﴿و لاتعثوا فی الأرض﴾ به صراحت ذکر کرده است، و ﴿مفسدین﴾ حال تأکیدی است. وجه فصاحت این اسلوب در این است که گوینده شدت توجه و عنایتش را به این معطوف می‌دارد که هیچ شک و تردیدی امر و نهی را در برنگیرد. یکی از علایم و مظاهر چنین توجهی تأکید است، بنابراین لفظ (مفسدین) نهی را تقویت می‌کند تا آنان را از ایجاد فساد برحذر بدارد، و از این امر (عدم فساد) غافل نمانند و آن را فراموش نکنند.

۳-در ﴿مماتنبت الأرض﴾ مجازی به نام (مجاز عقلی) قرار دارد، و علاقه‌ی آن عبارت است از سببیت؛ چون زمین سبب رستن نبات و گیاه است، رستن را به آن نسبت داده است، وگرنه رویاننده‌ی حقیقی فقط خدای متعال است.

۴-گفته‌ی ﴿و ضربت علیهم الذلة و المسکنة﴾ کنایه از این است که ذلت و نکبت آنها را احاطه کرده است، همان‌طور که گنبد فردی را درمی‌گیرد که بر سر او بر پا شده است.[۱]

شاعر گفته است:

۱- آن را استعاره به کنایه، گویند همان‌گونه که ابوسعود به این اشاره کرده است.

إن السـماحة و المـروءة و النـدى   فی قبة ضربت علی ابن الحشرج

«سخاوت و مردانگی و بخشندگی در گنبدی است که بر ابن الحشرج زده شده است».

۵ـ مقید کردن کشتن پیامبران به قید «بغیر الحق» به منظور نشان دادن شدت دشمنی آنان با پیامبران است، وگرنه کشتن پیامبران، هرگز بر حق صورت نمی‌گیرد.

فواید: اوّل؛ مفسران در مورد سنگی که موسی‌ﷺ آن را زد و چشمه‌های آب از آن جوشید اقوال زیادی دارند مبنی بر این‌که کدام سنگ و کیفیت آن چگونه بود؟ ما از نقل این اقوال صرف‌نظر کردیم. اما آنچه برای فهم معنی آیه کفایت می‌کند این است که جریان انفجار و جوشیدن آب، فقط به طریق «معجزه» بوده است و سنگی که موسی به آن ضربه زد از نوع سنگ خارا بود که خاصیت جوشش آب را نداشت. بدین ترتیب معجزه واضحتر جلوه‌گر می‌شود، و دلیل آن روشن‌تر می‌گردد. حسن بصری گفته است: خدا به موسی دستور نداد سنگی معین را بزنند. وی می‌افزاید: این طرز کلام بیانگر حجّت بارز خدا و قدرت بی‌پایان او است.

دوم؛ اگر گفته شود که چه حکمتی در دوازده چشمه قرار دادن آب نهفته است؟ در جواب گفته می‌شود: قوم حضرت موسی بسیار زیاد بودند و در صحرا و بیابان زندگی می‌کردند. و مسلم است وقتی که احتیاج شدید به آب پیدا کنند و آن را بیابند، به کشمکش و نزاع خواهند پرداخت، لذا خدای مهربان نعمتش را بر آنان کامل کرد و برای هر طایفه چشمه‌ی آبی معین کرد که تعداد آنها دوازده طایفه بود. آنان از نسل دوازده پسر حضرت یعقوب بودند.

سوم؛ بعضی از مفسران چنان پنداشته‌اند که منظور از «فوم» در ﴿و فومها﴾ گندم است. اما قول راجح این است که منظور از آن «سیر» است، به دلیل قرائت ابن‌مسعود که خوانده است، ﴿و ثومها﴾ و به دلیل آمدن پیاز بعد از آن. امام فخر رازی گفته است: سیر بیشتر از گندم با عدس و پیاز موافق است، و قرطبی در این مورد به قول حسان استدلال

کرده که می‌گوید:

و انتم اناس لئام الاصول　　　طعامکم الفوم و الحوقل[1]

«شما از نژادی خسیس هستید که خوراکتان سیر و پیاز است».



خدای متعال فرموده است:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ ﴿۶۳﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۴﴾
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۶۵﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ﴿۶۶﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای سبحان نعمت‌های والا و گرانقدرش را به آنها یادآور شد، به دنبال آن، کیفری را بیان کرد که به سبب کفر و نافرمانی و سرپیچی از اوامر خدا، به آن مبتلا شدند. آنان در مقابل نعمت‌های خدا ناسپاسی کردند، و عهد و پیمان را نقض نمودند، و در روز شنبه از حد و دستور خدا تجاوز کردند، آنگاه خدا در کیفر این اعمال، آنان را مسخ کرده و به صورت میمون در آورد. سرانجام و عاقبت تمام ملت‌هایی که از فرمان خدا سرپیچی کرده و از امر پیامبران اطاعت نکنند، چنین می‌شود.

معنی لغات: ﴿میثاقکم﴾ میثاق به معنی پیمانی است که با قسم و امثال آن مؤکد شده باشد و در اینجا منظور عملی کردن دستورات تورات است. ﴿الطور﴾ کوهی است که

۱ـ القرطبی ج ۱ ص ۴۲۵.

حضرت موسی علیه السلام در بالای آن با خدا سخن گفت. ﴿بقوة﴾ با عزم و اراده. ﴿تـولیتم﴾ تولی به معنی اعراض و پشت‌کردن به چیزی است. ﴿خاسئین﴾ جمع خاسیء و به معنی ذلیل و خوار است. اهل لغت گفته‌اند: خاسیء به معنی حقیر و مطرود و دور شده است؛ مانند سگ که هر وقت به انسان نزدیک شود، می‌گویند: «إخسأ» یعنی چخ، دور شو! گم شو! برو کنار حقیر! ﴿نکالا﴾ نکال به معنی کیفر شدید و بازدارنده است، و به هر کیفری نمی‌گویند نکال، مگر این‌که زجر دهنده و بازدارنده باشد.

تفسیر: ﴿و إذ أخذنا میثاقکم﴾ ای جماعت بنی‌اسرائیل! به یاد آورید، وقتی را که از شما عهد و پیمان مؤکد گرفتیم که احکام و دستورات تورات را انجام دهید، ﴿و رفعنا فوقکم الطور﴾ و کوه طور را به سان سایه‌ای بالای شما قرار دادیم و به شما گفتیم: ﴿خذوا ما آتیناکم بقوة﴾ با جدیت و عزم و اراده احکام تورات را انجام دهید. ﴿و اذکروا ما فیه﴾ و مطالب مندرج در آن را به خاطر بسپارید، آن را فراموش نکنید، و از آن غـافل نشـوید. ﴿لعلکم تتقون﴾ شاید در دنیا از هلاکت و نابودی محفوظ و در آخرت از عذاب مصون بمانید. یا این‌که امید می‌رود از جمله‌ی پرهیزگاران شـوید. ﴿ثم تولیتم مـن بـعد ذلك﴾ سپس بعد از عهد و پیمان مؤکّدی که از شما گرفتیم، روگردان شدید و اعراض نمودید. ﴿فلو لا فضل الله علیکم﴾ اگر خدا به فضل و بزرگی خود توبه را از شما نـمی‌پذیرفت، ﴿و رحمته﴾ و با صرف‌نظر کردن از لغزش و اشتباهتان به شما رحم نمی‌کرد، ﴿لکنتم من الخاسرین﴾ بی‌گمان از جمله‌ی هلاک‌شدگان دنیا و آخرت می‌شدید. ﴿و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت﴾ یعنی همانا دریافتید که چه بلایی بر سر افرادی آوردیم که از فرمان ما سر برتافتند. زمانی که به مخالفت بـا مـا بـرخـاسته و در روز شـنبه بـه شکـار پرداختند که ما آنها را از آن منع کرده بودیم. ﴿فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین﴾ به آنها گفتیم به صورت میمونهای رانده شده و منفور در آیید؛ یعنی بعد از این‌که انسان بودند، به منظور خوار و ذلیل کردن آنان، آنها را به میمون تبدیل کردیم. ﴿فجعلناها نکالاً لمابین یـدیها﴾

یعنی «مسخ» را برای ملت‌های بعدی، کیفری باز دارنده قرار دادیم. ﴿و ما خلفها﴾ یعنی مسخ گشتن آنان و تبدیل شدن آنها به میمون، به منظور عبرت و پند گرفتن افرادی که در آن زمان زندگی می‌کردند انجام شده است. و نیز تا آنان که بعداً سر از پرده‌ی عدم بیرون می‌آورند درس عبرتی بگیرند. ﴿و موعظة للمتقین﴾ یعنی و نیز برای تمام بندگان صالح و پرهیزگار و از خدا ترس، اندرز باشد.

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿خذوا ما آتیناکم بقوة﴾ ایجاز حذف قرار دارد؛ یعنی همان‌طور که زمخشری گفته است، اصل عبارت چنین است: «قلنا لهم خذوا» که ماده‌ی قول حذف شده است.

۲ـ امر در ﴿کونوا قردة خاسئین﴾ از معنی حقیقی خارج و به معنی اهانت و تحقیر به‌کار رفته است. بعضی از مفسران گفته‌اند: این موضوع امری است تسخیری و تکوینی که عبارت است از این‌که آنها را از حقیقت و ماهیت انسانی خارج و به حقیقت میمونی تبدیل کرده است.[1]

۳ـ ﴿لما بین یدیها و ما خلفها﴾ کنایه از آفریده‌هایی است که قبل و بعد از آنها پا به عرصه‌ی هستی نهاده و می‌نهند. یا عبرت است برای متقدمان و متأخران.

فواید: اوّل؛ قفال می‌گوید: چرا خداوند متعال گفته است ﴿میثاقکم﴾ و نگفته است ﴿مواثیقکم﴾ و ﴿میثاق﴾ را به صورت جمع نیاورده است؟ چون پیمان تک‌تک آنها را مدنظر داشته است، مانند: ﴿ثم یخرجکم طفلا﴾ یعنی هر یک از شما را به صورت طفل در آورده است.[2]

دوم؛ بعضی از لطیفه گویان گفته‌اند: بنی‌اسرائیل در تاریکی و عصیان و نافرمانی خود کورکورانه دست و پا می‌زدند، تکبر و خودپسندی به اوج رسیده بود. وقتی که مکلف به اجرا و تطبیق تورات شدند، آن را سنگین یافتند و نهادشان برآشفت، آنگاه خداکوه را بر

۱ـ الفتوحات الالهیة ج ۱ ص ۶۳.
۲ـ البحر المحیط ج ۱ ص ۲۴۳.

سر آنان بلند کرد. آن را سنگین‌تر از تکلیف یافتند لذا عمل به دستورات تورات بر آنان آسان شد. شاعر گفته است: انسان نافرمان با دلایل روشن به سوی خدا خوانده می‌شود، اگر آن را اجابت نکرد با شمشیر براق و تیز با او برخورد می‌شود.(۱)

سوم؛ از این رو موعظه را به متقیان نسبت داده است: ﴿و موعظة للمتقین﴾ چون آنها از موعظه و تذکر سود می‌برند، خدا فرموده است: ﴿و ذکّر فإن الذکری تنفع المؤمنین﴾.

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوٓا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ
بِٱللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ
لَّا فَارِضٌ وَ لَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَٱفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا
لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ ٱلنَّاظِرِينَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن
لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ ٱلْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَ إِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ
لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ ٱلْأَرْضَ وَ لَا تَسْقِي ٱلْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا ٱلْـَٰٔنَ جِئْتَ بِٱلْحَقِّ فَذَبَحُوهَا
وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَٱدَّٰرَٰٔتُمْ فِيهَا وَ ٱللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾
فَقُلْنَا ٱضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِ ٱللَّهُ ٱلْمَوْتَىٰ وَ يُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ قَسَتْ
قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَٱلْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ ٱلْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ ٱلْأَنْهَٰرُ وَ
إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ ٱلْمَآءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ وَ مَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾﴾

* * *

۱- البحر المحیط، ج ۱ ص ۲۴۵.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال بعضی از کارهای زشت و جرایم یهود از قبیل نقض عهد و پیمان و تجاوزگری در روز شنبه و نافرمانی در تطبیق و اجرا کردن شریعت را یادآور شد، به دنبال آن نوعی دیگر از اعمال ناپسند آنها را ذکر کرد که عبارت است از مخالفت با پیامبران و تکذیب آنان و عدم شتاب در اجرا و امتثال اوامری که خدا به آنها وحی کرده است. علاوه بر آن فزونی لجاجت و دشمنی با پیامبران ﷺ و خشونت در برخورد و گفتگو با پیامبر گرامی خود یعنی حضرت موسی ﷺ و سایر اعمال زشت و ناپسند آنها را نیز یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿هزوا﴾ هزو به معنی ریشخند و مسخره کردن است که همزه‌ی آن به واو قلب شده است. ﴿هزواً﴾ مانند ﴿کفوا أحد﴾ است و معنی آن بر مبنای حذف مضاف قرار دارد؛ یعنی آیا ما را در معرَض ریشخند و مسخره قرار می‌دهی؟ یا این‌که مصدر به معنی اسم معفول است؛ یعنی آیا ما را مسخره شده قرار می‌دهی؟ ﴿فارض﴾ ماده گاوی پیر و کهنسال است که به سبب سن زیاد نمی‌تواند بچه بزاید. شاعر می‌گوید:

لعمری لقد اعطیت ضیفك فارضا تساق الیه ما تقوم علی رجل
و لم تعطه بکرا فیرضی سمینة فکیف تُجازی بالمودة و الفضل؟[1]

«به جانم قسم! تو به مهمانت ماده گاو پیری دادی که به نزدش کشیده می‌شود و بر پا نمی‌ایستد! شما گاوی بکر و چاق به او ندادی که راضی شود، پس چگونه ادعای مهر و مودت و فضل می‌کنی؟»

﴿عوان﴾ میانه‌سال، نه پیر و نه جوان، و گفته‌اند: عوان عبارت است از آن که یکی یا دو شکم زاییده است. ﴿فاقع﴾ نقوع به معنی زرد رنگ شدید است، فاقع یعنی زرد پررنگ همان‌طور که گفته می‌شود: احمر به معنی سرخ پررنگ می‌باشد، (یعنی قرمزی شدید). طبری گفته است: فاقع شبیه نصوع است در سفیدی. ﴿ذلول﴾ یعنی رام، مطیع. می‌گویند:

۱ـ البحرالمحیط، ج ۱ ص ۲۴۸.

«دابة ذلول» یعنی حیوان رام شده که زیر بار شخم زدن می‌رود. پس ﴿لا ذلول﴾ یعنی رام نشده و در شخم زدن زمین از شخم‌زننده اطاعت نمی‌کند. ﴿مسلمة﴾ از سلامت و به معنی خالص و بدون عیب است. ﴿شية﴾ شية به معنی لکه‌ای که مخالف رنگ زمینه‌ی اصلی است و طبری گفته است: ﴿لا شية فيها﴾ یعنی سفیدی و سیاهی مخالف رنگ اصلی در آن نیست (بدون لکه).[1] ﴿فادّارأتم﴾ یعنی به دفاع برخاستید و اختلاف و نزاع پیدا کردید. اصل آن تدارأتم بوده که تاء در دال ادغام شده و همزه‌ی وصل به منظور آسانی تلفظ در اوّلش اضافه شده است. درأ به معنی دفع است؛ زیرا هر یک از طرفین دیگری را از خود می‌راند و دفع می‌کرد. در حدیث آمده است: «إدرأوا الحدود بالشبهات» حدود را با شبهه دفع و برطرف کنید. ﴿قست﴾ قسوة به معنی سختی و سفتی است و متضاد رقّت و نرمی است. ﴿يشقق﴾ تَشقُّق به معنی شکاف و ترکیدن از جهت طول یا عرض است. ﴿يهبط﴾ هبوط به معنی نزول و فرود آمدن از بالا به پایین می‌باشد.

معجزه‌ی زنده شدن مرده و داستان گاو

اصل داستان: ابن ابی حاتم از عبیده‌ی سلمانی نقل کرده است که: «در میان بنی‌اسرائیل مردی ثروتمند که بدون اولاد بود و ثروتی هنگفت داشت، یگانه وارثش که برادرزاده‌اش بود او را به قتل رساند، و شبانه جنازه‌اش را در مقابل خانه‌ی یکی از همسایه‌ها قرار داد و فردا ادعای خونش را از صاحب آن خانه کرد. دو طرف به نزاع برخاسته و اسلحه بر روی یکدیگر کشیدند. اما افراد معتمد و اهل نظر گفتند: چرا دعوی و قتل؟ چرا همدیگر را به قتل می‌رسانید در صورتی‌که پیامبر خدا در بین شما قرار دارد؟ نزد حضرت موسی علیه السلام آمدند و ماجرا را برایش بازگفتند. حضرت موسی

۱ـ مختصر الطبری، ج ۱ ص ۴۷.

گفت: ﴿إن الله يأمركم أن تذبحوا بقرة﴾ خدا فرمان می‌دهد گاوی را ذبح کنید، و اگر از در اعتراض در نمی‌آمدند، هر گاوی کفایت می‌کرد، اما چون لجبازی و سختگیری کردند، خدا هم بر آنان سخت گرفت، تا سرانجام به آن گاوی دست پیدا کردند که خدا دستور ذبحش را داده بود. آن را نزد نفری یافتند که گاو دیگری نداشت، وی گفت قسم به خدا! تا پوستش را از طلا پر نکنند، آن را نمی‌دهم. بالاخره پوستش را پر از طلا کردند و به آن مرد دادند و آن را خریدند و سر بریدند و با قسمتی از آن، مقتول را زدند. مقتول زنده شد و به‌پا خاست. از او پرسیدند: قاتلت کیست؟ گفت: قاتل من برادرزاده‌ام است، آنگاه افتاد و مرد. در نتیجه از مالش چیزی به او ندادند و قاتل ارث را نبرد.[۱] در روایتی آمده است: «آن جوان را گرفتند و کشتند».

تفسیر: ﴿و إذ قال موسی لقومه إن الله يأمركم أن تذبحوا بقرة﴾ یعنی ای جماعت بنی‌اسرائیل! به یاد آورید وقتی را که پیامبرتان، حضرت موسی به شما گفت: خدا به شما امر می‌کند که گاوی را ذبح کنید. ﴿قالوا أتتخذنا هزواً﴾ یعنی جواب گستاخانه‌ی شما به پیامبرتان این بود که گفتید: آیا ما را مسخره می‌کنی یا موسی؟! ﴿قال أعوذ بالله أن أكون من الجاهلين﴾ موسی گفت: به خدا پناه می‌برم که از جمله‌ی مسخره‌کنندگانِ نادان باشم. ﴿قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ماهي﴾ یعنی این گاو چیست و چه وصف و شکلی دارد؟ ﴿قال إنه يقول إنها بقرة لافارض و لابكر﴾ یعنی سالمند و پیر نیست و صغیر هم نیست که نر بر آن نرفته باشد. ﴿عوان بين ذلك﴾ یعنی در وسط و میانه‌ی پیری و صغیری قرار دارد. ﴿فافعلوا ما تؤمرون﴾ یعنی امری را که خدا گفته است، انجام دهید و سرسختی و بلبل‌زبانی را کنار بگذارید تا خدا بر شما سخت نگیرد. ﴿قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها﴾ یعنی از خدا بخواه که برای ما معلوم کند که آن گاو چه رنگ است، سفید است یا سیاه یا رنگی

۱ـ مختصر ابن‌کثیر، ج ۱ ص ۷۶.

دیگر؟ ﴿قال إنه يقول إنها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين﴾ یعنی گاوی است که دارای رنگ زرد شدید است که هر کس آن را نگاه کند، لذت می‌برد و مسرور می‌شود. ﴿قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ماهي﴾ بعد از این‌که سن و رنگ گاو را دانستند، به منظور توصیف بیشتر، سؤال را تکرار کردند، سپس معذرت خواستند و گفتند: گاو میانه‌سال که دارای رنگ زرد روشن باشد، زیاد است. ﴿إن البقر تشابه علينا﴾ گاو بر ما مشتبه شده است. ما نمی‌دانیم گاوی که باید آن را ذبح کنیم کدام است؟ ﴿و إنا إن‌شآءالله لمهتدون﴾ یعنی به خواست خدا به شناخت آن راهیاب خواهیم شد، و اگر نمی‌گفتند: «إن‌شآءالله» همان‌طور که در حدیث آمده است، هرگز راهیاب نمی‌شدند. ﴿قال إنه يقول إنها بقرة لاذلول تثيرالأرض و لاتسق الحرث﴾ یعنی این گاو برای شخم‌زدن زمین و آبیاری کردن مزرعه رام نیست. ﴿مسلمة لا شية فيها﴾ یعنی از هر عیبی بری است و رنگی مخالف با زمینه‌ی اصلی یعنی رنگ زرد، در آن وجود ندارد و کاملاً زرد رنگ است. ﴿قالوا الآن جئت بالحق﴾ یعنی حالا آن را به‌طور کافی بیان کردی و هیچ ابهامی و اشتباهی در آن نماند. خدای متعال از آنان خبر داده و فرموده است: ﴿فذبحوها و ما كادوا يفعلون﴾ به‌خاطر گرانی قیمت آن یا به‌خاطر ترس از افشا شدن فضیحت، نزدیک بود آن را ذبح نکنند. آنگاه خدای متعال در مورد سبب امر به ذبح گاو آیات روشنی که مبنی بر قدرت و اقتدار خدا، مشاهده کردند، خبر داده و فرمود: ﴿و إذ قتلتم نفسا﴾ یعنی به یاد آورید، ای جماعت بنی‌اسرائیل! وقتی که یک نفر را کشتید. ﴿فادارأتم فيها﴾ یعنی در مورد آن به جنگ و مرافعه برخاستید، و هر گروه تهمت را از خود دور می‌کرد و آن را به دیگری نسبت می‌داد. ﴿و الله مخرج ما كنتم تكتمون﴾ خدای متعال چیزی را که پنهان می‌دارید، عیان می‌کند. ﴿فقلنا اضربوه ببعضها﴾ یعنی مقتول را با جزئی از گاو بزنید، پس زنده می‌شود و قاتل را به شما معرفی می‌کند. ﴿كذلك يحي الله الموتى﴾ یعنی همان‌طور که مقتول را در جلو چشمانتان زنده کرد، مردگان قبور را نیز زنده می‌کند. ﴿و يريكم آياته لعلكم تعقلون﴾

یعنی خداوند دلایل قدرت خود را ارائه می‌دهد تا به تفکر و اندیشه فرو بروید، و دریابید که خدا بر انجام دادن هر کاری توانا و قادر است. پس از آن درباره‌ی ستمکاری و سنگدلی بنی‌اسرائیل خبر داده و می‌فرماید: ﴿ثم قست قلوبكم﴾ یعنی ای جماعت یهود! طوری سنگدل شده‌اید که اندرز و یادآوری در آن تأثیری ندارد. ﴿من بعد ذلك﴾ یعنی بعد از مشاهده‌ی معجزات درخشان و آشکار. ﴿فهي كالحجارة أو أشد قسوة﴾ یعنی بعضی از آن به سان سنگ سخت است و بعضی از سنگ سخت‌تر و مانند آهن است. ﴿وإن من الحجارة لما يتفجر منه الأنهار﴾ یعنی رودهای پرآب از بعضی از سنگ‌ها می‌جوشند. ﴿وإن منها لما يشقق فيخرج منه الماء﴾ یعنی بعضی از سنگ‌ها به منظور نشان دادن نرمش در مقابل عظمت خدا، شکاف برمی‌دارند و چشمه‌ی آب از آنها فوران می‌کند. ﴿وإن منها لما يهبط من خشية الله﴾ یعنی بعضی از آنها خُرد شده و از ارتفاع و قلل کوه‌ها از بیم خدای توانا فرو می‌افتند. پس سنگ نرم می‌شود و خشوع و فروتنی نشان می‌دهد، ولی ای جماعت یهود! قلب و نهاد شما نرم شدنی نیست. ﴿وما الله بغافل عما تعملون﴾ یعنی خدای متعال مراقب اعمال شما است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست و در روز قیامت به خاطر آن اعمال آنها را کیفر خواهد داد. در این لحن کلام وعید و تهدید نهفته است.

نکات بلاغی: ۱ـ در جمله‌ی ﴿فذبحوها وما كادوا يفعلون﴾ ایجاز وجود دارد، و آن عبارت است از این‌که از صدر این جمله، دو جمله که از نظم کلام و سیاق جمله فهمیده می‌شوند حذف شده‌اند، و تقدیر عبارت چنین است: گاو واجد شرایط مذکور را جستجو کرده و آن را به دست آوردند، بعد از این‌که به آن دست یافتند، آن را سر بریدند و این از جمله ایجاز به حذف است.

۲ـ جمله‌ی ﴿والله مخرج ما كنتم تكتمون﴾ یک جمله‌ی معترضه است که در بین ﴿فادارأتم﴾ و ﴿فقلنا اضربوه﴾ واقع شده است و جمله‌ی معترضه که بین دو جمله‌ی قابل وصل قرار گیرد، موجب افزایش حسن کلام بلیغ می‌شود، و فایده‌ی اعتراض این

است که به مخاطبین اعلام کند که حقیقت بدون تردید متجلی خواهد شد.

۳- **﴿ثم قست قلوبکم﴾** منظور از توصیف قلوب به صلابت و سختی، عبرت نگرفتن و عدم تأثر به موعظه و اندرز است. بنابراین شامل استعاره‌ی مصرحه می‌باشد. ابوسعود گفته است: قسوت به معنی سختی و غلظت و ضخامت است، همان‌طور که در سنگ هست، و به سبب دوری قلوب آنان از تأثر به موعظه و پند و هشدار که کوه از آن آب می‌شود و سنگها در مقابل آن نرم می‌شود، به استعاره گرفته شده است.(۱)

۴- **﴿فهی کالحجارة﴾** نوعی تشبیه به نام (مرسل مجمل) قرار دارد؛ چون ادات تشبیه ذکر شده و وجه شبه حذف گشته است.

۵- **﴿لما یتفجر منه الأنهار﴾** یعنی آب نهرها. عرب اسم محل از قبیل نهر را برای مظروف، یعنی آب به‌کار می‌برند و قرینه‌ی آن آشکار است؛ زیرا جوشیدن و تفجر از خصوصیات آب است و این را مجاز مرسل می‌نامند.

فواید: اوّل؛ حق تعالی فرمود: **﴿قال أعوذ بالله أن أکون من الجاهلین﴾**. اعلام داشته است که استهزا به هر یک از امور دین جهل محض و گناه بس بزرگی است. علما به کار بردن آیات را در شوخی و مزاح منع کرده و گفته‌اند: قرآن فقط به منظور تفکر و اندیشیدن نازل شده است؛ نه برای سرگرمی و تنقل و شوخی.

دوم؛ خطاب در **﴿و إذ قتلتم نفساً﴾** برای یهودیان معاصر پیامبر ﷺ می‌باشد، و بر مبنای اسلوب خطاب با دیگر اقوام می‌باشد؛ چراکه چیزی به خلف و نسل بعدی نسبت داده می‌شود که نسل قبلی و پیشین آن را انجام داده‌اند؛ زیرا خَلَف نیز طریقه‌ی سلف را پیش گرفته‌اند و به عمل آنان راضی می‌باشند. در واقع توبیخ و هشدار برای حاضران و گذشتگان در آن مکنون است.

۱- ارشاد العقل السلیم، ج ۱ ص ۹۰.

سوم؛ این حادثه یعنی واقعه‌ی (قتل نفس) قبل از دستور ذبح گاو اتفاق افتاده بود. هر چند که در مقام بیان بعد از آن آمده است. دلیل این امر عبارت است از تشویق برای شناختن و دانستن سبب ذبح گاو و نیز دانستن سبب تکرار شدن هشدار و توبیخ. علامه ابوسعود گفته است: به منظور تکرار توبیخ و دوباره گفتن هشدار و سرزنش، سیاق و ترتیب آیات تغییر یافته است؛ زیرا هر یک از قتل نفس حرام و مسخره کردن حضرت موسی و تمرد از فرمانش، جنایتی عظیم به شمار می‌آید، و شایسته است به‌خاطر آن سرزنش و توبیخ شوند.[1]

چهارم؛ خدای متعال موضوع زنده کردن مردگان را در این سوره در پنج جا یادآور شده است: ۱- در ﴿ثم بعثناكم من بعد موتكم﴾. ۲- در این داستان ﴿فقلنا اضربوه ببعضها﴾. ۳- در داستان آنهایی که از سرزمین خود کوچ کردند ﴿فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم﴾. ۴- در قصه‌ی عزیر ﴿فأماته الله مائة عام ثم بعثه﴾. ۵- در داستان حضرت ابراهیم ﴿رب أرني كيف تحي الموتى﴾.

پنجم؛ ﴿أو﴾ در ﴿فهي كالحجارة أو أشد قسوة﴾ که به معنی بل آمده است؛ یعنی ﴿بل أشد قسوة﴾، همچنان که در گفته‌ی حق تعالی ﴿و أرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون﴾ به معنی بل آمده است. و بعضی گفته‌اند: ﴿أو﴾ برای تردید یا مخیرکردن است. لذا آن که حالش را شناخت آن را به سنگ یا آهن تشبیه کرده است و ناشناخته را به سنگ تشبیه کرده یا این‌که گفته است: از سنگ سخت‌تر است.

ششم؛ بعضی از مفسرین گفته‌اند: ﴿خشية﴾ در اینجا به معنی حقیقی‌اش به‌کار رفته است و خدای متعال برای این سنگ‌ها به میزان خود ترس و هراس قرار داده است؛ مانند گفته‌ی ﴿و إن من شيء إلا يسبح بحمده﴾. بعضی دیگر گفته‌اند: از باب مجاز است؛ مانند

۱- ارشاد العقل السليم ۱/ ۹۰.

گفته‌ی (دیوار به میخ گفت: چرا مرا می‌شکافی؟ میخ گفت: از آن بپرس که مرا می‌زند!) والله اعلم.

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ
مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ
إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾
أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾ وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا
أَمَانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ
اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾ وَ قَالُوا
لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای دانا دشمنی و لجاجت و به جانیاوردن فرمان خدا، و جدل و یاوه‌گویی یهود را با پیامبران گرامی یادآور شد و عدم تسلیم و پذیرش آنها را بیان کرد، پشت سر آن به ذکر بعضی ازکارهای ناشایست پرداخت که یهود مرتکب آن شدند؛ از قبیل تحریف کلام خدا و این‌که آنها دوست و محبوب خدا می‌باشند، و این‌که آتش جهنم بیش از چند روزی آنها را فرا نمی‌گیرد، و

دیگر آرزوهای دروغین که از پدران خود به ارث برده بودند. خدا آیات را با نا امید کردن مسلمانان از ایمان آنان شروع کرده است؛ چون ساختار وجود آنان بر گمراهی و کجروی بنا شده و لجاجت و سرسختی و دشمنی و خیره‌سری با سرشت آنان آمیخته است.

معنی لغات: ﴿**أفتطمعون**﴾ طمع عبارت است از تعلّق شدید انسان به امری مطلوب. اگر دلبستگی شدید باشد، طمع و اگر ضعیف باشد، آرزو و رغبت است. ﴿**فریق**﴾ فریق به معنی جماعت است. اسم جمع است و از لفظ خود مفرد ندارد؛ مانند رهط و قوم. ﴿**تحرفونه**﴾ تحریف به معنی تبدیل و تغییر است، و اصل آن عبارت است از انحراف از چیزی. ﴿**عقلوه**﴾ عقل هر چیز به معنی درک آن است به وسیله‌ی عقل، منظور این است که آنها آن را فهم کرده و دانسته‌اند. ﴿**أمیون**﴾ جمع أمی و عبارت است از فردی که خواندن و نوشتن بلد نیست. بدین نام موسوم شده است؛ چون منسوب است به أم (مادر)؛ زیرا به همان حال که از مادر زاده شده است، بدون شناخت و معرفت باقی مانده است. ﴿**أمانی**﴾ جمع أمنیة است، یعنی آنچه که انسان آرزو و تمنایش را می‌کند. یا این‌که آن را در درون خود پنهان می‌دارد، از این‌رو بر کذب نیز اطلاق می‌شود. یکی از اعراب بادیه‌نشین به نفری گفت: «**أهذا شیء رأیته أم تمنیته**» آیا این چیزی است که آن را دیده یا با دروغ و کلک آن را ساخته‌ای؟! و به معنی «قرأ» هم می‌آید. حسان گفته است: **تمنی کتاب الله اول لیلة** در ابتدای شب کتاب خدا را خواند. ﴿**فویل**﴾ ویل به معنی هلاکت و نابودی است و بنا به قولی به معنی افتضاح و خواری است. کلمه‌ایست که در مقاصد شر به کار می‌رود. قاضی گفته است: ﴿**ویل**﴾ به معنی وعید و تهدید بسیار شدید است؛ مانند: ﴿**ویل للمطففین**﴾. و سیبویه گفته است: «ویل» از آن کسی است که در هلاکت افتاده است و «ویح» از آن کسی است که در شرف هلاکت قرار گرفته است.

سبب نزول: الف؛ در مورد انصار نازل شده است که با یهودیان یک نوع روابط همسایگی و شیرخوارگی داشتند و امیدوار بودند به اسلام درآیند، آنگاه خدای متعال

این آیه را نازل کرد: ﴿أفتطمعون أن یؤمنوا لکم ...﴾.[۱]

ب؛ مجاهد از ابن‌عباس روایت کرده است که یهود می‌گفتند: عمر این جهان هفت هزار سال است و ما در مقابل هر هزار سال یک روز عذاب آتش می‌بینیم. پس مدت عذاب ما به هفت روز محدود است، لذا خدای متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿و قالوا لن تمسنا النار إلا أیاما معدودة﴾.[۲]

تفسیر: خداوند متعال بندگان مؤمن خود را مخاطب قرار داده می‌گوید: ﴿أفتطمعون أن یؤمنوا لکم﴾ یعنی ای گروه مؤمنان! آیا امیدوارید یهود ایمان بیاورند و به دین شما در آیند. ﴿و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله﴾ در حالی که جمعی از روحانیان و علمای آنان کلام خدا را می‌خوانند و به صورتی روشن و آشکار آن را می‌شنوند. ﴿ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه﴾ سپس آیات تورات و انجیل را بعد از این‌که آن را درک نموده و فهمیدند، تغییر می‌دهند. ﴿و هم یعلمون﴾ و آنان می‌دانند که مرتکب گناه و جرمی شده‌اند؛ یعنی آنها با بصیرت و آگاهانه مخالفت می‌کنند؛ نه از طریق خطا و اشتباه و فراموشی. ﴿و إذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا﴾ یعنی هرگاه با یاران پیامبرﷺ برخورد کنند، منافقان یهود می‌گویند: شما برحقید، و واقعاً محمد پیامبری است که در کتاب ما مژده‌ی آمدنش داده شده است. ﴿و إذا خلا بعضهم إلی بعض﴾ و هر وقت با یکدیگر خلوت کنند، ﴿قالوا أتحدثونهم بما فتح الله علیکم﴾ یکدیگر را مورد سرزنش قرار می‌دهند و می‌گویند: آیا صفات محمدﷺ را که خدا در تورات بیان کرده است، به یاران محمدﷺ می‌گویید؟ ﴿لیحاجوکم به عند ربکم﴾ تا در آخرت، مؤمنان علیه شما دلیل اقامه کنند که آگاهانه و عمداً از پیامبر پیروی نکرده‌اید، حال آن‌که به صدق و درستی او آگاهید. ﴿أفلا تعقلون﴾ یعنی آیا عقل ندارید (عقلتان کم شده است) که اجازه ندهد

۱ـ البحر المحیط ۱ / ۲۷۱.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۸۲.

مطلبی به آنها بگویید که آن را علیه شما حجت قرار دهند؟ گوینده‌ی این سخنان یهودیان است که به منافقان می‌گفتند. اما خدا در توبیخ آنان گفته است: ﴿أو لايعلمون أن الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون﴾ یعنی مگر یهودیان نمی‌دانند که خدا آنچه را که مخفی می‌کنند و آنچه را که نمایان می‌سازند همه را می‌داند؟ و مگر نمی‌دانند هیچ چیزی بر او پوشیده نیست؟ پس چگونه چنین مطلبی را می‌گویند، و به خیال خود ایمان هم دارند؟!

بعد از این‌که خداوند متعال از عالمانی سخن به میان آورد که به تحریف و تبدیل کتاب پرداختند، بعد از آن از گروه «عوام» بحث نمود که از آنان تقلید کردند، پس خداوند متعال خاطرنشان ساخت که این دو گروه در گمراهی مساوی و یکسانند و فرمود: ﴿و منهم أميون لايعلمون الكتاب﴾ یعنی در میان یهود گروهی جاهل و عوام قرار دارند که خواندن و نوشتن بلد نیستند، تا خود از محتویات تورات سر در آورند و به تحقیق مندرجاتش بپردازند. ﴿إلا أماني﴾ یعنی جز آرزوها و انتظاراتی که روحانیان به دل آنها القا کرده‌اند، از قبیل این‌که خدا آنها را می‌بخشاید و به آنها رحم می‌کند و جز چند صباحی در آتش نخواهند ماند و پدرانشان که پیامبرند به شفاعت آنها برخواهند خاست و آنان فرزندان و دوستان خدا هستند، و دیگر آرزوهای پوچ و خالی. ﴿و إن هم إلا يظنون﴾ یعنی آنها به کار خود یقین و اطمینان ندارند، بلکه از پدران خود تقلید می‌کنند، همانگونه که کور و نادان از دیگری تبعیت می‌کند. سپس گناه و جرم سران گمراه‌کننده را یادآور شده، آنهایی که مردم عوام را به خاطر آز و طمع دنیا به گمراهی کشانده‌اند: ﴿فويل للذين يكتبون الكتاب بأيديهم﴾ یعنی هلاک و تباهی از آن تحریف کنندگان تورات است که با دست خود آیات تحریف شده را می‌نویسند. ﴿ثم يقولون هذا من عند الله﴾ سپس به پیروان بیسواد خود می‌گویند: آنچه را که می‌بینید نص تورات است که خدای متعال آن را بر حضرت موسی ﷺ نازل فرموده است. در صورتی‌که آنها آن را با دست خود نوشته و به دروغ و ناروا آن را به خدا نسبت می‌دهند. ﴿ليشتروا به ثمنا قليلا﴾ تا از این طریق به

متاعی ناچیز از دنیای فانی نایل آیند. ﴿فويل لهم مما كتبت أيديهم﴾ یعنی به‌خاطر عمل تحریف تورات، شدت و سختی عذاب خواهند یافت. ﴿و ويل لهم مما يكسبون﴾ یعنی به‌خاطر حرام و نامشروعی که به دست می‌آورند، عذاب دردناک خواهند دید. ﴿و قالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودة﴾ یعنی آنان گفتند که جز ایامی کم و ناچیز وارد آتش نمی‌شویم که بامدت زمان پرستش گوساله برابر است، یا فقط هفت روز است.

﴿قل أتخذتم عند الله عهداً﴾ یعنی ای محمد! به طریق اعتراض و توبیخ به آنها بگو: آیا در این مورد خدا وعده و پیمانی به شما داده است؟ و اگر وعده‌ای داده است، ﴿فلن يخلف الله عهده﴾ خداوند خُلف وعده نمی‌کند. ﴿أم تقولون على الله ما لاتعلمون﴾ یا این‌که دروغ به خدا نسبت می‌دهید، و چیزی را بر زبان می‌آورید که او آن را نگفته است. پس به این طریق، زشتی تحریف کلام خدا و گفتن کذب و بستن بهتان به او را با هم جمع می‌کنید.

خدا دروغ یهود را برملا و پندار آنان را باطل کرد که می‌پنداشتند با آتش جهنم نخواهند سوخت و برای همیشه در آن نخواهند ماند؛ به همین خاطر فرمود: ﴿بلى من كسب سيّئة﴾ یعنی همان‌طوری که کافری که مرتکب گناهان کبیره می‌شود برای همیشه در عذاب خواهد ماند، همچنین تمام آنان که مرتکب گناهان زشت می‌شوند، ﴿و أحاطت به خطيئة﴾ و پلشتی‌ها از هر جهت آنان را فرا گیرد و راه رستگاری را بر آنان ببندد و مرتکب اعمالی مانند اعمال شما، یهودیان شوند، ﴿فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون﴾ آتش دامنگیر آنان می‌شود و هرگز از آن بیرون نخواهند شد. ﴿و الذين آمنوا و عملوا الصالحات﴾ و اما مؤمنان که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، آتش با آنان تماس پیدا نخواهد کرد، بلکه آنها در باغ‌های بهشت شاد و خندان خواهند ماند. ﴿أولئك أصحاب الجنة هم فيها خالدون﴾ آنان در باغ‌های بهشت برای همیشه می‌مانند و از آن خارج نمی‌شوند. بار خدایا! ما را از جمله‌ی آنان قرار بده. آمین یا ارحم الراحمین.

نکات بلاغی: ۱ـ جمله‌ی ﴿و هم یعلمون﴾ جمله‌ای‌ست که نهایت زشتی عمل آنان را می‌رساند؛ چون آنها تورات را عمداً و با هدف خاصی تحریف کردند؛ نه از روی نادانی و فراموشی. آنها و هرکس عمداً مرتکب معصیت و نافرمانی بشود، از فردی که از روی نادانی مرتکب چنین عملی شود، بیشتر شایسته و سزاوار ذم و ملامت و توبیخ است.

۲ـ در جمله‌ی ﴿یکتبون الکتاب بأیدیهم﴾ به منظور برطرف کردن توّهم مجاز، لفظ ایدی ذکر شده است، تا ثابت شود که نوشتن از جانب خود آنها صورت گرفته است، همان‌طور که گفته می‌شود: «کتبته بیمینی و سمعته بأذنی» با دست خودم نوشتم و با دوگوشم شنیدم.

۳ـ جمله‌ی ﴿ما یسرون و ما یعلنون﴾ یکی از محسنات بدیعی به نام (طباق) را دربردارد که دو لفظ ﴿یسرون﴾ و ﴿یعلنون﴾ را با هم آورده که از نوع «طباق ایجاب» است.

۴ـ تکرار در ﴿فویل للذین یکتبون الکتاب﴾ و ﴿فویل لهم مما کتبت أیدیهم﴾ و ﴿و ویل لهم مما یکتبون﴾ به منظور توبیخ و سرزنش و بیان این نکته است که گناهشان به اوج زشتی و ناپسندی رسیده است.

۵ـ جمله‌ی ﴿و أحاطت به خطیئته﴾ از باب استعاره می‌باشد؛ چون لغزشها را به سپاهی از دشمن تشبیه کرده که بر قومی فرود آمده و از هر طرف آنها را به محاصره درآورده‌اند. لفظ «احاط» را برای چیره‌شدن گناهان بر حسنات، به استعاره آورده است که انگار از تمام جوانب آن را احاطه کرده است.[1]

فواید: اوّل؛ با تأویل فاسد و نادرست، تحریف کلام خدا تحقّق پیدا می‌کند، و به معنی تغییر و تبدیل کلام به کلامی دیگر نیز تحقق پیدا می‌کند که احبار یهود به هر دو صورت کلام خدا را تحریف کردند؛ یعنی هم آن را به شیوه‌ای فاسد و نادرست تأویل

۱ـ به تلخیص البیان ۱/ ۸ مراجعه کنید.

کردند و هم آن را با گفته و کلام خود تغییر دادند. همان‌گونه که صفت حضرت محمد ﷺ در تورات تحریف کردند. علامه ابوسعود گفته است: روایت شده است که احبار یهود از زوال ریاست خود بیم پیداکردند، به همین جهت صفت پیامبر ﷺ را در تورات مطالعه و بررسی کردند، دیدند در آنجا نوشته شده است: دارای سیمای نیکو و موی زیبا، چشمان سیاه، پوست سفید و شفاف و قد متوسط می‌باشد، پس آن را تغییر داده و به جای آن چنین نوشتند: دراز، کبود، موی مجعد. وقتی که مردم عادی در این مورد سؤال می‌کردند، در جواب آنها نوشته‌ی خود را می‌خواندند. پس آن را مخالف مندرجات تورات می‌یافتند، از این‌رو آن را تکذیب می‌کردند.(۱)

دوم؛ هر دو نوع تحریف در کتاب‌های آسمانی از جمله تورات و انجیل رخ داده است، همان‌طور که خدا فرموده است: ﴿**یحرفون الکلم عن مواضعه**﴾. تحریف به معنی تأویل باطل و نادرست، از جانب افراد نادان و پلید و بی‌دین، در قرآن نیز صورت گرفته است، اما تحریف به معنی آیه وگذاشتن کلامی دیگر به جای آن، در قرآن رخ نداده و خداکتاب عزیز خود را از آن مصون داشته است: ﴿**إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون**﴾.

سوم؛ بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است: «وقتی که خیبر فتح شد از گوشت بریان مسموم شده‌ای به پیامبر ﷺ هدیه شد، پیامبر ﷺ فرمود: تمام یهودیانی را که در اینجا حاضر هستند، جمع کنید، آنگاه پیامبر از آنها پرسید: پدرتان کیست؟ گفتند: فلان، فرمود: دروغ گفتید، بلکه پدرتان فلان است. گفتند: درست گفتید و نیکو گفتید. سپس به آنها گفت: آیا اگر چیزی از شما بپرسم به من راست می‌گویید؟ گفتند: بله ای ابا القاسم! چرا که اگر با شما دروغ بگوییم خواهی دانست، همان‌طور که در مورد پدرمان دانستی. آنگاه پیامبر ﷺ به آنها گفت: اهل آتش کیست؟ گفتند: ما مدتی کوتاه در آن خواهیم بود،

۱ـ تفسیر ابوسعود ۱ / ۹۴.

سپس شما در آن جانشین ما می‌شوید. پیامبرﷺ به آنها گفت: بروید گم شوید، قسم به خدا ما هرگز در آن جانشین شما نخواهیم شد. سپس گفت: آیا اگر چیزی از شما بپرسم جواب درست به من می‌دهید؟ گفتند: بله ای اباالقاسم! فرمود: آیا این گوسفند را مسموم کرده‌اید؟ گفتند: بله! فرمود: چه چیزی شما را به این کار وادار کرد؟ گفتند: می خواستیم اگر دروغ گفته باشی، از شرت آسوده شویم، و اگر واقعاً پیامبر باشی به تو صدمه‌ای نمی‌زند.[۱]

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِيْ إِسْرَائِيلَ لاَتَعْبُدُونَ إِلاَّ ٱللهَ وَ بِٱلْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَ ٱلْيَتَامَىٰ وَ ٱلْمَسَاكِينِ وَ قُولُوْا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِيمُوْا ٱلصَّلاَةَ وَ آتَوْا ٱلزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْكُمْ وَ أَنْتُم مُّعْرِضُونَ ﴿۸۳﴾ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لاَتُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُم مِن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۸۴﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلاَءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُم مِن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِٱلإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَانِ وَ إِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ ٱلْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِيْ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ ٱلْعَذَابِ وَ مَا ٱللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۵﴾ أُوْلَئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوْا ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلآخِرَةِ فَلاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿۸۶﴾﴾

* * *

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۸۲.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات شریفه، گناهان یهود را برمی‌شمارند. در این آیات نمونه‌های زنده‌ای در مورد دشمنی و طغیان و نافرمانی و فسادکاری آنها را در عرصه‌ی هستی خواهید دید. از جمله پیمانی را نقض کردند که در تورات آن را عهده‌دار شدند، مرتکب قتلی شدند که خدا آن را حرام کرده بود، و حیف و میل کردن و خوردن اموال مردم را به ناروا مباح کردند، و نسبت به برادران دینی ستم و تجاوز روا داشتند، و آنها را از دار و دیار خود بیرون نمودند. بنابراین سزاوار نفرین و خواری و نابودی شدند.

معنی لغات: ﴿**میثاق**﴾ عبارت است از پیمانی که با قسم مؤکد شده باشد. اگر با قسم مؤکد نشده باشد، آن را عهد می‌گویند. ﴿**حسنا**﴾ حُسن، اسمی است عام و جامع تمام معانی خیر و نیکی است؛ از جمله نرمش در گفتار و ادب و نزاکت و اخلاق نیکو. متضاد حُسن، قبح است. حُسن در اینجا برای صفت مصدری محذوف می‌باشد. ﴿**تولیتم**﴾ تولی از چیزی یعنی رو برتافتن و رد کردن و عدم قبول آن، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿**فأعرض عمن تولى عن ذكرنا**﴾ از آن که از اندرز ما رو برتافت، دوری کن و رو برتاب. بعضی بین «تولی» و «اعراض» تفاوت قایل شده و گفته‌اند: تولی یعنی پشت کردن به جسم، و اعراض یعنی رو برتافتن قلبی.[۱] ﴿**تظاهرون**﴾ یعنی با یکدیگر همکاری و همیاری می‌کنید، فعل مضارع است و یکی از دو تاء آن حذف شده است. انگار هر یک از متظاهران به پشت دیگری تکیه می‌دهد. ظهیر به معنی معین و یاور است. ﴿**الإثم**﴾ یعنی گناهی که مرتکب‌شونده‌ی آن سزاوار لومه و سرزنش است. جمع آن آثام است. ﴿**العدوان**﴾ یعنی به ناروا از حد گذشتن و تجاوز کردن. ﴿**خزی**﴾ به معنی خفت و قهر و کیفر است.

۱ـ البحر المحيط.

تفسیر: ﴿و إذ أخذنا میثاق بنی إسرائیل﴾ یعنی ای جماعت یهود! به یاد آورید زمانی که از پیشینیان شما پیمانی بسیار مؤکد گرفتیم. ﴿لاتعبدون إلا الله﴾ که جز خدا کسی را پرستش نکنید. ﴿و بالوالدین إحسانا﴾ و به آنها دستور دادیم که با پدر و مادر خود نیکی کنید. ﴿و ذی القربی و الیتامی و المساکین﴾ و همچنین با خویشاوندان و یتیمانی که در کودکی پدر خود را از دست داده‌اند، و با بینوایانی که قدرت کسب و کار ندارند، نیکی کنید، ﴿و قولوا للناس حسنا﴾ و با فروتنی و نرمش و گفتار نیکو سخن بگویید. ﴿و أقیموا الصلاة و آتوا الزکاة﴾ یعنی نماز بخوانید و زکات بدهید همان‌طور که خداوند متعال این دو رکن عظیم را بر شما فرض کرد. نماز و زکات از جمله بزرگترین عبادات بدنی و مالی می‌باشند. ﴿ثم تولیتم إلا قلیلاً و أنتم معرضون﴾ یعنی هم شما و هم پیشینیانتان، پیمان را به طور قطع نقض کرده و آن را رد کردید و از عمل کردن به موجب آن رو برتافتید، جز تعدادی کم که پایدار ماندند. ﴿و إذ أخذنا میثاقکم لاتسفکون دماءکم﴾ یعنی ای گروه بنی‌اسرائیل! باز به یادآورید، وقتی را که از شما پیمان مؤکد گرفتیم که یکدیگر را نکشید، ﴿و لاتخرجون أنفسکم من دیارکم﴾ و بعضی بر بعضی دیگر تجاوز نکنند و آنها را به ناروا از سرزمین خود بیرون نرانند و به ترک وطن ناچار نکنند. ﴿ثم أقررتم و أنتم تشهدون﴾ سپس به میثاق و وجوب رعایت و حفظ آن اقرار و اعتراف نمودید، و بر پایبندی به آن گواهی دادید. ﴿ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسکم﴾ یعنی ای جماعت یهود! باز عهد را به هم زدید، آن هم بعد از اقرار به آن، و به قتل برادران دینی خود اقدام کردید و مرتکب عملی شدید که شما را از آن منع کرده بودم؛ از جمله قتل، ﴿و تخرجون فریقا منکم من دیارهم﴾ یعنی همان‌طور که بدون اعتناء به پیمان محکمی که از شما گرفته شده بود،آنها را از وطن خود بیرون کردید، ﴿تظاهرون علیهم بالإثم و العدوان﴾ یعنی در ظلم و تجاوز به آنها، با یکدیگر همکاری می‌کنید. ﴿و إن یأتوکم أساری، تفادوهم﴾ یعنی اگر به اسارت درآیند فدیه‌ی آنها را می‌دهید، و برای رهایی آنان، از بذل مال دریغ نمی‌کنید. ﴿و هو محرم علیکم إخراجهم﴾

یعنی چگونه قتل و اخراج از وطن را مباح و روا می‌دانید، ولی رها کردن اسیران را از دست دشمن مباح نمی‌دانید؟ **﴿أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض﴾** آیا به بعضی از احکام تورات ایمان دارید و به قسمتی از آن کافرید؟ منظور توبیخ است؛ زیرا آنان کفر و ایمان را با هم جمع کردند، و کافر بودن به بعضی از آیات خدا به معنی کافر بودن به تمام کتاب است. از این‌رو خداوند متعال به دنبال آن می‌فرماید: **﴿فما جزاء من یفعل ذلك منکم إلا خزی فی الحیاة الدنیا﴾** یعنی کیفر آنان که به بعضی از کتاب ایمان دارند و به بعضی ایمان ندارند، جز خفت و خواری و قهر و غضب در دنیا، چیز دیگری نیست. **﴿و یوم القیامة یردون إلی أشد العذاب﴾** و در روز آخرت عذابی شدیدتر از آن می‌چشند؛ چون عذابی است ابدی که سپری نمی‌شود و پایان‌پذیر نیست. **﴿و ما الله بغافل عما تعملون﴾** تهدیدی شدید است برای آنان که از فرمان خدا اطاعت نمی‌کنند، سپس خدای متعال از سبب چنان عصیان و عدوانی خبر داده و فرموده است: **﴿أولئك الذین اشتروا الحیاة الدنیا بالآخرة﴾** یعنی آنان که به این صفات زشت موصوفند، همانهایی می‌باشند که زندگی این جهان را با آخرت عوض کرده‌اند. به این معنی دنیا را اختیار کرده و آن را بر آخرت ترجیح داده‌اند. **﴿فلا یخفف عنهم العذاب﴾** یعنی حتی یک ساعت از آزار آنها کاسته نمی‌شود، **﴿و لا هم ینصرون﴾** و هیچ یاوری نیست آنها را یاری دهد، و پناهنده‌ای نیست آنان را از عذاب دردناک خدا برهاند.

یادآوری: (بنی قریظه) و (بنی نضیر) هر دو از طوایف یهود بودند. بنی قریظه با طایفه‌ی اوس و بنی نضیر با طایفه‌ی خزرج همپیمان بودند و هرگاه جنگی در می‌گرفت، هر طایفه با همپیمانش وارد کارزار می‌شد. بدین ترتیب یهودی برادر یهودی خود را در گروه مقابل به قتل می‌رساند و آن را از خانه و کاشانه بیرون می‌کرد و مال و ثروت وی را به تاراج می‌برد، در صورتی که مطابق تورات، چنین عملی بر آنان حرام بود. سپس وقتی آتش جنگ فروکش می‌کرد، اسیران طرف مغلوب را به حکم تورات آزاد می‌کردند، از این‌رو خدای متعال فرمود: **﴿أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض﴾**.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**لاتعبدون إلا الله**﴾ خبری است به معنی نهی؛ همان‌طور که ابوسعود گفته است از نهی صریح بلیغ‌تر است؛ زیرا مشتمل بر این ایهام است که باید به سرعت از عملی که از آن نهی به عمل آمده است، دست کشید. پس صیغه‌ی خبر را آورده و قصد نهی کرده است.(۱)

۲ـ در جمله‌ی ﴿**و قولوا للناس حسنا**﴾ به منظور مبالغه، مصدر جانشین صفت است؛ یعنی ﴿**قولاً حسنا**﴾ یا ﴿**ذا حسن**﴾؛ چون عرب به قصد مبالغه، مصدر را به جای اسم فاعل یا صفت به کار می‌برند و می‌گویند: هو عدل.

۳ـ نکره آوردن خزی در ﴿**خزی فی الحیاة الدنیا**﴾ برای تفخیم و تهویل است.

۴ـ ﴿**تقتلون أنفسکم**﴾ از قتل دیگران به قتل نفس تعبیر کرده است؛ زیرا شخصی که خون دیگری را ریخته است، انگار خون خود را می‌ریزد، بنابراین از باب مجاز می‌باشد.

۵ـ در ﴿**أفتؤمنون**﴾ همزه برای انکار توبیخی است.

فواید: اوّل؛ در آیه‌ی ﴿**و إذ أخذنا میثاق بنی اسرائیل لاتعبدون إلا الله و بالوالدین إحسانا ...**﴾، بر اساس اهمیت موضوعات، اولویت‌بندی صورت گرفته است. از این‌رو حق خدا مقدم داشته شده؛ زیرا همو صاحب نعمت حقیقی بر بندگان است. سپس والدین را مقدم داشته؛ چون در تربیت فرزند، حق آنها مهمتر و عظیم‌تر است. آنگاه به ذکر خویشاوندان پرداخته است؛ چون در آنان صله‌ی رحم و پاداش احسان قرار دارد. سپس یتیمان را آورده است؛ چون قدرتشان کم است. آنگاه بینوایان را ذکر کرده است؛ چون ناتوان و درمانده‌اند.

دوم؛ ﴿**و قولوا للناس حسنا**﴾. نگفته است: «**و قولوا لإخوانکم حسناً**» یا «**قولوا للمؤمنین حسناً**»، تا نشان دهد که امر به احسان عمومی است و تمام بشر را در برمی‌گیرد

۱ـ تفسیر ابوسعود.

و شامل مؤمن و کافر و خوب و بد می‌شود. خداوند متعال به مؤمنان دستور داده است که با عموم مردم به نیکی رفتار کنند، فرقی نمی‌کند مسلمان باشند یا کافر، خوب باشند یا بد، هدف از چنین دستوری این است که مؤمنان را تشویق کند که به اصول مکارم اخلاق پایبند باشند، به آرامی سخن بگویند، روی خوش داشته باشند، ادب و وقار خود را حفظ کنند و کریم و دستگیر باشند. یکی از ادبا گفته است:

بنيّ إن البّر شيء هيّنٌ وجهٌ طليقٌ و لسانٌ ليّنٌ

«فرزند عزیزم! نیکی و خوبی امری است آسان و آن عبارت است از چهره‌ی گشاد و سخن نیکو».



خدای متعال فرموده است:

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ
وَ أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاتَهْوَىٰ أَنفُسُكُم اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ
فَرِيقاً تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَل لَعَنَهُمُ اللهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً مَا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ وَ لَمَّا
جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَىٰ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَلَمَّا جَاءَهُم مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ
أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللهُ بَغْياً أَن يُنَزِّلَ اللهُ مِن فَضْلِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ
عَلَىٰ غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩٠﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللهُ قَالُوا نُؤْمِنُ
بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنبِيَاءَ اللهِ مِن
قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾ وَ لَقَدْ جَاءَكُم مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَ أَنتُمْ
ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات دربارەی بنی‌اسرائیل بحث می‌کند. در این آیات نعمت‌هایی که خدا به آنها عطاکرده است یادآور می‌شوند، نعمت‌هایی که بنی‌اسرائیل قدر و ارزش آن را ندانسته و ناسپاسی کردند؛ زیرا خوی و سرشت آنان بر این بود که احسان و نیکی را با زشتی و پلشتی جواب دهند و نعمت را با کفر و انکار.

معنی لغات: ﴿**الكتاب**﴾ منظور تورات است. ﴿**و قفينا**﴾ یعنی ردیف کردیم و به دنبال آن آوردیم، و آن از «مادەی قفا» است، گفته می‌شود: قفاه یعنی به دنبال آن آمد و از آن تبعیت کرد، و قفاه بکذا یعنی پشت سرش آمد. ﴿**البينات**﴾ یعنی معجزات آشکار؛ مانند مداوا کردن کوری مادرزادی و بیماری پیسی، و زنده کردن مرده. ﴿**أيدناه**﴾ او را تقویت کردیم. از أید گرفته شده است و به معنی قوّت و نیرو می‌باشد. ﴿**روح‌القدس**﴾ یعنی جبرئیل عليه السلام. قدس به معنی پاکی و برکت است. ﴿**تهوى**﴾ به معنی دوست داشت. از هوی به معنی محبت است و مصدر آن «الهوی» می‌باشد. ﴿**غلف**﴾ جمع اغلف و غلاف به معنی پوشش است. می‌گویند: سیف اغلف: یعنی شمشیری که در غلاف است، و قلب اغلف یعنی قلبی که پوششی بر آن افتاده است و هیچ‌چیز را نمی‌فهمد و تمییز نمی‌دهد. از اغلف به استعاره گرفته شده است که به معنی کسی است که ختنه نشده است.[1] ﴿**لعنهم**﴾ اصل لعن در زبان عرب به معنی طرد و دور کردن است. می‌گویند: «**ذئب لعين**» یعنی گرگ مطرود و دور شده، و در اینجا منظور دورترین آنها از رحمت یزدان است. ﴿**يستفتحون**﴾ درخواست نصرت و یاری کردند. استفتاح به معنی طلب فتح و نصرت است. ﴿**بئسما**﴾ در اصل بئس‌ما، بوده است. بئس فعل ذم است، همان‌طور که نعم برای مدح است. ﴿**بغيا**﴾ بغی به معنی حسد و ظلم است و در اصل به معنی فساد است. اصمعی گفته است: «**بغى الجرح**» یعنی زخم چرکی و فاسد شد.[2] ﴿**باءوا**﴾ یعنی

۱ـ الکشاف ۱/ ۱۲۲.
۲ـ البحر المحیط.

برگشتند و رجوع کردند و اغلب در موارد شر به‌کار می‌رود. ﴿**مهین**﴾ خوار و ذلیل، از هوان به معنی ذلت آمده است.

تفسیر: ﴿**و لقد آتینا موسی الکتاب**﴾ یعنی تورات را به موسی عطا کردیم، ﴿**و قفینا من بعده بالرسل**﴾ و پشت سر او و به دنبالِ او پیامبران زیادی را فرستادیم. ﴿**و آتینا عیسی بن مریم البینات**﴾ و دلایل و آیات درخشان و معجزات واضح به عیسی عطا کردیم که بر نبوتش دلالت داشتند، ﴿**و أیدناه بروح القدس**﴾ و او را تقویت کرده و به وسیله‌ی جبرئیل یاری‌اش دادیم. ﴿**أفکلما جاءکم رسول بما لا تهوی أنفسکم**﴾ یعنی ای جماعت بنی‌اسرائیل! آیا هر وقت پیامبری مطلبی بیاورد که با هوی و خواست شما موافق نباشد، ﴿**أستکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون**﴾ تکبر ورزیده و از پیروی او سرباز می‌زنید، جمعی را تکذیب کرده و عده‌ای را به قتل می‌رسانید؟! سپس خدای متعال از حال یهودیان زمان پیامبرﷺ خبر داده و گمراهی آنان را بیان کرده که عبارت بود از پیروی از پیشنیان خود، از این‌رو به حکایت حال آنها پرداخته و می‌فرماید: ﴿**و قالوا قلوبنا غلف**﴾ یعنی گفتند: ای محمد! قلب ما تحت پوشش و پرده‌ای قرار گرفته است و آنچه را که شما می‌گویید درک نمی‌کند. منظور این است که پیامبرﷺ از ایمان آوردن آنها ناامید گردد، خداوند متعال در جواب آنها گفته است: ﴿**بل لعنهم الله بکفرهم**﴾ یعنی به سبب کفر و گمراهیشان، خدای متعال آنان را از رحمت خود دور کرده است. ﴿**فقلیلاً ما یؤمنون**﴾ یعنی تعدادی ناچیز از آنان ایمان می‌آورند، یا این‌که ایمان ناچیز و ضعیف می‌آورند که عبارت است از این‌که به قسمتی از کتاب ایمان می‌آورند و به قسمتی دیگر از آن کافر می‌شوند. ﴿**و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم**﴾ وقتی از جانب خدا کتابی نزد آنان آمد، که عبارت بود از قرآن عظیم که بر خاتم پیامبران نازل شد. و مندرجات تورات را تصدیق می‌کرد، ﴿**و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا**﴾ یعنی قبل از آمدنش به منظور غلبه بر دشمنان خود از او یاری می‌جستند و می‌گفتند: بار خدایا! ما را به‌وسیله‌ی

پیامبر آخر زمانْ پیروز فرما، پیامبری که اوصافش را در تورات می‌یابیم. ﴿فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به﴾ یعنی وقتی حضرت محمدﷺ که او را کاملاً می‌شناختند، مبعوث شد، به رسالتش کافر شدند. ﴿فلعنة الله علی الکافرین﴾ نفرین خدا بر یهود باد که به خاتم پیامبران کافر شدند. ﴿بئسما اشتروا به أنفسهم﴾ چه زشت است آن چیز بی‌ارزشی که یهود خود را به آن فروختند! ﴿أن یکفروا بما أنزل الله﴾ که عبارت است از کفرشان به قرآنی که خدا آن را نازل کرده است. ﴿بغیا﴾ از روی حسادت و درخواست چیزی که متعلق به آنها نیست. ﴿أن ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده﴾ یعنی آنان به این خاطر حسادت می‌ورزیدند که خدا فضل خود را بر هر یک از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند و او را برمی‌گزیند. ﴿فباءوا بغضب علی غضب﴾ یعنی علاوه بر قهر و غضبی که خداوند متعال قبلاً بر آنان گرفته بود، با غضبی دیگر از جانب خدا مواجه شدند. ﴿و للکافرین عذاب مهین﴾ یعنی عذابی شدید و ذلّت‌بار خواهند داشت؛ چون علت کفر آنان تکبر و حسادت است، لذا با توهین و تحقیر مواجه می‌شوند. ﴿و إذا قیل لهم آمنوا بما أنزل الله﴾ هرگاه به آنان گفته شود به قرآنی که از جانب خدا نازل شده است ایمان بیاورید و آن را تصدیق و از آن پیروی کنید، ﴿قالوا نؤمن بما أنزل علینا﴾ می‌گویند: برای ما کافی است به تورات ایمان بیاوریم که بر ما نازل شده است. ﴿و یکفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم﴾ یعنی به قرآن کافر می‌شوند، در حالی که حق است و با آنچه که نزد آنان است ـ تورات ـ نیز موافق است. ﴿قل فلم تقتلون أنبیاء الله من قبل إن کنتم مؤمنین﴾ یعنی ای محمد! به آنها بگو اگر به راستی به مندرجات تورات ایمان کامل دارید، پس چرا قبلا پیامبران خدا را می‌کشتید؟ ﴿و لقد جاءکم موسی بالبینات﴾ همانا موسی با دلایل محکم و روشن به میان شما آمد، ﴿ثم اتخذتم العجل من بعده و أنتم ظالمون﴾ سپس بعد از این‌که حضرت موسی به کوه طور رفت، شما به پرستش گوساله پرداختید، و در این عمل ظالم و ستمکار شدید.

نکات بلاغی: ۱ـ تقدیم مفعول در ﴿فریقا کذبتم﴾ و ﴿فریقا تقتلون﴾ به منظور جلب توجه و تشویق شنونده به آنچه که بر او خوانده می‌شود، صورت گرفته است.

۲ـدر ﴿فریقا تقتلون﴾ از صیغه‌ی مضارع استفاده شده و نگفته است: «قتلتم» در حالی که قبل از آن «کذبتم» را به‌کار برده است؛ چون همان‌طور که در علم «بلاغت» آمده است، فعل مضارع هرگاه به معنی فعل ماضی به کار رود، بیانگر آن است که آن عمل به اوج زشتی و پلیدی رسیده است. انگار خداوند متعال صحنه‌ی به قتل رسیدن پیامبران را در مقابل دید مخاطبان قرار داده به نحوی که آنها به آن نگاه می‌کنند! پس تنفر از آن به صورت مضارع بلیغ‌تر است، و بیشتر می‌توان با این اسلوب زشتی و قبح آن عمل را نمایان ساخت.

۳ـ در ﴿فلعنة الله علی الکافرین﴾ اسم ظاهر را به جای ضمیر به کار برده؛ چرا که نگفته است: «علیهم» تا نشان دهد که سبب و باعث لعنت، همانا کفر خود آنان است.

۴ـ در ﴿و لقد جاءکم موسی بالبینات﴾ از جمله‌ی خبریه استفاده شده است و مقصود از آن، خوار و رسوا کردن و توبیخ آنها به علت عدم پیروی از پیامبر می‌باشد.

۵ـ در عبارت ﴿عذاب مهین﴾ اهانت را به عذاب نسبت داده است؛ چون توهین به آنان حاصل است، و یکی از اسالیب فنون زیبا در علم بیان، اسناد فعل به سبب آن است.

فواید: حسن بصری گفته است: به این دلیل جبرئیل به «روح‌القدس» موسوم شده است که قدس ذات خداست و روح همان جبرئیل است. بنابراین در «روح القدس»، اضافه به منظور تشریف است. و امام رازی گفته است: دلیل این‌که روح‌القدس همان جبرئیل است، فرموده‌ی خدا در سوره‌ی نحل است که می‌فرماید: ﴿قل نزّله روح‌القدس من ربك بالحق﴾(۱)

۱ـ محاسن‌التأویل ۲/۱۸۶.



خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُوْا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَ ٱسْمَعُوْا قَالُوْا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أُشْرِبُوْا فِي قُلُوبِهِمُ ٱلْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِ إِيمَانُكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ ﴿۹۳﴾ قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ ٱلدَّارُ ٱلآخِرَةُ عَندَ ٱللهِ خَالِصَةً مِن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُا ٱلْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۴﴾ وَ لَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ ٱللهُ عَلِيمٌ بِٱلظَّالِمِينَ ﴿۹۵﴾ وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَ مِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ ٱلْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَ ٱللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾ قُلْ مَن كَانَ عَدُواً لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ ٱللهِ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدىً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۹۷﴾ مَن كَانَ عَدُواً لِلّهِ وَ مَلاَئِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ ٱللهَ عَدُوٌ لِلْكَافِرِينَ ﴿۹۸﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در این قسمت نیز به تعدادی دیگر از جرایم یهود اشاره می‌شود. آنان عهد و پیمان را نقص کردند تا جایی که خداوند سبحان کوه طور را بر آنان بلند کرد و به آنها امر نمود دستورات تورات را عملی کنند. سپس آنان اظهار پذیرش و اطاعت کردند، آنگاه به کفر و نافرمانی روی آوردند و به عبادت گوساله پرداختند و گمان بردند که دوستان خدا هستند و بهشت فقط به آنها اختصاص دارد و سایر انسان‌ها در آن سهمی ندارند، و به جز آنان هیچ‌کس وارد آن نمی‌شود. و دشمنی خود را با فرشتگان مخصوصاً با جبرئیل نشان دادند و به پیامبران کافر شدند. یهود در سایر دورانها و اعصار نیز همین وضع را داشتند.

معنی لغات: ﴿**میثاقکم**﴾ میثاق عبارت است از پیمانی که با قسم مؤکد شده باشد. ﴿**الطور**﴾ کوهی است که حضرت موسی علیه السلام بر بالای آن با خدا صحبت کرد. ﴿**بقوة**﴾

یعنی با تصمیم و جدیت. ﴿أشربوا﴾ به معنی آبیاری شد؛ یعنی قلوب آنها آن را می‌نوشید. می‌گویند: «أشرب قلبه حب کذا» یعنی حب آن در دلش نشست. زهیر گفته است:

فصحوتُ عنها بعد حبٍّ داخلٍ　　　و الحب تُشـربُه فـؤادَك داءُ[1]

«بعد از عشق زمانی از آن بیدار شدم که محبت عشق به قلب بیماری می‌نوشاند».

﴿خالصة﴾ مصدر است و بر وزن «عافية» و «عـاقبة» بـوده و بـه مـعنی خـلوص می‌باشد؛ یعنی فقط به شما اختصاص دارد و هیچ کس در آن بـا شـما شـریک نـیست. ﴿أحرص﴾ حرص به معنی رغبت و میل شدید به چیزی است. در حدیث آمده است: «إحرص على ما ينفعك» یعنی حریص و مشتاق باش بر چیزی که شما را سود می‌رساند. ﴿بمزحزحه﴾ زحزحه به معنی دور ساختن است. خداوند متعال مـی‌فرماید: ﴿فمن زحزح عن النار﴾ یعنی کسی که از آتش (جهنم) دور گردانده شود. شاعر نیز می‌گوید:

خليليَّ ما بال الدُّجـى لا يُـزَحزَحُ　　　و ما بالُ ضوء الصبح لايتوضّح[2]

«ای دوستان من! چرا ظلمت شب دور نمی‌شود و نور و سپیدی صبح به روشنایی نمی‌گراید؟»

تفسیر: ﴿و إذ أخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور﴾ یعنی ای بنی‌اسرائیل! بـه یـاد آورید زمانی را که از شما تعهد قطعی گرفتیم که احکام تورات را عملی کنید، و کوه طور را بر سر شما بلند کرده و گفتیم: ﴿خذوا ما آتيناكم بقوة﴾ آنچه را که به شما دادیم مصمم و هوشیارانه عملی کنید وگرنه کوه را به سر شـما فـرود مـی‌آوریم. ﴿و اسمعوا﴾ یـعنی مطیعانه بشنوید و بپذیرید! ﴿قالوا سمعنا و عصينا﴾ گـفتند: سـخنان تـو را شـنیدیم و از فرمانت سر برتافتیم. ﴿و أشربوا في قلوبهم العجل﴾ یعنی حب گوساله با قلبشان در آمیخت و در تمام زوایا و اعماق آن نفوذ کرد. منظور این است که حب پرستش گوساله با خونشان عجین شده و در قلبشان جا گرفته بود، همان‌طور که رنگ در لباس و آب در بدن نفوذ

۱ـ القرطبي ۲ / ۳۱.　　۲ـ الفتوحات الاهية ۱ / ۸۲.

کرده و جا می‌گیرد. ﴿بکفرهم﴾ یعنی به سبب کفرشان. ﴿قل بئسما یأمرکم به إیمانکم﴾ یعنی به طریق استهزا به آنها بگو: چه بد است ایمانی که به شما دستور می‌دهد گوساله را پرستش کنید! ﴿إن کنتم مؤمنین﴾ یعنی اگر گمان می‌برید که مؤمن هستید، این عمل بسی زشت است. یعنی شما مؤمن نیستید؛ زیرا ایمان دستور نمی‌دهد گوساله را پرستش کنید. ﴿قل إن کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس﴾ یعنی ای محمد! به آنها بگو اگر همان‌طور که گمان می‌برید بهشت تنها از آن شماست و هیچ‌کس در نعمت‌هایش شریک شما نمی‌شود، ﴿فتمنوا الموت إن کنتم صادقین﴾ پس مرگی را مشتاقانه آرزو کنید که شما را به بهشت واصل می‌کند؛ چون نعمت‌های این جهان، در مقایسه با نعمت‌های آخرت چیزی نیست، و هرکس یقین بداند اهل بهشت است مشتاقانه به سوی آن رهسپار می‌شود. خدای متعال در رد چنین ادعایی دروغین فرموده است: ﴿و لن یتمنوه أبداً بما قدمت أیدیهم﴾ یعنی به سبب گناه و جرمی که مرتکب شدند، تا جان در بدن دارند هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند و آن را تمنا نمی‌کنند. ﴿و الله علیم بالظالمین﴾ و خدا به گناه و جرم و ظلم آنها آگاه است و آنها را بدان سبب مجازات خواهد کرد. ﴿و لتجدنهم أحرص الناس علی حیاة و من الذین أشرکوا﴾ یعنی یهود را از همه‌ی مردم و از خود مشرکین، حریص‌تر و آزمندتر به زندگی می‌یابی؛ زیرا یقین دارند به خاطر گناهانشان به آتش خواهند رفت. ﴿یود أحدهم لو یعمّر ألف سنة﴾ یعنی هر یک از آنها آرزو می‌کنند که هزار سال زندگی کند، ﴿و ما هو بمزحزحه من العذاب أن یعمّر﴾ یعنی طول عمر ـ هر اندازه بلند هم باشد ـ او را از عذاب خدا دور نمی‌کند و نجات نمی‌دهد. ﴿و الله بصیر بما یعملون﴾ یعنی خدا از اعمالشان باخبر است و آنها را بدان خاطر کیفر می‌دهد. ﴿قل من کان عدوا لجبریل﴾ یعنی ای محمد! بگو: هرکس دشمن جبرئیل باشد دشمن خدا نیز است؛ چون خدا او را واسطه و رابط بین خود و پیامبرانش قرار داده است، پس هرکس دشمن او باشد با خدا نیز دشمن است. ﴿فإنه نزله علی قلبك بإذن الله﴾ یعنی جبرئیل امین به فرمان و اجازه‌ی

خدا این قرآن را بر قلب تو نازل کرده است. ﴿مصدقا لما بین یدیه﴾ یعنی کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند. ﴿و هدی و بشری للمؤمنین﴾ یعنی هدایت و راهنمایی کامل و مژده‌ی شادی‌بخش در آن قرار دارد، مژده‌ی باغهای پرنعمت را به مؤمنان می‌دهد. ﴿من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال﴾ یعنی هرکس با خدا و فرشتگان و پیامبران و مخصوصاً با (جبرئیل و میکایل) سر ستیز و عداوت داشته باشد، کافر و دشمن خدا است. ﴿فإن الله عدو للکافرین﴾ یعنی همانا خدا دشمن کافران است؛ چون خدا هرکس راکه با دوستانش دشمن باشد، مورد قهر و کین خود قرار می‌دهد، و هرکس با آنها دشمن باشد، با خدا دشمن است، پس وعید و تهدید شدید در آن نهفته است.

سبب نزول: روایت شده است که یهودیان به پیامبرﷺ گفتند: هیچ پیامبری نبوده مگر این‌که از جانب خدا یکی از فرشتگان نزد وی آمد، و رسالت و وحی را برایش می‌آورد، حال کدام فرشته نزد تو می‌آید تا ما از تو پیروی کنیم؟ پیامبرﷺ فرمود: جبریل می‌آید. آنها گفتند: او همان است که با خود جنگ می‌آورد و او دشمن ماست! اگر می‌گفتی میکائیل می‌آید، از تو پیروی می‌کردیم، آنگاه خدا آیه را نازل کرد و فرمود: ﴿من کان عدوا لجبریل فإنه نزله علی قلبك ...﴾.[1]

نکات بلاغی: ۱- در عبارت ﴿و أشربوا فی قلوبهم العجل﴾ استعاره‌ی مکنیه آمده است. حب پرستش گوساله به مشروبی لذیذ وگوارا و نشاط‌بخش تشبیه شده است، و به طریق استعاره‌ی مکنیه، نشانی از لوازم آن یعنی «اشراب» ذکر شده است. در تلخیص‌البیان آمده است: «در «و أشربوا فی قلوبهم العجل» استعاره موجود است، و مقصود عبارت است از توصیف قلب آنها که در عشق و حب گوساله مبالغه می‌ورزیدند. انگار محبت آن را نوشیده و همانند مشروب با آن اختلاط پیداکرده و بسان چیزی مطبوع

۱- ترمذی آن را روایت کرده است، به قرطبی ۲/ ۳٦ مراجعه شود.

و لذت‌بخش با آن در آمیخته است».[۱]

۲ـ ﴿قل بئسما یأمرکم به إیمانکم﴾ زمخشری می‌گوید: نسبت دادن امر به ایمان، استهزا و تمسخر به آنهاست؛ مانند گفته‌ی ﴿أصلاتك تأمرك﴾ آیا نمازت به شما دستور می‌دهد؟ و همچنین اضافه‌ی ایمان به آنها صورت تمسخر را دارد.

۳ـ نکره آوردن ﴿حیاة﴾ به منظور یادآوری حیاتی مخصوص است که عبارت است از حیات طولانی که انسان هزاران سال در آن عمر می‌کند.

۴ـ ﴿فإن الله عدو للکافرین﴾ این جمله در جواب شرط آمده و به منظور نشان دادن تقبیحِ بیشتر، به صورت جمله‌ی اسمیه آمده است؛ چون جمله‌ی اسمیه مفید ثبات است و اسم ظاهر در جای ضمیر قرار گرفته و به جای ﴿عدوٌّهم﴾ گفته است: ﴿عدو للکافرین﴾ تا صفت کفر بر آنان ثبت و ضبط شود، و آنها به سبب عداوتشان با فرشتگان کافر شدند.

۵ـ ﴿و جبریل و میکال﴾ بعد از ذکر فرشتگان آمده است و از باب ذکر خاص بعد از عام است و به قصد تشریف و تعظیم آمده است.

فواید: اوّل؛ سمع در ﴿و اسمعوا﴾ فقط به معنی شنیدن و درک سخن نیست، بلکه منظور درک واجباتی است که در تورات آمده است و منظور شـنیدنِ هـمراه بـا تـدبر و اطاعت و التزام و تعهد است، پس گفته‌ی ﴿خذوا ما آتیناکم بقوة﴾ را مؤکد می‌کند.

دوم؛ علت این‌که در ﴿نزَّله علی قلبك﴾ مخصوصاً قلب را نام برده است این است که طبق آیه‌ی ﴿لهم قلوب لا یعقلون بها﴾، قلب محل عقل و علم و معارف است.

سوم؛ حکمت در این‌که در اینجا «لن» را آورده است: ﴿و لن یـتمنوه أبـدا﴾ و در سوره‌ی جمعه «لا» را آورده است ﴿لا یتمنوه أبداً﴾ این است که در اینجا ادعایشان مهمتر از آنجا می‌باشد؛ چون در اینجا ادعا می‌کنند که بهشت به آنها اختصاص دارد و در آنجا

۱ـ تلخیص البیان تألیف شریف رضی ص ۹.

ادعا می‌کنند که آنها دوستان خدا هستند؛ نه دیگر انسان‌ها. پس در اینجا تأکید مناسب‌تر است. از این‌رو «لن» را آورده است که بیانگر نفی را در حال و آینده است ولی در آنجا به نفی مطلق اکتفا شده است.(۱)

چهارم؛ این آیه‌ی شریفه از جمله معجزات است؛ زیرا از غیب خبر داد و واقعیت امر نیز همان‌طور شد که آیه از آن خبر داده بود. و برای اثبات این معجزه، بس است که یهودیان زمان حضرت محمد ﷺ مرگ را تمنا نکردند. در حدیث شریف آمده است: «اگر یهود تمنای مرگ می‌کردند، می‌مردند و جای خود را در آتش می‌دیدند».(۲)

* * *

خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلاَّ ٱلْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَ كُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُم بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَيُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾ وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ ٱللهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ كِتَابَ ٱللهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لاَيَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾ وَ ٱتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا ٱلشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ ٱلشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحْرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى ٱلْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ ٱللهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لاَيَنْفَعُهُمْ وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ ٱشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي ٱلآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ ٱتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ ٱللهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾﴾

* * *

۱ـ صاوی بر جلالین ۱/ ۴۹.
۲ـ قرطبی ۲/ ۳۳.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال فطرت و طبیعت ذاتی یهود از جمله بدطینتی و نقض پیمان و تکذیب پیامبران و دشمنی با دوستان خدا و عداوت نسبت به سفیر بین خدا و بندگانش یعنی (جبرئیل) را بیان کرد، به دنبال آن این مطلب را نیز افزود که عدم وفا به پیمان و تکذیب پیامبران، و برگرفتن راه نیرنگ و گمراهی، از عادات و خصوصیات یهود است. بدین وسیله به پیامبرﷺ تسلی‌خاطر داد؛ چرا که چنین طریقه‌ای را با او نیز در پیش گرفته‌اند، محتوای کتاب خدا که در آن مژده‌ی بعثت اختر فروزان آمده است نادیده می‌گیرند و آنها را به ایمان و پیروی از او ملزم می‌کند. اما آنها کتاب را به بوته‌ی فراموشی سپردند و از القائات شیاطین از قبیل سحر و جادو و نیرنگ که آن را به حضرت سلیمان نسبت می‌دادند، پیروی کردند. در صورتی‌که حضرت سلیمان از آن بری بود. یهود با جمیع پیامبران چنین برخورد کرده‌اند. بنابراین تو خود را نگران مکن و برای آنان تأسف مخور.

معنی لغات: **﴿نبذ﴾** نبذ به معنی پرت‌کردن و دور انداختن است. از این‌رو فرزند سر راهی را «منبوذ» گویند؛ زیرا بر سر راه پرت می‌شود. شاعر گفته است:

إن الذيـــن أمـــرتهم أن يـــعدلوا نبذوا كتابك و استحلوا المَحْرما[1]

«آنان که دستور دادی عادل شوند، کتاب را پرت کرده و حرام را حلال کردند».

﴿تتلو﴾ یعنی تلاوت و روایت می‌کنی. از تلاوت به معنی قرائت آمده است. یا از تلاوة به معنی پیروی. طبری گفته است: «هو یتلو کذا» در زبان عرب دو معنی دارد: یکی به معنی پیروی و تبعیت کردن است؛ مثلاً می‌گویی: «تلوت فلانا» یعنی پشت سرش حرکت کردم و به دنبال او رفتم، و دیگری به معنی خواندن است؛ مثلاً گفته می‌شود: «فلان یتلو القرآن» یعنی فلانی قرآن می‌خواند.[2] **﴿السحر﴾** جوهری گفته است: هر

۱ـ قرطبی ۲/ ۴۰.
۲ـ طبری ۲/ ۴۰۷.

چیز که مأخذش لطیف و دقیق باشد، سحر است. «سحره» یعنی او را فریب داد. در حدیث آمده است: «إن من البیان لسحراً» بعضی از گفتارها سحرآمیز است. ﴿فتنة﴾ فتنه به معنی امتحان و آزمایش است. گفته می‌شود: ﴿فتنت الذهب﴾ یعنی طلا را با آتش آزمایش کردم تا خالصی یا تقلب و غش آن معلوم شود. ﴿خلاق﴾ خلاق به معنی نصیب است. زجاج گفته است: نصیب وافر از خیر است و بیشتر برای خیر به‌کار می‌رود. ﴿لمثوبة﴾ مثوبه به معنی ثواب و پاداش است.

تفسیر: ﴿و لقد أنزلنا إلیك آیات بینات﴾ یعنی ای محمد! ما آیات واضح و روشن را بر تو نازل کردیم که بر پیامبری تو دلالت دارند. ﴿و ما یکفر بها إلا الفاسقون﴾ یعنی جز افرادی که از اطاعت ما خارج شده و در کفر فرو رفته‌اند هیچ‌کس به انکار و تکذیب این آیات نمی‌پردازد. ﴿أو کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم﴾ یعنی آیا به آیات کافر می‌شوید در حالی که این آیات کاملاً واضح و آشکارند. و هر وقت عهد و پیمانی می‌دهند، جماعتی از آنها آن را نقض می‌کنند؟ ﴿بل أکثرهم لایؤمنون﴾ بلکه اکثر یهود به تورات ایمان صادق ندارند. از این‌رو عهد و پیمان را نقض می‌کنند. ﴿و لما جاءهم رسول من عند الله﴾ وقتی پیامبری از جانب خدا نزد آنها آمد، ـ که آن حضرت محمد ﷺ بود ـ ﴿مصدق لما معهم﴾ یعنی تورات را تصدیق کرده و در اصول دین با آنان موافق و به نبوت حضرت موسی ؑ معترف است، ﴿نبذ فریق من الذین أوتو الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم﴾ احبار و علمای آنان تورات را کنار نهاده و به‌طور کلی از آن اعراض نمودند؛ زیرا بر نبوت حضرت محمد ﷺ دلالت می‌کرد، پس به انکار پرداخته و بر انکار نبوتش اصرار ورزیدند. ﴿کأنهم لایعلمون﴾ یعنی انگار چیزی از دلایل نبوتش نمی‌دانند. ﴿و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملك سلیمان﴾ یعنی راه سحر و نیرنگ را پیش گرفتند، که شیاطینِ عهد سلیمان آن را برای آنان بازگو می‌کردند. ﴿و ما کفر سلیمان﴾ یعنی سلیمان نه کافر بود و نه ساحر تا به فراگیری آن بپردازد. ﴿ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر﴾

اما این شیاطین بودند که سحر را به مردم یاد دادند تا در بین مردم شایع شد. ﴿**و ما أنزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت**﴾ یعنی اما سران یهود همان‌طور که از سحر پیروی کردند، از آنچه بر دو فرشته به نام هاروت و ماورت در سرزمین بابل نازل شد نیز پیروی کردند. خداوند به منظور آزمایش مردم آن دو را نازل فرمود. ﴿**و ما یعلمان من أحد حتی یقولا إنما نحن فتنة فلا تکفر**﴾ یعنی در حقیقت این دو فرشته به مردم می‌گفتند آنچه که به تو یاد داده می‌شود، سحر است و خداوند به این طریق شما را امتحان و آزمایش می‌کند، بنابراین آن را به منظور ضرر رساندن به مردم به کار نگیرید. سپس سحر را به مردم یاد می‌دادند. آن دو فرشته به مردم می‌گفتند: هرکس که سحر را برای دفع ضرر از مردم به‌کار ببرد رستگار است و هر کس که به منظور وارد کردن ضرر و صدمه به مردم آن را بیاموزد، نابود و گمراه می‌شود. خدا می‌فرماید: ﴿**فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه**﴾ یعنی از آنها علم سحر می‌آموزند به‌گونه‌ای که زن و شوهر را از هم جدا می‌سازند؛ یعنی محبت و مهربانی بین آنان را به ناسازگاری و جدایی مبدل می‌نمایند. ﴿**و ما هم بضارین به من أحد إلا بإذن الله**﴾ یعنی نمی‌توانند با به‌کار بردن سحر، به‌کسی ضرر برسانند، مگر آن‌که خدا بخواهد. ﴿**و یتعلمون ما یضرهم و لاینفعهم**﴾ یعنی به سبب فراگیری سحر، متضرّر می‌شوند نه منتفع. ﴿**و لقد علموا لمن اشترا ماله فی الآخرة من خلاق**﴾ یعنی یهود که کتاب خدا را کنارگذاشته و آن را با سحر مبادله کردند، دریافتند که نه از مهر و رحمت خدا سهمی دارند و نه از بهشت؛ چون سحر را بر کتاب خدا ترجیح دادند. ﴿**و لبئس ما شروا به أنفسهم لو کانوا یعلمون**﴾ اگر دارای درک و فهم و شعور می‌بودند، می‌دانستند که خود را به چیزی زشت فروخته‌اند. ﴿**و لو أنهم آمنوا و اتقوا**﴾ و اگر آنان که سحر می‌آموزند به خدا ایمان می‌آوردند و از عذابش بیم داشتند، ﴿**لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون**﴾ خدا پاداش و اجری بهتر از سحری که خود را بدان مشغول کرده‌اند، به آنها می‌داد. سحری که جز آزار و ضرر و نابودی برای آنان ثمری ندارد.

سبب نزول: وقتی پیامبرﷺ حضرت سلیمان را جزو پیامبران یادآور شد، بعضی از احبار یهود گفتند: آیا تعجب نمی‌کنید که محمد گمان می‌برد پسر داود پیامبر بوده است!! به خدا قسم او فقط ساحر بود! پس بدین مناسبت این آیه نازل شد: **﴿و ما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر﴾**.(۱)

نکات بلاغی: ۱ـ نکره آوردن «رسول» در عبارت **﴿رسول من عند الله﴾** به منظور تفخیم است و این‌که رسول از جانب خدا آمده است، برای افاده‌ی مزید تعظیم است.

۲ـ **﴿وراء ظهورهم﴾** ضرب‌المثلی وجود دارد که در مورد روگردانی از امری به کار می‌رود. عرب می‌گویند: «جعل هذا الأمر وراء ظهره» یعنی به این کار پشت کرد و از آن روبرگرداند. و به چیزی پشت کرده شود آن چیز دیده نمی‌شود، و در اینجا کنایه از اعراض کامل از تورات است.

۳ـ **﴿لو کانوا یعلمون﴾** از این طرز بیان در فنون علم بلاغت به «تنزیل العالم منزلة الجاهل» نام برده می‌شود؛ یعنی قرار دادن انسان عالم به جای فرد جاهل و نادان؛ زیرا عالمی که به موجب علم خود عمل نکند، به منزله‌ی جاهل است و همانند جاهل، علم از او نفی می‌شود.

۴ـ در عبارت **﴿لمثوبة من عند الله﴾** به منظور دلالت بر ثبوت و استقرار، به جای جمله‌ی فعلیه، جمله‌ی اسمیه آمده است.

فواید: حکمت در این‌که دو فرشته به مردم سحر می‌آموختند این بود که در آن ایام، ساحران بسیار زیاد بودند و اعمال و فنونی عجیب اختراع کرده بودند، و در بسیاری از مواقع ادعای پیامبری می‌کردند؛ از این‌رو خدا دو فرشته را فرستاد که به مردم انواع سحر را بیاموزند تا مردم بتوانند آن را از معجزه تمییز دهند، و مدعیان دروغین پیامبری را بشناسند و بدانند که ساحرند نه پیامبر.

۱ـ زادالمسیر ۱ / ۱۲۰ و قرطبی ۲ / ۴۱.



خدای متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِنْ خَيْرٍ مِن رَبِّكُمْ وَ اللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾ مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُم مِن دُونِ اللهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَانَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾ أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ وَ مَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْيَرُدُّونَكُم مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِندِ أَنْفُسِهِم مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُم مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللهِ إِنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال قبایح و زشتی‌های یهود را بیان و خصوصیات آنها را از قبیل نیرنگ و سحر یادآور شد، به دنبال آن نوعی دیگر از کارهای زشت و فتنه‌انگیز آنان را متذکر گشت، شری که نسبت به پیامبر ﷺ و مسلمانان در سینه نهان دارند؛ از قبیل سرزنش و بدگویی و کینه و حسادت، و آرزوی زوال نعمت از مؤمنان. به سبب نسخ بعضی از احکام، دین و شریعت پاک اسلام را آماج تیر طعنه و بدگویی و زخم زبان قرار دارند.

معنی لغات: ﴿راعنا﴾ از مراعاة به معنی توجه و مهلت دادن گرفته شده است، و ریشه‌ی آن از رعایة است که عبارت است از توجه کردن به مصلحت مردم. ولی یهود آن را تحریف کرده و آن را در فحش و سب و بدی به‌کار گرفتند، و آن را از ریشه‌ی رعونت که به معنی

حماقت و ابلهی است، برگرفته‌اند. از این‌رو خدا مؤمنان را از آن منع کرده است. ﴿أنظرنا﴾ از ماده‌ی نظر و به معنی انتظار است. وقتی گفته می‌شود: ﴿نظرتُ الرجلَ﴾ یعنی منتظر و چشم به راهش شدم. «انظرنا» یعنی ما را فرصت بده و نسبت به ما فرصت روا بدار. ﴿یود﴾ یعنی تمنا می‌کند و دوست دارد. ﴿ننسخ﴾ نسخ در لغت به معنی ابطال و از بین بردن آمده است. می‌گویند: «نسخت الشمس الظّل» یعنی آفتاب، سایه را از بین برد. و در اصطلاح شرع عبارت است از برداشتن حکمی شرعی و تبدیل آن به حکمی دیگر. ﴿ننسها﴾ از «أنسی الشیء» گرفته شده است و به معنی «آن را به فراموشی سپرد» می‌باشد. ریشه‌ی آن از «نسیان» است و متضاد «ذکران» می‌باشد که به معنی یادآوری است، «ننسها» یعنی آن را از قلوب پاک می‌کنیم. ﴿ولی﴾ از تولی آمده، به معنی رسیدگی به امور و مصالح مردم است. ﴿نصیر﴾ به معنی یاور است و از ماده‌ی «نصره» گرفته شده است؛ یعنی او را یاری داد. ﴿أم﴾ به معنی «بل» است و بیانگرانتقال از جمله‌ای به جمله‌ی دیگری است. خدا فرموده است: ﴿أم یقولون افتراه﴾ یعنی بلکه می‌گویند. ﴿یتبدل﴾ به معنی قرار دادن چیزی است به جای دیگری و «تبدّل الکفر بالایمان»، یعنی کفر را به جای ایمان برگرفت. ﴿سواء السبیل﴾ یعنی وسط راه. «سواء» به معنی وسط هر چیزی است. سبیل به معنی راه است. ﴿فاعفوا﴾ عفو: به معنی عدم بازخواست گناهکار است. ﴿واصفحوا﴾ صفح به معنی چشم‌پوشی و ترک سرزنش است.

سبب نزول: روایت است که یهود می‌گفتند: آیا از محمد تعجب نمی‌کنید که به یارانش دستوری می‌دهد سپس آنها را از آن منع می‌کند و خلاف آن را دستور می‌دهد؟! امروز چیزی می‌گوید، فردا از آن پشیمان می‌شود، این قرآن کلام محمد است. ساخته و پرداخته‌ی خودش است. بعضی از آن با بعضی دیگر متناقض است. آنگاه آیه‌ی ﴿ما ننسخ تا آخر﴾[1] نازل شد.

۱ـ به روایع‌البیان نوشته‌ی مؤلف، مبحث حکمت نسخ و تفصیل احکام آن مراجعه شود، ص ۱۰۰.

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا﴾ در این ندا، خدای متعال مؤمنان را مخاطب قرار داده و می‌گوید: ﴿لا تقولوا راعنا﴾ نگویید: مراقب ما باش و ما را مهلت بده تا بتوانیم آنچه بر ما می‌خوانی حفظ کنیم. ﴿و قولوا انظرنا﴾ و بگویید: بر ما نظر انداز. ﴿و اسمعوا﴾ یعنی از اوامر خدا اطاعت کنید و مانند یهود نباشید که می‌گفتند: شنیدیم و عصیان کردیم. ﴿و للکافرین عذاب ألیم﴾ برای یهود که به پیامبر بد و ناسزا می‌گفتند، عذابی دردناک مقرر است. ﴿ما یود الذین کفروا من أهل الکتاب و لاالمشرکین أن ینزل علیکم من خیر من ربکم﴾ یعنی کافران اعم از یهود و نصاری و مشرکان، خوش ندارند و چشمشان از حسادت و کینه توانایی دیدن این را ندارد که خیر و برکتی بر شما نازل شود. ﴿و الله یختص برحمته من یشاء﴾ یعنی خدا به هرکس از بندگانش که بخواهد، نبوت و وحی و فضل و احسان را اختصاص می‌دهد. ﴿و الله ذوالفضل العظیم﴾ و خدا دارای فضل و احسانی وسیع است. سپس به منظور رد طعنه‌ی یهود که به سبب وجود نسخ در احکام شریعت به دین اسلام طعنه می‌زدند، گفته است: ﴿ما ننسخ من آیة أو ننسها﴾ یعنی ای محمد! هر حکمی را که به دیگری تبدیل کنیم و یا آن را محو می‌سازیم و آن را از قلبت برمی‌داریم، ﴿نأت بخیر منها أو مثلها﴾ برایتان از آن بهتر می‌آوریم که در دنیا یا در آخرت برایتان مفیدتر خواهد بود، آن هم یا با برداشتن مشقت و سختی از شما یا با افزودن بر اجر و پاداش شما. ﴿ألم تعلم أن الله علی کلی شیء قدیر﴾ یعنی آیا نمی‌دانی ای مخاطب! که خدا دانا و توانا است و از عاقبت امور با خبر است، و جز خیر و نیکی به بندگانش چیزی از او نمی‌خیزد! ﴿ألم تعلم أن الله له ملك السموات و الأرض﴾ یعنی مگر نمی‌دانی که خدا مالک و متصرف در امور خلق است و هر طور که بخواهد حکم و قضاوت می‌کند و به هرچه بخواهد فرمان می‌دهد؟ ﴿و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر﴾ و شما جز خدای متعال سرپرستی ندارید که کار و امورتان را زیر نظر داشته باشد و هیچ یاوری ندارید شما را یاری و نصرت بدهد، و همو نیکو یاور و نیکو معین است.

﴿أم تريدون أن تسألوا رسولكم كما سئل موسى من قبل﴾ یعنی ای جماعت مؤمنان! می‌خواهید همان‌طور که قوم موسی از پیامبر خود سؤال کردند، شما هم از پیامبر خود سؤال کنید، و شما هم حال یهودیان را داشته باشید که به پیامبر خود گفتند: **﴿أرنا الله جهرةً﴾** خدا را به ما نشان بده! آنگاه شما هم مانند آنان گمراه شوید. **﴿و من يتبدل الكفر بالإيمان﴾** یعنی هر کس هدایت را با گمراهی مبادله و عوض کند و به جای ایمان کفر برگیرد، **﴿فقد ضل سواء السبيل﴾** از جاده‌ی حقیقت منحرف و از راه مستقیم خارج گشته است. **﴿ود كثير من أهل الكتاب﴾** یعنی بسی از افراد یهود و نصاری آرزو می‌کردند، **﴿لو يردونكم من بعد إيمانكم كفاراً﴾** که ای کاش! شما را بعد از ایمان به کفر برگردانند. **﴿حسداً من عند أنفسهم﴾** از روی حسادت نفس ناپاکشان نسبت به شما چنین آرزویی می‌کردند. **﴿من بعد ما تبين لهم الحق﴾** یعنی بعد از این‌که با دلایل قاطع معلوم شد که دین شما دین حق است و بس. **﴿فاعفوا و اصفحوا﴾** پس آنها را ترک نموده و از آنها اعراض کنید، و آنان را بازخواست نکنید. **﴿حتى يأتي الله بأمره﴾** تا زمانی که خدا به شما اجازه‌ی جنگ و ستیز با آنها را می‌دهد. **﴿إن الله على كل شيء قدير﴾** خدا بر انجام دادن هر چیزی قادر است، پس هر وقت زمانش فرا رسید از آنان انتقام می‌گیرد. **﴿و أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة﴾** یعنی دو ستون اسلام را که عبارتند از نماز و زکات، برپا دارید و بر انجام این دو فریضه کوشا باشید، و با انجام دادن عبادت بدنی و مالی به خدا تقرب جویید. **﴿و ما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عند الله﴾** یعنی هر عملی را به عنوان تقرب به خدا انجام دهید؛ از قبیل نماز و زکات و صدقه و دیگر اعمال نیکو، فرض باشد یا تطوع، ثواب و پاداش آن را نزد خدا خواهید یافت. **﴿إن الله بما تعملون بصير﴾** همانا خدا مراقب و ناظر اعمال شما است و از اعمالتان آگاه می‌باشد، پس در روز قیامت پاداش آن را به شما می‌دهد.

نکات بلاغی: ۱ـ اضافه در **﴿من ربكم﴾** برای تشریف است و نیز به بندگان یادآوری می‌کند که خدا تربیت‌کننده‌ی آنان است.

۲ـ شروع کردن دو جمله‌ی ﴿و الله یختص﴾ و ﴿و الله ذوالفضل﴾ با لفظ جلاله‌ی (الله) برای نشان دادن اهمیت امر است.

۳ـ در عبارت ﴿ألم تعلم﴾، استفهام برای تقریر است و طرف خطاب پیامبر بوده و منظور از آن امتش می‌باشد و ﴿و ما لکم من دون الله﴾ دلیل بر صحت این ادعا است.

۴ـ اسم «جلاله» را در محل ضمیر قرار داده است ﴿إن الله﴾ و ﴿من دون الله﴾ تا ترس و هیبت را در دل‌ها ایجاد کند.

۵ـ ﴿ضل سواء السبیل﴾ اضافه‌ی موصوف است به صفت. «سواء السبیل» یعنی «الطریق المستوی». استفاده از این روش بلاغی ساکت کردن و تحقیر افرادی است که حق را به روشنی می‌بینند، اما از آن منحرف گشته و به سوی باطل می‌روند.

فواید: اوّل؛ خدای متعال هشتاد و هشت بار در قرآن مؤمنان را با ﴿یا أیها الذین آمنوا﴾ مورد خطاب قرار داده است، و این اوّلین خطابی است که در این سوره مؤمنان را بدان مخاطب قرار داده است. این بانگ و ندا دلیل روآوردن و توجه نمودن خدا به مؤمنان است. هنگامی که خداوند مخاطبان را به «یا أیها الذین آمنوا» مورد خطاب قرار می‌دهد، در واقع می‌خواهد به آنان یادآوری کند که ایمان مقتضی آن است که فرد مؤمن اوامر و نواهی خدا را به بهترین وجه ممکن امتثال نماید.

دوم؛ مسلمانان منع شده‌اند که در خطاب با پیامبرﷺ بگویند: ﴿راعنا﴾ و به آنها امر شده است که بگویند: ﴿انظرنا﴾ در این شیوه‌ی بیان، ادبی نیکو یادآوری شده است و آن این‌که انسان در مقام اظهار مودت و تعظیم، باید از به کار بردن کلماتی که بوی بی‌مهری از آنها به مشام می‌رسد و یا بیانگر نقص و کاستی است، باید دوری جوید.

سوم؛ یهود کلمه‌ی ﴿راعنا﴾ را به عنوان سب و فحش به‌کار می‌برند، روایت شده است که سعدبن معاذ از آنها شنید که «ما این لفظ را به منظور سب و شتم استعمال می‌کنیم» و وی به آنها گفت: ای دشمنان خدا! نفرین خدا بر شما باد! قسم به ذاتی که

جانم در قبضه‌ی قدرت اوست اگر بشنوم یکی از شما به پیامبر چنان بگوید، گردنش را می‌زنم. آنها گفتند: مگر خودتان نیز این لفظ «راعنا» را بکار نمی‌برید؟! آنگاه این آیه نازل شد: ﴿لاتقولوا راعنا و قولوا انظرنا﴾.

* * *

خدای متعال فرموده است:

﴿وَ قَالُوْا لَن يَدْخُلَ ٱلْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوْا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۱۱﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾ وَ قَالَتِ ٱلْيَهُودُ لَيْسَتِ ٱلنَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ ٱلنَّصَارَىٰ لَيْسَتِ ٱلْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ ٱلْكِتَابَ كَذٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَايَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوْا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۱۳﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَسَاجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُ وَ سَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُوْلَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَا إِلاَّ خَائِفِينَ لَهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي ٱلآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱۴﴾ وَ لِلَّهِ ٱلْمَشْرِقُ وَ ٱلْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در این آیات، به بخشی دیگر از اباطیل اهل کتاب پرداخته شده است؛ زیرا هر یک از یهود و نصاری مدعی بودند که بهشت مخصوصِ آنهاست و به دین یکدیگر ناسزا و ناروا می‌گفتند. یهود معتقدند که نصاری کافرند، و خود به حضرت عیسی و انجیل ایمان ندارند، و نصاری معتقدند که یهود کافرند؛ چون به مسیح ایمان ندارند، در صورتی که حضرت عیسی جهت تکمیل شریعت آنها آمده است. از این موضوع دشمنی و عداوتی شدید برخاست و هوی و هوس نیز آن

را تشدید کرد، تا جایی که هر گروه به دین دیگری طعنه می‌زند و گمان می‌برد که بهشت بر او وقف است، اما خدا هر دو را تکذیب کرد و روشن ساخت که فقط مؤمنانِ پرهیزگار و دارایِ عمل صالح، به بهشت نایل می‌آیند.

معنی لغات: ﴿هوداً﴾ یعنی یهودی. جمع هائد است و هائد یعنی توبه کار و از گناه برگشته. از «هاد» مشتق است و به معنی «توبه کرد» می‌باشد. همچنان که در جایی دیگر از قرآن آمده است: ﴿إنا هدنا إلیک﴾ یعنی در پیشگاهت توبه کردیم. ﴿أمانیهم﴾ جمع أمنیة است که به معنی تمنا و اشتها و آرزو است. ﴿برهانکم﴾ برهان یعنی دلیل و حجتی که برای آدمی یقین حاصل می‌کند. ﴿أسلم﴾ سر سپرد و فروتن شد. ﴿خرابها﴾ خراب به معنی ویران کردن است؛ خواه جسمی باشد مانند خراب کردن خانه‌های خدا، یا معنوی مانند مسدود کردن مساجد و برگزار نشدن شعایر و مراسم‌های دینی در آنها. ﴿خزی﴾ خواری و خفت. ﴿ثم﴾ به فتح ثاء یعنی آنجا. ﴿وجه‌الله﴾ یعنی سمت و سویی که خدا از آن راضی است و دستور داده است که انسان‌ها به آنجا رو کنند.

سببِ نزول: ابن‌عباس گفته است: وقتی که مسیحیان نجران نزد پیامبر ﷺ آمدند، احبار یهود پیش آنها آمده و در حضور پیامبر ﷺ با آنان نزاع کردند. یکی از یهودیان به نام رافع بن حرمله گفت: شما بر دین صحیحی نیستید، سپس به حضرت عیسی و انجیل کافر شد و آن دو را انکار کرد. یکی از نصارای نجران نیز به یهودیان گفت: شما بر دین درستی نیستید، آنگاه حضرت موسی و تورات را منکر شد. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء﴾ را نازل کرد.[۱]

تفسیر: ﴿و قالوا لن یدخل الجنة إلا من کان هوداً أو نصاری﴾ یعنی یهود می‌گفتند: جز یهودی هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود و نصاری می‌گفتند: جز نصرانی هیچ‌کس داخل

۱ـ مختصر ابن کثیر ۱۰۸/۱.

بهشت نمی‌شود. ﴿تلك أمانيهم﴾ یعنی این خیالات و گمانشان بود. ﴿قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين﴾ یعنی ای محمد! به آنها بگو: اگر در مورد ادعایتان راست می‌گویید، دلیل قاطع خود را در این مورد به من ارائه دهید. ﴿بلى من أسلم وجهه لله﴾ بلکه هرکس خود را مخلصانه به خدا تسلیم کند و فروتن باشد، ﴿و هو محسن﴾ و در صورتی که مؤمنی نیکوکار باشد و حضرت محمد ﷺ را تصدیق و از او پیروی کند، وارد بهشت می‌شود. ﴿فله أجره عند ربه و لاخوف عليهم و لاهم يحزنون﴾ یعنی پاداش عملش را دارد و بیم و هراسی در مورد آخرتش ندارد و اندوه و ملالی او را فرا نمی‌گیرد و کدورتی برایش پیش نمی‌آید، بلکه در نعمتی پایدار خواهد بود. ﴿و قالت اليهود ليست النصارى على شيء﴾ یعنی یهود به حضرت عیسی علیه السلام کافر شده و گفتند: نصاری دینی صحیح و معتبر ندارند، پس آیین آنها باطل است. ﴿و قالت النصارى ليست اليهود على شيء﴾ و نصاری درباره‌ی یهود همانند آن را گفتند و به حضرت موسی علیه السلام کافر شدند. ﴿و هم يتلون الكتاب﴾ در حالی که یهود تورات را می‌خوانند و نصاری انجیل را، پس آگاهانه کفر را برگزیده‌اند. ﴿كذلك قال الذين لايعلمون مثل قولهم﴾ همچنین مشرکان عرب نیز سخنانی مانند سخنان اهل کتاب گفتند، آنها می‌گفتند: دین محمد برحق نیست. ﴿فالله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون﴾ یعنی در روز قیامت خدا در بین یهود و نصاری قضاوت کرده و درباره‌ی اختلاف آنها در امر دین در بین آنها حکم عادلانه صادر خواهد کرد. ﴿و من أظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه﴾ بسی جای تعجب است و بعید به نظر می‌رسد که ظالم‌تر از مرتکب چنین عملی پیدا شود؛ یعنی هیچ‌کس ستمگرتر از شخصی نیست که نگذارد مردم عبادت خدا را در خانه‌های خدا به جا آورند و یا درصدد تخریب مساجد بر آید و همان‌طور که رومی‌ها بیت‌المقدس را ویران کردند. یا این‌که سعی کند عبادت در آنها متوقف شود، همان‌طور که کفار قریش چنین کردند. ﴿أولئك ما كان لهم أن يدخلوها إلا خائفين﴾ یعنی آنها نباید وارد مساجد شوند مگر با حالتی از بیم و هراس

و خشوع و فروتنی. تا چه رسد به این‌که به خود جرأت بدهند که آن را تخریب کنند و یا مانع از اجرای احکام و دستورات دین در آن شوند. ﴿لهم فی الدنیا خزی﴾ یعنی خفت و خواری این جهان از آن آنان است. ﴿و لهم فی الآخرة عذاب عظیم﴾ و در روز رستاخیز عذاب آتش از آنِ آنهاست. ﴿و لله المشرق و المغرب﴾ یعنی مشرق و مغرب از آنِ خدا است. منظور تمام کره‌ی زمین است. ﴿فأینما تولوا فثم وجه الله﴾ یعنی به امر او به هر جهت روکنید، همان جهت قبله‌ی مورد رضای اوست و از شما می‌پذیرد. این آیه در مورد افرادی نازل شد که جهت قبله را نمی‌دانند. ﴿إن الله واسع علیم﴾ یعنی کرم و بخشش او تمام مخلوقات را دربرمی‌گیرد، امور آنان را با علم و آگاهی واسعش اداره می‌کند و هیچ چیز از احوال آنان بر او پوشیده نمی‌ماند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿تلك أمانیهم﴾ جمله‌ی معترضه است و فایده‌ی آن عبارت است از بطلان ادعای آنان و این‌که ادعای آنها یک ادعای دروغین است.

۲ـ ﴿قل هاتوا برهانکم﴾ در اینجا امر برای خوارکردن و سرزنش و تمسخر است.

۳ـ ﴿من أسلم وجهه لله﴾ وجه (صورت) را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون صورت شریف‌ترین اعضای بدن است. وجه در اینجا (استعاره) است؛ یعنی هرکس به عبادت خدا رو آورد و تمام توجهش به سوی او باشد.[۱]

۴ـ ﴿عند ربه﴾ «عندیة» (نزد) برای تشریف و تکریم است، و اضافه‌کردن رب به ضمیر «من أسلم» به منظور ابراز مزید عنایت خدا به چنین کسانی است.

۵ـ ﴿قال الذین لایعلمون﴾ در آن توبیخی عظیم برای اهل کتاب نهفته است؛ زیرا آنها با این‌که آگاه بودند، خود را به سلک افرادی در آوردند که اصلاً چیزی نمی‌دانند.

۶ـ ﴿و من أظلم﴾ استفهام به معنی نفی است؛ یعنی هیچ‌کس از او ظالمتر نیست.

۱ـ تلخیص‌البیان ص ۱۰.

۷ـ ﴿لهم فی الدنیا خزی﴾ نکره آوردن ﴿خزی﴾ برای نشان‌دادن هول و هراس است؛ یعنی خفّتی هول‌انگیز و افتضاح‌آور که چه‌بسا قابل توصیف نیست.

۸ـ ﴿علیم﴾ صیغه‌ی فعیل برای مبالغه به کار می‌رود؛ یعنی دارای علم فراوان.

فواید: امام فخر رازی گفته است: اسلام «الوجه لله» یعنی تسلیم شدن نفس و نهاد در برابر خدا. گاهی «وجه» به صورت کنایه به جای نفس به کار می‌رود. همان‌طور که خدای متعال فرموده است: ﴿کل شیء هالك إلا وجهه﴾ یعنی هر چیزی از بین می‌رود به جز ذات او. و زیدبن نفیل گفته است:

و أسلمت وجهی لمن أسلمت له الأرض تحمل صخراً ثقالاً
و أسلمت وجهی لمن أسلمت له المزن تحمل عذبا زلالاً[۱]

«خالصانه در برابر خداوندی تسلیم می‌شوم که زمین در برابر او رام و مسخّر است، زمینی که سنگینی تمامی صخره‌ها را تحمل می‌کند. در برابر خداوندی تسلیم می‌شوم که ابر با آن همه آب زلال و گوارایی که با خود دارد، در برابر عظمت و جبروت او تسلیم شده است و به امر و فرمان او به حرکت درمی‌آید».



خدای متعال فرموده است:

﴿وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَل لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ﴿۱۱۶﴾
بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۱۱۷﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ
قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۱۱۸﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ لَا تُسْأَلُ عَنْ
أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۹﴾ وَ لَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى

۱ـ تفسیر کبیر ۴/۴.

اللهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللهِ مِن وَلِيٍّ وَ
لاَنَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاَوَتِهِ أُولٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَن يَكْفُرْ بِهِ
فَأُلٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۱۲۱﴾ يَا بَنِيْ إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ
عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۲﴾ وَ اتَّقُوْا يَوْماً لاَتَجْزِي نَفْسٌ عَن نَفْسٍ شَيْئاً وَ لاَيُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لاَتَنْفَعُهَا
شَفَاعَةٌ وَلاَ هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿۱۲۳﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال افترا و کذب یهود و نصاری و گمان غلط آنان را در مورد این‌که بهشت به آنها اختصاص دارد و هیچ‌کس با آنان در بهشت شریک نمی‌شود یادآور شد، به دنبال آن بعضی از قبایح آنها و مشرکین را یادآوری کرد؛ از جمله زشتکاری‌های آنها، این‌که ادعا می‌کردند خدا دارای فرزند است؛ چون یهود مدعی بودند که عزیر پسر خداست و نصاری می‌گفتند: مسیح پسر خداست و مشرکان گمان می‌بردند که فرشتگان دختران خدا هستند. پس خدا با ارائه‌ی دلیل و برهان قاطع و کوبنده، ادعای آنان را رد کرد.

معنی لغات: ﴿سبحانه﴾ سبحان مصدر سبح و به معنی منزه است و معنی آن عبارت است از پاک دانستن و تنزیه خدا از چیزی که لایق شأن و مقام او نیست. ﴿قانتون﴾ یعنی فرمانبر و متواضع می‌باشند. ریشه‌ی آن از قنوت است و به معنی طاعت و فروتنی می‌باشد. ﴿بدیع﴾ یعنی مبدع. از ابداع گرفته شده است. ابداع یعنی اختراع چیزی که قبلاً نمونه نداشته است. ﴿قضی﴾ یعنی اراده کرد و مقرر نمود. ﴿بشیراً﴾ مژده‌دهنده، گزارش‌دهنده‌ی امری مسرت‌بخش. ﴿نذیراً﴾ نذیر یعنی منذر، و آن کسی است که خبر ترسناک می‌دهد تا از آن خودداری شود. ﴿الجحیم﴾ یعنی آتش برافروخته. ﴿ملّتهم﴾ یعنی دینشان، جمع آن ملل است. ملة در اصل به معنی راه در پیش گرفته شده می‌باشد.

سپس به عنوان نام شریعت خدا قرار داده شد. ﴿عدل﴾ فدیه.

تفسیر: ﴿و قالوا اتخذ الله ولداً﴾ این گفته‌ی یهود و مشرکان و نصاری است. یهود می‌گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری می‌گفتند: مسیح پسر خداست و مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا می‌باشند. پس خدا ادعای همه را تکذیب کرد و فرمود: ﴿سبحانه﴾ یعنی خدا از آنچه گمان برده‌اند، منزه و پاک است. ﴿بل له ما فی السموات و الأرض﴾ «بل» برای اضراب است؛ یعنی آن‌طور که گمان برده‌اند نیست، بلکه خدا خالق تمام موجودات است؛ از جمله عزیر و مسیح و فرشتگان. ﴿کل له قانتون﴾ یعنی عموماً فرمانبردار وی هستند و برای او سر تعظیم و تسلیم فرود می‌آورند، به وجود آوردن هیچ‌یک از آنها برایش مشکل نبوده و از تقدیر و خواست او خارج نیست. ﴿بدیع السموات و الأرض﴾ یعنی خالق و ایجادکننده‌ی آنها است، بدون این‌که قبلاً الگو و مدلی در این زمینه وجود داشته باشد. ﴿و إذا قضی أمرا فإنما یقول له کن فیکون﴾ یعنی هر وقت بخواهد چیزی را به وجود بیاورد، بدون امتناع و معطلی و مهلت به وجود می‌آید. پس هر وقت قصد چیزی را بکند در یک چشم بهم زدن به وجود می‌آید؛ یعنی فرمانش اجرا شده و مقصودش عملی می‌شود و امرش تخلف‌ناپذیر است: ﴿و ما أمرنا إلا واحدة کلمح بالبصر﴾. ﴿و قال الذین لایعلمون﴾ منظور مشرکین نادان یعنی کفار قریش است؛ جاهلان و نادانان گفتند: ﴿لو لایکلمنا الله﴾ چرا خدا شفاهاً یا از طریق وحی با ما سخن نمی‌گوید که تو پیامبر او هستی؟ ﴿أو تأتینا آیة﴾ یا چرا آیه و دلیلی نمی‌آید که دلیل و برهان بر صدق پیامبریت باشد؟! این را از طریق خودخواهی و انکار می‌گفتند. ﴿کذلك قال الذین من قبلهم مثل قولهم﴾ یعنی کسانی که پیش از آنان بودند نیز همین سخنان را می‌گفتند. ﴿تشابهت قلوبهم﴾ یعنی در کوردلی و انکار و تکذیب پیامبران قلب اینها با قلب کسانی که پیش از آنان زندگی می‌کردند، شباهت دارد. این قسمت از آیه، به منزله‌ی تسلیت خاطر پیامبر ﷺ می‌باشد. ﴿قد بینا الآیات لقوم یوقنون﴾ یعنی برای آنان که در جستجوی حق و یقینند، دلایل واضح و

آشکار بیان کردیم که تمام آنها گویای صدق پیامبری شما می‌باشند. ﴿**إنا أرسلناك بالحق بشيراً و نذيراً**﴾ یعنی ای محمد! ما تو را با شریعت و نبوت و آیینی استوار فرستادیم تا مژده‌ی بهشتِ پرنعمت را به مؤمنان بدهی، و کافران را از عذاب آتش برحذر داری و بترسانی. ﴿**و لاتسأل عن أصحاب الجحيم**﴾ یعنی بعد از این‌که در دعوت آنها تلاشت را کردی، دیگر مسؤول افراد بی‌ایمان نیستی. ﴿**إنما عليك البلاغ و علينا الحساب**﴾. ﴿**و لن ترضى عنك اليهود و لاالنصارى حتى تتبع ملتهم**﴾ یعنی یهود و نصاری از تو راضی نمی‌شوند، مگر این‌که اسلام پرفروغ را ترک نموده و تابع دین منحرف آنها بشوی. ﴿**قل إن هدى الله هو الهدى**﴾ یعنی ای محمد! به آنها بگو: واقعاً اسلام دین حق است و غیر آن گمراهی است. ﴿**و لئن اتبعت أهوائهم بعد الذي جاءك من العلم**﴾ یعنی اگر بعد از آن‌که حق با دلایل قطعی برایت ثابت و هویدا شد، با آراء منحرف و هوس‌های فاسد آنها سازش کنی و کنار بیایی، ﴿**ما لك من الله من ولي و لانصير**﴾ هیچ‌کس تو را از عذاب دردناک او حفظ نمی‌کند و آزارش را از تو دفع نمی‌کند. ﴿**الذين آتيناهم الكتاب**﴾ مبتدا است؛ یعنی آنهایی که ما به آنان کتاب دادیم، آنها جمعی از یهود و نصاری بودند که مسلمان شدند. ﴿**يتلونه حق تلاوته**﴾ به درستی آن را مطالعه می‌کنند و همان‌طور که نازل شده است آن را می‌خوانند. ﴿**أولئك يؤمنون به**﴾ این هم خبر مبتدا است. یعنی آنها به درستی مؤمن می‌باشند؛ نه معاندانی که کلام خدا را تحریف می‌کنند. ﴿**و من يكفر به فأولئك هم الخاسرون**﴾ یعنی هرکس به قرآن کافر باشد، زیانمند دنیا و آخرت است. ﴿**يا بني إسرائيل اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم**﴾ ای بنی‌اسرائیل! نعمت‌های فراوان مرا بر خود و پدرانتان به یاد آورید! ﴿**و أني فضلتكم على العالمين**﴾ یعنی به یاد آورید که شما را بر سایر ملت‌های آن زمان برتری دادم. ﴿**و اتقوا يوما لا تجزي نفس عن نفس شيئاً**﴾ و از آن روز ترسناک بترسید که هیچ‌کس به جای دیگری باری به دوش نمی‌کشد، و یک‌ذره از عذاب را از دیگری دفع نمی‌کند؛ چون هرکس در گرو عمل خویش است. ﴿**و لايقبل منها عدل**﴾

و هیچ بدل و فدیه‌ای از او قبول نمی‌شود. ﴿و لاتنفعها شفاعة﴾ و شفاعت هیچ‌کسی برایش سودی در بر ندارد؛ چون به خدا کافر بوده است. ﴿فما تنفعهم شفاعة الشافعین﴾. ﴿و لاهم ینصرون﴾ یعنی هیچ‌کس عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند و آنها را از سختی عقابش پناه نمی‌دهد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿سبحانه﴾ جمله‌ی معترضه می‌باشد. فایده‌ی آن عبارت از بطلان ادعای ستمگرانی است که گمان می‌بردند خداوند دارای فرزند است. ابوسعود گفته است: در ﴿سبحانه﴾ تنزیه بلیغ نهفته است؛ زیرا از «سبّح» مشتق است و فعلی که به باب تفعیل برده شود، معنی کثرت و فراوانی از آن فهمیده می‌شود. منظور از «سبحان الله» این است: «أنزّهه تنزیها لائقاً به».[1]

۲ـ ﴿کل له قانتون﴾ قانتون صیغه‌ی جمع عقلا است و برای تغلیب است؛ یعنی تغلیب عقلا بر غیر عقلا. تغلیب از جمله معدود فنون زیبای بیان است.

۳ـ تعبیر از کافران و مکذبین تحت عنوان ﴿أصحاب الجحیم﴾ بیانگر آن است که معاندان و مخالفان همان‌هایی می‌باشند که بر قلبشان پرده کشیده شده است، امید نمی‌رود که آنها از کفر و گمراهی برگردند و به ایمان و امتثال روی آورند.

۴ـ آوردن هدی به صورت معرفه به ال در ﴿هو الهدی﴾ و اقتران آن به ضمیر فصل یعنی هو، نشان می‌دهد که هدایت خاص دین خدا می‌باشد، پس از باب قصر صفت بر موصوف است، بنابراین هدایت کامل فقط در اسلام موجود است و غیر از آن هوی و هوس و کور شدن چشم دل است.

۵ـ ﴿و لئن اتبعت أهواءهم﴾ از باب تهییج و ایجاد التهاب است.

۱ـ تفسیر ابوسعود ۱/۱۱۷.

یادآوری: قرطبی گفته است: ﴿بدیع السموات و الأرض﴾ یعنی آفریدگار و ایجادکننده و نوآورنده‌ی آسمان و زمین، کسی که بدون نمونه و الگوی از پیش طراحی‌شده دست به چنین آفرینشی زده باشد. هرکس چیزی به وجود بیاورد که قبلاً نمونه‌ی آن وجود نداشته باشد، مبدع است. و بدعت نیز از این مقوله می‌باشد؛ زیرا مبتدع چیزی را در دین به وجود می‌آورد که قبلاً در دین وجود نداشته است.

در صحیح بخاری آمده است: «**نعمت البدعة هذه**» یعنی قیام ماه رمضان (تراویح)... سپس گفته است: هر بدعتی از انسان سر بزند، از دو حال خارج نیست؛ یا اصل و اساسی در دارد، یا خیر؟ اگر دارای اصل باشد، در محور مدح قرار می‌گیرد و گفته‌ی حضرت عمرؓ آن را تقویت می‌کند: «**نعمت البدعة**» وگرنه در مدار ذم قرار می‌گیرد. حدیث شریف این مطلب را بیان کرده است: «هرکس در اسلام سنّتی نیکو ایجاد کند، پاداش آن و پاداش انجام‌دهندگان آن را خواهد یافت... و هرکس در اسلام سنّتی بد و ناباب به وجود بیاورد، کیفر آن و کیفر عمل‌کنندگان به آن را خواهد داشت...».(۱)



خدای متعال فرموده است:

﴿وَ إِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِى قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى ٱلظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾ وَ إِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ ٱتَّخِذُوا۟ مِن مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَ ٱلْعَاكِفِينَ وَ ٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ﴿١٢٥﴾ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَـٰذَا بَلَداً آمِناً وَ ٱرْزُقْ أَهْلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ قَالَ وَ مَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِ وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾

۱- قرطبی ۲/ ۸۷.

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾
رَبَّنَا وَ ٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ
ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾ رَبَّنَا وَ ٱبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَابَ وَ
ٱلْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال در آیه‌های سابق نعمت‌هایش را بر بنی‌اسرائیل یادآور شد و این‌که چگونه با کفر و عناد با آن نعمت‌ها مقابله کردند و در گفتار و اعمال مرتکب منکرات شدند، به دنبال آن داستان آنها را با داستان حضرت ابراهیمعلیه السلام پیوند داد که یهود و نصاری به گمانشان خود را به او نسبت می‌دهند و به فضل و بزرگی‌اش اعتراف می‌کنند. اما اگر راستگو بودند می‌بایست از این پیامبر یعنی حضرت محمدصلی الله علیه وسلم پیروی کنند و به دین استوارش درآیند؛ زیرا ایشان زمانی که حضرت ابراهیم که اهل حرم را به سوی آیین خود فراخواند، دین حضرت ابراهیم را دنبال کرد. علاوه بر این او از نسل حضرت اسماعیلعلیه السلام است. پس شایسته‌تر این بود که از او پیروی کرده و به شریعت حنیف و ارزشمندش که شریعت خلیلعلیه السلام است، وارد شوند.

معنی لغات: **﴿إبتلى﴾** یعنی امتحان کرد. **﴿إبتلاء﴾** به معنی آزمایش است. **﴿فأتمهن﴾** یعنی به‌طور تمام و کامل آن را انجام داد. **﴿إماما﴾** امام به معنی پیشوا است که در گفتار و اعمال به او اقتدا می‌شود. **﴿مثابة﴾** یعنی مرجع. از باب «ثاب یثوب» به معنی رجعت و برگشتن است. یعنی به سویش برمی‌گردند، و حاجت خود را از آن برآورده نمی‌کنند. شاعر می‌گوید:

«جُعِل البیتُ مثاباً لهم   لیس منه الدهرَ یقضون الوطر

«بیت مرجع و محل تردد آنان قرار گرفت، اما در طول زمان حاجت خود را از آن برآورده نساختند».

﴿و أمناً﴾ امن به معنی سلامت از خوف و هراس است و به معنی آرامش خاطر و خانواده می‌باشد. ﴿و عهدنا﴾ فرمان دادیم، وحی کردیم. ﴿للطائفین﴾ جمع طائف و از ماده‌ی طواف است، و به معنی گشتن به دور چیزی می‌باشد. ﴿و العاکفین﴾ جمع عاکف و از عکوف به معنی پایداری و ماندگاری بر امری است. منظور افرادی است که به قصد عبادت در حرم اقامت می‌گزینند. ﴿فأمتّعه﴾ از تمتیع به معنی دادن چیزی است به انسان تا از آن بهره و لذت ببرد. ﴿قل تمتعوا فإن مصیرکم إلی النار﴾. ﴿القواعد﴾ جمع قاعده به معنی اساس است. ﴿مناسکنا﴾ جمع منسک است، و به معنی عبادت و طاعت می‌باشد. ﴿الحکمة﴾ دانش مفید توأم با عمل، منظور از آن سنت پیامبرﷺ است. ﴿و یزکیهم﴾ از ماده‌ی تزکیه است که در اصل به معنی رشد و نمو است. «زکی‌الزرع» یعنی کشت رشد کرد. سپس در معنی پاکی سرشت و نهاد به‌کار رفت. خدا می‌فرماید: ﴿قد أفلح من زکاها﴾ آن که نفس خود را پاک نمود رستگار شد.

تفسیر: ﴿و إذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات فأتمهن﴾ یعنی ای محمد! به یاد بیاور زمانی را که خدا بنده‌ی خود، ابراهیم را مورد آزمایش قرار داد و مجموعه‌ای از تکالیف شرعی و اوامر و نواهی را بر او فرض و مقرر داشت. ابراهیم به بهترین وجه به ایفای آنها برخاست. ﴿قال إنی جاعلك للناس إماما﴾ یعنی خدا فرمود: من تو را پیشوای انسان‌ها قرار می‌دهم و تو را به صورت چراغ راهنما قرار می‌دهم که خلق از فروغش راهیابی بجویند. ﴿قال و من ذریتی﴾ یعنی ابراهیم گفت: بار خدایا! از میان نسل من نیز پیشوایانی قرار بده. ﴿قال لاینال عهدی الظالمین﴾ یعنی این فضل عظیم به هیچ‌یک از کافران نمی‌رسد. ﴿و إذ جعلنا البیت مثابة للناس﴾ یعنی به یاد بیاور زمانی را که کعبه‌ی معظمه را برای مردم مرجع و محل بازگشت قرار دادیم که از هر جهت به آن روی آورند. ﴿و أمنا﴾ و آن را محل امن و آسایش و آرامش قرار دادیم، و هرکس به آنجا پناه برد در امان است؛ زیرا خدا عظمت و جلال و بزرگی آن را در دل اعراب قرار داده است. ﴿و اتخذوا من مقام

إبراهیم مصلی﴾ یعنی به مردم گفتیم: از محل و جایگاه ابراهیم، یعنی همان سنگی که در ساختن بنای کعبه بر آن می‌ایستاد، محل نماز قرار دهید؛ یعنی در کنار آن نماز بخوانید. ﴿و عهدنا إلی إبراهیم و إسماعیل﴾ یعنی به ابراهیم و پسرش اسماعیل توصیه و امر کردیم. ﴿أن طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود﴾ که خانه را از ناپاکی و بت و صنم‌ها محفوظ بدارند، تا جایگاه طوافگران و معتکفان و نمازخوانان پیرامون آن از رجس و دنس پاک باشد. بدین ترتیب آیه شامل تمام اصناف عبادت‌کنندگان بیت‌الحرام است؛ یعنی طواف‌گران و معتکفان و نمازخوانان. آنگاه از دعوت ابراهیم خلیل خبر داده و فرموده است: ﴿و إذ قال إبراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا﴾ یعنی بار خدایا! این محل و مکان را ـ منظور مکّه‌ی مکرمه است ـ محلی امن قرار بده تا ساکنانش در آرامش به سر برند. ﴿و ارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الآخر﴾ یعنی بار خدایا! ساکنان و اهل با ایمانش را از انواع ثمرات و میوه‌ها برخوردار کن، تا بتوانند به عبادت تو رو آورند و برای پرستش آسوده خاطر باشند. ابراهیم این دعا و درخواست را فقط به مؤمنان اختصاص داده است، اما خدای متعال در جواب او فرمود: ﴿و من کفر فأمتعه قلیلاً﴾ یعنی همچنین کافران را روزی می‌دهم همان‌طور که مؤمن را روزی می‌دهم، مگر ممکن است موجودی را خلق کنم و روزیش را ندهم؟! ولی در دنیا متاعی ناچیز به کافر می‌دهم؛ یعنی تا در قید حیات است روزی‌اش را می‌دهم. ﴿ثم أضطره إلی عذاب النار﴾ سپس در آخرت او را به سوی آتش روانه می‌کنم، و از آن راه گریزی نمی‌یابد. ﴿و بئس المصیر﴾ چه سرانجام بدی است! سرانجام کافر این است که جایگاهش آتش جهنم است. ابراهیم خلیل رزق و روزی را بر امامت و پیشوایی قیاس کرد، اما خدای متعال هشدار داد که روزی نعمتی است دنیایی که شامل نیک و بد می‌شود. برعکس امامت و پیشوایی که فقط به مؤمنان مقرب اختصاص دارد. آنگاه خدا درباره‌ی قصه‌ی ساختن «بیت العتیق» فرمود: ﴿و إذ یرفع إبراهیم القواعد من البیت و إسماعیل﴾ یعنی ای محمد! به یادآور آن کار

شگفت‌انگیز را یعنی این‌که ابراهیم و اسماعیل، آن پیامبران بزرگوار بنیان و اساس بیت را بالا آورده و به پایه‌ریزی زیربنای ساختمان می‌پرداختند در حالی‌که با فروتنی و تضرع از خدا می‌طلبیدند و می‌گفتند: ﴿ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم﴾ یعنی در حالی‌که دعا را بر زبان داشتند به ساختن «بیت الحرام» مشغول بودند و می‌گفتند: بار خدایا! عمل ما را قبول فرما و آن را عملی خالص در جهت رسیدن به رضایت خود قرار ده که فقط تو دعای ما را می‌شنوی و تو به ما آگاهی! ﴿ربنا و اجعلنا مسلمين لك﴾ بار خدایا! ما را مطیع و پیرو حکمت خودت قرار ده. ﴿و من ذريتنا أمة مسلمة لك﴾ یعنی از نسل ما ملتی مطیع بار بیاور که در مقابل عظمتت سر تعظیم فرود آورند. ﴿و أرنا مناسكنا﴾ و قانون و مقررات عبادت و مناسک حج را به ما بیاموز. ﴿و تب علينا إنك أنت التواب الرحيم﴾ و توبه‌ی ما را بپذیر و به ما رحم فرما؛ چراکه غفران و بخشودگی تو فراوان و دایره‌ی رحمت و برکتت وسیع است. ﴿ربنا و ابعث فيهم رسولا منهم﴾ یعنی از میان امت مسلمان ما پیامبری برایشان مبعوث فرما! این درخواست یکی از درخواست‌های آن دو بزرگوار بود که خدای متعال با بعثت پیامبر آخر زمان، آن آفتاب فروزان، دعای آنان را قبول کرد. ﴿يتلوا عليهم آياتك﴾ تا آیات قرآن را بر آنان بخواند، ﴿و يعلمهم الكتاب و الحكمة﴾ و قرآن و سنت پاک را به آنان یاد بدهد، ﴿و يزكيهم﴾ و آنان را از ناپاکی شرک پاک نماید. ﴿إنك أنت العزيز الحكيم﴾ همانا تو دارای قدرتی هستی که مغلوب شدنی نیست، و حکمتی داری که جز به مقتضای آن کاری را انجام نمی‌دهی.

نکات بلاغی: ۱- یادآوری مقام ربوبیت در ﴿إبتلى إبراهيم ربه﴾ به جهت تکریم حضرت ابراهیم﵇ است و بیانگر این است که این آزمایش برای او یک مدرسه‌ی پرورشی است که در آن نکات فراوانی را یاد می‌گیرد و او را برای کاندیدا شدن جهت انجام کاری بس مهم آماده می‌کند. به این معنی خدای سبحان بسان آزمایشگر با او عمل کرد؛ زیرا او را به انجام اوامر و ترک نواهی مکلف نمود تا شایستگی او برای پیشوایی آشکار شود.

۲ـ جایگزینی مصدر به جای اسم فاعل در ﴿أمنا﴾ برای مبالغه است، و اسناد آن مجازی است؛ یعنی هرکس داخل آن بشود «آمن» است؛ مانند ﴿و من دخله کان آمنا﴾.

۳ـ اضافه‌ی بیت به ضمیر «جلاله» ﴿و طهر بیتی﴾ برای تشریف و تعظیم است.

۴ـ در عبارت ﴿و إذ یرفع إبراهیم﴾ استفاده از صیغه‌ی مضارع به منظور حکایت زمان گذشته آمده است، و چنین روشی یکی از محسّنات معروف بیان است که عبارت است از تصورکردن صورت گذشته به گونه‌ای که انگار دیده می‌شود و عیان است و انگار شنونده آن را نگاه می‌کند و ساختمان را در حال بالا رفتن می‌بیند و بنّای آن، همانا ابراهیم و اسماعیل بودند.

ابوسعود گفته است: به‌کار بردن صیغه‌ی استقبال برای حکایت ماضی، به منظور استحضار حالت شگفت‌انگیز آن صورت گرفته و از معجزه‌ی درخشان خبر می‌دهد.(۱)

۵ـ ﴿التواب الرحیم﴾ دو صیغه‌ی مبالغه هستند؛ چون فعال و فعیل از جمله صیغه‌های مبالغه می‌باشند.

فواید: اوّل؛ تقدیم مفعول در ﴿إبتلی إبراهیم ربه﴾ واجب است؛ زیرا فاعل به ضمیری متصل است که به مفعول برمی‌گردد. و اگر فاعل جلو می‌افتاد لازم می‌آمد که ضمیر به متأخری برگردد که هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ رتبه متأخر است. ابن مالک می‌گوید:

و شاع نجو خاف ربه عمر　　　　وشذ نحوزان نوره الشجر

دوم؛ «ابتلا» در اصل به معنی امتحان کردن شخصی است به منظور معلوم شدن صدق و کذب وی، و چنین عملی در مورد خدا محال است؛ زیرا قبل از آزمایش به موضوع آگاه است. پس در اینجا این منظور است که خداوند بسان یک آزمایشگر با ابراهیم عمل کرده است، تا برای مردم معلوم گردد.

۱ـ تفسیر ابوسعود ۱/ ۱۲۴.

سوم؛ مفسران در مورد کلماتی که خدای متعال ابراهیم و اسماعیل را با آنها آزمایش کرد، اختلاف نظر دارند، و صحیح‌ترین نظر در این مورد عبارت است از آنچه که از ابن‌عباس روایت است، وی می‌گوید: کلماتی که خدا ابراهیم و اسماعیلﷺ را با آنها امتحان کرد عبارتند از: فراق و جدایی از قوم خود آنگاه که خداوند دستور داد از آنها جدا شود، استدلال و بحث با نمرود به خاطر رضای خدا، نشان دادن صبر و شکیبایی آنگاه که او را در آتش انداختند، مهاجرت از وطنش که دستور هجرت را دریافت کرد، و آزمایش ذبح و سر بریدن پسرش وقتی که فرمان آن را دریافت نمود.[۱]

چهارم؛ منظور از امامت در آیه‌ی شریفه، همانا «پیشوایی در دین است» و آن همان نبوّتی است که ستمکاران آن را تحریم کردند، و با آن به مبارزه برخاستند. و اگر منظور از پیشوایی، امامت و رهبری دنیایی بود، با واقعیت مخالف می‌شد؛ زیرا بسی از ستمکاران به پیشوایی دنیوی نایل آمده‌اند. پس مشخص شد که منظور از آن پیشوایی دین است و بس.

پنجم؛ علامه ابن القیم آورده است که راز تفضیل بیت‌العتیق، در جذب و کشش دل‌ها به سوی آن نهفته است، دل‌ها محبّت آن دیار را دارند، جاذبه‌ای که آن دیار برای قلوب دارد از کشش مغناطیس برای آهن بیشتر است، انسان‌ها از اطراف و اکناف مختلف به سویش می‌شتابند و از آن سیر نمی‌شوند، بلکه هر اندازه به زیارت آن نایل آیند اشتیاقشان بیشتر می‌شود.

لایرجع الطرف عنها حین یبصرها حتی یعود الیها الطرف مشتاقاً

«وقتی چشم از دیدن آن سیر نمی‌شود و هر اندازه به آن بنگرد حریص‌تر می‌گردد».

۱ـ الدرالمنثور ۱/ ۱۱.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنتُم مُسْلِمُونَ (۱۳۲) أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلٰهَكَ وَإِلٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلٰهاً وَاحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُم مَا كَسَبْتُمْ وَ لاَتُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال احوال ابراهیم خلیل‌علیه السلام را بیان کرد و داستان ساختن «بیت‌العتیق»، آن سنبل توحید را توسط او بازگو نمود، به دنبال آن به توبیخ شدید یهود و نصاری و مشرکین پرداخت که با دین ابراهیم مخالف بودند و به تأکید گفت: هیچ‌کس از دین او رو برنمی‌تابد مگر بدبخت و سفیه و سبک‌نظر و کم‌عقل و نیز کسی که پیرو رهنمودهای شیطان است.

معنی لغات: ﴿**سفه نفسه**﴾ آن را حقیر و خوار گرداند. سفه در اصل به معنی خواری است، از این معنی آمده است: زمام سفیه یعنی خفیف و خوار. ﴿**اصطفیناه**﴾ یعنی او را از ناپاکی پاک نمودیم و تصفیه کردیم. از صفوه به معنی برگزیدن پاکترین و بهترین است. منظور برگزیدن او به نبوت و رسالت، دوستی با خدا و امامت است. ﴿**وصی**﴾ توصیه یعنی راهنمایی دیگری به امری که صلاح و فلاح وی در آن است. ﴿**شهداء**﴾ جمع شاهد به معنی حاضر است. ﴿**خلت**﴾ منقضی و سپری شد.

تفسیر: ﴿و من یرغب عن ملة إبراهیم إلا من سفه نفسه﴾ یعنی جز فردی که خود را خوار و حقیر کرده است، هیچ‌کس از دین روشن و متین حضرت ابراهیم ﷺ روگردان نیست. ﴿و لقد اصطفیناه فی الدنیا﴾ یعنی او را از میان سایر مردم برای رسالت و پیامبری و پیشوایی برگزیدیم. ﴿و إنه فی الآخرة لمن الصالحین﴾ یعنی همانا او در آخرت نیز از جمله‌ی مقربین و نزدیکانی است که صاحب مقام والا می‌باشند. ﴿إذ قال له ربه أسلم﴾ یعنی آنگاه که پروردگارش به او گفت: تسلیم شو و نفس خود را خالصانه تسلیم فرمانش کن. ﴿قال أسلمت لرب العالمین﴾ گفت: تسلیم فرمان خدا شدم و سر تواضع و بندگی در مقابل حکمش فرود آوردم. ﴿و وصی بها إبراهیم بنیه و یعقوب﴾ یعنی ابراهیم خلیل به فرزندان خود توصیه کرد که از آیین او پیروی کنند، و همچنین یعقوب نیز فرزندانش را به تبعیت از دین ابراهیم توصیه کرد. ﴿یا بنی إن الله اصطفی لکم الدین﴾ یعنی ای فرزندان عزیزم! خدا اسلام را برای شما به عنوان آیین انتخاب کرده است. این بازگویی سخنان ابراهیم و یعقوب به فرزندانشان می‌باشد. ﴿فلا تموتن إلا و أنتم مسلمون﴾ پس بر اسلام پایدار و ثابت قدم بمانید و تا دم مرگ بدان متمسک باشید. ﴿أم کنتم شهداء إذ حضر یعقوب الموت﴾ یعنی آیا هنگامی که یعقوب به حال احتضار افتاد و در شرف مرگ قرار داشت و به فرزندان خود وصیت کرد که از آیین ابراهیم پیروی کنند، شما حضور داشتید؟ ﴿إذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی﴾ یعنی آنگاه که به فرزندانش گفت: بعد از من چه چیزی را پرستش می‌کنید؟ ﴿قالوا نعبد إلهك و إله آبائك إبراهیم و إسماعیل و إسحاق﴾ گفتند: جز خدای یگانه و تنها که عبارت است از الله، خدایی دیگر پرستش نمی‌کنیم و آن همان پروردگار جهانیان و خدای پدران و نیاکان پیشین تو است. ﴿و نحن له مسلمون﴾ و ما فقط مطیع و فرمانبردار او هستیم و به درگاه او سر تعظیم فرود می‌آوریم. غرض اثبات برائت آنان از شرک است. خدای متعال به چنین ذریت و نسلی پاک اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿تلك أمة قدخلت﴾ اشاره به ابراهیم و فرزندانش می‌باشد؛ یعنی آنان

جماعت و نسلی بودند که گذشتند و رفتند. ﴿لها ما کسبت و لکم ما کسبتم﴾ یعنی آنان پاداش اعمال خود را دارند و شما نیز به پاداش اعمال خود نایل می‌شوید. ﴿و لاتسألون عما کانوا یعملون﴾ و در روز رستاخیز از شما نمی‌پرسند که آنها در دنیا چه کار کردند، بلکه هر کس بار مسؤولیت اعمال خود را به دوش می‌کشد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و من یرغب﴾ استفهامی است که منظور از آن انکار و سرزنش است و متضمن معنی نفی نیز هست به این معنی که جز انسان سفیه و ابله کسی از دین و آیین ابراهیم روگردان نیست، و جمله معنی توبیخ کافران را دربردارد.

۲ـ آوردن تأکید به وسیله‌ی ﴿إن﴾ و ﴿لام﴾ در ﴿و إنه فی الآخرة لمن الصالحین﴾ به این سبب است که چون از «غیب» و آخرت خبر می‌دهد، به تأکید احتیاج دارد، به خلاف حال دنیا که معلوم و قابل رؤیت است.

۳ـ ﴿إذ قال له ربه أسلم﴾ از باب التفات است؛ چون سیاق کلام مقتضی ﴿و إذ قلنا﴾ می‌باشد. ضمناً التفات از محسنات بیان است و اشاره به ربوبیت در ﴿ربه﴾ به منظور نشان دادن اهتمام و توجه خدا به امر تربیت بندگانش می‌باشد، و همچنین جواب ابراهیم که می‌گوید: ﴿أسلمت لرب العالمین﴾ بیانگر استواری وی در اسلامش می‌باشد و نگفته است: ﴿أسلمت لك﴾؛ زیرا فرمان پروردگار جهانیان را جز به خضوع و اطاعت نباید تلقی کرد.

۴ـ عبارت ﴿آبائك﴾ شامل عمو و پدر و جد است. جد یعنی حضرت ابراهیم﵇ و عمو عبارت است از حضرت اسماعیل﵇ و پدر همانا اسحاق﵇ است. این تعبیر از باب «تغلیب» و از مجازهای معروف کلام فصیح است.

فواید: ابوحیان گفته است: مرگ در اینجا «إذ حضر یعقوب الموت» کنایه از مقدمات آن است؛ زیرا وقتی که مرگ فرا رسد، شخص نمی‌تواند چیزی بگوید. و در گفته‌ی (حضرالموت) کنایه‌ی عجیبی نهفته است؛ به این معنی که مرگ غایب است و باید بیاید،

از این‌رو در دعا گفته می‌شود: «و اجعل الموت خیر غایب ننتظره»[1] مرگ را بهترین غایبی قرار ده که در انتظارش هستیم.

یادآوری: ظاهر فرموده‌ی خدای متعال که می‌فرماید: ﴿و لاتموتن إلا و أنتم مسلمون﴾ نهی از مرگ در غیرحالت اسلام است و مقصود از آن امر به پایداری بر اسلام است تا دم مرگ؛ یعنی بر اسلام پایدار باشید، و هرگز آن را رها نکنید و از آن دوری نجویید و تا زمان مرگ دلایل درخشنده‌ی آن را دست‌آویز قرار دهید و بر آن پایدار باشید، و هنگام مرگ بر اسلام ثابت قدم بمانید.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قَالُواْ كُونُواْ هُودًا أَوْ نَصَارىٰ تَهْتَدُواْ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ
ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾ قُولُوٓاْ آمَنَّا بِٱللَّهِ وَ مَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ
يَعْقُوبَ وَ ٱلْأَسْبَاطِ وَ مَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَانُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾ فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَآ آمَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهْتَدَواْ وَ إِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ
فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ ٱللَّهُ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾ صِبْغَةَ ٱللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبْغَةً وَ
نَحْنُ لَهُۥ عَابِدُونَ ﴿١٣٨﴾ قُلْ أَتُحَآجُّونَنَا فِي ٱللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَآ أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ
نَحْنُ لَهُۥ مُخْلِصُونَ ﴿١٣٩﴾ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ ٱلْأَسْبَاطَ كَانُواْ
هُودًا أَوْ نَصَارىٰ قُلْ ءَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ ٱللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ وَ مَا ٱللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَ لَاتُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُواْ
يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾﴾

* * *

۱ـ البحر المحیط ۱/ ۴۰۱.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال مقرر داشت که آیین و دین ابراهیمعليه السلام آیین حنیف و دین سعه‌ی صدر است، و هرکس به آن ایمان نیاورد و از آن روی برتابد، واقعاً به اوج جهالت و سفاهت رسیده است، به یاد آوری ادعای باطل اهل کتاب پرداخت که گمان می‌بردند هدایت و راهیابی، در پیروی از یهودیت و نصرانیت نهفته است و مشخص کرد که چنین ادعایی بر دلیل استواری قرار ندارد، بلکه انکار و سرسختی محض است. سپس به دنبال آن یادآور شد که دین حق و راستین همانا تمسک و دست‌آویزی به اسلام، دین تمام پیامبران و فرستادگان است.

معنی لغات: ﴿حنيفاً﴾ حنیف یعنی روگرداندن از دین باطل و رو آوردن به دین حق. و حنف به معنی مایل و کج شدن است. لنگ را احنف گفته‌اند؛ چون بر روی یکی از پاهایش کج می‌شود. شاعر گفته است:

ولكــنا خُــلقنا إذ خُــلِقنا حنيفا ديننا عن كل دين(1)

«ما طوری خلق شده‌ایم که دین ما از تمام ادیان راست‌تر و درست‌تر باشد».

﴿الأسباط﴾ جمع سبط است که عبارتند از نوه‌های یعقوب؛ یعنی ذریت و نسل فرزندانش که دوازده فرقه بودند. آنان در میان بنی‌اسرائیل، به مثابه‌ی قبایل در میان اعراب بودند. ﴿شقاق﴾ یعنی مخالفت و دشمنی. از شق گرفته شده است که عبارت است از طرف و جانب؛ یعنی هر یک در طرفی قرار گرفتند. ﴿فسيكفيكهم﴾ از کفایه به معنی محافظت است. ﴿صبغة الله﴾ صبغة از «صَبغ» به معنی تغییر شیء به یکی از رنگهاست. در اینجا منظور دین است. ﴿أتحاجوننا﴾ یعنی آیا با ما مجادله می‌کنید؟ از محاجه به معنی مجادله است. ﴿مخلصون﴾ اخلاص یعنی این‌که قصد از عمل فقط ذات و رضایت خدا باشد.

۱ـ الكشاف ۱/ ۱۴۵.

تفسیر: ﴿و قالوا كونوا هودا أو نصارى تهتدوا﴾ یعنی یهود می‌گفتند: بر آیین و دین ما باشید تا راهیاب شوید و نصاری می‌گفتند: نصرانی شوید تا راهیاب گردید، بدین ترتیب هر گروه مردم را دعوت می‌کند که به دین کج و ناقص آنان درآیند. ﴿قل بل ملة إبراهيم حنيفا و ماكان من المشركين﴾ یعنی ای محمد! به آنها بگو: بلکه ما از دین حنیف و متین، آیین ابراهیم پیروی می‌کنیم و از تمام ادیان دیگر اعراض نموده و به دین استوار او روی می‌آوریم. و ابراهیم از زمره‌ی مشرکان نبود، بلکه مؤمن و یکتاپرست بود. این آیه کنایه از اهل کتاب است و نشان می‌دهد که آنها بر شرک و گمراهی قرار دارند. ﴿قولوا آمنا بالله و ما أنزل إلينا﴾ یعنی ای گروه مؤمنان! بگویید: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده است یعنی قرآن عظیم، ایمان داریم. ﴿و ما أنزل إلى إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و يعقوب و الأسباط﴾ و به آنچه بر ابراهیم نازل شده است ایمان داریم و به صحف و احکامی که پیامبران و نواده‌های ابراهیم و اسحاق، یعنی اسباط، بدان متمسک بودند نیز ایمان داریم، که می‌دانیم نبوت در خاندان آنها مستمر بود. ﴿و ما أوتي موسى و عيسى﴾ و به تورات و انجیل نیز ایمان داریم. ﴿و ما أوتي النبيون من ربهم﴾ و به آنچه بر غیرآنان یعنی سایر پیامبران نازل شده است، ایمان داریم و آنچه را که از جانب خدا آورده‌اند، تصدیق می‌کنیم و به آن ایمان داریم؛ یعنی به تمام آیات بیّنات و معجزات درخشان آنها ایمان داریم. ﴿لا نفرق بين أحد منهم﴾ یعنی بین آنان تفاوت قایل نیستیم که به بعضی ایمان داشته و به بعضی از آنها بی‌باور باشیم همان‌طور که یهود و نصاری چنان کردند. ﴿و نحن له مسلمون﴾ یعنی سر اطاعت به فرمان خدا فرود می‌آوریم و در مقابل حکمش سر تعظیم بر زمین می‌نهیم. ﴿فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا﴾ یعنی اگر اهل کتاب به همان مطالبی که شما گروه مؤمنان به آن ایمان دارید ایمان بیاورند، آنان هم مانند شما هدایت یافته‌اند. ﴿و إن تولوا فإنما هم في شقاق﴾ و اگر از آنچه که شما مردم را به سوی آن فرامی‌خوانید اعراض نمودند، نیک بدان ای محمد! آنان فقط دشمنی و مخالفت با شما را می‌خواهند، و در طلب حق نیستند.

﴿فسیکفیکهم الله﴾ یعنی ای محمد! خدا تو را از شر و آزار آنها محفوظ و مصون خواهد داشت. ﴿و هو السمیع العلیم﴾ و همو گفتارشان را می‌شنود و پندار و نهفته‌های ضمیرشان را می‌داند، و از حیله و خیر و شر آنها آگاه است. ﴿صبغة الله و من أحسن من الله صبغة﴾ یعنی آنچه ما بر آن قرار داریم و به آن مؤمن هستیم همانا عبارت است از دین و آیین خدا که رنگ و بو و فطرت ما بر آن خلق شده و در نتیجه آثار و نشانه‌های آن بر ما نمایان گشته است. همانند آثار رنگ که بر پارچه و لباس نمایان می‌شود. و هیچ دینی از دینی که رنگ و بویش تعیین شده است بهتر نیست و نخواهد بود. ﴿و نحن له عابدون﴾ و فقط خدای جل و علا را پرستش می‌کنیم، و به جز او سر طاعت در برابر هیچ‌کس خم نخواهیم کرد. ﴿قل أتحاجوننا فی الله﴾ آیا در مورد حال و وضع خدا با ما به مجادله برمی‌خیزید و گمان می‌برید که شما فرزندان و دوستان خدا هستید، و پیامبران فقط باید از نسل و جماعت شما باشند نه از اقوام دیگر؟ ﴿و هو ربنا و ربکم﴾ و حال آنکه او پروردگار ما و شما است. ﴿و لنا أعمالنا و لکم أعمالکم﴾ یعنی ما پاداش اعمال خود را داریم و شما هم پاداش عمل خود را، و هیچ‌کس مسؤولیت گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. ﴿و نحن له مخلصون﴾ یعنی ما دین و عمل را خالص بهر خدا داریم. ﴿أم تقولون إن إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط کانوا هودا أو نصاری﴾؟ یعنی ای گروه اهل کتاب! آیا ادعا می‌کنید که این پیامبران و اولادشان ـ ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و ... ـ یهودی یا نصرانی بوده‌اند؟ ﴿قل أأنتم أعلم أم الله﴾ آیا شما به دیانت آنان آگاهترید یا خدا؟ در حالی که خدا اعلام کرده و گواهی داده است که آنها بر آیین اسلام بوده و آنان را از یهودیت و نصرانیت مبرّا معرفی کرده است. ﴿ما کان إبراهیم یهودیا و لانصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما﴾ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه بر آیین حنیف اسلام بود، پس شما چگونه گمان می‌برید که بر آیین شما بوده است؟ ﴿و من أظلم ممّن کتم شهادة عنده من الله﴾ یعنی ظالم‌تر از آنکه مطالب مندرج در تورات و انجیل از جمله مژده آمدن پیامبر را مخفی و کتمان می‌کند،

هیچ‌کس نیست. یا این‌که ظالم‌تر از آن‌که خبر خدا را در مورد این‌که پیامبران گرامی بر آیین اسلام بودند، تکذیب کرده است، احدی نیست. ﴿**و ما الله بغافل عما تعملون**﴾ یعنی خدا از اعمال آنان غافل نیست و آنها را به خاطر آن کیفر می‌دهد. در این آیه وعید شدید دیده می‌شود. ﴿**تلك أمة قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لاتسألون عما كانوا يعملون**﴾ چون این آیه متضمن تهدید و تخویف است آن را تکرار کرده است؛ یعنی وقتی این پیامبران با آن قدر و منزلت و فضلی که داشتند پاداش عمل خود را می‌گیرند پس شما شایسته‌ترید به این‌که پاداش و کیفر عمل خود را بگیرید.

نکات بلاغی: ۱- ﴿**و قالوا كونوا هودا أو نصارى**﴾ ایجاز حذف قرار دارد؛ یعنی یهودیان گفتند: یهودی بشوید و نصاری گفتند: نصرانی بشوید، این بدان معنی نیست که هر دو گروه چنان گفته‌اند؛ زیرا هر یک دین دیگری را باطل به شمار می‌آورد.

۲- در ﴿**فسيكفيكهم الله**﴾ ایجاز ظاهر موجود است که تقدیرش چنین است: ﴿**فسيكفيك شرهم**﴾ و آوردن سین به جای سوف در اول فعل، نشان می‌دهد که پیدایش آن بر آنان در زمانی قریب تحقق می‌پذیرد.

۳- ﴿**السميع العليم**﴾ از جمله صیغه‌های مبالغه می‌باشند به این معنی که شنوایی و دانایی او همه‌چیز را فرا می‌گیرد.

۴- ﴿**صبغة الله**﴾ به طریق استعاره، دین به صبغه موسوم شد؛ زیرا علایم آن در سیمای مؤمن متجلی می‌شود. همان‌طور که اثر رنگ بر لباس نمایان می‌گردد.[1]

۵- ﴿**أتحاجوننا في الله**﴾ استفهام و متضمن معنی توبیخ و سرزنش است.

فواید: اول، در بسی موارد این آیه در قرآن کریم تکرار شده است: ﴿**و ما الله بغافل عما تعملون**﴾. ابوحیان گفته است: این اسلوب جز بعد از ارتکاب وزر و معصیت نمی‌آید،

۱- تلخیص البیان ص ۱۱.

جزء

۲

از آیه ۱۴۲ سوره بقره تا پایان آیه ۲۵۱ سوره بقره

لذا متضمن وعید است و اعلام می‌دارد که خدا کار آنان را رها نمی‌کند.[۱]

دوم؛ ابن‌عباس گفته است: وقتی یک نفر از نصاری دارای فرزند می‌شد، بعد از هفت روز آن را رنگ کرده و در آبی به نام «معمودی» می‌شستند و بدین ترتیب او را پاکیزه می‌کردند، و می‌گفتند این پاکی به جای ختنه بوده و فرد به وسیله‌ی آن نصرانی حقیقی می‌شود، آنگاه خدا این آیه را نازل کرد.[۲]

سوم؛ اهل کتاب تورات را به عربی می‌خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی ترجمه می‌کردند، پیامبر ﷺ فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب و بگویید: ﴿آمنا بما أنزل إلینا﴾ ایمان داریم به آنچه برای ما نازل شده است. به روایت از بخاری.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَاءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلاَّهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُوْا عَلَيْهَا قُل لِلَّهِ ٱلْمَشْرِقُ وَ ٱلْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾ وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَ يَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَ مَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ وَ مَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٣﴾ قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي ٱلسَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَبِّهِمْ وَ مَا ٱللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾﴾

***

۱ـ البحرالمحیط ۱/ ۴۱۶.

۲ـ اسباب‌النزول واحدی ص ۲۲.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: یهود و نصاری گمان می‌بردند که حضرت ابراهیم علیه السلام و دیگر پیامبران یهودی و نصرانی بوده و قبله‌ی آنان بیت‌المقدس بوده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم تا در مکه تشریف داشت، به بیت‌المقدس رو می‌کرد، ولی وقتی که به وی دستور داده شد که روی خود را به طرف کعبه برگرداند، رسالتش مورد طعن و حمله‌ی یهود قرار گرفت و این موضوع را بهانه قرار دادند که از اسلام نقصی بگیرند. از این‌رو گفتند: محمد مشتاق زادگاه خود شده و به زودی به دین قوم خود برمی‌گردد. پس خدا به وی خبر داد که ابلهان و نادانان چه خواهند گفت، و دلیل و حجت کوبنده و استوار را به او تلقین و یادآور شد که نظر و گفتار آنها را رد کند و نفس خود را بر تحمل آزار آنها و پیشامدهای ناگوار آنها شکیبا بار آورد. این اخبار قبل از تغییر قبله یکی از معجزات حضرت محسوب می‌شود.

معنی لغات: ﴿السفهاء﴾ جمع سفیه به معنی نادان و سست نظر و کم آشنا به نفع و ضرر است. اصل سفه به معنی سبک و نازکی است، ثوب سفیه یعنی لباسی که از بافت نازک برخوردار است. ﴿و لاهم﴾ آنها را منحرف کرد. ﴿ولی عن الشی و تولی عنه﴾ یعنی به آن پشت کرد و از آن‌رو برتافت. ﴿وسطا﴾ طبری گفته است: وسط در زبان عربی به معنی نیک است و گویا به معنی عدل و میزان است. و اصل این مسأله عبارت است از این‌که بهترین چیزها اوسط آنها می‌باشد، و مبالغه و تقصیر و کوتاهی مذموم است. ﴿عقبیه﴾ عقب به معنی پشت پا است. ﴿کبیرة﴾ سخت و سنگین. ﴿شطر﴾ شطر در لغت به معنی جهت است و به معنی نصف نیز می‌آید که در حدیث آمده است: ﴿الطهور شطر الإیمان﴾ پاکیزگی نصف ایمان است.

سبب نزول: از براء روایت شده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه آمد، شانزده یا هفده ماه به طرف بیت‌المقدس نماز خواند، پیامبر صلی الله علیه و سلم علاقمند بود به طرف کعبه نماز بخواند، که خدا آیه‌ی ﴿قد نری تقلب وجهك فی السماء﴾ را نازل کرد. به سبب این تغییر

جهت، مردم نادان یعنی یهود، گفتند: چه چیزی آنها را وادار کرد قبله‌ای را ترک نمایند که بر آن بودند؟ خدای متعال فرمود: (مشرق و مغرب ... تا آخر آیه) از آن خدا می‌باشند.(۱)

تفسیر: **﴿سیقول السفهاء من الناس﴾** یعنی افراد کم‌عقل و خیره‌سر می گویند: **﴿ما ولا هم عن قبلتهم التی کانوا علیها﴾** چه چیزی آنها را از قبله‌ای منحرف کرد و برگرداند که به طرف آن نماز می‌خواندند که عبارت بود از بیت‌المقدس، یعنی قبله پیامبران پیشین؟ **﴿قل لله المشرق و المغرب﴾** یعنی ای محمد! به آنها بگو: در تمام جهات، مشرق و مغرب و به هر طرف رو کنیم خدا در آن جهت قرار دارد. **﴿یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم﴾** یعنی بندگان با ایمانش را به راه راست هدایت می‌کند که سعادت دنیا و آخرت را دربردارد. **﴿و کذلك جعلناکم أمة وسطا﴾** یعنی ای گروه مؤمنان! همان‌طور که شما را به دین اسلام رهنمون شدیم، شما را ملتی عادل و نیکو قرار دادیم. **﴿لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا﴾** تا بر ملت‌ها گواه باشید که پیامبرشان رسالت را تبلیغ کرده و پیامبر ﷺ نیز بر شما گواه باشد که رسالت را به شما تبلیغ کرده است. **﴿و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها﴾** یعنی اول به شما امر کردیم به طرف بیت‌المقدس رو کنی و سپس شما را از آن منصرف کرده و امر کردیم به طرف کعبه رو کنی، **﴿إلا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه﴾** تا ایمان مردم را مورد آزمایش قرار بدهیم، و بدانیم چه کسانی پیامبر ﷺ را تصدیق کرده و چه افرادی در مورد دین شک و تردید پیدا می‌کنند و به‌خاطر سستی یقین و عقیده به کفر برمی‌گردند؟ **﴿و إن کانت لکبیرة إلا علی الذین هدی الله﴾** یعنی هر چند این تغییر قبله سخت و مشکل است، جز برای آنان که خدا آنها را هدایت داده است. **﴿و ما کان الله لیضیع إیمانکم﴾** یعنی نه درست است و نه راست که خدای متعال نمازهای شما را به طرف بیت‌المقدس باطل کند، بلکه پاداش آن

۱- اخراج از بخاری.

را به شما می‌دهد. و این موضوع زمانی بود که از پیامبرﷺ سؤال کردند: حال آنان که قبل از تغییر قبله به طرف بیت‌المقدس نماز خوانده و درگذشتند، چه خواهد شد؟ آنگاه آیه نازل شد که ﴿إن الله لرؤوف رحیم﴾ تعلیل برای حکم است؛ یعنی خدای متعال نسبت به بندگان خود مهر و رحمتی وافر دارد لذا پاداش اعمال صالح آنان را ضایع نخواهد کرد. **﴿قد نری تقلب وجهك فی السماء﴾** یعنی ای محمد! چون اغلب می‌دیدیم به اشتیاق تغییر قبله چشمانت در آسمان می‌گشتند، **﴿فلنولینك قبلة ترضاها﴾** پس توجه شما را به طرف قبله‌ای قرار می‌دهیم که دوست داری... که عبارت است از کعبه، قبله‌ی پدرت، ابراهیم. **﴿فول وجهك شطرالمسجد الحرام﴾** در نماز به طرف کعبه‌ی معظمه رو کن! **﴿و حیثما کنتم فولوا وجوهکم شطره﴾** یعنی ای مؤمنان! هرجا که بودید، در نماز به طرف کعبه روکنید. **﴿و إن الذین اوتوا الکتاب لیعلمون أنه الحق من ربهم﴾** یعنی هر آینه یهود و نصاری می‌دانند این تغییر قبله از جانب خدا و حق است، اما آنها با پخش‌کردن شبهات، مردم را آشفته می‌کنند. **﴿و ما الله بغافل عما یعملون﴾** و هیچ‌چیز از اعمال آنان بر خدا مخفی نخواهد ماند و پاداش اعمال آنها را خواهد داد. این آیه متضمن وعید و تهدید است.

نکات بلاغی: ۱ـ گفته است **﴿ینقلب علی عقبیه﴾** شامل استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد؛ چون فردی را که از دین برگشته، به شخصی تشبیه کرده است که به عقب و روی پاشنه‌ها می‌چرخد و برمی‌گردد. امام فخر رازی چنین گفته است.

۲ـ **﴿لرؤوف رحیم﴾** رأفت یعنی شدت رحمت و مهربانی، قوی‌تر را پیش انداخته است تا فاصله‌ی آخر آیه را با حرف میم رعایت کرده باشد. و با «مستقیم» هم‌آهنگ شود، و **﴿رؤوف رحیم﴾** هر دو از جمله صیغه‌های مبالغه می‌باشند.

۳ـ **﴿فول وجهك﴾** منظور از وجه همان‌طور که در **﴿و یبق وجه ربك﴾** آمده، ذات است و این‌گونه تعبیر را (مجاز مرسل) گویند که از باب به کار بردن جزء و اراده کردن کل است.

فواید: اول؛ بخاری در صحیح خود آورده است که پیامبر ﷺ فرموده است: در روز رستاخیز خدای متعال حضرت نوح را می‌خواند او هم می‌گوید: ﴿**لبیك و سعدیك یارب**﴾ خدا می‌فرماید: آیا رسالتت را تبلیغ کردی؟ می‌گوید: بله، آنگاه به امت نوح گفته می‌شود: آیا به شما ابلاغ شد؟ آنها می‌گویند: چیزی به ما نرسیده است و برحذر دارنده‌ای نزد ما نیامده است. آنگاه به نوح می‌گوید: شاهدت کیست؟ می‌گوید شاهدم امت محمد است و امت محمد گواهی می‌دهند که نوح رسالتش را ابلاغ کرده است. و این است معنی فرموده‌ی ﴿**لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً**﴾.

دوم؛ در گفته‌ی خدا ﴿**و ما کان الله لیضیع إیمانکم**﴾ نماز به ایمان تعبیر شده است؛ زیرا ایمان بدون نماز تکمیل نمی‌شود؛ چون نماز شامل نیت و گفته و عمل است.

سوم؛ در تعبیر کعبه به مسجدالحرام اشعار است به این‌که واجب همانا رعایت سمت و جهت است نه عین آنان؛ زیرا برای افراد در فاصله‌ی دور تعیین یقینی عین کعبه سخت و مشکل است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَئِنْ أَتَیْتَ ٱلَّذِینَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ بِكُلِّ آیَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ مَا بَعْضُهُم بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ إِنَّكَ إِذاً لَمِنَ ٱلظَّالِمِینَ ﴿۱۴۵﴾ ٱلَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ یَعْرِفُونَهُ كَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَكْتُمُونَ ٱلْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ ﴿۱۴۶﴾ ٱلْحَقُّ مِن رَبِّكَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِینَ ﴿۱۴۷﴾ وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیهَا فَٱسْتَبِقُوا ٱلْخَیْرَاتِ أَیْنَ مَا تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمُ ٱللهُ جَمِیعاً إِنَّ ٱللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ﴿۱۴۸﴾ وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَبِّكَ وَ مَا ٱللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۹﴾ وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ حَیْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا

وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلاَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْهُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَ ٱخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند گفته‌ی یهودیان ابله را در موقع تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه‌ی معظمه یادآور شد، دستور داد پیامبرﷺ در نماز، به طرف بیت‌العتیق رو کند. در این آیات خاطرنشان شده است که اهل کتاب به درجه و مرحله‌ای از انکار و جدال رسیده‌اند که امیدی به مسلمان شدنشان باقی نمانده است؛ زیرا آنها قبله را به خاطر شبهه‌ای ترک نکرده‌اند که بتوان با دلیل آن را برطرف کرد، بلکه از روی تکبر و دشمنی به مخالفت با تو برخاسته‌اند. و در این آیات حضرت را از انکار و مخالفت و تکذیب اهل کتاب تسلی خاطر است.

معنی لغات: ﴿**آیة**﴾ آیه به معنی دلیل و نشانه است. ﴿**أهواءهم**﴾ جمع هوی؛ یعنی آنچه نفس آرزویش را می‌کند و بدان تمایل دارد. ﴿**ممترین**﴾ امتراء به معنی شک و تردید در مورد چیزی است. از همان ریشه «مراء» و «مریه» نیز آمده است. ﴿**و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه**﴾ یعنی شک ﴿**وجهة**﴾ «وجهة» و «جهت» و «وجه» یک معنی دارند که منظور از آن قبله است. ﴿**هو مولیها**﴾ یعنی او صورتش را به طرف آن قرار می‌دهد، پس، از آوردن وجه بی‌نیاز شده است.

فراء گفته است: یعنی به آن رو کرد. ﴿**فاستبقوا**﴾ یعنی بشتابید و دریابید. ﴿**الخیرات**﴾ یعنی اعمال صالح. جمع «خیره» است. ﴿**تخشوا**﴾ یعنی می‌ترسید، «خشیة» به معنی خوف است.

تفسیر: ﴿**و لئن أتیت الذین أوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتك**﴾ یعنی ای محمد! قسم به خدا اگر در مورد قبله تمام دلایل و معجزات را برای صدق عمل خود به یهود

و نصاری ارائه دهی، از تو تبعیت نمی‌کنند و به طرف قبله‌ی تو نماز نخواهند خواند. ﴿وما أنت بتابع قبلتهم﴾ یعنی بعد از این‌که خدا دستور تغییر قبله را داد، تو هم از قبله‌ی آنها پیروی نخواهی کرد. این امر به‌خاطر مأیوس کردن آنان بود؛ زیرا یهود به منظور فریب دادن حضرت ﷺ می‌گفتند: اگر بر قبله‌ی ما ثابت می‌ماند، ما امیدوار می‌شدیم همان پیامبری باشد که انتظارش را می‌کشیدیم.

﴿و ما بعضهم بتابع قبلة بعض﴾ یعنی نصارا تابع قبله‌ی یهود نمی‌شوند، همان‌طور که یهود نیز تابع قبله‌ی نصاری نمی‌شوند؛ چون در بین خود اختلاف و دشمنی شدید دارند. هر چند همه از قوم بنی‌اسرائیل هستند. ﴿و لئن اتبعت أهواءهم من بعد ما جاءك من العلم﴾ یعنی بر فرض و تقدیر این‌که تو از روی هوای نفس با آنها از در سازش در آیی و از آنچه که آنها هوس می‌کنند و دوست دارند، بعد از تجلی دلایلی که از طریق وحی بر تو نازل شده است، تبیعت و پیروی کنی، ﴿إنك إذا لمن الظالمين﴾ در آن صورت جزو افرادی می‌شوی که مرتکب بدترین نوع ظلم و گناه شده‌اند. البته سخن بر مبنای فرض و تقدیر است. وگرنه پیامبر ﷺ کجا و پیروی از هوای کافران مجرم کجا؟ این مقوله از باب تحریک به منظور استواری و پایداری برحق است. ﴿الذين آتيناهم الكتاب﴾ یعنی یهود و نصاری. ﴿يعرفونه كما يعرفون أبناءهم﴾ حضرت محمد ﷺ را بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی می‌شناسند، همان‌طور که انسان فرزند خود را به‌طور قطع و یقین می‌شناسد. ﴿وإن فريقا منهم ليكتمون الحق و هم يعلمون﴾ یعنی جمعی از آنان که عبارتند از رؤسا و احبارشان، حقیقت را پنهان کرده و آن را نشان نمی‌دهند و اوصاف پیامبر ﷺ را هرچند نزد آنان بسیار واضح توصیف شده است، پنهان می‌دارند. پس آنها عالماً و عامداً اوصافش را کتمان می‌کنند. ﴿الحق من ربك فلا تكونن من الممترين﴾ یعنی ای محمد! آنچه خدا در مورد قبله و دین به تو وحی کرده حق است و در مورد آن شکی به خود راه مده. طرف خطاب پیامبر ﷺ بوده ولی منظور امت پیامبر است. ﴿و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات﴾

یعنی هر ملتی قبله‌ای دارد. و به آن رو می‌کند؛ یعنی صورت و روی خود را به طرف آن مایل می‌کنند. لذا ای گروه مؤمنان! برای انجام دادن کارهای نیک عجله کنید و بشتابید. ﴿أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً﴾ یعنی در هر جا که باشید، در اعماق زمین یا بر قلل کوه‌ها، خداوند برای محاسبه و بازخواست، شما را جمع می‌کند، و حق و باطل را از هم جدا می‌سازد، و پیروان حق و پیروان باطل را مشخص می‌کند و به هر یک پاداش یا کیفر عملش را می‌دهد. ﴿إن الله على كل شيء قدير﴾ یعنی با وجود این‌که بدن و اعضای بدنتان پراکنده و متلاشی شده است، خدا می‌تواند شما را جمع کند. ﴿و من حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام﴾ یعنی به هر جهت برای سفر بیرون رفتی، در نماز به سوی کعبه روکن. ﴿وإنه للحق من ربك و ما الله بغافل عما تعملون﴾ تفسیر آن گذشت. و به منظور تساوی، حکم سفر و حضر تکرار شده است. ﴿و من حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيثما كنتم فولوا وجوهكم شطره﴾ این سومین بار است که امر می‌شود که به کعبه رو کنند. فایده‌ی تکرار بدین قرار است: قبله اولین حکم شرعی بود که نسخ شد، پس برای تأکید و مقرر داشتن و ازاله‌ی هرگونه شک و شبهه‌ای تکرار لازم بود. خدا می‌فرماید: ﴿لئلا يكون للناس عليكم حجة﴾ یعنی امر قبله را برایتان تعریف کرد تا یهود از در انکار و مجادله در نیایند و نگویند: دین ما را انکار می‌کند اما تابع قبله‌ی ما است. بدین ترتیب دلیل و بهانه بر علیه شما پیدا می‌کنند. یا این‌که مشرکین می‌گویند: محمد مدعی دین ابراهیم است وانگهی مخالف قبله‌ی او است. ﴿إلا الذين ظلموا منهم فلا تخشوهم و اخشوني﴾ یعنی جز ستمگران مخالف و دشمن که هیچ‌گونه دلیلی را قبول ندارند. اما از آنها نترسید فقط از غضب من در هراس باشید. ﴿و لأتم نعمتي عليكم و لعلكم تهتدون﴾ یعنی تا با هدایت و راهنمایی کردن شما به قبله‌ی پدرتان، ابراهیم و توفیق نیکبختی دو جهان، فضل و کرم خود را بر شما به اتمام برسانم.

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿اوتوا الکتاب﴾ اسم موصول را جانشین ضمیر کرده است تا کمال بدحالی آنها را به سبب انکار و دشمنی نشان دهد.

۲ـ ﴿و لئن اتبعت أهواءهم﴾ از باب تهییج و تحریک به منظور پایداری بر حق است.

۳ـ ﴿و ما أنت بتابع قبلتهم﴾ این جمله در معنی نفی بلیغ‌تر از گفته‌ی ﴿ما تبعوا قبلتك﴾ می‌باشد؛ زیرا اوّلاً جمله‌ی اسمیه است،ثانیاً نفی آن به وسیله‌ی (ب) مؤکد شده است. صاحب فتوحات الهیه چنین آورده است.

۴ـ در ﴿کما یعرفون أبنائهم﴾ تشبیه مرسلِ مفصل مقرر است؛ یعنی حضرت محمد را به گونه‌ای واضح می‌شناسند که فرزندان خود را نیز همان‌گونه می‌شناسند.

فواید: اول؛ روایت شده است که حضرت عمربن الخطاب رضی الله عنه به عبدالله بن سلام گفت: آیا حضرت محمد را مانند فرزندت می‌شناسی؟ گفت: بله و بهتر. جبرئیل امین از آسمان، تعریف و وصفش را بر امین زمین نازل کرد پس بدون شک دانستم که پیامبر است، ولی فرزندم نمی‌دانم شاید مادرش مرتکب خیانت شده باشد. آنگاه حضرت عمر سرش را بوسید.[۱]

دوم؛ علما بیشتر از مردم عادی در معرض تهدید الهی قرار می‌گیرند. از این‌رو خدا درباره‌ی اهل کتاب افزوده و گفته است: ﴿و هم یعلمون﴾ چون فردی که از روی نادانی مرتکب جرمی می‌شود مانند فردی نیست که از روی آگاهی و علم مرتکب آن می‌گردد.

سوم؛ فرمان «استقبال کعبه» سه‌بار تکرار شده است. قرطبی گفته است: حکمت در این تکرارها این است که اولی برای اهل مکه می‌باشد، دومی برای دیگر اماکن، و سومی برای افرادی که به سفر می‌روند.[۲]

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۱۴۰ و محاسن‌التاویل ۲ /۳۰۵.

۲ـ قرطبی ۲/۱۲۸.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ
الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۱﴾ فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لاتَكْفُرُونِ ﴿۱۵۲﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاَةِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۳﴾ وَ لاتَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ
فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لاتَشْعُرُونَ ﴿۱۵۴﴾ وَ لَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ
وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۵﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُصِيبَةٌ
قَالُوا إِنَّا لِلهِ و إِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَـئِكَ هُـمُ
الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که آیات قبلی درباره بنی‌اسرائیل داد سخن داد، و نعمت‌های خدا را به تفصیل یادآور شد که با انکار و ناسپاسی آنها روبرو گردید و بیش از یک سوم این سوره‌ی مبارک به برشمردن جرایم آنها پرداخته است تا مؤمنان پند و اندرز بگیرند، آنگاه آیات کریم، مؤمنان را مخاطب قرار داده و نعمت‌های بیکران حضرت حق را بر آنان یادآور شده است که از جمله‌ی این نعمت‌ها یکی بعثت حضرت خاتم پیامبران است، و بعد از این‌که بحث درباره‌ی یهود با چنان بیانی واضح خاتمه یافت، زمان آن فرا رسید که مؤمنان را متوجه نعمت‌های گرانقدر و قانون‌گذاریهای حکیمانه بنماید که نیکبختی دو گیتی آنان را در بردارد.

معنی لغات: ﴿الكتاب﴾ یعنی قرآن عظیم. ﴿الحکمة﴾ یعنی سنت و روش پاک پیامبر ﷺ. ﴿فاذکرونی﴾ اصل ذکر به معنی به خاطر آوردن قلبی است. و ذکر زبانی هم به ذکر موسوم شد؛ چون نشانه و علامت یاد قلبی است. ﴿و لنبلونکم﴾ در اصل بلا به

معنی محنت و سختی و آزمایش است که هم برای خیر به‌کار می‌رود و هم برای شر. ﴿و نبلوکم بالشر و الخیر فتنة﴾. ﴿مصیبة﴾ مصیبت یعنی هر آنچه مؤمن را اذیت کند، اعم از این‌که مربوط به شخص خودش باشد، یا به مال یا اولادش. ﴿صلوات﴾ در اصل به معنی دعا است، در نزد خدا به معنی رحمت و مهر است و در نزد فرشتگان به معنی طلب بخشودگی و مغفرت است.

تفسیر: ﴿کما أرسلنا فیکم رسولا منکم﴾ این گفتار به آیات پیشین مربوط است که فرموده است: ﴿و لأتم نعمتی﴾ پس معنیش چنین است: همان‌طور که نعمتم را بر شما تکمیل کردم، همان‌طور هم از خودتان برایتان پیامبر ارسال کردم و فرستادم. ﴿یتلوا علیکم آیاتنا﴾ تا قرآن را برای شما بخواند، ﴿و یزکیکم﴾ و شما را از شرک و افعال زشت پاک کند، ﴿و یعلمکم الکتاب و الحکمة﴾ و احکام کتاب مجید و سنت پاک نبوی را به شما یاد دهد، ﴿و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون﴾ و در مورد امور دین و دنیا مطالب زیادی به شما بیاموزد که قبلاً آن را نمی‌دانستید. ﴿فاذکرونی اذکرکم﴾ یعنی با انجام‌دادن عبادت و انجام فرمان من، مرا یاد کنید من هم با دادن پاداش و مغفرت شما را یاد می‌کنم. ﴿و اشکروا لی و لاتکفرون﴾ یعنی نعمتم را سپاسگزار باشید، و با انکار و نافرمانی، به آن ناسپاس نباشید. در روایت است که حضرت موسی علیه السلام گفت: بار خدایا! چگونه تو را سپاسگزار باشیم؟ خدا فرمود: (مرا به یاد بیاور و مرا فراموش مکن، وقتی مرا به یاد بیاوری، یعنی مرا سپاسگزار گشته‌ای، و وقتی مرا فراموش کنی، یعنی نسبت به من ناسپاس و نافرمان شده‌ای)[1] سپس خدای متعال بندگانش را به لفظ ایمان مورد خطاب قرار داد، تا تصمیم و همت آنان را برای امتثال و اطاعت اوامر الهی برانگیزد. این دومین ندایی است که در این سوره‌ی مبارکه آمده و گفته است: ﴿یا أیها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلاة﴾ ای ایمان

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۱۴۲.

آورندگان! با صبر و شکیبایی و اقامه‌ی نماز در مورد امور دنیایی و اخروی خود یاری و کمک بجویید؛ چون با پیش‌گرفتن شکیبایی به هر فضیلتی نایل می‌آیید، و با اقامه‌ی نماز، به هر پَستی و خفتی خاتمه می‌دهید. **﴿و إن الله مع الصابرين﴾** یعنی خدا با عطا کردن کمک و یاوری و حفظ و تأیید، با آنها خواهد بود. **﴿و لاتقولوا لمن يقتل في سبيل الله أموات﴾** یعنی به شهیدانی که به خاطر راه خدا کشته شده‌اند، نگویید مرده‌اند. **﴿بل أحياء ولكن لاتشعرون﴾** بلکه آنها زنده هستند و نزد خدای خود روزی می‌خورند. اما شما نمی‌دانید؛ زیرا آنها در حیاتِ برزخی مترقی‌تر از این حیات قرار دارند. **﴿و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات﴾** یعنی با اندکی بلا و مصیبت از قبیل بیم و هراس و گرسنگی و از دست دادن بعضی از ثروت و مرگ برخی از محبوبان و تباه شدن قسمتی از کشت و ثمر، شما را آزمایش می‌کنیم. **﴿و بشر الصابرين﴾** یعنی مژده‌ی بهشت پرنعمت به کسانی بده که بر بلا و مصیبت شکیبایی می‌کنند. آنگاه خدای متعال شکیبایان را معرفی کرده و می‌فرماید: **﴿الذين إذا أصابتهم مصيبة﴾** آنان که وقتی در سختی و بلایا آسیبی می‌بینند، **﴿قالوا إنا لله و إنا إليه راجعون﴾** طلب رجعت و برگشت به سوی خدا می‌کنند، و اقرار می‌کنند که بندگان خدا هستند و خدا هر کاری که بخواهد با آنها می‌کند. **﴿أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون﴾** یعنی آنان که دارای چنان صفاتی باشند، از جانب خدا مورد تمجید و تعریف و رحمت و مهر قرار می‌گیرند و آنها به راه نیکبختی رهنمون شده‌اند.

نکات بلاغی: ۱ـ در بین دو کلمه‌ی **﴿أرسلنا﴾** و **﴿رسولا﴾** جناس اشتقاق مقرر است که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۲ـ آوردن **﴿و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون﴾** بعد از **﴿و يعلمكم الكتاب و الحكمة﴾** از باب ذکر خاص بعد از عام است. و به خاطر افاده‌ی شمول آمده است. این طرز بیان را در علم بلاغه **﴿اطناب﴾** می‌گویند.

۳ـ ﴿أموات بل أحیاء﴾ شامل ایجاز حذف است و تقدیر آن چنین است: ﴿لاتقولوا أموات بل هم أحیاء﴾ و بین آن دو طباق برقرار است.

۴ـ نکره آوردن ﴿شیء﴾ درگفته‌ی ﴿شیء من الخوف﴾ برای تقلیل است؛ یعنی چیزی کم.

۵ـ ﴿صلوات من ربهم و رحمة﴾ تنوین آنها معنی تفخیم می‌دهد. ذکر «رب» اضافه‌ی آن به ضمیر «هم» ﴿ربهم﴾ به منظور نشان‌دادن مزید توجه خدا به آنها است.

٦ـ ﴿هم مهتدون﴾ صیغه‌ی قصر و از نوع قصر صفت بر موصوف است.

فواید: اول؛ از حضرت عمربن الخطاب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: هر مصیبتی به من رو می‌آورد سه نعمت را در آن می‌یافتم: اول این‌که مصیبت در دینم نبود، دوم از آنچه که بود بزرگتر نبود، سوم خدا برای آن پاداشی بزرگ مقرر می‌فرماید. آنگاه آیه را خواند: ﴿أولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون﴾.

دوم؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وقتی یک نفر فرزندش بمیرد، خدای متعال به فرشتگان می‌گوید: جان فرزند عبدم را گرفتید؟ می‌گویند: بله، سپس می‌پرسد میوه‌ی قلبش را گرفتید؟ می‌گویند: بله. می‌پرسد عبدم چه گفت؟ می‌گویند: رجعت[1] خواست و تو را سپاسگزار شد، خدا می‌فرماید: (در بهشت برای بنده‌ام خانه‌ای به نام مسجد بسازید).[2]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَ ٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ ٱللهِ فَمَنْ حَجَّ ٱلْبَيْتَ أَوِ ٱعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَن تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ ٱللهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿۱۵۸﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَاتِ وَ

۱ـ اشاره به جمله‌ی «إنا لله و إنا إلیه راجعون» که پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند در مصیبت وارده انسان مؤمن این جمله را بگوید.

۲ـ روایت از احمد و ترمذی.

ٱلْهُدَىٰ مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلْكِتَابِ أُوْلَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ ٱللهُ وَ يَلْعَنُهُمُ ٱللاَّعِنُونَ ﴿۱۵۹﴾ إِلاَّ ٱلَّذِينَ
تَابُوْا وَ أَصْلَحُوْا وَ بَيَّنُوْا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوْا وَ
مَاتُوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُوْلَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ ٱللهِ وَ ٱلْمَلاَئِكَةِ وَ ٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۶۱﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ
عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَ لاَ هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿۱۶۲﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا دستور داد که او را یادآور و سپاسگزار باشند، و بعد از اینکه از مؤمنان خواست از شکیبایی و نماز و عبادت یاری بجویند، به دنبال آن به ذکر اهمیت حج پرداخت که از شعایر دین خداست. سپس بر وجوب نشر و اشاعه‌ی علم و عدم کتمان آن تأکید فرمود، و خطر کتمان آیات بیّنات و هدایت را خاطرنشان ساخت. کاری که یهود و نصاری در کتب خود انجام دادند، و استحقاق نفرین و غضب و نابودی را پیدا کردند.

معنی لغات: **﴿شعائر الله﴾** جمع شعیرة که در لغت به معنی علامت است و شعار هم از آن مشتق است. و اشعرالهَدْی یعنی علامت شناسایی بر آن نهاد. و شعایر: عبارت است از تمام اعمال مربوط به امور دین که به منظور عبادت خدا آن را انجام می‌دهیم؛ از قبیل طواف و سعی و اذان و امثال آنها. **﴿حج﴾** حج در لغت به معنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد زیارت کعبه به منظور ادای مناسک از قبیل طواف و سعی. **﴿اعتمر﴾** عمرة در لغت به معنی زیارت است اما اکنون مراد از آن زیارت کعبه می‌باشد که، به صورت اسم خاص و علم درآمده است. **﴿جناح﴾** جناح به معنی تمایل به گناه است و گویا به معنی خود گناه است. بدان نامیده شد؛ چون تمایل به باطل است. گفته می‌شود: **جنح الی کذا**، یعنی بدان تمایل پیدا کرد. ابن اثیر گفته است: در هر جا بیاید به معنی گناه و تمایل است. **﴿یکتمون﴾** کتمان، به معنی پنهان کردن و پوشیدن است. **﴿ینظرون﴾** به معنی مهلت داده می‌شوند.

تفسیر: **﴿إن الصفا و المروة﴾** نام دو کوه نزدیک بیت‌الحرام است **﴿من شعائر الله﴾** یعنی از نشانه‌های دین خدا و مناسک آن است که به منظور عبادت خدا آن را انجام می‌دهیم. **﴿فمن حج البیت أو اعتمر﴾** یعنی هرکس قصد حج بیت‌الله کند یا قصد زیارت بکند و یکی از دو منسک حج یا (عمره) را انجام دهد؛ **﴿فلا جناح علیه أن یطوف بهما﴾** حرج و گناهی بر او نیست که سعی بین آن دو را انجام دهد. زمانی مشرکان سعی بین آنها را انجام می‌دادند و به مسح بت‌ها می‌پرداختند، هم‌اکنون شما به خاطر جلب رضایت خدا سعی را انجام بدهید، و طواف بین آن دو را از ترس تشبیه به مشرکین ترک نکنید. **﴿و من تطوع خیرا﴾** یعنی هرکس بعد از ادای حج فرض، حج یا عمره را به تطوع انجام دهد، یا عملی نیک انجام دهد، **﴿فإن الله شاکر علیم﴾** خدای سبحان طاعت او را در نظر دارد، و پاداش آن را به بهترین وجه خواهد داد؛ زیرا به تمام اعمالی که از بندگانش صادر می‌شود، آگاه است، و پاداش نیکوکاران در نزدش ضایع نمی‌گردد. **﴿إن الذین یکتمون ما أنزلنا من البینات و الهدی﴾** یعنی آنان که آیات بینات را که ما نازل کردیم مخفی می‌کنند، و دلایل روشن و آشکار بر صدق حضرت محمدﷺ را مستور می‌دارند. **﴿من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب﴾** بعد از این‌که در تورات، یا دیگر کتب آسمانی آن را توضیح دادیم، خدا می‌فرماید: **﴿الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورات و الإنجیل﴾**. **﴿أولئك یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون﴾** یعنی آنان که دارای اعمال زشت و ناپسندند، که اوصاف پیامبرﷺ را کتمان می‌کنند، احکام تورات را تحریف می‌نمایند، خدا آنان را نفرین کرده و از رحمت خود دور می‌کند، و فرشتگان و مؤمنان نیز آنها را نفرین می‌کنند. **﴿إلا الذین تابوا و أصلحوا و بینوا فأولئك أتوب علیهم﴾** جز آنان که از اعمال خود پشیمان گشته و آنچه را که فاسد کرده‌اند اصلاح کنند، و حقیقت مطالب منزّل از جانب خدا را برای مردم بیان کنند و توضیح دهند. خدا توبه‌ی چنین افرادی را قبول و رحمتش شامل حال آنها می‌شود. **﴿و أنا التواب الرحیم﴾** یعنی من توبه‌ی بندگان را قبول می‌کنم و دایره‌ی مهر و رحمتم وسیع و فراخ است. از اعمال

زشت آنان چشم‌پوشی می‌کنم. ﴿إن الذين كفروا و ماتوا و هم كفار﴾ یعنی آنان که به خدا کافرند و باور ندارند و بر کفرشان تا دم مرگ اصرار می‌ورزند، ﴿أولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين﴾ یعنی خدا و فرشتگان و تمام مردم روی زمین آنان را لعنت و نفرین می‌کنند، حتی در روز قیامت، کفار یکدیگر را لعنت و نفرین می‌کنند. ﴿خالدين فيها﴾ یعنی در آتش برای همیشه خواهند ماند. در اینجا به منظور اشاره بزرگ جلوه دادن آتش جهنم از ضمیر استفاده شده است. ﴿لايخفف عنهم العذاب﴾ یعنی عذاب آنها در جهنم دایمی است و قطع نمی‌شود و تخفیف‌پذیر نیست حتی به مدت یک چشم به هم‌زدن. ﴿لايفتر عنهم و هم فيه مبلسون﴾. ﴿و لاهم ينظرون﴾ یعنی فرصت و مهلتی ندارند و عذاب آنها به تأخیر نمی‌افتد، بلکه به محض رفتن از دنیا در عذاب خواهند بود.

سبب نزول: از انس رضی الله عنه روایت شده است که درباره‌ی صفا و مروه از او سؤال کردند، وی در جواب گفت: صفا و مروه از شعایر زمان جاهلیت بودند، وقتی اسلام آمد ما از انجام دادن آنها اجتناب ورزیدیم آنگاه آیه نازل شد: ﴿إن الصفا و المروة من شعائر الله﴾.[1]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿من شعائر الله﴾ یعنی من شعایر دین الله، پس شامل ایجاز حذف است.

۲ـ ﴿شاكر عليم﴾ یعنی پاداش اطاعت را می‌دهد. ابوسعود گفته: به عنوان مبالغه، پاداش را به شکر تعبیر کرده که نشان‌دهنده‌ی مزید احسان بر بندگان است، از این‌رو شکر را آورده و به طریق مجاز قصد پاداش را کرده است.

۳ـ ﴿يلعنهم الله﴾ شامل التفات است که از ضمیر متکلم به ضمیر غایب آن را تغییر داده است؛ زیرا بر مبنای اصل می‌بایست ﴿نلعنهم﴾ بیاید ولی آوردن اسم ظاهر خدای جلیل (الله) به منظور القاء بیم و هیبت در قلب است.

۱ـ تخریج از بخاری، به الدر المنثور شیخ سیوطی مراجعه کنید ۱/۱۵۹.

۴- ﴿یلعنهم اللاعنون﴾ در آن جناس اشتقاق قرار دارد که از محسنات بدیع است.
۵- ﴿خالدین فیها﴾ یعنی در نفرین یا در آتش خواهند ماند. و به منظور تفخیم و تهویل ضمیر را آورده است.
٦- ﴿و لاهم ینظرون﴾ ترجیح دادن جمله‌ی اسمیه به منظور دوام و استمرار نفی است.

فواید: اول؛ در زمان جاهلیت در بالای صفا بتی به نام «اساف» و در بالای مروه بتی به نام «نایله» قرار داشت، وقتی مشرکین به طواف می‌پرداختند آن دو را مسح می‌کردند، مسلمانان از ترس تشبه و همگونی با اهل جاهلیت از آن دوری جسته، و از طواف اجتناب ورزیدند، تا این‌که آیه نازل شد و مشخص شد که آنها از جمله‌ی شعایر دین خدا هستند، و در سعی بین صفا و مروه، بر آنان گناهی نیست؛ چون مسلمانان سعی را به خاطر خدا انجام می‌دهند نه به‌خاطر بت‌ها.

دوم؛ شکر به معنی مقابله‌ی احسان و نیکی است؛ نه تمجید و ثنا. و این معنی در مورد ذات خدا محال است؛ زیرا هیچ‌کس بخشش و نعمتی بر او ندارد تا او را سپاسگزار باشد. از این رو علما آن را بر ثواب و پاداش حمل کرده‌اند؛ یعنی خدای متعال ثواب و اجر عاملین را ضایع نمی‌کند. می‌گویم: درست همان است که سلف بر آن بوده‌اند که صفات را همان‌طور که آمده‌اند می‌پذیرفتند، پس شکری است شایسته‌ی جلال و کمال او.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ ٱلرَّحْمٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾ إِنَّ فِيْ خَلْقِ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱخْتِلاَفِ ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ وَ ٱلْفُلْكِ ٱلَّتِيْ تَجْرِى فِيْ ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ ٱلنَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ ٱللهُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مِن مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ ٱلرِّيَاحِ وَ ٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ

دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ
ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ﴿۱۶۵﴾ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا
وَرَأَوُا ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ﴿۱۶۶﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا
تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿۱۶۷﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال حال و وضع کفاری که آیات خدا را انکار می‌کردند بیان نمود و عذاب و خواری آنها را در آخرت توضیح داد، در اینجا به ذکر دلایل قدرت و یگانگی خویش پرداخت، و دلایل را بر اثبات وجود خالق دانا، خدایی که به سرانجام کارها آگاه است، اقامه کرده و اول عالم علیا و سپس عالم سفلی را یادآور شد، آنگاه به تعاقب و دنبال هم آمدن شب و روز اشاره کرده و سپس کشتی‌ها را یادآور شده است که سینه و امواج دریاها را می‌شکافند. آنگاه به باران اشاره کرد که در آن حیات رستنی‌ها و جانداران نهفته است. آنگاه به انواع حیوانات عجیب و غریب اشاره کرده که روی کره‌ی خاکی پخش گشته‌اند. سپس باد و ابر را متذکر شد که خدا آنها را به نفع انسان مسخر کرده است. و در خاتمه فرمان تفکر و به‌کارگرفتن اندیشه را درباره‌ی صنایع الهی به انسان داده است، و امر کرد که عقل را به‌کار گیریم و درباره‌ی خلقت و آفرینش زیبایِ او بیندیشیم، تا عاقل بتواند از طریق اثر، به وجود مؤثر پی ببرد، و از راه صفت، به عظمت خالق با تدبیر و آگاه راه یابد.

معنی لغات: ﴿و إلهكم﴾ إله یعنی معبود، حق باشد یا باطل، و در اینجا منظور معبود حقیقی است که عبارت است از الله، پروردگار جهانیان. ﴿الفلك﴾ به معنی کشتی بزرگ است. اسمی است هم بر مفرد اطلاق می‌شود و هم بر جمع. ﴿و بث﴾ بث به معنی پخش

و پراکنده و انتشار است. ﴿کالفراش المبثوث﴾ از آن گرفته شده است. ﴿دابة﴾ دابه در لغت بر تمام جاندارانی که بروی زمین حرکت می‌کنند؛ اطلاق می‌شود؛ از قبیل انسان و حیوان، از «دبیب» به معنی رفتن به آرامی است. ولی عرب آن را به حیوان اختصاص داده‌اند. گفته‌ی خدا دلیل بر معنی لغوی آن است که فرموده است: ﴿و الله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی أربع﴾ بدین ترتیب خزندگان و انسان و حیوان را با هم جمع کرده است. ﴿تصریف الریاح﴾ ریاح جمع ریح به معنی نسیم است. و تصریف ریاح یعنی به حرکت در آوردن آن در جهات مختلف و تغییر آن از یک حالت به حالتی دیگر؛ یعنی به گرمی و سردی می‌وزد، و به صورت تند باد و نسیم می‌آید، و گاهی گیاهان را بارور می‌کند و زمانی عقیم است. ﴿المسخر﴾ از تسخیر به معنی آسان و رام‌کردن و خوارکردن آمده است. ﴿أندادا﴾ جمع ند به معنی همگون است. منظور از آن بت‌ها است. ﴿الأسباب﴾ جمع سبب است و در اصل به معنی ریسمان و رسن است و منظور مناسبات بین مردم است از قبیل نسب و صداقت. ﴿کرة﴾ برگشتن به حالت قبلی. ﴿حسرات﴾ جمع حسرت به معنی پشیمانی سخت و شدید است بر چیزی که از دست رفته است. و در قرآن آمده است: ﴿أن تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله﴾.

سبب نزول: عطاء آورده است که در مدینه آیه‌ی ﴿و إلهکم إله واحد﴾ بر پیامبر ﷺ نازل شد، کفار قریش گفتند: تنها یک خدا چگونه به همه‌ی مردم می‌رسد؟ آنگاه خدا آیه‌ی ﴿إن فی خلق السموات و الأرض ... تا ... لآیات لقوم یعقلون﴾ را نازل کرد.(۱)

تفسیر: ﴿و إلهکم إله واحد﴾ یعنی خدایی که شایسته‌ی پرستش باشد یک خدا و معبود است. در ذات شبیه ندارد و در صفات و افعال همگون و همتا ندارد. ﴿لا إله إلا هو

۱ـ اسباب نزول واحدی ص ۲۵ و قرطبی ۲/ ۱۹۱.

الرحمن الرحیم﴾ یعنی جز او ـ جل جلاله ـ معبودی به حق و شایسته موجود نیست، و او صاحب نعمت و منشأ و مصدر احسان و نیکی است. ﴿إن فی خلق السموات و الأرض﴾ یعنی در ابداع و خلق آسمان و زمین، با تمام صفت‌های شگفت‌انگیز و عجیبی که در آن نهفته است و با تمام دلایل قدرت ﴿و اختلاف اللیل و النهار﴾ و پشت سر یکدیگر آمدن منظم و محکم شب و روز، به طوری که شب فرا می‌رسد و روز آن را تعقیب کرده و پشت سرش سر برمی‌آورد. روز بلند می‌شود و شب کوتاه و بالعکس. ﴿و الفلك التی تجـری فی البحر﴾ و کشتی‌های غول‌پیکر با بارهای سنگین بر سینه‌ی دریاها شناور و در جریان است. ﴿بما ینفع الناس﴾ که بارشان عبارت است از کالاهای تجارت که به حال انسان مفید است. ﴿و ما أنزل الله من السماء من ماء﴾ و آنچه خدا از ابر فرو فرستاد، بارانی که حیات سرزمین‌ها و کشورها و بندگان بر آن مبتنی است. ﴿فأحیا به الأرض بعد موتها﴾ پس به وسیله‌ی چنین آبی کشتزارها و درختان را که خشک و بی‌برگ و دانه و ثمر شده بودند، زنده و سرسبز کرد. ﴿و بث فیها من کل دابة﴾ و انواع جنبنده را بر روی زمین پخش و پراکنده کرد، جنبنده‌هایی که در شکـل و حـجم و رنگ و صـدا بـا هـم تـفاوت دارنـد. ﴿و تصریف الریاح﴾ و در وزش و جابه‌جایی و تغییر جهت دادن به شمال و جنوب و گرمی و سردی بادها و در وزش ملایم و یا تندباد. ﴿و السحاب المسخر بین السماء و الأرض﴾ و ابر مطیع و رام و فرمانبر، به هر جا که خدا بخواهد به حرکت در مـی‌آید، آب زلال و فراوان با خود دارد، و قطره قطره آن را بر زمین می‌ریزد. کعب‌الاحـبار گـفته است: ابر غربال و الک باران است و اگر ابر نـباشد باران بر روی هر چیزی در زمین می‌افتد و آن را فاسد و خراب می‌کند.[1] ﴿لآیات لقوم یعقلون﴾ یعنی برای قومی که عقل پویا و بصیرتی جویا دارند، دلایل و براهینی عظیم‌اند، و بر قدرتِ بدون نقص و حکمت درخشان و رحمت

۱ـ البحر المحیط ۱/ ۴۶۷.

بیکران خالق با تدبیر دلالت دارند، و نشان می‌دهند که این امور عظیم و با نظم ساخته‌ی قدرت خدای قادر و حکیم است. سپس خدا از بدفرجامی مشرکین خبر داده است که به پرستش غیرخدا پرداخته‌اند. و فرموده است: ﴿و من الناس من يتخذ من دون الله أنداد﴾ یعنی بعضی از انسان‌ها به درجه‌ای از جهالت و نادانی رسیده‌اند که غیر از خدا را به خدا شبیه و همگون ساخته‌اند؛ یعنی رؤسا و بت‌ها را برگرفته‌اند. ﴿يحبونهم كحب الله﴾ همان‌طور که مؤمنان محبت خدا را در دل دارند، آنها هم محبت بت‌ها را در دل دارند و آنها را تعظیم کرده و در مقابلشان سر فروتنی بر زمین می‌نهند. ﴿و الذين آمنوا أشد حبا لله﴾ یعنی محبت مؤمنان برای خدا شدیدتر و عمیقتر است از محبت مشرکین در قبال همگون‌ها که ﴿أنداد﴾ می‌باشد. ﴿و لو يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوة لله جميعاً﴾ یعنی اگر ستمکاران می‌دانستند، در روز رستاخیز هنگامی که می‌دیدند چه عذاب سختی در انتظار آنها است، درمی‌یافتند که قدرت و توانایی، تنها از آن خداست ﴿و أن الله شديد العذاب﴾ یعنی عذاب خدا سخت است و دردناک. جواب «لو» محذوف است؛ یعنی «لرأوا ما لايوصف من الهول و الفظاعة». ﴿إذ تبرأ الذين اتبعو من الذين اتبعوا﴾ یعنی رؤسا از پیروان خود تبری می‌جویند. ﴿و رأوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب﴾ یعنی وقتی عذاب را با چشم خود دیدند و روابط بین آنان قطع شده و دوستی و مودت از میان رفت، ﴿قال الذين اتبعوا لو أن لنا كرة فنتبرّأ منهم﴾ یعنی پیروان آرزو می‌کردند که به دنیا برگردند، تا از آنها تبرا کنند که آنها راگمراه کردند. ﴿كما تبرءوا منا﴾ همان‌طور که آنان در آن روز پرهول و هراس از ما تبرا کردند. خدا می‌فرماید: ﴿كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم﴾ یعنی خدا همان‌طوری که شدت عذاب را به آنها بنمود، همان‌طور هم اعمال زشت آنها را ارائه می‌دهد، و داغ و پشیمانی سخت و حسرت‌ها بسان شراره‌ی اخگر در دلشان قرار می‌دهد. ﴿و ما هم بخارجين من النار﴾ یعنی برای نجات از آتش راه خروجی ندارند، بلکه در عذابی جاوید و بدبختی همیشگی خواهند بود.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**و إلهکم إله واحد**﴾ به منظور قرار دادن انکار شده در جای انکار نشده، خبر خالی از تأکید آمده است؛ چون به حدی دلایل و براهین درخشان و قطعی در پیش‌رو دارند که اگر درباره‌ی آن فکر را به‌کار گیرند، آن را بی‌نهایت قانع‌کننده خواهند یافت.
۲ـ ﴿**لآیات**﴾ نکره آوردن آیات به قصد تفخیم است؛ یعنی آیاتی عظیم دال بر قدرت بی‌چون و چرا و حکمت متجلی و درخشان.
۳ـ ﴿**کحب الله**﴾ در آن تشبیه (مرسلِ مجمل) است؛ چون ادات را ذکر و وجه شبه را حذف کرده است.
۴ـ ﴿**أشد حبا لله**﴾ به صراحت آوردن تفضیل، بلیغ‌تر از ﴿**احب الله**﴾ است، مانند ﴿**فهی کالحجارة أو أشد قسوة**﴾ هر چند **أو أقسی** هم درست است.
۵ـ ﴿**و لو یری الذین ظلموا**﴾ به منظور حاضرکردن تصویر در ذهن شنونده و ذکرکردن سببِ عذاب شدیدی که در آن به سر می‌برند اسم ظاهر را به جای ضمیر ﴿**و لو یرون**﴾ آورده است.
٦ـ گفته‌ی ﴿**رأو العذاب**﴾ و ﴿**تقطعت بهم الأسباب**﴾ مرصع است. در علم بدیع ترصیع عبارت است از سجع داشتن عبارت.
۷ـ ﴿**و ما هم بخارجین من النار**﴾ آوردن آن به صورت جمله‌ی اسمیه برای افاده‌ی دوام و خلود است.

فواید: اول؛ خدای متعال در آیه‌ی فوق به عنوان نشان‌دادن پند و اندرز و استدلال بر وحدانیت خود، هشت نوع از مخلوقات و آفریده‌های عجیب و شگفت‌انگیز خود را ذکر کرده است: ۱ـ عبارت است از خلق آسمان‌ها و آنچه در آنها قرار دارد؛ از قبیل ستارگان و آفتاب و ماه. ۲ـ زمین و آنچه در آن قرار دارد؛ از قبیل کوه‌ها و دریاها و درختان و رودخانه‌ها و معادن و جواهر. ۳ـ اختلاف شب و روز، اختلاف در طولانی بودن و کوتاه بودن و روشنایی و تاریکی و زیادی و نقصان. ۴ـ کشتی‌های غول پیکر که انگار کوه‌های

استوارند در دل دریا بالا آمده و حامل بارهای سنگین و انسانند. باد در رفت و آمد آن را به حرکت در می‌آورد، ۵ـ عبارت است از باران، که خدای توانا آن را سبب و عامل حیات موجودات، حیوان و نبات قرار داده و آن را به میزان معین فرو می‌ریزد. ٦ـ آنچه روی زمین پخش و منتشر است؛ از قبیل انسان و حیوان با اختلاف سیما و شکل و رنگ. ۷ـ تغییر باد و هوا که جسمی لطیف است. با وجود این بی‌نهایت نیرومند است به طوری که می‌تواند صخره‌ها و درختان را از جا بکند و ساختمان‌های عظیم را ویران کند، با این وصف مایه‌ی حیات است، پس اگر در یک چشم به هم زدن قطع شود، تمام جانداران تلف خواهند شد، و هرچه روی زمین قرار دارد خواهد گندید. ۸ـ ابر است، که حامل آب فراوان و کلان است که دره‌ها را پر از سیلاب کرده و در بین آسمان و زمین، بدون تکیه‌گاه و ستون و واسطه‌ای، معلق می‌ماند. پس پاک و منزه خدایی است یگانه و قدرتمند.

دوم؛ لفظ ریاح هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع در قرآن آمده است، به صورت جمع با رحمت به‌کار رفته است. و به صورت مفرد با عذاب؛ مانند ﴿و من آیاته أن یرسل الریاح مبشرات﴾ و ﴿و هو الذی أرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته﴾ و به صورت مفرد با عذاب، مانند ﴿بریح صرصر عاتیة﴾ و ﴿الریح العقیم﴾ روایت است که هر وقت باد می‌وزید پیامبر ﷺ می‌گفت: ﴿اللهم اجعلها ریاحا و لاتجعلها ریحا﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُوا۟ مِمَّا فِى ٱلْأَرْضِ حَلَـٰلًا طَيِّبًا وَ لَاتَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾ إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَ ٱلْفَحْشَآءِ وَ أَن تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُوا۟ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا۟ بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَايَعْقِلُونَ شَيْـًٔا وَ لَايَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾ وَ مَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ كَمَثَلِ ٱلَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لَايَسْمَعُ إِلَّا دُعَآءً وَ نِدَآءً صُمٌّۢ بُكْمٌ

عُمْیٌ فَهُمْ لاَیَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلّهِ إِن کُنتُمْ
إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿۱۷۲﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ وَ مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ
غَیْرَ بَاغٍ وَ لاَعَادٍ فَلاَ إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ﴿۱۷۳﴾ إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ
الْکِتَابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُوْلٰئِکَ مَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَ لاَیُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَوْمَ
الْقِیَامَةِ وَ لاَیُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ ﴿۱۷۴﴾ أُولٰئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلاَلَةَ بِالْهُدیٰ وَ الْعَذَابَ
بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّارِ ﴿۱۷۵﴾ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّهَ نَزَّلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِی
الْکِتَابِ لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ ﴿۱۷۶﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال توجیه و دلایلش را بیان کرد، و بعد از این‌که مطالب مربوط به مؤمنان پرهیزگار و کافران نافرمان را بیان کرد، به دنبال آن به ذکر نعمت‌هایش پرداخت که آن را به مؤمن و کافر عطا کرده است، تا ثابت کند که کفر در قطع احسان هیچ تأثیری ندارد؛ زیرا خداوند، پروردگار عالمیان است، و احسان و فضلش عمومی است و جمیع بشریت را شامل می‌شود، بدون این‌که بین مؤمن و کافر و نیک و بد تفاوتی قایل باشد، سپس مؤمنان را به سپاسگزاری ولي نعمت و خوردن و مصرف طیباتی که خدا مباح کرده است، فرا خوانده و از آنان خواسته است که از آنچه خدا حرام کرده است و از انواع ناپاکی‌ها دوری جویند.

معنی لغات: ﴿خطوات الشیطان﴾، جمع خطوه که در اصل به معنی گام است، و به صورت مجاز به معنی پیروی از آثار به‌کار می‌رود. **﴿السوء﴾** اصل سوء به معنی چیزی است که انسان را افسرده می‌کند. و بر گناه لفظی و عملی و اعتقادی اطلاق می‌شود؛ زیرا در حال یا در آینده موجب افسردگی صاحبش می‌شود. **﴿الفحشاء﴾** یعنی گناهان بسیار آشکار و بسیار بزرگ، پس زشت‌ترین گناهان است. **﴿ألفینا﴾** یعنی وجدنا: یافتیم و از آن

معنی آمده است: ﴿و ألفیا سیدها﴾ و ﴿إنهم ألفوا آباءهم ظالمین﴾ یعنی یافتند. ﴿ینعق﴾ فریاد می‌کشد. می‌گویند: ﴿نعق الراعی بنعمه ینعق نعیقا﴾ هر وقت گوسفندانش را براند و هی کند. اخطل گفته است:

فانعق بضانك یا جریر فإنما منتك نفسك فی الخلاء ضلالاً

﴿أهلّ﴾ اهلال به معنی بلند کردن صوت است. ﴿أهل الحرم﴾ وقتی با صدای بلند تلبیه را بگوید، و ﴿إهلال الصبی﴾ جیغ و داد زدن به هنگام ولادت نیز از همین ماده آمده است. مشرکین وقتی قربانی ذبح می‌کردند، با صدای بلند لات و عزی را یاد می‌کردند. ﴿اضطر﴾ ناچار شد، پناه برد؛ یعنی ضرورت او را ناچار به خوردن حرام کرد. ﴿باغ و لاعاد﴾ باغی از بغی و عادی از عدوان آمده است که معنی هر دو ظلم و تجاوز از حد است. ﴿یزکیهم﴾ یعنی آنها را پاکیزه می‌کند. از تزکیه به معنی پاک نمودن آمده است. ﴿شقاق﴾ یعنی اختلاف و دشمنی.

تفسیر: ﴿یا أیها الناس کلوا مما فی الأرض حلالا طیباً﴾ خطاب عام است و تمام نوع انسان را در برمی‌گیرد؛ یعنی از آنچه خدا برایتان حلال کرده است و پاک و مطبوع است و به بدن و عقل زیان نمی‌رساند بخورید. ﴿و لاتتبعوا خطوات الشیطان﴾ یعنی از آثار و اعمال شیطان تقلید و پیروی نکنید، که گناهان و پلشتی‌ها را برایتان می‌آراید. ﴿إنه لکم عدو مبین﴾ یعنی شیطان سخت با شما دشمنی و عداوت دارد. و عداوتش آشکار است و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست. ﴿إنما یأمرکم بالسوء و الفحشاء﴾ یعنی دستور کار نیک و خیر به شما نمی‌دهد، بلکه شما را به ارتکاب گناهان و منکرات و زشتی‌ها و رذایل و پستی‌ها وادار می‌کند. ﴿و أن تقولوا علی الله ما لاتعلمون﴾ تا با حرام کردن حلال‌ها و حلال کردن حرام‌ها به خدا افترا ببندید، که در نتیجه به میل خودتان به تعیین حلال و حرام بپردازید، ﴿و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله﴾ یعنی وقتی به مشرکین گفته می‌شود از آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده است پیروی کنید؛ یعنی از وحی و قرآن تبعیت نمایید، و گمراهی

و جهالتی را که بر آن هستید رها سازید، ﴿قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا﴾ می‌گویند: بلکه از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافته‌ایم. خدا در رد این گفته فرموده است: ﴿أو لو کان آباؤهم لایعقلون شیئا و لایهتدون﴾ یعنی آیا از پدران پیروی می‌کنند، با این‌که سفیه و کودن هم بودند و عقل و درایتی نداشتند که آنها را از شر باز دارد، و دید بصیرتی هم نداشته که راه راست را به آنها بنمایاند؟ استفهام متضمن معنی انکار و توبیخ و تعجب از حال آنها می‌باشد که کورکورانه از پدران تقلید کرده‌اند. سپس خدا مثلی را برای کافران ارائه داده است که بی‌نهایت واضح و آشکار و متجلی است. که فرمود: ﴿و مثل الذین کفروا کمثل الذین ینعق بما لایسمع إلا دعاء و نداء﴾ یعنی مثال و حال کافران در این‌که از قرآن و دلایل درخشانش بهره نمی‌گیرند و حال کسی که آنها را به هدایت می‌خواند، مانند چوپانی است که گوسفندانش را هی می‌کند و می‌راند، که آنها فقط صوت و بانگ را می‌شنوند، بدون این‌که از گفته‌ی او چیزی بفهمند و سر در آورند، یا این‌که معنی را درک نمایند. پس کافران همانند حیوانات هستند، نمی‌فهمند آنها را به چه چیزی می‌خوانی که درک و شعور آن را ندارند. قرآن را می‌شنوند، اما در برابر شنیدن حق کرند و ناشنوا، و پنبه درگوش می‌نهند. ﴿إن هم إلا کالأنعام بل أضلّ سبیلاً﴾. از این‌رو خدا می‌فرماید: ﴿صم بکم عمی فهم لایعقلون﴾ یعنی از شنیدن کرند، از به زبان آوردن حق لالند، از دیدن حق کورند، پس نمی‌فهمند و درک ندارند. و هرچه به آنها گفته شود، آن را در نمی‌یابند؛ چون صورت حیوانات را پیدا کرده و در لجنزار گمراهی دست و پا می‌زنند. و خلاصه آنهایی که کافرند، همانند حیواناتاند که نمی‌فهمند چوپان چه می‌گوید، جز صوت و صدایی که می‌شنوند، بدون این‌که معنی را درک نمایند. خلاصه‌ی قول ابن‌عباس چنین است. ﴿یا أیها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم﴾ مؤمنان را مخاطب قرار داده است؛ چون آنها از توجیهات ربانی بهره می‌گیرند. معنی آیه چنین است: ای مؤمنان از خوراکی‌های لذیذ و رزق پاک و حلالی که خدا عطا کرده است،

بخورید. ﴿و اشکروا لله إن کنتم إیاه تعبدون﴾ یعنی به‌خاطر نعمت‌های بی‌حساب خدا را سپاسگزار باشید، نعمت‌هایی که اگر بخواهید آنها را برشمارید به حساب نمی‌آیند، پس اگر عبادت شما به او اختصاص دارد و هیچ‌کس در آن شریک نیست، او را سپاسگزار باشید. ﴿إنما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر﴾ یعنی جز ناپاکها چیزی را بر شما حرام نکرده است. ناپاکها مانند مردار و خون و گوشت گراز. ﴿و ما أهل به لغیر الله﴾ یعنی و آنچه برای بت‌ها ذبح شده و اسم غیر خدا بر آن یاد شده است، مانند نام لات و عزی. ﴿فمن اضطر غیر باغ و لاعاد﴾ یعنی هرکس ناچار شد و به ضرورت از حرام شده‌ها بخورد، به شرط این‌که در تلاش فساد نباشد و از میزان مورد احتیاج تجاوز نکند، ﴿فلا إثم علیه﴾ گناهی ندارد و کیفری بر او نیست. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ یعنی خدا گناهان را عفو نموده و به بندگان رحم می‌کند و از جمله‌ی رحمتش این‌که به وقت ضرورت، خوردن حرام‌ها را مباح کرده است. ﴿إن الذین یکتمون ما أنزل الله من الکتاب﴾ یعنی صفات پیامبر ﷺ را که در تورات آمده است مخفی می‌کنند، منظور یهود است. ابن‌عباس آورده است: در مورد سران یهود نازل شد که صفات پیامبر ﷺ را کتمان می‌کردند. ﴿و یشترون به ثمنا قلیلاً﴾ یعنی در مقابل آن عوضی ناچیز از متاع دنیا دریافت می‌کنند. ﴿أولئك ما یأکلون فی بطونهم إلا النار﴾ یعنی آنچه می‌خورند در روز قیامت آتشی است که در شکمشان زبانه می‌کشد؛ چون خوردن چنان مالی حرام، آنها را به آتش می‌کشد. ﴿و لایکلمهم الله یوم القیامة﴾ یعنی به‌طوری که با مؤمنان از روی رضایت سخن می‌گوید، با آنان گفتاری دال بر رضایت نخواهد داشت، بلکه از روی قهر و غضب با آنها سخن می‌گوید. مانند گفته‌ی ﴿إخسئوا فیها و لاتکلمون﴾. ﴿و لایزکیهم﴾ یعنی آنها را از آلودگی و چرک گناه پاک نمی‌کند. ﴿و لهم عذاب ألیم﴾ یعنی آزاری دردناک که عبارت است از عذاب جهنم خواهند داشت. ﴿أولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی﴾ یعنی در عوض هدایت گمراهی و در مقابل ایمان کفر برگرفتند. ﴿و العذاب بالمغفرة﴾ یعنی بهشت را به

دوزخ عوض کردند. ﴿فما أصبرهم علی النار﴾ یعنی وه چه صبری شدید بر تحمل آتش جهنم دارند؟! مؤمنان از جرأت کافران در ارتکاب گناهان تعجب می‌کنند. پس خدای تعالی سبب شکنجه و آزار آنها را بیان کرده و فرموده است: ﴿ذلك بأن الله نزل الکتاب بالحق﴾ یعنی سبب چنان عذابی دردناک این است که خدا کتابش را به حق نازل کرد؛ یعنی تورات را به حق نازل کرد ولی بعداً آن را کتمان کرده و مطالبش را تحریف کردند. ﴿و إن الذین اختلفوا فی الکتاب﴾ یعنی آنان که در تأویل و تحریف آن اختلاف پیدا کردند. ﴿لفی شقاق بعید﴾ در اختلافی دور از حق قرار دارند که شایسته‌ی شدیدترین عذابند.

سبب نزول: ابن‌عباس آورده است: این آیه درباره‌ی رؤسا و سران یهود، کعب‌بن اشرف و مالک‌بن الصیف و محی‌بن اخطب، نازل شده است. آنها از پیروان و هواداران خود هدایا می‌گرفتند، وقتی حضرت محمدﷺ مبعوث شد، آنها بیم قطع و از دست دادن هدایا را پیدا کردند و ترسیدند منافع خود را از دست بدهند، از این‌رو اوصاف و شرایع حضرت محمدﷺ را پنهان داشتند، بدین مناسبت آیه نازل شد: ﴿إن الذین یکتمون ما أنزل الله من الکتاب ...﴾ تا آخر آیه.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿خطوات الشیطان﴾ کنایه از اقتدا به شیطان و دنبال کردن آثار او است. در تلخیص گفته است: این تعبیر بلیغ‌ترین عبارت است در مورد برحذر داشتن از اطاعت امر شیطان و قبول درخواست‌ها و انجام‌دادن دستوراتش.

۲ـ ﴿السوء و الفحشاء﴾ از باب عطف خاص بر عام است؛ زیرا سوء شامل تمام معاصی و گناهان می‌شود. و فحشاء قبیح‌ترین و زشت‌ترین معاصی است.

۳ـ ﴿و مثل الذین کفروا﴾ شامل تشبیه (مرسلِ مجمل) است به خاطر ذکر ادات مرسل است و به سبب حذف وجه شبه مجمل است. کفار به حیوانات تشبیه شده‌اند که صوت را می‌شنوند بدون این‌که از معنی گفتار چیزی بفهمند و از مقصود سر در آورند.

۴ـ ﴿صم بکم عمی﴾ ادات تشبیه و وجه شبه حذف شده‌اند. پس این نوع تشبیه، تشبیهی

بلیغ است؛ یعنی آنان انگار از شنیدن حق کرند، و در بهره‌گرفتن از نور قرآن حال و وضع کور و لال را دارند.

۵ـ **﴿ما یأکلون فی بطونهم إلا النار﴾** به اعتبار مآل مجاز مرسل است؛ یعنی آنها حرامی می‌خورند که آنان را به آتش می‌کشد. و گفته‌ی **﴿فی بطونهم﴾** به منظور اضافه تقبیح و زشتی حال آنها آمده است و آنان را به صورتی مجسم می‌سازد که انگار اخگرهای آتش جهنم را مصرف می‌کنند که شنیدنش فظیع‌تر و دردش شدیدتر است.

٦ـ **﴿اشتروا الضلالة بالهدی﴾** استعاره است و منظور این است که ایمان را به کفر فروخته‌اند، و در اول سوره اجرای چنین استعاره‌ای، یادآور شده است.

فواید: اول؛ ابن‌عباس رضی الله عنهما می‌گوید: این آیه را در محضر پیامبر ﷺ خواندم: **﴿یا أیها الناس کلوا مما فی الأرض حلالا طیباً﴾** آنگاه سعدبن ابی وقاص برخاست و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواه که دعایم قبول باشد فرمود: ای سعد! خوراکت از حلال باشد، دعایت قبول می‌شود، قسم به ذاتی که جان محمد را در اختیار دارد، هر انسانی که یک لقمه حرام به شکم فرو برد چهل روز دعایش قبول نمی‌شود، و هر انسانی گوشتش از حرام و ربا افزون شود، آتش به او شایسته‌تر است.[۱]

دوم؛ بعضی از پیشینیان گفته‌اند: با پیروی از آثار شیطان انسان به تمام گناهان و نافرمانی خدا آلوده می‌شود، و نذر معصیت می‌کند. شعبی گفته است: یک نفر نذر کرد پسرش را سر ببرد، مسروق فتوی داد میشی به جایش سر ببرد، و گفت: پیروی از رفتار شیطان چنین است.[۲]

سوم؛ ابن قیم در اعلام الموقعین درباره‌ی آیه‌ی **﴿و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لایسمع إلا دعاء و نداء﴾** گفته است: می‌توان این آیه را از جمله‌ی تشبیه مرکب دانست. و نیز می‌توان آن را از جمله‌ی تشبیه مفرق دانست.

۱ـ اخراج از حافظ ابن مردویه.

۲ـ محاسن التاویل ۳/۳٦۸.

در صورتی که آن را تشبیه مرکب به حساب بیاوری، تشبیه کفار ـ در نفهمی و سود نبردن ـ به گله‌ی گوسفند است که چوپان آن را هی می‌کند و غیر از صوت محض چیزی از آن درک نمی‌کند که فقط دعا و بانگ است. و اگر آن را از جمله‌ی تشبیه مفرق به حساب بیاوری، در آن صورت کفار صورت حیوانات را دارند، و هدایتگر آنها صورت هی‌کننده‌ی آنها را دارد، و بانگ او به سوی حق و هدایت بسان هی کردن و درک آنان از آن بانگ حیواناتی است که فقط صوت محض را می‌شنوند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَ ٱلْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِٱللهِ وَ ٱلْيَومِ
ٱلآخِرِ وَ ٱلْمَلاَئِكَةِ وَ ٱلْكِتَابِ وَ ٱلنَّبِيِّينَ وَ آتَىٰ ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِى ٱلْقُرْبَىٰ وَ ٱلْيَتَامَىٰ وَ ٱلْمَسَاكِينَ
وَ ٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَ ٱلسَّائِلِينَ وَ فِي ٱلرِّقَابِ وَ أَقَامَ ٱلصَّلاَةَ وَ آتَىٰ ٱلزَّكَاةَ وَ ٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا
عَاهَدُوا وَ ٱلصَّابِرِينَ فِي ٱلْبَأْسَاءِ وَ ٱلضَّرَّاءِ وَ حِينَ ٱلْبَأْسِ أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَٰئِكَ هُمُ
ٱلْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِي ٱلْقَتْلَىٰ ٱلْحُرُّ بِٱلْحُرِّ وَ ٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَ
ٱلْأُنْثَىٰ بِٱلْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَٱتِّبَاعٌ بِٱلْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِن
رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۸﴾ وَ لَكُمْ فِي ٱلْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي
ٱلْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۷۹﴾ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْراً ٱلْوَصِيَّةُ
لِلْوَالِدَيْنِ وَ ٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ ﴿۱۸۰﴾ فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَىٰ
ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ ٱللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۸۱﴾ فَمَنْ خَافَ مِن مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلاَ
إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۸۲﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در اینجا تقریباً نیمه‌ی دوم سوره شروع می‌شود. نیمه‌ی اول سوره به اصول دین و قبایح بنی‌اسرائیل مربوط بود. و بیشتر این بخش به احکام و فروع شرع مربوط است. وجه مناسبت این آیات با آیات قبلی عبارت است از این‌که خدای متعال در آیه‌ی قبلی یادآور شد که اهل کتاب در دین خود اختلافی شدید و عمیق پیدا کردند که به سبب آن سخت از هم دور گشتند و مخالفت پیدا کردند. یکی از عوامل اختلافشان موضوع قبله بود؛ زیرا در مورد آن جر و بحث فراوان کردند و چون مسلمانان قبله را به کعبه تغییر دادند، به آنان اعتراض کرده و آنان را مورد سرزنش قرار دادند. و هر یک از دو طرف ـ یهود و نصاری ـ ادعا می‌کرد که هدایت فقط عبارت است از قبله‌ی آنان، اما خدای متعال ادعای آنان را رد کرده و برای آنان بیان کرد که عبادت درست و عمل نیکو عبارت نیست از این‌که انسان به مشرق یا مغرب رو کند، بلکه عبارت است از اطاعت خدا و اجرای اوامرش، مقارن با ایمانی درست و راسخ.

معنی لغات: ﴿**البر**﴾ اسمی است شامل طاعات و اعمال نیک است. ﴿**الرقاب**﴾ جمع رقبه می‌باشد و در اصل به معنی گردن است. و بر تمام بدن اطلاق می‌شود، همان‌طور که ﴿**عین**﴾ (چشم) بر جاسوس اطلاق می‌شود. در این آیه منظور اسیران و بردگان است. ﴿**البأساء**﴾ بینوایی. ﴿**الضراء**﴾ بیماری و درد. ﴿**البأس**﴾ جنگ، باس در لغت به معنی شدت است. ﴿**کتب**﴾ فرض شد. ﴿**القصاص**﴾ یعنی کیفر همگون از قبیل قتل یا زخم. از ریشه‌ی قصص آمده است که به معنی دنبال کردن و ردیابی است. ﴿**و قالت لأخته قصیه**﴾ به خواهرش گفت رد او را بگیر! ﴿**القتلی**﴾ جمع قتیل است برای مذکر و مؤنث یکسان است. گفته می‌شود مردی قتیل، زنی قتیل. ﴿**ألباب**﴾ به معنی خردها، و جمع لب است از ریشه‌ی «لب النخلة» گرفته شده است. ﴿**إثما**﴾ اثم به معنی گناه است. ﴿**جنفا**﴾ جنف به معنی عدول از حق است به طور اشتباه.

سبب نزول: از قتادة روایت شده است که طغیان و اطاعت شیطان در بین اهل جاهلیت رایج بود. و یکی از طوایف آنان اگر قدرتی به دست می‌آورد و برده‌ی آنها به وسیله برده‌ی دیگری به قتل می‌رسید، می‌گفتند: در مقابل آن ما یک نفرِ حرّ و آزاد را به قتل می‌رسانیم، و اگر زنی از آنان به وسیله‌ی زنی دیگر به قتل می‌رسید، می‌گفتند: در مقابل آن مردی را به قتل می‌رسانیم. آنگاه خدا آیه‌ی (آزاد در مقابل آزاد و برده در مقابل برده و مونث در مقابل مونث)[1] را نازل کرد.

تفسیر: ﴿**لیس البر أن تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب**﴾ یعنی کار نیک و عمل صالح در این منحصر نیست که انسان در نماز به طرف مشرق یا مغرب رو کند. ﴿**ولکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر**﴾ اما نیکی عبارت است از داشتن ایمان به خدا و روز رستاخیز. ﴿**و الملائکة و الکتاب و النبیین**﴾ و این‌که به فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان داشته باشد. ﴿**و آتی المال علی حبه ذوی القربی**﴾ و بر مبنای محبت به او مال خود را به خویشاوندان که به احسان شایسته‌ترند، بدهد. ﴿**و الیتامی و المساکین و ابن السبیل**﴾ یعنی مال را نیز به یتیمان که پدر خود را از دست داده‌اند، و به بینوایان که مال و مکنتی ندارند، و به ابن سبیل یعنی مسافری که به مال خود دسترسی ندارد، بدهد. ﴿**و السائلین و فی الرقاب**﴾ و به آنان که به خاطر احتیاج درخواست کمک می‌کنند و برای فدیه و آزاد کردن اسیران و بردگان مال خود را می‌دهد. ﴿**و أقام الصلاة و آتی الزکاة**﴾ یعنی مهمترین ارکان اسلام را یعنی نماز و زکات را انجام بدهد. ﴿**و الموفون بعهدهم إذا عاهدوا**﴾ یعنی آنان که به وعده وفا می‌کنند و خلاف وعده نمی‌کنند. ﴿**و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس**﴾ یعنی آنان که در مواقع سختی شکیبایی پیشه می‌کنند و هنگام جنگ در راه خدا صبر و تحمل از خود نشان می‌دهند. کلمه‌ی «صابرین» در این آیه در مقام مدح

۱ـ الدر النثور ۱/ ۱۷۳.

منصوب شده است؛ یعنی «امدح الصابرین». ﴿أولئك الذین صدقوا و أولئك هم المتقون﴾ یعنی افرادی که به این اوصاف موصوف هستند در ایمان خود صادقند و آنان در پرهیزگاری کاملند. در این آیه از نیکان تمجید شده، و به اطمینان و آرامش زنان زیبارویی که در قیامت نصیب آنان می‌شود اشاره شده است. ﴿یا أیها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی﴾ یعنی ای ایمان‌آورندگان! بر شما فرض شده است که انتقام مقتول را بدون تجاوز و تعدی و به طور مساوی از قاتلش بگیرید. ﴿الحر بالحر و العبد بالعبد و الأنثی بالأنثی﴾ یعنی فقط از قاتل قصاص بگیرید، بنابراین اگر یک نفر آزاد یک نفر آزاد را به قتل رساند، در مقابلش او را به قتل برسانید، و اگر برده‌ای برده‌ی دیگر را به قتل رساند در مقابلش او را بکشید، و همچنین مؤنث اگر مؤنثی را به قتل رساند او را در مقابل به قتل برسانید، به صورت همگون، پس تجاوز نکنید که غیر قاتل را به قتل برسانید؛ زیرا انتقام از فرد غیر مجرم قصاص نیست بلکه ظلم و تجاوز است. ﴿فمن عفی له من أخیه شیء﴾ یعنی اگر قاتل از طرف برادرش مقداری عفو شد؛ به این معنی که ولی مقتول انتقام و قصاص را رها کرده و به گرفتن خون بها راضی شد. ﴿فاتباع بالمعروف و أداء إلیه بإحسان﴾ یعنی عفوکننده، قاتل را به نیکی دنبال کند، به این معنی بدون فشار و سختگیری خون بها را طلب کند و قاتل نیز باید خون بها را به صرف‌نظر کننده بپردازد. و در آن تأخیر و کاستی روا ندارد. ﴿ذلك تخفیف من ربکم و رحمة﴾ یعنی آنچه را که برایتان مقرر کردم که در قصاص به گرفتن خون‌بها صرف‌نظر شود، از جانب پروردگارتان تخفیف و مهر و رحمت است بر شما. در خون‌بها برای قاتل تخفیف و برای اولیای مقتول نفع مقرر است. اسلام در کیفر قتل، عدالت و مهربانی را رعایت کرده است. مثلا اگر اولیای مقتول طالب قصاص باشند، قصاص را برای آنان مقرر نموده است و این خود عدالت است. و اگر قصاص را از قاتل ساقط کنند، خون‌بها را تعیین کرده است که مهر و رحمت است. ﴿فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب ألیم﴾ یعنی هرکس بعد از قبول خون‌بها به قاتل تعدی کند، در قیامت عذاب

دردناک می‌بیند. ﴿و لکم فی القصاص حیاة یا أولی الألباب﴾ یعنی برای شما ای خردمندان و عاقلان! در مشروعیت قصاص، حیات و زندگی قرار دارد، آن هم چه حیاتی؛ زیرا فردی که بداند اگر انسانی را بکشد خودش نیز کشته می‌شود از کشتن منصرف می‌گردد، و در نتیجه حیات خود و حیات فردی راکه قصد قتل وی را داشته است مصون داشته و بدین ترتیب خون و حیات مردم محفوظ می‌ماند. ﴿لعلکم تتقون﴾ یعنی باشد که بازگردید و از محارم و گناهان خدا بپرهیزید. ﴿کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت إن ترك خیراً﴾ یعنی هر وقت هر یک از شما در شرف مرگ قرار گرفت و ثروت و مالی هنگفت را به جاگذاشت، بر او فرض است: ﴿الوصیة للوالدین و الأقربین﴾ که برای والدین و نزدیکان وصیت کند. ﴿بالمعروف حقا علی المتقین﴾ یعنی به عدالت وصیت کند که از یک سوم اضافه نشود، نه این‌که برای ثروتمندان وصیت نماید و بینوایان را فراموش کند و نادیده بگیرد. و این حق خدا بر پرهیزگاران لازم است که آن را اجرا کنند. قبل از نزول آیه‌ی مواریث، وصیت واجب بود، ولی وجوب آن به آیه‌ی مواریث نسخ شد. ﴿فمن بدله بعد ما سمعه﴾ یعنی هرکس بعد از این‌که این وصیت را دانست یا آن را از شاهد شنید، آن را تغییر دهد، ﴿فإنما إثمه علی الذین یبدلونه﴾ همانا گناه این تبدیل به گردن تغییردهندگان است؛ زیرا آنان خیانت کرده و با حکم شرع مخالفت ورزیده‌اند. ﴿إن الله سمیع علیم﴾ خدا شنوا و آگاه است. در این آیه وعید سخت به تغییردهندگان درک می‌شود. ﴿فمن خاف من موص جنفا﴾ یعنی آن‌که بداند یا گمان برد که وصیت‌کننده به اشتباه از حق عدول کرده است، ﴿أو إثما﴾ یا عمداً از حق عدول کرده است، ﴿فأصلح بینهم فلا إثم علیه﴾ آنگاه در بین وصیت‌کننده و وصیت‌شونده به اصلاح بپردازد، برای چنین تغییری، گناهی بر او نیست. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ یعنی خدا در مورد کسی که قصد اصلاح دارد، بخشودگی و رحمت بیکران دارد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ولکن البر من آمن﴾ به طریق مبالغه «بر» را عین من آمن، قرار داده است. و این طرز تعبیر در گفتار بلیغان مرسوم است. می‌بینی می‌گویند سخاوت،

حاتم است و شعر، زهیر است؛ یعنی سخاوت عبارت است از سخاوت حاتم و شعر یعنی شعر زهیر. سیبویه بر این مبنا آورده است. خدای متعال در قرآن فرموده است: ﴿ولکن البر من آمن﴾ یعنی نیکی عبارت است از آنکه به خدا ایمان دارد. انتهی.[۱] و نمونه‌ی آن مثل این‌که گفته شود: کرم آن نیست که یک درهم بذل شود بلکه کرم بذل هزاران است، پس مناسب نیست که بگویم: کریم آن است که هزاران می‌بخشد.

۲- ﴿و فی الرقاب﴾ ایجاز به حذف است؛ یعنی ﴿فی فك الرقاب﴾ یعنی فدای اسیران. و در لفظ رقاب مجاز مرسل است؛ زیرا از «رقبه» نفس را اراده و قصد کرده است که از باب اطلاق جزء و اراده‌ی کل می‌باشد.

۳- ﴿و الصابرین فی البأساء﴾ اصل این است که به صورت مرفوع بیاید؛ مانند ﴿والموفون بعهدهم﴾ اما بر اساس اختصاص به صورت منصوب آمده است؛ یعنی مخصوصاً صابران را یادآور می‌شوم. چنین روشی در نزد افراد بلیغ معروف است؛ یعنی اگر اوصافی برای مدح یا ذم آورده شوند، و در بعضی از آنها خلاف اسلوب مشاهده شود برای تفنن است و به نام «قطع» معروف است؛ زیرا تغییر دادن روشی که مرسوم و متداول است بر مزید اهمیت و تشویق به شنیدن، دلالت دارد.

۴- ﴿أولئك الذین صدقوا﴾ خبر جمله به صورت فعل ماضی ﴿صدقوا﴾ آمده است که بر تحقق دلالت دارد؛ زیرا صدق آنان صورت گرفته و مستقر شده است. و دومی را به صورت جمله‌ی اسمیه ﴿أولئك هم المتقون﴾ آورده است. تا بر ثبوت دلیل باشد و نشان بدهد که در حال تجدد نیست بلکه به صورت شخصیت آنان در آمده است. و ضمناً مراعات فاصله هم شده است.

۵- ﴿حقا علی المتقین﴾ آوردن متقین از باب تهییج و تشویق و تحریک است.

۱- البحر المحیط.

٦ـ در بین ﴿إتباع﴾، ﴿إداء﴾، ﴿حر﴾ و ﴿العبد﴾ صنعت طباق است.

فواید: اول؛ در آوردن اخوت محبت مقتضی عفو نهفته است. خدای متعال قاتل را برادر ولی مقتول نام برده است. ﴿فمن عفي له من أخيه شيء﴾ تا برادری دینی و انسانی را یادآور شود. و بدین‌وسیله مهر و محبت آنان را نسبت به همدیگر به جنبش در آورد و در بین آنان عفو و پیروی به معروف و احسان صورت گیرد.

دوم؛ در میان بنی‌اسرائیل قصاص مقرر بود و خون‌بها نبود، و در بین جماعت نصاری خون‌بها مقرر بود نه قصاص، اما خدا امت محمد را گرامی داشت و آنان را بین قصاص و دیه و عفو مخیر کرد. و این هم از تسهیلات شریعت و دین حضرت محمد ﷺ است.

سوم؛ تمام علمای علم «بیان» بالاتفاق می‌گویند: این آیه ﴿و لکم في القصاص حیاة﴾ حاوی بالاترین درجه‌ی بلاغت است. در این معنی جمله‌ای از عرب نقل است که می‌گویند: ﴿القتل أنفى للقتل﴾ مانع‌ترین مانعِ قتل، قتل است. اما به سبب ورود حکمت در قرآن از ناحیه‌ی حُسن بیان برتری یافته است. اگر می‌خواهی به میزان برتری و رفعت مقام بلاغت قرآن در مقایسه با گفتار بلیغان بشر پی ببری هر دو عبارت را در نظر بگیر، بوی اعجاز را طوری می‌شنوی که شما را وادار می‌کند به تفاوت گفتار خالق و گفتار مخلوق گواهی بدهی. حکمت قرآنی قصاص یعنی قتل را به عنوان کیفر و سبب حیات قرار داده است. اما مثل عربی قتل را سبب حیات قرار داده است. و مسلّم است گاهی قتل به ناحق اتفاق می‌افتد، پس سبب فنا و نابودی می‌شود. و عبارت باید به این ترتیب تصحیح شود: قتل به صورت قصاص بیشتر مانع قتل ناحق می‌شود. در صورتی که در آیه تکرار رخ نداده است. و از جمله تفاوت دقیق بین آن دو این‌که آیه قصاص را سبب حیات قرار داده است و مثل عربی قتل را سبب نفی قتل قرار داده است که مستلزم حیات نیست... دانشمندان بیست جهت تفاوت بین آیه‌ی قرآن و ضرب‌المثل عربی آورده‌اند، و شیخ سیوطی آن را در «الاتقان» ذکر کرده است به آنجا مراجعه کنید و دوای درد را بیابید.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَى الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ
تَتَّقُونَ ﴿۱۸۳﴾ أَیَّاماً مَعْدُودَاتٍ فَمَن کَانَ مِنْکُم مَرِیضاً أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى
الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَةٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَیْراً فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ
إِن کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۴﴾ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ
وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ وَ مَن کَانَ مَرِیضاً أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ
أُخَرَ یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لاَیُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُکَبِّرُوا اللهَ عَلَىٰ مَا
هَدَاکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ﴿۱۸۵﴾ وَ إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّیْ فَإِنِّیْ قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا
دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوْا لِیْ وَلْیُؤْمِنُوْا بِیْ لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾ أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیَامِ الرَّفَثُ
إِلَىٰ نِسَائِکُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَکُمْ فَتَابَ
عَلَیْکُمْ وَ عَفَا عَنْکُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوْا مَا کَتَبَ اللهُ لَکُمْ وَ کُلُوْا وَ اشْرَبُوْا حَتَّىٰ یَتَبَیَّنَ
لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوْا الصِّیَامَ إِلَى اللَّیْلِ وَلاَ تُبَاشِرُوهُنَّ
وَأَنْتُمْ عَاکِفُونَ فِیْ الْمَسَاجِدِ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ فَلاَ تَقْرَبُوهَا کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ آیَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
یَتَّقُونَ ﴿۱۸۷﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: خدای متعال در آیات پیشین حکم قصاص را بیان کرد. سپس به دنبال آن حکم وصیت برای والدین و خویشاوندان را آورد. آنگاه احکام روزه را به تفصیل بیان نمود؛ چون این قسمت از سوره به احکام تشریعی می‌پردازد و از آنجایی که روزه از مهمترین ارکان اسلام است، خدای توانا آن را در اینجا ذکر کرده است، تا بندگان را برای پیمودن منازل تقدس و مدارج پرهیزگاران ابرار آماده نماید.

معنی لغات: ﴿**الصيام**﴾ در لغت به معنی خودداری کردن از امری است. ابو عبیده گفته است: هر دست برداشتنی از خوردن و گفتن و حرکت صیام است، شاعر گفته است:

خـيل صـيام و خـيل غـير صائمة   تحت العجاج و أخرى تعلك اللـجما

«عده‌ای از اسبان روزه دارند، ـ می‌خورند و می‌نوشند ـ و عده‌ای از اسب‌ها روزه نیستند، ـ هیچ چیزی نمی‌خورند و نمی‌نوشند ـ در زیر بار گرد و غبار و بعضی هم لگام‌ها را می‌جوند».

و در شرع عبارت است از خودداری از خوردن و نوشیدن و عمل زناشویی، در خلال روز، با نیت. ﴿**يطيقونه**﴾ یعنی با سختی و مشقت آن را روزه می‌گیرند. راغب گفته است: طاقت عبارت است از مقدار عملی که انسان با زحمت و مشقت آن را انجام دهد. به طوقی که گرد اشیاء بسته می‌شود تشبیه شده است.(۱)

﴿**فدية**﴾ آنچه انسان آن را به خدای خود از مال و غیره می‌پردازد. ﴿**شهر**﴾ از اشتهار گرفته شده است و به معنی ظهور است... ﴿**رمضان**﴾ از رمض و به معنی گرمای شدید گرفته شده است. و ﴿**رمضان**﴾ یعنی شدت حرارت آفتاب است؛ چرا که روزه‌ی رمضان گناهان را می‌سوزاند. ﴿**الرفث**﴾ به معنی نزدیکی و مقدمات آن است. در اصل به معنی حرف زشت است، سپس به طور کنایه برای عمل نزدیکی به‌کار رفته است. شاعر گفته است:

و يرين من انس الحديث زوانيا   و بـهن عـن رفث الرجـال نـفار

«از لحن سخن، زناکار به نظر می‌آیند اما از نزدیکی با مردان در آنان نفرتی است».

﴿**تختانون**﴾ در لسان‌العرب گفته است: خانه و ختانه و مخانه همه مصدر و از خیانت آمده‌اند که به معنی ضد امانت است. در مورد شمشیر از فردی سؤال شد گفت: تو را برادر است اگر چه به تو هم خیانت کند. ﴿**عاكفون**﴾ اعتکاف در لغت به معنی توقف و

۱ـ مفردات قرآن ص ۳۱۳.

ایستادن است، و در شرع به معنی توقف در مسجد به منظور عبادت است. **﴿حدود الله﴾** حد در لغت به معنی منع است. و در اصل به معنی مانع و پرده‌ی بین دو چیز متقابل است. و احکام به نام حدود موسوم شده‌اند؛ چون پرده و حایل بین حق و باطل می‌باشند.

سبب نزول: روایت شده است که جمعی از اعراب از پیامبرﷺ سؤال کردند و گفتند: یا محمد! آیا خدا به ما نزدیک است که او را مناجات کنیم یا دور است که او را با صدای بلند بخوانیم؟ بدین مناسبت خدا آیه‌ی **﴿و إذا سألك عبادی عنی فإنی قریب﴾** نازل شد.

تفسیر: **﴿یا أیها الذین آمنوا﴾** به منظور برانگیختن احساس اطاعت و برافروختن شعله‌های ایمان، آنان را به لفظ ایمان فراخوانده است. **﴿کتب علیکم الصیام﴾** یعنی روزه‌ی ماه رمضان بر شما فرض و مقرر شده است. **﴿کما کتب علی الذین من قبلکم﴾** یعنی همان‌طور که بر ملت‌های قبل از شما مقرر شده است. **﴿لعلکم تتقون﴾** برای این‌که از جمله‌ی پرهیزگاران باشید که از ارتکاب محارمش دوری می‌جویند. **﴿أیاما معدودات﴾** یعنی روزه در چند روزی معدود مقرر است که ایامی است اندک. و به منظور تخفیف و مهربانی، تمام روزگار را بر شما فرض نکرده است. **﴿فمن کان منکم مریضا أو علی سفر فعدة من أیام أخر﴾** یعنی هرکس از شما بیمار باشد یا در سفر روزه را بخورد، در وقت دیگر باید به میزان روزهای خورده، روزه را قضا کند. **﴿و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین﴾** و افرادی که به سبب پیری یا ناتوانی می‌توانند روزه را با زحمت و مشقت بگیرند، اگر آن را بخورند باید در مقابل هر روز به اندازه‌ی خوراک یک نوبت به فقیر فدیه بدهند. **﴿فمن تطوع خیرا﴾** یعنی هرکس به میل خود بر میزان فدیه‌ی مذکور بیفزاید، **﴿فهو خیر له﴾** برایش بهتر است اما بعد از آن فرموده است: **﴿و إن تصوموا خیر لکم إن کنتم تعلمون﴾** یعنی اگر اجر و فضیلت روزه را بدانید، روزه‌گرفتن از خوردن و فدیه دادن برایتان بهتر است. آنگاه زمان روزه را معین کرده و گفته است: **﴿شهر رمضان الذی أنزل فیه القرآن**

هدى للناس و بینات من الهدی و الفرقان﴾ یعنی ای گروه مؤمنان! ایام معدودی که در آن روزه بر شما فرض است، عبارت است از ماه رمضان که نزول قرآن در آن شروع شده است، کتابی که برنامه‌ی هدایت انسان است؛ زیرا در آن راهنمایی و اعجاز و آیات و دلایل کاملاً روشن قرار دارد که حق و ناروا را از هم جدا می‌سازد. **﴿فمن شهد منکم الشهر فلیصمه﴾** یعنی هر یک از شما در آن ماه حاضر باشد، آن را روزه بگیرد، **﴿و من کان منکم مریضا أو علی سفر فعدة من أیام أخر﴾** یعنی هر کس بیمار یا مسافر باشد و روزه را بخورد، روزه گرفتن روزهای دیگر بر او واجب است. برای دفع این توهم که مبادا روزه نگرفتنِ مسافر و مریض در ماه رمضان و به وسیله‌ی «شهود شهر» فسخ شده است، جمله‌ی «فمن کان منکم مریضاً أو علی سفرٍ ...» تکرار کرده است. **﴿یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر﴾** یعنی خدا با اعطای این رخصت، آسانی امر را برای شما خواسته است؛ نه سختی و مشقت را. **﴿و لتکملوا العدة﴾** یعنی آنچه را که خورده‌اید قضا کنید تا مقدار روزهای ماه رمضان را تکمیل کنید. **﴿و لتکبروا الله علی ما هداکم﴾** یعنی به خاطر ارشاد و هدایت شما به سوی اسلام، خدا را ثناگو باشید. **﴿و لعلکم تشکرون﴾** یعنی باشد خدا را بر فضل و احسانش سپاسگزار باشید. سپس نشان داد که خدا به بندگان نزدیک است و درخواست درخواست کنندگان را اجابت کرده و نیاز نیازمندان را برآورده می‌کند آنجا که می‌فرماید: **﴿و إذا سألك عبادی عنی فإنی قریب﴾** اگر بندگانم درباره‌ی من از تو سؤال کنند بدانند که من نزدیکم؛ یعنی با آنها هستم، دعای آنان را می‌شنوم و زاری آنها را می‌بینم و حال آنها را می‌دانم، در جای دیگر می‌فرماید: (من از رگ گردنشان به آنان نزدیکترم). **﴿أجیب دعوة الداع إذا دعان﴾** یعنی اگر دعای درخواست کننده ناشی از ایمان و خشوع قلب باشد، آن را می‌پذیریم. **﴿فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون﴾** یعنی مادام که من پروردگار شما هستم و از شما بی‌نیازم و دعای شما را اجابت می‌کنم، شما نیز دعوت مرا بپذیرید، به من ایمان داشته باشید و از من اطاعت کنید و بر ایمان و عقیده ماندگار

باشید، تا نیکبخت و راه یافته شوید. سپس بعد از بیان آیه‌ی قرب، به توضیح بقیه‌ی احکام روزه پرداخته و می‌فرماید: ﴿أحل لكم ليلة الصيام الرفث إلى نسائكم﴾ یعنی ای‌گروه روزه‌داران! نزدیکی شما با زنان خود در شب ماه رمضان مباح شده است. ﴿هن لباس لكم و أنتم لباس لهن﴾ ابن‌عباس گفته است: آنها برای شما سبب آرامشند و شما برای آنان سبب آرامشید. ﴿علم الله أنكم كنتم تختانون أنفسكم﴾ یعنی با دوری کردن از زنان در شب‌های روزه‌داری به خود خیانت می‌کردید. نزدیکی کردن در صدر اسلام حرام بود ولی بعداً نسخ شد. بخاری از براءﷺ نقل کرده وگفته است: وقتی روزه‌ی ماه رمضان مقرر شد مسلمانان در تمام ماه رمضان با زنان خود نزدیکی نمی‌کردند، در آن میان مردانی بودند که به خود خیانت می‌کردند، تا خدا آیه را نازل کرد: ﴿علم الله أنكم كنتم تختانون أنفسكم﴾. ﴿فتاب عليكم و عفا عنكم﴾ یعنی توبه‌ی شما را پذیرفت و از عمل شما صرف‌نظر کرد. ﴿فالآن باشروهن و ابتغوا ما كتب الله لكم﴾ یعنی حالا در شب‌های روزه‌داری به منظور داشتن فرزند نه به خاطر ارضای هوس با آنان نزدیکی کنید. ﴿وكلوا و اشربوا حتى يتبين لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود من الفجر﴾ یعنی تا طلوع فجر می‌توانید بخورید و بیاشامید. ﴿ثم أتموا الصيام إلى الليل﴾ تا غروب آفتاب از خوردن و آشامیدن و نزدیکی با زنان خودداری کنید. ﴿ولا تباشروهن و أنتم عاكفون في المساجد﴾ یعنی نه شب و نه روز مادام که در مساجد معتکف شده‌اید، با زنان نزدیکی نکنید. ﴿تلك حدود الله فلا تقربوها﴾ یعنی آنها عبارتند از فرمان و موارد منع و احکام خدا که آن را برای شما مقرر کرده است، پس به خلاف آنها عمل نکنید. ﴿كذلك يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون﴾ یعنی باشد که از ارتکاب اعمال حرام برحذر باشند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿كما كتب﴾ از لحاظ فرضیت تشبیه شده است نه از لحاظ کیفیت، یعنی همان‌طور که بر امت‌های قبل از شما روزه فرض بود بر شما نیز فرض است. این گونه تشبیه را «مرسلِ مجمل» می‌گویند.

۲ـ ﴿فمن كان منكم مريضا أو على سفر﴾ در این جمله ایجاز به حذف قرار دارد؛ یعنی ﴿من كان مريضا فافطر﴾ هرکس بیمار باشد و روزه را بخورد، ﴿أو على سفر فافطر﴾ یا در سفر باشد و روزه را بخورد، به تعداد روزهای خورده باید روزه را قضا کند.

۳ـ ﴿و على الذين يطيقونه﴾ در تفسیر جلالین لفظ «لا» تقدیر شده است؛ یعنی «لایطیقونه» و این امر ضرورتی ندارد؛ زیرا معنی آیه عبارت است از توانایی همراه با رنج و مشقت، مانند پیرمرد ناتوان و زن باردار و شیرده. اینان قدرت روزه‌گرفتن را ندارند مگر با زحمت و مشقت زیاد. طاقت به معنی توانایی همراه با شدت و مشقت است.

۴ـ ﴿يريد الله بكم اليسر و لايريد بكم العسر﴾ شامل محسنات بدیعی به نام «طباق سلب» است.

۵ـ ﴿الرفث إلى نسائكم﴾ رفث کنایه از نزدیکی است. و به (إلی) متعدی شده است؛ چون متضمن معنی راز و سر است، از جمله کنایه‌های نیکوست. مانند گفته‌ی ﴿فلما تغشاها﴾ و گفته‌ی ﴿فأتوا حرثكم﴾ و گفته‌ی ﴿فالآن باشروهن﴾. ابن‌عباس گفته است: خدای عزوجل، کریم و باحوصله است و کنایه به‌کار می‌برد.[1]

۶ـ ﴿هن لباس لكم و أنتم لباس لهن﴾ استعاره‌ی جالبی است. هر یک از زوجین را به لباس تشبیه کرده است؛ چون هر کدام از آنها مانند لباس بدن دیگری را می‌پوشاند.

در تلخیص‌البیان گفته است: منظور این است به هم نزدیک می‌شوند و مانند پوشاک بدن همدیگر را می‌پوشند بنابراین لباس استعاره است.[2]

۷ـ ﴿الخيط الأبيض من الخيط الأسود﴾ شریف رضی‌ﷺ گفته است: استعاره‌ی عجیبی است. منظور از آن سفیده‌ی صبح و سیاهی شب است، و دو خط در اینجا مجاز است. سبب تشبیه آن دو این است که سپیده‌ی بامدادی در آغاز طلوعش نور ضعیفی دارد. و

۱ـ روائع‌البیان ۱/ ۱۹۰ و تلخیص البیان ص ۱۲. ۲ـ به کشاف مراجعه شود ۱/ ۱۷۵.

تیرگی شب پشت سر آن منقضی می‌شود. و هر دو بسیار ضعیف‌اند اما این یکی افزایش می‌یابد و از آن یکی کاسته می‌شود. زمخشری می‌گوید: از جمله‌ی تشبیه بلیغ است.

فواید: اول؛ از حسن روایت شده است که خدای توانا روزه‌ی ماه رمضان را بر یهود و نصاری فرض کرده بود. یهود این ماه را رها کرده و روزی را در سال روزه می‌گرفتند که گمان می‌بردند روز غرق‌شدن فرعون است ولی نصاری ماه رمضان را روزه می‌گرفتند تا به گرمای شدید برخورد کردند، آنگاه آن را به زمانی تغییر دادند که فصل گرما و سرما در آن تغییر نمی‌کند، سپس گفتند: بر میزان آن اضافه می‌کنیم، آنگاه یک ماه را به آن اضافه کردند. بعد از آن یکی از پادشاهان آنان بیمار شد، او هم هفت روز را به عنوان نذر بر آن افزود، بعد از آن پادشاهی دیگر به سلطنت نشست و آن را پنجاه روز کامل قرار داد و همین است معنی گفته‌ی خدای متعال: **﴿اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا﴾** احبار و رهبان خود را به عنوان ارباب برگرفتند.

دوم؛ حافظ ابن‌کثیر گفته است: این‌که خدای متعال این آیه را به صورت دعا در بین احکام روزه آورده است **﴿و إذا سألك عبادی عنی﴾** اشاره است به این‌که هنگام تکمیل عده یا در موقع افطار، در دعا تلاش به عمل آید؛ چون در حدیث آمده است: **﴿إن للصائم عند فطره دعوة ما ترد﴾** روزه‌دار در هنگام افطار دعایی دارد که رد نمی‌شود. و عبدالله بن عمر در موقع افطار می‌گفت: بار خدایا! به خاطر رحمتت که گنجایش همه چیز را دارد از پیشگاهت التماس می‌کنم مرا عفو کنی.

سوم؛ ظاهر نظم جمله‌ی **﴿و إذا سألك عبادی عنی﴾** چنان می‌رساند که آنها درباره‌ی خدا سؤال کرده‌اند و سؤال از ذات خدا نمی‌شود، بلکه سؤال از یکی از حالاتش می‌شود، پس عبارت **﴿فإنی قریب﴾** در جواب سؤال نشان می‌دهد که آنان از ناحیه‌ی دوری و نزدیکی سؤال کرده‌اند؛ مانند جواب‌های دیگر با قل شروع نکرده است؛ از قبیل و **﴿یسألونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفاً﴾** بلکه جواب را خود داده است. تا نشان دهد

که بیش از حد به آنان نزدیک است، و نشان دهد که در نزد پرسشگر و جوینده حاضر است به طوری که اجابت دعوتش متوقف بر وجود واسط میان او و جویندگان نیست.

چهارم؛ امام ابن تیمیه گفته است: خدای منزه از هر نقص، بر عرش قدرت قرار دارد و ناظر و مراقب مخلوقات خود می‌باشد. و از حال و وضع آنان باخبر است، بنابراین اعتقاد و باور به این‌که او نسبت به خلقش نزدیک است جزو ایمان است و در حدیث صحیح آمده است: آن‌که را که می‌خوانید از رگ گردن به یکایک شما نزدیکتر است و آنچه در کتاب و سنت در مورد نزدیکی و همراه بودنش آمده است با علو مقام و والایی و موقعیت وی منافاتی ندارد؛ زیرا چیزی شبیه او نیست.

پنجم؛ خدای عزوجل به صورتی عالی و لطیف از رابطه‌ی نزدیکی بین زن و شوهر، تعبیر کرده است تا در امر مربوط به مسایل جنسی و زنان ادب و نزاکت را به ما یاد بدهد. از این‌رو ابن‌عباس گفته است: خدای متعال، کریم و شکیبا و فرمایش او کفایت‌کننده می‌باشد.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لاَتَأْكُلُوْا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَاطِلِ وَ تُدْلُوْا بِهَا إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوْا فَرِيقاً مِنْ أَمْوَالِ
ٱلنَّاسِ بِٱلْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾ يَسْأَلونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ ٱلْحَجِّ وَ لَيْسَ
ٱلْبِرُّ بِأَن تَأْتُوْا ٱلْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنِ ٱتَّقَىٰ وَ أْتُوْا ٱلْبُيُوتَ مِن أَبْوَابِهَا وَ ٱتَّقُوْا
ٱللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾ وَ قَاتِلُوْا فِيْ سَبِيلِ ٱللهِ ٱلَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لاَتَعْتَدُوْا إِنَّ ٱللهَ لاَيُحِبُّ
ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾ وَ ٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُم وَ أَخْرِجُوهُم مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ ٱلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ
ٱلْقَتْلِ وَ لاَتُقَاتِلُوهُم عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَٱقْتُلُوهُمْ كَذٰلِكَ جَزَاءُ
ٱلْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾ فَإِنِ ٱنتَهَوْا فَإِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٢﴾ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لاَتَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ

اَلدِّينُ لِلّٰهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۹۳﴾ اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۱۹۴﴾ وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۹۵﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای توانا در آیات پیشین احکام روزه را بیان کرد، و برای مؤمنان لذت بردن از خوردن و آشامیدن و نزدیکی به زنان را در شب‌های رمضان مباح اعلام کرد، با نهی کردن از خوردن ناروای اموال دیگران آن را دنبال کرده؛ زیرا برای مسلمان درست نیست از مال حرام بهره گیرد اعم از این‌که در شب‌های رمضان باشد یا وقتی دیگر. و چون مسأله‌ی روزه با هلال و آغاز ماه ارتباط دارد و این امر در نهاد انسان انگیزه‌ی سؤال و پرسش از هلال ماه‌ها را تحریک می‌کند، از این‌رو آیات مبارک در مورد أهِله نازل و توضیح می‌دهد که «أهِله» و اوقات عبادات انسان از جمله روزه داد سخن سر می‌دهند.

معنی لغات: **﴿الباطل﴾** در لغت به معنی زایل و رفتنی است. گفته می‌شود: **﴿بطل الشیء بطولا فهو باطل﴾** یعنی زایل شد. و در شرع عبارت از مال حرام از قبیل مال غصبی و دزدی، و قمار و ربا می‌باشد. **﴿و تدلوا﴾** ادلاء در اصل به معنی انداختن دلو است به داخل چاه، سپس برای هر انداختن و دفع‌کردنی به‌کار برده شد، اعم از این‌که قول باشد یا عمل. گفته می‌شود: «ادلی بحجته» یعنی دلیلش را بیان کرد، و در اینجا منظور از آن بردن به نزد حاکم است به طریق رشوه. **﴿الأهلة﴾** جمع هلال به معنی ماه نو است که انسان آن را می‌بیند، و کم‌کم به صورت قمر و آنگاه به صورت بدر در می‌آید که نورش کامل می‌شود. **﴿مواقیت﴾** جمع میقات به معنی وقت است؛ مانند میعاد به معنی وعد، و بنا به قولی میقات به معنی

آخر وقت است. ﴿ثقفتموهم﴾ ثِقف به معنی دستیابی و برگرفتن از طریق تلاش و غلبه می‌باشد. و رَجُلٌ ثَقِفٌ یعنی درگرفتن از امثالش سریعتر است. شاعر می‌گوید:

فـــاما تـــثقفونی فـــاقتلونی فمن اثقف فلیس إلی خلود

﴿التهلكة﴾ به معنی هلاک شدن است، «هلك يهلك هلاك و تهلكة».

سبب نزول: الف؛ روایت است که بعضی از یاران از پیامبرﷺ سؤال کردند: چرا ماه گاهی باریک و به صورت یک خط و سپس کم‌کم بزرگ می‌گردد تا قرصش تکمیل می‌شود و سپس کم‌کم به نقصانی می‌رود و به حالت اولیه در می‌آید، چرا مانند خورشید بر یک حال ثابت نمی‌ماند؟ آنگاه آیه‌ی ﴿يسألونك عن الأهلة﴾ نازل شد.(۱)

ب؛ روایت شده است که انصار در عهد جاهلیت وقتی احرام می‌بستند از در ورودی وارد منزل نمی‌شدند، بلکه از سوراخی در عقب ساختمان یا به وسیله‌ی نردبان به پشت خانه می‌رفتند، آنگاه آیه‌ی ﴿و ليس البر بأن تأتوا البيوت من ظهورها﴾ نازل شد.

تفسیر: ﴿و لاتأكلوا أموالكم بينكم بالباطل﴾ یعنی نباید اموال یکدیگر را به صورتی بخورید که خدا آن را مباح نکرده است. ﴿و تدلوا بها إلى الحكام﴾ و به عنوان رشوه به دولتمردان بدهید. ﴿لتأكلوا فريقا من أموال الناس بالإثم﴾ یعنی شما را درگرفتن قسمتی از اموال مردم به ناروا یاری دهند. ﴿و أنتم تعلمون﴾ در حالی که می‌دانید به ناروا و حرام آن را می‌خورید. ﴿يسألونك عن الأهلة﴾ یعنی ای محمد! از تو درباره‌ی ماه نو سؤال می‌کنند که چرا اول باریک و به صورت یک خط دیده می‌شود و بعداً شکل دایره را به خود می‌گیرد و بعد از آن روبه نقصان می‌رود و باریک می‌شود و به حالت اولیه‌اش در می‌آید؟ ﴿قل هي مواقيت للناس و الحج﴾ یعنی به آنها بگو: که آنها عبارتند از اوقات عبادت شما و نشانه‌هایی می‌باشند که به وسیله‌ی آنها اوقات روزه و حج و زکات را می‌شناسید.

۱ـ رازی ۱۳۲/۵ و اسباب نزل واحدی ص ۲۸.

﴿و لیس البر بأن تأتوا البیوت من ظهورها﴾ یعنی نیکی عبارت نیست از وارد شدن به منازل از در عقب همان‌طور که در عهد جاهلیت چنان می‌کردید. ﴿ولکن البر من اتق﴾ امّا عمل صالح و درست آن است که شما را به خدا نزدیک می‌کند، و شما را از ارتکاب محارم باز می‌دارد. ﴿و أتوا البیوت من أبوابها﴾ یعنی مانند مردم معمولی از در وارد منازل بشوید. ﴿و اتقوا الله لعلکم تفلحون﴾ و از خدا بترسید تا نیکبخت شوید و به رضایتش نایل آیید. ﴿و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم﴾ یعنی با هر گروه و هر فرد از کفار که با شما به جنگ می‌پردازند، در راه اعتلای دین خدا بجنگید. ﴿و لاتعتدوا إن الله لایحب المعتدین﴾ یعنی شما جنگ با آنها را شروع نکنید؛ زیرا خدای متعال ستمگر و تجاوزگر را دوست ندارد. این دستور در آغاز دعوت بود، سپس به آیه‌ی برائت نسخ شد، که می‌گوید: ﴿و قاتلوا المشرکین کافة﴾ با تمام مشرکان پیکار کنید. و بنا به قولی به آیه‌ی بعد از خودش نسخ شده است که می‌گوید: ﴿و اقتلوهم حیث ثقفتموهم﴾ یعنی هر طور آنها را یافتید، با آنها بجنگید اعم از این‌که در حل باشد یا در حرم. ﴿و أخرجوهم من حیث أخرجوکم﴾ یعنی همان‌طور که آنها شما را از مکه بیرون کردند، شما هم آنها را از وطن آواره و بیرون کنید. ﴿و الفتنة أشد من القتل﴾ یعنی گمراه کردن فرد مؤمن، از قتلش سخت‌تر است یا کفر کافران برای آنان شدیدتر است از این‌که شما آنها را در حرم به قتل برسانید. پس اگر جنگ را در حرم بزرگ و مهم می‌دانند باید بدانند که کفرشان از آن بزرگتر است. ﴿و لاتقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه﴾ یعنی در آنجا شما آغازگر جنگ نشوید، تا زمانی که آنان جنگ را شروع نکرده‌اند، شما به جنگ برنخیزید. ﴿فإن قاتلوکم فاقتلوهم﴾ یعنی اگر جنگ را شروع کردند، شما می‌توانید به جنگ آنان برخیزید؛ چون آنها حرمت حرم را زیر پا نهاده‌اند، و آغازگر شر، ستمگرتر است. ﴿کذلك جزاء الکافرین﴾ یعنی پاداش کافران چنین است. و کیفر هرکس که به خدا کافر باشد همین است. ﴿فإن انتهوا فإن الله غفور رحیم﴾ یعنی اگر از کفر و شرک دست

برداشتند و مسلمان یا تسلیم شدند، از ستیز با آنان دست بردارید؛ چراکه خداوند توبه‌کاران و نادمین را عفو می‌کند. ﴿و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة و یکون الدین لله﴾ یعنی با محاربین به جنگ برخیزید تا غرور و شوکت آنان شکسته شود، و آثاری از شرک بر روی زمین باقی نماند، و فقط دین خدا باقی بماند. ﴿فإن انتهوا فلا عدوان إلا علی الظالمین﴾ یعنی اگر از ستیز و جنگ با شما دست برداشتند، شما هم از جنگ با آنان دست بردارید، و هرکس بعد از آن به جنگ برخیزد، ستمگر محسوب است و جز بر ستمگران کیفری نیست. یا اگر از شرک دست برداشتند، کیفری بر آنان نیست. سپس خدای متعال بیان می‌کند که به منظور دفع تجاوز مشرکان جنگ با کفار در ماه حرام برای مسلمانان مباح است و گفته است: ﴿الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص﴾ یعنی اگر در ماه حرام با شما جنگیدند شما هم در ماه حرام با آنها بجنگید، و همان‌طور که آنان حرمت ماه حرام را زیر پا نهاده و ریختن خون شما را حلال کرده‌اند، شما هم به مقابله به مثل برخیزید.[1] ﴿فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم﴾ یعنی تجاوز به خودتان را دفع کنید. بنابراین هرکس در حرم یا در ماه حرام به جنگ با شما برخاست، شما نیز با او به مقابله برخیزید، و با او بجنگید. ﴿و اتقوا الله و اعلموا أن الله مع المتقین﴾ یعنی در تمام اعمال و رفتار خود خدا را در نظر بگیرید و یقین بدانید پیروزی و تایید خدا در دنیا و آخرت از آن پرهیزگاران است. ﴿و أنفقوا فی سبیل الله و لاتلقوا بأیدیکم إلی التهلکة﴾ یعنی در جهاد و سایر وجوه قربت در راه خدا انفاق کنید و بخل و خست را در انفاق نشان ندهید که مبادا خود نابود شوید و دشمنان بر شما چیره گردند. و بنا به قولی معنی آیه چنین است: جهاد در راه خدا را رها نکنید به نحوی که به جمع‌آوری

۱ـ بنابه قولی: ماه حرام همان ماهی است که در آن وارد مکه شدید در مقابل آن حرامی که از ورودتان به آن جلوگیری کردند و آن زمانی بود که کفار در سال صلح حدیبیّه و در ماه ذی‌القعده از ورود پیامبرﷺ جلوگیری به‌عمل آوردند.

اموال و اولاد بپردازید و در نتیجه نابود شوید. ﴿و أحسنوا إن الله يحب المحسنين﴾ یعنی در تمام اعمال خود نیکی را پیشه کنید تا در نزد خدا محبوب و جزو مقربان درگاهش در آیید.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**يسألونك عن الأهلة قل هي مواقيت للناس و الحج**﴾ این نوع بدیع را به «اسلوب حکیم» نام نهاده‌اند. آنان از پیامبرﷺ درباره‌ی هلال سؤال کردند که چرا اول کوچک به نظر می‌آید و بعداً کم‌کم بزرگ می‌شود تا نورش کامل می‌گردد؟ آنها را به حکمت «اهله» متوجه کرده و انگار می‌گوید: برای شما بهتر آن است که از خالق اهله سؤال کنید؛ نه از علت و سبب ازدیاد آن در اول ماه و نقص آن در آخر ماه. علمای بلاغه این نوع تعبیر را «اسلوب حکیم» نام نهاده‌اند.

۲ـ ﴿**الشهر الحرام بالشهر الحرام**﴾ در آن ایجاز به حذف قرار دارد و تقدیر آن چنین است: زیر پا نهادن حرمت ماه حرام با هتک حرمت ماه حرام برابر است. و به ایجاز حذف موسوم است.

۳ـ ﴿**فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه**﴾ مقابله به مثل نیز تجاوز نامیده شده است. که عبارت است از توافق در لفظ و اختلاف در معنی؛ مانند: ﴿**و جزاء سيئة سيئه مثلها**﴾ زجاج گفته است: عرب می‌گویند: فلانی به من ستم کرد، در مقابل من هم به او ستم کردم؛ یعنی کیفرش را دادم.

فواید: روایت شده است که یکی از اصحاب به لشکریان روم حمله کرد و داخل صفوف آنان شد، مردم بانگ برداشتند که سبحان الله به دست خود، خود را به هلاکت و خطر انداخت. ابو ایوب انصاری گفته است: وقتی که خدای قادر اسلام را غالب کرد و یاورانش فزونی یافتند، این آیه درباره‌ی ما، جماعت انصار نازل شد، گفتیم: ای کاش! در مورد اموال خود به درستی عمل می‌کردیم و آنچه راکه ضایع شده بود اصلاح می‌کردیم، به همین مناسبت آیه‌ی زیر نازل شد: ﴿**و أنفقوا في سبيل الله و لاتلقوا بأيديكم إلى التهلكة**﴾ تهلکه عبارت است از توجه به اموال و دویدن به دنبال دنیا و ترک جهاد در راه خدا، از

این رو ابو ایوب تا دم شهادت همیشه در راه خدا در جهاد بود و در سرزمین روم (استانبول فعلی) دفن شد.

یادآوری: تمام سؤال‌هایی که در قرآن وارد شده‌اند به «قل» بدون «فا» جوابش آمده است جز در سوره‌ی «طه» که آمده است: «فقل ینسفها ربی نسفا» که جواب با «فا» آمده است و حکمت آن عبارت است از این‌که در تمام آنها جواب بعد از سؤال آمده است اما در سوره‌ی طه جواب قبل از سؤال آمده است؛ زیرا تقدیر آن چنین است: اگر درباره‌ی کوه‌ها از تو سؤال شود، بگو: خدایم آنها را از بیخ برمی‌کند.(۱)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّٰهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُم
حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَن كَانَ مِنكُم مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ
أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَن لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَن
فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَ
تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٧﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا
فَضْلاً مِن رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُم مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ
إِن كُنتُم مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ﴿١٩٨﴾ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٩﴾ فَإِذَا قَضَيْتُم مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ النَّاسِ

۱ـ فتوحات الهی ۱/ ۱۵۲.

مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ﴿۲۰۰﴾ وَ مِنْهُم مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۲۰۱﴾ أُوْلَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوْا وَ اللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۲۰۲﴾ وَ اذْكُرُوْا اللهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلاَ إِثْمَ عَلَيهْ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَ اتَّقُوْا اللهَ وَ اعْلَمُوْا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۰۳﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: وجه مناسبت بین آیات پیشین و این آیات عبارت است از: بعد از این‌که خدای متعال در آیات پیشین احکام روزه را بیان کرد آن را با ذکر احکام حج دنبال نمود؛ زیرا ماه‌های حج درست بعد از ختم ماه رمضان می‌آیند، و یادآوری قتال به منظور مطرح کردن حکمی مهم آمده است که عبارت است از: ماه‌های حرام و جنگ در خلال آنها. و در مورد این‌که اگر مؤمنان در حال احرام از طرف مشرکان مورد هجوم قرار گیرند، آیا برای آنان مباح است تجاوز را دفع کنند و در ماه‌های حرام به جنگ برخیزند؟ آیات پیشین حکمت اهله را بیان کرد و نشان داد که آنها عبارتند از اوقات روزه و حج. سپس آیات بعدی موقعیت و موقف مسلمانان را در ماه‌های حرام بیان کرده است. هنگامی که پیامبرﷺ به قصد انجام دادن مناسک عمره حرکت کرد و مشرکان جلو او را گرفته و از ورود او به مکه مانع شدند و صلح حدیبیه صورت گرفت، سال بعد وقتی قصد قضای آن را کرد، یاران بیمناک شدند که در موقع احرام مشرکان خیانت کرده و به آنها حمله کنند، در آن هنگام این آیات نازل شد که نباید آنها آغازگر جنگ باشند و حرمت ماه حرام را زیر پا بنهند، بلکه به طریق مقابله و تلافی و دفاع و دفع تجاوز می‌توانند بجنگند، آنگاه سخن را به موضوع حج و احصار باز آورد، پس این است مناسبت میان آیات اوّلی و بعدی.

معنی لغات: ﴿**أحصرتم**﴾ احصار به معنی منع و جلوگیری و حبس است. گفته می‌شود: ﴿**حصره عن السفر و أحصره**﴾ او را از سفر منع کرد. ازهری گفته است: ﴿**حصر الرجل فی الحبس**﴾ زندانی شد ﴿**و أحصر فی السفر من مرض أو انقطاع**﴾ از سفر منع شد، بر اثر بیماری یا بسته شدن راه از سفر منع شد.

﴿**الهدی**﴾ عبارت است از حیوانی که به خانه‌ی خدا هدیه می‌شود؛ از قبیل بز و گوسفند و شتر وگاو و حداقل آن یک رأس است. ﴿**محله**﴾ محل مکانی است که در آنجا ذبح هدی حلال می‌شود که عبارت است از حَرَم یا محل احصارِ محصر. ﴿**النسك**﴾ جمع «نسیکه» و به معنی ذبیحه است که انسان به خاطر خدا آن را ذبح می‌کند. ﴿**جناح**﴾ یعنی گناه و در اصل به معنی نظر برگرفتن از مقصد است. ﴿**أفضتم**﴾ یعنی سرازیر شدید. اصل آن از فاض الماء؛ یعنی آب جاری شد و ریخت، و معنی ﴿**أفضتم من عرفات**﴾ یعنی به شدت از آن بیرون شدید، که به جریان آب تشبیه شده‌اید. ﴿**خلاق**﴾ نهی از رحمت خدای متعال. ﴿**تحشرون**﴾ یعنی برای محاسبه و بازخواست جمع می‌شوید.

فواید: اول؛ از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت شده است که: مردم یمن بدون توشه به حج می‌رفتند و می‌گفتند: ما توکل داریم، و وقتی به مکه می‌آمدند از مردم گدایی می‌کردند، آنگاه خدا این آیه را نازل کرد: ﴿**و تزودوا فإن خیر الزاد التقوی**﴾ توشه بردارید! بهترین توشه پرهیزگاری است.[1]

دوم؛ از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که قریش و همکیشان آنها در مزدلفه می‌ایستادند و آن را حمس می‌گفتند و سایر اعراب در عرفات می‌ایستادند. زمانی که اسلام آمد خدا به پیامبرش فرمان داد که به عرفات بیاید و در آنجا بایستد و سپس به طواف افاضه بپردازد. و قریش جمعاً از مشعرالحرام بیرون می‌آمدند. آنگاه

۱ـ اسباب النزول واحدی.

آیه‌ی ﴿ثم أفیضوا کما أفاض الناس﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿و اتموا الحج و العمرة لله﴾ یعنی آن دو را تمام و کامل با ارکان و شروط به خاطر رضایت خدای متعال انجام بدهید. ﴿فإن أحصرتم فما استیسر من الهدی﴾ یعنی هرگاه از اتمام حج یا عمره منع شدید، به سبب بیماری یا از جانب دشمن منع شدید و خواستید از احرام خارج شوید، باید هر آنچه امکان دارد شتر یا گاو یا بز و گوسفند را به عنوان هدیه ذبح کنید. ﴿و لاتحلقوا رؤوسکم حتی یبلغ الهدی محله﴾ یعنی با حلق و تقصیر (کوتاه کردن موی) از احرام در نیایید تا هدی به محل ذبح یعنی حرم یا محل احصار، می‌رسد. ﴿فمن کان منکم مریضا أو به أذی من رأسه ففدیة من صیام أو صدقة أونسك﴾ یعنی ای کسانی که در احرام به سر می‌برید! اگر هر یک از شما بیمار بود به طوری که مو برایش زیان‌آور باشد و از این‌رو مو را بتراشد، یا از ناحیه‌ی سر آزاری از قبیل شپش و سردرد داشته باشد، و ناچار شود در احرام سر را بتراشد، بر او واجب است فدیه بدهد؛ یعنی یا سه روز روزه بگیرد یا سه صاع غذا به شش نفر مسکین بدهد یا حیوانی را، ـ حداقل گوسفندی ـ ذبح نماید. ﴿فإذا أمنتم﴾ یعنی اگر در ابتدای امر ایمن باشید یا بعد از احصار ایمن بشوید، ﴿فمن تمتع بالعمرة إلی الحج فما استیسر من الهدی﴾ یعنی آنکه در ماه‌های حج به عمره برود، و از مزایای کسی برخوردار شود که در غیر احرام به سر می‌برد از قبیل مصرف عطور و نزدیکی با زنان و غیره، بر او واجب است هَدْی را که گوسفندی است به شکرانه‌ی لطف خدا ذبح کند. ﴿فمن لم یجد فصیام ثلاثة أیام فی الحج و سبعة إذا رجعتم﴾ یعنی آنکه بهای هدی را نیابد، واجب است ده روز را روزه بگیرد، سه روز به هنگام احرام حج و هفت روز وقتی که به وطن برگشت. ﴿تلك عشرة کاملة﴾ یعنی این ده روز کامل ثواب و پاداش ذبح را بدون کم و کاست می‌دهد. ﴿ذلك لمن لم یکن أهله حاضری المسجد الحرام﴾

۱ـ اسباب النزول واحدی.

یعنی این تمتع و بهره‌گیری یا هدی، مخصوص غیرساکنان حرم است. ساکنان حرم نه حق تمتع را دارند و نه هدی می‌دهند. ﴿و اتقوا الله و اعلموا أن الله شدید العقاب﴾ یعنی از خدا بترسید، اوامرش را انجام دهید و از منهیات او اجتناب ورزید، و بدانید که کیفرش برای نافرمانان سخت و شدید است. پس خدای متعال زمان حج را بیان کرده و گفته است: ﴿الحج أشهر معلومات﴾ یعنی زمان ادای حج عبارت است از ماه‌هایی که برای مردم معلوم و معروفند و آنها عبارتند از شوال و ذی‌القعده و ده روز (ذی‌الحجه). ﴿فمن فرض فیهن الحج﴾ یعنی هر کس در این ماه‌ها با گرفتن احرام و گفتن لبیک، حج را بر خود لازم کند ﴿فلا رفث و لافسوق و لاجدال فی الحج﴾ بر او واجب است با زنان نزدیکی نکند و کام برنگیرد؛ چون رو به خدا دارد و در راه جلب رضایت او گام برداشته است، پس باید شهوات و هوس را ترک نماید، و از ارتکاب معاصی دوری جوید و جنگ و جدل و خصومت با رفقا را ترک نماید. ﴿و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله﴾ یعنی در مقابل اعمال نیکی که برای آخرت خود تقدیم می‌دارید، خدا به بهترین وجه پاداش آن را می‌دهد، ﴿و تزودوا فإن خیر الزاد التقوی﴾ یعنی برای آخرت خود تقوا و پرهیزگاری را توشه کنید؛ چراکه بهترین توشه همان است. ﴿و اتقون یا أولی الألباب﴾ یعنی ای عاقلانِ با فهم! از من و کیفرم بیمناک باشید. ﴿لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم﴾ یعنی اگر در اثنای حج به کسب و تجارت بپردازید گناهی ندارد؛ زیرا تجارت دنیوی با عبادت دینی منافات ندارد، قبلاً در این مورد خود را گناهکار می‌دانستند، تا آیه‌ی ﴿اباحه‌ی تجارت﴾ در ماه‌های حج نازل شد. ﴿فإذا أفضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام﴾ یعنی وقتی که بعد از وقوف در عرفه بیرون رفتید، با خواندن دعا و اظهار تضرع و گفتن تکبیر و تهلیل در مشعرالحرام واقع در مزدلفه به ذکر خدا بپردازید. ﴿و اذکروه کما هداکم و إن کنتم من قبله لمن الضالین﴾ یعنی همان‌طور که شما را به صورتی نیکو هدایت کرد، او را به شیوه‌ی شایسته و نیکو ذکر کنید. و او را در مقابل نعمت هدایت و ایمان سپاسگزار

باشید، که قبل از این‌که شما را هدایت کند از جمله‌ی گمراهان بودید. به ایمان و شرایع دین جاهل و بی‌خبر بودید. ﴿ثم أفیضوا من حیث أفاض الناس﴾ یعنی از عرفه همان‌طور که مردم بیرون می‌آیند، فرود آیید؛ نه از مزدلفه. طرف خطاب عبارت است از قریش که خود را از مردم بزرگتر و بالاتر می‌دانستند که با آنها بایستند، و می‌گفتند: ما خانواده‌ی خدا و ساکنان حرم او هستیم، بنابراین از حرم خارج نمی‌شویم. از این‌رو در مزدلفه که جزو حرم است می‌ایستادند، و از آنجا بیرون می‌رفتند و به افاضه می‌پرداختند که آن را «حمس» می‌خواندند، تا این‌که خدا به پیامبرش فرمان داد که به عرفه برود و در آنجا توقف کند، و از آنجا بیرون رود (به افاضه بپردازد). ﴿و استغفروا الله إن الله غفور رحیم﴾ یعنی از نافرمانی‌هایی که در گذشته انجام داده‌اید از خدا طلب بخشودگی بکنید که همو در بخشندگی و رحمت، دستی بالا و کرمی وسیع دارد. ﴿فإذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آباءکم أو أشد ذکرا﴾ یعنی وقتی اعمال حج را خاتمه دادید ذکر خدا را افزایش دهید و در این مورد به مبالغه بپردازید همان‌طور که از پدران خود یاد می‌کنید و افتخارات آنها را برمی‌شمرید، و محاسن دوران آنها را متذکر می‌شوید، بلکه بیشتر از این نیز به ذکر خدا بپردازید. مفسران گفته‌اند: بعد از انجام دادن مناسک در منی در بین مسجد و کوه می‌ایستادند و به ذکر افتخارات و محاسن پدران می‌پرداختند. آنگاه فرمان یافتند تنها به ذکر خدا بپردازند. ﴿فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و ماله فی الأخرة من خلاق﴾ یعنی هستند انسان‌هایی که قصد و اراده‌ی آنها متاع دنیاست و می‌گویند: بار خدایا! عطایا و نعمت‌های دنیا را مخصوصاً به ما عطا فرما، اما در آخرت سهم و نصیبی ندارد. ﴿و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة﴾ یعنی انسان مؤمنِ عاقل، خیر دنیا و آخرت را هر دو، از خدا می‌طلبد، این دعا تمام خیر را در بردارد، و تمام شر را دور می‌کند؛ چون حسنه و نیکی در دنیا شامل تندرستی و عافیت، و منزل پرآسایش و همسر نیکو و نیک‌خو و روزی وافر و غیره می‌باشد. و تمام نیکی‌ها را در برمی‌گیرد. نیکی

آخرت شامل آسودگی از فزع و دلهره‌ی اکبر و آسانی حساب و کتاب و ورود به بهشت، و تماشا و نظر به ذات پروردگار کریم و غیره می‌شود. ﴿وقنا عذاب النار﴾ یعنی ما را از عذاب جهنم محفوظ بدار! ﴿أولئك لهم نصیب مما کسبوا و الله سریع الحساب﴾ یعنی آنها نصیبی فراوان از پاداش نیکی‌ها را دارند، و خدا سریعاً و در یک لحظه به حساب مخلوقات می‌رسد. ﴿و اذکروا الله فی أیام معدودات﴾ یعنی بعد از هر نماز او را تکبیر بگویید و در سه روز ایام‌التشریق بعد از روز فجر و هنگام رجم جمره‌ها او را تکبیر بگویید. ﴿فمن تعجل فی یومین فلا إثم علیه﴾ یعنی هرکس در ترک کردن منی عجله به خرج داد و بعد از اتمام دو روز به حرکت افتاد گناهی بر او نیست. ﴿و من تأخر فلا إثم علیه﴾ یعنی آنکه تأخیر کرد و تا روز سوم به رجم پرداخت باز گناهی ندارد. ﴿لمن اتقی﴾ یعنی مراتب و احکام مذکور برای افرادی است که از خدا می‌ترسند و حج را به شیوه‌ی تمام و کامل انجام می‌دهند. ﴿و اتقوا الله و اعلموا أنکم إلیه تحشرون﴾ یعنی از خدا بترسید و یقین بدانید که برای محاسبه در پیشگاه او جمع می‌شوید و مطابق اعمالتان کیفر یا پاداش تعیین می‌کند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿یبلغ الهدی محله﴾ کنایه است از ذبح آن در محل احصار.

۲ـ ﴿فمن کان منکم مریضا﴾ در آن ایجاز به حذف قرار دارد؛ یعنی من کان مریضا فحلق، أو به أذی من رأسه فحلق فعلیه فدیة.

۳ـ ﴿و سبعة إذا رجعتم﴾ در آن التفات از غایب به مخاطب قرار دارد که از محسنات بدیعی است.

۴ـ ﴿تلك عشرة کاملة﴾ شامل اجمال بعد از تفصیل است، و از باب اطناب است. فایده‌ی آن اضافه‌ی تأکید و مبالغه در رعایت و محافظت از روزه‌ی آن می‌باشد و نباید آن را دست کم گرفت یا عدد آن را کاست.

۵ـ ﴿و اتقوا الله و اعلموا أن الله﴾ آوردن اسم ظاهر الله به جای ضمیر به منظور ترتیب دادن هیبت و ایجاد رعب است.

۶ـ ﴿فلا رفث و لافسوق﴾ از لحاظ لفظ نفی است ولی در حقیقت معنی نهی را در بردارد؛ یعنی نباید رفث و فسوق صورت گیرد، این تعبیر از نهیِ صریح بلیغ‌تر است؛ زیرا چنین می‌رساند که چنین امری اصلا نباید رخ بدهد چون چیزی که در ذات خود ناپسند باشد، در ماه‌های حج ناپسندتر و زشت‌تر است، بنابراین آوردن خبر و اراده کردن نهی از آن مفید مبالغه‌ی آشکار است.

۷ـ ﴿فاذکروا الله کذکرکم آباءکم﴾ شامل تشبیه تمثیلی بنام «مرسلِ مجمل» است.

۸ـ در بین «فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا» و ﴿منهم من یقول ربنا آتنا فی ...﴾ مقابله‌ی لطیف قرار دارد.

فواید: اوّل؛ نسک در اصل به معنی عبادت است و ذبح انعام، به نسک موسوم گشته است؛ زیرا از شریف‌ترین نوعِ عبادات است که به وسیله‌ی آن مؤمن به خدا تقرب می‌جوید. دوّم؛ توشه‌ی دنیا موجب رسیدن به مراد و هوس‌های نفس است. و توشه‌ی آخرت باعث نایل آمدن به جنت پایدار در آخرت است، از این‌رو خدا زاد و توشه‌ی آخرت را توشه‌ی نافع و مفید ذکر کرده است. در این رابطه اعشی می‌گوید:

إذا أنت لم ترحل بزاد من التقی ... و لاقیت بعد الموت من قد تزودا

ندمت علی ألا تکون کمثله ... و إنك لم ترصد کما کان ارصدا

«اگر هر وقت بدون توشه بار سفر بستی بعد از مرگ با پر توشه مسافر برخوردی، پشیمانی دلت را می‌برد که همچون او نبوده‌ای و بسان او سرمایه و ذخیره‌ای نیندوخته‌ای».



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُۥ فِى ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ يُشْهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِى قَلْبِهِۦ وَ هُوَ أَلَدُّ ٱلْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾ وَ إِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ ٱلْحَرْثَ وَ ٱلنَّسْلَ وَ ٱللَّهُ لَا يُحِبُّ

ٱلْفَسَادَ ﴿٢٠٥﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللهَ أَخَذَتْهُ ٱلْعِزَّةُ بِٱلإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ وَ مِنَ
ٱلنَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ٱبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ ٱللهِ وَ ٱللهُ رَؤُوفٌ بِٱلْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوْا
ٱدْخُلُوْا فِيْ ٱلسِّلْمِ كَافَّةً وَ لاَتَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ ٱلشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٠٨﴾ فَإِن زَلَلْتُم
مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ ٱلْبَيِّنَاتُ فَٱعْلَمُوْا أَنَّ ٱللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَن يَأْتِيَهُمُ ٱللهُ فِيْ
ظُلَلٍ مِنَ ٱلْغَمَامِ وَ ٱلْمَلاَئِكَةُ وَ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ وَ إِلَىٰ ٱللهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾ سَلْ بَنِيْ إِسْرَائِيلَ كَمْ
آتَيْنَاهُم مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَ مَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ ٱللهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ ٱللهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢١١﴾ زُيِّنَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوْا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ آمَنُوْا وَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَ
ٱللهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢١٢﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال در آیات پیشین عبادات را که پاک‌کننده‌ی قلوب و نهاد هستند بیان کرد؛ از قبیل روزه و صدقه و حج، اعلام داشت که بعضی از انسان‌ها فقط در طلب دنیا هستند و به جز آن هدفی ندارند. و هستند افرادی که هدفشان به دست آوردن رضایت خدای متعال است، به دنبال آن از هر یک نمونه‌ای را آورده: گروه گمراهی که خود را به شیطان فروخته و گروه هدایت یافته که خود را به رحمان فروخته است. سپس خدای متعال مردم را از پیروی از خواسته‌های شیطان برحذر داشته و دشمنی شیطان را نسبت به ما بیان کرده است.

معنی لغات: ﴿ألد﴾ لدد به معنی شدت خصومت و دشمنی است. طبری گفته است: الد به معنی شدید الخصومه است و در حدیث آمده است: (مبغوض‌ترین انسان در نزد خدا ألد الخصم است). ﴿الحرث﴾ به معنی کشت و زرع است؛ چون اول زرع و سپس کشت می‌شود. ﴿النسل﴾ ذریه و فرزند. نسل در اصل به معنی خروج سریع است. ﴿و إلی ربهم ینسلون﴾. به این جهت فرزند به نسل موسوم شده است؛ چون به سرعت از شکم مادر

فرو می‌افتد. ﴿العزة﴾ به معنی تکبر و خودخواهی و نخوت. ﴿حسبه﴾ اسم فعل به معنی کافی است. ﴿المهاد﴾ به معنی بستر و رختخواب است. ﴿یشری﴾ فروش. ﴿ابتغاء﴾ طلب کردن. ﴿السلم﴾ به‌کسر سین به معنی اسلام و به فتح سین به معنی صلح و آشتی است. و اصل آن عبارت است از استسلام که به معنی خضوع و تسلیم است. شاعر گفته است:

دعوت عشیرتی للسلم حتی رأیـــتهم تــولوا مـــدبرینا

«عشیره‌ی خود را به آشتی فرا خواندم تا جایی که دیدم به ما پشت کرده‌اند».

﴿زللتم﴾ زلل به معنی انحراف از راه راست است. در اصل به انحراف و لغزیدن پا اختصاص داشت اما بعداً در امور معنوی نیز به‌کار برده شد. ﴿ظلل﴾ جمع ظله به معنی هر پوششی است که آفتاب را می‌پوشاند و نورش را از دید پنهان می‌کند.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که اخنس بن شریق نزد پیامبر ﷺ آمد و به ظاهر مسلمان شد و قسم یاد کرد که محبت پیامبر ﷺ را در دل دارد، اما منافقی بود به ظاهر نیکو و در باطن پلید. از خدمت پیامبر ﷺ بیرون آمد و به مزرعه‌ای متعلق به مسلمانان پا نهاد که در آن چند الاغ قرار داشت، مزرعه را آتش زد و الاغ‌ها را کشت و درباره‌ی او خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿و من الناس من یعجبك قوله ... تا ... و إذا تولی سعی فی الأرض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل ...﴾.(۱)

ب؛ روایت شده است که وقتی صهیب رومی خواست به مدینه هجرت کند جمعی از مشرکان قریش او را تعقیب کردند تا او را برگردانند، صهیب از شترش پیاده شد و تیرها را از ترکش بیرون کشید و کمانش را به دست گرفت و آنگاه گفت: جماعت قریش به خوبی می‌دانند که من در تیراندازی از همه ماهرتر هستم، قسم به خدا تا تیر در ترکش داشته باشم دست شما به من نمی‌رسد و بعد از تمام شدن تیرها به شمشیر دست می‌زنم و تا

۱ـ فخر رازی ۲۱۵/۵ و اسباب نزول ص ۳۴.

یک وجب آن مانده باشد شمشیر می‌کشم، پس هر کاری که می‌خواهید بکنید. گفتند: وقتی پیش ما آمدی گدا بودی و هیچ‌چیز نداشتی در حالی‌که هم اکنون تو ثروت هنگفتی به هم زده‌ای! صهیب گفت: آیا اگر شما را به محل اختفای مالم راهنمایی کنم، دست از سرم برمی‌دارید و راهم را باز می‌کنید؟ گفتند: بله. پس آنها را به محل مال راهنمایی کرد، وقتی که به مدینه رسید و نزد پیامبر رفت فرمود: «صهیب سود برد، صهیب سود برد» و درباره‌ی او خدا آیه‌ی ﴿و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله...﴾[1] نازل کرد.

تفسیر: ﴿**و من الناس من یعجبك قوله**﴾ یعنی ای محمد! گروهی از انسان‌ها هستند که با چرب‌زبانی و قدرت و سحر بیان و تزویر، ترا شگفت‌زده می‌کنند اما در واقع منافق و دروغگو هستند. ﴿**فی الحیاة الدنیا**﴾ یعنی فقط در این دنیا زبانشان کاربرد دارد، وگرنه در آخرت که حاکم خدای دانا به نهان است و از همه‌چیز باخبر و از راز و نهان دل‌ها آگاه است کاری از پیش نمی‌برند. ﴿**و یشهد الله علی ما فی قلبه**﴾ یعنی نزد تو ایمان را ابراز می‌دارد و به عنوان تأکید خدا را گواه می‌گیرد و بدین‌وسیله به کفر و نفاقش با خدا به ستیز می‌پردازد. ﴿**و هو ألد الخصام**﴾ یعنی در همان حال خصومت و دشمنی شدید دارد، و بر باطل و ناروا جدل می‌کند، و با سخنان چرب و نرم و شیرین زبانی به دین و صلاح تظاهر می‌کند.

﴿**و إذا تولی سعی فی الأرض لیفسد فیها**﴾ یعنی وقتی از پیش تو رفت به فساد در زمین پرداخت. آیه درباره‌ی اخنس نازل شده ولی عام است و تمام منافقان را شامل می‌شود که چیزی را به زبان می‌آورند که در نهاد ندارند. «با چرب زبانی کامت را شیرین می‌کند، و همانند روباه فریبت می‌دهد.» ﴿**و یهلك الحرث و النسل**﴾ یعنی کشتزار را نابود می‌کند و نسل انسان و حیوان را از بین می‌برد؛ به این معنی که فسادش کلی و عمومی است و حاضر و غایب و متمدن و بادیه‌نشین را در برمی‌گیرد. حرث عبارت است از رشد

۱ـ همان منبع سابق.

و نمو کشت و ثمر، و نسل عبارت است از ذرّیه‌ی انسان و حیوانات که انسان بدون آن قادر به ماندن و بقا نیست. پس نابودکردن آنها به معنی نابودکردن انسان و انسانیت است. ﴿و الله لایحب الفساد﴾ یعنی خدا از فساد متنفر است و مفسدان را دوست ندارد. ﴿و إذا قیل له اتق الله أخذته العزة بالإثم﴾ یعنی وقتی به این ناپاک پند و اندرز می‌دهند و او را یادآور می‌شوند و به او گفته می‌شود که دست از گفتار و اعمال پلیدت بردار، تکبر و نخوت او را وادار می‌کند که از قبول حق امتناع ورزد و بدین ترتیب در دریای افساد و در وادی انکار فرو رود. ﴿فحسبه جهنم و لبئس المهاد﴾ یعنی کافی است که جهنم بستر و زیراندازش باشد و این فرش و بستر بسی زشتند. ﴿و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله﴾ این هم گروه دوم است که عبارتند از نیکانِ نیکو عمل. بعد از این‌که خدای متعال اوصاف ناپسند منافقان را بیان کرد، به دنبال آن به ذکر صفات حمیده و پسندیده‌ی مؤمنان پرداخت. و معنی آیه بدین قرار است: از جمله‌ی خوبانی هستند که به منظور کسب رضایت و طلب پاداش از جانب خدا، خود را به او فروخته و تسلیم کرده‌اند، و جز برای نیل به رضایتش به هیچ عملی نمی‌پردازند. ﴿و الله رؤوف بالعباد﴾ یعنی خدا رحمت و مهر فراوانی نسبت به بندگان دارد به‌طوری که اعمال نیک را چند برابر پاداش می‌دهد، و از گناهان و اعمال ناپسند آنان صرف‌نظر می‌کند، و در کیفر افراد نافرمان شتاب ندارد. سپس خدا به مؤمنان فرمان داده است که حکم او را بپذیرند، در برابر امرش تسلیم شوند و به دین اسلام درآیند که جز آن دینی را قبول ندارد. و فرموده است: ﴿یا أیها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة﴾ یعنی ای مؤمنان! به طور کامل به اسلام در آیید و جمیع احکام و شرایع آن را بپذیرید، نه این‌که حکمی را قبول کنید و دیگری را رد، نماز را بخوانید، و از ادای زکات امتناع ورزید؛ چون اسلام کل و مجموعه‌ی غیرقابل تجزیه می‌باشد. ﴿و لاتتبعوا خطوات الشیطان إنه لکم عدو مبین﴾ یعنی راه شیطان را در پیش نگیرید و فریب حیله‌گری‌هایش را نخورید؛ چون شیطان آشکارا با شما دشمن است. ﴿فإن زللتم من بعد ما جاءتکم البینات﴾ یعنی

اگر بعد از آمدن دلایل یقینی و قطعی و آشکار شدن حقانیت آن، از راه منحرف شده و دچار لغزش شدید، ﴿فاعلموا أن الله عزیز حکیم﴾ یقین بدانید که خدا مقتدر است و از انتقام گرفتن از نافرمانان، ناتوان نیست، و در خلق و صنعت خود دانا و آگاه است. ﴿هل ینظرون إلا أن یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملائکة﴾ یعنی زیاد منتظر نخواهند ماند که خدای توانا در روز قیامت برای قضاوت در بین خلایق نزد آنان می‌آید.[1] به‌طوری که دل آسمان شکافته و خدای با قدرت و جبروت در هاله‌های ابر مانند نزول می‌کند و حاملان عرش و فرشتگان که جز خدا کسی تعداد آنها را نمی‌داند می‌آیند و تسبیح‌خوان می‌گویند: ﴿سبحان ذی الملك و الملکوت، سبحان ذی العزة و الجبروت سبحان الحی الذی لا یموت، سبحان الذی یمیت الخلایق و لایموت سبوح قدوس رب الملائکة و الروح﴾. ﴿و قضی الأمر و إلی الله ترجع الأمور﴾ یعنی کار قضاوت و حکم در بین مخلوقات خاتمه یافته، در نتیجه گروهی راهی بهشت شده و جمعی راه جهنم و آتش را درپیش می‌گیرند و مرجع و سرانجام کار مردم فقط به خدا برمی‌گردد. منظور نشان دادن عظمت و هول و هراس و شدت روز قیامت است. و توضیح دادن این‌که فرمانروای باعظمت و شاه شاهان فقط خدای عزوجل است که هیچ قدرتی حکم او را تعقیب نمی‌کند و حکم و فرمانش رد شدنی نیست و حاکمترین حاکمان هموست. سپس خطاب به پیامبرﷺ فرموده است:

۱ـ امام فخر رازی گفته است: معنی «ان یاتیهم الله» یعنی فرمان خدا برای آنان می‌آید. بنابراین در اینجا مضاف حذف شده است و مانند «و اسأل القریة» می‌باشد. و این نوع بیان مجاز مشهور است، می‌گویند: (ضرب الأمیر فلانا و صلبه و أعطاه) منظور آن است که به چنین کاری دستور داده است و در این مورد به آیه‌ی دیگر استدلال کرده است که می‌گوید: «هل ینظرون إلا أن تاتیهم الملائکة أو یاتی أمر ربك» و ما مطالب را از تفسیر ابن‌کثیر که مذهب سلف را دارد آورده و آنان به تاویل حکم نمی‌کنند و معنی و تفصیل آیه را به خدا محول می‌کنند. پاک و منزه است دارنده‌ی ملك و ملکوت، پاک و منزه است دارنده‌ی قدرت و جبروت، پاک و منزه آن است که زنده است و هرگز او را مرگ نیست. پاک و منزه آن است که فرمان مرگ تمام خلایق را می‌دهد ولی وجود او را مرگ نیست. پاک و منزه است پروردگار فرشتگان و روح‌الامین.

﴿سل بنی‌اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة﴾ یعنی ای محمد! به عنوان توبیخ و سرزنش از بنی‌اسرائیل بپرس چقدر معجزات آشکار و دلایل قاطع را از جانب حضرت موسی علیه السلام مشاهده کردند که بر صدق و درستی او دلیل بود، و با وجود آن کافر ماندند و ایمان نیاوردند؟ ﴿و من یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فإن الله شدید العقاب﴾ یعنی هر آن‌که نعمت خدا را به‌کفر و انکار و بی‌ایمانی تبدیل کند، یقین بداند از جانب خدا با کیفر سخت و شدید مواجه می‌شود. ﴿زین للذین کفروا الحیاة الدنیا﴾ یعنی هوس‌ها و خواسته‌های دنیا و نعمت‌هایش طوری برای آنان آراسته شده است که آخرت را فراموش کرده و محبت و علاقه‌ی آن طوری در نهادشان جایگزین شده است که گرد آن درآمده و از آخرت و منزلگاه ابدی رویگردان شده‌اند، ﴿و یسخرون من الذین آمنوا﴾ و در همان حال مؤمنان را به باد تمسخر گرفته و آنان را به سبک‌مغزی و بی‌خردی متهم می‌کنند که دنیا را رها کرده و به آخرت روی می‌آورند: ﴿إن الذین أجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون﴾ گناهکاران به مؤمنان می‌خندند خدا در مورد آنان گفته است: ﴿و الذین اتقوا فوقهم یوم القیامة﴾ یعنی مکانت و منزلت مؤمنان در روز قیامت از منزلت کافران بالاتر می‌باشد، اینان در اعلی علیین و آنها در اسفل‌السافلین مأوی دارند. در روز آخرت مؤمنان در اوج عزت و کرامت قرار دارند و کافران در درّه‌ی ذلت و خواری. ﴿و الله یرزق من یشاء بغیر حساب﴾ یعنی خدا به دوستان خود روزی فراوان و فنا ناپذیر و قطع‌نشدنی عطا می‌کند، مانند: ﴿یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب﴾، یا این‌که در دنیا به هرکس از بندگان که بخواهد بدون این‌که کسی از او حساب بکشد، روزی فراوان می‌دهد؛ اعم از این‌که مؤمن باشد یا کافر، نیک‌مرد باشد یا گناهکار، هر طور که مشیت و حکمتش اقتضا کند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أخذته العزة بالإثم﴾ آوردن لفظ اثم بعد از لفظ عزة در نزد علمای علم بدیع به تتمیم موسوم است؛ چون چه بسا از لفظ عزة توهم مدح پیش آید اما آوردن اثم بعد از آن مشخص می‌کند. منظور عزتی است مذموم.

۲ـ ﴿و لبئس المهاد﴾ این تعبیر از باب تهکم است؛ یعنی جهنم بستر و پوشش و جایگاه آنان قرار می‌گیرد و همان‌طور که مادر فرزند خود را در بستر و پوشش نرم قرار می‌دهد، آنان نیز در آن قرار می‌گیرند.

۳ـ «هل ینظرون» استفهام انکاری است و متضمن معنی نفی است و دلیل آن آمدن «اِلا» و استثناء می‌باشد؛ یعنی ما ینظرون.

۴ـ ﴿فی ظلل من الغمام﴾ به منظور کمال تهویل و هیبت آن را به صورت نکره آورده است؛ چون شامل هاله می‌باشد که مانع رؤیت بیننده است. و گفته‌ی ﴿و قضی الأمر﴾ عطف بر مضارع و ﴿یأتیهم﴾ می‌باشد و به منظور دلالت بر تحقق به صیغه‌ی ماضی عدول کرده است، که انکار اتفاق افتاده است.

۵ـ در عبارت ﴿فإن الله شدید العقاب﴾ آوردن لفظ جلاله (الله) به منظور نشان‌دادن هیبت و تعجب است.

٦ـ در عبارت ﴿زین ... و یسخرون﴾ تزیین را به صیغه‌ی ماضی آورده است؛ چون تحقق یافته و در نهادشان متمرکز گشته است و مسخره را به صیغه‌ی مضارع بر آن عطف کرده است ﴿و یسخرون﴾، تا نشان دهد که تمسخر آنان دوام و استمرار دارد.

یادآوری: ابن تیمیه در رساله‌ی «التدمریه» گفته است: «خدای متعال خود را به آمدن در هاله‌ی ابر توصیف کرده و همچنین در آیات دیگر آمدن را به خود نسبت داده است. و درکتاب یا حدیث صحیح از جانب پیامبر ﷺ صفاتی آمده است و در تمام این موارد سخن از یک جنس است، و این نظر مذهب علمای سلف و پیشوایان است که خدا را به صفاتی متصف کرده‌اند که خود را بدان متصف کرده و یا پیامبر ﷺ او را متصف کرده است بدون این‌که در این مورد تحریف یا تعطیل یا کیفیت دادن یا تمثیلی صورت گیرد. بحث در مورد صفات خدا بسان بحث در مورد ذات مبارک است، که خدا نه در ذات و نه در صفات و نه در اعمالش شبیه و مانند ندارد، اگر یک نفر بپرسد چگونه

می‌آید؟ در جواب گفته می‌شود: همان‌طور که کیفیت ذاتش را نمی‌دانیم چگونگی صفاتش را نیز نمی‌دانیم.

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَابَ
بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوْا فِيهِ وَ مَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ
مَا جَاءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوْا لِمَا ٱخْتَلَفُوْا فِيهِ مِنَ ٱلْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ ٱللَّهُ
يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا ٱلْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُم مَثَلُ ٱلَّذِينَ
خَلَوْا مِن قَبْلِكُم مَسَّتْهُمُ ٱلْبَأْسَاءُ وَ ٱلضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوْا حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوْا مَعَهُ
مَتَىٰ نَصْرُ ٱللَّهِ أَلاَ إِنَّ نَصْرَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُم مِنْ خَيْرٍ
فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ ٱلْأَقْرَبِينَ وَ ٱلْيَتَامَىٰ وَ ٱلْمَسَاكِينِ وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِ
عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَىٰ
أَن تُحِبُّوْا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ ٱللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَتَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ
قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ
أَكْبَرُ عِنْدَ ٱللَّهِ وَ ٱلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ ٱلْقَتْلِ وَ لاَيَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ
ٱسْتَطَاعُوْا وَ مَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا وَ
ٱلآخِرَةِ وَ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوْا وَ ٱلَّذِينَ هَاجَرُوْا وَ
جَاهَدُوْا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ ٱللَّهِ وَ ٱللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾﴾

❊ ❊ ❊

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در آیات پیشین خدای متعال اعلام فرمود که انسان‌ها دو گروهند: گروهی با چرب زبانی و قدرت بیان خود در سرزمین خدا به فساد می‌پردازند و مردم را از راه به در می‌برند، وگروهی دیگر خود را به حق و حقیقت فروخته و در پی به دست آوردن رضایت خدا هستند و فقط به او امید بسته‌اند. و چون ستیز و نزاع بین خیر و شر امری است اجتناب‌ناپذیر، و لازم است حق، شمشیر داشته باشد، خدا برای مؤمنان حمل شمشیر را مشروع کرده تا آنان در راه احقاق حق و دفع شر و تجاوز و محو ستم و طغیان، به مبارزه و جهاد برخیزند.

معنی لغات: ﴿بغیا﴾ بغی به معنی تجاوز و یاغی‌گری است. ﴿و زلزلوا﴾ از زلزله گرفته شده است که به معنی زمین لرزه و اضطراب و حرکت شدید است. ﴿کره﴾ به معنی چیزی است که نفس آن را نمی‌پذیرد، ابن قتیبه گفته است: کره به ضم کاف به معنی مشقت و بفتح کاف به معنی اکراه و اجبار و قهر است. ﴿صد﴾ صد به معنی منع و بربستن است. ﴿صده عن الشی﴾ یعنی او را از آن منع کرد. ﴿یرتدد﴾ یعنی برگشتن و رجوع از ایمان به سوی کفر. راغب گفته است: ﴿الإرتداد و الردة﴾ برگشتن از راهی است که از آن آمده ولی رده به کفر اختصاص یافته و ارتداد برای کفر و غیرکفر به کار می‌رود که خدا فرموده است: ﴿فارتدا علی آثارهما قصصا﴾ از همان راهی که آمده بودند برگشتند.[۱] ﴿حبطت﴾ به معنی باطل شد. در لسان گفته است: **حبط یعنی عمل عملا ثم أفسده**؛ یعنی آن را فاسد کرد، و در قرآن آمده است: ﴿فَحبط أعمالهم﴾ یعنی ثواب عمل آنان را باطل کرد. ﴿یرجون﴾ رجاء به معنی امید و طمع به دست آوردن نفع است.[۲]

سبب نزول: پیامبر ﷺ عبدالله‌بن جحش را به فرماندهی یک سریه اعزام داشت، که در کمین کاروانی از قریش بنشینند که کاروان را عمروبن الخضرمی و سه نفر دیگر

۱ـ مفردات قرآن راغب.

۲ـ لسان‌العرب ماده‌ی حبط.

همراهی می‌کردند، عبدالله و یارانش عمرو را کشته و دو نفر را بـه اسـارت مـی‌گیرند و کاروان را همراه با کالاهای تجاری به غنیمت می‌گیرند و آن را به مدینه می‌برند. این حادثه در یکی از ایام ماه رجب اتفاق افتاد ولی آنها گمان می‌کردند جمادی‌الثانی است، از این‌رو قریش زبان به اعتراض گشودند و گفتند: محمد ماه حرام را حلال کرده است. حرمت ماهی را زیر پا نهاده است که هر کس در خلال آن در امان است و مردم به کار و زندگی می‌پردازند، این امر بر مسلمانان گران آمد تا آیه‌ی ﴿**یسألونك عن الشهر الحرام قتال فیه**﴾ نازل شد.

تفسیر: ﴿**کان الناس أمة واحدة**﴾ یعنی مردمان در اول به طور کلی بر ایمان و فطرت درست قرار داشتند، اما بعداً اختلاف پیدا کردند و با هم از در نزاع و ستیز در آمـدند. ﴿**فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین**﴾ یعنی آنگاه خدا پیامبران را برای هدایت انسان مبعوث نمود، آنها مژده‌ی پاداش نیک را به مؤمنین دادند، که بهشت پرنعمت خواهند یافت و کافران را از عذاب آتش برحذر داشتند. ﴿**و أنزل معهم الکتاب بالحق**﴾ یعنی در حالی که مردم در مورد امور دین در اختلاف بودند، به آنها کتاب‌های آسمانی را جهت هدایت نوع انسان نازل کرد. ﴿**و ما اختلف فیه إلا الذین أوتوه**﴾ یعنی جز آنان که کتاب برایشان نازل شده است، در مورد کتاب روشنگری که شک و شبهات را برطرف می‌سازد هیچ‌کس اختلاف پیدا نکرد؛ یعنی آن مطلب را معکوس کردند؛ چون کتابی را که برای رفع اختلاف ارسال شده بود، سبب اختلاف قرار دادند. ﴿**من بعد ما جاءتهم البینات**﴾ بعد از پیدایش و نمایان‌شدن دلیل و برهان روشن و قاطع، مبنی بر درستی و صدق کتاب، پس اختلافشان بر مبنای آگاهی و علم صورت می‌گرفت نه بر اساس نادانی و غفلت. ﴿**بغیا بینهم**﴾ یعنی بر مبنای حسادت کافران به مؤمنان اتفاق افتاد. ﴿**فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق بإذنه**﴾ یعنی خدا با آسان کردن راه وصول به حق و لطف خود، گروه مؤمنان را به حق و حقیقتی هدایت کرد که ره گم کردگان در مورد آن اختلاف داشتند. ﴿**و الله یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم**﴾ یعنی هرکس را که خود بخواهد به راه حق هدایت می‌کند که او

را به حیاتی پرنعمت می‌رساند. ﴿أم حسبتم أن تدخلوا الجنة﴾ یا این‌که گمان می‌برید بدون امتحان و آزمایش و تلاش وارد بهشت می‌شوید؟ ﴿و لما یأتکم مثل الذین من قبلکم﴾ در حالی که مانند مؤمنانی که قبل از شما بودند با مشکلات سخت مواجه نشده‌اید و مانند آنها در مصایب و آزمایش قرار نگرفته‌اید. ﴿مستهم البأساء و الضراء﴾ یعنی به مصیبت‌ها و شداید و فلاکت‌ها مبتلا شدند، ﴿و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصرالله﴾ طوری آشفته و مضطرب شدند که انگار زمین لرزه آنها را تکان داده است. تا جایی که پیامبرﷺ و مؤمنان همراهش به هراس افتاده و می‌گفتند: یاری و نصرت خدا کی خواهد آمد؟ چون سختی و شدت به آخرین درجه رسیده بود آنان فرا رسیدن نصرت و یاری خدا را دور می‌دانستند و طاقتشان به سر آمده و صبرشان به آخر رسیده بود و ستوه و دلتنگی آنان به آخر رسیده بود، و این خود دلیل است که تنگی به منتهایش رسیده است. اما خدا در جواب آنان فرمود: ﴿ألا إن نصر الله قریب﴾ یعنی به هوش باشید و مژده باد که نصرت خدا دارد می‌آید و زمانش فرا رسیده است. ﴿و لینصرن الله من ینصره إن الله لقوی عزیز﴾ بدون شک هرکس به یاری دین خدا بشتابد خدا او را یاری می‌دهد، خدا دارای قدرت و توانایی است. ﴿و یسألونك ماذا ینفقون﴾ یعنی ای محمد! از تو سؤال می‌کنند چه چیزی را نفقه کنند و بر چه کسانی انفاق کنند؟ وقتی این آیه نازل شد، بعضی از یاران از پیامبرﷺ پرسیدند: چه چیزی را انفاق کنیم و بر چه کسانی انفاق کنیم؟ ﴿قل ما أنفقتم من خیر فللوالدین و الأقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل﴾ یعنی ای محمد! به آنان بگو: در این موارد نفقه را صرف کنند: والدین، نزدیکان، یتیمان، بینوایان و مسافران درمانده. ﴿و ما تفعلوا من خیر فإن الله به علیم﴾ یعنی هر عمل نیکی را که انجام بدهید، خدا از آن باخبر است و پاداش کامل آن را به شما خواهد داد. پس از آن در مورد بیان حکمت مشروعیت جهاد و قتال در اسلام می‌فرماید: ﴿کتب علیکم القتال و هو کره لکم﴾ یعنی ای جماعت مسلمانان! جنگ و ستیز با کفار بر شما فرض شده است

که بر شما سخت و مشکل و ناهموار است؛ چون بذل مال خطر هلاک جان را در بردارد. ﴿و عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم﴾ یعنی چه بسا نفس شما از چیزی متنفر و بیزار باشد، در حالی که نفع و خیری فراوان در آن نهفته است. ﴿و عسی أن تحبوا شیئا و هو شر لکم﴾ یعنی چه بسا نفس شما چیزی را دوست داشته باشد که شامل تمام خطرات و زیان‌ها باشد، چه بسا در جهاد ـ که از آن بیزارید ـ خیر مقرر است؛ زیرا یا در آن به پیروزی و غنیمت می‌رسید و یا به شهادت نایل می‌آیید. و چه بسا در ترک جهاد ـ که آن را خواستارید ـ شر و زیان نهفته باشد؛ زیرا سبب ذلت و فقر و محرومیت از پاداش می‌باشد. ﴿و الله یعلم و أنتم لاتعلمون﴾ یعنی خدا از شما بهتر به آخرت و عاقبت امور آگاه است و صلاح دنیا و آخرت شما را بهتر می‌داند، پس برای اجرای فرمانش بشتابید.
﴿یسألونك عن الشهر الحرام قتال فیه﴾ یعنی ای محمد! یارانت درباره‌ی جنگ در ماه حرام از تو می‌پرسند که آیا حلال است در خلال آن به ستیز برخیزند؟ ﴿قل قتال فیه کبیر﴾ به آنها بگو: قتال در آن گناهی است بس بزرگ. اما از آن بزرگتر و خطرناکتر هم وجود دارد که عبارت است از: ﴿و صد عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و إخراج أهله منه أکبر عند الله﴾ منع کردن مؤمنان از دین خدا و منع کردن مسلمانان از مسجدالحرام ـ یعنی مکه ـ و اخراج و بیرون کردن شما از سرزمین حرام در حالی که شما اهل آن دیار و محافظ آنجا هستید، گناه تمام اینها و جرم آن در نزد خدا از کشتن مشرکان و جنگ با آنان در ماه حرام بزرگتر است. پس اگر کشتن آنها را در ماه حرام شما بزرگ قلمداد کنند، باید بدانند اعمالی که آنان درباره‌ی پیامبرﷺ و مؤمنان مرتکب شده‌اند نزد خدا بزرگتر و زشت‌تر است. ﴿و الفتنة أکبر من القتل﴾ یعنی گمراه کردن و از راه منحرف کردن مسلمان از دینش تا به کفر برگردند، نزد خدا از قتل بزرگتر است. ﴿و لایزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم إن استطاعوا﴾ یعنی هنوز در تلاشند با شما بجنگند که اگر بتوانند شما را به کفر و گمراهی برگردانند، پس آنها از کفر و دشمنی خود کنار نمی‌کشند.

﴿و من يرتدد منكم عن دينه فيمت و هو كافر فأولئك حبطت أعمالهم فى الدنيا و الآخرة﴾ يعنی هر يک از شما به خواستِ آنها جواب مثبت بدهد و از دين اسلام برگردد و آنگاه در حال كفر بميرد، اعمال نيکش در دو جهان باطل شده و به هدر می‌رود، ﴿و أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون﴾ و آنان برای هميشه در جهنم خواهند ماند و از آن خارج نمی‌شوند. ﴿إن الذين آمنوا و الذين هاجروا و جاهدوا فى سبيل الله﴾ يعنی مؤمنانی که خانواده و وطن خود را ترک نموده و به منظور اعلای دين خدا با دشمنان به جهاد برخاسته‌اند. ﴿أولئك يرجون رحمة الله و الله غفور رحيم﴾ يعنی افراد موصوف به اوصاف مذکور شايستگی آن را دارند که به رحمت خدا نايل آيند، و بدانيد که خداوند بخشاينده و بامهر است.

نكات بلاغی: ۱ـ ﴿كان الناس أمة واحدة﴾ شامل ايجاز به حذف است و تقدير آن چنين است: ﴿كانوا أمة واحدة على الإيمان متمسكين بالحق، فاختلفوا فبعث الله النبيين﴾. گفته‌ی ﴿ليحكم بين الناس﴾ بر محذوف دلالت دارد.

۲ـ ﴿أم حسبتم﴾ ام منقطعه و همزه‌ی آن برای انکار و استبعاد است؛ يعنی بل حسبتم، متضمن استفهام انکاری است.

۳ـ ﴿و لما يأتكم﴾ همان‌طور که زمخشری گفته است، بر نفيِ همراه با توقع و انتظار نفی شده دلالت دارد. و معنی آيه چنين است: هنوز آنچه بر افرادی که پيش از شما نازل شده است بر شما نازل نشده است ولی نازل خواهد شد، پس اگر نازل شد شکيبا باشيد. و چنانچه در زبان عربی گفته شود: «لم يأتنی زيد»، نفی سؤالی است که می‌گويند: آيا زيد نزد شما آمد؟ و اگر گفته شود: «لما يأتنی»، به اين معنی است که هنوز نيامده است اما انتظار دارم بيايد. بنابراين آمدن سختی و شدايد بر مؤمنان در مظان توقع و انتظار است.

۴ـ ﴿ألا إن نصر الله قريب﴾ در اين عبارت چند وسيله‌ی تاکيد آمده است که بر تحقق نصرت دلالت دارند: اول؛ جمله‌ی با ادات استفتاح «الا» که معنی تأکيد دارد آغاز شده است.

دوم؛ حرف «ان» را آورده است که آن هم معنی تأکید و تحقیق می‌دهد. سوم؛ ترجیح جمله‌ی اسمیه بر جمله‌ی فعلیه؛ چرا که نگفته است: «**ستنصرون**» و تعبیر به جمله‌ی اسمیه مفید معنی تأکید است. چهارم؛ اضافه‌ی نصر به رب‌العالمین که بر انجام هر امری توانا است.

۵- **﴿و هو کره لکم﴾** قراردادن مصدر در جای اسم مفعول «کره» به جای «مکروه» به منظور مبالغه می‌باشد. خنساء گفته است: **فإنما هی إقبال و إدبار**.

۶- **﴿و عسی أن تکرهوا ... و عسی أن تحبوا﴾** محسنات بدیعی به نام «مقابله» در بین دو جمله قرار دارد که حب و کره و خیر و شر را در مقابل یکدیگر قرار داده است.

۷- **﴿و الله یعلم و أنتم لا تعلمون﴾** طباق سلب است.

فواید: خدای متعال کتاب را به صورت مفرد آورده و گفته است: **﴿و أنزل معهم الکتاب﴾** تا نشان دهد هر چند کتاب پیامبران متعدد بوده‌اند اما در جوهر و ماهیت یکی هستند؛ چون تمام آنها شامل یک شریعتند و اصل و اساس واحدی دارند. همان‌طور که خدا می‌فرماید: **﴿شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی أوحینا الیك ...﴾** تا آخر آیه.

یادآوری: بخاری از خباب‌بن ارت رضي الله عنه نقل کرده است که خباب گفت: شکایت را پیش پیامبر ﷺ بردیم ـ در حالی که در سایه‌ی کعبه دراز کشیده بود. عرض کردیم: آیا طلب پیروزی ما را نمی‌کنی؟ آیا برای ما دعا نمی‌کنی؟ پیامبر ﷺ فرمود: قبل از شما افرادی بوده‌اند که برایشان قبر می‌کندند و زنده به گور می‌شدند، با اره از سر تا پا شقه می‌شدند و با شانه‌ی آهنین گوشت بدنشان را از استخوان جدا می‌کردند که آنها را از دین خود برگردانند، اما به خدا قسم این امر (دین اسلام) تحقق می‌پذیرد و سوار بدون واهمه و ترس از صفا به حضر موت می‌رود و به جز از خدا از هیچ‌کس باکی نخواهد داشت و گرگ را بر گله چوپان می‌کند اما شما عجله دارید.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا
وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾ وَلَا تَنكِحُوا
الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ
حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ
يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢١﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ
الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ
فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ
فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُم مُّلَاقُوهُ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢٣﴾ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٤﴾ لَّا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ
غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٢٥﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: خدای توانا بعد از این‌که در آیات پیشین احکام قتال و هدف والای مشروعیت آن را بیان کرد که عبارت است از نصرت حق و اعزاز دین و حمایت امت در برابر دشمنان خارجی، بعد از آن به ذکر اصلاحات داخل جامعه پرداخت که بر اساس فضیلت و اخلاق و خوی نیکو استوار است. برای دولت لازم است به اصلاحات داخلی و خارجی اقدام کند تا پایه‌های دوام خود را استوارکرده و

بقای کاخ باعظمتش را تضمین کند که تندباد دوران آن را نلرزاند.

معنی لغات: ﴿**الخمر**﴾ مشروب مستی آور؛ چون عقل را می‌پوشاند و پرده بر آن می‌کشد. ﴿**خمرت الإناء**﴾ یعنی سر ظرف را پوشاندم. ﴿**المیسر**﴾ به معنی قمار است. از میسر به معنی آسان گرفته شده است؛ چون کسب بدون زحمت و مشقت است، وگویا از یسار آمده است که سبب بی‌نیازی است. ﴿**إثم**﴾ الإثم به معنی گناه است و جمع آن آثام آمده است، و خمر به «گناه» موسوم شده است؛ چون نوشیدن آن سبب گناه است. شاعر گفته است:

گناه نوشیدم تا عقلم گم گشت بدین ترتیب گناه (شراب) عقل را می‌برد

﴿**العفو**﴾ اضافه بر احتیاج. ﴿**أعنتکم**﴾ شما را در زحمت انداخت و اصل عنت به معنی مشقت است. ﴿**أمة**﴾ کنیز زر خرید که در مقابل آن ﴿**حرة**﴾ آزاده قرار دارد، جمع آن إماء است. ﴿**المحیض**﴾ مصدر و به معنی حیض است، مانند معیش که به معنی عیش آمده است. حیض در اصل به معنی سیلان است و برای زن هم حایض و هم حایضه به‌کار می‌رود. فراء سروده است: ﴿**حایضة یزنی بها غیر طاهر**﴾ بسان زن در حال حیض و بدون پاکی با او نزدیکی حرام بشود. ﴿**حرث**﴾ به معنی پاشیدن بذر بر زمین است، راغب و جوهری چنین گفته‌اند: حرث به معنی زرع و حارث یعنی زارع، و معنی حرث یعنی محل رستن و پیدایش فرزند بر سبیل تشبیه.[1] ﴿**عرضة**﴾ یعنی مانع و هر چیز معترض و مانع شود و از این‌رو به ابر عارض می‌گویند؛ چون مانع دیدن آفتاب است. ﴿**اللغو**﴾ یعنی افتاده و بی‌اعتبار، اعم از گفتار و غیره. ﴿**لغو الطائر**﴾ لغو پرنده یعنی صدایش.

سبب نزول: الف؛ جمعی از یاران از جمله عمربن الخطاب به خدمت پیامبرﷺ آمدند و گفتند: درباره‌ی شراب و قمار نظرت را اعلام بدار که عقل را می‌برند و مال را سلب می‌کنند. آنگاه آیه‌ی «**یسألونك عن الخمر ....**» نازل شد.

۱ـ صحاح جوهری ماده‌ی حرث.

ب؛ از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت است وقتی آیه‌ی ﴿و لا تقربوا مال الیتیم إلا ...﴾ نازل شد هرکس مال یتیم را پیش خود داشت فوراً آن را جدا کرد و خوراک و آشامیدنی را از او جدا کرد. اگر چیزی از غذایش باقی می‌ماند آن را نگه می‌داشت یا آن را می‌خورد یا فاسد می‌شد. و این امر برای آنان مشکل بود و موضوع را در خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم مطرح کردند، آنگاه خدای عزوجل این آیه را نازل کرد: ﴿و یسألونك عن الیتامی ...﴾

ج؛ از انس روایت است که وقتی زن یهودی قاعده می‌شد، او را از منزل بیرون می‌کردند، با او غذا نمی‌خوردند و در منزل با او محشور نمی‌شدند... موضوع را به پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض کردند، سپس آیه‌ی ﴿و یسألونك عن المحیض ...﴾ نازل شد.

تفسیر: ﴿یسألونك عن الخمر و المیسر﴾ یعنی ای محمد! درباره‌ی حکم شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، ﴿قل فیهما إثم کبیر و منافع للناس﴾ یعنی به آنها بگو: در مصرف شراب و پرداختن به قمار زیان وگناهی بزرگ و سودی ناچیز مقرر است، ﴿و اثمهما اکبر من نفعهما﴾ یعنی ضرر و زیان آنها از نفعشان بیشتر است؛ چون خرابی عقل و رفتن مال و در معرض بلا قرار دادن بدن با مصرف شراب، و خرابی ناشی از قمار و نابودکردن خانه وکاشانه به وسیله‌ی قمار و پیدایش عداوت و دشمنی در بین بازیگران، تمام این بدبختی‌های محسوس در این دو عمل وجود دارد و اگر زیان فراوان آن با نفع ناچیز و اندکی که دارند مقایسه شود و در ترازو قرارگیرد، خطر این کار زشت و ناپسند عیان می‌شود. ﴿و یسألونك ماذا ینفقون قل العفو﴾ یعنی از تو سؤال می‌کنند که در اموال خود چه چیز را انفاق و چه چیز را نگه دارند؟ به آنان بگو: اضافه بر حاجت و نیاز را خرج کنند، و اموال مورد احتیاج خود را خرج و انفاق نکنند و خود را محتاج نگردانند. ﴿کذلك یبین الله الآیات﴾ یعنی همان‌طور که احکام را برایتان بیان می‌کند، نفع و ضرر و حلال و حرام را نیز برایتان بیان می‌کند. ﴿لعلکم تتفکرون فی الدنیا و الآخرة﴾ تا درباره‌ی امور دنیا و آخرت بیندیشید و دریابید که دنیا ناپایدار و رفتنی است و آخرت پایدار و ماندنی است و برای امر پایدار،

سعی و تلاش به خرج بدهید که درست‌تر همان است و انسان خردمند پایدار را بر فناپذیر ترجیح می‌دهد. ﴿و یسألونك عن الیتامی قل إصلاح لهم خیر﴾ یعنی ای محمد! در مورد اموال ایتام و روابط با آنان از تو سؤال می‌کنند آیا با آنها درآمیزند یا کنار بگیرند؟ به آنان بگو: در آمیختن با آنان به شیوه‌ی درست بهتر است از کناره‌گیری از آنان ﴿و إن تخالطوهم فإخوانکم فی الدین﴾ یعنی اگر مال آنان را با مال خود مخلوط کردید و در این مورد درستی را به‌کار بگیرید و مصلحت آنها را در نظر بگیرید، آنان برادران دینی شما هستند که برادری دینی از برادری نسبی قوی‌تر است، و از جمله حقوق این برادری رعایت مصلحت و نفع آنان است. ﴿و الله یعلم المفسد من المصلح﴾ یعنی خدای متعال دانا و آگاه است به نهان آنهایی که در اختلاط با آنها قصد خیانت و تباه‌کردن اموال آنان را دارند، و همچنین آگاه است به نهان آنهایی که قصد اصلاح آنان را دارند، و هر یک را مطابق عمل خود پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿ولو شاء الله لأعنتکم﴾ اگر خدا می‌خواست شما را در مضیقه و مشقت قرار می‌داد و بر شما سخت می‌گرفت اما با توجه به رحمت وسیعش آن را آسان گرفت. ﴿إن الله عزیز حکیم﴾ همانا خدا تواناست و هیچ امری بر او مشکل نیست، و در مورد تشریع احکام برای بندگانش آگاه است. آنگاه مسلمانان را از عقد کردن زنان مشرک که پیرو آیین آسمانی نیستند، برحذر داشته است. ﴿و لاتنکحوا المشرکات حتی یـؤمن﴾ یـعنی ای مسلمانان! با زنانی که پیرو کتاب آسمانی نیستند ازدواج نکنید، مگر این‌که به خداوند و روز آخرت ایمان بیاورند. ﴿و لأمة مؤمنة خیر من مشرکة و لو أعجبتکم﴾ یعنی کنیز مؤمن از آزاده‌ی مشرک بهتر است ولو این‌که جمال و زیبایی زن مشرک و یا مال و سایر مسایل رغبت‌انگیز از قبیل حسب و نسب و جاه و مقام، شما را شگفت‌زده کند. ﴿و لاتنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا﴾ یعنی دختران خود را به عقد مردان مشرک در نیاورید، اعم از بت‌پرست و اهل کتاب، مگر این‌که به خدا و پیامبرش ایمان بیاورند. ﴿و لعبد مؤمن خیر من مشرك و لو أعجبکم﴾ یعنی این‌که دختر خود را به عقد برده‌ی مؤمن در آورید بهتر از

آن است که او را به عقد مرد آزادِ مشرک در آورید هر چند که حسب و نسب و جمالش چشمگیر و خیره‌کننده هم باشد. ﴿**أولئك يدعون إلى النار**﴾ یعنی افراد مذکور از زنان مشرک و برده‌ای که وصلت شما با آنها حرام است، شما را به طرف آتش می‌کشند؛ یعنی شما را به کفر و فسوق می‌خوانند، پس حق آن است که با آنها وصلت نکنید. ﴿**و الله يدعو إلى الجنة و المغفرة بإذنه**﴾ یعنی خدا خیر و سعادت شما را می‌خواهد، شما را به امری می‌خواند که موجب نیکبختی است؛ یعنی شما را به طرف عمل صالح فرامی‌خواند که موجب نایل آمدن به بهشت و بخشودگی گناهان است. ﴿**و يبين آياته للناس لعلهم يتذكرون**﴾ یعنی دلایل و براهین خود را برای مردم توضیح می‌دهد تا متوجه شوند و فرق بین خیر و شر و ناپاک و پاک را بدانند. سپس احکام حیض را بیان کرده و گفته است: ﴿**و يسألونك عن المحيض قل هو أذى**﴾ یعنی ای محمد! از تو درباره‌ی نزدیکی با زنان در حال قاعدگی سؤال می‌کنند آیا حرام است یا حلال؟ به آنها بگو: امری است کثیف و نزدیکی در آن حالت برای زوجین دردناک است. ﴿**فاعتزلوا النساء في المحيض**﴾ پس در حال حیض از نزدیکی با زنان دوری جویید. ﴿**و لاتقربوهن حتى يطهرن**﴾ و نزدیک آنان نشوید تا این‌که خون آنها قطع شود و پاک شوند. و تا غسل نکنند با آنها نزدیکی نکنید. منظور این است که عمل نزدیکی انجام نشود نه این‌که مانند یهود در حال حیض زنان با آنها غذا نخورند و نشست و برخاست نکنند. ﴿**فإذا تطهرن فأتوهن من حيث أمركم الله**﴾ یعنی وقتی پاک شدند و خود را با آب پاک نمودند مطابق دستور خدا و از محلی که خدا آن را حلال کرده و مکان بذرپاشی است با آنها نزدیکی کنید. ﴿**إن الله يحب التوابين و يحب المتطهرين**﴾ یعنی خدا توبه‌کاران از گناه را دوست دارد و افرادی را که از پلشتی‌ها و ناپاکی‌ها مـی‌پرهیزند دوست دارد. ﴿**نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم أنى شئتم**﴾ یعنی ارحام زنانتان محل و مکان کشت نسل است و در آنجا اولاد شکل می‌گیرند، پس در محل کشت و زرع نسل و ذریت با آنها نزدیکی کنید، و به محلی دیگر تجاوز نکنید. ابن‌عباس گفته است: «رستنی را از آنجا که می‌روید

آبیاری کن»، و معنی «أنی شئتم» یعنی به هر شکل که خواستید، ایستاده، نشسته، اما در محل کشت؛ یعنی فرج باشد. در اینجا گفته‌ی یهودیان نیز که می‌گویند: اگر مرد از عقب با «فرج» زن نزدیکی کند فرزند چپ می‌زاید. ﴿و قدموا لأنفسکم﴾ یعنی اعمال نیکو را به عنوان توشه و ذخیره‌ی آخرت قبل از مرگ بفرستید. ﴿و اتقوا الله و اعلموا أنکم ملاقوه﴾ یعنی با پرهیز از عصیان، از خدا بترسید و یقین بدانید که سرانجام پیش او خواهید رفت. و پاداش اعمال خود را می‌یابید. ﴿و بشر المؤمنین﴾ یعنی مژده‌ی فوز عظیم را در بهشت پرنعمت به آنان بده. ﴿و لاتجعلوا الله عرضة لأیمانکم﴾ یعنی قسم خوردن به خدا را سبب انجام ندادن اعمال خیر قرار ندهید و نگویید قسم خورده‌ام که کار نیک نکنم و می‌خواهم به قسم وفا کنم، بلکه کار نیک را انجام بدهید و کفاره‌ی قسم را بپردازید. ابن‌عباس گفته است: یعنی خدا را مانع انجام دادن کار نیک قرار ندهید بلکه عمل خیر را انجام بدهید و کفاره‌ی قسم را بپردازید. ﴿أن تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس﴾ یعنی خدای متعال را سبب انجام ندادن اعمال نیک و اصلاح نکردن روابط بین مردم قرار ندهید. این آیه درباره‌ی عبدالله بن رواحه نازل شد. وقتی قسم خورد با دامادش، «نعمان بن بشیر» سخن نگوید! و میانه‌ی او و خواهرش را اصلاح نکند. ﴿و الله سمیع علیم﴾ یعنی گفته‌ی شما را می‌شنود و به اعمالتان آگاه است. سپس فرمود: ﴿لایؤاخذکم الله باللغو فی أیمانکم﴾ یعنی به قسَم‌هایی که بدون قصد بر زبانتان جاری می‌شود، مانند آری والله، و نه والله شما را مؤاخذه و مورد بازخواست قرار نمی‌دهد. ﴿ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم﴾ اما شما را در مورد قسم‌هایی مؤاخذه می‌کند که قصد و نیتش را داشته‌اید و قلباً آن را نیت کرده‌اید. ﴿و الله غفور حلیم﴾ و خدا بخشودگی وسیع دارد و در کیفر بندگان شتاب به خرج نمی‌دهد.[۱]

۱ـ قولی می‌گوید: یعنی قسم خوردن زیاد را پیشه نکنید و خدا را هدف قسم خود قرار ندهید و در هر امرِ کم و ناچیزی اسم مبارکش را مبرید؛ زیرا کسی که بسیار سوگند می‌خورد نه نیک‌مرد است و نه پرهیزگار.

نکات بلاغی: ۱- ﴿يسألونك عن الخمر و الميسر﴾ در آن ایجاز قرار دارد؛ یعنی عن شرب الخمر و تعاطی الميسر.

۲- ﴿و إثمهما أكبر من نفعهما﴾ از باب تفصیل بعد از اجمال و در بلاغه به «اطناب» موسوم است.

۳- ﴿كذلك يبين الله لكم الآيات﴾ شامل تشبیه مرسلِ مجمل است.

۴- ﴿المفسد من المصلح﴾ بین کلمه‌ی «مفسد» و «مصلح» طباق وجود دارد که از محسنات بدیعی است.

۵- ﴿يدعون إلى النار والله يدعو إلى الجنة﴾ در بین دو کلمه‌ی «نار» و «جنة» طباق موجود است.

٦- ﴿قل هو أذى﴾ تشبیهی بلیغ در آن مقرر است که ادات و وجه‌الشبه حذف شده و به صورت بلیغ در آمده است و اصل آن حیض، امری است که نفس از آن متنفر است، مانند اذیت و آزار که نفس از آن بیزار است. همان‌طور که گفته می‌شود «علی أسد» علی شیر است به منظور مبالغه ادات و وجه شبه حذف شده است.

۷- ﴿و لاتقربوهن﴾ کنایه از نزدیکی است.

۸- ﴿نساؤكم حرث﴾ بر اساس حذف مضاف؛ یعنی موضع حرث است، یا بر سبیل تشبیه زن است به زمین، و نطفه به بذر، و فرزند به گیاه، بنابراین به معنی محترث و به عنوان سالغه چنان موسوم شده است.

فواید: اول؛ شراب به ام‌الخبایث موسوم است؛ چون سبب تمام اعمال ناپسند است. نسائی از حضرت عثمان‌ﷺ روایت کرده که وی گفته است از شراب دوری جویید که مادر پلشتی‌هاست. درگذشته مردی بود که زنی در راه بدر به او تعلق خاطر پیدا کرده، آن زن کنیزش را نزد او فرستاد تا او را برای ادای شهادت فراخواند، مرد با کنیز به راه می‌افتد. وقتی به خانه‌ی زن رسید درها را پشت سرش قفل کرد تا به نزد زن بدکار رسید،

سپس متوجه شد که در آنجا پسرکی و کوزه‌ی شرابی قرار دارد، زن به او گفت: برای ادای گواهی شما را نخواسته بودم بلکه شما را خواسته بودم که با من نزدیکی کنی یا کاسه‌ای از این شراب بنوشی، یا این نوجوان را به قتل برسانی، مرد می‌گوید: جامی از آن شراب بدهید شراب را سر کشید و گفت: باز بریزید، و در آخر امر با زن نزدیکی کرد و جوان را به قتل رساند، بنابراین از مصرف شراب دوری جویید؛ چون ایمان و شرابخواری با هم جمع نمی‌شوند و بالاخره یکی از آن دو دیگری را بیرون می‌کند.

دوم؛ اگر شراب عقل و مال را می‌برد، دیگر چگونه نفعی در آن متصور است؟ در جواب گفته می‌شود: منظور از منافع در آیه، منافع مادی است؛ چون آن را خرید و فروش می‌کردند و از آن سودی کلان به دست می‌آوردند، و امکان دارد منظور از نفع همان لذت و سرخوشی خیال باشد که از آن ناشی می‌شود. شاعر گفته است:

آن را مـــی‌نوشیم و خـــود را شـــاه شـــاهان مـــی‌دانـــیم

و خود را شیر می‌دانیم هیچ‌کس یارای مقابله با ما را ندارد

قرطبی گفته است: شرابخوار مورد تمسخر و خنده‌ی عاقلان قرار می‌گیرد، با ادرار و مدفوع خود بازی می‌کند و چه بسا دست آلوده به صورت خود می‌کشد، حتی گفته‌اند بعضی از مستان با ادرار خود صورتش را شسته و گفته است بار خدایا! مرا در زمره‌ی توبه‌کاران و پاک‌کنندگان قرار بده. روایت است سگی صورت مستی را می‌لیسد و مست می‌گفت: همان‌طور که مرا اکرام کردی خدا تو را گرامی بدارد.

سوم؛ زمخشری گفته است: **﴿فاعتزلوا النساء﴾**، **﴿من حيث أمركم الله﴾** و **﴿فأتوا حرثكم أنى شئتم﴾** از کنایات لطیف و دقیق بوده و از جمله تعریضات نیکو می‌باشند، و این تعبیر و امثالِ آن در کلام پسندیده است. بر مؤمنان واجب است که آن را فراگیرند و در محاوره و گفتگو و نوشته‌ها، خود را به ادب و به‌کار بردن آن بیارایند.[۱]

۱ـ قرطبی ۳/ ۵۷.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۲۶﴾ وَإِنْ
عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۷﴾ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَلا يَحِلُّ
لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ
بِرَدِّهِنَّ فِي ذٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاحاً وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ
دَرَجَةٌ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۲۸﴾ الطَّلاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلا يَحِلُّ
لَكُمْ أَن تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلاَّ أَن يَخَافَا أَلاَّ يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ يُقِيمَا
حُدُودَ اللهِ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ فَلا تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ
اللهِ فَأُوْلٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۲۹﴾ فَإِن طَلَّقَهَا فَلا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا
فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ ﴿۲۳۰﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در آیات پیشین بعضی از امراض اجتماعی، مانند شرابخواری و قمار بیان شد که مانند موریانه جسم ملت را فرو خورده و بنیان و اساس جامعه را به تحلیل برده و در بین آنان کینه و دشمنی ایجاد می‌کند. پس بحث خانواده را که هسته‌ی مرکزی تأسیس جامعه‌ی با فضیلت می‌باشد، مطرح کرده است؛ زیرا با اصلاح آن، جامعه صالح و با فساد آن، جامعه فاسد می‌شود. در مورد احکام خانواده اول به بیان رابطه‌ی زناشویی پرداخته و هشدار داده است که انتخاب باید بر اساس دیانت صورت گیرد، تا رابطه بر مبنای محبت و اخلاص برقرار شود. از این‌رو حلال نیست زنی مشرک در کنار مردی مسلمان باشد، و زن باایمان حلال نیست تحت

حمایت و زیر سلطه‌ی مردی مشرک باشد، از این‌رو اسلام ازدواج با زنان مشرک و عقد کردن زنان مؤمن را برای مردان مشرک حرام کرده است. آنگاه در این آیات شریفه بعضی از امراض را بیان کرده است که دامنگیر خانواده می‌شوند و کیان آن را به نابودی و تباهی می‌کشانند. از آن جمله ایلاء و طلاق و خلع را یادآور شده و درمان و علاج مؤثر این مشکلات معرفی کرده است که بنیان خانواده را از بن می‌کند.

معنی لغات: ﴿**یؤلون**﴾ ایلاء در لغت به معنی قسم است. گفته می‌شود آلی یوالی ایلاء شاعر گفته است:

قسم خوردم هر آن قصیده سرایم   که بعد از من نمونه گردد

و در شرع یاد کردن سوگند است که با همسرش نزدیکی نکند. ﴿**تربص**﴾ به معنی انتظار است و از آن جمله ﴿**قل تربصوا فإنی معکم من المتربصین**﴾ یعنی منتظر بمانید. ﴿**فاءوا**﴾ فیء به معنی برگشت است. به سایه نیز فیء می‌گویند؛ چون بعد از کاسته شدن برمی‌گردد. فراء گفته است: عرب می‌گویند «فلانٌ سریعُ الفيء»؛ یعنی بعد از عصبانیت زود به حال عادی برمی‌گردد. شاعر گفته است:

ففاءت و لم تقض الذی اقبلت له   و من حاجة الإنسان مالیس قاضیاً

﴿**قروء**﴾ جمع قرء است، اسمی است که هم بر حیض و هم بر پاکی اطلاق می‌شود؛ یعنی از جمله‌ی اضداد است. قرء در اصل به معنی اجتماع است؛ چون خون در رحم جمع می‌شود، آن را حیض نامیده‌اند. در قاموس گفته است: قرء، به فتح و ضم به معنی حیض و پاکی و مدت آن آمده است. قرءی که به معنی پاکی است، جمع آن قروء است و قرءی که به معنی حیض می‌باشد، جمع آن اقراء است. ﴿**بعولتهن**﴾ جمع بعل به معنی شوهر است. ﴿**و هذا بعلی شیخا**﴾ وزن بعلة است. ﴿**درجه**﴾ به معنی منزلت بلند است. ﴿**الطلاق**﴾ مصدر طلقت المراة. و معنی طلاق عبارت است از بازکردن عقد ازدواج، اصل آن انطلاق و تخلیه است. می‌گویند «ناقة طلاق»؛ یعنی شتری است که بدون زنجیر و چوپان در

چراگاه رها شده است. آزاد شده را به همین معنی طالق می‌گویند ﴿تسریح﴾ تسریح به معنی فرستادن و آزاد کردن است. تسریح الشعر؛ آزاد کردن موی تا از هم جدا شوند. حیوان را تسریح کرد؛ یعنی آن را رها و آزاد کرد. راغب گفته است: تسریح از تسریح شتر و به طور استعاره آمده است همان‌طور که طلاق از اطلاق شتر مستعار است.[1]

سبب نزول: در عهد جاهلیت مردی هر چند بار که می‌خواست زنش را طلاق می‌داد و قبل از انقضای عده، او را رجعت می‌داد، و حتی اگر هزار بار او را طلاق می‌داد می‌توانست او را رجعت دهد. یک نفر قصد آزار همسرش را کرد و به او گفت: نه پناهت می‌دهم و نه رهایت می‌کنم. گفت چطور؟ گفت طلاقت می‌دهم و وقتی زمان سرآمدن عده‌ات نزدیک شد، تو را رجعت می‌دهم. زن شکایت را پیش پیامبرﷺ برد آنگاه آیه‌ی «**الطلاق مرتان**» نازل شد.

تفسیر: «**للذین یؤلون من نسائهم تربص أربعة أشهر**» یعنی آنان که قصد آزار همسران خود را دارند و قسم می‌خورند که با آنها نزدیکی نکنند، می‌توانند چهار ماه منتظر بمانند ﴿**فإن فاءوا فإن الله غفور رحیم**﴾ یعنی اگر به آغوش و همنشینی زنان، به شیوه‌ی نیکو برگشتند ـ کنایه از نزدیکی است ـ یعنی از قسم رجوع کردند، خدا عمل سوء آنان را می‌بخشاید و آن را زیر پوشش رحمت خود قرار می‌دهد. ﴿**و إن عزموا الطلاق فإن الله سمیع علیم**﴾ یعنی اگر تصمیم گرفتند از نزدیکی و معاشرت با آنان امتناع ورزند و آنها را طلاق بدهند، خدا گفته‌ی آنان را می‌شنود و از قصد و نیتشان آگاه است. منظور از آیه چنین است: اگر شوهر قسم یاد کند که با همسرش نزدیکی نکند، زن چهار ماه منتظر می‌ماند، اگر در خلال این مدت با او معاشرت و نزدیکی کرد چه بهتر و قَسَمش واقع شده و کفاره بر او واجب می‌آید. و اگر در آن مدت با او معاشرت نکند، به نظر ابو

۱ـ مفردات ص ۲۲۹.

حنیفه طلاقش واقع می‌شود. امام شافعی می‌گوید: موضوع را پیش حاکم باید برد، و حاکم به او دستور برگشت یا طلاق می‌دهد، و اگر از هر دو امتناع ورزید، حاکم زن را طلاق می‌دهد. مختصر حکم ایلاء چنین است... سپس خدا احکام عده و طلاق شرعی را بیان کرده و فرموده است: ﴿و المطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء﴾ یعنی بر زنان مطلقه‌ی آزاد که با آنان نزدیکی صورت گرفته است، واجب است مدت سه پاکی انتظار بکشند ـ بر مبنای گفته‌ی شافعی و مالک ـ یا سه حیض ـ بر مبنای نظر ابوحنیفه و احمد ـ آنگاه بعد از انقضای عده اگر خواستند، شوهر کنند. این حکم در مورد زنی است که با وی نزدیکی شده است، اما اگر با وی نزدیکی نشده باشد، عده بر او واجب نیست؛ زیرا خدا فرموده است: ﴿فما لکم علیهن من عدة﴾ یعنی عده بر آنان ندارید.

﴿و لایحل لهن أن یکتمن ما خلق الله فی أرحامهن﴾ یعنی درست نیست زنان مطلقه برای تعجیل و سرآمدن عده، بار حمل یا حیض را در رحم خود پنهان بدارند. و بدین‌وسیله حق زوج را در رجعت دادن ضایع کنند. ﴿إن کن یؤمن بالله و الیوم الآخر﴾ یعنی اگر واقعاً به خدا ایمان دارند و از کیفرش می‌ترسند. این امر برای آنان تهدید است تا بدون کم و زیاد حقیقت را بیان کنند؛ چون حقیقت این امر فقط از طریق آنان معلوم می‌گردد. ﴿وبعولتهن أحق بردهن فی ذلك إن أرادوا إصلاحا﴾ یعنی در صورتی که عده‌ی آنها منقضی نشده باشد، شوهران سزاوارترند که آنان را رجعت دهند از این‌که به عقد یک نفر بیگانه درآیند، و هدف از رجعت نیز اصلاح است نه اضرار، و این امر در طلاق رجعی مقرر است. ﴿و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف﴾ یعنی آنان همان حقی بر مردان دارند که مردان بر آنان دارند. از جمله به صورتی پسندیده که خدا در معاشرت و ترک ضرر و آزار و امثال آن فرمان داده است. ﴿و للرجال علیهن درجة﴾ یعنی مردان بر زنان چیز اضافه‌ای دارند که عبارت است از سرپرستی و انفاق و تسلط و وجوب اطاعت. پس این درجه، تکلیف است نه تشریف؛ چون خدا فرموده است: «إن أکرمکم عند الله أتقاکم». «و الله عزیز حکیم»

یعنی توانا و چیره‌دست است و از هر عاصی و سرپیچی‌کننده‌ای انتقام می‌گیرد و در امر و تشریع خود آگاه است. پس از آن، شیوه‌ی طلاق شرعی را بیان کرده و گفته است: «الطلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان﴾ یعنی طلاق شرعی که مرد حق رجعت در آن را دارد، دو نوبت است و بعد از این دو نوبت جز معاشرت به شیوه‌ی پسندیده و حُسن رفتار، تا زمان رها کردن زن به صورتی نیکو، چاره‌ای ندارد به‌طوری که هیچ‌گونه حقی را از او زیر پا ننهد و او را به زشتی نام نبرد و مردم را از او متنفر نکند. ﴿و لايحل لكم أن تاخذوا مما آتيتموهن شيئاً﴾ یعنی ای شوهران! شما حق ندارید از مهریه‌ای که به آنها داده‌اید چیزی از آنها بگیرید اگرچه کم هم باشد. ﴿إلا أن يخافا أن لايقيما حدود الله﴾ یعنی مگر این‌که زوجین از سوء معاشرت و بدرفتاری بترسند که نتوانند حقوق زناشویی که در فرمان خدا مقرر شده است رعایت کنند. ﴿فإن خفتم ألا يقيما حدود الله فلاجناح عليها فيما افتدت به﴾ یعنی اگر از معاشرت آن دو بیمناک شدید، و زن بخواهد با صرف‌نظر از مهریه یا پرداخت مالی به شوهر، خود را خلع کند و طلاق بگیرد، گناهی ندارد که زوج آن را بگیرد یا زوجه آن را بپردازد. ﴿تلك حدود الله فلا تعتدوها﴾ یعنی این احکام مهم و باعظمت از قبیل طلاق و رجعت و خلع و غیره از جمله شرایع و احکام الهی است، پس با آن به مخالفت برنخیزید و از آن تجاوز نکنید و آنها را زیر پا ننهید و به مطالبی دیگر که جزو شرع نیستند نپردازید. ﴿و من يتعد حدود الله فأولئك هم الظالمون﴾ یعنی هر کس با احکام و فرامین خدا به مخالفت برخیزد، خود را در معرض قهر و غضب خدا قرار داده، و از جمله‌ی ستمگران محسوب است که مستحق کیفر سخت از جانب خداوند می‌باشد. ﴿فإن طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجاً غيره﴾ یعنی اگر مرد برای بار سوم زنش را طلاق داد، تا زمانی که زن با یک نفر دیگر ازدواج نکند و از وی نیز جدا نشود، برای همسر اولی حلال نمی‌شود. و همان‌طور که به صراحت در حدیث آمده است تا مرد (دوم) از او کام برنگیرد و زن از او کام نگیرد درست نیست، و این امر به

منظور بازداشتن مرد از سه طلاقه کردن زن مورد علاقه‌اش صادر شده است؛ زیرا مردانگی اجازه نمی‌دهد که زنش در اختیار دیگری قرار گیرد. **﴿فإن طلقها فلا جناح علیهما أن یتراجعا إن ظنا أن یقیما حدود الله﴾** یعنی اگر بعد از این‌که شوهر دوم او را طلاق داد و عده‌اش منقضی شد، اگر دلایل توافق و حسن معاشرت مشاهده شود، مانعی نیست نزد شوهر اول برگردد. **﴿و تلك حدود الله یبینها لقوم یعلمون﴾** یعنی این است مقررات و احکام خدا که آن را برای افراد آگاه و با فهم که عاقبت امور را در نظر دارند توضیح می‌دهد.(۱)

نکات بلاغی: ۱- **﴿فإن الله سمیع علیم﴾** جمله‌ی خبری از معنی ظاهرش عدول کرده و به وعد و وعید تبدیل شده است.

۲- **﴿و المطلقات یتربصن﴾** خبری است در معنی امر و در اصل «و لیتربصن» است؛ یعنی باید منتظر بمانند. زمخشری گفته است آوردن معنی امر به لفظ خبر معنی تاکید امر را می‌رساند، و نشان می‌دهد از جمله مسایلی است که باید برای اجرا و عملی کردن آن شتافت. پس انگار آنها امر را امتثال نموده‌اند، پس به عنوان موجود محقق از آن خبر می‌دهد، و آوردن آن به صورت مبتدا بیانگر تأکید بیشتر است.(۲)

۳- **﴿إن کن یؤمن بالله﴾** غرض از آن تقیید به ایمان نیست، بلکه منظور از آن تحریک و بزرگ نشان دادن موضوع است در نهاد آنان.

۴- **﴿و لهن مثل الذی علیهن﴾** در آن ایجاز و ابداعی است که بر افراد آگاه به علم «بیان» پوشیده نیست؛ زیرا اول به قرینه‌ی دوم حذف شده و دوم نیز به قرینه‌ی اول. و معنی آن چنین است. **لهن علی الرجال من الحقوق مثل الذی للرجال علیهن من الحقوق:** یعنی همسران حقوقی را بر مردان دارند که مردان بر آنان دارند. و نیز بین «لهن» و «علیهن» طباق وجود دارد که آن نیز از محسنات بدیع است.

۱- به روائع‌البیان ۱/ ۳۴۳ مراجعه کنید.

۲- کشاف ۱/ ۲۰۵.

۵- ﴿فإمساك بمعروف﴾ بين لفظ «امساک» و لفظ «تسریح» نیز طباق برقرار است.
٦- ﴿تلك حدود الله﴾ به منظور بارآوردن و ایجاد امنیت و اهمیت در دلها، لفظ صریح جلاله را به جای ضمیر آورده است، و دنبال کردن نهی به وعید، برای مبالغه در تهدید است.
۷- ﴿فأولئك هم الظالمون﴾ قصر صفت بر موصوف است.

فواید: اول؛ خلعی که در اسلام صورت گرفته است عبارت است از خلع زن «ثابت بن قیس». آن زن نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: یا رسول الله هرگز با هم نمی‌سازیم قسم به خدا از لحاظ اخلاق و دین از او ایرادی نمی‌گیرم، اما از کفر بعد از ایمان متنفرم. پیامبرﷺ فرمود! آیا باغش را مسترد می‌کنی؟ گفت: بله آنگاه آن دو را از هم جدا کرد.

لطیفه: از ابن‌عباس روایت شده که گفته است: من دوست دارم همان‌طور که همسرم برایم خود را می‌آراید، من هم خود را برای او بیارایم؛ چراکه خدا فرموده است: **﴿و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف﴾**.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَاتُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِتَعْتَدُوْا وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَاتَتَّخِذُوْا آيَاتِ ٱللهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوْا نِعْمَتَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِنَ ٱلْكِتَابِ وَ ٱلْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وَ اتَّقُوْا ٱللهَ وَ اعْلَمُوْا أَنَّ ٱللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾ وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُم بِٱلْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ ٱللهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَاتَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات شریفه در مورد احکام طلاق صحبت می‌کنند و طریقه و شروط و آداب آن را بیان می‌کنند. و انسان را از اذیت و آزار رساندن برحذر می‌دارند، پس وجه و تناسب آن معلوم است.

معنی لغات: ﴿**فبلغن أجلهن**﴾ یعنی به انقضای عده نزدیک شدند ﴿**ضرارا**﴾ یعنی قصد زیان رساندن. قفال گفته است: ضرار به معنی مضار است و ﴿**مسجدا ضرارا**﴾ یعنی مسجدی که از آن ضرر رساندن به مسلمانان مدنظر است. ﴿**تعضلوا**﴾ عضل به معنی منع و تضییق است و «عضل‌الامر» یعنی مشکل شد و درباره‌ی آن دچار مضیقه شد. و داء عضال یعنی مرضی که پزشک از مداوای آن درمانده است. ازهری گفته است: اصل آن «عضلت الناقة» است؛ یعنی شتر در حال زایمان بچه‌اش به آسانی نمی‌آید! ﴿**یوعظ به**﴾ به آن توصیه و امر می‌شود. ﴿**أزکی**﴾ با رشد و نموتر و مفیدتر است، می‌گویند: زکا الزرع، آنگاه که رشد کند و برکت فراوان بدهد. ﴿**و أطهر**﴾ طهارة به معنی دوری از چرک و آلایش و گناه است.

سبب نزول: روایت شده است که «معقل بن یسار» در زمان پیامبر ﷺ خواهرش را به عقد مردی مسلمان درآورد، زن مدتی با او بود آنگاه مرد او را یک طلاق داد ولی او را رجعت نداد تا عده‌اش سرآمد، بعد از آن زن و شوهر هوس وصلت کردند و شوهر او را خواستگاری کرد، اما برادرش به او گفت: من احترامت را گرفتم و او را به عقد شما درآوردم، اما طلاقش دادی. به خدا قسم، هرگز نزدت باز نخواهد گشت، خدا از نیاز زن و شوهر به یکدیگر باخبر بود. آنگاه آیه‌ی ﴿**و إذا اطلقتم النساء،...**﴾ را نازل کرد. وقتی معقل آن را شنید گفت فرمان خدا را به جان و دل می‌پذیرم، سپس دامادش را خواست و گفت احترامت می‌گیرم و او را به عقد شما درمی‌آورم.[۱]

۱ـ روایت از بخاری، به تاج ۶۳/۴ مراجعه کنید.

تفسیر: ﴿**و إذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن**﴾ یعنی ای جماعت مردان! وقتی زن را طلاق دادید، طلاقی که قابل رجعت است و انقضای عده‌اش نزدیک شد. ﴿**فأمسکوهن بمعروف أو سرحوهن بمعروف**﴾ یعنی بدون اذیت و آزار و زیان، او را رجعت دهید یا بدون تطویل عده، او را رها کنید تا عده‌اش به صورتی نیکو سر آید. ﴿**و لاتمسکوهن ضرارا لتعتدوا**﴾ یعنی به قصد زیان و آزار، آنها را رجعت ندهید که مورد ستم قرار گیرند، و به افتدا (فداکردن حق خود) مجبور شوند. در این آیه، خداوند مرد را از عملی ناپسند منع می‌کند؛ چون در زمان جاهلیت زوج، زن را در حال عده رها می‌کرد تا نزدیک شدن سرآمدن عده، آنگاه به قصد ضرر و آزار نه به قصد رغبت، او را رجعت می‌داد. ﴿**و من یفعل ذلك فقد ظلم نفسه**﴾ یعنی هرکس به منظور زیان رساندن یا مجبور کردن به فدیه دادن، زن را معطل کند و نگه دارد، به خود ستم می‌کند و خود را در معرض عذاب الهی قرار می‌دهد. ﴿**و لاتتخذوا آیات الله هزوا**﴾ احکام و اوامر و نواهی خدا را سبک و مسخره نگیرید. و با مخالفت کردن، شریعتش را مسخره نکنید. ﴿**و أذکروا نعمة الله علیکم و ما أنزل إلیکم من الکتاب و الحکمة**﴾ یعنی به یاد بیاورید که با هدایت به اسلام، خدا فضل و کرم خود را به شما ارزانی داد و شما را از نعمت بزرگ قرآن و سنت پاک پیامبر ﷺ برخوردار کرد. ﴿**یعظکم به**﴾ یعنی به وسیله‌ی کتاب و هدایت از جانب پیامبر، شما را پند می‌دهد و متذکر می‌شود که نیکبختی در جهان را به دست آورید. ﴿**و اتقوا الله و اعلموا أن الله بکل شیء علیم**﴾ یعنی از خدا بترسید و در اعمال خود، او را در نظر بگیرید و نیک بدانید هیچ نهانی از احوال شما بر خدا پوشیده نیست، سپس خدا به اولیای زنان فرمان داده است که در صورت تمایلِ آنان به رجعت به نزد شوهران خود، از آنها ممانعت و جلوگیری نکنند، و فرموده: ﴿**و إذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن**﴾ یعنی وقتی زنان را طلاق دادید و عدّه‌ی آنان منقضی شد. ﴿**فلا تعضلوهن أن ینکحن أزواجهن إذا تراضوا بینهم بالمعروف**﴾ یعنی وقتی احوالِ زن و شوهر نیکو شد و علایم پشیمانی و نشانه‌ی رضایت در سیمای هر یک

از آن دو نمایان گشت و معلوم شد که در مسیر رضایت خدا حرکت می‌کنند، شما ای جماعت اولیا! مانع برگشت آنان به نزد شوهرانشان نشوید. **﴿ذلك یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله و الیوم الآخر﴾** این احکام حکیمانه همراه با ترغیب و ترهیبی که گذشت، همان چیزی است که هر یک از شما که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، بدان پند داده می‌شود؛ زیرا فقط آنان از اندرزهای شرعی پند می‌گیرند. **﴿ذلکم أزکی لکم و أطهر﴾** یعنی پند پذیری از مطالب مذکور و دست‌آویزی به اوامر خدا برای شما بهتر و مفیدتر و پاکیزه‌تر از گناهان و نافرمانی است. **﴿و الله یعلم و أنتم لاتعلمون﴾** یعنی خدا می‌داند چه امری از شرایع برای شما بیشتر صلاحیت دارد و شما آن را نمی‌دانید. پس در تمام موارد اعم از رجعت دادن و رها کردن، فرمان او را اجرا کنید.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿فبلغن أجلهن﴾** یعنی انقضای عده‌ی آنان نزدیک شد. بدین ترتیب به صورت مجاز مرسل اسم کل را برای اکثر (مدت عده) به‌کار برده است؛ چون اگر عده منقضی شود، دیگر حق امساک و نگه‌داشتن او را ندارد که خدا می‌فرماید **﴿فأمسکوهن بمعروف﴾**.
۲ـ **﴿و اذکروا نعمة الله علیکم...﴾** عطف خاص بر عام است؛ زیرا منظور از نعمت، همان نعمت‌های خدا می‌باشد، و مسلماً کتاب و سنت از اقسام این نعمت‌ها هستند.
۳ـ **﴿و اعلموا أن الله بکل شيء علیم﴾** در بین دو کلمه «اعلموا» و «علیم» محسنات بدیعی به نام جناس اشتقاق برقرار است.
۴ـ **﴿أن ینکحن أزواجهن﴾** منظور از ازواج «طلاق‌دهندگان» است. و به اعتبار گذشته از جمله مجاز مرسل است.

فواید: امام فخر رازی گفته است: حکمت در اثبات حق رجعت این است که انسان در حال رفاقت و انس نمی‌داند آیا جدایی و مفارقت برایش مشکل است یا خیر؟ و در موقع جدایی این امر برایش مشخص می‌گردد. بنابراین اگر خدا یک طلاق را مانع از رجعت قرار می‌داد، سختی بر انسان شدید می‌شد؛ زیرا بعد از جدایی آثار محبت نمایان می‌شود.

و از آنجایی که با یک‌بار، تجربه‌ی کامل حاصل نمی‌شود، خدا حق رجعت را دوبار مقرر فرموده است، و این هم کمال مهر و عطوفت الهی نسبت به بندگانش می‌باشد.(۱)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ ٱلْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ وَ عَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ لاَتُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَهَا لاَتُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَ لاَمَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى ٱلْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَن تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوْا أَوْلاَدَكُمْ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَا آتَيْتُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَ ٱتَّقُوْا ٱللهَ وَ ٱعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۳﴾ وَ ٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۳۴﴾ وَ لاَجُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ ٱلنِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِيْ أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ ٱللهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلٰكِن لاَتُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً إِلاَّ أَن تَقُولُوْا قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ لاَتَعْزِمُوا عُقْدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ ٱلْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ ٱعْلَمُوْا أَنَّ ٱللهَ يَعْلَمُ مَا فِيْ أَنْفُسِكُمْ فَٱحْذَرُوهُ وَ ٱعْلَمُوْا أَنَّ ٱللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۳۵﴾ لاَجُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوْا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى ٱلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِٱلْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۲۳۶﴾ وَ إِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوْا ٱلَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِ وَ أَن تَعْفُوْا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ لاَتَنْسَوُا ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ ٱللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۷﴾﴾

* * *

۱ـ تفسیر کبیر ۶/۱۰۵.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال احکام مربوط به نکاح و طلاق و رجعت و عضل را یادآور شد، در این آیات شریفه حکم شیردادن بچه را بیان فرموده است؛ چون با طلاق، جدایی حاصل می‌شود. مرد زنش را طلاق می دهد که دارای فرزندی شیرخوار است و چه بسا بچه از بین برود و یا به منظور آزار و انتقام از شوهر، از شیر دادن به بچه امتناع ورزد. از این‌رو به منظور تشویق مادرانِ طلاق داده شده، این آیات وارد شده‌اند تا به حال و وضع بچه‌ها توجه کرده و آنها را مورد سرپرستی و حضانت قرار دهند. سپس جدایی زوجین را به سبب مرگ، بیان کرده و به منظور رعایت حق زوج (متوفی) عده را بر او واجب کرده است. و نیز مسأله‌ی خواستگاری زنی راکه در حال عده به سر می‌برد بیان کرده است. همچنین معلوم کرده است که زن نصف تا تمام مهر را بعد از جدایی به‌وسیله‌ی طلاق استحقاق دارد.

معنی لغات: ﴿**فصالا**﴾ فصل و فصال به معنی بازگرفتن از (شیر) است، بازگرفتن از شیر به فصال موسوم گشته است؛ زیرا فرزند از شیر مادر جدا شده و به دیگر غذاها رو می‌آورد. مبرد گفته است: فصال از فصل بهتر است؛ زیرا وقتی فرزند از مادرش گرفته شود، از او جدا می‌شود، پس در بین آنان فاصله‌ای ایجاد می‌گردد. فصال مانند قتال و ضراب. ﴿**تشاور**﴾ تشاور به معنی استخراج نظر و رای می‌باشد. از همین ماده، مشاوره و مشورت از ماده‌ی شور آمده است که به معنی استخراج عسل است. ﴿**یذرون**﴾ یعنی بعد از خود جا می‌گذارند، ماضی و مصدر از این فعل به‌کار نمی‌رود. ﴿**عرضتم**﴾ تعریض به معنی اشاره و وانمودکردن است بدون این‌که به صراحت بیان شود. از عرض به معنی جانب است. گدا به نیکوکار می‌گوید: آمدم سیمای مبارکت را ببینم. ﴿**خطبه**﴾ به کسر خاء به معنی درخواست ازدواج است و به ضم خاء به معنی سخنرانی و موعظه است، مانند خطبه‌ی جمعه و عیدین. ﴿**أکننتم**﴾ یعنی پوشیده و نهان کردید. اکنان به معنی پوشیدن و نهان کردن است ﴿**عقدة النکاح**﴾ از عقده به معنی بستن و گره زدن است. در مَثَل آمده

است: ای گره‌زن! راه‌حل را بگوی. راغب گفته است: عقده نام مواردی است که منعقد می‌شود، از قبیل نکاح و قسم و غیره. ﴿حلیم﴾ کسی که در کیفر فرصت روا می‌دارد و در کیفر دادن کسانی که نافرمانی می‌کنند شتاب نشان نمی‌دهد. ﴿المقتر﴾ به معنی فقیر است.

سبب نزول: روایت شده است که یک نفر از انصار با زنی از بنی حنیفه ازدواج کرد و مهری برایش تعیین نکرد و قبل از تصرفش او را طلاق داد. بعد از آن آیه‌ی **﴿لاجناح علیکم إن طلقتم ...﴾** نازل شد. از این‌رو پیامبر ﷺ به او گفت او را متعه بده، هر چند که کلاه خود را به وی بدهی.[1]

تفسیر: ﴿و الوالدات یرضعن أولادهن حولین کاملین﴾ یعنی بر مادران واجب است به مدت دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند. **﴿لمن أراد أن یتم الرضاعة﴾** یعنی اگر والدین بخواهند شیر دادن کامل گردد. **﴿و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف﴾** یعنی نفقه‌ی زن طلاق داده شده، به صورتی معمول و متعارف و بدون اسراف و کم و کاست، بر پدر فرزند شیرخواره واجب است، تا بتواند خدمتش را به صورت نیکو ایفا نماید. **﴿لاتکلف نفس إلا وسعها﴾** یعنی نفقه و هزینه به میزان توانایی است؛ چون خدای متعال جز به قدر توانایی تکلیف نمی‌کند. **﴿لاتضار والدة بولدها و لامولود له بولده﴾** یعنی والدین نباید به سبب فرزند به یکدیگر زیان و ضرر برسانند، مثلاً مادر برای این‌که به پدر فرزند ضرر برساند، به بچه‌اش شیر ندهد، یا پدر برای ضرر رساندن به مادر، مادر را از شیر دادن به بچه منع کند. مجاهد گفته است یعنی یکی دیگری را عصبانی نکند. **﴿و علی الوارث مثل ذلك﴾** یعنی نفقه و خرجی و ضرر نرساندن به مادر و سایر حقوقاتی که بر پدرِ طفل واجب است، بر وارث نیز واجب است. منظور از وارث، کسی است که از پدر ارث می‌برد و بنا به قول ضعیفی منظور از وارث، وارثِ طفل است. طبری نظر اول را

۱- قرطبی ۳/۲۰۲.

اختیار کرده است. ﴿**فإن أرادا فصالا عن تراض منهما و تشاور فلا جناح عليهما**﴾ یعنی اگر والدین بعد از مشورت با هم توافق کردند که قبل از دو سال بچه را از شیر باز گیرند و مصلحت طفل نیز در آن باشد، گناهی بر آنان نیست. ﴿**و إن أردتم أن تسترضعوا أولادكم فلا جناح عليكم إذا سلمتم ما آتيتم بالمعروف**﴾ یعنی ای پدران! اگر خواستید دایه‌ای غیر از مادر طفل برای شیر دادن به بچه پیدا کنید، در صورتی که مادر از شیر دادن ناتوان باشد یا قصد ازدواج داشته باشد، گناه و حرجی بر شما نیست مشروط بر این‌که مزد شیر دادنش را به صورتی نیکو بپردازید؛ زیرا اگر دایه مورد احترام و اکرام نباشد به طفل توجه نمی‌کند و به شیر دادن اعتنایی نخواهد داشت. ﴿**و اتقوا الله و اعلموا أن الله بما تعملون بصير**﴾ یعنی در تمام اعمالتان خدا را در نظر داشته باشید؛ چون یک‌ذره از گفتار و احوال شما از نظر خدا مخفی نمی‌ماند. ﴿**و الذين يتوفون منكم و يذرون أزواجا يتربصن بأنفسهن أربعة أشهر و عشرا**﴾ یعنی زنانی که شوهرانشان فوت می‌کنند، به عنوان عده و سوگواری بر مرگ شوهر، چهار ماه و ده روز به عزای عده بنشینند. این برای غیر باردار است؛ چون عده‌ی باردار همانا وضع حمل است؛ زیرا خدا فرموده است: ﴿**و أولات الأحمال أجلهن أن يضعن حملهن**﴾ سرآمدن عده‌ی زنان باردار، عبارت است از وضع حمل. ﴿**فإذا بلغن أجلهن فلا جناح عليكم فيما فعلن فی أنفسهن بالمعروف**﴾ یعنی ای اولیا! گناهی بر شما نیست که به آنها اجازه‌ی ازدواج بدهید و اجازه بدهید خود را برای ازدواج آماده و از زینت مشروع استفاده کنند. ﴿**و الله بما تعملون خبير**﴾ یعنی خدا به تمام اعمالتان آگاه است و پاداش یا کیفر آن را به شما می‌دهد. ﴿**و لاجناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء**﴾ یعنی ای مردان! گناهی ندارد به کنایه از زنان شوهر مرده در زمان عده خواستگاری کنید، اما نه به صراحت. ابن‌عباس گفته است: کنایه مانند این‌که مرد بگوید: آرزو داشتم خدا زنی صالح را همسرم کند و من به زن احتیاج دارم. ﴿**أو أكننتم فی أنفسكم**﴾ یعنی گناهی ندارد که رغبت ازدواج با آنان را در دل خود نهان بدارید. ﴿**علم الله أنكم ستذكرونهن ولكن**

لاتواعدوهن سراً إلا أن تقولوا قولا معروفا﴾ یعنی مسلم است خدا می‌داند شما مکنومات قلب خود را به آنها می‌گویید و تاب نگفتن را ندارید، از این رو حرج را از شما برداشته است. پس به آنها بگویید اما در خفا و نهان وعده‌ی نکاح را نگیرید و جز به طریق کنایه و اشاره و به شیوه‌ی نیکو که مورد پسند شرع است چیزی نگویید. **﴿و لاتعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله﴾** یعنی تا عده منقضی نشود، عقد نکاح را اجرا نکنید. **﴿و اعلموا أن الله يعلم ما فى أنفسكم فاحذروه﴾** یعنی در زمینه‌ی مخالفت با امر خدا، خود را از کیفرش برحذر بدارید. **﴿و اعلموا أن الله غفور حليم﴾** یعنی خدا گناه توابان را پاک می‌کند و در کیفر نافرمان شتاب به خرج نمی‌دهد. سپس خدای متعال حکم زنی را بیان کرده است که قبل از نزدیکی، شوهر او را طلاق دهد و فرمود: **﴿لاجناح عليكم إن طلقتم النساء ما لم تمسوهن أو تفرضوا لهن فريضة﴾** یعنی ای گروه مردان! اگر قبل از نزدیکی و تعیین مهریه، زن را طلاق بدهید گناهی را مرتکب نشده‌اید. پس در این موارد اگر مصلحت و یا ضرورت ایجاب کند، طلاق دادن زن ممنوع نیست. **﴿و متعوهن على الموسع قدره و على المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا على المحسنين﴾** پس اگر آنها را طلاق دادید، به منظور تسکین خاطرشان و به عنوان جبران وحشت جدایی، به آنها متعه بپردازید. مقدار آن بر اساس غنی و فقر مرد است. دارا به میزان قدرتش و نادار به میزان توانایی‌اش، تمتعی نیکو بر نیکوکاران مقرر است. **﴿و إن طلقتموهن من قبل أن تمسوهن و قد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم﴾** یعنی اگر قبل از نزدیکی، زن را طلاق دادید در صورتی که مهریه‌اش را معین کرده‌اید، باید نصف مهریه‌ی تعیین شده را به او بپردازید؛ چون طلاق قبل از نزدیکی صورت گرفته است. **﴿إلا أن يعفون أو يعفو الذى بيده عقدة النكاح﴾** یعنی مگر این‌که زن مطلقه حق خود را ساقط کند یا کسی که عقد نکاح در دست وی می‌باشد ـ که همان «ولی» است ـ از این حق صرف‌نظر کند، در صورتی که صغیر باشد، و بنا به قول ضعیفی: منظور زوج است؛ چون عقده‌ی نکاح از آن او است. به این معنی چشم‌پوشی

کرده تمام مهریه را به زن می‌پردازد. ابن جریر این نظر را پذیرفته است و زمخشری گفته است: این قول که می‌گوید منظور ولی است ظاهراً صحیح است.(۱) **﴿و أن تعفوا أقرب للتقوی﴾** خطاب عمومی است که مردان و زنان را دربرمی‌گیرد. ابن‌عباس گفته است: نزدیکترین آن دو به تقوی، همان کسی است که صرف‌نظر می‌کند. **﴿و لاتنسوا الفضل بینکم إن الله بما تعملون بصیر﴾** یعنی ای جماعت اهل ایمان! نیکی و احسان را در بین خود فراموش نکنید، خدای متعال با یادآوری این‌که نباید نیکی و احسان بین زوجین فراموش گردد، آیات را خاتمه داده است. پس وقتی طلاق به سبب عواملی ضروری صورت می‌گیرد نباید سبب قطع روابط خویشاوندی گردد...

نکات بلاغی: ۱- **﴿و الوالدات یرضعن﴾** به منظور مبالغه برای تحقق و انجام دادن آن، امر را به صورت خبر آورده است و همان‌طور در آیه‌ی قبل **﴿و المطلقات یتربصن﴾** آمده است.

۲- **﴿أن تسترضعوا أولادکم﴾** در آن ایجاز حذف قرار دارد به این صورت، **تسترضعوا مراضع لأولادکم**. و همچنین شامل التفات از غیبت به مخاطب است؛ چون ما قبل آن عبارت است از: **﴿فإن أرادا فصالا﴾**، فایده‌ی این التفات، تحریک احساسات پدران است در قبال فرزندان.

۳- **﴿و لاتعزموا عقدة النکاح﴾** به منظور مبالغه در نهی، از اقدام به عقد نکاح، عزم را ذکر کرده است. پس وقتی از آن نهی کند از عمل عقد به طریق اولی نهی می‌شود.

۴- **﴿ما لم تمسوهن﴾** خدا به طور کنایه نزدیکی را به تماس بیان کرده است تا بندگان در گفتگو ادب را رعایت کرده و در محاورات از بهترین شیوه‌ی آن استفاده کنند.

۱- این قول از ابن‌عباس نقل شده است، و مذهب مالک و قول قدیم شافعی همین است. ناصر در «تعلیقش» بر کلام زمخشری گفته است که گفته‌ی زمخشری به ظاهر درست است و بر مبنای حق قرار دارد و زیور درستی را از شش جهت حایز است و آن را به زیباترین وجه آورده است. کشاف ۱/۲۱۷ را بخوانید.

۵ـ ﴿و أن تعفوا﴾ و ﴿لا تنسوا الفضل﴾ خطاب عام است و مردان و زنان را شامل می‌شود، و به طریق تغلیب به صورت مذکر آمده است.
٦ـ ﴿و اعلموا أن الله﴾ به منظور پرورش هیبت و بیم، اسم مبارک را به جای ضمیر آورده است.

فواید: اول؛ در اینجا تعبیر را به لفظ ﴿والدات﴾ آورده است نه به لفظ ﴿مطلقات﴾ تا مهر و محبت آنان را نسبت به فرزند جلب و تحریک نماید. پس وقوع طلاق نباید آنان را از مهر مادری محروم نماید.

دوم؛ خدا در این آیه، فرزند را به والدین نسبت داده و فرموده است: ﴿والدة بولدها﴾ و ﴿مولود له بولده﴾ تا مهر و محبت و دلسوزی آنها را به فرزند معطوف بدارد؛ چون فرزند از والدین بیگانه نیست، این یکی مادرش می‌باشد و آن یکی پدرش، حق است هر دو نسبت به او عطوفت داشته باشند و نباید عداوت ما بین آن دو سبب زیان و ضرر فرزند شود.

سوم؛ حکمت از واجب کردن نفقه عبارت است از جبران وحشت ناشی از طلاق، ابن‌عباس گفته است: اگر شوهر دارا باشد، سه پیراهن نفقه می‌دهد و اگر دست‌تنگ باشد، به عنوان نفقه خدمتکاری برایش می‌گیرد.

چهارم؛ روایت شده است که حضرت حسن بن علی ﷺ ده هزار درهم نفقه‌ی زنش را پرداخت و زن گفت: «متاعی ناچیز است از سوی محبوبی جدا شده». در خصوص سبب طلاق وی گفته شده است که گویا وقتی حضرت علی ﷺ ضربت خورد و مردم با حضرت حسن بیعت کردند زنش به حضرت حسن گفت: خلافت را به تو تبریک می‌گویم ای امیرالمؤمنین! حضرت حسن گفت: علی کشته می‌شود و تو هم به شماتت طعنه می‌زنی؟ برو سه طلاقه باش. در لباس عده نشست تا عده‌اش سرآمد، آنگاه حضرت حسن ده هزار درهم و بقیه‌ی مهریه‌اش را فرستاد و زن چنان گفت. وقتی فرستاده او را

خبر کرد، گریه را سر داد و گفت: اگر او را سه طلاقه نکرده بودم، رجعتش می‌دادم.[۱]

※ ※ ※

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿٢٣٨﴾ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَاناً فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٩﴾ وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِن مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾ وَ لِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿٢٤١﴾ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾﴾

※ ※ ※

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: آیاتِ مداومت و محافظت بر نماز در میان آیاتِ مربوط به احکام خانواده و روابط زوجیت و طلاق و جدایی، قرارگرفته است... در این امر حکمتی بس بلیغ نهفته است و آن این‌که: بعد از این‌که خدای متعال دستور چشم‌پوشی و صرف‌نظر و دستور فراموش نکردن فضل و کرم را بعد از طلاق داد، به نماز دستور داد؛ زیرا نماز بزرگترین وسیله‌ی فراموش کردن هموم و ناراحتی‌های انسان است. از این‌رو بود که هر وقت اندوهی به پیامبر ﷺ رو می‌آورد به نماز پناه می‌برد. طلاق باعث ایجاد کینه و عداوت می‌شود، و نماز انسان را به سوی نیکی و چشم‌پوشی سوق می‌دهد، و وی را از پلشتی و ناپسندی باز می‌دارد، و این هم بهترین طریقه‌ی تربیت نفس انسانی است.

۱ـ قرطبی ۳/۲۰۲.

معنی لغات: ﴿**حافظوا**﴾ محافظت به معنی ادامه بر انجام دادن امری و مواظبت بر آن می‌باشد، ﴿**الوسطی**﴾ مؤنث اوسط است، وسط هر چیز یعنی نیکو و درستی آن. عرب در مدح پیامبرﷺ گفته است:

ای آنکـه از عـموم در افـتخار بـرتری و از ناحیه مادر و پدر نیک از همه برتری

﴿**قانتین**﴾ اصل قنوت در لغت به معنی ادامه‌ی امری است. قرآن آن را به مداومت طاعت و عبادت اختصاص داده است که به طریق خشوع و خضوع و فروتنی و تسلیم انجام شود. خداوند فرموده است: ﴿**یا مریم اقنتی لربك**﴾. ﴿**فرجالا**﴾ جمع راجل به معنی ایستاده برپا می‌باشد. راغب گفته است: از رجِلَ راجلٌ «کسی که پیاده راه می‌رود» آمده است. گفته‌اند رجل راجل یعنی بر پیاده‌روی تواناست. ﴿**رکبانا**﴾ جمع راکب است؛ یعنی انسانی که سوار بر اسب و دیگر حیوانات سواری است.

تفسیر: ﴿**حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی**﴾ یـعنی ای مـؤمنان! نـمازها را همیشه ادا نمایید و آنها را در موقع خود اقامه نمایید مخصوصاً نماز عصر را که فرشتگان در آن حاضر می‌شوند. ﴿**و قوموا لله قانتین**﴾ یعنی با فروتنی و تسلیم، اطاعت خـدا را ادامه بدهید؛ یعنی در نماز بهر خدا فروتن بایستید. ﴿**فإن خفتم فرجالا أو رکبانا**﴾ یعنی در حالت بیم و هراس از دشمن و غیره پیاده یا سواره نماز را بخوانید. ﴿**فإذا أمنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون**﴾ یعنی وقتی بـیم و تـرس بـرطرف شـد و امـنیت و آسایش فراهم گشت، نماز را با تحقق تمام ارکان، همان‌طور که خدا دستور داده است و به صورتی که برایتان مقرر کرده است، ادا نمایند. ﴿**فإذا اطمأننتم فأقیموا الصلاة**﴾ منظور از «ذکر» در آیه، نمازی است با تحقق تمام ارکان. زمخشری گفته است: معنی آیه چنین است: با عبادات خدا، ذکر او را به جای آورید، که او نسبت به شما نیکی کرده، شرایع را به شما یاد داده و چگونگی نماز در حالت ترس را به شما آموخته است. سپس خداوند در مورد بیان احکام عدّه فرموده است: ﴿**و الذین یتوفون منکم و یذرون أزواجا وصیة**

لأزواجهم متاعا إلى الحول غير إخراج﴾ بر مردانی که بعد از مرگ، همسرانی از آنها به جا می‌مانند، واجب است قبل از حال احتضار در مورد زنانشان وصیت کنند که بعد از مرگِ آنها به زنانشان به مدت یک سال کامل از ما ترکشان نفقه داده شود، و از محل سکونتشان اخراج نشوند. این حکم در آغاز اسلام مقرر بود سپس به چهار ماه و ده روز نسخ شد. ﴿فإن خرجن فلا جناح عليكم فيما فعلن فى أنفسهن من معروف﴾ یعنی اگر به اختیار و میل خود و با رضایت از منزل محل سکونت خارج شدند گناهی بر شما، اولیای میّت نیست و در مورد اعمال مشروع از قبیل آرایش، نظافت کردن و آماده شدن برای خواستگاری مانعی نیست. ﴿و الله عزيز حكيم﴾ یعنی خدای سبحان در ملک خود غالب و در حکم و صنعش حکیم است. ﴿و للمطلقات متاع بالمعروف حقاً على المتقين﴾ یعنی بر طلاق‌دهندگان واجب است به منظور جبران وحشت جدایی به مطلقه‌های خود متعه بدهند، واین متعه به میزان توانایی، حقی است که بر پرهیزگار واجب است. ﴿كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تعقلون﴾ یعنی این چنین خدا آیات دال بر احکام شرعی خود را بیان می‌کند تا حکمت مکنون در آن و مفاهیم آن را دریابید.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿الصلاة الوسطى﴾ به منظور بیان مزید فضل نماز عصر، خاص بر عام عطف شده است.

۲ـ ﴿فإن خفتم﴾ و ﴿فإذا أمنتم﴾ بین لفظ خفتم و أمنتم طباق قرار دارد که از محسنات بدیعی است. ابوسعود گفته است: در آوردن ترس به حرف شرط (ان) که بر عدم تحقق دلالت دارد و آوردن اذا در جزای شرط که بر تحقق و کثرت امنیت دلالت می‌کند و وجود ایجاز در جواب اولی و اطناب در جواب دومی، لطف و اعتباری بس جزیل نهفته است که اهل بصیرت آن را دریافته و از آن عبرت می‌گیرند.[1]

۱ـ تفسیر ابوسعود ۱ / ۸۰.

یادآوری: بنابه قول راجح، صلاة وسطی عبارت است از نماز عصر؛ زیرا در وسط فجر و ظهر و مغرب و عشاء قرار دارد، و حدیثی که در صحیحین وارد شده است این نظر را تأیید می‌کند که می‌گوید: (خدا قلوب و منازلشان را از آتش پر کند؛ چراکه ما را از نماز وسطی، نماز عصر مشغول کردند) و در حدیث آمده است: (آنکه نماز عصرش فوت گردد، انگار مال و منالش را از دست داده است).[۱]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَىٰ النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٣﴾ وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾ مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً وَ اللهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الْمَلَإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكاً نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَ اللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِن رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ

۱ـ اخراج از شیخین.

مَن لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّيْ إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ
الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لاَطَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاَقُوا اللهِ
كَم مِن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَ اللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۲۴۹﴾ وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ
جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۵۰﴾
فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْلاَ دَفْعُ
اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلٰكِنَّ اللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۲۵۱﴾ تِلْكَ آيَاتُ
اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۵۲﴾»

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال احکام خانواده را به تفصیل بیان کرد، و به عنوان این‌که خانواده هسته و خشتِ زیربنای کاخ اجتماعِ با فضیلت است، برای اصلاح آن سعی وافر مبذول داشت و به منظور حفظ و حمایت از عقیده و مقدسات، بعد از آن، احکام جهاد را یادآور شد تا محیطی امن برای خانواده‌ی با ایمان که در جستجوی حیاتی باکرامت است تأمین و فراهم گردد. تا زمانی که جامعه صالح نباشد، خانواده نمی‌تواند صالح باشد، و خانواده جز در سایه‌ی حق و حقیقت و تلاش جویندگان حق و یاوران آن دوام و بقایی نخواهد داشت. به همین سبب خدا فرمان قتال را داده و از ملت‌های پیشین مثال آورده است که آنها چگونه در راه احقاق حق تلاش کرده و جماعتی قلیل با اتکا به ایمان و اعتقاد، بر جمعی کثیر که در راه کفر و طغیان می‌جنگیدند پیروز شدند. پس فزونی هواداران و یاران باطل اعتباری ندارد، بلکه ایستادگی و پایداری اهل حق و جهاد آنان در راه حق معتبر است.

معنی لغات: «**ألوف**» جمع کثرت الف است و جمع قِلّه‌ی آن، آلاف است. معنی آن فزون و بسیار است. «**حذر**» ترس و بیم «**یقبض و یبسط**» قبض به معنی جمع کردن

چیزی است و مراد از آن خست در خرج است و بسط ضد قبض است به معنی وسعت و گشادگی. ابوتمام گفته است: دست را به بازگشایی و بخشندگی عادت داد تا جایی که اگر بخواهد آن را جمع کند، انگشتانش همکاری نمی‌کنند. ﴿الملاء﴾ اعیان و اشراف مردم به ملاء موسوم شده‌اند؛ چون چشم مردم را از هیبت پر می‌کنند. ﴿فصل﴾ از جایش تکان خورد و جدا شد، **فصل عن موضعه**؛ یعنی از جایش تجاوز کرد و رفت. ﴿مبتلیکم﴾ شما را آزمایش می‌کند. ﴿یظنون﴾ یقین می‌دانند. ﴿فئة﴾ گروهی از مردم، مانند رهط و نفر مُفرد ندارد. ﴿أفرغ﴾ یعنی بریز، فرو ریزان، خالی کن.

تفسیر: ﴿ألم تر إلی الذین خرجوا من دیارهم و هم ألوف﴾ یعنی ای محمدﷺ یا ای مخاطب! مگر حال آنان را نشنیدی که به هزاران هزار از ترس مرگ، از وطن خود خارج شدند. ﴿حذر الموت﴾ یعنی از ترس و فرار از مرگ، منظور از استفهام، به شگفت آوردن و تشویق کردن مردم است به شنیدن قصه‌ی قوم بنی‌اسرائیل و داستان آنها که هفتاد هزار نفر بودند. ﴿فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم﴾ یعنی اول آنها را کشت و سپس زنده کرد. آنها عبارت بودند از قوم بنی‌اسرائیل که پادشاهشان آنان را به جهاد خواند، اما آنان از ترس مرگ فرار کردند، آنگاه خدا آنها را به مدت هشت روز بکشت و بعد از آن به دعای پیامبرشان، یعنی (حزقیل) آنها را زنده کرد و بعد از آن، مدتها در قید حیات ماندند. و بنا به قول ضیعفی از ترس طاعون فرار کردند، اما خدا آنها را کشت. ابن‌کثیر گفته است در این قصه پندی است که می‌گوید: پرهیز جلوِ تقدیر را نمی‌گیرد، و جز خدا پناهگاهی نیست. ﴿إن الله لذو فضل علی الناس﴾ یعنی خدا درباره‌ی مردم احسان و بخشش و انعام روا می‌دارد که آیات و دلایل درخشان و محبت‌های قاطع به آنان ارائه می‌دهد که نیکبختی دنیا و آخرت خود را در آن می‌بینند. ﴿ولکن أکثر الناس لایشکرون﴾ یعنی اما اکثر انسان در قبال نعمت‌هایش خدا را سپاسگزار نیستند؛ بلکه منکر و ناسپاسند. ﴿و قاتلوا فی سبیل الله و اعلموا أن الله سمیع علیم﴾ یعنی به خاطر بالا بردن مقام دین خدا

با کفار بجنگید؛ نه به خاطر آرزوهای نفس و هوی، و بدانید خدا اقوال شما را می‌شنود و به قصد و نیّات شما آگاه است و بر مبنای آن پاداش می‌بینید، و همان‌طور که فرار از قضا و قدر سودی ندارد، فرار از جهاد نه مرگ را نزدیک می‌کند و نه آن را دور می‌سازد. **﴿من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له أضعافا کثیرة﴾** کیست آنکه مالش را در راه خدا به امید خیر و نیکبختی بذل و بخشش کند؟ و به خاطر اعلای گفته‌ی خدا در جهاد و دیگر راه‌های نیک، مال خود را صرف نماید. خدا پاداش چنین قرضی را چند برابر می‌دهد؛ زیرا قرضی است به بی‌نیازترین بی‌نیازان؛ یعنی پروردگار عالمیان. در حدیث آمده است: «کیست به کسی قرض دهد که نه محتاج است و نه ستمگر؟»[1] **﴿و الله یقبض و یبسط﴾** به عنوان امتحان روزی هر کس را که بخواهد به فراوانی می‌دهد و روزی هر کس را که بخواهد اندک می‌دهد. **﴿و إلیه ترجعون﴾** روز قیامت پیش او می‌روید و در مقابل اعمالتان به شما پاداش یا کیفر می‌دهد. **﴿ألم تر إلی الملاء من بنی إسرائیل من بعد موسی﴾** یعنی آیا خبر آن قوم به شما نرسیده است؟ این سؤال برای ایجاد تعجب و تشویق در دل شنونده آمده است و همان‌طور که آیه نیز نشان می‌دهد این قوم جمعی از بنی‌اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی بودند. **﴿إذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله﴾** یعنی وقتی به (شمعون) پیامبر خود که از نسل هارون[2] بود گفتند: برای ما امیری تعیین و او را فرمانده‌ی ما قرار بده که با او در راه خدا با دشمنان بجنگیم. **﴿قال هل عسیتم إن کتب علیکم القتال ألا تقاتلوا﴾** پیامبرشان به آنها گفت: می‌ترسم جهاد و قتال بر شما مقرر گردد، آنگاه شما با دشمن نجنگید و از رویارویی با آن دوری جویید. **﴿قالوا و ما لنا ألا نقاتل فی سبیل الله و قد أخرجنا من دیارنا و أبنائنا﴾** یعنی چه سببی باعث می‌شود که ما با

۱ـ حدیث قدسی است. ابن‌کثیر آن را در کنار این آیه یادآور شده است، از حدیث النزل، به مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۲۲۲ نگاه کنید.

۲ـ مقاتل چنان گفته است که از جماعت بنی اسرائیل بوده.

دشمن خود نجنگیم در حالی که سرزمین ما غصب شده و اولاد ما به اسارت درآمده‌اند؟ خدا بیم و هراس و ترس آنان را برملاکرده و فرموده است: ﴿فلما کتب علیهم القتال تولوا إلا قلیلا منهم﴾ یعنی وقتی جهاد بر آنان فرض شد، اکثر آنان از جهاد سر بر تافتند جز جمعی قلیل از آنها که ثابت قدم و شکیبا ماندند. آنها همان گروه بودند که با طالوت از رود گذشتند. قرطبی گفته است حال و وضع ملت‌های غرق شده در ناز و نعمت و جویای آسایش و رفاه چنین است. در اوقات نزول ننگ و عار، آرزوی جنگ و جهاد می‌کنند، اما وقتی جهاد فرا رسید، کنار کشیده و تسلیم طبیعت می‌شوند.(۱) ﴿و الله علیم بالظالمین﴾ به سبب ترک جهاد و نافرمانی خدای متعال برای آنان وعید داده است. ﴿و قال لهم نبیهم إن الله قد بعث لکم طالوت ملکا﴾ پیامبرشان به آنها خبر داد که خدای متعال طالوت را پادشاه شما قرار داده است و در تدبیر کار و امور جنگ تحتِ فرمان او باشید. و او را امیر و فرمانروای آنان قرار داد. ﴿قالوا أنی یکون له الملك علینا و نحن أحق بالملك منه و لم یؤت سعة من المال﴾ یعنی در حالی که به پیامبر خود اعتراض می‌کردند گفتند: چگونه بر ما پادشاه می‌شود حال این‌که ما از او بیشتر استحقاق پادشاهی و ملک داریم؛ چون در بین ما شاهزادگان قرار دارند. علاوه بز این او فقیر و بینوا هم هست، پس چگونه بر ما پادشاه می‌شود؟ ﴿قال إن الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم﴾ یعنی پیامبرشان در جواب اعتراض آنان گفت: خدا او را برگزیده است و مصلحت‌های شما را بهتر می‌داند. موضوع مهم در انتخاب، دو امر است: یکی دانش است تا به وسیله‌ی آن، امور سیاست را نیک بداند. دوم نیروی بدنی است تا ابهت خود را در دلها جا بدهد و بتواند در مقابل حیله و نیرنگ دشمنان و مشکلات مقاومت کند. و خدای متعال از این دو، سهمی وافر به او عطا کرده است. ابن‌کثیر گفته است در اینجا مشخص می‌شود که پادشاه باید دارای علم

۱ـ قرطبی ۲۴۵/۳.

و سیمای نیکو و نیروی فراوان بدنی و نفسی باشد.[۱] **﴿و الله يؤتى الحكمة من يشاء﴾** یعنی خدا به هرکس از بندگان که خود بخواهد بدون ارث، ملک و مال را عطا می‌کند. **﴿و الله واسع عليم﴾** یعنی او دارای کرم و فضلِ فراوانی است و می‌داند چه کسی شایسته است پس ملک را به او می‌دهد... و وقتی آنان دلیل برگزیدن طالوت را خواستند، در جوابشان گفت: **﴿و قال لهم نبيهم إن آية ملكه﴾** یعنی نشان پادشاهی و برگزیدنش این است که **﴿أن يأتيكم التابوت﴾** خدا تابوتی را به شما برمی‌گرداند که از شما گرفته شده بود. این تابوت همان‌طور که زمخشری گفته است عبارت بود از صندوقی که حضرت موسی هنگام نبرد، تورات را در آن قرار داده و باعث آرامش و عدم فرار بنی‌اسرائیل می‌شد. **﴿فيه سكينة من ربكم و بقية مما ترك آل موسى و آل هارون تحمله الملائكة﴾** یعنی آرامش و استقرار و وقار در تابوت قرار دارد و نیز باقیمانده‌ی ماترک آل موسی و آل هارون می‌باشد؛ یعنی عصا و لباس موسی و بعضی الواح را در آن قرار داده است. لوحه‌هایی که در آن تورات نوشته شده بود و فرشتگان آنها را نگه داشته بودند. ابن‌عباس گفته است: در حالی که مردم نگاه می‌کردند فرشتگان تابوت را از بین آسمان و زمین فرود آورده و آن را در جلو طالوت بر زمین نهادند. **﴿إن في ذلك لآية لكم إن كنتم مؤمنين﴾** یعنی اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، بدانید که نزول تابوت شامل علامت و نشانه‌ی درخشان است که خدا او را به عنوان پادشاه بر شما برگزیده است. **﴿فلما فصل طالوت بالجنود﴾** یعنی وقتی که طالوت با سپاه بیرون رفت و از بیت‌المقدس جدا شد و آن را ترک نمود و با هشتاد هزار نفر وارد سرزمین غیرمسکونی شد، با گرما و تشنگی شدید مواجه شدند. **﴿قال إن الله مبتليكم بنهر﴾** یعنی خدا شما را با رودخانه‌هایی آزمایش می‌کند، همان رودخانه‌ی مشهوری که به رودخانه‌ی شریعت موسوم است و در بین

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۲۲۴.

فلسطین و اردن واقع شده است. ﴿فمن شرب منه فلیس منی﴾ هرکس از آب آن بنوشد با من نیاید، و خواست بدین‌وسیله عزم و اراده‌ی آنها را آزمایش کند، و قبل از این‌که در کوران جنگ درگیر شوند، توان آنها را امتحان کند. ﴿و من لم یطعمه فإنه منی﴾ یعنی هر آن کس از آن ننوشد و آن را نچشد معلوم می‌شود سرباز من و درکنار من خواهد جنگید. ﴿إلا من اغترف غرفة بیده﴾ یعنی اما هرکس کمی نوشید تا تشنگی و غلیان خود را تخفیف دهد مانعی ندارد. پس به آنها اجازه داد باکمی آب تشنگی را رفع کنند. ﴿فشربوا منه إلا قلیلا منهم﴾ یعنی جز افرادی قلیل که تشنگی را تحمل کردند، بقیه‌ی لشکر از آن نوشیدند. سدی گفته است: هفتاد و شش هزار نفر از آن نوشیدند، و چهار هزار نفر با او ماندند. ﴿فلما جاوزه هو و الذین آمنوا معه﴾ یعنی وقتی با شکیبایانی که همراه او بودند بر تشنگی و خستگی تاب آوردند، از رودخانه عبور کردند، و شمار فزون دشمن را دیدند، بیم و هراس آنان را فراگرفت، گروهی از آنان گفتند: ﴿قالوا لاطاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده﴾ یعنی امروز توانایی و قدرت جنگیدن با سربازان دشمن و فرمانده‌ی آنان؛ یعنی جالوت را نداریم. تعداد ما کم و آنها بیش از حد زیادند. ﴿قال الذین یظنون أنهم ملاقوا الله﴾ آنان که به حضور در پیشگاه خدا معتقد بودند؛ یعنی پاک نهادانِ برگزیده و دانشمندانِ پیروِ طالوت، گفتند: ﴿کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة بإذن الله﴾ چه بسا گروهی کم به یاری و خواست خدا بر جمعی کثیر غالب آمده و پیروز شده‌اند. پس پیروزی در گرو کثرت عدد نیست؛ بلکه پیروزی فقط از جانب خدا می‌آید. ﴿و الله مع الصابرین﴾ یعنی حمایت و توجه و تأیید و نصرت با آنها است. و مسلم است که هرکس خدا با او باشد، پیروز و منصور است. ﴿و لما برزوا لجالوت و جنوده﴾ وقتی در فضا و میدان وسیع در مقابل ارتش انبوه و تمرین یافته و جنگ آزموده‌ی جالوت قرارگرفتند. ﴿قالوا ربنا أفرغ علینا صبرا﴾ با تضرع سه چیز را از خدا التماس کردند که در کسب پیروزی مفید و مؤثرند: اول؛ گفتند بار خدایا! شکیبایی را در قلب جمیع ما مقرر بدار به ویژه در نهاد ما عزم را تقویت فرما تا بتوانیم با

دشمنانت بجنگیم. ﴿و ثبت أقدامنا﴾ دوم؛ در میدان جنگ ما را ثابت قدم بدار، و راه فرار را در نهاد ما قرار مده و در التماس سوم گفتند: ﴿و انصرنا علی القوم الکافرین﴾ یعنی ما را بر افرادی پیروز و غالب فرما که به تو کافرند و پیامبرانت را تکذیب می‌کنند که عبارتند از جالوت و سربازانش. خدا از آنان خبر داد: ﴿فهزموهم بإذن الله﴾ یعنی به یاری و نصرت خدا سپاه جالوت را شکست دادند و با وجود کثرت تعداد افراد دشمن، خدا دعای آنان را پذیرفت و دشمنانشان شکست خوردند. ﴿و قتل داود جالوت﴾ یعنی داود که در سپاه مؤمنان و همراه طالوت بود، جالوت، سردسته‌ی طاغیان را به قتل رساند و سپاهیانش شکست خوردند. ﴿و آتاه الله الملك و الحکمة و علمه مما یشاء﴾ و خدا ملک و نبوت را به داود عطا کرد و از علوم نافع و مفید هرچه خود خواست به او آموخت. ابن‌کثیر گفته است: طالوت وعده داده بود که هر کس جالوت را به قتل برساند دخترش را به عقد او درآورد و در نعمت او را شریک گرداند و در امر و کارش او را سهیم نماید. سپس به وعده‌اش وفا کرد، آنگاه ملک و نعمت عظیم نبوت از جانب خدا از آن داود شد. ﴿و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض﴾ یعنی اگر خدا شر اشرار را با جهاد و تلاش نیکان دفع نمی‌کرد، زندگی تباه می‌شد؛ زیرا اگر شر غالب گردد نتیجه‌ی آن تباهی و نابودی است. ﴿و لکن الله ذو فضل علی العالمین﴾ یعنی از کمال لطف و نیکی و احسان پروردگار است که شر، مجال تفوق و پیروزی را نیافته است. ﴿تلك آیات الله نتلوها علیك بالحق﴾ یعنی ای محمد! امور عجیب و غریب و قصه‌های شگفت‌انگیزی که برای بنی‌اسرائیل اتفاق افتاد به حق بر تو خواندیم که از جمله‌ی آیات خدا و اخبار نهان است و خدا به وسیله‌ی جبرئیل امین آن را بر تو وحی کرد. ﴿و إنك لمن المرسلین﴾ یعنی ای محمد! تو نیز از جمله‌ی پیامبرانی هستی که خدای عزوجل آنها را مأمور تبلیغ کرده است.

نکات بلاغی: ۱ـ ابوحیان گفته است این آیه مطالب فراوانی از انواع و اقسام بلاغه و بیان را متضمن می‌باشد از جمله، استفهامی که صورت تعجب پیدا کرده است در گفته‌ی

﴿ألم تر إلى الذين﴾ و حذف بين ﴿موتوا ثم أحياهم﴾ یعنی فماتوا ثم أحیاهم. و طباق در گفته ﴿موتوا﴾ و ﴿أحياهم﴾ و همچنین در ﴿يقبض﴾ و ﴿يبسط﴾ و تکرار در ﴿فضل على الناس﴾ و ﴿لكن أكثر الناس﴾ و التفات در ﴿و قاتلوا فى سبيل الله﴾ و تشبیه بدون ادات در ﴿قرضا حسنا﴾، خداوند انفاق بنده را در راه خدا به قرض حقیقی تشبیه کرده است و اسم قرض را بر آن اطلاق نموده است؛ و جناس مغایر در ﴿فيضاعفه﴾ و ﴿أضعافا﴾.[1]

۲ـ ﴿أفرغ علينا صبراً﴾ شامل استعاره‌ی تمثیلی است و حال آنان را در حالی که خدا صبر را بر آنان نازل می‌کند به حالت آب در حال ریزش تشبیه کرده است که بر جسم فرو می‌ریزد و ظاهر و باطن آن را فرا می‌گیرد، و موجب می‌شود خنکی و سلامت و آرامش و استقرار به قلب روی آورد.

فواید: اول؛ در گفته: ﴿من ذا الذى يقرض الله﴾ قرض دادن را به خدا اسناد داده است در صورتی که خدا از نیاز و احتیاج بی‌نیاز است تا مردم را به صدقه و احسان تشویق نماید، همان‌طور که بیماری و نیازمندی و گرسنگی و تشنگی را در حدیث قدسی به خود نسبت داده و گفته است: «ای بنی‌آدم من بیمار شدم چرا به عیادتم نیامدی؟ و از تو درخواست غذا کردم اما خوراکم را ندادی و از تو تقاضای آب کردم، اما مرا آب ندادی» روایت حدیث از بخاری.

دوم؛ روایت شده است که بعد از نزول این آیه‌ی شریفه ابو دحداح انصاری به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! آیا خدا از ما درخواست قرض کرده است؟ فرمود: بله: ای ابودحداح! ابودحداح گفت: یا رسول الله! دستت را بده، پیامبر ﷺ دستش را به سویش دراز کرد، ابودحداح گفت: من باغم را به پروردگارم قرض دادم، باغی که شامل شش‌صد اصله نخل بود و ام دحداح و عیالش در آن بودند. آنگاه آمد و گفت: ای مادر

۱ـ البحر المحیط.

جزء

۳

از آیه ۲۵۲ سوره بقره تا پایان آیه ۹۲ سوره آل‌عمران

دحداح! در جواب گفت: بله. گفت: بیرون بروید من باغ را به خدایم قرض دادم[۱] و در روایتی ام دحداح گفته است: ای ابودحداح! معامله‌ی پرسودی کرده‌ای و بیرون آمدند.

سوم؛ بقاعی گفته است: شاید ختم داستان بنی‌اسرائیل به این قصه به این منظور باشد که دلیلی واضح بر صحت رسالت حضرت را در بردارد؛ زیرا جز افرادی معدود از دانشمندان حاذق بنی‌اسرائیل کسی از آن باخبر نبود.[۲]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُم مَن كَلَّمَ ٱللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَىٰ ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ ٱخْتَلَفُوا فَمِنْهُم مَنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَن كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلُوا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۲۵۳﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَٱلْكَافِرُونَ هُمُ ٱلظَّالِمُونَ ﴿۲۵۴﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال در آیات پیشین موضوع برگزیدن طالوت را بر بنی اسرائیل بیان و مسأله‌ی تفضیل داود را بر آنان اعلام نمود و این‌که ملک و نبوت را به او عطا فرموده است، سپس پیامبر ﷺ را به عنوان فرستاده مورد خطاب قرار داد و ظاهر عبارت چنان می‌رساند که درجه و مقام پیامبران مساوی است، در این آیه یادآور شده است که تمام پیامبران در مقام و منزلت

۱ـ اخراج از بزار و طبرانی از ابن مسعود.
۲ـ محاسن التاویل ۳/ ۶۵۰.

برابر نیستند؛ بلکه بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری دارند همان‌طور که بعضی از انسان‌ها بر دیگران برتری دارند.

معنی لغات: ﴿**درجات**﴾ جمع درجه و به معنی مقام و منزلت بلند و والا می‌باشد. ﴿**البینات**﴾ به معنی معجزات است. ﴿**و أیدناه**﴾ او را تقویت کردیم، از تأیید است و به معنی تقویت می‌باشد. ﴿**روح‌القدس**﴾ قدس به معنی پاکی است و روح‌القدس یعنی جبرئیل علیه السلام، قید بیان است. ﴿**خلة**﴾ خلة: به معنی صداقت و دوستی و محبت است، از این‌رو بدان موسوم شده است؛ چون در اعضای بدن نفوذ می‌کند، خلیل از آن آمده است. ﴿**شفاعة**﴾ از شفع به معنی انضمام و پیوستن آمده است، شفاعت یعنی انضمام و پیوستن به دیگری به منظور نصرت و درخواست کمک.

تفسیر: ﴿**تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض**﴾ یعنی همان پیامبران گرامی که اخبارشان را برای تو ای محمد بازگفتیم، آنها به حق فرستادگان خدا می‌باشند. در مقام و رفعت منزلت بعضی را بر بعضی برتری داده‌ایم. ﴿**منهم من كلّم الله**﴾ بعضی از آنها مانند حضرت موسی بدون واسطه با خدا سخن گفته است. ﴿**و رفع بعضهم درجات**﴾ و بعضی از آنها از جانب خدا به مقام و منزلت والا و رفیع رسیده‌اند، مانند حضرت خاتم پیامبران، حضرت محمد، سرور دنیا و آخرت، و مانند حضرت ابراهیم، پدر پیامبران. ﴿**و آتینا عیسی بن مریم البینات**﴾ یعنی از میان آنان خدا به بعضی همچون عیسی‌بن‌مریم معجزات درخشان داده است، از قبیل زنده کردن مرده و بهبود دادن کور مادرزاد و ابرص و خبر دادن از مغیبات. ﴿**و أیدناه بروح القدس**﴾ یعنی عیسی بن مریم را به وسیله‌ی جبرئیل امین تقویت کردیم. ﴿**ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات**﴾ اگر خدا می‌خواست ملت‌هایی که بعد از پیامبران آمدند، بعد از درک دلایل آشکار و براهین قطعی ارائه شده توسط پیامبران، به جنگ و ستیز با هم برنمی‌خاستند. پس اگر خدا می‌خواست به نزاع و اختلاف و قتال با هم اقدام نمی‌کردند، و آنها را بر پیروی از

پیامبران متفق و متحد می‌کرد، همان‌طور که پیامبران بر کلمه‌ی حق متفق‌اند. ﴿**ولکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر**﴾ اما به سبب اختلافشان در دین و پراکندگی مذهب و تمایلات و هوای نفسشان، خدا هدایت آنها را نخواست، آنگاه بعضی از آنان بر دین ثابت‌قدم ماندند و بعضی دیگر راه کینه و کفر را پیش گرفتند. ﴿**ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید**﴾ یعنی اگر خدا می‌خواست طبیعت فرشتگان را به آنها می‌داد که به ستیز و جدال برنمی‌خواستند، اما خدا داناست و هرچه را مصلحت بداند، همان را می‌کند، و تمام آنها از قضا و قدر خدا سرچشمه می‌گیرد و هم او انجام دهنده‌ی اراده‌ی خود است. ﴿**یا أیها الذین آمنوا أنفقوا مما رزقناکم**﴾ یعنی ای مؤمنان! از مال و ثروتی که خدا به شما عطا فرموده است، در راه خدا خرج کنید. زکات را پرداخت و در وجوه خیر و احسان بذل کنید. ﴿**من قبل أن یأتی یوم لابیع فیه و لاخلّة و لاشفاعة**﴾ قبل از فرا رسیدن همان روز رعب‌انگیز که نمی‌توانید از خود فدیه بدهید، و بسان خرید و فروش، مال بدهید، و دوست و یاوری را نمی‌یابید که آزار را از شما دفع و برطرف کند. و شفیعی را نمی‌یابید که برای شما شفاعت کند و بار گناهان را از شما کم کند، مگر با اجازه‌ی خدا. ﴿**والکافرون هم الظالمون**﴾ چه کسی ستمگرتر از فردی است که در چنان روزی به کافری در محضر خدا بایستد، وکافر واقعاً ستمگر است و تجاوزکار و شایسته‌ی کیفر.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**تلك الرسل**﴾ به منظور بیان مرتبه‌ی کمال پیامبران، اشاره به دور را آورده است.

۲ـ ﴿**منهم من کلم الله...**﴾ همین آیه تفصیل همان تفضیل و برتری است. در بلاغه این‌گونه تعبیرات را تقسیم می‌گویند. و همچنین در ﴿**فمنهم من آمن و منهم من کفر**﴾ بین لفظ ﴿**آمن**﴾ و ﴿**کفر**﴾ طباق برقرار است.

۳ـ در گفته‌ی ﴿**ولو شاء الله ما اقتتلوا**﴾ اطناب برقرار است که جمله‌ی ﴿**و لو شاء**﴾ را تکرار کرده است.

۴ـ ﴿و الكافرون هم الظالمون﴾ قصر صفت بر موصوف است و با جمله‌ی اسمیه و ضمیر فصل آن را مؤکد کرده است.

فواید: روایت است که عطاء بن دینار گفته است سپاس خدا را شایسته است که فرمود ﴿الکافرون هم الظالمون﴾ و نفرمود: ﴿و الظالمون هم الکافرون﴾ که اگر به کفر هر ظالمی حکم می‌کرد، جز معصومان احدی نجات نمی‌یافت.

یادآوری: امکان دارد از کفر معنی حقیقی یا معنی مجازی منظور باشد، بنابراین منظور از کافر همان تارک زکات است. زمخشری چنان دانسته و گفته است: منظور این است که تارکان زکات ستمکارند، و همان‌طور که در آیه‌ی حج گفته است: ﴿و من کفر﴾ به جای ﴿و من لم یحج﴾ و قصد تغلیظ و تهدید داشته است، و چون ترک زکات را از جمله‌ی صفات به حساب آورده و گفته است: ﴿و ویل للمشرکین الذین لایؤتون الزکاة﴾ جهنم از آن کسانی است که زکات را ادا نمی‌کنند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿اللّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَاتَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لَانَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَايُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَايَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿۲۵۵﴾ لَاإِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِن بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَاانفِصَامَ لَهَا وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۵۶﴾ اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که برتری بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر یادآور شد و بیان کرد که انسان‌ها بعد از آنها با هم اختلاف پیدا کردند و بر سر دین به نزاع و جنگ برخاستند، یادآور شد که برتری پیامبران اختلاف و نزاع و دشمنی را در بین پیروان ایجـاد نمی‌کند. پیامبرانﷺ هر چند در برتری با هم تفاوت دارند، اما عموماً یک دعوت را تبلیغ می‌کنند که (دعوت به یگانگی) است، بنابراین رسالت و دین آنها یکی است. و چون نور حق درخشیدن گرفت و پرتوافشان گشت، دیگر اکراهی در دین نیست.

معنی لغات: ﴿**الحی**﴾ دارای حیات کامل و به معنی پایدار ابدی که فنا بر او عارض نمی‌شود. ﴿**القیوم**﴾ هر آن‌که به تدبیر امور و شؤون خلق مـی‌پردازد. ﴿**سنة**﴾ بـه کسـر سین؛ یعنی چرت زدن قبل از خواب. شاعر گفته است: چشمانش را خواب‌آلود می‌بینم اما خوابیده نیست.

﴿**یؤده**﴾ او را سنگین و خسته می‌کند. ﴿**العلی**﴾ منزلت بلند و مقام عالی که خدای متعال از آن برخوردار است. ﴿**إکراه**﴾ وادار کردن انسان به امری که از آن بیزار است از طریق جبر و قهر. ﴿**الطاغوت**﴾ از طغیان آمده و به معنی هرچه انسان را یاغی کند و از راه به در برد و از طریق حق و هدایت او را گمراه کند. ﴿**الوثق**﴾ مؤنث اوثـق است؛ یـعنی محکم و استوار. ﴿**انفصام**﴾ به معنی شکستن و گسستن است. فراء گفته است: انفصام و انقصام دو لغت‌اند، با فاء فصیح‌تر است، و بعضی گفته‌اند: انفصام یعنی شکستن بدون جدایی ولی انقصام به معنی شکستن و از هم گسستن است.

سبب نزول: یکی از انصار دو پسر داشت و قبل از بعثت پیامبرﷺ آن دو به آیین نصرانیت گرویدند. سپس با جمعی از بازرگانان با بار روغن به مدینه آمدند. پدر یقه‌ی آن دو را گرفت و گفت تا مسلمان نشوید شما را رها نمی‌کنیم، آنگاه آیه‌ی ﴿**لاإکراه فی الدین قدتبین الرشد من الغی**﴾ نازل شد.(۱)

۱ـ قرطبی ۳/ ۲۸۰.

تفسیر: ﴿**الله لا إله إلا هو الحی القیوم**﴾ یعنی همو خدایی است یگانه و یکتا و تک و برآورنده‌ی نیاز نیازمندان، دارای حیاتی است کامل و پاینده که مرگ و نیستی به وی راه ندارد، و با رعایت و عنایت، به تدبیر امور خلق می‌پردازد. ﴿**لاتأخذه سنة و لانوم**﴾ یعنی خدا چرت و خواب ندارد، و در حدیث آمده است: خدا نمی‌خوابد و لازم نیست بخوابد. ﴿**له ما فی السموات و ما فی الأرض**﴾ یعنی تمام آنچه که در آسمانها و زمین قرار دارد، ملک اوست و در زیر قدرت و قهر او قرار دارد. ﴿**من ذا الذی یشفع عنده إلا بإذنه**﴾ یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند برای دیگری نزد او شفاعت کند مگر با اجازه‌ی خود او. ابن‌کثیر گفته است: این بیانگر عظمت و جلال و کبریاء اوست به طوری‌که هیچ‌کس به خود جرأت نمی‌دهد نزد او شفیع احدی شود مگر با اجازه‌ی خود او. ﴿**یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم**﴾ یعنی می‌داند تمام آنچه راکه برای آنان حاضر و قابل مشاهده است و در دنیا قرار دارد و آنچه پشت‌سر آنان و در آخرت قرار دارد. علم و آگاهی او به تمام کائنات محیط است. ﴿**و لایحیطون بشیء من علمه إلا بما شاء**﴾ یعنی هیچ چیز از معلومات او را نمی‌دانند جز آنچه از زبان پیامبران به آنها آموخته است. ﴿**وسع کرسیّه السموات و الأرض**﴾ یعنی کرسیش از بس فراخ و گسترده و وسیع است که آسمان‌ها و زمین را فرا می‌گیرد، آسمان هفتگانه و زمین‌ها (طبقات زمین) در مقایسه با کرسیش به سان حلقه‌ای است که در صحرا انداخته شود. از ابن‌عباس روایت شده است که گفته است: ﴿**وسع کرسیه**﴾ یعنی علمش، و دلیل آن، آیه‌ی ﴿**ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما**﴾ می‌باشد.[1] پس خود خبر داده است که علمش گنجایش همه‌چیز را دارد. حسن بصری گفته است کرسی یعنی عرش، ابن‌کثیر گفته است: صحیح آن است که کرسی با عرش فرق دارد، و همان‌طور که آثار و

۱ـ ابن جریر گفته است: ظاهر قرآن بر درستی این گفته‌ی ابن‌عباس دلالت دارد. و چون اصل کرسی علم است و به همین مناسبت است که به دانشمندان می‌گویند کراسی؛ زیرا آنان محل اعتمادند، همان‌گونه که به آنها گفته می‌شود میخ‌های زمین. صحیح، گفته‌ی ابن‌کثیر است.

اخبار نشان می‌دهند عرش از کرسی بزرگتر است. ﴿و لایؤده حفظهما و هو العلی العظیم﴾ یعنی حفظ و نگهداری آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن دو قرار دارد، بر او سنگین نیست و او را درمانده و ناتوان نمی‌کند. همو مقام والا دارد و بر خلق خود تفوق دارد، همان‌طور که خود گفته است: ﴿و هو الکبیر المتعال﴾. ﴿لاإکراه فی الدین قد تبیّن الرشد من الغی﴾ یعنی چون حق و باطل و هدایت و گمراهی کاملاً مشخص و بیان شده است، دیگر هیچ‌کس مجبور و ناچار نمی‌شود که به دین اسلام درآید. ﴿فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی﴾ یعنی هرکس به معبودی غیرخدا از قبیل شیطان و بت‌ها، کافر گردد و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین و قوی‌ترین وسیله، دست آویخته است، ﴿لا انفصام لها﴾ قطع و گسسته نمی‌شود و زایل نمی‌گردد. ﴿و الله سمیع علیم﴾ یعنی خداوند گفته‌ی بندگان را می‌شنود و به افعال آنان آگاه است. ﴿الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات إلی النور﴾ یعنی خدا یار و یاور و حامی مؤمنان است و امور آنان را در دست دارد، آنان را از تاریکیِ کفر و گمراهی بیرون می‌آورد و به نور ایمان و هدایت راهنمایی می‌کند. ﴿و الذین کفروا أولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلی الظلمات﴾ یعنی دوستان و سرپرستان کافران عبارتند از شیاطین، آنان را از نور ایمان به سوی تاریکی شک و گمراهی می‌برند. ﴿و أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون﴾ یعنی آنان یاران جهنم‌اند که در آن خواهند ماند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند.

نکات بلاغی: ۱ـ در آیةالکرسی انواع فصاحت و علم بیان قرار دارد، از جمله «حسن افتتاح» است؛ زیرا آن را با زیباترین اسم یعنی الله، افتتاح کرده است، و تکرار آن به صورت ظاهر و ضمیر در هیجده جا آمده است. و اطناب به وسیله‌ی تکرار صفات نیز موجود است و جمله‌ها را قطع کرده است؛ یعنی آنها را با حرف عطف به هم وصل نکرده است. و طباق در بین ﴿ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾. صاحب بحر المحیط این مطلب را افاده و اعلام داشته است.

۲ـ ﴿استمسك بالعروة الوثق﴾ استعاره‌ی تمثیلیه است؛ چون متمسک به دین اسلام را به کسی تشبیه کرده است که زنجیر و ریسمان محکم در دست گرفته است. و عدم انفصام ترشیح است.

۳ـ ﴿من الظلمات إلى النور﴾ استعاره‌ی تصریحیه است که کفر را به ظلمات و ایمان را به نور تشبیه کرده است. در تلخیص‌البیان آمده که این از نیکوترین تشبیهات است؛ زیرا کفر همانند ظلمتی است که انسانِ سرگردان و آشفته و بی‌هدف در آن دست و پا می‌زند، و راهش را گم می‌کند. و ایمان به سان نوری است که ستمگر و سرگردان قصدش را می‌کنند، و در نهایت ایمان به نعمت و پاداش درخشان منتهی می‌شود، و عاقبت کفر، آتش و عذاب آتش است.(۱)

فواید: خداوند نور را به صورت مفرد و ظلمات را به صورت جمع آورده است؛ زیرا حق یکی است و متعدد نیست، اما راه انحراف و گمراهی فراوان و شاخه‌های بسیار دارد.

یادآوری: آیةالکرسی دارای شأن و مقامی عظیم است و در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ آمده است که: بافضل‌ترین آیه‌ی کتاب است و همان‌طور که در حدیث شریف آمده است اسم اعظم خدا در آن قرار دارد که: (اسم اعظم خدا هر وقت به وسیله‌ی آن خوانده شود، درخواست‌کننده را پاسخ گوید، و در سه سوره آمده است: سوره‌ی بقره، آل‌عمران و طه). بنا به گفته‌ی هشام در سوره‌ی بقره عبارت است از: ﴿الله لا إله إلاّ هو الحی القیّوم﴾ و در آل‌عمران عبارت است از: ﴿الم، الله لا إله إلا هو الحی القیوم﴾ و در سوره‌ی طه عبارت است از: ﴿و عنت الوجوه للحی القیوم﴾. ابن‌کثیر گفته است: آیةالکرسی شامل ده جمله‌ی مستقل است و مربوط به ذات پروردگار است و در آن تمجید خدای یگانه و یکتا آمده است.(۲)

۱ـ تلخیص‌البیان ص ۱۵.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۲۳۰.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ ٱلَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِي بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ وَ ٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾ أَوْ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَٱنْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ ٱنْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ ٱنْظُرْ إِلَى ٱلْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ ٱعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال ایمان به خدا و صفات والا و مقدسش را بیان کرد و ولایت خود را بر مؤمنین و ولایت طاغوت را بر کافران یادآور شد، در اینجا نمونه‌ای از تسلط طغیان را بر قلوب کافرانِ معاند و جدل آنان در مورد یکتایی خدا را خاطرنشان ساخته است. در اینجا سه داستان را ذکر کرده است: در داستان اول در مورد اثبات وجود خالق دانا و در داستان دوم و سوم در مورد حشر و زنده شدنِ بعد از فنا داد سخن می‌دهد.

معنی لغات: ﴿حاج﴾ محاجه به معنی برتری جستن است. حاججته یعنی با او به مجادله پرداختم ﴿بهت﴾ به معنی انقطاع و سکوت و تحیر است. عذری گفته است:

فما هو إلا أن أراها فجأة فأبهت حتى ما أكاد أجيب

«او را که ناگهان می‌بینم زبانم بند می‌آید تقریبا نمی‌توانم پاسخ بگویم».

﴿**خاوية**﴾ افتاده، فرو ریخته. ﴿**عروشها**﴾ عرش یعنی سقف خانه و هر آنچه بتوان از آن سایه گرفت، یا در آن سکونت گزید. ﴿**یتسنّه**﴾ تغییر و تبدیل یافته از «تسنّهت‌النخلة» آمده است که به معنی: کهنسال و تغییر یافته است. ﴿**ننشزها**﴾ یعنی آنها را روی هم قرار می‌دهیم. نشاز به معنی رفع است. برجستگی زمین را نشز می‌گویند. نشوزِ زن از آن آمده است. ﴿**فصرهنّ**﴾ آنها را نزد خود بیاور آنگاه آنها را قطع کن. از صار یصور به معنی قطع است.

تفسیر: ﴿**ألم تر إلى الذی حاج إبراهیم فی ربه**﴾ شنونده را از عمل این کافر، شگفت‌زده می‌کند که درباره‌ی قدرت خدا بحث و جدل می‌کند؛ یعنی آیا از آن گردنکش، یعنی نمرودبن کنعان هیچ می‌دانی که درباره‌ی وجود خدا با ابراهیم به جدل برخاست؟ ﴿**أن آتاه الله الملك**﴾ یعنی به غرور این‌که خدا ملک را به او عطا کرده بود، نعمت خدا او را مغرور کرد و او را وادار نمود که وجود خدا را انکار کند. پس نیکی و احسان را با کفر و طغیان پاسخ گفت. ﴿**إذ قال إبراهیم ربّی الذی یحیی و یمیت**﴾ یعنی وقتی ابراهیم بر وجود خدا استدلال کرد و گفت: پروردگار من همان است که زندگی و مرگ را در اجساد ایجاد می‌کند، پس فقط او پروردگار جهانیان است و بس. ﴿**قال أنا أحیی و أمیت**﴾ یعنی همان گردنکش نافرمان گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. روایت شده است که دو نفر را خواست و حکم قتل هر دو را داد، اما یکی را بکشت و دیگری را آزاد کرد و گفت: این یکی را کشتم و دیگری را آزاد کردم. وقتی ابراهیم خلیل حماقت و اخلالگری او را در استدلال مشاهده کرد، به دلیلی دیگر روی آورد که مفیدتر و جالب‌تر بود و خصم را شدیدتر ملزم می‌کرد: ﴿**قال إبراهیم إنّ الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب**﴾ یعنی اگر ادعای خدایی می‌کنی و مانند خدا زندگی و مرگ را خلق می‌کنی، پس آفتاب را

بگیر که به فرمان خدا هر روز از مشرق طلوع می‌کند، تو به قدرت و توان خودت آن را از مغرب طلوع بده، اگرچه یک‌بار هم باشد. **﴿فبهت الذی کفر﴾** یعنی آن نابکار در مقابل دلیل قاطع، زبانش بند آمد و لال شد و مات و مبهوت گشت و نتوانست جوابی بدهد. **﴿و الله لایهدی القوم الظالمین﴾** یعنی خدا در موقع مناظره و استدلال حجت و بیان را به ستمکاران الهام نمی‌کند، به خلاف دوستان پرهیزگارش. **﴿أو کالذی مرّ علی قریة و هی خاویة علی عروشها﴾** این هم قصه‌ی دوم است، و برای کسی که خدا هدایتش را بخواهد، پند و عبرت است؛ یعنی یا مانند آن‌که از کنار دهی ویرانه گذشت که دیوارها بر سقفها فرو ریخته بود، این ده بیت‌المقدس بود که بخت‌النصر آن را ویران کرده بود. گفت: **﴿أنی یحیی هذه الله بعد موتها﴾** یعنی آن مرد صالح که بنا به روایت مشهورتر، اسمش «عزیر» بود گفت: چگونه خدا این شهر را بعد از ویرانی زنده و آباد می‌کند؟ این را به عنوان نشان دادن عظمت و شگفتی قدرت خدا بر زبان آورد و از وضع آن و خرابیش در تعجب بود. وقتی از کنار آن می‌گذشت بر الاغش سوار بود. **﴿فأماته الله مائة عام ثم بعثه﴾** یعنی خدا همان پرسشگر را کشت و مردنش یک‌صد سال استمرار داشت، آنگاه به منظور نشان دادن کمال قدرت خود، خدا او را زنده کرد. **﴿قال کم لبثت قال لبثت یوما أو بعض یوم﴾** یعنی پروردگارش به وسیله‌ی فرشته به او گفت: چه مدتی در این حالت ماندی؟ گفت: یک روز سپس اطراف را نگاه کرد، دید که آفتاب در آسمان است و هنوز غروب نکرده است، لذا گفت: یا قسمتی از یک روز؛ یعنی از یک روز کمتر. آنگاه خدا او را مخاطب قرار داد و گفت: **﴿قال بل لبثت مائة عام﴾** یعنی یک‌صد سال کامل ماندی. **﴿فانظر إلی طعامك و شرابك لم یتسنّه﴾** اگر شکی داری خوراک و نوشیدنی خود را نگاه کن که بر اثر مرور زمان تغییر پیدا نکرده است که با خود انگور و انجیر و شیر داشت. دید آنها به حال خود باقی مانده و فاسد نشده‌اند. **﴿و انظر إلی حمارك﴾** یعنی الاغت را بنگر که چگونه استخوان‌هایش فرسوده و متلاشی گشته و به صورت اسکلتی پوسیده درآمده است.

﴿و لنجعلك آية للنّاس﴾ یعنی چنان کردیم تا تو قدرت خدا را دریابی و تو را معجزه‌ی روشن و معلوم قرار دهیم که بر کمال قدرت ما دلالت دارد. **﴿و انظر إلى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما﴾** یعنی به دقت در استخوان‌های الاغت بنگر که چگونه آنها را با هم جمع کرده و در کنار هم و بر یکدیگر قرار می‌دهیم، در حالی که تو نگاه می‌کنی که پوشش گوشت بر آنها می‌پوشانیم، و قدرت خود را نشان می‌دهیم؟ **﴿فلما تبيّن له قال أعلم أن الله على كل شيء قدير﴾** یعنی وقتی دلایل درخشان را دید گفت: یقین حاصل کردم و دریافتم که خدا بر انجام دادن هر چیزی تواناست. **﴿و إذ قال إبراهيم رب أرني كيف تحيي الموتى﴾** و این هم قصّه‌ی سوم و در آن دلیل حسی بر اعاده‌ی بعد از فنا نهفته است، و معنی آن چنین است: به یاد بیاور زمانی را که ابراهیم از پروردگارش خواست که چگونگی زنده کردن مردگان را به او نشان دهد. خلیل با این‌که ایمان قطعی به قدرت الهی داشت درخواست کرد؛ چون می‌خواست چیزی را به عیان بداند که قلباً به آن ایمان داشت، از این‌رو پروردگار او را مخاطب قرار داده و گفت: **﴿قال أو لم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي﴾** یعنی آیا قدرت مرا تصدیق نمی‌کنی؟ گفت: بله ایمان دارم اما خواستم با مشاهده‌ی آن بصیرت و اطمینان قلبم بیشتر گردد. **﴿قال فخذ أربعة من الطير فصرهنّ إليك﴾** چهار پرنده را بردار و آنها را به خود نزدیک نما و سپس آنها را قطعه قطعه کن و قطعه‌ها را با هم مخلوط نما تا به صورت توده‌ی واحد در آید، **﴿ثم اجعل على كل جبل منهنّ جزءاً﴾** قطعه‌های آنها را بر سر کوه‌ها قرار بده **﴿ثم ادعهن يأتينك سعيا﴾** آنگاه آنها را بخوان! خواهی دید به سرعت نزد شما خواهند آمد. مجاهد گفته است: پرندگان عبارت بودند از: طاوس، کلاغ، کبوتر و خروس، آنها را سر برید و هر چه که خواست با آنها کرد. آنگاه آنها را خواند و به سرعت نزدش آمدند. **﴿و اعلم أنّ الله عزيز حكيم﴾** یعنی بدان که خدا از انجام دادن خواست خود ناتوان نیست و در تدبیر و کار خود آگاه است.

مفسران گفته‌اند: آنها را سر برید و سپس آنها را قطعه قطعه کرد، آنگاه آنها را با هم مخلوط نمود تا جایی که پَر و خون وگوشت آنها با هم مخلوط گشت، سپس آنها را نزد خود نگه داشت، و اجزاء آنها را بر قله‌ی کوه‌ها قرار داد. سپس مطابق فرمان خدا آنها را فراخواند، آنگاه دید پر به سوی پر و خون به طرف خون وگوشت به طرف گوشت به پرواز درآمد. تا پرنده به صورت اول درآمد و آنگاه قدم‌زنان نزد او آمدند تا آنچه را که خواسته بود بهتر و دقیق‌تر مشاهده کند. ابن‌کثیر چنین آورده است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ألم تر﴾ رؤیت قلبی و استفهام برای شگفت‌انگیزی است.

۲ـ ﴿یحی و یمیت﴾ تعبیر به مضارع مفید تجدد و استمرار است و صیغه‌ی آن مفید قصر است: ﴿ربی‌الذی یحیی و یمیت﴾، چون مبتدا و خبر هر دو معرفه می‌باشند پس معنایش این است که فقط خدای.منزه زنده می‌کند و می‌میراند. در بین دو کلمه‌ی «یحیی» و «یمیت» طباق قرار دارد که از محسنات بدیعی است و همچنین در بین دو لفظ «مشرق» و «مغرب».

۳ـ ﴿فبهت الذی کفر﴾ تعبیر به نص مُشعر علیت است و سبب حیرت، هماناکفر است، و اگر می‌گفت: فبهت الکافر، چنان معنی دقیقی را نمی‌رساند.

۴ـ ﴿أنی یحیی هذه الله بعد موتها﴾ مرگ دهکده یعنی مرگ ساکنانش، پس از قبیل اطلاق محل و اراده‌ی حال است و آن را مجاز مرسل گویند.

۵ـ ﴿ثم نکسوها لحما﴾ با گوشت آن را می‌پوشانیم، همان‌طور که بدن را با لباس می‌پوشانند، ابوحیان گفته است (پوشش حقیقی آن است که جسم را می‌پوشاند، مانند لباس، آنگاه برای گوشت که استخوان را می‌پوشاند به صورت استعاره به کار رفته است که استعاره‌ای است در غایت نیکویی.[1]

۱ـ البحر المحیط ۲/ ۲۹۴.

فواید: اول؛ مجاهد گفته است: چهار نفر سلطنت دنیا را از شرق تا غرب یافته‌اند: دو نفرشان مؤمن و دو نفر کافر بودند. دو نفر مؤمن عبارت بودند از: «سلیمان بن داود» و «ذوالقرنین» و دو نفر کافر عبارت بودند از: «نمرود» و «بخت النصر» که بیت‌المقدس را ویران کرد.

دوم؛ وقتی ابراهیم خلیل دید طرف گردنکش معنی حیات و موت را تجاهل می‌کند و دید روش و طریقه‌ی تلبیس و وارونه جلوه دادن حقیقت و عوام‌فریبی را پیش گرفته است، و نادرستی جوابش کاملا آشکار است به طوری که بر احدی پوشیده نیست، ابراهیم نیز به دلیلی دیگر روی آورد که دیگر به مغالطه‌کننده مجال ندهد، و فرصت ندهد طاغی به گریز و مکابره بپردازد لذا گفت: ﴿**إن الله يأتي بالشّمس من المشرق فأت بها من المغرب**﴾ آنگاه خلیل رویش را برگرداند تا ناتوانی و لالی و گنگی او را نشان دهد.

سوم؛ این‌که خلیل از پروردگار پرسید: ﴿**كيف تحيي الموتى**﴾ این پرسش بر مبنای شک در قدرت خدا نبود، بلکه در مورد چگونگی احیاء بود، و آوردن «کیف» دلیل آن است، که درباره‌ی سؤال از حال به‌کار می‌رود و فرموده‌ی پیامبر ﷺ نیز مؤید این معنی است که فرموده است: «ما از ابراهیم به شک شایسته‌تریم»؛ یعنی ما که شک نداریم در صورتی که عدم شک ابراهیم به طریق اولی یقین است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍ وَٱللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَٱللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُوا۟ مَنًّا وَلَا أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَ ٱللهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿۲۶۳﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا
لاَتُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَ ٱلْأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ ٱلنَّاسِ وَ لاَيُؤْمِنُ بِٱللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلآخِرِ
فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لاَيَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ
ٱللهُ لاَيَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْكَافِرِينَ ﴿۲۶۴﴾ وَ مَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ٱبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ ٱللهِ وَ تَثْبِيتاً
مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَ ٱللهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۶۵﴾ أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِن نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا
ٱلْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ وَ أَصَابَهُ ٱلْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ
فَٱحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمُ ٱلآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۶۶﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِن
طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِنَ ٱلْأَرْضِ وَ لاَتَيَمَّمُوا ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُم
بِآخِذِيهِ إِلاَّ أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَ ٱعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۲۶۷﴾ ٱلشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ ٱلْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم
بِٱلْفَحْشَاءِ وَ ٱللهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ ٱللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۸﴾ يُؤْتِي ٱلْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَ مَن
يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُوا ٱلْأَلْبَابِ ﴿۲۶۹﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا در آیات پیشین بیان کرد که انسان دو گروه است: گروهی دوستداران خدا؛ یعنی مؤمنان و گروهی دوستداران طاغوت؛ یعنی کافران، آن را با ذکر نمونه‌ای از ایمان و نمونه‌ای از طغیان دنبال کرد. و در اینجا ترغیب در انفاق را یادآور شده است، مخصوصاً انفاق در زمینه‌ی جهاد با دشمنان خدا؛ زیرا جهاد در راه خدا به سه طریق صورت‌پذیر است: اول، قانع کردن طرف با دلیل و برهان. دوم، جهاد با جان و سوم، جهاد با مال است. پس بعد از این‌که جهاد دعوت و جهاد جان را بیان کرد، هم‌اکنون به ذکر جهاد با مال می‌پردازد.

معنی لغات: ﴿**المنُّ**﴾ برشمردن احسان بر آن کس که به او احسان شده است، و به طریق فضل و کرم نعمت را متذکر شود، شاعر گفته است:

أفسدت بالمنّ ما أسديت من حَسَن   ليس الكريمُ إذا أسدى بمنّان

﴿**رئاء الناس**﴾ یعنی در انفاق، رضایت خدا را در نظر ندارد، بلکه می‌خواهد مردم او را تمجید گویند. اصل آن از رؤیت است؛ یعنی چیزی که مردم آن را مشاهده می‌کنند تا او را تمجید کنند و بزرگش بخوانند. ﴿**صفوان**﴾ صفوان عبارت است از: سنگ صاف و بزرگ، اخفش گفته است: صفوان جمع و مفردش، صفوانه است و قول ضعیفی گفته است که مانند حجر، اسم جنس است. ﴿**وابل**﴾ به معنی باران شدید است. ﴿**صلدا**﴾ صلد یعنی سنگ صاف، و به معنی هر چیزی که بر آن رستنی نروید، «جبین اصلد» یعنی پیشانی صاف. ﴿**بربوة**﴾ ربوة: تپه، برجستگی زمین. ربوه و رابیه از ربا به معنی زیاد و مرتفع گشت. ﴿**طل**﴾ طل به معنی باران خفیف، یعنی نم‌نمک که دانه‌هایش ریز باشد. جمعی از جمله مجاهد گفته‌اند به معنی شب‌نم است. ﴿**إعصار**﴾ به معنی باد تند است که به صورت ستون از زمین بلند می‌شود. (گردباد) و آن را زوبعه هم می‌گویند. ﴿**تیمّموا**﴾ یعنی قصد کردند. ﴿**تغمضوا**﴾ از اغمض به معنی سهل‌انگاری، چشم‌پوشی از ناروا.

سبب نزول: درباره‌ی حضرت عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف در غزوه‌ی تبوک نازل شد. حضرت عثمان هزار شتر را با جل و پالان تجهیز کرده و هزار دینار را نیز در اختیار پیامبرﷺ قرار داد، پیامبرﷺ پولها را زیر و رو می‌کرد و می‌گفت: عثمان بعد از امروز هر کاری بکند ضرر نبیند. و عبدالرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت: یا رسول الله هشت هزار داشتم. برای خود و عیالم چهار هزار را نگه‌داشته و چهار هزار را به پروردگارم قرض دادم. پیامبرﷺ فرمود: خدا آنچه را که نگه داشته و آنچه را که دادی برایت مبارک فرماید. سپس در مورد آن دو ﴿**مثل الذين ينفقون أموالهم في**

سبیل‌الله...﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿**مثل الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله کمثل حبّة انبتت سبع سنابل**﴾ ابن‌کثیر گفته است: خدا این مثل را برای نشان دادن پاداش چند برابر افرادی آورده است که در راه و کسب رضایت خدا مال خود را صرف می‌کنند، و پاداش نیک را برای آنان از ده تا هفت‌صد برابر افزایش می‌یابد؛ یعنی عمل آنان مانند کاشتن دانه‌ای است که از آن هفت خوشه بروید. ﴿**فی کل سنبلة مائة حبة**﴾ یعنی هر خوشه یک‌صد حبه را دربر دارد، و در نتیجه هر دانه هفت‌صد دانه ثمر می‌دهد. و این تمثیل برای چند برابر شدن پاداش فردی است که صدق اخلاص داشته است. از این‌رو خدای متعال گفته است: ﴿**و الله یضاعف لمن یشاء**﴾ یعنی پاداش را برای هرکس که بخواهد چند برابر می‌کند، بر مبنای حال انفاق‌کننده و میزان اخلاص و تلاشش برای جلب رضای خدا. ﴿**والله واسع علیم**﴾ یعنی فضل و کرمش فراوان و از قصد و نیت انفاق‌کننده باخبر است. ﴿**الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله ثم لایتبعون ما أنفقوا منّاً و لا أذی**﴾ یعنی جز ذات خدا از انفاق خود قصدی ندارند، و به دنبال احسان و خیرات و صدقات منّتی نمی‌نهند که بگویند نسبت به تو نیکی کردم و به فریادت رسیدم. و او را اذیت نمی‌کنند، نیکی را نزد دیگران بازگو نمی‌کنند تا رنجیده خاطر نشود. ﴿**لهم أجرهم عند ربهم**﴾ پاداش طاعت انجام شده را نزد خدا دارند. ﴿**و لاخوف علیهم و لا هم یحزنون**﴾ یعنی بیم و هراس و اضطراب در روز آخرت آنها را فرا نمی‌گیرد، و برای از دست دادن خوشی دنیا افسوس نمی‌خورند. ﴿**قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها أذی**﴾ یعنی رد کردن گدا به گفته‌ی نیکو و برنیاوردن حاجتش، نزد خدا بهتر از آن است که به او صدقه بدهی و به دنبال آن او را آزار بدهی و گدایی او را به عیب و ننگ بازگویی و به خاطر آن، او را سرزنش کنی. ﴿**و الله غنی حلیم**﴾ یعنی خدا از

۱ـ اسباب نزول واحدی ص ۲۷.

مخلوق بی‌نیاز است، و در کیفر دادن نافرمان شتاب ندارد... سپس خداوند از چیزی که باطل کننده‌ی صدقه و تباه‌کننده‌ی پاداش آن است، سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمنّ والأذی﴾ یعنی ای ایمان‌آورندگان! با منت نهادن و اذیت کردن پاداش صدقه را خراب و تباه نکنید. ﴿کالذی ینفق ماله رئاء الناس﴾ مانند ریاکار که با ریاکاری، انفاق خود را تباه می‌کند. ﴿و لایؤمن بالله و الیوم الآخر﴾ و حضور در محضر خدا را تصدیق نمی‌کند، تا امید پاداش یابیم کیفر را داشته باشد و از عذابش بترسد. ﴿و مثله کمثل صفوان علیه تراب﴾ یعنی چنان ریاکاری در انفاقش مانند سنگی صاف است که مقداری خاک بر آن باشد و انسان گمان برد که زمین قابل کشت است، ﴿فأصابه وابل فترکه صلدا﴾ ناگاه باران تندی بر آن فرو ریزد و خاک را با خود بشوید و سنگ صاف بدون یک ذره‌گرد و خاک باقی بماند. و همچنین چنین منافقی گمان می‌برد که دارای اعمالی صالح است، اما وقتی که روز رستاخیز فرا می‌رسد اعمال صالحش تباه شده و به هدر می‌رود. از این‌رو خداوند می‌گوید: ﴿لایقدرون علی شيء ممّا کسبوا﴾ یعنی در آخرت پاداشی برای آن نمی‌یابند و اصلاً از آن سودی نمی‌برند. ﴿و الله لایهدی القوم الکافرین﴾ یعنی آنها را به راه خیر و رشاد هدایت نمی‌کند. سپس خدا برای مؤمنی که مالش را به خاطر جلب رضای خدا انفاق می‌کند، مثلی دیگر آورده و می‌فرماید: ﴿و مثل الذین ینفقون أموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتاً من أنفسهم﴾ یعنی مثل کسانی که به منظور کسب رضایت او و به عنوان تصدیق حضور در پیشگاهش و برای کسب پاداش، مال را انفاق می‌کنند، ﴿کمثل جنّة بربوة﴾ همانند باغی پردرخت است که در مکانی مرتفع قرار گرفته باشد. به خاطر نیکی درختان و پاکی ثمر به تپه اختصاص یافته است. ﴿أصابها وابل فاتت أکلها ضعفین﴾ یعنی بارانی تند و فراوان بر آن بیاید، و در نتیجه میوه‌هایش باطراوت و دو برابر ثمر زمینهای دیگر بشود. ﴿فأن لم یصبها وابل فطل﴾ یعنی اگر باران تند آن را نزند همان باران نرم و نم‌نمک آن را کافی است، یا حتی شبنم برای آن

بس است؛ چون خاکش خوب و حاصلخیز است و هوایش لطیف و در هر حالی میوه می‌دهد. ﴿و الله بما تعملون بصیر﴾ یعنی چیزی از اعمال بندگان بر او پوشیده نمی‌ماند. ﴿أیود أحدکم أن تکون له جنة من نخیل و أعناب﴾ یعنی آیا هر یک از شما دوست دارد که باغی بزرگ از انواع نخل و انگور و میوه‌های بسیار داشته باشد؟ ﴿تجری من تحتها الأنهار﴾ یعنی جویبار و نهرها در زیر درختانش جاری باشد. ﴿له فیها من کل الثمرات﴾ در آن تمام میوه‌ها بروید، و از هر زوج شاداب برخوردار باشد. ﴿و أصابه الکبر و له ذرّیّة ضعفاء﴾ و به سن پیری برسد و قادر به کسب نباشد و دارای فرزندانی صغیر و خردسال باشد که توانایی کسب و کار ندارند، ﴿فأصابها إعصار فیه نار فاحترقت﴾ در چنین حالتی تندبادی شدید همراه آتش به آن باغ بزند و آن را طعمه‌ی حریق کند، میوه و درختان که انسان بدان محتاج است بسوزد و خاکستر شود. ﴿کذلك یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون﴾ همانند این تعبیر روشن در این مثال جالب و استوار، خدا آیات خود را در کتابش برای شما بیان می‌کند تا شما را به تفکر وادارد و درباره‌ی پند و عبرت‌های نهفته در آن بیندیشید. ﴿یا أیها الذین آمنوا أنفقوا من طیبات ما کسبتم﴾ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مال حلال و پاک که از طریق کسب بدست آورده‌اید، خرج و انفاق کنید، ﴿و مما أخرجنا لکم من الأرض﴾ و از حبوبات و میوه‌های پاک که از زمین برایتان فراهم کرده‌ایم انفاق کنید، ﴿و لاتیمّموا الخبیث منه تنفقون﴾ و قصد نکنید و تصمیم نگیرید که نامرغوب‌ها را صدقه بدهید، ﴿و لستم بآخذیه إلا أن تغمضوا فیه﴾ و اگر آنها را به خودتان بدهند، جز از طریق اغماض و سهل‌انگاری آن را قبول نخواهید کرد. پس چگونه حق خدا را از آن ادا می‌کنید؟ ﴿و اعلموا أن الله غنیّ حمید﴾ یعنی بدانید که خدا از نفقه و خرج شما بی‌نیاز است و بهترین پاداش را به نیکوکار می‌دهد. سپس خدا مردم را از وسوسه‌ی شیطان برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء﴾ شیطان در صورت دادن صدقه، شما را از فقر و بینوایی می‌ترساند، و شما را به بخل و

ندادن زکات وادار و تحریک می‌کند. ﴿و الله یعدکم مغفرة منه و فضلاً﴾ در حالی که خدا به سبب انفاقتان گناهانتان را می‌بخشاید و در جبران آنچه انفاق کرده‌اید، اضافه بر سرمایه‌ای که انفاق کرده‌اید، نعمت و فضل می‌دهد. ﴿و الله واسع علیم﴾ یعنی دایره‌ی بخشش و عطایش وسیع است و می‌داند چه کسی شایسته‌ی تمجید است. ﴿یؤتی الحکمة من یشاء﴾ به هرکس که بخواهد دانش مفیدی که او را به انجام عمل صالح وا دارد، عطا می‌کند. ﴿و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیراً﴾ یعنی به هرکس حکمت عطا شد، خیری بزرگ به او داده شده است؛ چون حکمت، آدمی را به نیکبختی ابدی هدایت می‌کند. ﴿و ما یذکر إلا أولوالألباب﴾ یعنی جز افرادِ دارای عقل و خرد، از قرآن و حکمت‌ها پند و عبرت نمی‌گیرند، افرادی که دارای عقلِ روشن و خالص می‌باشند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿کمثل حبة﴾ خدای متعال صدقه‌ای راکه در راه او انفاق می‌شود، به دانه‌ای تشبیه کرده است که کاشته می‌شود و برکت خدا آن را تا هفت‌صد دانه می‌رساند. پس تشبیه «مرسل مجمل» است؛ زیرا ادات تشبیه را ذکر و وجه شبه را حذف کرده است. ابوحیان گفته است: این تمثیل برای تصویر «اضعاف» است که انگار در پیش چشم ناظر مجسم است.(۱)

۲ـ ﴿انبتت سبع سنابل﴾ اسناد رویاندن به «حبه»، اسنادی است مجازی و به نام «مجاز عقلی» موسوم است؛ زیرا در حقیقت رویاننده، فقط خداست.

۳ـ ﴿منّاً و لا أذی﴾ از باب ذکر عام بعد از خاص است به منظور افاده‌ی شمول؛ زیرا «أذی» شامل منت نهادن نیز می‌شود.

۴ـ ﴿کمثل صفوان علیه تراب﴾ شامل تشبیهی است به نام «تشبیه تمثیلی»؛ زیرا وجه شبه از متعدد گرفته شده است و همچنین در گفته‌ی ﴿کمثل جنة بربوة﴾ تشبیه تمثیلی

۱ـ البحر المحیط ۲/ ۳۰۴.

موجود است.

۵-﴿أیود أحدکم أن تکون له جنّة...﴾ نه مشبه و نه ادات تشبیه را ذکر کرده است. علمای بلاغه این نوع را «استعماره‌ی تمثیلیه» می‌نامند که عبارت است از تشبیه حالی به حالی و جز مشبه‌به چیزی در آن ذکر نشده و قراین نشان‌دهنده‌ی قصد تشبیه است، و همزه‌ی آن برای استفهام است و معنی آن برای دوری و نفی است؛ یعنی هیچ‌کس چنان نمی‌خواهد.

۶-﴿تغمضون فیه﴾ در اینجا منظور از اغماض، تجاوز و سبک گرفتن است؛ چون انسان وقتی چیز ناخواسته‌ای را می‌بیند ابرو در هم می‌کشد تا آن را نبیند. پس کلام شامل مجاز مرسل یا استعاره می‌باشد.(۱)

فواید: اول؛ زمخشری گفته است، «منّ» یعنی برشمردن احسان برای کسی که به او احسان شده است. در «نوابغ‌الکلم» آمده است: «آنکه به درخواست کننده چیزی می‌دهد و منت می‌نهد، و آنکه بخشش خود را از سائل دریغ می‌دارد با هم یکسان و برابر هستند، و طعم نیکی کردن از انگبین شیرین‌تر است، و اگر همراه منت باشد از حنظل تلخ‌تر است».(۲)

و شاعر گفته است: اگر یک‌نفر نسبت به من نیکی کند و یک‌بار آن را باز گوید لئیم و خسیس است.

دوم؛ مراحل مختلفی که باران طی می‌کند: رشّ: قطره‌چکان، طشّ: نم‌نم باریدن، طلّ: پاشیدن، نضحّ: رگبار، هطلّ: باران شدید، و ابلّ: باران دانه درشت.

سوم؛ «عمربن الخطاب روزی به یاران پیامبر گفت: آیه‌ی «**أیود أحدکم أن تکون له جنّة**» درباره چه کسی نازل شده است؟ گفتند: خدا می‌داند. عمر عصبانی شد و گفت:

۱-الفتوحات الالهیة ۱/ ۲۲۳.

۲-کشاف ۱/ ۲۳۸ الالا، درختی است خوش منظر با طعمی تلخ...

بگویید می‌دانید یا نمی‌دانید. ابن‌عباس گفت: ای امیرالمؤمنین! من چیزی از آن می‌دانم. عمر گفت: برادرزاده بگو خود را حقیر مشمار. ابن‌عباس گفت: ضرب‌المثلی است که درباره‌ی مردی ثروتمند صدق می‌کند که اول در اطاعت خدا است سپس شیطان او را فریب می‌دهد و مرتکب نافرمانی می‌شود تا این‌که تمام اعمالش تباه می‌گردد».(۱)

چهارم؛ حسن بصری گفته است: مثلی است که جز عده‌ای اندک آن را درک نمی‌کنند، پیرمردی با جسمی ناتوان و فرزندان خردسال بیش از هر وقت به باغش محتاج است که ناگهان برق آن را در کام آتش فرو می‌برد. به خدا قسم هر یک از شما وقتی که از دنیا می‌رود از هر وقت بیشتر به عملش نیازمند است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مَا أَنْفَقْتُم مِن نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِن نَذْرٍ فَإِنَّ ٱللهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۲۷۰﴾
إِن تُبْدُوْا ٱلصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِن تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا ٱلْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُم مِن
سَيِّئَاتِكُمْ وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۷۱﴾ لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ مَا
تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلاَّ ٱبْتِغَاءَ وَجْهِ ٱللهِ وَ مَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ
أَنْتُمْ لَاتُظْلَمُونَ ﴿۲۷۲﴾ لِلْفُقَرَاءِ ٱلَّذِينَ أُحْصِرُوْا فِي سَبِيلِ ٱللهِ لَايَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي ٱلْأَرْضِ
يَحْسَبُهُمُ ٱلْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَايَسْأَلُونَ ٱلنَّاسَ إِلْحَافاً وَ مَا تُنْفِقُوْا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۲۷۳﴾ ٱلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۴﴾﴾

* * *

۱ـ اخراج از بخاری.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات، موضوع انفاق در راه خیر را مورد بحث قرار می‌دهد؛ چه بالاترین درجه‌ی انفاق، جهاد در راه خدا و اعلای کلمه‌ی خدا و تشویق و ترغیب در پنهان کردن صدقات می‌باشد؛ چون این روش از ریا و تزویر دورتر است، پس وجه مناسبت روشن است.

معنی لغات: ﴿**فنعِمّا**﴾ اصل آن «نعم ما» بوده، دو میم در هم دغم شدند و به صورت «نعما» درآمده است.

زجاج گفته است: یعنی چه نیکوست آن. ﴿**احصروا**﴾ حصر: به معنی حبس است؛ یعنی خود را بر جهاد محصور و حبس کرده‌اند، قبلاً معنی حصر بیان شد. ﴿**التعفف**﴾ از عفة به معنی امساک آمده است. «عف عن الشیء» یعنی از آن امساک و دوری جست و آن را طلب کرد. منظور از تعفف، دور شدن از سؤال است. ﴿**بسیماهم**﴾ سیما به معنی علامت است که به وسیله‌ی آن چیزی شناخته می‌شود و سیمیا مانند کیمیا هم گفته می‌شود، ریشه‌ی آن از «سمة» به معنی علامت است. خدا می‌فرماید: ﴿**سیماهم فی وجوههم من أثر السجود**﴾. ﴿**إلحافا**﴾ إلحاف: به معنی اصرار و الحاح در سؤال است «الحف» به معنی اصرار ورزیدن و لجاجت کردن در سؤال است.

سبب نزول: از سعیدبن جبیر روایت شده است که مسلمانان به بینوایانِ اهل ذمه صدقه می‌دادند اما وقتی بینوا در میان مسلمانان زیاد شد پیامبرﷺ فرمود: جز به افراد هم‌کیش و هم‌آیین خود صدقه ندهید. پس از آن این آیه نازل شد: «**لیس علیك هداهم**» که دادن صدقه را به غیر مسلمان مباح می‌کند.(۱)

تفسیر آیات: ﴿**و ما أنفقتم من نفقه أو نذرتم من نذر فإن الله یعلمه**﴾ یعنی ای مؤمنان هر مالی راکه خرج کردید یا در راه خدا نذر کردید، خدا از آن باخبر است و در مقابل آن

۱ـ قرطبی ۲۳۷/۳.

به شما پاداش می‌دهد. ﴿و ما للظالمین من أنصار﴾ و آنان که از ادای زکات امتناع می‌کنند یا مال را در معاصی صرف می‌کنند، یار و یاوری ندارند که آنها را از کیفر خدا برهاند. ﴿إن تبدوا الصدقات فنعمّا هی﴾ یعنی اگر صدقات را آشکار کنید کار نیک انجام داده‌اید، ﴿و إن تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم﴾ و اگر صدقه را پنهانی به فقرا بدهید، برای شما بهتر است؛ چون از ریا و تظاهر دورتر است. ﴿و یکفّر عنکم سیئاتکم﴾ یعنی خداوند به وسیله‌ی اعمال نیکوی شما، اعمال سیّئه و گناهانتان را از بین می‌برد. ﴿و الله بما تعملون خبیر﴾ و خدا از اعمال و نهان شما باخبر است. آیه پنهان داشتن اعمال نیک را تشویق می‌کند. ﴿لیس علیك هداهم ولکن الله یهدی من یشاء﴾ یعنی ای محمد! بر تو واجب نیست که مردم را هدایت نمایی، شما در مقابل گناه و اعمال ناپسند دیگران مسؤول نیستی، بلکه فقط تبلیغ بر تو واجب است و بس. و خدا هر یک از بندگان را که خود بخواهد به اسلام هدایت می‌کند. ﴿و ما تنفقوا من خیر فلأنفسکم﴾ یعنی هر مالی را خرج کنید برای خود خرج می‌کنید، و جز خودتان هیچ‌کس از آن بهره‌مند نمی‌شود؛ چون پاداش آن به خودتان می‌رسد. ﴿و ما تنفقوا إلا ابتغاء وجه الله﴾ خبری است به معنی نهی؛ یعنی انفاق خود را جز به خاطر خدا قرار ندهید؛ نه به خاطر غرض دنیوی. ﴿و ما تنفقون من خیر یوفّ إلیکم و أنتم لاتظلمون﴾ یعنی آنچه که در راهِ خیر انفاق می‌کنید، پاداش آن را چند برابر خواهید یافت، و از حسنات خود چیزی کم نخواهید یافت. ﴿للفقراء الذین أحصروا فی سبیل الله﴾ یعنی حسنات خود را به فقیرانی بدهید که خود را وقف جهاد و غزا در راه خدا کرده‌اند. ﴿لایستطیعون ضربا فی الأرض﴾ یعنی به سبب اشتغال به جهاد نمی‌توانند به تجارت و کسب بپردازند. ﴿یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف﴾ یعنی از بس که عفت و عزت نفس دارند کسانی که حال آنها را نمی‌دانند، گمان می‌کنند ثروتمند و بی‌نیازند. ﴿تعرفهم بسیماهم لایسألون الناس إلحافا﴾ یعنی ای مخاطب! از روی فروتنی و جهدی که در چهره‌ی آنها مشاهده می‌کنی حال آنها را می‌دانی، مع‌الوصف اصلاً چیزی

از مردم درخواست نمی‌کنند، لذا از آنان اصرار سر نمی‌زند. و قول ضعیفی می‌گوید: معنی آن این است که اگر چیزی درخواست کنند، با نرمش و ملایمت آن را می‌خواهند نه به طریق اصرار. ﴿و ما تنفقوا من خیر فإن الله به علیم﴾ یعنی هر صدقه و احسانی که می‌کنید، خدا پاداش آن را به طور احسن می‌دهد. ﴿الذین ینفقون أموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة﴾ یعنی آنان که به خاطر جلب رضایت خدا در جمیع اوقات و احوال، شب و روز، به آشکار و نهان، اموال خود را خرج می‌کنند، ﴿فلهم أجرهم عند ربهم و لاخوف علیهم ولا هم یحزنون﴾ پس پاداش نیک آنچه راکه خرج کرده‌اند خواهند یافت و در روز قیامت بیم و هراسی ندارند و به خاطر چیزی که در دنیا از دست داده‌اند، غمگین نمی‌شوند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و ما أنفقتم من نفقة﴾ در بین لفظ «أنفقتم» و «نفقة» جناس اشتقاق برقرار است و همچنین بین «نذرتم» و «نذر».

۲ـ ﴿أن تبدوا الصدقات﴾ در میان لفظ «ابداء» و «اخفاء» طباق لفظی برقرار است و همچنین در بین لفظ «لیل» و «نهار» و «سر» و «علانیه» که از محسنات بدیعی است.

۳ـ ﴿و أنتم لاتظلمون﴾ چون بعد از گفته ﴿یوف إلیکم﴾ آمده است، اطناب است؛ یعنی بدون کم و کاست به شما خواهد رسید.

فواید: بعضی از حکما گفته‌اند: وقتی عملی نیک انجام دادی آن را پنهان بدار، و اگر نسبت به تو نیکی شد، آن را شایع و منتشر کن. و سروده‌اند: نیکی خود را پنهان می‌کند، اما خدا آن را نمایان می‌کند. وقتی نیکی را نهان کنی برملا می‌گردد.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَا لَايَقُومُونَ إِلَّاكَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَانُ مِنَ ٱلْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓا إِنَّمَا ٱلْبَيْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَا وَ أَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَيْعَ وَ حَرَّمَ ٱلرِّبَا فَمَن جَآءَهُۥ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ

فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾
يَمْحَقُ اللهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَ اللهُ لايُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿۲۷۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لاَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ
يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۷﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ ﴿۲۷۸﴾
فَإِن لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لاتَظْلِمُونَ وَ
لاتُظْلَمُونَ ﴿۲۷۹﴾ وَ إِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ
تَعْلَمُونَ ﴿۲۸۰﴾ وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ
لايُظْلَمُونَ ﴿۲۸۱﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا فرمان انفاق از کسب حلال را داد، و در مورد صدقه و انفاق در راه خدا تشویق و تحریک به عمل آورد، نقطه مقابل آن را یعنی رباخواری و کسب ناپسند و چهره و سیمای کریه و ناپاک رباخواران را نیز بیان کرده و از رباخواری به آزمندی و چرک و ناپسندی یادکرد، در صورتی که صدقه یعنی بخشش و دست و دل‌بازی و پاکی. و موضوع ربا درست بعد از موضوع انفاق در راه خدا ذکر شده است، تا تفاوت بین کسب پاک و ناپاک را نشان دهد، و همان‌طور که گفته‌اند: «اشیاء با ضدشان مشخص و معلوم می‌شوند.»

معنی لغات: ﴿**الربا**﴾ در لغت به معنی زیادی است. ربا و ربوة و رابیة به معنی افزون شدن است. و در شرع به معنی اضافه‌ای است که طلبکار علاوه بر اصل مال، از بدهکار می‌گیرد. ﴿**یتخبط**﴾ التخبط به معنی زیر پا افتادن و پلکیدن است. به معنی سردرگمی و حرکت بی‌اختیارانه و کورکورانه است. به معنی جن‌زدگی و جنون است. ﴿**المس**﴾ یعنی جنون در اصل به معنی مس یا دست زدن است. انگار شیطان انسان را لمس می‌کند تا

دیوانه و جن‌زده بشود. ﴿سلف﴾ به معنی گذشته و منقضی شده است. سالف الدهر یعنی روزگار دیرین و گذشته. ﴿یمحق﴾ محق به معنی کاستن متناوب و به تأنی است، مانند کاسته شدن ماه و تبدیل شدن آن به هلال. ﴿أثیم﴾ گناهکار و مستغرق درگناه.

سبب نزول: طایفه‌ی بنی عمرو از طایفه‌ی ثقیف مبلغی طلب داشتند، وقتی سررسید فرا رسید خواستند سود را از آنان بگیرند، آنگاه آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا إن کنتم مؤمنین، فإن لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله**﴾ نازل شد: ای اهل ایمان! در صورتی که واقعا ایمان دارید، از مابقی ربا و سود دست بردارید، و اگر چنین نکنید با خدا و پیامبرش اعلام جنگ کنید. آنگاه ثقیف گفتند: «یارای آن را نداریم»؛ یعنی توان جنگ با خدا و پیامبر را نداریم، توبه کردند و فقط سرمایه‌های خود را وصول کردند.[1]

تفسیر: ﴿**الذین یأکلون الربا لا یقومون إلاکما یقوم الذی یتخبّطه الشیطان من المس**﴾ یعنی آنان که معامله‌ی ربوی انجام می‌دهند و خون مردم را می‌مکند، در روز رستاخیز مانند صرعی‌ها و جن‌زدگان افتان و خیزان از قبر خود برمی‌خیزند، و نمی‌توانند درست و مستقیم راه بروند، مانند صرعیان منگ و آشفته برمی‌خیزند. به عنوان مفتضح ساختن و تحقیر کردن آنان چنین سیمایی را از آنان ترسیم کرده است. ﴿**ذلك بأنهم قالوا إنما البیع مثل الربا**﴾ یعنی سکندری خوردن و زیر پا ماندنشان بدین سبب است که چیزی را حلال کرده‌اند که خدا آن را حرام کرده است. و گفته‌اند: ربا مانند خرید و فروش است، پس چرا حرام است؟ خدا در ردّ گفته‌ی آنان فرموده است: ﴿**و أحل الله البیع و حرم الربا**﴾ خدا بیع را حلال کرده است؛ چون متضمن مبادله‌ی منافع است، و ربا را حرام کرده است؛ چون متضمن ضرر فرد و جامعه می‌باشد. و چون متضمن اضافه‌ایست که صاحب دین برایش زحمتی

۱ـ البحر المحیط ۲/ ۳۳۷.

نکشیده است. ﴿فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف﴾ پس هر کسی که نهيِ خدا را دریافت و از رباخواری دست کشید، چیزی راکه قبل از تحریم دریافته است به او تعلق دارد، ﴿و أمره إلی الله﴾ و امرش به خدا موکول است، اگر بخواهد از او درمی‌گذرد، و اگر بخواهد او راکیفر می‌دهد. ﴿و من عاد فأولئك أصحاب النار هم فیها خالدون﴾ و هرکس بعد از این‌که علم حاصل کرد که خدا رباخواری را تحریم نموده است، باز به رباخواری روی آورده و آن را حلال نماید، جزو مخلدین در آتش جهنم است. ﴿یمحق الله الربا و یربي الصدقات﴾ یعنی خدا برکتِ ربا را می‌برد و رشدش راکم می‌کند. هر چند به ظاهر هم زیاد باشد. و خیر و برکت و رشد صدقات را افزایش می‌دهد، هر چند به ظاهر هم در نقص و کاستی باشد. ﴿و الله لایحب کل کفار أثیم﴾ و خدا جمیع سنگ‌دلان و تمام افراد بدقول و نادرست را دوست ندارد. در این آیه در مورد ربا با لحن شدیدی سخن گفته و مشخص کرده است که رباخواری از جمله اعمال و خوی کفار است. سپس در مورد مؤمنان فرمانبردار و برپادارندگان نماز و پرداخت‌کنندگان زکات زبان به مدح و تمجید گشوده است: ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات و أقاموا الصلاة و آتوا الزکاة﴾ آنان که فرمان خدا را تصدیق کرده و اعمال نیک را انجام دادند، از جمله نماز را اقامه و زکات را ادا کردند، ﴿لهم أجرهم عند ربهم و لاخوف علیهم ولا هم یحزنون﴾ در بهشت خدا پاداش کامل می‌یابند، و از روز آشفتگی و اضطراب اکبر بیم و هراس ندارند، و به خاطر از دست دادن منافع دنیوی افسوس نمی‌خورند. ﴿یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا إن کنتم مؤمنین﴾ یعنی ای ایمان‌آورندگان! در صورتی که واقعاً به خدا ایمان دارید، از او بترسید و در اعمالتان او را در نظر داشته باشید، و ربا را رها کنید که نزد مردم دارید. ﴿فإن لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله﴾ پس اگر رباخواری را رها نکنید، یقین بدانید که خدا و پیامبر به شما اعلام جنگ کرده‌اند. ابن‌عباس گفته است: روز قیامت به رباخوار می‌گویند: سلاح جنگ را بردار. ﴿و إن تبتم فلکم رؤوس أموالکم لاتظلمون و لاتظلمون﴾

و اگر از رباخواری دست برداشتید حق سرمایه‌ای را دارید که داده‌اید، بدون آن‌که چیزی به آن افزوده یا کاسته شود. ﴿فإن کان ذو عسرة فنظرة إلی میسرة﴾ پس اگر بدهکار نادار بود، باید به او فرصت و مهلت بدهید تا وقتی که اقتدار پیدا می‌کند، نه مثل زمان جاهلیت که طلبکار به بدهکار می‌گفت: یا قرض را بده یا بر آن بیفزای، ﴿و أن تصدقوا خیر لکم إن کنتم تعلمون﴾ یعنی نیک بدانید که اگر از طلب خود صرف‌نظر کنید بهتر و بافضیلت‌تر است و برایتان نام نیک و ذکر خیر و پاداش بزرگی در بر دارد. سپس خدا بندگان را از روز سهمگین برحذر داشته که در آن موقع جز عمل صالح چیزی مفید نیست، لذا فرموده است: ﴿و اتقوا یوما ترجعون فیه إلی الله ثم توفی کل نفس ماکسبت و هم لایظلمون﴾ از روزی برحذر باشید که به پیشگاه خدا برخواهید گشت، آنگاه همه کس به حساب خود خواهد رسید و به شما ظلم نمی‌شود. این آیه‌ی مبارک بدین فراگیری و نافعی خاتمه یافت که آخرین آیه‌ی نازل شده از قرآن است و بعد از نزول آن وحی آسمانی قطع شد. در این آیه بندگان از چنین روزی هولناک برحذر داشته شده‌اند.

ابن‌کثیر گفته است: این آیه آخرین آیه‌ای است که بر پیامبرﷺ نازل شد و بعد از آن پیامبرﷺ فقط نُه شب در قید حیات بود و بعد از آن به رفیق اعلی پیوست.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿إنما البیع مثل الربا﴾ شامل تشبیهی است به نام (تشبیه مقلوب) که در بالاترین مراحل تشبیه قرار دارد؛ چون مشبه را در جای مشبه‌به قرار می‌دهد، مانند گفته‌ی شاعر: انگار نور آفتاب پیشانی جعفر است. اصل در آیه این بود که گفته شود: ربا مانند بیع است. اما در مورد حلال بودن ربا، باورشان به جایی رسیده بود که آن را اصلی قرار می‌دادند که بر آن قیاس شود، آنگاه بیع را به آن تشبیه کردند.

۲ـ ﴿أحل الله البیع و حرم الربا﴾ بین لفظ ﴿أحل﴾ و ﴿حرم﴾ و همچنین بین لفظ ﴿یمحق﴾ و ﴿یربی﴾ طباق مقرر است.

۳ـ ﴿کفار أثیم﴾ صیغه‌های فعّال و فعیل برای مبالغه به‌کار می‌روند، پس ﴿کفار أثیم﴾ یعنی عظیم‌الکفر و شدیدالإثم.

۴ـ ﴿فأذنوا بحرب﴾ تنکیر آن برای نشان‌دادن شدت هول و هراس است؛ یعنی جنگی را اعلام‌کنید که هیچ قدرتی یارای آن را ندارد. ابو سعود چنین اظهار داشته است.

۵ـ ﴿لاتظلمون و لاتظلمون﴾ شامل «جناس ناقص» است، چون اختلاف شکل دارند، آن را جناس ناقص گفته‌اند، و از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

٦ـ ﴿و اتقوا یوما﴾ نکره آوردن ﴿یوما﴾ برای عظمت و هول و هراس است.

فواید: اول؛ بهره‌گیری از ربا را به (خوردن ربا) رباخواری تعبیر کرده است؛ زیرا اغلب منافع به منظور خوردن بدست می‌آید. گناه ربادهنده و رباگیرنده یکسانند که در حدیث آمده است: پیامبرﷺ رباخوار و ربادهنده و موکِّل و نویسنده و شاهد آن را لعنت کرده و گفته است: عموماً یکسانند.

دوم؛ خدای متعال رباخواران را به صرع‌زدگان تشبیه کرده است که شیطان آنان را جن‌زده کرده؛ چون خدا حجم ربا را در شکم آنها زیاد می‌کند و بر آنان سنگینی می‌کند، و مانند افراد خِنگ و خُل، افتان و خیزان تلوتلو می‌خورند. سعیدبن جبیر گفته است: نشانه‌ی رباخواری در روز قیامت چنان است.

سوم؛ درباره‌ی معنی آیه‌ی «**لایقومون إلاکما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس**» شهید راه اسلام، سید قطب‌ﷺ مطلبی را بیان داشته است که ترجمه‌ی آن را در زیر می‌آوریم: «جمله‌ایست ترس‌انگیز و تصویری است هراس‌آور. هیچ تهدید معنوی بسان این تصویر زنده و مجسم‌کننده احساس نمی‌شود. تصویر جن‌زده‌ی مصروع. و اکثر مفسران گفته‌اند: منظور از قیام در این تصویر هراس‌انگیز، همانا قیام روز قیامت است.

اما چنانچه مشاهده می‌کنیم در سیستم و نظام رباخواری، بر روی این کره‌ی خاکی چنین قیامی نیز صورت گرفته و بشریت سرگردان و ره‌گم‌کرده بسان دیوانه و جن‌زده می‌پلکد

و تلوتلو می‌خورد. جهانی که ما امروز در آن به سر می‌بریم دنیایی است آشفته و پراضطراب و هراس‌انگیز، و مالامال از بیماری‌های عصبی و روانی. با وجود تمام پیشرفت‌های مادی و فرهنگی و بدنی و علیرغم تمام مظاهر آسایش و پیشرفت مادی جهان، جنگ‌های فراگیر و تهدیدهای اتمی ویرانگر و جنگ اعصاب و آشفتگی‌های مداوم در اینجا و آنجا مشاهده می‌شود، قدرتمندان به یکدیگر چنگ و دندان نشان می‌دهند».(۱) این نظری است نیکو.

چهارم؛ بخاری از ابوهریره روایت کرده است که پیامبرﷺ فرمود: یک نفر بود که به مردم قرض می‌داد، به غلامش می‌گفت وقتی به بینوایی برخورد کردی، از او درگذر که شاید خدا از ما درگذرد، با خدایش ملاقات کرد و از او درگذشت.(۲)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوٓا۟ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَٱكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌۢ بِٱلْعَدْلِ وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَ لَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْـًٔا فَإِن كَانَ ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُۥ بِٱلْعَدْلِ وَ ٱسْتَشْهِدُوا۟ شَاهِدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ ٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ وَ لَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟ وَ لَا تَسْـَٔمُوٓا۟ أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَ أَدْنَىٰٓ أَلَّا تَرْتَابُوٓا۟ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ أَشْهِدُوٓا۟ إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِن تَفْعَلُوا۟ فَإِنَّهُۥ فُسُوقٌۢ بِكُمْ وَ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُ وَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۸۲﴾ وَ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا۟ كَاتِبًا فَرِهَٰنٌ

۱ـ فی ظلال القرآن ۳/ ۸۲.

۲ـ به کتاب روایع، نوشته‌ی مؤلف ۱/ ۳۸۹ مراجعه شود.

مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَـانَتَهُ وَلْـيَتَّقِ ٱللهَ رَبَّـهُ وَ لاَتَكْـتُمُوْا ٱلشَّهَادَةَ وَ مَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال احکام ربا را بیان کرد و زشتی و ناپسندی موجود در آن را یادآور شد و این‌که ربا اضافه‌ایست که از عرق و خون و گوشت بدهکار گرفته می‌شود و چنین کسبی ناپاک است و اسلام از آن متنفر است و آن را حرام کرده است، پشت سر آن به ذکر قرض‌الحسنه پرداخته و احکام مربوط به قرض و تجارت و رهن را بیان کرده است. تمام این موارد طریقه‌ی شرافتمندانه‌ی توسعه و گسترش اقتصاد و توسعه می‌باشند که خیر و صلاح فرد و جامعه را در بردارد. ضمناً آیه‌ی قرض بلندترین آیه‌ی قرآن است، که نشانگر توجه و عنایت اسلام به سیستم‌های اقتصادی است.

معنی لغات: ﴿**و ليملل**﴾ از املا، به معنی برخواندن برای نوشتن است. امل و املی نیز آمده است. ﴿**بخس**﴾ بخس به معنی نقص است. ﴿**تسأموا**﴾ سأم و سأمة به معنی به ستوه آمدن و منزجر شدن است. ﴿**أقسط**﴾ قسط به کسر قاف به معنی عدالت و داد است؛ رجل أقسط یعنی مرد دادگر. و به فتح قاف به معنی جور و ستم است. پس قَسَط به معنی ستم کرد. ﴿**و أما القاسطون فكانوا لجهنم حطبا**﴾ ستمگران هیزم و سوخت جهنم هستند. ﴿**تضل**﴾ ابو عبید گفته است: تضل به معنی فراموش کردن است، و «الضلال عن شهادة» یعنی فراموش کرد. جزئی از آن را فراموش کرد. ﴿**أدنى**﴾ نزدیکتر. ﴿**ترتابوا**﴾ مشکوک شوید، از ریب به معنی شک است. ﴿**فرهان**﴾ جمع رهن به معنی گرو؛ یعنی چیزی که به عنوان تضمین و گرو به طلبکار داده می‌شود.

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا تداینتم بدین إلی أجل مسمّی فاکتبوه﴾ یعنی ای ایمان‌آورندگان! اگر قرضی را برای مدت معینی به کسی دادید آن را بنویسید. این دستور از جانب خدا راهنمایی است برای نوشتن معاملات مدت‌دار، تا بیشتر و بهتر و مطمئن‌تر، مقدار و زمانش محفوظ بماند. ﴿و لیکتب بینکم کاتب بالعدل﴾ یعنی باید منشی عادل و امین بدون جور و ستم آن را بنویسد که به هیچ‌یک از طرفین ظلم نشود، ﴿و لایأب کاتب أن یکتب کما علّمه الله﴾ و منشی از نوشتن از روی عدالت و مطابق آنچه خدا به او آموخته است نباید امتناع کند. ﴿فلیکتب و لیملل الذی علیه الحق﴾ یعنی بدهکارکه حق به گردن دارد آن را دیکته کند؛ چون معترف و مشهود علیه هم‌واست. ﴿و لیتق الله ربه و لایبخس منه شیئاً﴾ و باید از خدا بترسد و چیزی را از حق کم نکند. ﴿فإن کان الذی علیه الحق سفیها أو ضعیفا﴾ پس اگر بدهکار کم عقل و ولخرج یا بچه یا پیر و فرتوت و افتاده باشد، ﴿أو لایستطیع أن یملّ هو فلیملل ولیه بالعدل﴾ یا اگر خود به سبب لکنت زبان یا سبک مغزی یا گنگی نتواند دیکته کند، قیّم یا وکیلش به صورتی عادلانه، بدون‌کم و زیاد مطلب را دیکته کند، ﴿و استشهدوا شهیدین من رجالکم﴾ و به منظور اطمینان و استحکام بیشتر علاوه بر نوشتن، دو نفر از مسلمانان را شاهد قرار دهید. ﴿فإن لم یکونا فرجلین و امرأتان ممن ترضون من الشهداء﴾ اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد و دو زن از افراد مورد اعتماد و عادل و متدین را شاهد بگیرید، ﴿أن تضل إحداهما فتذکر إحداهما الأخری﴾ که اگر یکی از دو زن شهادت را فراموش کرد، دیگری او را یادآور شود. این امر علت وجوب دو زن است؛ چون در ضبط و به خاطر سپردن ضعیف می‌باشند. ﴿و لایأب الشهداء إذا ما دعوا﴾ یعنی وقتی از آنها خواسته شود، نباید از ادا یا تقبل شهادت امتناع ورزند. ﴿و لاتسأموا أن تکتبوه صغیرا أو کبیراً إلی أجله﴾ از این‌که صغیر یا بزرگسال موعد آن را بنویسد و این‌که کم باشد یا زیاد، ناراحت و نگران نباشید. ﴿ذلکم أقسط عندالله و أقوم للشهادة و أدنی ألا ترتابوا﴾ یعنی نوشتن بدهی که

فرمانش را دادیم، در حکم و فرمان خدا عادلانه‌تر است و برای این‌که دچار فراموشی نشوید، استوارتر است، و برای این‌که دچار شک و تردید نشوید، بهتر می‌باشد. **﴿إلا أن تکون تجارةً حاضرة تدیرونها بینکم﴾** یعنی مگر این‌که خرید به صورت حضوری و نقد و دست به دست انجام شود و بها نقداً پرداخت گردد، **﴿فلیس علیکم جناح ألا تکتبوها﴾** که در این صورت ننوشتن آن اشکالی ندارد؛ چون در این حالت مواردی که می‌بایست از آن برحذر بود منتفی است. **﴿و أشهدوا إذا تبایعتم﴾** یعنی به طور مطلق بر حق خود گواه بگیرید؛ اعم از این‌که معامله نقدی و قطعی باشد یا قرضی؛ چون در این صورت بعید است نزاع و اختلافی اتفاق بیفتد. **﴿و لایضار کاتب و لاشهید﴾** یعنی نباید صاحب حق به نویسنده یا گواه ضرری برساند. **﴿و إن تفعلوا فإنه فسوق بکم﴾** در صورتی که اعمالی را انجام بدهید که شما را از آن منع کرده‌ام، سبب خروجتان از فرمان خدا شده و از آن در رفته‌اید. **﴿و اتقوا الله و یعلّمکم الله﴾** از خدا بترسید و در اعمالتان رضایت او را در نظر داشته باشید؛ زیرا دانش مفیدی که باعث نیکبختی دو جهان است به شما خواهد آموخت. **﴿و الله بکل شیء علیم﴾** و خدا از منافع و عواقب امور باخبر است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. **﴿و إن کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة﴾** یعنی اگر در سفر بودید و معامله‌ای را برای مدتی معین انجام دادید و نویسنده را نیافتید، به جای نوشتن، چیزهایی گروگان بگیرید و آن را به عنوان وثیقه دریافت دارید، **﴿فإن أمن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن أمانته و لیتق الله ربه﴾** اگر طلبکار از بدهکار امین باشد و از گرفتن وثیقه و گرو بی‌نیاز شد و از امانت‌داری طرف اطمینان داشت، بدهکار باید بدهی را پرداخت و امانت‌داری را رعایت کند و از خدا بترسد. **﴿و لاتکتموا الشهادة و من یکتمها فإنه آثم قلبه﴾** یعنی هر وقت برای ادای شهادت از شما دعوت به عمل آمد، آن را کتمان و پنهان نکنید؛ چون کتمان آن گناهی است بس بزرگ، قلب خطاکار و صاحبش را از حق منحرف می‌کند. و مخصوصاً قلب را یادآور شده است؛ چون سلطان

اعضاء، قلب است. وقتی قلب صالح باشد، تمام بدن صالح است و اگر قلب فاسد گردد، تمام بدن نیز فاسد و تباه می‌شود. ﴿و الله بما تعملون علیم﴾ یعنی یک ذره از اعمال وکردار بندگان بر خدا پوشیده نیست.

نکات بلاغی: ۱- در این آیه‌ی شریفه انواع فصاحت موجود است از جمله: **﴿تداینتم بدین﴾**، **﴿استشهدوا شهیدین﴾**، **﴿اؤتمن أمانته﴾** و **﴿یعلّمکم ... و علیم﴾** حاوی جناس مغایر، است.

۲- گفته‌ی **﴿صغیرا أو کبیرا﴾** و **﴿أن تضل ... و تذکر﴾** شامل طباق است؛ زیرا ضلال در اینجا به معنی نسیان است.

۳- گفته‌های **﴿فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل و لایأب کاتب﴾**، **﴿فلیملل الذی علیه الحق ... فإن کان الذی علیه الحق﴾** و **﴿و أن تضل إحداهما فتذکر إحداهما الأخری﴾** حاوی اطناب است.

۴- همچنین شامل ایجاز به حذف است، که مؤلف «البحر المحیط» نمونه‌های آن را یادآور شده است.

۵- به منظور ایجاد هیبت و تربیت نفوس، لفظ «الله» را در سه جمله تکرار کرده است: **﴿و اتقوا الله﴾**، **﴿و یعلمکم الله﴾** و **﴿و الله بکل شیء علیم﴾**. و به منظور مبالغه در تحذیر در **﴿و لیتق الله ربه﴾** اسم مبارک و صفت جمیل را با هم جمع کرده است.

فواید: دانش دو نوع است: دانش کسبی و دانش وهبی (خدادادی). اولی از طریق تلاش و پشتکار و یادآوری به دست می‌آید، و دومی از طریق پرهیزگاری و عمل صالح حاصل می‌شود؛ چراکه خدا فرموده است: **﴿و اتقوا الله و یعلمکم الله﴾**. چنین دانشی را علم لدنی می‌گویند: **﴿و آتیناه من لدنا علما﴾** از جانب خود به او دانش دادیم. چنین علمی مفید است و خدا به هر یک از بندگان صالحش که بخواهد آن را عطا می‌کند. امام شافعی به چنین علمی اشاره کرده و می‌گوید:

از بدی حافظه‌ام پیش وکیع شکایت بردم — مـرا بـه تـرک نـافرمانی راهـنمایی کـرد
و بـه مـن گـفت: دانش نـور است — و نـور خـدا بـه نـافرمان نـمی‌آید

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۸۴﴾ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿۲۸۵﴾ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۸۶﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: چنان مناسب است که این سوره‌ی مبارکه با این آیات شریفه ختم شود؛ چون شامل تکالیفی فراوان است از قبیل: نماز، زکات، قصاص، روزه، حج، جهاد، طلاق، عدّه، احکام ربا، بیع، قرض ... و غیره. پس وقتی چنین شرایعی را به عهده‌ی ما نهاده است مناسب آن است که اعلام بدارد او مالک و صاحب تمام مکنونات و محتویات آسمان‌ها و زمین است، لذا هرگونه تکلیفی را که خود بخواهد به هر کدام از بندگان می‌دهد و پاداش و کیفر اعمال در قیامت داده می‌شود. بنابراین به طریق وعید و تهدید سوره را به این آیات خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿إصرا﴾ اصر در لغت به معنی سنگینی و سختی است. نابغه گفته

است: «ای کسی که از ظلم و ستم جلوگیری می‌کنی و نمی‌گذاری که سران و بزرگان آنان در گمنامی به سر ببرند و بار سنگین معروف شدن آنها را نیز بر دوش می‌گیری».[۱] و تکالیف سخت و مشقت‌آور را نیز «إصر» نامیده‌اند؛ چرا که بر شانه‌ی آدمی سنگینی می‌کند، و «عهد» را نیز إصر نامیده‌اند؛ چرا که رعایت آن و وفای به آن سنگین است. ﴿طاقة﴾ توانایی انجام کاری، از «اطاق الشيء» آمده است و مصدر است و برخلاف قیاس فعل وارد شده است. ﴿اعف عنا﴾ عفو به معنی گذشت از گناه است. ﴿اغفرلنا﴾ غفران به معنی عیب‌پوشی است.

سبب نزول: هنگامی که آیه‌ی ﴿و إن تبدوا ما فی أنفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله﴾ نازل شد، این آیه بر یاران رسول خداﷺ بسیار گران آمد، پس به نزد پیامبر آمده و عرض کردند: اعمالی بر ما واجب شده است که توانایی انجام آن را داریم از قبیل نماز، روزه، جهاد، صدقه و ... اما این آیه که بر شما نازل شده است توانایی عمل کردن آن را نداریم، پیامبرﷺ فرمود: آیا می‌خواهید همانند اهل کتاب که قبل از شما بودند، لب به سخن بگشایید؟ آنها می‌گفتند: ﴿سمعنا و عصینا﴾ پس بگویید ﴿سمعنا و أطعنا﴾ «پس هنگامی که یاران رسول خدا به دنبال وی «سمعنا و أطعنا» را تکرار کردند و بر زبان جاری نمودند، خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿آمن الرسول بما أنزل الیه من ربه﴾ و خداوند آیه‌ی قبلی را به وسیله‌ی این آیه نسخ کرد: ﴿لایکلّف الله نفساً إلا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت﴾».[۲]

تفسیر: ﴿لله ما فی السموات و الأرض﴾ یعنی خداوند سبحان مالک تمام آنچه که در آسمان‌ها و زمین قرار دارد، می‌باشد و بر تمامی موجوداتی که در بین این دو قرار دارد،

۱ـ یا مانع الضیم أن یغشی سراتهم و الحامل الأصر عنهم بعد ما عرفوا

۲ـ مسلم آن را اخراج کرده است. به «اسباب النزول» واحدی صفحه‌ی ۵۱ مراجعه کنید.

آگاه و مطلع است. ﴿و إن تبدوا ما فی أنفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله﴾ یعنی بدیهایی را که در دل دارید چه آشکار کنید و چه پنهان بدارید خداوند به آن آگاه است و شما را بر آن محاسبه می‌کند، ﴿فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر﴾ پس هر که را بخواهد عفو خواهد کرد و هر که را بخواهد مؤاخذه می‌نماید و او بر هر چیزی توانا است و در رابطه با آنچه که انجام می‌دهد مورد سؤال قرار نمی‌گیرد اما دیگران را بر عملکردهایشان بازخواست می‌کند. ﴿آمن الرسول بما أنزل إلیه من ربه و المؤمنون﴾ یعنی محمدﷺ و مؤمنان به وحی و قرآنی که خدا بر او نازل کرد ایمان دارند. ﴿کلّ آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله﴾ یعنی تمامی انبیا و پیروان آنان به وحدانیت خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان دارند. ﴿لانفرّق بین أحد من رسله﴾ یعنی میان پیامبران تفاوت قایل نیستیم که بعضی را تصدیق کنیم و به بعضی دیگر از آنها کافر باشیم. همان‌طور که یهود و نصاری چنان کردند بلکه ما به جمیع پیامبران خدا، بدون جدایی و تفرقه، ایمان داریم. ﴿و قالوا سمعنا و أطعنا غفرانك ربنا و إلیك المصیر﴾ یعنی دعوتت را پذیرفتیم و فرمانت را اطاعت کردیم و سرانجام ما فقط پیش تو می‌باشد. ﴿لایکلف الله نفساً إلا وسعها﴾ یعنی خدای متعال به هیچ‌کس بیش از توانایی تکلیف نمی‌کند، ﴿لها ماکسبت و علیها ما اکتسبت﴾ هر کس پاداش عمل نیک خود را می‌یابد و کیفر گناه مرتکب شده را می‌بیند. ﴿ربنا لاتؤاخذنا إن نسینا أو أخطانا﴾ یعنی در دعایتان چنان بگویید: بار خدایا! ما را به سبب اعمالی که ناآگاهانه و از روی فراموشی از ما سر می‌زند آزار مده. ﴿ربنا و لاتحملْ علینا إصراً کما حملته علی الذین من قبلنا﴾ یعنی خدایا! ما را به اعمالی مکلف مفرما که توانش را نداریم، از قبیل خودکشی کردن در توبه و قیچی کردن و بریدن محل ناپاکی که بر ملت‌های قبل از ما مقرر شده بود. ﴿ربنا و لاتحملنا ما لاطاقة لنا به﴾ خدایا! تکالیف و امتحاناتی بر ما مقرر مفرما که قدرتش را نداریم، ﴿واعف عنا و اغفرلنا و ارحمنا﴾ و گناهان ما را پاک و محو فرما و خطاها و ناپسندی‌های

ما را مستور بدار، و روز حشر اکبر ما را بی آبرو مگردان، و با رحمت و مهرت که همه چیز را در بر می‌گیرد به ما رحم فرما، ﴿أنت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین﴾ بار خدایا! تو یاور و سرپرست امور ما هستی، پس ما را خوار و خفیف مکن و ما را بر دشمنان خود و دشمنان تو یعنی بر کافران چیره فرما، آنان که با دین تو به مخالفت برخاسته و یگانگی تو را انکار کرده و پیامبرت را تکذیب کرده‌اند. روایت است وقتی پیامبر ﷺ این دعا را می‌خواند در هر نوبت به او گفته می‌شد: انجام دادم (یعنی خدا می‌گفت: دعایت را اجابت کردم).

نکات بلاغی: ۱- آیه‌ی شریفه متضمن انواع فصاحت و اقسام بلاغت می‌باشد، از جمله در ﴿و إن تبدو ... أو تخفوه﴾ و ﴿یغفر﴾ و ﴿یعذب﴾ طباق موجود است و در ﴿کسب﴾ و ﴿اکتسب﴾ طباق معنوی موجود است؛ زیرا «کسب» برای خیر و «اکتسب» برای شر به‌کار می‌رود.

۲- در ﴿آمن ... و المؤمن﴾ جناس اشتقاق برقرار است.

۳- در ﴿لانفرق بین أحد من رسله﴾ اطناب برقرار است.

۴- در ﴿المؤمنون﴾ ایجاز به حذف موجود است؛ یعنی آمنوا بالله و رسله و...

فواید: از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: هرکس در شب دو آیه‌ی آخر سوره‌ی بقره را بخواند او را کفایت می‌کند. اخراج از بخاری. و در روایت مسلم آمده است که فرشته از آسمان نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «مژده باد تو را دو نور به تو اعطا شد که به هیچ پیامبری قبل از تو عطا نشده است و آن دو عبارتند از: فاتحة‌الکتاب و آخر سوره‌ی بقره، هر حرفی از آن را بخوانی به تو داده می‌شود.

* * *

پیش درآمد سوره

سوره‌ی آل عمران از جمله سوره‌های بلند است که در مدینه نازل شده‌اند، این سوره دو رکن مهم از ارکان دین را در بردارد که عبارتند از: اول؛ رکن عقیده و باور و اقامه‌ی دلایل و براهین بر یکتایی و یگانگی ذات جلیل الله. دوم؛ رکن تشریع و قانونگذاری است مخصوصاً قانون مربوط به مغازی و جهاد در راه خدا. در مورد اول، آیات کریم در رابطه با اثبات وحدانیت خدا، و پیامبری، و اثبات صدق قرآن، و رد و برطرف کردن شبهاتی که اهل کتاب پیرامون اسلام و قرآن و حضرت محمدﷺ برانگیخته بودند نازل شده‌اند و اگر سوره‌ی بقره بحث و داستان گروه اهل کتاب، یعنی «یهود» را مورد بررسی قرار داد و به آن پرداخت، و حقیقت و نوایا و نهفته‌های آنها را برملا ساخت، و ناپسندی و زشتی و حیله‌ی درونی آنها را روشن کرده است، سوره‌ی آل‌عمران داستان گروه دوم اهل کتاب یعنی «نصاری» را مورد بحث و بررسی قرار داده است، نصاری که در مورد حضرت مسیح به جدل برخاسته و خدایی او را گمان کردند و حضرت محمدﷺ را تکذیب کرده و به انکار قرآن برخاستند. بحث موضوع آنها تقریباً نصف سوره را فرا گرفته است. با دلایل قطعی و یقینی شبهاتی را رد می‌کند که آنها برانگیخته‌اند، مخصوصاً درباره‌ی حضرت مریم و حضرت عیسی علیه السلام، و در ضمن این ردِ قطعی، بعضی اشاراتی نیز در رابطه با یهود آمده است. و همچنین به مسلمانان هشدار داده است که از حیله و نیرنگ و توطئه‌ی اهل کتاب ایمن نباشند. اما رکن دوم، موضوع و بحث بعضی از احکام شرعی را از قبیل فرض بودن حج و جهاد و امور ربا و حکم مانع

زکات را مورد بررسی قرار داده است. و در مورد غزوه‌ی بدر و غزوه‌ی احد به تفصیل پرداخته است و دروس و تجربه‌ها و پندهایی را یادآور شده است که مسلمانان از آن غزوه‌ها دریافتند. آنان در غزوه‌ی بدر پیروز شدند، و در غزوه‌ی احد به سبب نافرمانی از دستورات پیامبرﷺ با شکست مواجه شدند و از کفار و منافقان، سرزنش و تمسخر و تحقیر شنیدند، آنگاه خدای متعال آنها را به حکمت آن درس راهنما شد، که خدا می‌خواهد بدین‌وسیله صفوف مؤمنان را از افراد فاسدالقلب پاکسازی کند، تا پاک و ناپاک از هم متمایز و مشخص شوند. همچنین آیات شریفه درباره‌ی نفاق و منافقین به تفصیل بحث نموده و موقف آنان را در مورد سست‌کردن عزم و اراده‌ی مؤمنان برملا ساخته است، سپس با اندیشه و تفکر و غور در ملکوت آسمانها و زمین و مکنونات آنها و استحکام و شگفتی ساختار و بنیان آنها و عجایب و اسراری که بر وجود خالق دانا دلالت دارند، موضوع را خاتمه داده و در آخر به یادآوری جهاد و جهادگران پرداخته و همان توصیه‌ی منفرد و جامع را خاطرنشان ساخته است که وسیله و سبب تحقق خیر و عظمت و تکمیل رستگاری و پیروزی می‌گردد، آنگاه که می‌فرماید: ﴿**یا أیها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون**﴾

فضیلت این سوره: نواس بن سمعان آورده است که شنیدم: پیامبرﷺ می‌فرمود: روز قیامت قرآن و عاملان به قرآن به حضور حق آورده می‌شوند، در پیشاپیش آنها سوره‌ی بقره و آل عمران قرار دارند.(۱)

نامگذاری سوره: این سوره به این سبب به (آل‌عمران) موسوم گشته است که داستان آن خاندان جلیل را متضمن است، و تجلی قدرت الهی در ولادت عیسی بن مریم را در بردارد.

۱ـ اخراج از مسلم.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ﴿١﴾ اللهُ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنجِيلَ ﴿٣﴾ مِن قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ
بِآيَاتِ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ اللهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٤﴾ إِنَّ اللهَ لاَيَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلاَ
فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا
الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ
اللهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِندِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾
رَبَّنَا لاَتُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ
جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لاَرَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللهَ لاَيُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٩﴾﴾



معنی لغات: ﴿**الحيّ**﴾ زنده، پایدار همیشگی که فناپذیر نیست و او را مرگ نباشد. ﴿**القيّوم**﴾ آنکه به تدبیر امور بندگان می‌پردازد. ﴿**يصوّركم**﴾ تصویر یعنی قراردادن چیزی بر شکلی معین؛ یعنی هر طور که اراده کند شما را خلق می‌کند. ﴿**الأرحام**﴾ جمع رحم، محل تکوین جنین است. ﴿**محكمات**﴾ محکم یعنی آنچه معنیش روشن و واضح باشد. قرطبی گفته است: محکم آن است که تأویلش شناخته شود و معنی و تفسیرش درک گردد، و متشابه آن است که هیچ‌کس به مفهومش راه نمی‌یابد و فهم آن به ذات خدا اختصاص دارد نه مخلوقش، مانند حروف مقطعه‌ی اوایل سوره‌ها. این بهترین سخنی

است که در این مورد گفته شده است.[۱] ﴿أم‌الکتاب﴾ یعنی اساس و بنیان و ستون کتاب. ﴿زیغ﴾ یعنی انحراف از حق. زاغَ یعنی منحرف شد. ﴿تأویله﴾ تأویل یعنی توضیح و تفسیر. اصل آن به معنی برگشت و مصیر است. آل‌الأمر به معنی چنان شد. ﴿الراسخون﴾ رسوخ به معنی ثابت شدن و استقرار یافتن و ثبات است. شاعر گفته است: محبت لیلی در قلبم طوری رسوخ یافته است که روزگار آن را دگرگون نمی‌کند.[۲]

سبب نزول: این آیات در مورد هیأت اعزامی نصارای نجران که مرکب از شصت سوار بود نازل شده است. در بین آنها چهارده نفر از اشراف و سه نفر از بزرگان به نام‌های «عبدالمسیح»، امیر آنان «الایهم»، مشاور آنان و «ابو حارثة بن علقمه»، پیشوای دینی آنها قرار داشتند. آنها نزد پیامبرﷺ آمده و سه نفر از آنها با پیامبرﷺ به گفتگو نشستند، گاهی می‌گفتند: عیسی خداست؛ چون مردگان را زنده می‌کند، و زمانی می‌گفتند: پسر خدا است؛ چون پدر ندارد، وگاهی می‌گفتند: «سومِ سه» نفر است؛ چون خدا فرموده است: کردیم وگفتیم، و اگر تنها یکی بود می‌گفت: کردم و گفتم. پیامبرﷺ به آنها گفت: آیا نمی‌دانید که خدای ما زنده است و هرگز نخواهد مرد؟ عیسی خواهد مرد؟ گفتند: بله می‌دانیم. فرمود آیا نمی‌دانید هیچ فرزندی بدون شباهت به پدر نخواهد بود؟ گفتند: چرا می‌دانیم. گفت: آیا نمی‌دانید که خدا مراقب همه‌چیز است، آن را تغذیه و روزی می‌دهد و آن را حفظ می‌کند؟ و آیا عیسی چنان چیزی را می‌داند جز آنچه خدا به او آموخته است؟ گفتند نه. باز پرسید آیا نمی‌دانید پروردگارتان خوردن و آشامیدن ندارد، و حدث از او سر نمی‌زند در حالی که عیسی می‌خورد و می‌آشامد و حدث از او سر می‌زند؟[۳] گفتند: بله، آنگاه گفت: پس چگونه مطابق پندار شما می‌شود؟ آنگاه سکوت کردند و جز

۱ـ قرطبی ۹/۴.
۲ـ قرطبی ۱۹/۴.
۳ـ فخر رازی ۱٦٥/۷ و مختصر ابن کثیر ۱۸۸/۱.

انکار راهی را پیش نگرفتند، در همین رابطه حدود هشتاد و چندی آیه از این سوره نازل شد.

تفسیر: ﴿الم﴾ به اعجاز قرآن اشاره دارد و قرآن از امثال این حرف هجایی نظم و ترکیب یافته است. (در اول سوره بقره بیان شد) ﴿الله لا إله إلا هو﴾ یعنی پروردگاری است غیر از او معبودی به حق نیست، ﴿الحی القیوم﴾ یعنی پاینده‌ی دایمی که مرگ و نیستی به وی راه ندارد، و به تدبیر امور بندگانش می‌پردازد. ﴿نزل علیك الکتاب بالحق﴾ یعنی ای محمد! قرآن را با دلیل و برهان یقین و قاطع بر تو نازل کرد. ﴿مصدقا لما بین یدیه﴾ مطالب کتبی راتصدیق می‌کند که قبل از آن نازل شده‌اند. ﴿و أنزل التوراة و الإنجیل، من قبل هدی للناس﴾ و دو کتاب باعظمت «تورات» و «انجیل» را قبل از نزول قرآن برای هدایت بنی‌اسرائیل نازل کرد، ﴿و أنزل الفرقان﴾ و چنین کتاب‌های آسمانی را نازل کرده که حق و باطل را از هم جدا می‌سازند و تفاوت هدایت و گمراهی را یادآور می‌شوند. و بنا به قول ضعیفی منظور قرآن است، به خاطر تعظیم مقامش تکرار شده است.(۱) ﴿إن الذین کفروا بآیات الله﴾ یعنی آنان که به ناروا آیات را رد و انکار کرده و با آن به مخالفت برخاستند، ﴿لهم عذاب شدید﴾ روز رستاخیز عذابی بسیار دردناک خواهند داشت. ﴿و الله عزیز ذو انتقام﴾ و خداوند بر کار خود چیره است و مغلوب نمی‌شود و از نافرمان انتقام می‌گیرد. ﴿إن الله لایخفی علیه شیء فی الأرض و لا فی السماء﴾ همانا در جهان هیچ امری از او پنهان و از علمش ناپیدا نیست، پس بر تمام آنچه در عالم مکنون است، مطلع و هیچ‌چیز بر او مخفی نیست. ﴿هو الذی یصورکم فی الأرحام کیف یشاء﴾ همو است در رحم مادران همان‌طور که خود بخواهد شما را خلق می‌کند؛ مذکر یا مؤنث، زشت

۱- این نظر قتاده و ربیع است و ابن جریر قبول کرده است که فرقان، به معنی فارق بین باطل و حق است و فارق بین هدایت و گمراهی است که قرآن در (نزل علیك الکتاب) بیان شده است.

یا زیبا، شما را خلق می‌کند. ﴿لا إله إلا هو العزیز الحکیم﴾ یعنی جز او پروردگاری نیست، در یگانگی و الوهیت تک و منفرد است، در ملک خود مقتدر و در صنعش داناست. این آیه زعم نصاری را رد می‌کند که ادعای الوهیت حضرت عیسی را دارند، از این‌رو خدا بیان کرده است که همو تصویرگر موجودات زنده در ارحام است. و مشخص کرده است که حضرت عیسی مانند دیگر بندگان غیب نمی‌داند. ﴿هو الذی أنزل علیك الکتاب﴾ یعنی همو است که قرآن عظیم را بر تو ای محمد نازل کرده است. ﴿فیه آیات محکمات هن أم الکتاب﴾ در آن آیاتی روشن و با دلایلی آشکار قرار دارند که هیچ‌گونه ابهام و اشتباه و التباسی در آنها نیست، از قبیل آیات حلال و حرام که آنها اصل و بنیان کتابند، ﴿و أخر متشابهات﴾ و آیاتی دیگر در آن است که دلالتشان بر بسی از مردم مشتبه می‌شود. پس هرکس آیات متشابه را به واضح و محکم برگرداند هدایت شده است و اگر برعکس کند گمراه گشته، از این رو خدا فرموده است: ﴿فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه﴾ هرکس قلباً متمایل به انحراف از هدایت به سوی گمراهی باشد، از متشابه آیات پیروی کرده و به میل خود آن را تفسیر می‌کند، ﴿ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله﴾ به قصد سرگردان کردن مردم در مورد دینشان و وانمود کردن این‌که تفسیر کلام خدا را می‌جوید، همان‌طور که نصاری درباره‌ی حضرت عیسی عمل کردند، آنها به فرمایش خدا در مورد حضرت عیسی که می‌فرماید: ﴿و کلمته ألقاها إلی مریم و روح منه﴾ استدلال کرده‌اند که حضرت عیسی جزئی از خدا می‌باشد، از این‌رو ادعای الوهیت او را کردند، و این آیه‌ی محکم و روشن را رها کردند که می‌فرماید: ﴿إن هو إلا عبد أنعمنا علیه﴾ که به طور یقین بر بنده بودن و پیامبر بودنش، دلالت دارد. ﴿و ما یعلم تأویله إلا الله﴾ یعنی جز ذات خدا هیچ‌کس تأویل و معنی متشابه را نمی‌داند. ﴿و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به﴾ یعنی آنان که در دانش استوارند و جایگاه و مقامی دارند، ایمان دارند که متشابه از جانب خدا آمده است. ﴿کل من عند ربنا﴾ یعنی هر یک از محکم و متشابه حق و درست است و از

جانب خدا و کلام اوست. خدا فرموده است: ﴿و ما یذکر إلا أولوالألباب﴾ یعنی جز افرادی که دارای عقل سلیم و اندیشه‌ی روشن هستند، هیچ کس از آن پند نمی‌گیرد و در آن نیک نمی‌اندیشد. ﴿ربنا لاتزغ قلوبنا﴾ بار خدایا! نهاد و قلب و خرد ما را از حق و جاده‌ی حقیقت منحرف مفرما و ما را گمراه مکن، ﴿بعد إذ هدیتنا﴾ بعد از این‌که ما را به دین حق خود هدایت کردی و شریعت مستقیم خود را به ما نمایاندی. ﴿و هب لنا من لدنك رحمة﴾ و از فضل و کرم خود به ما رحمت و خیر عطا فرما و ما را بر دین حقت ثابت قدم بدار. ﴿إنك أنت الوهاب﴾ بی‌گمان خدایا! فقط تو از فضل و کرم و بخشش و احسان خودت به بندگانت عطا می‌فرمایی. ﴿ربنا إنك جامع الناس لیوم لاریب فیه﴾ خدایا! در آن روز پربیم و هراس (روز حساب) که شکی در تحقق آن نیست تمام خلایق را جمع می‌کنی. ﴿إن الله لایخلف المیعاد﴾ یعنی وعده‌ی تو حق است و تو خلاف وعده نمی‌کنی همان‌طور که گفته‌ای: ﴿الله لا إله إلا هو لیجمعنکم إلی یوم القیامة لاریب فیه و من أصدق من الله حدیثا؟﴾[۱]

نکات بلاغی: ۱- ﴿أنزل علیك الکتاب﴾ قرآن را به کتاب که اسم جنس است نام برده است تا نشان دهد که بر سایر کتب آسمانی تفوق و برتری دارد، که انگار فقط قرآن استحقاق را دارد که اسم کتاب بر آن اطلاق شود.

۲- ﴿لما بین یدیه﴾ کنایه از کتاب‌های پیشین آسمانی است، و گذشته را به حاضر نام می‌برد؛ چراکه بسیار نمایان و مشهور است.

۳- ﴿أنزل الفرقان﴾ یعنی سایر مطالب را که حق را از باطل جدا می‌کند نازل کرده است. عطف عام بر خاص است؛ چون اول سه کتاب را یادآور شد، سپس آنها را به صورت عام ذکر کرد، تا با عنایت و توجه به یک کتاب خاص، فایده‌ی آن عام و فراگیر باشد.

۱- تلخیص البیان ص ۱۷.

۴ـ ﴿هن أم الکتاب﴾ شریف رضی گفته است: این استعاره می‌باشد، به این معنی که این آیات اصل و اساس کتاب می‌باشند، پس به منزله‌ی مادر است، و انگار بقیه‌ی قرآن تابع یا مربوط به آن است، همان‌طور که فرزند به مادرش مربوط است و در موارد مهم به آن پناه می‌برد.

۵ـ ﴿و الراسخون فی العلم﴾ این استعاره است، و منظور افراد صاحب‌نظر و مقتدر در دانش است که به رسوخ چیزی سنگین در زمین نرم تشبیه شده است. «راسخون فی العلم» از «ثابتون فی العلم» بلیغ‌تر است.[۱]

فواید: اول؛ حضرت عایشه نقل کرده است که پیامبر ﷺ آیه‌ی ﴿هو الذی أنزل علیك الکتاب ...﴾ را تا آخر خواند آنگاه گفت: اگر افرادی را دیدید که از متشابه پیروی می‌کنند بدانید که آنها همان افرادی هستند که خداوند از آنها نام برده است، از آنها برحذر باشید.

دوم؛ قرطبی گفته است: بهترین گفته در مورد متشابه و محکم آن است که محکم همان است که تأویلش شناخته و معنی و تفسیرش دانسته شود، و متشابه همان است که فهم و معنیش به خدا اختصاص دارد نه به مخلوق، و هیچ‌کس به فهم آن راه نمی‌یابد. بعضی گفته‌اند متشابه مانند دانستن زمان قیام قیامت و خروج یأجوج و مأجوج و خروج دجال و حضرت عیسی و حروف مقطعه در اوایل سوره‌ها.[۲]

سوم؛ آیات قرآن همان‌طور که آیه‌ی شریفه بر آن دلالت دارد، دو قسم است: قسمی محکم و قسمی متشابه است. اگر گفته شود که چگونه می‌توان بین این آیه و آنچه در سوره‌ی هود آمده که تمام قرآن محکم است: ﴿کتاب أحکمت آیاته﴾ و بر اساس آیه‌ای که در سوره‌ی زمر آمده که تمام قرآن متشابه است: ﴿نزل أحسن الحدیث کتابا متشابها﴾، توافق برقرار کرد؟! در جواب گفته می‌شود: در بین آیات تعارض و اختلافی موجود

۱ـ تلخیص البیان ص ۱۷.
۲ـ قرطبی ۴/ ۹.

نیست؛ زیرا هر آیه معنی خاص خود را دارد غیر آنچه که ما در صددش هستیم. پس ﴿أحکمت آیاته﴾ یعنی این‌که عیب و نقصی به آن وارد نیست و گفتاری است حق و الفاظ و واژه‌هایش شیوا و فصیح‌اند و معانی آن صحیح و درست است. و اما این که می‌گوید: ﴿کتابا متشابها﴾ یعنی بخش‌هایی از قرآن با بخش‌هایی دیگر در شیوایی و زیبایی شبیه بوده و یکدیگر را تصدیق می‌کنند، پس در بین آیات تعارض نیست.

چهارم؛ بخاری از سعیدبن جبیر روایت کرده است که یک نفر به ابن‌عباس گفت: من در قرآن چیزهایی را می‌یابم که به نظرم با هم اختلاف دارند. پرسید: کدام است؟ گفت: فرموده‌ی خدا است که می‌فرماید: ﴿فلا أنساب بینهم یومئذ و لایتساءلون﴾ و ﴿و أقبل بعضهم علی بعض یتساءلون﴾ و ﴿لایکتمون الله حدیثا﴾ و ﴿و الله ربنا ماکنا مشرکین﴾ در این آیه کتمان کرده‌اند. و در «و النازعات»، مسأله‌ی خلق آسمان را قبل از زمین آورده است و در «فصلت» خلق زمین را قبل از خلق آسمان ذکر کرده و گفته است: ﴿و کان الله غفورا رحیما﴾ ﴿و کان الله عزیزا حکیما﴾ ﴿و کان الله سمیعا بصیراً﴾ که انگار گذشته است. ابن‌عباس گفت: ﴿فلا أنساب بینهم﴾ در نفخه‌ی اول است: ﴿فصعق من فی السموات و من فی الأرض إلا من شاء الله﴾ در آن موقع در بین آنان نسبی نیست و درباره‌ی یکدیگر نمی‌پرسند، سپس در نفخه‌ی دوم به یکدیگر رو کرده و از هم می‌پرسند. و اما گفته‌ی ﴿ماکنا مشرکین﴾ ﴿و لایکتمون الله حدیثا﴾ خدای متعال گناهان اهل اخلاص را می‌بخشاید، آنگاه مشرکان می‌گویند بیایید بگوییم ما مشرک نبودیم، آنگاه خدا لبان آنها را مهر می‌زند، سپس اعضایشان به اعمال خود گواهی می‌دهند، در آن موقع معلوم می‌شود که نزد خدا هیچ گفته‌ای کتمان نمی‌شود و مشرکین آرزو می‌کنند مسلمان باشند. و زمین را در خلال دو روز خلق کرد سپس به خلق آسمان‌ها پرداخت آنها را در خلال دو روز به هفت آسمان درآورد، سپس زمین را گستراند و آب و چراگاه از آن بیرون آورد و کوه و درختان و گیاهان و تمام مکنونات بین آنها را در دو روز بساخت، و چنین است معنی

گفته‌ی ﴿و الأرض بعد ذلك دحاها﴾، پس زمین و محتویات آن را در چهار روز خلق کرد و آسمان را در دو روز بساخت. و فرموده: ﴿و كان الله غفوراً رحيماً﴾ پس خود را چنان خواند؛ یعنی هنوز هم چنان است. خدا پدرت را بیامرزد! فکر نکنی که در قرآن اختلاف وجود دارد؛ چراکه تمام آن از جانب خدا می‌باشد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَاأَوْلَادُهُم مِنَ ٱللهِ شَيْئاً وَ أُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ
ٱلنَّارِ ﴿١٠﴾ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ ٱللهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ٱللهُ شَدِيدُ
ٱلْعِقَابِ ﴿١١﴾ قُل لِلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿١٢﴾ قَدْ كَانَ لَكُمْ
آيَةٌ فِيْ فِئَتَيْنِ ٱلْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِيْ سَبِيلِ ٱللهِ وَ أُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ ٱلْعَيْنِ وَ ٱللهُ
يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُوْلِيْ ٱلْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَاتِ مِنَ
ٱلنِّسَاءِ وَ ٱلْبَنِينَ وَ ٱلْقَنَاطِيرِ ٱلْمُقَنْطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَ ٱلْفِضَّةِ وَ ٱلْخَيْلِ ٱلْمُسَوَّمَةِ وَ ٱلْأَنْعَامِ وَ
ٱلْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتَاعُ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ ٱللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ ٱلْمَآبِ ﴿١٤﴾ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِن ذٰلِكُمْ
لِلَّذِينَ ٱتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ
رِضْوَانٌ مِنَ ٱللهِ وَ ٱللهُ بَصِيرٌ بِٱلْعِبَادِ ﴿١٥﴾ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا
عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٦﴾ ٱلصَّابِرِينَ وَ ٱلصَّادِقِينَ وَ ٱلْقَانِتِينَ وَ ٱلْمُنفِقِينَ وَ ٱلْمُسْتَغْفِرِينَ بِٱلْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا دعا و التماس و تضرع مؤمنان را که می‌خواستند آنان را بر ایمان ثابت نگه دارد یادآور شد به ذکر سبب کفر

کافران پرداخت که عبارت است از این‌که در این جهان به کثرت مال و منال مغرورند. و توضیح داد که مال و منال، عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند همان‌طور که در این دنیا هیچ‌چیز آنها را بی‌نیاز نمی‌کند. و مثال آن را به غزوه‌ی بدر آورد که در آن سربازان رحمان با سربازان شیطان به هم آمیختند، و نتیجه‌ی آن شکست کافران شد هر چند از لحاظ عدد زیاد بودند، و پیروزی از آن مسلمانان شد با وجود قلت و کمی عدد. و اموال و اولاد سودی به حال آنها نداشت، سپس خدا به دنبال آن به ذکر شهوات دنیا و متاع حیات پرداخت که انسانها برای بدست آوردن آن به رقابت و مسابقه می‌پردازند، آنگاه آن را خاتمه داد و یادآور شد که برای نیکان نزد خدا خیر مقرر است.

معنی لغات: **﴿تغنی﴾** به معنی نفع است. **﴿وقود النار﴾** وقود به فتح واو به معنی هیزمی است که در افروختن آتش به‌کار می‌رود، و به ضم واو مصدر و به معنی برافروختن است. **﴿دأب﴾** داب یعنی آداب و عادت و رسوم. اصل آن از دابّ به معنی تلاش کرد، می‌باشد. سپس داب بر عادت و حال اطلاق شد؛ زیرا انسان اگر مدتی بر چیزی تلاش کند برایش عادت می‌شود. **﴿آیة﴾** به معنی علامت است. **﴿فئة﴾** یعنی جماعتی. جمعی از انسان‌ها را فئه گفته‌اند؛ چون در موقع سختی مردم به سوی آنها می‌روند. **﴿عبرة﴾** عبرة به معنی پندگرفتن است، اعتبر نیز از آن آمده است. عبور به معنی گذشتن. عبور از رودخانه نیز از آن گرفته شده است. پس اعتبار، عبارت است از انتقال از حالت نادانی به حالت دانایی. **﴿زین﴾** تزیین به معنی آراستن و زیبا کردن چیزی در پیش چشم انسان است. **﴿الشهوات﴾** آنچه نفس آرزوی آن را می‌کند و خواهان آن است. اشتهی نیز فعلی است که از آن ساخته شده است. **﴿القناطر﴾** جمع قنطار است به معنی مقدار مال فراوان یا مالی که از شمارش به در است. **﴿المقنطرة﴾** یعنی چند برابر شده، برای تأکید به‌کار می‌رود مانند: أضعاف مضاعفة، آنچه که گفته شد نظر طبری بود، از فراء روایت است که قناطر جمع قنطار و مقنطرة جمع الجمع است. **﴿مسومة﴾** به معنی حیوانی که خود

می‌چرد. و مجاهد و عکرمه گفته‌اند: به معنی اسب‌های چاق و فربه است. ﴿المآب﴾ یعنی مرجع، آب ایابا یعنی برگشت. خدا فرموده است: ﴿إن إلينا إيابهم﴾. ﴿الأسحار﴾ زمان قبل از طلوع فجر است.

سبب نزول: بعد از این‌که پیامبرﷺ در بدر ضربه‌ای کاری بر قریش وارد کرد، به مدینه برگشت و در اجتماع یهودیان گفت: ای جماعت یهود! قبل از این‌که خدا شما را به مصیبت قریش گرفتار کند مسلمان شوید. شما می‌دانید که من پیامبر مرسل هستم؟ یهود گفتند: ای محمد! به خود غرّه مشو، تو چند نفر را کشته‌ای که از فنون جنگ چیزی را نمی‌دانستند، قسم به خدا اگر با ما به جنگ برخیزی خواهی دید که ما مردان جنگیم و هرگز با افراد ما روبرو نخواهی شد. آنگاه آیه‌ی ﴿قل للذين كفروا ستغلبون﴾ نازل شد.(۱)

تفسیر: ﴿إن الذين كفروا لن تغنى عنهم أموالهم و لا أولادهم﴾ یعنی اموال و اولاد برای آنان سودی در بر نخواهد داشت و در آخرت عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند. ﴿من الله شيئاً﴾ یعنی چیزی از عذاب خدا و کیفر دردناکش را کم نمی‌کند. ﴿و أولئك هم وقود النار﴾ آنان هیزم آتش می‌شوند. ﴿كدأب آل فرعون﴾ حال و وضع کفار مانند حال و وضع فرعونیان است، و اعمالشان مانند اعمال آنها می‌باشد. ﴿و الذين من قبلهم﴾ یعنی مانند اعمال اقوام قبل از فرعونیان می‌باشد از قبیل ملت‌های کافر و قوم هود و صالح و شعیب. ﴿كذبوا بآياتنا﴾ یعنی آیاتی را تکذیب کردند که بر رسالات پیامبران دلالت دارند. ﴿فأخذهم الله بذنوبهم﴾ یعنی خدا به سبب کفر و نافرمانی آنان را نابود کرد و کیفر داد. ﴿و الله شديد العقاب﴾ یعنی خدا عذاب دردناک و انتقامی تند دارد و ضربتی سخت. غرض از آیه این است که نشان دهد قریش همانند مخالفین و دشمنان کافر و مانند آل

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۲٦۸ و اسباب النزول للواحدی ص ۵۴.

فرعون که پیش از آنان زندگی می‌کردند، راه کفر را پیش گرفته‌اند، و همان‌طور که اموال و اولاد آنها برایشان سودی دربرنداشت، اموال و اولاد اینها نیز سودی نخواهد داشت. ﴿قل للذین کفروا﴾ یعنی ای محمد! به یهود و جمیع کفار بگو: ﴿ستغلبون﴾ که در دنیا شکست خواهید خورد. ﴿و تحشرون إلی جهنم﴾ یعنی جمع شده و به سوی جهنم رانده می‌شوید. ﴿و بئس المهاد﴾ یعنی بستر و فراشی است بس بد، آتش جهنم را بستر می‌کنند. ﴿قد کان لکم آیة﴾ یعنی ای جماعت یهود! برای شما اندرز و پندی بود. ﴿فی فئتین التقتا﴾ یعنی در دو گروه که در روز بدر در جنگ درگیر شدند. ﴿فئة تقاتل فی سبیل الله﴾ طایفه‌ای برای اعتلای دین خدا می‌جنگید. ﴿و أخری کافرة﴾ و در مقابل آنها، طایفه‌ای کافر قرار داشت که در راه طاغوت می‌جنگید که عبارت بود از کفار قریش. ﴿یرونهم مثلیهم﴾ یعنی کافران، مؤمنان را دو برابر خود می‌دیدند. ﴿رأی العین﴾ یعنی به ظاهر و آشکار و با چشم نه به خیال و وهم، و بنا به قول ضعیفی مؤمنان کافران را دو برابر خود می‌دیدند. به این ترتیب خدا تعداد مؤمنان را در نظر کافران افزایش داد تا آنها را بترساند و از جنگ با آنان دوری جویند. نظر اول که روشن‌تر است مورد پسند ابن‌جریر است؛ چون خدا گفته است: ﴿رأی العین﴾ یعنی رؤیتی حقیقی نه خیالی. ﴿و الله یؤید بنصره من یشاء﴾ یعنی خدا هرکس را که بخواهد یاری می‌دهد. ﴿إن فی ذلك لعبرة﴾ در آن دلیل و پندی است. ﴿لأولی الأبصار﴾ برای افرادی که دارای عقل سلیم هستند و افکاری درست دارند. مفهوم واقعی آیه این است که نیروی مادی همه‌چیز نیست، و پیروزی درگرو کثرت عدد نمی‌باشد، بلکه در گرو یاری و تأیید خداست که گفته است: ﴿إن ینصرکم الله فلا غالب لکم﴾.

سپس خدا از فریفته شدن انسان به هوس‌های دنیای ناپایدار خبر داده و فرموده است: ﴿زین للناس حب الشهوات من النساء﴾ خدا در نهاد و نفوس آنان تمایل به هوس‌ها را زیبا و پسندیده جلوه داده است، و از زنان شروع کرده است؛ چون فتنه‌ی آنها شدیدتر و لذت برگرفتن از آنها بیشتر است. در حدیث آمده است: پس از خود مضرتر از زنان برای

مردان چیزی جا نگذشته‌ام.[۱] سپس به ذکر چیزی پرداخت که از آنها متولد می‌شود، لذا گفت: ﴿و البنین﴾ و این‌که تعریف به پسران آورده است؛ چون میوه‌های قلوب و روشنی چشمانند و شاعر گفته است: «فرزندان ما جگرگوشه‌های ما هستند که در میان ما و بر زمین رفت و آمد می‌کنند اگر بادی تند بر آنان بوزد، چشمم از فروبستن امتناع ورزد.» و فرزند را پیش از اموال آورده است؛ زیرا انسان اولاد را بیش از اموال دوست دارد. ﴿و القناطر المقنطرة من الذهب و الفضة﴾ یعنی اموال فروانی از طلا و نقره که جمع‌آوری شده است، از این جهت مال محبوب است که غالب هوس‌ها را می‌توان به وسیله‌ی آن به دست آورد، و انسان برای کسب مال، خود را به خطر می‌اندازد. ﴿و یحبون المال حبا جما﴾ و چون در معاملات طلا و نقره اصل هستند آنها را ذکر کرده است. ﴿و الخیل المسوّمة﴾ و اسبان اصیل ﴿و الأنعام﴾ و شتر و گاو و بز و گوسفند، که از آنها بهره‌ی سواری و خوراکی و زینت گرفته می‌شود. ﴿و الحرث﴾ و کشت و غرس که مایه‌ی قوت حیاتند. ﴿ذلك متاع الحیاة الدنیا﴾ یعنی این شهوات، زیبایی و زینت حیات دنیای ناپایدار و زوال‌پذیرند، ﴿و الله عنده حسن المآب﴾ و نیکی و پاداش و سرانجام خوب نزد خدا می‌باشد. ﴿قل أؤنبّئکم بخیر من ذلکم﴾ یعنی ای محمد! بگو: آیا می‌خواهید بهتر و نیکوتر از زیور حیات دنیا که برای انسان‌ها آراسته شده است و همچنین چیزی بهتر از نعمت‌های زوال‌پذیر به شما بگویم؟ استفهام برای تقریر است. ﴿للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ یعنی در روز قیامت باغ‌های وسیع که در خلال آن جویبارها جریان دارد، از جانب خدا برای پرهیزگاران مقرر است. ﴿خالدین فیها﴾ تا ابد در آن خواهند ماند. ﴿و أزواج مطهرة﴾ و همسرانی خواهند داشت که از ناپاکی‌های جسمی و معنوی بدورند. مدفوع و ادرار و حیض و نفاس ندارند، و آنچه بر زنان دنیا عارض می‌شود، بر

۱ـ اخراج از بخاری.

آنها عارض نمی‌شود. ﴿و رضوان من الله﴾ یعنی علاوه بر آن همه نعمت، از جانب خدا رضایتی خواهند یافت آن هم چه رضایتی؟! در حدیث آمده است: رضایتی از شما حاصل خواهم کرد که بعد از آن قهری به شما نگیرم. ﴿و الله بصیر بالعباد﴾ و خدا از حال و وضع بندگان باخبر است، و به هرکس به میزان استحقاقش عطا می‌فرماید. سپس اوصاف همان بندگان پرهیزگار را بیان فرموده که کرم ابدیت در منزل پرنعمت را به آنها ارزانی داده است و فرموده: ﴿الذین یقولون ربنا إننا آمنا﴾ کسانی که می‌گویند: خدایا! به خودت و کتاب‌ها و پیامبرانت ایمان آوردیم، ﴿فاغفرلنا ذنوبنا و قنا عذاب النار﴾ پس به فضل و کرم خود از گناهان ما درگذر و ما را از عذاب آتش مصون بدار. ﴿الصابرین و الصادقین و القانتین﴾ آنان که بر مصیبت شکیبا هستند، و در ایمان خود صادقند، و نیز به هنگام رویارویی با دشمن و در سختی و آسایش مطیع امر خدا هستند، ﴿و المنفقین﴾ و آنان که مال خود را در جهت خیر بذل می‌کنند، ﴿و المستغفرین بالأسحار﴾ و کسانی که قبل از طلوع فجر، دست تضرع و طلب بخشودگی بلند می‌کنند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿من الله﴾ در آن ایجاز به حذف مقرر است؛ یعنی من عذاب الله. ﴿شیئاً﴾ نکره آوردنش به منظور تقلیل است؛ یعنی هیچ سودی هر چند ناچیز هم باشد برایشان ندارد.

۲- ﴿و أولئك هم وقود النار﴾ جمله‌ی اسمیه برای دلالت بر ثبوت و تحقق امر به‌کار می‌رود.

۳- ﴿کذبوا بآیاتنا فأخذهم الله﴾ در این آیه التفات از غایب به حاضر مقرر است و اصل آن «فأخذناهم» باید باشد.

۴- ﴿لکم آیة﴾ اصل آن «آیة لکم» است و به منظور اعتنا به مقدم و تشویق به مؤخر، پیش افتاده است. و نکره آوردن آیه بر تفخیم و تهویل دلالت دارد؛ یعنی آیه‌ای با عظمت و هول‌انگیز. و نکره آوردن ﴿رضوان من الله﴾ نیز چنین است.

۵- و در بین گفته‌ی ﴿ترونهم﴾ و ﴿رأی العین﴾ جناس اشتقاق موجود است.

٦ـ ﴿حب الشهوات﴾ منظور از آن چیزهای اشتهابرانگیز است. زمخشری گفته است: از مسائل اشتهابرانگیز به «شهوات» تعبیر شده است تا بیانگر خسّت و خفت آن باشد؛ چون شهوات و هوس‌ها نزد حکما مایه‌ی خفت و خواری است.

۷ـ ﴿بخیر من ذلکم﴾ نکره آوردن خیر برای بزرگ نشان دادن و تشویق در جهت شناخت آن است.

۸ـ ﴿للذین اتقوا عند ربهم﴾ ابوسعود گفته است: به منظور مزید لطف و توجه خدا به پرهیزگاران عنوان ربوبیت (پروردگاری) را به ضمیر متقیان اضافه کرده است.[۱]

۹ـ ﴿القناطیر المقنطرة﴾ در بین آن دو جناس ناقص برقرار است.

فواید: اوّل؛ کیست که شهوات را آراسته می‌کند؟ گفته می‌شود که شیطان است. و فرموده‌ی خدا بر آن دلیل است که فرموده است: ﴿و زیّن لهم الشیطان أعمالهم﴾ تزیین و آراستن شیطان؛ یعنی ایجاد وسوسه و نیکو جلوه دادن تمایل به آن. و بنا به یکی دیگر از اقوال، آراسته‌گر (مزین) همانا خداست. به دلیل آیه‌ی ﴿إنا جعلنا ما علی الأرض زینة لها لنبلوهم أیهم أحسن عملاً﴾ و تزیین و آراستن خدا به منظور امتحان است تا روشن شود چه کسی بنده‌ی هوس است و چه کسی بنده‌ی خدا. و این هم با ظاهر گفته‌ی عمر تطبیق می‌کند: (بار خدایا! در مقابل آنچه برایمان آراسته‌ای، تاب مقاومت نداریم جز با لطف تو).

دوم؛ اختصاص دادن اسحار به طلب بخشودگی به این سبب است که دعای آن به اجابت نزدیکتر است؛[۲] چون نهاد پاکتر و روح سرحال‌تر و عبادت سخت‌تر است، پس به اجابت نزدیکتر است. ابن‌کثیر گفته است: ابن عمر شب نماز می‌خواند و سپس می‌پرسید ای نافع! وقت سحر فرا رسیده است؟ اگر می‌گفت: بله تا صبح به دعا و استغفار ادامه می‌داد.[۳]

۱ـ تفسیر ابوسعود ۱ / ۲۲۱.
۲ـ روایت از بخاری.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۲۷۱.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللهُ أَنَّهُ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ وَٱلْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُوا ٱلْعِلْمِ قَائِماً بِٱلْقِسْطِ لاَ إِلٰه إِلاَّ هُوَ ٱلْعَزِيزُ
ٱلْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللهِ ٱلْإِسْلاَمُ وَ مَا ٱخْتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوْتُوا ٱلْكِتَابَ إِلاَّ مِن بَعْدِ مَـا
جَاءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ ٱللهِ فَإِنَّ ٱللهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿۱۹﴾ فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ
أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلهِ وَ مَنِ ٱتَّبَعَنِ وَ قُل لِلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا
فَقَدِ ٱهْتَدَواْ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلاَغُ وَٱللّٰهُ بَصِيرٌ بِٱلْعِبَادِ ﴿۲۰﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
ٱللهِ وَ يَقْتُلُونَ ٱلنَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِٱلْقِسْطِ مِنَ ٱلنَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ ﴿۲۱﴾ أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلآخِرَةِ وَ مَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ ﴿۲۲﴾ أَلَمْ تَرَ
إِلَىٰ ٱلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِن ٱلْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ ٱللهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ
هُم مُعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلاَّ أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِم مَا
كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لاَرَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُـمْ
لاَيُظْلَمُونَ ﴿۲۵﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال از مؤمنان تمجید به عمل آورد، فرمود: ﴿الذین یقولون ربنا إننا آمنا﴾ به دنبال آن دلایل ایمان را به شیوه‌ای روشن و جلی بیان کرد و گفت: ﴿شهد الله أنه لا إله إلا هو﴾ سپس توضیح داد که اسلام همان آیین حقیقی است که خدا راضی است بندگانش آن را برگزینند. و به پیامبرش دستور داد اطاعت و تسلیم خود به خدا و پیروی از دین او را اعلان بدارد. و به دنبال آن به ذکر گمراهی‌های اهل کتاب و اختلافات بیش از حد آنان در مورد دین، و رو برتافتن آنها از قبول حکم خدا پرداخت.

معنی لغات: ﴿**شهد**﴾ شهادت به معنی اقرار و بیان (گواهی) است. ﴿**القسط**﴾ یعنی عدل و عدالت. ﴿**الدین**﴾ دین در لغت به معنی پاداش است و بر ملت نیز اطلاق می‌شود، در اینجا نیز همین معنی از آن منظور است. ﴿**الإسلام**﴾ اسلام در لغت به معنی تسلیم شدن و گردن نهادن کامل است. ابن‌انباری گفته است: مسلم به معنی بنده‌ایست که عبادتش مخلصانه برای خدا باشد، پس اسلام به معنی اخلاص در دین و عقیده‌ی به خدا می‌باشد. ﴿**حاجوك**﴾ با شما به مجادله و منازعه برخاستند. ﴿**غرّهم**﴾ آنها را فریب داد. ﴿**یفترون**﴾ دروغ می‌گویند.

سبب نزول: وقتی پیامبرﷺ وارد مدینه شد و در آنجا استقرار یافت، دو نفر از احبار شام نزدش آمدند، وقتی به خدمتش رسیدند از روی اوصافی که درباره‌ی او شنیده بودند او را شناختند و به او گفتند: تو محمد هستی؟ فرمود: بله، گفتند: تو احمد هستی؟ فرمود: بله، گفتند: درباره‌ی شهادتی از تو می‌پرسیم اگر آن را به ما بگویی به تو ایمان می‌آوریم و تو را تصدیق می‌کنیم. فرمود: بپرسید. گفتند: بزرگترین شهادتی که در کتاب خدا وارد شده است به ما خبر بده. آنگاه آیه‌ی ﴿**شهد الله أنه لا إله إلا هو**﴾ نازل شد. آن دو مسلمان شدند و پیامبرﷺ را تصدیق کردند.[1]

تفسیر: ﴿**شهد الله انّه لا إله إلا هو**﴾ یعنی خدای متعال وحدانیت و یکتایی خود را برای بندگانش بیان و اعلام کرد. زمخشری گفته است: شهادت خدا بر وحدانیت خویش در وضوح و آشکاری به شهادت بیننده تشبیه شده است. ﴿**و الملائكة و أولوالعلم**﴾ یعنی فرشتگان و اهل علم نیز از روی آفرینش و صُنع بدیع وی بر یکتایی و وحدانیتش گواهی می‌دهند. ﴿**قائما بالقسط**﴾ یعنی در تقسیم روزی، عدالت را اجرا می‌کند. ﴿**لا إله إلا هو**﴾ یعنی در عالم هستی معبودی بحق جز او نیست. ﴿**العزیز الحکیم**﴾ در ملکش مقتدر و در

۱ـ قرطبی ۴/ ۴۱ و البحر المحیط ۲/ ۴۰۱.

صنعش باتدبیر است. ﴿إن الدین عند الله الإسلام﴾ یعنی دین مقبول و مورد رضایت خدا همانا دین اسلام است، و خدا جز اسلام دینی را نمی‌پذیرد. ﴿و ما اختلف الذین أتـوا الکتاب إلا من بعد ما جاءهم العلم﴾ یعنی یهود و نصاری در مورد اسلام و پیامبری حضرت محمد ﷺ اختلاف پیدا نکردند، مگر بعد از این‌که به وسیله‌ی دلایل روشن و آیات متجلی، حقیقت امر را دریافتند. پس کفر آنان از شبهه و ابهام سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه کفرشان از تکبر و گردنکشی و دشمنی و انکار ناشی شده است. در نتیجه آگاهانه راه را گم کرده‌اند. ﴿بغیاً بینهم﴾ یعنی به سبب حسادت ناشی از حب ریاست. ﴿و من یکفر بآیات الله فإن الله سریع الحساب﴾ به صورت وعید و تهدید گفته است: هرکس به آیات خدا کافر باشد سرانجام به سرعت نزد خدا می‌رود و او را بر کفرش کیفر می‌دهد. ﴿فإن حاجّوك فقل أسلمت وجهی لله﴾ یعنی ای محمد! اگر درباره‌ی دین با تو به جدل پرداختند، به آنها بگو: من بنده‌ی خدا هستم و به طور کلی در برابر وی تسلیم هستم و عبادتم خالصانه برای اوست، شریک و مانند و رقیب و همسر و فرزند ندارد. ﴿و من اتبعن﴾ و خودم و پیروانم بر آیین اسلامیم، تسلیم و سر براه و مطیع فرمان خدا هستیم. ﴿و قل للذین أوتو الکتاب و الأمّیّین﴾ یعنی به یهود و نصاری و بت‌پرستان بگو: ﴿أأسلمتم﴾ آیا تسلیم شدید و اسلام آوردید، یا بر کفر خود مانده‌اید، که دلایل واضح موجب مسلمان شدنتان آمده است؟ ﴿فإن أسلموا فقد اهتدوا﴾ اگر مانند شما مسلمان شدند، به خود سود رسانده‌اند که از تاریکی و گمراهی بیرون آمده و به جهان هدایت درآمده و از تاریکی به نور درآمده‌اند. ﴿و إن تولوا فإنما علیك البلاغ﴾ اگر امتناع ورزیدند، به تو زیانی نمی‌رسانند؛ چون خدا تو را به هدایت آنها مکلف نکرده است، بلکه فقط تو را به تبلیغ مکلف نموده است. منظور از آن تسلی دادن خاطر پیامبر ﷺ است. ﴿و الله بصیر بالعباد﴾ و خدا به تمام احوال آنها آگاه است، و بر مبنای آن آنها را مجازات می‌کند. روایت شده است وقتی پیامبر ﷺ این آیه را بر اهل کتاب خواند گفتند: تسلیم شدیم (مسلمان شدیم)

آنگاه به یهود گفت: آیا گواهی می‌دهید عیسی کلمةالله و بنده و پیامبر خداست؟ گفتند: پناه بر خدا نه هرگز، سپس به نصاری گفت: آیا گواهی می‌دهید که عیسی بنده و پیامبر خدا است؟ گفتند: پناه بر خدا که عیسی بنده‌ی خدا باشد. و این همان گفته‌ی پروردگار است: ﴿و إن تولوا﴾. ﴿إن الذین یکفرون بآیات الله﴾ یعنی همانا کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است باور ندارند، ﴿و یقتلون النبیین بغیر حق﴾ و پیامبران را بدون سبب وگناه به قتل می‌رسانند، جز این‌که آنان را به سوی خدا می‌خوانند. قاتلان عبارتند از یهود که زکریا و فرزندش، یحیی را به قتل رساندند و پیامبران را به قتل رساندند. ابن‌کثیر گفته است: بنی‌اسرائیل در آغاز روز سی‌صد پیامبر را به قتل رساندند، و در آخر روز بازار بقالی خود را برپا کردند. ﴿و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس﴾ یعنی دعوتگرانی را به قتل می‌رسانند که مردم را به نیکی و عدالت خوانده و به آن دستور می‌دهند. ﴿فبشّرهم بعذاب ألیم﴾ یعنی مژده‌ی آزار دردناک و خفت‌آور را به آنها بده. این شیوه برای سرزنش و تمسخر به‌کار می‌رود. در حقیقت شایسته‌ی آن بودند؛ زیرا سه نوع جنایت را مرتکب شده بودند: کافر بودن به آیات خدا، وکشتن پیامبران و کشتن دعوتگران راه خدا. خدای متعال در بیان عاقبت جنایتهایشان فرموده است: ﴿أولئك الذین حبطت أعمالهم فی الدنیا و الآخرة﴾ آنان اعمال نیک و حسناتی که انجام دادند به هدر رفته، و در دو جهان اثری از آن باقی نمانده است، بلکه نفرین و خواری دنیا و آخرت برای آنان می‌ماند. ﴿و ما لهم من ناصرین﴾ و کسی را نخواهند یافت که آنها را یاری داده و عذاب خدا را از آنان دفع و برطرف نماید. سپس گوشه‌ای از سرسختی و لجبازی و دشمنی اهل کتاب را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿ألم تر إلی الذین أوتوا نصیباً من الکتاب﴾ آیا ای محمد از وضع آنهایی که سهمی از کتاب را دریافته‌اند تعجب نمی‌کنی؟ پس صیغه‌ی تعجب برای به تعجب انداختن پیامبر یا هر مخاطب دیگر است. زمخشری گفته است: منظور احبار یهود است که آنها سهمی فراوان از تورات را دریافت داشته‌اند.

﴿یدعون إلی کتاب الله لیحکم بینهم﴾ یعنی آنان فرا خوانده می‌شوند به سوی کتاب خدا (تورات) که در اختیار دارند و به درستی و صحت آن معتقدند تا در نزاعی که در بین آنان موجود بود حکم کند، اما آنها امتناع می‌ورزند. ﴿ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون﴾ یعنی آنگاه گروهی از آنان از قبول حکم خدا ابا می‌نمایند. جمله‌ی ﴿و هم معرضون﴾ بر این نکته تأکید می‌کند که آنها به کتاب خدا پشت کردند؛ یعنی آنها جماعتی هستند که خود طبیعتی دارند که از حق سرپیچی می‌کنند. و بر باطل اصرار می‌ورزند. همان‌طور که مفسران گفته‌اند آیه به داستانی اشاره دارد که یهود وقتی دو نفرشان مرتکب زنا شدند، محاکمه را پیش پیامبر ﷺ آوردند، پیامبر حکم رجم آن دو را صادر کرد، اما آنها از آن امتناع کردند و گفتند: در کتاب ما فقط تحمیم یعنی روسیاه کردن هست و بس، اما وقتی تورات را آوردند، مسأله‌ی رجم را در آن یافتند، پس آن دو رجم شدند. آنگاه برآشفتند، خدای متعال با نازل کردن این آیه اعمال آنان را تقبیح کرد.[1] ﴿ذلك بأنهم قالوا لن تمسنا النار إلا أیاما معدودات﴾ امتناع و اعراض آنها بر مبنای افترایی بود که به خدا بسته بودند و گمان می‌بردند که فرزندان پیامبرانند و این‌که جز چند روزی معدود ـ چهل روز مدت پرستش گوساله ـ در آتش نخواهند ماند. ﴿و غرهم فی دینهم ما کانوا یفترون﴾ یعنی دروغ‌بستنشان به خدا آنها را مغرور کرده و فریب داده است. ﴿فکیف إذا جمعناهم لیوم لاریب فیه﴾ یعنی در روز قیامت وقتی خدا آنها را برای محاسبه جمع می‌کند، چه حالی خواهند داشت!! این بیانگر بزرگی سختی‌ها و هراس‌هایی است که آنها را فرا می‌گیرد. ﴿و وفیت کل نفس ما کسبت﴾ هر فرد پاداش عادلانه‌ی خود را خواهد یافت، ﴿و هم لایظلمون﴾ یعنی نه عذابی اضافی می‌بینند و نه پاداشی ناقص می‌یابند.

۱ـ در صحیح بخاری در «کتاب التفسیر» این داستان را بخوانید.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿إن الدین عند الله الإسلام﴾ هر دو طرف جمله معرفه می‌باشند و فایده‌ی حصر را در بردارد؛ یعنی جز اسلام دینی نیست.
۲ـ ﴿الذین أوتوا الکتاب﴾ به منظور تشنیع و تقبیح نمودن تعبیر یهود و نصاری، آنها را به ﴿أوتو الکتاب﴾ آورده است؛ زیرا مخالفت کردن آگاهانه با کتاب، نهایت زشتی و پستی است.
۳ـ ﴿بآیات الله فإن الله﴾ به منظور ایجاد هیبت و هراس در نهادِ آنها، اسم مبارک را ذکر کرده است.
۴ـ ﴿أسلمت وجهی﴾ وجه را آورده و از آن اراده‌ی «کل» کرده است، پس مجاز مرسل است و اطلاق جزء و اراده‌ی کل است.
۵ـ ﴿فبشرهم بعذاب ألیم﴾ اصل در مژده و بشارت برای خیر است و به‌کار بردن آن در شر به منظور ریشخند و تمسخر است و به نام تهکم موسوم است، که تهدید به منزله‌ی مژده آمده است، مانند ﴿بشر المنافقین بأن لهم عذابا ألیما﴾ به منافقین مژده بده که عذابی دردناک خواهند داشت.

فواید: قرطبی گفته است: این آیه بر فضل دانش و شرف دانشمندان دلالت دارد؛ چون اگر گروه دیگری از علماء شریف‌تر می‌بود، خدا آن را در کنار نام خود و نام فرشتگان قرار می‌داد، همان‌طور که نام علما را قرار داده است. و فرموده‌ی خدا به پیامبر ﷺ در مورد شرف علم بس است که می‌فرماید: ﴿وقل رب زدنی علما﴾ وگفته‌ی پیامبر ﷺ (دانشمندان وارثان پیامبرانند). در حدیث ابن‌مسعود آمده است: هرکس آیه‌ی ﴿شهد الله أنه لا إله إلا هو﴾ تا آخر را بخواند، روز قیامت او را به محضر خدا می‌آورند، خدای متعال می‌فرماید: بنده‌ام با من پیمان دارد، چه کسی از من به پیمان وفادارتر است، بنده‌ام را به بهشت ببرید.[1]

۱ـ روایت از طبرانی در الکبیر.

لطیفه: زیباترین چیزی که در بیان فضل علم خوانده‌ام، محاوره و گفتگوی لطیفی است که بین عقل و علم صورت گرفته است که گوینده چه زیبا و نیکو آورده است:

دانش دانا و خرد خردمند اختلاف پیدا کردند که کدام‌یک گوی شرف را ربوده است؟ دانش گفت: من به آخرین نقطه‌ی شرف رسیدم، خرد گفت: به وسیله‌ی من خدای رحمان شناخته شد. دانش داد فصاحت بداد و گفت: در قرآن خدا به کدام‌یک از ما موصوف گشت؟ برای خرد معلوم شد که دانش او را سرور است، آنگاه خرد سروری دانش را پذیرفت و رفت.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَالِكَ ٱلْمُلْكِ تُؤْتِي ٱلْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِعُ ٱلْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ
تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ ٱلْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾ تُولِجُ ٱللَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَ تُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي
ٱللَّيلِ وَ تُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾
لَايَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ مَن يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ ٱللهِ فِي
شَيْءٍ إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ يُحَذِّرُكُمُ ٱللهُ نَفْسَهُ وَ إِلَىٰ ٱللهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾ قُلْ إِن تُخْفُوا مَا فِي
صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمهُ ٱللهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا
وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ ٱللهُ نَفْسَهُ وَ ٱللهُ رَؤُوفٌ بِٱلْعِبَادِ ﴿٣٠﴾ قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللهَ
فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ ٱللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾ قُلْ أَطِيعُوا ٱللهَ وَ ٱلرَّسُولَ فَإِن
تَوَلَّوْا فَإِنَّ ٱللهَ لَايُحِبُّ ٱلْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال در آیات پیشین توحید و نبوت و درستی دین اسلام را بیان کرد، پشت سر آن مژده‌ها و بشارت‌هایی را یادآور شد که بیانگر نزدیکی نصرت خدا برای اسلام و مسلمانان بود. پس تمام کارها در قبضه‌ی قدرت خداست، هرکس را که بخواهد بزرگ و عزیز می‌گرداند و هرکس را که بخواهد خوار و خفیف می‌کند و به پیامبرﷺ دستور داد به دعا و التماس و زاری به درگاه خدا بپردازد که سربازان حق را مؤیّد و عزیز بدارد و دینش را پیروز گرداند.

معنی لغات: ﴿**اللهم**﴾ در اصل یا الله بود، حرف ندا حذف و به جای آن میم مشدد در آخر آورده شد، نظر خلیل و سیبویه چنین است. ﴿**تنزع**﴾ به معنی سلب و زوال است. «نزع الله الشر عنه» یعنی شر را از او زایل کرد. ﴿**تولج**﴾ ایلاج به معنی فرو کردن و ادخال است. ولج یلج و لوجاً. از همین ماده است: ﴿**حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط**﴾. ﴿**أمداً**﴾ امد به معنی آخر و انتهای چیز است. جمع آن آماد است. ﴿**تقاة**﴾ تقیه به معنی پرهیز و مدارا و احتراز از شر است.

سبب نزول: الف؛ وقتی پیامبرﷺ مکه را گشود و ملک فارس و روم را به امتش وعده و مژده داد، منافقان و یهود گفتند: هیهات محمد کجا و ملک فارس و روم کجا؟ فارس و روم مهمتر و قوی‌تر از آنند که آنها بتوانند آن را فتح کنند. آیا مکه او را بس نیست که به طمع ملک فارس و روم افتاده است. آنگاه آیه‌ی: ﴿**قل اللهم مالك الملك...**﴾ نازل شد.[1]

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است که «عبادة بن صامت» یک صحرانشین پرهیزگار بود، با یهودیان پیمان داشت و روز احزاب وقتی پیامبرﷺ بیرون آمد، عبادة گفت: یا رسول الله! من پانصد نفر یهودی همپیمان دارم، اجازه می‌دهی در نبرد با دشمن از آنان کمک بگیرم؟ آنگاه آیه‌ی ﴿**لایتخذ المؤمنون الکافرین أولیاء**﴾ نازل شد.[2]

۱ـ قرطبی ۴/۵۲.

۲ـ روائع البیان.

تفسیر آیات: ﴿قل اللهم مالك الملك﴾ یعنی بگو: بار خدایا ای مالک همه‌چیز! ﴿تؤتی الملك من تشآء و تنزع الملك ممن تشآء﴾ تو در تمام عالم متصرف هستی، ملک را به هرکس که بخواهی می‌بخشی و از هرکس که بخواهی باز می‌ستانی، ﴿و تعزمن تشاء و تذل من تشاء﴾ عزت و بزرگی را به هرکس که بخواهی می‌دهی و خواری و ذلت را به هرکس که بخواهی می‌دهی. ﴿بیدك الخیر إنك علی کل شيء قدیر﴾ خزاین و گنجینه‌ی تمام خیر و برکت فقط در دست توانمند توست و تو بر همه‌چیز قادری. ﴿تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل﴾ همان‌طور که روز را در شب وارد می‌کنی، شب را نیز در روز داخل می‌کنی، به این می‌افزایی و از آن می‌کاهی و بالعکس و همچنین فصل‌های سال اعم از تابستان و زمستان را دگرگون می‌کنی. ﴿و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی﴾ یعنی سبزه را از دانه و دانه را از سبزه بیرون می‌آوری. و نخل را از هسته و هسته را از نخل و تخم‌مرغ را از مرغ و مرغ را از تخم‌مرغ، مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آوری. چنین است نظر ابن‌کثیر. و طبری گفته است: بهترین تأویل، تأویل آنهایی است که گفته‌اند: انسان و حیوانات زنده را از نطفه‌ی بی‌جان، و نطفه‌ی بی‌جان را از انسان زنده و حیوانات بیرون می‌آورد.[۱] ﴿و ترزق من تشاء بغیر حساب﴾ یعنی به

۱ـ تفسیر طبری، ۳۰۹/۵. در رابطه با این آیه، شهید سید قطب بیانی جالب دارد که مختصراً آن را از تفسیر فی ظلال نقل می‌کنم: خواه معنی ایلاج روز در شب و ایلاج شب در روز این باشد که در دوران فصول از این گرفته می‌شود یا از آن، موضوع هر طور باشد، قلب، دست خدا را در تحرک افلاک می‌بیند و احساس می‌کند، و در می‌یابد که خدا این کره‌ی تاریک را به دور آن کره‌ی درخشان (خورشید) می‌چرخاند، و جای تیرگی و روشنی را جابه‌جا می‌کند، و آرام آرام گرگ و میشی هوا به روشنایی می‌گراید، و کم‌کم در بامدادان تیرگی شب آرام آرام بلند شده و طول و درازایی روز در زمستان می‌کاهد. و در تابستان از طول شب کاسته شده و بر طول روز افزوده می‌شود. و همچنین است زندگی و مرگ یکی در دل دیگری می‌رود، هر لحظه که از زندگی می‌گذرد، مرگ در آن نفوذ می‌کند. و این دوره در خلال شب و روز و در هر لحظه جریان دارد و این اشاره‌ی کوتاه قرآنی آن را در مقابل خرد انسانی برملا می‌سازد، انسان نمی‌تواند ادعا کند در تمامی این موارد چیزی از دست او ساخته شود، و هیچ خردمندی تصور نمی‌کند که این جریان‌ها تصادفی

هرکس که بخواهی بدون شمار وکاستی روزی عطا می‌کنی... سپس خدای متعال مؤمنان را از برگرفتن کافران به عنوان یاور و دوست منع کرده و گفته است: ﴿**لایتخذ المؤمنون الکافرین أولیاء من دون المؤمنین**﴾ کاری نکنید که دشمنان خدا را به دوستی بگیرید و دوستداران خدا را رها کنید. غیرمعقول است که انسان محبت خدا و محبت دشمنانش را با هم جمع کند. زمخشری گفته است: مسلمانان از دوستی با کفار منع شده‌اند، اعم از این‌که به سبب خویشاوندی باشد، یا دوری یا هر سببی دیگر از اسباب معاشرت. ﴿**و من یفعل ذلك فلیس من الله فی شیء**﴾ هرکس چنان کند در دین خدا نصیبی ندارد. ﴿**إلا أن تتقوا منهم تقاة**﴾ مگر این‌که بیم آزار و شر آنها را داشته باشید که در این صورت می‌توانید به ظاهر دوستی آنها را به زبان بیاورید، بدون این‌که قلباً به آن راضی باشید؛ چون از نوع مدارا و سازش با ابلهان است که روایت شده است: ما در مقابل اقوام به ظاهر روخوش هستیم اما قلباً آنها را نفرین می‌کنیم. ﴿**و یحذرکم الله نفسه**﴾ خدا شما را از کیفر خود برحذر می‌دارد. ﴿**و إلی الله المصیر**﴾ سرانجام و سرنوشت نزد اوست، پس هرکس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿**قل إن تخفوا ما فی صدورکم أو تبدوه یعلمه الله**﴾ یعنی اگر آنچه را که در نهاد دارید از قبیل دوستی با کفار پنهان کنید یا آن را برملا سازید، خدا از آن باخبر است، و رازی بر او پوشیده نیست، ﴿**و یعلم ما فی السموات و ما فی الأرض**﴾ و به تمام امور آگاه است و تمام آنچه را که در آسمان‌ها و زمین اتفاق می‌افتد می‌داند، ﴿**و الله علی کل شيء قدیر**﴾ یعنی همان ذات منزه از هر نقص، توانایی انتقام گرفتن از هر مخالف و نافرمانی را دارد. این تهدیدی است بس بزرگ. ﴿**یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً**﴾ در روز قیامت هر انسانی پاداش عمل خود را حاضر می‌یابد و

صورت می‌گیرد و تدبیری در آن به‌کار نمی‌رود، بلکه حرکتی است عظیم و نامرئی که دست قادر و بدیع و لطیف و باتدبیر آن را تدبیر می‌کند. فی ظلال ۳/ ۱۷۰.

هیچ چیز از او ناپدید نمی‌شود. اگر عملش نیکو باشد، پاداش نیک می‌یابد و اگر عملش بد باشد، کیفر بد می‌بیند، پس اگر عملش خوب باشد، مسرور و شادمان می‌گردد. **﴿و ما عملت من سؤ تودّ لو أنّ بینها و بینه أمدا بعیدا﴾** یعنی اگر عملش بد باشد، آرزو می‌کند که آن را نبیند، و دوست دارد از عمل زشت خود هرچه بیشتر دور شود، از مشرق تا مغرب از آن دور باشد. **﴿و یحذرکم الله نفسه﴾** و خدا شما را از کیفرش برحذر می‌دارد. **﴿والله رؤوف بالعباد﴾** و خدا نسبت به مخلوقاتش با مهر و محبت است. دوست دارد عموماً راه مستقیم و درستی را پیش گیرند. **﴿قل إن کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله﴾** ای محمد! به آنها بگو: اگر واقعاً خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد؛ چون من پیامبر او هستم. **﴿و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم﴾** یعنی اگر از پیامبر پیروی کنید و فرمانش را اجرا کنید خدا شما را دوست خواهد داشت و گناهان گذشته‌ی شما را می‌بخشاید. ابن‌کثیر می‌گوید: این آیه بر دروغگویی تمام افرادی حکم می‌کند که ادعای محبت خدا را دارند و بر آیین حضرت محمد نیستند، مگر این‌که در تمام اقوال و افعال از شریعت محمد پیروی کنند.[۱] سپس خدای متعال می‌فرماید: **﴿قل أطیعوا الله و الرسول﴾** فرمان خدا و فرمان پیامبرش را اطاعت کنید. **﴿فإن تولوا﴾** اگر روگردان شدند و از اطاعت سر برتافتند، **﴿فإن الله لایحب الکافرین﴾** پس همانا خدا کسی را که از فرمانش سر برتابد و از دستور پیامبرش سرپیچی کند دوست ندارد، بلکه او را مؤاخذه کرده و کیفر می‌دهد. **﴿یوم لایخزی الله النبی و الذین آمنوا معه﴾** در روزی که خدا پیامبر و مؤمنان را خوار و خفیف نمی‌کند.

نکات بلاغی: این آیات شریفه اقسام و انواع فصاحت و فنون بلاغه را به طریق زیر در بر گرفته‌اند:

۱ـ در چند موضع طباق وجود دارد، از قبیل: «تؤتی و تنزع»، «تعز و تذل»، «و اللیل و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۲۲۷.

النهار»، «و الحی و المیت»، «تخفوا و تبدوا»، «خیر و سوء» و «محضراً و بعیداً».
۲ـ جناس ناقص در ﴿مالك و ملك﴾ و در ﴿تحبون یحببکم﴾ و جناس اشتقاق بین ﴿تتقوا و تقاة﴾ و در بین ﴿یغفر و غفور﴾.
۳ـ رد عجز علی الصدر در «تولج اللیل فی النهار» و «تولج النهار فی اللیل».
۴ـ در چند جمله به منظور تفخیم و تعظیم تکرار صورت گرفته است، از جمله: ﴿تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء﴾.
۵ـ در بسی موارد ایجاز به حذف آمده است، از قبیل: ﴿تؤتی الملك من تشاء﴾؛ یعنی من تشاء ان تؤتیه، و از همین قبیل است تنزع و تعز و تذل.
٦ـ ﴿تولج اللیل فی النهار﴾ در تلخیص‌البیان گفته است: این استعاره‌ایست شگفت‌انگیز که عبارت است از داخل کردن یک چیز در دیگری. پس هرچه را از شب می‌کاهد آن را بر روز می‌افزاید و بالعکس. و لفظ ایلاج بلیغ‌تر است؛ زیرا به معنی ادخال هر یک از آنها در دیگری است، با نرمش و حوصله.
۷ـ ﴿تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی﴾ زنده و مرده به صورت مجاز برای مؤمن و کافر به کار رفته است. مؤمن را به زنده و کافر را به مرده تشبیه کرده است.[۱]
و الله اعلم.

فواید: این‌که خدا خیر را ذکر کرده ﴿بیدك الخیر﴾ و شر را ذکر نکرده است، بدان سبب است تا ما را تعلیم دهد که در مقابل خدا ادب را رعایت کنیم و به عنوان رعایت ادب شر را به خدا نسبت ندهیم، هر چند شر نیز به دست تقدیر او است. ﴿قل کل من عند الله﴾.

یادآوری: مسلم در صحیح خود از پیامبر ﷺ روایت کرده است که: «وقتی خدا بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را می‌خواند و می‌گوید: من فلان کس را دوست دارم، تو

۱ـ این نظر کسانی است که آیه را به وجهی دیگر تفسیر کرده‌اند؛ یعنی منظور اخراج مؤمن از کافر و کفر از ایمان است و فرموده‌ی (**أو من کان میتا فاحییناه**) بر آن دلالت دارد. این قول حسن بصری است.

هم او را دوست بدار، پس جبرئیل او را دوست داشته و در آسمان جار می‌دهد: خدا فلان کس را دوست دارد شما هم او را دوست بدارید. بدین ترتیب ساکنان آسمان او را دوست می‌دارند. و هر وقت از بنده‌ای نفرت داشته باشد، جبرئیل را می‌خواند و می‌گوید: من از فلانی متنفرم و تو هم از او متنفر باش، پس جبرئیل از او متنفر می‌شود، سپس در آسمان جار می‌دهد که خدا از فلانی متنفر است، شما هم از او متنفر باشید، آنها هم از او متنفر می‌شوند».

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَ نُوحاً وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا
مِن بَعْضٍ وَ ٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ إِذْ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّراً
فَتَقَبَّلْ مِنِّيٓ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَآ أُنثَىٰ وَ ٱللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا وَضَعَتْ وَ لَيْسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلْأُنثَىٰ وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ إِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيْطَانِ
ٱلرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنۢبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا
زَكَرِيَّا ٱلْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ يَرْزُقُ
مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ
سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴿٣٨﴾ فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَآئِكَةُ وَ هُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي ٱلْمِحْرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقاً
بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيّاً مِّنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿٣٩﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ قَدْ
بَلَغَنِيَ ٱلْكِبَرُ وَ ٱمْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ﴿٤٠﴾ قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِّيٓ ءَايَةً قَالَ ءَايَتُكَ
أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً وَ ٱذْكُر رَّبَّكَ كَثِيراً وَ سَبِّحْ بِٱلْعَشِيِّ وَ ٱلْإِبْكَارِ ﴿٤١﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا یادآور شد که جز با پیروی از پیامبران و اطاعت آنان، محبت خدا تکمیل نمی‌شود، درجه و مقام آنها را بیان کرده و از حضرت آدم، اولین پیامبر، شروع کرده و به تمجید از نوح پرداخت، آنگاه در مرتبه‌ی سوم آل ابراهیم را آورد که حضرت محمدﷺ را در بین آنان جا دارد؛ چون از نسل اسماعیل است و در مرحله‌ی چهارم به ذکر آل‌عمران پرداخت و حضرت عیسیu را در بین آنان قرار داده است و پشت سر آن، سه داستان را بازگفت: داستان ولادت مریم، قصه‌ی ولادت یحیی و داستان تولد حضرت عیسی، که عموماً از جمله‌ی خوارق و معجزاتند و بر قدرت خدای والا مقام و توانا دلالت دارند.

معنی لغات: ﴿**اصطفی**﴾ برگزید. اصل آن از «صفوة» است؛ یعنی آنها را از جمله‌ی پاکان خلقش قرار داد. ﴿**محررا**﴾ از حریت آمده؛ یعنی او را آزاد می‌کند. منظور این است که خالص برای خدای عزوجل می‌باشد، به طوری که هیچ‌چیز از امور دنیا آن را نیالاید. ﴿**أعیذها**﴾ «عاذ» به معنی پناه‌بردن است. ﴿**کفلها**﴾ کفالت به معنی ضمانت و عهده‌دار شدن است. کافل همان است که نفقه‌ی انسان را می‌دهد، و به منافعش توجه می‌کند. در حدیث آمده است: «من و کفیل یتیم در بهشت مانند این دو انگشت هستیم». ﴿**محراب**﴾ به معنی مکان بلند و شریف است. ابو عبیده گفته است: محراب یعنی سرور مجلس‌ها و باشریف‌ترین و مقدم‌ترین آنها، و در مسجد نیز چنین است.[1] ﴿**حصوراً**﴾ از حصر به معنی حبس و بند کردن است؛ یعنی انسانی که نفس خود را از شهوات منع می‌کند. مفسران در مورد آن دو نظر دارند: ما نظر آن دسته از محققان را انتخاب کردیم که می‌گویند به منظور عفت و زهد، خود را از نزدیکی با زنان منع کرد نه به سبب ناتوانی.[2]

۱ـ البحر المحیط ۲ / ۴۳۳.

۲ـ تفسیر فخر رازی ۸ / ۳۹. در طبری و قرطبی شبیه این آمده است.

﴿عاقر﴾ به معنی نازا و عقیم است که فرزند نمی‌آورد، مرد و زن فرقی ندارد. ﴿رمزا﴾ اشاره به دست یا سر یا غیر آن دو. قرطبی گفته است: به معنی اشاره‌ی لب‌ها است و گاهی نیز منظور از آن، اشاره با ابرو و چشم است.[1] ﴿العشی﴾ زمانی است از وقت زوال آفتاب تا غروب. ﴿الإبکار﴾ از طلوع آفتاب تا وقت چاشتگاه.

تفسیر: ﴿إن الله اصطفی آدم﴾ از بندگانش پاکان را برای پیامبری برگزید، از جمله‌ی آنها پدر انسان، حضرت آدم است. ﴿و نوحا﴾ و نوح، پیر پیامبران، ﴿و آل ابراهیم﴾ و عشیرت و نزدیکانش، اسماعیل و اسحاق و پیامبرانی که از نسل آنها بودند، که از جمله آنان حضرت ختمی مرتبت است. ﴿و آل عمران﴾ یعنی خانواده‌ی عمران از جمله عیسی‌بن مریم، خاتم پیامبرانِ بنی‌اسرائیل؛ زیرا تمام انبیا و پیامبران از نسل آنها می‌باشند. ﴿ذریة بعضها من بعض﴾ یعنی آنها را که در دین و پرهیزگاری و صلاح هماهنگ بودند برگزید. ﴿و الله سمیع علیم﴾ و خدا گفتار بندگان را می‌شنود و از راز نهفته‌ی نهادشان آگاه است. ﴿إذ قالت امرأة عمران﴾ زمانی را بیاد بیاور که همسر عمران به نام حنة، دختر فاقود گفت: ﴿ربی إنی نذرت لك ما فی بطنی﴾ یعنی آنچه را که در شکم دارم آن را برای اطاعت و عبادت تو نذر کردم. ﴿محرراً﴾ خالصانه برای عبادت و خدمت. ﴿فتقبل منی إنك أنت السمیع العلیم﴾ از من بپذیر که دعایم را می‌شنوی و از قصد و نیتم باخبر هستی. ﴿فلما و ضعتها قالت ربی إنّی و ضعتها أنثی﴾ وقتی آن را بزایید، از روی حزن و اندوه و معذرت گفت: خدایا! مؤنث است. ابن‌عباس گفته است: چون جز مذکر نذر پذیرفته نمی‌شد این چنین گفت. پس خدا مریم را قبول کرد. خدای متعال فرمود: ﴿و الله أعلم بما وضعت﴾ یعنی خدا داناتر است به آنچه او زایید، خواه این را می‌گفت یا خیر. ﴿و لیس الذکر کالأنثی﴾ یعنی فرزند مذکری که مورد درخواست همسر عمران بود مانند فرزند مؤنثی

۱ـ طبری ۳۸٦/٦.

که به وی بخشیده شده بود، نیست بلکه این بهتر است. این جمله یک جمله‌ی معترضه است و به خاطر بزرگ نشان دادن حال این نوزاد و امور مهمی که به آن مربوط است، آورده شده است، خداوند خود او و پسرش را دو نشانه از نشانه‌های دال بر عظمت خویش قرار داد، ﴿و إنی سمیتها مریم﴾ تتمه‌ی گفتار همسر عمران است. و اصل عبارت چنین است: من آن را مؤنث زاییدم و او را مریم نام نهادم؛ یعنی این نوزاد مؤنث را مریم نام نهادم. مریم در زبان آنها به معنی عابد است و خدمتگزار پروردگار. ﴿و إنی أعیذها بك و ذریتها من الشیطان الرجیم﴾ هم او و هم اولادش را از شر شیطان در پناه تو می‌دارم. خدا این را از او قبول کرده فرمود: ﴿فتقبلها ربها بقبول حسن﴾ خدایش آن را به صورتی نیکو قبول کرد. ابن‌عباس گفته است: او را به راه نیکبختی هدایت کرد. ﴿و أنبتها نباتاً حسنا﴾ او را به شیوه‌ی کامل تربیت کرد و به صورتی نیکو بار آورد. ﴿و کفلها زکریا﴾ و زکریا را سرپرست و کفیل خرج او قرار داد، و او را متعهد کرد منافعش را زیر نظر داشته باشد. تا به سن زنان رسید، آنگاه برای عبادت گوشه‌ی انزوا را در محراب برگزید. ﴿کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا﴾ هر وقت زکریا وارد حجره و عبادتگاهش می‌شد، پیش او میوه و مواد خوراکی می‌یافت. مجاهد گفته است: در زمستان میوه‌ی تابستانی و در تابستان میوه‌ی زمستانی می‌یافت. ﴿قال یا مریم أنی لك هذا﴾ می‌گفت: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟ ﴿قالت هو من عند الله إن الله یرزق من یشاء بغیر حساب﴾ مریم در جواب گفت: آن رزق و روزی از طرف خداست و خداوند به هر کس که بخواهد روزی فراوان و بدون تلاش و زحمت عطا می‌کند. ﴿هنالك دعا زکریا ربه﴾ هنگامی که زکریا کرامت و عطیه‌ی خدا را نزد مریم دید، دست دعا و التماس و درخواست را به درگاه خدایش بلند کرد: ﴿قال رب هب لی من لدنك ذریة طیبة﴾ پروردگارا! از خزانه‌ی رحمتت فرزندی صالح به من عطا فرما! در آن هنگام خود پیرمردی سالخورده و همسرش پیرزالی نازا بود. معنی «طیبة» عبارت است از صالح و مبارک. ﴿إنك سمیع الدعاء﴾ فقط تو

دعای طالبان را اجابت می‌کنی. ﴿فنادته الملائكة و هو قائم يصلى فى المحراب﴾ در حالی که زکریا در محراب به نماز ایستاده بود، جبرئیل او را صدا کرد. ﴿إن الله يبشرك بـيحى﴾ همانا خداوند مژده‌ی پسری به نام یحیی را به تو مـی‌دهد. ﴿مصدقا بكـلمة مـن الله﴾ عیسی را تصدیق می‌کند و به رسالتش ایمان می‌آورد. عیسی به «کلمة الله» موسوم است؛ چون با کلمه‌ی «کن» و بدون پدر خلق شد. ﴿و سيداً﴾ قوم خود را سرور و بر آنان تفوق دارد، ﴿و حصوراً﴾ و خود را از هوس‌ها منع می‌کند، و با این که توانایی هم دارد با زنان نزدیکی نمی‌کند. آنچه بعضی مفسران گفته‌اند که او عنین بوده، باطل است و چنین امری برای پیامبران جایز نیست؛ زیرا نقص و ذم است، حال این‌که این آیـه در مورد تمجید و مدح او نازل شده است.[1] ﴿و نبيا من الصالحين﴾ و یکی از پیامبران صالح است. ابن‌کثیر گفته است که این مژده‌ی دوم بر پیامبری اوست، که بعد از مژده‌ی تولدش آمده است. و این مژده از اولی والاتر است. مانند گفته‌اش به مادر حضرت موسی ﷺ: ما او را پیش تو باز خواهیم آورد و او را از پیامبران قرار می‌دهیم.[2] ﴿قـال رب أنى يكـون لى غـلام﴾ چگونه دارای فرزند می‌شویم؟ ﴿و قد بلغنى الكبر﴾ در حالی که پیری گریبانم را گرفته است؟ در آن موقع یک‌صد و بیست سال از عمرش گذشته بود. ﴿و امرأتى عاقر﴾ و زنم نازا و عقیم است، همسـرش نود و هشت سال داشت. هر دو پیر و زنش نازا هم بود و هر یک از این دو سبب مانع تولد فرزند بود. ﴿قال كذلك الله يفعل ما يشاء﴾ گفت: خداوند

۱ـ ابن‌کثیر به نقل از قاضی عیاض آورده است: «بدانید که تمجید خدا از یحیی به حصور، همان‌طور که بعضی مفسران گفته‌اند به سبب عنین بودنش نبود، بلکه مفسران با درایت این را انکار کرده‌اند و گفته‌اند: چنین وصفی نقص و عیب است و لایق شأن پیامبران نیست، بلکه معنی آن معصوم بودن از گناهان است؛ یعنی به طرف گناه نمی‌رود، انگار خود را از هوس‌ها منع کرده است. و معلوم است که ناتوانی در نکاح نقص است، و فضل در این است که بتواند و مرتکب نشود، مانند عیسی که پرهیزگاری‌اش وی را از این کار باز داشت یا کفایت و عون خدا آدمی را از این عمل بازدارد، مانند یحیی.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۲۸۱.

همانند آن هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. هیچ چیزی او را ناتوان نمی‌کند و هیچ امری بر او عاصی نمی‌شود و برایش بزرگ نیست. ﴿قال رب اجعل لی آیة﴾ گفت: خدایا! در مورد بارداری زنم، برایم دلیلی مقرر فرما. ﴿قال آیتك ألاّ تکلم الناس ثلاثة أیـام إلا رمـزا﴾ گفت: علامتت این است که تا سه شبانه روز جز به صورت رمز و اشاره نمی‌توانی سخن بگویی. با این‌که صحیح و سالم هم هستی، غرض این است که مانعی آسمانی بر او عارض می‌شود و او را جز ذکر خدا از سخن گفتن مانع می‌شود. ﴿و اذکر ربك کثیراً﴾ یعنی خدا را بر نعمتش بسیار سپاسگزار باش، از سخن گفتن منع شده بود، اما از ذکر و یاد و تسبیح خدا منع نشده بود، و این امر در اعجاز بلیغ‌تر است. ﴿و سبح بالعشی و الإبکار﴾ با گفتن سبحان الله، خدا را در اول و آخر روز، از صفات تفص تبرئه نما. بر اساس قول ضعیفی منظور این است که برای خدا نماز بخوان. طبری گفته است: یـعنی بـا عـبادت شب و روزت پروردگارت را تعظیم کن.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و الله أعلم بما وضعت﴾ و ﴿ولیس الذکر کـالأنثی﴾ دو جـمله‌ی معترضه هستند که به قصد نشان‌دادن عظمت و والا مقامی مولود آمده‌اند.

۲ـ ﴿و إنی أعیذها﴾ صیغه‌ی مضارع برای دلالت بر استمرار و تجدد آمده است.

۳ـ ﴿و أنبتها نباتاً حسنا﴾ در مورد رشد و نمو آن را به کشتزاری تشبیه کرده است که آرام آرام رشد می‌کند، این سخن استعاره‌ی تبعیه است و مراد از آن پرورش، تکفل وی در تمامی احوال است.

۴ـ ﴿فنادته الملائکة﴾ جارچی عبارت است از جبرئیل، و برای تجلیل و تعظیم از مـقام جبرئیل، او را به نام جماعت نام برده است؛ چون جبرئیل رئیس فرشتگان است.

۵ـ ﴿بالعشی و الإبکار﴾ بین عشی و ابکار طباق، برقرار است.

فواید: اوّل؛ روایت شده است که ﴿حنة﴾، همسر عمران، پیر زال نازا بود، روزی در سایه‌ی درختی نشسته بود، پرنده‌ای را دید به جوجه‌هایش غذا می‌داد، در دل آرزوی

داشتن بچه کرد و مشتاقانه گفت: بار خدایا! بر من نذر باد اگر دارای فرزندی بشوم او را خدمتگزار بیت‌المقدس قرار دهم، آنگاه در زمانی که او باردار بود عمران درگذشت. راز نذر همین بود.[۱]

دوم؛ ابن‌کثیر در تفسیر آیه‌ی ﴿کلّما دخل زکریا...﴾ گفته است: آیه بر کرامت اولیاء دلالت دارد و در سنت نظیر این را فراوان می‌یابیم. و داستان جفنه با سندش از جابر نقل شده است که خلاصه‌ی آن چنین است: باری پیامبر ﷺ چند روز با گرسنگی دست به گریبان بود، به منزل دخترش، حضرت فاطمه زهرا رفت، چیزی را برای خوردن نیافت، حضرت فاطمه چیزی نداشت اما همسایه‌اش دوگرده نان وکمی گوشت برایش فرستاد، آن را در خمره‌ای گذاشت، دید خمره پر از گوشت و نان شده است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ ٱللهَ ٱصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ ٱصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ
ٱلْعَالَمِينَ ﴿۴۲﴾ يَا مَرْيَمُ ٱقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ ٱسْجُدِي وَ ٱرْكَعِي مَعَ ٱلرَّاكِعِينَ ﴿۴۳﴾ ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ ٱلْغَيْبِ
نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ
يَخْتَصِمُونَ ﴿۴۴﴾ إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ ٱللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَىٰ ٱبْنُ
مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلآخِرَةِ وَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿۴۵﴾ وَ يُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ مِنَ
ٱلصَّالِحِينَ ﴿۴۶﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذٰلِكِ ٱللهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
إِذَا قَضَىٰ أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۴۷﴾ وَ يُعَلِّمُهُ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْحِكْمَةَ وَ ٱلتَّوْرَاةَ وَ
ٱلْإِنْجِيلَ ﴿۴۸﴾ وَ رَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِنَ

۱ـ تفسیر ابوسعود ۱/ ۲۳۰.

ٱلطِّينِ كَهَيْئَةِ ٱلطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ ٱللهِ وَ أُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَ ٱلْأَبْـرَصَ وَ أُحْـيِ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ ٱللهِ وَ أُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُـيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَـةً لَكُـمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۴۹﴾ وَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِن رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا ٱللهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۵۰﴾ إِنَّ ٱللهَ رَبِّيْ وَ رَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ هَـٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۵۱﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای توانا داستان تولد یحیی‌بن زکریا را از پیرزالی نازا و پیرمردی فرتوت و از پا افتاده بازگفت، این امر مطابق سنت جاری در عالم هستی، امری است خارق عادت، به دنبال آن مطلبی بلیغ‌تر و جالب‌تر در زمینه‌ی خرق عادات را یادآور شده است و داستان تولد حضرت عیسی مسیح که بدون پدر به دنیا آمد را بیان داشته و این داستان از اولی بسی شگفت‌انگیزتر است. منظور از ذکر این قصه رد کردن نظر نصاری است که مدعی الوهیت حضرت عیسی می‌باشند. از این‌رو برای اثبات انسان بودنش تولد او را از مریم بتول و پاکدامن ذکر کرده است. و به دنبال آن مطالبی را آورده است که بر نبوت وی دلالت دارد، و یکی از پیامبران بزرگ است که به وسیله‌ی آنها خدا خوارق عادت را نشان داده است، و هیچ‌یک از اوصاف پروردگاری در او نیست.

معنی لغات: ﴿**أنباء**﴾ جمع نباء به معنی خبر است. ﴿**نوحیه**﴾ وحی یعنی القای معنی در نهاد به‌طور نهان. ﴿**أقلامهم**﴾ قلم چیزی است معروف که به وسیله‌ی آن می‌نویسند. و گاهی به معنی قسمت و سهم قرعه‌کشی است که در اینجا منظور همان است. ﴿**المسیح**﴾ مانند صدیق و فاروق یکی از القاب افتخارآمیز است. و اصل عبری آن مشیح است به معنی مبارک.[1] ﴿**وجیها**﴾ یعنی باشرف و جاه و مقام. وجاهت یعنی شرف و قدر. ﴿**المـهد**﴾

۱ـ الکشاف ۱/ ۲۷۸.

گهواره، بستر بچه. ﴿كهلا﴾ کهل سنی است در بین جوانی و پیری. برای مؤنث کهلة گفته می‌شود. ﴿الأكمه﴾ آنکه مادرزاد نابینا است. ﴿الأبرص﴾ انسان مبتلی به برص؛ یعنی سفیدی عارض بر پوست. مرض عضال یعنی بیماری طولانی و غیرقابل علاج.

تفسیر: ﴿و إذ قالت الملائكة يا مريم إن الله اصطفاك﴾ آن زمان را به یاد بیاور که فرشتگان، یعنی جبرئیل گفت: ای مریم! خدا از میان زنان تو را برگزیده و تو را به کرامات اختصاص داده است، ﴿و طهرك﴾ و تو را از ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها و تهمتی که یهود به تو زده‌اند پاک و منزه کرده است، ﴿و اصطفاك على نساء العالمين﴾ و تو را از میان دیگر زنان برگزیده است تا در به دنیا آوردن فرزندی بدون پدر، مظهر قدرت خدا باشی. ﴿يا مريم اقنتي لربك﴾ ای مریم! عبادت و پرستش پروردگارت را پیشه کن و به خاطر انتخاب شدنت او را سپاسگزار باش. ﴿و اسجدي و اركعي مع الراكعين﴾ با نمازگزاران نماز بخوان! ﴿ذلك من أنباء الغيب نوحيه إليك﴾ داستانی که بر تو برخواندیم، داستان همسر عمران و دخترش مریم پاکدامن و قصه‌ی یحیی‌بن زکریا، از جمله اخبار مهم غیب است که به صورت وحی بر تو نازل کردیم و قبلاً از آن بی‌خبر بودی. ﴿و ما كنت لديهم إذ يلقون أقلامهم أيهم يكفل مريم﴾ شما نزد آنان نبودی موقعی که در مورد کفالت مریم به رقابت و مسابقه و گفتگو برخاسته و قرعه‌ی فال می‌انداختند و هر یک خواستار کفالت و سرپرستی او بود، تو در بین آنها نبودی. ﴿و ما كنت لديهم إذ يختصمون﴾ و شما نزد آنان نبودی آنگاه که در مورد کفالت مریم نزاع داشتند. منظور این است که این اخبار وحی، از جانب خدای دانا و آگاه بود... روایت است که حنة وقتی مریم را به دنیا آورد و آن را در خرقه‌ای پیچید و به مسجد برد و آن را در کنار احبار که به صورت حجِ کعبه در بیت‌المقدس بودند، نهاد و به آنها گفت: این دختر نذری را بگیرید، آنگاه آنان درباره‌اش به مسابقه برخاستند. چون دختر پیشوایشان بود، برای کفالتش قرعه کشیدند و قرعه به نام زکریا درآمد و کفالتش را

به عهده گرفت.[۱] ابن‌کثیر گفته است: خدا مقرر داشت که زکریا کفیل او بشود تا مریم از او دانش سرشار و عمل نیکو فراگیرد. ﴿إذ قالت الملائكة يا مريم إن الله يبشرك بكلمة منه﴾ یعنی به تو مژده‌ی مولودی می‌دهد که به کلمه‌ای از جانب الله بدون واسطه‌ی پدر به وجود می‌آید. ﴿اسمه المسيح عيسى ابن مريم﴾ یعنی اسمش عیسی و لقبش مسیح و به مادرش منتسب است. تا نشان دهد که بدون پدر او را به دنیا آورده است. ﴿وجيها فى الدنيا و الآخرة﴾ در هر دو جهان سرور و بزرگ است، ﴿و من المقربين﴾ و در پیشگاه خدا قرب و منزلتی دارد. ﴿و يكلم الناس فى المهد و كهلا﴾ یعنی در زمان کودکی و قبل از زبان بازکردن و در عهد پیری با آنان سخن می‌گوید. زمخشری گفته است: «یعنی در این دو حالت، بدون تفاوت سخنان پیامبرانه می‌گوید».[۲] بدون شک این نهایت اعجاز را نشان می‌دهد. ﴿و من الصالحين﴾ و در صلاح و پرهیزگاری جزو به کمال رسیدگان است. ﴿قالت رب أنى يكون لى ولد و لم يمسسنى بشر﴾ مریم گفت: پروردگارا! من که شوهر ندارم و دست انسان به من نرسیده لست، چگونه دارای فرزند می‌شوم؟ ﴿قال كذلك الله يخلق ما يشاء﴾ این چنین فرمان خدا مهم و عظیم است و هیچ امری او را ناتوان نمی‌کند. به سبب والدین و بدون سبب می‌آفریند. ﴿إذا قضى أمرا فإنما يقول له كن فيكون﴾ وقتی قصد تحقق امری را بکند بدون تأخیر و نیاز به سبب به وجود می‌آید، فقط می‌گوید بشو آن هم بلادرنگ می‌شود. ﴿ويعلمه الكتاب﴾ نوشتن را به او می‌آموزد، ﴿و الحكمة﴾ و گفتار و اعمال استوار یا روشهای پیامبران را به او می‌آموزد، ﴿و التوراة و الإنجيل﴾ و او را حافظ تورات و انجیل قرار می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: عیسی هم تورات و هم انجیل را حفظ می‌کرد. ﴿و رسولا إلى بنى‌اسرائيل﴾ و او را به عنوان پیامبر به میان بنی‌اسرائیل می‌فرستد و می‌گوید: ﴿أنى قد جئتكم بآية من ربكم﴾ من دلیلی بر صدق خود از جانب

۱ـ طبری ۶/ ۳۵۱.

۲ـ الکشاف ۱/ ۲۷۸.

پروردگارتان آورده‌ام که عبارت است از معجزاتی که دلیل صدق من بوده و مؤید ادعای من. **﴿أنی أخلق لکم من الطین کهیئة الطیر﴾** از گل شکل پرنده می‌سازم، **﴿فأنفخ فیه فیکون طیراً بإذن الله﴾** در آن شکل می‌دمم به یاری خدا پرنده می‌شود. ابن‌کثیر گفته است: و چنان عملی را نیز انجام داد. شکل پرنده‌ای را می‌ساخت و سپس در آن می‌دمید به یاری خدا در جلو چشم عموم به پرواز درمی‌آمد، و این را معجزه‌ی دال بر رسالتش قرار داد.[1] و این معجزه‌ی اول بود. **﴿و أبریء الأکمه و الأبرص﴾** کور مادرزاد و مبتلی به بیماری برص را شفا می‌دهم. این معجزه دوم بود. **﴿و احی الموتی بإذن الله﴾** و مرده را زنده می‌کنم، البته تمام این کارها را به خواست خدا انجام می‌دهم؛ نه به قدرت خودم. قرطبی و دیگران آورده‌اند که چهار نفر را زنده کرد و آنها عبارت بودند از: دوستش به نام عازر، و پسر پیرزن، و دختری ده ساله، و سام‌بن نوح. به منظور دفع توهم الوهیتش، عبارت «باذن الله» را تکرار کرده است. این هم معجزه سوم بود. **﴿و أنبئکم بما تاکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم﴾** یعنی از نهانیهای احوالتان که در آن شکی ندارید شما را باخبر می‌کنم، به شخص خبر می‌داد چه خورده و چه را در منزل ذخیره کرده است. این هم معجزه چهارم بود. **﴿إن فی ذلك لآیة لکم إن کنتم مؤمنین﴾** اگر آیات خدا را تصدیق می‌کنید، در معجزاتی که به شما ارائه دادم دلیل و برهانی واضح و آشکار بر صدق من می‌یابید. سپس به آنها گفت: من رسالت حضرت موسی علیه السلام را تأیید می‌کنم. **﴿و مصدقا لما بین یدی من التوراة﴾** یعنی رسالت حضرت موسی و آنچه راکه در تورات آمده است تأیید و تصدیق می‌کنم. **﴿و لأحل لکم بعض الذی حرم علیکم﴾** آمده‌ام بعضی از چیزهای حرام در شریعت حضرت موسی را برایتان حلال کنم. ابن‌کثیر گفته است: این دلیل آن است که حضرت عیسی بعضی از شرایع تورات را نسخ کرده است و درست نیز همان

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۲۸۴.

است. ﴿و جئتکم بآیة من ربکم﴾ یعنی نشانه‌ی درستی رسالتم را آورده‌ام و آن این‌که خدابه وسیله‌ی معجزات مرا تأیید فرموده است. به منظور تأکید تکرار شده است. ﴿فاتقوا الله و أطیعون﴾ پس از خدا بترسید و از من اطاعت و پیروی کنید. ﴿إن الله ربی و ربکم فاعبدوه﴾ من و شما در بندگی او یکسانیم. ﴿هذا صراط مستقیم﴾ یعنی عبادت و پرهیزگاری و اقرار بر یگانگی او، راه مستقیم و بدون انحراف و کژی است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و إذ قالت الملائکة﴾ ملائکه را آورده و قصدش نشان دادن عظمت جبرئیل است، از باب تسمیه خاص است به اسم عام، و مجاز مرسل نام دارد.

۲ـ ﴿اصطفاك و طهرك و اصطفاك﴾ لفظ اصطفاک و همچنین کلمه‌ی «مریم» را تکرار کرده است و آن را اطناب می‌گویند.

۳ـ ﴿و لم یمسسنی بشر﴾ همان‌طور که به کنایه از نزدیکی و معاشرت جنسی، حرث و لباس و مباشرت را آورده است به کنایه از آن مس را آورده است.

۴ـ ﴿و لأحل لکم بعض الذی حرم﴾ در بین دو لفظ (احل) و (حرم) طباق وجود دارد که از محسنات بدیعی است. همان‌طور که در چند موضع حذف و در چند جا اطناب آمده است، نکات بلاغی دیگر نیز آمده است که به منظور خودداری کردن از اطاله‌ی کلام از آن صرف‌نظر کردیم.

فواید: در اینجا ﴿کذلك الله یخلق ما یشاء﴾ آورده و در داستان یحیی گفته است: ﴿کذلك الله یفعل ما یشاء﴾ راز نهفته در این مسأله عبارت است از این‌که خلق عیسی بدون پدر و اختراع بدون سبب معمولی است ولیکن مناسب آن است به خلق تعبیر شود، درصورتی که در خلق یحیی زوج و زوجه هر دو موجودند. اما وجود پیری و نازائی از موانع معمولی به شمار می‌آیند، پس مناسب آن است با فعل تعبیر شود. والله اعلم.

یادآوری: بعضی از دانشمندان گفته‌اند حکمت این‌که خدای متعال در قرآن کریم جز «مریم» از اسم هیچ زنی نام نبرده، این است: به صورتی نهان و زیبا گفته‌ی نصاری را

رد کرده است که گفته‌اند: مریم همسر خدا می‌باشد؛ زیرا فرد بزرگ و باعظمت از نام‌بردن زنش در حضور مردم ابا دارد. و نیز برای این‌که عیسی را به او نسبت بدهد. از این‌رو در آیه شریفه گفته است: ﴿اسمه المسیح عیسی بن مریم﴾.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ ٱلْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى ٱللَّهِ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ ٱللَّهِ آمَنَّا بِٱللَّهِ وَ ٱشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ ٱتَّبَعْنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾ وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ ٱللَّهُ وَ ٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَاكِرِينَ ﴿٥٤﴾ إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوْقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٥٥﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾ وَ أَمَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ ٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾ ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ ٱلآيَاتِ وَ ٱلذِّكْرِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾ ٱلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾ إِنَّ هٰذَا لَهُوَ ٱلْقَصَصُ ٱلْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ وَ إِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ بِٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات شریف درباره‌ی داستان عیسی مسیح بحث می‌کنند. در آیات قبلی خدا مژده‌ی تولد حضرت مسیح را به مریم

داد، و بعد از آن به ذکر معجزاتش پرداخت، تمام آنها دلایل قطعی صحت و صدق نبوتش می‌باشند، با وجود دلایلی که به عنوان تأیید از جانب خدا آمد اما جمع کثیری از بنی‌اسرائیل به او ایمان نیاوردند، و دشمنان خدا یعنی (یهود) کمر به قتل او بستند، اما خدا او را از شر آنان رهانید و او را به آسمان بالا برد.

معنی لغات: ﴿**أحس**﴾ یعنی دریافت و محقق شد. اصل آن از احساس به معنی درک به وسیله‌ی بعضی از حواس پنجگانه می‌باشد. ﴿**الحواريون**﴾ جمع حواری به معنی برگزیده است. زنان شهرنشین به خاطر خلوص رنگ و سفیدیشان، حواری گفته می‌شوند. حواریون پیروان و یاران حضرت عیسی می‌باشند، مانند یاران پیامبرﷺ که به سبب صفای باطن و پاکی قلوبشان آنها را حواریون نامیده‌اند. ﴿**و مكروا**﴾ مکر به معنی فریب است، در اصل برای تلاش جهتِ ایجاد فساد به طور پنهانی به کار می‌رود. زجاج گفته است: ﴿**مكر الليل**﴾ به معنی ستم کرد. و مکر خدا یعنی بدون این‌که خود بدانند آنان را زیر نظر بگیرد. آنچه که ذکر شد از فراء و دیگران نقل شده است. ﴿**نبتهل**﴾ در دعا تضرع و زاری کنیم. در اصل «ابتهال» به معنی نفرین است، «بهله» به معنی نفرین است.

سبب نزول: وقتی نصارای نجران به خدمت پیامبرﷺ آمدند و در مورد حضرت عیسیعليه السلام به جدل پرداختند و به پیامبرﷺ گفتند: چرا به پیامبر ما ناسزا می‌گویی؟ پیامبرﷺ گفت: چه می‌گویم؟ گفتند: می‌گویی: بنده‌ی خدا می‌باشد. گفت: بله او بنده و پیامبر خدا و کلمه‌ی اوست که خدا آن را بر عذرای پاکدامن القا فرمود. آنها عصبانی شده و گفتند: آیا هرگز انسانی بدون پدر را دیده‌ای؟ اگر راست می‌گویی نمونه‌ی دیگر برای ما بیاور. آنگاه خدا ﴿**إن مثل عيسى عند الله كمثل آدم**﴾ را نازل کرد. روایت است وقتی پیامبرﷺ آنان را به اسلام خواند گفتند: قبل از تو ما مسلمان بوده‌ایم. گفت: دروغ گفتید، سه چیز شما را از اسلام مانع است: این‌که می‌گویید: خدا فرزند برگرفته، و این‌که گوشت گراز می‌خورید، و این‌که برای صلیب سجده می‌برید. سپس گفتند: پس پدر

عیسی کیست؟ آیه‌ی مباهله نازل شد. آنگاه پیامبرﷺ آنها را به مباهله دعوت کرد. آنها به همدیگر می‌گفتند: اگر مباهله کنید، دره‌ای از آتش شعله‌ور شما را در کام خود فرو خواهد برد. پس گفتند: آیا چیزی دیگر پیشنهاد نمی‌کنی؟ پیامبرﷺ فرمود: یا مسلمان شوید، یا جزیه بدهید، یا آماده‌ی جنگ باشید آنها جزیه را پذیرفتند.[۱]

تفسیر: ﴿**فلما أحس عیسی منهم الکفر**﴾ وقتی دریافت که یهود بر کفر مصمم و بر گمراهی اصرار می‌ورزند و قصد قتل او را دارند، ﴿**قال من أنصاری إلی الله؟**﴾ گفت: در دعوت به سوی خدا چه کسی مرا یاری می‌دهد؟ مجاهد گفته است: یعنی چه کسی از من پیروی می‌کند؟ ﴿**قال الحواریون نحن أنصار الله**﴾ مؤمنان پاکنهاد پیرو او گفتند: ما یاوران دین خدا هستیم. ﴿**آمنا بالله و اشهد بأنّامسلمون**﴾ ما خدا را و آنچه را که تو آورده‌ای تصدیق می‌نماییم، تو گواهی بده که پذیرای رسالت تو هستیم و مخلصانه تو را یاور می‌باشیم. ﴿**ربنا آمنا بما أنزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین**﴾ یعنی بار خدایا! به آیاتت ایمان آوردیم و از پیامبرت، حضرت عیسی پیروی کردیم. ما را از زمره‌ی آنان بنویس که به یگانگی تو و صداقت پیامبرت گواهی دادند. سپس خدای متعالی درباره‌ی یهودیان توطئه‌گر خبر داد که قصد قتل عیسی را کرده بودند و فرمود: ﴿**و مکروا و مکر الله**﴾ خواستند او را بکشند اما خدا او را از شر آنان نجات داد و بدون این‌که دست کسی از آنان به او برسد خدا او را به آسمان برد، و مشابهی از او بر «یهودا»ی خاین نمایان شد. از باب مشاکله به مکر نامیده شده است.[۲] و از این‌رو خدا می‌فرماید: ﴿**و الله خیر الماکرین**﴾ خدا از تمام حیله‌گران قوی‌تر است. به‌طوری‌که نابودی آنها را در تدبیرشان قرار داده؛ یعنی نیرنگشان سبب نابودیشان گشت. و در حدیث آمده است: ﴿**اللهم امکرلی و لاتمکر علیّ**﴾.

۱ـ قرطبی ۱۰۳/۴ و اسباب نزول واحدی ص ۵۸.

۲ـ مشاکله یعنی توافق در لفظ و اختلاف در معنی. قبلاً بیان شده است.

﴿إذ قال الله يا عيسى إنى متوفيك و رافعك إلى﴾ آنگاه که خداوند فرمود: یا عیسی! اول شما را به آسمان می‌برم و سپس بعد از سر آمدن مدت معین عمرت تو را می‌کشم، و منظور مژده‌ی نجاتش از توطئه‌ی یهود است، و بردن او به آسمان به سلامت و بدون رسیدن اذیت و آزار از یهود به وی می‌باشد. قتاده گفته است: در این عبارت تقدیم و تأخیر وجود دارد؛ یعنی اول تو را به آسمان می‌برم و سپس مرگ به سراغت می‌آید. طبری می‌گوید: دیگران گفته‌اند: معنی آن چنین است: وقتی خدا گفت: یا عیسی من تو را به آسمان می‌برم و تو را از کفر کافران پاکیزه می‌کنم و بعد از فرود آمدنت به دنیا تو را می‌کشم.[1] ﴿و مطهرك من الذين كفروا﴾ تو را از شر اشراری که قصد کشتنت را دارند نجات می‌دهم. حسن گفته است: او را از یهود و نصاری و گروه کافران قوم خود، پاکیزه کرد. ﴿و جاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا إلى يوم القيامة﴾ پیروانت که به تو ایمان دارند، بر آنان که پیامبریت را انکار می‌کنند تا روز قیامت تفوق داده‌ایم. در تفسیر جلالین گفته است: ﴿الذين اتبعوك﴾ یعنی مسلمانان و نصاری که پیامبریت را تصدیق کرده‌اند. ﴿فوق الذين كفروا﴾ که عبارتند از یهود، با دلیل و شمشیر بر آنان تفوق خواهند داشت. ﴿ثم إلىّ مرجعكم فأحكم بينكم فيما كنتم فيه تختلفون﴾ سپس سرانجامتان نزد من (خدا) است، آنگاه مطابق حق و عدالت در بین عموم شما در مورد عیسی که مورد اختلاف شماست، قضاوت خواهم کرد. ﴿فأما الذين كفروا فأعذبهم عذابا شديداً فى الدنيا و الآخرة﴾ آنان که به نبوت تو کافر و مخالف آیین تو هستند، مورد عذاب سخت دنیا و آخرت قرار می‌گیرند، در دنیا با قتل و اسارت و در آخرت با آتش جهنم روبرو می‌شوند.

۱ـ طبری ۴۵۸/۳ اما گفته‌ی بعضی از مفسران که سه ساعت قبل از رفع، مرد و سپس به آسمان برده شد و گفته‌ی دیگران که می‌گویند: منظور از وفات خواب است، هر دو قول ضعیفند. و محققان آن را مردود دانسته‌اند. قرطبی گفته است: صحیح آن است که بدون مرگ خدا او را به آسمان برد، حسن و ابن زید چنین گفته‌اند و طبری آن را پذیرفت و از ابن‌عباس صحیح همان است.

﴿و ما لهم من ناصرین﴾ یاور و معینی ندارند که عذاب خدا را از آنان دفع و دور کند. **﴿و أما الذین آمنوا و عملو الصالحات فیوفیهم أجورهم﴾** به مؤمنان پاداش اعمال نیکشان را کامل و بدون کم و کاست می‌دهم. **﴿و الله لایحب الظالمین﴾** خدا که ستمگر را دوست ندارد، خود چگونه ستم می‌کند؟ **﴿ذلك نتلوه علیك﴾** یعنی ای محمد! این اخبار که برایت می‌خوانیم، **﴿من الآیات و الذکر الحکیم﴾** از آیات قرآن و احکام است که نه حالا و نه در آینده، باطل و فساد به آن روی نمی‌آورد. **﴿إن مثل عیسی عندالله کمثل آدم﴾** این‌که عیسی را بدون پدر خلق کرده است و از جمله عجایبات به شمار می‌آید، همانند خلق آدم است. **﴿خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون﴾** آدم را بدون پدر و مادر خلق کرد و به آن گفت: پدید آی! و (بی‌درنگ) پدید آمد. پس مسأله‌ی عیسی از مسأله‌ی آدم عجیب‌تر نیست. **﴿الحق من ربك فلا تکن من الممترین﴾** این همان سخن درست درباره‌ی عیسی می‌باشد بنابراین شک و تردید نداشته باش. **﴿فمن حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم﴾** بعد از این‌که موضوع برایت روشن شد، هرکس در مورد عیسی به جدال پرداخت، **﴿فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم﴾** پس بگو: بیایید و هر یک از ما خود و فرزندان و همسرانش را بخواند و به مباهله بپردازد. در صحیح مسلم آمده است: وقتی پیامبرﷺ حضرت فاطمه، حسن و حسین را خواند گفت: بار خدایا! آنها خانواده‌ی من هستند. **﴿ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین﴾** آنگاه به زاری در پیشگاه خدا دست دعا به سوی وی برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنّا می‌نماییم. وقتی آنان را به مباهله خواند، سرباز زدند و به دادن جزیه رضایت دادند. ابن‌عباس می‌گوید: اگر آنهایی که با پیامبر مباهله می‌کردند به مباهله می‌رفتند، تمام افراد خانواده‌ی خود را از دست می‌دادند، و مال و نامی برایشان باقی نمی‌ماند. ابوحیان گفته است: علت این‌که نصاری از مباهله سرباز زدند، این بود که چون می‌دانستند پیامبرﷺ

در نبوتش صادق است، و این بر صدق نبوت حضرت رسول دلیل است.[۱] سپس خدا فرمود: ﴿إن هذا لهو القصص الحق﴾ یعنی ای محمد! آنچه دربارهٔ عیسی برایت باز گفتیم، خبری است حق و بدون شک و تردید. ﴿و ما من إله إلا الله﴾ غیر از خدا معبودی به حق موجود نیست. در این آیه نظر تثلیث (سه گانگی) نصاری رد می‌شود. ﴿و إن الله لهو العزیز الحکیم﴾ و همانا خدا در ملکش مقتدر و در صنعش باریک‌بین است. ﴿فإن تولوا فإن الله علیم بالمفسدین﴾ اگر از اقرار به یگانگی خدا رو برتافتند معلوم می‌شود که مفسدند و خدا از حال آنها باخبر است و در قبال آن آنها را کیفر شدید می‌دهد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فلما أحس﴾ ابوحیان گفته است: در آن استعاره است؛ زیرا کفر محسوس نیست، بلکه از طریق ذهن و ذکاوت درک می‌شود، بنابراین اطلاق حس بر آن از نوع استعاره می‌باشد.

۲ـ ﴿و الله خیر الماکرین﴾ در بین لفظ «مکر» و «ماکرین» جناس اشتقاق به صورت مشاکله برقرار است.

۳ـ ﴿فیوفیهم أجورهم﴾ به منظور تنوع در فصاحت، التفات از ضمیر متکلم به ضمیر غایب آمده است.

۴ـ ﴿الحق من ربك﴾ هدف از یادآوری «ربوبیت» خدا، و اضافه‌کردن آن به پیامبر ﷺ به خاطر نشان دادن شرافت پیامبر ﷺ است.

۵ـ ﴿فلا تکن من الممترین﴾ بنا به نظر ابوسعود از باب برانگیختن و به هیجان آوردن است تا بیشتر ثابت قدم شود. ابولطیفه، صاحب بحرالمحیط گفته است: یک نفر از جنید پرسید: چگونه خدا صفت «مکر» را به خود نسبت می‌دهد حال آنکه آن را از دیگران ننگ دانسته است؟ گفت: نمی‌دانم چه می‌گویی اما شاعر سروده است:

۱ـ البحر المحیط ۳/ ۴۸.

کاری که از غیر تو در نظرم زشت است، از تو نیکو و پاک است.

سپس گفت اگر بیندیشی جوابت را داده‌ام.(۱)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ ٱللهَ وَ لاَنُشْرِكَ بِهِ
شَيْئاً وَ لاَيَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ ٱللهِ فَإِن تَوَلَّوا فَقُولُوا ٱشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۶۴﴾
يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِيْ إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أُنْزِلَتِ ٱلتَّوْرَاةُ وَ ٱلْإِنْجِيلُ إِلاَّ مِنْ بَعْدِهِ أَفَلاَ
تَعْقِلُونَ ﴿۶۵﴾ هَاأَنْتُمْ هٰؤُلاَءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَ
ٱللهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَتَعْلَمُونَ ﴿۶۶﴾ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَ لاَنَصْرَانِيّاً وَلٰكِن كَانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ
مَاكَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿۶۷﴾ إِنَّ أَوْلَىٰ ٱلنَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ
ٱللهُ وَلِيُّ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۸﴾ وَدَّت طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ
مَا يَشْعُرُونَ ﴿۶۹﴾ يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ ٱللهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۷۰﴾ يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ لِمَ
تَلْبِسُونَ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ ٱلْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۷۱﴾ وَ قَالَت طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ
آمِنُوا بِٱلَّذِی أُنْزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ ٱلنَّهَارِ وَ ٱكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۷۲﴾ وَ لاَتُؤْمِنُوا
إِلاَّ لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ ٱلْهُدَىٰ هُدَى ٱللهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُمْ
قُلْ إِنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ ٱللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۷۳﴾ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَ ٱللهُ ذُو
ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾﴾

* * *

۱ـ البحر المحيط ۴۸/۳.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که قرآن بر نصاری اقامه‌ی دلیل کرد و ادعای آنان را در مورد الوهیت مسیح باطل نمود، هر دو گروه (یهود و نصاری) را به توحید و پیروی از پدر پیامبران، حضرت ابراهیم‌ﷺ دعوت کرد تا آیین پاک و باگذشت او راکه آیین اسلام است دنبال کنند؛ زیرا آن‌طور که دو گروه گمان می‌کردند، او نه یهودی بود و نه نصرانی، سپس معلوم کرد که شایسته‌ترین انسانی که لیاقت انتساب به ابراهیم را داشته باشد، همانا حضرت محمدﷺ و امتش می‌باشند.

معنی لغات: ﴿**سواء**﴾ سواء به معنی عدل و میزان است. ابو عبیده گفته است: تو را به «سواء» (راستی و عدالت) فرا می‌خواند از او بپذیر. ﴿**أولی**﴾ شایسته‌تر. ﴿**ودت**﴾ آرزو کرد. ﴿**تلبسون**﴾ در آمیختن، مخلوط کردن، به اشتباه افتادن. ﴿**وجه‌النهار**﴾ اول روز. به وجه نامیده شده است؛ زیرا اولین قسمت آن اول نمایان می‌شود. شاعر گفته است: ﴿**من كان مسرورا بمقتل مالك فليأت نسوتنا بوجه نهار**﴾.[1]

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که احبار یهود و نصارای نجران، در خدمت پیامبرﷺ جمع شدند، و در مورد حضرت ابراهیم به نزاع برخاستند، یهودیان می‌گفتند: ابراهیم فقط یهودی بود، و نصاری می‌گفتند: حتماً نصرانی بود، آنگاه آیه‌ی: ﴿**ماكان ابراهيم يهوديا و لا نصرانيا و لكن...**﴾ نازل شد.[2]

تفسیر: ﴿**قل يا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بيننا و بينكم**﴾ یعنی به آنها بگو: ای گروه یهود و نصاری! به طرف گفتاری بشتابید که میان ما و شما مشترک است و در میان ما به انصاف حکم می‌کند و آن این‌که ﴿**ألا نعبد إلا الله و لانشرك به شيئاً**﴾ فقط او را عبادت کنیم و شریکی برایش قرار ندهیم. ﴿**و لايتخذ بعضنا بعضا أرباباً من دون الله**﴾ و همان‌طور یهود و نصاری، عزیر و عیسی را پرستش کردند و از احبار و رهبان در مورد حلال و حرام

۱ـ مجمع‌البیان ۲ / ۴۵۶.

۲ـ مجازالقرآن ابی عبیده ص ۹۷.

کردن اطاعت نمودند، ما یکدیگر را پرستش و اطاعت نکنیم. روایت است وقتی این آیه نازل شد عدی بن حاتم گفت: یا رسول الله! ما آنها را پرستش نمی‌کردیم، پیامبر ﷺ فرمود: آیا برای شما چیزها را حلال یا حرام نمی‌کردند؟ گفتم: بله می‌کردیم. پیامبر ﷺ گفت: این همان است. ﴿**فإن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون**﴾ در صورتی که از توحید سر برتافتند و همان دعوت عادلانه را نپذیرفتند، شما بگویید: ای جماعت اهل کتاب! شما گواه باشید ما موحد و مسلمانیم، به یگانگی خدا معترف و عبادت را خالصانه برای او انجام می‌دهیم. ﴿**یا أهل الکتاب لم تحاجون فی إبراهیم**﴾ ای زمره‌ی اهل کتاب! چرا درباره‌ی ابراهیم به مجادله و نزاع برخاسته‌اید و گمان می‌برید که بر دین شما بود. ﴿**و ما أنزلت التوراة و الإنجیل إلا من بعده**﴾ یعنی در حالی که این ادیان قرنهای متمادی بعد از او سر از پرده بیرون آوردند، پس چگونه می‌تواند تابع آنها باشد؟ ﴿**أفلا تعقلون**﴾ آیا نادرستی گفتار خود را درک نمی‌کنید؟ فاصله‌ی بین حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام یک‌هزار سال بود، و فاصله‌ی بین حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام دو هزار سال بود، پس چگونه عاقل چنان سخنی را می‌گوید؟ استفهام برای توبیخ است. ﴿**ها أنتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم**﴾ یعنی شما ای جماعت یهود و نصاری! در مورد حضرت عیسی به جدل و نزاع برخاستید، در صورتی‌که در زمان او زندگی می‌کردید و گمانی را پیش گرفتید که پیش گرفتید. ﴿**فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم**﴾ یعنی پس چرا درباره‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام ودینش به جدل و نزاع برخاسته و دینش را بدون آگاهی، به یهود و یا نصاری نسبت می‌دهید؟ آیا چنین امری سفاهت و ابلهی نیست؟ ﴿**و الله یعلم و أنتم لاتعلمون**﴾ خدا به حقیقتِ امر ابراهیم آگاه است و شما از آن بی‌خبرید. ابوحیان گفته است: این بیان فراخوانی است به این‌که گوش بدهید. مانند آن است که می‌خواهی به یک نفر خبری بدهی که آن را نمی‌داند، به او می‌گویی، گوش کن چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی؟[۱]

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۲۹۱.

سپس خدا در مورد حضرت ابراهیم آنان را تکذیب کرده و گفته است: ﴿**ما کان إبراهیم یهودیا و لانصرانیا**﴾ یعنی ابراهیم نه بر آیین یهود بود و نه بر دین نصرانیت؛ زیرا که یهودیت دینی است تحریف شده از شریعت حضرت موسی، و همچنین نصرانیت؛ زیرا تحریفی است از شرع حضرت عیسی. ﴿**ولکن کان حنیفا مسلماً**﴾ یعنی از تمام ادیان نادرست سر بر تافته و به سوی آیین درست و مستقیم رو نهاده بود. ﴿**و ما کان من المشرکین**﴾ مسلمان بود نه مشرک. به طریق تعریض کفر آنان را می‌رساند که گفته‌اند: عزیر پسر خدا است و مسیح پسر خدا. و نیز ادعای مشرکان را رد می‌کند که گویا بر آیین حضرت ابراهیم هستند. ﴿**إن أولی الناس بإبراهیم للذین اتبعوه**﴾ شایسته‌ترین انسان به انتساب به ابراهیم پیروانش هستند که راه و رسم و روش او را در زمان خودش و بعد از او پیش گرفتند، ﴿**وهذا النبي**﴾ و همین حضرت محمد ﷺ ﴿**و الذین آمنوا**﴾ وکسانی که به محمد ﷺ ایمان آورده‌اند، شایسته هستند که بگویند ما بر آیین او هستیم، نه شما. ﴿**والله ولی المؤمنین**﴾ خدا حافظ و یاور مؤمنان است... و زمانی که یهود بعضی از یاران پیامبر ﷺ را به سوی یهودیت خواندند، گفته‌ی حق نازل شد: ﴿**ودّت طائفة من أهل الکتاب لو یضلونکم**﴾ گروهی از اهل کتاب آرزوی گمراهی شما را می‌کردند که شما را به دین خود درآورند و بدین‌وسیله حسادت و نافرمانی را نشان می‌دادند. ﴿**و ما یضلون إلا أنفسهم**﴾ بار گناه و کیفر آن جز بر آنان نیست؛ زیرا به سبب آن عذابشان چند برابر می‌شود. ﴿**و ما یشعرون**﴾ یعنی در نمی‌یابند، سپس قرآن به سبب عمل ناپسندشان آنان را توبیخ کرده و گفته است: ﴿**یا أهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل**﴾ ای اهل کتاب! چرا حق و ناروا و باطل را باالقاء شبه و تحریف و تبدیل، مخلوط می‌کنید؟ ﴿**و تکتمون الحق و أنتم تعلمون**﴾ و صفت محمد را که در کتب شما آمده است کتمان می‌کنید، در حالی که از آن باخبر و آگاهید؟ سپس خدای متعال نوعی دیگر از نیرنگ و ناپاکی آنها را باز گفته است و آن این‌که در آغاز روز اسلام خود را نشان می‌دهند، سپس در آخر همان روز از دین برمی‌گردند، تا

مردم را در مورد دین اسلام به شک بیندازند. و فرمود: ﴿و قالت طائفة من أهل الکتاب آمنوا بالذی أنزل علی الذین آمنوا وجه النهار﴾ ابن‌کثیر گفته است: این نیرنگی بود که می‌خواستند به وسیله‌ی آن کارو بار دین را بر ضعیفان مشتبه کنند، در بین خود مشاوره کردند و قرار شد در اول روز اسلام خود را اعلام بدارند و با مسلمانان نماز را اقامه کنند، و با فرا رسیدن آخر روز به دین سابق برگردند تا نادانان بگویند آگاهی یافتن از عیب و نقص دین اسلام باعث شد که آنها به دین خود برگردند.[1] ﴿و اکفروا آخره﴾ و در آخر روز به اسلام کافر شوید. ﴿لعلهم یرجعون﴾ بلکه در دین خود شک پیدا کنند و از آن برگردند. ﴿و لاتؤمنوا إلا لمن تبع دینکم﴾ این قسمت تتمه‌ی سخنان یهود است که خدا آن را حکایت کرده است و معنی آیه از این قرار است: تصدیق نکنید و راز خود را ابراز ندارید و به هیچ‌کس اطمینان حاصل نکنید مگر این‌که بر دین شما می‌باشد. ﴿قل إن الهدی هدی الله﴾ به آنان بگو ای محمد که هدایت در دست شما نیست، بلکه هدایت، همان هدایت خداست. هرکس را که بخواهد به ایمان هدایت کرده و همان‌طور که مؤمنان را هدایت کرده او را نیز هدایت کرده و بر ایمان ثابت نگه می‌دارد. این جمله‌ی معترضه می‌باشد. سپس بعد از آن جمله‌ی معترضه، بقیه‌ی گفتار یهود را یادآور شده و گفته است: ﴿أن یؤتی أحد مثل ما أوتیتم أو یحاجوکم عند ربکم﴾ یهود به یکدیگر می‌گفتند: کسی را تصدیق نکنید مگر این‌که بر دین شما باشد و از دین شما پیروی کند. درباره‌ی کسی که ادعای پیامبری می‌کند بنگرید، اگر پیرو دین شما باشد او را تصدیق کنید، وگرنه او را تکذیب کنید. به نبوت هیچ‌کس اقرار و اعتراف نکنید مگر این‌که بر دین شما باشد. مبادا آنچه به شما داده شده به دیگری داده شود، و مبادا در پیشگاه خدا علیه شما دلیل اقامه کند. پس اگر به نبوت محمد اقرار کنید و به دینش در نیایید در روز قیامت

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۲۹۱.

بر شما حجت خواهد داشت. غرض آنها نفی نبوت پیامبرﷺ است. ﴿قل إن الفضل بيدالله يؤتيه من يشاء﴾ ای محمد! به آنها بگو: کار نبوت در اختیار شما نیست بلکه در دست خداست و بزرگی و خیر و برکت در قبضه‌ی قدرت خدا قرار دارد، به هر کس که خود بخواهد آن را عطا می‌کند. ﴿و الله واسع عليم﴾ عطایا و بخشش خدا فراوان است، می‌داند چه کسی لیاقت آن را دارد. ﴿يختص برحمته من يشاء﴾ هرکس راکه خود بخواهد به رحمت خویش مختص می‌گرداند. ﴿و الله ذو الفضل العظيم﴾ کرم و عنایتش وسیع است، محدود و ممنوع نیست.

نکات بلاغی: این آیات اقسام فصاحت و بلاغت را به شرح زیر در خود جا داده است: در جمله‌ی ﴿إلى كلمة﴾ مجاز وجود دارد؛ چرا که اسم واحد را بر جمع اطلاق کرده است. و در ﴿أرباباً﴾ تشبیه مقرر است؛ زیرا اطاعت از فرمان رؤسای دین را در زمینه‌ی حلال و حرام کردن به اطاعت از خداوند تشبیه کرده است. و طباق در گفته‌ی ﴿الحق بالباطل﴾ وجود دارد و جناس تام در ﴿يضلونكم و يضلون﴾ و جناس اشتقاق در ﴿أولى﴾ و ﴿ولىّ﴾، و تکرار در بسی موارد و حذف نیز در موارد زیادی به‌کار رفته است.

فواید: پیامبرﷺ نامه‌ای به امپراطور روم نوشت و او را به اسلام فراخواند و به آیه‌ی شریفه‌ای استشهاد کرد که در آن دعوت به عبادت خالص برای خدای یگانه آمده است. متن نامه همان‌طور که در صحیح مسلم آمده است چنین می‌باشد: «بسم الله الرحمن الرحیم، از محمد پیامبر خدا به هرقل بزرگ روم، درود بر آن کس که از هدایت پیروی می‌کند. اما بعد! تو را به دین اسلام دعوت می‌کنم مسلمان شو تا در امان بمانی. اگر مسلمان شوی خدا دو پاداش را به شما می‌دهد، و اگر امتناع نمایی یقیناً گناه کشاورزان و خدمه را بر دوش می‌گیری. (و ای اهل کتاب بیایید از گفتاری پیروی کنیم که در بین ما و شما یکسان است و آن این‌که جز خدا کسی را نپرستیم و چیزی را شریکش قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد، در

صورتی که رو بر تافتند بگویید: شما گواه باشید ما مسلمانیم)».[۱]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُم مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَايُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاَّ مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِماً ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي ٱلْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَىٰ ٱللهِ ٱلْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَ ٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ ٱللهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُوْلَئِكَ لَاخَلَاقَ لَهُمْ فِي ٱلآخِرَةِ وَ لَايُكَلِّمُهُمُ ٱللهُ وَ لَايَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَ لَايُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾ وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِٱلْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ ٱلْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ ٱلْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ ٱللهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِندِ ٱللهِ وَ يَقُولُونَ عَلَىٰ ٱللهِ ٱلْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ ٱللهُ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْحُكْمَ وَ ٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِن دُونِ ٱللهِ وَلٰكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ ٱلْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَ لَايَأْمُرَكُم أَنْ تَتَّخِذُواْ ٱلْمَلَائِكَةَ وَ ٱلنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُمْ بِٱلْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُم مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال زشتی و حیله و نیرنگ و ناروایی اهل کتاب را بیان کرد به دنبال آن به ذکر بعضی از اوصاف مخصوص یهود پرداخت که عبارت است از خیانت آنان از ناحیه‌ی مالی و دینی؛ زیرا با تحریف کتاب خدا از معنای اصلی آن و با حلال دانستن خوردن مال مردم به ناروا، به خدا و مردم خیانت کرده‌اند.

۱ـ به صحیح مسلم و بخاری مراجعه کنید.

معنی لغات: ﴿**قنطار**﴾ یعنی مال فراوان، قبلاً بیان شده است. ﴿**قائما**﴾ یعنی مرتب و مداوم آن را مطالبه کنید. ﴿**الأمیین**﴾ درس‌ناخوانده‌ها. منظور عرب است. امّی یعنی انسانی که خواندن و نوشتن بلد نیست، و اعراب چنان بودند. ﴿**یلوون**﴾ از ریشه لَی به معنی پیچاندن و فتیله کردن است. می‌گویی «لویت یده» یعنی دستش را فتیله‌پیچ کردم، منظور این است آنها زبان خود را می‌پیچند تا از آیات نازل شده رو برتابند و آن را به عباراتی تحریف شده تبدیل کنند. ﴿**لا خلاق**﴾ نصیبی از رحمت خدا ندارند. ﴿**ربانیین**﴾ جمع ربانی منسوب به رب است. طبری گفته است: معنیش چنین است: حکیم و عالم شوید.(۱)

سبب نزول: اشعث بن قیس می‌گوید: من و یک نفر یهودی بر سر یک قطعه زمین اختلاف داشتیم، یهودی حق مرا انکار می‌کرد، دعوی را پیش پیامبرﷺ بردم. پیامبرﷺ به من گفت: بیّنه و دلیلی داری؟ عرض کردم خیر. به یهودی گفت: سوگند یاد کن. گفتم: قسم می‌خورد و مال مرا می‌برد، خدا آیه‌ی ﴿**إن الذین یشترون بعهد الله...**﴾ را نازل کرد.(۲)

تفسیر: ﴿**و من أهل الکتاب من إن تأمنه بقنطار یؤدّه إلیك**﴾ هستند از جماعت یهود افرادی که اگر مال فراوانی را به امانت نزدشان قرار دهی آن را به تو پس خواهند داد، مانند عبدالله بن سلام که یک نفر قریشی هزار اوقیه طلا را نزدش به ودیعه نهاد و آن را بدون کم و کاست باز پس داد. ﴿**و منهم من إن تأمنه بدینار لایؤدّه إلیك**﴾ بعضی از آنها را حتی بر یک دینار نمی‌توان امین دانست؛ چون خیانت می‌کنند، مانند فنحاص بن عازوراء که یک نفر قریشی دیناری را به امانت نزدش نهاد اما آن را انکار کرد. ﴿**إلا ما دمت علیه قائماً**﴾ یعنی مگر این‌که همیشه مراقب او باشی و بر او گواه بگیری.

۱ـ طبری ٦/ ۵۴۰.

۲ـ قرطبی ۴/ ۱۲۰.

﴿ذلك بأنهم قالوا ليس علينا فى الأميين سبيل﴾ یعنی این گمان که خدا اموال امیین -یعنی عرب- را برای آنان مباح کرده است، آنان را به خیانت وامی‌داشت. روایت شده است که یهود گفته‌اند: (ما فرزندان و دوستان خدا هستیم و مردم بندگان ما هستند)، پس اگر ما مال بندگان خود را بخوریم کسی حق اعتراض را ندارد، و گفته می‌شود که آنها گفته‌اند: خدای متعال مال افرادی را که بر آیین ما نیستند برای ما مباح کرده است. ﴿و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون﴾ با چنین ادعایی به خدا دروغ می‌بندند، در حالی که خود می‌دانند دروغگو و افتراگرند. روایت شده است وقتی که گفتند: ﴿ليس علينا فى الأميين سبيل﴾ پیامبر ﷺ گفت: دشمنان خدا دروغ گفتند. هرچه در عهد جاهلیت بود در زیر این دو پایم قرار گرفته و باطل شد، جز امانت که باید پاک و ناپاک، خوب و بد، مسترد گردد، آنگاه خدای متعال فرمود: ﴿بلى من أوفى بعهده و اتقى فإن الله يحب المتقين﴾ یعنی چنان نیست که تصور کرده‌اند بلکه با ارتکاب آن گناهکار می‌شوند، اما هر یک از آنها اگر امانت را مسترد دارد و به محمد ﷺ ایمان بیاورد و از خدا بترسد، و از ارتکاب محارم دوری جوید، محققاً خدا او را دوست دارد و او را مورد فضل و کرم خود قرار می‌دهد. ﴿إن الذين يشترون بعهد الله و أيمانهم ثمنا قليلاً﴾ کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی می‌فروشند، ﴿أولئك لاخلاق لهم فى الآخرة﴾ سهم و نصیبی از رحمت خدا ندارند. ﴿و لايكلمهم الله و لاينظر إليهم يوم القيامة﴾ خداوند در روز رستاخیز از باب رحمت و محبت با آنان سخن نمی‌گوید، و با دید مهر و محبت و رحمت آنان را نمی‌نگرد، ﴿و لايزكيهم و لهم عذاب أليم﴾ و آنان را از چرک گناه پاکیزه نمی‌کند، و در کیفر نافرمانی‌هایی که مرتکب شده‌اند، آزار دردناک دارند. ﴿و إن منهم لفريقاً يلوون ألسنتهم بالكتاب﴾ بعضی از آنان به منظور تحریف معانی قرآن در حال قرائت آن و به منظور تحریف و تبدیل کردن کلام خدا از مقصود و مرام اصلی آن، زبان خود را می‌چرخانند.

ابن‌عباس گفته است: با تأویل نمودن قرآن به غیر از آنچه که منظور خدا است آن را تحریف می‌کنند. ﴿لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب﴾ تا گمان برند که این تحریف کلام خدا است. تا وانمود کنند که این تحریف شده کلام خداست وانگهی جز افترا و گمراه کردن چیزی نیست. ﴿و یقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله﴾ آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهند. ﴿و هم یعلمون﴾ می‌دانند که دروغ و افترا به خدا بسته‌اند. سپس خدا در رد زعم نصاری که گمان برده‌اند عیسی دستور داده است او را بپرستند، گفته است: ﴿ما کان لبشر أن یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة﴾ درست نیست و نباید انسانی که خدا کتاب و حکمت پیامبری را به او عطا کرده است. ﴿ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله﴾ سپس به مردم بگوید به جای خدا مرا عبادت کنید. نفی در امثال این صیغه یعنی ﴿و ما کان﴾ فقط به منظور نفی عام ارائه می‌شود که از لحاظ عقلی ثبوت آن جایز نیست. منظور این است اصلاً درست نیست و از نقطه نظر عقل هم تصور شدنی نیست که پیامبری ادعای الوهیت کند، پیامبری که خدای متعال پیامبری و شریعت را به او عطا فرموده است، هرگز چنین کاری از او سر نمی‌زند، تا چه رسد به این‌که چنین کاری صورت بگیرد؛ زیرا پیامبر سفیر و فرستاده‌ی خدا می‌باشد که مردم را به عبادت خدا راهنمایی کند، پس چگونه از آنان می‌خواهد خود او را پرستش کنند؟ ﴿ولکن کونوا ربانیین﴾ اما به آنها می‌گوید ربانی باشید. ابن‌عباس گفته است: یعنی حکیم و دانشمند و شکیبا باشید. معنی آیه چنین است: از شما نمی‌خواهم بنده‌ی من باشید، بلکه از شما می‌خواهم دانشمند و آگاه و فقیه و فرمانبردار خدا باشید. ﴿بما کنتم تعلمون الناس الکتاب و بما کنتم تدرسون﴾ یعنی به این سبب که کتاب را به مردم می‌آموختید و آن را درس می‌دادید. ﴿و لایأمرکم أن تتخذوا الملائکة و النبیین أرباباً﴾ حق ندارد به شما فرمان بدهد به عبادت و پرستش غیر خدا بپردازید، اعم از این‌که فرشته باشد یا پیامبر؛ زیرا وظیفه‌ی پیامبر این است که مردم را به عبادت و اخلاص برای خدا بخوانند. ﴿أیأمرکم بالکفر بعد إذ أنتم مسلمون﴾

یعنی آیا بعد از این‌که مسلمان شدید و به دین خدا درآمدید، پیامبرتان به شما دستور می‌دهد کافر شوید و یگانگی خدا را منکر شوید؟ استفهام انکاری و تعجبی است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ذلك بأنهم قالوا﴾ اشاره به دور، نشان‌دهنده‌ی کمال زیاده‌روی آنان در شر و فساد است.

۲ـ ﴿لیس علینا فی الأمیین سبیل﴾ در آن ایجاز به حذف است؛ یعنی ﴿فی أكل أموال﴾ از آن حذف شده است.

۳ـ ﴿یشترون بعهد الله﴾ در آن استعاره وجود دارد که لفظ شراء را استعاره برای استبدال آورده است.

۴ـ ﴿و لایکلمهم الله﴾ در این قسمت و قسمت بعدی مجاز آمده است که بیانگر شدت قهر و غضب خدا بر آنان می‌باشد.

۵ـ ﴿و لاینظر إلیهم﴾ زمخشری گفته است: مجاز است و از اهانت و غضب خدا بر آنان حکایت دارد؛ زیرا هرکس به انسان اهمیت بدهد به او توجه دارد و نظرش به او معطوف می‌شود.[1]

۶ـ در بین دو لفظ ﴿اتقی﴾ و ﴿المتقین﴾ جناس اشتقاق و در بین لفظ ﴿الکفر﴾ و ﴿مسلمون﴾ طباق مقرر است.

فواید: ابن‌کثیر آورده است که مردی به ابن‌عباس گفت: آیا جایز است که در غزوه‌ها از اموال اهل ذمه از قبیل مرغ و گوسفند استفاده کنیم؟ ابن‌عباس گفت: شما خود چه می‌گویید؟ گفتند: برای ما اشکالی ندارد. ابن‌عباس گفت: این مانند گفته‌ی اهل کتاب است که می‌گفتند: ﴿لیس علینا فی الأمیین سبیل﴾ اهل ذمه مادام که جزیه را بدهند، اموالشان برای شما حلال نیست مگر به رضا و رغبت و طیب نفس.

۱ـ کشاف ۱/ ۲۹۰.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِن كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا
مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ
فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾ أَفَغَيْرَ
دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾ قُلْ
آمَنَّا بِاللهِ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ
مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِن رَبِّهِمْ لَانُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾ وَ
مَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٨٥﴾ كَيْفَ يَهْدِي اللهُ
قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللهُ لَايَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾ أُولٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا
لَايُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ
الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَلَوِ
افْتَدَىٰ بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ ﴿٩١﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال خیانت اهل کتاب را در تغییر دادن و تحریف کلام خدا و تغییردادن اوصاف پیامبر ﷺ که در کتب آنان آمده است یادآور شد تا به او ایمان نیاورند، در اینجا بر آنان اقامه‌ی حجت کرده و آن این‌که خدا از پیامبران آنان عهد و پیمان گرفت در صورتی‌که حیات حضرت محمد را دریابند، به او ایمان بیاورند. و از او پیروی کنند و او را یاری دهند، پس در حالی که

پیامبران تعهد کرده‌اند که به او ایمان آورند و بعثتش را مژده بدهند، **چگونه** درست است پیروان آنها رسالت حضرت محمد را تکذیب کنند؟ سپس خدای متعال یادآور شده است که ایمان به تمام پیامبران، شرط درستی ایمان است، و معلوم کرد که دین اسلام یگانه دین حق است که خدا غیر آن را نمی‌پذیرد.

معنی لغات: ﴿**میثاق**﴾ به معنی پیمانی است که با قسم و امثال آن مؤکد شده باشد. قبلاً بیان شد. ﴿**إصری**﴾ به معنی عهدم است، اصل آن در لغت به معنی ثقل و سنگینی است. زمخشری گفته است: إصر نامیده شد؛ چون از جمله اموری است که سفت و محکم منعقد می‌شوند.[1] ﴿**الفاسقون**﴾ آنان که سر از فرمان خدا برتافتند. ﴿**طوعا**﴾ به میل و رغبت تسلیم شدن. ﴿**کرها**﴾ به زور و اجبار اطاعت کردن. ﴿**الأسباط**﴾ جمع سبط به معنی نوه‌ی پسری است و در اینجا منظور قبایل بنی‌اسرائیل است که از نسل حضرت یعقوبند. ﴿**ینظرون**﴾ مهلت و فرصت داده می‌شوند. گفته می‌شود «انظره» یعنی او را فرصت بده و «نظره» به معنی امهال است. ﴿**الخاسرون**﴾ خسران به معنی کم شدن سرمایه است. «خسر فلان»؛ یعنی سرمایه‌اش از بین رفت. ﴿**الضالون**﴾ سرگردانان وادی کفر.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که یک نفر از انصار از دین برگشت و به کفر ملحق شد، سپس پشیمان شده و نزد کسانش پیغام فرستاد که از پیامبر ﷺ بپرسند آیا می‌توانم توبه کنم، چرا که من پشیمانم؟ آنگاه آیه‌ی ﴿**کیف یهدی الله قوما کفروا... تا فإن الله غفور رحیم**﴾ نازل شد. نزدیکانش برایش نوشتند، پس برگشت و مسلمان شد.[2]

تفسیر: ﴿**و إذ أخذ الله میثاق النبیین**﴾ ای اهل کتاب! به یاد بیاورید وقتی را که خدا از پیامبران پیمان مؤکد گرفت، ﴿**لما آتیتکم من کتاب و حکمة**﴾ به خاطر کتاب و حکمتی که به شما دادم. طبری گفته است: یعنی ای پیامبران! به خاطر هر کتاب و حکمتی که به شما

۱ـ کشاف ۱/ ۲۹۰.
۲ـ طبری ۴/ ۵۷۶.

دادم. ﴿ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم﴾ بعد از آن از جانب من پیام‌آوری با کتاب آمد که آنچه را که در اختیار دارید تصدیق می‌کند و او عبارت است از حضرت محمد ﷺ. ﴿لتومنن به و لتنصرنه﴾ او را تصدیق کرده و یاری می‌دهید. ابن‌عباس گفته است: خدا هر پیامبری را مبعوث فرمود از او عهد و پیمان گرفته بود که اگر در زمان حیات او محمد مبعوث شود باید به او ایمان بیاورد و او را نصرت و یاری بدهد. و به او فرمان داده بود که از ملتش نیز پیمان بگیرد. ﴿قال أأقررتم و أخذتم علی ذلکم إصری﴾ آیا به این عهد و پیمان اقرار کردید و پیمان مرا بر آن برگرفتید؟ ﴿قالوا أقررنا﴾ گفتند: اعتراف کردیم. ﴿قال فاشهدوا و أنا معکم من الشاهدین﴾ بر خود و پیروانتان گواه باشید و من هم بر شما و آنان گواهم. ﴿فمن تولّی بعد ذلك﴾ یعنی هرکس بعد از آن رو برتافت و پیمان را شکست، ﴿فأولئك هم الفاسقون﴾ از اطاعت خدا بیرون رفته است. ﴿أفغیر دین الله یبغون﴾ همزه‌ی آن برای انکار توبیخی است؛ یعنی آیا اهل کتاب غیر از دین اسلام که از جانب خدا آمده و پیامبرش آن را آورده است، دینی دیگر می‌جویند؟ ﴿و له أسلم من فی السموات و الأرض﴾ در حالی که ساکنان و اهل آسمانها و زمین سر تسلیم و اطاعت و فروتنی در پیشگاه خدا فرود آورده‌اند. ﴿طوعا و کرها﴾ از روی میل و رغبت یا از طریق اجبار. قتاده گفته است: مؤمن به میل و رغبت خود تسلیم می‌شود و کافر از روی اجبار، و در حالی که برایش سودی در بر ندارد.[1] ابن‌کثیر گفته است: مؤمن با دل و جان تسلیم خدا می‌شود و کافر از روی ناچاری، مسخّر قهر و قدرتی است که نمی‌شود با آن به مخالفت برخاست. ﴿و إلیه یرجعون﴾ روز رستاخیز پیش او برمی‌گردند، آنگاه هرکس را مطابق عملش کیفر می‌دهد. ﴿قل آمنا بالله و ما أنزل علینا﴾ ای محمد! بگو: خودم و امتم به قرآنی که بر ما نازل شده است ایمان داریم، ﴿و ما أنزل علی إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط﴾ به

۱ـ طبری ۶/۵۷۵.

وحی و صحفی که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و ... نازل شده است، ایمان داریم. اسباط عبارتند از نسلهای منشعب از اولاد حضرت یعقوب. ﴿و ما أوتی موسی و عیسی﴾ به تورات و انجیل که بر موسی و عیسی نازل شده‌اند ایمان داریم، ﴿و النّبیّون من ربهم﴾ به تمام آنچه از جانب خدا بر جمیع پیامبران نازل شده است ایمان داریم. ﴿لانفرق بین أحد منهم﴾ مانند یهود و نصاری نیستیم که به بعضی ایمان بیاوریم و به بعضی کافر شویم، بلکه به همه ایمان داریم. ﴿و نحن له مسلمون﴾ و ما در پرستش و عبادتمان مخلص و به خدایی و پروردگاریش معترف و هیچ‌کس را برای او شریک قرار نمی‌دهیم. سپس خدای متعال فرمود که غیر از دین اسلام باطل و مردود است آنجا که فرمود: ﴿و من یبتغ غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه﴾ یعنی بعد از بعثت حضرت محمد ﷺ هر کس هر آیینی غیر از اسلام را برگیرد که از آن پیروی کند، خدا آن را از او نمی‌پذیرد، ﴿و هو فی الآخرة من الخاسرین﴾ یعنی سرانجامش آتش ابدی است. ﴿کیف یهدی الله قوما کفروا بعد إیمانهم﴾ استفهامی است تعجبی، و بزرگی و اهمیت کیفر آنان را نشان می‌دهد؛ یعنی قومی که بعد از هدایت و ایمان کافر شده‌اند چگونه استحقاق و شایستگی هدایت را دارند؟ ﴿و شهدوا أنّ الرسول حق﴾ بعد از این‌که شواهد را دریافتند و برایشان روشن شد که حضرت محمد ﷺ به حق پیامبر خداست. ﴿و جاءهم البیّنات﴾ معجزات و دلایل یقینی راکه بر صدق حضرت محمد دلالت می‌کنند دریافت کردند. ﴿و الله لایهدی القوم الظالمین﴾ آنان را موفق نمی‌کند راه سعادت را در پیش گیرند.

حسن گفته است: آنها یهود و نصاری در کتب خود اوصاف حضرت محمد ﷺ را یافتند و به آن ایمان داشتند. اما وقتی مبعوث شد چون از آنان نبود، به سبب حسادت، بعد از ایمانِ به او کافر شدند؛ چون از عرب بود. ﴿أولئك جزاءهم أن علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس أجمعین﴾ یعنی کیفر کفرشان همانا لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و تمام خلق است بر آنان. ﴿خالدین فیها لا یخفّف عنهم العذاب و لا هم ینظرون﴾ برای همیشه

در آتش خواهند ماند، عذاب آنها کاسته نمی‌شود و به آنان مهلت داده نخواهد شد، ﴿إلا الذين تابوا من بعد ذلك و أصلحوا﴾ جز آنان که توبه کنند، و پشیمان شوند و اعمال زشت قبلی خود را اصلاح نمایند. ﴿فإن الله غفور رحيم﴾ خدا محققاً مهر و رحمت خود را بر آنان ارزانی می‌دارد. ﴿إن الذين كفروا بعد إيمانهم ثم ازدادوا كفرا﴾ درباره‌ی یهود نازل شد که بعد از این‌که به حضرت موسی ایمان داشتند به وی کافر شدند و کفرشان افزایش یافت چرا که به محمد ﷺ و قرآن ایمان نیاوردند. ﴿لن تقبل توبتهم﴾ توبه‌ی آنان پذیرفته نمی‌شود مادامی که بر کفر پایدارند، ﴿و أولئك هم الضالون﴾ و از راه حق و درستی بیرون رفته و به کج‌روی و گمراهی رو آورده‌اند. سپس درباره‌ی فرد کافر که در حالت کفر می‌میرد، خبر داده و گفته است: ﴿إن الذين كفروا و ماتوا و هم كفار﴾ کسی که کافر شده و سپس توبه نکرده و بر کفر بمیرد، عام است و شامل تمام کافران می‌شود. ﴿فلن يقبل من أحدهم ملء الأرض ذهبا ولو افتدى به﴾ از هیچ‌یک از آنان فدیه قبول نمی‌شود حتی اگر مالامال زمین هم طلا فدیه بدهد. ﴿أولئك لهم عذاب أليم﴾ یعنی آزار دردناک دارند. ﴿و ما لهم من ناصرين﴾ هیچ‌کس نیست که آنان را از عذاب برهاند، و آنان را از کیفر دردناکش حفظ نماید.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿لما آتيتكم﴾ التفات از غایب به مخاطب آمده است؛ چون قبل از آن ﴿النبيين﴾ قرار دارد.

۲ـ بین لفظ ﴿اشهدوا﴾ و ﴿الشاهدين﴾ جناس اشتقاق است و همچنین در بین لفظ ﴿كفروا﴾ و ﴿كفر﴾ جناس اشتقاق وجود دارد. که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۳ـ در بین لفظ ﴿طوعا﴾ و ﴿كرها﴾ و نیز بین لفظ ﴿كفر﴾ و ﴿إيمان﴾ طباق برقرار است.

۴ـ ﴿أولئك هم الضالون﴾ و ﴿فأولئك هم الفاسقون﴾ قصر صفت بر موصوف است.

۵ـ ﴿و ما أوتي موسى و عيسى و النبيون﴾ عطف عام بر خاص است تا مبالغه را نشان دهد.

۶ـ ﴿و لهم عذاب أليم﴾ یعنی دردناک، به منظور مبالغه به صیغه‌ی «فعیل» رو آورده است.

جزء

٤

از آیه ۹۳ سوره آل‌عمران تا پایان آیه ۲۳ سوره نساء

فواید: آیات کریم، کفار را به سه دسته تقسیم کرده است: ۱ـ دسته‌ای که صادقانه توبه کرده و توبه‌ی آنان مفید واقع شده است و با ﴿**إلا الذين تابوا من بعد ذلك**﴾ به آن اشاره کرده است. ۲ـ قسم دوم افرادی هستند که توبه‌ی آنها فاسد است و برای آنان سودی ندارد. و با ﴿**إن الذين كفروا بعد إيمانهم ثم ازدادوا كفرا**﴾ به آن اشاره کرده است. ۳ـ قسم سوم افرادی هستند که اصلا توبه نکرده و بر کفر مرده‌اند. و با ﴿**إن الذين كفروا و ماتوا و هم كفار**﴾ به آن اشاره کرده است.

یادآوری: شیخین از انس بن مالک روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: (در روز رستاخیز به یک نفر از دوزخیان گفته می‌شود: آیا اگر هرچه بر روی زمین است در اختیارت باشد همه را فدیه می‌دهی؟ می‌گوید: بله. خدا می‌فرماید: آسان‌تر از آن از تو خواستم، تو که در پشت آدم بودی از تو خواستم برایم شریک قرار ندهی، اما تو امتناع ورزیدی و راه شرک را پیش گرفتی).



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُوا ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فَإِنَّ ٱللهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾ كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِبَنِيْ إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِٱلتَّوْرَاةِ فَٱتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾ فَمَنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَىٰ ٱللهِ ٱلْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَأُوْلٰئِكَ هُمُ ٱلظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾ قُلْ صَدَقَ ٱللهُ فَٱتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَ لِلهِ عَلَىٰ ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾ قُلْ يَاأَهْلَ ٱلْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ ٱللهِ وَ ٱللهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾ قُلْ يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا ٱللهُ بِغَافِلٍ

عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۹۹﴾ يَاأَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقاً مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿۱۰۰﴾ وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ ٱللهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَن يَعْتَصِم
بِٱللهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لاَتَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ
أَنْتُم مُسْلِمُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ ٱللهِ جَمِيعاً وَ لاَتَفَرَّقُوا وَ ٱذْكُرُواْ نِعْمَةَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ
أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ ٱلنَّارِ فَأَنْقَذَكُم
مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال حال و سرانجام کفار را در روز قیامت بیان کرد، معلوم کرد که اگر کافر مالامال زمین طلا را فدیه بدهد سودی برای وی نخواهد داشت. در اینجا مطلبی را بیان کرده است که در مورد نیل به رضای حق و برخورداری از بهشت برای مؤمن مفید است، آنگاه به رفع شبهاتی پرداخت که اهل کتاب آن را پیرامون نبوت و رسالت و درستی دین اسلام ایجاد کرده بودند. سپس مسلمانان را از حیله و نیرنگ آنها برحذر داشته و یادآور شده است که به منظور ایجاد تفرقه و پراکندگی در صفوف مسلمانان علیه اسلام و مسلمانان توطئه چیده‌اند.

معنی لغات: ﴿البرّ﴾ کلمه‌ایست در برگیرنده‌ی تمام انواع خیر و نیکی و در اینجا منظور بهشت است. ﴿حِلاًّ﴾ یعنی حلال، مصدری است به صورت صفت درآمده است از این‌رو مفرد و جمع و مونث و مذکر را یکسان در برمی‌گیرد، ﴿إسرائیل﴾ عبارت است از حضرت یعقوب. ﴿بکّه﴾ اسم مکه است، به این اسم نامیده شده است و به ﴿مکه﴾ نیز نامیده شده است؛ زیرا گردن ستمکارانِ گردن فراز را می‌زند؛ چراکه هرگاه ستمگری به قصد بدی به سویش آمده است خداوند او را درهم کوبیده است. ﴿مبارکا﴾ برکت به معنی افزایش و افزون خیر و نیکی است. ﴿مقام إبراهیم﴾ جایگاه ایستادن ابراهیم، همان

سنگی که در موقع بالا آمدن بنای بیت بر آن رفت. ﴿عوجا﴾ عوج به معنی کجی است. ابو عبیده گفت: به معنی کجی در سخن و عمل است، و به فتح عین به معنی کجی در دیوار و شاخه است. ﴿یعتصم﴾ دست‌آویزد و پناه‌ببرد، در اصل به معنی منع است. قرطبی گفته است: هر کس به چیزی تمسک جوید «معتصم» است. و هر مانعی از چیزی عاصم است.[1] ﴿قال لا عاصم الیوم من الله﴾. ﴿شفا﴾ کناره و لبه‌ی هر چیز، و «شفیر» نیز همین معنی را دارد. و شفا الحفرة لبه‌ی چاله. خدا فرموده است: ﴿علی شفا جرف هار﴾.

سبب نزول: روایت شده است که شاس بن قیس یهودی، روزی از کنار جمعی از انصار گذشت که در کنار هم نشسته و با هم مشغول صحبت بودند. انس و الفت و صلح و صفای آنها او را بسیار خشمگین کرد؛ چرا که آنها در عهد جاهلیت همیشه با هم در نزاع و ستیز بودند. با خود گفت: اگر اینها با آشتی در کنار هم باشند، ما چه کار کنیم؟ آنگاه به یکی از جوانان یهود گفت: به میان آنها برو و روز «بعاث» را به یاد آنها بیاور. و بعضی از اشعار مربوط به آن روزگار را بر آنان بخوان ـ روزی که اوس و خزرج با هم در جنگ بودند و پیروزی از آن اوس بود ـ جوان یهودی چنان کرد، در این هنگام جماعت به نزاع و فخرفروشی و کینه‌ورزی برخاستند و فریاد برآوردند: سلاح، سلاح، در این موقع پیامبرﷺ را باخبر کردند. با جمعی از مهاجرین و انصار نزد آنها بشتافت و فرمود: آیا در حالی که من در بین شما قرار دارم و خدای متعال شما را به فضل اسلام مشرف کرده و امر جاهلیت را از شما قطع و قلوب شما را با هم مأنوس کرده است، باز دعوی جاهلیت را در سر دارید؟ جماعت دریافتند که خواست شیطان و حیله‌ی دشمنان است. از این‌رو اسلحه را بر زمین نهاده و با چشمان اشکبار یکدیگر را در آغوش گرفتند و فرمایش و نصیحت وی را با دل و جان پذیرفتند و رفتند، آنگاه

۱ـ قرطبی ۱۶۵/۴.

خدای متعال آیـه‌ی ﴿یا أیها الذین آمنوا إن تطیعوا فریقا من الذین أتوا الکتاب ...﴾ را نازل کرد.

تفسیر: ﴿لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون﴾ از زمره‌ی نیکان نخواهید شد و هرگز به بهشت نایل نخواهید آمد، مگر این‌که از بهترین اموال خود بذل و بخشش کنید. ﴿و ما تنفقوا من شيء فإنّ الله به علیم﴾ هرچه را در راه خدا بذل و بخشش کنید، برایتان محفوظ و به بهترین وجه پاداش آن را مـی‌یابید. ﴿کل الطعام کـان حـلّاً لبـنی إسرائـیل﴾ تـمام خوراکی‌ها برای بنی‌اسرائیل حلال بود. ﴿إلا ما حرّم إسرائیل عـلی نـفسه﴾ جـز آنـچه حضرت یعقوب آن را بر خود حرام کرد که عبارت بود از گوشت و شیر شتر، سپس به عنوان عقوبت و کیفر نافرمانی‌هایشان انواع خوراکی‌ها بر آنان حرام گشت، از قبیل پیه و چربیها. ﴿من قبل أن تنزّل التوراة﴾ یعنی قبل از نزول تورات برایشان حلال بـود. ﴿قـل فأتـوا بالتوراة فاتلوها إن کنتم صادقین﴾ یعنی ای محمد! به آنها بگـو: اگـر راست مـی‌گویید تورات را بیاورید و آن را برای من بخوانید، اگر در این ادعا صادقید که «به سبب نافرمانی و ظلمتان بر شما حرام نشده است». زمخشری گفته است: هدف آنها تکذیب گـواهـی خدا بر آنان بود که آنان نافرمان و ستمگر بودند و در راه دین خدا مانع ایجاد می‌کردند. وقتی برای آنان در کتاب خودشان حجت آورد و آنان را مـغلوب کـرد، مـات و حـیران ماندند، و هیچ‌کس جرأت نکرد تورات را بیاورد.

در این مقوله دلیل روشن و قاطع بر صدق پیامبر ﷺ می‌یابیم.[1] ﴿فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلك﴾ یعنی آنکه بعد از اقامه‌ی حجت و نمایان شدن بیّنه دروغ بگوید و افترا ببندد، ﴿فأولئك هم الظالمون﴾ آنها تجاوزگر و مجادله‌گرند. ﴿قل صدق الله﴾ یعنی خدا در تمام آنچه به محمد وحی نموده و در تمام آنچه به آن خبر داده، صادق است.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۳۰۳.

﴿فاتبعوا ملة إبراهيم﴾ پس یهودیت را رها کرده و پیرو اسلام بشوید که همان آیین ابراهیم است. **﴿حنيفاً﴾** از تمام ادیان ناخالص بری و دور است. **﴿و ما كان من المشركين﴾** خدا او را از آنچه یهود و نصاری به او نسبت داده‌اند، از قبیل یهودیت و نصرانیت، تبرئه کرده است. و به صورت ضمنی به شرک آنان اشاره کرده است. **﴿إن أول بيت وضع للناس للذي ببكة﴾** اولین مسجدی که برای مردم جهت عبادت خدا بر روی زمین بنا شد، همانا مسجدالحرام است که در مکه قرار دارد. **﴿مباركا و هدى للعالمين﴾** برای کسی که به حج و عمره‌ی آن بپردازد برکت و خیری افزون در آن قرار دارد، برای ساکنان زمین منشاء نور و هدایت است؛ زیرا قبله‌ی آنها می‌باشد. سپس خدای متعال مزایای آن را برشمرده که بیانگر برتری آن بر جمیع مساجد است و گفته است: **﴿فيه آيات بيّنات مقام إبراهيم﴾** در آن علامات روشن فراوان وجود دارد که دال بر شرف و برتریش بر سایر مساجد است. از جمله: **﴿مقام إبراهيم﴾** جایی که هنگام بالا آمدن پی ابراهیم قواعد بیت را بر آن بنا نهاد و بر آن ایستاد. و در آن زمزم و حطیم قرار دارد و نیز صفا و مروه و حجرالاسود در آن قرار دارد. آیا قبله بودنش برای مسلمانان برای شرف این بیت و حقانیت آن کافی نیست؟ **﴿و من دخله كان آمنا﴾** و دلیلی دیگر بر فضل آن این است که بنا به دعای حضرت ابراهیم هرکس داخل آن شود ایمن است و در امان: **﴿رب اجعل هذا البلد آمنا﴾**. **﴿و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً﴾** یعنی بر کسی که توانایی دارد، حج و زیارت بیت‌العتیق فرض است. **﴿و من كفر فإن الله غني عن العالمين﴾** هرکس فریضه‌ی حج را ترک نماید یقین بداند که خدا از عبادت او و از تمام مخلوقات بی نیاز است. به عنوان تغلیظ آن را به کفر تعبیر کرده است. ابن‌عباس گفته است: هرکس فریضه‌ی حج را انکار کند کافر است و خدا از او بی‌نیاز است.[1] سپس به سبب کفر اهل کتاب به سرزنش آنان پرداخته و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۳۰۳.

می‌فرماید: ﴿قل یا أهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله﴾ بگو: ای اهل کتاب! چرا قرآنِ منزّل بر حضرت محمدﷺ را با وجود دلایل و براهینی که صدق آن را تأیید می‌نماید انکار می‌کنید؟ ﴿و الله شهید علی ما تعملون﴾ و خدا بر تمام اعمال شما مطلع است، و کیفر و پاداش آن را به شما می‌دهد. ﴿قل یا أهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من آمن﴾ بگو: ای اهل کتاب! چرا مردم را از دین خدا منصرف می‌کنید و در راه آنان که می‌خواهند به آن ایمان بیاورند مانع ایجاد می‌کنید؟ ﴿تبغونها عوجا﴾ می‌خواهید همان راه راست و مستقیم کج بشود، و این کار را با تغییر صفات پیامبرﷺ عملی می‌کنید و مردم را به اشتباه می‌اندازید، و به آنها القا می‌کنید که دین اسلام دارای خلل و کجی است. ﴿و أنتم شهداء﴾ در حالی که به یقین می‌دانید که اسلام دین حق و مستقیم است. ﴿و ما الله بغافل عما تعملون﴾ تهدید و وعید است. هم یهود و هم نصاری دارای دو صفت گمراه بودن و گمراه کردن بودند، و هر دو آیه به آن اشاره کرده‌اند، آنها به اسلام کافر شدند و آنگاه با ایجاد شک و شبهه در دل افراد ضعیف، مانع می‌شدند که مردم به دین اسلام درآیند. ﴿یا أیها الذین آمنوا إن تطیعوا فریقا من الذین أوتوا الکتاب﴾ اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، ﴿یردّوکم بعد إیمانکم کافرین﴾ شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز می‌گردانند. خطاب به اوس و خزرج است؛ چون همان‌طور که در سبب نزول بیان شد، یهود می‌خواستند در بین آنها فتنه برانگیزند. عبارت آیه عام است. ﴿و کیف تکفرون و أنتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله﴾ انکار و بعید دانستن است؛ یعنی چگونه کفر در سینه‌ی شما جا می‌گیرد در حالی که هنوز آیات خدا نازل می‌شوند و وحی آسمانی قطع نشده و پیامبر زنده است و در بین شما قرار دارد؟ ﴿و من یعتصم بالله فقد هدی إلی صراط مستقیم﴾ هر آنکه به دین خدا متمسک شود، دینی که آن را به وسیله‌ی آیات و قرآن و بر زبان پیامبرﷺ بیان کرده است، به راست‌ترین طریق هدایت شده است، طریقی که سالکش را به بهشت برین که پر از نعمت است می‌برد. ﴿یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته﴾ به‌طور شایسته

پرهیزگار باشید و از خدا بترسید. ابن‌مسعود گفته است: تقوی این است که «خدا را اطاعت کنی و از اوامر او سرپیچی نکنی، و او را به یاد بیاوری و فراموش نشود و او را سپاسگزار بود و از او ناسپاسی نشود» منظور از آیه‌ی ﴿حق تقاته﴾ چنین است یعنی آن‌طور که شایسته است با دوری جستن از نافرمانی‌ها متقی باشد. ﴿و لاتموتنّ إلا و أنتم مسلمون﴾ یعنی به اسلام متمسک شوید و با چنگ و دندان آن را بگیرید، و تا زمانی که خواهید مرد بر اسلام پایدار بمانید، منظور پایداری بر اسلام است. ﴿و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا﴾ عموماً به دین و کتاب خدا متمسک شوید، و از آن پراکنده و اختلاف پیدا نکنید، و مانند ملت‌های قبل از خود، از جمله یهود و نصاری، در دین متفرق نشوید، ﴿و اذکروا نعمة الله علیکم﴾ ای جماعت عرب! بخشش و عطایای خدا را بیاد بیاورید، ﴿إذکنتم أعداءً فألَّف بین قلوبکم﴾ قبل از اسلام زمانی با هم دشمن سرسخت بودید، اسلام الفت را در دلهای شما ایجاد و همه را بر ایمان جمع کرد، ﴿و کنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم منها﴾ نزدیک بود به آتش جهنم درافتید و خدا به وسیله‌ی اسلام شما را نجات داد. ﴿کذلك یبیّن الله لکم آیاته﴾ این چنین خدا سایر آیات را بیان می‌کند، ﴿لعلَّکم تهتدون﴾ تا به نیکبختی دو جهان هدایت شوید.

نکات بلاغی: این آیات انواع و اقسام نکات بلاغی را در برگرفته‌اند که به‌طور مختصر چنین است:

۱ـ ﴿قل فأتوا بالتوراة﴾ در اینجا امر، مفهوم سرزنش و توبیخ را دارد که کمال زشتی را نشان می‌دهد.

۲ـ ﴿للذی ببکة﴾ یعنی بیتی که در مکه قرار دارد، و ترک موصوف به منظور تفخیم است.

۳ـ ﴿و من کفر﴾ این عبارت را به جای ﴿و من لم یحج﴾ و به منظور تأکید بر وجوب به کار برده است، تا بیانگر شدت عقوبت ترک‌کننده‌ی آن باشد. ابوسعود گفته است: در این آیه‌ی کریمه نکاتی وجود دارد؛ چراکه در آیه‌ی ﴿و لله علی الناس حج البیت﴾ صیغه‌ی

خبری که بر تحقق امری دلالت می‌کند ترجیح داده و در قالب جمله‌ی اسمیه که دال بر ثبات و دوام می‌باشد نمایش داده شده است، به شیوه‌ای که نشان می‌دهد حج حقی است که به عنوان عبادت خدا بر گردن انسان واجب است. و آن را به صورت تعمیم، و سپس تخصیص و ابهام، سپس تبیین و اجمال و بعد از آن تفصیل آورده است.[۱]

۴ـ **﴿و اعتصموا بحبل الله﴾** قرآن به حبل و ریسمان تشبیه شده و اسم مشبه‌به یعنی «حبل» برای مشبه که قرآن است به طریق استعاره‌ی مصرحه عاریه گرفته شده است. وجه شبه بین آنها عبارت است از نجات یافتن.

۵ـ **﴿شفا حفرة﴾** حالتی که آنان در زمان جاهلیت داشتند. به وضع فردی تشبیه شده است که بر لبه‌ی چاهی عمیق و سراشیبی ژرف قرار گرفته باشد، بنابراین استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

یادآوری: این آیات به منظور برطرف کردن دو شبهه از شبهات اهل کتاب وارد شده‌اند:

شبهه‌ی اول؛ آنان به پیامبرﷺ می‌گفتند: تو ادعا می‌کنی بر دین حضرت ابراهیم هستی وانگهی با شریعت او مخالفت کردی، که گوشت و شیر شتر را مباح کرده‌ای در حالی که در دین ابراهیم حرام بودند؟ خدا به آیه‌ی **﴿کل الطعام کان حلّا لبنی إسرائیل﴾** گفته‌ی آنها را رد کرده است.

شبهه‌ی دوم؛ گفتند: «بیت‌المقدس» قبله‌ی تمام پیامبران و اولین مسجد است، و شایسته‌تر است قبله باشد، پس ای محمد! تو چگونه روکردن به آن را ترک می‌کنی و گمان می‌بری تصدیق‌کننده‌ی شریعت پیامبران هستی؟ خدای متعال به آیه‌ی **﴿إن أول بیت وضع للناس للذی ببکة﴾** جواب آنها را داده است.

۱ـ ابوسعود ۱/ ۲۵۵.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لْتَكُن مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ وَ لاتَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِن بَعْدِمَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ
أُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۵﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّت وُجُوهُهُمْ
أَكَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۰۶﴾ وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
فَفِي رَحْمَةِ اللهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۰۷﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً
لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۸﴾ وَلِلهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۱۰۹﴾ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ
أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ
لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱۱۰﴾ لَن يَضُرُّوكُمْ إِلاَّ أَذًى وَ إِن يُقَاتِلُوكُمْ
يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لاَيُنْصَرُونَ ﴿۱۱۱﴾ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلاَّ بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ وَ حَبْلٍ
مِنَ النَّاسِ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
اللهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال مسلمانان را از نیرنگ‌های اهل کتاب برحذر داشت، و فرمان دست‌آویزی و تمسک به حبل خدا و شریعت وزین و استوارش را داد، از مؤمنان خواست به وظیفه‌ی «دعوت به سوی خدا و امر به معروف و نهی از منکر» برخیزند، و به آنان فرمان الفت و اتحاد و انس و دوری جستن از اختلاف و تفرقه را داد. پس از آن یادآور شد که چه مصایب و خفت و ذلتی به سبب نافرمانی و تجاوزکاری بر سر یهود آمد.

معنی لغات: ﴿**أمة**﴾ طائفه و جماعت است. ﴿**البينات**﴾ دلایل روشن و آشکار. ﴿**المعروف**﴾ آنچه شرع دستور انجامش را داده است و عقل سلیم نیز آن را نیکو بداند. ﴿**المنكر**﴾ آنچه شرع دستور ترکش را داده و عقل سلیم آن را زشت بداند. ﴿**الأدبار**﴾ جمع دبر به معنی عقب هر چیزی است. «ولاه دبره» یعنی از مقابلش فرار کرد. ﴿**ثقفوا**﴾ یعنی بودند یا روبرو شدند. ﴿**حبل من الله**﴾ ریسمان چیزی است معروف و در اینجا منظور عهد و پیمان است، به حَبل موسوم شد؛ چون به وسیله‌ی آن امنیت برقرار و سبب زوال بیم و هراس می‌شود. ﴿**باءوا**﴾ یعنی برگشتند. ﴿**المسكنة**﴾ بینوایی.

تفسیر: ﴿**و لتكن منكم أمة يدعون إلى الخير**﴾ یعنی باید گروهی از شما به دعوت به سوی خدا برخیزد، ﴿**و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر**﴾ و به هر نیکی امر کنند و از هر بدی نهی کنند. ﴿**و أولئك هم المفلحون**﴾ و آنها کامیابند. ﴿**و لاتكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات**﴾ مانند یهود و نصاری نشوید که بعد از این‌که آیات متجلی و درخشان برایشان آمد، به سبب پیروی از هوی و هوس در دین متفرق گشته و در آن اختلاف پیدا کردند. ﴿**و أولئك لهم عذاب عظيم**﴾ به سبب اختلافشان در روز رستاخیز آزاری شدید می‌بینند. ﴿**يوم تبيضّ وجوه و تسودّ وجوه**﴾ در روز رستاخیز چهره‌ی مؤمنان به نور ایمان و طاعت، سفید و درخشان است و سیمای کافران به ظلمت کفر و نافرمانی، تیره و سیاه می‌شود. ﴿**فأما الذين اسودّت وجوههم أكفرتم بعد إيمانكم**﴾ این تفصیل بعد از اجمال احوال دو گروه است و معنی آیه چنین است: به طریق توبیخ و سرزنش به اهل آتش که رویشان سیاه شده است گفته می‌شود: آیا بعد از ایمان و روشن شدن دلایل و آیات، کافر شده‌اید؟ ﴿**فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون**﴾ پس به سبب کفر خود آزار شدید را بچشید. ﴿**و أما الذين ابيضت وجوههم**﴾ یعنی اما نیکبختان که به سبب اعمال نیکشان رو سفید گشته‌اند، ﴿**ففي رحمة الله هم فيها خالدون**﴾ در بهشت جاویدان برای همیشه خواهند بود. ﴿**تلك آيات الله نتلوها عليک بالحق**﴾ ای محمد! این آیات خداست و بر تو خوانده

می‌شود در حالی که با حق آراسته شده است. ﴿و ما الله يريد ظلما للعالمين﴾ خدا به هیچ‌کس ظلم و ستم نمی‌کند، بلکه خود مردمند که به خود ظلم می‌کنند. ﴿و لله ما فى السموات و ما فى الأرض﴾ تمام آنچه در عالم قرار دارد ملک و بندگان او می‌باشند. ﴿و إلى الله ترجع الأمور﴾ یگانه سلطان است که در امور دنیا و آخرت تصرف دارد. ﴿كنتم خير أمة أخرجت للناس﴾ ای امت محمد! شما بهترین امت هستید؛ زیرا برای قاطبه‌ی بشریت مفیدترین هستید. از این‌رو گفته است: ﴿أخرجت للناس﴾ یعنی برای آنان و به خاطر منافع آنها آمده‌اید. ﴿تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله﴾ این قسمت جهت خیر را بیان می‌کند و انگار می‌گوید: شما به سبب همین صفات و خصلت‌های پسندیده است که بهترین امت شده‌اید. از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که هرکس می‌خواهد از این امت باشد، باید شرط خدا را در آن ادا نماید.[1] سپس خدای متعال فرمود: ﴿و لو آمن أهل الكتاب لكان خيراً لهم﴾ اگر اهل کتاب به آنچه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است ایمان می‌آوردند و او را تصدیق می‌کردند برای آنان در دنیا و آخرت بهتر بود. ﴿منهم المؤمنون و أكثرهم الفاسقون﴾ در بین آنان جمع قلیلی مؤمن هستند، از قبیل نجاشی و عبدالله بن سلام و اکثر آنان فاسق و از فرمان خدا سر برتافته و نافرمان هستند. ﴿لن يضرّوكم إلا أذى﴾ جز زبانی ناچیز از قبیل سب و طعنه، برایتان ضرری نخواهند داشت. ﴿و إن يقاتلوكم يولّوكم الأدبار﴾ اگر با شما بجنگند بدون این‌که به شما آسیبی برسانند شکست می‌خورند. ﴿ثم لاينصرون﴾ آنگاه به شما مژده می‌دهم که آنان خوار و خفیفند و موفق و منصور نخواهند شد. این جمله، جمله‌ی استئنافی است. ﴿ضربت عليهم الذلة أينما ثقفوا﴾ هرجا که باشند، خفت و خواری دامنگیرشان می‌باشد، همان‌طور که منزل، ساکنانش را در برمی‌گیرد ذلت نیز آنها را فرامی‌گیرد. ﴿إلا بحبل من الله و حبل من الناس﴾ یعنی مگر

۱- مختصر ابن‌کثیر.

این‌که به مسلمانان پناه برند. ابن‌عباس گفته است: یعنی به پیمانی از جانب خدا و پیمانی از جانب انسان. ﴿و باءوا بغضب من الله﴾ مستحق قهر و غضبی شدید از جانب خدا شدند، ﴿و ضربت علیهم المسکنة﴾ بینوایی و بیم از هر جهت دامنگیرشان شده است. ﴿ذلك بأنهم کانوا یکفرون بآیات الله و یقتلون الأنبیاء بغیر حق﴾ به سبب انکار آیات خدا و قتل ناروا و ستمگرانه‌ی پیامبران، چنان خفت و خواری و کینه و نابودی خواهند دید. ﴿ذلك بما عصوا و کانوا یعتدون﴾ این به سبب یاغی‌شدن و سرپیچی آنها از اوامر خدای متعال است.

نکات بلاغی: آیات فوق انواع محسنات بدیعی و بیانی را در بردارند که آنها را به اختصار می‌آوریم: ۱ـ ﴿و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر﴾ شامل مقابله است که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۲ـ ﴿أولئك هم المفلحون﴾ شامل قصر صفت بر موصوف است که فلاح را بر آنان قصر کرده است.

۳ـ ﴿تبیّض وجوه و تسودّ وجوه﴾ بین دو کلمه‌ی ﴿تبیض﴾ و ﴿تسود﴾ طباق برقرار است.

۴ـ ﴿ففی رحمة الله﴾ شامل مجاز مرسل است که «حال» را آورده و از آن «محل» را اراده کرده است؛ یعنی ففی‌الجنة؛ زیرا مکان نزول رحمت جنت است.

۵ـ ﴿ضربت علیهم الذلة﴾ شامل استعاره است؛ چون ذل به پناهگاه و سرپوش تشبیه شده است.

۶ـ ﴿و باءوا بغضب﴾ به منظور تفخیم و هول‌انگیزی به صورت نکره آمده است.

فواید: جمله‌ی ﴿ثم لاینصرون﴾ جمله‌ی مستأنفه می‌باشد. از این‌رو «نون» در آن ثابت مانده است. زمخشری گفته است: این جمله از حالت جزا به حالت اخبار تغییر یافته است، انگار می‌خواهد بگوید: سپس به شما خبر می‌دهم که آنها خوار و خفیفند، و نصرت از آنان سلب و منتفی است. و اگر ﴿ینصرون﴾ مجزوم می‌شد نصرت به جنگ با آنان مقید می‌گشت، در صورتی‌که وعده‌ایست مطلق.

یادآوری: منظور از اختلافی که در آیه‌ی ﴿و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا﴾ به آن اشاره شده است، اختلاف در اعتقاد و اصول دین است. ولی اختلاف در فروع مانند اختلاف اِمامان مجتهد، همان‌طور که علما یادآور شده‌اند سبب ایجاد در شریعت است. در این زمینه ابن تیمیه (خدایش بیامرزد) رساله‌ای ارزشمند به نام ﴿رفع الملام عن الأئمة الأعلام﴾ دارد. به آن مراجعه کنید که جالب و مفید است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُوْلَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾ وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لاَ أَوْلاَدُهُم مِنَ اللهِ شَيْئاً وَ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾ يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَتَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِن دُونِكُمْ لاَيَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِن أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾ هَاأَنْتُمْ أُوْلاَءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لاَيُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾ إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُوا لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللهَ بِمَا يَعْلَمُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال اهل کتاب را به اوصافی ناپسند موصوف کرد، در اینجا یادآور شده است که همه در یک درجه قرار ندارند و مساوی نیستند. در بین آنان مؤمن و کافر و نیک و بد موجود است. سپس کیفر کفار را یادآور شد و مشخص کرد که در روز رستاخیز اموال و اولادشان برای آنان سودی ندارد، و پشت سر آن از برگرفتن دشمنان دین به عنوان دوست نهی کرده است، و ضرر و زیان هنگفت آن را در دنیا و آخرت گوشزد نموده است.

معنی لغات: ﴿**آناء**﴾ اوقات و ساعات مفردش. انی مانند معی است. ﴿**یکفروه**﴾ به معنی جحد و انکار از کفر به معنی انکار آمده است. منع پاداش به کفر موسوم گشت؛ چون به منزله‌ی انکار و ستر و پرده است. ﴿**صر**﴾ الصر به معنی سرمای شدید است. ابن‌عباس گفته است: اصل آن از صریر به معنی صوت است که منظور از آن باد تند و سرد است. ﴿**حرث**﴾ به معنی کشت است. از حرث به معنی شخم‌زدن زمین برای کشتِ بذر آمده است. ﴿**بطانة**﴾ **بطانة الرجل**: یعنی نزدیکانش، که بر اسرارش واقفند، به آستر لباس تشبیه شده است که با بدن تماس دارد. ﴿**لا یألونکم**﴾ کوتاهی نمی‌کنند، زمخشری گفته است که می‌گویند: **ألا فی الأمر یألو**؛ درکار تقصیر و کوتاهی کرد. ﴿**خبالا**﴾ به معنی فساد و نقص است، رجل مخبول یعنی مرد ناقص القعل. ﴿**عنتم**﴾ به معنی زیان و مشقت شدید است. ﴿**الأنامل**﴾ سرانگشتان.

سبب نزول: بعد از این‌که عبدالله‌بن سلام و یارانش به اسلام گرویدند، احبار یهود اظهار داشتند، جز افراد پست و بدکسی از ما به محمد ایمان نیاورده است، اگر از نیکان ما بودند دین پدران خود را رها نمی‌کردند. و به آنان می‌گفتند: واقعاً شما کافر و زیانمند هستید. به همین مناسبت آیه‌ی ﴿**لیسوا سواء من أهل الکتاب أمة قائمة**﴾ نازل شد.[1]

۱ـ اسباب نزول واحدی ص ۶۸.

تفسیر: ﴿**لیسوا سواء**﴾ یعنی اهل کتاب در خرابی یکسان نیستند. در اینجا سخن خاتمه یافت، سپس خدای متعال مطلب را شروع کرده و می‌فرماید: ﴿**من اهل الکتاب أمة قائمة**﴾ در میان اهل کتاب جمعی قرار دارند که بر دین خدا استوارند. ﴿**یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون**﴾ در نماز شبانه به تهجد می‌ایستند و آیات خدا را می‌خوانند. ﴿**یؤمنون بالله و الیوم الآخر**﴾ به صورتی درست و صحیح به خدا و روز آخرت باور دارند. ﴿**و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر**﴾ بدون نرمش و سازش مردم را به سوی نیکی فرامی‌خوانند و آنان را از بدی نهی می‌کنند و برحذر می‌دارند. ﴿**و یسارعون فی الخیرات**﴾ بدون احساس سنگینی اقدام به عمل نیک می‌کنند. ﴿**و أولئك من الصالحین**﴾ آنها در زمره‌ی بندگان صالح خدا قرار دارند. ﴿**و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه**﴾ هر کاری نیک را انجام داده باشند، پاداش آن نزد خدا ضایع نمی‌شود. ﴿**و الله علیم بالمتقین**﴾ عمل هیچ‌کس بر او پوشیده نیست، و نزد او پاداش پرهیزگاران خراب نمی‌شود. سپس خدای توانا از سر انجام کافران خبر داده و فرموده است: ﴿**إن الذین کفروا لن تغنی عنهم أموالهم و لا أولادهم من الله شیئاً**﴾ اموالی که در کسبش خود را خسته کردند و اولادشان که در حق آنها فداکاری کردند یک ذره عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کنند. ﴿**و أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون**﴾ یعنی در عذاب جهنم همیشه خواهند ماند. ﴿**مثل ما ینفقون فی هذه الحیاة الدنیا کمثل ریح فیها صر**﴾ مثال آنچه در این دنیا به منظور تعریف و تمجید و ریا خرج می‌کنند، بسان تندبادی است شدید و سرد. ﴿**أصابت حرث قوم ظلموا أنفسهم فأهلکته**﴾ آن تندباد ویرانگر به کشتزار جمعی اصابت کرد آن جمعی که با عصیان خدا به خود ستم کردند، آن را ویران و نابود کرد، در نتیجه از آن سودی نبردند. همچنین خدا اعمال نیک کافران را نابود می‌کند، همان‌طور که این کشتزار به سبب گناهان صاحبش به هدر می‌رود. ﴿**و ما ظلمهم الله ولکن أنفسهم یظلمون**﴾ خدا با نابود کردن کشتزارشان به آنها ظلم نکرد، بلکه آنها به خود ستم نمودند؛ چرا که مرتکب گناهانی شدند که مستوجب

عقوبت و مؤاخذه‌ی الهی گشتند. سپس خدا مسلمانان را برحذر داشته که منافقان را نزدیک و محرم راز خود قرار ندهند، و فرمود: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم﴾ منافقان را دوست و محرم اسرار خود قرار ندهید، و به جای مؤمنان آنان را دوست و محرمِ اسرار قرار ندهید. ﴿لا یألونکم خبالاً﴾ در فساد و خرابکاری نسبت به شما کوتاهی نمی‌کنند. ﴿و دّوا ما عنتم﴾ آرزو دارند شما را در سختی و مصیبت ببینند. ﴿قد بدت البغضاء من أفواههم﴾ نشانه‌های دشمنی آنان با شما از زبان آنها آشکار گشته است، آنان تنها به کینه و عداوت اکتفا نمی‌کنند، تا جایی که آن را به صراحت بر زبان می‌آورند. ﴿و ما تخفی صدورهم أکبر﴾ کینه و عداوتی که در نهاد دارند، از آنچه ابراز می‌دارند بیشتر و شدیدتر است. ﴿قد بیّنا لکم الأیات﴾ دلایل نشان‌دهنده‌ی وجوب اخلاص در دین و یا وجوب دوستیِ با مؤمنان و دشمنی با کفار را برایتان بیان کردیم. ﴿إن کنتم تعقلون﴾ اگر افرادی باخرد هستید. مراد از این تعبیر، بر انگیختن و تحریک نفوس است. از قبیل این‌که به یک نفر مؤمن می‌گویی: اگر ایمان داری، مردم را میازار. ابن جریر گفته است: معنی آیه چنین است: اگر امر و نهی خدا را درک می‌کنید. سپس خدای سبحان موارد کینه و بیزاری آنان را از مسلمانان بیان فرمود و گفت: ﴿ها أنتم أولاء تحبونهم و لایحبونکم﴾ زنهار ای جماعت مسلمانان! بدانید که در دوستی و محبت به خطا رفته‌اید؛ چراکه شما آنها را دوست داشته و آنان شما را دوست ندارند. شما نفع آنان را می‌خواهید و در حق آنان محبت دارید، در حالی که آنان زیان شما را می‌جویند و کینه و عداوت نسبت به شما در سینه پنهان دارند.

﴿و تؤمنون بالکتاب کله﴾ شما به تمام کتبی که از سوی خدا نازل شده‌اند باور دارید، وانگهی آنان کینه‌ی شما را در دل دارند. پس چرا آنها را دوست دارید در حالی که آنها به هیچ‌چیز از کتاب‌های شما باور ندارند؟ در این بخش از آیه توبیخ شدید وجود دارد مبنی بر این‌که آنها در باطل خود از شما که برحق هستید مصرترند. ﴿و إذا لقوکم قالوا آمنا﴾

یعنی از ناپاکی نهاد آنان این‌که از روی نفاق در حضور شما به ایمان و اعتقاد تظاهر می‌کنند. ﴿و إذا خلوا عضوا علیکم الأنامل من الغیظ﴾ وقتی مجالس خود را از شما خالی بیابند، از شدت کینه و بغض و قهر، انگشت خود را گاز می‌گیرند که شما را کنار هم و متحد می‌بینند، این نشان از شدت کین و قهر و اندوه آنان دارد که نمی‌توانند به آزار مؤمنان دست بزنند. ﴿قل موتوا بغیظکم﴾ نفرین و دعا بر آنان است. یعنی ای محمد! بگو: خدا تا دم مرگ کینه‌ی شما را ادامه بدهد.[1] ﴿إن الله علیم بذات الصدور﴾ خدا به کینه و حسدی که نسبت به مؤمنان در دل دارید آگاه است. سپس خدا از آرزوی نزول بلا و محنت بر مؤمنان از طرف آنان پرده برداشته و می‌فرماید: ﴿إن تمسسکم حسنة تسؤهم﴾ اگر چیزی مسرت‌بخش از قبیل آسایش و رفاه و نعمت و یاری و پیروزی و غنیمت و امثال آنها برای شما فراهم شود، آنها را ناراحت و افسرده می‌کند. ﴿و إن تصبکم سیّئة یفرحوا بها﴾ و اگر امری غم‌انگیز و زیان‌بخش از قبیل سختی و قحطی و کمبود و شکست برایتان پیش بیاید، آنها را شاد و مسرور می‌کند. بدین ترتیب خدای متعال میزان عداوت و کثرت کین آنها را بیان فرموده است؛ زیرا آنان از خیر و خوشی مؤمنان ناراحت و از سختی و ناراحتی آنها مسرور می‌شوند. ﴿و إن تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئاً﴾ اگر در مقابل آزار آنان صبر و شکیبایی پیشه کنید و در گفتار و اعمالتان از خدا بترسید، حیله و نیرنگ آنها برای شما ضرری نخواهد داشت. پس خدای منان عدم ضرر آنها را به در پیش گرفتن صبر و تقوی مشروط کرده است. ﴿إن الله بما یعملون محیط﴾ خدای سبحان از حیله و نیرنگ آنان نسبت به شما باخبر است، لذا شر آنان را از شما دور کرده، و در مقابل مقاصد ناپسندشان آنان را کیفر می‌دهد.

۱ـ این نظر طبری و تعداد زیادی از مفسران است و گویا منظور از آن برانگیختن کینه است؛ یعنی آنان به آرزوی خود نمی‌رسند؛ زیرا مرگ قبل از آن می‌آید. قرطبی چنان آورده است.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿من أهل الکتاب أمة﴾** به منظور دلالت بر استمرار، جمله‌ی اسمیه آورده است و نیز به همین منظور بعد از آن از صیغه‌ی مضارع **﴿یتلون﴾** و **﴿یسجدون﴾** استفاده کرده است.

۲ـ **﴿أولئك من الصالحین﴾** برای نشان دادن رفعت منزلت و والایی درجه‌ی فضل آنها اشاره به دور آمده است.

۳ـ **﴿کمثل ریح فیها صر﴾** در آن تشبیهی از نوع تشبیه تمثیلی موجود است. چیزی را که به منظور فخرفروشی و کسب تمجید و تعریف خرج کرده‌اند، به زراعتی تشبیه کرده است که طوفانی سرد بر آن بورزد و آن را نابود و به پوش تبدیل کرده باشد.

۴ـ **﴿لاتتخذوا بطانة﴾** نزدیکان و خواص انسان را به «بطانه» تشبیه کرده است؛ چون آنان به کارهای مرّی وی دست می‌یابند. بسان مویی که بر جسم روییده است با او هستند، پس شامل استعاره می‌باشد. در تلخیص البیان نیز چنین آمده است.[1]

۵ـ **﴿عضوا علیکم الأنامل﴾** ابوحیان گفته است: به صورت حقیقت در توصیف فرد عصبانی و پشیمان به‌کار می‌رود، و امکان دارد مجاز تمثیلی باشد، و خداوند به این شیوه از شدت کینه و افسوس آنان به خاطر این‌که نتوانسته‌اند اذیت و آزار بیشتری به مسلمانان برسانند، تعبیر نموده است.

۶ـ در این آیات محسنات بدیعی به نام مقابله در **﴿إن تمسسکم حسنة تسؤهم، و إن تصبکم سیئة یفرحوا بها﴾** موجود است؛ زیرا حسنه را با سیئه و مسائة را با فرح مقابله کرده که مقابله‌ی بدیع است. و همچنین در **﴿ظلمهم﴾** و **﴿یظلمون﴾** و در **﴿الغیظ﴾** و **﴿غیظکم﴾** و در **﴿تؤمنون﴾** و **﴿آمّنا﴾** جناس اشتقاق آمده است.

۱ـ تلخیص البیان ص ۲۱.

لطیفه: در ﴿**إن تمسسکم حسنة**﴾ به «مس» و در ﴿**و إن تصبکم سیئة**﴾ به «اصابت» تعبیر شده است تا نشان دهد که نیکی هر چند جزئی و اندک هم باشد سبب ناخوشنودی دشمنان می‌گردد. ولی ناراحتی وقتی موجب شادی و سرور آنها می‌شود که به حَد مصیبت برسد؛ یعنی آنها تنها زمانی خوشحال می‌شوند که ناراحتی‌های بزرگ و فراوان شما را در برگیرد. و این هم از اسرار بلاغت قرآن است.[۱]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ ٱلْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَ ٱللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۱﴾ إِذْ هَمَّت
طَائِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلاَ وَ ٱللهُ وَلِيُّهُمَا وَ عَلَىٰ ٱللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾ وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللهُ بِبَدْرٍ
وَ أَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَٱتَّقُوا ٱللهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
بِثَلاَثَةِ آلاَفٍ مِنَ ٱلْمَلاَئِكَةِ مُنزَلِينَ ﴿۱۲۴﴾ بَلَىٰ إِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِن فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ
رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ ٱلْمَلاَئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿۱۲۵﴾ وَ مَا جَعَلَهُ ٱللهُ إِلاَّ بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ
قُلُوبُكُم بِهِ وَ مَا ٱلنَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِندِ ٱللهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿۱۲۶﴾ لِيَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْ
يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿۱۲۷﴾ لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ
ظَالِمُونَ ﴿۱۲۸﴾ وَ لِلهِ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ ٱللهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿۱۲۹﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَأْكُلُوا ٱلرِّبَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۳۰﴾
وَ ٱتَّقُوا ٱلنَّارَ ٱلَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱۳۱﴾ وَ أَطِيعُوا ٱللهَ وَ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾﴾

* * *

۱ـ به نقل از حاشیه‌ی کشاف.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در این آیات بحث در مورد غزوه‌ها آغاز می‌شود و نهج و اسلوب سخن را از میدان جدل و مناظره به میدان جنگ و قتال انتقال داده است. آیه‌ها به طور مفصل درباه‌ی غزوه‌ی «احد» به بحث پرداخته، و در خلال آن به صورت جمله‌ی معترضه بحث غزوه‌ی بدر به میان آمده است. تا نعمت پیروزی را یادآور شود در حالی که آنان، هم از لحاظ عدد و هم از لحاظ ساز و برگ کم و ضعیف بودند اما با این وجود پیروز شدند. این آیه سرآغاز داستان غزوه‌ی احد است. در مورد احد شصت آیه وارد شده است. مناسبت و ارتباطی که این آیات با آیات پیشین دارند این‌که قبلاً خدا انسان را از محرم قرار دادن انسان بد برحذر داشت، در اینجا یادآور می‌شود که سبب تمایل دو طایفه از شما به سستی ورزیدن عبارت بود از سست کردن منافقین که در رأس آنها ابی بن سلول، رئیس منافقین قرار داشت. بنابراین مناسبت روشن است. شیخین روایت کرده‌اند که جابر گفته است: آیه‌ی ﴿**إذ همت طائفتان منكم أن تفشلا و الله وليهما**﴾ درباره‌ی ما، طایفه‌ی حارثه و طایفه‌ی بنی سلمه نازل شده است و چون ﴿**و الله وليهما**﴾ آمده است هرگز نگفته‌ایم که‌ای کاش نازل نمی‌شد.

معنی لغات: ﴿**غدوت**﴾ یعنی صبح زود بیرون رفتی، غدوه یعنی بامداد زود (پگاه). ﴿**تفشلا**﴾ فشل به معنی ترس و ضعف است. ﴿**تبوىء**﴾ جا می‌دهی. «**بوأته منزلا**» او را در آن جا دادم و مستقر کردم، در اصل به معنی منزل گرفتن است. ﴿**أذلة**﴾ کمی عدد و ساز و برگ و جنگ‌افزار. ﴿**فورهم**﴾ به سرعت، در اصل به معنی سرآمدن دیگ از شدت غلیان است، سپس برای سرعت به‌کار رفته است.

﴿**مسوّمين**﴾ به فتح واو به معنی جنگ‌آموختگان و به کسر آن به معنی دارای نشان و علامت است، علامت آنها در روز بدر عبارت بود از عمامه‌ی سفید. ﴿**طرفا**﴾ به معنی طایفه و قطعه است. ﴿**يكبتهم**﴾ کبت به معنی شکست و نابودکردن است و گاهی به معنی کینه و ذلیل کردن می‌آید. ﴿**خائبين**﴾ نومید و مأیوس. خیبت به معنی عدم دستیابی به مقصود است.

سبب نزول: در صحیح مسلم آمده است که در روز احد دندان‌های پیشین پیامبر ﷺ شکست و سرش شکافت و زخمی شد و در حالی که داشت خون آن را پاک می‌کرد می‌گفت: چگونه رستگار می‌شود ملتی که سر پیامبر خود را زخمی کرده و دندان پیشین او را شکسته است در حالی که آنان را به سوی خدا می‌خواند؟ آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**لیس لك من الأمر شيء**﴾ را نازل کرد.

تفسیر: ﴿**و إذ غدوت من أهلك**﴾ ای محمد! به یاد بیاور وقتی را که به قصد «احد» از میان خانواده بیرون آمدی و حرکت کردی. ﴿**تبوىء المؤمنين مقاعد للقتال**﴾ مؤمنان را برای جنگ و ستیز با دشمن در محل‌های خود جا می‌دادی و آنها را مستقر می‌کردی. ﴿**و الله سميع عليم**﴾ و خدا گفته‌های شما را می‌شنود و به احوالتان آگاه است. ﴿**إذ همت طائفتان منكم أن تفشلا**﴾ زمانی که دو طایفه از ارتش مسلمانان نزدیک بود بترسند و ضعف آنان را فرا گیرد و قصد برگشتن کردند، این دو طایفه عبارت بودند از (بنو سلمه) و (بنو حارثه)، این امر زمانی بود که پیامبر ﷺ با یک‌هزار نفر از یاران به احد بیرون آمد، اما وقتی به لشکر کفار که سه هزار نفر بودند نزدیک شدند، «عبدالله بن ابی» با یک سوم سپاه کنار کشید و گفت: چرا خود و فرزندان خود را به کشتن بدهیم؟ آنگاه دو گروه از انصار قصد برگشتن کردند، ولی خدا آنان را محفوظ کرد و با پیامبر ﷺ حرکت کردند، این حفظ و مصونیت عبارت است از فرموده‌ی ﴿**و الله وليهما**﴾ یعنی یاری‌دهنده و سرپرست آنها خداست. ﴿**و على الله فليتوكل المؤمنون**﴾ و مؤمنان در تمام احوال و امورشان به خدا توکل باید داشته باشند. آنگاه به منظور تقویت و تسلّی خاطر آنها از شکست روز احد، یادآور شد که در روز بدر آنان را پیروز و غالب کرد و فرمود: ﴿**و لقد نصركم الله ببدر و أنتم أذلة**﴾ روز بدر با وجود تعداد کم و کمبود ساز و برگ، شما را یاری داد و پیروز شدید. تا بدانید که پیروزی در گرو افزونی عدد و ساز و برگ نیست. ﴿**فاتقوا الله لعلكم تشكرون**﴾ یعنی در مقابل منت پیروزی او را سپاسگزار باشید. ﴿**إذ تقول للمؤمنين ألن يكفيكم أن**

یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین﴾ یعنی ای محمد! زمانی را به یاد آور که به یارانت می‌گفتی: آیا کافی نیست خدا سه هزار فرشته را در جنگ به یاری شما بفرستد؟ ﴿بلی إن تصبروا و تتقوا﴾ «بلی» برای تصدیق وعده است؛ یعنی بله اگر در قتال شکیبا باشید و از خدا بترسید و فرمانش را اطاعت کنید، ﴿و یأتوکم من فورهم هذا﴾ و در این لحظه مشرکان به سرعت نزد شما بیایند، ﴿یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسوّمین﴾ یعنی خدا پنج‌هزار فرشته‌ی جنگ آزموده و تمرین یافته را به یاری شما اعزام می‌دارد که در نبرد و کارزار ماهرند. ﴿و ما جعله الله إلا بشری لکم﴾ یعنی ای مؤمنان! خدا چنان امدادی را جز به منظور بشارت به شما قرار نداد تا ثبات و پایداری شما افزایش یابد. ﴿و تطمئن قلوبکم به﴾ تا آرامش قلب بیابید و از کثرت تعداد دشمن بیمی به دل راه ندهید، و از کمی تعداد خود نهراسید. ﴿و ما النصر إلا من عندالله﴾ یعنی گمان نبرید که پیروزی با زیادی عدد و ساز و برگ است. و در حقیقت پیروزی فقط به یاری خداست؛ نه از جانب فرشتگان و غیره. ﴿العزیز الحکیم﴾ خداوند غالب و مسلّطی که در کارش مغلوب نمی‌شود، خداوند علیم و دانایی که به مقتضای حکمت درخشان خود عمل می‌کند. ﴿لیقطع طرفا من الذین کفروا﴾ یعنی چنان تدبیری از جانب خدا به منظور نابود شدن جمعی از کفار به طریق کشتن و اسارت صورت می‌گیرد. تا رکنی از ارکان و پایه‌های شرک منهدم گردد. ﴿أو یکبتهم﴾ یعنی کینه‌ی آنان را برانگیزد و با شکست، آنان را خوار و خفیف کند. ﴿فینقلبوا خائبین﴾ بدون این‌که به مقصود خود نایل آیند، دماغ سوخته و ناامید برمی‌گردند. خدای متعال در بدر آنان را به چنان مصیبتی گرفتار کرد، که مسلمانان توانستند هفتاد نفر از سران آنها را به قتل برسانند و هفتاد نفر را نیز اسیر کنند. بدین ترتیب خدا مؤمنان را باعزت و مشرکان را با ذلت و خواری قرین کرد. ﴿لیس لك من الأمر شیء﴾ این به عنوان جمله‌ی معترضه در مورد داستان احد آمده است. وقتی دندان پیشین پیامبر ﷺ شکسته شد و سرش زخمی گشت، گفت: ملتی که چهره‌ی پیامبر خود را با

خون رنگین کند چگونه رستگار می‌شود؟ آنگاه آیه‌ی ﴿لیس لك من الأمر شیء﴾ نازل شد؛ یعنی ای محمد! تدبیرکار بندگان اصلا به تو مربوط نیست بلکه کار آنان فقط به خدا مربوط است. ﴿أو یتوب علیهم أو یعذبهم فإنهم ظالمون﴾ یعنی کارشان با خداست، در صورتی که مسلمان شوند یا آنها را نابود می‌کند، یا شکست می‌دهد یا توبه‌ی آنان را می‌پذیرد. و اگر بر کفر اصرار ورزند آنها را عذاب می‌دهد؛ چون ستمگر و مستحق عذابند. ﴿و لله ما فی السموات و ما فی الأرض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله غفور رحیم﴾ یعنی مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، هرکس را که بخواهد عذاب می‌دهد و هرکس را که بخواهد می‌بخشد که همو بخشنده و مهربان است. ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتأکلوا الربا أضعافا مضاعفة﴾ بدین ترتیب خدای متعال مؤمنان را از پرداختن به ربا و اشتغال به آن نهی فرموده است. و آنان را به خاطر آنچه که در زمان جاهلیت بر آن بوده و ربا را چند برابر می‌گرفتند، توبیخ نموده است. ابن‌کثیر می‌گوید: در زمان جاهلیت وقتی سر رسید بدهی فرا می‌رسید طلبکار به بدهکار می‌گفت: یا بدهی را پرداخت کن یا اضافه کن. اگر آن را پرداخت می‌کرد مسأله خاتمه می‌یافت وگرنه مدت و مقدار را افزایش می‌داد، و هر سال چنین عملی تکرار می‌شد. که چه بسا وامی کوچک به مبلغی زیاد و چند برابر می‌رسید.[۱] ﴿و اتقوا الله﴾ یعنی با ترک نافرمانی از عذابش بپرهیزید. ﴿لعلکم تفلحون﴾ تا از جمله‌ی فایزین باشید. ﴿و اتقوا النار التی أعدت للکافرین﴾ از آتش جهنم که برای کافران آماده شده است برحذر باشید. ﴿و أطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون﴾ یعنی فرمان خدا و پیامبر را به جا آورید تا از جمله‌ی نیکان بشوید که به مهر و رحمت خدا نایل می‌شوند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿إذ تقول﴾ چون صورت گذشته را در ذهن حاضر کرده است، گذشته را به صیغه‌ی مضارع تعبیر کرده است.

۱- مختصر ابن کثیر ۱/ ۳۱۸.

۲ـ ﴿أن یمدکم ربکم﴾ اشاره به عنوان ربوبیت و اضافه کردن آن به مخاطبان، به منظور نشان دادن عنایت خدا به آنان است. نقل از ابوسعود.

۳ـ ﴿یغفر و یعذب﴾ در بین آنها طباق است.

۴ـ ﴿أضعاف مضاعفه﴾ جناس اشتقاق.

۵ـ ﴿لا تأکلوا الربا﴾ گرفتن به خوردن موسوم گشته است؛ چون سرانجام همان است. پس مجاز مرسل است.

یادآوری: آمدن «أضعاف مضاعفة» در آیه نه قید است و نه شرط، بلکه به منظور بیان حالتی آمده است که در زمان جاهلیت جاری بوده و برای زشت نشان دادن چنان معامله‌ای آمده است که ظلمی آشکار و تجاوزی روشن است، که ربا را چند برابر می‌گرفتند. ابوحیان گفته است: از حالتی زشت نهی شدند که ربا را به آن صورت درآورده بودند؛ چون چه بسا با مال و طلبی اندک، تمام دارایی بدهکار را می‌گرفتند. و به گفته‌ی ﴿مضاعفة﴾ اشاره کرده است که آنها هر ساله ربا را تکرار می‌کردند. ربا تمام انواعش حرام است. پس این حال قید نهی نیست.[۱]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾ وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَغْفِرَةٌ

۱ـ البحر المحیط ۳/۵۴.

مِن رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿۱۳۶﴾ قَدْ خَلَتْ
مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۳۷﴾ هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ
هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾ وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُم مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾
إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۰﴾ وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۴۱﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ
يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۴۲﴾ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۱۴۳﴾
وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ
مَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۴۴﴾ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن
تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَ مَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَن يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ
نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿۱۴۵﴾ وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا
أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿۱۴۶﴾ وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ
إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ ﴿۱۴۷﴾ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۴۸﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال بر صبر و پرهیزگاری تأکید نمود، و به مؤمنان یادآور شد که در غزوه‌ی بدر به وسیله‌ی فرشتگان آنان را یاری داد، به دنبال آن فرمان روآوردن به نیل رضایت خدا را داد. سپس غزوه‌ی احد را به تفصیل بیان کرد و یادآور شد که به سبب مخالفت با دستور پیامبر ﷺ بعد از پیروزی با شکست مواجه شدند، سپس یادآور شد که آزمایش و ابتلاء، سنت و روش

حیات است. وکشته شدن پیامبران نباید در نهاد مؤمنان سستی ایجاد کند. سپس در مورد پند و درس گرفتن از غزوه‌ی احد، آیات پشت سرهم آمده‌اند.

معنی لغات: ﴿و سارعوا﴾ بشتابید، عجله کنید. ﴿السراء﴾ آسایش. ﴿الضراء﴾ سختی و تنگی. ﴿و الکاظمین﴾ کظم الغیظ: کین را فرو خورد، به داخل برگرداند، قهرش را بروز نداد، با این‌که توانایی عملی کردن آن را هم داشت. از کظم القربة، یعنی مشک را پر کرد و درش را بست. ﴿فاحشة﴾ کاری در نهایت زشتی است. ﴿خلت﴾ گذشت، سپری شد. ﴿سنن﴾ جمع سنت به معنی روش و طرِیقه‌ی قابل پیروی است از جمله سنت پیامبر ﷺ. در اینجا منظور وقایعی است که برای تکذیب‌کنندگان پیش آمد. ﴿قرح﴾ به ضم و فتح به معنی زخم است. فراء گفته است: به فتح به معنی زخم و به ضم به معنی درد و الم زخم است[1] در اصل به معنی خالص است. ﴿نداولها﴾ به معنی نقل و انتقال چیزی است از یکی به دیگری. «تداولته الأیدی» از شخصی به شخصی دیگر انتقال یافت. ﴿و لیمحص﴾ تمحیص به معنی پاک و تصفیه‌کردن است. در اصل به معنی پاک نمودن و ازاله می‌باشد. ﴿و یمحق﴾ به معنی نقص تدریجی است. ﴿أعقابکم﴾ جمع عقب به معنی پشت سر. انقلب علی عقبه: به حال اول برگشت. ﴿مؤجلاً﴾ وقتی معین که نه تأخیر دارد و نه تقدیم. ﴿و کأین﴾ چند؟ برای تکثیر به‌کار می‌رود و اصل آن ﴿ای﴾ بود، کاف تشبیه در اولش آمد و معنی تکثیر را متضمن شد. ﴿ربّیّون﴾ جمع ربی و منسوب به رب می‌باشد، مانند ربانیین به معنی دانشمندان پرهیزگار و زاهد. قول ضعیفی می‌گوید: منسوب به «ربّة» به معنی جماعت است. ﴿استکانوا﴾ به معنی سر بزیر و خوار است. از سکون گرفته شده است؛ زیرا سر به زیر تسلیم است.

تفسیر: ﴿و سارعوا إلی مغفرة من ربکم﴾ با انجام دادن اوامر و فرامین و امتثال دستورات خدا به اعمالی رو بیاورید که موجب بخشودگی از جانب خدا می‌شود. ﴿و جنة

۱ـ قرطبی ۲۱۷/۴.

عرضها السموات و الأرض﴾ به سوی بهشتی بشتابید که به میزان گنجایش آسمان و زمین وسیع است. در سوره‌ی «حدید» چنان آمده است: **﴿عرضها کعرض السماء و الأرض﴾** منظور بیان وسعت آن است. وقتی عرضش چنین باشد، درباره‌ی طولش چه باید گفت؟ **﴿أعدّت للمتقین﴾** برای آنان که از خدا می‌ترسند آماده شده است. **﴿الذین ینفقون فی السراء و الضراء﴾** آنان که دارایی خود را در رفاه و سختی و در زمان وفور و زمان کمبود بذل می‌کنند، **﴿و الکاظمین الغیظ﴾** و قهر و عصبانیت خود را زمانی کنترل می‌کنند که قدرت انتقام را دارند. **﴿و العافین عن الناس﴾** و افرادی را می‌بخشند که نسبت به آنها بدی و ستم روا داشته‌اند. **﴿و الله یحب المحسنین﴾** و خدا افراد متصف به چنان اوصافی والا را دوست دارد. **﴿و الذین إذا فعلوا فاحشة﴾** یعنی آنهایی که وقتی مرتکب گناهی زشت مانند گناهان کبیره می‌شوند.[1] **﴿أو ظلموا أنفسهم﴾** و با ارتکاب هر گناهی به خود ستم کردند. **﴿ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم﴾** عظمت خدا را به یاد می‌آورند و تهدیدش را در مورد عاصیان متذکر شده، آنگاه ریشه‌ی گناه را برکنده و توبه کرده و پشیمان می‌شوند. **﴿و من یغفر الذنوب إلا الله﴾** استفهامی است در معنی نفی؛ یعنی جز خدا هیچ‌کس گناهان را نمی‌بخشاید. جمله‌ی معترضه است و به خاطر شاد کردن دل بندگان، و برانگیختن آنان به توبه کردن، آمده است. و نیز نشان می‌دهد که گناهان ـ هر اندازه بزرگ باشند ـ باز بخشایش خدا بزرگتر است و رحمتش وسیع‌تر. **﴿و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون﴾** یعنی بر ارتکاب اعمال زشت اصرار نمی‌ورزند؛ یعنی با علم به زشتی آن بر ارتکاب آن پایدار نیستند، بلکه آن را ترک نموده و توبه می‌کنند. **﴿أولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم﴾** یعنی افرادی که به چنان صفاتی حمیده متصفند، خداوند به آنان پاداش و ثواب داده و گناهان پیشین آنها را می‌بخشاید. **﴿و جنات تجری من تحتها الأنهار﴾** باغ‌هایی دارند که در

۱ـ ابن‌عباس گفته است: فاحشه یعنی زنا، و ظلم نفس یعنی کمتر از آن از قبیل نظر و لمس.

زیر درختانش نهرها جاری است. ﴿خالدین فیها﴾ برای ابد در آن خواهند ماند. ﴿و نعم أجر العاملین﴾ چه نیکوست پاداش افرادی که به دستورات خدا عمل می‌نمایند! سپس خدا بعد از فراهم کردن مقدمات رشد و صلاح، به ذکر تتمه‌ی موضوع غزوه‌ی احد پرداخت و فرمود: ﴿قد خلت من قبلکم سنن﴾ سنت‌های خدا در مورد ملت‌های پیشین سپری شد که به سبب مخالفتشان با پیامبران نابود و ریشه‌کن شدند. ﴿فسیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین﴾ بروید سرانجام تکذیب‌کنندگان را ببینید، ببینید چه سرنوشتی داشتند؟ تا از مشاهده‌ی آثار هلاک آنان پند و عبرت بگیرید. ﴿هذا بیان للناس﴾ یعنی در این قرآن توضیح و بیان کافی برای انسان‌ها آمده است.[1] ﴿و هدی و موعظة للمتقین﴾ راهنمایی به راه هدایت و پند و یادآوری مخصوص پرهیزگاران در آن است؛ چون پرهیزگاران از آن فایده می‌برند؛ نه بقیه‌ی مردم، به همین جهت آنها را مخصوصاً نام برده است. آنگاه در مورد شکست غزوه‌ی احد آنها را دلداری و تسلی‌خاطر داده و فرمود: ﴿ولاتهنوا و لاتحزنوا﴾ در جهاد، سستی نشان ندهید و به خاطر مصیبت پیش آمده از قبیل کشته شدن و شکست، افسرده خاطر نشوید. ﴿و أنتم الأعلون﴾ شما بر آنان غالب و فایق هستید. که اگر در روز احد برای شما مصیبت بار آوردند، می‌دانید که در روز بدر چه به سرشان آوردید! ﴿إن نتم مؤمنین﴾ اگر واقعاً و به حقیقت ایمان دارید، سستی و اندوه به خود راه ندهید. ﴿إن یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله﴾ اگر کشته و زخمی شدید، یقین بدانید مشرکان نیز مانند شما مصیبت داشتند. ﴿و تلك الأیام نداولها بین الناس﴾ یعنی روزگار در گردش است، روزی برای تو و روزی علیه تو می‌باشد. روزی غمگین می‌شوی و روزی مسرور. ﴿و لیعلم الله الذین آمنوا﴾ یعنی خدا چنین کاری را انجام داد

۱ـ طبری و بعضی از مفسران چنان نظر دارند که اشاره به ماتقدم برمی‌گردد، پس معنی چنین است: این که برایتان توضیح دادم و از آن آگاهی یافتید از قبیل نابودی ملت‌های پیشین، انسان را بینا و گمراه را به راه می‌آورد و برای آنان پند و عبرت است.

تا شما را در بوته‌ی آزمایش قرار دهد و معلوم شود چه کسی در دوران مشکلات و سختی‌ها صبور و شکیباست، و مؤمن و منافق را مشخص کند. ﴿و یتخذ منکم شهداء﴾ یعنی تا کرم و فضل و شرافتِ شهادت در راه خدا را به بعضی ارزانی دهد. ﴿و الله لایحب الظالمین﴾ یعنی خدا تجاوزگران را دوست ندارد، از جمله منافقینی که در روز احد از پیامبر ﷺ جدا شدند. ﴿و لیمحص الله الذین آمنوا﴾ تا خدا مؤمنان را از گناهان پاک و تصفیه کند و آنان را از منافقین جدا و متمایز نماید. ﴿و یمحق الکافرین﴾ وکافران را به تدریج نابود کند. ﴿أم حسبتم أن تدخلوا الجنة﴾ استفهام انکاری است؛ یعنی ای گروه مؤمنان! آیا گمان می‌کنید بدون آزمایش و پاکسازی به بهشت نایل می‌شوید؟! ﴿و لمّا یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین﴾ یعنی در راه او تلاش و جهاد نکرده‌اید تا خدا جهاد و شکیبایی شما را در سختی‌ها و مشکلات مشخص کند. طبری گفته است: یعنی ای یاران محمد! آیا گمان برده‌اید که به کرم پروردگارتان نایل می‌آیید، در حالی که جهادگران در راه خدا و شکیبایان و صابران بر سختی و رنج برای بندگان مؤمن من هنوز معلوم نشده است؟[۱] ﴿و لقد کنتم تمنّون الموت﴾ یعنی آرزوی رویارویی با دشمن را داشتید تا به فیض شهادت نایل آیید. ﴿من قبل أن تلقوه﴾ قبل از این‌که با سختی آن مواجه شوید. آیه در راستای سرزنش شکست‌خوردگانِ کنارکشیده نازل شده است. ﴿فقد رأیتموه و أنتم تنظرون﴾ با چشم خود کشته شدن برادران خود را دیدید، و خود در جنگ نظارت داشتید. این آیه وقتی نازل شد که کفار شایع کردند که محمد کشته شده است و منافقان گفتند: اگر او کشته شده است بیایید به دین اول خود برگردیم. ﴿و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل﴾ محمد فقط پیامبر است و قبل از او پیامبران دیگری برفتند. در میان آنان بودند افرادی که مردند و جمعی هم کشته شدند. ﴿أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم﴾ آیا اگر بمیرد یا

۱- تفسیر طبری.

کفار او را به قتل برسانند، بعد از ایمان به کفر برمی‌گردید؟ **﴿و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا﴾** یعنی هرکس از دین برگردد، به خدا زیانی نمی‌رساند، بلکه به خود ضرر می‌رساند و خود را در معرض قهر و عذاب قرار می‌دهد. **﴿و سيجزى الله الشاكرين﴾** خدا ثواب و پاداش مطیعان را می‌دهد، آنهایی که ثابت قدم ماندند و از آیین اسلام دست برنداشتند. سپس خدا خبر داد که هر موجود زنده‌ای اجلی دارد که نه جلو می‌افتد و نه عقب: **﴿و ما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله﴾** یعنی هیچ جانداری جز به اراده و مشیت خدا نخواهد مرد. **﴿كتابا مؤجلا﴾** اجل هرکس نوشته شده و معین است، پس و پیش ندارد. منظور این است آنها را به جهاد و روبرو شدن با دشمن تحریک و تشویق کند؛ چرا که ترس عمر را افزایش نمی‌دهد و شجاعت و تهوّر از آن نمی‌کاهد، پرهیز تقدیر را دفع نمی‌کند، و انسان هر چند خود را در معرض مخاطرات و مهالک قرار دهد، قبل از فرا رسیدن اجلش نخواهد مرد. **﴿و من يرد ثواب الدنيا نؤته منها﴾** هرکس هدفش از کار، منافع دنیا باشد، به او می‌دهیم و در آخرت نصیبی ندارد. کنایه از کسانی است که آرزوی غنایم داشتند. آنگاه خدا مشخص کرد که فراهم شدن دنیا برای آدمی جای رشک و بخالت نیست؛ زیرا به نیک و بد داده می‌شود. **﴿و من يرد ثواب الآخرة نؤته منها﴾** و هرکس هدفش از عمل، پاداش آخرت باشد در حالی که سهم دنیویش را می‌دهیم، پاداش آخرتش را کاملاً و بدون نقص می‌پردازیم. که گفته است: **﴿من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه﴾**. **﴿و سنجزى الشاكرين﴾** مطابق سپاس و عملشان، از فضل و رحمت خود به آنها پاداش می‌دهیم. **﴿وكأيّن من نبي قاتل معه ربيّون كثير﴾** بسی از پیامبران برای اعلای گفته‌ی خدا به جنگ و ستیز برخاستند، و بسیاری از دانشمندان ربانی[1] و بندگان صالح

۱ـ طبری می‌گوید: «ربیون» به جمعی کثیر گفته می‌شود و این قول قتاده است. از حسن نقل است که منظور، دانشمندان زیاد است.

در کنار آنها جنگیدند، و در میان آنها تعدادی هم کشته شدند. ﴿فما وهنوا لما أصابهم فی سبیل الله﴾ قتل و زخمی که در راه خدا به آنها اصابت کرد سبب ترس و ضعف اراده‌ی آنها نشد. ﴿و ما ضعفوا﴾ از جهاد ناتوان نشدند، ﴿و ما استکانوا﴾ و ذلیل نشدند و بر دشمن تسلیم نگشتند. ﴿و الله یحب الصابرین﴾ و خداوند افرادی را دوست دارد که در راه او و در سختیها و هول و هراس، صبور و شکیبا هستند. ﴿و ما کان قولهم إلا أن قالوا ربنا اغفرلنا ذنوبنا﴾ یعنی با وجود ثبات و استواریشان در دین جز طلب بخشودگی از خدا سخنی بر زبان ندارند، ﴿و اسرافنا فی أمرنا﴾ یعنی از تقصیر و کوتاه آمدن در طاعت و عبادت، ما را ببخشای! ﴿و ثبت أقدامنا﴾ و در هنگام جنگ و در میدان نبرد ما را ثابت قدم بدار! ﴿و انصرنا علی القوم الکافرین﴾ و ما را بر کفار پیروز و چیره گردان! ﴿فآتاهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة﴾ یعنی خدا با اعطای غنایم و عزت و چیرگی و استقرار در دنیا، و نعمت‌های بهشت در آخرت، پاداش آنها را داده است. ﴿و الله یحب المحسنین﴾ هر آنکه عملش نیکو و نیتش خالص باشد، خدا او را دوست دارد. ثواب آخرت را به «حُسْن» اختصاص داده است، تا فضل خود را نشان دهد و در نزد خدا تکیه‌گاه همان است.

نکات بلاغی: آیات فوق اقسام متعددی از بیان و بدیع را در بردارد که به طور مختصر به آن می‌پردازیم:

۱ـ ﴿عرضها السموات و الأرض﴾ یعنی مانند عرض سماوات و ارض، ادات تشبیه و وجه شبه حذف شده است. این را «تشبیه بلیغ» می‌گویند.(۱)

۲ـ ﴿و سارعوا إلی مغفرة﴾ از باب تسمیه‌ی چیز است به نام سببش یعنی موجبات مغفرت.

۱ـ تلخیص البیان ص ۲۱.

۳ـ ﴿السراء و الضراء﴾ شامل طباق است که از محسنات بدیعی است.

۴ـ ﴿و من یغفر الذنوب إلا الله﴾ از استفهام قصد نفی شده است؛ یعنی لا یغفر.

۵ـ ﴿أولئك جزاؤهم مغفرة﴾ آوردن اشاره به دور، برای نشان دادن علوّ درجه‌ی فضل آنان است.

۶ـ ﴿و نعم أجر العاملین﴾ مخصوص به مدح حذف شده است؛ یعنی ﴿نعم أجر العاملین ذلك﴾.

۷ـ ﴿و لیعلم الله﴾ از باب التفات است؛ چون بعد از لفظ ﴿نداولها﴾ آمده است. التفات از حاضر به غایب است. راز این التفات، عظمت نشان‌دادن حال جهاد در راه خدا می‌باشد.

۸ـ ﴿و ما محمد إلا رسول﴾ قصر موصوف بر صفت است.

۹ـ ﴿انقلبتم علی أعقابكم﴾ در تلخیص‌البیان گفته است: این استعاره می‌باشد. منظور از آن از دین برگشتن است. خدا برگشتن ناشی از شک را به برگشت به عقب تشبیه کرده است.[1]

فواید: اوّل؛ در میان این آیات، ﴿و سارعوا إلی مغفرة﴾ اساس و مادر مکارم اخلاق از قبیل بذل، فرو خوردن کینه، صرف‌نظر از خطاکاران و توبه از گناهان است. و هر یک از آنها منبع بسیاری از فضایل است.

دوم؛ مغفرت (بخشودن) را پیش از جنت (بهشت) آورده است؛ چون اول باید تصفیه و پاکیزگی صورت گیرد آنگاه آرایش به عمل آید، بنابراین فردی که از گناهان و زشتیها پاک نشده است استحقاق ورود به جنت را ندارد.

سوم؛ نام بردن عرض جنّت، به منظور مبالغه در وصف وسعت و گسترش جنت است. پس وقتی عرض آن چنین باشد، طولش چگونه است؟ ابن‌عباس گفته است: طول آن به اندازه‌ی هفت آسمان و هفت زمین می‌باشد.[2]

۱ـ تلخیص البیان ص ۲۶.

۲ـ تلخیص البیان ص ۲۱.

چهارم؛ هرقل به پیامبر ﷺ نوشت: تو مرا به جنتی دعوت کرده‌ای که عرض آن عبارت است از آسمان‌ها و زمین. پس جهنم (آتش) کجا است؟ پیامبر ﷺ فرمود: سبحان الله! هنگام روز، شب کجا است؟[1]

پنجم؛ خدای متعال در آیاتی متعدد دستور داده است که در انجام اعمالی که در روز قیامت به حال انسان مفید واقع می‌شوند بشتابند از جمله: ﴿و سارعوا إلى مغفرة﴾، ﴿سابقوا إلى مغفرة﴾، ﴿فاستبقوا الخيرات﴾، ﴿فاسعوا إلى ذكر الله﴾ و ﴿وفي ذلك فليتنافس المتنافسون﴾ و اما در مورد عمل برای دنیا... امر کرده است: ﴿فامشوا في مناكبها﴾ و ﴿و آخرون يضربون في الأرض﴾ پس درباره‌ی راز دقیق آن بیندیشید.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا
خَاسِرِينَ ﴿۱۴۹﴾ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿۱۵۰﴾ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ
بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۵۱﴾ وَلَقَدْ
صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَا
أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ
لَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾ إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ
يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾ ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ

۱- البحر المحیط ۳/۵۸.

كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِيٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَٰهُنَا قُل
لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى
ٱلْجَمْعَانِ إِنَّمَا ٱسْتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا ٱللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾
يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَٰنِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي ٱلْأَرْضِ أَوْ كَانُوا
غُزًّى لَّوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَٱللَّهُ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ
وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾ وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا
يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾ وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى ٱللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات بازگویی حوادث احد و پند و عبرتهای آن را دنبال می‌کنند، درباره‌ی اسباب شکست و وضعیت افتضاح‌آمیز منافقان در آن غزوه بحث می‌کنند و توطئه و دسیسه‌های آنان را بر ضد دعوت اسلامی با سست‌کردن همت مؤمنان یادآور می‌شوند.

معنی لغات: ﴿**سلطان**﴾ دلیل و برهان. در اصل به معنی نیرو است و به همین دلیل حاکم را سلطان می‌گویند. ﴿**مثوی**﴾ مکان و مقری که جای استقرار انسان است. «ثوی بالمکان» یعنی در آن اقامت گزید. ﴿**تحسونهم**﴾ یعنی آنان را به قتل می‌رسانند. «حس» به معنی استیصال و ریشه‌کن کردن به وسیله‌ی قتل است. در اصل به معنی ضربت زدن به محل حس است. شاعر گفته است:

حسناهم بالسيف حساً فأصبحت   بقيتهم قد شردوا و تبددوا

«با شمشیر آنها را از پا درآوردیم، که در نتیجه باقیمانده‌ی آنان آواره و پراکنده شدند».

﴿**تصعدون**﴾ اصعاد. به معنی دور شدن در زمین و حرکت کردن در آن است. فرق

آن با صعود این است که اصعاد حرکت در زمین مسطح و هموار است و صعود بالا رفتن از بلندی را معنی می‌دهد. ﴿لا تلوون﴾ یعنی به هیچ‌کس توجه نمی‌کنند، همان‌طور که شکست‌خورده به هیچ‌کس نگاه نمی‌کند. در اصل به معنی چهره و گردن چرخاندن است. ﴿أخراکم﴾ آخرتان. ﴿أثابکم﴾ به شما پاداش داد. ﴿أمنة﴾ امنیت و آرامش. ﴿یغشی﴾ می‌پوشاند. ﴿و لیمحّص﴾ تمحیص: پاک و خالص کردن چیزی تا بدون عیب شود. ﴿استزلّهم﴾ آنان را در لغزش انداخت، به معنی خطا است. ﴿غزّی﴾ جمع غازی است به معنی جهادگر در راه خداست.

سبب نزول: وقتی پیامبرﷺ با مصیبتی که در روز احد برایشان پیش آمد به مدینه برگشت، بعضی از یارانش پرسیدند: چرا به این مصیبت گرفتار شدیم، در حالی که خدا وعده‌ی پیروزی را به ما داده بود؟ آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**و لقد صدقکم الله وعده ... تا... منکم من یرید الدنیا**﴾ را نازل کرد. منظور تیراندازان است که در روز اُحد همان کار را کردند که کردند.[1]

تفسیر: ﴿**یا أیها الذین آمنوا إن تطیعوا الذین کفروا**﴾ ای مؤمنین! اگر از فرمان و دستور کفار و منافقین اطاعت کنید، ﴿**یردّوکم علی أعقابکم**﴾ شما را به کفر برمی‌گردانند، ﴿**فتنقلبوا خاسرین**﴾ به زیان و ضرر برمی‌گردید. و هیچ ضرر و زیانی از تبدیل ایمان به کفر بزرگتر نیست. ابن‌عباس گفته است: منافقین وقتی که از اُحد برگشتند، به مؤمنان گفتند: اگر محمد پیامبر بود به چنین مصیبتی دچار نمی‌شد، پس شما پیش برادران خود برگردید. ﴿**بل الله مولاکم**﴾ بل برای اضراب و اعراض است؛ یعنی آنها یاور شما نیستند تا از آنها اطاعت کنید، بلکه خدا یاور شما است و از او اطاعت کنید. ﴿**و هو خیر الناصرین**﴾ یعنی خدای سبحان بهترین یاور و بهترین مددکار است، پس از غیر او یاری طلب نکنید.

۱ـ اسباب نزول واحدی ص ۷۲.

سپس خدای منزه مژده داد که در دل دشمنان آنها بیم و هراسی ایجاد می‌کند. و فرمود: **﴿سنلق فی قلوب الذین کفروا الرعب﴾** در قلب آنان بیم و هراس می‌اندازیم، **﴿بما أشرکوا بالله ما لم ینزّل به سلطانا﴾** به سبب این‌که برای خدا شریک قرار دادند، و در عبادت، بدون دلیل خدایان دیگری را شریک اوکردند. **﴿و مأواهم النار﴾** در آتش مستقر خواهند شد. **﴿و بئس مثوی الظالمین﴾** آتش جهنم برای ستمگران مکانی است بس بد! بدین‌ترتیب در دنیا در هراسند و در آخرت در عذاب. در حدیث آمده است: «نصرت بالرعب مسیرة شهر» با ایجاد هراس به مسافت یک ماه پیروز شدم. **﴿و لقد صدقکم الله وعده﴾** خدا به وعده‌ی خود در قبال شما وفاکرد که شما را بر دشمنتان پیروز کرد، **﴿إذ تحسّونهم﴾** وقتی که آنان را به صورت دسته‌جمعی و سریع می‌کشتید و بنا به اراده و حکم خدا با شمشیرهایتان آنان را درو کردید. **﴿حتی إذا فشلتم و تنازعتهم فی الأمر﴾** حتی وقتی که ترس از خود نشان دادید و در مورد ماندن درکوه ضعف و اختلاف پیدا کردید، **﴿و عصیتم من بعد ما أراکم ما تحبّون﴾** بعد از این‌که پیروزی از آن شما بود، از دستور پیامبرﷺ سرپیچی کردید. روایت شده است که پیامبرﷺ پنجاه نفر از تیراندازان را در بالای کوه قرار داد، و فرمان داد از مسلمانان دفاع کنند. و به آنان فرمود: جای خود را رها نکنید حتی اگر پرندگان نیز بر ما فرود آیند. کنایه کشته شدن است. وقتی دو سپاه با هم درگیر شدند بر اثر تیراندازی تیراندازان به طرف مشرکین، نیروی مشرکان تاب مقاومت نیاورد، و شکست خورد، اما به محض این‌که تیراندازان چنان دیدند به خود گفتند: غنیمت غنیمت و برای جمع‌آوری ساز و برگ شکست‌خوردگان ازکوه پایین آمدند و تنها فرمانده و ده نفر از آنان سنگر را خالی نکردند. اما مشرکان از پشت حمله کردند و بقیه‌ی تیراندازان راکشتند و از پشت با شمشیرهایشان بر مسلمانان حمله‌ور شدند، و سرانجام پیروزی به شکست مسلمانان مبدل شد. و فرموده‌ی خدا چنان است که فرمود: **﴿من بعد ما أراکم ما تحبون﴾** یعنی بعد از پیروزی. **﴿منکم من یرید الدنیا﴾** یعنی خواستاران غنیمت، همان افرادی بودند که کوه را

ترک نمودند. ﴿و منکم من یرید الآخرة﴾ یعنی برخی از شما پاداش خدا را می‌جویند. همان ده نفری بودند که با رئیس خود، «عبدالله‌بن جبیر» در سنگر پایدار ماندند و استقامت ورزیدند سپس شهید شدند. ﴿ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم﴾ سپس با شکست خوردنتان شما را از کفار منصرف کرد تا ایمان شما را امتحان کند. ﴿و لقد عفا عنکم﴾ با این‌که نافرمان بودید، از خطا و گناه شما صرف‌نظر کرد. نشان می‌دهد که اگر عفو خدا نبود، گناهی که آنان مرتکب شده بودند مستوجب عقوبت و عذاب بیشتری بود، از این‌رو فرمود: ﴿و الله ذو فضل علی المؤمنین﴾ یعنی خدا در جمیع اوقات و احوال بر مؤمنان منت و نعمت دارد. ﴿إذ تصعدون و لا تلوون علی أحد﴾ ای گروه مؤمنین! زمانی را به یاد بیاورید که پا به فرار نهاده بودید و دور می‌شدید، و پشت سر و اطراف خود را نگاه نمی‌کردید، و هیچ‌کس به فکر دیگری نبود. ﴿و الرسول یدعوکم فی أخراکم﴾ در حالی که محمد ﷺ از پشت سر شما را می‌خواند و می‌گفت: ای بندگان خدا! پیش من بیایید، بندگان خدا من پیامبر خدا هستم. هر کس حمله کند بهشت برای او است در حالی که شما بیشتر پا به فرار می‌گذاشتید. ﴿فأثابکم غمّا بغمّ﴾ شما را به خاطر اندوهی که برای پیامبر ﷺ فراهم کردید، به اندوه کیفر داد و دچار غم و غصه نمود؛ چون با امر او مخالفت کردید.(۱) ﴿لکیلا تحزنوا علی مافاتکم﴾ تا به خاطر چیزی که از دست دادید یعنی غنیمت، غصه نخورید. ﴿و لا ما أصابکم﴾ یعنی تا به خاطر شکستی که خوردید غصه نخورید. هدف بیان حکمت غم است؛ یعنی بر مبنای فضل و رحمت خدا مصیبت وارده و غنیمت از دست رفته را فراموش کنند و غصه‌ی آن را نخورند. ﴿و الله خبیر بما تعملون﴾ خدا

۱ـ طبری معتقد است که «باء» به معنی «علی» است و بر این اساس معنی چنین خواهد شد: **فجازاکم علی معصیتکم و مخالفتکم أمر الرسول غماً علی غم:** «به خاطر مخالفتی که با دستور پیامبر از خود نشان دادید، خداوند غم‌های فراوانی را بر شما مستولی کرد». همان‌گونه که در آیه‌ی **﴿و لأصلبنکم فی جذوع النخل﴾** «فی» به معنی «علی» آمده است. ابن القیم این قول را ترجیح داده و ابن‌کثیر نیز بر آن اعتماد نموده است.

مخلص و نامخلص را می‌شناسد. ﴿ثم أنزل عليكم من بعد الغم أمنة نعاسا﴾ منتی است که خدا بر آنان نهاد. آنگاه بعد از پریشانی شدید، خدا برای آرامش و آسودگی آنان، خواب را بر آنان مسلط کرد تا از ناحیه‌ی دشمن برخود احساس امنیت کنند؛ چون ترسو خوابش نمی‌برد. بخاری از انس نقل کرده است که اباطلحه گفته است: روز اُحد در مصاف با دشمن چرت به ما دست می‌داد به نحوی که شمشیر از دستم می‌افتاد و آن را برمی‌داشتم و باز می‌افتاد و آن را برمی‌داشتم. سپس خدا یادآور شده است که این امنیت و آسایش عمومی نبود بلکه فقط شامل حال اهل اخلاص بود. ومنافقان همچنان در بیم و هراس باقی ماندند آنجا که می‌فرماید: ﴿يغشى طائفة منكم﴾ خواب فقط گروهی از شما را فرا می‌گیرد که عبارتند از: مؤمنان مخلص. ﴿و طائفة قد أهمتهم أنفسهم﴾ یعنی جماعتی دیگر، که عبارت بودند از منافقان ترسی که بر آنان مستولی شده بود آنها را دچار شکست نمود و به فرار وا داشت. آنها جز نجات خود آرزویی نداشتند و سبب شکست و فرار نمودن آنها، تهدید مشرکین بود؛ چرا که آنان تهدید می‌نمودند که به جنگ برخواهند گشت. پس مسلمانان به انتظار نبرد نشستند، در این هنگام خدا آرامش را بر قلب آنها نازل کرد و آسوده خاطر خوابیدند، و بیم و ترس برگشتن کفار به میدان کارزار منافقان را پریشان کرده و خواب را از دیدگان آنها پراند و از شدت ترس و آشفتگی، خواب به چشمان آنها راه نیافت. ﴿يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية﴾ مانند افراد زمان جاهلیت نسبت به خدا گمان بد دارند. ابن‌کثیر گفته است: آنها گمان می‌کردند که با پیروزی مشرکان در آن ساعت کار خاتمه یافته و اسلام و مسلمانان نابود خواهند شد. حال و وضع اهل شک و تردید چنین است که هر وقت کاری زشت و ناخوشایند فراهم گردد چنین شک و تردید زشتی به آنها دست می‌دهد.[1] ﴿يقولون هل لنا من الأمر من شيء؟!﴾ کاری از ما ساخته نیست و اگر

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۳۳۰

اختیار داشتیم، به جنگ نمی‌آمدیم. ﴿قل إن الأمر كله لله﴾ ای محمد! به منافقین بگو: تمام امور در دست خدا است. به میل خود در آن تصرف می‌کند. ﴿يخفون في أنفسهم ما لا يبدون﴾ در دل چیزی را نهان دارند که آن را برای تو برملا نمی‌سازند. ﴿يقولون لو كان لنا من الأمر شيء ما قتلنا هاهنا﴾ یعنی اگر اختیار داشتیم بیرون نمی‌آمدیم پس کشته نمی‌شدیم، اما مجبور شدیم بیرون بیاییم، و این تفسیرِ چیزی است که پنهان می‌داشتند. زبیر گفته است: در آن روز خواب بر ما غلبه کرد و من سخنان «معتّب بن قشیر» را می‌شنیدم در حالی که چرت می‌زدم می‌شنیدم می‌گفت: اگر اختیار داشتیم در آنجا کشته نمی‌شدیم[1]. ﴿قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم﴾ یعنی ای محمد! به آنها بگو: اگر از منزل خود خارج نمی‌شدید، آنان که خدا تقدیر کرده بود که کشته شوند، بیرون می‌آمدند و به قتلگاه خود می‌رفتند. پس تقدیر خدا علاج و مفری ندارد. ﴿و ليبتلي الله ما في صدوركم﴾ یعنی تا خدا درباره‌ی اخلاص و نفاقی که در دل دارید، شما را آزمایش کند. ﴿و ليمحّص ما في صدوركم﴾ و تا آنچه را که در نهاد دارید تصفیه و آن را پاکیزه کند. خدا در حالی چنین عملی را نسبت به شما انجام می‌دهد که ﴿و الله عليم بذات الصدور﴾ به اسرار و راز و پنهانی‌های ضمایر آگاه است و از خیر و شر نهفته در آن باخبر است. سپس خدا شکست آنها را در روز احد بیان کرده و گفته است: ﴿إن الذين تولّوا منكم﴾ یعنی آنان که به نبرد پشت کردند ﴿يوم التقى الجمعان﴾ روزی که گروه مسلمانان و گروه کفار با هم روبرو شدند، ﴿إنما استزلّهم الشيطان ببعض ما كسبوا﴾ شیطان با ایجاد وسوسه و انداختن آنها در خطا، آنان را به سبب بعضی اعمالشان خوار کرد که عبارت بود از مخالفت با فرمان و دستور پیامبر ﷺ. ﴿و لقد عفا الله عنهم﴾ خدا از کیفر و عقوبت آنها درگذشت و صرف‌نظر کرد. ﴿إن الله غفور حليم﴾ همانا دایره‌ی بخشودگیش وسیع است و در کیفر کسی

۱ـ تفسیر قرطبی ۲۴۲/۴.

که از او نافرمانی کرده است، شتاب و عجله ندارد. پس خدای سبحان از پیروی از اقوال و گفتار منافقان نهی فرموده وگفته است: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین کفروا﴾ ای ایمان‌آورندگان! مانند منافقان نباشید. ﴿و قالوا لأخوانهم إذا ضربوا فی الأرض﴾ یعنی به برادران خود که چون به مسافرتی می‌رفتند، ﴿أو کانوا غزی﴾ یا برای جنگ در راه خدا بیرون می‌رفتند، می‌گفتند: ﴿لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا﴾ اگر پیش ما می‌ماندند و بیرون نمی‌رفتند، نه می‌مردند و نه کشته می‌شدند. خدای متعال برای رد این سخنان فرمود: ﴿لیجعل الله ذلك حسرة فی قلوبهم﴾ آن را گفتند تا چنان اعتقاد و باوری فاسد، داغ و حسرتی در نهان آنان بشود. ﴿و الله یحیی و یمیت﴾ اعتقاد فاسد آنها را رد می‌کند. پس مرگ و زندگی در اختیار خدا است و نشستن در خانه از مرگ جلوگیری نمی‌کند. ﴿و الله بما تعملون بصیر﴾ خدا از اعمال بندگان آگاه است و پاداش یا کیفر اعمال آنها را می‌دهد. ﴿و لئن قتلتم فی سبیل الله﴾ اگر در جنگ و جهاد کشته شوید، ﴿أو متم﴾ یا مرگ هنگامی دامنگیر شما بشود که قصد قتال آنها را داشته باشید، ﴿لمغفرة من الله و رحمة خیر مما یجمعون﴾ بخشودگی و رحمت از جانب خدا بهتر از ماندن در دنیا و جمع‌آوری حطام فناپذیر آن می‌باشد. ﴿و لئن متم أو قتلتم لَإلی الله تحشرون﴾ خواه در بستر بمیرید یا در میدان نبرد کشته شوید بازگشت شما به سوی خدا است و در مقابل اعمالتان از شما بازخواست می‌کند. پس اعمالی را ترجیح بدهید که شما را به خدا نزدیک می‌کند و رضایتش را برایتان فراهم می‌سازد، از قبیل جهاد در راه خدا و اطاعت از فرامین او. خداوند پاداش گوینده را بدهد که می‌گوید:

«مادامی که تن بهر مردن ساخته شده است پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا بهتر است».

نکلات بلاغی: ۱- ﴿یردوکم علی أعقابکم﴾؛ شما را از ایمان به کفر برمی‌گرداند، از باب استعاره می‌باشد. قبلاً بیان شد.

۲ـ در بین لفظ ﴿آمنوا﴾ و ﴿کفروا﴾ در آیه و همچنین بین ﴿یخفون و یبدون و فاتکم و أصابکم﴾ طباق برقرار است که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۳ـ ﴿و بئس مثوی الظالمین﴾ نگفته است و «بئس مثواهم»، بلکه به منظور تغلیظ و سختگیری و نشان دادن این‌که آنها ستمکارند اسم ظاهر را در جای ضمیر قرار داده است؛ زیرا آنان امری را در غیر محل خود قرار داده‌اند. در اینجا «مخصوص به ذم» محذوف است؛ یعنی «بئس مثوی الظالمین النار». ابوسعود این مطلب را گفته است.[۱]

۴ـ ﴿ذو فضل علی المؤمنین﴾ «فضل» نکره آمده به منظور تفخیم. و در گفته‌ی ﴿علی المؤمنین﴾ به منظور ارج نهادن به مقام و اشاره به علت حکم، اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.

۵ـ ﴿یظنون بالله ظن﴾ در بین آن دو و همچنین در ﴿فتوکل... و المتوکلین﴾ جناس مقرر است.

۶ـ ﴿إذا ضربوا فی الأرض﴾ با تشبیه مسافرِ در خشکی به شناگر که به دریا می‌زند استعاره به‌کار گرفته شده است. در تلخیص‌البیان چنین آمده است: چون در میان آب، بازو می‌زند و سینه دریا را می‌شکافد و از بازوهای خویش برای عبور از دریا کمک می‌گیرد.[۲]

فواید: اول؛ از جمله کسانی که در روز درگیری اُحد ثابت قدم و پایدار ماند، شیر حمله‌گر، انس‌بن نضر، عموی انس بن مالک بود. وقتی مسلمانان شکست خوردند و منافقان شایع کردند که حضرت محمد ﷺ کشته شده است گفت: بار خدایا! من از اعمال اینها یعنی مسلمانان، شرم دارم و پوزش می‌طلبم، و از کردار آنها، یعنی مشرکین تبری می‌کنم. آنگاه شمشیر را از نیام کشید و پیش رفت. در این موقع «سعدبن‌معاذ» به او

۱ـ ابوسعود ۱ / ۲۸۲.

۲ـ تلخیص البیان ص ۲۲.

رسید و گفت: سعد کجا؟ به خدا قسم بوی بهشت را در اُحد می‌یابم. آنگاه جلو رفت تا کشته شد و مشرکان جسدش را «مثله» کردند به طوری که جز خواهرش آن هم از روی انگشتانش هیچ‌کس او را نشناخت. و در روایت آمده است که هشتاد و چند زخم خنجر و شمشیر و نیزه بر بدن داشت.(۱)

دوم؛ ابن‌کثیر از ابن‌مسعود روایت کرده و گفته است: در روز اُحد زنان پشت سر مسلمانان زخمیان مشرکین را می‌کشتند اگر قسم بخورم که هیچ‌یک از ما دنیا را نمی‌خواست دروغ نمی‌گویم تا این‌که آیه نازل شد که (در بین شما هستند افرادی دنیا را می‌جویند و نیز افرادی هستند که آخرت را آرزو می‌کنند). بعد از این‌که یاران پیامبرﷺ به خلاف دستور او عمل کردند و از مأموریت خود نافرمان شدند، پیامبرﷺ به جز نه نفر کس دیگری در کنار خود ندید. وقتی دشمنان به او فشار آوردند، فرمود: خداوند آن‌کس را بیامرزد که مشرکان را از ما دور می‌کند. و همین گفته را تکرار می‌کرد، تا هفت نفر از آنان از پا درآمده و کشته شدند، آنگاه مشاهده کردند شکم حضرت حمزه‌﷛ دریده شده و «هند» جگر او را با دندان بیرون آورد، اما نتوانست آن را بخورد و پیامبرﷺ سخت محزون و غمگین شد و در همان روز هفتاد مرتبه بر او درود فرستاد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ إِن
يَنصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِن بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

۱ـ داستان را در صحیح بخاری بخوانید.

ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾ وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ وَ مَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا
كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾ أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ رِضْوَانَ ٱللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ ٱللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ
بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٦٢﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ ٱللَّهِ وَ ٱللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾ لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ
بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْحِكْمَةَ وَ إِن
كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٦٤﴾ أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هٰذَا قُلْ
هُوَ مِنْ عِندِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾ وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ
ٱللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾ وَ لِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدْفَعُوا
قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَا لَيْسَ
فِي قُلُوبِهِمْ وَ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾ ٱلَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ
فَٱدْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ ٱلْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز قرآن در مورد غزوه‌ی اُحد بحث می‌کند. قبل از این خدا شکست و غم و آشفتگی مسلمانان را بیان کرد و آنها را به منشأ بیماری و توصیف دوا رهنمون شد. در این آیات به فرماندهی مدبر و داهیانه نیز اشاره می‌کند. با این‌که بعضی از یاران به خلاف دستور پیامبر ﷺ عمل کردند، اما پیامبر ﷺ مطابق اخلاق نیکو و قلب مهربان خود، بر آنان سخت نگرفت و به شدت و تندی آنان را مورد خطاب قرار نداد، بلکه با کمال نرمش و لطف با آنان برخورد نمود، به همین دلیل قلوب مردم جذب نمود و در اطرافش گرد آمدند، و در زیر پرچم راهبریش یکپارچه جمع شدند. آیات قرآن در مورد اخلاق نبوت داد سخن داده و نعمت عظیم بعثت پیامبر مهربان و فرمانده‌ی داهی و آگاه و دیگر جریانات مهم همان غزوه را یادآور شده است.

معنی لغات: ﴿فظّاً﴾ فظ به معنی غیظ و شدید و خشک است. واحدی گفته است: به معنی سختگیر و بداخلاق آمده است. شاعر گفته است: از سختگیری عمو یا جور برادر ترس دارم، اما از آزار سخن بیشتر می‌ترسم.

﴿غلیظ القلب﴾ عبارت است از انسانی که قلبش متأثر نمی‌شود و رقت ندارد. شاعر گفته است: به حال ما زاری می‌شود و ما بر کسی زاری نمی‌کنیم. ما از شتر سنگدل‌تریم. **﴿انفضّوا﴾** یعنی پراکنده شدند. «فض» در اصل به معنی شکستن است. و گفته‌اند: «لایفضض الله فاك»؛ خدا دهانت را نشکند. **﴿یغل﴾** غلول به معنی خیانت است، در اصل به معنی برگرفتن چیزی است به نهان. گفته می‌شود: **﴿غل فلان فی الغنیمة﴾** یعنی به پنهانی از آن برداشت. **﴿باء﴾** یعنی رجوع کرد، برگشت. **﴿سخطه﴾** به معنی قهر و غضب شدید است. **﴿مأواه﴾** منزل و جایگاهش. **﴿یزکیهم﴾** آنها را پاک می‌سازد. **﴿منّ﴾** منت به معنی نعمت دادن و احسان است. **﴿فادرؤا﴾** «درء» به معنی دفع است. **﴿و یدرء عنها العذاب﴾** عذاب را از او دفع می‌کند.

سبب نزول: در روز بدر حوله‌ای قرمزرنگ از غنیمت ناپدید شد، بعضی گفتند: شاید پیامبر ﷺ آن را برداشته باشد. آنگاه آیه‌ی **﴿و ما کان لنبی أن یغل﴾** نازل شد.(۱)

تفسیر: ﴿فبما رحمة من الله لنت لهم﴾ یعنی ای محمد! به سبب مهربانی و عطوفتی که خدا آن را در نهاد تو به ودیعه نهاده است در مقابل آنان نرمش به‌کار گرفته‌ای در صورتی‌که آنان به خلاف دستور تو عمل کرده و از فرمانت در رفتند. **﴿ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك﴾** اگر طبیعتی خشک و قلبی سختگیر داشتی و با شدت و خشونت با آنان رفتار می‌کردی، در نتیجه از اطرافت پراکنده گشته و از تو دوری و نفرت می‌کردند. و چون خشونت و تندخویی در گفتار ظاهر می‌شود، از زبانش ناروا و از قلبش

۱ـ اسباب نزول واحدی ۷۲.

قساوت نفی شده است. ﴿فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الأمر﴾ از آزاری که به سبب عمل آنان بر تو وارد شد درگذر، و از پیشگاه خدا برای آنان بخشودگی بخواه و در تمام‌کارهایت با آنان مشورت‌کن تا مردم از تو پیروی کنند. حسن گفته است: هر قومی که در بین خود از مشورت و رایزنی استفاده کنند حتماً در کارشان موفق خواهند بود.[۱] پیامبر ﷺ با یاران بسی مشورت می‌کرد. ﴿فإذا عزمت فتوکل علی الله﴾ هر وقت بعد از مشورت در انجام کاری تصمیم گرفتی، به خدا تکیه کن و امورت را به او واگذار کن. ﴿إن الله یحب المتوکلین﴾ چراکه خدا افرادی را دوست دارد که به او تکیه کرده و کار خود را به او واگذار می‌کنند. ﴿إن ینصرکم الله فلا غالب لکم﴾ اگر خدا قصد و اراده‌ی نصرت و یاری شما را بکند، امکان ندارد هیچ‌کس بر شما غالب آید. ﴿و إن یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده﴾ اگر خدا قصد خواری و یاری ندادن شما را بکند، هیچ یاری‌دهنده‌ای نخواهید یافت. پس هر پیروزی که برایتان حاصل آید، مانند پیروزی روز بدر، با هر خواری و خفتی که برایتان پیش بیاید، به میل و خواست خدای سبحان پیش می‌آید، پس تمام کارها در اختیار اوست، و عزت و نصرت و ذلت و خفت به دست او است. ﴿و علی الله فلیتوکل المؤمنون﴾ مؤمنان باید فقط به خدای یگانه متکی شوند و تنها به او پناه ببرند. ﴿و ما کان لنبی أن یغّل﴾ در شأن هیچ پیامبری نیست که خیانت کند، عقلا و شرعا درست و روا نیست هیچ پیامبری در غنیمت خیانت کند. نفی در اینجا نفی «شأن» است که از نفی «فعل» بلیغ‌تر است؛ چون منظور این است خیانت رخ نمی‌دهد و قابل تصور هم نیست تا چه رسد به این‌که حاصل شود و رخ دهد. ﴿و من یغلل یأت بما غل یوم القیامة﴾ هرکس در غنایم مسلمین خیانت کند، در روز قیامت آن را به دوش گرفته و می‌آورد، تا افشا شود و همه آن را ببینند. ﴿ثم توفی کل نفس ما کسبت﴾ سپس به هر کس پاداش عملش به

۱ـ طبری ۷/ ۳۳۴.

طور کامل و بدون کم و کاست داده می‌شود. ﴿و هم لایظلمون﴾ پاداش عادلانه‌ی عمل خود را بدون نقص و به طور وافی می‌یابند. پس کیفر نافرمان اضافه نمی‌شود، و پاداش فرمانبر کاسته نمی‌گردد. ﴿أفمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله﴾ یعنی مطیع و فرمانبر و جوینده‌ی رضای حق با نافرمان برابر نیست؛ چون عاصی استحقاق قهر خدا را دارد و دچار ضرر و زیان می‌گردد. ﴿و مأواه جهنم و بئس المصیر﴾ سرانجام و مرجعش جهنم است و آتش جایگاهی بس بد است. ﴿هم درجات عندالله﴾ در مقام و منزلت تفاوت دارند. طبری گفته است: منازل آنان در نزد خدا مختلف است، پس آنکه رضایت خدا را دنبال و جستجو کند، اکرام و پاداش بزرگ و فراوان می‌یابد و آنکه کوله‌بارش قهر و کین خدا شد، خفت و کیفر دردناک می‌یابد.[1] ﴿و الله بصیر بما یعملون﴾ اعمال بندگان بر او مخفی نیست، و بر مبنای اعمالشان، آنان را مجازات می‌کند. سپس خدا منت عظیم بعثت خاتم پیامبران را بر مؤمنان خاطر نشان ساخته و می‌فرماید: ﴿لقد منّ الله علی المؤمنین إذ بعث فیهم رسولا من أنفسهم﴾ آری به حقیقت خدا نعمت خود را به مؤمنان عطا فرمود که از خودشان و از همان سلاله و جنس عرب پیامبری برای آنان فرستاد که او را می‌شناختند و از وضع و حالش باخبر بودند، خدا مخصوصاً مؤمنان را یادآور شده است، هر چند حضرت محمد «رحمة للعالمین» است؛ چون مؤمنان از بعثتش بهره می‌برند. ﴿یتلوا علیهم آیاته﴾ وحی منزل از جانب خدا را بر آنان می‌خواند، ﴿و یزکیهم﴾ و آنان را از چرک و آلودگی اعمال ناپاک، پاک می‌سازد، ﴿و یعلمهم الکتاب و الحکمة﴾ و قرآن مجید و سنت پاک را به آنان می‌آموزد، ﴿و إن کانوا من قبل لفی ضلال مبین﴾ در حالی که قبل از بعثت حضرت محمد آشکارا گمراه بودند، پس از تاریکی گمراهی به نور و روشنایی هدایت درآمدند، و به صورت گرامی‌ترین و فاضل‌ترین ملت درآمدند.

۱ـ طبری ۳٦٧/٧.

﴿أو لما أصابتكم مصيبة﴾ ای گروه مؤمنان! وقتی مصیبت و فاجعه‌ی اُحد برایتان پیش آمد و در نتیجه هفتاد نفر از شما کشته شدند، ﴿قد أصبتم مثليها﴾ شما دو برابر آن را وارد کردید که در بدر هفتاد نفر راکشتید و هفتاد اسیر گرفتید. ﴿قلتم أنى هذا﴾ گفتید: این بلا از کجا آمد و نازل شد، و شکست ازکجا ناشی شد در حالی که وعده‌ی پیروزی داشتیم؟ با این‌که خود سبب شکست شده بودند اما با این حال با تعجب می‌پرسیدند: ﴿أنى هذا﴾. ﴿قل هو من عند أنفسكم﴾ ای محمد! به آنان بگو: سبب و عامل مصیبت وارده بر شما همانا خودتان بودید که از فرمان پیامبرﷺ سرپیچی کرده و برای به چنگ آوردن غنیمت حرص ورزیدید. ﴿إن الله على كل شيء قدير﴾ یعنی هرچه را خود بخواهد همان را انجام می‌دهد. و حکم و تقدیر و قضایش قابل برگشت نیست. ﴿و ما أصابكم يوم التقى الجمعان فبإذن الله﴾ و مصیبت روز احد که بر شما وارد آمد، روزی که گروه مسلمانان با گروه مشرکان روبرو شدند، به قضا و قدر و اراده‌ی ازلی و تقدیر حکیمانه‌ی خدا صورت گرفت، تا مؤمنان از منافقان جدا و متمایز گردند. ﴿و ليعلم المؤمنين﴾ تا اهل ایمان که صبر و شکیبایی نشان دادند و از خود تزلزل و دودلی و سستی بروز ندادند، مشخص شوند. ﴿و ليعلم الذين نافقوا و قيل لهم تعالوا قاتلوا في سبيل الله أو ادفعوا﴾ یعنی تا منافقان از قبیل عبدالله بن ابی سلول و یارانش شناخته شوند که در روز اُحد از پیامبرﷺ کنار کشیدند و برگشتند. تعداد آنها در حدود سی‌صد نفر بود. مؤمنان به آنها گفتند: بیایید در کنار ما با مشرکان بجنگید، با افزودن خودتان تعداد ما را زیاد نشان دهید و به دفاع بپردازید. ﴿قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناكم﴾ یعنی منافقان گفتند: اگر می‌دانستیم شما در جنگ درگیر می‌شوید، همراه شما می‌جنگیدیم. اما گمان نمی‌کنیم جنگی رخ بدهد. ﴿هم للكفر يومئذ أقرب منهم للإيمان﴾ با گفتن این سخنان به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان. ﴿يقولون بأفواههم ما ليس في قلوبهم﴾ چیزی را ابراز می‌دارند که با مکنونات ضمیرشان اختلاف دارد؛ یعنی با زبان چیزی می‌گفتند که در دل به آن باور نداشتند.

﴿و الله أعلم بما یکتمون﴾ و خدا به شرک و نفاقی که نهان می‌دارند آگاهتر است. ﴿الذین قالوا لإخوانهم و قعدوا﴾ و نیز خدا از منافقینی که به برادران خود گفتند و خود از شرکت در قتال کنار کشیدند. ﴿لو أطاعونا ماقتلوا﴾ اگر مؤمنان از ما اطاعت می‌کردند و اندرز ما را می‌شنیدند و مانند ما برمی‌گشتند، در آنجا کشته نمی‌شدند. ﴿قل فادرؤا عن أنفسکم الموت إن کنتم صادقین﴾ ای محمد! به منافقان بگو: چنانچه بیرون نرفتن سبب نجات از مرگ می‌شود پس مرگ را از خود دور کنید اگر راست می‌گویید. مقصود از آن توبیخ و سرزنش است؛ چراکه مرگ را خواهند چشید هر چند در دژ و قلعه‌ای محکم هم باشند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿إن ینصرکم ... و إن یخذلکم﴾ در بین آن دو مقابله مقرر است که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۲- ﴿و علی الله فلیتوکل﴾ به منظور افاده‌ی حصر، جار و مجرور پیش افتاده است.

۳- ﴿ما کان لنبی أن یغل﴾ در اینجا نفی بر شأن است که از نفی فعل بلیغ‌تر است.

۴- ﴿أفمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله﴾ ابو حیان گفته است: این از جمله استعاره‌ی بدیع است، آنچه را خدا مشروع کرده است به صورت دلیل آورده است که جوینده از آن پیروی می‌کند، و عاصیان را مانند شخصی قرار داده است که به وی امر شده است از چیزی تبعیت کند، اما آن را رها کرده و بدان عمل نمی‌کند.(۱)

۵- ﴿بسخط من الله﴾ به منظور تهویل و ترساندن آن را نکره آورده است؛ یعنی کین و قهری عظیم که وصف ناپذیر است.

۶- ﴿هم درجات﴾ در اینجا مضاف حذف شده است؛ یعنی «ذو درجات متفاوتة». درجه و منزلت مؤمن، رفیع و درجه‌ی کافر، پایین است.(۲)

۷- در بین ﴿للکفر ... و للإیمان﴾ و ﴿یبدون ... و یخفون﴾ طباق وجود دارد.

۱- البحر المحیط ۱۰۱/۳.
۲- تلخیص‌البیان ص ۲۲.

۸ـ ﴿أصابتکم مصیبة﴾ دارای جناس است که از محسنات بدیع به شمار می‌آید.

یادآوری: آیه‌ی ﴿فبما رحمة من الله لنت لهم﴾ دلیل بر آن است که تمام مکارم اخلاق در پیامبر اسلام انحصار یافته است. از عجایبات امرش این‌که عوامل عظمت بیش از حد در او جمع شده بود در صورتی که از همه‌کس بیشتر متواضع و فروتن بود. از لحاظ نسب و حسب شریفترین انسان، از لحاظ عمل پاکترین، از جهت کرم بخشنده و سخی‌ترین و در گفتار و سخنوری فصیح‌ترین انسان بود که همه‌ی اینها عوامل عظمت و بزرگی است. از آثار تواضع و فروتنی آن حضرت این‌که خود به رفوکردن لباس و تعمیر کفش می‌پرداخت. سوار الاغ می‌شد، روی زمین می‌نشست، دعوت برده را می‌پذیرفت. پس درود و سلام خدا بر آن چراغ روشنگر راه هدایت و دریای اخلاق نیکو و فضایل باد!

فواید: توکل به خدا از دو جهت بالاترین منزلت به شمار می‌آید: اول؛ باعث جلب محبت خدا نسبت به بنده‌اش می‌شود: ﴿إن الله يحب المتوكلين﴾، دوم؛ این‌که توکل سبب می‌شود که بنده در پناه خدا قرار گیرد: ﴿و من يتوكل على الله فهو حسبه﴾.[1]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لاَتَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا فِيْ سَبِيلِ ٱللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ ٱللهُ مِن فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم مِن خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ ٱللهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ ٱللهَ لاَيُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧١﴾ ٱلَّذِينَ ٱسْتَجَابُوا لِلهِ وَ ٱلرَّسُولِ مِن بَعْدِمَا أَصَابَهُمُ ٱلْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ ٱتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَٱخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا ٱللهُ

۱ـ التسهیل لعلوم التنزیل.

وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ
وَ اللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾ إِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِن كُنْتُم
مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾ وَ لاَيَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللهُ أَلاَّ
يَجْعَلَ لَهُمْ حَظّاً فِي الآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَضُرُّوا
اللهَ شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٧﴾ وَ لاَيَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ
لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٧٨﴾ مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ
الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلٰكِنَّ اللهَ يَجْتَبِي مِن رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ
فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾ وَ لاَيَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا
آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلّٰهِ
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٨٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: هنوز آیات شریفه حوادث اُحد را دنبال کرده و راز و نهان و موضع‌گیری‌های منافقان را برملا می‌سازد و پند و عبرت‌های آن غزوه‌ی پر افتخار را توضیح می‌دهد.

معنی لغات: ﴿یستبشرون﴾ شادمان می‌شوند در اصل از بشره آمده است؛ چون وقتی انسان شاد شود آثار سرور از چهره‌اش هویدا می‌گردد. ابن عطیه گفته است: «استفعل» در اینجا به معنی طلب بشارت نیست بلکه به معنی مجرد فعل است، مانند گفته‌ی حق تعالی **﴿و استغنی﴾**. **﴿القرح﴾** به فتح به معنی زخم و به ضم به معنی درد ناشی از زخم است. قبلاً بیان شد. **﴿حسبنا﴾** ما را بس است. از «احساب» به معنی کفایت (بس) گرفته شده است. شاعر گفته است: خانه‌ی ما را از گوشت و روغن پر می‌کنی، برای بی‌نیازی تو این بس است که تشنه و گرسنه نیستی. **﴿حظا﴾** به معنی نصیب و سهم است و برای خیر و شر

به‌کار می‌رود، اما اگر همراه قید نباشد، برای خیر به‌کار رفته است. ﴿نملی﴾ به معنی نادیده گرفتن و تأخیر است. قرطبی گفته است: در اینجا منظور از املاء: طول عمر و فراخی عیش است.[۱] ﴿یمیز﴾ متمایز و جدا شود. «ماز» یعنی از چیزی جدا و مشخص شد. ﴿وامتازوا الیوم أیها المجرمون﴾ از این مقوله می‌باشد. ﴿یجتبی﴾ برمی‌گزیند. ﴿سیطوّقون﴾ از طوق به معنی قلاده است؛ یعنی مانند قلاده و طوق گردن به آن بسته می‌شوند.

سبب نزول: الف؛ از ابن‌عباس روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: وقتی برادران شما در اُحد با مصیبت روبرو شدند، خداوند توانا ارواح آنان را در شکم پرنده‌های سبز رنگ قرار داده از رودهای بهشت می‌نوشند و از میوه‌های آن تغذیه می‌کنند، و در آشیانه‌های زرین و طلایی که در سایه‌ی عرش آویخته شده‌اند پناه می‌گیرند. وقتی خوراک و آشامیدن و محل سکونت نیکو را یافتند، می‌گویند: چه کسی از ما به برادرانمان خبر می‌دهد که ما در بهشت زنده‌ایم، تا آنان از جهاد کوتاهی نکنند و در موقع جنگ سرباز نزنند؟ خدای سبحان فرمود: من از سوی شما به آنها خبر می‌دهم آنگاه آیه‌ی ﴿و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا...﴾ را نازل کرد.[۲]

ب؛ از جابربن عبدالله روایت شده است که گفته است: به پیامبرﷺ رسیدم فرمود: جابر چه شده است! تو را سرافکنده و در فکر فرو رفته می‌بینم؟ گفتم یا رسول الله! پدرم شهید شده و عیال و قرضی به جاگذاشته است. فرمود: می‌خواهی به شما مژده بدهم که پدرت از خدا چه چیزی دریافت کرده است؟ گفتم: بله، فرمود: خدا پدرت را زنده کرد و بدون حجاب و پرده با او سخن گفت.[۳] و خدا با هیچ‌کس جز از پشت پرده سخن نگفته است. و فرمود: ای بنده‌ی خدا! آرزو کن به تو عطا می‌کنم. پدرت گفت: پروردگارا! از تو

۱ـ قرطبی ۲۸۶/۴.
۲ـ اسباب نزول ص ۷۳ و قرطبی ۲۶۸/۴.
۳ـ کفاحا یعنی ملاقات بدون حجاب (مترجم).

درخواست می‌کنم که مرا به دنیا باز بفرستی تا باری دیگر در راهت کشته شوم، خدای متعال فرمود: قبلاً گفته‌ام: به آنجا باز نمی‌گردند. گفت: پروردگارا از من خبر بده! خدا آیه‌ی ﴿و لاتحسبن الذین...﴾ را نازل کرد.(۱)

تفسیر: **﴿و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا﴾** یعنی گمان نبرید آنهایی که در راه خدا و به خاطر اعتلای دین خدا کشته شده‌اند، مرده هستند، چیزی را حس نمی‌کنند و از نعمت برخوردار نیستند. **﴿بل هم أحیاء عند ربهم یرزقون﴾** بلکه آنان زنده هستند و در بهشت برین و ابدی از نعمت خدا برخوردار هستند.

واحدی گفته است: در رابطه با نحوه‌ی زندگی کردن شهدا از پیامبر ﷺ روایت شده است که ارواح آنان در شکم پرندگانی سبز رنگ قرار گرفته و روزی می‌یابند و می‌خورند و از نعمت بهره می‌گیرند. **﴿فرحین بما آتاهم الله من فضله﴾** در بهشت از نعمت برخوردارند، و از نعمت و رفاه و آسایش خشنودند. **﴿و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم﴾** به برادران خود که در جهاد کشته نشده‌اند بشارت و مژده می‌دهند که در صورت شهید شدن به مقام و منزلتی نایل خواهند آمد که از آن شاد و مسرور خواهند شد و بشارت می‌دهند که: **﴿ألا خوف علیهم و لا هم یحزنون﴾** در آخرت بیم و هراسی ندارند، و از مفارقت و دوری دنیا غمگین و افسرده‌خاطر نخواهند بود؛ چون در بهشتِ مالامال از نعمت مستقر خواهند شد. **﴿یستبشرون بنعمة من الله و فضل و أن الله لا یضیع أجر المؤمنین﴾** بشارت آنان را تأکید کرده است تا نعمت و کرم و فضلی را یادآور شود که به آن مربوط است، و معنی آن چنین است: از محبت و مهر خدا نسبت به خود مسرورند، و از اکرام عظیمش شادند و از بخشش و پاداش هنگفتش دلگرم و شادمانند. نعمت را به سبب طاعت خود مستحق شدند، و خدا فضل و بخشش را به پاس اعمال نیک آنها چند برابر کرده است.

۱ـ اخراج ابن ماجه در قرطبی نیز چنین است. ۳/۲٦۸.

﴿الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما أصابهم القرح﴾ آنان که بعد از زخم و مصیبتی که در روز احد دامنگیرشان شد، از خدا و پیامبرﷺ اطاعت کردند. ابن‌کثیر گفته است: این واقعه روز «حمراء الاسد» بود، آنگاه که مشرکان، مسلمانان را شکست دادند و آنان را با مصیبت روبرو کردند پس به سرعت عقب‌نشینی کرده و به سرزمین خود رو نهادند. اما بعد از آن پشیمان شدند که چرا بر اهل مدینه حمله نبردند و کار را یکسره نکرده و آن را خاتمه ندادند. وقتی که این خبر به پیامبرﷺ رسید، مسلمانان را تشویق کرد که آنان را تعقیب کنند تا در دل آنان هراس انداخته و نشان دهند نیرو و توانایی دارند، و جز به افرادی که در احد حاضر بودند به کسی اجازه نداد به آنها بپیوندد، مسلمانان با وجود زخم‌ها و درد فراوانی که داشتند از فرمان خدا و پیامبرش اطاعت کردند.[1] ﴿للذین آمنوا منهم و اتقوا أجر عظیم﴾ برای آنان که ـ با وجود زخم و سختی ـ فرمان پیامبر را اطاعت و اجابت کردند، اجر و پاداشی بس عظیم و سنگین مقرر است. ﴿الذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم إیمانا﴾ آنان که آشوبگران و هواداران مشرکان بر ضد آنان به آشوب برخاستند و گفتند: قریش جمع بی‌شماری را برای مقابله با شما گرد آورده است، از آنان بترسید، اما این سخن جز ایمان، چیزی در نهاد آنان نیفزود، و این ترساندن و تخویف بر ایمان آنان بیفزود. ﴿و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل﴾ مؤمنان گفتند: این‌که خدا حافظ و سرپرست امور ما باشد، ما را بس است، و او بهترین پناه دهنده و یاور است. ﴿فانقلبوا بنعمة من الله و فضل﴾ یعنی آنان با کوله‌باری از نعمت سلامت و بخشش و پاداش و ثواب، برگشتند. ﴿لم یمسسهم سوء﴾ مصیبت و آزاری به آنها نرسید. ﴿و اتبعوا رضوان الله﴾ به رضایت خدا نایل آمدند که یگانه‌راه نیکبختی دو جهان است. ﴿و الله ذو فضل عظیم﴾ و خدانسبت به بندگانش بخشش و کرمی عظیم

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/۳۳۸.

دارد. ﴿إنما ذلكم الشيطان يخوّف أولياءه﴾ کسی که می‌گوید: مردم برای جنگ با شما جمع شده‌اند و قصد سست کردن اراده‌ی شما را دارد، همانا شیطان است که شما را از دوستان خودش یعنی مشرکان و کفار می‌ترساند تا بیم آنان را به دل ببرید.

﴿لاتخافوهم و خافون إن كنتم مؤمنين﴾ از آنها نترسید و بیم و هراسی از آنان به دل راه ندهید، که پیروزی شما را بر آنان من به عهده دارم و تضمین می‌کنم، اما اگر واقعاً ایمان دارید، از این بترسید که امر مرا اطاعت نکنید و در نتیجه نابود شوید. در اینجا منظور از شیطان، «نعیم ابن مسعود اشجعی» است که ابوسفیان او را فرستاده بود. عزم و اراده‌ی مسلمانان را سست کند. ابوحیان گفته است: به این علت از «نعیم‌ابن‌مسعود» به «شیطان» تعبیر شده است که عملکرد او از وسوسه و فریب شیطان ناشی شده است.[1]

﴿و لايحزنك الذين يسارعون في الكفر﴾ ای محمد! دل تنگ و ناراحت مباش که منافقان باگفته و عمل به سوی کفر می‌شتابند و به حیله و نیرنگ آنان که بر ضد مسلمانان و اسلام تدارک می‌بینند اهمیت مده! ﴿إنهم لن يضروا الله شيئاً﴾ با کافرشدنشان هیچ‌گونه زیانی به خدا نمی‌رسانند، بلکه فقط به خود ضرر می‌رسانند. ﴿يريد الله ألا يجعل لهم حظا في الآخرة﴾ خدا با حکمت و خواست خود می‌خواهد آنها در روز آخرت نصیب و سهمی از ثواب و پاداش نداشته باشند. ﴿و لهم عذاب عظيم﴾ علاوه بر محروم بودن از پاداش، آزار و رنجی عظیم در آتش جهنم خواهند داشت. ﴿إن الذين اشتروا الكفر بالإيمان لن يضروا الله شيئا و لهم عذاب أليم﴾ منافقان که ایمان را با کفر تبدیل کردند، با کفر و مرتد شدن خود هیچ‌گونه زیانی به خدا نمی‌رسانند ولی عذاب و آزاری جانکاه خواهند داشت. ﴿و لايحسبن الذين كفروا أنما نملي لهم خير لأنفسهم﴾ کافران گمان نبرند که نرمش و به تأخیر انداختن آزار و شکنجه‌ی آنان و عمر دراز، برایشان خیر و سعادت

۱ـ مختصر ابن کثیر ۱/ ۳۴۰.

است. ﴿إنما نملي لهم ليزدادوا إثما﴾ به آنان مهلت و فرصت می‌دهیم و زمان مرگ آنان را به تأخیر می‌اندازیم تا گناهان بیشتر مرتکب شوند و بار گناهانشان سنگین‌تر گردد. ﴿و لهم عذاب مهين﴾ در قیامت عذاب و آزاری خفت‌بار خواهند داشت. ﴿ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب﴾ این وعده‌ایست از جانب خدا به پیامبرﷺ که مؤمنین و منافق را از هم جدا و متمایز خواهد کرد. معنی آیه چنین است: خدای متعال مؤمنان را رها نمی‌کند تا با کفار درآمیزند، مگر این‌که آنها را در بوته‌ی آزمایش قرار داده، آنگاه آنها را از کفار جدا می‌سازد. همان‌طور که در غزوه‌ی اُحد آن را انجام داد که معلوم شد اهل ایمان چه کسانی بودند و منافقین چه کسانی؟ ابن‌کثیر گفته است: یعنی لازم است آزمایش و سختی به‌کار گیرد تا دوست معلوم و دشمنِ بی‌آبرو افشا گردد و آن مؤمن شکیبا از منافق بدکار جدا و شناخته شود، همان‌طور که در روز اُحد آنها را از هم جدا کرد.(۱) ﴿و ما كان الله ليطلعكم على الغيب﴾ طبری گفته است: بهترین تأویل در خصوص این بخش از آیه این است: خدا شما را از نهاد بندگان باخبر نساخت تا مؤمن و کافر را باز شناسید، اما با امتحان و ایجاد سختی و محنت تفاوت آنها را مشخص می‌کند همان‌طور که در روز اُحد با جنگ و جهاد با دشمن، آن را مشخص کرد.(۲) ﴿ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء﴾ اما خدا از میان پیامبرانش هر کدام را که خدا بخواهد برمی‌گزیند و او را از نهان مطلع می‌سازد همان‌طور که حضرت محمدﷺ را از وضع منافقان باخبر نمود. ﴿فآمنوا بالله و رسله﴾ پس به طور کامل و درست معتقد باشید که فقط خدا از غیب و نهان آگاه است، و آنچه پیامبر از امور غیب خبر می‌دهد فقط از طریق وحی و از جانب خدا تحقق‌پذیر است. ﴿و إن تؤمنوا و تتقوا فلكم أجر عظيم﴾ اگر پیامبرانم را تصدیق کنید و با پیروی نمودن از خدا بترسید، پاداشی بزرگ خواهید داشت.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۳۴۰.

۲ـ طبری ۴۲۷/۷.

﴿و لایحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم﴾ بعد از این‌که خدای متعال مردم را به شرکت در جهاد تحریک و تشویق کرد، در اینجا تشویق در بذل مال را در راه خدا آغاز کرد. و خسیسان را که از بذل مال خود دریغ می‌ورزند به شدت مورد تهدید قرار داده است. و معنی آیه چنین است: خسیس و بخیل گمان نبرد که اندوختن مال و خست در بذل و صرف آن، برایش مفید است. بلکه در دنیا و دین برایش زیان‌آور است. ﴿بل هو شر لهم﴾ چنان که گمان می‌کنند نیست، بلکه همان بخالت برای آنان شر است. ﴿سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیامة﴾ خدا آنچه را که از بذلش دریغ کرده‌اند در روز قیامت طوق گردن آنان قرار می‌دهد و همان طور که در حدیث صحیح بخاری آمده است، روز قیامت به سببِ آن طوق شکنجه می‌شوند. پیامبرﷺ فرموده است: هرکس خدا به او مالی را عطا فرمود و زکات آن را پرداخت نکند در روز قیامت به صورت ماری بسیار عظیم در می‌آید که دو خال سیاه بالای چشمان دارد، هر دو لب صاحب مال را به دندان می‌گیرد آنگاه به زبان آمده می‌گوید: من مال و گنج تو هستم. آنگاه پیامبرﷺ آیه‌ی ﴿و لایحسبن الذین یبخلون﴾ را خواند. ﴿و لله میراث السموات و الأرض﴾ تمام آنچه در عالم هستی قرار دارد از آن اوست و به او تعلق دارد و بعد از فنای خلق نزد او برمی‌گردد. ﴿و الله خبیر بما تعملون﴾ و خدا از اعمال شما باخبر و مطلع است.

نکات بلاغی: در البحر گفته شده است: این آیات نکات بلاغی و بدیع را در ضمن دارد؛ از جمله در ﴿یستبشرون﴾ و در ﴿لن یضروا﴾ و در اسم مبارک خدا در چند جا، اطناب آمده است. و در ﴿أمواتا بل احیاء﴾ و ﴿الکفر بالإیمان﴾ طباق است و در ﴿اشتروا الکفر﴾، ﴿یسارعون فی الکفر﴾ و ﴿الخبیث و الطیب﴾ استعاره مقرر است؛ چون مقصود از آن مؤمن و منافق است و در چند محل حذف موجود است.[1]

۱ـ البحر المحیط ۳/۱۲۹.

فواید: گفته‌ی خدای متعال ﴿حسبنا الله و نعم الوکیل﴾ گفته شده است که حضرت ابراهیم وقتی او را در آتش انداختند آن را بر زبان آورد. سیوطی در «اکلیل» آورده است: در موقع اندوه و کارهای عظیم و هولناک گفتن این عبارت مستحب است.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتْلَهُمُ
ٱلْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿۱۸۱﴾ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ
بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿۱۸۲﴾ ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّ ٱللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ
ٱلنَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِن قَبْلِي بِٱلْبَيِّنَاتِ وَ بِٱلَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۸۳﴾
فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِن قَبْلِكَ جَاءُوا بِٱلْبَيِّنَاتِ وَ ٱلزُّبُرِ وَ ٱلْكِتَابِ ٱلْمُنِيرِ ﴿۱۸۴﴾ كُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَ أُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ
مَا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ ٱلْغُرُورِ ﴿۱۸۵﴾ لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ مِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِن تَصْبِرُواْ وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ
عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿۱۸۶﴾ وَ إِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَاقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ ٱشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿۱۸۷﴾ لَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا
وَ يُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِنَ ٱلْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸۸﴾ وَ لِلَّهِ
مُلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۸۹﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از نشان دادن و توضیح معرکه‌ی اُحد و جزئیات بزرگ و مهم آن از دیدگاه قرآن، و بعد از این‌که آیات، در ضمن حوادث نیرنگ

و دسیسه‌های منافقین را بررسی و برملا کرد و نشان داد چه کینه و نیرنگی نسبت به اسلام در نهاد دارند و درصدد هستند که تصمیم و اراده‌ی مسلمانان را در مورد جهاد در راه خدا سست و ضعیف کنند، به دنبال آن، دسایس و نیرنگ ناپاک یهود را یادآور شد، و خیانت و ستیز آنان را با دعوت اسلامی از طریق ایجاد شک و تردید در دل مسلمانان خاطرنشان ساخت، تا مسلمانان را از دروغ و نیرنگ آنان برحذر دارد، همان‌طور که آنان را از منافقان برحذر داشته است. آیات درباره‌ی یهود و موضع‌گیری خفت‌آورشان در مورد ذات خدا بحث می‌کند که آنان اتهام خست و بخل و فقر را به خدا نسبت می‌دهند، سپس یادآور می‌شود که آنها پیمان را نقض کرده و به کشتن پیامبران و خیانت در امانتی که خدا بر دوش آنها انداخته است، پرداخته‌اند. همچنین به ذکر جرائم زشت دیگری پرداخته است که این قوم نفرین شده بدان متصف شده‌اند.

معنی لغات: ﴿**عهد إلينا**﴾ به ما توصیه کرد. ﴿**بقربان**﴾ قربان عبارت است از حیوانی که برای تقرب به خدا ذبح می‌شود. ﴿**البينات**﴾ آیات واضح و متجلی. در اینجا منظور معجزات است. ﴿**الزبر**﴾ جمع زبور به معنی کتاب است. از زَبَر به معنی کتابت و زبور به معنی مزبور یعنی مکتوب است، مانند رکوب به معنی مرکوب است. زجاج گفته است: زبور به هر کتابی مفید و باحکمت گفته می‌شود. ﴿**زحزح**﴾ به معنی کنار گذاشتن و دور کردن است. از تکرار «زح» به وجود آمده است که به معنی گرفتن و جذب نمودن با شتاب است. ﴿**فاز**﴾ به آرزو رسید؛ یعنی به خواست رسید و از آنچه که می‌ترسید رهایی یافت. ﴿**الغرور**﴾ مصدر «غرّه يغره» به معنی فریب و گول‌دادن است. ﴿**متاع**﴾ چیزی که از آن تمتع و انتفاع برده سپس زایل می‌شود. ﴿**لتبلون**﴾ مورد آزمایش قرار می‌گیرید. از ماده‌ی «بلاه» به معنی «او را امتحان کرد» است. ﴿**عزم الأمور**﴾ اصل عزم به معنی استقرار و ثبات نظر بر چیزی است. در اینجا منظور درستی تدبیر و رای است که باید هر عاقلی عزم آن را داشته باشد. ﴿**بمفازة**﴾ در رستگاری و نجات‌بودن. فاز فلان یعنی نجات یافت.

سبب نزول: الف؛ از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت شده است که روزی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به منزل «مدراس» یهودی رفت. دید جمعی از یهودیان در اطراف یک‌نفر به نام فنحاص بن عازوراء گرد آمده‌اند، که از علماء و احبار آنان به شمار می‌آمد، ابوبکر به فنحاص گفت: خانه خراب! از خدا بترس، مسلمان شو! به خدا قسم نیک می‌دانید که محمد از جانب خدا پیامبر و فرستاده است. حق را از جانب خدا برایتان آورده است. پیامبری او را در تورات و انجیل می‌یابید. آنگاه فنحاص گفت: قسم به خدا ای ابوبکر! ما به خدا احتیاجی نداریم بلکه او به ما نیاز دارد و محتاج است، ما از او التماس نمی‌کنیم، آن‌طور که او به ما التماس می‌کند، و ما از او بی‌نیازیم. و اگر خدا بی‌نیاز بود، همان‌طور که رفیقتان می‌پندارد، از ما قرض نمی‌گرفت، شما را از رباخواری منع می‌کند وانگهی خود او به ما ربا می‌دهد. و اگر غنی بود به ما ربا نمی‌داد، حضرت ابوبکر از این سخنان عصبانی شد و محکم به صورت (فنحاص) زد و گفت: قسم به آن‌که جانم را در قبضه‌ی قدرت دارد، اگر بین ما و تو عهد و پیمان نبود، گردنت را می‌زدم ای دشمن خدا! پس از آن فنحاص نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفت و گفت یا محمد! ببین رفیقت چه کار کرده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید ابوبکر چرا چنین کاری کردی؟ گفت: یا رسول الله! این دشمن خدا سخنی بس زشت و ناروا گفت. گمان می‌کرد خدا فقیر و آنها غنی هستند. لذا به خاطر خدا عصبانی شدم و سیلی محکمی به صورتش نواختم. فنحاص موضوع را انکار کرد، آنگاه خدا در رد سخنان فنحاص و تصدیق ابوبکر آیه‌ی ﴿**لقد سمع الله قول الذین قالوا**... تا آخر آیه را نازل کرد.[۱]

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است: جمعی از یهود از جمله کعب بن اشرف و مالک‌بن الصیف و فنحاص بن عازوراء و غیره نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: یا محمد! تو گمان می‌بری که پیامبر خدا هستی و خدا کتاب بر تو نازل کرده است. در تورات از ما

۱ـ اسباب نزول واحدی ص ۷٦ و مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۳۴۲.

خواسته است به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم مگر این‌که قربانی بیاورد و آتش آن را فرو بلعد. اگر چنین امری آوردید تو را تصدیق می‌کنیم، آنگاه این آیه نازل شد: ﴿**الذین قالوا إن الله عهد إلینا ألاّ نؤمن...**﴾[1]

تفسیر: ﴿**لقد سمع الله قول الذین قالوا إن الله فقیر و نحن أغنیاء**﴾ این گفته‌ی زشت و ناروا، گفته‌ی یهودیان، دشمنان خدا است، نفرین خدا بر آنان باد! که گمان کردند خدا بینوا است. این سخنان را بعد از نزول آیه‌ی ﴿**من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا**﴾ بر زبان راندند و گفتند: خدا فقیر و بینوا می‌باشد؛ از ما وام می‌گیرد و نیز گفتند: ﴿**یدالله مغلولة**﴾. قرطبی گفته است: این را به خاطر به اشتباه انداختن افراد ضعیف خود گفته‌اند، نه به عنوان این‌که بدان معتقد باشند. همچنین آنها می‌خواستند در نهاد مسلمانان ضعیف شک و تردید ایجاد کنند و به تکذیب پیامبرﷺ بپردازند. آنها می‌گفتند: بنا به گفته‌ی محمد خدا بینوا و فقیر است که از ما قرض می‌گیرد.[2] ﴿**سنکتب ما قالوا و قتلهم الأنبیاء بغیر حق**﴾ به محافظان دستور می‌دهیم آنچه را که گفته‌اند در صحیفه‌ی اعمال آنها ثبت کنند. جرم زشت آنها را یعنی کشتن پیامبران را به ناروا، یادداشت می‌کنیم. منظور از کشتن پیامبران این است که آنان به اعمال پیشینیان خود راضی‌اند. ﴿**و نقول ذوقوا عذاب الحریق**﴾ خدا در آخرت توسط فرشتگان به آنها می‌گوید: عذاب و شکنجه‌ی آتش را بچشید. ﴿**ذلك بما قدمت أیدیکم**﴾ آن عذاب، کیفر اعمالی است که به دست خود مرتکب آن شده‌اید. ﴿**و أن الله لیس بظلام للعبید**﴾ خدا عادل و دادگر است به خلق ستم روا نمی‌دارد. منظور این است که چنان کیفری به سبب نافرمانی و معاصی خود و دادگری خدا دامنگیر شما می‌شود. زمخشری گفته است: عدالت یعنی کیفر دادن خطاکار و پاداش دادن به نیکوکار.[3]

۱ـ تفسیر کبیر رازی ۹/ ۱۲۱.
۲ـ قرطبی ۳/ ۲۹۴.
۳ـ کشاف ۱/ ۳۴۴.

﴿الذين قالوا إن الله عهد إلينا﴾ آنها که می‌گفتند: خدا در تورات به ما دستور داده است که ﴿ألا نؤمن لرسول حتى يأتينا بقربان تأكله النار﴾ هیچ پیامبری را تصدیق نکنیم تا آیات و دلیلی مخصوص نیاورد و آن این‌که قربانی بیاورد و از آسمان آتش نزول کند و آن را در کام فرو برد، چنین ادعایی افترایی است که به خدا بسته‌اند؛ چون خدا چنین امر و پیمانی را به آنها نداده است. ﴿قل قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات و بالذي قلتم﴾ یعنی ای محمد! به عنوان توبیخ و سرزنش و برملا ساختن دروغشان بـه آنـها بگـو: قـبل از مـن پیامبران با معجزات واضح و دلایل آشکاری که دال بر صدق نبوتشان بود، آمدند و آنچه راکه ادعاکردید آوردند، پس ﴿فلم قتلتموهم إن كنتم صادقين﴾ اگر راست می‌گویید و در ادعای ایمان به خدا و تصدیق پیامبران صادقید، چرا آنان را تکذیب کـردید و کشـتید؟ سپس خدا برای دلداری پیامبر ﷺ گفته است: ﴿فإن كذبوك فقد كذب رسل من قبلك﴾ از تکذیب آنها دلگیر و محزون مشو؛ چون اگر اینها چنین می‌کنند بدانید که نیاکان آنان پیامبران خدا را تکذیب کردند، پس افسرده خاطر مباش؛ چون تو در این رابطه الگوی نیکو داری. ﴿جاءوا بالبينات﴾ دلایل قاطع و معجزات درخشان ارائه دادند، اما آنان را تکذیب کردند. ﴿و الزبور و الكتاب المنير﴾ با کتب آسمانی مالامال از حکمت و اندرز و کتاب واضح و جلی مانند تورات و انجیل آمدند. ﴿كل نفس ذائقة الموت﴾ سرنوشت تمام مخلوقات نابودی است و هر جانداری بدون شک خواهد مرد. خـداونـد گـفته است: ﴿كل من عليها فان﴾ هرچه بر روی زمین قرار دارد فناپذیر است و نابودشدنی. ﴿و إنما توفون أجوركم يوم القيامة﴾ روز قیامت پاداش اعـمال خـود را بـدون نـقص مـی‌یابید. ﴿فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز﴾ هرکس از آتش دور شد و وارد بـهشت گشت، به نیکبختی ابدی و به نعمت پایان‌ناپذیر نایل آمده است. ﴿و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور﴾ دنیا جز منزلگاه فناپذیر چیز دیگری نیست که انسان ابله و نادان از آن لذت می‌برد.

ابن‌کثیر گفته است: آیه نشان‌دهنده‌ی بی‌ارزشی و حقارت و فناپذیری دنیا می‌باشد و همانا زایل می‌شود.[۱] ﴿لتبلونّ فی أموالکم و أنفسکم﴾ به خدا قسم به وسیله‌ی فقر و مصایب در اموالتان مورد آزمایش جدی قرار می‌گیرید و با سختی‌ها و بیماری‌ها در مورد نفس خود آزمایش می‌شوید. ﴿و لتسمعن من الذین أوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین أشرکوا أذی کثیرا﴾ از جانب یهود و نصاری و مشرکان ـ دشمنانتان ـ اذیت و آزاری زیاد می‌بینید. بدین‌وسیله خدای ذوالجلال خبر داده است که مؤمنان از دست مشرکان و فجار مصایب و بلاها و محنت‌ها خواهند دید، و به آنان امر فرموده است که در چنان احوالی صبر و شکیبایی داشته باشند؛ زیرا راه بهشت پر از مشکلات است، از این‌رو خدا می‌فرماید: ﴿و إن تصبروا و تتقوا﴾ و اگر در مشکلات صبر را پیشه کنید و در گفتار و کردار از خدا بترسید، ﴿فإن ذلك من عزم الأمور﴾ یعنی همانا صبر و پرهیزگاری از جمله اموری است که باید قصد و احتیاط را بر آن بنا نهاد؛ چون از مجموعه اموری است که خدا دستور اجرای آنها را داده است. ﴿و إذ أخذ الله میثاق الذین أوتوا الکتاب﴾ ای محمد! زمانی را به خاطر بیاور که خدا در تورات از یهود عهد و پیمان مؤکد گرفت، که ﴿لتبیّننه للناس و لاتکتمونه﴾ احکام مکتوب خدا را آشکار و ظاهر کنند و آن را پنهان ننمایند. ابن‌عباس گفته است: این آیه مربوط به یهود است، در مورد امر پیامبر از آنان عهد و پیمان گرفت. و وقتی از آنان خواست به عهد خود وفا کنند، آن را کتمان کرده و به آن پشت پا زدند و دور انداختند.[۲] ﴿فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا﴾ به آن عهد و پیمان پشت پا زدند و آن را با بهای ناچیز از حطام دنیا عوض کردند. ﴿فبئس ما یشترون﴾ این خرید و فروش و معامله‌ی زیان‌آور، بسی ناپسند و زشت است. ﴿لاتحسبنّ الذین یفرحون بما أتـوا﴾ ای محمد! گمان مبر آنان که به اخفای امر تو می‌پردازند و می‌خواهند از مردم مکتوم بماند،

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۳۴۳.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۳۴۳.

﴿و یحبون أن یحمدوا بما لم یفعلوا﴾ و دوست دارند مردم آنان را تمجید کنند که از حق جانب‌داری و پیروی می‌کنند در صورتی که راه ضلالت را پیش گرفته‌اند. **﴿فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب﴾** پس گمان مبر که از عذاب و کیفر خدا رهایی یافته‌اند. **﴿و لهم عذاب أليم﴾** بلکه با عذاب دردناک مواجه می‌شوند. ابن‌عباس گفته است: در مورد اهل کتاب نازل شده است. پیامبرﷺ از آنان چیزی را پرسید، آن را از پیامبر کتمان و پنهان کردند و چیزی دیگر را به او گفتند، و از این کتمان خوشحال هم شدند.[1] **﴿و لله ملك السموات و الأرض﴾** تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد از آنِ خدای سبحان است، پس چگونه مالک و دارنده‌ی آنچه در آسمانها و زمین قرار دارد فقیر و بینوا می‌باشد؟ این آیه جواب دندان‌شکنی است به آنان که می‌گفتند: خدا فقیر است و ما ثروتمند و غنی. **﴿و الله على كل شيء قدير﴾** و خداوند قادر است آنان را کیفر بدهد.

نکات بلاغی: این آیات متضمن گونه‌های متعدد بیان و بدیع است که آن را در زیر به اختصار می‌آوریم:

۱ـ **﴿إن الله فقير و نحن أغنياء﴾** یهود بر سبیل مبالغه جمله را با **﴿إن الله فقير﴾** مؤکد کرده‌اند در حالی که غنا و بی‌نیازی را بدون تأکید به خود نسبت داده و آن را مؤکد نیاورده‌اند، بلکه آن را طوری آورده‌اند که به تأکید احتیاج ندارد، انگار غنا و بی‌نیازی صفت بلامنازع آنها می‌باشد، لذا احتیاجی به تأکید ندارد و این هم دلیل فرو رفتن آنان در کفر و طغیان آنها می‌باشد.

۲ـ **﴿سنكتب ما قالوا﴾** شامل مجازی است به نام مجاز عقلی؛ یعنی فرشتگان ما آن را خواهند نوشت؛ چون خدا خود چیزی را نمی‌نویسد، بلکه دستور نوشتن را به فرشتگان می‌دهد، از این‌رو فعل را به صورت مجاز به خود نسبت داده است.

۱ـ کشاف ۱/۳۴۵.

۳- ﴿ذلك بما قدمت أيديكم﴾ شامل مجاز مرسل است، از اطلاق جزء، کل را قصد کرده است، و دست‌ها را ذکر کرده است؛ زیرا اکثر اعمال از طریق دست صورت می‌گیرد.

۴- ﴿تأكله النار﴾ به طریق استعاره فعل «خوردن» به آتش نسبت داده شده است؛ زیرا در حقیقت خوردن از جانب انسان و حیوان صورت می‌گیرد. و همچنین در گفته‌ی ﴿ذائقه الموت﴾ استعاره وجود دارد؛ زیرا حقیقت ذوق و چشیدن به وسیله‌ی زبان انجام می‌شود.

۵- ﴿متاع الغرور﴾ زمخشری گفته است: دنیا را به کالایی تشبیه کرده است که به وسیله‌ی فریب و نیرنگ، خریدار را فریب می‌دهند و شیطان فریبنده و نیرنگباز است.

۶- ﴿فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمناً قليلاً﴾ همچنین در اینجا استعاره به‌کار رفته است؛ عدم تمسک و عمل نکردن به آیات به چیزی تشبیه شده است که آن را پشت پا انداخته‌اند. و بهای ناچیز به حطام دنیا تشبیه شده که در عوض و مقابل آن کتمان آیات خدا را به دست می‌آورند.

۷- همچنین آیات شامل محسنات بدیعی است از جمله در ﴿فقر و غنی﴾ طباق و در ﴿زحزح عن النار و أدخل الجنة﴾ مقابله و در ﴿لتبيننه ... و لا تكتمونه﴾ جناس مغایر و در ﴿قول الذين قالوا﴾ و در ﴿كذبوك فقد كذب﴾ نیز جناس آمده است.

فواید: صیغه‌ی «فعال» در آیه‌ی ﴿و ما ربك بظلام﴾ برای مبالغه به‌کار نمی‌رود، بلکه معنی نسبت می‌دهد، مانند عطار و نجار و تمار، تمام اینها معنی مبالغه ندارند بلکه برای نسبت به‌کار می‌روند. ابن مالک گفته است:

و مـع فـاعل و فـعّال و فُـعل　　　فی نسبٍ اغنی من الیاء قُـبل

یادآوری: خدای توانا از زندگی و نعمت‌های دنیا به کالا و متاع فریب و غرور نام برده است؛ زیرا انسان آرزو می‌کند که لذت‌ها و هوس‌ها و خواسته‌هایش درازمدت و پایدار بماند. اما او را فریب داده سپس پشتش را به خاک می‌مالد. از این‌رو بعضی از

پیشینیان گفته‌اند: دنیا کالایی است اسقاطی و در شرف نابودی و زوال قرار دارد. پس ای خردمندان! این کالا را برگیرید و تا می‌توانید آن را در اطاعت خدا به‌کار ببرید. خداست که نصرت و یاری را فراهم می‌سازد.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لأُوْلِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا
مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ مَا
لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ
لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّآتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَ لاَتُخْزِنَا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لاَتُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّيْ لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُم مِن
ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُم مِن بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُواْ وَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَ أُوذُواْ فِيْ سَبِيلِيْ وَ
قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُم سَيِّآتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِندِ
اللهِ وَ اللهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾ لاَيَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُواْ فِيْ الْبِلاَدِ ﴿١٩٦﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلاً مِنْ عِندِ اللهِ وَ مَا عِندَ اللهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿١٩٨﴾ وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَن يُؤْمِنُ
بِاللهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلّٰهِ لاَيَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُوْلٰئِكَ لَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُواْ وَ صَابِرُواْ وَ رَابِطُوا
وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٠٠﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: خدای متعال این سوره را با ذکر دلایل توحید و الوهیت و نبوت شروع و آن را با خاطرنشان ساختن دلایل یگانگی و قدرت و دلایل خلق و «ایجاد» خاتمه داده است، تا انسان از آن به بعث و حشر و نشر، راه یابد، پس نیکو ختامی شد. و چون منظور و مقصود از این کتاب باعظمت، جلب و جذب قلوب و رواح است تا از مشغول شدن به «خلق» رهایی یابند و متوجه خالق یکتا شوند، آیات شریفه قلوب را با دلایل یکتایی و پروردگاری روشن و منور می‌کند، و دیدگان را به تفکر و اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و زمین متوجه می‌سازد، تا انسان از روی صدق و اخلاص به وحدانیت و قدرت متجلی خدا اعتراف کند. انسان می‌تواند در کتاب وسیع و بی‌کران خدا یعنی عالم هستی بنگرد سپس در کتاب مسطور و نوشته‌ی خدا یعنی قرآن عظیم بیندیشد و وحدانیت خدا را نیک دریابد. در کتاب «مسطور» اشارات متعددی در رابطه با «منظور» آمده است. کتاب «مسطور» انسان را به شناخت خالق فرامی‌خواند و از وی می‌خواهد در این راستا از حواسش یاری بجوید: ﴿**و کأین من آیة فی السموات و الأرض یمرون علیها و هم عنها معرضون**﴾.

معنی لغات: ﴿**الألباب**﴾ عقل‌ها. ﴿**باطلا**﴾ بیهوده و بدون حکمت. ﴿**سبحانك**﴾ منزّه دانستن خدا از زشتی و خرابی. ﴿**أخزیته**﴾ خوار و خفیفش کرده‌ای. ﴿**کفر عنا**﴾ بپوش و محو کن و بزدای. ﴿**الأبرار**﴾ جمع «بر» یا «بار» به معنی مستمسکان به شریعت است. ﴿**فاستجاب**﴾ یعنی اجابت کرد. ﴿**نزلا**﴾ وسیله‌ی پذیرایی از مهمان. هر نوع تعارف و احترام که باشد. ﴿**رابطوا**﴾ در کمین دشمن بودن در مرزها و خطوط جبهه.

سبب نزول: از ام سلمه روایت شده است که به رسول خدا ﷺ گفتم: یا رسول الله! من نشنیده‌ام که خدا درباره‌ی هجرت زنان چیزی گفته باشد. آنگاه آیه‌ی ﴿**فاستجاب لهم ربهم أنی لا أضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی**﴾ نازل شد.[1]

۱ـ طبری ۱۸۸/۷ و النزول ص ۸.

تفسیر: ﴿إن فی خلق السموات و الأرض﴾ در خلق و ایجاد آسمان‌ها و زمین با آن همه استحکام و ظرافت و ابداع که در آنها هست. ﴿و اختلاف اللیل و النهار﴾ و دنبال هم آمدن مداوم شب و روز، ﴿لآیات لأولی الألباب﴾ نشانه‌های روشن و آشکار و حکمت درخشان بر وجود خالق و سازنده‌ی آنها موجود است. اما جز برای خردمندان عمیق‌اندیش برملا نمی‌شود که در عالم هستی به صورتی مستدل می‌نگرند؛ نه مانند حیوانات. سپس خدای متعال خردمندان را توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم﴾ آنهایی که در تمام احوال، در حال قیام و نشستن و درازکشیدن با زبان و قلبشان خدا را یاد می‌کنند، در تمام اوقات از او غافل نمی‌شوند؛ زیرا با ذکر و یاد او نهادشان آرامش یافته و ضمایرشان در اندیشه و مراقبت او مستغرق می‌شود. ﴿و یتفکرون فی خلق السموات و الأرض﴾ در ساختار آسمان‌ها و زمین و در خلق ستارگان و سیارات عظیم و در مخلوقات و صنایع شگفت‌انگیز و خیره‌کننده‌ی بی‌نظیر، اندیشیده و می‌گویند: ﴿ربنا ما خلقت هذا باطلا﴾ پروردگارا! این عالم هستی و عجایب مستقر در آن را بیهوده و بدون حکمت نیافریده‌ای. ﴿سبحانك فقنا عذاب النار﴾ تو را تنزیه می‌کنیم و از بیهودگی تبرئه می‌نماییم پس ما را از عذاب جهنم دور و محفوظ بدار! ﴿ربنا إنك من تدخل النار فقد أخزیته﴾ پروردگارا! هرکس را به آتش جهنم دراندازی، او را خوار و ذلیل و بی‌نهایت توهین را نسبت به او روا داشته‌ای، و در مقابل دید عموم او را رسوا و مفتضح می‌نمایی. ﴿و ما للظالمین من أنصار﴾ هیچ‌کس نیست عذاب را از آنان منع کند. منظور از ظالمان، همانا کفار است. ابن‌عباس و جمهور مفسران چنان گفته‌اند و در سوره‌ی بقره به آن تصریح کرده است آنجا که می‌گوید: ﴿و الکافرون هم الظالمون﴾. ﴿ربنا إننا سمعنا منادیا ینادی للإیمان﴾ پروردگارا! شنیدیم یک دعوتگر یعنی حضرت محمد، مردم را به سوی ایمان می‌خواند، ﴿أن آمنوا بربکم فآمنا﴾ که ای مردم! به پروردگار خود ایمان بیاورید، و بر یگانگیش گواهی بدهید ما اظهاراتش را تصدیق کردیم و از او پیروی به

عمل آوردیم. ﴿ربنا فاغفرلنا ذنوبنا﴾ گناهان ما را پوشیده بدار و ما را رسوا و مفتضح مکن! ﴿و کفر عنا سیّئاتنا﴾ به فضل و رحم و کرمت گناهانی را محو فرما که مرتکب شده‌ایم. ﴿و توفنا مع الأبرار﴾ ما را به نیکان و صالحان ملحق فرما. ابن‌عباس گفته است: ذنوب یعنی گناهان کبیره و سیّئات یعنی گناهان صغیره. آیه‌ی ﴿إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم سیئاتکم﴾ این گفته را تأیید می‌کند. بنابراین تکراری در کار نیست، ﴿ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلك﴾ تکرار «ندا» به منظور تضرع و ابراز فروتنی است؛ یعنی بهشتی را که از زبان پیامبران وعده داده‌ای که هر مطیعی بدان نایل می‌آید به ما عطا فرما! ابن‌عباس گفته است: ﴿و لاتخزنا یوم القیامة﴾ یعنی مانند کفار ما را مفتضح و رسوا مکن. ﴿إنك لاتخلف المیعاد﴾ تو هرگز خلاف وعده نمی‌کنی، وعده‌ی بهشت به مؤمن داده‌ای. ﴿فاستجاب لهم ربهم أنی لا أضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی﴾ خدا دعای آنان را قبول کرد و فرمود: من کار هر نیکوکار را مذکر باشد یا مؤنث، باطل نمی‌کنم و آنان را بدون پاداش نمی‌گذارم. حسن گفته است: آنها می‌گفتند: ربنا، ربنا، پروردگارا، پروردگارا، خدا دعایشان را اجابت کرد.[1] ﴿بعضکم من بعض﴾ مذکر از مؤنث است و مؤنث از مذکر، پس همان‌طور که در اصل مشترکید در پاداش نیز مشترک خواهید بود.[2] ﴿فالذین هاجروا و أخرجوا من دیارهم﴾ آنان که وطن خود را به خاطر حفظ دین ترک نمودند و کفار آنان را به ترک دار و دیار وادارکردند، ﴿و أوذوا فی سبیلی﴾ و به خاطر دین خدا اذیت و آزار را تحمل کردند، ﴿و قاتلوا و قتلوا﴾ و با دشمنان من به جنگ برخاستند و در راه من کشته شده و جان باختند، ﴿لأکفرن عنهم سیئاتهم﴾ به مقتضای بخشودگی و مهر و محبت خودم، گناهان افراد موصوف را بخشوده و پاک

۱ـ قرطبی ۴/۳۱۸.

۲ـ طبری گفته است: بعضکم من بعض در نصرت و ملت و دین و غیره.

می‌کنم. ﴿ولأدخلنّهم جنات تجری من تحتها الأنهار ثوابا من عند الله﴾ به پاس اعمال صالحشان در نزد خدا، آنان را در بهشت پرنعمت جا می‌دهم. ﴿و الله عنده حسن الثواب﴾ پاداش نیکو نزد خدا می‌باشد که عبارت است از بهشتی که چشم نظیرش را ندیده و گوش شبیه آن را نشنیده، و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. آنگاه خدا به نعمت و عوامل رشک و سرور که کفار در این دنیا از آن برخوردارند اشاره کرده است و این که نعمتی است زایل شدنی. پس گفته است: ﴿لایغرنك تقلب الذین کفروا فی البلاد﴾ ای شنونده! حرکت و جنب و جوش کافران در جهان به دنبال کسبِ مال و جاه و مقام، تو را فریب ندهد. ﴿متاع قلیل ثم مأواهم جهنم و بئس المهاد﴾ فقط مدتی کوتاه از آن لذت و بهره می‌گیرند، پس چنین نعمتی زایل می‌شود، و سرانجام آنان در روز آخرت استقرار در آتش است. چه بد و زشت فرش و قرارگاهی است آتش جهنم! ﴿لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها﴾ اما آنان که از بهر خدا پرهیزگارند در بهشتی پرنعمت، نعمت‌های پایدار خواهند داشت و برای همیشه در آن خواهند ماند. ﴿نزلا من عندالله﴾ مهمانداری و کرمی است از جانب خدا. ﴿و ما عندالله خیر للأبرار﴾ ثواب و پاداش و کرمی که از جانب خدا برای نیکان منظور است، از متاع ناچیز و فناپذیری که اشرار و گناهکاران در دنیا از آن برخوردارند، بهتر است. پس از آن خدای متعال از ایمان بعضی از اهل کتاب خبر داده و فرموده است: ﴿و إن من أهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما أنزل إلیکم و ما أنزل إلیهم﴾ از میان یهودیان و نصاری هستند جمعی از قبیل عبدالله‌بن سلام و نجاشی و اتباعش که به حقیقت و درستی به خدا و به قرآن که بر شما نازل شده و به تورات و انجیل که بر آنان نازل شده است، ایمان دارند. ﴿خاشعین لله﴾ سر ذلت و فروتنی در پیشگاه خدا فرو می‌آورند. ﴿لایشترون بآیات الله ثمنا قلیلاً﴾ نعت و توصیف حضرت محمد ﷺ را که درکتبشان آمده است تحریف نمی‌کنند و احکام شرعی موجود در کتب را به خاطر اغرض و اهداف ناچیز دنیوی کتمان نمی‌کنند، همان‌طور که

احبار و راهبان چنان کردند. ﴿أولئك لهم أجرهم عند ربهم﴾ پاداش ایمان خود را دو برابر می‌یابند، که گفته است: ﴿أولئك يؤتون أجرهم مرتين﴾ آنان دوبار پاداش خود را می‌یابند. ﴿إن الله سريع الحساب﴾ چون به تمام معلومات آگاهی دارد به سرعت به حساب اعمال انسان رسیدگی می‌کند. میزان پاداش و کیفر هرکس را می‌داند. ابن‌عباس گفته است: این آیه درباره‌ی نجاشی نازل شده است که وقتی درگذشت، جبرئیل خبرش را برای پیامبر ﷺ آورد، آنگاه پیامبر ﷺ به یارانش گفت: برخیزید بر (جنازه‌ی) برادرتان، نجاشی نماز بخوانید. در این هنگام بعضی از یاران به یکدیگر می‌گفتند: ای پیامبر! به ما فرمان می‌دهی بر جنازه‌ی یکی از کافران گردن‌کلفت حبشه نماز بخوانیم؟! آنگاه آیه‌ی ﴿و إن من أهل الكتاب ...﴾ تا آخر نازل شد.[1] سپس خدای متعال سوره را با وصیت و سفارشی خاتمه داد که سعادت دو جهان را در بردارد و فرمود: ﴿يا أيها الذين آمنوا اصبروا﴾ یعنی در برابر مشقت طاعات و مشکلات صبور و شکیبا باشید، و ﴿صابروا﴾ با صبر و حوصله و بردباری بر دشمنان خدا و هول و هراس و سختی‌ها و جنگ‌ها، چیره شوید، ﴿و رابطوا﴾ و مواظب حدود و مرزهای خود باشید، و آماده‌ی مقابله با حمله‌ی دشمن شوید. ﴿و اتقوا الله لعلكم تفلحون﴾ و از خدا بترسید و از فرمانش سر بر نتابید، تا به نیکبختی دو جهان نایل آیید.

نکات بلاغی: این آیات نکاتی از بیان و بدیع را در بردارند که در ذیل خواهند آمد:

۱ـ ﴿ربنا﴾ شامل اطناب است که پنج بار به منظور مبالغه تکرار شده است.

۲ـ ﴿السموات و الأرض﴾، ﴿الليل و النهار﴾، ﴿قياما و قعودا﴾ و ﴿ذكر أو أنثى﴾ شامل طباق است.

۱ـ البحر المحیط ۱۴۸/۴ و قرطبی ۳۲۲/۴.

۳ـ عبارت ﴿ما وعدتنا علی رسلك﴾ و ﴿یتفکرون فی خلق السموات و الأرض﴾ شامل ایجاز به حذف است.

۴ـ در ﴿آمنوا... فآمنا﴾، ﴿عمل عامل﴾ و ﴿منادیا ینادی﴾ جناس آمده است.

۵ـ نکره آوردن ﴿لآیات لأولی الألباب﴾ برای تفخیم است و «لام» برای اضافه تأیید داخل خبر شده است.

٦ـ ﴿لایغرنك تقلب الذین...﴾ شامل استعاره می‌باشد که تقلب برای حرکت در زمین استعاره شده است.

فواید: اول؛ تفکر درباره‌ی ذات خالق را منع کرده و تفکر درباره‌ی خلق را اجازه داده است که در حدیث شریف آمده است: درباره‌ی خلق بیندیشید و درباره‌ی خالق نیندیشید؛ زیرا شما توانایی اندیشیدن درباره‌ی ذات خدا را ندارید؛ چون رسیدن به کنه و حقیقت ذات و صفاتش ممکن نیست. بعضی از دانشمندان گفته‌اند: آن‌که درباره‌ی خدا می‌اندیشد، مانند شخصی است که به خود خورشید نگاه می‌کند؛ چون خدا مانندی ندارد.

دوم؛ پنج‌بار ندای این اسم مبارک ﴿ربنا﴾ بر سبیل التماس و جلب عطوفت تکرار شده است و از تکرار آن، مهر و عطوفت خدا خواسته شده که بر تربیت و ملک و اصلاح دلالت دارد.

سوم؛ در مورد اعمال شگفت‌انگیز حضرت رسول ﷺ از حضرت عایشه رضی الله عنها سؤال شد، ایشان گریه‌کنان گفتند: تمام اعمالش شگفت‌انگیز بود. شبی نزد من آمد و در کنارم نشست، آنگاه گفت: بگذار به عبادت پروردگارم بپردازم. گفتم: من دوست دارم در کنارت باشم و اما به درخواست شما نیز احترام می‌گذارم. آنگاه به طرف مشک آبی که در منزل بود، رفت و وضو گرفت، آب زیاد نریخت، آنگاه به نماز ایستاد و گریه را سر داد تا ریشش خیس شد. سپس به سجده رفت و گریست تا زمین از اشکش مرطوب شد. بعد

از نماز دراز کشید و گریست، تا بلال آمد و اذان نماز صبح را اقامه کرد، سپس گفت: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنی تو که گناهان قبل و بعدت بخشوده شده است، دیگر گریه چرا؟ گفت: وای بر تو ای بلال، چگونه گریه نکنم که امشب خدا آیه‌ی ﴿**إن فی خلق السموات و الأرض...**﴾ را بر من نازل کرد. آنگاه فرمود: وای به حال آن کس که آن را می‌خواند و درباره‌ی آن به اندیشه فرو نمی‌رود.[۱]

* * *

۱ـ اخراج از ابن مردویه. به ابن‌کثیر ۱/۳۴۸ نگاه کنید.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی نساء یکی از سوره‌های بلند مدنی است، مملو از احکام شرعی است که به امور داخلی و خارجی مسلمانان انتظام و سامان می‌دهد. این سوره مانند دیگر سوره‌های مدنی در زمینه‌ی قانونگذاری به مسایل پراهمیت می‌پردازد که به احوال زن و خانه و خانواده و دوست و اجتماع مربوط است. اما عمده‌ی احکام وارده در آن پیرامون موضوع زنان است. و به همین سبب به سوره‌ی نساء (زنان) موسوم شده است.

* سوره درباره‌ی حقوق زنان و یتیمان ـ مخصوصاً دختران یتیم ـ که تحت سرپرستی اولیاء و اوصیاء هستند بحث می‌کند. حقوق آنان را در ارث و کسب و ازدواج، مقرر و بیان کرده و آنها را از استبداد و ستم و خفت و خواری زمان جاهلیت نجات داده است. سوره به موضوع زن پرداخته است. از کرامتش حمایت و از وجودش حفاظت نموده و ندای برخورد عادلانه با او را سر داده که حقوقی تعیین شده از جانب خدا برایش مقرر شده است، از قبیل مهر و ارث عادلانه که باید ادا شود و با او حسن رفتار انجام گیرد.

* همچنین به طور مفصل احکام ارث را به صورتی دقیق و عادلانه مورد بررسی قرار داده است، که عدالت را تضمین و برابری و مساوات را محقق می‌سازد. و در مورد زنانی که عقدشان به دلیل «نسب، رضاع و مصاهره» حرام است، بحث کرده است.

* سوره‌ی شریف به موضوع سازمان‌دادن روابط زناشویی پرداخته است، و بیان کرده است که زناشویی عبارت نیست از رابطه‌ی بدنی، بلکه عبارت است از رابطه‌ی انسانی، و توضیح داده است که مهریه مزد و بها نیست، بلکه بخششی است که بنیان مهر

و محبت را استوار می‌سازد و سبب ادامه‌ی انس و الفت و حسن معاشرت می‌گردد و قلب‌ها را به هم پیوند می‌دهد و مربوط می‌سازد.

* بعد از آن راهنمایی، موضوع حقوق زوجین بر یکدیگر را مورد توجه و بررسی قرار داده است. و مرد را راهنمایی کرده است که برای اصلاح زندگی زناشویی چه گام‌هایی را بردارد، و در موقع بروز اختلاف و ناسازگاری بین زن و شوهر چه اقدامی به عمل آورد. و مفهوم و معنی «سرپرستی و برتری مرد» را بیان نموده و استدلال کرده است که این برتری به معنی بنده‌کردن و تسخیر و فشار نیست، بلکه برتری اندرز و ادب است و همانند برتری انسان بر زیردستان و رعایا می‌باشد.

* آنگاه از دایره‌ی خانواده به دایره و میدان «اجتماع» منتقل شده، پس در همه‌چیز دستور نیکی و احسان را داده است. و مبنا و اساس نیکی و احسان را بیان کرده است، و نیز همیاری و محبت‌های متقابل را روشن نموده، و در مورد اندرز متقابل، و چشم‌پوشی از خطاهای همدیگر، امانت‌داری و دادگری، داد سخن داده است، تا ارکان و بنیان اجتماع محکم، استوار و درست باشد.

* آیات مبارک بعد از بیان اصلاح و آرامش و آرایش داخلی، به موضوع آمادگی برای یافتن امنیت خارجی پرداخته است که استقرار و آرامش ملت را حفظ و حمایت می‌کند. آنگاه در این راستا دستور تدارک جنگ‌افزار و افراد و آماده‌کردن وسایل دفاع و مقابله با دشمن را داده است تا امکانات را در مقابل آنها به‌کار گیرند.

* سپس بعضی از اصول و قواعد معاملات بین‌المللی بین مسلمانان و دیگر گروه‌های بی‌طرف و یا دشمن را وضع نموده است.

* دستور جهاد را با حمله‌ی گسترده و سنگین بر منافقین دنبال کرد؛ زیرا آنها رسته و درخت پلیدی هستند و میکروب شر و فسادند که باید از آن برحذر بود، و سوره‌ی شریف نیرنگ و خطر آنان را یادآور شده است.

* همچنین به خطر و حیله‌ی اهل کتاب، مخصوصاً یهود، و موضع‌گیری آنان در مقابل پیامبران بزرگوار اشاره کرده است.

* در آخر این سوره‌ی مبارک با بیان گمراهی‌های نصاری در مورد حضرت مسیح، عیسی‌بن مریم، خاتمه می‌یابد که آنها درباره‌ی حضرت عیسی غلو و افراط نشان می‌دادند و حتی او را پرستش کرده، آنگاه او را به صلیب کشیدند.(۱) در حالی که به خدا بودنش معتقد بودند، و فکر و اندیشه‌ی سه گانگی را اختراع کردند و مانند مشرکان بت‌پرست درآمدند. در صورتی که آیات قرآن آنان را به رجوع و برگشتن از آن گمراهی‌ها فرا می‌خواند که به عقیده و باورِ باگذشت و بلندنظر و شفاف‌سان، یعنی عقیده‌ی توحید و یکتاپرستی برگردند. خدای متعال گفته است: **﴿و لاتقولوا ثلاثة انتهوا إنما الله إله واحد﴾**.

نامگذاری سوره: این سوره به سبب این‌که احکام مربوط به زنان در آن زیاد آمده است، به سوره‌ی نساء یعنی «زنان» موسوم شده است. امور مربوط به زنان به اندازه‌ای در این سوره آمده است که در هیچ‌یک از سوره‌های قرآن به این اندازه نیامده است پس نام «سوره‌ی نساء کبری» بر آن اطلاق شده است، و در مقابل، سوره‌ی طلاق به «سوره‌ی نساء صغری» موسوم گشته است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً ﴿١﴾

۱- گمان بردند که او مصلوب شده است. شاعر گفته است: وقتی خدا به دست بنده‌ی یهودی مصلوب شود، این چگونه خدایی است؟!

وَ آتُوا ٱلْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لاَتَتَبَدَّلُوا ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ وَ لاَتَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ
حُوباً كَبِيراً ﴿۲﴾ وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِي ٱلْيَتَامَىٰ فَٱنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ ٱلنِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ
ثُلاَثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلاَّ تَعُولُوا ﴿۳﴾
وَ آتُوا ٱلنِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً ﴿۴﴾
وَ لاَتُؤْتُوا ٱلسُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللهُ لَكُمْ قِيَاماً وَ ٱرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ ٱكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ
قَوْلاً مَعْرُوفاً ﴿۵﴾ وَ ٱبْتَلُوا ٱلْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِنْهُمْ رُشْداً فَٱدْفَعُوا إِلَيْهِمْ
أَمْوَالَهُمْ وَ لاَتَأْكُلُوهَا إِسْرَافاً وَ بِدَاراً أَن يَكْبَرُواْ وَ مَن كَانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَن كَانَ فَقِيراً
فَلْيَأْكُلْ بِٱلْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِٱللهِ حَسِيباً ﴿۶﴾ لِلرِّجَالِ
نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ ٱلْوَالِدَانِ وَ ٱلْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ ٱلْوَالِدَانِ وَ ٱلْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ
مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَفْرُوضاً ﴿۷﴾ وَ إِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ أُوْلُوا ٱلْقُرْبَىٰ وَ ٱلْيَتَامَىٰ وَ ٱلْمَسَاكِينُ
فَٱرْزُقُوهُم مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً ﴿۸﴾ وَ لْيَخْشَ ٱلَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً
خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا ٱللهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً ﴿۹﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ ٱلْيَتَامَىٰ ظُلْماً إِنَّمَا
يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً ﴿۱۰﴾﴾



معنی لغات: ﴿بث﴾ به معنی انتشار و پراکنده شد. و از آن جمله آمده است: ﴿و زرابی مبثوثة﴾. ﴿الأرحام﴾ جمع رحم، در اصل به معنی محل تکوین و شکل گرفتن جنین در شکم مادر است، بعداً به معنی قرابت به‌کار رفته است. ﴿رقیباً﴾ رقیب به معنی نگهبانِ آگاه به اعمال و راز است. ﴿حوباً﴾ حوب به معنی گناه است. ﴿تعولوا﴾ منحرف و ستمکار می‌شوید. گفته می‌شود «عال المیزان» یعنی ترازو کج شد و اگر حاکم ستم روا دارد می‌گویند: «عال الحاکم». ﴿صدقاتهن﴾ جمع صدقه و به معنی مهریه است. ﴿نحلة﴾ بخشش و عطیه. ﴿السفهاء﴾ افرادی که عقلشان کم است. در اینجا منظور، افراد ولخرج و مال ضایع‌کن

است. ﴿آنستم﴾ دیدید، از انس به معنی دیدن است. ﴿بداراً﴾ به معنی شروع و عجله کردن و اقدام است؛ یعنی در ولخرجی عجله و شتاب دارد. قبل از این‌که یتیم بزرگ شود می‌خواهد آن را از سرپرست بگیرد. ﴿سدیداً﴾ به معنی استواری و استقامت و محکم است.

سبب نزول: الف؛ عروه‌ی‌بن زبیر از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها درباره‌ی آیه‌ی ﴿و إن خفتم أن لا تقسطوا فی الیتامی﴾ پرسید، حضرت عایشه گفت: خواهرزاده![1] چنین دختری یتیم در کنار ولی و سرپرستش قرار دارد و در مال شریکش می‌شود، مال و جمال دختر چشم سرپرست را می‌گیرد، می‌خواهد بدون عدالت در مهریه، او را عقد کند و چیزی را به او بدهد که دیگری می‌دهد. اما از آن نهی و منع شدند، مگر این‌که با آنان عدالت را رعایت کرده و حداکثر مهریه را مطابق سنتشان بدهند. آنگاه به آنان امر شد زنان دیگر را که مناسب می‌دانند عقد کنند. و مردم بعد از آن از پیامبرﷺ نظر خواستند، آنگاه آیه‌ی ﴿و یستفتونك فی النساء﴾ نازل شد.

ب؛ از مقاتل بن حیان روایت شده است که یک‌نفر از غطفان به نام «مرثد بن زید» سرپرستی برادرزاده‌ی خود را به عهده داشت که یتیمی صغیر بود، و مالش را خورد، بدین مناسبت آیه‌ی ﴿إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما...﴾ تا آخر آیه نازل شد.

تفسیر: خدای متعال سوره‌ی نساء را با مخاطب قرار دادن عامه‌ی مردم آغاز و افتتاح کرده است، و آنان را به پرستش خدای یگانه فراخوانده است. و آنان را متوجه قدرت و یکتایی و یگانگی خود نموده و فرموده است: ﴿یا أیها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة﴾ ای مردم! از خدایی بترسید که شما را از یک اصل و منشأ یعنی آدم، به وجود آورده است. ﴿و خلق منها زوجها﴾ از آن یگانه و تنها نفس، همسرش یعنی حوا را آفرید و ایجاد کرد، ﴿و بث منهما رجالا کثیرا و نساء﴾ از آدم و حوا مردان و زنان فراوانی

۱ـ عروه فرزند اسماء، دختر حضرت ابوبکر صدیق و خواهر حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها است.

پراکنده و منتشر کرد. ﴿و اتقوا الله الذی تساءلون به و الأرحام﴾ از خدایی بترسید که یکدیگر را به نام او می‌خوانید، مثلاً می‌گویید: تو را به خدا یا به خاطر خدا. و از صله‌ی رحم بترسید و آن را قطع نکنید. ﴿إن الله کان علیکم رقیباً﴾ یعنی خدا مراقب شما و بر عموم اعمال و احوالتان آگاه است. خداوند متعال در دو بخش از این آیه به «تقوی» امر نموده است. در ابتدا و انتهای آیه به «تقوی» امر نمود تا حقوق عظیمی را که بر بندگان دارد یادآور شود. و به منظور توجه به اهمیت صله‌ی رحم و عظمت این رابطه‌ی انسانی، خدای متعال تقوا و صله‌ی رحم را درکنار هم آورده است. انسان‌ها عموماً از یک اصل و منشاء آمده‌اند و در انسانیت و نسب برادر یکدیگرند. اگر انسان چنین مفهومی را دریابد، عموماً با نیکبختی و آسایش به حیات ادامه خواهند داد. و جنگهای خانمان برانداز و ویرانگر روی نخواهد داد که تر و خشک را در کام فروبرد، و پیر و جوان را به دیار نیستی فرستد. سپس خدای متعال یتیمان را یادآور شد و درباره‌ی آنان وصیت نیکو فرمود و دستور حفظ و نگهداری آنان را داد و فرمود: ﴿و آتوا الیتامی أموالهم﴾ به یتیمانی که در سن کودکی پدر خود را از دست داده‌اند، بعد از این‌که به سن بلوغ رسیدند، اموالشان را به آنها بدهید، ﴿و لاتتبدلوا الخبیث بالطیب﴾ و مال حرام یتیمان را با مال حلال خود تبدیل نکنید. ﴿و لاتأکلوا أموالهم إلی أموالکم﴾ اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید تا همه را بخورید. ﴿إنه کان حوباکبیرا﴾ گناهی است بس بزرگ؛ زیرا یتیم ضعیف است و احتیاج به توجه و حمایت دارد، و ظلم کردن به ضعیف در نزد خدا گناهی بزرگ است. سپس مردم را راهنمایی کرده است که اگر مهرالمثل را به دختر یتیم ندهند، نباید با او ازدواج کنند و فرموده است: ﴿و إن خفتم ألا تقسطوا فی الیتامی﴾ اگر دختری یتیم تحت سرپرستی یکی از شما باشد، و بترسد که مهرالمثل او را ندهد، باید او را آزاد بگذارد تا به دیگری شوهر کند؛ چون زن زیاد است و خدا عرصه را بر مرد تنگ نکرده است. ﴿فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع﴾ غیر از آنان به میل خود از

زنانی که برایتان حلال هستند دو یا سه یا چهار زن عقد کنید. ﴿**فإن خفتم ألا تعدلوا فواحدة**﴾ اگر بیم داشتید در بین زنان عدالت را برقرار نکنید، فقط یکی را عقد کنید. ﴿**أوما ملكت أيمانكم**﴾ یا به عقد کنیزانی که «ملک یمین» شما هستند بسنده کنید؛ چون حقی راکه زنان به‌گردن شوهر دارند، آنها ندارند. ﴿**ذلك أدنى ألا تعولوا**﴾ بسنده کردن به عقد یک زن یاکنیز نزدیکترین وسیله و روش است که از جاده‌ی حقیقت منحرف نگشته و مرتکب ظلم و ناروا نشوید. ﴿**و آتوا النساء صدقاتهن نحلة**﴾ با طیب نفس و رضایت خاطر مهریه‌ی زنان را به عنوان بخشش بپردازید. ﴿**فإن طبن لكم عن شيء منه نفسا**﴾ اگر به طیب نفس چیزی از آن را یعنی از مهر را بخشیدند، ﴿**فكلوه هنيأ مريئا**﴾ آن مقدار بخشیده شده را به صورت حلال و پاک برگیرید و آن را گوارا بخورید. ﴿**و لاتؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما**﴾ اموال خود را به یتیمان ولخرج و مبذّر ندهید که آن را تباه و نابود کنند؛ چون خدا آن را قوام بدن و معیشت شما قرار داده است. ابن‌عباس گفته است: سفها عبارتند از اطفال نابالغ و زنان. طبری گفته است: مال سفیه را به خودش ندهید که آن را تباه کرده و به صورتی بد در آن تصرف می‌کند، اعم از این‌که بچه باشد یا مرد، مذکر باشد یا مؤنث، تفاوتی ندارد. ﴿**و ارزقوهم فيها و اكسوهم**﴾ خوراک و لباس آنان را از آن مال فراهم کنید. ﴿**و قولوا لهم قولا معروفا**﴾ با نرمش و نیکی با آنان سخن بگویید. به آنها بگویید وقتی بزرگ شدید و رشد یافتید اموالتان را به خودتان تحویل می‌دهیم. ﴿**و ابتلوا اليتامى حتى إذا بلغوا النكاح**﴾ از یتیمان تا به سن بلوغ و ازدواج می‌رسند آزمایش به عمل آورید، سن احتلام که در آن صلاحیت ازدواج را پیدا می‌کنند. ﴿**فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا إليهم أموالهم**﴾ اگر صلاح و رشد دین و مال را در آنان مشاهده کردید، بدون تأخیر اموالشان را به آنان تحویل بدهید. ﴿**و لاتأكلوها إسرافا و بدارا أن يكبروا**﴾ در خرج و مصرف آن شتاب و زیاده‌روی نکنید و بهانه نیاورید و بگویید: قبل از این‌که بزرگ شوند و مال را از ما بگیرند، ما به میل خود آن را خرج

می‌کنیم. ﴿و من كان غنيا فليستعفف﴾ ای جماعت سرپرستان! هر کدام از شما بی‌نیاز و ثروتمند باشد، به عنوان اجرت و حمایت و سرپرستی از مال یتیم برندارد و آن را معاف بدارد. ﴿و من كان فقيراً فليأكل بالمعروف﴾ هر کدام فقیر و بینوا باشد به اندازه‌ی احتیاجات ضروری و به میزان مزد زحمتش، از آن بردارد. ﴿فإذا دفعتم إليهم أموالهم فأشهدوا عليهم﴾ بعد از این‌که یتیمان بزرگ شدند و اموال را به آنان مسترد داشتید، بر آنان گواه بگیرید که مبادا بعداً انکار کنند. ﴿و كفى بالله حسيباً﴾ بس است خدا شاهد و ناظر باشد. سپس توضیح داد که مردان و زنان در «ما ترک» نزدیکان سهم دارند و فرمود: ﴿للرجال نصيب مما ترك الوالدان و الأقربون و للنساء نصيب مما ترك الوالدان و الأقربون﴾ اولاد و نزدیکان در ترکه‌ی مرده سهم و نصیبی دارند، همان‌طور که دختران و زنان نیز سهم دارند و همه‌ی آنها در اصل وراثت شریک و یکسانند، هر چند که در میزان و مقدار آن متفاوتند. سبب نزول این آیه این است که بعضی از اعراب به زنان و اطفال ارث نمی‌دادند و می‌گفتند: فقط فردی حق ارث دارد که بتواند بجنگد و از حریم خانواده دفاع کند. بدین‌وسیله خدا حکم زمان جاهلیت را باطل نمود. ﴿مما قل منه أو كثر﴾ یعنی «ترکه» زیاد باشد یا کم تفاوتی ندارد. ﴿نصيبا مفروضا﴾ سهمی معین و قطعی که خدای متعال مطابق شریعت دادگر و کتاب مبینش آن را فرض و مقرر کرده است. ﴿و إذا حضر القسمة أولو القربى و اليتمى و المساكين فارزقوهم منه﴾ وقتی نزدیکان میت و یتیمان و مسکینانِ غیروارث در وقت تقسیم ترکه حاضر شدند، به منظور شاد کردنشان، از «ترکه» چیزی به آنها بدهید. ﴿و قولوا لهم قولا معروفا﴾ در خطاب به آنان سخنی شیرین و زیبا بر زبان بیاورید. مثلاً از آنان معذرت بخواهید که «ترکه» به صغیرها تعلق دارد و شما مالک آن نیستید. ﴿و ليخش الذين لو تركوا خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم﴾ در مورد وصیت‌کنندگان نازل شده است؛ یعنی ای وصیت‌کننده! اولادِ ضعیف و ناتوان خودت را پس از مرگ خویش به یاد بیاور و این‌که حال آنها چگونه خواهد بود؟ و با یتیمان تحت

سرپرستیت طوری عمل کن که می‌خواهی بعد از تو با فرزندانت عمل کنند. ﴿**فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیداً**﴾ پس در مورد امر یتیم از خدا بترسند. و مانند اطفال خود با آنان با مهر و محبت صحبت کنند. ﴿**إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما**﴾ یعنی آنان که مال یتیم را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، ﴿**إنما یأکلون فی بطونهم ناراً**﴾ در حقیقت جز آتش زبانه کشیده در روز قیامت چیزی نمی‌خورند. ﴿**و سیصلون سعیراً**﴾ و در آتش پرهراس و زبانه کشیده وارد خواهند شد که عبارت است از آتش جهنم.

نکات بلاغی: آیات مذکور متضمن انواع فصاحت و بیان است که در زیر می‌آید:

۱ـ ﴿**غنیا و فقیرا**﴾، ﴿**قل أو کثر**﴾، ﴿**رجالا و نساء**﴾ و ﴿**الخبیث بالطیب**﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿**دفعتم فادفعوا**﴾ و ﴿**قولوا قولا**﴾ شامل جناس مغایر است.

۳ـ ﴿**و فادفعوا إلیهم أموالهم فإذا دفعتم إلیهم أموالهم**﴾ و ﴿**للرجال نصیب مما ترک الوالدان... و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الأقربون**﴾ متضمن اطناب است.

۴ـ ﴿**آتوا الیتامی أموالهم**﴾ متضمن مجاز مرسل است؛ یعنی آنان که یتیم بودند به اعتبار وضع زمان گذشته. ﴿**و یأکلون فی بطونهم نارا**﴾ مانند ﴿**إنی أرانی أعصر خمرا**﴾ نیز شامل مجاز مرسل است به اعتبار سرانجام؛ یعنی انگور که بالاخره به خمر تبدیل می‌شود.

۵ـ ﴿**و من کان غنیا فلیستعفف ... و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف**﴾ متضمن مقابله‌ی لطیف است.

۶ـ و در موارد زیادی شامل ایجاز است مانند ﴿**رجالا کثیرا و نساء**﴾ یعنی «نساء کثیرات» ... الخ

فواید: اول؛ آغاز کردن سوره به یادآوری انسان به این‌که از یک نفس خلق شده‌اند، مقدمه و سرآغازی زیبا است، برای آنچه در سوره مقرر شده است، از قبیل احکام ازدواج و میراث و حقوق زناشویی و احکام خویشاوندی و رضاع و شیرخوردن و سایر احکام شرعی.

دوم؛ بر مبنای افاده‌ی «صاحب البحر» در اغلب موارد وقتی خطاب به وسیله‌ی ﴿**یا أیها الناس**﴾ صورت گیرد و فقط کفار یا کافران و غیره مدّنظر باشد، پشت سر آن دلایل وحدانیت و پروردگاری خدا ذکر می‌شود، مانند: ﴿**یا أیها الناس اعبدوا ربکم**﴾ و ﴿**یا أیها الناس إن وعد الله حق**﴾ و اگر مؤمنان مورد خطاب باشند، پشت سر آن نعمت‌ها را یادآور می‌شود، همان‌طور که در اینجا آمده است.(۱)

سوم؛ یادآوری بطون ﴿**شکمها**﴾ که خوردن جز در آن صورت نمی‌گیرد، به منظور تأکید و مبالغه آمده است. همان‌طور که می‌گویی: **ابصرت بعینی**؛ با چشم خود دیدم. و با گوش خود شنیدم و از این قبیل است فرمایش خداکه فرموده است: ﴿**ذلکم قولکم بأفواهکم**﴾

چهارم؛ خدای متعال اموال ایتام را به اوصیاء نسبت داده است، در صورتی که اموال به ایتام تعلق دارد، تا خاطرنشان سازد که «همیاری و همکاری در بین آحاد امت» مقرر است و منظور تأکید بر حفظ و عدم تضییع اموال است؛ زیرا ولخرجی انسان سفیه به حال تمام جامعه مضر است.

«سخنی درباره‌ی تعدد زوجات»

مسأله‌ی تعدد همسران ضرورتی است که شرایط زندگی آن را اقتضا می‌کند، البته این یک قانون تازه و نوظهور نیست که اسلام به تنهایی آن را تصویب کرده باشد، بلکه وقتی اسلام پا به عرصه‌ی هستی نهاد، چند همسری را به صورتی نامحدود و لجام گسیخته و غیرانسانی یافت، پس به آن نظم و سر و سامان داد و آن را از ناروایی دور ساخت، و چند همسری را برای بعضی حالات اضطراری که جامعه از آن رنج می‌برد، علاج و درمان قرار داد، و در حقیقت مشروعیت دادن منظم به چند همسری یکی از افتخارات اسلام

۱ـ البحرالمحیط ۳/ ۱۵۳.

است؛ چون توانست یک مشکل بغرنج اجتماعی را حل کند، پیچیده‌ترین مشکلی که ملت‌ها و اجتماعات امروزی در زیر سنگینی بارش نالان و خسته هستند و جایی برایش نمی‌یابند. جامعه صورت ترازو را دارد که باید هر دو کفه‌ی آن متعادل باشد، پس وقتی توازن و تعادل به هم بخورد و تعداد زنان از مردان بیشتر باشد، چه باید کرد؟ آیا باید زن را از نعمت ازدواج محروم کنیم؟ او را از نعمت «مادر بودن» محروم کنیم؟ آیا او را آزاد بگذاریم که مسلک و راه فحشاء را پیش گیرد و به گناه و معصیت تن در دهد؟ یا باید این مشکل را به صورتی حل کنیم که در آن شرافت و شخصیت و احترام زن مصون بماند، و پاکی و سلامت خانواده و جامعه محفوظ بماند؟ نزدیکترین گواه بر سخنان ما، جریانی است که بعد از جنگ جهانی دوم در آلمان اتفاق افتاد، که تعداد زنان بسی از تعداد مردان بیشتر شدند به طوری که در ازای هر مرد جوان، سه دختر دم بخت قرار داشت. این امر سبب اختلال اجتماعی است، و شارع و قانونگذار، چگونه با آن باید روبرو شود؟ اسلام با وضع قانون جالبش مشکل را حل کرده است در حالی که مسیحیت متحیر و دست بسته مانده است و نمی‌تواند گامی به جلو یا به عقب بردارد...

مرد اروپایی دینش بر او فرصت و اجازه‌ی اختیار چند همسر و (تعدد زوجات) نمی‌دهد، ولی به خودش اجازه می‌دهد، به طریق نامشروع با صدها دختر رفاقت و مصاحبت داشته باشد. پدر خوشحال می‌شود دخترش را با عاشقش ببیند و از آن مسرور می‌شود، بلکه تمام وسایل راحت و آرامش آن دو را فراهم می‌کند، حتی این امر به صورت عرف و سنتی جاری در آمده است و دولتها را ناچار کرده که رابطه‌ی ننگین و زشت همجنس‌بازی را به رسمیت بشناسند و به مشروعیت آن اعتراف کنند. بدین ترتیب دروازه‌ی سقوط و سستی اخلاق را باز کرده و اساس تعدد زوجات را تحت پرده‌ی دوستی و رفاقت، پذیرفته است که ازدواجی حقیقی اما غیررسمی است و عقد آن ثبت نمی‌شود، و مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن را رها کند و بیرون براند، بدون این‌که در مقابل او

پایبند هیچ‌گونه حقی باشد. رابطه‌ی با او در رابطه بدنی محض منحصر است. و هیچ رابطه‌ی خانوادگی و معنوی با هم ندارند، لذا بسی جای تعجب است که «تعدد زوجات» به صورتی حلال ممنوع باشد ولی به شیوه‌ی حرام مجاز و مباح باشد. تا جایی که مقام و منزلت زن را به حد حیوانیت پایین آورده‌اند.

پروردگارا! هدایت فقط از آن توست و آیات تو حق است، هرکس را که بخواهی به وسیله‌ی آن هدایت می‌کنی.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوْلَٰدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَآءً فَوْقَ ٱثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ
ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَ إِن كَانَتْ وَٰحِدَةً فَلَهَا ٱلنِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن
كَانَ لَهُۥ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُ
مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَآ أَوْ دَيْنٍ آبَآؤُكُمْ وَ أَبْنَآؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِّنَ
ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾ وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَٰجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن
كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن
لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ وَ
إِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمْرَأَةٌ وَ لَهُۥٓ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ فَإِن كَانُوٓا
أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَآءُ فِي ٱلثُّلُثِ مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَآرٍّ وَصِيَّةً مِّنَ
ٱللَّهِ وَ ٱللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾ تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ وَ مَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن
تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٣﴾ وَ مَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ
يُدْخِلْهُ نَارًا خَٰلِدًا فِيهَا وَ لَهُۥ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٤﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال در آیات قبلی درباره‌ی ایتام توصیه کرد و فرمان داد و در ضمن به طور اجمال نزدیکان و اقارب را یادآور شد، به منظور توضیح اجمال ماقبل احکام میراث را به طور مفصل یادآور شد، آنگاه سهم اولاد، اعم از پسر و دختر را خاطرنشان ساخت، سپس به ذکر سهم پدران و مادران و آنگاه سهم شوهران و زنان پرداخت و بعد از آن سهم برادران و خواهران را بیان کرده.

معنی لغات: ﴿**یوصیکم**﴾ وصیت به معنی فرمان و امر به چیزی است. و لفظ إیصا از لفظ امر بلیغ‌تر است و بیشتر اهمیت و توجه را نشان می‌دهد؛ چون به معنی حرص و دست‌آویزی به چیزی است. ﴿**فریضة**﴾ یعنی حقی است که خدا آن را فرض و مقرر فرموده است. ﴿**کلالة**﴾ یعنی انسانی که می‌میرد و فرزند یا پدر و مادر نداشته باشد؛ یعنی دارای اصل و فرع نباشد؛ چون از «کل» به معنی ضعف مشتق شده است وقتی یک‌نفر ضعیف شود و نیرویش از بین برود، می‌گویند «کل» است. ﴿**حدود الله**﴾ احکام و فرایض مشخص و مقرر خدا که نباید از آن تجاوز کرد.

سبب نزول: روایت شده است که همسر سعدبن ربیع دست دو دختر خود راگرفته و به خدمت پیامبرﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! اینها دختران سعد هستند که پدرشان درکنار شما شهید شد. و عموی آنها مال و دارایی سعد را تصاحب کرده و چیزی برای این دو نگذاشته است، و هیچ‌کس بدون مال با آنها ازدواج نمی‌کند. پیامبرﷺ فرمود: خدا تکلیف آنها را روشن می‌کند، آنگاه آیه‌ی مواریث در این مورد نازل شد: ﴿**یوصیکم الله فی أولادکم**﴾ آنگاه پیامبرﷺ کسی نزد عموی دختران فرستاد که دو سوم از مال سعد را به دختران بدهد و یک هشتم را نیز به مادر آن دو بدهد و بقیه را خود بردارد.

تفسیر: ﴿**یوصیکم الله فی أولادکم**﴾ خدا دستور امانت عدالت را در مورد ارث اولاد به شما می‌دهد که ﴿**للذکر مثل حظ الأنثیین**﴾ پسر دو برابر دختر ارث می‌برد. ﴿**فإن کن نساء فوق اثنتین**﴾ اگر وارثان فقط مؤنث باشند و از دو نفر بیشتر هم باشند،

﴿فلهن ثلثا ما ترك﴾ یعنی دو دختر و بیشتر دوسوم ماترک را می‌برند. ﴿و إن كانت واحدة فلها النصف﴾ و اگر وارث فقط یک دختر باشد، نصف «ماترک» از آن اوست... اول میراث و سهم اولاد را یادآور شده است و بعد از آن سهم ارث پدر و مادر را ذکر کرده است؛ چون در مورد ارث، فرع بر اصل مقدم است و گفته است: ﴿و لأبويه لكل واحد منهما السدس﴾ هر یک از پدر و مادر یک ششم سهم دارد ﴿مماترك﴾ از ترکه‌ی مرده. ﴿إن كان له ولد﴾ در صورتی که مرده دارای پسر یا دختر باشد؛ چون فرزند بر مذکر و مؤنث اطلاق می‌شود. ﴿فإن لم يكن له ولد و ورثه أبواه﴾ اگر مرده دارای فرزند نباشد و فقط پدر و مادر با یکی از زوجین وارث باشند، ﴿فلأمه الثلث﴾ در این صورت مادر یک سوم از سهم دارد و یا یک سوم را بعد از فرض هر یک از زوجین دارد و باقی مانده از آن پدر است. ﴿فإن كان له إخوة فلأمه السدس﴾ اگر در کنار والدین برادران هم باشند، (دو برادر یا بیشتر) در این حالت مادر یک ششم از «ماترک» ارث می‌برد و بقیه‌ی میراث به پدر میت می‌رسد. حکمت این امر این است که پدر مکلف است نفقه‌ی آنها را فراهم کند، اما مادر مکلف نیست، بدین ترتیب احتیاج پدر به مال بیشتر می‌شود. ﴿من بعد وصية يوصي بها أودين﴾ یعنی حق ورثه بعد از اجرای وصیت و ادای قرض قرار دارد، بنابراین قبل از وصیت، «ماترک» تقسیم نمی‌شود. ﴿آباؤكم و أبناؤكم لاتدرون أيّهم أقرب لكم نفعاً فريضة من الله﴾ خدا خودش تقسیم ارث و فرض و مقرر داشتن فرایض را بر مبنای علم و حکمت خود به عهده گرفته و به مقتضای مصلحت و فراهم شدن منفعت ارث را تقسیم کرده است. اگر این امر را به انسان واگذار می‌کرد، نمی‌دانستند کدام‌یک برای آنان مفیدتر است، و در نتیجه اموال را بدون حکمت صرف می‌کردند. از این رو مطلب را با گفته‌ی خود دنبال کرده و فرموده است: ﴿إن الله كان عليما حكيما﴾ خدا به صلاح بندگان خود آگاه و از حکمت فرض و مقرر داشتن باخبر است. سپس میراث شوهر و زن را یادآور شده و فرمود: ﴿و لكم نصف ماترك أزواجكم إن لم يكن لهن ولد﴾

ای مردان! اگر همسرانتان از شما یا از شوهری دیگر دارای فرزند نباشند، شما نصف ماترک او را مستحق هستید. ﴿فإن کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن﴾ در صورتی که دارای فرزند (یا فرزند فرزند) باشند شما حق یک چهارم میراث را دارید، در این مورد به اجماع، فرزند پسر (نوه) به فرزند بلافصل ملحق است. ﴿من بعد وصیة یوصین بها أو دین﴾ بعد از انجام دادن وصیت و پرداخت دیون. ﴿و لهن الربع مما ترکتم إن لم یکن لکم ولد﴾ اگر از آنها یا از زنان دیگر، دارای فرزند نباشید، زنانتان یکی باشد یا بیشتر، یک چهارم ماترک شما را می‌برند. ﴿فإن کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم﴾ اگر دارای فرزند باشید، از آنان باشد یا از دیگری، زنان شما یک هشتم ماترک شما را مستحقند. ﴿من بعد وصیة توصون بها أو دین﴾ بعد از انجام دادن وصیت و ادای قرض. تکرار کردن «وصیت» و «دین» نشان‌دهنده‌ی اهمیت آشکار آن دو می‌باشد. ﴿و إن کان رجل یورث کلالة﴾ اگر مرده بدون پدر و فرزندانِ پدر و فرزندان باشد، خویشاوندان دورش، به سبب فقدان اصل و فرع وارث او بشوند. ﴿أو إمرأة﴾ عطف بر «رجل» است، به این معنی، اگر زنی بدون پدر و فرزند میراثی به جا بگذارد، ﴿و له أخ أو أخت﴾ و مرده دارای برادر یا خواهر مادری باشد، ﴿فلکل واحد منهما السدس﴾ برادر و خواهر مادری هر کدام، یک ششم ارث می‌برد. ﴿فإن کانوا أکثر من ذلك فهم شرکاء فی الثلث﴾ اگر برادر و خواهر مادری بیش از یک نفر باشند، به طور مساوی یک سوم را در بین خود تقسیم می‌کنند و مذکر و مؤنث آنان یکسان سهم می‌برند. در البحر آمده است: مفسران بر این مسأله اجماع دارند که منظور از این آیه برادران مادری است. ﴿من بعد وصیة یوصی بها أو دین غیر مضار﴾ یعنی قصد و منظور از وصیت مصلحت باشد؛ نه از آن قصد ضرر رساندن به ورثه باشد؛ یعنی در حدود دو سوم دارایی وصیت کرده باشد؛ چرا که پیامبر ﷺ فرموده است: «در یک سوم وصیت کنید و یک سوم نیز زیاد است». ﴿وصیة من الله﴾ خدا توصیه‌ی آن را به شما کرده است. ﴿و الله علیم حلیم﴾ خدا از مقررات خود آگاه است، و در مقابل

مخالفت امرش در عقوبت شتاب ندارد. ﴿**تلك حدود الله**﴾ این احکام، شریعت و مقررات خدا است، که آن را برای بندگان مشخص کرده تا آن را ملاک عمل قرار دهند و از آن تجاوز نکنند. ﴿**و من يطع الله و رسوله يدخله جنات تجرى من تحتها الأنهار**﴾ هرکس از فرمان خدا اطاعت نماید و دستور بیان شده توسط پیامبرﷺ را اجرا کند، خدا او را به جنات پر از نعمت وارد می‌کند که در زیر درختان و بناهایش نهرها جاری است. ﴿**خالدين فيها**﴾ برای همیشه در آنجا خواهند ماند، ﴿**و ذلك الفوز العظيم**﴾ رستگاری و بختیاری بس بزرگ است. ﴿**و من يعص الله و رسوله و يتعد حدوده**﴾ و هرکس از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی کند و از اطاعت معین شده از جانب خدا تجاوز نماید، ﴿**يدخله ناراً خالدا فيها**﴾ او را برای همیشه در آتش جهنم قرار خواهد داد که هرگز از آن بیرون نمی‌آید. ﴿**و له عذاب مهين**﴾ و آزار شدید را با خفت و خواری خواهد داشت و ذلت و سرافکندگی نصیبش خواهد شد.

نکات بلاغی: آیات انواع فنون بدیع را در بر دارد که به آن می‌پردازیم:

۱ـ در لفظ ﴿**الذكر و الأنثى**﴾، ﴿**من يطع و من يعص**﴾ و ﴿**آباؤكم و أبناؤكم**﴾ طباق مقرر است.

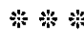
۲ـ در ﴿**من بعد وصية توصون بها أو دين**﴾ و ﴿**من بعد وصية يوصين بها أو دين**﴾ اطناب وجود دارد و فایده‌ی آن، تأکید بر اجرای مطالب مذکور می‌باشد.

۳ـ ﴿**وصية يوصى**﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۴ـ ﴿**عليم حليم**﴾ متضمن مبالغه می‌باشد.

فواید: دانشمندان از گفته‌ی ﴿**يوصيكم الله فى أولادكم**﴾ چنان دریافته‌اند که خدای متعال از مادر به فرزندش مهربانتر است که توصیه‌ی فرزندان را به والدین کرده است. و در حدیث ماثور آمده است: در حقیقت خدا بیش از محبت مادر به فرزندش، نسبت به بندگانش مهربان است.

یادآوری: دلیل و حکمت دو برابر قرار دادن سهم مذکر عبارت است از این‌که: هزینه و نفقه‌ی زندگی بر عهده‌ی جنس مذکر است و باید مشقت کسب و معامله را متحمل شود، پس خرج و نفقه‌اش بیشتر و تعهداتش سنگین‌تراست، بنابراین بیشتر به مال نیازمند است.[1]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ ٱللاَّتِى يَأْتِينَ ٱلْفَاحِشَةَ مِن نِسَائِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ
فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللهُ لَهُنَّ سَبِيلاً ﴿۱۵﴾ وَ ٱلَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا
مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ ٱللهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً ﴿۱۶﴾ إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ عَلَىٰ
ٱللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُوْلَئِكَ يَتُوبُ ٱللهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ ٱللهُ
عَلِيماً حَكِيماً ﴿۱۷﴾ وَ لَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ
قَالَ إِنِّى تُبْتُ ٱلآنَ وَلاَ ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿۱۸﴾ يَا أَيُّهَا
ٱلَّذِينَ آمَنُوا لاَيَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُوا ٱلنِّسَاءَ كَرْهاً وَ لاَتَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ
أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ
يَجْعَلَ ٱللهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً ﴿۱۹﴾ وَ إِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً
فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُبِيناً ﴿۲۰﴾ وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ
بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنكُم مِيثَاقاً غَلِيظاً ﴿۲۱﴾﴾



۱ـ به کتاب حکمت تشریع مواریث در شریعت اسلامی ص ۱۸ مراجعه کنید.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال حکم مرد و زن را در ارث و نکاح بیان کرد و حدود آنان را در صورت ارتکاب حرام توضیح داد، سپس به دوری جستن از به‌کارگرفتن رسوم جاهلیت در مورد ستم به زنان و خوردن مهریه‌ی آنان و عدم رفتار شرافتمندانه و انسانی با آنها پرداخته است.

معنی لغات: ﴿**واللاتی**﴾ جمع «التی» و برخلاف قیاس است. به معنی آنان که می‌باشد. ﴿**الفاحشه**﴾ عمل زشت، در اینجا منظور زنا می‌باشد. ﴿**و اللذان**﴾ مثنی الذی است. ﴿**التوبه**﴾ توبه در اصل به معنی رجوع و برگشت است و در اینجا منظور پشیمانی از ارتکاب عمل ناپسند و زشت است. ﴿**کرها**﴾ به فتح کاف به معنی اکراه و اجبار و به ضم کاف به معنی مشقت است. ﴿**حملته أمه کرها**﴾. ﴿**تعضلوهن**﴾ آنان را مانع می‌شوند. می‌گویند: «عضل المرأة» یعنی او را از ازدواج منع کرد. ﴿**بهتانا**﴾ به معنی ظلم و ستم می‌باشد. در اصل به معنی دروغ است که صاحبش از آن متحیر می‌ماند. ﴿**أفضی**﴾ کام گرفت، آمیزش نمود. در اصل به معنی وسعت است. ﴿**میثاقا غلیظا**﴾ پیمانی محکم و استوار و مؤکد که عبارت است از عقد نکاح.

سبب نزول: روایت شده است که در زمان جاهلیت وقتی مردی می‌مرد، پسرش نامادری خود را مانند مالش مالک می‌شد، یا ولیّ و سرپرست مرد مرده، زنش را مانند مالش مالک می‌شد و پیراهنی بر او می‌انداخت، آنگاه یا او را در مقابل مهریه‌ی سابق به عقد خود در می‌آورد و یا او را به عقد دیگری در می‌آورد و مهرش را تصاحب می‌کرد. آنگاه خدای متعال آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا لایحل لکم أن ترثوا النساء کرها**﴾[1] نازل کرد.

تفسیر: ﴿**و اللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم**﴾ آن دسته از زنانتان که مرتکب عمل زشت زنا می‌شوند، چهار نفر از مردان مسلمان و آزاد را بر

۱ـ زاد المسیر ۲/ ۳۹.

آنان گواه بگیرید. ﴿فإن شهدوا فأمسكوهن في البيوت﴾ اگر گناه آنان با شهادت چهار نفر ثابت شد، آنها را در خانه‌ها زندانی کنید. ﴿حتى يتوفاهن الموت﴾ تا مرگ آنها فرا برسد. ﴿أو يجعل الله لهنّ سبيلاً﴾ یا خدا با مقرر داشتن احکام، راه نجاتی برای آنان قرار دهد. ابن‌کثیر گفته است: در آغاز اسلام حکم چنان بود که اگر زنای زن با گواهی عادلانه ثابت می‌شد، زن در خانه محبوس می‌شد و تا مردن اجازه‌ی خروج را نداشت، تا این‌که سوره‌ی نور نازل شد و حکم مذکور به تازیانه یا رجم منسوخ گشت.[1] ﴿و اللذان يأتيانها منكم﴾ آنان که مرتکب عمل زشت زنا می‌شوند، منظور مرد و زن زناکار است به صورت تغلیب. ﴿فآذوهما﴾ آنان را به توبیخ و بدگویی و زدن با کفش آزار دهید. ﴿فإن تابا و أصلحا فأعرضوا عنهما﴾ اگر توبه کردند و از زنا دست کشیدند و رفتار خود را اصلاح کردند، از اذیت آنها دست بردارید. ﴿إن الله كان توابا رحيما﴾ خدا توبه را قبول می‌کند و رحمتش وسیع است. به صورت مبالغه آمده است. فخر رازی گفته است: حبس در منزل به زن اختصاص یافته است و شکنجه دادن به مرد؛ زیرا زن زمانی مرتکب زنا می‌شود که از منزل بیرون برود، پس در صورتی که در منزل زندانی شود، راه این معصیت از او قطع می‌شود، ولی حبس در منزل برای مرد ممکن نیست؛ چون برای ترتیب امور معاش و کسب نفقه‌ی عیال لازم است از منزل خارج شود. پس باید کیفر آنان متفاوت باشد. ﴿إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة﴾ توبه‌ای که خدا آن را قبول می‌کند عبارت است از توبه‌ی فردی که از مقدار زشتی و معصیت و بدی فرجام آن ناآگاه است و به نادانی و سفاهت مرتکب معصیت می‌شود، سپس پشیمان شده و توبه می‌کند. ﴿ثم يتوبون من قريب﴾ شتابان و قبل از فرا رسیدن دم مرگ توبه می‌کنند. ﴿فأولئك يتوب الله عليهم﴾ خدا توبه‌ی آنان را قبول می‌کند. ﴿و كان الله عليما حكيما﴾ به خلق خود آگاه و در تشریع و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۳۶۶.

قانونگذاری حکمت را رعایت می‌کند. ﴿و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی إذا حضر أحدهم الموت قال إنی تبت الآن﴾ از کسانی که مرتکب معصیت و نافرمانی می‌شوند و تا دم مرگ بر آن اصرار می‌ورزند و آنگاه می‌گویند حالا توبه کردیم، توبه قبول نمی‌شود؛ چون چنین توبه‌ای توبه‌ی ناچار است که قبول نیست.[۱] در حدیث آمده است: خدا توبه‌ی بنده را مادام به حال احتضار نرسیده باشد قبول می‌کند. ﴿و لا الذین یموتون و هم کفار﴾ و نه آنان که بر کفر می‌میرند، پس توبه‌ی آنان در حال احتضار از آنان پذیرفته نمی‌شود. ﴿أولئك أعتدنا لهم عذابا أليما﴾ عذاب و آزاری پردرد برای آنان فراهم کرده‌ایم. ﴿یا أیها الذین آمنوا لایحل لکم أن ترثوا النساء کرها﴾ ای ایمان‌آورندگان! برای شما حلال نیست زنان را مانند کالا قرار دهید که از طریق ارث از شخصی به دیگری منتقل شوند. و بعد از فوت شوهران آنها را به زور و اجبار به ارث ببرید. ابن‌عباس گفته است: در عهد جاهلیت اگر یک نفر می‌مرد، اولیاء به تصاحب زنش سزاوارتر بودند، اگر می‌خواستند یکی از آنان با او ازدواج می‌کرد، یا او را به عقد دیگری در می‌آوردند. یا مانع ازدواج او می‌شدند. ﴿و لاتعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن﴾ برای شما حلال نیست از ازدواج آنها ممانعت به عمل آورید تا قسمتی از آنچه را که به آنها داده‌اید بگیرید و ببرید. ﴿إلا أن یأتین بفاحشه مبینة﴾ جز در حال ارتکاب عمل زشت زنا از جانب آنان. ابن‌عباس گفته است: «فاحشة مبینة» یعنی نافرمانی و عدم اطاعت. ﴿و عاشروهن بالمعروف﴾ یعنی مطابق فرمان خدا با گفتار زیبنده و رفتار نیکو با آنها معاشرت کنید. ﴿فإن کرهتموهن فعسی أن تکرهوا شیئاً و یجعل الله فیه خیراً کثیراً﴾ اگر از همدمی و

۱ـ شهید سید قطب در «فی ظلال» گفته است: این توبه‌ی ناچار است که نومیدی و سرگردانی به او فشار آورده، و گناهانش او را فرا گرفته است. توبه‌ی چنین کسانی مجال ارتکاب گناه برایش نمانده و فرصت دوری جستن از خطایا را ندارد، خدا چنین توبه‌ای را نمی‌پذیرد؛ زیرا اصلاحی در قلب ایجاد نکرده و در زندگی اصلاحی حاصل نمی‌کند. تغییر طبیعت را نشان نمی‌دهد و نیز تغییر و تحولی در دیدگاه را به وجود نیاورده است.

صحبت آنها بیزار و دلخور هستید، صبر و شکیبایی را در مورد آنها پیشه کنید و خوش رفتاری با آنها را ادامه دهید. شاید از آنها دارای فرزندی صالح بشوید که چشم شما را روشن کند. چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیری فراوان قرار داده باشد. در حدیث صحیح آمده است: مرد با ایمان به خاطر اخلاق ناپسند زنش نباید از زن با ایمان متنفر گردد، در صورتی که از دیگر خصوصیات او راضی باشد.

بعد از آن خدا انسان را از باز گرفتن مهریه، بعد از طلاق برحذر داشته و گفته است: **﴿و إن أردتم استبدال زوج مکان زوج﴾** ای مؤمنان! اگر خواستید زنی را به جای زنی که او را طلاق داده‌اید عقد کنید. **﴿و آتیتم إحداهن قنطاراً﴾** در حالی که مهریه‌ی هنگفتی به آنها پرداخت کرده‌اید، **﴿فلا تأخذوا منه شیئا﴾** پس حتی مقداری ناچیز از آن مهریه را پس نگیرید. **﴿أتأخذونه بهتاناً و إثما مبینا﴾** استفهامی است انکاری؛ یعنی آیا به ظلم و ناروا و باطل آن را می‌گیرید؟ **﴿و کیف تأخذونه و قد أفضی بعضکم إلی بعض﴾** یعنی برداشتن و بردن آن چگونه برایتان مباح است در حالی که شما از آنان کام برگرفته و با آنها رابطه‌ی زناشویی داشته‌اید؟ **﴿و أخذن منکم میثاقا غلیظا﴾** و از شما عهد و پیمانی مؤکد و استوار گرفته‌اند که عبارت است از عقد نکاح. مجاهد گفته است: «میثاق غلیظ» یعنی عقد نکاح. و در حدیث آمده است: در مورد زنان از خدا بترسید که آنها را به عنوان امانت خدا برده‌اید، و مطابق فرموده‌ی خدا آنان را برای خود حلال کرده‌اید.(۱)

نکات بلاغی: آیات فوق انواع فنون بیان و بدیع را دربردارند که در زیر به اختصار می‌آید:

۱ـ **﴿یتوفاهن﴾** متضمن مجاز عقلی است، و منظور این است: خدا یا فرشتگانش آنها را می‌میرانند.

۱ـ اخراج از مسلم.

۲ـ ﴿و أخذن منكم ميثاقا غليظاً﴾ شامل استعاره می‌باشد. لفظ میثاق را برای عقد شرعی به استعاره گرفته است.

۳ـ ﴿فإن تابا ... توابا﴾ و ﴿كرهتموهن ... أن تكرهوا﴾ متضمن جناس مغایر است.

۴ـ و ﴿آتيتم إحداهن قنطارا﴾ متضمن مبالغه در تفخیم و تأکید امر می‌باشد.

فواید: خدا عمل نزدیکی و جماع را به طور کنایه به «افضاء» بیان کرده است: ﴿و قد أفضى بعضكم إلى بعض﴾ این تعبیر را به منظور تعلیم مؤمنان آورده است تا ادب را رعایت کنند. ابن‌عباس گفته است: «افضا» در این آیه به معنی نزدیکی است ولی خدا به صورت کنایه آورده است.(۱)

یادآوری: حضرت عمر رضی الله عنه سخنرانی می‌کرد وگفت: ای مردم! در مورد مهریه‌ی زنان مبالغه نکنید که اگر زیادی مهریه نشانه‌ی کرامت و شرافت دنیوی یا پرهیزگاری نزد خدا بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم از شما بدان مستحق‌تر بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم مهریه‌ی هیچ‌یک از همسران و دخترانش را بیش از دوازده «اوقیه» مقرر نکرد. در آن میان زنی برخاست و گفت: یا عمر! خدا به ما عطا می‌کند و شما محروم می‌کنی؟ خدا می‌فرماید: ﴿و آتيتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شيئا﴾ عمر رضی الله عنه گفت: زن درست گفت و عمر اشتباه کرد.(۲)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لاَتَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ ٱلنِّسَاءِ إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتاً وَسَاءَ سَبِيلاً (۲۲) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالاَتُكُمْ وَ بَنَاتُ ٱلْأَخِ وَ بَنَاتُ ٱلْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمُ ٱللاَتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُم مِنَ ٱلرَّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ

۱ـ قرطبی ۵/۱۰۲.
۲ـ الكشاف ۱/۳۷۹.

جزء

۵

از آیه ۲۴ سوره نساء تا پایان آیه ۱۴۷ سوره نساء

رَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم مِن نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَ أَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۲۳﴾ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُم مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُم مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ
مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ﴿۲۴﴾ وَ مَن لَمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِن بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ
بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لَامُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا
أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ
الْعَنَتَ مِنكُمْ وَ أَن تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۵﴾ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ
سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶﴾ وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ
يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً ﴿۲۷﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ وَ خُلِقَ
الْإِنسَانُ ضَعِيفاً ﴿۲۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً
عَن تَرَاضٍ مِنكُمْ وَ لَاتَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً ﴿۲۹﴾ وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَاناً وَ
ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَاراً وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً ﴿۳۰﴾ إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ
عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُم وَ نُدْخِلْكُم مُدْخَلاً كَرِيماً ﴿۳۱﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال حسن معاشرت با زنان را توصیه کرد و مردان را از آزار و یا خوردن مهریه‌ی آنها برحذر داشت پشت سر آن به ذکر زنانی پرداخت که به سبب خویشاوندی یا وصلت زناشویی یا شیرخوارگی، ازدواج با آنها جایز نیست و حرام است.

معنی لغات: ﴿**سلف**﴾ گذشت. ﴿**مقتا**﴾ مقت به معنی کینه‌ی شدید است نسبت به فردی که زشتی پیشه می‌کند و مرتکب می‌شود. عرب ازدواج مرد را با زن‌پدر خود نکاح مقت می‌خواندند. ﴿**ربائبکم**﴾ جمع ربیبه؛ یعنی دختر همسر که از مردی دیگر است. ربیبه خوانده می‌شود؛ چون در کنار زوج پرورش می‌یابد. ﴿**حجورکم**﴾ جمع حجر به معنی تربیت است. گفته می‌شود: فلان در حجر فلان است وقتی تحت تربیت او باشد. ابوعبیده گفته است: فی حجورکم یعنی در منزل شما. ﴿**حلائل**﴾ جمع حلیله به معنی همسر است. زن را حلیلة می‌گویند؛ چون برای شوهرش حلال است. ﴿**محصنین**﴾ یعنی عفت جستن و پرهیز از زنا. ﴿**مسافحین**﴾ سفاح به معنی زنا است. در اصل به معنی ریختن است. زنا را سفاح گفته‌اند؛ چون نطفه را می‌ریزد و هوس را انجام می‌دهد. ﴿**طولا**﴾ به معنی گشایش و ثروتمندی است. ﴿**أخدان**﴾ جمع خدن به معنی دوست زن است که با او زنا می‌کند ﴿**العنت**﴾ پستی و فساد و گناه و در اصل به معنی ضرر و فساد است. ﴿**سنن**﴾ جمع سنت به معنی طریقه و روش است. ﴿**نصله**﴾ او را داخل می‌کنیم.

سبب نزول: الف؛ وقتی «ابوالقیس بن اسلت» که یکی از انصار بود درگذشت، پسرش، قیس از زن پدرش خواستگاری کرد، زن گفت: من تو را فرزند خود می‌دانم![1] ولی پیش پیامبرﷺ می‌روم و با او مشورت می‌کنم. نزد پیامبر آمد و موضوع را بیان کرد، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**و لاتنكحوا ما نكح ...**﴾ را نازل کرد.[2]

ب؛ از ابوسعید خدری روایت شده است که در روز اوطاس زنانی به اسارت ما درآمدند. خوش نداشتیم به آنها دست بزنیم، لذا از پیامبرﷺ سؤال کردیم، در این مورد آیه‌ی ﴿**و المحصنات من النساء...**﴾ نازل شد و ما آنها را حلال برگرفتیم.[3]

۱ـ الكشاف ۱/۳۷۹.
۲ـ قرطبی ۵/۱۰۴.
۳ـ اسباب النزول ص ۸۵.

تفسیر: ﴿و لاتنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء إلا ما قد سلف﴾ زنانی را عقد نکنید که در عقد پدرانتان بوده‌اند. اما خدا از گذشته صرف‌نظر و عفو کرده است. ﴿إنه کان فاحشه و مقتا﴾ یعنی عقد آنها در غایت درجه‌ی زشتی و شناعت است، و به آخرین درجه‌ی زشتی و ناخوشایندی رسیده است؛ زیرا چگونه شایسته‌ی انسان است که بعد از فوت پدر با همسر او ازدواج و نزدیکی کند، در حالی که همانند مادرش است؟ ﴿وساء سبیلاً﴾ یعنی چنان نکاحی زشت و ناپاک است. سپس خدای متعال زنانی را یادآور و خاطرنشان ساخته است که عقدشان حرام است و فرمود: ﴿حرم علیکم أمهاتکم﴾ عقد مادرانتان بر شما حرام گشت، لفظ مادران شامل مادربزرگ، مادرِ پدر و مادرِ مادر نیز می‌شود. ﴿و بناتکم﴾ و دخترانتان، شامل دخترانِ اولاد نیز می‌شود هرچند در درجه‌ی دور هم باشند. ﴿و أخواتکم﴾ و خواهرانتان، اعم از پدر و مادری یا پدری و یا مادری. ﴿و عماتکم﴾ و خواهران پدر یا خواهران اجدادتان، ﴿و بنات الأخ و بنات الأخت﴾ یعنی دختر برادر و دختر خواهر، و اولاد آنها را نیز در بر می‌گیرد. زنانی که به سبب «نسب» حرام می‌شوند همان‌طور که بیان شد عبارتند از: مادران، دختران، خواهران، عمه‌ها، خاله‌ها، دختران برادران، دختران خواهران، سپس به بیان زنانی پرداخت که به سبب رضاع (شیر خوردن) حرام می‌شوند و فرمود: ﴿و أمهاتکم اللاتی أرضعنکم و أخواتکم من الرضاعة﴾ خدا شیر خوردن را به منزله‌ی نسب قرار داده است، تا جایی که شیرده را مادر شیرخوار نامیده است؛ یعنی مادرشیری مانند مادری که تو را زاییده است بر تو حرام است. و همچنین خواهر رضاعی. در این آیه از میان زنانی که به وسیله‌ی «رضاع» حرام می‌شوند فقط مادران و خواهران را ذکر کرده است. ولی سنت نبوی بیان کرده است که محرمات به سبب شیر خوردن، همانند محرمات نسبی هفت صنف‌اند. پیامبر ﷺ فرمود: (آنچه به «نسب» حرام می‌شود به سبب رضاع نیز حرام می‌شود).[1] پس از آن خدای متعال محرمات به سبب «مصاهره»

۱- اخراج از بخاری و مسلم.

را ذکر کرده و فرمود: ﴿و أمهات نسائکم﴾ و همچنین عقد کردن مادر همسر حرام است، اعم از این‌که با دخترش نزدیکی کرده باشد یا خیر؛ چون به محض عقد کردن دختر، مادرش حرام می‌شود. ﴿و ربائبکم اللاتی فی حجورکم﴾ یعنی دختران همسران که آنها را پرورش داده‌اید، آوردن لفظ حجور به منظور قید نیست بلکه بیان غالب است؛ زیرا غالب بر این است که دختر در کنار مادرش می‌باشد، و شوهر مادر پرورش او را به عهده دارد. این امر به اجماع ثابت است. ﴿من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فإن لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم﴾ در اینجا دخول کنایه از نزدیکی است؛ یعنی از زنانی که با آنها نزدیکی و خلوت کرده‌اید. ابن‌عباس چنین گفته است. اما ای مؤمنان! اگر با مادران آنها نزدیکی نکرده و از آنها جدا شدید گناهی ندارد با دختر آنها ازدواج کنید. ﴿و حلائل أبناءکم الذین من أصلابکم﴾ یعنی عقد کردن همسران پسران صلبی برایتان حرام است. به عکس همسران پسرخوانده‌ها که می‌توانید زنان آنان را عقد کنید. ﴿و أن تجمعوا بین الأختین إلا ما قد سلف﴾ یعنی بر شما حرام است دو خواهر را همزمان با هم در عقد داشته باشید. جز آن‌که در عهد جاهلیت رخ داده بود که خدا آن را بخشوده است. ﴿إن الله کان غفوراً رحیماً﴾ یعنی به عنوان مهربانی با بندگان، گناه گذشته را بخشیده است. ﴿و المحصنات من النساء إلا ما ملکت أیمانکم﴾ یعنی ازدواج با زنان دارای شوهر بر شما حرام است، جز آنان که به اسارت شما در آمده‌اند که بعد از استبراء رحم، نزدیکی با آنها برایتان حلال است هر چند در سرزمین حرب دارای شوهر هم باشند؛ زیرا «سبی» عصمت کافر را قطع می‌کند. ﴿و لاتمسکوا بعصم الکوافر﴾. ﴿کتاب الله علیکم﴾ خدا این را بر شما فرض و مقرر داشته است. ﴿و أحل لکم ماوراء ذلکم﴾ یعنی نکاح غیر آنها برایتان حلال است. ﴿أن تبتغوا بأموالکم محصنین غیر مسافحین﴾ یعنی به طریقه‌ی شرعی قصد و طلب زنان را بکنید، در حالی که قصد ازدواج دارید نه زنا و مهریه‌ی آنها را پرداخت کنید. ﴿فما استمتعتم به منهن فآتوهن أجورهن فریضة﴾ در مقابل لذت و کامی که از زنان

برگرفته‌اید، مهریه‌ی آنان را که خدا مقرر و فرض کرده است به آنها بپردازید. ﴿**و آتوا النساء صدقاتهن نحلة**﴾ سپس فرمود: ﴿**و لاجناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه**﴾ یعنی اگر به میل و رغبت خود از مهریه کاستند و آن را به شما بخشیدند بر شما گناهی نیست؛ چرا که خدا فرموده است: ﴿**فإن طبن لکم عن شیء منه نفساً فکلوه هنیئا مریئاً**﴾ اگر به طیب نفس چیزی را بخشیدند، گورا و به سلامت آن را بخورید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اگر مهری برایش تعیین کردی، و شما را از آن تبرئه نمود یا از مقداری از آن صرف‌نظر کرد، نه بر تو گناهی مقرر است و نه بر او. ﴿**إن الله کان علیما حکیما**﴾ خدا به منافع بندگان آگاه است و در مورد احکامی که برای بندگان مقرر داشته است حکیم است. ﴿**و من لم یستطع منکم طولا أن ینکح المحصنات المؤمنات**﴾ هر یک از شما که قدرت و توانایی نداشت با زنان آزاد و با ایمان ازدواج کند، ﴿**فما ملکت أیمانکم من فتیاتکم المؤمنات**﴾ با کنیزی از کنیزان با ایمان ازدواج کند که در ملکیت افراد مؤمن هستند. ﴿**و الله أعلم بإیمانکم**﴾ جمله‌ایست معترضه و نشان می‌دهد که در ایمان معرفت ظاهری کافی است و خدا به اسرار آگاه است. ﴿**بعضکم من بعض**﴾ یعنی عموم شما از فرزندان آدم و از یک اصل هستید، بنابراین از ازدواج با آنها (کنیزان) روگردان نشوید؛ چون بسیاری از کنیزان از زن آزاد بهترند، در این بخش از آیه، خداوند متعال می‌خواهد مردان را به ازدواج با کنیزان تشویق کند، پس فضل و برتری ایمان معتبر است؛ نه فضل حسب و نسب. ﴿**فانکحوهن بإذن أهلهن**﴾ با دستور و اجازه‌ی مالکان و موافقت موالیشان با آنان ازدواج کنید. ﴿**و آتوهن أجورهن بالمعروف**﴾ با طیب خاطر مهر آنها را بپردازید و به عنوان این‌که کنیزند، به آنها اهانت نکنید و حقی را از آنها ضایع نکنید. ﴿**محصنات غیر مسافحات**﴾ عفیف و پاکدامن بوده نه به زناکاری مشهور باشند. ﴿**و لامتخذات أخدان**﴾ و نه آنان که با دوستان مرد خود در خفا مرتکب زنا می‌شوند. ابن‌عباس گفته است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می‌کند، پس خدا از تمام پلشتی‌های ظاهر و

باطن نهی کرده است.[1] ﴿فإذا أحصن فإن أتين بفاحشة فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب﴾ اگر به سبب ازدواج محصن شدند و سپس مرتکب زنا شدند، نصف کیفر و عقوبت زنای زنان آزاد بر آنان واجب است. ﴿ذلك لمن خشي العنت منكم﴾ یعنی عقد کنیز برای مردی مباح است که بترسد مرتکب زنا شود، اما ﴿و أن تصبروا خير لكم﴾ صبر و تحمل و عفت جستن، از نکاح آنها بهتر است، تا فرزندتان برده به دنیا نیاید. در حدیث است: (هر کس می‌خواهد پاک و پاکیزه خدا را ملاقات کند باید با زن آزاد ازدواج کند).[2]﴿و الله غفور رحيم﴾ دایره‌ی عفوِ خدا وسیع و میدان مهر و رحمتش بیکران است. ﴿يريد الله ليبين لكم﴾ خدا می‌خواهد شرایع و احکام دین و مصلحت امور شما را برایتان به تفصیل بیان کند. ﴿و يهديكم سنن الذين من قبلكم﴾ شما را به راه و روش و سلوک پیامبران و صالحان پیشین هدایت کند. تا از آنان پیروی کنید. ﴿و يتوب عليكم﴾ و تا پشیمانی و توبه‌ی شما را از گناهانی که مرتکب شده‌اید بپذیرد، و از ناروایی اعمالتان درگذرد. ﴿و الله عليم حكيم﴾ خدا به احوال بندگان آگاه و در تشریع قوانین برای آنان حکیم است. ﴿و الله يريد أن يتوب عليكم﴾ برای این‌که وسعت میدان رحمتش را نسبت به بندگان خود مؤکد نماید، آن را تکرار کرده است؛ یعنی خدا به وسیله‌ی تشریع احکام، دوست دارد شما را از گناهان و پلشتی‌ها پاک نماید. و خواستار توبه‌ی بنده می‌باشد تا آن را قبول نماید. ﴿و يريد الذين يتبعون الشهوات أن تميلوا ميلا عظيماً﴾ و گناهکارانِ پیرو شیطان می‌خواهند از راه و مسیر حق به سوی باطل و ناروا شدیداً منحرف شوید، و مانند آنها به جرگه‌ی فاسقان و گناهکاران درآیید. ﴿و يريد الله أن يخفف عنكم﴾ خدای متعال می‌خواهد احکام شرع را بر شما آسان کند. ﴿و خلق الإنسان ضعيفا﴾ انسان از مخالفت با

۱ـ البحر المحيط ۳/۲۲۲.

۲ـ ابن ماجه آن را به صورت مرفوع از انس نقل کرده است.

هوی و آرزوهایش ناتوان است، نمی‌تواند عدم پیروی از خواسته‌هایش را تحمل کند. سپس خدا مؤمنان را از خوردن اموال مردم به ناحق و ناروا برحذر داشته و فرموده است: **﴿یا أیها الذین آمنوا لاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل﴾** ای آنان که خدا و پیامبر را تصدیق کرده‌اید! اموال یکدیگر را به ناحق و ناروا نخورید. باطل عبارت است از هر طریقه و روشی که شرع آن را مباح نکرده است؛ از قبیل سرقت و خیانت و غصب و ربا و امثال آنها. **﴿إلا أن تکون تجارة عن تراض منکم﴾** جز آنچه صورت و طریقی شرعی دارد، از قبیل تجارتی که خدا آن را حلال کرده است. ابن‌کثیر گفته است: استثناء منقطع است؛ یعنی وسایل حرام را در کسب مال عادت نکنید، اما معامله و خرید و فروش مشروع که با رضایت خریدار و فروشنده صورت می‌گیرد پیش گیرید و انجام دهید.[1] **﴿و لاتقتلوا أنفسکم إن الله کان بکم رحیما﴾** خون یکدیگر را نریزید، تعبیر آن به قتل نفس برای مبالغه در منع از آن آمده است. یا حمل بر ظاهر به معنی خودکشی می‌شود و آن هم از جمله‌ی مهر و رحمت است نسبت به شما. **﴿و من یفعل ذلك عدوانا و ظلما﴾** هرکس عمداً و از روی سرکشی مرتکب عملی شود که خدا از آن نهی کرده است نه از طریق اشتباه و سهو. **﴿فسوف نصلیه ناراً﴾** او را در آتشی بس عظیم خواهیم انداخت تا در آن بسوزد. **﴿و کان ذلك علی الله یسیراً﴾** این امر برای خدا آسان و بدون زحمت است و هیچ زحمتی در آن نیست؛ چون هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند. **﴿إن تجتنبوا کبائر ماتنهون عنه نکفّر عنکم سیئاتکم﴾** ای مؤمنان! اگر گناهان کبیره را ترک نمایید که خدا از آنها نهی فرموده است، گناهان صغیره‌ی شما را به فضل و رحمت خود پاک خواهیم کرد، **﴿و ندخلکم مدخلا کریما﴾** و شما را وارد بهشت یعنی منزلگاه کرامت و پذیرایی پرنعمت خواهیم کرد. نعمت‌هایی در آن قرار دارد که چشم آن را ندیده و گوش آن را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۳۷۸.

نکات بلاغی: آیات شریفه متضمن انواع نکات بیان و بدیع است که خلاصه‌ی آن به قرار زیر است:

۱ـ ﴿**حرمت علیکم أمهاتکم**﴾ متضمن مجاز مرسل است؛ یعنی نکاح مادران بر شما حرام شد، پس شامل حذف مضاف است.

۲ـ در ﴿**حرمت ... و أحل**﴾، ﴿**محصنین ... و مسافحین**﴾ و ﴿**کبائر و سیئاتکم**﴾ طباق مقرر است. و منظور از سیئات، گناهان صغیره است.

۳ـ ﴿**اللاتی دخلتم بهن**﴾ متضمن کنایه می‌باشد؛ چون کنایه از نزدیکی است، همان‌طور که از «**بنی علیها و ضرب علیها الحجاب**» به نزدیکی تعبیر می‌شود.

۴ـ ﴿**و آتوهن أجورهن**﴾ متضمن استعاره است. لفظ «اجور» را برای مهریه به عاریه گرفته است؛ چون مهر شبیه اجرت و مزد است.

۵ـ ﴿**تنکحوا ما نکح**﴾، ﴿**أرضعنکم ... من الرضاعة**﴾ و ﴿**محصنات فإذا أحصن**﴾ عموماً متضمن جناس هستند. و در بعضی مواقع اطناب آمده و در بعضی حذف.

فواید: اول؛ علما از آیه‌ی «محرمات» قاعده‌ی زیر را استنباط کرده‌اند: عقد کردن دختران موجب حرام شدن مادرانشان می‌شود، و نزدیکی با مادران دختران را حرام می‌کند.

دوم؛ بعضی از رافضیان و شیعه آیه‌ی ﴿**فما استمتعتم به منهن**﴾ را بر نکاح متعه حمل کرده‌اند و این اشتباهی است آشکار؛ چون مقصود از استمتاع در اینجا کام برگرفتن از همسران از راه نزدیکی است؛ نه عقد و نکاح متعه؛ زیرا سنت و اجماع ثابت کرده است که متعه حرام است. و خلاف آن اعتباری ندارد.[1]

سوم؛ ابن‌عباس گفته است: گناه کبیره آن است که خدا به دنبال آن، آتش، غضب، لعنت یا عذاب آورده است.

۱ـ به تفصیل بحث و دلایل حرام بودن متعه در کتاب روایع البیان ۱/۴۵۷، تألیف نویسنده مراجعه شود.

چهارم؛ سعیدبن جبیر آورده است که یک نفر به ابن‌عباس گفت: آیا گناهان کبیره هفت می‌باشند؟ ابن‌عباس گفت: به هفت‌صد نزدیک‌ترند تا هفت. اما با استغفار، گناهان کبیره هم بخشوده شده و در صورت اصرار بر گناهان صغیره، آنها هم تبدیل به گناهان کبیره می‌شوند. قرطبی آن را ذکر کرده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لاَتَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ
نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ اسْأَلُوا اللّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۳۲) وَ لِكُلٍّ جَعَلْنَا
مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۳۳) الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا
مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ
فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللّهَ
كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً (۳۴) وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا
إِصْلاَحاً يُوَفِّقِ اللّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً (۳۵) وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لاَتُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ
بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ
الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللّهَ لاَيُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً
فَخُوراً (۳۶) الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَ
أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً (۳۷) وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لاَيُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ
بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاءَ قَرِيناً (۳۸) وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَ كَانَ اللّهُ بِهِمْ عَلِيماً (۳۹) إِنَّ اللّهَ لاَيَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِن
تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِن لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً (۴۰) فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ

جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هٰؤُلاَءِ شَهِيداً ﴿٤١﴾ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوا ٱلرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ
ٱلْأَرْضَ وَ لاَيَكْتُمُونَ ٱللهَ حَدِيثاً ﴿٤٢﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لاَتَقْرَبُوا ٱلصَّلاَةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ
تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لاَجُنُباً إِلاَّ عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَ إِن كُنتُم مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ
جَاءَ أَحَدٌ مِنكُم مِنَ ٱلْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُواْ مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَٱمْسَحُوا
بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ ٱللهَ كَانَ عَفُوّاً غَفُوراً ﴿٤٣﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از آنکه خداوند زنانی را که عقدشان حرام است یادآور شد و قبل از آن برتری مردان را بر زنان در میراث بیان کرد، آیاتی نازل شد که هم زنان و هم مردان را از تمنای چیزی منع و نهی کرده است که خدا به دیگری عطا کرده است؛ زیرا سبب حسادت و کینه می‌شود. پس از آن، حقوق هر یک از زوجین را بر دیگری یادآور شده است. و انسان را راهنمایی کرده است که در حالت نشوز و نافرمانی چه گامهایی را بردارد و چه تصمیماتی را اتخاذ کند.

معنی لغات: ﴿**موالی**﴾ مولی آن است که از دیگری پیروی کند. مولی هم بر برده و هم بر ارباب اطلاق می‌شود؛ زیرا از یکدیگر پیروی می‌کنند. در اینجا منظور وارثان میّت می‌باشد. ﴿**قوامون**﴾ صیغه‌ی مبالغه‌ی قیام است که به معنی حفظ و سرپرستی و رعایت است؛ یعنی همان‌طور که ارباب رعیت را سرپرستی می‌کند، آنان نیز رعایت و سرپرستی زنان را به عهده دارند. ﴿**قانتات**﴾ زنان مطیع، اصل قنوت به معنی اطاعت دایم و مستمر است. ﴿**نشوزهن**﴾ نافرمانی و بدرفتاری زنان، در اصل به معنی مکان بلند و مرتفع است، «تل ناشز» یعنی تپه‌ی بلند. «نشزت المرأة» زن در مقابل شوهر ایستاد و نافرمانی کرد. ﴿**المضاجع**﴾ جمع مضجع به معنی خوابگاه است. ﴿**شقاق**﴾ شقاق به معنی اختلاف و دشمنی است و از شق به معنی طرف و جانب گرفته شده است؛ چون هر یک از آنها در

طرفی قرار می‌گیرد. ﴿الجنب﴾ همسایه‌ی دور که خویشاوندی او را به همسایه‌اش مربوط نمی‌سازد. «جنابة» در اصل به معنی دوری است. ﴿مختالا﴾ باافاده و متکبر. ﴿مثقال﴾ وزنی است. ﴿الغائط﴾ حدث (مدفوع)، در اصل به معنی زمین گود است. وقتی می‌خواستند به قضای حاجت بنشینند، به محل پست و چاله می‌رفتند، آنگاه به کنایه، حدث را غائط گفتند.

سبب نزول: الف؛ مجاهد آورده است که ام‌سلمه گفت یا رسول الله! مردان به غزا می‌روند ولی ما نمی‌رویم و به ما فقط نصف میراث می‌رسد، آنگاه آیه‌ی ﴿**و لاتتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض**﴾ تا آخر آیه نازل شد.(۱)

ب؛ روایت است که سعدبن ربیع ـ که یکی از پیشوایان انصار بود ـ زنش، حبیبه، دختر زید، نشوز نمود و به او پرخاش کرد، سعد یک سیلی به صورتش نواخت، پدرش او را پیش پیامبر ﷺ آورد و از سعد شکایت نمود و گفت: دخترم را به او دادم، او را زده است. پیامبر ﷺ فرمود: از او قصاص بگیرید. بدین مناسبت آیه‌ی ﴿**الرجال قوامون علی النساء**﴾ نازل شد. آنگاه پیامبر ﷺ گفت: (ما چیزی را خواستیم و خدا چیزی دیگر را خواست، و آنچه خدا خواسته است بهتر است).(۲)

تفسیر: ﴿**و لاتتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض**﴾ ای گروه مؤمنان! به آنچه خدا به دیگری اختصاص داده است بخالت نورزید و تمنایش را نکنید؛ زیرا این امر به حسادت و کینه‌ورزی منجر می‌شود. زمخشری گفته است: آنها از جانب خدا، از حسادت ورزیدن بر آنچه که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده است منع و نهی شده‌اند؛ چون این برتری، قسمت و نصیبی است از جانب خدا که مطابق حکمت و تدبیر و آگاهی او به احوال بندگان صورت گرفته است. ﴿**للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن**﴾ هر یک از دو گروه در ارث سهمی معین و مقرر دارند. طبری گفته است: هر کس پاداش و

۱ـ اسباب نزول ص ۸۵.

۲ـ کشاف ۱/ ۲۹۰.

جزای عمل خود را می‌یابد، اگر خیر باشد پاداش خیر می‌گیرد و اگر شر باشد کیفر بد می‌گیرد. ﴿و أسألوا الله من فضله﴾ از خدا فضل و کرمش را طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد که خدا کریم و بخشنده است. ﴿إن الله كان بكل شيء عليماً﴾ خدا به همه چیز آگاه است و به همین سبب مردم را به طبقات مختلف تقسیم کرده و مقام و درجه‌ی بعضی را بالا برده است. ﴿و لكل جعلنا موالي مما ترك الوالدان و الأقربون﴾ برای هر انسانی عصبه قرار دادیم که مالش را به ارث می‌برند، و از آنچه والدین و اقارب به جا می‌گذارند ارث می‌برند. ﴿و الذين عقدت أيمانكم فآتوهم نصيبهم﴾ سهم میراث را به افرادی بدهید که در عهد جاهلیت با آنان پیمان «نصرت» و «ارث» را بسته‌اید. در آغاز اسلام وضع چنین بود اما بعداً نسخ شد. حسن گفته است: مردی با دیگری که هیچ‌گونه پیوند نسبی با هم نداشتند، پیمان می‌بستند و از یکدیگر ارث می‌بردند اما به دستور خدا نسخ شد که فرموده است: ﴿و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض﴾ ابن‌عباس گفته است: وقتی مهاجرین وارد مدینه شدند، پیامبرﷺ بین آنان پیوند برادری برقرار کرد، مهاجرین از انصار ارث می‌بردند، نه ذوی الأرحام، که از پیوند اخوتی که پیامبرﷺ برقرار ساخته بود، به وجود آمده بودند. اما وقتی ﴿و لكل جعلنا موالي﴾ نازل شد، آن حکم نسخ گردید.[1] ﴿إن الله كان على كل شيء شهيداً﴾ خدا از همه چیز باخبر است، و جزای آن را به شما خواهد داد. سپس خاطرنشان ساخت که مردان امر زنان را به دست خواهند گرفت و مسؤولیت و توجیه آنان را به عهده دارند. که فرمود: ﴿الرجال قوامون على النساء﴾ یعنی مردان به امر و نهی آنان می‌پردازند، و خرج و توجیه آنان را به عهده می‌گیرند. همان‌طور که حاکم به امر رعیت خود می‌پردازد. ﴿بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم﴾ به سبب عقل و تدبیری که خدا به آنها عطا کرده است و نیز

۱ـ مختصر بن کثیر ۱/ ۳۸۴.

به خاطر این‌که کسب و انفاق را به آنان اختصاص داده است. پس آنان محافظت و رعایت و اداره نمودن زنان به عهده می‌گیرند. برتری مرد در کمال عقل و حسن تدبیر و نظر محکم و ازدیاد نیرو است، از این رو نبوت، امامت، ولایت، گواهی، جهاد و غیره به آنان اختصاص یافته است.[۱] **﴿فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله﴾** این است تفصیل وضعیت زنان تحت رعایت و سرپرستی مردان. خدا یادآور شده است که زنان دو نوعند: نوعی صالح و مطیع، و دسته‌ای نافرمان و گردنکشند. پس زنان صالح و نیکو، فرمان خدا و شوهران را انجام می‌دهند، و وظایف محوّله را انجام می‌دهند و خود را از پلشتی مصون داشته و اموال را از ریخت و پاش حفظ می‌کنند، آنان اسرار امور جاری بین خود و شوهران را مکتوم می‌دارند، اسراری که باید مکتوم بمانند و سترشان زیبنده است. در حدیث آمده است: بدترین مقام و منزلت در روز قیامت و در پیشگاه خدا از آنِ زن مردی است که با هم نزدیکی نموده‌اند آنگاه راز یکدیگر را فاش می‌کنند. **﴿و اللاتی تخافون نشوزهن﴾** این قسم و نوع دوم هستند که عبارتند از زنان نافرمان و سرکش؛ یعنی آنان که افاده و تکبر دارند، و خود را بالاتر از اطاعت شوهر می‌دانند، پس ای مردان! بر شما واجب است راه و طریق اصلاح را نسبت به آنان پیش بگیرید. پس **﴿فعظوهن و اهجروهن فی المضاجع و اضربوهن﴾** خوف خدا را از راه پند و اندرز در درون آنان بکارید، آنگاه اگر پند و اندرز و یادآوری سودی نداشت و توفیقی بار نیاورد، آنها را در بستر ترک کنید، با آنها صحبت نکنید و به آنها نزدیک نشوید. ابن‌عباس گفته است: «هجر» یعنی با او نزدیکی نکند، با او همبستر بشود اما به او پشت کند.[۲] اگر به راه راست بازنگشتند، آنان را بزنید. **﴿إن الله کان علیا کبیرا﴾** خدا بالاتر از توان شما قرار دارد و از شما بزرگتر است، همو ولی و سرپرست زنان است و هرکس که به آنها ستم

۱ـ ارشاد العقل السلیم ۱/ ۳۳۹.

۲ـ کشاف ۱/ ۳۹۳، طبری نیز این را اختیار کرده است.

ورزد و تجاوز کند، از وی انتقام می‌گیرد. نگاه کنید و ببینید خدا به ما می‌آموزد چگونه زنان خود را تأدیب کنیم! به ترتیب‌بندی عقوبات و کیفرها بنگرید که اول دستور پند و اندرز را به ما داده است و آنگاه فرمان ترک و هجر و در آخر، دستور زدن غیر «مبرح» را داده است.(۱) سپس آیه با اشاره به صفت علو و عظمت خدا خاتمه یافته است تا به بندگان نشان دهد که قدرت خدا بالاتر از قدرت شوهر قرار دارد، و خدا یاور ضعیفان و پناهگاه مظلومان است. ﴿و إن خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من أهله و حكما من أهلها﴾ ای حاکمان! اگر بیم داشتید که مخالفت و دشمنی در بین زن و شوهر ایجاد شود، حَکَم و داوری از خانواده‌ی زوج و داوری از خانواده‌ی زن اعزام بدارید، تا با هم اجتماع و جلسه‌ای داشته باشند و در امر زن و شوهر دقت نمایند. و هر چه را مصلحت بدانند انجام بدهند. ﴿إن يريدا إصلاحا يوفق الله بينهما﴾ اگر قصد اصلاح و آشتی آنها را داشته باشند و قصد و نیتشان درست باشد، و به خاطر خدا اندرزگو باشند، پا در میانی آنها مبارک خواهد بود و خدا سازش و الفت را در قلب زن و شوهر ایجاد کرده و مهر و محبت را در نهان آنها قرار خواهد داد. ﴿إن الله كان عليماً خبيراً﴾ همانا خداوند به اوضاع و احوال بندگان آگاه و در قانونی که برای آنان وضع نموده است حکیم است. ﴿واعبدوا الله و لاتشركوا به شيئاً و بالوالدين إحساناً﴾ خدا را یگانه و یکتا و با عظمت بدانید، هیچ چیز را شریک او قرار ندهید، اعم از بت و غیره. و با پدر و مادر به نیکی

۱ـ ضرباً غير مبرِّح؛ این بخشی است از حدیث پیامبرﷺ که یکی از سه راه جلوگیری از «نشوز» زن است. اما همچنان که مشاهده می‌کنید، ضرب، مطلق نیست بلکه مقید است و قید «غیرمبرح» را دارد؛ یعنی زدنی که سخت و شدید و دردآور نباشد. مردان نباید این حدیث را مستمسکی برای خشونت و تندخویی خود قرار دهند؛ چرا که پیامبر ما، پیامبر رحمت و برکت و مهربانی بوده است، پیامبری که حتی به حال حیوانات نیز ترحم نموده است. و در حدیث دیگری آمده است که خطاب به یکی از همسرانش فرمود: اگر ترس عقوبت را نداشتم، شما را با این مسواک می‌زدم!. (ویراستار)

عمل کنید و احترام آنان را به جای آورید. ﴿و الجارذی القربی﴾ یعنی همسایه‌ی نزدیک که دو حق بر تو دارد: یکی حق همسایگی و دیگری حق خویشاوندی، پس با او نیک باش. ﴿و الجار الجنب﴾ یعنی همسایه‌ی بیگانه که با شما خویشاوندی ندارد. ﴿و الصاحب بالجنب﴾ ابن‌عباس گفته است: «صاحب بالجنب» عبارت است از رفیق سفر، و زمخشری گفته است: عبارت است از آن‌که با تو هم‌صحبت است، فرق نمی‌کند که در سفر رفیق تو باشد، یا همسایه‌ی دیوار به دیوارت باشد، یا همکلاسی و رفیق دوران تحصیل شما باشد، یا در مجلس در کنارت بنشیند. خلاصه هر کس که کمترین انس و الفتی با تو داشته باشد لازم است چنان حقی را در حق او رعایت کرده و آن را فراموش نکنید. بنا به قول ضیعفی؛ «صاحب بالجنب» عبارت است از همسر. ﴿و ابن السبیل﴾ یعنی مسافر غریب که از وطن و کس و کارش بریده باشد. ﴿و ما ملکت أیمانکم﴾ یعنی عبد و کنیزان. ﴿إن الله لایحب من کان مختالا فخورا﴾ همانا خدا دوست ندارد کسی را که متکبر باشد، و به عنوان افتخار، بر خویشاوندان و همسایگان گردن‌فرازی نماید و به مردم فخر بفروشد و خود را بالاتر بگیرد و خود را از آنان برتر بداند. این آیه دستوری است جامع که مرد را بر اتخاذ طریق نیکو و در پیش گرفتن اخلاق پسندیده، تشویق و ترغیب می‌کند و هر کس نیک در آن بیندیشد از اندرز رسانه‌های سخنوران و شیوا سخنان بی‌نیاز و از پند حکیمان مستغنی می‌شود. سپس خدای متعال اوصاف افرادی را بیان کرده است که در معرض کین و قهر خدا قرار دارند و می‌فرماید: ﴿الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل﴾ یعنی آنان که مانع انفاق در راه خدا می‌شوند که خدا آن را بر آنان واجب و مقرر کرده است و دیگران را نیز به ترک انفاق امر می‌کنند. آیه درباره‌ی یهود نازل شد که جمعی از آنها به انصار می‌گفتند: اموال خود را در راه جهاد و صدقات خرج نکنید، اما با وجود این آیه عام است. ﴿و یکتمون ما آتاهم الله من فضله﴾ یعنی اموال و ثروت خود را پنهان می‌دارند، و اوصاف پیامبرﷺ را که در تورات آمده است کتمان

می‌کنند.[۱] ﴿و أعتدنا للكافرين عذابا مهينا﴾ برای آنان که نعمت خدا را انکار می‌کنند، آزاری دردناک همراه با خفت و خواری آماده کرده‌ایم. ﴿و الذين ينفقون أموالهم رئاء الناس﴾ آنان که مال خود را به منظور افتخار و کسب شهرت خرج می‌کنند، نه در راه رضایت خدا، ﴿و لايؤمنون بالله و لا باليوم الآخر﴾ ایمانی درست به خدا و روز آخرت ندارند. آیه درباره‌ی منافقین نازل شده است. ﴿و من يكن الشيطان له قرينا فساء قرينا﴾ هرکس شیطان دوست و رفیقش باشد و دستور آن را اجرا کند این دوستی و رفاقت و هم‌صحبتی امری زشت و ناپسند است. ﴿و ماذا عليهم لو آمنوا بالله و اليوم الآخر و أنفقوا مما رزقهم الله﴾ استفهام برای انکار و توبیخ است. چه ضرر خواهند داشت اگر به خدا ایمان بیاورند و در راهش انفاق نمایند؟ زمخشری گفته است: این بیان شبیه آن است که به انتقامجو گفته شود: اگر عفو می‌کردی چه می‌شد؟ و به کسی که با پدر و مادر بدرفتاری می‌کند گفته شود: اگر نیک‌رفتار بودی چه زیانی می‌دیدی؟ چنین بیانی به معنی ذم و توبیخ و عدم آگاهی به محل منفعت است. ﴿وكان الله بهم عليما﴾ وعید کیفر برای آنها می‌باشد؛ یعنی در مقابل اعمالشان آنها را مجازات خواهد کرد. ﴿إن الله لايظلم مثقال ذرة﴾ از عمل هیچ‌کس چیزی نمی‌کاهد هرچند یک ذره هم باشد. و این بیان به صورت تمثیل آمده است تا به کم و زیاد اشاره شده باشد. ﴿و إن تك حسنة يضاعفها﴾ یعنی اگر آن نیکی یک‌ذره باشد خدا آن را افزایش می‌دهد و آن را چند برابر اضافه می‌کند. ﴿ويؤت من لدنه أجراً عظيما﴾ یعنی از جانب خود علاوه بر پاداش و اجر عمل، ثوابی عظیم می‌دهد که عبارت است از بهشت مملو از نعمت. ﴿فكيف إذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا﴾ حال و وضع کافران بدکار چگونه باید باشد زمانی که پیامبر هر ملتی را به عنوان گواه آنان می‌آوریم، و تو را نیز به عنوان گواه

۱ـ کشاف ۱/۳۹۵.

نافرمانان و دروغگویان امتت بیاوریم که بر انکار و نافرمانی آنان گواهی دهی، موقف و حالشان چگونه باید باشد؟ استفهام در اینجا برای توبیخ و سرزنش است. ﴿**یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول**﴾ در آن روز هولناک، نابکاران که یگانگی خدا را انکار کرده‌اند و از فرمان پیامبر سرباز زده‌اند، آرزو می‌کنند ﴿**لو تسوّی بهم الأرض**﴾ که در زمین دفن گردند و مانند مردگان با خاک یکسان شوند. یا ای کاش! زمین دهن باز کند و آنان را فرو بلعیده و خاک شوند. خداوند در جای دیگری می‌فرماید: ﴿**یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یالیتنی کنت ترابا**﴾ در آن روز انسان به آنچه با دست خود از پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: ای کاش! خاک می‌شدم؛ چون آنها حالت‌های هول‌انگیز روز قیامت را مشاهده می‌کنند. ﴿**و لایکتمون الله حدیثا**﴾ نمی‌توانند هیچ سخنی را از خدا پنهان کنند؛ چون اعضایشان بر اعمالشان گواهی می‌دهد.[1] سپس خدای متعال دستور داده است که در حال مستی و جنابت از اقامه‌ی نماز اجتناب ورزند و فرموده است: ﴿**یا أیها الذین آمنوا لاتقربوا الصلاة و أنتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون**﴾ یعنی در حالت مستی نماز نخوانید؛ چون در چنین حالتی خشوع و خضوع فراهم نمی‌شود. این دستور قبل از تحریم شراب بود. ترمذی از حضرت علی کرم‌الله‌وجهه روایت کرده است وی گفت: عبدالرحمن‌بن عوف برای ما ضیافتی به پا کرد و ما را دعوت نمود و به ما شراب داد. مست شدیم وقت نماز فرا رسید، مرا پیشنماز کردند، من هم چنین خواندم: «**قل یا أیها الکافرون * أعبد ما تعبدون * و نحن نعبد ما تعبدون**» آنگاه آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا لاتقربوا الصلاة و أنتم سکاری**﴾ از جانب خدا نازل

۱ـ این تفسیر بر مبنای این است که جمله مستأنفه باشد و ظاهراً نیز چنین است. اما بنا به قول ضعیفی جمله معطوف است؛ یعنی دوست دارند در زیر خاک دفن شده و هرگز دروغ نگفته و حقیقت را کتمان نکرده بودند؛ چراکه در قیامت می‌گویند: «**و الله ربنا ماکنّا مشرکین**»؛ خدایا! ما مشرک نبودیم؛ چون اگر کتمان می‌کردند رسوا می‌شدند، پس به سبب وضعیت وخیمی که در آن قرار می‌گیرند آرزو می‌کنند که زمین آنها را فرو بلعد. نگاه کنید به کشاف ۱/۳۹۶.

شد.[1] ﴿و لاجنباً إلا عابری سبیل حتی تغتسلوا﴾ یعنی در حالت جنابت نماز نخوانید. جنابت به سبب انزال باشد یا داخل کردن آلت، فرقی ندارد. مگر این‌که مسافر باشید و آب فراهم نشود، در این صورت با تیمم نماز را بخوانید. **﴿و إن کنتم مرضی أو علی سفر أوجاء أحد منکم من الغائط﴾** یعنی اگر بیمار باشید و مصرف آب برایتان زیان‌بخش باشد یا در سفر باشید یا به سبب ادرار یا مدفوع و امثال آنها حدث عارض شود و آب نیافتید، **﴿أولامستم النساء﴾** ابن‌عباس گفته است: «لمس» عبارت است از عمل نزدیکی. **﴿فلم تجدوا ماء﴾** برای پاک نمودن خود آب نیافتید، **﴿فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و أیدیکم﴾** آنگاه در موقع نیافتن آب، خاک پاک را بیابید و خود را با آن پاک نمایید. صورت و دست‌ها را با آن خاک مسح کنید. **﴿إن الله کان عفوا غفورا﴾** یعنی خدا واقعاً رخصت می‌دهد و کار را بر بندگان آسان می‌کند، تا دچار اشکال و زحمت نشوند.

نکات بلاغی: آیات متضمن فنون زیادی از فصاحت و بیان و بدیع به شرح زیر است:

۱ـ **﴿نصیب مما اکتسبوا ... و نصیب مما اکتسبن﴾، ﴿حکما من أهله و حکما من أهلها﴾** و **﴿والجار ذی القربی و الجار الجنب﴾** متضمن اطنابند.

۲ـ در **﴿مما اکتسبوا﴾** استعاره مُقرر است، استحقاق و تملک ارث آنان را به کسب تشبیه کرده و از لفظ «اکتساب»، «اکتسبوا» را بر سبیل «استعاره‌ی تبعیه» مشتق نموده است.

۳ـ **﴿و اهجروهن فی المضاجع﴾** شامل کنایه می‌باشد. این امر کنایه از عمل نزدیکی است. **﴿أو لامستم النساء﴾** متضمن کنایه است. ابن‌عباس گفته است: به معنی «جامعتم» یعنی نزدیکی کردن است، همان‌طور که در **﴿أو جاء أحد منکم من الغائط﴾** کنایه از حدث است.

۴ـ در **﴿الرجال قوامون﴾** صیغه‌ی مبالغه به‌کار رفته است؛ چون «فعال» از صیغه‌های مبالغه است، و آمدن جمله به صورت جمله‌ی اسمیه برای افاده‌ی دوام و استمرار است.

۱ـ ترمذی گفته است: این حدیث حسن صحیح است.

۵ـ در ﴿فكيف إذا جئنا﴾ سؤال از امری معلوم برای توبیخ شنونده آمده است که مقصود از آن توبیخ و گوشزد کردن است.

۶ـ ﴿حافظات بما حفظ﴾ و ﴿بشهيد و شهيداً﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۷ـ ﴿مختالا فخورا﴾ شامل تعریض است. بدین‌وسیله ذم تکبر را که منجر به تحقیر مردم می‌شود، بیان کرده است.

۸ـ در چند جا نیز حذف آمده است: ﴿و بالوالدين إحسانا﴾ یعنی ﴿أحسنوا إلى الوالدين إحسانا﴾.

فواید: اول؛ خدای متعال در آیه، جز اصلاح، چیزی را ذکر نکرده است آنجا که می‌فرماید: ﴿إن يريدا إصلاحاً﴾ و مقابل آن یعنی تفریق را ذکر نکرده است. در این بیان به صورتی بسیار لطیف اشاره شده است که باید داوران در جهت اصلاح، سعی و تلاش خود را بکنند؛ زیرا تفرّق و جدایی زن و شوهر سبب ویرانی خانه‌ها و پراکنده و سرگردان شدن فرزندان می‌شود که باید از آن اجتناب ورزید.

دوم؛ خدا آیه را با دو اسم بزرگ خود ختم کرده است: ﴿إن الله كان عليا كبيراً﴾، تا شوهران را تهدید کرده باشد که در استفاده از حق خود ستم روا ندارند. انگار آیه می‌گوید: به خود غره مشوید که بالا دست و بالا سر زنان هستید و مقامتان از آنها بلندتر است؛ چون خدای علی می‌تواند از کسی که به زنان ستم و تعدی روا می‌دارد، انتقام بگیرد، پس بدانید خدا از شما بالاتر و تواناتر است و بیشتر از تسلطی که شما بر آنان دارید بر شما تسلط دارد، پس از کیفرش برحذر باشید.

سوم؛ بخاری از عبدالله‌بن مسعود روایت کرده است که پیامبر ﷺ به من گفت: قرآن برایم بخوان. گفتم: یا رسول الله! من قرآن برتو بخوانم در صورتی که قرآن بر تو نازل شده است؟ فرمود: بلی دوست دارم آن را از غیر خودم بشنوم. من هم سوره‌ی نساء را خواندم تا به آیه‌ی ﴿فكيف إذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا﴾

رسیدم، فرمود: بس کن، او را نگاه کردم، دیدم اشک از چشمانش سرازیر شده است.

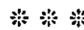
یادآوری: نظم آیه‌ی شریفه چنین آمده است: ﴿**بما فضل الله بعضهم علی بعض**﴾ و اگر می‌گفت «بتفضیلهم علیهن»، مختصرتر و کوتاهتر بود. اما به خاطر حکمتی بزرگ و روشن به همان لفظ آمده است تا نشان دهد که زن نسبت به مرد به منزله‌ی عضوی از بدن است، و بالعکس؛ یعنی مرد نیز به منزله‌ی عضوی از بدن زن است. پس مرد به منزله‌ی سر و زن به منزله‌ی بدن است، و نباید عضوی بر عضو دیگر تکبر کند و فخر بفروشد، مثلاً گوش از چشم بی‌نیاز نیست، و دست از پا مستغنی نیست، و برای انسان ننگ نیست که قلبش از معده‌اش برتر باشد، و سرش از دستش شریفتر؛ چون عموماً وظیفه‌ی خود را با کمال نظم ایفا می‌کنند و انسان از هیچ‌یک از آنها مستغنی نیست و هیچ‌یک از آنها از دیگری بی‌نیاز نیست. هدف از ﴿**بعضهم علی بعض**﴾ همین است، پس معلوم شد که آیه در نهایت درجه‌ی ایجاز و اعجاز قرار دارد.

«سخنی درباره‌ی تأدیب زنان»

شاید ناپاکترین وسیله‌ای که دشمنان اسلام، آن را برای خنجر زدن به شریعت اسلام به‌کار می‌برند این است که می‌گویند: اسلام به مرد اجازه داده است زن را بزند، و این توهین به شخصیت زن است. آنها می‌گویند: چگونه قرآن زدن زن را روا می‌دارد؟ ﴿**واهجروهن فی المضاجع و اضربوهن**﴾؟ آیا این امر تحقیر و تعدی به شخصیت و شرافت زن نیست؟!

در جواب گفته می‌شود: آری خدای دانا اجازه‌ی زدن زن را داده است، اما کی زده می‌شود؟ و چه کسی باید او را بزند؟ همان‌طور که در حدیث آمده است، زدن ـ اما نه زدن شدید ـ یکی از راه‌های علاج پایان دادن به نافرمانی زن است، پس زمانی که حُسن معاشرت را با شوهر فراموش کند و خیره‌سرانه و طبق دستور شیطان حرکت کند و

زندگی خانوادگی را به جهنمی غیرقابل تحمل تبدیل نماید، در چنین حالتی مرد چه کار باید بکند؟ قرآن کریم ما را در این زمینه راهنمایی کرده است. اول دستور صبر و شکیبایی را داده، پس از آن دستور پند و اندرز و راهنمایی را داده و بعد از آن دستور ترک همخوابی را داده است. آنگاه در صورتی که این وسایل نتیجه ندهند و توفیقی به دست نیاید، باید روشی دیگر را به‌کار گرفت، که عبارت است از: زدن غیر شدید، تا تکبر و نخوت زن شکسته شود. و مسلماً این امر از دادن طلاق کمتر ضرر دارد. و در مقایسه‌ی بین زیان خفیف‌تر یا بزرگتر نیکو است که ضرر خفیف‌تر را بپذیریم. چه خوب گفته است: موقع یاد کردن کوری یک چشمی نیکو است. پس زدن یکی از شیوه‌های علاج است و در بعضی موارد که با نرمش و نیک‌خویی، علاج میسر نشود، زدن مفید است. ﴿فما هولاء القوم لایکادون یفقهون حدیثا﴾.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَ يُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا
السَّبِيلَ ﴿۴۴﴾ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيّاً وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيراً ﴿۴۵﴾ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لَيّاً
بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْناً فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنَا لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ
وَلَٰكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿۴۶﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا
مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُم مِن قَبْلِ أَن نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ
السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً ﴿۴۷﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَ
مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْماً عَظِيماً ﴿۴۸﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن
يَشَاءُ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً ﴿۴۹﴾ انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْماً مُبِيناً ﴿۵۰﴾ أَلَمْ تَرَ

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ ٱلْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِٱلْجِبْتِ وَ ٱلطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ
هٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً ﴿۵۱﴾ أُوْلٰئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللهُ وَ مَن يَلْعَنِ ٱللهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ
نَصِيراً ﴿۵۲﴾ أَم لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ ٱلْمُلْكِ فَإِذاً لَا يُؤْتُونَ ٱلنَّاسَ نَقِيراً ﴿۵۳﴾ أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَا
آتَاهُمُ ٱللهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبرَاهِيمَ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُم مُلْكاً عَظِيماً ﴿۵۴﴾ فَمِنْهُم
مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُم مَن صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً ﴿۵۵﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ
نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا ٱلْعَذَابَ إِنَّ ٱللهَ كَانَ عَزِيزاً
حَكِيماً ﴿۵۶﴾ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاً ظَلِيلاً ﴿۵۷﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای متعال اندکی از احوال کافران را در آخرت بازگو کرد و آن این که آنها آرزو می‌کنند زمین آنها را فرو بلعد، و نمی‌توانند سخنی را کتمان کنند، پشت سر آن کفر و انکار و تکذیب آیات خدا را از طرف یهود بیان کرد. سپس قسمتی از عقاید دروغین و نادرست اهل کتاب را برخواند، و آزار مداوم در جهنم آنان را یادآور شد.

معنی لغات: ﴿**راعنا**﴾ مراقب و ناظر ما باش. کلمه‌ایست در عبری برای سبّ و ناسزاگویی به‌کار می‌رود، یهود آن را به‌کار می‌بردند و از آن معنی رعونت یعنی ابلهی را قصد می‌کردند. ﴿**أقوم**﴾ میزان‌تر و درست‌تر. ﴿**نطمس**﴾ طمس: به معنی محو و زایل کردن و از بین بردن اثر چیزی است. ﴿**فتیلا**﴾ فتیل عبارت است از رشته‌گونه‌ای که در شکاف وسط هسته‌ی خرما قرار دارد. ﴿**الجبت**﴾ نام بت است. بعداً برای تعبیر از هر باطلی به‌کار رفته است. ﴿**الطاغوت**﴾ هر معبودی غیر از خدا؛ سنگ باشد یا انسان یا

شیطان، طاغوت است. و برخی می‌گویند: نام شیطان است. ﴿نقیراً﴾ خالی است که بر پشت هسته‌ی خرما قرار دارد. ﴿نصلیهم﴾ داخل می‌کنیم آنان را.

سبب نزول: روایت شده است که ابوسفیان به کعب‌بن اشرف ـ یکی از احبار یهود ـ گفت: تو انسانی درس خونده و عالم هستید کتاب می‌خوانید و می‌فهمید، و ماکه بیسواد هستیم چیزی نمی‌دانیم آیا راه ما درست است یا راه محمد؟ اشرف گفت: دینتان را به من بگویید. ابوسفیان گفت: ما برای حاجیان شتر کوهان‌دار ذبح می‌کنیم و به آنها آب می‌دهیم، از مهمان، مهمان‌نوازی به عمل می‌آوریم و خانه‌ی پروردگار خود را تعمیر و آباد می‌کنیم. و محمّد دین پدران را رها کرده و صله‌ی‌رحم را قطع می‌کند! اشرف گفت: دین شما از دین او بهتر است. به خدا قسم شما بر راه درست‌تر از او قرار دارید. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿ألم تر إلی الذین أوتوا نصیباً من الکتاب﴾[1] را نازل کرد.

تفسیر: ﴿ألم تر إلی الذین أوتوا نصیبا من الکتاب﴾ استفهام از شگفتی حال آنان و برحذر داشتن از دوستی با آنها، می‌باشد؛ یعنی ای محمد! آنان را نگاه نمی‌کنی که نصیبی از کتاب تورات دارند که عبارتند از: احبار یهود. ﴿یشترون الضلالة﴾ گمراهی را بر هدایت ترجیح می‌دهند وکفر را بر ایمان برتری می‌دهند. ﴿و یریدون أن تضلوا السبیل﴾ می‌خواهند ای اهل ایمان! شما از راه حق منحرف وگمراه و مانند آنها بشوید. ﴿و الله أعلم بأعدائکم﴾ خدا از دشمنی و کینه‌ورزی یهودیان گمراه آگاهتر است، پس شما از آنان برحذر باشید! ﴿و کفی بالله ولیّاً و کفی بالله نصیراً﴾ بس است که خدا یار و یاور و سرپرست امور شما باشد. پس فقط به او اطمینان و اعتماد کنید، و همو در مقابل نیرنگ و حیله‌ی آنها شما را کفایت می‌کند. سپس زشتیهای یهودِ نفرین شده را خاطر نشان ساخته و گفته است: ﴿من الذین هادوا یحرّفون الکلم عن مواضعه﴾ از میان یهودیان گروهی هستند که سخنان

۱ـ اسباب نزول، ص ۸۹ و طبری ۴۶۸/۸.

خدا را در تورات تغییر داده‌اند و آن را از روی عمد به عکس منظور خدا تفسیر می‌کنند، آنان اوصاف حضرت محمدﷺ و احکام رجم و غیره را تغییر داده‌اند. ﴿و یقولون سمعنا و عصینا﴾ و وقتی تو آنها را به ایمان دعوت می‌کنی می‌گویند: سخنانت را شنیدیم و از فرمانت سرباز زدیم، مجاهد گفته است: ای محمد! آنچه را که بیان کردی شنیدیم، اما از تو اطاعت نمی‌کنیم. و این بیانگر اوج کفر و عناد آنها است. ﴿و اسمع غیر مسمع﴾ آنچه ما می‌گوییم آن را بشنو تا شنوا شوی. سخن دو پهلو است هم احتمال نیکی و خیر را می‌دهد هم بدی و شر را. در اصل برای خیر است؛ یعنی بد را نشنوی، اما یهودیان ناپاک از آن دعای شر پیامبرﷺ را کرده‌اند؛ یعنی خدا تو را ناشنوا کند، دعای کر شدن یا مرگ است. ﴿و راعنا﴾ و در اثناء سخن می‌گویند: ﴿راعنا﴾، کلمه‌ای است برای سبّ به معنی حماقت و ابلهی است. آنها پیامبر را مسخره و استهزا می‌کردند، با او دو پهلو سخن می‌گفتند، و از آن قصد ناسزا و اهانت می‌کردند و به ظاهر احترام و شرف را نشان می‌دادند، از این رو خدا فرمود: ﴿لیّاً بألسنتهم و طعنا فی الدین﴾ از حق منحرف شدن و به باطل گرویدن و خلل وارد کردن به اسلام را قصد می‌کردند. ابن عطیه گفته است: همین امر امروزه نیز در میان یهودیان موجود است، دیدم آنان فرزندان کوچک خود را چنان بار می‌آورند، و آنان را وادار می‌کنند مطالبی را در گفتگو با مسلمانان حفظ کنند که به ظاهر احترام‌آمیز باشد و در باطن تحقیرآمیز. ﴿ولو أنهم قالوا سمعنا و أطعنا﴾ اگر به عوض گفتن «سمعنا و عصینا» می‌گفتند: «سمعنا و أطعنا». ﴿و اسمع و انظرنا﴾ و به جای گفتن «غیر مسمع و راعنا»، اگر یهود می‌گفتند: «و اسمع و انظرنا». و اگر به عوض آن سخنان زشت، گفتاری لطیف و نرم به زبان می‌آوردند، ﴿لکان خیرا لهم﴾ چنان سخنانی در نزد خدا برای آنان بهتر و عادلانه‌تر بود. ﴿ولکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون إلا قلیلاً﴾ یعنی خدای توانا به خاطر کفر قبلی آنها، آنان را از هدایت و رحمت دور کرده است، پس جز تعداد قلیلی ایمان نمی‌آورند. زمخشری گفته است: «فلا یؤمنون إلاّ قلیلا» یعنی ایمانی

ضعیف و ناتوان و بی‌اهمیت که عبارت است از ایمان آنها به بعضی از کتب و بعضی از پیامبران. سپس خدای تعالی آنان را تهدید کرده است که چشمانشان را کور و حواسشان را نابود می‌کند و فرموده است: ﴿یا أیها الذین أوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا﴾ یعنی ای جماعت یهود! به قرآنی که برای محمد فرستاده‌ایم ایمان بیاورید. ﴿مصدقاً لما معکم﴾ یعنی تورات را تصدیق می‌کند. ﴿من قبل أن نطمس وجوهاً فنردَّها علی أدبارها﴾ یعنی قبل از این‌که حواس را اعم از چشم و بینی و ... از آنها برداریم و چهره‌ها را دگرگون کنیم. و بنا به گفته‌ی ابن‌عباس این توصیف، به هم زدن برازندگی انسان را به صورتی عظیم نشان می‌دهد.[۱] ﴿او نلعنهم کما لعنا أصحاب السبت﴾ یعنی مانند افراد شنبه آنها را مسخ کنیم. «اصحاب السبت» عبارتند از آنان که در روز شنبه از حدود خدا تجاوز کردند و در نتیجه خدا آنان را به صورت میمون و گراز درآورد. ﴿و کان أمر الله مفعولاً﴾ یعنی اگر فرمانی صادر کند قطعاً و بدون چون و چرا اجرا می‌شود. ﴿إن الله لایغفر أن یشرك به و یغفر مادون ذلك لمن یشاء﴾ یعنی خداوند شریک قراردادن را نمی‌بخشد ولی غیر از آن دیگر گناهان را از هر یک از بندگان که بخواهد می‌بخشد. ﴿و من یشرك بالله فقد افتری إثما عظیماً﴾ هرکس برای خدا شریک بیاورد، جداً مرتکب گناه بزرگی شده است. طبری گفته است: این آیه نشان می‌دهد که مرتکب گناه کبیره در اختیار خدا است اگر بخواهد او را می‌بخشد و اگر بخواهد او را کیفر می‌دهد، امّا شرک بخشودنی نیست...[۲] آنگاه خدای تعالی یادآور شده است که یهودیان با این‌که کافر بودند و کتاب را تحریف می‌کردند خود را پاک و مبری نشان می‌دادند که گفته است: ﴿ألم تر إلی الذین یزکّون أنفسهم﴾ آیا خبر آنهایی را که از خود تمجید می‌کنند و خود را به طاعت و پرهیزگاری توصیف می‌کنند به تو نرسیده

۱ـ طبری نیز همین نظر را قبول کرده است؛ چرا که می‌گوید: یعنی قبل از این‌که چشمانشان را کور کنیم و آثار آنان را از بین ببریم و چشمانشان را در پشت سرشان قرار دهیم در نتیجه به عقب برگردند.

۲ـ طبری ۸/۴۵.

است؟! استفهام برای ایجاد شگفتی از حال آنها آمده است. قتاده می‌گوید: همان دشمنان خدا یعنی یهود خود را پاک معرفی می‌کردند و می‌گفتند: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم و می‌گفتند: گناهی نداریم.[۱] ﴿نحن أبنا الله و أحباؤه﴾ ما پسران و دوستان خدا هستیم. ﴿بل الله يزكي من يشاء﴾ یعنی با خود پاک نشان دادن پاکیزه نمی‌شوند بلکه پاکیزگی از جانب خدا است و او به حقایق امور نهان آگاهتر است. بندگانی را که مورد رضایت او هستند پاک می‌کند و آنها پاک و نیک هستند؛ نه یهودیان شرور. ﴿و لايظلمون فتيلاً﴾ یعنی به اندازه‌ی فتیل به آنها ظلم نمی‌شود. فتیل نخی است که در شیار هسته‌ی خرما قرار دارد که نمونه‌ی کمی و قلّت است، مانند گفته‌ی ﴿إنّ الله لا يظلم مثقال ذرة﴾. ﴿أنظر كيف يفترون على الله الكذب﴾ این بیان شگفتی و تعجب از افترا و دروغ پردازی آنها را نشان می‌دهد. انگار می‌گوید: ای محمد! ببین آنان چگونه با پاک جلوه دادن خود و این‌که فرزندان و دوستان خدا هستند، به ساختن دروغ و نسبت دادن آن به خدا می‌پردازند؟ ﴿وكفى به إثما مبينا﴾ این افترا برای بزرگی گناه و آشکار بودن جرم آنان کافی و بس است. ﴿ألم تر إلى الذين أوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت و الطاغوت﴾ استفهام برای تعجب است و منظور از «آنهایی که بهره‌ای از کتاب به آنها داده شده است»، باز یهود است که سهم و نصیبی از تورات به آنها عطا شده و با وجود آن به بت‌ها و تمام معبودهای باطل ایمان دارند. ﴿و يقولون للذين كفروا هؤلاء أهدى من الذين آمنوا سبيلاً﴾ یعنی یهود به کفار قریش می‌گویند: راه و طریقه‌ی شما از راه محمد و یارانش بهتر است. ابن‌کثیر گفته است: به سبب نادانی و ضعف دین و طغیان کفرشان، کفار را بر مسلمانان ترجیح می‌دهند؛ چون به کتاب خدا که در دست دارند کافرند.[۲] خدای متعال از گمراهی آنان خبر داده است. ﴿أولئك الذين لعنهم الله﴾ یعنی خدا آنان را از رحمت خود رانده و

۱ـ طبری ۸/۴۵۲.

۲ـ مختصر ابن کثیر ۱/۴۰۳.

دور کرده است. ﴿و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا﴾ هر کس خدا او را از رحمت خود براند، چه کسی در مورد رهایی از عذاب خدا او را یاور و معین است و آثار نفرین یعنی عذاب را از او منع می‌کند؟ ﴿أم لهم نصیب من الملك﴾ آیا در مالکیت عالم هستی نصیبی دارند؟ و این استفهام بر سبیل انکار است؛ یعنی در ملکیت عـالم، نـصیبی نـاچیز هـم ندارند. ﴿فإذا یؤتون الناس نقیراً﴾ یعنی اگر در ملکیت عالم نصیبی داشتند بـه سـبب بخالت بیش از حدشان، حتی مقداری ناچیز را به احدی نمی‌دادند. «**نقیر**» مانند «**قتیل**» و «**قطمیر**» برای نشان دادن قلّت و کمی چیزی است. «**نقیر**» لکـه و نـقطه‌ای است بـر پشت هسته‌ی خرما. سپس از موضوع «بخل» یهود عدول کرده و به ذکر یکی دیگر از ویژگی‌های آنان که بسیار مذموم‌تر از اوصاف قبلی آنان است مـی‌پردازد و مـی‌فرماید: ﴿أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فـضله﴾ ابـن‌عباس گـفته است: در نـبوت بـه پیامبرﷺ حسادت می‌ورزیدند که از ایمان برخوردار شده‌اند، و به یاران پیامبر حسادت می‌ورزیدند که از ایمان برخوردار شده‌اند؛ یعنی به پیامبرﷺ حسادت می‌ورزیدند که فضل و نبوت از جانب خدا به او عطا شده و مایه‌ی شرف اعراب است و به مسلمانان حسادت می‌ورزند که عزت و وقار و استقرارشان در حال رشد و ازدیاد است؟ ﴿فـقد آتینا آل إبراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیمـا﴾ یعنی به پیشینیان شما از میان نسل حضرت ابراهیم نبوت و رسالت عطا کردیم و کتاب را بر آنان نازل کردیم و در کنار پیامبری و نبوت، ملک وسیع و عظیمی به آنها دادیم، از قبیل داود و سلیمان. پس برای چه به محمدﷺ حسادت می‌ورزید، و به غیر او به افرادی دیگر که خدا نعمت‌هایش را بر آنان ارزانی داده است، حسادت نمی‌ورزید؟ منظور بازداشتن یهود است از حسادت نسبت به پیامبرﷺ و یادآوری این مطلب که خداوند قبل از محمدﷺ به پیامبران آل ابراهیم نیز نعمات و برکات.وافری ارزانی داشته است. ﴿فمنهم من آمن به و منهم من صدّ عنه﴾ تعداد قلیلی از یهود به حضرت محمدﷺ ایمان آوردند، و جمعی کـثیر از آنـان از او

روگردان شدند و ایمان نیاوردند همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿فنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون﴾. ﴿وکفی بجهنم سعیرا﴾ برای کیفر عناد و کفرشان همین آتش افروخته‌ی جهنم بس است. پس خدای متعال کفار را به عذاب شدیدی که برای آنان مهیا نموده است، تهدید کرده و می‌فرماید: ﴿إن الذین کفرو بآیاتنا سوف نصلیهم ناراً﴾ آنان که به آیات ما کافر شدند آنها را در آتشی بس عظیم و هول‌انگیز خواهیم انداخت که چهره و پوست را کباب می‌کند. ﴿کلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب﴾ یعنی هر وقت پوستشان کاملاً سوخت و کباب شد، آن را به پوستی دیگر تبدیل می‌دهیم تا رنج و درد عذابشان ادامه یابد. حسن گفته است: در هر روز آتش هفتاد هزار مرتبه آنها را می‌سوزاند. هر بار که آنها را می‌سوزاند به آنان گفته می‌شود: اعاده شوید. پس به حالت قبل برگردانده می‌شوند. و ربیع گفته است: پوست هر یک از آنها به چهل ذرع می‌رسد، و اگر کوهی را در شکمش جا بدهند گنجایش آن را دارد. و هر وقت آتش پوست آنها را کباب کند، به پوستی دیگر تبدیل می‌شود. در حدیث آمده است: اهل عذاب در آتش به حدی بزرگ و ضخیم می‌شوند که فاصله‌ی بین لاله‌گوش و گردن هر یک از آنها به مسیر هفت‌صد سال می‌رسد و ضخامت پوستشان به هفتاد ذراع می‌رسد و دندانشان به اندازه‌ی کوه احد بزرگ می‌شود.[1] ﴿إن الله کان عزیزاً حکیما﴾ یعنی خدا با قدرت است که هیچ چیز از دایره‌ی اقتدارش خارج نمی‌شود و جز به عدالت، کسی را آزار و عذاب نمی‌دهد. ﴿و الذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها أبداً﴾ خبر دادن است از سرانجام و سرنوشت نیکبختان؛ یعنی آنها را به جنّاتی وارد می‌کنیم که در تمام نقاط و گوشه و کنار آن جویبارها در جریان است. و هر جا که بخواهند اقامت و سکنی می‌گزینند و دربهشت نخواهند مرد.

۱ـ امام احمد آن را در مسند خویش اخراج نموده است.

﴿لهم فيها أزواج مطهرة﴾ در بهشت همسرانی دارند که از آلودگی و آزار پاک و بی‌آلایشند. مجاهد گفته است: از ادرار و حیض و خلط بزاق و منی و زادن پاکند. ﴿و ندخلهم ظلا ظليلا﴾ یعنی سایه‌ی دایمی نه آفتاب آن را می‌برد و نه گرما و نه سرما. حسن گفته است: خداوند آنان را داخل «ظلیل» می‌کند؛ چون آنچه داخل سایه‌ی دنیا می‌شود، داخل آن نمی‌شود؛ یعنی گرما و بادگرم در آنجا نیست. و در حدیث آمده است: (در بهشت درختی هست که سوار می‌تواند یک‌صد سال در زیر سایه‌ی آن راه برود و به آخرش نرسد).(۱)

نکات بلاغی: این دسته از آیات متضمن بسیاری از فنون فصاحت و بلاغت و مدح است که در زیر به طور اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

۱- ﴿أم يحسدون الناس﴾ متضمن مجاز مرسل است. منظور از آن، حضرت محمد ﷺ است. ازباب تسمیه‌ی خاص به اسم عام است، و نشان می‌دهد که در وجود حضرت محمد ﷺ کمالات اولین و آخرین جمع شده است.

۲- در ﴿يشترون الضلالة﴾ و ﴿ليذوقوا العذاب﴾ استعاره موجود است؛ چون ذوق و چشیدن از طریق زبان صورت می‌پذیرد و استعمال آن برای درد و رنجی که بر انسان عارض می‌شود، استعاره است. و ﴿ليا بألسنتهم﴾ نیز متضمن استعاره است؛ چون «لیّ» در اصل به معنی فتیله کردن ریسمان است و برای کلامی که از آن قصد غیر ظاهرش شده باشد، استعاره است. ﴿نطمس وجوها﴾ عبارت است از مسخ چهره‌ها، و به کتابی تشبیه شده است که خط‌ها و حروفش پاک شده باشد.

۳- مقصود از استفهامی که در قالب ﴿ألم تر﴾ در دو جا مطرح شده، تعجب است.

۴- ﴿انظر كيف يفترون﴾ امر متضمن تعجب است و ﴿يفترون﴾ برای تغییر خطاب و ایجاد تنوّع و فعل مضارع «یفترون» را به‌کار برد نه فعل ماضی «افتروا» تا بر دوام و

۱- اخراج از شیخان.

استمرار دلالت کند.

۵ـ منظور از استفهام در ﴿أم لهم نصيب﴾ و ﴿أم يحسدون﴾ توبیخ و سرزنش است.

۶ـ ﴿فإذا لايؤتون الناس نقيرا﴾ متضمن تعریض است و کنایه از شدت بخل آنان است.

۷ـ ﴿وجوه ... و أدبار﴾ و ﴿آمنوا .... و كفروا﴾ متضمن طباق است.

۸ـ در ﴿نلعنهم ... و لعنا﴾، ﴿يؤتون آتاهم﴾ و ﴿ظلا ظليلاً﴾ جناس اشتقاق وجود دارد.

۹ـ در چند جا اطناب و در چند جا نیز حذف آمده است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا
بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً ﴿۵۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً ﴿۵۹﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ
آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن
يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالاً بَعِيداً ﴿۶۰﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ
وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً ﴿۶۱﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا
قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَاناً وَتَوْفِيقاً ﴿۶۲﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ
مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً ﴿۶۳﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن
رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ
الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَّحِيماً ﴿۶۴﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ
ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً ﴿۶۵﴾ وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا
أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ

خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً ﴿۶۶﴾ وَ إِذاً لآتَيْنَاهُم مِن لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً ﴿۶۷﴾ وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ﴿۶۸﴾ وَ مَن يُطِعِ اللهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً ﴿۶۹﴾ ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَ كَفَىٰ بِاللهِ عَلِيماً ﴿۷۰﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند احوال و اوضاع یهود را از قبیل حسادت و دشمنی و سرسختی و انکار بیان کرد و آزار و کیفر سخت و دردناکی را در روز آخرت برای آنان آماده کرده است، به دنبال آن، مؤمنان را به راه نیکبختی و اطاعت از خدا و پیامبر و ادای امانات و قضاوت عادلانه راهنمایی کرد. سپس به ذکر اوصاف منافقان پرداخت که باید از آن برحذر بود و دوری جست.

معنی لغات: ﴿**نعما**﴾ اصل آن نعم است؛ یعنی چه نیکو امری است که شما را بدان پند می‌دهد. ﴿**تأويلاً**﴾ سرانجام و عاقبت. ﴿**يزعمون**﴾ زعم به معنی اعتقاد است، لیث گفته است: عرب وقتی که در مورد فردی مشکوک شوند و ندانند راست گفته یا دروغ، می‌گویند: زعم فلان. و ابن درید گفته است: زعم بیشتر بر باطل اطلاق می‌شود، همچنان که در گفتار عرب آمده است: ﴿**زعموا مطية الكذب**﴾ یعنی بر اسب دروغ سوار شدند. ﴿**توفيقا**﴾ به معنی الفت و همدلی است. وفق متضاد مخالفت است. ﴿**بليغا**﴾ مؤثر. ﴿**شَجَرَ**﴾ یعنی اختلاف پیدا کرد، در نزاع فرو رفت. «شجر» (درخت) نیز از این ماده گرفته شده است؛ زیرا شاخه‌هایش در هم می‌روند. ﴿**حرجا**﴾ یعنی تنگی و شک. واحدی گفته است: حرج، به درختی گفته می‌شود که شاخه‌هایش سخت در هم می‌رود که نمی‌توان به آن رسید.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که در روز فتح مکه وقتی پیامبر ﷺ وارد مکه شد، عثمان‌بن‌طلحه درِ کعبه را بست و بر بام کعبه رفت و از تحویل دادن کلید به

پیامبرﷺ امتناع ورزید و گفت: اگر می‌دانستم پیامبر است مانعش نمی‌شدم. آنگاه حضرت علی دستش را پیچاند و کلید را از او گرفت و در کعبه را باز کرد و پیامبرﷺ وارد شد و دو رکعت نماز خواند، وقتی از کعبه بیرون آمد به حضرت علی دستور داد کلید را به عثمان‌بن‌طلحه پس بدهد و از او معذرت‌خواهی کند، عثمان گفت: زور گفتی و مرا اذیت نمودی، حالا آمده‌ای دلجویی کنی!؟ حضرت علی گفت: خدا در رابطه با تو این آیه‌ی قرآن را نازل کرده است که می‌فرماید: ﴿إن الله يأمركم أن تـؤدوا ...﴾ آیه را برایش خواند و عثمان مسلمان شد، آنگاه پیامبرﷺ گفت: ای بنی‌طلحه! کلید را برای همیشه و نسل بعد از نسل بگیرید و جز ستمکار هیچ‌کس آن را از شما نگیرد.(۱)

ب، از ابن‌عباس روایت شده است: که یک‌نفر از منافقان به نام «بشر» با یک‌نفر یهودی نزاعی پیدا کرد، یهودی گفت: به نزد پیامبرﷺ برویم تا در بین ما قضاوت کند، مرد منافق گفت: خیر، بلکه محاکمه را پیش (کعب‌بن‌اشرف) که او را طاغوت خواند ببریم، اما یهودی امتناع کرد و جز به قضاوت پیامبرﷺ راضی نشد. پیامبرﷺ حکم را به نفع یهودی صادر کرد. وقتی از خدمت پیامبرﷺ بیرون آمدند، منافق راضی نشد و گفت: قضاوت را نزد عمربن‌الخطاب ببریم، پس نزد عمر آمدند، یهودی گفت: بین من و این شخص نزاعی بود، قضاوت آن را نزد پیامبر بردیم، پیامبر حکم را به نفع من صادر کرد، اما این شخص به حکم پیامبر راضی نیست، و گمان می‌کند که تو به نفع او حکم صادر خواهی کرد، عمر به منافق گفت: آیا چنان است؟ گفت: بله. آنگاه عمر گفت: اینجا بمانید تا برمی‌گردم. عمر وارد منزل شد، شمشیرش را به خود آویخت و بیرون آمد و مرد منافق را کشت و گفت: درباره‌ی کسی که به حکم و قضاوت خدا و پیامبرش راضی نشود، چنین حکم و قضاوت می‌کنم. آنگاه آیه‌ی ﴿ألم تر إلى الذين يزعمون ....﴾(۲) نازل شد.

۱ـ فخر رازی، ۱۰/۱۳۸ و اسباب نزول، ص ۹۰. ۲ـ کشاف ۱/۴۰۶ و قرطبی ۵/۲۶۴.

تفسیر: ﴿إن الله یأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلی أهلها﴾ خطاب عام است و تمام مکلفان را شامل می‌شود و تمام حقوقِ مربوط به انسان را در بر می‌گیرد، اعم از حقوق خدا و حقوق بندگان. زمخشری گفته است: خطاب عام است همه کس و هر امانتی در برمی‌گیرد.[۱] معنی آیه چنین است: ای مؤمنان! خدا به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان مسترد دارید. ابن‌کثیر گفته است: خدای عزوجل دستور داده است که امانت به صاحبش مسترد گردد. این امر تمام امانت‌های واجب بر انسان را شامل می‌شود. اعم از حقوق خدای عزوجل و بندگان؛ از قبیل نماز و روزه و زکات و کفارات و غیره، و حقوقی که بندگان بر یکدیگر دارند؛ از قبیل امانت و سپرده.[۲] ﴿و إذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل﴾ یعنی به شما دستور می‌دهد که در بین مردم به عدالت قضاوت و حکم کنید. ﴿إن الله نعما یعظکم به﴾ خدا چه نیکو شما را اندرز می‌دهد. ﴿إن الله کان سمیعاً بصیرا﴾ شامل وعد و وعید است؛ یعنی همانا خداوند اقوال شما را می‌شنود و اعمال شما را می‌بیند. ﴿یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم﴾ یعنی ای مؤمنان! با دست‌آویزی و عمل به کتاب و سنت، فرمان خدا و پیامبرﷺ را اطاعت کنید، و چنانچه فرمانروایان مسلمان باشند و احکام و شریعت خدا را رعایت کنند، فرمان آنان را اطاعت کنید؛ زیرا اطاعت از مخلوق در معصیت جایز نیست. وگفته‌ی ﴿منکم﴾ بیانگر این است: حکامی که اطاعتشان واجب است و حتماً باید از آنها اطاعت نمود، باید در ظاهر و باطن مسلمان باشند نه مسلمان ظاهری و شکلی. ﴿فإن تنازعتم فی شيء فردوه إلی الله و الرسول﴾ و چنانچه در امری اختلاف پیدا کردید، حکم آن را در کتاب خدا و سنت پیامبرش بجویید. ﴿إن کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر﴾ یعنی اگر مؤمن واقعی هستید. این جمله شرط است و جواب آن به قرینه‌ی ماسبق حذف شده، که عبارت است از: «فردوه إلی الله و الرسول»،

۱ـ کشاف ۱/ ۴۰۵. ۲ـ مختصرابن‌کثیر ۱/ ۴۰۵.

و غرض از آن این است که مسلمانان را تشویق و تحریک کند که به کتاب خدا چنگ بزنند و از سنت رسول اکرم ﷺ پیروی کنند. عرب می‌گوید: «**إن کنت إبني فلا تخالفني**» اگر فرزند منی با من مخالفت مکن. ﴿**ذلك خير و أحسن تأويلا**﴾ یعنی رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و پیروی از آنها، برای شما بهتر و به صلاح نزدیکتر و عاقبت و انجامش نیکوتر است. سپس خدای متعال صفات منافقان را که به ظاهر ادعای ایمان می‌کنند اما قلبشان از ایمان خالیست، یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**ألم تر إلى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إليك و ما أنزل من قبلك**﴾ تعجب از وضع انسانی است که ادعای ایمان می‌کند اما به حکم خدا راضی نیست؛ یعنی ای محمد! آیا از عمل آن منافقان تعجب نمی‌کنی که گمان می‌برند به آنچه بر تو نازل شده است (یعنی قرآن) و آنچه که قبل از تو نازل شده (یعنی تورات) ایمان دارند؟! ﴿**يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت**﴾ یعنی در خصومت و نزاعشان می‌خواهند دادرسی را نزد طاغوت ببرند. ابن‌عباس گفته است: طاغوت عبارت است از: (کعب بن اشرف) که به سبب افراطش در طغیان و گردنکشی و عداوتش با پیامبر ﷺ به طاغوت موسوم شد. ﴿**و قد أمروا أن يكفروا به**﴾ و حال این‌که به آنها امر شده بود که به غیر خدا کافر شوند: ﴿**فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى**﴾ هرکس به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان بیاورد، به دست‌آویز محکم و ناگسستنی دست آویخته است. ﴿**و يريد الشيطان أن يضلهم ضلالاً بعيداً**﴾ یعنی شیطان به وسیله‌ی آنچه که برای آنان آراسته است، می‌خواهد آنها را از راه حق و هدایت منحرف نماید. ﴿**و إذا قيل لهم تعالوا إلى ما أنزل الله و إلى الرسول**﴾ اگر به منافقان گفته شود بیایید دادرسی را به کتاب خدا و پیامبر ارجاع دهیم تا به نزاعتان فیصله داده شود. ﴿**رأيت المنافقين يصدون عنك صدوداً**﴾ منافقان را می‌بینی که به سبب نفاقشان از تو به شدت اعراض می‌کنند و روگردانند. ﴿**فكيف إذا أصابتهم مصيبة بما قدمت أيديهم**﴾ وقتی خدا به سبب گناهان و اعمالشان آنها را کیفر دهد حال و وضع آنها چگونه باید

باشد، که مرتکب کفر و معاصی شده‌اند؟! آیا می‌توانند کیفر و عذاب را از خود دور کنند؟ ﴿ثم جاءوك يحلفون بالله إن أردنا إلا إحسانا و توفيقا﴾ سپس همان منافقان نزد تو آمده و از ارتکاب گناه معذرت خواستند، و به خدا قسم یاد می‌کنند که از بردن داوری به نزد غیر تو جز صلح و آشتی قصدی نداشتیم، و قصد ما رد کردن حکم تو نبود، خدای متعال آنها را تکذیب کرده و می‌فرماید: ﴿أولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم﴾ این منافقان دروغ می‌گویند و خدا از نفاق و حیله‌ای که در قلب آنها نهفته است با خبر می‌باشد و آنها قصد فریب تو را دارند، ﴿فأعرض عنهم﴾ پس به خاطر مصلحت از کیفر دادن و مجازات آنها دوری کن و از آنان اعراض نما و آگاهی خودت را در مورد آنچه که در باطن آنها قرار دارد ابراز مدار، و رازشان را برملا مساز، تا در حالت بیم و حذر باقی بمانند. ﴿و عظهم﴾ آنها را نصیحت کن و از نیرنگ و نفاق بازدار، ﴿و قل لهم في أنفسهم قولا بليغاً﴾ و با سخنانی رسا و مؤثر که به اعماق دل آنها نفوذ کند و تاریکی ضمیر آنها را روشن گرداند، آنان را نصیحت‌گو باش تا مانع عداوت و سبب جلوگیری از نفاقشان باشد. پس خدا وظایف پیامبران را بیان کرده و گفته است: ﴿و ما أرسلنا من رسول إلا ليطاع بإذن الله﴾ هیچ پیامبری را مبعوث نکرده‌ایم جز برای این‌که به اذن خدا از او اطاعت شود، پس اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداست و نافرمانی از او نافرمانی از خداست. ﴿ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله﴾ اگر این منافقان در همان موقع که حکم تو را نپذیرفتند و به خود ستم روا داشتند، توبه کنان پیش تو می‌آمدند و از نفاق توبه کرده و از خدا طلب بخشودگی گناهان می‌کردند و به خطای خود اعتراف می‌کردند، ﴿و استغفر لهم الرسول﴾ و تو ای محمد! طلب بخشودگی آنان را می‌کردی و از خدای متعال می‌خواستی از سر تقصیر آنان درگذرد، ﴿لوجدوا الله تواباً رحيماً﴾ پی می‌برند که دایره‌ی پذیرش توبه از جانب خدا و رحمت و مهرش نسبت به بندگانش وسیع است. سپس خدای متعال راه ایمان را به آنان بنمود و فرمود: ﴿فلا و ربك لايؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم﴾

لام برای تأکید قسم است؛ یعنی ای محمد! قسم به خدایت تا تو را در بین خود حَکَم قرار ندهند، و در مورد اختلافات و نزاعشان به قضاوت و حکم تو رضایت ندهند، مؤمن و مسلمان نخواهند شد. ﴿ثم لایجدون فی أنفسهم حرجا مما قضیت و یسلّموا تسلیماً﴾ سپس علاوه بر این زمانی ایمان دارند که در دل خود از قضاوت تو احساس ناخشنودی نکنند و به قضاوتت کاملاً گردن نهند و اعتراض و نزاعی نداشته باشند. پس حقیقت ایمان عبارت است از: فروتنی و تسلیم شدن در مقابل خدا و رسول او و پذیرفتن حکم دین. ﴿ولو أنا کتبا علیهم أن اقتلوا أنفسکم أو اخرجوا من دیارکم﴾ اگر بر این منافقان تکالیف سخت و طاقت‌فرسایی مقرر می‌داشتیم که بر پیشینیان قرار داده بودیم و به آنها امر می‌کردیم که خود را بکشند یا از وطن خارج شوند همان‌طور که بر بنی‌اسرائیل مقرر شد، ﴿ما فعلوه إلا قلیل منهم﴾ به سبب ضعف ایمان، جز تعدادی کم آن را اجابت نمی‌کردند و به آن تسلیم نمی‌شدند. ﴿ولو أنهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم و أشد تثبیتاً﴾ اگر آنچه را انجام می‌دادند که به آنها امر شده بود از قبیل اطاعت از خدا و پیامبر، برای دنیا و آخرت آنها بهتر بود و ایمان آنان را بیشتر محکم و تثبیت می‌کرد، و بیشتر آنان را از گمراهی و نفاق دور می‌نمود. ﴿و إذاً لآتیناهم من لدنا أجرا عظیماً﴾ آنگاه آنان را به راه راست هدایت می‌کردیم که به بهشت منتهی می‌شود. سپس خدای متعال نتیجه و ثمره‌ی اطاعت از خدا و پیامبر را خاطرنشان ساخته و فرموده است: ﴿و من یطع الله و الرسول فأولئك مع الذین أنعم الله علیهم﴾ هر کس دستورات و اوامر خدا و پیامبر را عملی کند و از منهیّات اجتناب ورزد، خدای توانا، او را در منزلگاه شرف و کرامت مستقر خواهد کرد، آن منزلگاه ابدی که همراه نزدیکان بارگاه است، حق برای همیشه در آن خواهد ماند. ﴿من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین﴾ یعنی با دارندگان مقام و منزلت عالی در آخرت که عبارتند از: پیامبران پاک طینت و صدیقین که یاران بافضیلت پیامبران می‌باشند و شهیدان نیکو سیرت که عبارتند از: افرادی که در کنار پیامبر ﷺ در راه خدا

جنگیدند و جان باختند، و بالاخره با بقیه‌ی بندگان صالح خدا. ﴿و حسن أولئك رفيقاً﴾ یعنی چه نیکوست رفاقت و همصحبتی با آنها! از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفته است: از پیامبرﷺ شنیدم که در حال احتضار این آیه را می‌خواند: ﴿مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين﴾ پس دریافتم که همان خیر است.[1] ﴿ذلك الفضل من الله﴾ یعنی اجر و پاداش عظیمی که به مطیعان عطا می‌شود، فقط از سرچشمه‌ی فضل و کرم خدا نشأت می‌گیرد. ﴿وكفى بالله عليما﴾ و بس است که خدا از حال مطیعان و فرمانبرداران آگاه باشد و مستحقان فضل و احسان را بشناسد.

نکات بلاغی: آیات شریف متضمن انواع فنون فصاحت و بلاغت می‌باشند که به طور مختصر در زیر می‌آید:

۱ـ منظور از استفهام در ﴿ألم تر إلى الذين يزعمون﴾ تعجب است.

۲ـ به منظور تجلیل از مقام پیامبر التفات به‌کار رفته: ﴿استغفر لهم الرسول﴾ و فعل به صورت غایب آمده است و گرنه می‌بایست بگوید: ﴿إستغفرت لهم﴾.

۳ـ به منظور اهمیت دادن به قضیه و تأکید و بذل توجه و دقت در اجرای دستور خدا، امر را به صورت اخبار آورده و در اول آن ﴿إن﴾ را قرار داده است که بیانگر اثبات و تحقق می‌باشد و گفته است: ﴿إن الله يأمركم﴾.

۴ـ ﴿يضلهم ضلالا﴾، ﴿قل لهم... قولا﴾، ﴿يسلموا تسليما﴾ و ﴿يصدون... صدوداً﴾ متضمن جناس مغایرند.

۵ـ در ﴿فيما شجر بينهم﴾ استعاره مقرر است. شاخه‌های مشتبک و متراکم را برای نزاع و کشمکش‌های گفتاری استعاره گرفته است. در واقع محسوس را برای معقول به استعاره آورده است.

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۴۱۱.

۶ـ در ﴿إن الله یأمرکم﴾، ﴿إن الله نعما یعظکم﴾ و ﴿إن الله کان سمیعا﴾ به منظور ایجاد هیبت در دل‌ها، اسم خدا تکرار شده است.

۷ـ در بعضی مواضع اطناب و حذف نیز به چشم می‌خورد.

فواید: از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که یک‌نفر نزد پیامبر ﷺ آمد و اظهار داشت: یا رسول الله! تو را از خودم و خانواده‌ام بیشتر دوست دارم، در منزل ما یاد و ذکرت ورد زبان من است، تاب نمی‌آورم و به خدمتت می‌آیم تا به رخسار زیبای شما نگاه کنم، وقتی مرگ خود و شما را به یاد می‌آورم، می‌دانم تو وارد بهشت می‌شوی و در زمره‌ی پیامبران بزرگوار و در مَنزلت والا قرار می‌گیری و من اگر داخل بهشت هم بشوم می‌ترسم شما را نبینم. پیامبر ﷺ جوابش را نداد تا آیه‌ی ﴿و من یطع الله و الرسول فأولئك...﴾ نازل شد.[1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انفِرُوا جَمِيعاً ﴿٧١﴾ وَ إِنَّ مِنكُمْ
لَمَن لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَعَهُمْ شَهِيداً ﴿٧٢﴾ وَ لَئِنْ
أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَم تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَالَيْتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً
عَظِيماً ﴿٧٣﴾ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ وَ مَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ
اللهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ﴿٧٤﴾ وَ مَا لَكُمْ لاَتُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ
الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ
أَهْلُهَا وَ اجْعَل لَنَا مِن لَدُنْكَ وَلِيّاً وَ اجْعَلْ لَنَا مِن لَدُنكَ نَصِيراً ﴿٧٥﴾ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي

۱ـ اخراج از ابن مردویه.

سَبِيلِ ٱللهِ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ ٱلشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ
ٱلشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً ﴿٧٦﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا ٱلصَّلاَةَ وَ آتُوا ٱلزَّكَاةَ
فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ ٱلنَّاسَ كَخَشْيَةِ ٱللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا
لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا ٱلْقِتَالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ ٱلآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ ٱتَّقَىٰ
وَ لاَتُظْلَمُونَ فَتِيلاً ﴿٧٧﴾ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِن تُصِبْهُمْ
حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِندِ ٱللهِ وَ إِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِن عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِندِ ٱللهِ
فَمَالِ هٰؤُلاَءِ ٱلْقَوْمِ لاَيَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ ٱللهِ وَ مَا أَصَابَكَ
مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَ كَفَىٰ بِٱللهِ شَهِيداً ﴿٧٩﴾ مَن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ
أَطَاعَ ٱللهَ وَ مَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً ﴿٨٠﴾ وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنْ عِنْدِكَ
بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ ٱلَّذِي تَقُولُ وَ ٱللهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى ٱللهِ وَكَفَىٰ
بِٱللهِ وَكِيلاً ﴿٨١﴾ أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخْتِلاَفاً كَثِيراً ﴿٨٢﴾
وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ ٱلأَمْنِ أَوِ ٱلْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَ إِلَىٰ أُوْلِي ٱلأَمْرِ مِنْهُمْ
لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلاَ فَضْلُ ٱللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ ٱلشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً ﴿٨٣﴾
فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ ٱللهِ لاَتُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَسَى ٱللهُ أَن يَكُفَّ بَأْسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا
وَ ٱللهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلاً ﴿٨٤﴾ مَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُن لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَن يَشْفَعْ
شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً ﴿٨٥﴾ وَ إِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا
بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ ٱللهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً ﴿٨٦﴾ ٱللهُ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ
يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ لاَرَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللهِ حَدِيثاً ﴿٨٧﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال انسان را از نفاق و منافقین برحذر داشت و دستور اطاعت از اوامر خدا و پیامبر را داد، در اینجا فرمان

انجام دادن بزرگترین طاعات و عبادات را صادر می‌نماید که عبارت است از جهاد در راه خدا به منظور اعلای دستوراتش و احیای دینش. همچنین دستور داده است که مسلمانان در حالت آماده باش باشند و هوشیاری و آمادگی خود را حفظ کنند، تا با حملات غافلگیر کننده‌ی دشمنان مقابله نمایند. سپس حال و وضع متخلفین از جهاد و منافقان، آن تضعیف کنندگان اراده و همّت‌ها را بیان کرده و مؤمنان را از آنان برحذر داشته است.

معنی لغات: **﴿ثبات﴾** جمع ثبة به معنی جماعت است؛ یعنی گروه گروه. **﴿بروج﴾** جمع برج به معنی بنای مرتفع و قصر بزرگ است. در اینجا منظور دژ و قلعه است. **﴿مشيّدة﴾** بلند. **﴿بيّت﴾** شبانه امر را تدبیر کرد. بیات یعنی آمدن دشمن در موقع شب. عرب می‌گویند: أمرٌ بُيّتَ بِلَيْلٍ: این کاری است که در شب اجرا و عملی شده است. **﴿أذاعوا به﴾** آن را شایع و پخش کردند. **﴿يستنبطونه﴾** یعنی آن را استخراج می‌کنند. از «**استنبطت الماء**» یعنی آن را استخراج کردم. استنباط احکام از کتاب و سنت، به معنی استخراج آن است. **﴿حرّض﴾** تحریض به معنی تشویق و ترغیب نمودن کسی است بر انجام کاری. **﴿تنكيلا﴾** به معنی عذاب دادن است. نکال به معنی عذاب است. **﴿كفل﴾** سهم و نصیب، و بیشتر در شرّ به‌کار می‌رود. **﴿مقيتا﴾** مقتدر و توانا. «أقات على الشئ» یعنی بر انجام آن چیز توانا بود. شاعر گفته است:

و ذی ضِغنٍ کففت النفس عنه　　　وكـنتُ عـلى مسـاءته مـقيتا

«چه بسیار خود را از رویارویی با آدم‌های کینه‌توز بازداشتم در حالی که قدرت و توان برخورد با کارهای زشت آنان را داشتم».

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که عبدالرحمن بن عوف و چند نفر از یارانش در مکه به خدمت پیامبر ﷺ آمده و گفتند: یا رسول الله! زمانی که ما مشرک بودیم از عزت فراوانی برخوردار بودیم اما وقتی که ایمان آوردیم ذلیل و خوار شدیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: به من دستور عفو داده شده است، پس با این قوم ـ قریش ـ نجنگید،

وقتی خدا او را به مدینه رهسپار کرد، دستور قتال را به او داد، اما آنها از قتال دست نگه داشتند، آنگاه آیه‌ی ﴿ألم تر إلی الذین قیل لهم کفّوا أیدیکم ...﴾ نازل شد.(۱)

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا خذوا حذرکم﴾ ای مؤمنان! از دشمنانتان برحذر باشید و خود را برای مقابله با آنان آماده کنید. ﴿فانفروا ثباتٍ أو انفروا جمیعاً﴾ به صورت دسته‌های متفرق و گروههای سازمان یافته و یا به صورت سپاهی انبوه، به جهاد بروید. پس خدا آنها را مخیر کرده که به صورت متفرق یا دسته جمعی به جهاد بروند. ﴿و إن منکم لمن لیبطّئن﴾ در میان شما هستند افرادی که رفتن به جهاد را سخت می‌دانند و از آن تخلف می‌ورزند. منظور از آنها منافقان است که به ظاهر و به خیال خود، خود را مؤمن جا زده بودند. ﴿فإن أصابتکم مصیبة﴾ اگر با کشته شدن یا شکست مواجه شدید، ﴿قال قد أنعم الله علی إذ لم أکن معهم شهیداً﴾ همان منافق می‌گوید: از فضل و کرم‌خدا بود که در جنگ با آنها حضور نیافتم و گرنه منهم کشته می‌شدم. ﴿و لئن أصابکم فضل من الله﴾ یعنی ای مؤمنان! اگر پیروزی و توفیق و غنیمت نصیبتان می‌شد، ﴿لیقولن کأن لم تکن بینکم و بینه مودّة یالیتنی کنت معهم فأفوز فوزا عظیما﴾ همین منافق پشیمان شده و با دلی پرحسرت، انگار در بین او و شما دوستی و رفاقتی نبوده و می‌گوید: ای کاش! در جهاد با آنها بودم که سهمی هنگفت از غنیمت نصیبم می‌شد. جمله‌ی ﴿کأن لم تکن﴾ معترضه است و به ضعف ایمان آنان اشاره می‌کند. و چنین محبتی صورت ظاهر را دارد نه صورت اعتقادی. پس او آرزو می‌کند با مؤمنین باشد اما نه به خاطر عزت بخشیدن و یاری نمودن دین اسلام، بلکه به خاطر کسب مال و چشم دوختن به کالای ناپایدار دنیا. بعد از این‌که خداوند به ذم افرادی پرداخت که در رفتن به جهاد در راه خدا سستی نشان دادند، به ترغیب و تشویق مؤمنان پرداخت و فرمود: ﴿فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیاة الدنیا بالآخرة﴾

۱ـ اسباب نزول ص ۹٦ و قرطبی ۲۸۱/۵.

پس از آن که مخلصانی که جان و مال خود را در راه خدا فدا می‌کنند و دنیای فانی و ناپایدار را در مقابلِ دست یافتن به آخرت جاویدان می‌دهند، باید به جهاد و قتال برخیزند. ﴿و من يقاتل في سبيل الله فيقتل أويغلب فسوف نؤتيه أجرا عظيما﴾ این وعده‌ایست مبنی بر پاداش بزرگ از جانب خدا برای کسی که در راه خدا به قتال پرداخته است. اعم از این‌که پیروز و غالب گردد یا این‌که مغلوب شود؛ یعنی آن‌که در راه خدا و برای اعلای کلمه و فرمان الله به جهاد برود، چه شهید شود یا بر دشمن چیره گردد، پاداشی بزرگ به او خواهیم داد، او در هر حال، یکی از دو نیکی را می‌یابد: یا به شهادت نایل می‌آید یا به غنیمت و پیروزی. در حدیث چنین آمده است: خداوند تضمین کرده و گفته است: کسی که به جهاد در راه خدا بپردازد و به من ایمان داشته باشد و پیامبران مرا تصدیق کند، او را وارد بهشت می‌کنم یا او را با اجر و پاداش اخروی و غنیمت جنگی به محل سکونتش بازگردانم.[1] ﴿و ما لكم لاتقاتلون في سبيل الله و المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان﴾ استفهام برای تشویق و تحریک بر جهاد است؛ یعنی ای مؤمنان! چه شده که در راه خدا به جهاد نمی‌پردازید و در راه نجات برادران مستضعف خود نمی‌جنگید که مشرکان مانع هجرت آنان شده‌اند و آنها را به ذلت و استضعاف کشانده و آزار سخت از آنان می‌چشند؟ ﴿من الرجال و النساء و الولدان﴾ بیان و توضیح مستضعفان است. ابن‌عباس گفته است: من و مادرم از جمله مستضعفان بودیم. همان کسانی که پیامبر ﷺ برایشان دعا می‌کرد و می‌گفت: بار خدایا! ولیدبن‌ولید و سلمه‌بن هشام و... را نجات بده. ﴿الذين يقولون ربنا أخرجنا من هذه القرية﴾ آنهایی که از پیشگاه پروردگار خود التماس می‌کنند که سختی را از آنان برطرف کند و می‌گویند: پروردگارا! ما را از این قریه یعنی مکه (در آن موقع سرزمین کفر بود) نجات بده؛ چون سرزمین کفر بود. پیامبر ﷺ از

۱ـ مسلم آن را اخراج کرده است.

آنجا کوچ کرد. ﴿**الظالم أهلها**﴾ به سبب کفر، ساکنانش ستمگر بودند. آنها عبارت بودند از: پیشوایان گردنکش قریش که مؤمنان را از مهاجرت منع می‌کردند و از ظهور و استقرار اسلام جلوگیری می‌نمودند. ﴿**و اجعل لنا من لدنك وليّا و اجعل لنا من لدنك نصيرا**﴾ از این سختی و تنگنا ما را نجات بده و راه خروجی به ما بنما، و از جانب خود برای ما یاور و دوستی فراهم فرما. خدا دعای آنان را مستجاب نمود که بهترین سرپرست و یار و یاور یعنی حضرت محمدﷺ را در موقع فتح مکه برای آنان قرار داد. و زمانی که حضرت محمدﷺ از مکه بیرون آمد «عتّاب‌بن اسید» را بر آنان گماشت که حق مظلوم را از ظالم گرفت. سپس خدای متعال مجاهدین را به جنگ و جهاد تشویق و ترغیب نمود: ﴿**الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله**﴾ یعنی مؤمنان به خاطر هدفی والا و مقصودی شریف یعنی نصرت دین خدا و اعتلای آیین او و برای کسب و جلب رضایتش به جهاد و قتال می‌پردازند، پس خدا سرپرست و یاور آنان است. ﴿**و الذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت**﴾ ولی کافران در راه شیطانی که مردم را به سوی کفر و طغیان فرامی‌خوانند، می‌جنگند. ﴿**فقاتلوا أولياء الشيطان**﴾ ای اولیا و دوستان خدا! با یاران و انصار و اعوان شیطان ستیز کنید که حتماً بر آنان غلبه خواهید کرد، کسی که در راه خدا و اعتلای فرمان او می‌جنگد با آنکه در راه شیطان می‌جنگد بسی تفاوت دارد، پس آنکه در راه خدا می‌جنگد همو غالب و پیروز است؛ زیرا یاور و ناصر او خداست، و آنکه در راه طاغوت می‌جنگد همو خوار و مغلوب است، لذا گفته است: ﴿**إن كيد الشيطان كان ضعيفاً**﴾ تلاش و کوشش شیطان بسیار ضعیف است تا چه رسد به مقایسه‌ی آن با قدرت خدا! زمخشری گفته است: حیله و نیرنگ شیطان در رابطه با اهل ایمان در مقایسه با مکر خدا در خصوص کافران، بسیار ضعیف و ناچیز است.[1] ﴿**ألم تر إلى الذين قيل لهم كفّوا**

۱ـ کشاف ۱/ ۴۱۴.

أيديكم و أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة﴾ ای محمد! آیا تعجب نمی‌کنی از گروهی که در مکه درخواست قتال می‌کردند اما به آنها گفته شد: دست نگه دارید و از جنگ با کفار خودداری کنید؛ چرا که هنوز زمانش فرا نرسیده است و با اقامه‌ی نماز و ادای زکات، خود را آماده کنید. ﴿فلما كتب عليهم القتال إذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله أو أشدّ خشية﴾ امّا وقتی به آنها پیشنهاد شد که به جنگ با مشرکین برخیزند، جمعی از آنان ترسیدند و کنار کشیدند و از مردم بیم و هراس داشتند، همانند ترسی که از عذاب خدا داشتند و بلکه بیشتر هم دچار خوف و هراس شدند. ابن‌کثیر گفته است: مؤمنان زمانی که در مکه بودند به اقامه‌ی نماز و ادای زکات و صبر و شکیبایی در مقابل آزار مشرکان مأمور شدند اما آنان خواهان جنگ بودند و می‌گفتند: ای کاش! به ما دستور جنگ داده می‌شد، تا کینه‌ای که در دل دارند، بر سر دشمنان دین خالی کنند. اما وقتی به آنها دستور داده شد که به آرزوی خود جامه‌ی عمل بپوشانند، بعضی از آنها ترسیدند و از روبرو شدن با مردم سخت ترسیدند.[1] ﴿و قالوا ربنا لم كتبت علينا القتال﴾ از ترس مرگ می‌گفتند: پروردگارا! چرا جهاد را بر ما فرض کردی؟ ﴿لولا أخرتنا إلى أجل قريب﴾ لولا برای تشویق است و به معنی هلا آمده است؛ یعنی چرا فرصت بیشتر به ما ندادی تا ما به اجل خود بمیریم و کشته نشویم که دشمنان از آن مسرور و شادمان گردند! ﴿قل متاع الدنيا قليل و الآخرة خير لمن اتقى﴾ ای محمد! به آنها بگو: نعمت‌های دنیا ناپایدار و نعمت‌های آخرت پایدارند، پس این متاع پایدار، برای آن‌که از خدا می‌ترسد و فرمانش را انجام می‌دهد، بهتر است. ﴿و لاتظلمون فتيلا﴾ یعنی هیچ چیز از پاداش اعمالتان کم نمی‌شود. حتی به اندازه‌ی رشته‌ای که در هسته‌ی خرما قرار دارد. در التسهیل آمده است: این آیه در مورد جمعی از یاران نازل شده است که به آنها امر شده بود به قتال

۱ـ مختصرابن‌کثیر ۱ / ۴۱۳.

متوسّل نشوند ولی آنها آرزو می‌کردند که دستور جهاد صادر شود. اما وقتی به آن مأمور شدند، ناخرسند گشتند. اما نه به خاطر شک و تردید در دینشان، بلکه به خاطر ترس و هراس از مرگ. عده‌ای می‌گویند: درباره‌ی منافقین نازل شده است که با سیاق کلام سازگارتر است.[1] ﴿**أينما تكونوا يدرككم الموت و لو كنتم فى بروج مشيدة**﴾ در هر جا که باشید بدون شک مرگ، دامن شما را می‌گیرد و شما را غافلگیر می‌کند. هرچند در قلعه‌ها و دژهای تسخیرناپذیر متحصن شوید، پس در جنگ و جهاد از مرگ نترسید. ﴿**و إن تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله**﴾ اگر به آن منافقان نصیبی از نیکی و پیروزی و غنیمت و امثال آن برسد، می‌گویند: این از جانب خدا است؛ چرا که می‌داند در وجود ما خیر مکنون است. ﴿**و إن تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك**﴾ و اگر بدی و مصیبتی از قبیل شکست و گرسنگی و امثال آن نصیب آنان بشود، می‌گویند: به سبب پیروی کردن از محمد، او چنین مصایب و بلایایی به ما روی آورده است. همان‌طور که خدا درباره‌ی قوم فرعون گفته است: اگر با بدی و بیماری مواجه شوند آن را به حساب شومی موسی و پیروانش می‌گذارند. ﴿**قل كل من عندالله**﴾ پیامبر ﷺ دستور یافت که گمان نادرست آنها را رد کند، با بیان این‌که خیر و شر عموماً از جانب خدا و به تقدیر او می‌باشد و جلو اشتباه آنان را بگیرد؛ یعنی ای محمد! به آن ابلهانِ نادان بگو: نیکی و بدی و زحمت و نعمت از جانب خدا است و جز او خالقی نیست. پس فقط او است که نفع و ضرر می‌رساند و از اراده‌ی اوست که تمام کائنات به عرصه‌ی هستی آمده است. ﴿**فمال هؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا**﴾ این قوم را چه شده است که سخن مرا نمی‌فهمند و

۱ـ التسهیل لعلوم التنزیل ۱۴۸/۱. قرطبی و ابن حیان نیز این گفته را انتخاب کرده‌اند و قول ارجح نیز همان است. در بحر آمده است: ظاهراً گویندگان این سخن عبارتند از: منافقین؛ چون خدا وقتی به چیزی فرمان می‌دهد، کسی که از ایمان خالصی برخوردار باشد از علت آن سؤال نمی‌کند. به همین جهت بعد از آن می‌گوید: (**و إن تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك**) و چنین کاری جز از منافق صادر نمی‌شود. البحر ۹۲۸/۳۱.

نمی‌دانند که تمام اشیاء در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد؟ این بخش از کلام خدا بیانگر این است که آن قوم شناخت و فهم کافی نداشته‌اند. سپس خداوند متعال حقیقت ایمان را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك﴾** تمام شنوندگان مورد خطابند؛ یعنی ای انسان! هر نعمت و احسانی را یافتی، بدان که فضل و کرمی است از جانب خدا، و این احسان و امتنان، امتحانی است از طرف او، و هر مصیبت و بلایی که به تو برسد از جانب خودت می‌باشد؛ چون خودت سبب و باعث هستی، و نتیجه‌ی عملی است که خود مرتکب آن شده و به دست خودت آن را انجام داده‌ای: **﴿و ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم و يعفو عن كثير﴾** هر مصیبتی که برایتان پیش آید، ناشی از عملی است که خود مرتکب شده‌اید و خدا از بسی از خطایا صرف‌نظر می‌کند. آنگاه خدا خطاب به پیامبرﷺ می‌فرماید: **﴿و أرسلناك للناس رسولا وكفى بالله شهيدا﴾** ای محمد! تو را به عنوان پیامبر برای عموم بشر مبعوث کردیم و به سوی آنان فرستادیم تا شرایع خدا را به آنها ابلاغ کنی و همین کافی است که خدا بر پیامبریت گواه باشد. سپس خدا مردم را به فرمانبری از پیامبر تشویق کرده و می‌فرماید: **﴿من يطع الرسول فقد أطاع الله﴾** هر کس فرمان پیامبرﷺ را اطاعت کند فرمان خدا را اطاعت کرده است؛ چون پیامبر از جانب خدا تبلیغ می‌کند. **﴿و من تولى فما أرسلناك عليهم حفيظا﴾** و هر کس از اطاعت تو سر باز زد، ای محمد! ما شما را به عنوان حافظ و نگهبان اعمال آنها و مسؤول و حسابرس آنها نفرستاده‌ایم، فقط بر تو ابلاغ واجب است. **﴿و يقولون طاعة فإذا برزوا من عندك بيّت طائفة منهم غير الذى تقول﴾** منافقان می‌گویند: ای محمد! **﴿سمعاً و طاعةً﴾** فرمانت اطاعت و اجرا می‌شود اما وقتی از پیش تو خارج می‌شوند جمعی از آنها (در جلسه‌ی شبانه) عکس آنچه که گفته‌ای عمل می‌کنند؛ یعنی از فرمانت سرپیچی می‌کنند. **﴿و الله يكتب ما يبيّتون﴾** خدا به حافظانِ اعمال دستور می‌دهد که آن را ثبت و ضبط کنند تا کیفر آن را ببینند. **﴿فأعرض عنهم و توكل على الله﴾** از آنان روی

برگردان و کار خود را به خدا محول و به او اعتماد و تکیه کن. ﴿و کفی بالله وکیلا﴾ خدا انتقام تو را از آنها می‌گیرد، و برای کسی که به خدا توکل دارد، کافی است که خدا یار و معین او باشد. آنگاه خدا منافقان را به خاطر عدم تأمل و تدبّر در فهم و درک معانی و الفاظ رسا و بلیغ قرآن مورد سرزنش قرار داده و این عمل آنان را عیب و نقصی برای آنان قلمداد کرده است؛ زیرا با تفکر و اندیشه در آن (قرآن) دلایلش متجلی و پرتو بیانش پرفروغ می‌گردد: ﴿أفلا یتدبرون القرآن﴾ آیا در فهم و درک معانی و الفاظ رسا و بلیغ قرآن تأمل و تدبر نمی‌کنند؟ ﴿و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا﴾ اگر همان‌طور که مشرکان و منافقان گمان می‌برند، این قرآن ساختگی بود، اختلاف و تناقض فراوانی را در اخبار و نظم و مبانیش می‌یافتند. اما مسلّم است که قرآن از چنان وصفی بری است، تمام اخبارش درست و نظمش کاملاً رسا و بلیغ و معانیش استوار و محکم است، و این امر دلیل آن است که از جانب حکیمی ستوده نازل شده است. ﴿و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به﴾ اگر در باره‌ی پیروزی و غنیمت یا نکبت و شکست مؤمنان خبری به منافقان برسد، آن را اشاعه می‌دهند و در هر جا درباره‌ی آن بحث و گفتگو می‌کنند و قبل از این‌که به حقیقت امر واقف شوند آن را بر ملا می‌سازند و پخش آن برای مسلمانان باعث ضرر و زیان می‌شود. ﴿و لو ردّوه إلی الرسول و إلی أولی الأمر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم﴾ اگر آنان بحث و گفتگو درباره‌ی آن امری که به آنها رسیده است، به پیامبر ﷺ یا به یاران بزرگ و اهل بصیرت وی ارجاع می‌دادند، آنان که اخبار را از پیامبر و اولی الامر دریافت می‌کنند بر آن وقوف می‌یافتند و به درستی آن را تحلیل و موشکافی می‌کردند. ﴿و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان إلا قلیلا﴾ ای مؤمنان! اگر خدا با فضل و کرم خود پیامبر ﷺ را مبعوث و قرآن را نازل نمی‌کرد، هم اکنون از شیطان پیروی می‌کردید، و هر امر زشتی را از او می‌پذیرفتید و جز تعداد اندکی از شما، همه از آن تبعیت می‌کردید. سپس دستور جهاد را به پیامبر ﷺ داد و فرمود:

﴿فقاتل فی سبیل الله لاتکلف إلا نفسك﴾ ای محمد! به منظور اعتلای دین خدا به جهاد برخیز هرچند که تک و تنها هم باشی؛ چون وعده‌ی پیروزی یافته‌ای و به تخلف منافقان اعتنا مکن و به آن اهمیت مده. ﴿و حرّض المؤمنین﴾ و مؤمنان را بر جنگ و جهاد تشجیع و ترغیب کن. ﴿عسی الله أن یکف بأس الذین کفروا﴾ این وعده‌ایست از جانب خدا در مورد کم کردن شر آنان. (عسی) از جانب خدا معنی تحقیق می‌دهد؛ یعنی شما مؤمنان را بر جهاد تحریک کن و خدا نیز شر کفار بدکار را از سر شما کم می‌کند، که در جنگ بدر و فتح مکه با شکست آنان، خدا شرّ آنها را دفع کرد. ﴿و الله أشد بأساً و أشد تنکیلا﴾ خدای متعال نیروی تسلطش بیشتر است و کیفر و عذابش بزرگتر. ﴿من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها﴾ هرکس در بین مردم به شفاعتی که با موازین شرع مطابق و موافق باشد، برخیزد سهم و نصیبی از اجر و پاداش آن را دارد. ﴿و من یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها﴾ هرکس به شفاعتی خلاف موازین شرع برخیزد، به سبب همان شفاعت سهمی از عذاب بر او مقرر است. ﴿و کان الله علی کل شيء مقیتاً﴾ یعنی خدا بر همه چیز مقتدر است. پس هرکس را مطابق عملش محاسبه و مجازات می‌کند. ﴿و إذا حیّیتم بتحیّة فحیوا بأحسن منها أو ردّوها﴾ وقتی مسلمانی به شما سلام کرد، جواب سلامش را به شیوه‌ای بهتر بگویید، یا همانند آن جوابش را بدهید. ﴿إن الله کان علی کلی شيء حسیبا﴾ خدا بندگان را بر تمام اعمالشان محاسبه می‌کند، اعم از اعمال و گناهان صغیره و کبیره. ﴿الله لا إله إلا هو لیجمعنکم إلی یوم القیامة لاریب فیه﴾ بدین‌وسیله خدا قسم یاد کرده است که بندگان را در روز معاد گرد خواهد آورد؛ یعنی خدایی که یگانه و یکتاست و به جز او معبودی به حق نیست، شما را از قبرهایتان حشر می‌کند و شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، محاسبه و محاکمه می‌کند و اول و آخر افراد بشر را برای پاداش و کیفر و حساب، در یک جا، جمع خواهد کرد. ﴿و من أصدق من الله حدیثاً﴾ این بخش از آیه به ظاهر استفهام است اما در واقع، نفی است؛ یعنی هیچ احدی از پروردگار عالمیان درست عهدتر و راست سخن‌تر نیست.

نکات بلاغی: این دسته از آیات فنون فراوانی از معانی و بیان و بدیع را در بر دارند که به اختصار در زیر می‌آید:

۱- ﴿**یشرون الحیاة الدنیا بالآخرة**﴾ متضمن استعاره است؛ یعنی فانی و ناپایداری را در مقابل باقی و پایدار می‌خرند. پس لفظ شراء را برای مبادله به استعاره گرفته است که از استعاره‌های لطیف است.

۲- ﴿**کأن لم تکن بینکم و بینه مودة**﴾ شامل اعتراض است.

۳- ﴿**یخشون الناس کخشیة الله**﴾ متضمن تشبیهِ مرسل مجمل است.

۴- در بین ﴿**الأمن و الخوف**﴾ طباق مقرر است.

۵- ﴿**أصابتکم مصیبة**﴾، ﴿**حییتم... فحیوا**﴾، ﴿**یشفع شفاعة**﴾ و ﴿**بیّت یبیّتون**﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۶- در ﴿**أفلا یتدبّرون القرآن**﴾ منظور از استفهام، انکار است.

۷- ﴿**الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت**﴾ و ﴿**من یشفع شفاعة حسنه یکن له نصیب منها و من یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها**﴾ متضمن مقابله می‌باشند. که از محسنّات بدیعی به شمار می‌آید و آن عبارت است از این‌که دو یا چندین معنی آورده شود و معنی مقابل آنها به ترتیب ذکر شود.

یادآوری: در بین ﴿**قل کل من عندالله**﴾ یعنی هر حسنه و سیئه‌ای از جانب خداست، و بین ﴿**و ما أصابك من سیئة فمن نفسك**﴾، تعارض و اختلافی وجود ندارد؛ چون مبنای آیه‌ی اول حقیقت است؛ یعنی در حقیقت خدا حسنه و سیئه را خلق و ایجاد می‌کند.اما منظور از آیه‌ی دوم این است که آدمی سبب سیّئه و حسنه بوده و او آن را کسب می‌کند همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**و ما أصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم**﴾ یا می‌توانیم بگوییم به عنوان ادب، حسنه به خدا و سیئه به بنده نسبت داده می‌شود. هر چند که همه چیز در حقیقت از اوست. ﴿**الخیر کله بیدك و الشر لیس إلیك**﴾ هر نیکی به

دست توست و شر از تو نیست. و الله اعلم.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَا لَكُمْ فِي ٱلْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَ ٱللهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُواْ مَنْ أَضَلَّ ٱللهُ
وَ مَن يُضْلِلِ ٱللهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً ﴿٨٨﴾ وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلاَ
تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللهِ فَإِن تَوَلَّوا فَخُذُوهُمْ وَ ٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
وَجَدْتُّمُوهُم وَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيّاً وَلاَ نَصِيراً ﴿٨٩﴾ إِلاَّ ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ
مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ ٱللهُ لَسَلَّطَهُمْ
عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ ٱعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَمَ فَمَا جَعَلَ ٱللهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ
سَبِيلاً ﴿٩٠﴾ سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى ٱلْفِتْنَةِ
أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِن لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ ٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُوْلَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً ﴿٩١﴾ وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ
خَطَأً وَ مَن قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُوا فَإِن
كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُم
مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَن لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً
مِنَ ٱللهِ وَ كَانَ ٱللهُ عَلِيماً حَكِيماً ﴿٩٢﴾ وَ مَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَ
غَضِبَ ٱللهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً ﴿٩٣﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ
ٱللهِ فَتَبَيَّنُوا وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ
ٱللهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِنْ قَبلُ فَمَنَّ ٱللهُ عَلَيكُم فَتَبَيَّنُوا إِنَّ ٱللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴿٩٤﴾
لاَيَسْتَوِى ٱلْقَاعِدُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَ ٱلْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ
أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ ٱللهُ ٱلْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلاًّ وَعَدَ ٱللهُ ٱلْحُسْنَىٰ

وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَاهِدِينَ عَلَى ٱلْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً ﴿۹۵﴾ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ ٱللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۹۶﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال موضع‌گیری‌های خفت‌انگیز منافقان را یادآور شد، پشت سر آن نوعی دیگر از احوال زشت آنان را خاطرنشان ساخت، آنگاه حکم قتل خطا و غیر عمد را بیان کرد و دستور داد قبل از اقدام به قتل انسانی، به اثبات حق بپردازند، تا منجر به قتل یکی از مسلمانان نشود. بعد از آن خدا مقام و منزلت والای مجاهدان را در آخرت بیان کرده است.

معنی لغات: ﴿**أركسهم**﴾ آنها را به کفر بازگرداند یا آنها را برگرداند. رکس در اصل به معنی برگشت دادن و وارونه کردن چیزی است. شاعر گفته است:

فأركسوا فی حميم النار إنهم　　　كانوا عصاةً و قالوا الأفك والزّورا[1]

«در آتش داغ زیر و رو شدند؛ چراکه آنها نافرمان بودند و افترا و دروغ می‌گفتند».

﴿**حصرت**﴾ تنگ شد، از حصر آمده و به معنی تنگ است. ﴿**السلم**﴾ تسلیم شدن، گردن نهادن. ﴿**ثقفتموهم**﴾ برخورد کردید و آنها را یافتید. ﴿**فتبيّنوا**﴾ با دلیل ثابت کنید. ﴿**أركسوا فيها**﴾ در آن زیر و رو شدند.

سبب نزول: الف؛ از زید بن ثابت روایت است: وقتی پیامبر ﷺ به قصد غزوه‌ی احد بیرون آمد، جمعی از همراهانش برگشتند، یاران پیامبر ﷺ دو گروه شدند؛ گروهی گفتند که آنها را (برگشتگان را) به قتل برسانیم و گروهی گفتند: نه. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**فما لكم في المنافقين فئتين...**﴾ را نازل کرد.

۱ـ این بیت از قصیده‌ی «لامیه‌ی»، امیة بن ابی الصلت است.

ب؛ روایت شده است که حارث بن یزید بر پیامبرﷺ بسیار سخت می‌گرفت، می‌خواست مسلمان شود، به مدینه هجرت نمود، در راه با «عیاش بن ابی ربیعه» برخورد کرد، اما عیاش نمی‌دانست که او می‌خواهد مسلمان شود، او را به قتل رساند، بدین مناسبت آیه‌ی ﴿و ما کان لمؤمن أن یقتل مؤمنا...﴾ نازل شد.(۱)

ج؛ از ابن‌عباس روایت شده است که گفت: مسلمانان با مردی ثروتمند برخورد کردند، مرد گفت: السلام علیکم، اما مسلمانان او را کشتند و اموالش را تصاحب کردند. آنگاه این آیه نازل شد: ﴿و لاتقولوا لمن ألق إلیکم السلام لست مؤمنا...﴾.(۲)

تفسیر: ﴿فما لکم فی المنافقین فئتین و الله أرکسهم بما کسبوا﴾ ای مؤمنان! چه شده که درباره‌ی منافقان دو دسته شده‌اید، بعضی از شما می‌گویند آنها را به قتل برسانیم و بعضی می‌گویند نه، آنها را نمی‌کشیم. وانگهی آنها منافقند خدا آنها را به سبب نفاق و نافرمانی، به کفر باز گردانده است. ﴿أتریدون أن تهدوا من أضل الله﴾ آیا می‌خواهید افرادی را هدایت کنید که خدا آنها را گمراه کرده است؟ استفهام در هر دو محل برای انکار و توبیخ است. و معنی آن چنین است: در مورد آنها اختلاف نداشته باشید و از آنان گمان نیکی نبرید؛ زیرا خدا به گمراهی آنان حکم کرده است. ﴿و من یضلل الله فلن تجد له سبیلاً﴾ هرکس خدا او را گمراه کرده باشد یقیناً شما برایش راهی به هدایت و ایمان نمی‌یابید. ﴿ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواءً﴾ همان منافقان آرزو می‌کردند که شما هم مانند آنها کافر شوید، و با آنها یکسان گردید و عموماً کافر شوید. ﴿فلا تتخذوا منهم أولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله﴾ با آنان از در دوستی و صداقت در نیایید و هیچ‌یک از آنان را یار و یاور نگیرید مگر این‌که ایمان بیاورند و ایمان خود را با هجرت و جهاد در راه خدا به اثبات برسانند. ﴿فإن تولوا فخذوهم و اقتلوهم حیث وجدتموهم﴾ اگر از هجرت در

۱ـ اسباب النزول ص ۹۷.

۲ـ بخاری آن را روایت کرده است.

راه خدا امتناع ورزیدند، ای مؤمنان آنان را بگیرید، و هر جا آنها را یافتند در سرزمین «حِل» باشد یا در «حرم»، آنها را به قتل برسانید. ﴿و لاتتخذوا منهم ولیا و لانصیراً﴾ از آنان درخواست یاری و نصرت نکنید و با آنان رفاقت نورزید، و در کارها از آنها همیاری نجویید. حتی اگر دست دوستی و یاری را به سوی شما دراز کنند، آن را نپذیرید. ﴿إلا الذین یصلون إلی قوم بینکم و بینهم میثاق﴾ جز آنان که به قومی پناهنده می‌شوند که با شما پیمان دارند، و با بستن پیمان و عهد به میان آنان وارد شده‌اند، پس حکم آنها هم همانند حکم آنهایی است که با آنان معاهده و پیمان بسته‌اید و نباید خونشان را ریخت. ﴿أو جاءوکم حصرت صدورهم أن یقاتلوکم أو یقاتلوا قومهم﴾ استثناء از قتل است؛ یعنی جز آنان که از جنگ با شما و جنگ با قوم خودشان دلشان تنگ شده‌اند، آنها جمعی هستند نه با شما هستند و نه علیه شما. ﴿و لو شاء الله لسلّطهم علیکم فلقاتلوکم﴾ از آثار مهر و لطف خدا است که شرّ آنها را از شما دفع کرده و اگر می‌خواست، آنها را تقویت کرده و به آنها جرأت می‌داد که با شما به جنگ برخیزند. ﴿فإن اعتزلوکم فلم یقاتلوکم و ألقوا إلیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلاً﴾ اگر متعرض شما نشدند و با شما نجنگیدند و سر تسلیم و اطاعت فرود آوردند، شما حق ندارید با آنها بجنگید. ﴿ستجدون آخرین یریدون أن یأمنوکم و یأمنوا قومهم﴾ یعنی در این میان جماعتی دیگر از منافقان را می‌یابید که با اظهار ایمان می‌خواهند خاطر شما را آسوده سازند و هنگام بازگشت به میان قومشان با ابراز کفر، می‌خواهند خاطر آنان را آرام کنند. ابوسعود گفته است: آنها جمعی از قبایل «اسد و غطفان» بودند، که وقتی به مدینه می‌آمدند، به مسلمانان پیمان و قول می‌دادند و خاطر مسلمانان را آسوده می‌کردند، و وقتی نزد قوم خود بر می‌گشتند، کافر می‌شدند و برای این‌که دل قوم خود را بدست آورند از عهد و پیمان خود منصرف می‌شدند. ﴿و کلما ردوا إلی الفتنة أرکسوا فیها﴾ هر وقت به کفر یا به جنگ و ستیز با مسلمانان دعوت می‌شدند، به سویش می‌شتافتند و به بدترین شیوه در آن فرو می‌رفتند. پس معلوم

می‌شود که آنها شرورتر از هر دشمنی هستند. ﴿**فإن لم يعتزلوكم و يلقوا إليكم السلم و يكفوا أيديهم**﴾ یعنی اگر از ستیز با شما کنار نکشیدند و در مقابل شما تسلیم و مطیع نشدند و دست از جنگ با شما برنداشتند، ﴿**فخذوهم و اقتلوهم حيث ثقفتموهم**﴾ هرجا آنها را یافتید و به آنها دسترسی و تسلط پیدا کردید، آنها را به اسارت بگیرید و به قتل برسانید. ﴿**و أولئكم جعلنا لكم عليهم سلطانا مبينا**﴾ غدر و خیانتشان را دلیل و بهانه‌ی آشکاری برای شما قرار دادیم که آنها را به اسارت درآورید یا به قتل برسانید. ﴿**و ما كان لمؤمن أن يقتل مؤمنا إلا خطأ**﴾ هیچ مؤمنی حق ندارد و نباید مؤمنی را به قتل برساند، مگر به طریق خطا و اشتباه؛ چون ایمان مانع تجاوز و تعدی است. ﴿**و من قتل مؤمنا خطأً فتحرير رقبة مؤمنة و دية مسلّمة إلى أهله إلا أن يصدّقوا**﴾ هر کس مؤمنی را به طریق خطا و اشتباه به قتل برساند، بر او واجب است که برده‌ای مؤمن آزاد کند؛ چون آزادکردنش از قید بردگی به منزله‌ی احیای او می‌باشد، و همچنین بر او واجب است دیه یا خون‌بها را به وارثان مقتول بپردازد، مگر این‌که ورثه‌ی مقتول، قاتل را بخشیده و خون‌بها را ساقط کنند. شارع بر کسی که مرتکب قتل خطا می‌شود دو امر را واجب کرده است: ۱ـ کفاره که عبارت است از آزادکردن برده‌ی مؤمن. ۲ـ دیه (خون‌بها) که عبارت است از یک‌صد شتر که بر «عاقله» واجب است. ﴿**فإن كان من قوم عدو لكم و هو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة**﴾ اگر مقتول مؤمن باشد و قومش کافر و دشمن، یعنی از محاربین باشند، فقط کفاره بر قاتل واجب است نه دیه، تا از آن علیه مسلمانان استفاده نکنند. ﴿**و إن كان من قوم بينكم و بينهم ميثاق فدية مسلّمة إلى أهله و تحرير رقبة مؤمنة**﴾ اگر کسی که اشتباهاً به قتل رسیده است از طایفه‌ی کافر باشد که با شما عهد و پیمان دارند از قبیل پیمان ذمه، در این صورت بر قاتل واجب است به خاطر حفظ عهد و پیمان، دیه را به وارث مقتول بدهد، و نیز واجب است برده‌ی مؤمن آزاد کند. ﴿**فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين توبة من الله**﴾ هرکس برده را نیافت، واجب است دو ماه پشت سر هم به جای آزادکردن برده روزه بگیرد، خدا این را

به منظور پذیرفتن توبه برای شما مقرر فرموده است. **﴿وکان الله علیما حکیما﴾** خدا به خلق خود آگاه و در تشریع و قانونگذاری حکیم است.

سپس خداوند متعال حکم قتل عمد و گناه زشت آن و کیفر سختش را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها﴾** کسی که عمداً به کشتن فردی مؤمن اقدام کند و نیز بداند او مؤمن و مسلمان است، کیفرش جهنم ابدی است که برای همیشه در آن خواهد ماند. در نزد جمهور این کیفر بر حالتی حمل می‌شود که قاتل، قتل مؤمن را حلال بداند، و همان‌طور که ابن‌عباس گفته است در صورت حلال دانستن قتل مؤمن کافر می‌شود.[1] **﴿و غضب الله علیه و لعنه وأعد له عذابا عظیما﴾** قهر و غضب وکینه‌ی شدید خدا و دوری از رحمت خدا نصیبش می‌شود. و عذاب سخت آخرت را خواهد دید. **﴿یا أیها الذین آمنوا إذا ضربتم فی سبیل الله فتبیّنوا﴾** ای مؤمنان! هر وقت به جهاد در راه خدا و دشمنان دین بیرون رفتید، تحقیق کنید و دلیل قاطع بیابید و در قتل عجله به خرج ندهید تا مؤمن وکافر برایتان به طور یقین مشخص و معلوم شود. **﴿و لاتقولوا لمن ألقی إلیکم السلام لست مؤمنا﴾** به کسی که بر شما سلام می‌کند، نگویید مؤمن نیستی و این سخن را به خاطر بیم و هراس از مرگ به زبان آورده‌ای، آنگاه او را به قتل برسانید. **﴿تبتغون عرض الحیاة الدنیا﴾** و در چنین حالی هدفی دنیائی را دنبال می‌کنید، که حطامی ناپایدار و فناپذیر است. **﴿فعند الله مغانم کثیرة﴾** نزد خدا بهتر از آن موجود است که عبارت است از پاداش فراوان و نعمت‌های بی‌حد که برایتان مهیا نموده است. **﴿کذلك کنتم من قبل فمنّ الله علیکم فتبیّنوا﴾** شما هم به همین منوال کافر بودید سپس خدا شما را به اسلام هدایت کرد و با اعطای ایمان بر شما منت نهاد. پس تحقیق کنید و دلیل بیابید تا مؤمنی را به قتل نرسانید، و حال او را با حال خود مقایسه کنید.

۱ـ به تفصیل حکم قتل در بحر ۴۲۶/۳ و مختصر ابن‌کثیر ۴۲۲/۱ مراجعه کنید.

﴿إن الله كان بما تعملون خبيراً﴾ خدا از اعمال شما آگاه است و پاداش آن را به شما می‌دهد. سپس خدای متعال از مقام رفیع مجاهدان خبر داده و گفته است: ﴿لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر أولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم﴾ آن‌که از جهاد درکنار مؤمنان بازایستاده است، باکسی که با جان و مال در راه خدا جهاد می‌کند یکسان و برابر نیست، جز آنان که عذری از قبیل نابینایی و لنگی و بیماری دارند. ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از باز ایستادگان از غزوه‌ی بدر و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر می‌توانستم به جهاد می‌رفتم. آنگاه خدا آیه‌ی (غیر أولی الضرر) را نازل کرد. ﴿فضل الله المجاهدین بأموالهم و أنفسهم علی القاعدین درجة﴾ خدا مجاهدانی را که اموال و نفس خود به خدا می‌فروشند و به جهاد می‌روند، یک درجه بر باز ایستادگان و تخلّف‌کنندگان تفضیل و برتری داده است؛ چون هر دو گروه، هم آنهایی که به جهاد رفته‌اند و هم آنهایی که به خاطر داشتن عذری از جهاد بازمانده‌اند، در قصد و نیت مساویند. همان‌طور که پیامبر ﷺ گفته است: در مدینه افرادی هستند، هر مسیری را که شما رفتید و هر دره‌ای که شما آن را پشت سر گذاشتید، آنها با شما بودند. گفتند: در حالی که در مدینه هستند با ما نیز می‌باشند ای رسول‌الله؟ گفت: بله؛ چرا که عذر آنها را حبس کرده است.[1] ﴿و کلّا وعدالله الحسنی﴾ یعنی خدا هم به مجاهدین و هم به آنهایی که به خاطر داشتن عذر از جهاد باز مانده‌اند وعده‌ی پاداش نیکوی آخرت را به آنها داده است. ﴿و فضل الله المجاهدین علی القاعدین أجرا عظیما﴾ خداوند مجاهدان را بر باز نشستگان بدون عذر، تفضیل داده و پاداش فراوان و عظیم داده است. ﴿درجات منه و مغفرة و رحمة و کان الله غفور رحیما﴾ درجاتی عطا کرده است که هر

۱ـ ابن ماجه آن را اخراج کرده است.

یک از دیگری بالاتر و والاتر است همراه با بخشودگی و مهر و رحمت. در حدیث آمده است: «در بهشت یک‌صد درجه و منزلت قرار دارد که خدا آن را برای مجاهدان آماده کرده است، و فاصله‌ی هر دو درجه به اندازه‌ی فاصله‌ی بین آسمان و زمین است.»

نکات بلاغی: این دسته از آیات فنون بیان و بدیع را در بر دارد که به طور مختصر در زیر می‌آید:

۱- **﴿فما لكم فی المنافقين﴾** و **﴿أتريدون أن تهدوا﴾** متضمن استفهام انکاری است.

۲- **﴿أن تهدوا من أضل الله﴾** و **﴿القاعدون... و المجاهدون﴾** متضمن طباقند.

۳- **﴿تكفرون كما كفروا﴾** و **﴿مغفرة... و غفورا﴾** شامل جناس مغایر است.

۴- **﴿فضل الله المجاهدين بأموالهم و أنفسهم... و فضل الله المجاهدين على القاعدين﴾** و همچنین **﴿أن يقتل مؤمنا خطأ﴾** و **﴿و من قتل مؤمنا خطأ﴾** متضمن اطناب است.

۵- **﴿إذا ضربتم فی سبيل الله﴾** متضمن استعاره می‌باشد. ضرب را برای سعی و تلاش برای جنگ با دشمنان به استعاره آورده است و سبیل را برای دین خدا به استعاره آورده است، پس استعاره‌ی «ضرب» برای جهاد و استعاره‌ی «سبیل» برای دین خدا در آن مقرر است.

۶- **﴿فتحرير رقبة﴾** شامل مجاز مرسل از اطلاق جزء، کل را اراده کرده است؛ یعنی آزادی تمام برده.

فواید: قتل عمد در نظر اسلام از بزرگترین گناهان به شمار می‌آید، از این رو کیفر آن بی‌نهایت غلیظ و سخت است. پیامبرﷺ فرمود: (هر کس حتی با نیم کلمه در کشتن مؤمنی کمک نماید، روز قیامت وقتی در حشر حاضر می‌شود بر پیشانیش نوشته شده است: از رحمت خدا بی‌بهره است).[1] و نیز در حدیث آمده است: (از بین رفتن دنیا نزد خدا از کشته شدن یک نفر مؤمن آسان‌تر است).[2] به همین جهت ابن‌عباس فتوی داده است که توبه‌ی قاتل پذیرفته نمی‌شود. أعاذنا الله من ذلك.

۱- ابن ماجه آن را اخراج کرده است. ۲- بیهقی آن را اخراج کرده است.

یادآوری: خداوند متعال در قتل خطا دستور آزاد کردن برده‌ی مؤمن را داده است، و حکمت این امر این است: وقتی یک نفر مؤمن را از زمره‌ی زنده‌ها بیرون کرد، لازم است یک نفر را نیز به زمره‌ی آزادگان در آورد؛ زیرا آزاد کردن برده از قید بردگی، در حکم زنده کردن اوست. در اسلام برده دارای حقوقی است که آزادگان در بین ملت‌های دیگر از آن برخوردار نیستند. روشن‌ترین دلیل را بر صحت این مدعا در میان فرموده‌ی خدا و رسولش می‌توان یافت آنجا که می‌فرماید: ﴿**فما الذین فُضّلوا برادّی رزقهم علی ما ملکت أیمانهم فهم فیه سواء**﴾ پیامبرﷺ نیز در مرض موتش فرمود: (نماز را اقامه کنید و هوای بردگان را داشته باشید، چیزی را به آنان تحمیل نکنید که قدرتش را ندارند). هر کس از رفتار با زنگیان (سیاه پوستان) آمریکا باخبر باشد، صدق این گفته کاملاً برایش هویدا و ثابت می‌شود. اینک ملت‌های غرب که بردگی را تحریم می‌کنند در حالی که آزادگان را به زیر یوغ بردگی می‌کشند. بردگی را منع می‌کنند، در حالی که به نام استعمار و سرپرستی دنیا گروه‌ها و ملت‌ها و طوایف را به بردگی می‌کشند. پس این تمدن خیالی و مزعوم و این مدنیّت تقلبی کجا و تمدن و صادق و بی‌غل و غش اسلامی کجا که ملت‌ها و اقوام و افراد را از قید بردگی آزاد کرد؟!

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ
فِي ٱلْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُوْلَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ
مَصِيراً ﴿٩٧﴾ إِلَّا ٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَاءِ وَٱلْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ
سَبِيلاً ﴿٩٨﴾ فَأُوْلَٰئِكَ عَسَى ٱللهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ ٱللهُ عَفُوّاً غَفُوراً ﴿٩٩﴾ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ
ٱللهِ يَجِدْ فِي ٱلْأَرْضِ مُرَاغَماً كَثِيراً وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى ٱللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ

يُدْرِكْهُ ٱلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى ٱللهِ وَكَانَ ٱللهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۱۰۰﴾ وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ
فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلاَةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ إِنَّ ٱلْكَافِرِينَ
كَانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبِيناً ﴿۱۰۱﴾ وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ ٱلصَّلاَةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُم مَعَكَ
وَلْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا
فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ
أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلاَجُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِن مَطَرٍ أَوْ كُنتُم
مَرْضَىٰ أَن تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ ٱللهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً ﴿۱۰۲﴾ فَإِذَا
قَضَيْتُمُ ٱلصَّلاَةَ فَٱذْكُرُواْ ٱللهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَ عَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا ٱطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا ٱلصَّلاَةَ إِنَّ
ٱلصَّلاَةَ كَانَتْ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً ﴿۱۰۳﴾ وَ لاَتَهِنُوا فِي ٱبْتِغَاءِ ٱلْقَوْمِ إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ
فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ ٱللهِ مَا لاَيَرْجُونَ وَكَانَ ٱللهُ عَلِيماً حَكِيماً ﴿۱۰۴﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ ٱلْكِتَابَ بِٱلْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِمَا أَرَاكَ ٱللهُ وَلاَ تَكُن لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً ﴿۱۰۵﴾ وَ ٱسْتَغْفِرِ
ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۱۰۶﴾ وَ لاَتُجَادِلْ عَنِ ٱلَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ ٱللهَ لاَيُحِبُّ مَن
كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً ﴿۱۰۷﴾ يَسْتَخْفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَ لاَيَسْتَخْفُونَ مِنَ ٱللهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا
لاَيَرْضَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَكَانَ ٱللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً ﴿۱۰۸﴾ هَاأَنْتُمْ هٰؤُلاَءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي ٱلْحَيَاةِ
ٱلدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ ٱللهَ عَنْهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ أَم مَن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً ﴿۱۰۹﴾ وَ مَن يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ
يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللهَ يَجِدِ ٱللهَ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۱۱۰﴾ وَ مَن يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ
نَفْسِهِ وَكَانَ ٱللهُ عَلِيماً حَكِيماً ﴿۱۱۱﴾ وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ ٱحْتَمَلَ
بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُبِيناً ﴿۱۱۲﴾ وَ لَوْلاَ فَضْلُ ٱللهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ وَ مَا
يُضِلُّونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ ٱللهُ عَلَيْكَ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا
لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ ٱللهِ عَلَيْكَ عَظِيماً ﴿۱۱۳﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا ثواب و پاداش مجاهدین پاک نهاد را یادآور شد، عقاب و گناه تخلّف‌کنندگان از جهاد را خاطر نشان ساخت. سپس مسلمانان را به مهاجرت از سرزمین کفر به سوی سرزمین ایمان تشویق و ترغیب کرد و نیکبختی و پاداش ناشی از آن را یادآور شد. و چون جهاد و مهاجرت موجب پیدایش بیم و هراس می‌شود، خداوند متعال کیفیت و طریقه‌ی نماز مسافر و نماز خوف را بیان فرمود. بعد از آن جالبترین و زیباترین نمونه‌ی پیروزی حق و عدالت را آورده است که تاریخ آن را ثبت نموده و آن عبارت است از رعایت عدالت در مورد یک نفر یهودی که خانواده‌ای از انصار در مدینه‌ی منوره برایش توطئه و دسیسه چیدند و او را به سرقت متهم کردند.

معنی لغات: ﴿**مراغما**﴾ گذرگاه، محل عبور. از رغام به معنی خاک مشتق است. ابن‌قتیبه گفته است: مراغم و مهاجر یک معنی دارند؛ زیرا هنگامی که یک نفر مسلمان طایفه‌اش او را مورد بی‌مهری قرار داده و او نیز از روی قهر و غضب از طایفه خود بیرون می‌رفت. مذهب را مراغم گفته‌اند و رفتن به سوی پیامبرﷺ را هجرت می‌نامند.[1] ﴿**سعة**﴾ گشایش و وسعت در روزی. ﴿**تقصروا**﴾ قصر به معنی نقص و کم کردن است. گفته می‌شود: «قصّر صلاته» یعنی چهار رکعتی را به صورت دو رکعتی خواند.[2] ﴿**تغفلون**﴾ غفلت به معنی سهو و فراموشی است، و انسان از قلت احتیاط و بیداری غافل می‌شود. ﴿**موقوتا**﴾ اوقاتش محدود و مشخص است، که جایز نیست از وقتش خارج شود. ﴿**تهنوا**﴾ ضعیف شوید. ﴿**خصیما**﴾ به معنی مخاصم و منازع است. ﴿**خوّانا**﴾ مبالغه کننده در خیانت.

سبب نزول: الف؛ از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه روایت شده است که جمعی از مسلمانان در مکه اقامت داشتند که اسلام را سبک انگاشته و آن را مسخره می‌کردند، وقتی

۱ـ تفسیر غریب قرآن ص ۱۳۴.

۲ـ قرطبی ۵/ ۳٦۰.

مشرکان در بدر بیرون آمدند، آنها را با خود آوردند و بعضی از آنان صدمه دیدند، مسلمانان گفتند: آنها مسلمان بودند و از یاران ما و به زور بیرون برده شده بودند، آنگاه آیه‌ی ﴿إن الذین توّفاهم الملائکة ظالمی أنفسهم﴾ نازل شد.(۱)

ب؛ ضمره‌ی بن قیس از مستضعفان مکه بود. او بیمار بود که خدا دستور هجرت را نازل کرده، به فرزندانش گفت: مرا حمل کنید. من مستضعف نیستم، و من راه هدایت را پیش می‌گیرم، به خدا قسم امشب را در مکه نخواهم ماند. او را بر تختی حمل کرده و بیرون بردند، در میانه‌ی راه و در محلی که «تنعیم» نام داشت درگذشت. آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد: ﴿و من یخرج من بیته مهاجرا إلی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله﴾.(۲)

ج؛ روایت شده است یک نفر از انصار به نام «طعمه بن أبیرق» از طایفه‌ی بنی ظفر، زرهی را از همسایه‌اش «قتاده ابن نعمان» به سرقت برد و آن را در کیسه‌ای که محتوی آرد بود گذاشت. آراد از سوراخ کیسه می‌ریخت، به ناچار زره را نزد یک نفر یهودی به نام «زید بن سمین» پنهان کرد، زره را نزد طعمه جستجو کردند اما آن را نیافتند و قسم خورد که آن را نبرده است و از آن خبر ندارد، او را رها کردند و رد آرد را گرفتند، تا به منزل یهودی رسیدند، زره را گرفتند اما گفت: طعمه آن را به من داده است، و جمعی از یهودیان گواهی دادند، اما جماعت بنی ظفر گفتند: پیش پیامبرﷺ برویم و از او خواستند از رفیقشان جانب‌داری کند و جمعی به بی‌گناهی طعمه و سرقت یهودی گواهی دادند، پیامبرﷺ خواست چنان حکم کند، آنگاه آیه‌ی ﴿إنا أنزلنا إلیك الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما أراك الله...﴾ را نازل نمود. طعمه به مکه فرار کرد و از دین برگشت، در مکه دیواری را سوراخ کرد که از آن به سرقت دست بزند، اما دیوار بر او فرو

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۴۲۷.

۲ـ قرطبی ۵/ ۳۴۹.

ریخت و او را کشت.[۱]

تفسیر: ﴿إن الذین توفّاهم الملائکة ظالمی أنفسهم﴾ آنان که فرشتگان جان آنها را می‌گیرند در حالی که همراه با مشرکان در سرزمین شرک به سر می‌برند و از هجرت به سوی دیار اسلام خودداری می‌ورزند، به خود ظلم روا داشته‌اند. ﴿قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الأرض﴾ یعنی فرشتگان از آنان می‌پرسند شما در دنیا چگونه به سر می‌بردید؟ این پرسش معنی توبیخ و سرزنش را می‌دهد. در جواب و در قالب عذرخواهی می‌گویند: در مکه مستضعف بودیم و از اقامه و برپا داشتن مراسم دین خود ناتوان بودیم، ﴿قالوا ألم تکن أرض الله واسعة فتهاجروا فیها﴾ یعنی فرشتگان به صورت توبیخ به آنها می‌گویند: آیا سرزمین خدا وسیع نبود که از سرزمین کفر هجرت کنید و به سرزمینی بروید که در آنجا بتوانید مراسم دین خدا را برپا دارید، همان‌طور که مهاجران به مدینه و حبشه هجرت کردند؟ خدا کیفر آنها را بیان کرده و گفته است: ﴿فأولئك مأواهم جهنم و ساءت مصیرا﴾ سرانجام و عاقبت آنان آتش است، و آن چه بد سرنوشتی است! سپس خدا افراد ضعیف و ناتوان از هجرت را استثناء کرده و گفته است: ﴿إلا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لایستطیعون حیلة و لایهتدون سبیلا﴾ اما آنان که مستضعف‌اند از قبیل مردان ناتوان و زنان و اطفال که مشرکان آنان را به استضعاف کشانده و به سبب سختی و ناتوانی از هجرت بازمانده‌اند و نمی‌توانند خود را رها سازند و راه وصول به منزلگاه هجرت را نمی‌دانند. ﴿فأولئك عسی الله أن یعفو عنهم﴾ یقیناً خدا آنان را می‌بخشد؛ چون به میل و اختیار خود هجرت را ترک نکرده‌اند. ﴿و کان الله عفواً غفورا﴾ یعنی افرادی را می‌بخشد و عفو می‌کند که دارای عذر می‌باشند. عسی در کلام خدا معنی تحقیق می‌دهد. ﴿و من یهاجر فی سبیل‌الله یجد فی الأرض مراغما کثیراً و سعة﴾ بدین ترتیب مسلمانان را بر

۱ـ ابوسعود ۱/ ۳۸۰.

هجرت تشویق کرده است؛ یعنی هر کس به خاطر دینش وطن را ترک نماید و از نیرنگ دشمنان فرار کند، محل‌های امن و وسیعی را در سرزمین خدا به فراوانی می‌یابد و دشمنان را ناامید می‌کند و رزق و روزی او گشایش می‌یابد، پس سرزمین خدا وسیع و دریچه‌ی روزی‌اش به روی بندگان باز است: ﴿یا عبادی الذین آمنوا إن أرضی واسعة و إیای فاعبدون﴾. ﴿و من یخرج من بیته مهاجرا إلی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله﴾ خدا خبر داده است که هرکس از شهر خود به قصد هجرت از سرزمین شرک بیرون برود و بخواهد دینش را حفظ کند و به سوی خدا و پیامبر برود و قبل از رسیدن به منزلگاه هجرت بمیرد، پاداش او در پیشگاه خدا محفوظ است. ﴿و کان الله غفوراً رحیما﴾ و خدا بر گناه بندگان پرده می‌کشد و نسبت به آنان مهربان است. ﴿و إذا ضربتم فی الأرض فلیس علیکم جناح أن تقصروا من الصلاة﴾ اگر به سفر تجارت یا جهاد و غیره رفتید، گناهی ندارد نماز را کوتاه کنید و نماز چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. ﴿إن خفتم أن یفتنکم الذین کفروا﴾ اگر بیم داشتید از طرف دشمنان کافر صدمه‌ای متوجه شما بشود، کوتاه کردن نماز گناهی ندارد. ذکر خوف در آیه برای شرط نیست بلکه برای بیان واقعیت است که مسافرت آنها غالباً با ترس و خوف از دشمن همراه بود؛ زیرا تعداد دشمنان زیاد بود. حدیث «یعلی بن امیه» این مطلب را تأیید می‌کند که گفته است: به عمربن خطاب گفتم: خدا می فرماید: ﴿إن خفتم﴾ در صورتی که مردم در آسایشند. گفت: آنچه تعجب تو را برانگیخته است، تعجب مرا نیز برانگیخته بود که آن را از پیامبر ﷺ سؤال کردم و ایشان فرمودند: «صدقه‌ایست که خدا به شما عطا کرده است، صدقه‌ی او را بپذیرید.» ﴿إن الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا﴾ کافران دشمن شما هستند و دشمنی خود را ابراز می‌دارند، و اشتغال شما به مناجات و عبادات خدا، آنها را از کشتن شما باز نمی‌دارد. ﴿و إذا کنت فیهم فأقمت لهم الصلاة فلتقم طائفة منهم معك و لیأخذوا أسلحتهم﴾ ای محمد! اگر در موقع نماز خوف با آنها بودی، باید گروهی از آنها به منظور رعایت

احتیاط، اسلحه‌ی خود را برداشته و به تو اقتدا کنند، وگروهی دیگر در مقابل دشمن آماده باشند و بایستند. ﴿فإذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتأت طائفة أخری لم یصلوا فلیصلوا معك﴾ وقتی گروه اول نمازشان را تمام کردند، آن گروه که نماز نخوانده‌اند بیایند و پشت سر تو نمازشان را بخوانند. ﴿و لیأخذوا حذرهم و أسلحتهم﴾ باید از دشمن برحذر بوده و آماده‌ی قتال با آنان باشند، و به همین منظور اسلحه را با خود داشته باشند. ﴿ودّ الذین کفروا لو تغفلون عن أسلحتکم و أمتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة﴾ دشمنان شما آرزو می‌کنند که شما از اسلحه و اشیای خود غافل بشوید، آنگاه ناگهان به شما حمله‌ور شوند، و یک مرتبه بر شما فشار آورند و سخت بگیرند، و در حالی که در نماز هستید شما را به قتل برسانند؛ یعنی عموماً به نماز مشغول نشوید، تا دشمن به شما دست نیابد، فقط به طوری که دستورش را دادم آن را اقامه کنید. ﴿و لاجناح علیکم إن کان بکم أذی من مطر أو کنتم مرضی أن تضعوا أسلحتکم﴾ گناهی ندارد در موقع آمدن باران یا در موقع بیماری و در حالت ضعف و ناتوانی شدید، اسلحه را حمل نکنید. ﴿وخذوا حذرکم﴾ هوشیار باشید و از دشمن خود را محفوظ بدارید و تا می‌توانید از آنان برحذر باشید. ﴿إن الله أعد للکافرین عذابا مهینا﴾ همانا خدا برای آنان عذابی سخت و خفت آور تهیه دیده است. ابن‌کثیر در این آیه از ابی عیاش زرقی روایت کرده و گفته است: با پیامبرﷺ در عسفان بودیم، مشرکان و در رأس آنها خالدبن ولید، با ما مواجه شدند ـ آنها در بین ما و قبله قرار گرفتند ـ پس پیامبرﷺ با ما نماز ظهر را اقامه کرد. گفتند: آنها در حالتی هستند که اگر به آنها حمله کنیم غافلگیر می‌شوند. آنگاه گفتند: اکنون وقت نمازشان فرا می‌رسد که آن را از جان خود و فرزندانشان بیشتر دوست دارند. ابی‌عیاش می‌گوید: در این اثنا و در فاصله‌ی بین ظهر و عصر جبرئیل این آیات را نازل کرد: ﴿و إذا کنت فیهم فأقمت لهم الصلاة﴾. سپس خدا به آنها دستور داد بعد از ختم نماز خوف، هر چه بیشتر به ذکر بپردازند و فرمود: ﴿فإذا قضیتم الصلاة فاذکروا الله قیاما و

قعودا و علی جنوبکم﴾ وقتی که نماز را سلام دادید هر چه بیشتر خدا را یاد کنید، چه در حالت قیام و چه در حال نشستن و درازکشیدن و در جمیع اوقات و حالات او را یاد کنید، باشد که شما را بر دشمن چیره گرداند. ﴿فإذا اطمأننتم فأقیموا الصلاة﴾ وقتی امنیت یافتید و ترس و هراس بر طرف شد، نماز را کامل اقامه کنید و همان صورتی که دستور دادم با خشوع، رکوع و سجود و جمیع شروط آن را به صورت کامل ادا نمایید. ﴿إن الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا﴾ یعنی نماز بر مؤمنان فرض است و اوقات معلوم و معینی دارد و تاخیر از آن جایز نیست. آنگاه خدا مؤمنان را به جهاد و تحمل و بردباری در موقع شداید تشویق و ترغیب کرده و فرموده است: ﴿و لا تهنوا فی ابتغاء القوم﴾ در تعقیب و دنبال کردن دشمن از خود ضعف نشان ندهید، بلکه به تندی آنها را دنبال کنید و با آنان بجنگید و در کمینشان بنشینید. ﴿إن تکونوا تألمون فإنهم یألمون کما تألمون و ترجون من الله ما لایرجون﴾ اگر شما از زخم و جنگ و ستیز متألم و دردمند می‌شوید، به یقین بدانید آنها نیز مانند شما دردمند و متألم می‌شوند وآنگهی شما از خدا امید پاداش و پیروزی دارید، در حالی که آنها چنان امیدی ندارند. ﴿وکان الله علیما حکیما﴾ خدا به منافع مخلوقاتش آگاه و در تشریع و تدبیرش حکیم و داناست. قرطبی گفته است: این آیه در مورد جنگ اُحد نازل شده است، که پیامبر ﷺ فرمان تعقیب مشرکان را صادر کرد، در حالی که مسلمانان زخم برداشته بودند، و فرمان داد جز شرکت‌کنندگان در نبرد هیچ کس با او خارج نشود. عده‌ای می‌گویند این امر در مورد هر جهادی جاری است.(۱) ﴿إنا أنزلنا إلیك الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما أراك الله﴾ ای محمد! ما قرآن را به حق بر تو نازل کردیم تا همان‌طور که خدا به تو وحی کرده و یاد داده است تو نیز در بین مردم حکم و قضاوت کنی. ﴿و لاتکن للخائنین خصیما﴾ از خائنان دفاع مکن و به نفع آنان به

۱ـ قرطبی ۵/ ۳۷۴.

دفاع و مجادله نپرداز. منظور از خائن (طعمه‌بن ابیرق) و گروه اوست. ﴿واستغفرالله﴾ از این‌که تصمیم گرفتی به نفع «طعمه» حکم صادر کنی و از او دفاع نمایی، از خدا طلب بخشودگی کن. ﴿إن الله كان غفورا رحيماً﴾ در حقیقت خدا بیش از حد تصور نسبت به آن‌که طلب بخشودگی می‌کند، بخشنده است. ﴿و لاتجادل عن الذين يختانون أنفسهم﴾ از افرادی طرفداری و دفاع مکن که به سبب ارتکاب معاصی، به خود خیانت می‌کنند. ﴿إن الله لايحب من كان خوّانا أثيما﴾ خدا فردی را نمی‌بخشد که در خیانت افراط می‌کند و در معاصی غرق می‌شود. ﴿يستخفون من الناس و لايستخفون من الله﴾ از ترس مردم خود را پنهان می‌کنند و از خدا که بیشتر مستحق است از او شرم داشته باشند و از عذاب و کیفرش بترسند، شرم و حیا نمی‌کنند. ﴿و هو معهم إذ يبيّتون ما لايرضى من القول﴾ خدا با آنهاست و از حال و وضع آنان آگاه است، و از آنچه که در خفا می‌اندیشند و ترتیب می‌دهند و در دل مکتوم می‌دارند، از قبیل تهمت زدن به بی‌گناه و گواهی نادرست و سوگند دروغ آگاه است. ﴿و كان الله بما يعملون محيطا﴾ یعنی هیچ چیز از اعمال آنان از دید او پنهان نمی‌ماند و گم نمی‌شود. سپس به عنوان توبیخ و سرزنش طایفه‌ی «طعمه» فرمود: ﴿هآ أنتم هؤلاء جادلتم عنهم فى الحياة الدنيا﴾ اینک شما ای جماعت! در دنیا از خائنین دفاع کردید. ﴿فمن يجادل الله عنهم يوم القيامة﴾ اما وقتی که خدا در روز قیامت آنها را به کیفر اعمال خود رساند چه کسی از آنها دفاع می‌کند؟ ﴿أم من يكون عليهم وكيلا﴾ و چه کسی دفاع از آنها را به عهده می‌گیرد و آنها را یاری می‌دهد و آنها را از انتقام خدا نجات می‌دهد؟ سپس خدا از آنان خواسته است که توبه کنند و پشیمان شوند. ﴿و من يعمل سوءًا أو يظلم نفسه﴾ یعنی هر کس عمل زشتی را انجام دهد که باعث آزار و ناراحتی دیگری بشود، از قبیل تهمت زدن به انسانی بی‌گناه، یا مرتکب عملی ناپسند بشود از قبیل دزدی و به خود ظلم کرده باشد، ﴿ثم يستغفر الله يجدالله غفورا رحيما﴾ بعد از آن پشیمان شده و از گناه خود توبه کند، خدا را با بخشندگی و مهربانی بی‌کران می‌یابد.

ابن‌عباس گفته است: خدا به وسیله‌ی نزول این آیه توبه را به طایفه‌ی «ابیرق» عرضه کرده است. **﴿و من یکسب إثما فإنما یکسبه علی نفسه و کان الله علیما حکیما﴾** یعنی کسی که به عمد مرتکب گناهی شود، کیفر و پیامد آن را خود می‌بیند. و خدا به گناهش آگاه است و در کیفرش حکمت را رعایت می‌کند. **﴿و من یکسب خطیئة أو إثما﴾** هرکس مرتکب گناه کوچک و یا بزرگی شود، **﴿ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و إثماً مبیناً﴾** سپس آن گناه را به انسانی بی‌گناه نسبت دهد و او را متهم کند، در این صورت خود جرم و گناهی آشکار مرتکب شده است. آنگاه خدا فضل و کرم خود را بر پیامبرش توضیح داده و فرموده است: **﴿و لو لا فضل الله علیك و رحمته لهمّت طائفة منهم أن یضلوك﴾** اگر خدا فضل خود را به وسیله‌ی نبوت به تو ارزانی نمی‌داد و رحمت خود را به وسیله‌ی عصمت به تو عطا نمی‌کرد، جماعتی از آنها قصد داشتند تو را از جاده‌ی حقیقت منحرف و گمراه کنند. این زمانی بود که آنها از پیامبر ﷺ می‌خواستند دوست آنان یعنی «طعمه» را از اتهام تبرئه نماید و تهمت را متوجه یهودی کند، اما خداوند جلّ جلاله بر پیامبر خود فضل و منت نهاد و او را به حقیقت امر واقف نمود. **﴿و ما یضلون إلا أنفسهم﴾** کیفر و فرجام این گمراه کردن به خود آنان بر می‌گردد. **﴿و ما یضرونك من شيء﴾** ای محمد! آنها به تو زیانی برسانند؛ چون خدا حفظ و صیانت تو را به عهده دارد. **﴿و أنزل الله علیك الکتاب و الحکمة﴾** خدا قرآن و سنت را بر تو نازل کرده است پس آنها چگونه می‌توانند تو را گمراه کنند، در حالی که خدا کتاب را بر تو نازل و حکمت را به تو وحی می‌کند و احکام را به تو ارائه می‌دهد؟ **﴿و علمك مالم تکن تعلم و کان فضل الله علیك عظیما﴾** و مطالبی را که نمی‌دانستی از قبیل شرایع و امور غیبی به تو آموخت و فضل و کرم خدا به وحی و رسالت و دیگر نعمت‌های بی‌کران، بر تو وافر و عظیم است.

نکات بلاغی: آیات شریف متضمن انواع فنون بلاغت و بیان و بدیع است که به اختصار در زیر می‌آید:

۱ـ منظور از استفهام در ﴿قالوا فیم کنتم﴾ و ﴿ألم تکن أرض الله واسعة﴾ توبیخ و سرزنش است.

۲ـ در ﴿فإذا قضیتم الصلاة﴾ از اطلاق عام قصد خاص یعنی نماز خوف را کرده است.

۳ـ در ﴿یعفو...عفواً﴾، ﴿یهاجر ... مهاجرا﴾، ﴿یختانون... خوانا﴾ و ﴿یستغفر... غفورا﴾ جناس مغایر وجود دارد.

۴ـ در ﴿توفاهم الملائکة﴾ لفظ جمع ـ ملائکه ـ را ذکر کرده و قصد مفرد از آن داشته و منظور فرشته‌ی مرگ است که برای نشان دادن بزرگی و عظمتش آن را به لفظ جمع آورده است.

۵ـ ﴿یستخفون من الناس و لایستخفون من الله﴾ متضمن طباق سلب است.

۶ـ ﴿أقیموا الصلاة إن الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا﴾ تکرار لفظ «صلاة» متضمن اطناب است و هدف نشان دادن فضل آن است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لاَ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِن نَجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ
مَن يَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ﴿١١٤﴾ وَ مَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن
بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ
مَصِيراً ﴿١١٥﴾ إِنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَ مَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ
ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً ﴿١١٦﴾ إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثاً وَ إِن يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَاناً مَرِيداً ﴿١١٧﴾ لَعَنَهُ
اللهُ وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً ﴿١١٨﴾ وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ
آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللهِ وَ مَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيّاً مِن دُونِ اللهِ فَقَدْ خَسِرَ
خُسْرَاناً مُبِيناً ﴿١١٩﴾ يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُوراً ﴿١٢٠﴾ أُوْلٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ
لاَيَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصاً ﴿١٢١﴾ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن

تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَعْدَ ٱللهِ حَقّاً وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللهِ قِيلاً ﴿۱۲۲﴾ لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ
وَلاَ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ مَن يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَ لاَيَجِدْ لَهُ مِن دُونِ ٱللهِ وَلِيّاً وَ لاَنَصِيراً ﴿۱۲۳﴾
وَ مَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَ لاَيُظْلَمُونَ
نَقِيراً ﴿۱۲۴﴾ وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ ٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ ٱتَّخَذَ
ٱللهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً ﴿۱۲۵﴾ وَ لِلهِ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ كَانَ ٱللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً ﴿۱۲۶﴾
وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي ٱلنِّسَاءِ قُلِ ٱللهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي ٱلْكِتَابِ فِي يَتَامَى ٱلنِّسَاءِ
ٱللَّاتِي لاَتُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَ ٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلْوِلْدَانِ وَ أَن تَقُومُوا
لِلْيَتَامَىٰ بِٱلْقِسْطِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللهَ كَانَ بِهِ عَلِيماً ﴿۱۲۷﴾ وَ إِنِ ٱمْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا
نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَ ٱلصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ ٱلْأَنْفُسُ
ٱلشُّحَّ وَ إِن تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴿۱۲۸﴾ وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ
ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ وَ إِن تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللهَ كَانَ
غَفُوراً رَحِيماً ﴿۱۲۹﴾ وَ إِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ ٱللهُ كُلاًّ مِن سَعَتِهِ وَكَانَ ٱللهُ وَاسِعاً حَكِيماً ﴿۱۳۰﴾ وَ لِلهِ مَا فِي
ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنِ ٱتَّقُوا ٱللهَ
وَ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلهِ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَكَانَ ٱللهُ غَنِيّاً حَمِيداً ﴿۱۳۱﴾ وَ لِلهِ مَا فِي
ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِٱللهِ وَكِيلاً ﴿۱۳۲﴾ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ وَ
كَانَ ٱللهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيراً ﴿۱۳۳﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ ٱللهِ ثَوَابُ ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْآخِرَةِ وَكَانَ
ٱللهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴿۱۳۴﴾»

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال داستان «طعمه» و جریان دزدی وی را یادآور شد که یهودی بی‌گناه به آن متهم شده بود و بستگان طعمه به دفاع از او برخاستند و علیه یک بی گناه دسیسه و توطئه چیدند، در

اینجا خدای متعال یادآور شده است که نجوی و پچ‌پچ و صحبت کردن سرّی بـر خـدا مخفی نمی‌ماند، و خدا از تدبیر و اندیشه‌ی نهانی با خبر است، و در نجوی و نهان سخن گفتن خیری مقرر نیست جز آنچه که غرض از آن اصلاح باشد. سپس یادآور شده است که مخالفت کردن با فرمان پیامبرﷺ گناهی است بس بزرگ، و مسلمانان را از شیطان و و حیله‌های او برحذر داشته است. آنگاه موضوع را به بحث درباره‌ی ستم به زنـان در مورد ارث و مهریه، تغییر داده و بر وجوب نیکی با آنها تأکید فرموده است. و به دنبال آن موضوع نشوز و نافرمانی و طریقه‌ی اصلاح بین زن و شوهر را آورده است که یا توافق حاصل می‌کنند و یا از هم جدا می‌شوند.

معنی لغات: ﴿نجواهم﴾ نجوی یعنی راز بین دو نفر، واحدی گفته است: نجوی جز در بین دو نفر صورت پذیر نیست. **﴿یشاقق﴾** به معنی مخالفت کردن است، شقاق یعنی خلاف و اختلاف همراه با عداوت؛ چون هر یک از مخالفین در شق و طرفی قرار دارد. **﴿مَریدا﴾** مرید به معنی از فرمان در رفته و متمرد است. از مادهٔ «مَرَدَ» به معنی نافرمان شده آمده است. ازهری گفته است: «مَرَدالرجل» یعنی آن مرد نافرمان شد و از اطاعت سرباز زد. **﴿فلیبتکن﴾** بتکِ به معنی قطع آمده است. «سیف با تک» یعنی شمشیر برنده. **﴿محیصا﴾** محل گریز. از «حاص» به معنی فرار کرد، آمده است. و در مثل است: «در حیص و بیص افتادند» یعنی طوری گرفتار شده‌اند که رهایی از آن ممکن نیست. **﴿خلیلا﴾** از «خلة» به معنی صفا و دوستی آمده است. ثعلب گفته است: خلیل را از این جهت خلیل نام نهاده‌اند؛ چون محبتش در قلب رسوخ کرده و جایی را از آن خالی نمی‌گذارد. بشار گفته است:

قد تخلّلتِ مسلك الروح مني　　　و به سمي الخليل خليلا[۱]

«بسان روح در من نفوذ کردی و به همین سبب خلیل را خلیل گفته‌اند».

۱ـ قرطبی ۵/ ۴۰۰.

﴿الشح﴾ بخل شدید. ﴿المعلقة﴾ زنی است نه شوهر دارد و نه طلاق داده شده است.

سبب نزول: الف؛ بعد از این‌که «طعمه بن ابیرق» دزدی کرد و پیامبر ﷺ دستور قطع دستش را داد، وی به مکه گریخت و از دین برگشت و خدا آیه‌ی ﴿**و من یشاقق الرسول من بعد ما تبیّن له الهدی**﴾[۱] را نازل کرد.

ب؛ قتاده گفته است: مؤمنان و اهل کتاب به فخر فروشی پرداختند، از جمله اهل کتاب می‌گفتند: پیامبر ما قبل از پیامبر شما بوده پس ما از شما به خدا نزدیکتر هستیم، و مؤمنان می‌گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران و کتاب ما بر سایر کتب حکم می‌کند، آنگاه آیه‌ی ﴿**لیس بأمانیکم و لا أمانیّ أهل الکتاب**» را نازل کرد.[۲]

تفسیر: ﴿**لا خیر فی کثیر من نجواهم**﴾ یعنی در بسی از آنچه که این قوم در بین خود مخفی می‌دارند و در نهان آن را نجوا می‌کنند سود و خیری نیست. ﴿**إلا من أمر بصدقة أو معروف أو إصلاح بین الناس**﴾ جز نجوی کردن در رابطه با صدقه‌ای که در پنهان داده شود، یا فرمان و امر به اطاعت خدا باشد. طبری گفته است: معروف عبارت است از هر امری که خدا دستور آن را داده یا آن را مورد تشویق قرار داده است، از جمله اعمال نیک و خیر، و اصلاح عبارت است از آشتی برقرارکردن در بین دو متخاصم.[۳] ﴿**و من یفعل ذلك ابتغاء مرضات الله**﴾ هر کس به منظور جلب رضایت خدا نیکی و معروف و اصلاح را انجام دهد و هیچ‌گونه غرض و قصدی دنیایی نداشته باشد، ﴿**فسوف نؤتیه أجرا عظیما**﴾ پاداش و ثوابی هنگفت از جانب ما خواهد یافت که عبارت است از نایل آمدن به بهشت. صاوی گفته است: تعبیر به «سوف» اشاره به این مطلب است که پاداش اعمال نیکو، در آخرت

۱ـ قرطبی ۳۸۵/۵.

۲ـ اسباب نزول ص ۱۰۴.

۳ـ طبری ۲۰۱/۹.

داده می‌شود نه در دنیا؛ چون دنیا منزلگاه پاداش نیست. **﴿و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی﴾** هرکس در مورد آنچه پیامبر از جانب خدا آورده است بعد از این‌که از طریق مشاهده‌ی معجزات حق برای وی مشخص شد و حقیقت را دریافت، با او مخالفت ورزد، **﴿و یتبع غیر سبیل المؤمنین﴾** و راه و طریقی غیر از مسلک مؤمنان را پیش گیرد و روشی غیر از روش آنان را انتخاب کند، **﴿نولّه ما تولّی و نصله جهنم﴾** او را با روش فاسدی که انتخاب کرده است رها می‌کنیم و به پاس این عمل زشت او را وارد دوزخ می‌کنیم. **﴿و ساءت مصیرا﴾** یعنی چه بد سرانجام و عاقبتی است! **﴿إن الله لایغفر أن یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء﴾** خدا گناه شرک را نمی‌بخشد، ولی برای هرکس که بخواهد گناه غیر شرک را می‌بخشاید. **﴿و من یشرك بالله فقد ضل ضلالاً بعیداً﴾** چنین فردی از طریق حق و نیکبختی سخت دور شده است. **﴿إن یدعون من دونه إلا إناثا﴾** آن مشرکان معبودهای خود را که غیر از خدا می‌باشند، فقط به اسامی مؤنث می‌نامند و آنها را به نام لات و عزی و مناة می‌خوانند. در التسهیل آمده است: عرب بت‌ها را به نام مؤنث می‌خواندند.[1] **﴿و إن یدعون إلا شیطانا مریدا﴾** جز شیطان نافرمان و متمرد که در عناد و نافرمانی و فجور بود، چیزی نمی‌پرستیدند، و آن همان ابلیسی بود که از اطاعت امر پروردگارش سر باز زده بود. **﴿لعنه الله و قال لأتّخذن من عبادك نصیبا مفروضا﴾** خدا شیطان را از رحمت خود دور و محروم کرد، آنگاه شیطان قسم خورد و گفت: قسمتی معین و معلوم از بندگانت را دچار گمراهی می‌کنم، به خاطر آنها مرا دور و محروم کردی، و من کافران و نافرمانان را به طاعت خود می‌خوانم. در صحیح مسلم آمده است: در روز قیامت خدا به آدم می‌گوید: «مستحقان آتش را برانگیز، می‌گوید: برانگیخته‌ی آتش کیست؟

۱ـ طبری ۹/ ۲۰۱ . این نظر، اختیار طبری است و گویا مقصود از مؤنث ملائکه می‌باشند همان‌طور که **(لیسمّون الملائکة تسمیه الأنثی)** مشرکان گمان بردند که فرشتگان مؤنثند و دختران خدا می‌باشند.

می‌گوید: از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر به آتش می‌روند». ﴿و لأضلنهم و لأمنینهم﴾ آنها را از راه حق و هدایت منحرف می‌کنم. و مقاصد دروغین را برایشان تهیه می‌بینم، و طول حیات و بقا را در نهاد آنها جا می‌دهم. و وانمود می‌کنم که رستاخیز و حسابی در کار نیست. ﴿و لآمرنهم فلیبتکنّ آذان الأنعام﴾ به آنها امر می‌کنم گوش حیوانات را ببرند، قتاده گفته است: یعنی گوش حیوان را شکافته و آن را علامت «بحیره» و «سائبة» قرار می‌دهند همان‌طور که در زمان جاهلیت چنان کاری می‌کردند. ﴿و لآمرنهم فلیغیرنّ خلق الله﴾ به آنها دستور می‌دهم، از طریق اخته کردن بندگان و حیوان و خالکوبی و غیره به تغییر خلق خدا دست بزنند. بعضی می‌گویند منظور از آن تغییر دین خدا است یعنی با ایجاد کفر و نافرمانی و حلال کردن حرام و یا حرام کردن آنچه خدا حلال کرده است. ﴿و من یتخذ الشیطان ولیا من دون الله﴾ هرکس از در اطاعت شیطان در آید و فرمان خدا را نادیده گیرد، ﴿فقد خسر خسراناً مبیناً﴾ یعنی دنیا و آخرتش را تباه می‌کند؛ چون راه رسیدن به آتش را در پیش گرفته است، و چه زیانی از این عظیمتر است؟! سپس خدا درباره‌ی شیطان به سخن آمده و می‌فرماید: ﴿یعدهم و یمنّیهم﴾ وعده‌ی نایل آمدن به نیکبختی را به آنها می‌دهد و آرزوهای باطل و دروغین و نادرست را برای آنان مجسم می‌کند. ابن‌کثیر گفته است: این بیان از واقعیت است؛ چون شیطان به دوستانش وعده می‌دهد و آنها را آرزومند می‌کند که در دنیا و آخرت بهره‌مند می‌شوند، اما در حقیقت دروغ و افترا به خوردشان می‌دهد.[1] ﴿و ما یعدهم الشیطان إلا غرورا﴾ شیطان جز ناروا و گمراهی چیزی به آنها وعده نمی‌دهد. ابن عرفه گفته است: غرور آن است که ظاهری فریباو باطنی زشت داشته باشد. ﴿أولئك مأواهم جهنم﴾ سرنوشت و سرانجام آنان در روز قیامت دوزخ است. ﴿و لایجدون عنها محیصا﴾ محل گریزی از آن ندارند. سپس

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۴۳۹.

خدای متعال حال و وضع نیکبختان را یادآور شده و این‌که در منزلگاه امنیت و آرامش از چه پذیرایی و کرامتی برخوردارند و فرمود: ﴿و الذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها أبدا﴾ آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را وارد باغ‌هایی می‌کنیم که در زیر درختانش نهرها جاری است، و در منزلگاه پر نعمت برای همیشه خواهند ماند. ﴿وعد الله حقا﴾ وعده‌ایست بدون شک و تردید از جانب خدا. ﴿و من أصدق من الله قیلاً﴾ چه کسی قولش از خدا درست‌تر است؟ استفهام به معنی نفی است؛ یعنی هیچ کس از خدا درست قول و درست وعده‌تر نیست. ابوسعود گفته است: منظور مخالفت و معارضه با وعده‌های دروغین است که شیطان به دوستدارانش می‌دهد و به این طریق می‌خواهد در مقابل وعده‌های صادق خدا که به اولیای خود داده است مقابله کند.[1] ﴿لیس بأمانیکم و لا أمانی أهل الکتاب﴾ ای مسلمانان! تحقق ثواب و وعده‌های خدا به میل و آرزوی شما و آرزو و خواست اهل کتاب نیست، بلکه پاداش و ثواب خدا با ایمان و عمل صالح محقق می‌شود. حسن بصری گفته است: یعنی ایمان با تمنا و آرزو محقق نمی‌شود، بلکه با تمکن و استقرار در قلب و درستی عمل محقق می‌شود. جمعی که آرزوهای دور و دراز آنها را به خود مشغول کرده و تا از دنیا می‌روند عملی نیک انجام نمی‌دهند و می‌گویند: ما حسن‌ظن به خدا داریم، آنها دروغ می‌گویند، اگر به خدا حسن‌ظن داشته باشند به عمل نیک می‌پردازند. ﴿من یعمل سوءاً یجز به﴾ هرکس مرتکب عملی ناپسند شود دیر یا زود کیفر و وبال آن را می‌بینند. ﴿و لایجد له من دون الله ولیا و لانصیرا﴾ احدی را نمی‌یابد که او را از کیفر و عذاب خدا حفظ کند و او را یاری دهد. ﴿و من یعمل من الصالحات من ذکر أو أنثی و هو مؤمن﴾ هرکس مذکر باشد یا مؤنث، مؤمن باشد و اعمال نیکو را انجام بدهد، ﴿فأولئك یدخلون الجنة و لایظلمون نقیراً﴾ خدا

۱ـ ابوسعود ۱/ ۳۸۴.

آنان را وارد بهشت می‌کند، و یک ذره از پاداش اعمال نیکشان کاسته نمی‌شود؛ چرا که پاداش‌دهنده، خدای ارحم الرحمین است. و گفته است: ﴿و هو مؤمن﴾ تا معلوم شود طاعت بدون ایمان سودی ندارد. سپس فرمود: ﴿و من أحسن دینا ممن أسلم وجهه لله﴾ دین هیچ کس از دین فردی بهتر نیست که فرمان خدا را اطاعت و شریعتش را رعایت کرده و اعمالش خالص برای خدا باشد، ﴿و هو محسن﴾ و مطیع فرمان رحمان بوده و از نواهیش اجتناب ورزد، ﴿و اتبع ملة إبراهیم حنیفاً﴾ و از دینی پیروی کند که حضرت ابراهیم خلیل بر آن بوده و آن همان دین اسلام است. ﴿و اتخذ الله إبراهیم خلیلاً﴾ خدا ابراهیم را به عنوان دوست و محبوب خود انتخاب کرد. ابن‌کثیر گفته است: ابراهیم علیه السلام به درجه‌ی «خلت» یعنی والاترین مقام محبت نایل آمد، و جز به طریق اطاعت به این مقام نایل نیامده است.[1] ﴿و لله ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ تمام آنچه در کائنات قرار دارد ملک و بنده و مخلوق اوست و در تمام آن دخل و تصرف دارد. قضایش برگشت ندارد و حکمش لغوپذیر نیست. ﴿و کان الله بکل شيء محیطاً﴾ و خداوند بر هر چیزی آگاه است و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست. ﴿و یستفتونك فی النساء﴾ در رابطه با زنان از تو سؤال می‌کنند. ﴿قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب﴾ ای محمد! به آنها بگو: آنچه را که درباره‌ی زنان سؤال کردید، خدا برایتان بیان می‌کند و درباره‌ی میراث آنها در قرآن می‌خوانید. ﴿فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهنّ ما کتب لهن و ترغبون أن تنکحوهن﴾ در مورد دختران یتیم که به خاطر مال یا جمالشان قصد نکاحشان را دارید و مهرشان را کاملا نمی‌دهید، برایتان بیان می‌کند. که خدای عزوجل از چنان عملی نهی کرده است. ابن‌عباس گفته است: در زمان جاهلیت اگر مردی سرپرستی دختری یتیم را می‌یافت، لباس را در برش می‌کرد، وقتی چنین عملی را انجام می‌داد، دیگر هیچ

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۴۴۲.

کس نمی‌توانست با او ازدواج کند، اگر زیبا روی بود و سرپرست او را دوست می‌داشت، او را به عقد خود در می‌آورد و مالش را می‌خورد، و اگر زشت روی بود، سرپرست اجازه نمی‌داد با دیگران ازدواج کند، تا می‌مرد و وارث مالش می‌شد. آنگاه خدا آن را حرام و از آن نهی کرد. ﴿**و المستضعفين من الولدان و أن تقوموا لليتامى بالقسط**﴾ در مورد مستضعفان صغیر خدا می‌گوید: حقوق آنها را ادا نمایید و در مورد مهر و میراث با دختران یتیم به عدالت عمل کنید. در زمان جاهلیت صغیران و زنان از ارث محروم بودند. می‌گفتند: چگونه مال را به انسانی بدهیم که بر اسب سوار نمی‌شود و سلاح حمل نمی‌کند و با دشمن نمی‌جنگد؟! اما خدا آنان را از این عمل باز داشت و نهی کرد. و دستور داد سهم ارث آنان را پرداخت نمایند. ﴿**و ما تفعلوا من خير فإن الله كان به عليماً**﴾ هر کاری نیک را در راستای عدالت با زنان و یتیمان انجام دهید خدا از آن آگاه است و پاداش آن را به شما می‌دهد. ابن‌کثیر گفته است: در این آیه خداوند متعال می‌خواهد مسلمانان را بر انجام دادن اعمال نیک و امتثال اوامر تحریک کند که به طور حتم پاداش آن را بدون هیچ کم و کاستی می‌یابند.[۱] سپس خداوند متعال حکم نشوز مرد را در قبال همسرش بیان کرده و گفته است: ﴿**و إن امرأة خافت من بعلها نشوزا أو إعراضا**﴾ اگر زنی فهمید یا احساس کرد که شوهرش از او روگردان است یا به خاطر زشتی یا سالخوردگی یا دل بستن به جوان‌تر و یا زیباتری، میل و رغبتی به او ندارد، ﴿**فلا جناح عليهما أن يصلحا بينهما صلحا**﴾ پس در چنین صورتی بر هیچ یک از زوجین گناهی نیست که به مصالحه و توافق اقدام کنند، برای جلب توجه مرد و به دست آوردن محبت او زن بعضی از حقوق خود از قبیل نفقه و لباس یا حق شب ماندن را اسقاط کند. ابن‌جریر از حضرت عایشه نقل کرده که گفته است: چنین مردی دارای دو زن است که یکی از آنها ناتوان یا زشت است و مرد او را دوست

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۴۴۳.

ندارد، زن می‌گوید: مرا طلاق مده و من تو را از تمامی حقوقی که بر ذمّه‌ی شما دارم حلال و آزاد می‌کنم.[1] ﴿و **الصلح خیر**﴾ یعنی صلح از طلاق و جدایی بهتر است. ﴿**و أحضرت الأنفس الشح**﴾ نفس انسان بر بخل ورزیدن خلق شده است. شح یعنی شدت بخل. زن به آسانی از حق نفقه و تمتع خود صرف‌نظر نمی‌کند، و مرد نیز به خود اجازه نمی‌دهد که حقوق زناشویی را رعایت کند، و هنگامی که به او میلی نداشته باشد و به زنی دیگر رغبت پیدا کند، راضی نیست او را نگه دارد. ﴿**و إن تحسنوا و تتقوا**﴾ اگر در برخورد با زنان نیکی را پیشه کنید و از خدا بترسید و به آنها ظلم نکنید، ﴿**فإن الله کان بما تعملون خبیراً**﴾ خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و به کاملترین نحو جزای آن را به شما می‌دهد.

سپس یادآور شده است که رعایت عدالت مطلق در بین زنان به حدی مشکل است که قابل تحمل نیست، و از توانایی انسان خارج است: ﴿**و لن تستطیعوا أن تعدلوا بین النساء**﴾ ای مردان! هرگز نمی‌توانید عدالت و مساوات را در بین زنان به طور کامل برقرار سازید و همه را به طور مساوی دوست داشته باشید. ﴿**و لو حرصتم**﴾ هرچند تمام سعی خود را مبذول دارید؛ زیرا مساوات در محبت و میل قلبی مقدور انسان نیست. ﴿**فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة**﴾ پس به طور کامل از او روگردان نشوید به طوری که او را به صورت معلّق، یعنی نه دارای شوهر باشد و نه مطلقه در آورید. زن در چنین حالتی به چیزی تشبیه شده است که در بین آسمان و زمین معلّق باشد، نه در زمین مستقر است و نه در آسمان، که بلیغ‌ترین تشبیه است. ﴿**و أن تصلحوا و تتقوا**﴾ اگر ستم گذشته را اصلاح کنید و با اجرای عدالت از خدا بترسید، ﴿**فإن الله کان غفورا رحیما**﴾ خدا از گناه گذشته در می‌گذرد و به شما رحم می‌کند. ﴿**و إن یتفرقا یغن الله کلا من سعته**﴾ و اگر از

۱ـ طبری ۹/ ۲۷۱.

یکدیگر جدا شوند خدا به فضل و کرم خود هر یک را بی‌نیاز می‌کند، همسری بهتر از همسرش را به او عطا می‌کند، و زندگی مرفه‌تر از آن برایش مقرر می‌دارد. ﴿و کان الله واسعا حکیمـا﴾ فضلش بر بندگان فراوان است و در تدبیر امور آنها حکیم است. ﴿و لله ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد به او تـعلق دارد. ﴿و لقد وصینا الذین أوتوا الکتاب من قبلکم و إیاکم﴾ ما به انسان اول و آخر توصیه کردیم و آنچه راکه به شما امر کردیم به آنها نیز دستور دادیم و به آنها گفتیم: ﴿أن اتقوا الله﴾ یعنی توصیه کردیم که از خدا بترسید و او را اطاعت کـنید. ﴿و إن تکفروا فإن لله ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ و اگر همه کافر شوید زیانی به خدا نمی‌رسد؛ چون از بندگان مستغنی است و مالک تمام مکنونات آسمان‌ها و زمـین است. ﴿و کان الله غنیا حمیدا﴾ خدا از بندگان بی‌نیاز و در ذات خود قابل ستایش است. طاعت مطیعان مر او را سودی نیست و نافرمانی نافرمانان به او زیانی نمی‌رساند. ﴿و لله ما فی السموات و ما فی الأرض و کفی بالله وکیلاً﴾ و بس است که خدا نگه دارنده‌ی اعـمال بـندگان بـاشد. ﴿إن یشـاء یذهبکم أیها الناس و یأت بآخرین﴾ اگر خدا می‌خواست شما را هلاک و نابود می‌کرد و مخلوقات دیگری را می‌آورد. ﴿و کان الله علی ذلك قدیراً﴾ و خدا بر انجام دادن چـنان عملی توانا و قادر بود. ﴿من کان یرید ثواب الدنیا فعندالله ثواب الدنیا و الآخرة و کان الله سمیعا بصیراً﴾ هرکس هدفش از عمل پاداش دنیا باشد، بداند که بهتر از آن یعنی پاداش دنیا و آخرت، در نزد خدا مقرر است، پس نباید در طلب پست‌تر بود و بهتر و بالاتر را جستجو نکرد. پس بنده، نیکی هر دو دنیا را از پروردگار خود بجوید کـه هـمو گـفته‌ی بندگان را می‌شنود و عمل آنها را می‌بیند.

نکات بلاغی: آیات کریم متضمن اقسام فنون فصاحت و بیان و بدیع است کـه بـه صورت مختصر در زیر می‌آید:

۱ـ ﴿أسلم وجهه﴾ و همچنین ﴿و أحضرت الأنفس الشح﴾ متضمن استعاره می‌باشند؛ چون وجه را برای هدف و جهت به استعاره گرفته است. و چون شح، نفس را ترک نمی‌کند و از آن جدا نمی‌شود، انگارکه همیشه در نفس حاضر است و هیچ گاه از آن غایب نمی‌شود و بر ملازمتش حمل شده است. پس احضار برای «ملازمه» استعاره شده است.(۱)

۲ـ ﴿ضل ضلالاً﴾، ﴿خسر خسرانا﴾، ﴿أحسن .. محسن﴾، ﴿صلحا ... والصلح﴾ و ﴿تميلوا كل الميل﴾ تمام اینها متضمن جناس مغایرند.

۳ـ و ﴿فتذروها كالمعلقه﴾ شامل تشبیه مرسل است.

۴ـ در چندین محل اطناب و ایجاز آمده است.

یادآوری: منظور از عدل در این آیه همانا عدالت در محبت قلبی است و بس، وگرنه این آیه با آیه‌ی قبلی متناقض می‌شود، که می‌گوید: ﴿فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى و ثلاث و رباع﴾ پیامبرﷺ در بین زنانش قسم را اجرا می‌کرد و می‌گفت: بار خدایا! این سهم و قسم من است. پس در مورد آنچه تو مالکش هستی و من مالکش نیستم من را مؤاخذه مکن؛ یعنی در مقابل محبت مرا مواخذه مفرما و گفته‌ی حق‌تعالی نیز بر آن دلالت دارد: ﴿فتذروها كالمعلّقة﴾ و اما آنچه که بعضی از مجدّدین و روشنفکران از آن به دفاع برخاسته‌اند مبنی بر این که واجب است مرد فقط یک زن را در عقد داشته باشد و بس و این آیه را دلیل و مستمسک قرار می‌دهند، اعتباری ندارد؛ چون جهل به فهم نصوص است و آن هم باطل محض است و شریعت متین اسلام آن را مردود می‌داند، و سنت پاک پیامبرﷺ آن را رد می‌کند. خدا ما را از شر علماء سوء محفوظ بدارد.

۱ـ تلخیص البیان ص ۲۶.



خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ
الْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَ إِن تَلْوُوا أَوْ
تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴿١٣٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ
الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَ مَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلاَئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ
رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً ﴿١٣٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ
ازْدَادُواْ كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاَلِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً ﴿١٣٧﴾ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً
أَلِيماً ﴿١٣٨﴾ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ
لِلَّهِ جَمِيعاً ﴿١٣٩﴾ وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ
تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ
وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً ﴿١٤٠﴾ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ
نَكُن مَّعَكُمْ وَ إِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً ﴿١٤١﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلاَةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لاَيَذْكُرُونَ
اللَّهَ إِلاَّ قَلِيلاً ﴿١٤٢﴾ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لاَ إِلَىٰ هَؤُلاَءِ وَلاَ إِلَىٰ هَؤُلاَءِ وَ مَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ
سَبِيلاً ﴿١٤٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ
تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً مُبِيناً ﴿١٤٤﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ
نَصِيراً ﴿١٤٥﴾ إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ
الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً ﴿١٤٦﴾ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَ
آمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِراً عَلِيماً ﴿١٤٧﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال فرمان نیکی با زنان را داد و امر فرمود که مردان در معامله با آنها عدالت را به‌کار گیرند، در اینجا دستور عدالت عمومی را داده است که باید در تمام احکام رعایت شود. درخواست کرده است که شهادت را به کاملترین وجه ادا نمایند. اعم از این‌که «مشهود علیه» ثروتمند باشد یا بینوا. و انسان را از پیروی از هوی و هوس برحذر داشته است. سپس درخواست نموده است که به عموم فرشتگان و کتب و پیامبران ایمان داشته باشیم. بعد از آن اوصاف شرم‌آور منافقین را یادآور شده وتوضیح داده است که چه آزار و اذیتی را در اعماق دوزخ خواهند داشت.

معنی لغات: **﴿تلووا﴾** باز دارید. لیّ به معنی دفع است. «لویت فلانا حقه» یعنی فلانی را از خود دفع کردم و حقش را نپرداختم. در حدیث نیز آمده است: **﴿لیّ الواجد ظلم﴾** یعنی طفره رفتن ثروتمند از پرداخت حق، ظلم است. **﴿یخوضوا﴾** خوض به معنی فرورفتن و وارد شدن است. خوض الماء: در آب فرو رفت. **﴿نستحوذ﴾** استحواذ به معنی تسلط یافتن و فراگرفتن و غالب شدن است. **استحوذ علی کذا** بر آن چیره شد. **﴿استحوذ علیهم الشیطان﴾** شیطان بر آنان مسلط شد. **﴿مذبذبین﴾** ذبذبه به معنی نوسان و اضطراب است. مذبذب یعنی در بین دو امر مردد است. **﴿الدرك﴾** به سکون و فتحه‌ی راء به معنی طبقه و لایه می‌باشد. به معنی طبقه‌ی زیرین و پایین است. ابن‌عباس گفته است: درک برای دوزخیان مانند درج است برای بهشتیان جز این‌که درجات بعضی از بعضی برتر و بالاتر است و درکات در زیر و پایین یکدیگر قرار دارند.[۱]

تفسیر: **﴿یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط﴾** ای آنان که به خدا ایمان دارید و کتابش را تصدیق می‌کنید، برای برقرار کردن عدالت و درستی و راستی تلاش کنید.

۱ـ البحر ۳ / ۳۸۰.

﴿قوامين﴾ صیغه‌ی مبالغه بوده و بیانگر آن است که به هیچ وجه بی‌عدالتی و ستم روا نیست. ﴿شهداء لله﴾ یعنی گواهی دادن را فقط به خاطر رضایت خدا اقامه نمایید. ﴿ولو علی أنفسکم أو الوالدین و الأقربین﴾ هرچند آن شهادت علیه خودتان یا پدران و نزدیکانتان باشد. پس نباید خویشاوندی یا منفعت و مصلحت شخصی مانع ادای شهادت شود؛ چون باید حق بر هر انسانی حکومت کند. ﴿إن یکن غنیا أو فقیراً﴾ اگر مشهود علیه ثروتمند باشد نباید به خاطر ثروتش رعایت حالِ وی شود و یا اگر بینوا باشد نباید به خاطر ترحم و دلسوزی از دادن گواهی علیه او امتناع نمود. ﴿فالله أولی بهما﴾ خدا به غنی و فقیر نزدیکتر و به صلاح و خیر آنها آگاهتر است، پس در مورد وظیفه و مأموریت خود فرمان خدا را در نظر بگیرید و رعایت کنید، که از شما بیشتر به منافع بندگان آگاه است. ﴿فلا تتبعوا الهوی أن تعدلوا﴾ مبادا برای برقرار نمودن عدالت در بین مردم از هوای نفس پیروی کنید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی هوی و تعصب و کینه‌ی مردم نسبت به شما نباید باعث شود که در کارهایتان عدالت را رها کنید، بلکه باید در هر حال به آن پایبند باشید.[1] ﴿و إن تلووا أو تعرضوا﴾ اگر زبان را از گواهی به حق باز دارید و مستقیماً از آن رویگردان شوید، ﴿فإن الله کان بما تعملون خبیراً﴾ خدا از اعمالتان آگاه است، پس شما را به سبب اعمالتان مجازات می‌کند. ﴿یا أیها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله﴾ یعنی ای کسانی که به خدا و رسولش ایمان دارید! بر ایمان ثابت قدم و پا بر جا باشید، ﴿و الکتاب الذی نزل علی رسوله﴾ و به قرآن ایمان داشته باشید که بر محمد ﷺ نازل شده است. ﴿و الکتاب الذی أنزل من قبله﴾ و به کتاب‌های آسمانی که قبل از قرآن نازل شده است، ایمان داشته باشید. ابوسعود گفته است: منظور از کتاب، جنس کتاب است که جمیع کتاب‌های آسمانی را در بر می‌گیرد.[2] ﴿و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۴۴۷.

۲ـ ابوسعود ۱/ ۳۸۹.

الآخر فقد ضل ضلالاً بعیداً﴾ هر کس به هر یک از آنها ایمان نداشته باشد، از راه هدایت خارج شده و کاملاً از هدف و مقصد دور شده است. ﴿إن الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا﴾ این آیه در مورد منافقین آمده است[1] که ایمان آوردند و سپس مرتد گشتند، سپس ایمان آوردند سپس مرتد شده و بر کفر مردند. ابن‌عباس گفته است: تمام منافقان عهد پیامبرﷺ داخل مفهوم این آیه می‌باشند. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال از انسانی خبر می‌دهد که ایمان آورده و سپس از آن برگشته، دوباره به ایمان بازگشته، و بعد از آن مرتد شده و تا دم مرگ برگمراهی بوده است چنین انسانی بعد از مرگ بخشوده نمی‌شود و توبه‌ی او قبول نیست، و مخرج و مفری از عذاب مقرر خدا را ندارد و راهی به سوی هدایت نمی‌یابد.[2] از این رو خدا فرموده است: ﴿لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبلاً﴾ خدا از آنان چشم‌پوشی و صرف‌نظر ندارد و آنان را راهی بهشت نمی‌کند. زمخشری گفته است: معنی آیه این نیست که اگر آنها بعد از مرتد شدن ایمان خالص بیاورند از آنها پذیرفته نمی‌شود و بخشوده نمی‌شوند، اما چنین امری دور و بعید و غریب است که انگار اتفاق نمی‌افتد. و چنین است حال فاسقی که توبه می‌کند و برمی‌گردد و باز توبه می‌کند و باز برمی‌گردد، و امید پایداری از او نمی‌رود، و غالباً چنین کسی بر بدترین وضع می‌میرد.[3] سپس خدا از سرانجام و سرنوشت منافقین خبر داده و فرموده است: ﴿بشر المنافقین بأن لهم عذابا ألیما﴾ خدا لفظ (بشّر) را به عنوان تمسخر آورده است؛ یعنی ای محمد! خبر عذاب دردناک دوزخ را به منافقین بده. ﴿الذین یتخذون الکافرین أولیاء من دون المؤمنین﴾ آنهایی که دوستی و موالات کافران را به دست می‌آورند و آنان را

۱ـ گویا در مورد یهود آمده است که به موسی ایمان آوردند و سپس با پرستش گوساله کافر شدند و بعد از بازگشت حضرت موسی باز ایمان آوردند و بعد از آن حضرت قسمی کافر شدند، سپس با کافر شدن به حضرت محمد بیشتر در کفر فرو رفتند. نظر قتاده چنین است و طبری آن را اختیار کرده است.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۴۴۸.

۳ـ کشاف ۱/ ۳۴۷.

به عنوان یار و یاور می‌گیرند؛ چون گمان می‌برند دارای نیرو و قدرتند، و دوستی و موالات مؤمنین را رها می‌کنند. ﴿أیبتغون عندهم العزة﴾ آیا از دوستی و موالات کافران در پی قدرت یافتن و پیروز شدن هستند؟ استفهام انکاری است؛ یعنی کفار که خود قدرت و عزتی ندارند، پس شما چگونه آن را از آنها می‌جویید؟! ﴿فإن العزة لله جمیعاً﴾ عزت و بزرگی از آن خدا و دوستانش می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است: منظور از تحریک و برانگیختن این است که عزت و غلبه را از خدا بجویید. ﴿و قد نزل علیکم فی الکتاب﴾ در قرآن بر شما نازل کرده است. طرف خطاب مؤمنان و منافقین می‌باشند که ایمان را ابراز و اظهار کرده‌اند. ﴿أن إذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزأ بها﴾ بر شما نازل شده است وقتی مشاهده کردید و شنیدید کافران قرآن را کافر می‌شوند و مسخره‌کنندگان، آن را مسخره می‌کنند. ﴿فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره﴾ با کافران و مسخره‌کنندگان به آیات خدا ننشینید تا وارد بحثی دیگر می‌شوند و بحث (استهزا آمیز) درباره‌ی قرآن را رها می‌کنند. ﴿إنکم إذا مثلهم﴾ اگر با آنها بنشینید، در کفر همسان آنها هستید. ﴿إن الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعا﴾ همانا خدا در روز رستاخیز هر دو گروه کافران و منافقان را در آتش دوزخ جمع می‌کند؛ چون انسان با دوستش محشور است و بر دین او می‌باشد. این وعید از جانب خدا برای برحذر داشتن مؤمنان از آمیزش و نشستن با کفار و منافقین است... سپس خداوند یادآور شده است که آنها در پی فرصتند که به مؤمنان صدمه و زیان برسانند و فرمود: ﴿الذین یتربصون بکم﴾ آنان که مراقب اوضاع شما می‌باشند و در پی فرصتند. ﴿فإن کان لکم فتح من الله﴾ اگر از جانب خدا بر دشمن چیره شوید و غنیمتی به دست آورید، ﴿قالوا ألم نکن معکم﴾ منافقان می‌گویند: مگر با شما نبودیم، بنابراین از غنایمی که از کافران گرفته‌اید، باید به ما هم بدهید. ﴿و إن کان للکافرین نصیب﴾ اگر کافران بر شما، مؤمنان غلبه کنند، ﴿قالوا ألم نستحوذ علیکم و نمنعکم من المؤمنین﴾ به مشرکان می‌گویند: مگر پیروزی را برایتان فراهم نکردیم، ما می‌توانستیم شما را به قتل

برسانیم و اسیر کنیم، اما در کنار شما مانده و تصمیم و عزم مؤمنان را سست کردیم تا شما بر آنان چیره شوید؟ پس باید از غنایم به دست آمده سهم ما را نیز بدهید. و ما دوستدار شما هستیم و اجازه نمی‌دهیم هیچ کس به شما آزار برساند. خدا در مورد سرانجام هر دو گروه فرموده است: **﴿فالله یحکم بینکم یوم القیامة﴾** خدا در روز آخرت در بین مؤمنان و کافران قضاوت و حکم می‌کند و به حق و عدالت کار را فیصله می‌دهد. **﴿و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً﴾** یعنی خدا کافران را بر مؤمنان مسلط نمی‌کند تا بر گرده‌ی آنها سوار شوند و آنها را نابود نموده و از بیخ و بن بر کنند. ابن‌کثیر گفته است: کفار را به طور کامل بر مسلمانان چیره نمی‌کند که ریشه‌ی آنها را از بیخ بکنند و به کلی آنها را نابود نمایند هر چند در بعضی موارد غلبه‌ای به دست می‌آورند؛ چون سرانجام دنیا و آخرت از آن پرهیزگاران است. **﴿إن المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم﴾** یعنی منافقان اعمالی را از خود نشان می‌دهند که مانند اعمال فریبکاران است، به ظاهر ایمان را ابراز می‌دارند، در حالی که در باطن کافرند. و خدا به خاطر فریبکاریشان آنها را مجازات می‌کند، و آنها را به زیر فرمان مؤمنان در می‌آورد و به مسلمانان دستور می‌دهد که خون آنها را بریزند و در آخرت برای آنان آتش دوزخ را آماده کرده است. خدا کیفر آنان را تحت عنوان «و هو خادعهم» بیان کرده است تا عذابی که می‌بینند با عملی که انجام می‌دهند همسان و همگون باشد؛ زیرا کیفر فریبشان به خودشان برمی‌گردد. **﴿و إذا قاموا إلی الصلاة قاموا کسالی﴾** به سنگینی و سستی و بی‌حالی نماز می‌خوانند، به ثواب و پاداش اخروی امیدوار نیستند و از کیفر هراسی ندارند. **﴿یراءون الناس﴾** از نمازشان قصد ریا دارند و می‌خواهند آبرو کسب کنند. و از آن قصد جلب رضایت خدا را ندارند. **﴿و لا یذکرون الله إلا قلیلاً﴾** جز به مقدار اندک خدا را یاد نمی‌کنند. **﴿مذبذبین بین ذلك﴾** در بین کفر و ایمان آشفته و متردد و متحیرند. خدا آنها را به «متحیر در دین» وصف کرده است. **﴿لا إلی هؤلاء و لا إلی هؤلاء﴾** نه به مؤمنان منتسبند و نه به کافران.

﴿و من يضلل الله فلن تجد له سبيلا﴾ هر کس که خدا او را گمراه کند، تو نمی‌توانی او را به راه نیکبختی و هدایت بیاوری. سپس مؤمنان را از دوستی و موالات با دشمنان دین برحذر داشته است: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتتخذوا الکافرین أولیاء من دون المؤمنین﴾ دوستی و مصاحبت مؤمنان را رها نکنید، و به دوستی و مصاحبت و موالات کافرانی که از رحمت خدا محروم هستند روی آورید. ﴿أتریدون أن تجعلوا لله علیکم سلطانا مبینا﴾ آیا می‌خواهید برای خدا دلیل و برهانی قطعی قرار دهید که شما منافقید؟ ابن‌عباس گفته است: «سلطان» در قرآن عموماً به معنی دلیل است. سپس از عاقبت و سرانجام منافقین خبر داده و می‌فرماید: ﴿إن المنافقین فی الدرك الأسفل من النار﴾ منافقین در طبقه‌ی زیرین و قعر جهنم جا دارند. جهنم هفت طبقه دارد. ابن‌عباس گفته است: یعنی آنها در لایه‌ی زیرین آتش قرار دارند؛ چون آنها کفر و مسخره و استهزا به اسلام و مسلمانان را با هم جمع کرده‌اند. آتش جهنم دارای طبقات و بهشت دارای درجات است. ﴿و لن تجد لهم نصیرا﴾ برای آن منافقان یاور و معینی نمی‌یابی که در عذاب خدا آنان را یاری دهد. ﴿إلا الذین تابوا﴾ این استثناء می‌باشد؛ یعنی مگر این‌که از نفاق توبه کنند. ﴿و أصلحوا﴾ و اعمال خود را اصلاح کنند و نیت خود را پاک نمایند. ﴿و اعتصموا بالله﴾ و به کتاب خدا متمسک شوند و از آن پیروی کنند و دینش را اختیار کنند. ﴿و أخلصوا دینهم لله﴾ و از عمل خود جز رحمت خدا چیزی نجویند. ﴿فأولئك مع المؤمنین﴾ چنین افرادی در روز قیامت از زمره‌ی مؤمنان می‌باشند. ﴿و سوف یؤت الله المؤمنین أجرا عظیماً﴾ خدا در آخرت پاداش بزرگ، یعنی بهشت را به مؤمنان عطا می‌فرماید. ﴿ما یفعل الله بعذابکم إن شکرتم و آمنتم﴾ یعنی خدا در عذاب دادن شما چه نفعی می‌برد؟ آیا از کینه و قهر آسوده می‌شود، یا به وسیله‌ی آن انتقام می‌گیرد، یا به وسیله‌ی آن ضرری را دفع می‌کند، در حالی که او بی‌نیاز است؟ ﴿و کان الله شاکرا علیما﴾ با وجود بی‌نیازی از طاعت بندگان، شاکر است؛ در مقابل عمل اندک پاداش زیاد عطا می‌کند.

نکات بلاغی: آیات شریف انواع فنون فصاحت و بدیع را در بر دارد که به اختصار در زیر می‌آید:

۱- ﴿**قوامین بالقسط**﴾ شامل صیغه‌ی مبالغه است؛ یعنی در اجرای عدالت مبالغه می‌کنند.

۲- ﴿**غنیا و فقیرا**﴾ و ﴿**آمنوا ثم کفروا**﴾ متضمن طباق است.

۳- ﴿**آمَنوا... آمِنوا**﴾ شامل جناس ناقص است و متضمن تغییر شکل.

۴- ﴿**یخادعون ... خادعهم**﴾، ﴿**جامع .. جمیعا**﴾ و ﴿**شکرتم .. شاکرا**﴾ متضمن جناس اشتقاقند.

۵- ﴿**بشر المؤمنین**﴾ متضمن اسلوب تهکمی و ریشخند است؛ چون لفظ بشارت را به منظور تمسخر به جای انذار به‌کار برده است.

۶- ﴿**أیبتغون عندهم العزة**﴾ متضمن استفهام انکاری است. و مقصود از آن توبیخ و سرزنش است.

۷- ﴿**و هو خادعهم**﴾ متضمن استعاره می‌باشد. خداع را برای بیان مجازات عمل آنها به استعاره گرفته است، در حالی که خدا از خدعه و نیرنگ منزه است.

فواید: اول؛ در گفته‌ی خدا ﴿**یا أیها الذین آمَنوا آمِنوا**﴾ تکرار نیست. بلکه آمِنوا به معنی «اثبتوا علی الإیمان و دوموا علیه» است یعنی بر ایمان پایدار و مداوم باشید. مانند گفته‌ی مؤمن ﴿**إهدنا الصراط المستقیم**﴾ که به معنی «ما را بر راه راست ثابت قدم بدار» می‌باشد.

دوم؛ خدای متعال پیروزی مؤمنان را به «فتح» عنوان کرد: ﴿**فتح من الله**﴾ و پیروزی کافران را ﴿**نصیبا**﴾ نام نهاد: ﴿**و إن کان للکافرین نصیب**﴾، هدف از این امر تعظیم شأن و حال مسلمانان و ناچیز بودن سهم کافران آمده است.

سوم؛ مفسران گفته‌اند: آتش هفت طبقه است که اول «جهنم» است بعد از آن «لظیٰ»، سپس «حطمه» و بعد ازآن «سعیر»، و آنگاه «جحیم» و بعد از آن «هاویه» می‌آید. وگاهی

اوقات بعضی از طبقات به نام دیگری نامیده می‌شود؛ چون لفظ ﴿نار﴾ آتش همه را در بر می‌گیرد. در البحر چنین آمده است.

یادآوری: منافق از کافر خطرناکتر است، از این‌رو عذابش شدیدتر است: ﴿**إن المنافقین فی الدرك الأسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا**﴾ خدا در قبول کردن توبه‌ی کافران فقط خاتمه دادن به کفر را شرط قرار داده است: ﴿**قل للذین کفروا إن ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف**﴾ ولی در مورد قبول کردن توبه‌ی منافق چهار امر را شرط قرار داده است: توبه، اصلاح، اعتصام و اخلاص در دین: ﴿**إلا الذین تابوا و أصلحوا واعتصموا بالله و أخلصوا دینهم لله**﴾، پس نشان می‌دهد که منافقان از کافران بدترند و به غضب و کینه‌ی خدا شایسته‌ترند، و از خدا دورترند. آنگاه گفته است: ﴿**فأولئك مع المؤمنین**﴾ و نگفته است: «فأولئك هم المؤمنون»، پس از آن گفته است: ﴿**و سوف یؤت الله المؤمنین أجرا عظیما**﴾ و به عنوان نشان دادن کینه و اعراض از آنان و زشت نشان دادن کفر و نفاق نگفته است: ﴿**و سوف یؤتیهم**﴾. خدا ما را به اسرار کتابش بیشتر آشنا و آگاه فرماید. آمین!

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿**لاَ يُحِبُّ ٱللهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلاَّ مَن ظُلِمَ وَكَانَ ٱللهُ سَمِيعاً عَلِيماً ﴿١٤٨﴾ إِن تُبْدُواْ**
خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَن سُوءٍ فَإِنَّ ٱللهَ كَانَ عَفُوّاً قَدِيراً ﴿١٤٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِٱللهِ وَرُسُلِهِ
وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ ٱللهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن
يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلاً ﴿١٥٠﴾ أُوْلَٰئِكَ هُمُ ٱلْكَافِرُونَ حَقّاً وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً ﴿١٥١﴾
وَٱلَّذِينَ آمَنُوا بِٱللهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُوْلَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ ٱللهُ
غَفُوراً رَحِيماً ﴿١٥٢﴾ يَسْأَلُكَ أَهْلُ ٱلْكِتَابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً مِنَ ٱلسَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ
مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا ٱللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ ٱتَّخَذُواْ ٱلْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ

جزء

٦

از آیه ۱۴۸ سوره نساء تا پایان آیه ۸۱ سوره مائده

ٱلْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَٰلِكَ وَ آتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿۱۵۳﴾ وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ ٱلطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا
لَهُمُ ٱدْخُلُوا ٱلْبَابَ سُجَّدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي ٱلسَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۱۵۴﴾ فَبِمَا
نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَ كُفْرِهِم بِآيَاتِ ٱللهِ وَ قَتْلِهِمُ ٱلْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ
ٱللهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۵۵﴾ وَ بِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿۱۵۶﴾
وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا ٱلْمَسِيحَ عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ ٱللهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَ
إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿۱۵۷﴾ بَل
رَّفَعَهُ ٱللهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ ٱللهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۵۸﴾ وَ إِن مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ
يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿۱۵۹﴾ فَبِظُلْمٍ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ
وَ بِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ ٱللهِ كَثِيرًا ﴿۱۶۰﴾ وَ أَخْذِهِمُ ٱلرِّبَا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَاطِلِ
وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۶۱﴾ لَٰكِنِ ٱلرَّاسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ
بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَ ٱلْمُقِيمِينَ ٱلصَّلَاةَ وَٱلْمُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ بِٱللهِ وَ
ٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ أُوْلَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۶۲﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال حال منافقان را بیان کرد و در آیات پیشین آنها را افشاء نمود، در اینجا خاطرنشان ساخته است که خدا افشاکردن و بیان فضایح و زشتی‌ها را دوست ندارد. سپس بحث یهود را پیش کشیده و بعضی از گناهان زشت آنها را از قبیل درخواست دیدن خدا، پرستش گوساله، ادعای به صلیب کشیدن حضرت مسیح و متهم کردن مریم پاکدامن به عمل فحشا و دیگر پستی‌ها و جرایم را بر شمرده است.

معنی لغات: ﴿**جهرة**﴾ آشکارا. ﴿**بهتانا**﴾ بهتان عبارت است از دروغ بزرگ و شاخ دار. ﴿**شُبِّه**﴾ یعنی بین حضرت عیسی و فردی که او را کشته و به صلیب کشیدند، امر

مشتبه شد. ﴿وأعتدنا﴾ آماده کردیم. ﴿الراسخون﴾ متمکنان و استوار قدمان در امر دانش.

سبب نزول: روایت شده است که کعب بن اشرف و جمعی از یهودیان به حضرت محمد گفتند: ای محمد! اگر راست می‌گویی که پیامبر هستی، مانند حضرت موسی که تورات را یک‌جا آورد، تو هم کتابی یک‌جا بیاور، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**يسألك أهل الكتاب أن تنزل عليهم كتابا من السماء**﴾ را نازل کرد.

تفسیر: ﴿**لايحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم**﴾ خدا از گفتن فحش و آزار دادن به وسیله‌ی زبان راضی نیست جز برای مظلوم که برایش مباح است نفرین ستمگر را آشکارا بر زبان آورد و به صورتی بد از او یاد کند. ابن‌عباس گفته است: معنی آیه این است که: درست نیست هیچ کس دیگری را نفرین کند، مگر این‌که مظلوم واقع شود.[1] ﴿**و كان الله سميعا عليما**﴾ یعنی خدا دعای مظلوم را می‌شنود و از عمل ستمگر آگاه است. ﴿**إن تبدوا خيرا أو تخفوه أو تعفوا عن سوء**﴾ ای مردم! اگر عمل نیک را آشکار یا پنهان کنید، یا کسی را ببخشید که نسبت به شما بد کرده است، ﴿**فإن الله كان عفوا قديرا**﴾ بدانید که خدا هر چند قدرت انتقام و محاسبه را دارد، در کمال قدرت و توانایی در بخشودگی مبالغه می‌کند. حسن گفته است: با این‌که خدا قدرت انتقام را دارد جنایتکاران را می‌بخشد، پس شما هم از سنت خدای تعالی پیروی کنید.[2] خداوند متعال مؤمنان را به در پیش گرفتن طریقه‌ی عفو و گذشت ترغیب و تشویق کرده و اشاره نموده است که او با وجود قدرت فراوانی که دارد بخشاینده است، پس شما چرا با وجود ناتوانی و ضعفی که دارید، نمی‌بخشید و از آنان صرف‌نظر نمی‌کنید؟! ﴿**إن الذين يكفرون بالله و رسوله**﴾ آیه درباره‌ی یهود و نصاری آمده است؛ چون آنها به پیامبران خود ایمان داشتند و به

۱ـ مجمع البیان ۳/ ۱۳۳.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۴۵۲.

حضرت محمد ﷺ و غیره کافر بودند، اما خداوند متعال کافر شدن آنها را به بعضی از پیامبران، کافر شدن به تمام آنها قرار داده است، وکفر آنها به پیامبران به معنی کفر به خدا تلقی نموده است. ﴿و یریدون أن یفرقوا بین الله و رسوله﴾ تفریق بین خدا و پیامبرانش این است که به خدا ایمان بیاورند و به پیامبرانش کافر شوند. و همچنین تفریق در بین پیامبران این است که به بعضی از آنان کافر و به بعضی ایمان داشته باشند.[۱] خدای متعال از زبان آنان می‌فرماید: ﴿و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض﴾ یعنی به بعضی از پیامبران ایمان می‌آوریم و به بعضی از آنها کافر می‌شویم. قتاده گفته است: کسانی که اینچنین گفتند دشمنان خدا می‌باشند که عبارتند از یهود و نصاری، یهود به تورات و حضرت موسی ایمان آوردند و به انجیل و حضرت عیسی کافر شدند، و نصاری به انجیل و حضرت عیسی ایمان داشتند و به قرآن و حضرت محمد ﷺ کافر شدند. و دین خدا یعنی اسلام را ترک نمودند که خدا همه‌ی پیامبران را بر آن مبعوث کرده است.[۲] ﴿و یریدون أن یتخذوا بین ذلك سبیلا﴾ می‌خواهند طریقی را در بین کفر و ایمان برگیرند، در صورتی که بین آن دو راه وسطی قرار ندارد. ﴿أولئك هم الکافرون حقا﴾ یعنی کسانی که به این صفات زشت موصوفند، کافران واقعی هستند، به این معنی آنها هرچند ادعای ایمان هم داشته باشند، به طور یقین کافر حقیقی هستند. ﴿و أعتدنا للکافرین عذابا مهینا﴾ برای آنان آزاری شدید و توهین آمیز تهیه دیده‌ایم که با آتش ابدی جهنم همراه است. ﴿و الذین آمنوا بالله و رسوله و لم یفرقوا بین أحد منهم﴾ کسانی که خدا را تصدیق می‌کنند و به تمام پیامبران معترفند و در بین آنان تفاوتی قایل نیستند، چنین افرادی عبارتند از پیروان حضرت محمد ﷺ. ﴿أولئك سوف نؤتیهم أجورهم﴾ یعنی به پاس این‌که به خدا و پیامبران ایمان دارند، پاداش کامل را به آنان عطا خواهیم کرد. ﴿و کان الله غفوراً رحیما﴾

۱ـ ابوسعود ۱/۳۹۳.　۲ـ طبری ۹/۳۵۴.

یعنی گناهان و جرایم گذشته‌ی آنان را از روی فضل و کرمی که دارد می‌بخشاید و به آنها انواع نعمت عطا مـی‌فرماید. ﴿**يسألك أهل الكتاب أن تنزل عليهم كتابا من السماء**﴾ در مورد احبار یهود نازل شد، آنگاه که به پیامبرﷺ گفتند: اگر پیامبر هستی، همان‌طور که موسی کتاب را یک‌جا آورد، تو هم کتابی را یک‌جا از آسمان برای ما بیاور، این مطلب را به طریق آزار دادن و انکار نمودن، از او درخواست کردند، لذا خدا به منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ یادآور می‌شود که امت‌های پیامبران پیشین درخواست‌های بسیار غیرمعقول‌تر از آنان کرده‌اند، تا پیامبر اسلام نیز به پیامبران پیش از خود تأسی کند و بردباری را پیشه سازد، آنجـا که فرمود: ﴿**فقد سألوا موسى أكبر من ذلك فقالوا أرنا الله جهرة**﴾ بزرگتر از آن را از موسی درخواست کردند، از موسی درخواست نمودند که خدا را به چشم خود ببینند. ﴿**فأخذتهم الصاعقة بظلمهم**﴾ به سبب ظلمشان، آتشی از آسمان آمد و آنها را نابود کرد. ﴿**ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البينات**﴾ بعد از دریافت معجزات و دلایل آشکار و درخشان از قبیل عصا و دست، و شکافتن دل دریا، گوساله را به عنوان خدا برگرفته و آن را پرستش کردند. ابوسعود گفته است: مسأله‌ی درخواست رؤیت خدا هر چند از نیاکان و پیشینیان آنها رخ داده است اما چون یهود در تمام امور انجام شده و موروثی از آنـها تقلید کرده‌اند، همان مساله به آنها نیز منسوب گشته است.[1] ﴿**فعفونا عن ذلك**﴾ با وجود بزرگی جرم و خیانتشان از اعمالشان صرف‌نظر کردیم. ﴿**و آتينا موسى سلطانا مبينا**﴾ به موسی حجت و دلیلی واضح دادیم که درستی و صدق نبوتش را ثابت می‌کند. طبری گفته است: آن حجت و دلیل عبارت است از آیات واضحی که خدا به او داده است. ﴿**و رفعنا فوقهم الطور بميثاقهم**﴾ وقتی از پذیرفتن شریعت تورات امتناع ورزیدند، که مطابق پیمان می‌بایست آن را می‌پذیرفتند، کوه را روی آنان بلند کردیم، ﴿**و قلنا لهم ادخلوا الباب سجدا**﴾

۱ـ ابوسعود ۱/ ۳۹۴.

و به آنها گفتیم با سرهای فرو هشته و پر تواضع و خضوع در مقابل خدا وارد دروازه‌ی بیت‌المقدس شوید. اما به خلاف دستور عمل کردند و در حالی وارد شدند که بر نشیمنگاه نشسته و خود را می‌کشیدند و با تمسخر می‌گفتند: «حنطة فی شعرة». ﴿و قلنا لهم لاتعدوا فی السبت﴾ و به آنها گفتیم روز شنبه را زیر پا نگذارید و به شکار ماهی نپردازید، اما مخالفت کرده و به شکار پرداختند. ﴿و أخذنا منهم میثاقا غلیظاً﴾ و پیمان و عهدی محکم از آنها گرفتیم. ﴿فبما نقضهم میثاقهم﴾ پس به سبب این‌که پیمان را به هم زدند، آنها را نفرین و خوار کردیم. (ما) برای تأکید معنی آمده است. ﴿و کفرهم بآیات الله﴾ و به سبب انکار قرآن از طرف آنها، ﴿و قتلهم الأنبیاء بغیر حق﴾ و کشتن انبیا به ناحق مانند کشتن ناروای حضرت زکریا و حضرت یحیی، ﴿و قولهم قلوبنا غلف﴾ و به سبب این‌که به حضرت محمد ﷺ می‌گفتند دل‌های ما را پرده‌ای پوشانده است و سخنان شما را درک نمی‌کنیم. خدا در رد آنان فرمود: ﴿بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون إلا قلیلا﴾ بلکه به سبب کفر و گمراهیشان خدا بر قلب آنان مهر زده است و جز تعدادی اندک از آنان مانند عبدالله بن سلام و یارانش، ایمان نمی‌آورند. ﴿و بکفرهم و قولهم علی مریم بهتانا عظیما﴾ و به سبب کفرشان به حضرت عیسی و متهم نمودن حضرت مریم به زنا، در صورتی که خدا او را بر زنان جهان برتری داده است. ﴿و قولهم إنا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله﴾ و این‌که گفتند: کسی را که گمان می‌برید پیامبر خدا است، به قتل رساندیم. این سخنان را بر سبیل توهین و تمسخر بر زبان راندند، همانگونه که فرعون با تمسخر می‌گفت: ﴿إن رسولکم الذی أرسل إلیکم لمجنون﴾ پیامبری که نزد شما فرستاده شده است دیوانه است. بدین جهت کلام آنها تمسخر تلقی می‌شود که آنان گمان می‌کنند حضرت عیسی محصول زنا است و مادرش زناکار است، و معتقد نیستند که پیامبر خدا است. اما خداوند فرموده است: ﴿و ما قتلوه و ماصلبوه ولکن شبه لهم﴾ عیسی را نکشتند و او را به صلیب نکشیدند، بلکه یک نفر شبیه او را به صلیب کشیدند. بیضاوی گفته است: روایت

است که مردی به حضرت عیسی اهانت کرد و رفت تا محل اقامت او را به دشمن بگوید خدا او را شبیه حضرت عیسی نمود، پس او را گرفتند و به خیال این‌که حضرت عیسی است، به صلیب کشیدند.[1] **﴿و إن الذين اختلفوا فيه لفي شك منه﴾** آنان که در مورد وضع حضرت عیسی اختلاف پیدا کردند، در مورد قتلش شک دارند. روایت است وقتی حضرت عیسی به آسمان بلند شد و خداوند یک نفر را شبیه او گرداند او را به قتل رساندند، گفتند: اگر این مقتول، عیسی است پس رفیق ما کجاست؟ و اگر رفیق ماست پس عیسی کجاست؟ بدین‌ترتیب اختلاف پیدا کردند. بعضی می‌گفتند عیسی است و بعضی می‌گفتند عیسی نیست، بلکه شخصی دیگر است. ولی توافق داشتند که یک نفر کشته شده است اما اختلاف داشتند که کیست؟[2] **﴿ما لهم به من علم إلا إتباع الظن﴾** درباره‌ی حقیقت قتل او جز پیروی از گمان شناختی ندارند؛ چراکه خیال می‌کردند او را کشته‌اند. **﴿و ما قتلوه يقنيا بل رفعه الله إليه﴾** درباره‌ی قتل او یقین نداشتند، بلکه درباره‌اش توهم و شک داشتند، خدا او را از شرّ آنان نجات داد و او را با جسد و روح به آسمان بلند کرد. احادیث صحیح بر صحت رفع جسد و روحش دلالت دارند.[3] **﴿وكان الله عزيزا حكيما﴾** خدا در ملکش مقتدر و در صنعش با تدبیر است. **﴿و إن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته﴾** هر فرد از یهود و نصاری قبل از مرگ و هنگام مشاهده‌ی ملک الموت به حضرت عیسی ایمان می‌آورد که پیامبر خدا است، اما چه سود؟ ایمانش در این حالت فایده‌ای ندارد. ابن‌عباس ﷺ گفته است: هر یهودی قبل از مرگ به حضرت عیسی ایمان می‌آورد، به او گفتند: اگر من گردن یکی از آنها را بزنم چه؟ گفت: با لکنت زبان آن را

۱ـ بیضاوی ص ۱۴۱.   ۲ـ التسهيل لعلوم التنزيل ۱/ ۱۶۳.

۳ـ از جمله آنچه شیخین آورده‌اند: (قسم به آن‌که جانم را در دست دارد نزدیک است ابن مریم به عنوان حکم عدل نازل شود، و صلیب را بشکنند و گراز را بکشد و جزیه را مقرر نماید). به کتاب «التصريح مما تواتر في نزول المسيح» تألیف کشمیری و تحقیق استاد عبدالفتاح ابو غده مراجعه شود.

می‌گوید. چنین خبری از مجاهد و عکرمه و ابن سیرین نیز روایت شده است.[۱] ﴿و یوم القیامة یکون علیهم شهیدا﴾ حضرت عیسی بر یهود گواهی می‌دهد که او را تکذیب کردند و بر نصاری گواهی می‌دهد که او را پسر خدا خوانده‌اند. ﴿فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات أحلت لهم﴾ به سبب گناهان عظیمی که یهود مرتکب شدند انواع طیباتی را که برایشان حلال بود بر آنها حرام کردیم. ﴿و بصدهم عن سبیل الله کثیرا﴾ و آنها مردم زیادی را از راه خدا بازداشتند و نگذاشتند به دین خدا در آیند. مجاهد گفته است: از ورود خود و دیگران ممانعت کردند که به دین حق در آیند. ﴿و أخذهم الربا و قد نهوا عنه﴾ در حالی که خدا در تورات ربا را بر آنان حرام کرده است آنها آن را می‌خورند. ﴿و أکلهم أموال الناس بالباطل﴾ و به سبب خوردن مال دیگران به طریق رشوه و سایر طرق نادرست و حرام. ﴿و أعتدنا للکافرین منهم عذابا ألیما﴾ برای کافران آنها، یعنی یهود، شکنجه‌ی دردناک تدارک دیده‌ایم. ﴿لکن الراسخون فی العلم منهم﴾ اما آنان که دانشی استوار و عمیق دارند از قبیل عبدالله بن سلام و جماعتش، ﴿و المؤمنون﴾ و مؤمنان مهاجر و انصار از میان یاران پیامبرﷺ، ﴿یؤمنون بما أنزل إلیك و ما أنزل من قبلك﴾ به کتب و پیامبران ایمان دارند. ﴿و المقیمین الصلاة﴾ و نماز را برپای می‌دارند. نمازگزاران را مدح کرده است و «مقیمین» بنا بر مدح منصوب است. ﴿و المؤتون الزکاة﴾ و پرداخت کنندگان زکات، ﴿و المؤمنون بالله و الیوم الآخر﴾ و مؤمنان به یگانگی خدا و زنده شدنِ بعد از مرگ، ﴿أولئك سنؤتیهم أجرا عظیما﴾ به افرادی که متصف به این اوصاف حمیده هستند در مقابل طاعتشان پاداشی بس عظیم یعنی بهشت جاویدان خواهیم داد.

۱ـ به نظر طبری ضمیر (قبل موته) به حضرت عیسی بر می‌گردد، پس معنی آن چنین می‌شود: وقتی که حضرت عیسی هنگام قرب ساعت نزول می‌کند، تمام اهل کتاب به او ایمان می‌آورند. و آنچه ما ذکر کردیم نظر ابوسعود و کشاف و جلالین است.

نکات بلاغی: آیات شریف متضمن انواع نکات فصاحت و بیان است که به اختصار در زیر می‌آید:

۱ـ در بین ﴿**تبدوا... أو تخفوه**﴾ و ﴿**تؤمن... و تکفر**﴾ طباق مقرر است.

۲ـ ﴿**قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله**﴾ متضمن تعریض و استهزا می‌باشد؛ چون به رسالتش ایمان نداشتند.

۳ـ ﴿**فبما نقضهم**﴾ شامل حرف اضافه است که منظور از آن تأکید است: ﴿**فبنقضهم**﴾.

۴ـ ﴿**الراسخون فی العلم**﴾ متضمن استعاره است؛ چون رسوخ برای تمکن و ثبوت در علم استعاره شده است. و نیز ﴿**قلوبنا غلف**﴾ متضمن استعاره می‌باشد. غلاف را به معنی پوشش است برای عدم فهم ادراک، استعاره آورده است؛ یعنی یادآوری و پند و نصیحت بدان نمی‌رسد.

۵ـ ﴿**بل طبع الله علیها بکفرهم**﴾ متضمن اعتراض است و گمان‌های باطل آنها را رد می‌کند.

۶ـ ﴿**أولئك سنؤتیهم أجرا عظیما**﴾ متضمن التفات است که در اصل «سیؤتیهم» بوده است و برای تفخیم، کلمه‌ی اجر را به صورت نکره آورده است.

۷ـ ﴿**و قتلهم الأنبیاء**﴾ شامل مجاز مرسل است؛ زیرا از اطلاق کل، بعض را قصد کرده است. همچنین عبارت ﴿**و کفرهم بآیات الله**﴾ نیز متضمن مجاز مرسل است؛ چون به قرآن و انجیل کافر شدند اما به غیر آن دو کافر نشدند.

فواید: در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چگونه او را پیامبر خوانده‌اند در صورتی که به او کافرند و او را سب و ناسزا می‌گویند؟ به سه وجه جواب آن را داده‌اند: اول؛ آنها چنین عبارتی را به طریق تمسخر و ریشخند بر زبان آورده‌اند. دوم؛ آن را بر مبنای اعتقاد مسلمانان و از زبان آنها گفته‌اند. انگار گفته‌اند: آنکه نزد شما و به گمان شما پیامبر است. سوم؛ گفته از خدا است نه از آنان. پس قبل از آن توقف می‌شود و فایده‌ی آن

همانا تقبیح و بزرگ جلوه دادن سخن آنان است که گفته‌اند: «إنا قتلناه» و فرموده‌ی خدا: ﴿و ما قتلوه و ما صلبوه﴾ رد و تکذیب یهود و رد گفته‌ی نصاری است که می‌گویند: او را به صلیب کشیدیم، تا جایی که به خاطر آن صلیب را پرستش کردند. تناقضات گفته‌ی آنان بسی مایه‌ی شگفتی است که می‌گویند: مسیح خدا یا پسر خدا است و آنگاه می‌گویند: به صلیب کشیده شده است![1]

یادآوری: فرموده‌ی خدا: ﴿و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم﴾ دلیل قطعی است بر این‌که خدا پیامبر خود، حضرت عیسی علیه السلام را از شر یهود نجات داده است. پس مسلم می‌شود که حضرت عیسی کشته نشده و به صلیب کشیده نشده است، بلکه یک نفر دیگر را به صلیب کشیدند که گمان بردند حضرت عیسی است و آن همان شخصی بود که خدا پرده‌ی شباهت عیسی را بر او انداخت، و به گمان این‌که عیسی است او را کشتند. اعتقاد حق و درست که با موازین عقل و نقل هماهنگی دارد چنین است. ولی نصاری معتقدند که به صلیب کشیده شده است و یهود به او توهین کردند، خار را بر سرش ریختند، و در این رهگذر به درگاه خدا تضرّع نمود و گریه کرد. این در حالی است که نصاری گمان می‌برد که عیسی علیه السلام «خدا» یا «پسر خدا» است و «برای رهایی بشریت از لجنزار گناه و معصیت» آمده است. و تناقضات عجیب و غریب دیگری را نیز سر کرده‌اند. اما نیکو گفته است:

عجبا للمسیح بین النصاری — و إلی أي والد نسبوه!
أسلموه إلی الیهود و قالوا — إنهم یعد ضربه صلبوه
فإذا کان یقولون حقاً — و صحیحاً فأین کان أبوه؟
حین خلّی ابنه رهین الأعادي — أتراهم أرضوه أم غضبوه؟

۱ـ التسهیل لعلوم التنزیل ۱/ ۱۶۳.

فلئن كـان راضـياً بـأذاهـم فاحمد و هم لأنهم عذبوه
و لئن كان ساخطاً فاتركوه و إعبدوهم لأنـهم غـلبوه

«در شگفتم از مسیح که در بین نصاری زندگی کرد و این‌که او را به چه پدری نسبت دادنـد! او را به یهود تسلیم کردند و گفتند: بعد از زدن و آزار زیاد او را به صلیب کشیدند. اگر آنچه می‌گویند حقیقت دارد و درست است پس پدرش کجا بود؟ وقتی پسرش را در گرو دشمنان گذاشت، آیا او را خشـنود و راضی کردند، یا او را غضبناک نمودند؟ اگر به آزار آنان راضی بود، باید از آنان سپاسگزار بود که او را (پسرش) شکنجه کردند. و اگر ناراحت و غضبناک شد او را رها کنید و آنان را پرستش باید کرد که بر او چیره شدند».

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ
إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَىٰ وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ
آتَيْنَا دَاوُودَ زَبُوراً ﴿١٦٣﴾ وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ
اللهُ مُوسَىٰ تَكْلِيماً ﴿١٦٤﴾ رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ
الرُّسُلِ وَ كَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴿١٦٥﴾ لَٰكِنِ اللهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ
يَشْهَدُونَ وَ كَفَىٰ بِاللهِ شَهِيداً ﴿١٦٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالاً
بَعِيداً ﴿١٦٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً ﴿١٦٨﴾ إِلَّا طَرِيقَ
جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً ﴿١٦٩﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ
بِالْحَقِّ مِن رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللهُ
عَلِيماً حَكِيماً ﴿١٧٠﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا

ثَلاثَةٌ اَنْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ ما فِي
الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً ﴿۱۷۱﴾ لَن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَلاَ الْمَلاَئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ
مَن يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً ﴿۱۷۲﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِن فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا
فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ لاَيَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَ لاَنَصِيراً ﴿۱۷۳﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم
بُرْهَانٌ مِن رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً ﴿۱۷۴﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ
فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ﴿۱۷۵﴾ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ
يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلاَلَةِ إِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِن
لَمْ يَكُن لَهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِن كَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ
مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيم ﴿۱۷۶﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال جرایم یهود از جمله کفر آنها به حضرت محمد و حضرت عیسی را یادآور شد و خاطرنشان ساخت که آنها گمان می‌بردند که حضرت عیسی را به صلیب کشیده‌اند، در اینجا متذکر شده است که ایمان به تمام پیامبران شرط درستی ایمان است. و آنان را به عنوان مژده دهندگان و برحذرکنندگان مبعوث کرده است. سپس از نصاری درخواست کرد که در مورد حضرت مسیح علیه السلام افراط نکرده و معتقد نباشند که فرزند خدا یا سومین سه نفر است. حضرت عیسی همان‌طور که نصاری گمان می‌کنند پسر خدا نیست و همان‌طور که یهود گمان می‌برند «ولد الزنا» نیست، پس هر دو طرف راه افراط و تفریط را پیش گرفته‌اند. سپس سوره را با موضوع رعایت حقوق وارثان و نزدیکان میّت ختم کرده است.

معنی لغات: ﴿**تغلو**﴾ غلو یعنی از حد گذشتن. «غلاالسعر» نیز همین معنی را دارد. ﴿**یستنکف**﴾ زیر بار نرفتن. استنکاف زیر بار نرفتن، ناسازگار بودن. زجاج گفته است: از «نکفتُ الدمع» به معنی اشک را از گونه پاک نمودم گرفته شده است. ﴿**برهان**﴾ برهان به معنی دلیل است، در اینجا منظور از آن معجزات است. ﴿**اعتصموا**﴾ پناه بردن. عصمت به معنی امتناع است. ﴿**الکلالة**﴾ آنکه نه فرزند دارد و نه پدر.

سبب نزول: یک هیأت به نمایندگی از جانب نصاری نزد پیامبرﷺ آمدند و گفتند: یا محمد! چرا از رفیق ما عیب‌جویی می‌کنی؟ پرسید رفیقتان کیست؟ گفتند: عیسی است. گفت: درباره‌ی او چه چیزی گفته‌ام؟ گفتند: تو می‌گویی مسیح بنده و پیامبر خدا می‌باشد. گفت: این‌که او بنده‌ی خدا باشد برای او ننگ نیست. گفتند: چرا، ننگ است. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**لن یستنکف المسیح أن یکون عبد الله**﴾ را نازل کرد.[۱]

تفسیر: ﴿**إنا أوحینا إلیك کما أوحینا إلی نوح و النبیین من بعده**﴾ یعنی ای محمد! ما به سوی تو وحی فرستادیم همان‌طور که به نوح و دیگر پیامبران بعد از او نیز وحی کردم. هر چند دوران نبوت حضرت محمدﷺ بعد از نبوت حضرت نوح و دیگر پیامبران است، اما در این آیه قبل از آنان ذکر شده است؛ چراکه در فضل و بزرگواری بر آنان تقدّم دارد. ﴿**و أوحینا إلی إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط و عیسی و أیوب و یونس و هارون و سلیمان**﴾ یعنی به دیگر پیامبرانﷺ از جمله ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و... وحی کردیم. خدای متعال به منظور تشریف و تعظیم، از آنها مخصوصاً نام برده است، و بعد از حضرت محمد از حضرت نوح نام برده است؛ چون پیر و پیشوای پیامبران و پدر دوم بشر است. سپس حضرت ابراهیم را آورده است؛ چون پدر سوم است و شجره‌ی نبوت از او متفرع گشته است، همان‌طور که خداوند متعال فرموده است:

۱ـ اسباب نزول واحدی ص ۱۰۷.

﴿وجعلنا في ذريته النبوة و الكتاب﴾. و حضرت عیسی را بر پیامبرانی که قبل از او بوده‌اند، مقدم ساخت؛ زیرا توجه به امر او مهم و شدید است؛ چون یهود در طعن زدن نسبت به او اغراق می‌کنند و نصاری در تقدیسش افراط. ﴿و آتینا داود زبورا﴾ و زبور را به داود اختصاص دادیم. قرطبی گفته است: زبور دارای یک صد و پنجاه سوره بود و هیچ حکمی را در بر نداشت. بلکه فقط حکمت و پند و اندرز بود.[1] ﴿و رسلا قد قصصنا عليك من قبل﴾ ای محمد! پیامبرانی مبعوث نمودیم که داستان بعضی از آنان را در غیر این سوره، قبلاً بر تو بازگو کردیم. ﴿و رسلا لم نقصصهم عليك﴾ و پیامبران دیگری فرستادیم که خبرشان را بر تو نخوانده‌ایم. ﴿و كلم الله موسى تَكْليماً﴾ خدا سخن گفتن بدون واسطه را به موسی اختصاص داده و به همین سبب او را «موسی کلیم» نامیده‌اند. به منظور بر طرف کردن احتمال تصور مجاز، سخن گفتن را به (تکلیما) مؤکد نموده است؛ چراکه سخن گفتن خدا با موسی، حقیقی بوده است نه مجازی. ثعلب گفته است: اگر (تکلیما) را نمی‌آورد ممکن بود گفته شود (کلم الله) به این معنی است که خدا به وسیله‌ی فرستاده‌ای با او سخن گفته است. اما وقتی «تکلیما» را آورد، دیگر جز کلام مسموع از جانب خدا، معنی دیگری نمی‌دهد.[2] ﴿رسلا مبشرين و منذرين﴾ یعنی پیامبرانی که مژده‌ی بهشت را به فرمانبرداران می‌دهند و عاصیان را از آتش برحذر می‌دارند. ﴿لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل﴾ خدا آنان را مبعوث کرده است، تا بهانه و دلیل مردم را قطع کند که می‌گویند: اگر پیامبری را می‌فرستادی ایمان می‌آوردیم و اطاعت می‌کردیم، از این رو با اعزام پیامبران و نازل کردن کتاب، بهانه و حجت بشر را قطع کرد. ﴿و كان الله عزيزا حكيما﴾ خدا در ملکش مقتدر است و در صنعش حکمت را رعایت می‌کند. سپس خدا در رد یهود که نبوت حضرت محمد ﷺ را انکار می‌کردند،

۱ـ قرطبی ۶.
۲ـ بحر ۳/۳۹۸.

فرمود: ﴿لكن الله يشهد بما أنزل إليك﴾ يعنی اگر آنها نبوت تو را تصديق ندارند، خدا بر آن گواهی می‌دهد؛ يعنی بر قرآن معجزه‌گر گواه است. ﴿أنزله بعلمه و الملائكة يشهدون﴾ آن را از روی علم و آگاهی خاص خود و با روش و اسلوبی نازل كرده است كه تمام بليغان از آن ناتوان و عاجزند. و فرشتگان بر آنچه خدا بر تو نازل كرده است گواهند، و بر پيامبريت گواهی می‌دهند. ﴿و كفى بالله شهيداً﴾ و بس است كه خدا گواه باشد؛ يعنی گواهی او، تو را بی‌نياز می‌كند و برای تو كافی است هر چند هيچ كس ديگر گواهی ندهد. ﴿إن الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله قد ضلّوا ضلالا بعيداً﴾ به سبب اين‌كه خود كافر شدند و ديگران را از ورود به دين خدا از راه هدايت مانع شدند، سخت گمراه گشتند؛ زيرا هم گمراهی را با خود دارند و هم گمراه كردن، بنابراين گمراهی آنان به آخرين درجه رسيده است. ﴿إن الذين كفروا و ظلموا﴾ زمخشری گفته است: يعنی كفر و معاصی را با هم دارند.[1] ﴿لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم طريقاً﴾ خدا آنان را نمی‌بخشد و هرگز آنها را به راه بهشت هدايت نمی‌كند؛ چون بر كفر مرده‌اند. ﴿إلا طريق جهنم خالدين فيها أبداً﴾ در كيفر كفری كه پشت سر گذاشته‌اند و به سبب ظلمی كه مرتكب شده‌اند، آنها را جز به راه جهنم هدايت نمی‌كند و برای هميشه در دوزخ خواهند ماند. ﴿و كان ذلك على الله يسيراً﴾ نگه داشتن آنان برای هميشه در آتش، برای خدا مشكل نيست و آن را بزرگ نمی‌داند. ﴿يا أيها الناس قد جاءكم الرسول بالحق من ربكم﴾ ای مردم! در حقيقت محمد دين حق و شريعت آسان را از جانب خدا برای شما آورده است. ﴿فآمنوا خيراً لكم﴾ پس آنچه را از جانب پروردگارتان آورده است، بپذيريد و تصديق كنيد كه محققا ايمان برايتان خير و نيكی است. ﴿و إن تكفروا فإن لله ما في

۱ـ طبری گفته است: يعنی رسالت محمد را انكار كردند پس به خدا كفر ورزيدند و با پايداری بر كفر به خود ستم نمودند.

السموات و الأرض﴾ اگر بر کفر استمرار و اصرار ورزید، بدانید که خدا از شما بی‌نیاز است و کفر شما زیانی به او نمی‌رساند؛ چون تمام آنچه در عالم هستی است از لحاظ ملکیت و خلق و بندگی همه از آن او هستند. ﴿وکان الله علیما حکیما﴾ و خدا به احوال بندگان آگاه و در تدبیر امورشان با حکمت است. بعد از این‌که خدا شبهه‌ی یهود را در رابطه با مطالب گذشته رد کرد، گمراهی نصاری را یادآور شد؛ چرا که در تعظیم مسیح افراط نمودند و او را عبادت می‌کردند، فرمود: ﴿یا أهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم﴾ ای جماعت نصاری! در مورد حضرت مسیح افراط نکنید و در دینداری از حد تجاوز نکنید و مدّعی نشوید که مسیح خداست. ﴿و لاتقولوا علی الله إلا الحق﴾ و اوصاف ناشایست از قبیل «حلول» و «اتحاد» و «اتخاذ همسر و فرزند» را برای خدا نیاورید. ﴿إن المسیح عیسی ابن مریم رسول الله﴾ همانا عیسی جز پیامبر خدا چیزی دیگر نیست و آن‌گونه که گمان برده‌اید پسر خدا نیست. ﴿وکلمته ألقاها إلی مریم﴾ یعنی به گفته‌ی (کن) «بشو» بدون واسطه‌ی پدر، نطفه‌ی او را خلق کرد. ﴿و روح منه﴾ یعنی او دارای روحی است از جانب خدا، اثر نفس و دمی است که جبرئیل در سینه‌ی مریم دمید که بر اثر همان دم باردار شد، و به قصد تشریف و احترام، به خدا اضافه شده است. ﴿فآمنوا بالله و رسله﴾ به یگانگی او ایمان بیاورید و پیامبرانش را عموماً تصدیق کنید. ﴿و لاتقولوا ثلاثة﴾ نگویید خدایان سه نفرند: «الله» و «مسیح» و «مریم». یا خدا سه جزء می‌باشد: «پدر» و «پسر» و «روح‌القدس». بدین ترتیب خدا آنها را از تثلیث (سه‌گانگی) منع کرده است و به آنها دستور قبول توحید را داده است؛ زیرا خدا از ترکیب و از نسبت دادن ترکیب به او منزه است. ﴿انتهوا خیراً لکم﴾ اگر از سه‌گانگی دست بردارید، برایتان بهتر است. ﴿إنما الله إله واحد﴾ همانا خدا یکی است و در پروردگاریش تک و یگانه است و آن‌طور که گمان می‌برید یکی از سه نفر نیست. ﴿سبحانه أن یکون له ولد﴾ خدا منزه است از این‌که دارای فرزند باشد. ﴿له ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ تمام آنچه در آسمان‌ها و

زمین قرار دارد از لحاظ ملکیت و خلقت و بندگی از آن خدای متعال است و شبیه و همگونی ندارد تا آن را فرزند خود قرار دهد. ﴿وکفی بالله وکیلا﴾ نشان می‌دهد که از اتخاذ فرزند بی‌نیاز است؛ یعنی او به تدبیر و حفظ مخلوقاتش می‌پردازد، دیگر به فرزند یا یاور نیازی ندارد؛ چون مالک همه چیز است. سپس تصورات و گمان‌های باطل نصاری را رد کرده و گفته است: ﴿لن یستنکف المسیح أن یکون عبدالله﴾ هرگز مسیح که آنها گمان می‌برند خدا است از این‌که بنده‌ی خدا باشد ابا ندارد و خود را از آن بالاتر نمی‌داند. ﴿و لا الملائکة المقربون﴾ و فرشتگان مقرب درگاه خدا نیز از این‌که بندگان خدا باشند ابا ندارند. ﴿و من یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم إلیه جمیعاً﴾ هرکس که از عبادتش تکبر ورزد، خدا در روز قیامت برای محاسبه و جزا، همه‌ی آنها را زنده و حشر می‌کند. ﴿فأما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم أجورهم﴾ آنان که ایمان دارند و عمل نیکو انجام می‌دهند، خدا پاداش اعمالشان را بدون کم و کاست می‌دهد. ﴿و یزیدهم من فضله﴾ و از فضل و کرم خود نعمت‌هایی به آنها عطا می‌کند که نه چشم نظیرش را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به ذهن خطور کرده است. ﴿و أما الذین استنکفوا و استکبروا فیعذبهم عذاباً ألیماً﴾ و اما کسانی که از عبادتش ابا و گردن‌فرازی کنند، آنان را به شدت عذاب دردناک می‌دهد. ﴿و لایجدون لهم من دون الله ولیا و لا نصیراً﴾ به غیر از خدا یاور و معینی ندارند که آنها را از عذاب خدا برهاند. ﴿یا أیها الناس قد جاءکم برهان من ربکم﴾ ای مردم! از جانب پروردگارتان برهان و دلیلی به نزد شما آمده است و آن عبارت است از حضرت محمد ﷺ که خدا او را با معجزات درخشان تأکید کرده است. ﴿و أنزلنا إلیکم نورا مبینا﴾ یعنی قرآن، همان نور درخشان را بر شما نازل کردیم. ﴿فأما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به﴾ اما آنهایی که یگانگی خدا را تصدیق کرده و به کتاب پرفروغش تمسک جسته‌اند، ﴿فیدخلهم فی رحمة منه و فضل﴾ آنان را وارد بهشت، آن منزلگاه رحمت ابدی می‌کند، ﴿و یهدیهم إلیه صراطا مستقیما﴾ آنها را در

دنیا به دین اسلام و در آخرت به طریق بهشت هدایت می‌کند. ﴿**يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة**﴾ ای محمد! درباره‌ی مرده‌ای که نه پدر دارد و نه پسر ـ کلاله ـ از تو می‌پرسند که ارثش به چه کسی می‌رسد؟ بگو: درباره‌ی مرده‌ای که پدر و پسر ندارد، خدا فتوی می‌دهد: ﴿**إن امرؤ هلك ليس له ولد**﴾ بگو: اگر یک نفر بمیرد و پدر و پسر نداشته باشد که او را «کلاله» می‌گویند، ﴿**و له أخت فلها نصف ما ترك**﴾ و خواهر شقیق یا پدری داشت، نصف ما ترکِ برادرش به او می‌رسد. ﴿**و هو يرثها إن لم يكن لها ولد**﴾ برادر شقیق یا پدری، در صورتی که خواهرش فرزند نداشته باشد او را وارث می‌شود و تمام ارث او را می‌برد. ﴿**فإن كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك**﴾ اگر خواهران دو نفر یا بیشتر باشند، دوسوم ماترک برادرشان به آنها می‌رسد. ﴿**و إن كانوا إخوة رجالا و نساء فللذكر مثل حظ الأنثيين**﴾ اگر ورثه مرکب از برادر و خواهر باشند، مذکر دو برابر مؤنث سهم دارد. ﴿**يبين الله لكم أن تضلوا**﴾ خدا احکام و شریعت خود را برایتان بیان می‌کند که مبادا گمراه شوید. ﴿**و الله بكل شيء عليم**﴾ و خدا مصلحت و منافع شما را می‌داند، خدا در دنیا و آخرت مصلحت بندگان را می‌داند.

نکات بلاغی: ۱ـ ذکر نام بعضی از پیامبران ﴿**كما أوحينا إلى نوح**﴾ به منظور احترام و اظهار فضل آنان است و متضمن تشبیهی است به نام (مرسل مفصل).

۲ـ در ﴿**يا أهل الكتاب**﴾ از لفظ عام اراده‌ی خاص کرده است که عبارتند از (نصاری) و دلیل آن گفته‌ی ﴿**و لا تقولوا ثلاثة**﴾ می‌باشد که از مقول نصاری است.

۳ـ ﴿**إنما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله**﴾ متضمن قصر از نوع قصر موصوف بر صفت است.

۴ـ ﴿**يشهدون ... و شهيدا**﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

فواید: لفظ (من) برای تبعیض است و گاهی برای ابتدای غایت به‌کار می‌رود، مانند ﴿**و روح منه**﴾. گفته‌اند: یک پزشک نصرانی طبیب هارون الرشید بود و روزی با امام

واقدی به مناظره برخاست و گفت: در کتاب شما قسمتی است که نشان می‌دهد عیسی جزئی از خداست و این آیه را خواند. واقدی گفت: خدا گفته است: ﴿**و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الأرض جمیعا منه**﴾، پس اگر عیسی قسمتی از خدا باشد باید آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد، نیز جزئی از خدا باشد، طبیب نصرانی محکوم و مسلمان شد و هارون‌الرشید خوشحال گشت و انعام خوبی به واقدی داد.[۱]

* * *

۱ـ تفسیر ابومسعود ۱۰۴/۴.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی مائده یکی از سوره‌های طولانی است که در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره‌های مدنی از قبیل سوره‌ی بقره و نساء و انفال، جنبه‌ی تشریع را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است، و در کنار آن به مسأله‌ی عقیده و قصه‌های اهل کتاب پرداخته است. ابو میسره گفته است: سوره‌ی مائده آخرین قسمت از قرآن است که نازل شده و در آن آیه‌ی منسوخ قرار ندارد. این سوره شامل هیجده فریضه می‌باشد.[1]

* وقتی که این سوره نازل شد پیامبر ﷺ از حدیبیه برمی‌گشت. تمام این سوره به احکام شرعی پرداخته است؛ زیرا دولت اسلامی روزهای اولیه‌ی شکل‌گیری خود را پشت سر می‌گذاشت و سخت به برنامه‌ی ربانی نیازمند بود که آن را از لغزش مصون بدارد و راه و برنامه ساختارش را ترسیم نماید.

* احکامی که در این سوره مورد بررسی قرار می‌گیرند به طور مختصر عبارتند از: عقود، ذبایح، شکار، احرام، نکاح زنان کتابی، رده (برگشتن از دین)، طهارت، حد سرقت، حد بغی و افساد در سرزمین، احکام قمار و شراب، کفاره‌ی قسم، شکار در حال احرام، وصیت به هنگام مرگ، بحیره و سائبه، حکم کسی که عمل به شریعت خدا را رها می‌کند و...

* در کنار تشریع، خدای متعال به منظور پند و اندرز، حکایاتی را برای ما بازگو فرموده است. داستان بنی‌اسرائیل را با حضرت موسی یادآور شده است؛ داستانی که

۱- قرطبی ۶/ ۳۰.

حاکی از تمرد و طغیان آنها بوده و در این گروه حقیر و منحرف (یهود) تجلّی می‌یابد که به پیامبر خود گفتند: (تو و خدایت بروید بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم) و سرگردانی و تباهی که برایشان پیش آمد و مدت چهل سال در سرزمین سرگردان و حیران بودند.

* پس از آن داستان پسران آدم را بازگو می‌کند و بیانگر آن است که نزاع و مبارزه‌ی دایمی بین دو نیروی خیر و شر همیشه وجود دارد و آن را در داستان «قابیل و هابیل» نمایش می‌دهد، آنجا که قابیل برادر خود را می‌کشد و این اولین جنایت زشتی بود که بر روی کره خاکی اتفاق افتاد و در آن خون پاک یک بی‌گناه خاک زمین را رنگین و گلگون کرد. در این داستان دو نمونه از طبیعت و سرشت بشر به نمایش گذاشته می‌شود: نمونه‌ی نفس شرور و گناه پیشه، و نفسِ پاک و نیک‌اندیش. ﴿**فسولت له نفسه قتل أخيه فقتله فأصبح من الخاسرين**﴾. همچنین این سوره داستان مائده (سفره پر خوان) را بازگو کرده است که معجزه‌ی حضرت عیسی بن مریم است و توسط او برای حواریون به وقوع پیوست. همچنین به مناقشه و مجادله‌ی «یهود و نصاری» در مورد عقاید نادرست و دروغین آنان، پرداخته است، آنان ذریت و اولاد را به خدا نسبت دادند که شایسته‌ی مقام پروردگاری نیست، عهد و پیمان‌های مؤکد را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند، تورات و انجیل را تحریف کردند، و به رسالت حضرت محمد ﷺ کافر شدند. در این سوره به سایر گمراهی‌ها و اباطیل آنان اشاره شده است و در نهایت این سوره‌ی مبارک با نشان دادن موقعیت ترسناک روز حشر خاتمه می‌یابد؛ در روز حشر حضرت مسیح خوانده می‌شود و به منظور سرزنش نصاری که او را پرستش می‌کردند خداوند متعال از او می‌پرسد: (آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را خدا قرار دهید؟ او می‌گوید: خداوندا! پاک و منزه توای، من چگونه می‌توانم چیزی را بگویم که حقش را ندارم؟). چه افتضاح و موقعیت پر هراسی است برای دشمنان خدا! روزی است که در آن موی سفید می‌گردد و از اضطراب وحشت آن، دل‌ها از جا کنده می‌شود!!

فضیلت این سوره: از عبدالله بن عمرو عاص روایت شده که گفته است: سوره‌ی مائده در حالی بر پیامبرﷺ نازل شد که پیامبرﷺ بر راحله سوار بود، و راحله توانایی تحمل او را نداشت، لذا پیامبرﷺ پیاده شد.(۱)

نامگذاری سوره: این سوره به سوره‌ی «مائده» موسوم است؛ چون در آن از مائده یاد شده است؛ زیرا حواریون از حضرت عیسی درخواست کردند برایشان دلیلی ارائه دهد که بر صدق نبوت او دلالت کند و برای آنان جشن باشد. داستانش بسی شگفت‌انگیز است؛ چون شامل آیاتی بی‌شمار و لطفی عظیم از جانب خدای والامقام و کبیر است.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمْ

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِٱلْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ ٱلْأَنْعَامِ إِلاَّ مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي ٱلصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾
يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لاَتُحِلُّوا شَعَائِرَ ٱللهِ وَلاَ ٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَلاَ ٱلْهَدْيَ وَلاَ ٱلْقَلاَئِدَ وَلاَ آمِّينَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِن رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَٱصْطَادُوا وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلَى ٱلْبِرِّ وَ ٱلتَّقْوَىٰ وَلاَ تَعَاوَنُوا عَلَى ٱلْإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَانِ وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢﴾
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ ٱلْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللهِ بِهِ وَ ٱلْمُنْخَنِقَةُ وَ ٱلْمَوْقُوذَةُ وَ ٱلْمُتَرَدِّيَةُ وَ ٱلنَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَ أَن تَسْتَقْسِمُوا بِٱلْأَزْلاَمِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ ٱلْيَوْمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَ ٱخْشَوْنِ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلاَمَ دِيناً فَمَنِ ٱضْطُرَّ فِي

۱ـ امام احمد آن را روایت کرده است.

مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ
ٱلطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُم مِنَ ٱلْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ
وَ ٱذْكُرُوا ٱسْمَ ٱللهِ عَلَيْهِ وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٤﴾ ٱلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَاتُ وَ
طَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ ٱلْمُحْصَنَاتُ مِنَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ وَ
ٱلْمُحْصَنَاتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ
مُسَافِحِينَ وَلاَ مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَن يَكْفُرْ بِٱلْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي ٱلآخِرَةِ مِنَ
ٱلْخَاسِرِينَ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى ٱلصَّلاَةِ فَٱغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى
ٱلْمَرَافِقِ وَ ٱمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى ٱلْكَعْبَيْنِ وَ إِن كُنتُمْ جُنُباً فَٱطَّهَّرُوا وَ إِن كُنتُم
مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنكُم مِنَ ٱلْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا
صَعِيداً طَيِّباً فَٱمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُم مِنْهُ مَا يُرِيدُ ٱللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِنْ حَرَجٍ وَلٰكِن
يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾ وَ ٱذْكُرُوا نِعْمَةَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ
ٱلَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا
ٱلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلهِ شُهَدَاءَ بِٱلْقِسْطِ وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلاَّ تَعْدِلُوا
إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَعَدَ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُوْلٰئِكَ أَصْحَابُ
ٱلْجَحِيمِ ﴿١٠﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿العقود﴾ اصل عقد در لغت به معنی گره است. «عقدت الحبل بالحبل»: دو ریسمان را به هم گره زدم، سپس برای مفاهیم و معانی استعاره شده است. زمخشری گفته است: عقد به معنی پیمان مؤکد است و به گره ریسمان تشبیه شده است. حطیئه گفته است:

قـــوم إذا عـــقدوا عـقداً لجـارهم　　شدّوا العناج و شدّوا فوقه الكـربا[۱]

«آنان قومی می‌باشند که اگر با همسایه پیمان ببندند، طناب دلچه و بالای آن کرب را گره می‌زنند».

﴿**بهيمة الأنعام**﴾ بهیمه آن است که نطق ندارد (زبان بسته)؛ زیرا در صوتش ابهام و نامفهومی است. انعام جمع نـعم است و بـه مـعنی بـز و گـوسفند و شـتر و گـاو است. ﴿**القلائد**﴾ جمع قلاده بوده و به معنی حلقه‌ای است که از پوست درخت تهیه می‌گردد و به گردن حیوان قربانی بسته می‌شود تا مشخص گردد که این حیوان مخصوص قـربانی است. ﴿**يجرمنّكم**﴾ یعنی کسب می‌کنید و مرتکب می‌شوید. «جرم ذنبا» یعنی مـرتکب گناه شد. اجرم به معنی اکتسب است. ﴿**شنآن**﴾ شنآن یعنی بغض و کینه. ﴿**الموقوذة**﴾ وقذ به معنی زدن چیزی است تا سر حد مرگ. ﴿**النصب**﴾ بت و سنگی است کـه در عـهد جاهلیت آن را نصب کرده و در پایش حیوان ذبح می‌کردند. جمع آن «انصاب» است و در «لسان العرب» نیز چنین آمده است. ﴿**الأزلام**﴾ جمع زلم و به معنی نوعی قرعه کشـی است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر قصد سفر یا تجارت را می‌کرد، قرعه می‌کشید که به آن «استقسام بالأزلام» گفته می‌شد؛ یعنی به وسـیله‌ی قـرعه طـلب قسـمت و سـهم کردن.[۲] ﴿**مخمصة**﴾ گرسنگی؛ چون در موقع گرسنگی شکم جمع می شود و به پشت می‌چسبد. ﴿**الجوارح**﴾ حیوان و پرنده‌ی شکاری از قبیل سگ و یوزپلنگ و باز و شاهین.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که مشرکان به زیارت کعبه می‌رفتند و حیوان قربانی مـی‌آوردند و شـعایر را عـظیم مـی‌داشـتند و نـحر مـی‌کردند، مسـلمانان خواستند به آنها حمله کنند، آنگاه آیه‌ی ﴿**يا أيها الذين آمنوا لا تحلوا شعائر الله...**﴾ نازل شد.[۳]

۱ـ کشاف ۱/ ۴۶۶.　۲ـ البحر ۳/ ۴۱۰.

۳ـ طبری ۹/ ۴۶۳.

تفسير: ﴿**یا أیها الذین آمنوا أوفوا بالعقود**﴾ آوردن خطاب به لفظ ایمان به منظور تکریم و تعظیم است؛ یعنی ای گروه مؤمنان! به عهد و پیمان وفا کنید. عقد لفظی است که شامل هر پیمان و عهدی می‌شود، خواه بین انسان و خدا باشد یا بین انسان و انسانی دیگر. ابن‌عباس گفته است: عقود به معنی پیمان‌ها است و عبارت است از احکام و تکالیفی که خدا آن را در قرآن حلال یا حرام یا فرض کرده است.[۱] ﴿**أحلت لکم بهیمة الأنعام إلا ما یتلی علیکم**﴾ خوردن گوشت «انعام» یعنی شتر و گاو و بز و گوسفند بعد از ذبح آنها برای شما مباح و حلال گشته است، جز آنچه در این سوره برایتان حرام شده است که عبارت است از مردار و خون و گوشت گراز تا آخر. ﴿**غیر محلی الصید و أنتم حرم**﴾ این اشیا برایتان حلال شده است. اما در حال احرام نباید شکار را حلال بدانید. ﴿**إن الله یحکم ما یرید**﴾ خدا در رابطه با مخلوقش هر چه را مقتضی بداند اجرا می‌کند؛ زیرا در امر و نهی خود، حکیم و آگاه است. ﴿**یا أیها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله**﴾ ای ایمان‌آورندگان! آنچه را که خدا حرام کرده است حلال مگردانید و از حدود تجاوز نکنید. حسن گفته است: یعنی از حد شریعتی که برای بندگانش تعیین کرده است تجاوز نکنید. ابن‌عباس گفته است: از حد آنچه در حال احرام بر شما حرام کرده است تجاوز نکنید.[۲] ﴿**و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد**﴾ یعنی ماه حرام را حلال نکنید که در آن به جنگ بپردازید، و آنچه را که به بیت هدیه می‌شود و حیوانی که قلاده به گردن دارد تا مشخص باشد که مخصوص قربانی است، حلال مگردانید؛ یعنی به آن حیوان و صاحبش متعرض نشوید. ﴿**و لا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا**﴾ جنگ را با قاصدان بیت الحرام که به قصد

۱ـ این قول را طبری و زمخشری پذیرفته‌اند. ولی ارجح عموم است. پس امر به وفا و امر به تمام پیمان‌هاست. صاحب بحر و جمعی از مفسران آن را اختیار کرده‌اند. ابن اسلم گفته است: عقود عبارت است از شش عقد: پیمان خدا، عقد دوستی، عقد شرکت، عقد بیع، عقد نکاح و عقد قسم. ابن‌کثیر چنین آورده است.

۲ـ قول اول راجح‌تر است و طبری به خاطر عموم آیه آن را پذیرفته است.

حج یا عمره آمده‌اند، حلال نکنید، خدا از حمله به آنان یا ایجاد مانع بر سر راهِ زیارتِ آنها نهی کرده است؛ چرا که اهل جاهلیت چنین عملی راانجام می دادند. **﴿و إذا حللتم فاصطادوا﴾** وقتی از احرام بیرون آمدید می‌توانید شکار بکنید و شکار کردن برایتان مباح است. **﴿و لایجر منکم شنآن قوم أن صدوکم عن المسجد الحرام أن تعتدوا﴾** کینه و عداوت جماعتی که شما را از زیارت مسجد الحرام منع می‌کردند، شما را وادار نکند که به آنها تجاوز کنید. **﴿و تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الإثم و العدوان﴾** در انجام اعمال نیک و ترک اعمال منکر با یکدیگر همکاری و همیاری داشته باشید و در اموری که شما را به خدا نزدیک می‌کند همکاری کنید، و در گناه و تجاوز همیاری نکنید. **﴿و اتقوا الله إن الله شدید العقاب﴾** از کیفر و مجازات خدا برحذر باشید و بترسید که عقاب خدا در مورد نافرمانان سخت است. **﴿حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر﴾** ای مؤمنان! خوردن گوشت مردار یعنی حیوانی که بدون ذبح بمیرد، و خون ریخته شده و گوشت گراز، بر شما حرام شده است. زمخشری گفته است: مردم در زمان جاهلیت این محرمات را می‌خوردند: حیوانی که به مرگ طبیعی می‌مرد و فصید یعنی خون داخل روده‌ها که آن را کباب می‌کردند و آن را حرام نمی‌دانستند.[۱] گوشت گراز را ذکر کرده است تا معلوم کند که آن نیز حرام است حتی اگر به روش شرعی هم ذبح شود. **﴿و ما أهل لغیر الله به﴾** یعنی حیوانی که به هنگام ذبح، نام غیر خدا را بر آن خوانده باشند یا برای غیر خدا ذبح شده باشد. مثلاً برای لات و عزی ذبح شده باشد. همچنین موارد زیر بر شما حرام می‌باشد: **﴿و المنخنقة﴾** و حیوانی که به وسیله‌ی ریسمان و امثال آن خفه شود، **﴿و الموقوذة﴾** و حیوانی که با چوب یا سنگ کشته شود، **﴿و المتردیة﴾** و حیوانی که از کوه و بلندی سقوط کند و بمیرد، **﴿و النطیحة﴾** و حیوانی که حیوانی دیگر آن را شاخ

۱ـ کشاف ۱/ ۶۶۸.

بزند و بمیرد، ﴿و ما أکل السبع﴾ و حیوانی که درنده قسمتی از آن را بخورد و بمیرد. ﴿إلا ما ذکیتم﴾ جز حیوانی که آن را زنده بیابید و آن را قبل از مردن به صورت شرعی ذبح کنید. طبری گفته است: یعنی جز آنچه با ذبح آن را پاک نموده‌اید، ذبحی که خدا آن را طهور (پاک کننده) قرار داده است.[1] ﴿و ما ذبح علی النصب﴾ و حیوانی که بر سنگ‌های نصب شده ذبح شده است. قتاده گفته است: «نُصُب» سنگی است که در عهد جاهلیت مردم آن را پرستش می‌کردند، و حیوان را بر آنان قربانی می‌کردند. پس خدا از آن نهی کرد. زمخشری گفته است: مشرکین سنگ‌هایی در اطراف بیت نصب شده داشتند و حیوان را بر این سنگ‌ها قربانی می‌کردند و گوشت را بر آنها پهن می‌نمودند و قطعه قطعه می‌کردند. بدین‌ترتیب آنها را تعظیم می‌کردند و به آنها تقرب می‌جستند. آنگاه خدا مؤمنان را از چنین عملی نهی کرد. ﴿و أن تستقسموا بالأزلام﴾ یعنی طلب فهمیدن قسمت از راه «ازلام» بر شما حرام است؛ یعنی طلب دانستن خیر یا شر به وسیله‌ی زدن قداح. در کشاف گفته است: اگر یک نفر از عرب‌ها قصد سفر یا جنگ یا تجارت یا نکاح یا هر کاری مهم می‌کرد، قداح را می‌زد و آن تیرهایی بود که بر یکی نوشته می‌شد: خدا مرا از این کار نهی کرده، و بر دیگری نوشته می‌شد: خدایم مرا بدان امر کرده است، و بر سومی چیزی نوشته نمی‌شد و پوچ بود، اگر امر بیرون می‌آمد هدف را پی می‌گرفت، و اگر نهی بیرون می‌آمد دست نگه می‌داشت، و اگر پوچ بیرون می‌آمد قرعه‌کشی تکرار می‌شد.[2] ﴿ذلکم فسق﴾ یعنی اشتغال و پرداختن به آن، بیراهه رفتن و سرپیچی از اطاعت خداست؛ زیرا نوعی دخالت در امور غیبی است که به خدای دانا به نهان اختصاص دارد.[3] ﴿الیوم یئس الذین کفروا من دینکم﴾ امروز امید و طمع کافران از شما قطع شده

۱ـ طبری ۹/ ۵۰۲.   ۲ـ کشاف ۱/ ۴۶۹.

۳ـ این در صورتی است که ضمیر به «استقسام به ازلام» برگردد؛ چرا که او از تمام موارد ذکر شده نزدیکتر است. قول ابن‌عباس نیز همین است که راجح است، ولی طبری ضمیر را به محرمات ارجاع می‌دهد و همه نیز صحیح است.

و از این‌که شما از دین خود برگردید نومید گشته‌اند. ابن‌عباس گفته است: برای همیشه از برگشتن شما از دین خود مأیوس شده‌اند. ﴿فلا تخشوهم و اخشون﴾ از مشرکان بیم و هراسی به دل راه ندهید، از من بترسید، شما را بر آنان چیره کرده و در دنیا و آخرت شما را بر آنان مسلط می‌کنم. ﴿الیوم أكملت لكم دينكم﴾ امروز با روشن کردن حلال و حرام، شریعت را برایتان تکمیل کردم. ﴿و أتممت عليكم نعمتی﴾ و نعمت خود را با راهنمایی کردن شما به استوارترین طریق، بر شما تمام کردم. ﴿و رضيت لكم الإسلام دينا﴾ و در بین ادیان، اسلام را برایتان برگزیدم که دینی مورد رضایت خدا می‌باشد و غیر آن را به عنوان دین نمی‌پذیرد: ﴿و من يبتغ غير الإسلام دينا فلن يقبل منه﴾ کسی که غیر از اسلام، دینی دیگر برگیرد، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود. ﴿فمن اضطر فی مخمصة غير متجانف لإثم فإن الله غفور رحيم﴾ هر کس ضرورت و گرسنگی او را ناچار کند، بدون این‌که قصد و تمایلی به گناه داشته باشد، از محرمات مذکور چیزی مصرف کند، خدا به خاطر خوردن آن، او را مؤاخذه و مجازات نمی‌کند؛ چون ضرورت، حرام را مباح می‌کند. ﴿يسألونك ماذا أحل لهم﴾ از شما ای محمد! می‌پرسند که چه نوع طعام و خوراکی برایشان حلال است؟ ﴿قل أحل لكم الطيبات﴾ بگو: لذایذ پاک و دور از ناپاکی برایتان حلال است و هر چه نفرت انگیز است مانند سوسک و موش و امثال آنها حرام است. ﴿و ما علمتم من الجوارح﴾ یعنی صیدی که توسط حیوان تعلیم یافته (سگ و امثال آن) شکار می‌شود، برایتان حلال است. ﴿مكلّبين﴾ یعنی سگ تعلیم یافته برای شکار. زمخشری گفته است: مُكَلِّب یعنی تربیت و پرورش دهنده‌ی حیوانات شکاری. از کلب (سگ) مشتق است؛ چون بیشتر سگ مورد تربیت و تعلیم قرار می‌گیرد.[1] ﴿تعلمونهن مما علمكم الله﴾ راه و روش و کیفیت گرفتن شکار را به آنها می‌آموزید، که این عمل بخشی از

۱ـ کشاف ۱/ ۴۷۱.

یاد داده‌های خدا به انسان است. ﴿فکلوا مما أمسکن علیکم﴾ اگر شکار را بگیرند و از آن نخورند ، برای شما حلال است از آن بخورید. اما اگر از آن بخورند، خوردن آن برایتان حلال نیست؛ چون در حدیث است: (وقتی سگ تعلیم یافته را به دنبال شکار رها کردی و شکار را کشت، گوشت آن را بخور، ولی اگر از آن خورد، شما نباید آن را بخوری؛ چون شکار را برای خود گرفته است).[1] نشانه‌ی تعلیم یافتگی این است که وقتی آن را رها کنی شکار را دنبال کند، و اگر آن را مانع شوی و باز بخوانی شکار را تعقیب نکند و برگردد، و نیز شکار را بگیرد و از آن نخورد، و در موقع رهاکردن نام خدا را ببرد. شرط و صحت خوردن از حیوان صید شده که به وسیله‌ی سگ تعلیم یافته شکار می‌شود، این چهار شرط است. ﴿واذکروا اسم الله علیه﴾ یعنی هنگام رها کردنش نام خدا را ببرید. ﴿واتقوا الله إن الله سریع الحساب﴾ در اعمال خود، خدا را در نظر داشته باشید، همانا خدا در مجازات کردن بندگان سریع است. ﴿الیوم أحل لکم الطیبات﴾ امروز لذایذ پاک اعم از ذبایح و غیره برایتان مباح گشته است. ﴿و طعام الذین أتوا الکتاب حل لکم﴾ یعنی خوراک و ذبیحه‌ی اهل کتاب، از جمله یهود و نصاری برای شما حلال است. ﴿و طعامکم حل لهم﴾ و ذبیحه‌ی شما برای آنان حلال است. پس مانعی ندارد به آنها غذا بدهید یا به آنها بفروشید. ﴿و المحصنات من المؤمنات﴾ ای مؤمنان! ازدواج با زنان آزاد و پاک‌دامنِ مؤمن برایتان حلال است. ﴿و المحصنات من الذین أوتوا الکتاب من قبلکم﴾ و ازدواج با زنان آزاد کتابی (یهودی و نصرانی) نیز برایتان حلال است. نظر جمهور چنین است و عطا گفته است: خدا تعداد زنان مسلمان را افزوده است، و عقد اهل کتاب در آن ایام رخصت بود. ﴿إذا آتیتموهن أجورهن﴾ به شرطی ازدواج با زنان مذکور برای شما حلال است که مهر آنها را بپردازید. ﴿محصنین غیر مسافحین﴾ به وسیله‌ی ازدواج عفت

۱ـ اخراج از بخاری از حدیث عدی بن حاتم.

خود را حفظ کنید و نه این‌که آشکارا مرتکب زنا شوید. ﴿و لا متخذی أخدان﴾ و معشوقه و دوست اتخاذ ننمایید که در خفا با آنها زنا کنید. طبری گفته است: یعنی با زنی نافرمان و عاصی خلوت نکند که دل از یکدیگر بربایند و او را به عنوان معشوقه و دوست خود برگزینند و با او به فسق و فجور بپردازد.[1] ﴿و من یکفر بالإیمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین﴾ هر کس از دین برگردد و به شرایع دین کافر شود، عملش باطل و خود از نابودشدگان است. سپس خدا دستور داده است که به هنگام قیام برای ادای نماز، وضو را کامل کنند و فرموده است: ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا قمتم إلی الصلاة﴾ ای مؤمنان! وقتی فاقد وضو بودید و خواستید به نماز برخیزید. ﴿فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق﴾ صورت را بشویید، و دست‌ها را با آرنج بشویید، ﴿و امسحوا برؤوسکم و أرجلکم إلی الکعبین﴾ و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را با قوزک‌ها بشویید. زمخشری گفته است: فایده‌ی آوردن ﴿الی الکعبین﴾ این است که کسی گمان نبرد که پاها باید مسح شوند؛ چون در شریعت برای مسح غایتی آورده نمی‌شود. و در حدیث آمده است: (وای به حال آنان که در شستن پاها کوتاهی می‌کنند).[2] این حدیث نظر امامیه را رد می‌کند که می‌گویند: در وضو فرض است که پا مسح گردد نه شسته شود. نصّ آیه نیز بر این مطلب تصریح می‌کند که پا باید شسته شود؛ چراکه ﴿و ارجلکم﴾ به صورت منصوب آمده است، پس بر عضو مغسول عطف است. و به منظور افاده‌ی ترتیب مسح بین اعضایی که باید شسته شوند، آمده است. ﴿و إن کنتم جنبا فاطهروا﴾ اگر در حالت جنابت باشید، باید با شستن تمام بدن، خود را پاک نمایید، ﴿و إن کنتم مرضی أو علی سفر﴾ اگر بیمار بودید و مصرف آب برایتان زیانبخش بود یا مسافر بودید و آب را نیافتید، ﴿أو جاء أحد منکم من الغائط﴾ یا این‌که از محل قضای حاجت آمدید، ﴿أو لامستم النساء﴾ یا با زنان

۱ـ طبری ۹/ ۵۹۰.

۲ـ کشاف ۱/ ۴۷۴.

نزدیکی کردید، ﴿فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا﴾ و بعد از جستجو آب را نیافتید، برای تیمم خاک پاک را جستجو کنید، ﴿فامسحوا بوجوهکم و أیدیکم﴾ همان‌طور که سنت نبوی مقرر داشته است با دو ضربت، صورت و دست‌ها را با آن خاک مسح بکشید. ﴿و ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج﴾ با فرض و مقرر کردن وضو و غسل و تیمم بر شما، خدا قصد در مضیقه قرار دادن شما را ندارد. ﴿و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون﴾ اما می‌خواهد به وسیله‌ی وضو و تیمم شما را از گناهان و چرک‌ها و خطاها پاکیزه گرداند و با بیان و توضیح شرایع می‌خواهد نعمتش را بر شما کامل کند، تا او را در مقابل نعمت‌های بی‌شمارش سپاسگزار شوید. ﴿و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به إذ قلتم سمعنا و أطعنا﴾ در اینجا مؤمنان مورد خطابند و نعمت عبارت است از اسلام و اجتماع و عزتی که بدان دست یافتند؛ یعنی ای مؤمنان! نعمت عظیم خدا را که به شما ارزانی داشته است به یاد آورید که عبارت است از اسلام، و عهد و پیمانی را به یاد آورید که پیامبرش با شما منعقد نمود و تعهد دادید که در رفاه و خوشی و ناخوشی، با جان و دل، گوش به فرمان و مطیع باشید. ﴿و اتقوا الله إن الله علیم بذات الصدور﴾ از خدا بترسید، همانا خدا از مکنونات و نهفته‌های ضمیرتان با خبر است و درباره‌ی آن از شما بازخواست می‌کند. ﴿یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین لله﴾ ای ایمان‌آورندگان! در گواهی دادن و گواه بودن در راه خدا سخت پایدار باشید و استقامت کنید. لفظ «قوام» برای مبالغه به‌کار می‌رود. ﴿شهداء بالقسط﴾ به عدالت و درستی گواهی بدهید. ﴿و لایجرمنکم شنأن قوم علی أن لا تعدلوا﴾ کینه‌ی شدید نسبت به دشمنان شما را وادار نکند که عدالت را رعایت نکرده و به آنان حمله و تجاوز کنید. ﴿اعدلوا هو أقرب للتقوی﴾ عدالت را در خصوص افرادی رعایت کنید که کینه‌ی آنها را در دل دارید و این کار به پرهیزگاری و تقوای خدا نزدیکتر است. ﴿و اتقوا الله إن الله خبیر بما تعملون﴾ از خدا بترسید که او از اعمالتان آگاه است و به خاطر آن شما را مجازات

می‌کند. زمخشری گفته است: در این آیه هشداری عظیم است مبنی بر این‌که: وقتی رعایت عدالت با کفار و دشمنان خدا، واجب و تا این حد مورد تأکید قرار گرفته باشد رعایت عدالت در برخورد با مؤمنان و دوستان و محبوبان خدا بسیار ضروری‌تر می‌باشد.(۱)

﴿وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ خدا به مؤمنان مطیع و آنان که عمل صالح انجام می‌دهند وعده داده است ﴿لهم مغفرة و أجر عظیم﴾ که در آخرت بخشودگی گناه و ثوابی بس بزرگ، یعنی بهشت خواهند داشت. ﴿و الذین کفروا و کذبوا بـآیاتنا أولئك أصحاب الجحیم﴾ و آنان که راه کفر را پیش گرفتند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها اهل دوزخند. بعد از این‌که سرانجام و عاقبت مؤمنان را یادآور شد، سرانجام و عاقبت کافران مجرم را نیز بیان کرد که در حفره‌ها و دخمه‌های دوزخ همیشه در عذابند. ابوحیان گفته است: در مورد مؤمنان جمله‌ی فعلیه به صورت گذشته آمده است که دلیل بر قطعیت تحقق وعده‌ای است که خدا به آنها وعده داده است. و در مورد کافران جمله‌ی اسمیه آمده است که دلیل ماندگار بودن حکمی است که در حق آنان صادر شده است و آن این که آنها اهل آتشند و برای همیشه در آن عذاب دوزخ می‌باشند.(۲)

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿لا تحلوا شعائر الله﴾ متضمن استعاره است. شعیره که بـه مـعنی عدالت است و برای عبادت خدا اعم از حلال و حرام به‌کار می‌رود، استعاره شده است.

۲ـ ﴿و لا القلائد﴾ یعنی دارندگان قلاده، از باب عطف خاص بر عام است؛ زیرا این نوع حیوان شریفترین هدی است. از این قبیل است: ﴿من کان عدواً لله و ملائکته و جبریل و میکال﴾.

۳ـ ﴿و تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الإثم و العـدوان﴾ شـامل مـحسنات بدیعی موسوم به مقابله است.

۱ـ الکشاف ۱/۴۷۶.

۲ـ البحر ۳/۴۴۱.

۴ـ در عبارت ﴿و طعام الذين أوتوا الكتاب﴾ از اطلاق عام قصد خاص شده است که عبارت است از ذبایح.

۵ـ ﴿**محصنين غير مسافحين**﴾ متضمن طباق است؛ چون محصن به معنی عفیف و پاک دامن و مسافح به معنی زناکار است.

٦ـ ﴿**و إذا قمتم إلى الصلاة**﴾ وقتی برای ادای نماز برخاستید، خداوند متعال می‌فرماید: هرگاه برخاستید... وضو بگیرید، اما در واقع می‌خواهد بگوید: هرگاه نماز خواندید وضو بگیرید؛ چرا که صرف برخاستن مستوجب وضو نیست، و به خاطر وجود رابطه، مسبب را در جای سبب قرار داده است.[1] آیه شامل ایجاز حذف است؛ یعنی «إذا قمتم إلى الصلاة و أنتم محدثون».

فواید: اول؛ حکایت می‌شود که یاران «کندی»، آن فیلسوف مشهور به او گفتند: حکیم‌باشی! مثل این قرآن را برای ما تهیه کن. وی گفت: بسیار خوب، من همانند قسمتی از آن را می‌سازم. مدتها ناپدید شد، سپس بیرون آمد و گفت : به خدا قسم! نه من می‌توانم و نه هیچ‌کس می‌تواند چنین کاری بکند؛ چرا که من مصحف را باز کردم و سوره‌ی «مائده» آمد، دیدم از وفا داد سخن داده و از عهد شکنی نهی کرده و چیزهای زیادی را حلال نموده و سپس مسایلی را استثناء کرده، آنگاه از قدرت خود خبر داده است و تمام این مطالب را در دو خط بیان کرده و هیچ احدی نمی‌تواند چنین عملی را انجام دهد مگر در چندین مجلد.[2]

دوم؛ سنت و عادت جاهلیت بر تعصب کورکورانه جاری بود و شاعر عهد جاهلی آن را بیان کرده و گفته است:

و هل أنا إلامن غـزيّة إن غـوتْ　　　غويتُ و أن ترشد غزية أرشـد

۱ـ زمخشری در کشاف چنین آورده است. ۱/ ۴۷۳.　　۲ـ قرطبی ٦/ ۳۱.

و اسلام این اصل انسانی ارزشمند را آورده است: ﴿و تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی إلاثم و العدوان﴾ که فاصله‌ی میان این دو اصل خیلی زیاد است.

سوم؛ روایت شده است که یک نفر یهودی نزد حضرت عمربن الخطاب رضی الله عنه آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! در قرآن آیه‌ای نازل شده و شما آن را می‌خوانید، اگر این آیه بر ما نازل می‌شد، ما روز نزولش را جشن می‌گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه را می‌گویی؟ گفت: آیه‌ی ﴿الیوم أکملت لکم دینکم﴾. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا من می‌دانم چه روزی و چه ساعتی این آیه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، غروب روز عرفه در روز جمعه نازل شد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱذْكُرُوا نِعْمَتَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ
فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ وَ عَلَى ٱللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ وَ لَقَدْ أَخَذَ ٱللهُ مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ ٱثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً وَ قَالَ ٱللهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ ٱلصَّلاَةَ وَ آتَيْتُمُ ٱلزَّكَاةَ
وَ آمَنتُم بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ ٱللهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّآتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١٢﴾ فَبِمَا
نَقْضِهِم مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظّاً مِمَّا
ذُكِّرُوا بِهِ وَلاَ تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَ ٱصْفَحْ إِنَّ ٱللهَ يُحِبُّ
ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾ وَ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا
بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَ ٱلْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾ يَا أَهْلَ
ٱلْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ ٱلْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَن كَثِيرٍ
قَدْ جَاءَكُم مِنَ ٱللهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ ٱللهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ ٱلسَّلاَمِ وَ
يُخْرِجُهُم مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾ لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوا

إِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ ٱللهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ
وَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ لِلّهِ مُلْكُ ٱلسَّماوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَ قَالَتِ ٱلْيَهُودُ وَ ٱلنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ ٱللهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم
بَلْ أَنْتُم بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلّهِ مُلْكُ ٱلسَّماوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا
بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٨﴾ يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ ٱلرُّسُلِ أَن
تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلاَ نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾ وَ إِذْ
قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ ٱذْكُرُوا نِعْمَةَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُم مُلُوكاً وَ آتَاكُم
مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ يَا قَوْمِ ٱدْخُلُوا ٱلْأَرْضَ ٱلْمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِي كَتَبَ ٱللهُ لَكُمْ وَلاَ
تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْماً جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَن
نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ
أَنْعَمَ ٱللهُ عَلَيْهِمَا ٱدْخُلُوا عَلَيْهِمُ ٱلْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَ عَلَى ٱللهِ فَتَوَكَّلُوا إِن
كُنْتُم مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلَهَا أَبَداً مَا دَامُوا فِيهَا فَٱذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلاَ
إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لاَ أَمْلِكُ إِلاَّ نَفْسِي وَ أَخِي فَٱفْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ ٱلْقَوْمِ
ٱلْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي ٱلْأَرْضِ فَلاَ تَأْسَ عَلَى ٱلْقَوْمِ
ٱلْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال در این سوره احکامی را برای بندگان مؤمن مقرر داشت و اعظم آن بیان حلال و حرام بود، در اینجا نعمتش را بر آنان یادآور شده که عبارت است از هدایت به اسلام و دفع شرارت از آنان. به دنبال آن به ذکر نعمت‌هایی پرداخت که به اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) عطا کرده است؛ از قبیل گرفتن عهد و پیمان محکم از آنها، عهد و پیمانی که آن را نقض نمودند، لذا

خدا تا روز قیامت دشمنی و کینه را قرین آنان ساخت. سپس هر دو گروه را فرا خوانده است که به نور هدایت قرآن بگرایند و به شریعت خاتم پیامبران، تمسک جویند و گمراهی‌ها و اوهام خود را رها نمایند.

معنی لغات: ﴿**نقیباً**﴾ نقیب یعنی بزرگ و پیشوای قوم که احوال و منافع آنان را پیگیری می‌کند و نقش کفیل و سرپرست یک گروه را دارد. ﴿**و عزرتموهم**﴾ تعزیر به معنی تعظیم و تکریم و توقیر است. ﴿**سواء السبیل**﴾ راه راست و میانه و وسط. ﴿**قاسیة**﴾ یعنی تیره‌دل و سنگدلی که نیکی را نمی‌شنود. قاسیه و عاتیه یک معنی دارند. ﴿**خائنة**﴾ به معنی خیانت است و می‌تواند صفت برای خائن باشد، مانند «رجل طاغیة» و «راویة للحدیث». ﴿**فأغرینا**﴾ به هیجان در آوردیم و ملزم نمودیم. از «غراء» گرفته شده است. «غری بالشئ» یعنی به آن چسبید. ﴿**فترة**﴾ انقطاع. ﴿**یتیهون**﴾ تیه به معنی تحیر و سرگردانی است.

سبب نزول: طایفه‌ی بنی نضیر خواستند سنگ آسیابی را بر سر پیامبرﷺ پایین اندازند و به او و یارانش غدر و خیانت کنند که خدا آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم إذ همّ قوم أن یبسطوا إلیکم أیدیهم...**﴾[1] نازل شد.

تفسیر: ﴿**یا أیها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم**﴾ فضل و لطف خدا را به یاد آورید که شما را از دشمنانتان مصون داشت. ﴿**إذ همّ قوم أن یبسطوا إلیکم أیدیهم**﴾ آنگاه که جمعی قصد داشتند به شما حمله کنند و شما را به قتل برسانند و نابود کنند. ﴿**فکف أیدیهم عنکم**﴾ اما خدا شما را از شر آنان محفوظ و آزار آنها را از شما دفع و برطرف کرد. ﴿**و اتقوا الله**﴾ با انجام اوامر و اجتناب از نواهی از خدا بترسید. ﴿**و علی الله فلیتوکل المؤمنون**﴾ آنان که به خدا ایمان دارند باید پرهیزگار باشند و بدانند که فقط خدا معین و یاور آنها است و همو آنان را کافی است. سپس خدا انگیزه‌ی خیانت و نقض یهود

۱- مختصر ابن‌کثیر ۱/۴۹۶.

و احوال آنها را خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿و لقد أخذ الله میثاق بنی إسرائیل﴾ خدا از بنی‌اسرائیل عهد و پیمان محکمی گرفت. ﴿و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً﴾ یعنی به موسی دستور دادیم که در میان آنان دوازده کفیل و بزرگ برگزینند، تا به ترتیب امور آنها بپردازند. از هر طایفه و نسل یک سرپرست برگزینند تا کفالت و ضمانت قوم خود را به عهده بگیرد و به پیمان منعقد شده وفادار باشند. زمخشری گفته است: بعد از هلاکت فرعون موقعی که بنی‌اسرائیل در مصر مستقر شدند، خدا به آنها فرمان داد که به سرزمین «اریحا» در شام بروند، در آن موقع کنعانیان ستمکار در آنجا سکونت داشتند. و به آنان گفت : من آن را مسکن و قرارگاه شما قرار دادم، بروید با مردم آنجا به جهاد بپردازید، من معین و یاور شما هستم و به شما نصرت و پیروزی می‌دهم، و به موسی امر کرد که از هر نسل، نقیبی را انتخاب کند. موسی نقیبان را برگزید و با آنها حرکت کرد، وقتی به سرزمین کنعان رسید، دستور داد به تجسس اوضاع و اخبار بپردازند، پس بر ایشان معلوم شد که کنعانیان مردمانی هیکلی و با قدرت و شوکتند، از آنان ترسیدند، برگشتند و داستان را برای قوم خود بازگفتند، در صورتی که موسی به آنها گفته بود درباره‌ی آنچه که دیده‌اید چیزی ابراز ندارید، اما پیمان را شکستند و جز دو نفر از آنها همگی موضوع را گفتند.[1]

﴿و قال الله إنی معکم﴾ خدا فرمود: من ناصر و معین شما هستم. ﴿لئن أقمتم الصلاة و آتیتم الزکاة﴾ لام (لئن) برای قسم است؛ یعنی برای شما قسم یاد می‌کنم ای جماعت بنی‌اسرائیل! اگر آنچه را که بر شما فرض کرده‌ام از قبیل اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات، انجام دهید، ﴿و آمنتم برسلی و عزرتموهم﴾ و اگر پیامبرانم را تصدیق کنید و آنها را یاری دهید و دشمنان را از آنها دور کنید، ﴿و أقرضتم الله قرضا حسنا﴾ و با انفاق در راه خیر، با خدا معامله کنید، ﴿لأكفرن عنکم سیئاتکم﴾ آنگاه گناهان شما را محو کرده و آن را نادیده

۱ـ کشاف ۱/ ۴۷۸.

می‌گیرم. جواب قسم همین است. بیضاوی گفته است: جانشین جواب شرط شده است.(۱) ﴿و لأدخلنکم جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ شما را در ویلاهایی جا می‌دهم که رودبارهایی از آب و شراب و شیر و عسل در زیر اطاق‌ها و درختانش جاری است. ﴿فمن کفر بعد ذلك منکم فقد ضل سواء السبیل﴾ هر کس بعد از آن عهد و پیمان کافر شود، راه راست را گم کرد و بدون شک سخت گمراه گشته است. ﴿فیما نقضهم میثاقهم لعناهم﴾ به سبب نقض پیمان از جانب آنان، آنها را از رحمت خود طرد و محروم کردیم. ﴿و جعلنا قلوبهم قاسیة﴾ قلب و نهاد آنها را خشک و منجمد کردیم به نحوی که صلاحیت قبول ایمان را نداشته باشد.(۲) ﴿یحرفون الکلم عن مواضعه﴾ ابن‌کثیر گفته است: تورات را تأویل نمودند و آن را بر خلاف مقصود و مراد تفسیر کردند، و چیزی را به خدا نسبت دادند که آن را نگفته بود.(۳) و هیچ گناهی بزرگتر از تغییر کلام خدای عزوجل نیست. ﴿و نسوا حظا مما ذکروا به﴾ قسمتی مهم از اوامر تورات را نادیده گرفته و ترک نمودند. ﴿و لاتزال تطّلع علی خائنة منهم إلا قلیلا﴾ ای محمد! هر روز از آنها خیانت و نقض عهد و پیمان و حیله‌گری و نیرنگ مشاهده می‌کنی، پس غدر و خیانت عادت و پیشه‌ی پیشینیان آنها است جز تعداد اندکی که به اسلام گرویدند، اما تو همچنان بر توطئه‌گری آنان غلبه می‌یابی. ﴿فاعف عنهم واصفح إن الله یحب المحسنین﴾ یعنی از آنها مگیر و از سوء عمل آنها درگذر. این آیه مطابق نظر جمهور به وسیله‌ی آیه‌ی شمشیر و جزیه، منسوخ گشته است. ﴿و من الذین قالوا إنا نصاری أخذنا میثاقهم﴾ از آنان که ادعا می‌کردند که انصار خدا هستند و چنین اسمی بر خود نهاده بودند نیز بر توحید خدا و ایمان به محمد، عهد و پیمان گرفتیم. ﴿فنسوا حظاً مما ذکروا به﴾ ایمان به پیامبران را که در انجیل به آن امر شده

۱ـ بیضاوی گفته است که ابن مالک می‌گوید: وقتی که شرط و قسم با هم جمع شدند، جواب آخر را حذف کن.

۲ـ این نظر ابن‌عباس است، همان‌طور که در «بحر» آمده است.

۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۴۹۷.

بود، رها کردند و نادیده گرفتند و پیمان را نقض نمودند. **﴿فأغرینا بینهم العداوة و البغضاء إلی یوم القیامة﴾** تا روز قیامت کینه و دشمنی را در بین فرقه‌های نصاری مقرر کردیم که از آنها جدا شدنی نیست. ابن‌کثیر گفته است: هنوز هم از همدیگر کینه به دل دارند و یکدیگر را تکفیر و لعن و نفرین می‌کنند، و هر گروه اجازه نمی‌دهد افراد گروه دیگر وارد معبدشان شوند. ملت‌های غرب این چنین هستند در حالی که فرزندان یک آیین می‌باشند، هر کدام برای نابودی دیگری توطئه می‌چینند، بمب اتم و هیدروژن را اختراع نموده‌اند که عقل قادر نیست قدرت تخریب و اتلاف آنها را تصور کند. همه دشمن یکدیگرند. **﴿إنما یرید الله أن یعذبهم بها فی الحیاة الدنیا و تزهق أنفسهم و هم کافرون﴾** خدا می‌خواهد در دنیا از این رهگذر آنها را آزار بدهد و در حالی که در کفر فرو می‌غلتند، جان آنها را بگیرد. سپس فرمود: **﴿و سوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون﴾** آنها را تهدید می‌کند؛ یعنی پاداش عمل زشت خود را خواهند یافت. **﴿یا أهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب﴾** روی سخن با یهود و نصاری است؛ یعنی ای اهل کتاب! پیامبر ما، محمد نزد شما آمده است و دین حق را آورده و بسی از مطالب کتاب را که کتمان کرده‌اید و باید به آن ایمان بیاورید، برایتان بیان می‌کند؛ از قبیل آیه‌ی رجم و داستان یاران شنبه که مسخ گشتند و به میمون تبدیل شدند و غیره. آنچه که ذکر شد مواردی بود که آن را مخفی می‌کردند. **﴿و یعفو عن کثیر﴾** و از بسی از اشتباهات شما چشم‌پوشی می‌کند و فقط مطالبی را برایتان بیان می‌کند که دلیلی بر پیامبری و شهادتی بر صدقش باشد، و اگر همه چیز را بازگو می‌کرد رسوا می‌شدید. در التسهیل آمده است: این آیه دلیل بر صحت نبوتش است؛ چون با وجود این‌که «امی» و بیسواد بود و کتب آنها را نخوانده بود، مطالب مخفی را برملا ساخت.[1] **﴿قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین﴾**

۱ـ التسهیل ۱۷۲/۱.

یعنی نوری که از قرآن است، برایتان آمده است. قرآن نوری است برطرف کننده‌ی شک و شرک، کتابی است که اعجازش آشکار و واضح است. ﴿یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام﴾ خداوند هرکس راکه در پی جلب رضایت او باشد، به وسیله‌ی قرآن به راه نجات و سلامت و آسایش و استقامت و درستی راه یاب می‌گرداند. ﴿و یخرجهم من الظلمات إلی النور بإذنه﴾ و خدا آنها را با اراده‌ی خویش از تاریکی کفر به عالم پرفروغ ایمان بیرون می‌آورد. ﴿و یهدیهم إلی صراط مستقیم﴾ و آنها را به راه راست یعنی دین اسلام هدایت می‌کند. سپس خدای متعال افراط نصاری را در مورد حضرت عیسی یادآور شده که او را به خدایی گرفته بودند و فرمود: ﴿لقد کفر الذین قالوا إن الله هو المسیح بن مریم﴾ یعنی افرادی که او را خدا قرار دادند، کافرند؛ آنها فرقه‌ای از نصاری هستند که گمان می‌بردند خدا در جسد حضرت عیسی حلول کرده است. از این رو در کتاب‌هایشان نوشته شده است: «یسوع پروردگار آمد». و امثال این بیان را در گفتار آنان می‌توان یافت. یسوع نزد آنان عیسی است.[1] ﴿قل فمن یملك من الله شیئاً إن أراد أن یهلك المسیح ابن مریم و أمه و من فی الأرض جمیعاً﴾ ای محمد! به آنها بگو: دروغ می‌گویید، چه کسی می‌تواند از عذاب خدا جلوگیری کند، اگر بخواهد مسیح و مادرش و تمام ساکنین زمین را نابود کند؟ پس عیسی بنده‌ایست تحت تسلط خدا و قابل فنا و با سایر مخلوقات تفاوتی ندارد، و چنین موجودی از الوهیت و خدایی دور است و اگر خدا بود، می‌توانست خود را از مرگ

۱ـ ابوحیان گفته است: بعضی از نصاری می‌گویند: مسیح خداست و بعضی می‌گویند: پسر خداست و بعضی می‌گویند: سومین سه نفر است. آن‌که در زیر پرده‌ی اسلام خود را استتار نموده و خود را به صوفیه منسوب کرده و معتقد است خدا در صورت‌های زیبا حلول کرده است، از اعتقاد نصاری چنین مفهومی را استنباط کرده است و بعضی از ملحدان این فرقه از قبیل حلاج و صفار و ابن لباج و امثال آنها به اتحاد و وحدت قایل شده‌اند. من آن‌ها را نام بردم تا در دین خدا نصیحتی کرده باشم. بعضی از نادانان منسوب به صوفیه در تعظیم آنها راه افراط را پیش گرفته‌اند و ادعا می‌کنند که آنها از پاکان و اولیاءالله می‌باشند. البحر المحیط ۴۴۸/۳.

برهاند. ﴿و لله ملك السموات و الأرض و ما بينهما﴾ تمام مخلوقات و عجايب آسمان‌ها و زمين از آن خدا مى‌باشد. ﴿يخلق ما يشاء﴾ قادر است هر چه را آرزو و اراده كند خلق نمايد. از اين جهت عيسى را بدون پدر خلق كرد. ﴿و الله على كل شيء قدير﴾ يعنى هيچ چيز او را ناتوان نمى‌كند. سپس افتراى يهود و نصارى را بازگو كرده و مى‌فرمايد: ﴿و قالت اليهود و النصارى نحن أبناء الله و أحباؤه﴾ رابطه‌ى ما با خدا همانند رابطه‌ى فرزندان است با پدرانشان. و ما چون بر آيين او هستيم دوستانش مى‌باشيم، ابن‌كثير گفته است: يعنى ما منسوب به پيامبران خدا هستيم كه فرزندان خدا هستند. و چون خدا نسبت به آنان نظر لطف و عنايت دارد، ما را نيز دوست دارد.[1] ﴿قل فلم يعذبكم بذنوبكم﴾؟ اگر آن‌طور كه ادعا مى‌كنيد فرزندان و دوستان خدا هستيد، پس چرا در كيفر كفر و دروغتان آتش دوزخ را برايتان آماده كرده است؟ ﴿بل أنتم بشر ممن خلق﴾ شما هم مانند ديگر مردم بشر هستيد، و خدا در مورد تمام مخلوقاتش حاكم مطلق است. ﴿يغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء﴾ هر كس را كه خود بخواهد مى‌بخشد و هر يک از بندگانش را كه بخواهد عذاب مى‌دهد و حكمش مورد اعتراض قرار نمى‌گيرد و فرمانش رد نمى‌شود. ﴿و لله ملك السموات الأرض و ما بينهما و إليه المصير﴾ ملكيت تمام آسمان‌ها و زمين و آنچه در بين آنها قرار دارد از آن خداست و عموماً تحت تسلط و فرمان او قرار دارند، و سرانجام و عاقبت آنها در قبضه‌ى قدرت اوست. سپس آنها را فراخواند تا به خاتم پيامبران ايمان بياورند و فرمود: ﴿يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل﴾ اى جماعت يهود و نصارى! بعد از اين‌كه براى مدتى ارسال پيامبران متوقف شد، محمد ﷺ نزد شما آمد تا شرايع و دروس دين را برايتان توضيح دهد. فاصله‌ى بين حضرت عيسى عليه السلام و حضرت محمد ﷺ پانصد و شصت سال بود كه در آن مدت پيامبرى

۱ـ مختصر ابن‌كثير ۱/ ۴۹۹.

مبعوث نشد. ﴿أن تقولوا ما جاءنا من بشیر و لانذیر﴾ تا استدلال نکنید و بهانه نیاورید که پیامبری نزد ما نیامد تا مژده‌ی خیر بدهد و ما را از شر برحذر دارد. ﴿فقد جاءکم بشیر و نذیر﴾ مژده‌دهنده و برحذر دارنده، یعنی محمد نزد شما آمد. ﴿و الله علی کل شیء قدیر﴾ ابن‌جریر گفته است: یعنی خدا قادر است فرمانبران را پاداش و نافرمانان را کیفر بدهد. سپس انکار و عداوت یهود را بیان کرده و فرمود: ﴿و إذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم﴾ ای محمد! به یاد بیاور زمانی را که موسی به بنی‌اسرائیل گفت: ای قوم من! نعمت‌های بیکران خدا را به خاطر بیاورید و او را سپاسگزار باشید. ﴿إذ جعل فیکم أنبیاء و جعلکم ملوکا﴾ زمانی را به یاد بیاورید که برای راهنمایی و ارشاد شما در بین شما پیامبرانی را مبعوث نمودیم تا شما را به نشانه‌های دینداری هدایت کنند، و یک زندگی شاهانه را برایتان فراهم کرد، و بعد از این‌که برده‌ی فرعون بودید به صورت پادشاه در آمدید به نحوی که هیچ کس بر شما غلبه نیافت و با غرق کردن فرعون، شما را نجات دادیم. بیضاوی گفته است: در میان هیچ ملتی به اندازه‌ی بنی‌اسرائیل پیامبر مبعوث نشده است.[1] ﴿و آتاکم ما لم یؤت أحدا من العالمین﴾ نعمت‌هایی به شما عطا کردیم که به هیچ‌کس عطا نشده است؛ از قبیل شکافتن دریا و سایه قرار دادن ابر و فرو فرستادن گز و انگبین و مرغ بریان و امثال آنها. ﴿یا قوم ادخلوا الأرض المقدسة التی کتب الله لکم﴾ وارد سرزمین مقدس شوید که خدا آن را برایتان مقرر نموده است. بیضاوی گفته است: عبارت است از سرزمین بیت‌المقدس، و چون محل بعثت پیامبران و مسکن مؤمنان بود به مقدس موسوم شد.[2] و معنی ﴿التی کتب الله لکم﴾ این است که خدا به وسیله‌ی پدرتان، اسرائیل وعده‌ی آن را به شما داد و مقرر داشت که از آن شما باشد. ﴿و لاترتدوا علی أدبارکم فتنقلبوا خاسرین﴾ از ترس جباران به عقب برنگردید در التسهیل آمده است: روایت شده

۱ـ بیضاوی ص ۱۴۸.

۲ـ بیضاوی ص ۱۴۸.

است وقتی حضرت موسی به آنها دستور داد وارد سرزمین مقدس شوند، از زورمندان هراسیدند و خواستند به مصر برگردند.[1] ﴿قالوا يا موسى إنّ فيها قوما جبارين﴾ گفتند: ای موسی! در آنجا زورمندانی قوی هیکل و بلند قامت مستقرند که ما قدرت جنگ و ستیز با آنها را نداریم. آنان غول پیکران باقیمانده از قوم عاد بودند. ﴿و إنا لن ندخلها حتى يخرجوا منها﴾ تا زمانی که بدون جنگ و ستیز آن را به ما تسلیم نکنند، ما به آنجا وارد نمی‌شویم. ﴿فإن يخرجوا منها فإنا داخلون﴾ مادام آنها در آنجا باشند ما نمی‌توانیم وارد آنجا بشویم، پس اگر آنها از آنجا خارج شوند، ما وارد می‌شویم. ﴿قال رجلان من الذين يخافون أنعم الله عليهما﴾ وقتی ترس و واهمه دامنگیر آنها شد، دو نفر از نقیبان که خوف خدا را در دل داشتند و از عقابش می‌ترسیدند، و در وجودشان صلاح و یقین مستقر بود، آنها را تشویق و تحریک نمودند. ﴿ادخلوا عليهم الباب فإذا دخلتموه فإنكم غالبون﴾ به آنها گفتند: بزرگی جسم آنها شما را در هول و هراس قرار ندهد، آنها از لحاظ جسم بزرگند ولی قلبشان ضعیف است. اگر وارد دروازه‌ی شهر بشوید به یاری خدا بر آنان چیره و پیروز خواهید شد. ﴿و على الله فتوكلوا إن كنتم مؤمنين﴾ اگر واقعا ایمان دارید، به خدا توکل و تکیه کنید که شما را یاری می‌دهد. ﴿قالوا يا موسى إنا لن ندخلها أبدا ماداموا فيها فاذهب أنت و ربك فقاتلا إنا هاهنا قاعدون﴾ در این آیه افراط در نافرمانی و بی‌ادبی به حدی مشهود است که مقتضی کفر و توهین به خدا و پیامبرش می‌باشد. اینها کجا و یاران پاک ضمیر حضرت محمد ﷺ کجا که به پیامبر ﷺ گفتند: چیزی را که بنی‌اسرائیل گفتند ما به شما نمی‌گوییم، اما می‌گوییم برو تو و خدایت بجنگید ما هم در کنار شما خواهیم جنگید. ﴿قال رب إني لا أملك إلا نفسي و أخي فافرق بيننا و بين القوم الفاسقين﴾ یعنی در آن موقع حضرت موسی با عذرخواهی از پیشگاه خدا، خود را

۱ـ التسهیل ۱/ ۱۷۶.

از گفته‌ی ابلهان تبرئه کرد و گفت: خدایا! من جز اختیار نفس خودم و برادرم، هارون. اختیار کسی را ندارم، ما را از سر برتافتگان از فرمانت جدا فرما و به حکم عادلانه‌ات ما را از آنها جدا کن. ﴿قال فإنها محرمة علیهم أربعین سنة یتیهون فی الأرض﴾ خدا دعای موسی را قبول کرد و آنان را چهل سال در آن سرزمین سرگردان کرد و راه خروجی از آن نیافتند. ﴿فلا تأس علی القوم الفاسقین﴾ بر آنان افسوس مخور که آنها فاسق و مستحق کیفرند. در التسهیل آمده است: روایت شده است که آنها تمام شب را راه می‌افتادند اما بامداد خود را در همان محل اول شب می‌یافتند.[۱]

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿أن یبسطوا إلیکم أیدیهم﴾ بسط دست‌ها کنایه از حمله است و «کف الأیدی» کنایه از منع و باز داشتن است.

۲ـ ﴿و بعثنا فیهم﴾ متضمن التفات از غایب به متکلم است. ظاهراً می‌بایست می‌گفت: ﴿و بعث﴾. و به منظور اهمیت بخشیدن به موضوع برگزیدن نقبا، التفات را آورده است.

۳ـ ﴿و یخرجهم من الظلمات إلی النور﴾ متضمن استعاره است. ظلمات را برای کفر، و نور را برای ایمان استعاره کرده است.

۴ـ ﴿و جعلکم ملوکا﴾ شامل تشبیهی است بلیغ یعنی در رفاه زندگی شما مانند شاهان قرار داد. ادات تشبیه و وجه شبه حذف شده و به صورت تشبیه بلیغ در آمده است.

۵ـ در بین ﴿یغفر ... و یعذب﴾ طباق برقرار است.

٦ـ ﴿أنعم الله علیهما﴾ جمله‌ی معترضه است و فضل خدا را بر بندگان صالحش نشان می‌دهد.

فواید: اول؛ به سبب این‌که پیامبران پاک‌سرشت در سرزمین مقدس سکونت داشتند و خاستگاه آنان بود، نام مقدس یعنی پاکیزه را به خود گرفت و بدان موسوم شد. پس ظرف به سبب شرافت مظروف شریف گشت.

۱ـ التسهیل ۱/ ۱۷۴.

دوم؛ عارفی به یک فقیه گفت: در کجای قرآن می‌یابی که دوستدار از جانب دوست معذب نمی‌شود؟ فقیه ساکت شد و جوابی نداد. آنگاه آیه‌ی ﴿قل فلم یعذبکم بذنوبکم﴾ را خواند و گفت: این آیه دال بر این است که دوستدار از دوست خود عذاب نمی‌بیند. نقل از ابن‌کثیر.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ
قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ
يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَن تَبُوأَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ
مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ
الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾ فَبَعَثَ اللهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ
أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾ مِن أَجْلِ
ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ
النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً
مِنْهُم بَعْدَ ذٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٣٢﴾ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي
الْأَرْضِ فَسَاداً أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ
الْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَن
تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ
الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُم مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٦﴾
يُرِيدُونَ أَن يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُم بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿٣٧﴾ وَ السَّارِقُ وَ

﴿ٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ ٱللهِ وَ ٱللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۳۸﴾ فَمَن تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ ٱللهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۹﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللهَ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۴۰﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال تمرد و نافرمانی بنی‌اسرائیل را در ستیز با زورمندان خاطرنشان ساخت، داستان دو پسر آدم و نافرمانی و گردنکشی «قابیل» در مقابل فرمان خدا را بازگفت که به قتل نفسی پاک و بی‌گناه اقدام کرد در حالی که خدا آن را حرام کرده بود. پس یهود از کسی پیروی کردند که برای اولین بار در روی زمین گناه کرد پس طبیعت و منش شرور آنها از سرشت نابهنجار فرزند اول آدم نشأت گرفته است. از این رو این دو داستان در تمرد و نافرمانی به هم شباهت دارند. بعد از آن خدای متعال کیفر راهزنان و دزدان و یاغیانی که امنیت دولت و جامعه را به خطر می‌اندازد و نیز کیفر «مفسدان فی الأُرض» را بیان کرده است.

معنی لغات: **﴿قربانا﴾** آنچه به منظور تقرب به خدا صورت می‌پذیرد. **﴿تبوء﴾** یعنی برمی‌گردی. باء یعنی به منزل برگشت. **﴿فطوعت﴾** آن را نیکو و آسان جلوه داد. «طاع الشیء» یعنی آسان شد و به زیر فرمان در آمد. **﴿یبحث﴾** جستجو می‌کند پی می‌گیرد. **﴿سوأة﴾** سواة یعنی عورت. **﴿یا ویلتا﴾** کلمه‌ی آه و حسرت است. سیبویه گفته است: کلمه‌ایست در موقع واماندگی گفته می‌شود. **﴿ینفوا﴾** «نفاه» او را طرد کرد. در اصل به معنی نابود کردن است. نفایه به معنی کالای نامرغوب است. **﴿خزی﴾** خواری و بی‌آبرویی و ذلت. **﴿الوسیلة﴾** هر آنچه به سبب آن بتوان به خدا توسل جست. **﴿نکالا﴾** کیفر و عقوبت.

سبب نزول: از انس روایت شده است که گروهی از طایفه‌ی عرینه نزد پیامبرﷺ آمدند. آنگاه پیامبر آنها را به نزد گله‌ی شتران صدقه فرستاد و دستور داد از شیر آنها بنوشند. وقتی بهبود یافتند و سلامت را بازیافتند، شتربان پیامبرﷺ را کشتند و شترها را با خود بردند. پیامبر در تعقیب آنها فرستاد و آنها را آوردند. پیامبر دستور داد به کیفر عملشان دست و پای آنها را قطع و چشمانشان را بیرون بیاورند. سپس آنها را در زیر گرما گذاشتند تا مردند. بدین مناسبت آیه‌ی ﴿**إنما جزاء الذین يحاربون الله و رسوله...**﴾ نازل شد.(۱)

تفسیر: ﴿**و اتل عليهم نبأ بنى آدم بالحق**﴾ ای محمد! خبر «قابیل و هابیل»، دو پسر آدم را به درستی بر یهود حسود و دیگران بخوان و این داستان را به آنها تذکر بده که داستانی است حق و درست. ﴿**إذ قرّبا قربانا فتقبل من أحدهما و لم يتقبل من الآخر**﴾ وقتی که هر کدام قربانی کردند، اما از هابیل قبول شد و از قابیل قبول نشد. مفسران گفته‌اند: سبب قربانی این بود که حوا در هر دوران بارداری یک پسر و یک دختر می‌زایید، و چنان مقرر بود که هر پسر با دختر همزاد دیگری ازدواج کند، وقتی آدم خواست خواهر قابیل را به عقد هابیل در آورد و خواهر هابیل را به عقد قابیل در آورد، هابیل رضایت داد ولی قابیل راضی نشد؛ چون همزاد او زیباتر بود، آدم به آنها گفت: هر کدام از شما قربانی کنید، قربانی هر کدام قبول شد، با او ازدواج کند، قابیل کشاورز بود و نامرغوب‌ترین کشتش را قربانی کرد و قابیل دارای گله بود و بهترین قوچ را قربانی کرد، قربانی هابیل قبول واقع شد، به این صورت آتشی نزول کرد و آن را در کام خود فرو برد، حسادت و کینه‌ی قابیل افزون گشت و هابیل را به قتل تهدید کرد.(۲) ﴿**قال لأ قتلنك**﴾ یعنی قابیل به برادرش گفت: تو را می‌کشم. هابیل گفت: چرا؟ گفت: چون قربانی تو قبول شده و قربانی من قبول

۱ـ قرطبی ۱۴۸/٦.

۲ـ کشاف ۴۸۴/۱ و قرطبی ۱۴۹/٦.

نشده است. گفت من چه تقصیری دارم؟ ﴿إنما يتقبل الله من المتقين﴾ قربانی فقط از فردی قبول می‌شود که از خدایش بترسد و نیتش پاک و خالص باشد. بیضاوی گفته است: از فرط رشک و حسادت ناشی از پذیرفته شدن قربانی هابیل، او را به قتل تهدید کرد. هابیل در جوابش گفت: تو خود پرهیزگاری را ترک نموده‌ای و من تقصیری ندارم. این بدان معنی است که عبادت جز از مؤمن و پرهیزگار پذیرفته نمی‌شود.[1] ﴿لئن بسطت إليّ يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي إليك لأقتلك﴾ اگر از روی ظلم و ستم برای قتل من دستت را دراز کنی، من هرگز به مقابله بر نخواهم خواست که شما را به قتل برسانم. ابن‌عباس گفته است: من به یاری و دفاع از خود بر نخواهم خواست. ﴿إني أخاف الله رب‌العالمين﴾ چون از پروردگار عالمیان می‌ترسم، دستم را به سویت دراز نمی‌کنم. زمخشری گفته است: گفته‌اند: هابیل از قابیل قویتر و نیرومندتر بود، اما چون از خدا می‌ترسید از قتل برادرش اجتناب ورزید.[2] ﴿إني أريد أن تبوء بإثمي و إثمك فتكون من أصحاب النار﴾ اگر تو مرا به قتل برسانی من آن را بیشتر دوست دارم تا این‌که من تو را به قتل برسانم. ابن حیان گفته است: معنی آن چنین است: چنانچه تقدیر خدا بر این جاری شده باشد که مرا به قتل برسانی، من مظلومیت را اختیار می‌کنم و از ظلم می‌پرهیزم و خدا خود به داد من خواهد رسید.[3] ابن‌عباس گفته است: من به قتل شما اقدام نمی‌کنم، تا اگر مرا به قتل رساند، بار گناه قتل من و گناه خودت که قبلاً مرتکب شده‌ای بر دوش بکشی و در نتیجه از زمره‌ی اهل آتش بشوی. ﴿و ذلك جزاء الظالمين﴾ کیفر و عقاب کسی که تجاوز می‌کند و از خدا اطاعت نمی‌کند این چنین است. ﴿فطوعت له نفسه قتل أخيه فقتله فأصبح من الخاسرين﴾ نفسش قتل برادرش را برایش آراسته و آسان نمود، و او را به قتل رساند، در نتیجه زیانمند

۱ـ بیضاوی ص ۱۴۹.
۲ـ البحر ۳/۴۶۳.
۳ـ قرطبی ۱۴۲/۶.

و بدبخت شد. ابن‌عباس گفته است: او را به آتش دوزخ ترساند، اما پند نگرفت و دست برنداشت. ﴿فبعث الله غرابا يبحث فى الأرض ليريه كيف يوارى سوءة أخيه﴾ یعنی خدا کلاغی را فرستاد و با نوک و پایش زمین را حفر کرد تا چگونگی دفن جسد برادرش را به او نشان دهد. مجاهد گفته است: خدا دو کلاغ را فرستاد با هم به جنگ پرداختند، یکی از آنها دیگری را کشت، سپس زمین را حفر کرد و جسد را در آن دفن نمود. این اولین فرزند آدم بود که به قتل رسید. روایت شده است بعد از این‌که او را کشت جسد را در بیابان رها کرد و نمی‌دانست چگونه آن را دفن کند تا این‌که کلاغ را دید که رفیقش را دفن کرد. وقتی آن را دید گفت: ﴿يا ويلتا أعجزت أن أكون مثل هذا الغراب فأوارى سوءة أخى﴾ یعنی قابیل با اندوه و اضطراب گفت: وای بر من! خدا مرگم بدهد! آیا نمی‌توانم مانند این پرنده جسد برادرم را در خاک بپوشانم؟ ﴿فأصبح من النادمين﴾ یعنی از این‌که در دفن جسد برادرش راه به جایی نبرد پشیمان شد، اما از قتل برادرش پشیمان نبود. ابن‌عباس گفته است: اگر پشیمانیش از کشتن برادر بود، توبه به شمار می‌آمد.[1] ﴿من أجل ذلك كتبنا على بنى‌إسرائيل أنه من قتل نفسا بغير نفس أو فساد فى الأرض﴾ به خاطر حادثه‌ی (قابیل و هابیل) و به سبب این‌که برادرش را با ستمگری به قتل رساند، بر بنی‌اسرائیل فرض و مقرر کردیم که اگر یکی از آنها انسانی را به ناروا به قتل برساند؛ یعنی بدون این‌که کسی را کشته باشد تا مستحق قصاص شود و بدون این‌که در سرزمین به فساد بپردازد که سبب ریختن خون او شود، از قبیل ارتداد و راهزنی، ﴿فكأنما قتل الناس جميعا﴾ انگار تمام افراد بشر را به قتل رسانده است. بیضاوی گفته است: به دلیل این‌که حرمت خون را زیر پا نهاده و کشتن را مرسوم و مردم را بر آن جری کرده، انگار همه را کشته است. منظور بزرگ جلوه دادن قتل انسان و زنده نگه داشتن آن در دل انسان‌هاست تا از ارتکاب چنین

۱ـ قرطبی ۱۴۲/۶.

عملی برحذر باشند و در حفظ و حراست از جان و خون دیگران بکوشند.[۱] ﴿و من أحیاها فکأنما أحیا الناس جمیعاً﴾ و هر کس نفسی را زنده بدارد و آن را از هلاکت برهاند، انگار تمام انسان را زنده کرده است. ابن‌عباس در تفسیر این آیه گفته است: هرکس نفسی را که خدا کشتن آن را حرام کرده است به قتل برساند، مانند آن است که همه‌ی انسان‌ها را به قتل رسانده باشد و هر کس از قتلی حرام امتناع ورزد و حرمت آن را از خوف خدا محفوظ بدارد، مانند آن است که جمیع بشریت را زنده کرده باشد.[۲] ﴿و لقد جاءتهم رسلنا بالبینات﴾ یعنی این حکم سخت را بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم، و پیامبران ما با دلایل و براهین درخشان و متجلی نزد آنان آمدند. ﴿ثم إن کثیراً منهم بعد ذلك فی الأرض لمسرفون﴾ یعنی حتی بعد از آن همه زجر و منع و تهدید، باز در قتل اسراف می‌کنند و عظمت قضیه را درک نمی‌کنند. ابن‌کثیر گفته است: این آیه آنان را سرزنش و توبیخ می‌کند که بعد از آگاهی و علم مرتکب اعمال حرام می‌شوند. و رازی گفته است: یهود با علم به عظمت و اهمیت مسأله، به قتل پیامبران اقدام می‌کردند، و این هم نشان‌دهنده‌ی نهایت سنگ‌دلی و دوری آنان از اطاعت خدا است. و مقصود از ذکر این داستان‌ها تسلیت خاطر و دلداری پیامبر ﷺ است؛ چون آنان قصد کشتن او و یارانش را داشتند.[۳] سپس خدای متعال کیفر راهزن را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إنما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله﴾ همانا جزای کسانی که با شریعت و دین خدا به جنگ برمی‌خیزند و با پیامبرش به ستیز می‌پردازند، ﴿و یسعون فی الأرض فساداً﴾ با ارتکاب معاصی و قتل در سرزمین فساد راه می‌اندازند، ﴿أن یقتلوا﴾ این است که در کیفر اعمالشان کشته شوند. ﴿أو یصلبوا﴾ یا به منظور برحذر داشتن و منع کردن دیگران، کشته و به صلیب کشیده شوند. صیغه برای تکثیر

۱ـ بیضاوی ص ۱۵۱.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/۵۰۶.
۳ـ تفسیر کبیر ۱۱/۱۱۱.

است. ﴿أو تقطع أیدیهم و أرجلهم من خلاف﴾ یعنی دست راست و پای چپشان قطع شود. ﴿أو ینفوا من الأرض﴾ از شهری به شهری دیگر تبعید شوند.[۱] ﴿ذلك لهم خزی فی الدنیا﴾ کیفر یاد شده خفت و خواری و کیفر دنیای آنهاست. ﴿و لهم فی الآخرة عذاب عظیم﴾ در آخرت هم عذابی سخت خواهند داشت که عبارت است از آتش دوزخ. بعضی از علما گفته‌اند: امام اختیار دارد، اگر بخواهد می‌کشد و اگر بخواهد به میخ می‌بندد، و اگر بخواهد دست و پای آنها را قطع می‌کند و اگر بخواهد تبعید می‌کند. مذهب مالک چنین است. و ابن‌عباس گفته است: هر مرحله از محاربه نوعی کیفر دارد: آنکه به قتل دست زده است کشته می‌شود، و آنکه آدم کشته و مال را برداشته است، کشته و مصلوب می‌شود، و آنکه فقط مالی را می‌گیرد، دست و پایش قطع می‌شود، و آنکه فقط مردم را می‌ترساند، تبعید می‌شود، و نظر جمهور چنین است.[۲] ﴿إلا الذین تابوا من قبل أن تقدروا علیهم﴾ جز محاربان و راهزنانی که قبل از اینکه شما بر آنان تسلط پیدا کنید و کیفرشان بدهید، توبه کرده باشند. ﴿فاعلموا أن الله غفور رحیم﴾ بدانید که دایره‌ی بخشودگی و مهر پروردگار برای آنان که توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند، وسیع است، توبه را می‌پذیرد و لغزش را می‌بخشاید. سپس خدای متعال به مؤمنان دستور پرهیزگاری و انجام اعمال نیکو را می‌دهد و می‌گوید: ﴿یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا إلیه الوسیلة﴾ ای مؤمنان! از کیفر خدا برحذر باشید و تقوای او را پیشه سازید و چیزی را بجویید که شما را به او نزدیک می‌کند، از قبیل طاعت و عبادت. قتاده گفته است: به وسیله‌ی طاعت و انجام دادن آنچه مورد رضایت اوست، به او تقرب بجویید. ﴿و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون﴾ برای اعتلای دینش تلاش کنید تا به نعمت‌های جاودانی نایل

۱ـ شافعی گفته است: تبعید از شهری به شهری دیگر هنوز مطلوب است و ابوحنیفه گفته است: نفی یعنی زندان و ابن جریر گفته است: منظور از نفی در اینجا این است که از محل خود خارج و در جای دیگر زندانی شود.

۲ـ فخر رازی ۱۱/۵.

آیید. ﴿إن الذین کفروا لو أنّ لهم ما فی الأرض جمیعا و مثله معه﴾ اگر هر کافر تمام آنچه در زمین قرار دارد و مانند آن را نیز داشته باشد، ﴿لیفتدوا به من عذاب یوم القیامة ما تقبل منهم و لهم عذاب ألیم﴾ و بخواهد آن را در مقابل عذاب خدا فدیه بدهد، برایش سودی در بر ندارد، و عذاب دردناک و سختی خواهد داشت. ﴿یریدون أن یخرجوا من النار و ما هم بخارجین منها و لهم عذاب مقیم﴾ می‌خواهند از آتش بیرون بیایند اما بیرون نمی‌آیند و آزاری همیشگی خواهند داشت. در حدیث آمده است: در روز قیامت کافر آورده می‌شود و به او می‌گویند: آیا اگر مالامال زمین طلا داشته باشی آن را به فدیه می‌دهی؟ می‌گوید: بله. به او گفته می‌شود: از آن آسان‌تر از تو خواسته شد اما امتناع کردی، از تو خواسته شد برای خدا شریک قرار ندهی اما امتناع کردی، آنگاه دستور می‌دهند او را به آتش بیاندازند.[۱] سپس خدا کیفر سارق را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و السارق و السارقة فاقطعوا أیدیهما﴾ یعنی هرکس به سرقت دست زد، مرد باشد یا زن، دستش را قطع کنید. ﴿جزاء بما کسبا﴾ به کیفر عمل زشتی که مرتکب شدند. ﴿نکالا من الله﴾ این کیفری است از جانب خدا. ﴿و الله عزیز حکیم﴾ خدا در شرع خود دارای حکمت است، پس به ناحق دستور قطع دست را نمی‌دهد. ﴿فمن تاب من بعد ظلمه﴾ هر کس از سرقت توبه کرد ﴿و أصلح﴾ و عملش را اصلاح کرد، ﴿فإن الله یتوب علیه﴾ خدا توبه‌اش را می‌پذیرد، پس در آخرت عذابش را نمی‌دهد. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ همانا خدا در بخشودگی و رحمت مبالغه می‌کند. آنگاه خدای توانا به وسعت ملکش اشاره کرده و ابراز می‌دارد که فرمانش از جانب هیچ موجودی تعقیب نمی‌شود و فرمود: ﴿ألم تعلم أن الله له ملك السموات الأرض﴾ ای مخاطب! آیا نمی‌دانی که خدا در ملکوت آسمان‌ها و زمین تسلط و قدرت پرتوان و روشن دارد و امور آنها را در قبضه‌ی قدرت دارد؟ استفهام برای

۱ـ اخراج از بخاری در کتاب الرناق.

تقریر است. ﴿یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و الله علی کل شیء قدیر﴾ هر کس را که بخواهد به میزان جرمش عذاب می‌دهد و از هر کس که بخواهد صرف‌نظر می‌کند و گناهش را می‌بخشاید و همو بر انجام هر چیز توانا است و هیچ چیزی او را ناتوان نمی‌کند؟

نکات بلاغی: ۱ـ کلمات ﴿قتل ... و أحیا﴾ و همچنین ﴿یعذب ... و یغفر﴾ متضمن طباق است که یکی از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۲ـ ﴿یحاربون الله﴾ متضمن حذف مضاف است؛ یعنی: یحاربون أولیاء الله؛ زیرا با خدا نمی‌توان جنگید و به مقابله برخاست، پس سخن به طریق مجاز است.

۳ـ ﴿و من أحیاها﴾ شامل استعاره است؛ چون منظور ابقای آن و مبادرت نکردن به قتل است و زنده کردن نفس بعد از مرگ فقط در قدرت خدا است.

۴ـ ﴿لو أن لهم ما فی الأرض جمیعا و مثله معه لیفتدوا به﴾ زمخشری گفته است: این تمثیل برای لزوم عذاب آنها می‌باشد و هرگز از آن رهایی نمی‌یابند.[1]

۵ـ ﴿لئن بسطت إلیّ ... ما أنا بباسط یدی﴾ متضمن طباق سلب است.

فواید: اول؛ نفی همان‌طور که از راه تبعید کردن عملی می‌شود، با زندانی کردن نیز عملی می‌شود، از این رو مالک ﷺ گفته است: نفی یعنی زندان؛ یعنی دورکردن انسان از جهانی وسیع و فراخ به عالمی تنگ. شاعری در زندان گفته است:

خرجنا عن الدنیا و عن وصل أهلها — فلسنا من الأحیا و لسنا من الموتی

إذا جاءنا السجّان یوماً لحاجةٍ — عجبنا و قلنا: جاء هذا من الدنیا[2]

«از دنیا و تماس با اهل دنیا بیرون شده‌ایم، نه جزو زنده‌ها به حساب می‌آییم و نه جزو مرده‌ها. اگر روزی زندانبان برای کاری نزد ما می‌آمد، تعجب کرده و می‌گفتیم: این از دنیا آمده است».

۱ـ کشاف ۱/۴۸۸.

۲ـ فخر رازی ۱۱/۲۱۶.

دوم؛ راز تقدیم «السارق» بر «السارقه» در اینجا و تقدیم «الزانیة» بر «الزانی» در ﴿الزانیة و الزانی فاجلدوا﴾ این است که مرد برای سرقت جسارت بیشتری دارد و زنا از سوی زن زشت‌تر است، پس ذکر هر یک از آن دو در جای خود مناسب است.

سوم؛ اصمعی گفته است: روزی آیه‌ی ﴿السارق و السارقة﴾ را خواندم و در کنارم عربی نشسته بود، به اشتباه خواندم: ﴿و الله غفور رحیم﴾ عرب گفت: این کلام کیست؟ گفتم: کلام خدا است. گفت این کلام خدا نیست، آن را باز بخوان، باز آن را خواندم، پس متوجه شدم و خواندم: ﴿و الله عزیز حکیم﴾ آنگاه گفت: آری! این کلام خداست. گفتم: آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت: نه. گفتم: پس از کجا فهمیدی من اشتباه کرده‌ام؟ گفت: عزیز است لذا حکم قطع را داده است و اگر بخشنده و با مهر باشد دستور قطع را نمی‌دهد.[1]

چهارم؛ در مورد قطع دست سارق بعضی از ملحدان به شریعت متقن اسلام اعتراض وارد کرده و در این مورد شعری را سروده‌اند:

ید بخمس مئین عسجد وُدیت   ما بالُها قطعتْ فی ربع دینار؟
تحکمّ ما لنا إلا السکوتُ له   و أن نعوذَ بمولانا من النار

«دستی که پانصد جوهر طلا دیه‌ی آن است چه شده به خاطر یک ربع دینار قطع شده است؟ زور است و جز سکوت در مقابلش چاره‌ای نداریم و به مولای خود از آتش پناه می‌جوییم».

یکی از علما در جواب این شعر گفته است:

عزّ الأمانة أغلاها و أرخصها   ذلُّ الخیانة فافهم حکمة الباری

«وقتی امین بود ارزشمند بود اما وقتی خیانت کرد خفیف شد. چه گفته‌ی محکم است! حکمت خالق را دریاب».

۱- زاد المسیر، تألیف ابن الجوزی ۲ / ۳۵۴.

«گفتاری کوتاه پیرامون قطع دست دزد»

بعضی از غربی‌ها قطع دست سارق، در شریعت اسلامی را به باد انتقاد گرفته و آن را عیب بزرگی به حساب آورده و گمان می‌کنند چنین کیفری سخت و سنگین است، و شایسته‌ی جامعه‌ی متمدن نیست. آنها می‌گویند: برای کیفر دزد و جلوگیری از دزدی، زندان کافی است. و در اثر این طرز تفکر که بر منطق سلیم استوار نیست، جرایم افزایش یافته و راهزنی‌ها فراوان شده و زندان‌ها از مجرمین و راهزنانی که امنیت و آرامش جامعه را تهدید می‌کنند، پر شده است. دزد با خاطری آسوده به دزدی می‌پردازد و از هیچ چیز باکی ندارد جز زندانی که دوران عقوبت و کیفر وضع شده توسط انسان را در آن سپری می‌کند و در این مدت از خوراک و لباس رایگان استفاده می‌کند. سپس وقتی که از زندان بیرون آمد، تمایل او به جرم و جنایت بیشتر می‌شود. مؤید این سخن مطالبی است که هر روز درباره‌ی افزایش جرایم می‌خوانیم و عامل آن ناتوانی عقلی انسانی در زمینه‌ی رسیدن به درمان مؤثر و شفای مفید در خصوص معالجه و مداوای چنین امراضی خطرناک است. ولی اسلام توانست ریشه‌ی آن را از بیخ بر کند و برای این منظور قطع یک دست برای بازداشتن مجرمان کافی است. پس چه نیکو تشریعی است![1]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ

۱ـ زادالمسیر ابن جوزی ۲/ ۳۵۴.

هٰذَا فَخُذُوهُ وَ إِن لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَن يُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللهِ شَيْئاً أُوْلٰئِكَ الَّذِينَ
لَمْ يُرِدِ اللهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۴۱﴾ سَمَّاعُونَ
لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن
يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۴۲﴾ وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ
وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مَا أُوْلٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۳﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا
التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الأَحْبَارُ
بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ اللهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلاَ تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لاَتَشْتَرُوا
بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَ مَن لَمْ يَحْكُم بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾ وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ
النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الأَنْفَ بِالأَنْفِ وَ الأُذُنَ بِالأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ
قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَن لَمْ يَحْكُم بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۴۵﴾
وَ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ آتَيْنَاهُ الإِنْجِيلَ فِيهِ
هُدًى وَ نُورٌ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ﴿۴۶﴾ وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ
الإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ وَ مَن لَمْ يَحْكُم بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُوْلٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴۷﴾ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَ
لاَتَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ
أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِن لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِمَا
كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۴۸﴾ وَ أَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَ لاَتَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ
عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ
كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿۴۹﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ
يُوقِنُونَ ﴿۵۰﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان داستان آدم را یادآور شد، و اقدام برادر به قتل برادر را سبب گردنکشی و حسادت ذکر کرد و احکام محاربت و دزدی را بیان کرد، به دنبال آن از منافقین و یهود سخن به میان آورد که نسبت به پیامبرﷺ حسادت می‌ورزیدند و همیشه در کمین او و یارانش بودند. خداوند به پیامبرﷺ دستور داد از اذیت و آزاری که از دشمنان انسانیت می‌بیند، محزون و دل‌تنگ نشود؛ چون خدا او را از شر آنان مصون خواهد داشت و او را از حیله و نیرنگ آنان نجات خواهد داد. سپس احکام درخشان نازل شده در تورات را یادآور شد.

معنی لغات: ﴿**یحزنك**﴾ حزن به سکون و فتح زا به معنی عکس سُرور و شادی است. ﴿**السحت**﴾ به معنی حرام است. حرام به سحت موسوم شده است؛ چون طاعات را از بین می‌برد و آن را ریشه کن می‌کند. سحت در اصل به معنی هلاک است. خدا فرموده است: ﴿**فیسحتکم بعذاب**﴾ شما را ریشه کن و هلاک می‌کند. ﴿**الأحبار**﴾ جمع حبر به معنی عالم و دانشمند است. از تبجیر به معنی تحسین گرفته شده است. ﴿**وقفینا**﴾ دنبال کردیم. ﴿**مهیمنا**﴾ مهیمن به معنی رقیب و ناظری است که چیزی را محافظت می‌کند. از «هیمن علیه» به معنی بر آن نظارت کرد، می‌باشد و به معنی بلندی و چیرگی بر چیزی می‌آید.[۱] ﴿**شرعة**﴾ شرعة به معنی روش و اسلوب است. «شرع لهم» یعنی برای آنان سنت و روشی برقرار ساخت. ﴿**منهاجا**﴾ منهاج یعنی راه روشن.

سبب نزول: از براء بن عازب روایت شده است که یک نفر یهودی را از کنار پیامبرﷺ عبور دادند که صورتش را سیاه کرده بودند و او را تازیانه می‌زدند. پیامبرﷺ آنها را خواست و گفت: آیا در کتاب خود حد زناکار را چنین می‌یابید؟ گفتند:

۱ـ قرطبی ۶/۲۱۰.

بله. پیامبرﷺ یکی از علمای آنها را فراخواند و فرمود: تو را به خدایی که تورات را بر موسی نازل کرد قسم می‌دهم آیا درکتاب خود حد زنا را چنین می‌یابی؟ گفت: نه، و اگر مرا چنان قسم نمی‌دادی حقیقت را نمی‌گفتم، درکتاب ما حد آن رجم است اما اشراف ما زیاد مرتکب این عمل می‌شدند. وقتی شریف و بزرگی مرتکب زنا می‌شد، او را رها می‌کردیم و هر وقت یک نفر پست مرتکب می‌شد او را حد می‌زدیم، اما بعداً گفتیم: بیایید کیفری را مقرر نماییم که بر محترم و پست هر دو اجرا شود. آنگاه به جای رجم بر تازیانه زدن و سیاه کردن روی زناکار قرار گذاشتیم. پیامبرﷺ فرمود: بار خدایا! من اولین فردی هستم بعد از اینکه فرمانت را محو کرده بودند، آن را زنده کردم. آنگاه دستور رجم داد و آیه‌ی ﴿يا أيها الرسول لايحزنك الذين يسارعون فى الكفر ... تا ... إن أوتيتم﴾ نازل شد. می‌گویند: نزد محمد بروید، اگر دستور سیاه کردن و تازیانه داد، آن را بپذیرید و اگر فتوای رجم داد امتناع ورزید.(۱)

تفسیر: ﴿يا أيها الرسول لايحزنك الذين يسارعون فى الكفر﴾ این خطاب برای تسلی خاطر پیامبر است؛ یعنی ای محمد! از عمل آنهایی که به سوی کفر مسابقه می‌دهند و به سرعت به طرف آن می‌روند متأثر و محزون مشو. ﴿الذين قالوا آمنا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم﴾ از منافقینی که ایمان از زبانشان تجاوز نکرده است، به زبان می‌گویند: ایمان داریم اما قلباً کافرند. ﴿و من الذين هادوا﴾ و از یهودیان. ﴿سماعون للكذب﴾ گروه‌هایی که ذکر شدند درگوش دادن به اکاذیب و اباطیل و در قبول کردن افتراهای احبارشان مبالغه می‌کنند و به خدا دروغ می‌بندند وکتابش را تحریف می‌کنند. ﴿سماعون لقوم آخرين لم يأتوك﴾ درگوش دادن به سخنان جمعی دیگر مبالغه می‌کنند که به خاطر تکبر و افراط در دشمنی وکینه با تو، در مجلست حاضر نشده‌اند. آنها عبارتند از یهودیان

۱ـ روایت از مسلم.

خیبر که به دروغ و افترای بنی‌قریظه گوش می‌دادند. ﴿يحرفون الكلم من بعد مواضعه﴾ کلام خدا را از جایش بر می‌دارند و جای آن را تغییر می‌دهند. منظور تحریف و تغییر کلام و احکام خدا و قرار دادن احکامی دیگر در جای آن است. ابن‌عباس گفته است: احکام تغییر شده عبارتند از حدودی که از جانب خدا در تورات مقرر شده بود؛ چرا که آنها رجم را برداشتند و به جای آن روی زناکار را سیاه می‌کردند و او را تازیانه می‌زدند.[1] ﴿يقولون إن أوتيتم هذا فخذوه و إن لم تؤتوه فاحذروا﴾ می‌گویند: اگر محمد دستور تازیانه را داد، بپذیرید و اگر دستور رجم را داد آن را نپذیرید. خدا در رد آنها فرمود: ﴿و من يرد الله فتنته فلن تملك له من الله شيئا﴾ خدا کفر و گمراهی هرکس را بخواهد هیچ‌کس نمی‌تواند مانعش بشود و آن را از او دفع کند. ﴿أولئك الذين لم يرد الله أن يطهّر قلوبهم﴾ خدا نمی‌خواهد قلوب آنها را از ناپاکی کفر و زشتی گمراهی پاکیزه کند؛ چون عملشان زشت و انتخاب و گزینش آنها زشت بود. ﴿لهم فى الدنيا خزى﴾ در دنیا خفت و بی‌آبرویی ﴿و لهم فى الآخرة عذاب عظيم﴾ و در آخرت عذابی عظیم یعنی ماندن همیشگی در آتش دوزخ خواهند داشت. ابوحیان گفته است: آیه برای تسلی‌خاطر و تخفیف بار اندوه پیامبرﷺ نازل شد؛ چرا که آنها در کفر و گمراهی، از یکدیگر سبقت می‌جستند و همین امر سبب حزن و دلتنگی پیامبرﷺ گشته بود. نیز آیه بیانگر آن است که پیامبر باید از هدایت و رستگاری آنها قطع امید کند.[2] ﴿سماعون للكذب﴾ یعنی باطل و ناروا می‌شنوند. به منظور تأکید و بزرگ جلوه دادن مطلب، آن را تکرار کرده است. ﴿أكّالون للسحت﴾ بسیار زیاد رشوه و ربا را می‌خورند. ﴿فإن جاءوك فاحكم بينهم أو أعرض عنهم﴾ ای محمد! اگر در مورد اختلافشان به نزد تو آمدند، تو مخیری که در بین آنها حکم کنی یا از آنها رویگردان شوی. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اگر محاکمه را پیش تو آوردند، لازم

۱ـ البحر ۴۸۸/۱. ۲ـ البحر ۴۸۸/۳.

نیست در بین آنها حکم کنی؛ چون هدف آنها از این‌که داوری را به نزد تو آورده‌اند پیروی از حق نیست، بلکه از امری پیروی می‌کنند که با هوس آنها موافق باشد.[۱] **﴿و إن تعرض عنهم فلن یضرّوك شیئاً﴾** اگر از آنها رویگردان شوی، زیانی به تو نمی‌رسانند؛ چون خدا نگهدارنده و محافظ تو است و تو را از شر مردم مصون نگه می‌دارد. **﴿و إن حکمت فاحکم بینهم بالقسط إن الله یحب المقسطین﴾** هر چند آنها ستمگرند و از مسیر حق در رفته‌اند، اما تو به عدالت و حق در میان آنها حکم کن؛ چون خدا دادگران را دوست دارد. سپس خدا مخالفت آنها را با احکام تورات مورد سرزنش قرار داده و گفته است: **﴿و کیف یحکّمونك و عندهم التوراة فیها حکم الله﴾** ای محمد! چگونه یهودیان تو را حَکَم قرار داده و به حکمیت تو رضایت می‌دهند، در حالی که تورات را در اختیار دارند و حکم خدا در آن مقرر است و آن را می‌یابند اما به آن عمل نمی‌کنند؟ رازی گفته است: در این آیه خداوند متعال می‌خواهد تعجب پیامبر ﷺ را برانگیزد؛ چرا که یهود از حکم تورات در مورد حد زنا آگاه بودند و از پذیرفتن چنین حکمی امتناع نمودند و حکمیت را نزد پیامبر ﷺ آوردند. بدین‌ترتیب از حکمی که به صحت آن اعتقاد داشتند عدول کردند و به حکمی رو آوردند که به بطلانش معتقد بودند و از این رهگذر رخصت و آسانی را می‌جستند. بدین‌ترتیب حماقت و انکار و لجاجتشان برملا شد.[۲] **﴿ثم یتولون من بعد ذلك﴾** آنگاه بعد از این‌که حقیقت برایشان مشخص و روشن شد، از حکم تو که با کتابشان موافق است، رویگردان می‌شوند. **﴿و ما أولئك بالمؤمنین﴾** آنها ایمان ندارند؛ چون به کتاب خود یعنی تورات ایمان ندارند و از آن رویگردانند، و به حکم تو که با محتوای تورات موافق است، نیز ایمان ندارند. در التسهیل آمده است: این امر بیانگر آن است که آنها ایمان ندارند؛ چون ادعای ایمان از جانب کسی که با کتاب خدا به مخالفت برخاسته و آن

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۵۱۹/۱.

۲ـ فخر رازی ۲۳۶/۱۱.

را تبدیل و تحریف نموده باطل است.[۱] آنگاه خدا از تورات به عنوان منبع نور و روشنایی یادکرده و می‌فرماید: ﴿إنا أنزلنا التوراة فیها هدی و نور﴾ تورات راکه شامل بیان روشن و نور درخشان است و احکام گنگ و مبهم را روشن و برملا می‌سازد، بر موسی نازل کردیم. ﴿یحکم بها النبیون الذین أسلموا﴾ پیامبران بنی‌اسرائیل که تسلیم حکم خدا شده بودند، به تورات حکم می‌کردند. ﴿للذین هادوا﴾ یعنی برای یهودیان به تورات حکم می‌کردند و از حکم خارج نمی‌شدند و آن را تبدیل و تحریف نمی‌کردند. ﴿و الربانیون و الأحبار﴾ و دانشمندان و فقهای آنها نیز به تورات حکم می‌کردند. ﴿بما استحفظوا من کتاب الله﴾ به سبب این‌که خدا دستور حفظ و نگهداری کتاب از تحریف و تضییع به آنها داده بود. ﴿وکانوا علیه شهداء﴾ مراقب بودند تبدیل و تغییری در آن رخ ندهد. ﴿فلا تخشوا الناس واخشون﴾ ای علمای یهود! در رابطه با ذکر نعت محمد که درکتاب شما ذکر شده است و نیز در خصوص حد رجم که بر آن واقفید، از مردم نترسید، بلکه در صورت کتمان آن از من بترسید. ﴿و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا﴾ آیات مرا با حطام دنیای ناپایدار، از قبیل رشوه گرفتن و جاه و مقام و کالای بی‌ارزش، تبدیل و عوض نکنید. ﴿و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئك هم الکافرون﴾ هرکس به شرع خدا حکم نکند، هر که باشد واقعاً کافر است. زمخشری گفته است: آنان که به عنوان توهین و اهانت، به آنچه که خدا نازل کرده است حکم نمی‌کنند، آنها به حقیقت کافرند و به سبب تجاوزگریشان در کفر، با ریشخند و توهین به آیات خدا و ارتکاب ظلم و تمرد کردن و حکم کردن به غیر از آنچه خدا نازل کرده است، اوصاف «ظالم» و «فاسق» زیبنده‌ی آنان است.[۲] ابن‌حیان گفته است: هر چند ظاهر آیه خطاب به یهود است، اما عام است و شامل یهود و غیر آنان هم می‌شود.[۳] هر

۱ـ التسهیل ۱/۱۷۸.
۲ـ کشاف ۱/۴۹۶.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/۵۲۲.

آیه‌ای که راجع به کفار آمده باشد مؤمنان عاصی و گناهکار را نیز در برمی‌گیرد. ﴿و کتبنا علیهم فیها أن النفس بالنفس﴾ در تورات بر یهود مقرر داشتیم که نفس در مقابل نفس کشته می‌شود. (و العین بالعین﴾ و چشم در مقابل چشم کور می‌شود. ﴿و الأنف بالأنف﴾ و بینی در مقابل بینی بریده می‌شود. ﴿و الأذن بالأذن﴾ و گوش در مقابل گوش بریده می‌شود. ﴿و السّن بالسّن﴾ و دندان در مقابل دندان کنده می‌شود. ﴿و الجروح قصاص﴾ و کسی که دیگری را زخمی کرده باشد قصاص می‌شود، و همان بلا بر سر او آورده می‌شود. این عمل در مورد زخم‌هایی عملی می‌شود که امکان همگون آن موجود باشد و خطر مرگ نداشته باشد. ﴿فمن تصدق به فهو کفارة له﴾ ابن‌عباس گفته است: یعنی هرکس جانی را ببخشد و حقش را به او صدقه بدهد، این عمل کفاره‌ی مطلوب و اجر طالب به شمار می‌آید.[۱] و طبری گفته است: چنانچه یکی از صاحبان حق از جانی درگذرد و او را ببخشاید، برای بخشنده کفاره محسوب می‌شود و خدا به خاطر گذشتش گناهان او را می‌بخشاید، که حق خود را ساقط کرده است. ﴿و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون﴾ هرکس که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند به سبب مخالفتشان با شرع خدا، ظالم و ستمگرند. ﴿وقفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصدقا لما بین یدیه من التوراة﴾ پشت سر پیامبران، عیسی ابن مریم را آوردیم و توراتی را که قبل از ایشان نازل شده بود تصدیق کرد. ﴿و آتیناه الإنجیل فیه هدی و نور﴾ انجیل را بر او نازل کردیم که در آن هدایت و نوری مکنون است که برطرف کننده‌ی شبهات است. ﴿و مصدقا لما بین یدیه من التوراة﴾ معترف است که از جانب خدا آمده است. تکرارش به منظور تقریر و تأکید بیشتر است. ﴿و هدی و موعظة للمتقین﴾ راهنما و اندرزگوی پرهیزگاران است. ﴿و لیحکم أهل الإنجیل بما أنزل الله فیه﴾ انجیل را به عیسی ابن مریم دادیم و فرمان دادیم

۱ـ طبری ۳۶۹/۱۰.

که او و پیروانش به آن حکم کنند. ﴿و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون﴾ آنان‌که به احکامی که از جانب خدا نازل می‌شود حکم نمی‌کنند، متمرد و سرکش و در رفته از دایره‌ی ایمان و فرمانبری خدا می‌باشند. ﴿و أنزلنا إلیك الکتاب بالحق﴾ ای محمد! قرآن را به عدالت و درستی و بدون این‌که شک و شبهه‌ای در آن باشد، بر تو نازل کردیم. ﴿مصدقا لما بین یدیه من الکتاب﴾ کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند، ﴿و مهیمنا علیه﴾ بر کتاب‌های ماقبل خود حاکم و مسیطر است. زمخشری گفته است: یعنی بر سایر کتب ناظر و مراقب است؛ زیرا بر درستی و پایداری آنها گواهی می‌دهد.[۱] ابن‌کثیر گفته است: «مهیمن» متضمن آن است که قرآن امین و بر تمام کتاب‌های ما قبل خود شاهد و حاکم است؛ زیرا خدای متعال محاسن آنها را در قرآن جمع کرده و کمالاتی بر آن افزوده است که در دیگر کتب نیست.[۲] ﴿فاحکم بینهم بما أنزل الله﴾ ای محمد! در بین مردم به چیزی حکم کن که خدا در این کتاب عظیم بر تو نازل کرده است. ﴿و لاتتبع أهواءهم عما جاءك من الحق﴾ با اهداف فاسد آنان موافقت مکن و مبادا از آنچه در این قرآن بر تو نازل شده است عدول کنی. ابن‌کثیر گفته است: یعنی از حقی که خدا به تو دستور داده است منحرف مشو و به طرف مقاصد و هوس‌های آن نادانان بدبخت گرایش پیدا مکن. ﴿لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا﴾ برای هر ملتی شریعت و خط مشی و راهی روشن و مخصوص به آن قرار داده‌ایم. ابوحیان گفته است: یهود و همچنین نصاری شریعت و منهاج خاص خود را دارند و منظور از آن احکام است، وگرنه در اعتقاد یکی هستند و همه به یکتاپرستی و ایمان به پیامبران و کتاب‌های آسمانی و محتویات آنها از قبیل معاد و جزا ایمان دارند.[۳] ﴿و لو شاء الله لجعلکم أمة واحدة﴾ اگر خدا می‌خواست، تمام

۱ـ کشاف ۱/۴۹۷.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/۵۲۴.

۳ـ البحر ۳/۵۰۲.

بشریت را بر یک دین و آیین جمع می‌کرد که یکی دیگری را نسخ نکند، **﴿ولکن لیبلوکم فیما آتاکم﴾** اما شرایع مختلف و متفاوت را مقرر کرد تا بندگان را بیازماید که آیا به فرمان خدا گردن می‌نهند و آن را قبول می‌کنند یا از آن سر باز می‌زنند؟ از این رو شریعت‌ها را مختلف آورد تا فرمانبر و نافرمان مشخص گردد. **﴿فاستبقوا الخیرات﴾** یعنی بشتابید به سوی آنچه برایتان خیر و نیکوست؛ از قبیل اطاعت از خدا و پیروی از شرع او. **﴿إلی الله مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون﴾** ای انسان! سرانجام و بازگشتتان در روز رستاخیز به سوی خدا است، آنگاه درباره‌ی آنچه در موردش اختلاف داشتید، از جمله امر دین، شما را با خبر می‌کند و در مقابل اعمالتان مجازات می‌شوید. **﴿و أن احکم بینهم بما أنزل الله و لاتتبع أهوائهم﴾** در بین اهل کتاب با این قرآن حکم کن و از هوس‌های بی‌دینان پیروی مکن. **﴿و احذرهم أن یفتنوك عن بعض ما أنزل الله إلیك﴾** از آن دشمنان برحذر باش که تو را از شریعت خدا منحرف نکنند که آنها دروغگویان کافر و خائن می‌باشند. **﴿فإن تولوا فاعلم أنما یرید الله أن یصیبهم ببعض ذنوبهم﴾** اگر از حکم به آنچه خدا مقرر داشته است سرباز زدند و چیزی دیگر را هوس کردند، بدان ای محمد! خدا می‌خواهد در مقابل قسمتی از جرایمشان آنها راکیفر بدهد. **﴿و إن کثیراً من الناس لفاسقون﴾** اکثر مردم از فرمان خدا سرباز می‌زنند و با حق از در مخالفت در آمده و در نافرمانی فرو رفته‌اند. **﴿أفحکم الجاهلیة یبغون﴾** استفهام برای انکار و توبیخ است؛ یعنی آیا آنها از حکم تو رویگردانند و غیر حکم خدا را می‌جویند که عبارت‌است از حکم جاهلیت؟ **﴿ومن أحسن من الله حکما لقوم یوقنون﴾** چه کسی در حکم از خدا دادگرتر و درگفتارش صادقتر است؟ و آنان که به خدای والامقام و حکیم ایمان دارند چه کسی را در تشریع و قانونگذاری از خدا استوارتر و حکیم‌تر می‌دانند؟!

نکات بلاغی: ۱ـ در **﴿یا أیها الرسول﴾** خطاب متضمن احترام و تعظیم است.

۲ـ **﴿یسارعون فی الکفر﴾** ترجیح کلمه‌ی (فی) بر کلمه‌ی (الی) بیانگر آن است که آنها در

کفر پا بر جا و استوارند و آن را رها نمی‌کنند، تنها مسأله‌ای که در این میان مطرح است این است که آنها به سرعت تاکتیک‌ها و فنون کفرآمیز خود را تغییر می‌دهند.[۱]

۳ـ ﴿سماعون للكذب﴾ صیغه‌ی فعال برای مبالغه است؛ یعنی در گوش فرا دادن به دروغ مبالغه می‌کنند.

۴ـ ﴿لهم فی الدنیا خزی﴾ نکره آوردن خزی برای تفخیم است و تکرار. ﴿ولهم فی الآخرة﴾ برای تقریر و تأکید بیشتر است و دو کلمه‌ی ﴿دنیا و آخرة﴾ متضمن طباقند.

۵ـ ﴿وكيف يحكمونك﴾ تعجب در این است که آنها به محمّد و کتابش ایمان ندارند ولی از او حکم می‌خواهند!

٦ـ ﴿و ما أولئك بالمؤمنين﴾ اشاره به دور نشانه‌ی دوری مقام آنها و غوطه ور شدن در دشمنی و کفر و سرسختی است.

۷ـ ﴿فلا تخشوا الناس﴾ به طریق التفات، خطاب به رؤسا و علمای یهود است. در اصل فلا یخشوا است.

۸ـ ﴿فاستبقوا الخيرات﴾ یعنی برای انجام دادن عمل خیر شتاب کنید. متضمن استعاره است؛ چون آنها را به مسابقه دهندگان بر پشت اسب تشبیه کرده است که هر یک از آنها شتاب می‌کند که قبل از رفیقش به هدف و مقصود برسد.[۲]

فواید: امام فخر رازی گفته است: خدای متعال حضرت محمدﷺ را در چندین جا به ﴿يا أيها النبي﴾ مخاطب قرار داده است، ولی او را فقط در دو مورد به ﴿يا أيها الرسول﴾ مخاطب قرار داده است. یکی ﴿يا أيها الرسول لايحزنك الذين يسارعون فی الكفر﴾ و دوم نیز در این سوره است، که عبارت است از ﴿يا أيها الرسول بلغ ...﴾ که شکی نیست چنین خطابی خطاب تشریف و تعلیم است.[۳]

۱ـ ابوسعود ۲/ ۲۷.
۲ـ تلخیص البیان ص ۳۱.
۳ـ طبری ۱۰/ ۴۰۴.

یادآوری: شهید اسلام (سید قطب) ـ خداوند روح پرفتوحش را به بهشت شاد گرداند ـ در تفسیر فی ظلال می‌گوید: «با توجه به پرتو این نص قرآنی و رسا: (أفحکم الجاهلیة یبغون)، حکم جاهلیت یعنی حکم انسان بر انسان و بندگی بشر برای بشر و رها کردن الوهیت خدا و خارج شدن از بندگی او و به بندگی غیر خدا رو آوردن، در حقیقت مسیر و خط مشی را از هم جدا می‌کند؛ یعنی یا حکم و فرمان خدا و یا حکم جاهلیت، نه راه وسطی وجود دارد و نه بدیل و جایگزینی، یا باید حکم و شریعت خدا در حیات انسان اجرا شود یا حکم جاهلیت و شریعت هوی و هوس و طریق بندگی غیر خدا. جاهلیت برهه و مقطعی از زمان نیست، بلکه شرایطی زمانی است که درگذشته و حال و آینده تحقق‌پذیر است، انسان یا به شریعت خدا عمل کرده و آن را می‌پذیرد و با کمال فهم و درک در مقابلش سر تسلیم فرو می‌نهند که در چنین صورتی مسلمان است و یا به شریعت و قانون ساخته‌ی دست و اندیشه‌ی انسان عمل می‌کند. که در این صورت در جاهلیت فرو رفته و از شریعت خدا خارج شده است.»(۱)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾ يَا أَيُّهَا

۱ـ فی ظلال القرآن ۶/ ۱۸۳. به اختصار.

ٱلَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى
ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ لاَيَخَافُونَ لَوْمَةَ لاَئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ
ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ ٱللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱلَّذِينَ
يُقِيمُونَ ٱلصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَ مَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا
فَإِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لاَتَتَّخِذُوا ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُواً وَ
لَعِباً مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ ٱلْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ ٱتَّقُوا ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾
وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى ٱلصَّلاَةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُواً وَ لَعِباً ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَيَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾ قُلْ يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ
هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِٱللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٥٩﴾
قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِن ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِ مَن لَعَنَهُ ٱللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ ٱلْقِرَدَةَ وَ
ٱلْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ ٱلطَّاغُوتَ أُوْلٰئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ وَ إِذَا جَاءُوكُمْ
قَالُوا آمَنَّا وَ قَد دَخَلُوا بِٱلْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾ وَ تَرَىٰ
كَثِيراً مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي ٱلإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمُ ٱلسُّحْتَ لَبِئْسَ مَاكَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾ لَوْلاَ
يَنْهَاهُمُ ٱلرَّبَّانِيُّونَ وَ ٱلأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ ٱلإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ ٱلسُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿٦٣﴾
وَ قَالَتِ ٱلْيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ
يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُم مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ طُغْيَاناً وَ كُفْراً وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَ
ٱلْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا ٱللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي ٱلأَرْضِ فَسَاداً وَ
ٱللَّهُ لاَيُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْكِتَابِ آمَنُوا وَ ٱتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ
لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا ٱلتَّوْرَاةَ وَ ٱلإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِم مِن رَبِّهِمْ
لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَ مِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان داستان اهل کتاب را بازگو نمود مبنی بر این که آنها تورات و انجیل را رها کردند و خدا حکم کفر و فسق و ظلم آنها را اعلام فرمود، آنگاه در این آیات مسلمانان را از دوستی و موالات یهود و نصاری برحذر داشت، سپس جرایم یهود را برشمرد که ذات اقدس الهی را به اوصاف و اقوالی بس زشت و افعالی قبیح متهم کرده‌اند.

معنی لغات: ﴿**دائرة**﴾ مفرد است و جمع آن «دوائر» می‌باشد و به معنی تقلبات و دگرگونی ها و حوادث روزگار است.

شاعر می‌گوید:

ترد عنك القـدر المـقدورا و دائرة الدهر أن تدورا[1]

«مقدرات را از تو بر طرف کرده و از گردش ایام جلوگیری می‌کند».

﴿**حبطت**﴾ باطل شد و از بین رفت. ﴿**تنقمون**﴾ سرزنش می‌کنید و عیب می‌گیرید. ﴿**السحت**﴾ حرام. قبلاً گفته شد. ﴿**مغلولة**﴾ بسته شده است. غل زنجیری است که بـر دست می‌نهند. کنایه از بخل است. «غله» یعنی زنجیر را بر دست او نـهاد. ﴿**اطـفأها**﴾ اطفاء به معنی خاموش کردن است به طوری که اثری از آن بـاقی نـماند. ﴿**مـقتصدة**﴾ متعادل، از قصد به معنی اعتدال است.

سبب نزول: الف؛ از ابـن‌عباس روایت است کـه: «رفـاعه بـن زیـد» و «سـوید بـن الحارث» به ظاهر مسلمان شدند، اما بعداً منافق گشتند، جمعی از مسلمانان با آنها ابراز محبت و دوستی می‌کردند تا این‌که خدا آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا لا تـتخذوا الذیـن اتخذوا دینکم هزوا و لعبا...**﴾ را نازل کرد.[2]

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است که «جمعی از یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند و از او

۱ـ اسباب نزول واحدی ص ۱۱۴.

۲ـ قرطبی ٦/ ۲۳۳ و مجمع البیان ۳/ ۲۱۴.

سؤال کردند که به کدام‌یک از پیامبران ایمان داری، ایشان فرمودند: به خدا و آنچه بر ما نازل کرده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل تا (و نحن مسلمون) ایمان دارم. وقتی حضرت عیسی عليه السلام را نام برد، نبوتش را انکار کردند و گفتند: به خدا قسم پیروان هیچ دینی را از شما بی‌بهره‌تر ندیده‌ایم، و دینی بدتر از دین شما وجود ندارد، آنگاه خدا آیه‌ی **﴿قل هل أنبئكم بشر ...﴾** را نازل کرد.[1]

تفسیر: **﴿يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود و النصارى أولياء﴾** خدا مؤمنان را از دوستی و موالات یهود و نصاری منع کرده است؛ آنها را یاری دهند یا از آنان یاری بجویند و مانند مؤمنان با آنان نشست و برخاست داشته باشند.[2] **﴿بعضهم أولياء بعض﴾** یعنی آنان در مقابل مسلمانان یکی هستند؛ چون در کفر و گمراهی متحدند و قوم کفر عموماً یکی هستند. **﴿و من يتولهم منكم فإنه منهم﴾** و هر کس با آنها موالات و دوستی کند، خود از جمله‌ی آنهاست و حکم آنها را دارد. زمخشری گفته است: این یک نوع سختگیری از جانب خدا است در دوری جستن و کناره‌گیری از معاشرت با کسانی که با دین مخالفت می‌کنند. همچنان که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرموده است: (محبت گرم آنها را نبینی).[3] **﴿إن الله لا يهدي القوم الظالمين﴾** همانا خداوند ستمکاران را به راه ایمان هدایت نمی‌کند. **﴿فترى الذين في قلوبهم مرض يسارعون فيهم﴾** آنان که شک و نفاقی در نهاد دارند، مانند عبدالله بن ابی و یارانش، در دوستی و نشست و برخاست با آنان شتاب به خرج می‌دهند. **﴿يقولون نخشى أن تصيبنا دائرة﴾** و برای موالات و نشست و برخاست خود عذر و بهانه می‌تراشند و می‌گویند: از حوادث و شر و تقلبات ایام می‌ترسیم که مبادا یهود بر مسلمانان چیره شوند، و کار محمد صلى الله عليه وسلم به نتیجه نرسد. خدا در مورد رد گمان فاسد

۱ـ البحر ۳/۵۰۷. ۲ـ البحر ۳/۵۰۷.
۳ـ کشاف ۱/۴۹۹.

آنان گفته است: ﴿فعسى الله أن يأتي بالفتح﴾ نزدیک است خدا پیروزی را تحقق بخشد؛ یعنی فتح مکه را.[۱] این مژده‌ی خوش است برای پیامبر ﷺ و مؤمنان که خدا وعده‌ی فتح و نصرت به آنها می‌دهد. ﴿أو أمر من عنده﴾ و یا به فرمانی از جانب خود آنان را نابود کند؛ یعنی با یک امر و دستور و بدون دخالت هیچ مخلوقی آنها را نابود کند؛ از قبیل القای بیم و هراس در قلبشان، همان‌طور که در خصوص بنی‌نضیر عمل نمود. ﴿فيصبحوا على ما أسروا في أنفسهم نادمين﴾ یعنی منافقین از دوستی و موالات با یهودیان و نصاری و دشمنان خدا، انگشت ندامت و پشیمانی را می‌گزند. ﴿و يقول الذين آمنوا﴾ مؤمنان از حال منافقان که رازشان بر ملا و پرده‌ی اسرارشان پاره شده است تعجب کرده و می‌گویند: ﴿أهؤلاء الذين أقسموا بالله جهد أيمانهم إنهم لمعكم﴾ ای جماعت یهود! آیا اینها همانهایی هستند که سخت قسم می‌خوردند با شما هستند و به شما یاری و کمک می‌رسانند؟! همان‌طور که خدا از آنان حکایت کرده است: ﴿و إن قتلتم لننصركم﴾. ﴿حبطت أعمالهم فأصبحوا خاسرين﴾ به سبب نفاقشان، اعمالشان باطل و تباه شد، در نتیجه در دنیا و آخرت زیانمند شدند. ﴿يا أيها الذين آمنوا من يرتدّ منكم عن دينه﴾ خطابی است برای وعید و تهدید و برحذر داشتن؛ یعنی ای مؤمنین! هر یک از شما که از دین خود برگردد و به دینی دیگر برود و از ایمان به کفر برگردد.[۲] ﴿فسوف يأتي الله بقوم

۱ـ این نظر سدی است. ابن‌عباس گفته است: عبارت است از پیروزی پیامبر ﷺ و مسلمانان بر تمام خلق.

۲ـ آیه از مرتد شدن بعضی از مسلمانان خبر می‌دهد، پس خبر از غیبی است که هنوز به وقوع نپیوسته است. گروه‌های زیادی از اسلام برگشتند؛ بعضی در زمان حضرت رسول ﷺ و بعضی در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه. بنو حنیفه قوم «مسیلمه کذاب» مرتد شدند و مسیلمه به حضرت محمد ﷺ چنین نوشت: از مسیلمه رسول خدا به محمد رسول خدا، اما بعد: نصف زمین از آن من است و نصفش از آن تو. پیامبر ﷺ در جواب نوشت: از محمد پیامبر خدا به مسیلمه‌ی دروغگو، اما بعد: زمین از آن خدا است و هر کس را که خود بخواهد وارثش می‌کند. و سرانجام از آن پرهیزگاران است.

یحبهم و یحبونه﴾ همانا خداوند به جای آنها افرادی مؤمن می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند. **﴿أذلة علی المؤمنین أعزة علی الکافرین﴾** نسبت به مؤمنان با مهر و محبت هستند و نسبت به کافران سختگیر و گردن فرازند. ابن‌کثیر گفته است: این چنین است صفات مؤمنان کامل و فروتن، هر یک از آنها نسبت به برادر خود فروتن و نسبت به دشمنش بزرگمنش و گردن فراز است.[1] در این مورد خدا فرموده است: **﴿أشداء علی الکفار رحماء بینهم﴾** و علامت و نشانه‌ی محبت مؤمن نسبت به خدا این‌که در مقابل برادرانش نرمش و فروتنی داشته باشد و در مقابل کفار و منافقین با عزت باشد. **﴿یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومة لائم﴾** برای اعلای کلمة الله تلاش می‌کنند و در این مورد به سرزنش و طعنه‌ی سرزنش کنان مبالاتی نمی‌کنند، در دین خدا استوار و پابرجا بوده و در پیمودن راه خدا از هیچ کس بیم و باکی ندارند. **﴿ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء﴾**. متصف شدن به این اوصاف پسندیده، فضل و توفیقی است از جانب خدا، به هرکس که بخواهد، می‌دهد. **﴿و الله واسع علیم﴾** میدان فضل و احسان خدا فراخ است و می‌داند چه کسی استحقاق آن را دارد. بعد از این‌که آنها را از موالات و دوستی با کافران نهی کرده و یادآور شده است که چه کسانی شایسته‌ی دوستی و موالاتند و فرمود: **﴿إنما ولیّکم الله و رسوله و الذین آمنوا﴾** یهود و نصاری اولیا و دوستدار شما نیستند، بلکه اولیا و دوستداران شما همانا خدا و پیامبر و مؤمنان می‌باشند. **﴿الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون﴾** مؤمنانی که دارای این اوصاف پر ارج می‌باشند: نماز را اقامه و زکات را ادا می‌کنند، و در پیشگاه خدا سربزیر و فروتنند. در التسهیل آمده است: خدا لفظ «ولی» را بعد از اسم خود، به صورت مفرد آورده است؛ چون او یگانه و مفرد است. سپس پیامبرﷺ و مؤمنین را به صورت تابع بر آن عطف کرده است و اگر می‌گفت:

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۵۲۸.

«إنما أولیاؤکم»، کلام شامل اصل و فرع نمی‌شد.[۱] ﴿و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون﴾ هرکس خدا و پیامبر و مؤمنین را دوست و ولی خود قرار دهد، جزو حزب‌الله به شمار می‌آید که بر دشمنان غالب و پیروز و حاکمند. ﴿یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا﴾ ای ایمان‌آورندگان! دشمنان دین خود را که دین شما را مورد تمسخر و استهزا قرار داده‌اند به دوستی نگیرید. ﴿من الذین أتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء﴾ از جمله یهود و نصاری و دیگر کافران را دوست خود قرار ندهید، و نسبت به آنان مهر و محبت نداشته باشید؛ چرا که آنها دشمنان شما هستند، پس هر کس دین شما را به مسخره گرفت، درست نیست شما با او از در صداقت و دوستی در آیید، بلکه واجب است کینه‌ی او را در دل داشته و با او دشمن باشید. ﴿و اتقوا الله إن کنتم مؤمنین﴾ اگر واقعاً مؤمن هستید، در دوستی و موالات کفار و گناهکاران از خدا بترسید. سپس خدا جنبه‌ای از تمسخر آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿و إذا نادیتم إلی الصلاة اتخذوها هزوا و لعبا﴾ وقتی اذان گفتید و مردم را به نماز فراخواندید، شما و نمازتان را مسخره می‌کنند. در بحر آمده است: یهود وقتی اذان نماز را شنیدند نسبت به حضرت محمد ﷺ حسادت ورزیدند و گفتند: چیزی را آورده است که هیچ‌یک از پیامبران آن را نداشته است، این بانگ را که گویی صدای شتر است از کجا آورده‌ای؟ چه آواز زشتی است! آنگاه خدا این آیه را نازل کرد.[۲] خدا هشدار داده است که هر کس نماز را مسخره کند، نباید او را دوست گرفت، بلکه باید او را طرد

۱ـ التسهیل ۱/ ۱۸۱.

۲ـ بحر ۳/ ۵۱۵. ابوسعود درباره‌ی این آیه گفته است: روایت است یک نفر نصرانی در مدینه وقتی صدای مؤذن را می‌شنید می‌گفت: گواهی می‌دهم که محمد پیامبر خداست. وی می‌گفت: خدا دروغگو را بسوزاند، شبی خدمتکارش آتش روشن کرد در حالی که اهل خانه خواب بودند، جرقه‌ای پرید و خانه آتش گرفت و نصرانی و خانواده‌اش سوختند. ابوسعود ۲/ ۴۰.

کرد و از او دوری جست. این آیه آیه‌ی قبل را تأکید می‌کند. ﴿ذلك بأنهم قوم لايعقلون﴾ سبب و انگیزه‌ی چنین عملی، این است که آنها تبهکارانی هستند که حکمت نماز را نمی‌فهمند و هدفش را درک نمی‌کنند، که عبارت است از پاکیزه کردن نفوس. خداوند عقل را از آنان نفی کرده که آنها در امر دین از آن بهره نگرفته‌اند، هر چند در فهم منافع دنیوی دارای عقل و درکند. ﴿قل يا أهل الكتاب هل تنقمون منا﴾ ای محمد! به یهود و نصاری بگو: ای جماعت یهود و نصاری! آیا بر ما عیب و ایراد می‌گیرید؟ ﴿إلا أن آمنا بالله و ما أنزل إلينا و ما أنزل من قبل﴾ جز به سبب این‌که به خدا و به آنچه پیامبران خدا آورده‌اند ایمان داریم؟ ابن‌کثیر گفته است: یعنی آیا جز این، دست‌آویزی برای طعنه زدن و عیب گرفتن بر ما دارید؟ و این نه عیب است و نه مذموم، پس استثناء منقطع است.(۱) ﴿و أن أكثركم فاسقون﴾ یعنی همانا بیشتر شما از طریق راست و مستقیم خارج شده‌اید. ﴿قل هل أنبئكم بشر من ذلك﴾ بگو: آیا می‌خواهید شما را از چیزی با خبر کنم که بدتر از چیزی است که شما آن را بر ما عیب می‌گیرید؟ ﴿مثوبة عندالله﴾ و آن عبارت است از پاداش وکیفری ثابت و مقرر نزد خدا. در التسهیل آمده است: به منظور مسخره کردن به آنها ثواب را در محل عقاب قرار داده است همان‌طور که در ﴿فبشرهم بعذاب أليم﴾ این‌گونه عمل نموده است.(۲) ﴿من لعنه الله﴾ هرکس خدا او را از رحمت خود دور کند، ﴿و غضب عليه﴾ و به سبب کفر و فرو رفتن در نافرمانی، بعد از آشکار و روشن شدن دلایل، خدا بر او خشم گیرد، ﴿و جعل منهم القردة و الخنازير﴾ و بعضی از آنان را مسخ کند و به صورت میمون وگراز درآورد، ﴿و عبد الطاغوت﴾ بعضی را به صورت شیطان‌پرست و بنده‌ی طاغوت در آورد، ﴿أولئك شر مكانا و أضل عن سواء السبيل﴾ چنین افراد ملعون و نفرین شده و متصف به این پستی‌ها و زشتی‌ها در روز آخرت بدترین مقام و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۵۳۰.
۲ـ التسهیل ۱/ ۱۸۲.

مکان را دارند و از همه بیشتر از راه مستقیم منحرف گشته‌اند. ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه این است: ای اهل کتاب! چگونه به دین ما یعنی دین یگانه‌پرستی و پرستش خدا طعنه می‌زنید و عیب می‌جویید، در حالی که تمام قبایح در شما وجود دارد؟[۱] قرطبی گفته است: بعد از نزول این آیه مسلمانان آنان را برادران میمون و گراز خواندند و آنان از فرط شرمندگی سر را به زیر انداختند. درباره‌ی آنان شاعر می‌گوید:

فلعنة الله على اليهود إن اليهود إخوة القرود[۲]

«نفرین خدا بر یهود باد همانا یهود برادران میمونند».

﴿و إذا جاءوكم قالوا آمنا﴾ ضمیر به منافقین یهود بر می‌گردد؛ یعنی وقتی پیش شما می‌آیند، اسلام را ابراز می‌دارند. ﴿و قد دخلوا بالكفر و هم قد خرجوا به﴾ در حالی که همان‌طور که در حال کفر آمدند، کافر هم بیرون رفتند، از گفتار شما سودی بر نگرفتند و اندرز و تهدیدات شما در آنان اثر نبخشید. ﴿و الله أعلم بما كانوا يكتمون﴾ خدا به کفر و نفاق مکتوم آنان آگاه است. متضمن تهدیدی شدید برای آنها می‌باشد. ﴿و ترى كثيرا منهم يسارعون في الإثم و العدوان﴾ بسی از یهود را می‌یابی که در نافرمانی و ستم مسابقه می‌دهند و شتاب به خرج می‌دهند. ﴿و أكلهم السحت﴾ حرام می‌خورند. ﴿لبئس ما كانوا يعملون﴾ اخلاق پست و اعمال زشت آنها بسی زشت و قبیح است. ﴿لو لا ينهاهم الربانيون و الأحبار﴾ چرا علما و احبارشان آنان را منع نمی‌کردند. ﴿عن قولهم الإثم و أكلهم السحت﴾ که از نافرمانی و ارتکاب گناهان و خوردن حرام دست بردارند؟ ﴿لبئس ما كانوا يصنعون﴾ چنان عملی از جانب آنان بسی زشت بود که نهی از ارتکاب اعمال حرام را ترک نمودند. ابن‌عباس گفته است: در قرآن هیچ آیه‌ای وجود ندارد که این‌گونه بیانگر توبیخی شدید باشد؛ یعنی توبیخ علما، و ابوحیان گفته است: این آیه

۱ـ ابن‌کثیر ۵۳۱/۱.
۲ـ قرطبی ۲۳۶/۶.

متضمن توبیخ علما و پارسایان است؛ زیرا آنها از ارتکاب معاصی نهی نکرده‌اند. ابن مبارک سروده است:

و هل أفسد الدین إلا الملو ... كُ و أحبار سَوْء و رهبانها[1]

«آیا جز شاهان و احبار و رهبان‌های فاسد، کسی دین را تباه کرد؟»

﴿و قالت الیهود یدالله مغلولة﴾ یهودِ نفرین شده گفتند: خدا بخیل است و روزی بندگان را کم می‌دهد. ابن‌عباس گفته است: مغلولة یعنی بخیل، و آنچه را که در اختیار دارد از روی بخالت آن را نگه می‌دارد، منظور این نیست که دست خدا بسته و در زنجیر است، بلکه می‌گویند: خدا بخیل است.[2] **﴿غلت أیدیهم﴾** به بخل مذموم و فقر سخت مر آنان را دعا کرده است. **﴿و لعنوا بما قالوا﴾** به سبب چنین گفته‌ی زشت، خدا آنها را از رحمت خود دور و بی‌نصیب کرد. **﴿بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء﴾** بلکه او بخشنده و کریم است و نعمتش وسیع و فراوان است و هر طور که بخواهد روزی می‌دهد. ابوسعود گفته است: تنگی معیشت و روزی ناشی از تقصیر او در بخشش نیست، بلکه انفاقش تابع خواست و حکمت او است، و به سبب معاصی آنان حکمتش مقتضی ضیق معیشت آنها است.[3] **﴿و لیزیدن کثیرا منهم ما أنزل إلیك من ربك طغیانا و کفراً﴾** ای محمد! این قرآن که بر تو نازل شده است، کفر و طغیان بسی از آنها را به شدت افزایش می‌دهد؛ چون هر وقت آیه نازل می‌شد به آن کافر می‌شدند، پس کفر و طغیان آنها افزوده می‌شود، همان‌طور که خوراک افراد سالم، بیماران را بیشتر مریض می‌کند. طبری گفته است: خدا به پیامبرش خبر داده است که آنها اهل طغیان و سرپیچی هستند، و حق را نمی‌پذیرند، هرچند درستی آن را هم بدانند، بلکه با آن به ستیز بر می‌خیزند. خدا بدین‌ترتیب خاطر

۱ـ البحر المحیط ۵۲۲/۳.
۲ـ طبری ۴۵۲/۱۰.
۳ـ ابوسعود ۴۳/۲.

پیامبر را تسلی می‌دهد؛ چرا که آنها از راه خدا در رفته و او را تکذیب می‌کردند.[۱] ﴿و ألقينا بينهم العداوة و البغضاء إلى يوم القيامة﴾ در بین یهود عداوت و کینه‌توزی و اختلاف ایجاد کردیم، سخنانشان مختلف و قلوب و نظراتشان پراکنده شد و تا روز قیامت نیز چنان خواهند بود. ﴿كلما أوقدوا نارا للحرب أطفأها الله﴾ هر وقت می‌خواستند آتش جنگ را با پیامبر ﷺ روشن کنند، خدا آن را خاموش می‌کرد. ﴿و يسعون في الأرض فسادا﴾ در حیله و نیرنگ علیه اسلام و مسلمانان تلاش و جدیت به خرج می‌دهند، و در تلاشند در میان مسلمانان فتنه برانگیزند. ابن‌کثیر گفته است: یکی از عادات همیشگی آنها این است که برای فسادکاری در روی زمین تلاش کنند. ﴿و الله لا يحب المفسدين﴾ خدا افرادی را با چنین صفتی دوست ندارد.[۲] ﴿و لو أن أهل الكتاب آمنوا و اتقوا﴾ اگر یهود و نصاری به خدا و پیامبرش ایمانی حقیقی می‌آوردند و از محارم خدا پرهیز می‌کردند و از آن دوری می‌جستند، ﴿لكفرنا عنهم سيئاتهم﴾ گناهانی که مرتکب شده بودند می‌بخشیدیم. ﴿و لأدخلناهم جنات النعيم﴾ با وجود آن آنها را در بهشت پرنعمت جای می‌دادیم. ﴿و لو أنهم أقاموا التوراة و الإنجيل و ما أنزل إليهم من ربهم﴾ اگر بر فرمان خدا استقامت داشتند و به محتوای تورات و انجیل و آنچه در این کتاب ارزشمند که بر خاتم پیامبران ﷺ نازل شده است، عمل می‌کردند، ﴿لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم﴾ خدا روزی را بر آنان فراوان کرده و با فرو ریختن برکات و خیرات آسمان و زمین، رفاه و آسایش را بر آنان می‌گستراند. ﴿منهم أمة مقتصدة﴾ در بین آنان هستند جماعتی معتدل و غیر افراطی که نه زیاده‌روی می‌کنند و نه کوتاهی. آنها عبارتند از گروهی که به حضرت محمد ﷺ ایمان آوردند؛ از قبیل عبدالله بن سلام و نجاشی و سلمان. ﴿و كثير منهم ساء ما يعملون﴾ و بسی از آنها اشرارند و چه زشت عملی را انجام می‌دهند!

۱ـ طبری ۱۰/۴۵۷.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/۵۳۲.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أذلة علی المؤمنین أعزة علی الکافرین﴾ متضمن طباق در بین لفظ «أعزة» و «أذلة» می‌باشد که از محسنات بدیعی است. همچنین بین ﴿من فوقهم... و من تحت أرجلهم﴾.

۲ـ ﴿لومة لائم﴾ در نکره آوردن «لومة لائم» مبالغه‌ای بسیار واضح قرار دارد؛ چون «لومه» اسم مره از ماده‌ی «لوم» است.

۳ـ ﴿إن کنتم مؤمنین﴾ بر سبیل تهییج و تحریک آمده است.

۴ـ ﴿هل تنقمون منا إلا أن آمنا﴾ در نزد علمای علم بیان امثال این را مدح شبیه ذم و بالعکس می‌نامند، آنها تمسک به ایمان را سبب انکار و انتقام و آزار قرار دادند در صورتی که قضیه بر عکس است.

۵ـ ﴿مثوبة عندالله من لعنه﴾ از باب تهکم است؛ چون «مثوبة» یعنی پاداش را در جای کیفر به‌کار برده است.

٦ـ ﴿شر مکانا﴾ شر به مکان نسبت داده شده است، در صورتی که اهل آن مکان شرور و خراب هستند و این عمل به منظور مبالغه در ذم است.

۷ـ ﴿یدالله مغلولة﴾ بسته شدن دست کنایه از بخل است وگشادی دست کنایه از سخاوت.

۸ـ ﴿أوقدوا نارا للحرب﴾ به‌کار بردن «برافروختن آتش» برای جنگ استعاره است؛ زیرا جنگ آتش ندارد. اما علت این که جنگ به آتش تشبیه شده این است که مردمان را از بین می‌برد همان‌گونه که آتش هیزم را نابود می‌کند.

۹ـ ﴿لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم﴾ این جمله نیز استعاره از وسعت و فراوانی رزق آنان است. گفته می‌شود: عمّه الرزق من فوقه إلی قدمه: نعمت سر تا پایش را فرا گرفته است.

فواید: اول؛ روایت است که حضرت عمر نامه‌ای را دریافت کرد مبنی بر این که ابوموسی اشعری یک منشی نصرانی را به‌کار گرفته است. ایشان به ابوموسی چنین

نوشت: آنها را احترام نکنید؛ چون خدا آنها را خوار کرده است، آنها را امین ندانید که خدا آنها را خائن معرفی کرده است، آنها را به خود نزدیک نکنید که خدا آنها را دور کرده است. ابوموسی در جواب نوشت: امور بصره جز به او اداره نمی‌شود. عمرﷺ گفت: اگر آن نصرانی بمیرد چه کار می‌کنید؟[۱]

دوم؛ در زمان خلافت حضرت ابوبکرﷺ مسیلمه کذاب به دست «وحشی» قاتل حضرت حمزهﷺ کشته شد. وحشی می‌گفت: بهترین انسان را در زمان جاهلیت کشتم ـ منظورش حضرت حمزه بود ـ و در عهد اسلام بدترین انسان را کشتم که منظورش «مسیلمه کذاب» بود.[۲]

سوم؛ مفسرین گفته‌اند: «عسی» از جانب خدا معنی وجوب را می‌دهد؛ چون بخشنده و کریم وقتی خبر انجام دادن عملی خیر را بدهد، به منزله‌ی وعده می‌باشد؛ زیرا نفس بدان تعلق پیدا کرده است.[۳]

چهارم؛ بیضاوی در آیه‌ی ﴿لو لاینهاهم الربانیون﴾ گفته است: متضمن تحریک علمای اهل کتاب است که از آن عمل نهی کنند؛ چون (لولا) اگر بر فعل ماضی بیاید معنی توبیخ می‌دهد و اگر قبل از مضارع بیاید معنی تحریک می‌دهد.[۴]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ وَ إِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ ٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ إِنَّ ٱللَّهَ لاَ يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾ قُلْ يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا

۱ـ البحر ۳/۵۰۷.
۲ـ محاسن التاویل ۶/۲۰۳۴.
۳ـ رازی ۱۲/۱۶.
۴ـ بیضاوی ص ۱۵۶.

ٱلتَّوْرَاةَ وَ ٱلْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُم مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ طُغْيَاناً وَ
كُفْراً فَلاَ تَأْسَ عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَافِرِينَ ﴿۶۸﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ ٱلَّذِينَ هَادُوا وَ ٱلصَّابِئُونَ وَ ٱلنَّصَارَىٰ
مَنْ آمَنَ بِٱللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۹﴾ لَقَدْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَتَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا
وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ ﴿۷۰﴾ وَ حَسِبُوا أَلاَّ تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تَابَ ٱللهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا
كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ ٱللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۷۱﴾ لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ
ٱلْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ٱعْبُدُوا ٱللهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِٱللهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ وَ
مَأْوَاهُ ٱلنَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مَنْ أَنْصَارٍ ﴿۷۲﴾ لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّ ٱللهَ ثَالِثُ ثَلاَثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلٰهٍ
إِلاَّ إِلٰهٌ وَاحِدٌ وَ إِن لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾ أَفَلاَ يَتُوبُونَ
إِلَى ٱللهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ ٱللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۷۴﴾ مَا ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ
ٱلرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ ٱلطَّعَامَ ٱنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلآيَاتِ ثُمَّ ٱنْظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۷۵﴾
قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللهِ مَا لاَيَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً وَ ٱللهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾ قُل يَا أَهْلَ
ٱلْكِتَابِ لاَتَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَ لاَتَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ
ضَلُّوا عَن سَوَاءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿۷۷﴾ لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ٱبْنِ
مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لاَيَتَنَاهَوْنَ عَن مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾ تَرَىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَن سَخِطَ ٱللهُ
عَلَيْهِمْ وَ فِي ٱلْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۸۰﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِٱللهِ وَ ٱلنَّبِيِّ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا
ٱتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلٰكِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۸۱﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال مؤمنان را از دوستی و موالات کافران برحذر داشت و این‌که رسالت پیامبر ﷺ به مثابه‌ی طعنه زدن

به کفار و مخالفین است، و این امر دشمنی آنان را با پیامبر و پیروانش در بردارد، خداوند در این آیات به او فرمان داده است که دعوتش را تبلیغ نماید و به او وعده‌ی حمایت و یاری داد. آنگاه خدا قسمتی از عقاید فاسد اهل کتاب مخصوصاً نصاری را یادآور شده است. آنها به خدایی عیسی علیه السلام معتقدند و او را سوم سه‌گانه می‌دانند، اما خدا نظر و عقیده‌ی آنها را با دلایل قاطع و برهان روشن رد کرده است.

معنی لغات: **﴿يعصمك﴾** عصمت به معنی حفظ و حمایت است. **﴿طغيانا﴾** طغیان به معنی تجاوز از حد و غلو در ستم و ظلم است. **﴿تأس﴾** أسی به معنی اندوه و حزن است. عرب می‌گوید: «انحلبت عيناه من فرط الأسى»،[1] یعنی از فرط حزن و اندوه چشمانش آبستن اشک شد. **﴿خلت﴾** گذشت. **﴿صديقة﴾** صدیق به معنی مبالغه‌گر در صداقت و دوستی است. فعیل از بناهای مبالغه است، «رجل سكيت» یعنی در سکوت مبالغه می‌کند و «سکير» به معنی مبالغه‌کننده در مستی است. **﴿يؤفكون﴾** از حق منحرف و روگردانند. «أفكه» یعنی او را منحرف کرد. همان‌گونه که در جایی دیگر نیز به همین معنی آمده است: (أجئتنا لتأفكنا). **﴿تغلو﴾** غلو به معنی از حد خارج شدن و تشدد است. غلا في دينه: در دینش غلو کرد و از حد خارج شد.

سبب نزول: الف؛ از ابن‌عباس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هنگامی که خداوند متعال مرا مبعوث کرد، بر من گران آمد و وامانده شدم، می‌دانستم بعضی مرا تکذیب می‌کنند، اما خدا آیه‌ی **﴿يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك﴾** را نازل کرد».[2]

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است که جمعی از یهودیان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: مگر اقرار نمی‌کنی که تورات از جانب خدا آمده است؟ فرمود: بله. گفتند: پس ما

۱ـ قرطبی ۲۴۵/۶.

۲ـ اسباب نزول ص ۱۱۵.

به آن ایمان داریم و به غیر آن ایمان نداریم، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿قل یا أهل الکتاب لستم علی شيء حتی تقیموا التوراة و الإنجیل﴾ را نازل کرد.[1]

تفسیر: ﴿یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیك من ربك﴾ این ندایی است که متضمن تشریف و تعظیم است؛ چرا که خدای متعال او را با بهترین اوصاف یعنی صفت «رسالت» فراخوانده است؛ یعنی ای رسول ما! بدون باک و ترس از کسی رسالت پروردگارت را ابلاغ کن و نترس؛ زیرا هیچ صدمه‌ای به تو نمی‌رسد. ﴿و إن لم تفعل فما بلغت رسالته﴾ ابن‌عباس گفته است: معنی آیه چنین است: تمام مطالب نازل شده از جانب پروردگارت را تبلیغ کن و به مردم برسان، و در صورتی که چیزی از آن را کتمان کنی رسالتش را ابلاغ نکرده‌ای.[2] و این امر برای علمای امت تادیب و تنبیه است که نباید چیزی از شریعت را کتمان کنند. ﴿و الله یعصمك من الناس﴾ و خداوند مانع آن می‌شود که به تو زیان و صدمه‌ای برسانند. زمخشری گفته است: این وعده‌ی حفظ و صیانت او از جانب خدا است. به این معنی که خدا حفظ و صیانت تو را در مقابل دشمنانت تضمین می‌کند، پس چرا از آنان باکی به دل راه می‌دهی؟ روایت شده است که تا زمان نزول این آیه پیامبر محافظ داشت، وقتی این آیه نازل شد از بالای دریچه «ادم» سر بیرون آورد و گفت: ای مردم! بروید خدا مرا حفظ و حمایت کرده است.[3] ﴿و الله لایهدی القوم الکافرین﴾ یعنی فقط بلاغ بر تو واجب است و خدا هر که را بخواهد هدایت می‌دهد، پس هر کس به کفرش قضا تعلق گرفته باشد، هرگز هدایت نمی‌شود. ﴿قل یا أهل الکتاب لستم علی شيء حتی تقیموا التوراة و الإنجیل﴾ ای محمد! به یهودیان و نصاری بگو: هیچ دینی ندارید، مگر این‌که به آنچه که در تورات و انجیل آمده است عمل کنید و احکام آنها را اجرا

۱ـ قرطبی ۶/۲۴۵. ۲ـ قرطبی ۶/۲۴۲.
۳ـ کشاف ۱/۵۱۴.

نمایید، از جمله‌ی احکـام آنها ایمان به محمد ﷺ است. ﴿و ما أنزل إلیکم من ربکم﴾ ابن‌عباس رضی الله عنهما گفته است: منظور قرآن است. ﴿و لیزیدن کثیراً منهم ما أنزل إلیك من ربك طغیاناً و کفـراً﴾ لام برای قسم اسـت؛ یعنی ای محمد! قسم می‌خورم این قرآن که بر تو نازل شده است غلو و افراط بعضی از آنها را در تکذیب و انکار نبوت تو و اصرار آنها را بر کفر و گمراهی افزایش می‌دهد.[1] ﴿فلا تأس علی القوم الکافرین﴾ بر آنان اسف مخور و محزون مشو که تکذیب پیامبران عادت و رسم آنها است. این تعبیر برای تسلی خاطر پیامبر است نه نهی از حزن.[2] سپس خدای متعال فرمود: ﴿إن الذین آمنوا﴾ آنان کـه ایمان آوردند و خدا و پیامبر را تصدیق کردند، آنها از مسـلمانانند. ﴿و الذین هادوا﴾ و یهودیان ﴿و الصابئون﴾ گروهی از نصاری هستند کـه سـتارگان را پـرستش مـی‌کردند. ﴿و النصاری﴾ و پیروان حضرت عیسی، ﴿من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا﴾ از آنهاکه ذکرشان رفت هر کس ایمانی صحیح و خالص به خدا و روز رستاخیز داشته باشد و عملی نیکو انجام بدهد که او را به خدا نزدیک کند، ﴿فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون﴾ از حالات هراس‌انگیز روز قیامت بیمی ندارد و بعد از دریافت پاداش جزیل، بر آنچه که در دنیا از خود به جا می‌گذارد غصه نمی‌خورد.[3] ابن‌کثیر گفته است: مقصود این است هر فرقه و گروهی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام می‌دهند. و چنین امری تحقق‌پذیر نیست مگر این‌که با شریعت حضرت محمد ﷺ که برای جمیع ثقلین مبعوث شده است موافق باشند. پس آنان که به چنین وصفی متصف باشند، از آنچه که در آینده با آن روبرو می‌شوند بیمی ندارند، و از آنچه پشت سر خود به جا می‌گذارند ترسی به دل راه نمی‌دهند.[4] ﴿لقد أخذنا میثاق بنی إسرائیل﴾ از یهود پیمان و تـعهدی

۱ـ طبری ۴۷۴/۱۰.
۲ـ قرطبی ۲۴۵/۶.
۳ـ طبری ۴۷۶/۱۰.
۴ـ مختصر ابن‌کثیر ۵۳۵/۱.

مؤکد گرفتیم که به خدا و پیامبرش مؤمن باشند. در البحر آمده است: بدین‌وسیله خداوند خبر می‌دهد که یهودیان پیشین عهد و پیمانی که خدا از آنان گرفته بود، نقض کردند؛ زیرا آنان جرائمی عظیم از قبیل تکذیب پیامبران و کشتن بعضی از آنها خبر می‌دهد که مرتکب شدند، و اینها نیز اولاد و بازماندگان آنها هستند، پس اذیت و آزار و عصیانی که از آنها سر می‌زند تازگی ندارد؛ زیرا خوی و روش نیاکان آنها است.(۱) ﴿و أرسلنا إلیهم رسلا﴾ به منظور هدایت آنها و توضیح و تعیین امر دین، پیامبران را به میان آنها فرستادیم. ﴿کلما جاءهم رسول بما لا تهوی أنفسهم﴾ و هر وقت یکی از آن پیامبران مطلبی مخالف آرزو و هوس آنها را ارائه می‌داد، ﴿فریقا کذبوا و فریقا یقتلون﴾ جمعی از پیامبران را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشتند. بیضاوی گفته است: «یقتلون» را به جای «قتلوا» به‌کار برده است؛ چون می‌خواهد احوال گذشته‌ی آنان را بیان کند و آن را در اذهان مجسم و حاضر نماید و به این نکته نیز اشاره کند که این خوی و عادت گذشته و حال و آینده‌ی آنان است. ضمناً با این عمل سجع و وزن آیات را نیز رعایت کرده است.(۲) ﴿و حسبوا أن لا تکون فتنة﴾ بنی‌اسرائیل گمان می‌کردند به سبب قتل و تکذیب پیامبران، بلا و مصیبت و آزاری نخواهند دید؛ زیرا مهلت و تأخیر خدا در این مورد آنها را مغرور کرده بود. ﴿فعموا و صمّوا﴾ در گمراهی و فساد فرو رفته و غرق شده بودند، از این رو از یافتن راه هدایت نابینا و از شنیدن حق ناشنوا شده بودند. این تعبیر بر مبنای تشبیه به کور و کر است؛ زیرا چنین کسی به راه دین نمی‌گراید و آن را نمی‌یابد؛ چون از نظر و دید کافی برخوردار نیست. ﴿ثم تاب الله علیهم﴾ قرطبی گفته است: در این کلام اضمار مکنون است که تقدیر آن چنین است: در بلا و مصیبت افتادند، آنگاه توبه کردند و خدا توبه‌ی آنان را پذیرفت.(۳)

۱ـ بحر ۵۳۱/۳.
۲ـ بیضاوی صفحه‌ی ۱۵۷.
۳ـ قرطبی ۲۴۸/۶.

﴿ثم عموا و صمّوا كثير منهم﴾ بسی از آنها بعد از روشن شدن حق، کور و کر شدند. ﴿والله بصير بما يعملون﴾ خدا از اعمال آنها باخبر است. این هم وعید و تهدید است برای آنها. سپس خدا عقاید منحرفانه‌ی نصاری را در مورد حضرت عیسی خاطرنشان ساخته و می‌گوید: ﴿لقد كفرا الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم﴾ ابوسعود گفته است: بعد از ذکر اعمال زشت یهود، اینک نوبت به بر شمردن زشتی‌ها و قبایح نصاری و باطل کردن گفتار فاسد آنان می‌رسد، آنها گمان بردند از مریم خدایی متولد شده است. این گروه عبارتند از «یعقوبیه» که گمان بردند خدا در وجود عیسی حلول کرده و با او متحد شده است، اما خدا پاک و منزه از این وهم و گمان‌ها است.[۱] ﴿و قال المسيح يا بنى‌إسرائيل اعبدوا الله ربي و ربكم﴾ و مسیح گفت: ای بنی‌اسرائیل! من هم مانند شما بنده‌ای بیش نیستم پس خالق من و خودتان را پرستش کنید که همه چیز زیر فرمان او قرار دارد و تمام موجودات در مقابلش سر فروتنی بر زمین می‌نهند. ابن‌کثیر گفته است: عیسی به هنگام کودکی اولین کلمه‌ای که بر زبان آورد این بود: «من بنده‌ی خدا هستم» و نگفت من خدا یا پسر خدا هستم بلکه گفت: «من بنده‌ی خدا هستم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است».[۲] و قرطبی گفته است: خدای متعال آنچه راکه پذیرفته بودند با دلیل قطعی رد کرد و فرمود: ﴿و قال المسيح يا بنى‌إسرائيل اعبدوا الله ربي و ربكم﴾ وقتی مسیح می‌گوید: یا رب و یا الله، چگونه خود را به فریاد می‌طلبد و چگونه از خود مدد می‌جوید؟! این خود محال است.[۳] ﴿إنه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة﴾ هر کس به الوهیت غیر خدا معتقد باشد هرگز وارد بهشت نمی‌شود؛ چون بهشت منزلگاه یکتاپرستان است. ﴿و مأواه النار﴾ و سرانجامش آتش دوزخ است. ﴿و ما للظالمين من أنصار﴾ و

۱ـ ابوسعود ۲/ ۴۹.
۲ـ ابن‌کثیر ۱/ ۵۳۶.
۳ـ قرطبی ۶/ ۲۴۹.

ستمکاران یاور و نجات دهنده‌ای از عذاب خدا نمی‌یابند. ﴿لقد کفر الذین قالوا إن الله ثالث ثلاثة﴾ همانا کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از خدایان سه گانه است. این گفته‌ی یکی از فرقه‌های نصاری است که به «نسطوریه و ملکانیه» موسوم هستند و به تثلیث و سه گانگی اعتقاد دارند. آنها می‌گویند: الوهیت و خداوندگاری در بین الله و عیسی و مریم مشترک است، و هر یک از آنها خدا است. این گفتارشان به نام: «پدر و پسر و روح القدس» معروف است.(۱) ﴿و ما من إله إلا إله واحد﴾ در صورتی که در عالم هستی جز خدای بی‌همتا و بی نظیر، خدایی وجود ندارد، خدایی که هیچ شبیه و مانندی نداشته و از تمامی این تصورات پوچ و باطل، پاک و مبرا است. ﴿و إن لم ینتهوا عما یقولون﴾ اگر اعتقاد به تثلیث را کنار نگذارند، ﴿لیمسن الذین کفروا منهم عذاب ألیم﴾ در دنیا و آخرت عذابی دردناک را خواهند چشید. ﴿أفلا یتوبون إلی الله و یستغفرونه﴾ استفهام برای توبیخ است؛ یعنی آیا به چنان عقایدی ناروا و گفتاری باطل خاتمه نمی‌دهند، و از آنچه که به خدا نسبت داده‌اند از قبیل اتحاد و حلول، طلب عفو و بخشودگی نمی‌کنند؟ ﴿و الله غفور رحیم﴾ اگر توبه کنند، خدا آنها را می‌بخشاید و به آنها رحم می‌کند. بیضاوی گفته است: این استفهام ﴿أفلا یتوبون﴾ بیانگر تعجب خدا از اصرار و پافشاری آنها بر کفر می‌باشد. ﴿ما المسیح ابن مریم إلا رسول قد خلت من قبله الرسل﴾ مسیح جز پیامبری مانند پیامبران پیشین نیست، خداوند متعال مانند دیگر پیامبران، آیات واضح و روشنی به او بخشید تا بر صداقت و راستگویی وی گواه باشند، اگر به دست او مرده زنده شده

۱ـ سدی گفته است: این آیه در مورد نصاری نازل شد که مسیح و مادرش را خدا قرار دادند، پس خدا را سوم سه نفر قرار دادند. و در بحر گفته است: آنها به یک جوهر و سه اقنیم، «اصل» یعنی «پدر و مادر و روح القدس» اعتقاد دارند. و این سه، یک خدا را تشکیل می‌دهند. همان‌طور که آفتاب شامل قرص و روشنایی و حرارات است. به گمان آنها پدر و پسر و روح القدس هر یک خدایی مستقل هستند و مجموعاً یک خدا را تشکیل می‌دهند، و چنین گمانی عقلا باطل است؛ زیرا سه، یکی نیست و یکی، سه نیست.

است، در دست حضرت موسی نیز عصا جان گرفت و تبدیل به ماری شد که حرکت می‌کرد و این امر از احیای مرده عجیب‌تر است. و اگر بدون پدر خلق شده است، آدم بدون پدر و مادر خلق شده است و این امر بیشتر جای تأمل است و تمام اینها از جانب خدای متعال است و عیسی و موسی از آثار اعمال او می‌باشند. ﴿و أمه صدیقة﴾ و مادرش بسیار صادق و راستگو است. ﴿کانا یأکلان الطعام﴾ آنها مانند دیگر مخلوقات، آفریده‌ی خدا هستند و از استخوان و گوشت و رگ و اعصاب ترکیب یافته‌اند. در این جا اشاره‌ای لطیف وجود دارد مبنی بر این‌که هر کس خوراک بخورد، باید بیرون بدهد، پس چنین موجودی چگونه پرستش می‌شود و چگونه الوهیت او قابل تصور است؟! ﴿انظر کیف نبیّن لهم الآیات﴾ تعجب از حال افرادی است که ادعا می‌کردند عیسی و مادرش خدا هستند؛ یعنی ببین چگونه بر بطلان عقیده‌ی آنان دلایل درخشان ارائه می‌دهیم. ﴿ثم انظر أنی یوفکون﴾ آنگاه بنگر آنها چگونه بعد از این روشنگری واضح از شنیدن حق سر باز می‌زنند و روشنگری و تبیینی که همچون آفتاب می‌درخشد اما با این وجود آنها از اندیشیدن درباره‌ی آن امتناع می‌ورزند. ﴿قل أتعبدون من دون الله مالا یملك لکم ضرا و لا نفعاً﴾ ای محمد! بگو: آیا کسی را عبادت می‌کنید که نمی‌تواند به شما هیچ نفع و ضرری برساند؟[1] ﴿و الله هو السمیع العلیم﴾ همانا خدا گفتار شما را می‌شنود و به وضع شما آگاه است. این آیه متضمن انکار و اعتراض به آنها می‌باشد؛ چون کسی را پرستش کرده‌اند که نمی‌تواند نفعی را برساند و ضرری را دفع کند. ﴿قل یا أهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق﴾ ای جماعت یهود و نصاری! در دین خود از حد مقرر تجاوز نکنید و افراط نورزید آنچنان که پیشینیان شما درباره‌ی عیسی افراط ورزیدند، شما نیز مانند آنها نگویید: عیسی خدا

۱ـ در البحر آمده است: بعد از این‌که خداوند متعال با دلیل عقلی و نقلی الوهیت عیسی را رد کرد و از آنان خواست توبه و استغفار کنند، آنها را به خاطر تصورات غلط و نادرستشان توبیخ کرده است؛ زیرا عیسی از دفع ضرر و جلب منفعت ناتوان است و چنین موجودی ضرری را از آنها دفع نمی‌کند. ۵۳۸/۳.

یا پسر خدا است. قرطبی گفته است: افراط یهود در مورد حضرت عیسی در این است که او را حرامزاده می‌خوانند، و افراط نصاری در این است که او را خدا می‌دانند.[۱] ﴿و لاتتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل﴾ از پیشینیان و پیشوایان خود که قبل از رسالت پیامبر ﷺ گمراه بودند پیروی نکنید. ﴿و أضلوا كثيراً﴾ و با فریبکاری‌های خود جمعی کثیر را از راه به در بردند. ﴿و ضلوا عن سواء السبيل﴾ و از راه روشن و مستقیم منحرف گشتند. قرطبی گفته است: تکرار کردن ﴿ضلوا﴾ نشان می‌دهد که آنها هم در گذشته و هم در آینده گمراه گشتند. منظور پیشینیانی است که گمراهی را به صورت سنت درآورده و به آن عمل می‌کردند.[۲] ﴿لعن الذين كفروا من بنى‌إسرائيل على لسان داوود و عيسى ابن مريم﴾ خدا کافران بنی‌اسرائیل را در زبور و انجیل لعن و نفرین کرده است. ابن‌عباس گفته است: به تمام زبان‌ها نفرین شده‌اند. در عهد حضرت موسی و در تورات نفرین شده‌اند، در زمان داود در زبور و در زمان عیسی در انجیل و در عهد حضرت محمد در قرآن نفرین شده‌اند.[۳] مفسرین گفته‌اند: وقتی یهود در روز شنبه از حد تجاوز کردند، حضرت داود آنها را دعا کرد و خدا آنان را به صورت میمون درآورد و وقتی اصحاب مائده به حضرت عیسی کافر شدند، حضرت عیسی آنان را دعا کرد و به صورت گراز درآمدند. ﴿ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون﴾ چنین نفرین و لعنی به سبب نافرمانی و تجاوزشان صورت گرفت. آنگاه خدای متعال وضع شنیع و زشت آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿كانوا لايتناهون عن منكر فعلوه﴾ یکدیگر را از عمل زشتی که مرتکب می‌شوند، نهی نمی‌کردند. ﴿لبئس ما كانوا يعملون﴾ چه زشت عملی بود آنچه را که آنان مرتکب شدند! زمخشری گفته است: خداوند متعال برای ابراز تعجب شدید از عملکرد

۱ـ قرطبی ۲۵۲/۶. ۲ـ قرطبی ۲۵۲/۶.

۳ـ بحر ۵۳۹/۳.

آنها، موضوع را به وسیله‌ی قسم مؤکد نموده است، و بس جای تأسف است که مسلمانان یکدیگر را از عمل زشت منع نمی‌کنند و انگار در این مورد اسلام مطلبی ندارد.[۱] در البحر آمده است: آنها انجام دادن منکر و تظاهر به آن و عدم نهی از آن را با هم جمع کرده بودند، وقتی معصیتی رخ می‌دهد باید مستور و مخفی بماند همان‌گونه که در حدیث آمده است: «هر یک از شما مرتکب چنین ناپاکی‌هایی شد، باید آن را مستور بدارد». وقتی علناً اتفاق بیفتد و مردم در نهی از آن سهل‌انگاری کردند، این خود به معنی تشویق نمودن عصیان و سبب گسترش و ازدیاد آن می‌شود.[۲] **﴿تری کثیراً منهم یتولون الذین کفروا﴾** بسی از یهود را می‌بینی که به خاطر کینه و خشمی که نسبت به پیامبرﷺ و مسلمانان دارند، از در دوستی با مشرکین درمی‌آیند. منظور کعب‌بن اشرف و یارانش می‌باشد. **﴿لبئس ما قدمت لهم أنفسهم﴾** بدچیزی را برای آخرت و معاد خود پیش فرستاده‌اند! **﴿أن سخط الله علیهم﴾** این مخصوص به ذم است؛ یعنی قهر خدا چه بد توشه‌ای است که برای آخرت تقدیم داشته‌اند! **﴿و فی العذاب هم خالدون﴾** در عذاب جهنم برای همیشه خواهند ماند. **﴿و لو کانوا یؤمنون بالله و النبی و ما أنزل إلیه ما اتخذوهم أولیاء﴾** اگر یهود، خدا و پیامبر و کتاب منزل بر او را تصدیق می‌کردند، مشرکین را به دوستی برنمی‌گرفتند. **﴿و لکن کثیراً منهم فاسقون﴾** اما اکثر آنان از دایره‌ی ایمان و اطاعت خدای عزوجل خارجند.

نکات بلاغی: ۱- **﴿لستم علی شیء﴾** این تعبیر اوج تحقیر و کوچک شمردن را می‌رساند.

۲- **﴿و ما أنزل إلیکم من ربکم﴾** اضافه کردن اسم خدا به آنان، مهر و لطف او را نشان می‌دهد.

۱- کشاف ۵۱۹/۱.

۲- بحر ۵۴۰/۳.

۳ـ ﴿فلا تأس علی القوم الکافرین﴾ نگفته است: «علیهم» و به جای ضمیر از اسم ظاهر استفاده کرده است تا رسوخ آنان را در کفر و شرک بیان کند.
۴ـ ﴿و الله بصیر بما یعملون﴾ صیغه‌ی مضارع را به جای ماضی (بما عملوا) به‌کار برده است، تا حال گذشته را حکایت کند و عمل زشت آنها را در صورت مخاطب مجسم نماید و نیز آخر آیات هم‌وزن و هم‌قافیه باشند.
۵ـ ﴿لقد حرم الله علیه الجنة﴾ اسم «جلاله‌ی الله» را به صورت ظاهر آورده است در حالی که می‌بایست به صورت ضمیر آورده شود، حکمت این امر ایجاد ترس و هیبت در دل آنان است.
٦ـ ﴿عموا و صمّوا﴾ شامل استعاره می‌باشد، عمی و صمی را برای اعراض از هدایت و ایمان به عاریه گرفته است.
۷ـ ﴿انظر کیف نبین﴾ ﴿ثم انظر أنی یؤفکون﴾ ابوسعود گفته است: به منظور مبالغه، لفظ انظر را تکرار کرده است که تعجب را بیشتر برمی‌انگیزد، و لفظ ﴿ثم﴾ تفاوت دو شگفتی را نشان می‌دهد؛ یعنی بیان آیات به وسیله‌ی ما امری است بی‌نهایت واضح و بدیع ولی رو برتافتن آنها از این آیات عجیب‌تر و شگفت انگیزتر است.
۸ـ ﴿لبئس ماکانوا یفعلون﴾ تقبیح عمل زشت آنان و اظهار شگفتی از عملکرد آنها و مؤکد ساختن این شگفتی به وسیله‌ی قسم است.

فواید: بعضی از محققان در مورد ﴿قل أتعبدون من دون الله ما لا یملك لکم ضرا و لانفعا﴾ گفته‌اند: اگر وضعیت برای حضرت عیسی چنین باشد برای اولیا چگونه است؟ آیا آنان می‌توانند نفع و ضرری را برسانند؟!

یادآوری: ابن‌کثیر گفته است: آیه‌ی ﴿و أمه صدیقة﴾ نشان می‌دهد که مریم پیامبر نبوده است، همان‌گونه که ابن حزم و دیگران نیز این‌گونه پنداشته‌اند، این دسته نبوت «ساره» و «مادر موسی» را می‌پذیرند و استدلال می‌کنند که ملائکه‌ای با آنها سخن گفته

جزء

۷

از آیه ۸۲ سوره مائده تا پایان آیه ۱۱۰ سوره انعام

است. اما جمهور برآنند که پیامبران فقط مرد بوده‌اند همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وما أرسلنا من قبلك إلا رجالا نوحي إليهم﴾. اشعری اجماع را بر این مطلب نقل کرده است.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا ٱلْيَهُودَ وَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم
مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارىٰ ذٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْبَاناً وَ أَنَّهُمْ
لَايَسْتَكْبِرُونَ ﴿۸۲﴾ وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا
مِنَ ٱلْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾ وَ مَا لَنَا لَانُؤْمِنُ بِٱللهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ ٱلْحَقِّ
وَ نَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلصَّالِحِينَ ﴿۸۴﴾ فَأَثَابَهُمُ ٱللهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا
ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۸۵﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ
أَصْحَابُ ٱلْجَحِيمِ ﴿۸۶﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَاتُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ ٱللهُ لَكُمْ وَ لَاتَعْتَدُوا إِنَّ ٱللهَ
لَايُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿۸۷﴾ وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللهُ حَلَالاً طَيِّباً وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ ٱلَّذِي أَنْتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾
لَايُؤَاخِذُكُمُ ٱللهُ بِٱللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ
مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ
أَيَّامٍ ذٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ ٱحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿۸۹﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَ ٱلْمَيْسِرُ وَ ٱلْأَنْصَابُ وَ ٱلْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ
ٱلشَّيْطَانِ فَٱجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۹۰﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَ ٱلْبَغْضَاءَ
فِي ٱلْخَمْرِ وَ ٱلْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللهِ وَ عَنِ ٱلصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿۹۱﴾ وَ أَطِيعُوا ٱللهَ وَ
أَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَ ٱحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلْبَلَاغُ ٱلْمُبِينُ ﴿۹۲﴾ لَيْسَ عَلَى
ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا ٱتَّقَوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ
ثُمَّ ٱتَّقَوا وَ آمَنُوا ثُمَّ ٱتَّقَوا وَ أَحْسَنُوا وَ ٱللهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۹۳﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ ٱللهُ

بِشَیْءٍ مِنَ ٱلصَّیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَ رِمَاحُکُمْ لِیَعْلَمَ ٱللهُ مَن یَخَافُهُ بِٱلْغَیْبِ فَمَنِ ٱعْتَدَیٰ بَعْدَ ذٰلِكَ
فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ ﴿۹۴﴾ یَا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا لَاتَقْتُلُوا ٱلصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَن قَتَلَهُ مِنکُم مُتَعَمِّدَاً
فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنکُمْ هَدْیاً بَالِغَ ٱلْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاکِینَ
أَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِیَاماً لِیَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا ٱللهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَن عَادَ فَیَنتَقِمُ ٱللهُ مِنْهُ وَ ٱللهُ عَزِیزٌ
ذُو ٱنْتِقَامٍ ﴿۹۵﴾ أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ ٱلْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَکُمْ وَ لِلسَّیَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ ٱلْبَرِّ
مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ ٱلَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۹۶﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال احوال و انحراف و گمراهی یهود و نصاری را یادآور شد، در اینجا متذکر شده است که یهود بی‌نهایت با مسلمانان کینه و عداوت دارند، از این رو به خاطر شدت عداوتشان آنها را در ردیف مشرکان قرار داده و خاطرنشان کرده است که نصاری از یهود طبیعت و خوی نرم‌تر دارند و از یهود به مسلمانان نزدیکترند. آنگاه بعد از ختم بحث و مناظره با اهل کتاب بیان احکام شرعی را دوباره از سرگرفته است؛ از جمله کفاره‌ی قسم، حرام کردن شراب و قمار و کیفر کشتن شکار در حال احرام را بیان نموده است.

معنی لغات: **﴿قسیسین﴾** قسّ و قسیس نام رئیس نصاری می‌باشد و به معنی عالم است. **(رهبانا)** جمع راهب است. از رهبت به معنی ترس و واهمه است. «رهبانیت» و «ترهّب» به معنی پرداختن به عبادت در صومعه است. **﴿تفیض﴾** لبریز شد، ظرف پر شد و سرریز گردید. «فاض الماء و فاض الدمع» آب و اشک فرو ریختند. شاعر گفته است:

ففاضت دموع العین منّی صبابةً   علی النحر حتی بلّ دمعی محملی

﴿رجس﴾ زجاج گفته است: به تمام اعمال ناپاک وکثیف رجس می‌گویند و مدفوع و کثافت نیز رجس می‌گویند؛ چون کثیف و نجسند. **﴿الجحیم﴾** آتش به شدت افروخته.

﴿الصید﴾ تمام آنچه شکار می‌شود اعم از حیوان و پرنده و غیره. صید بر شکارچی نیز اطلاق می‌شود. شاعر گفته است:

صید الملوك أرانب و ثعالب و إذا ركبتُ فصيدى الأبطال

«شکار شاهان خرگوش و روباه است اما من وقتی بر اسب سوار شوم قهرمانان شکار من هستند».

سبب نزول: الف؛ از ابن‌عباس روایت شده است که یک نفر نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! من هر وقت گوشت می‌خورم هوس زن می‌کنم و شهوتم افزایش می‌یابد، من گوشت را بر خودم حرام کرده‌ام، آنگاه آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا لاتحرموا طیّبات ما أحلّ الله لکم**﴾ نازل شد.(۱)

ب؛ از انس روایت شده است: روزی که شراب حرام شد من در منزل ابی طلحه ساقی جماعت بودم، شرابشان عبارت از آب انگور بسر و خرما بود. در این موقع جارچی جار زد که شراب حرام شد، شراب در کوچه‌های مدینه ریخته شد. ابوطلحه به من گفت: برو آن را بریز. بعضی گفتند: نابود باد قومی که شراب در شکم دارند! در این موقع آیه‌ی ﴿**لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا**﴾ نازل شد.(۲)

تفسیر: ﴿**لتجدن أشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود و الذین أشرکوا**﴾ لام برای قسم است؛ یعنی ای محمد! قسم به خدا یهود و مشرکین شدیدترین و سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان هستند. ﴿**و لتجدن أقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا إنا نصاری**﴾ این آیه در مورد نجاشی پادشاه حبشه و یارانش نازل شد. زمخشری گفته است: خدا لجاجت و سرسختی یهود و تسلیم نشدن آنان در برابر حق را توصیف کرده و نرمش طبع نصاری و آسانی و سهولت تمایلشان را در برابر اسلام بیان کرده است. قرآن یهود را در شدت عداوتشان با مؤمنان، در ردیف مشرکین قرار داده است، حتی قرآن اشاره کرده

۱ـ اسباب نزول ۱۱۷ و قرطبی ۶/ ۲۶۰.
۲ـ قرطبی ۶/ ۲۹۳ و اسباب نزول ص ۱۲۰.

است که عداوتشان از عداوت مشرکین افزونتر است؛ چرا که آنها را بر مشرکین مقدّم داشته است.[۱] ﴿ذلك بأن منهم قسّيسين و رهبانا﴾ تعلیل قرب محبت و مودت نصاری است؛ یعنی به این علت مودتشان به شما نزدیکتر است که در بین آنها عالمان زاهد و پارسا وجود دارند. ﴿أنهم لایستکبرون﴾ یعنی به سبب وقار خود متواضع و فروتن می‌باشند و مانند یهود خود را بزرگ نمی‌بینند و تکبر نمی‌کنند. بیضاوی گفته است: این آیه دلیل بر آن است که فروتنی و رو آوردن به علم و عمل و دوری جستن از هوس‌ها هرچند که از سوی کفار هم باشد، نیکو است.[۲] ﴿و إذا سمعوا ما أنزل إلی الرسول﴾ وقتی به قرآنی که بر محمد نازل شده است گوش فرا می‌دادند، ﴿تری أعینهم تفیض من الدمع﴾ می‌بینی از خوف خدا و به خاطر رقت قلب و تأثرشان به کلام خدای جلیل، اشک از چشمانشان جاری می‌شود. ﴿مما عرفوا من الحق﴾ به خاطر این‌که درمی‌یابند که کلام خدا حق است. ﴿یقولون ربنا آمنا﴾ می‌گویند: بار خدایا! پیامبر و گفته‌هایت را تصدیق می‌کنیم. ﴿فاکتبنا مع الشاهدین﴾ ما را با امت محمد که در روز قیامت بر دیگر امت‌ها گواهند، گواه قرار بده. ابن‌عباس گفته است: این آیه در مورد نجاشی و یارانش نازل شده است که وقتی جعفربن ابی‌طالب در حبشه قرآن را بر آنان خواند گریه را سر دادند، تا جایی که محاسنشان از اشک خیس شد.[۳] ﴿و ما لنا لانؤمن بالله و ما جاءنا من الحق﴾ چه چیزی ما را از ایمان باز می‌دارد و ما را از پیروی از حق مانع می‌شود در صورتی که درستی و راستی آن کاملاً نمایان و حقیقت پرفروغش پرتو افکن است؟ این را در جواب یهود می‌گفتند که مسلمان شدن آنها را برای آنان ننگ به شمار می‌آوردند. در بحر آمده است: این طرز بیان انگار منتفی بودن ایمان را از آنان دور و بعید می‌داند؛ چون عامل

۱ـ کشاف ۱/ ۵۲۱. ۲ـ بیضاوی ۱۵۹.

۳ـ ابن‌کثیر ۱/ ۵۳۹.

ایمان یعنی شناخت حق وجود دارد.[۱] ﴿و نطمع أن یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین﴾ و حال این‌که انتظار داریم خدا ما را همراه با بندگان صالح و نیکش به بهشت وارد کند. ﴿فأثابهم الله بما قالوا﴾ خدا پاداش ایمان و تصدیق و اعتراف آنان را به حق عطا نمود. ﴿جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها﴾ بهشتی جاویدان به آنها عطا کرد که برای همیشه در آن مستقر شوند و دگرگونی و زوال بر آنها عارض نشود. ﴿و ذلك جزاء المحسنین﴾ چنان پاداش و ثوابی از آن فردی است که عملش نیکو و قصد و نیتش را اصلاح کند. سپس خدا از حال تیره‌بختان خبر داده و می‌فرماید: ﴿و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا أولئك أصحاب الجحیم﴾ آنان که آیات خدا را انکار و پیامبری حضرت محمد ﷺ را تکذیب کردند، اهل دوزخند و در آنجا عذاب می‌چشند.

ابوسعود گفته است: به منظور جمع بین ترغیب و ترهیب آنها را بعد از تصدیق‌کنندگان آیات خدا آورده است.[۲] ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما أحل الله لکم﴾ طبری از عکرمه روایت کرده است که عده‌ای از یاران پیامبر ﷺ قصد داشتند خود را اخته کرده و خوردن گوشت و نزدیکی با زنان را ترک نمایند، به این مناسبت این آیه نازل شد.[۳] یعنی چنان لذایذی را از خود منع نکنید و به منظور ترک دنیا و زهدگرایی و دوری از رفاه و آسایش، طیبات را بر خود حرام نکنید. ﴿و لاتعتدوا﴾ از مرز آنچه که خدا برایتان حلال کرده است تجاوز نکنید. ﴿إن الله لایحب المعتدین﴾ خدا متجاوزین را دوست ندارد، بلکه از تجاوزگران متنفر است. اسلام انسان را به میانه روی و دوری از افراط و تفریط فرا می‌خواند، از این رو خدا فرموده است: ﴿و کلوا مما رزقکم الله حلالاً طیباً﴾ از روزی حلال و پاک خدا که به شما ارزانی داشته است بخورید. در التسهیل آمده است: یعنی از

۱ـ بحر ۶/۴.
۲ـ ابوسعود ۵۵/۲.
۳ـ طبری ۵۱۴/۱۰.

خوردنی‌های حلال و زنان و غیره، لذت برگیرید. و خوردن را مخصوصاً از این رو ذکر کرده است که بزرگترین احتیاجات انسان به شمار می‌آید.[۱] **﴿و اتقوا الله الذی أنتم به مؤمنون﴾** به لطیف‌ترین و نرم‌ترین شیوه این چنین انسان را به پرهیزگاری فرا می‌خواند. انگار می‌گوید: با تقصیر و کوتاه آمدن در اطاعت خدای عزوجل، ایمان خود را تباه و خراب نکنید، به صورتی که در آخر بیشترین حسرت را بر آن بخورید؛ زیرا ایمان به خدا مستلزم آن است که در اطاعت و فرمانبرداری از خدا فراوان بکوشید. **﴿و لایؤاخذکم الله باللغو فی أیمانکم﴾** خدا به خاطر سوگندهایی که بدون قصد و نیت از زبان شما خارج می‌شود (سوگند لغو) از قبیل: «نه به خدا»، «آری به خدا» شما را مورد عقاب و عتاب قرار نمی‌دهد. **﴿ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الأیمان﴾** اما به خاطر سوگندی شما را مورد عتاب و بازخواست قرار می‌دهد که آن را مؤکد کرده و قصد و نیت سوگند را داشته باشید، که اگر آن را بشکنید مواخذه خواهید شد. **﴿فکفارته إطعام عشرة مساکین من أوسط ما تطعمون أهلیکم﴾** وقتی قسم شکسته شد، کفاره‌ی آن غذا دادن به ده مسکین است از میانگین خوراکی است که به خانواده‌ی خود می‌دهید. ابن‌عباس گفته است: یعنی از متعادل‌ترین خوراکی که به خانواده خود می‌دهید. و ابن عمر گفته است: اوسط یعنی نان و خرما، و خرما و کشمش. و بهترین خوراک خانواده‌ی ما عبارت است از نان و گوشت.[۲] **﴿أو کسوتهم﴾** یا تهیه‌ی لباس برای ده مسکین؛ برای هر مسکین پیراهنی که بدنش را بپوشاند. **﴿أو تحریر رقبة﴾** یا آزاد کردن بنده‌ای در راه خدا. در بحر گفته است: علما بر این نکته اجماع دارند که شکننده‌ی قسم در کفاره‌ی قسم مخیر است خوراک بدهد یا لباس بخرد یا برده‌ای را آزاد کند.[۳] **﴿فمن لم یجد فیصام ثلاثة أیام﴾** هر کس

۱ـ تسهیل ۱۸۶.

۲ـ ابن‌کثیر ۵۴۳/۱.

۳ـ بحر ۱۱/۴.

هیچ‌یک از آن سه مورد مذکور را نیافت، برای کفاره‌ی قسم باید سه روز روزه بگیرد.[۱] **﴿ذلك كفارة أيمانكم إذا حلفتم﴾** کفاره‌ی شرعی قسم اگر شکسته شود چنین است. **﴿و احفظوا أيمانكم﴾** سوگند خود را حفظ کنید و آن را از ابتذال پاس بدارید، و جز در مواقع ضروری سوگند یاد نکنید. ابن‌عباس گفته است: یعنی قسم نخورید. و ابن حریر گفته است: یعنی بدون کفاره آن را رها نکنید. **﴿كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تشكرون﴾** این چنین خدا احکام شرعی را برای شما بیان می‌کند و آن را توضیح می‌دهد تا به پاس هدایت و توفیقی که به شما عطا کرده است او را سپاسگزار باشید. **﴿يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر و الميسر﴾** ابن‌عباس گفته است: خمر شامل تمام مشروبات مست‌کننده است و میسر یعنی قمار. در عهد جاهلیت قمار می‌کردند. **﴿و الأنصاب و الأزلام﴾** و بت‌های نصب شده برای پرستش و تیرهای شرط بندی که در نزد پرده‌داران بیت و خادمان‌بت‌ها قرار داشت. ابن‌عباس و مجاهد گفته‌اند: انصاب عبارت بود از سنگ‌هایی که قربانی‌های خود را در پیشگاه آنها ذبح می‌کردند، و ازلام عبارت بود از تیرهای گروبندی.[۲] **﴿رجس من عمل الشيطان﴾** کثیف و نجس و ناپاکند و عقل آن را نمی‌پذیرد و آن را مردود می‌کند. خبیث و کثیف هستند و شیطان آنها را برایتان می‌آراید. **﴿فاجتنبوه لعلكم تفلحون﴾** آن را کنار بگذارید و از این کثافت‌ها و ناپاکی‌ها دوری جویید تا به ثواب و پاداش بزرگ نایل آیید. **﴿إنما يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة و البغضاء في الخمر و الميسر﴾** یعنی به سبب نوشیدن شراب و قمار، شیطان می‌خواهد در بین مؤمنان دشمنی و کینه برانگیزد. **﴿و يصدكم عن ذكر الله و عن الصلاة﴾** و به وسیله‌ی شراب و قمار شما را از یاد خدا که مایه‌ی صلاح دنیا و آخرت شماست، باز دارد و از اقامه‌ی نماز دور کند که ستون دین

۱ـ حنفی‌ها و حنبلی‌ها تتابع روزها را شرط کرده‌اند اما شافعی و مالک تتابع را شرط نکرده‌اند و طبری می‌گوید: هر طور سه روز را روزه بگیرد صحیح است، پشت سر هم باشد یا متفرق. طبری ۱۰/۵۶۲.

۲ـ طبری ۱۰/۵۷۵.

شماست. ابوحیان گفته است: خدای متعال در شراب و قمار دو مفسده را یادآور شده است: یکی دنیوی و دیگری دینی. فساد دنیایی این‌که شراب خواری شر و آشوب و کینه برمی‌انگیزد و موجب قطع روابط و گسسته شدن صله‌ی رحم می‌شود، و قمارباز به‌کار خود ادامه می‌دهد تا همه چیز را می‌بازد و چیزی برایش باقی نمی‌ماند، تا جایی که روی زن و فرزندش شرط‌بندی می‌کند. و ضرر و فساد دینی حاصل از شراب‌خواری این است که سبب غلبه یافتن شر و فساد می‌شود و آدمی را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز غافل می‌کند و در قمار خواه شخص برنده باشد یا بازنده از یاد خدا غافل می‌شود.[1] ﴿**فهل أنتم منتهون**﴾ صیغه و قالب برای استفهام است اما معنی امر از آن منظور است؛ یعنی دست‌بردارید. از این رو حضرت عمرﷺ گفته است: بار خدایا! دست برداشتم، دست برداشتم. در البحر آمده است: این استفهام بلیغ‌ترین وجه نهی را نشان می‌دهد، انگار گفته است: چیزی که بر شما خوانده شد متضمن مفاسدی است که رهاکردن را ایجاب می‌کند، پس آیا شما دست برمی‌دارید یا بر حال خود خواهید ماند؟ ﴿**و أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و احذروا**﴾ و فرمان خدا و پیامبرﷺ را انجامد دهید و از مخالفت با آنها برحذر باشید. ﴿**فإن توليتم**﴾ اگر رو برتافتید و به فرمان خدا و پیامبر عمل نکردید، ﴿**فاعلموا أنما على رسولنا البلاغ المبين**﴾ بدانید که هدایت شما به عهده‌ی او نیست بلکه ابلاغ رسالت وظیفه‌ی اوست، و پاداش و کیفر از جانب ما است. این بیان برای کسی که امر و نهی خدا را پاس نمی‌دارد تهدید و وعید است. خدای متعال به آنان می‌گوید: وقتی از امر و نهی من سرپیچی کردید، منتظر کیفرم باشید. ابوحیان گفته است: در این بیان به طور آشکار وعید و تهدید شدیدی مقرر است؛ چون متضمن این مفهوم است که کیفر شما به دست ارسال‌کننده است نه پیامبر. ﴿**ليس على الذين آمنوا و عملو الصالحات جناح فيما طعموا**﴾ ابن‌عباس گفته

۱ـ البحر ۱۵/۴.

است: وقتی آیه‌ی تحریم شراب نازل شد جمعی گفتند: تکلیف مردگان ما چه می‌شود که شراب می‌نوشیدند و پول قمار می‌خوردند؟ آنگاه آیه‌ی فوق نازل شد و خدا خبر داد که کیفر و سزا از ارتکاب معصیت ناشی می‌شود و آنان که قبل از تحریم شراب مرده‌اند نافرمان نیستند. ﴿**إذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات**﴾ اگر از حرام دوری جویند و بر ایمان و اعتقاد ثابت بمانند و اعمال صالح انجام دهند، در مورد خوردن و نوشیدن قبلی گناهی به‌گردن ندارند. ﴿**ثم اتقوا و آمنوا**﴾ سپس از مصرف حرام بپرهیزند و به تحریم آن ایمان داشته باشند؛ یعنی از مصرف آنچه خدا حرام کرده دوری جویند و به حرام بودنش ایمان داشته باشند. ﴿**ثم اتقوا و أحسنوا**﴾ بر تقوای خدا و اجتناب از محارم بر دوام باشند، و اعمال نیکو انجام دهند که آنها را به خدا نزدیک می‌کند. ﴿**و الله یحب المحسنین**﴾ همانا خدا افرادی را دوست دارد که با اعمال نیکو به او تقرب می‌جویند. در التسهیل آمده است: کلمه‌ی «تقوی» را به جهت مبالغه تکرار کرده است. و بنا به قولی «تقوی» چندین مرتبه دارد: مرتبه‌ی اول پرهیز از شرک است، مرتبه‌ی دوم پرهیز از معاصی و گناه است و مرتبه‌ی سوم پرهیز از اموری است هیچ ایرادی به آنها وارد نیست اما با این وجود می‌ترسد که مبادا به سبب آن مرتکب عمل زیان آور شود.[1] ﴿**یا أیها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشيء من الصید تناله أیدیکم و رماحکم**﴾ ای مؤمنان! همانا خداوند در حال احرام به حج یا عمره شما را با شکار آزمایش می‌کند، شکار حیوان کوچکی که می‌توان با دست آن را گرفت و حیوان بزرگی که می‌توان با نیزه شکار کرد. بیضاوی گفته است: در سال حدیبیه خدای متعال مؤمنان را به شکار امتحان کرد. در آن موقع حیوانات وحشی اردوگاه و بار و بنه‌ی آنها را احاطه کرده بودند به طوری که در حال احرام می‌توانستند با دست یا نیزه آنها را شکار کنند.[2] عرب به وسیله‌ی شکار امرار معاش می‌کردند و از آن لذت می‌بردند

۱ـ التسهیل لعلوم التنزیل ۱/ ۱۸۷.

۲ـ بیضاوی ۱۶۰.

و درباره‌ی آن اشعار سروده و آن را نیکو توصیف می‌کردند.[۱] ﴿لیعلم الله من یخافه بالغیب﴾ تا کسی که به خاطر قوّت ایمانش در خفا از خدا می‌ترسد، از آن‌که به سبب ضعف ایمانش از خدا نمی‌ترسد، متمایز شود. ﴿فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب ألیم﴾ هرکس بعد از این اعلام و اندرز متعرض شکار شود، عذابی دردناک خواهد داشت. ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتقتلوا الصید و أنتم حرم﴾ ای مؤمنان! موقعی که در احرام حج یا عمره هستید شکار را نکشید. ﴿و من قتله منکم متعمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم﴾ هر کس در حال احرام شکار را عمداً بکشد تاوانی مشابه آن از بز و گوسفند و شتر، بر او واجب است. ﴿یحکم به ذواعدل منکم﴾ دو نفر عادل از مسلمانان به همسان بودن آن گواهی و حکم بدهند. ﴿هدیا بالغ الکعبة﴾ به صورت هدی در کعبه ذبح اگر شکار شبیه و همسان بز و گوسفند و شتر نداشته باشد، همچون گنجشک و ملخ، قیمت آن بر او واجب است. ﴿أو کفارة طعام مساکین﴾ اگر شخص در حال احرام همسانِ شکارِ کشته شده از بز و گوسفند را نیافت، شکار کشته شده ارزیابی می‌شود و با بهای آن خوراک خریده می‌شود و به مسکینان داده می‌شود و به هر مسکین یک «مُدّ» تعلق می‌گیرد. ﴿أو عدل ذلك صیاما لیذوق وبال أمره﴾ یا معادل آن خوراک باید روزه بگیرد و در مقابل هر «مُدّ» یک روزه بگیرد تا کیفر عمل بد خود را بچشد و عقاب هتک حرمت احرام را ببیند. در التسهیل آمده است: خدای متعال کیفر واجب شده بر محرم به سبب قتل شکار را برشمرده است: مرحله‌ی اول کیفر ذبح حیوان است و بعد از آن طعام دادن و سپس روزه است. مذهب امام مالک و جمهور بر مخیر بودن است که عطف به (او) نیز چنان اقتضا می‌کند. و از ابن‌عباس نقل شده است که کفاره‌ی شکستن احرام به وسیله‌ی شکار کردن باید به ترتیب انجام شود.[۲] ﴿عفا الله عما سلف﴾ خدا از قتل شکار قبل از تحریم صرف‌نظر

۱ـ البحر ۱٦/۴.

۲ـ التسهیل ۱۸۸/۱.

کرده است. ﴿و من عاد فینتقم الله منه﴾ هر کس در حال احرام به کشتن شکار مبادرت کند، خدا از او انتقام می‌گیرد. ﴿أحل لکم صید البحر﴾ ای انسان! چه در حال احرام و چه در غیر حال احرام شکار دریا برایتان حلال است. ﴿و طعامه متاعا لکم و للسیارة﴾ شکاری که از آن به عنوان منبع انرژی استفاده می‌کنید از قبیل ماهی و غیره برای شما منفعت و قوت است و برای مسافران توشه می‌باشد که در سفرشان آن را توشه می‌کنند. ﴿و حرم علیکم صید البر مادمتم حرما﴾ تا زمانی که در حال احرام باشید شکار خشکی بر شما حرام است. ﴿واتقوا الله الذی إلیه تحشرون﴾ از خدایی بترسید که در روز رستاخیز در محضر او زنده می‌شوید و در مقابل اعمالتان محاکمه می‌شوید. در این بیان وعید و تهدید نهفته است.

نکات بلاغی: ۱ـ لفظ ﴿عداوة و مودة﴾ متضمن طباق است که از محسنات بدیعی به شمار می‌آید.

۲ـ ﴿تفیض من الدمع﴾ یعنی از اشک مالامال می‌شود. برای لبریز شدن چشم از اشک کلمه‌ی فیض به عاریه گرفته شده است که به معنی ریختن است. وکنایه از شدّت ریزش اشک است.(۱)

۳ـ ﴿تحریر رقبة﴾ مجاز مرسل است، از اطلاق جزء اراده‌ی کل شده است؛ یعنی آزاد کردن یک انسان.

۴ـ ﴿فهل أنتم منتهون﴾ از استفهام قصد امر شده است؛ یعنی دست بردارید. این طرز بیان بلیغ‌ترین نوع نهی است. ابوسعود گفته است: در این آیه‌ی شریفه تحریم شراب و قمار به وسیله‌ی چند ادات تأکید شده است: این‌که جمله را با ﴿إنما﴾ شروع کرده و با اصنام و ازلام قرین و ردیف شده است و آن را ناپاک و عمل شیطان نام نهاده و اجتناب از

۱ـ حاشیه‌ی کشاف ۱/ ۵۲۱.

آن را خواستار شده و ترک آن را سبب رستگاری قرار داده است. بعد از آن مفاسد دینی و دنیایی آنها را یادآور شده است. آنگاه با صیغه‌ی استفهام بر پایان دادن این اعمال اصرار ورزیده است. ﴿فهل أنتم منتهون﴾ و بدین‌وسیله اعلام کرده است که در منع و برحذر داشتن، کار به آخرین درجه رسیده است.

فواید: جمله‌ی ﴿فاجتنبوه﴾ در تحریم نصی است صریح، اما در زمینه‌ی نهی و تحریم از لفظ ﴿حرم﴾ بلیغ‌تر است؛ زیرا اجتناب به معنی دوری جستن از آن امر به طور کلی است، پس مانند ﴿و لاتقربوا الزنا﴾ می‌باشد؛ چون وقتی نزدیک شدن به آن حرام باشد، انجام دادن آن به طریق اولی حرام است.

یادآوری: در قرآن تعلیل احکام شرعی جز به صورت ایجاز نیامده است، ولی در اینجا علت حکم به تفصیل بیان شده است. خدای متعال از جمله علت‌های تحریم شراب و قمار را ایجاد دشمنی و کینه در بین مسلمانان و باز ماندن از راه خدا و یاد او و غافل شدن از نماز، ذکر کرده است و شراب و قمار را نجس و عمل شیطان توصیف کرده است. سپس خداوند متعال می‌فرماید: شیطان قصد فریب و اغوای شما را دارد و تمام قراین بیانگر آنند که شراب و قمار برای آدمی بسیار مضر و خطرناکند، پس ای عاقل! نیک در اسرار قرآن عظیم بیندیش.[1]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلْكَعْبَةَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَ ٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَ ٱلْهَدْيَ وَ ٱلْقَلَائِدَ ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٩٧) ٱعْلَمُوا أَنَّ

۱ـ روائع البیان.

اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ
مَا تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي
الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ إِنْ
تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ
قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ
وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا
إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى
اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ
أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي
الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ
لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَناً وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذاً لَمِنَ الْآثِمِينَ ﴿١٠٦﴾ فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ
أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ
لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَ مَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا
بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان در آیه‌ی پیشین یادآور شد که شکار بر مُحرِم حرام است، در حال احرام از کشتن پرنده و حیوان وحشی نهی کرد. در این آیه متذکر شده است که کعبه را سبب قیام امور دین و دنیای انسان قرار داده و تعظیم و احترام آن را در قلب آنان متمرکز نموده است به طوری که در

آنجا آزاری متوجه هیچ‌کس نمی‌شود. حرم همان‌طور که محل امنیت و آسایش جانوران وحشی است، مایه‌ی امنیت انسان از آفات و ترس و وحشت بوده و سبب فراهم شدن خیر و نیکبختی دنیا و آخرت است.

معنی لغات: ﴿**البحيرة**﴾ از بحر به معنی شکافتن است. ابوعبیده گفته است: بحیره شتری است که پنج شکم زائیده و آخرین آنها نر باشد، که گوش آن را می‌شکافند و آن را رها می‌کنند، نه سوارش می‌شوند و نه شیرش را می‌دوشند.[1] ﴿**السائبة**﴾ شتری که پنج بار بچه به دنیا می‌آورد و آخرین بار نرینه به دنیا می‌آورد، گوشش را می‌شکافتند و او را رها می‌کردند و برای سواری از آن استفاده نمی‌کردند و شیرش را نمی‌دوشیدند. ﴿**وصيله**﴾ وصیله، بز و گوسفندی است که هفت شکم زاییده و در شکم هفتمی نر و ماده‌ای می‌زاید، در چنین حالتی عرب‌ها می‌گفتند: با برادرش وصلت کرده و به این صورت قابل ذبح نمی‌بود.[2] ﴿**حام**﴾ فحل. وقتی از پشت آن ده شکم می‌آمد می‌گفتند: پشت خود را حفظ کرده، بعد از آن از آن سواری نمی‌گرفتند و از آب و چرا مانعش نمی‌شدند. ﴿**عثر**﴾ ظاهر و نمایان شد. گفته می‌شود: «عثرت منه علی خیانة» یعنی از خیانت او مطلع شدم. ﴿**الأوليان**﴾ تثنیه‌ی اول و به معنی محق‌تر است.

سبب نزول: الف؛ ابن‌عباس روایت کرده است که جمعی از روی استهزا سؤال‌های بی‌موردی از پیامبرﷺ می‌کردند؛ یکی می‌گفت: پدرم کجا است؟ دیگری که شترش را گم کرده بود می‌گفت شترم کجاست؟ آنگاه آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا لاتسألوا عن أشياء إن تبدلكم تسؤكم...**﴾ نازل شد.[3]

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است که «تمیم داری» و «عدی بن بداء» به مکه

۱ـ البحر ۴/۲۸. ۲ـ غریب القرآن ۱۴۷.

۳ـ اسباب نزول ص ۱۲۰.

می‌رفتند، جوانی از طایفه‌ی سهم با آنها همسفر شد و در مکانی که هیچ مسلمانی در آنجا نبود درگذشت. در حضور آن دو وصیت کرد، آنها میراث وی را به خانواده‌اش دادند. اما پیاله‌ای زرکوب و طلاکاری شده را نگه داشتند. پیامبرﷺ آن دو را سوگند داد چیزی راکتمان نکرده و برای خود برندارند بعداً همان جام در مکه پیدا شد وگفتند: آن را از عدی و تمیم خریده‌ایم، آنگاه دو نفر از وارثین آن جوان سهمی آمدند و قسم خوردند که این جام از آن جوان سهمی است، همانا گواهی ما از گواهی آنان حق‌تر است و ما هیچ تعدی و ظلمی نکرده‌ایم. پس جام را بردند و درباره‌ی آنان آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا شهادة بینکم...**﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿**جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس**﴾ خدا کعبه یعنی بیت الحرام را مایه‌ی راحتی و صلاح زندگی انسان قرار داده، تا به امور دنیا و دین خود بپردازند؛ زیرا سبب و عامل رشد و ترقی زندگی دنیا و آخرت آنها می‌شود. شخصی که ترس و هراسی دارد به آن پناه می‌برد، و ضعیف و ناتوان در آن امنیت می‌یابد. تاجر در آنجا سود می‌برد، و حاجیان و عمره کنندگان به آن روی می‌آورند. ﴿**و الشهر الحرام**﴾ ماه‌های حرام یعنی ذوالقعده و ذوالحجة و محرم و رجب را سبب دوام و قوام زندگی آنان قرار داد؛ چون در خلال آنها از جنگ و قتال در امان بودند. ﴿**و الهدی و القلائد**﴾ حیوانی که به حرم هدیه می‌شود، و حیواناتی که قلاده‌هایی از درخت حرم به گردن آنها آویخته می‌شود تا هم آن حیوان و هم صاحبش در امان و آسایش باشند، خدا آنها را نیز عامل قوام و دوام زندگی انسان قرار داده است. ﴿**لتعلموا أن الله یعلم ما فی السموات و ما فی الأرض و أن الله بکل شيء علیم**﴾ خدا این احترام را به بیت الحرام و ماه‌های حرام و هدی و قلائد عطا فرمود تا شما ای مردم بدانید که خدا تفاصیل امور آسمان‌ها و زمین را می‌داند، و به مصلحت شما

۱ـ قرطبی ۶/ ۳۴۴.

به خوبی آگاه است. به همین سبب حرم را مکان امنیت قرار داده که همه چیز در آن در آسایش باشد. پس لطف بیکران خدا را نسبت به بندگان بنگرید هر چند که آنان در کفر و گمراهی غوطه‌ورند. **﴿اعلموا أن الله شديد العقاب و أن الله غفور رحيم﴾** ای انسان! نیک بدان که خدا نسبت به عاصیان کیفر شدید دارد و در خصوص توبه کاران و فرمانبرداران بخشاینده و مهربان است، پس از قهرش مأیوس نشده و رحمتش باعث غرور شما نشود. **﴿ما على الرسول إلا البلاغ﴾** پیامبرﷺ جز ادای وظیفه‌ی رسالت و تبلیغ شریعت چیزی به عهده ندارد. و وظیفه‌ی خود را کاملاً ابلاغ کرده و هیچ‌کس برای افراط و تفریط خویش عذر و بهانه‌ای ندارد. **﴿و الله يعلم ما تبدون و ما تكتمون﴾** هیچ چیز از احوال و اعمال شما بر او پوشیده نیست، و بر مبنای آن شما را جزا می‌دهد.

ابوحیان گفته است: این جمله معنی تهدید را در بردارد؛ چون خدا خبر داده است که بر ظاهر و باطن بندگان مطلع است و بر مبنای آن پاداش یا کیفر می‌دهد.[1] **﴿قل لايستوى الخبيث و الطيب و لو أعجبك كثرة الخبيث﴾** ای محمد! بگو: پاک و ناپاک برابر نیست هر چند فراوانی ناپاک تو را شگفت‌زده کند. ضرب‌المثلی است که خدا آن را در جدا کردن حلال و حرام از یکدیگر و تفاوت بین بنده‌ی مطیع و بنده‌ی عاصی آورده است. قرطبی گفته است: این لفظ عام است و در کسب و کار انسان، دانش و آشنایی با علوم و غیره قابل تصور است، پس هر کدام از موارد مذکور در صورتی که خبیث و ناپاک باشد، نتیجه‌ای در بر ندارد و ثمر نیک نمی‌دهد و سرانجام نیکو ندارد هر اندازه رو به افزایش باشد، و پاک هر چند کم و اندک هم باشد، مفید و پسندیده و زیبا و نیکو فرجام است.[2] ابوحیان گفته است: ظاهراً ناپاک و پاک دو لفظ عام هستند و شامل مال حلال و حرام و عمل صالح و فاسد و انسان خوب و بد و افرادی که عقیده‌ی صحیح و فاسد دارند، می‌شوند. شبیه

۱ـ بحر ۲۷/۴.	۲ـ قرطبی ۳۲۷/۶.

این آیه گفته‌ی خدا می‌باشد که می‌گویند: ﴿و البلد الطیب یخرج نباتة بإذن ربه و الذی خبث لایخرج إلا نکدا﴾.[1] ﴿فاتقوا الله یا أولی الألباب لعلکم تفلحون﴾ ای عاقلان! با امتثال فرمان خدا و دوری جستن از نواهی او، از خدا بترسید تا رستگار شوید و به رضایت و نعمت‌های جاویدانش نایل آیید. ﴿یا أیها الذین آمنوا لا تسألوا عن أشیاء إن تبدلکم تسؤکم﴾ ای ایمان‌آورندگان! درباره‌ی غیر ضروری از پیامبر ﷺ سؤال نکنید که اگر برایتان روشن و نمایان شود، بدتان می‌آید. زمخشری گفته است: یعنی از پیامبر زیاد سؤال نکنید. حتی درباره‌ی تکالیفی سخت از او سؤال نکنید؛ زیرا اگر جواب بدهد و شما را به آن مکلف نماید سخت غمگین شده و انجام دادن آن برایتان سخت خواهد بود و از سؤال خود پشیمان می‌شوید.[2] ﴿و إن تسألوا عنها حین ینزل القرآن تبدلکم﴾ و اگر در زمان نزول قرآن از آن تکالیف سخت سؤال کنید، همان تکالیفی که برای شما خوشایند نیست نمایان می‌شود، پس از آن سؤال نکنید.[3] ﴿عفا الله عنها﴾ از سؤال‌های غیرضروری که قبلاً پرسیده‌اید، خدا صرف‌نظر کرده و از کیفر اخروی شما درگذشته است، پس به شبیه آن عودت نکنید. ﴿و الله غفور حلیم﴾ دایره‌ی بخشودگیش وسیع است و فضل و احسانش بیکران، از این رو شما را عفو کرده و در کیفرتان شتاب به خرج نمی‌دهد. (قد سألها قوم من قبلکم﴾ قبل از شما قومی دیگر امثال چنین سؤالاتی را پرسیدند، اما وقتی خواسته‌ی آنها برآورده شد و بر آنان فرض و مقرر گشت به آن کافر شدند، از این‌رو گفته است: ﴿ثم أصبحوا بها کافرین﴾ به سبب عملی نکردن آن کافر شدند. قضیه از این قرار بود که جماعت بنی‌اسرائیل مطالبی را از پیامبران خود می‌پرسیدند، اما وقتی به آن

۱ـ البحر ۴/۲۷. ۲ـ کشاف ۱/۵۳۳.

۳ـ ابن‌عباس در تفسیر این آیه گفته است: در اثنای بیان یک حکم از چیزهای دیگر سؤال نکنید مبادا دچار ناراحتی و تکلّف شوید، خواه درباره‌ی تکلیفی شرعی باشد یا خبری ناخوشایند؛ مانند آن‌که گفت: پدرم کجاست؟ اما وقتی قرآن نازل شد و خدا به شما دستوری داد، می‌توانید درباره‌ی بیان و توضیح آن بپرسید. نقل از البحر المحیط ۴/۳۱.

مأمور شدند، آن را رها کرده و در نتیجه خود هلاک شدند. **﴿ما جعل الله من بحـيرة و لاسائبة و لاوصيلة و لاحام﴾** مردم زمان جاهلیت وقتی شترشان پنج شکم می‌زائید و پنجمی نر بود گوش شتر مادر را می‌شکافتند و سوار شدنش را حرام می‌کردند، این است معنی بحیره، فرد عرب می‌گفت: اگر از سفر برگشتم یا از بیماری بهبود یافتم شترم سائبه باد و همانند بحیره استفاده از آن حرام می‌شد. و اگر گوسفند ماده می‌زائید به خود آنها تعلق داشت و اگر نر می‌زائید از آن خدایان می‌شد. و اگر ماده و نر می‌زائید می‌گفتند: با برادرش وصلت کرده، بدین ترتیب وصیله می‌شد، و اگر از یک فحل ده بار سبب باروری یک ماده می‌شد می‌گفتند: پشت خود را حمایت کرده و حام می‌شد. اما وقتی اسلام آمد تمام این عادات و رسوم را لغو و باطل کرد. پس نه بحیره ماند و نه سایبه و نه وصیله و نه حام. **﴿ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب و أكثرهم لايعقلون﴾** اما آنان که کافرند، به خدا دروغ نسبت می‌دهند و تحریم آنها را به خدا نسبت می‌دهند و می‌گویند: خدا فرمان این را به ما داده است در حالی که اکثر آنها درک نمی‌کنند که این امر دروغ و افترا است؛ چون در این مورد از پدران و نیاکان خود تقلید می‌کنند، از این رو خدا فرموده است: **﴿إذا قيل لهم تعالوا إلى ما أنزل الله و إلى الرسول﴾** اگر به آن گمراهان گفته شود، بیایید در مورد آنچه حلال یا حرام کرده‌اید حکم خدا و پیامبر را بپذیریم، **﴿قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباؤنا﴾** می‌گفتند: آیین پدران ما را بس است. **﴿أو لو كان آباؤهم لايعلمون شيئاً و لايهتدون﴾** همزه برای انکار است و مقصود از آن توبیخ است؛ یعنی آیا در گمراهی از پدران خود پیروی می‌کنید در حالی که چیزی از دین نمی‌دانستند و به راه حقیقت هدایت نشده بودند؟ **﴿يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم﴾** ای مؤمنان! مواظب خود باشید، خود را از ارتکاب نافرمانی و اصرار ورزیدن بر گناه مصون بدارید و اصلاح نفس را نصب العین قرار دهید. **﴿لايضركم من ضل إذا اهديتم﴾** اگر خود هدایت شده باشید گمراهی انسان‌های گمراه شده زیانی به شما نمی‌رساند. زمخشری گفته است: مسلمانان

حسرت کافران را می‌خوردند و آرزو می‌کردند آنها به اسلام درآیند که به آنها گفته شد: خود را داشته باشید و به اصلاح نفس خود بپردازید، و مسیر و راه هدایت را در پیش گیرید که اگر خود بر راه هدایت باشید، گمراهی و انحراف گمراهان برای شما زیانی ندارد. خدای متعال به پیامبرﷺ فرمود: ﴿فلا تذهب نفسك عليهم حسرات﴾. و ابوسعود گفته است: نباید هیچ‌کس گمان برد که در این آیه، رخصت و اجازه‌ی ترک امربه معروف و نهی از منکر مکنون است؛ چون نهی از منکر یکی از مصادیق هدایت است. روایت شده است که روزی ابوبکر صدیقؓ بر منبر می‌گفت: ای مردم! شما این آیه را می‌خوانید و آن را در غیر محل خود قرار می‌دهید، من از پیامبرﷺ شنیدم که می‌گفت: اگر مردم منکر را ببینند و آن را تغییر ندهند خدا عموم آنها را به سبب آن عذاب می‌دهد.[1] ﴿إلى مرجعكم جميعاً﴾ سرانجام و عاقبت تمام خلایق به سوی خدا است. ﴿فينبئكم بما كنتم تعملون﴾ در مقابل اعمالتان شما را مجازات می‌کند. ﴿يا أيها الذين آمنوا شهادة بينكم إذا حضر أحدكم الموت حين الوصية﴾ ای مؤمنان! هر وقت یکی از شما مشرف به مرگ باشد و آثار مرگ بر وی نمایان گشت، لازم است بر وصیت خود گواه بگیرد. ﴿اثنان ذوا عدل منكم أو آخران من غيركم﴾ از مسلمانان دو نفر عادل را بر وصیت گواه بگیرد و در صورت فقدان گواه مسلمان، دو نفر غیر مسلمان را گواه بگیرد. ﴿إن أنتم ضربتم في الأرض فأصابكم مصيبة الموت﴾. اگر در سفر بودید و اجلتان نزدیک شد و مرگ گریبانتان را گرفت. ﴿تحبسونهما من بعد الصلاة﴾ بعد از نماز عصر آنها را متوقف می‌کنید؛ چون وقت نماز عصر زمان تجمع مردم است و پیامبرﷺ نیز چنان عمل کرد و عدی و تمیم را بعد از نماز عصر درکنار منبر قسم داد. ﴿فيقسمان بالله إن ارتبتم﴾ اگر در مورد گواهی آنها شک و

۱ـ ابوسعود ۶۵/۲ و حدیث (ائتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنكر حتى اذا رأيت شحا مطاعاً و هوى متبعا و دنيا مؤثرة و إعجاب كل ذى رأى برأيه فعليك نفسك) آن را تأیید می‌کند. اخراج از حاکم.

تردید داشتید، آنها به خدا سوگند یاد می‌کنند. ابوسعود گفته است: اگر وارث در خصوص خیانت یا برداشتن چیزی به آنها مظنون باشد، آنها را حبس کرده و سوگند می‌دهد.[1] ﴿لانشتری به ثمنا و لوکان ذا قربی﴾ به خدا قسم می‌خورند و می‌گویند: در گواهی دادن خود قصد جلب دوستی احدی را نداریم و از این رهگذر متاع و کالای دنیایی را نمی‌جوییم و به خاطر مال قسم نمی‌خوریم هر چند کسی که ما را به گواهی می‌گیرد قوم و نزدیک ما باشد. ﴿و لانکتم شهادة الله إنا إذا لمن الآثمین﴾ شهادتی را کتمان نمی‌کنیم که خدا دستور اقامه‌ی آن را داده است؛ چون اگر چنان کنیم، از جمله‌ی گناهکاران خواهیم شد. ﴿فإن عثر علی أنّهما استحقا إثما﴾ اگر بعد از سوگند، خیانت آنها ظاهر شد یا دروغ آن دو در گواهی برملا گشت، ﴿فآخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم الأولیان﴾ از وارثانی که استحقاق دریافت «ماترک» را دارند دو مرد دیگر جانشین این دو شاهد خائن می‌شوند، وباید از مستحقان درجه‌ی اول میراث باشند. ﴿فیقسمان بالله لشهادتنا أحق من شهادتهما﴾ به خدا قسم می‌خورند که گواهی ما درست‌تر است و بیشتر از گواهی آنها شایسته‌ی شنیدن است و اعتبار بیشتری دارد؛ چون آنها خیانت کرده‌اند. ﴿و ما اعتدینا إنا إذا لمن الظالمین﴾ در این‌که آنها را به خیانت متهم کردیم، تعدی و تجاوز نکرده‌ایم و اگر دروغ گفته باشیم، از زمره‌ی ستمکاران خواهیم بود. ﴿ذلك أدنی أن یأتوا بالشهادة علی وجهها﴾ نزدیکترین و بهترین شیوه برای ادای شهادت است، شهادتی که مطابق حق باشد و هیچ تغییر و تبدیلی در آن صورت نپذیرد. ﴿أو یخافوا أن ترد أیمان بعد أیمانهم﴾ یعنی می‌ترسند بعد از آنها دیگران قسم بخورند و در نتیجه آنها افشا شوند. ﴿و اتقوا الله و اسمعوا﴾ از پروردگار خود بترسید و فرمانش را به جا آورید. ﴿و الله لایهدی القوم الفاسقین﴾ خدا افرادی را که از اطاعتش

۱ـ ابوسعود ۲/ ٦٦.

خارج شده‌اند، به بهشت و رحمت خود هدایت نمی‌کند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿الهدی و القلائد﴾ عطف قلائد بر هدی از جمله عطف خاص بر عام است و چون ثواب آن بیشتر و ارزش حج به وسیله‌ی آن بالاتر است، آن را مخصوصاً ذکر کرده است.

۲- ﴿ما علی الرسول إلاّ البلاغ﴾ مصدر را به‌کار برده و منظور تبلیغ است که بیانگر مبالغه است.

۳- در بین ﴿الخبیث و الطیب﴾ طباق و در ﴿أصابتکم مصیبة﴾ جناس اشتقاق موجود است که هر دو از محسنات بدیعی می‌باشند.

۴- ﴿شهادة بینکم﴾ از لحاظ لفظ جمله‌ی خبری است و از لحاظ معنی جمله‌ی انشائی است و منظور از آن امر است یعنی ﴿لیشهد بینکم﴾.

فواید: امام شافعی گفته است: پرسش زیاد در چندین محل مذموم است که ده فقره از آن را یادآور می‌شویم:

اول؛ سؤال از چیزی که منفعت دینی ندارد؛ مانند سؤال عده‌ای از اعراب که می‌پرسیدند پدرم کیست؟

دوم؛ سؤال در رابطه با چیزی که در آن مقطع زمانی نیازی به آن نیست و حدیثِ ﴿ذرونی ما ترکتکم﴾ بر این مطلب دلالت دارد.

سوم؛ این‌که بیش از حد نیاز بپرسد؛ مانند سؤال آن شخص که پرسید: آیا هر سال حج را به جای آوریم؟

چهارم؛ سؤال از مسائل مشکل و سخت و معقّد. همان‌طور که از «اغلوطات» یعنی موضوعاتی که آدمی را دچار اشتباه می‌کنند، نهی به عمل آمده است.

پنجم؛ پرسش درباره‌ی علت عبادات؛ مانند سؤال در رابطه با این‌که چرا زن حایض روزه را قضا می‌کند و نماز را قضا نمی‌کند؟

ششم؛ پرسش را به حد تکلّف و تعمق برساند؛ مانند سؤال بنی‌اسرائیل درباره‌ی گاو و رنگ آن.

هفتم؛ از ظاهر سؤال به نظر برسد که «رأی» باکتاب و سنت مخالفت دارد از این رو سعید گفته است: «آیا شما عراقی هستی»؟

هشتم؛ پرسش درباره‌ی متشابهات؛ همانند آنچه که از مالک درباره‌ی «استواء خدا بر عرش» سؤال شد. وی در جواب گفت: استوا معلوم است... تا آخر.

نهم؛ پرسش در مورد آنچه که در بین سلف روی داده است. عمربن عبد العزیز در جواب این سؤال گفت: خون‌هایی است که خدا دست مرا از آن محفوظ داشت، پس زبانم را با آن رنگین و آلوده نمی‌کنم.

دهم؛ سؤالی که منظور از آن برتری جستن و غلبه و شکست دادن طرف مقابل باشد، در حدیث آمده است: «أبغض الرجال إلى الله الألد الخصم».[1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ ٱللهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لاَ عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنتَ عَلاَّمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾
إِذْ قَالَ ٱللهُ يَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْحِكْمَةَ وَ ٱلتَّوْرَاةَ وَ ٱلإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْئَةِ ٱلطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ ٱلأَكْمَهَ وَ ٱلأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِٱلْبَيِّنَاتِ فَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هٰذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١١٠﴾
وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى ٱلْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ

۱ـ نقل از محاسن التأویل قاسمی ٦/٢١٧٦.

آشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿۱۱۱﴾ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ
عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَن نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ
قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا
أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونَ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنكَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ ﴿۱۱۴﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُهُ أَحَداً
مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۱۵﴾ وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن
دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا
فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ
اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾ إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿۱۱۸﴾ قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۹﴾ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ
مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۲۰﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان وصیت را به هنگام نزدیک شدن اجل یادآور شد و فرمان گوش فرا دادن و اطاعت نمودن را داد، به دنبال آن از روز پر بیم و هراس قیامت سخن به میان آورد، روزی که خدا برای محاسبه و کیفر و پاداش، تمام افراد را جمع می‌کند. سپس معجزاتی را متذکر شده که به وسیله‌ی آن بنده و پیامبر خود، حضرت عیسی را را تأیید کرده است؛ از قبیل سفره‌ی آسمانی سپس سوره را با اظهار برائت حضرت عیسی از ادعای الوهیت خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**کففت**﴾ منع و منصرف کردم. کفیف نیز از این ماده گرفته شده و به معنی کسی است که از دیدن منع شده باشد. ﴿**أیدتك**﴾ تو را یاری و تقویت کردم. از اید به معنی قوت است. ﴿**أوحیت**﴾ وحی عبارت است از القاء سری و مخفی مفهوم به نفس. وحی چند قسم است: وحی به معنی اعلام در حالت بیداری و خواب. وحی به معنی ارسال جبرئیل بسوی پیامبران، و وحی به معنی الهام.[1] ﴿**المائدة**﴾ خوان و سفره. و اگر سفره‌ای غذا و خوراکی روی آن نباشد مائده نیست.[2] ﴿**الرقیب**﴾ مراقب و ناظر و شاهد اعمال. ﴿**أبدا**﴾ بدون انقطاع.

تفسیر: ﴿**یوم یجمع الله الرسل**﴾ ای انسان! هراس روز قیامت را به یاد آورید، آنگاه که خدا تمام پیامبران و خلایق را برای حساب و کیفر و پاداش جمع می‌کند. ﴿**فیقول ماذا أجبتم؟**﴾ می‌گوید: ملت‌هایتان چه جوابی به شما دادند؟ وقتی قوم خود را به ایمان و توحید دعوت کردید در مقابل شما چه عکس‌العملی نشان دادند؟ ﴿**قالوا لا علم لنا**﴾ در مقابل علم تو ما چیزی نمی‌دانیم. ابن‌عباس گفته است: یعنی جز عملی که تو از ما به آن آگاهتری، علمی نداریم و چیزی نمی‌دانیم.[3] ﴿**إنك أنت علام الغیوب**﴾ چیزهای ظاهر و باطنی که ما نمی‌دانیم شما آن را می‌دانید. ابوسعود گفته است: در این بیان اظهار گله و شکایت است، و مزاحمت‌ها و نیرنگ‌ها و سرسختی‌هایی را که از جانب ملت‌های خود دیدند به علم خدا ارجاع می‌دهند و از انتقام گرفتن از آنها را به خدا محوّل کردند.[4] ﴿**إذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیك و علی والدتك**﴾ ابن‌کثیر گفته است: خدا نعمت‌هایی را یادآور می‌شود که منت آن را بر بنده و پیامبرش، حضرت عیسی نهاده است،

۱ـ قرطبی ۶/۳۶۳.
۲ـ البحر ۴/۳۰.
۳ـ قرطبی ۶/۳۶۱. ابن‌کثیر گفته است: این از باب «رعایت ادب با پروردگار» است؛ یعنی ما در مقایسه با علم محیطی که شما نسبت به هر چیزی دارید، دانش و شناختی نداریم. شما بر هر چیزی آگاهی دارید و دانش ما چیز قابل ذکری نیست.
۴ـ ابوسعود ۲/۷۰.

نعمت‌هایی از قبیل اجرای معجزات و خوارق عادات به دست او؛ یعنی نعمت مرا به یاد آور که تو را از مادری بدون مرد خلق کردم و آیات قاطع و درخشان را به تو دادم که بر کمال قدرتم دلیل باشد و نعمتم را به یاد آور که به مادرت عطا کردم و تو را دلیل و برهان برائت او و از تهمت ستمکاران قرار دادم.[1] قرطبی گفته است: اوصاف روز قیامت چنین است، انگار گفته است: روزی را به یاد آور که پیامبران را جمع می‌کند و موقعی را به یاد آور که به عیسی چنان می‌گوید. و به منظور نزدیک نشان دادن روز قیامت عبارت را به لفظ ماضی **﴿إذ قال﴾** آورده است؛ چون آنچه می آید نزدیک است. **﴿إذ أیدتك بروح القدس﴾** آنگاه که تو را به روح پاک و مقدس یعنی «جبرئیل» تقویت کردم. **﴿تکلم الناس فی المهد وکهلا﴾** در سن کودکی و در گهواره و در بزرگی به عنوان پیامبر با مردم صحبت کردی. **﴿و إذ علمتك الکتاب و الحکمة و التوراة و الإنجیل﴾** نعمتم را به یاد آور که کتاب و حکمت یعنی علم مفید را همراه با تورات و انجیل به تو آموختم. **﴿و إذ تخلق من الطین کهیئةِ الطیر بإذنی﴾** به یاد آور که به دستور و فرمان من از گل شکل پرنده را می‌ساختی. **﴿فتنفخ فیها فیکون طیراً بإذنی﴾** در آن شکل و صورت می‌دمیدی و به امر و مشیّت خدا پرنده می‌شد. **﴿و تبریء الأکمه و الأبرص بإذنی﴾** به فرمان من نابینا را بینا کرده و «برص» را که شفایش مشکل بود شفا دادی. **﴿و إذ تخرج الموتی بإذنی﴾** به فرمان و خواست من مرده را زنده کردی. با ذکر هر معجزه لفظ را تکرار کرده است تا زبان آنهایی را ببندد که الوهیت و «خدا بودن» را به عیسی نسبت می‌دهند، و تا مشخص کند که معجزه‌ی ظاهر شده توسط حضرت عیسی از جانب خداست. **﴿و إذ کففت بنی إسرائیل عنك إذ جئتهم بالبینات﴾** زمانی را به یاد آور که یهود را از کشتن تو منع کردم که دلایل و معجزات را برایشان آوردی و قصد و آهنگ کشتن و نابودی تو را کردند. **﴿فقال الذین کفرو منهم**

۱ـ ابن‌کثیر ۱ / ۵٦۱.

إن هذا إلا سحر مبين﴾ آنان که پیامبری تو را انکار می‌کردند و به تو باور نداشتند، می‌گفتند: این خوارق و معجزات جز سحر و جادوی روشن و آشکار چیزی نیست. ﴿وإذ أوحیت إلی الحواریین أن آمنوا بی و برسولی﴾ آن هم امتنان بر حضرت عیسی می‌باشد؛ یعنی زمانی را به یاد آور که به حواریون دستور دادم و به قلب آنها القا کردم که به من و پیامبرم، عیسی ابن مریم ایمان بیاورند. ﴿قالوا آمنا و اشهد بأننا مسلمون﴾ حواریون گفتند: پروردگارا! آنچه را به ما امر فرمودی، تصدیق کردیم و گواه باش که در این ایمان دارای اخلاص هستیم، و در مقابل فرمان رحمان سرتسلیم و فروتنی فرود می‌آوریم. ﴿إذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربك أن ینزل علینا مائدة من السماء﴾ زمانی را به یاد آور که حواریون به عیسی گفتند: آیا پروردگارت می‌تواند برای ما سفره‌ی رنگین و پر از نعمت از آسمان فرو فرستد؟ قرطبی گفته است: در آغاز امر و قبل از آشنایی محکم آنها با خدای متعال چنین سؤالی کرده‌اند، و امکان دارد این سؤال از جانب افرادی نادان که همراه آنان بوده‌اند، مطرح شده است، همان‌طور که قوم حضرت موسی علیه السلام به او گفتند: ﴿اجعل لنا إلهاً کما هم آلهة﴾.[1] ابوحیان گفته است: ظاهر این لفظ مقتضی آن است که آنان در این‌که خداوند بتواند چنین سفره‌ای را از آسمان نازل کند شک کرده‌اند. زمخشری نیز چنین مسلکی را در پیش گرفته است.[2] اما دیگر مفسران همگی بر این نظرند که حواریون ایمان داشتند و از خواص و نزدیکان حضرت عیسی بودند و هرگز در آن مورد شکی به دل راه نمی‌دادند. حتی حسن گفته است: آنها در قدرت خدا شکی

۱ـ قرطبی ۶/ ۳۶۴.

۲ـ زمخشری گفته است: اگر گفته شود که بعد از ایمان و اخلاص چگونه گفتند: آیا خدا می‌تواند چنین کاری را بکند، در جواب می‌گوییم: خدا آنها را به ایمان و صبر توصیف نکرده بلکه فقط ادعای آنها را ذکر کرده است در حالی که ادعایشان باطل بود و آنها شک و گمان داشتند. و مؤمنینی که همواره خدای خود را تعظیم می‌دارند، هرگز چنین گفتاری را بر زبان نمی‌آورند. کشاف ۱ / ۵۴۰.

نداشتند بلکه فقط سؤال کرده‌اند که آیا خدا چنین سفره‌ای را نازل می‌کند یا خیر؟ اگر قرار است نازل شود، ای عیسی! آن را برای ما طلب کن. پس سؤال آنها برای اطمینان و تثبیت خاطر بوده است. ﴿**قال اتقوا الله إن کنتم مؤمنین**﴾ اگر کمال قدرت خدا را تصدیق می‌کنید، از طرح چنین سؤالی بپرهیزید. ﴿**قالوا نرید أن نأکل منها و تطمئن قلوبنا**﴾ حواریون گفتند: قصد ما از سؤال درباره‌ی سفره این است که به عنوان تبرک از آن بخوریم و نفس ما آرامش و اطمینان بیابد و یقین ما افزایش گردد. ﴿**و نعلم أن قد صدقتنا**﴾ به طور یقین و بدون شبهه و شائبه علم حاصل کنیم که بدانیم در ادعای نبوت صادق بوده‌ای. ﴿**و نکون علیها من الشاهدین**﴾ و نزد آنان‌که حضور نداشته‌اند، بر آن گواه باشیم. ﴿**قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا أنزل علینا مائدة من السماء**﴾ عیسی برای این‌که آنها را با دلیل قطعی و کوبنده الزام بدهد، درخواست آنها را در مورد خوان اجابت کرد. و روایت شده است وقتی قصد دعا راکرد جبه و عبای موبین پوشید و به نماز و دعا ایستاد و از خدا مسألت می‌کرد و می‌گریست. ابوسعود گفته است: حضرت عیسی دو بار پروردگار را ندا داد: یک‌بار با توصیف الوهیت که جامع جمیع کمالات است و بار دیگر توصیف ربوبیت که نشان دهنده‌ی تربیت است، تا از این طریق نهایت تضرّع و زاری خود را به نمایش بگذارد.[1] ﴿**تکون لنا عیداً لأولنا و آخرنا**﴾ برای نسل حاضر ما و آنان‌که بعد از ما می‌آیند روز جشن و شادی و سرور باشد. ﴿**و آیة منك و ارزقنا و أنت خیر الرازقین**) بر صدق پیامبرت دلیل و گواه باشد، بار خدایا! به ما روزی عطا فرما که بهترین عطاکننده و روزی دهنده‌ای؛ چون تو بی‌نیاز و ستوده هستی. ﴿**قال الله إنی منزلها علیکم**﴾ خدا دعایش را اجابت کرد و فرمود: من چنین خوانی را از آسمان بر شما نازل خواهم کرد. ﴿**فمن یکفر بعد منکم فإنی أعذبه عذاباً لا أعذبه أحدا من العالمین**﴾ هرکس بعد از آن آیه‌ی

۱ـ ابوسعود ۲ / ۷۳.

درخشان کافر شود او را طوری سخت عذاب می‌دهم که هیچ‌یک از افراد بشر را چنین عذابی نخواهم داد. و در حدیث آمده است: «خوانی که از آسمان نازل شده شامل گوشت و نان بود، به آنها امر شد برای فردا ذخیره نکنند و خیانت نورزند، اما خیانت کردند و برای فردا برداشتند و ذخیره کردند، در کیفر چنین عملی تبدیل به گراز شدند».[۱] در التسهیل آمده است: عادت خدا بر این جاری است که انسان کافر را بعد از درخواست آیت و دلیل و اعطای آن کیفر دهد، وقتی بعضی از آنها کافر شدند خدا آنها را به گراز تبدیل کرد.[۲]

﴿و إذ قال الله یا عیسی ابن مریم أأنت قلت للناس اتخذونی و أمی إلهین من دون الله﴾ این عطف قصه‌ای است بر قصه‌ای دیگر: **﴿إذ قال الحواریون﴾**، **﴿و إذ قال الله یا عیسی﴾** ابن‌کثیر گفته است: خدا در روز قیامت در حضور خلایق چنین می‌گوید تا اعلام کند و به کفار بفهماند که بر باطل بوده‌اند.[۳] و معنی آیه چنین است: روزی را به مردم یادآور شو که خدا به منظور توبیخ و سرکوب کفار در روز آخرت بنده و پیامبر خود، حضرت عیسی ابن مریم را مخاطب قرار داده و می‌گوید: ای عیسی! آیا تو مردم را دعوت کردی که تو را عبادت کنند و تو و مادرت را خدا قرار دهند؟ قرطبی گفته است: از این جهت آن را از عیسی سؤال کرده است که برای مدعیان خدایی عیسی توبیخ باشد، تا انکار آن از جانب عیسی در تکذیب بلیغ‌تر و درتوبیخ و سرزنش شدیدتر باشد. **﴿قال سبحانك مایکون لی أن أقول ما لیس لی بحق﴾** تو را از آنچه لایق و شایسته نیست تنزیه و تبرئه می‌کنم ای پروردگار من! پس نباید چیزی را بگویم که حق و شایستگی آن را ندارم. **﴿إن کنت قلته فقد علمته﴾** اگر چنین چیزی از من صادر شده باشد، تو خود می‌دانی و هیچ امری بر تو پوشیده نیست و می‌دانی من آن را نگفته‌ام. این بیان معذرت و تبرئه از گفتن چنان سخنی

۱ـ اخراج از ترمذی در باب تفسیر.

۲ـ التسهیل ۱/ ۱۹۴.

۳ـ البحر ۴/ ۵۸.

است و در ادب و فروتنی و اظهار ذلت و بیچارگی در مقابل حضرت ذی الجلال، مبالغه می‌باشد. ﴿تعلم فی نفسی ولا أعلم ما فی نفسك إنك أنت علام الغیوب﴾ حقیقت و ماهیت و محتوای مرا می‌دانی. اما من حقیقت ذات و صفات کمال تو را نمی‌دانم. و فقط تو به نهاد و مقاصد دانایی و دانش تو تمام موجودات و آینده را فرا می‌گیرد. ﴿ما قلت لهم إلا ما أمرتنی به﴾ جز آنچه به من دستور دادی چیزی به آنها نگفته‌ام. رازی گفته است: قول را بر مبنای رعایت ادب در جای امر آورده است، تا خود و خدا را درکنار هم آمر قرار ندهد. ﴿أن اعبدوا الله ربی و ربکم﴾ به آنها گفتم: خدای من و خدای خود، خالق من و خود را عبادت‌کنید و من هم مانند شما بنده هستم. ﴿وکنت علیهم شهیداً مادمت فیهم﴾ تا وقتی درکنار آنها بودم شاهد و ناظر اعمال آنها بودم. ﴿فلما توفیتنی کنت أنت الرقیب علیهم﴾ وقتی مرا پیش خود و به آسمان بردی، بار خدایا! تو خود حافظ اعمال آنها بودی و اعمال آنها را زیر نظر داشتی. ﴿و أنت علی کل شیء شهید﴾ تو از هر چیز آگاهی و هیچ امری از تو مخفی و نهان نیست. ﴿إن تعذبهم فإنّهم عبادك﴾ اگر آنها را عذاب دهی تو خود مالک آنها هستی و می‌توانی به میل خود در آنها تصرف‌کنی و ایرادی بر تو نیست. ﴿و إن تغفرلهم فإنك أنت العزیز الحکیم﴾ اگر آنها را ببخشی، تو بر هرکار مسلط و قادری و درکار خود حکیم و دانایی. ﴿قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم﴾ روز قیامت روزی است که صداقت صادقان برایشان سودمند واقع خواهد شد؛ چون روز پاداش است. ﴿لهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها أبداً﴾ باغ‌های بهشتی از آن آنهاست که در زیر اطاق‌ها و درختانش رودها جاری است، در آن مستقرند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند. ﴿رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك الفوز العظیم﴾ به رضایت و خشنودی خدا نایل آمده‌اند و از پاداش و جزای مقرر از جانب خدا راضی‌اند، و این پیروزی بزرگی است؛ چراکه به بهشت و نعمت‌های آن نایل آمده‌اند. ﴿لله ملك السموات و الأرض و ما فیهن و هو علی کل شيء قدیر﴾ تمام آنها «آسمان‌ها و زمین و تمام آنچه که در بین آنها قرار دارد»

از آن او هستند و همو آنها را زیر قدرت و قهر و خواستش قرار داده و قادر و مسلط بر همه چیز اوست.

یادآوری: امام مسلم در صحیحش روایت کرده است که پیامبرﷺ درباره‌ی حضرت ابراهیم فرموده‌ی خدا را چنین خواند: **﴿رب إنهن أظللن كثيراً من الناس فمن تبعني فإنه مني و من عصاني فإنك غفور رحيم﴾**. و گفته‌ی حضرت عیسی را نیز خواند: **﴿إن تعذبهم فإنهم عبادك و إن تغفرلهم فإنك أنت العزيز الحكيم﴾**. آنگاه دست‌هایش را بلند کرد و گفت: بار خدایا! امتم، امتم، سپس گریه را سر داد. خدای متعال به جبرئیل گفت: نزد محمد برو و از او بپرس سبب گریه‌اش چیست؟ جبرئیل پیش پیامبر آمد و از او پرسید، پیامبرﷺ گفت: او خود داناتر است. خدا به جبرئیل گفت: پیش محمد برو و بگو ما در مورد امتت تو را راضی کرده و ناراحتت نمی‌کنیم.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی انعام یکی از سوره‌های بلندی است که در مکه نازل شده است و محور آن «عقیده و اصول ایمان» می‌باشد. این سوره از لحاظ اهداف و مقاصد با سوره‌های مدنی مانند سوره‌های بقره، آل عمران، نساء و مائده که قبلاً بحث شد، تفاوت دارد. این سوره به احکام تنظیمی مسلمانان، از قبیل روزه و کیفر و احکام و امور خانواده نپرداخته است، و مسائل قتال و ستیز با در رفتگان از دعوت را یادآور نشده است. و همچنین بحثی از اهل کتاب، یهود و نصاری و منافقین را به میان نیاورده است، بلکه به مسائل بسیار مهم و بزرگ و اساسی عقیده و ایمان پرداخته است، و این مسائل را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

۱ـ مسائل الوهیت و پروردگاری ۲ـ موضوع وحی و پیامبری ۳ـ مسأله‌ی رستاخیز و جزا.

* در این سوره بحث به طور مفصل پیرامون اصول اساسی دعوت اسلامی جریان دارد، و در می‌یابیم که از ابزار دلیل و برهان قاطع و کوبنده در راستای الزام و اقناع استفاده می‌کند؛ زیرا این سوره در مکه و بر جماعتی مشرک نازل شده است. از جمله‌ی آنچه در این سوره‌ی شریفه جلب نظر می‌کند این‌که دو اسلوب و روش آشکار را در پیش گرفته است که در سایر سوره‌ها به چشم نمی‌خورد، این دو اسلوب عبارتند از: ۱ـ «اسلوب و روش تقریر» ۲ـ «اسلوب تلقین». در اسلوب اول، «اسلوب تقریر» قرآن دلایل مربوط به توحید و یگانگی خدا و دلایل اقامه شده بر وجود و قدرت و سلطه و قهر خدا بسیار واضح

و مسلّم ارائه می‌کند و برای این منظور به جای ضمیر مخاطب از ضمیر غایب استفاده می‌کند به طوری که هیچ قلبی سالم و عقلی رشید به خود اجازه نمی‌دهد در این‌که خدا ایجاد کننده‌ی کائنات و صاحب فضل و کرم و عطایا است، شک و تردیدی داشته باشد، پس عبارت «هو» را می‌آورد که بر خالق باتدبیر و دانا دلالت دارد. گوش کنید که می‌فرماید: **﴿هو الذی خلقکم من طین﴾، ﴿و هو الله فی السموات و الأرض﴾، ﴿و هو الذی یتوفاکم باللیل﴾، ﴿و هو القاهر فوق عباده﴾ و ﴿و هو الذی خلق السموات و الأرض بالحق ...﴾.**

در اسلوب دوم، «اسلوب تلقین» کاملاً به چشم می‌خورد که خداوند ـ جل جلاله ـ حجّت و استدلال را به پیامبرﷺ یاد می‌دهد تا در مقابل دشمن ارائه دهد به‌گونه‌ای که او را تحت تأثیر قرار داده و قلب و توجهش را تسخیر کند و نتواند خود را از آن رها سازد و از خود رفع تکلیف کند. این اسلوب به صورت سؤال و جواب می‌آید؛ چراکه از آنها می‌پرسد و سپس جواب می‌دهد.

حال به آیات گوش کنید: **﴿قل لمن ما فی السموات و الأرض قل لله کتب علی نفسه الرحمة﴾، ﴿قل أی شيء أکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم﴾، ﴿قل أرایتم إن أخذ الله سمعکم و أبصارکم و ختم علی قلوبکم من إله غیر الله یأتیکم به﴾، ﴿و قالوا لولا نزل علیه آیة من ربه قل إن الله قادر علی أن ینزل آیة و لکن أکثرهم لایعلمون﴾**. بدین ترتیب سوره‌ی مبارک با دلایل و برهان قاطع و درخشان که پشت باطل را خم می‌کند، با مشرکان به بحث و جدل پرداخته و آنها را محکوم کرد. از اینجا است که سوره‌ی انعام در میان سوره‌های مکی و در رابطه با دعوت اسلامی، مقام و منزلتی مخصوص دارد؛[1] چراکه

۱ـ امام فخر رازی می‌گوید: «این سوره به دوفضیلت ممتاز است: اول این‌که یکجا نازل شده است. دوم این‌که هفتاد فرشته آن را بدرقه کرده‌اند. سبب این امتیاز این است که این سوره شامل دلایل توحید و عدل و نبوت و معاد است و مذاهب ملحدان را باطل می‌کند». و امام قرطبی می‌گوید: «در زمینه‌ی مجادله با مشرکین و مبتدعین و منکران حشر و نشر، این سوره پایه و اساس می‌باشد. و همین امر اقتضا می‌کند که یکجا نازل شود».

حقایق دعوت را بیان می‌کند و ستون‌های آن را تثبیت می‌کند و شک و شبهه‌ی معارضین را در مناظره و بحث تکذیب و رد می‌کند. توحید خدا را در «خلق» و «ایجاد» و «تشریع» و «عبادت» متذکر شده و موضع‌گیری تکذیب‌کنندگان پیامبران را بیان می‌کند. بلا و مصیبت‌هایی را متذکر می‌شود که بر ملت‌های پیش از آنها وارد شده است و اشتباه و تردید آنها را درباره‌ی وحی و رسالت یادآور می‌شود و روز رستاخیز و جزا را گوشزد می‌کند. همزمان نیز انسان را در تمامی شرایط متوجه آیات آفاق و انفس می‌کند. در این سوره همچنین از پدر پیامبران، حضرت ابراهیمعليه‌السلام و جمعی از فرزندان او که به مقام نوبت رسیدند می‌پردازد، و به منظور تحمل سختی و مشقت و صبر و شکیبایی، پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وسلم را راهنمایی می‌کند که خط مشی و سلوک آنها را در پیش گیرد. سپس تصویری از حال تکذیب‌کنندگان را در روز رستاخیز ترسیم می‌کند و در این مورد به شیوه‌های مختلف داد سخن می‌دهد. سپس به بعضی از اعمال و تصرّفات دوران جاهلیت در زمینه‌ی حلال و حرام نمودن برخی از اشیا پرداخته و بیان می‌کند که آنها به سبب شرکی که داشتند به چنین راهی رفته‌اند، سپس حکم تکذیب و ابطال آن را صادر می‌کند. یک چهارم این سوره به ذکر وصیت‌های دهگانه‌ای اختصاص دارد که درکتاب‌های آسمانی پیشین وارد شده و تمام پیامبران را به سوی وصایای مذکور فراخوانده است: **﴿قل تعالوا أتل ماحرم ربکم علیکم﴾**. این سوره با آیه‌ای یگانه و منفرد به انتها می‌رسد که پرده از روی موقعیت انسان در نزد خدا برمی‌دارد، و آن موقعیت عبارت است از این‌که انسان در سرزمین «خلیفة الله» می‌باشد و خدا آبادانی عالم را به انسان محوّل کرده که نسل بعد از نسل به آن بپردازند. و خدا از روی قصد و هدفی بس والا و حکمتی بس بزرگ استعدادهای افراد انسان را متفاوت قرار داده است و آن عبارت است از «امتحان و آزمایش» در قیام به پیامدها و مشکلات این زندگی که کمال مقصود و هدف از این آفرینش و از این همه نظم و نظام به آن برمی‌گردد: **﴿هو الذی جعلکم خلائف الأرض و رفع بعضکم فوق بعض**

درجات ليبلوكم فيمـا آتاكم إن ربك سريع العقاب و إنه لغفور رحيم﴾.

نامگذاری سوره: این سوره به سوره‌ی «انعام» موسوم است؛ چون در آن نام انعام آمده است: ﴿و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الأنعام نصيبا...﴾، و چون احکامی که مبیّن جهل و نادانی مشرکان می‌باشد، در این سوره ذکر شده است؛ زیرا آنان به منظور تقرب جستن به بت‌هایشان حیواناتی را قربانی می‌کردند. از جمله خصایص این سوره این است که از ابن‌عباس روایت شده است که: «شب هنگام این سوره در مکه یکجا نازل شد در حالی که هفتاد هزار فرشته در اطراف آن با صدای بلند تسبیح خوان بودند».[1]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلاً مُسَمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾
وَ هُوَ اللّٰهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾ وَ مَا
تَأْتِيهِم مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ
يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِمْ مِن قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي
الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِم مِدْرَاراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ
فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَاباً فِي قِرْطَاسٍ
فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَ قَالُوا لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ
وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لاَ يُنْظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَو جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِم
مَا يَلْبِسُونَ ﴿٩﴾ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَا كَانُوا بِهِ

۱ـ محاسن التأويل ۶/ ۲۳۲.

يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۰﴾ قُل سِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ ثُمَّ ٱنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۱﴾ قُل لِمَن مَا فِي
ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ قُل لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ لَارَيْبَ فِيهِ
ٱلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَايُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾ وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ
ٱلْعَلِيمُ ﴿۱۳﴾ قُلْ أَغَيْرَ ٱللهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً فَاطِرِ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَايُطْعَمُ قُلْ إِنِّي
أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لَاتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿۱۴﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵﴾ مَن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ ﴿۱۶﴾ وَ إِن يَمْسَسْكَ
ٱللهُ بِضُرٍّ فَلَاكَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۷﴾ وَ هُوَ ٱلْقَاهِرُ
فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿۱۸﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**یعدلون**﴾ دیگری را با او یکسان می‌کنند. همتا و شریک برایش می‌آورند. عدل فلاناً بفلان؛ یعنی فلانی را با دیگری یکسان دانست. ﴿**تمترون**﴾ شک می‌کنید. ﴿**امترى في الأمر**﴾ در آن امر شک نمود. ﴿**قرن**﴾ ملتی که با هم در مقطعی از زمان با هم زندگی می‌کنند. در حدیث آمده: ﴿**خیر القرون قرنی**﴾. در اصل قرن یک صد سال است، سپس بر مردمانی اطلاق شد که در یک زمان زندگی می‌کنند. شاعر گفته است:

إذا ذهب القرن الذی کنت فیهم   خُلِّفت فی قرن فأنت غریب[1]

«اگر مردمانی که در میان آنها بودی از میان بروند، در بین جمعی بیگانه می‌مانی».

﴿**مدرارا**﴾ باران شدید و مستمر. ﴿**قرطاس**﴾ ورقی که بر آن چیزی نوشته شود. ﴿**لبسنا**﴾ قاطی کردیم. لبس علیه الأمر یعنی کار بر او مشتبه شد. ﴿**حاق**﴾ بر آنان نازل شد، به مصیبت گرفتار شدند. ﴿**ولیا**﴾ یار و یاور.

۱ـ قرطبی ۶/۳۹۱.

سبب نزول: روایت شده است که مشرکان مکه می‌گفتند: ای محمد! به خدا قسم به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این‌که کتابی را در اوراق نوشته شده از جانب خدا بیاوری و چهار فرشته با آن بیایند و گواهی دهند که از جانب خدا آمده و تو پیامبر خدا هستی، بدین مناسبت آیه‌ی **﴿و لو نزلنا علیك کتابا فی قرطاس فلمسوه بأیدیهم لقال الذین کفروا إن هذا إلا سحر مبین﴾** نازل شد.[1]

تفسیر: **﴿الحمد لله الذی خلق السموات و الأرض﴾** به منظور تعلیم و آموزش بندگان، خداوند سبحان این سوره را با حمد و ستایش از خود شروع کرده است. تا با این روش او را سپاسگزار شوند که در برگیرنده‌ی تمام اقسام تعظیم و تقدیر و کمال است و نیز اعلام کنند که او شایسته‌ی تمام تمجید و تحسین است و هیچ شبیه و شریک و همرنگ و همگونی ندارد. معنی آیه چنین است: پروردگار خود را ستایش کنید که انواع بخشش و نعمت و عطایا را به شما ارزانی داشته است، خدایی که آسمان‌ها و زمین و شاهکارها و پدیده‌های ناب و بدیعی که در میان آسمان‌ها و زمین قرار دارند، خلق نموده است. آثار و آفریده‌هایی که از ساختار و ساختمانی مملو از حکمت و دقت برخوردارند که خرد و اندیشه را شیفته و شیدا می‌کنند و خردمندان و اندیشمندان بینا از آن پند و اندرز می‌گیرند و راهیاب می‌شوند. **﴿و جعل الظلمات و النور﴾** تیرگی‌ها و روشنایی‌ها را ایجاد کرد و شب و روز را خلق نمود که منافع و فوایدی بیکران و بسیار فراوان برای جهان هستی دارند و بدون توقف و پشت سر هم در حرکتند. ظلمات را به صورت جمع آورده است؛ چون شعبات گمراهی متعدد است و مسلک‌هایش متنوع. و نور را به مفرد آورده است؛ چون منشاء آن یکی است که عبارت است از خداوند رحمان، منور کننده‌ی جهان هستی. در التسهیل آمده است: این آیه متضمن رد عقیده‌ی مجوس است که چرا آنها

۱ـ اسباب النزول ص ۱۲۲.

آتش و دیگر اشیاء نورانی را پرستش می‌کنند و می‌گویند: نور منشاء خیر است و تاریکی منشاء شر، غافل از این‌که مخلوق نه می‌تواند خدا باشد و نه کاری از او ساخته است.[۱]

﴿ثم الذین کفروا بربهم یعدلون﴾ بعد از آن همه دلایل روشن و براهین درخشان و قطعی بر وجود خدا و یگانگی او، کافران برای پروردگار خود شریک قرار می‌دهند و در این راستا بت‌های مصنوع دست خود را با او برابر و یکسان می‌دانند و اوهامات ساخته‌ی خیال خود را با او همسان قرار می‌دهند. این بیان اظهار شگفتی از عمل آنان است و نیز به منزله‌ی توبیخ آنها است. ابن عطیه گفته است: آیه بر زشتی عمل کافران دلالت دارد؛ چون معنی آن چنین است: ایجاد آسمان‌ها و زمین از جانب اوست، و دلایلش درخشان، و آفرینش آسمان‌ها و زمین از اِنعام و احسان او سرچشمه گرفته است، آنگاه بعد از این همه تفضل و تکریم، برای پروردگار خود شریک و همسان قرار داده‌اند. این همانند آن است که به شخصی بگویی: ای فلانی! احترامت را به جا آوردم و با تو نیکی کردم و عطایا و بخشش فراوانی را به تو دادم آنگاه مرا دشنام می‌دهی؟[۲] **﴿هو الذی خلقکم من طین﴾** او خدایی است که پدر شما، آدم را از گل بساخت. **﴿ثم قضی أجلا﴾** آنگاه مدتی را برایتان معین و مقرر کرد، مدت زمانی که با به سر آمدن آن خواهید مرد. **﴿و أجل مسمی عنده﴾** و مدتی دیگر نیز که در نزد او وجود دارد که معلوم و مشخص است که در آن هنگام عموم را حشر می‌کند، پس اجل اول یعنی مرگ و اجل دوم یعنی حشر و نشر می‌باشد. **﴿ثم أنتم تمترون﴾** آنگاه بعد از نمایان شدن آن همه دلایل عظیم، ای گروه کافران! در مورد حشر و نشر شک دارید و آن را انکار می‌کنید. **﴿و هو الله فی السموات و فی الأرض﴾** همو خدای باعظمت و مورد پرستش در آسمان و زمین می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی هر چه و هرکس در آسمان‌ها و زمین است او را پرستش می‌کنند و او را یگانه می‌دانند و به خدائیش مقرند. و

۱ـ التسهیل ۲/ ۲.

۲ـ البحر المحیط ۶/ ۶۸.

از روی رغبت و رهبت او را می‌خوانند و با نام الله می‌طلبند.[1] ﴿يعلم سركم و جهركم﴾ از نهان و آشکار شما با خبر است. ﴿و يعلم ما تكسبون﴾ هر عمل خیر و شری راکه انجام بدهید از آن آگاه است و مطابق آن جزا می‌دهد. آنگاه خدا انکار و برتافتن آنها را خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿و ما تأتيهم من آية من آيات ربهم﴾ هیچ یک از دلایل و معجزات یا آیات قرآن برای آنها نمایان نمی‌شود، ﴿إلا كانوا عنها معرضين﴾ مگر این‌که از آن رویگردانند و در آن دقت نمی‌کنند و به آن توجه و التفاتی ندارند. قرطبی گفته است: منظور این است که آنها در آیات و دلایل نمی‌اندیشند؛ تأمل و اندیشه‌ای که به وسیله‌ی آن به یگانگی و توحید خدا برسند، و به معجزاتی که خدا برای پیامبرش جاری ساخته است اهتمام نمی‌دهند و در آن تعمق نمی‌کنند که به وسیله‌ی آن می‌توان بر صدق و درستی تمام مطالبی که از جانب پروردگارش آورده است استدلال کرد.[2] ﴿فقد كذبوا بالحق لما جاءهم﴾ قرآنی را تکذیب کردند که حضرت محمد ﷺ آن را از جانب خدا آورده بود. ﴿فسوف يأتيهم أنباء ما كانوا به يستهزءون﴾ در آینده‌ی دور یا نزدیک عقاب وکیفر دامن آنها را خواهد گرفت، و آنچه را به باد تمسخر گرفته بودند، روشن و آشکار خواهد شد. بدین‌وسیله آنها را به خاطر تمسخر و استهزایی که داشتند به کیفر شدید تهدید کرده است. سپس خدا آنها را تحریک و تشویق کرده است که از ملت‌های گذشته پند و عبرت بگیرند و می‌فرماید: ﴿ألم يروا كم أهلكنا من قبلهم من قرن﴾ آیا از ملت‌های قبل از خود عبرت نمی‌گیرید که به خاطر این‌که پیامبران را تکذیب کردند آنها را محو و نابود کردیم؟ آیا این واقعیت را نمی‌دانند؟ ﴿مكنّاهم في الأرض ما لم نمكن لكم﴾ در زمین اسباب و وسایل سعادت و آسایش و رفاه را به گونه‌ای به آنها دادیم که به شما ای اهل مکه! عطا نکرده ایم. ﴿و أرسلنا السماء عليهم مدرارا﴾ باران فراوان و آب مداوم را بر آنان

۱ـ ابن‌کثیر ۱/ ۵٦٨.

۲ـ قرطبی ٦/ ۳۹۰.

نازل کردیم که نفع و برکتی سرشار به آنها می‌داد. ﴿و جعلنا الأنهار تجری من تحـتهم﴾ جویباران از زیر درختان و منازلشان جاری می‌شد، به گونه‌ای که در میان نعمت‌های فراوان و رودخانه‌ها و میوه‌های متنوع زندگی به سر می‌بردند. ﴿فأهلکناهم بـذنوبهم﴾ کافر و نافرمان شدند، پس به سبب گناهانشان، آنها را نابود کردیم. این بیان برای انکار و تهدید است که آنچه در حالت قدرت و استقرارشان به سر آنها آمد دامنگیر شما، «اهل مکه» هم می‌شود. ﴿و أنشأنا من بعدهم قرنا آخرین﴾ بعد از نابود کردن تکذیب کنندگان، قومی دیگر به وجود آوردیم. ابوحیان گفته است: به صورت کنایی می‌خواهد به مخاطبان بگوید که در صورت عصیان و نافرمانی مانند اقوام قبلی نابود می‌شوید.[1] ﴿و لونزلنا علیك کتابا فی قرطاس﴾ ای محمد! اگر همان‌طور که درخواست کرده‌اند کتابی را به صورت نوشته شده در اوراق را بر تو نازل می‌کردم، ﴿فلمسوه بـأیدیهم﴾ و آن را عیناً می‌دیدند و با دست آن را لمس می‌کردند تا اشکال و شک و تردیدشان برطرف شود، ﴿لقال الذین کفروا إن هذا إلا سحر مبین﴾ در موقع رؤیتِ چنان دلیلی روشن، کافران به عنوان گردنکشی و انکار می گفتند: این جز سحر و جادوی آشکار چیزی نیست. غرض این است: اگر واضح‌ترین دلایل و روشن‌ترین برهان به آنها ارائه شود، ایمان نمی‌آورند. ﴿و قالوا لولا أنزل علیه ملك﴾ و گفتند: مگر نمی‌شد فرشته‌ای بر محمد نازل شود که بر نبوت و صدقش گواهی بدهد؟! ﴿لولا﴾ به معنی «هلا» و برای تشویق به‌کار می‌رود. ابوسعود گفته است: یعنی مگر نمی‌شد فرشته‌ای بر محمدﷺ نازل شود که ما آن را ببینیم و به ما بگوید: محمد پیامبر است؟ این هم قسمتی از اباطیل و یاوه‌گویی و خرافات آنان است که هر وقت عرصه بر آنان تنگ می‌شد و حیله و نیرنگشان نمی‌گرفت و از استدلال درمانده می‌شدند، بدان رو آورده و دلیل می‌تراشیدند.[2] ﴿ولو أنزلنا ملکا لقضی الأمر﴾

۱ـ بحر المحیط ۴/ ۷۷.
۲ـ البحر المحیط ۴/ ۷۷.

اگر همان‌طور که آنها خواستند فرشته را می‌فرستادیم و آن را می‌دیدند و با این وجود نیز راه کفر را در پیش می‌گرفتند، نابودیشان محقق می‌شد؛[1] چون عادت خدا چنین جاری است که اگر کسی طلب دلیل کند و بعداً ایمان نیاورد و تسلیم نشود، خدا او را فوراً نابود می‌کند. ﴿ثم لاینظرون﴾ آنگاه فرصت و مهلت و تأخیری نمی‌یابند. این آیه در واقع می‌خواهد علت عدم پذیرش پیشنهاد آنها را از سوی خدا بیان کند. آنان با این درخواست انگار با پای خود به دنبال مرگ می‌روند. ﴿ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلاً﴾ اگر پیامبر را فرشته قرار می‌دادیم، او را به صورت مرد درمی‌آوردیم؛ چون آنها تاب رؤیت فرشته را به صورت خودش ندارند، ﴿و للبسنا علیهم مایلبسون﴾ و چیزی را بر آنان مشتبه می‌ساختیم که آنان بر خود و ضعیفان مشتبه می‌ساختند؛ چون اگر فرشته را به صورت انسان می‌دیدند، می‌گفتند: این انسان است نه فرشته. ابن‌عباس گفته است: اگر فرشته نزد آنها می‌آمد، جز در شکل مرد نمی‌آمد؛ چون آنها نمی‌توانند فرشته را به صورت نور ببینند و مشاهده کنند.[2] سپس به منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ گفته است: ﴿و لقد استهزی برسل من قبلك﴾ آری! محققاً هر قوم کافری پیامبران خود را مورد استهزا و تمسخر قرار داده‌اند. ﴿فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون﴾ کیفر و عاقبت تمسخر و استهزا آنان به پیامبران دامنشان را گرفت و عذابی سخت بر آنان نازل شد. در این گزارش و اخبار تهدید کافران نهفته است. ﴿قل سیروا فی الأرض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین﴾ ای محمد! به آن مسخره‌کنندگان بگو: در سرزمین‌ها سفر نمایند و ببینند و دقت کنند که چه کیفر و مصیبت و عذاب دردناکی دامن کافران قبل از شما را گرفته و چه بلاهایی به سرشان آمده است، تا از آثار و علایم ملت‌های گذشته درس عبرت بگیرند،

۱ـ ابوسعود ۲/ ۸۳.

۲ـ طبق یک دیدگاه اگر فرشته‌ای را می‌فرستادیم، از هول و هراس آن می‌مردند؛ چون تاب دیدنش را ندارند. از ابن‌عباس و قرطبی چنین نقل شده است. قرطبی ۶/ ۲۹۳.

و بنگرند که خدا چگونه آنها را نابود کرده و مایه‌ی پند و عبرت دیگران قرار داده است؟ ﴿قل لمن ما فی السموات و الأرض﴾ ای محمد! از آنها بپرس، ملکیت و تصرف تمام کائنات از آن کیست؟ منظور از پرسش اقامه‌ی حجت است بر کفار، پس پرسش سرزنش و ملامت است. ﴿قل لله﴾ به عنوان تقریر و یادآوری به آنها بگو: از آن خداست؛ چون کفار به ناچار قبول می‌کنند که خدا خالق همه‌ی آنها می‌باشد. ﴿کتب علی نفسه الرحمة﴾ از روی فضل و احسان با بندگانش بخشش رحمت و مهر را بر خود مقرر داشته است. غرض این است که در دعوتشان به ایمان باید لطف و نرمش داشت و با مهر و محبت آنها را به سوی خدا فراخواند. ﴿لیجمعنکم[۱] إلی یوم القیامة لاریب فیه﴾ شما را از قبرها بیرون آورده و شما را روانه‌ی روز رستاخیز می‌کند که در وقوع آن شکی نیست، تا در مقابل اعمالتان شما را کیفر و پاداش بدهد. ﴿الذین خسروا أنفسهم فهم لایؤمنون﴾ آنان که به سبب کفر و اعمال ناپسند و زشت خود در این دنیا نفس خود را خراب کرده و آن را به هدر داده‌اند، ایمان نمی‌آورند، از این رو در آخرت چیزی به حساب نمی‌آیند و ارزشی ندارند، و جز دوزخ و عذاب دردناک سهم و نصیبی ندارند. ﴿و له ما سکن فی اللیل و النهار﴾ تمام آنچه در شب و روز قرار دارد از آن خدا و بنده و مخلوق اوست و تحت قدرت و تصرف او قرار دارد. منظور این است که ملکیت تمام آنها از آن خدای متعال است. ﴿و هو السمیع العلیم﴾ گفتار بندگان را می‌شنود و از احوالشان با خبر است. ﴿قل أغیر الله أتخذ ولیا﴾ منظور از استفهام توبیخ است؛ یعنی ای محمد! به آن مشرکان بگو: آیا غیر الله معبودی برگزینم؟ ﴿فاطر السموات و الأرض﴾ که خالق آسمان‌ها و زمین است و آنها را بدون نمونه و الگوی قبلی ابداع کرده است. ﴿و هو یطعم و لایطعم﴾ او روزی می‌دهد و روزی نمی‌گیرد.

۱ـ ابوسعود گفته است: جواب قسمی است محذوف و جمله استئناف است و برای وعید است، آنها را به خاطر شرک و غفلت تهدید می‌کند؛ یعنی قسم به خدا شما را جمع می‌کند... الخ.

ابن‌کثیر گفته است: خدا بدون این‌که به مخلوقاتش محتاج باشد آنان را روزی می‌دهد. ﴿قل إني أمرت أن أكون أول من أسلم﴾ ای محمد! به آنها بگو: خدا به من امر کرده است که در میان این امت اولین فرد فرمانبردار و مطیع باشم. ﴿و لاتكونن من المشركين﴾ به من گفته شده است از مشرکان نباشم. زمخشری گفته است: معنایش این است: به اسلام امر شده‌ام و از شرک نهی شده‌ام.[1] ﴿قل إني أخاف إن عصيت ربي عذاب يوم عظيم﴾ به آنها بگو: اگر از پروردِگارم نافرمانی کنم و غیر او را بپرستم، از عذاب روزی بس بزرگ و هولناک یعنی روز قیامت می‌ترسم. ﴿من يصرف عنه يومئذ فقد رحمه﴾ هرکس در آن روز عذاب خدا از او دفع شود، مورد رحم خدا قرار گرفته است. ﴿و ذلك هو الفوز المبين﴾ و آن نجاتی است بس بزرگ. ﴿و إن يمسسك الله بضر فلا كاشف له إلا هو﴾ ای محمد! اگر سختی و ناراحتی از قبیل فقر یا بیماری بر تو نازل شود، جز او برطرف کننده و دفع کننده‌ای نیست و جز او هیچ‌کس قدرت برداشتن آن را ندارد. ﴿و إن يمسسك بخير فهو على كل شيء قدير﴾ و اگر خیری از قبیل تندرستی و نعمت به تو روی آورد، هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را رد و زایل کند؛ زیرا فقط او قدرت رساندن خیر و زیان را دارد. در التسهیل آمده است: آیه دال بر وحدانیت است؛ زیرا خدای متعال در رساندن زیان و خیر تک است، و همچنین اوصافی که از این به بعد برای خداوند ذکر می‌گردد، براهین و حجت آشکاری است که بر مشرکین وارد می‌باشند.[2] ﴿و هو القاهر فوق عباده و هو الحكيم الخبير﴾ ابن‌کثیر گفته است: یعنی هموست که گردنِ گردن‌فرازان در مقابلش خم گشته و گردن‌کشان در پیشگاهش خوار شده و به سجده می‌روند و بر همه چیز چیره و مسلط است و در تمام اعمالش حکیم و دانا است، و از موقعیت همه آگاه است.[3]

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۵۷۰.　۲ـ التسهیل ۲ / ۴.

۳ـ ابن‌کثیر ۱ / ۵۷۱.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**الحمد لله**﴾ این عبارت قصر را می‌رساند؛ یعنی جز الله که پرودگار جهانیان است، هیچ موجودی شایسته‌ی سپاس و ستایش نیست.

۲ـ ﴿**جعل الظلمات و النور**﴾ متضمن طباق است که از محسنات بدیعی است.

۳ـ ﴿**ثم الذین کفروا بربهم یعدلون**﴾ متضمن استبعاد است؛ یعنی بعد از دلایل روشنی که بر قدرت خدا ارائه شد، بعید است برایش همسان بیاورند. و در ﴿**ربهم**﴾ اسم ظاهر را به جای ضمیر قرار داده است، تا افعال زشت و قبیح آنان را بیشتر نشان دهد.

۴ـ در بین ﴿**سرکم و جهرکم**﴾ طباق وجود دارد.

۵ـ ﴿**من قرن**﴾ یعنی اهل قرن، مجاز مرسل است.

۶ـ ﴿**و أرسلنا السماء علیهم مدرارا**﴾ مدرار یعنی باران. از باران به آسمان تعبیر کرده است؛ چون از آسمان نازل می‌شود، پس آن هم مجاز است.

۷ـ ﴿**استهزی برسل**﴾ نکره آوردن رسل برای تفخیم و تکثیر است.

۸ـ ﴿**السمیع العلیم**﴾ از صیغه‌های مبالغه می‌باشند.

فواید: پنج سوره در قرآن عظیم با ﴿**الحمد لله**﴾ شروع شده‌اند که عبارتند از سوره‌ی فاتحه: ﴿**الحمد لله رب العالمین**﴾، سوره‌ی انعام: ﴿**الحمد لله الذی خلق السموات و الأرض**﴾، سوره‌ی کهف: ﴿**الحمد لله الذی أنزل علی عبده الکتاب**﴾، سوره‌ی سباء: ﴿**الحمد لله الذی له ما فی السموات و ما فی الأرض**﴾ و سوره‌ی فاطر: ﴿**الحمد لله فاطر السموات و الأرض**﴾.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ ٱللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَ مَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ ٱللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ

وَاحِدٌ وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾ ٱلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ
ٱلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاَيُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ
بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لاَيُفْلِحُ ٱلظَّالِمُونَ ﴿٢١﴾ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ
ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلاَّ أَن قَالُوا وَ ٱللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾
ٱنظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَ مِنْهُم مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ
جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَ إِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَيُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ
إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾ وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ
يَنْأَوْنَ عَنْهُ وَ إِن يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُوا
يَالَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لاَنُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَا لَهُم مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِن
قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾ وَ قَالُوا إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا وَ
مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هٰذَا بِٱلْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبِّنَا
قَالَ فَذُوقُوا ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ ٱللهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ
ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ
أَلاَ سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٣١﴾ وَ مَا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ ٱلآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
أَفَلاَ تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَيُكَذِّبُونَكَ وَلٰكِنَّ ٱلظَّالِمِينَ
بِآيَاتِ ٱللهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ
أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ ٱللهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِن نَبَإِ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾ وَ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ
إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ ٱسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي ٱلْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي ٱلسَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ
وَلَوْ شَاءَ ٱللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال در آغاز این سوره‌ی مبارک بر قدرت و وحدانیت خود دلایل و براهین اقامه کرد، در اینجا بر صدق پیامبری حضرت محمدﷺ گواهی می‌دهد. سپس موقف تکذیب‌کنندگان قرآن و وحی را بیان کرده و حسرت شدید آنان را در روز رستاخیز متذکر شده است.

معنی لغات: ﴿**لأنذركم**﴾ انذار به معنی پیامی است که در آن تخویف و تهدید باشد. ﴿**فتنتهم**﴾ فتنه یعنی آزمایش. ﴿**أكنة**﴾ جمع کنان و به معنی پوشش است. ﴿**وقرا**﴾ وقرت أذنه یعنی گوشش سنگین یا کر شد. ﴿**أساطير**﴾ خرافات و یاوه و جمع اسطوره است. جوهری گفته است: اساطیر یعنی اباطیل و ترهات.[1] ﴿**ينأون**﴾ دور می‌شوند. نأی یعنی دور شد. ﴿**بغتة**﴾ ناگهان، فجأتاً. ﴿**فرطنا**﴾ فرّط یعنی با وجود این‌که توانایی انجام آن کار را داشت، اما در انجام آن کوتاهی نمود. ابوعبید گفته است: فرّط یعنی ضایع کرد. ﴿**أوزارهم**﴾ گناهان آنان، جمع وزر است. ﴿**يزرون**﴾ برمی‌دارند، به دوش می‌کشند. ﴿**لهو**﴾ تمایل و گرایش به شوخی و هزل، هر چه تو را به خود مشغول کند، دچار لهو کرده است.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که سران مکه به حضرت محمدﷺ گفتند: ای محمد! ما هیچ کس را نمی‌یابیم که در امر رسالت و پیامبری تو را تصدیق کند. از یهود و نصاری درباره‌ی تو سؤال کردیم، نام یا صفتی از تو نزد آنان نیست، پس یک‌نفر را به ما معرفی کن که گواهی بدهد تو پیامبر خدا هستی. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**قل أي شيء أكبر شهادة...**﴾ تا آخر را نازل کرد.[2]

ب؛ از ابن‌عباس روایت شده است که «ابوسفیان» و «ولیدبن مغیره» و «نضربن حارث» در کنار پیامبرﷺ نشسته بودند در حالی که او قرآن می‌خواند. از نضر سؤال کردند، محمد چه می‌خواند؟ گفت: همان‌طور که من از حوادث زمان‌های گذشته

۱ـ مجمع البیان ۴/ ۲۸۶.

۲ـ اسباب النزول ص ۱۲۲.

می‌گفتم او هم اساطیر و افسانه‌ها می‌خواند. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿و منهم من یستمع إلیك و جعلنا فی قلوبهم أكنة أن یفقهوه ...﴾ را نازل کرد.

ج؛ روایت شده است که «اخنس بن شریق» به «ابوجهل بن هشام» رسید و گفت: ای اباالحکم! درباره‌ی محمد به من بگو، آیا راست می‌گوید یا دروغ؟ فعلاً غیر از ما دو نفر هیچ کس دیگری نیست، ابوجهل گفت: والله محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است، اما اگر بنی قصی پرچم و سقایت و پرده‌داری و نبوت را ببرند، برای بقیه‌ی قریش چه چیزی باقی می‌ماند؟ آنگاه آیه‌ی ﴿قد نعلم إنه لیحزنك الذی یقولون فإنهم لایکذبونك ...﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿قل أی شيء أكبر شهادة﴾ ای محمد! به آنها بگو: چه چیزی بزرگترین گواه است که گواهی بدهد من در ادعای پیامبری صادقم؟ ﴿قل الله شهید بینی و بینكم﴾ در جواب به آنها بگو: خدا بر صدق رسالت و پیامبری من گواه است، و گواهی خدا مرا بس است. ابن‌عباس گفته است: خدا به پیامبرش گفت: به آنها بگو: چه چیزی بزرگترین شاهد است، اگر جوابت را دادند چه بهتر و اگر نه، به آنها بگو: خدا بین من و شما گواه است.[2] ﴿و أوحی إلیّ هذا القرآن لأنذركم به و من بلغ﴾ این قرآن به من وحی شده است تا شما را ای اهل مکه! با آن برحذر بدارم و نیز تا روز قیامت تمام افراد عرب و عجم را به آن برحذر دارم که این قرآن به آنها رسیده و می‌رسد. ابن‌جزی گفته است: مقصود از این آیه عبارت است از شاهد قرار دادن خدا ـ که بزرگترین شهادت است ـ بر صدق پیامبر ﷺ، و گواهی خدا بر این موضوع عبارت است از علم او به صدق نبوت حضرت محمد ﷺ و اظهار معجزاتی که بر صدقش دلالت دارند.[3] ﴿أ إنكم لتشهدون أن مع الله آلهة أخری﴾

۱ـ تفسیر الکبیر ۱۲/۲۰۵.
۲ـ البحر ۴/۹۰.
۳ـ التسهیل ۲/۵.

استفهام برای توبیخ است؛ یعنی ای مشرکان! آیا شما به وجود خدایانی همراه با الله اقرار می‌کنید؟ و بعد از روشن شدن دلایل و وجود برهان و حجت بر یگانگی و یکتایی الله، چگونه گواهی می‌دهید که خدایانی دیگر با الله هستند و با او شریکند؟ **﴿قل لا أشهد﴾** به آنها بگو: من به آن گواهی نمی‌دهم. **﴿قل إنما هو إله واحد﴾** ای محمد! به آنها بگو: من فقط گواهی می‌دهم که الله یگانه و یکتا است و همو ملجأ و پناهگاه به هنگام نیاز است. **﴿و إنني بريء مما تشركون﴾** من از این بت‌ها تبری می‌کنم. سپس خدای متعال متذکر شده است که کفار ترکیبی از جاهلان و منکران هستند و گفته است: **﴿الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم﴾** یعنی یهود و نصاری، آنهایی که شناخت حاصل نمودند و انکار و مخالفت کردند، شمایل و اوصاف پیامبرﷺ که در تورات و انجیل آمده است می‌شناسند همان‌طوری که فرزندان خود را می‌شناسند و در مورد او اصلاً شک و تردیدی ندارند. زمخشری گفته است: این استشهادی است از اهل مکه که اهل کتاب از صحّت نبوت پیامبر اطلاع دارند.[1] **﴿الذين خسروا أنفسهم فهم لايؤمنون﴾** آنها محققاً زیانمندند؛ چون بعد از روشنی دلایل عمداً ایمان نیاوردند. **﴿و من أظلم ممن افترى على الله كذبا أو كذب بآياته﴾** استفهام انکاری است و معنی نفی می‌دهد؛ یعنی هیچ‌کس ستمگرتر از آن نیست که دروغ به خدا نسبت می‌دهد یا قرآن و معجزات درخشان را تکذیب کرده و آن را سحر می‌نامد. ابوسعود گفته است: کلمه‌ی **﴿أو﴾** بیانگر آن است که هر یک از افترا و تکذیب به معنی نهایت افراط و ظلم است. تا چه رسد به این‌که کسی هر دو را با هم داشته باشد، و آنچه خدا آن را اثبات کرده آنها نفی کرده‌اند. و آنچه که خدا آن را نفی کرده است، آنها آن را اثبات نموده‌اند، خدا آنان را نابود کند! چگونه و تا کی افترا می‌گویند.[2] **﴿إنه لايفلح الظالمون﴾** نه افتراکننده نجات می‌یابد و نه تکذیب‌کننده. این بدان معنی

۱ـ الکشاف ۹/۲.
۲ـ ابوسعود ۸۸/۲.

است که اگر مدعی رسالت و پیامبری دروغ بگوید به خدا افترا بسته است، بنابراین محلی برای ظهور و ابراز معجزات ندارد. ﴿و یوم نحشرهم جمیعاً ثمّ نقول للذین أشرکوا﴾ روزی را یادآور شو که عموم آنها را برای محاسبه و بازخواست حشر می‌کنیم، و در ملاء عام به آنها می‌گوییم: ﴿أین شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون﴾ کجا هستند خدایانتان که آنها را شریک خدا قرار می‌دادید؟ بیضاوی گفته است: منظور از استفهام توبیخ است، و ﴿تزعمون﴾ یعنی «تزعمونهم آلهة و شرکاء مع الله»: گمان می‌برید که آنها خدا و شریک الله می‌باشند، بدین ترتیب هر دو مفعول حذف شده‌اند. گویا در بین مشرکین و خدایان آنها مانع ایجاد شده است و در موقع امید و احتیاج آنها را از دست می‌دهند و به آنها دسترسی پیدا نمی‌کنند.[۱] ابن‌عباس گفته است: هر «زعمی» که در قرآن آمده است به معنی دوروغ است. ﴿ثم لم تکن فتنتهم﴾ وقتی به وسیله‌ی این پرسش امتحان شدند و حقایق را دیدند، جوابشان چیزی جز این نبود: ﴿إلا أن قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین﴾ جز این نبود که به دروغ قسم بخورند و بگویند: به خدا قسم ای پروردگار! ما مشرک نبودیم. قرطبی گفته است: وقتی صرف‌نظر و بخشودگی او را نسبت به مؤمنان دیدند زبانشان بند می‌آید و دستانشان اعتراف می‌کند و پاهایشان بر اعمالشان گواهی می‌دهند.[۲] ﴿انظر کیف کذبوا علی أنفسهم﴾ ای محمد! نگاه کن چگونه با کفر و شرک در پیشگاه خداوند دانا خود را تکذیب کردند، و این کذب و دروغ صریح مایه‌ی تعجب است. ﴿و ضل عنهم ما کانوا یفترون﴾ گمان شفاعتی که از خدایان خود داشتند باطل و متلاشی و نقش برآب شد. و دروغ و افترا و شرکایی که به خدا نسبت می‌دادند از دیدشان نهان شد. سپس خدا حال مشرکان را به هنگام شنیدن قرآن توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿و منهم من یستمع إلیك﴾ از جمله‌ی آن مشرکان فردی است که هنگام تلاوت قرآن به

۱ـ بیضاوی ص ۱۶۹.

۲ـ قرطبی ۶/ ۴۰۱.

تو گوش می‌دهد. ﴿و جعلنا علی قلوبهم أكنّة أن يفقهوه﴾ برای این‌که قرآن را نفهمند پرده‌ای را بر قلبشان کشیده‌ایم. ﴿و فی آذانهم وقرا﴾ وگوش‌هایشان را سنگین و کر کردیم تا نشنوند. ابن جزی گفته است: معنی آیه چنین است: وقتی قرآن را می‌شنیدند، خدا بین آنها و فهم قرآن پرده و مانعی ایجاد می‌کرد. از طریق مبالغه از آن به «اکنّه» و «وقر» تعبیر کرده است.[۱] ﴿و إن يروا كل آية لايؤمنوا بها﴾ به سبب لجبازی و انکار شدید آنها و مخالفتشان، هر اندازه دلایل و حجت روشن و متجلی ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند. ﴿حتی إذا جاءوك يجادلونك يقول الذين كفروا إن هذا إلا أساطير الأولين﴾ در تکذیب و انکار حقیقت به حدی رسیده‌اند که وقتی با تو به مجادله و بحث بپردازند درباره‌ی قرآن می‌گویند: این جز خرافات و اباطیل گذشتگان چیزی نیست. ﴿و هم ينهون عنه و ينأون عنه﴾ آن مشرکان تکذیب‌کننده مردم را از قرآن و پیروی حضرت محمد ﷺ منع کرده و خود از آن دوری می‌جویند. ﴿و إن يهلكون إلا أنفسهم و ما يشعرون﴾ با اعمال ناشایستی که انجام می‌دهند جز خود کسی را نابود نمی‌کنند، اما آن را درک نمی‌کنند. ابن‌کثیر گفته است: آنان دو عمل زشت را با هم جمع کرده بودند؛ خود از قرآن بهره نمی‌گرفتند و نمی‌گذاشتند احدی نیز از آن بهره بگیرد و کیفر آن فقط بر خود آنان می‌باشد اما نمی‌فهمند.[۲] ﴿ولو تری إذ وقفوا علی النار﴾ ای محمد! اگر آن مشرکان را ببینی که بر آتش قرار می‌گیرند، امری عظیم دیده‌ای که از هول و هراس آن موی سر سفید می‌شود. بیضاوی گفته است: جواب (لو) محذوف است و تقدیر عبارت چنین است: وضعی بس زشت می‌دیدی. علت حذف این است که شنونده آن را به بلیغ‌ترین وجه تقدیر نماید. ﴿فقالوا يا ليتنا نرد و لانكذب بآيات ربنا﴾ آرزو می‌کنند به دنیا برگردند تا به انجام عمل صالح بپردازند و آیات خدا را تکذیب نکنند. ﴿و نكون من المؤمنين﴾ اگر به دنیا برگردیم آیات را تصدیق و به

۱ـ التسهیل ۲/ ٦.

۲ـ ابن‌کثیر ۱/ ۵۷۳.

خدا ایمان می‌آوریم. پس برگشبت به دنیا را برای انجام عمل صالح و جبران لغزش‌ها تمنّا کردند. خدا در ردّ این تمنا گفته است: ﴿بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل﴾ روز قیامت عیب‌ها و زشتی‌هایی راکه در دنیا پنهان‌کرده بودند، برای آنان عیان و آشکار می‌شود، از این رو چنان آرزویی را می‌کنند. ﴿ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و إنهم لکاذبون﴾ اگر فرضاً ـ چون بعد از مرگ برگشتی به دنیا نیست ـ برگردند، به کفر و گمراهی برمی‌گردند و آنها در وعده‌ای که در خصوص ایمان آوردن داده‌اند دروغ می‌گویند. ﴿و قالوا إن هی إلاحیاتنا الدنیا و ما نحن بمؤمنین﴾ همان کفار نابکار گفتند: جز این زندگی دنیوی چیز دیگری در میان نیست، نه حشری است و نه نشری. ﴿ولو تری إذ وقفوا علی ربهم﴾ اگر آنها را ببینی که برای محاسبه و بازجویی مانند بنده‌ی جنایتکار در پیشگاه خدا می‌ایستند. جواب (لو) به منظور نشان دادن هول و هراس و زشتی موضع‌گیری آنها حذف شده است. ﴿قال ألیس هذا بالحق﴾ آیا این معاد حق نیست؟ همزه‌ی استفهام برای سرزنش افرادی است که عمل تکذیب را انجام می‌دادند. ﴿قالوا بلی و ربنا﴾ گفتند: قسم به خدا حق است. ﴿قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون﴾ پس به سبب کفرتان در دنیا و تکذیب پیامبران خدا عذاب بچشید. آنگاه از آن کافران خبر داده و گفته است: ﴿قد خسر الذین کذبوا بلقاءالله﴾ آن تکذیب‌کنندگان بعث زیان و خسارت یافتند. ﴿حتی إذا جاءتهم الساعة بغتة﴾ تا این‌که روز رستاخیز ناگهان و بدون این‌که از زمان وقوعش باخبر باشند فرا رسید. قرطبی گفته است: به سبب سرعت محاسبات در روز قیامت آن را ساعت نامیده‌اند.[1] ﴿قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها﴾ گفتند: زهی پشیمانی از تقصیرات و ترک عمل صالح در دنیا. ﴿و هم یحملون أوزارهم علی ظهورهم﴾ در حالی که بار سنگین گناهان را بر دوش می‌کشند. بیضاوی گفته است: این تمثیل است؛ چون آنها مستحق کیفر گناهان می‌باشند.[2]

۱ـ قرطبی ۴۱۲/۲.

۲ـ بیضاوی ص ۱۶۹.

و گفته است: ﴿علی ظهورهم﴾؛ چون عادت بر این است که بار سنگین را بر دوش حمل کنند. ابن جزی گفته است: این کنایه از تحمل گناهان است، وگویا به صورت حقیقی آن را به دوش می‌کشند. روایت شده است که در روز قیامت اعمال کافر بعد از این‌که به صورت زشت‌ترین چهره درمی‌آید بر او سوار می‌شود و مؤمن بعد از این‌که به صورت زیباترین چهره در می‌آید بر اعمال خود سوار می‌شود.[1] ﴿ألا ساء مایزرون﴾ زینهار چه بد است بارهایی که بر دوش می‌کشند! ﴿و ما الحیاة الدنیا إلالعب و لهو﴾ حیات دنیا باطل و فریبنده و غرورانگیز است؛ چون مدتش کوتاه و لذتش ناپایدار است. ﴿و للدار الآخرة خیر للذین یتقون﴾ آخرت و انواع نعمت‌هایش برای بندگان پرهیزگار خدا بهتر از منزلگاه فناپذیر است؛ چون دایمی است و نعمت‌هایش زوال پذیر نیست، و سرور و شادیش از آنان گرفته نمی‌شود. ﴿أفلا تعقلون﴾ آیا نمی‌فهمید که آخرت از دنیا بهتر است؟ سپس خدای متعال به خاطر این‌که پیامبرﷺ از جانب قومش تکذیب شده بود او را تسلی داده و می‌فرماید: ﴿قد نعلم إنه لیحزنك الذی یقولون﴾ کاملاً از این‌که تو را تکذیب می‌کنند و تو بر آنان تأسف می‌خوری و محزونی، با خبر هستیم. حسن گفته است: آنها می‌گفتند: ساحر و جادوگر است، شاعر است، کاهن و دیوانه است. ﴿فإنهم لایکذبونك ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون﴾ در اعماق قلبشان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه به صداقت تو معتقدند، اما به خاطر کینه‌ای که در دل دارند به انکار می‌پردازند، بنابراین به خاطر تکذیب آنها افسرده خاطر مشو. ابن‌عباس گفته است: پیامبرﷺ به امین معروف بود، می‌دانستند در هیچ موردی دروغ نمی‌گوید، اما با این وجود او را انکار می‌کردند. ابوجهل می‌گفت: ای محمد! تو را تکذیب نمی‌کنم، و تو در نزد ما تصدیق شده‌ای، ولی چیزی را تکذیب می‌کنیم که برای ما آورده‌ای.[2] ﴿و لقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ما کذبوا﴾

۱ـ التسهیل ۲/ ۷.

۲ـ البحر المحیط ۴/ ۱۱۲.

همانا پیش از تو پیامبران زیادی تکذیب شدند اما در مقابل تکذیب و استهزا قوم خود صبر و شکیبایی پیش گرفتند. ﴿و أوذوا حتی أتـاهم نـصرنا﴾ در راه خـدا اذیت و آزار دیدند، تا این‌که خدا آنها را یاری داد. این آیه او را به صبر و شکیبایی راهنمایی می‌کند، و خدا وعده‌ی یاری و نصرت را به وی می‌دهد. ﴿و لا مبدل لکلمات الله﴾ ابن‌عباس گفته است: یعنی وعده‌های خدا تغییر پذیر نیستند. این بخش از آیه در واقع وعده‌ی خدا را تأکید و تقویت می‌کند. ﴿و لقد جاءك من نبأ المرسلین﴾ در حقیقت اخبار بعضی از پیامبران که تکذیب شده و آزار دیدند، به تو رسیده است که چگونه آنها را نجات داده و آنها را یاری دادیم و بر قوم خود پیروز کردیم، پس آرام باش و افسرده مشو، که خدا مانند آنها تو را نیز یاری می‌دهد. ﴿و إن كان كبر علیك إعراضهم﴾ ای محمد! اگر اعراض آنان از اسلام بر تو گران و سخت است. ﴿فإن استطعت أن تـبتغی نـفقاً فی الأرض﴾ اگـر مـی‌توانی سوراخی را در زمین ایجاد کن (و خود را از این تنگنا نـجات بده). ﴿أوسـلما فی السماء فتأتیهم بآیة﴾ یا وسیله‌ی صعود و عروج به آسمان‌ها بیاب تا برای آنان آیت و دلیلی بیاوری که آنها درخواست کرده‌اند. ﴿ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلاتکونن من الجاهلین﴾ اگر خدا می‌خواست آنان را به ایمان هدایت می‌کرد، پس ای محمد! تـو از جـمله افـرادی مباش که از حکمت و خواست ازلی خدا ناآگاهند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿كما يعرفون أبناءهم﴾ متضمن تشبیهی است به نام مرسل مجمل.

۲ـ ﴿الذين كنتم تزعمون﴾ شامل ایجاز به حذف است؛ یعنی ﴿تزعمونهم شركاء﴾.

۳ـ ﴿انظر كيف كذبوا﴾ عبارت برای شگفتی از دروغ عجیب آنها آمده است.

۴ـ ﴿و فی آذانهم وقرا﴾ به صورت استعاره اعراض آنها از قرآن را به «اکنّه» و «وقر» تعبیر و بیان کرده است.

۵ـ ﴿يقول الذين كفروا﴾ به منظور اثبات کفر آنان اسم ظاهر را در جای ضمیر قرار داده است.

۶ـ ﴿ینهون و ینأون﴾ متضمن جناس ناقص است و از محسنات بدیعی است.
۷ـ ﴿و إنهم لکاذبون﴾ برای این‌که نشان دهد که دروغ گفتن طبیعت آنهاست، صیغه‌ای را آورده است که دو بار تأکید شده است؛ یعنی «ان» و «لام» را بر سر آن آورده است که هر دو آلت تأکید هستند.
۸ـ ﴿ و ما الحیاة الدنیا إلالعب و لهو﴾ تشبیهی است بس بلیغ؛ چراکه خود دنیا را لعب و لهو به حساب آورده است، همان‌طوری که خنساء گفته است: «فإنما هی إقبال و إدبار».
۹ـ ﴿أفلا تعقلون﴾ استفهام برای توبیخ است.
۱۰ـ ﴿کذبت رسل﴾ تنوین رسل برای تفخیم و تکثیر است.

یادآوری: امام فخر رازی گفته است: جمله‌ی ﴿ولو تری إذ وقفوا علی النار﴾ جوابی را اقتضا می‌کند، که به منظور تفخیم و تعظیم موضوع حذف شده است، در قرآن و شعر شعرا بسیار است. حذف جواب در این موارد بلیغ‌تر از ابراز آن است، مگر نه این است که اگر به خدمتکارت بگویی به خدا اگر بلند شوم سپس ساکت بمانی، انواع و اقسام تنبیه به دلش خطور می‌کند از قبیل زدن و کشتن و شکستن اعضا و ترسش سنگین می‌شود؟ چون نمی‌داند کدام نوع را اعمال می‌کنی. ولی اگر بگویی به خدا قسم اگر بلند شوم تو را می‌زنم و جواب را بیاوری، می‌داند که تو غیر از زدن قصد دیگری نداری. پس ثابت می‌شود که حذف جواب در حصول بیم و هراس مؤثرتر است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَ ٱلْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ ٱللهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾ وَ قَالُوا
لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِن رَبِّهِ قُلْ إِنَّ ٱللهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾ وَ مَا
مِن دَابَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَابِ مِن شَيْءٍ

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي ٱلظُّلُمَاتِ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضْلِلْهُ وَ
مَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ ٱلسَّاعَةُ
أَغَيْرَ ٱللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَ
تَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِٱلْبَأْسَاءِ وَ ٱلضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ
يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلاَ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ مَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا
أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
ٱلْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ
يَأْتِيكُم بِهِ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ
بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ ٱلْقَوْمُ ٱلظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾ وَ مَا نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَ
مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ
ٱلْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾ قُل لا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ ٱللَّهِ وَلاَ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلاَ أَقُولُ
لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَ ٱلْبَصِيرُ أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾
وَأَنذِرْ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ ﴿٥١﴾ وَلاَ تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَاةِ وَ ٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ
حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾
وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَٰؤُلاَءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ
بِٱلشَّاكِرِينَ ﴿٥٣﴾ وَ إِذَا جَاءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ
ٱلرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءاً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥٤﴾
وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلآيَاتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ
مِن دُونِ ٱللَّهِ قُل لاَّ أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ مَا أَنَا مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
مِّن رَّبِّي وَ كَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ يَقُصُّ ٱلْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ

ٱلْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ ٱلْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِٱلظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال اعراض و رویگردانی مشرکین را از قرآن و ایمان به پیامبرﷺ خاطرنشان ساخت، در این آیات علت و سبب آن را یادآور شده که عبارت است از این‌که قرآن نور و شفایی است که مومنان به آن راهیاب می‌شوند. ولی کافران صورت مردگان را دارند که نه می‌شنوند و نه جوابی می‌دهند. سپس درخواست و پیشنهاد مشرکین را در مورد ارائه‌ی بعضی آیات متذکر شده و آنها را به کر و لال تشبیه کرده است که عقل و خرد در سر ندارند.

معنی لغات: ﴿تضرعوا﴾ از ضراعت به معنی ذلت و خواری است. ﴿البأساء﴾ از بؤس به معنی فقر است. ﴿الضراء﴾ از ضرر به معنی بلا آمده است. قرطبی گفته است: بأساء مربوط به اموال است و ضراء مربوط به بدن، و اکثر علما نیز همین نظر را دارند.(۱) ﴿مبلسون﴾ نوسید از خیر. از «ابلس» به معنی نومید است و «ابلیس» نیز از آن است؛ چون از رحمت خدا نومید است.(۲) ﴿دابر﴾ آخر. دابر القوم یعنی نسل بعدی آنان، قرطبی گفته است: یعنی منقرض و نابود شدند. شاعر گفته است:

فأهلكوا بعذاب حصَّ دابرهم　　فما استطاعوا له صرفا ولا انتصروا(۳)

«به آزاری نابود شدند و دمار از رزگارشان درآمد به طوری که نه توانستند آن را از خود دفع کنند و نه پیروز گشتند».

۱ـ قرطبی ۶/۴۲۴.　۲ـ غریب القرآن ابن قتیبه ص ۲۳.

۳ـ این بیت مربوط به «امیة بن ابی الصلت» است. در تفسیر قرطبی این‌گونه آمده است. ۶/۴۲۷.

﴿**یصدفون**﴾ صدف به معنی اعراض و رو بر تافتن است. ﴿**تطرد**﴾ دور کردن با توهین است. ﴿**الفاصلین**﴾ حاکمین.

سبب نزول: از ابن مسعود روایت شده است، جمعی از بزرگان قریش از کنار حضرت محمد ﷺ گذشتند، که صهیب و خباب و بلال و عمار که همگی مسلمانان مستضعف بودند در خدمتش بودند. آنها گفتند: ای محمد! به جای قوم و قبیله‌ات به آنها رضایت داده‌ای! آیا باید از اینها پیروی کنیم! آیا اینها کسانی هستند که خدا بر آنان منت نهاده است؟! اینها را از خود بران، شاید اگر آنها را از خود برانی، ما از تو پیروی کنیم. بدین مناسبت آیه‌ی ﴿**و لاتطرد الذین یدعون ربهم بالغداة ...**﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿**إنما یستجیب الذین یسمعون**﴾ فقط افرادی ایمان را استجابت می‌کنند که گوش شنوا و پذیرا دارند و به دقت گوش فرا می‌دهند. در اینجا سخن به آخر می‌رسد، سپس شروع کرده و می‌فرماید: ﴿**و الموتی یبعثهم الله**﴾ ابن‌کثیر گفته است: مقصود از آن کفار است؛ چون آنها قلبشان مرده است، پس خدا آنها را به مرده تشبیه کرده است. این تعبیر از باب توهین و سرزنش آنها است.[2] طبری گفته است: یعنی خدا کفار را با مرده‌ها حشر و زنده می‌کند، از این رو خدا آنها را در شمار مردگان قرار داده است که صدا را نمی‌شنوند و دعا را درک و فهم نمی‌کنند، وفهم سخن را ندارند؛ چون در آیات و دلایل خدا نمی‌اندیشیدند و از آیاتش پند نمی‌گیرند و متذکر نمی‌شوند، تا از تکذیب پیامبران منزجر شوند.[3] ﴿**ثم إلیه یرجعون**﴾ سپس به پیشگاه خدا برمی‌گردند و او در مقابل اعمالشان آنان را مجازات می‌کند. ﴿**و قالوا لولا نزل علیه آیة من ربه**﴾ کفار مکه می‌گفتند: چه می‌شد که بر محمد ﷺ معجزه‌ای که دال بر صدقش باشد مانند شتر صالح و عصای موسی و

۱ـ اسباب النزول ص ۱۲۴.
۲ـ ابن‌کثیر ۱/ ۵۷۶.
۳ـ طبری ۱۱/ ۳۴۱.

خوان مسیح نازل می‌شد. قرطبی گفته است: بعد از ظهور دلایل و اقامه‌ی حجت به وسیله‌ی قرآن که از آوردن یک سوره مانند آن ناتوان ماندند، از روی لجاجت و ایجاد دردسر چنین خواستند.(۱) ﴿قل إن الله قادر علی أن ينزل آية﴾ بگو: همانا خدای متعال قادر است درخواست آنان را اجرا کند. ﴿ولكن أكثرهم لايعلمون﴾ اما نمی‌دانند نازل کردن آیه برای آنان مصیبت و بلا در بر دارد؛ چون اگر آن را مطابق درخواست آنان نازل کند، و آنگاه به آن ایمان نیاورند، در کیفر و عقوبت آنان، همانند ملت‌های قبل تعجیل به خرج می‌دهد. ﴿و ما من دابة فی الأرض﴾ هر حیوانی که بر روی زمین قرار دارد، ﴿و لاطائر يطير بجناحيه﴾ و هر پرنده‌ای که در هوا با دو بالش پرواز می‌کند، ﴿إلا أمم أمثالكم﴾ آنها عموماً طوایفی می‌باشند که مانند شما مخلوق خدا هستند، خدا آنها را خلق و روزی آنها را مقرر و احوال و اجل آنها را معین و مشخص کرده است. بیضاوی گفته است: مقصود بیان کمال قدرت و وسعت علم و تدبیر خدا است و این‌که او بر نزول آیه قادر است.(۲) ﴿ما فرطنا فی الكتاب من شيء﴾ یک ذره از امر دین را که مورد نیاز انسان باشد ترک نکرده و از آن غافل نبوده‌ایم. و تمام امور مربوط به آنان را بیان کرده‌ایم. گویا منظور از کتاب، لوح‌المحفوظ است. و معنی آن چنین است: و هیچ چیز را در لوح‌المحفوظ نانوشته نگذاشته‌ایم.(۳) ﴿ثم إلی ربهم يحشرون﴾ سپس در پیشگاه او جمع می‌شوند و آنگاه در بین آنان قضاوت می‌کند. زمخشری گفته است: یعنی تمام ملت‌ها را اعم از حیوان و پرنده جمع می‌کنیم، تاوان می‌گیرند و خدا حق بعضی را از دیگران می‌گیرد. روایت شده است که حق بی‌شاخ را از شاخدار می‌گیرد.(۴) ﴿و الذين كذبوا بآياتنا صم و بكم فی الظلمات﴾

۱ـ قرطبی ۶/۴۱۹.
۲ـ بیضاوی ص ۱۷۰.
۳ـ طبری و زمخشری و جلالین این را اختیار کرده‌اند. ابوحیان در البحر المحیط ترجیح داده است که منظور از کتاب، قرآن است پس گفته است: سیاق آیه چنین اقتضا می‌کند، و ابن عطیه نیز چنین معتقد است.
۴ـ کشاف ۲/۱۶.

آنان که قرآن را تکذیب می‌کنند، کر وناشنوا هستند کلام خدا را نمی‌شنوند و آن را نمی‌پذیرند، لالند حق را به زبان نمی‌آورند و در تاریکی کفر دست و پا می‌زنند. ابن‌کثیر گفته است: این مثل است؛ یعنی حال آنها در جهل وکم علمی و نفهمی، مانند حال کر است که نمی‌شنود و مانند لال وگنگ است که سخن نمی‌گوید، و با وجود این در تاریکی قرار دارد و نمی‌بیند، پس چنین موجودی چگونه به راه راست هدایت شده و از حالتی که در آن قرار دارد بیرون می آید.[1] **﴿من يشإ الله يضلله و من يشأ يجعله على صراط مستقيم﴾** خدا بخواهد هر کس گمراه شود، او راگمراه می‌کند و هدایت هر کس را بخواهد او را به هدایت ارشاد می‌کند. و او را به دین اسلام موفق می‌نماید. **﴿قل أرأيتكم إن أتاكم عذاب الله أو أتتكم الساعة﴾** استفهام برای به شگفت انداختن است؛ یعنی به من بگویید: اگر عذاب خدا همان‌طور که دامنگیر پیشینیان شد بر شما نیز نازل شود یا روز رستاخیز به ناگهانی فرا رسد از چه کسی استمداد می‌جویید؟ و چه کسی را می‌خوانید؟ **﴿أغير الله تدعون إن كنتم صادقين﴾** اگر در این‌که بت‌ها برایتان سودی دارند صادق هستید، آیا جز خدا از کسی دیگر می‌خواهید که سختی وگزند را از شما دفع کند؟ **﴿بل إياه تدعون فيكشف ما تدعون إليه إن شاء﴾** بلکه در سختی‌ها فقط از او می‌خواهید که سختی را از شما دفع کند، پس اگر بخواهد آن را دفع می‌کند. **﴿و تنسون ما تشركون﴾** آنگاه خدایان را رها کرده و دیگر از آنها استمداد نمی‌جویید؛ چون اعتقاد پیدا می‌کنید که فقط خدا قادر است سختی وگزند را از شما دفع کند؛ نه غیر او. **﴿و لقد أرسلنا إلى أمم من قبلك﴾** این هم تسلی خاطر پیامبر ﷺ است؛ یعنی به خدا قسم! قبل از تو پیامبرانی متعدد را در میان ملت‌های بسیار مبعوث کردیم، اما آنها را تکذیب کردند. **﴿فأخذناهم بالبأساء و الضراء﴾** در کیفرشان آنها را به فقر و نومیدی و بیماری و درد مبتلا کردیم. **﴿لعلهم يتضرعون﴾**

۱- ابن‌کثیر ۱/ ۵۷۷.

تا سر ذلت و پشیمانی در پیشگاه خدا بر زمین نهند. ﴿فلولا إذجاءهم بأسنا تضرعوا﴾ لولا برای تحضیض و تشویق است؛ یعنی چرا وقتی عذاب بر آنان نازل شد سر ذلت و تسلیم فرو نیاوردند؟ و این به معنی سرزنش و عتاب بر ترک دعا است، و از آنان خبر می‌دهد که با وجود سبب تضرع، سر تضرع و تسلیم خم نکردند. ﴿ولکن قست قلوبهم﴾ اما عکس و نقیض مطلوب از آنان برملا شد؛ چون قلبشان سخت بود و برای پذیرش ایمان نرم نشد. ﴿و زينّ لهم الشيطان ما كانوا يعملون﴾ شیطان نافرمانی و اصرار بر گمراهی را برایشان بیاراست. ﴿فلما نسوا ما ذكروا به﴾ وقتی تذکرات و اندرزها را رها کردند، ﴿فتحنا عليهم أبواب كل شيء﴾ به عنوان فریب و سرگرم کردن، دریچه‌ی تمام نعمت‌ها و خیرات را بر روی آنان گشودیم. ﴿حتى إذا فرحوا بما أوتوا﴾ تا به آن نعمت دل خوش و مسرور شدند و بیشتر در ناز و نعمت فرو رفتند. ﴿أخذناهم بغتة فإذا هم مبلسون﴾ ناگهان آنها را به عذاب خود درآوردیم، نومید و محروم از تمام خیرات شدند. ﴿فقطع دابر القوم الذين ظلموا﴾ آنها نابود و ریشه‌کن شدند و همگی آنها هلاک و تباه شدند. ﴿و الحمدلله رب العالمين﴾ به شکرانه‌ی غلبه‌ی پیامبران و نابود کردن کافران، ستایش و سپاس خاصِ الله، پروردگار جهانیان است. حسن گفته است: قسم به خدای کعبه! حیله‌ای بود که دامنگیر این قوم شد، نیازشان برآورده شد و آنگاه گرفتار شدند.[1] در حدیث آمده است: هر وقت دیدی خدا به بنده‌ی نافرمان طلب و نیازش را عطا می‌کند، محققاً فریب و مکری در کار است، آنگاه آیه‌ی ﴿فلما نسوا ما ذكروا به﴾ را خواند. ﴿قل أرأيتم إن أخذ الله سمعكم و أبصاركم﴾ ای محمد! به آن تکذیب‌کنندگان و مخالفین مکه بگو: به من بگویید اگر خدا حواستان را از شما بگیرد و کر و کور بمانید، ﴿و ختم على قلوبكم﴾ و پرده و مهر غفلت بر قلوبتان بکشد و عقل و فهم و خردتان زایل شود، ﴿من إله غير الله يأتيكم به﴾ آیا غیر از خدا هیچ

۱ـ اخراج از امام احمد.

احدی قادر است آن را به شما باز گرداند؟ ﴿**انظر كيف نصرف الآيات ثم هم يصدفون**﴾ بنگر ما چگونه آیات و دلایل دال بر وحدانیت خود را بیان می‌کنیم و توضیح می‌دهیم سپس آنان از آن رویگردانند و پندپذیر نیستند؟ ﴿**قل أرأيتكم إن أتاكم عذاب الله بغتة أو جهرة**﴾ به آن تکذیب کنندگان بگو: به من بگویید اگر عذاب خدا به صورت ناگهانی و در شب یا در روز روشن بر شما نازل آید، ﴿**هل يهلك إلا القوم الظالمون**﴾ استفهام انکاری و به معنی نفی است؛ یعنی عذاب خدا جز شما هیچ‌کس را نابود نمی‌کند؛ چون شما کافر و ستیزه‌گر بودید. ﴿**و ما نرسل المرسلين إلا مبشرين و منذرين**﴾ پیامبران را اعزام نمی‌کنیم جز برای این‌که مژده‌ی ثواب و پاداش را به مؤمنان بدهند، وکافران را از عذاب و کیفر بترسانند. و هدف از ارسال آنها اجابت نمودن درخواست و پیشنهادهای کافران نیست. ﴿**فمن آمن و أصلح فلا خوف عليهم و لاهم يحزنون**﴾ هر کس به آنها ایمان بیاورد و عمل صالح انجام بدهد، در آخرت بیم و هراسی ندارد و افسرده‌خاطر نمی‌شود؛ منظور این است که نمی‌ترسد و افسرده نمی‌شود، چون آخرت منزلگاه پاداش پرهیزگاران است. ﴿**و الذين كذبوا بآياتنا يمسّهم العذاب بما كانوا يفسقون**﴾ اما آنان که آیات خدا را تکذیب می‌کنند به سبب فسق و خروجشان از اطاعت خدا، عذاب دردناک می‌چشند. ابن‌عباس گفته است: «یفسقون» به معنی «یکفرون» است.[1] ﴿**قل لاأقول لكم عندی خزائن الله و لا أعلم الغيب**﴾ ای محمد! به آن کافران که از تو درخواست آیات و خوارق عادت می‌کنند بگو: من ادعا نکرده‌ام که خزاین و گنجینه‌های خدا به من واگذار شده است، تا شما درخواست نزول آیات بکنید، و نیز ادعا نمی‌کنم که من از غیب سر در می‌آورم و آگاهم، تا درخواست تعیین وقت نزول عذاب را از من بکنید. ﴿**ولا أقول لكم إنی ملك**﴾ من مدعی نیستم که فرشته هستم تا شما از من بخواهید که به آسمان صعود کنم. و در

۱ـ زاد المسیر ۳/ ۴۲.

بازار راه نروم و نخورم و ننوشم. بیضاوی گفته است: این آیه زمانی نازل شد که به پیامبرﷺ می‌گفتند: اگر پیامبر هستی از خدایت بخواه که روزی ما را فراوان کند و بینوایی ما را به غنا و بی‌نیازی تبدیل کند، و نفع و ضرر ما را به ما خبر دهد، پیامبرﷺ فرمود: چنین امری در قبضه‌ی قدرت خداست و در دست من نیست؛[1] یعنی من ادعای هیچ یک از این سه چیز را نمی‌کنم، تا عدم اجابت آن را دلیل بر عدم صحت رسالتم قرار دهید. **﴿إن أتبع إلا مايوحى إلى﴾** در مورد مطالبی که شما را برایش می خوانم، از چیزی پیروی نمی‌کنم جز آنچه از جانب خدا به من وحی می‌شود. **﴿قل هل يستوى الأعمى والبصير﴾** بگو: آیا کافر و مؤمن و گمراه و راه یافته برابرند؟ **﴿أفلا تتفكرون﴾** سرزنش و توبیخ است؛ یعنی آیا می‌شنوید و به تفکر فرو نمی‌روید؟! **﴿و أنذر به الذين يخافون أن يحشروا إلى ربهم﴾** ای محمد! به وسیله‌ی این قرآن مؤمنان تصدیق‌کننده را از وعید خدا بترسان و برحذر بدار، مؤمنانی که انتظار عذاب روز محشر را دارند. ابوحیان گفته است: انگار گفته شده است: به وسیله‌ی قرآن کسی را بترسان که امید ایمانش می‌رود. ولی کافران نافرمان را به حال خودشان بگذار.[2] **﴿ليس لهم من دونه ولى و لاشفيع﴾** غیر از خدا دوست و یاوری ندارند که آنها را یاری دهد و شفیعی ندارند که به شفاعت آنها بپردازند. **﴿لعلهم يتقون﴾** آنها را برحذر بدار، تا از کفر و نافرمانی بپرهیزند. **﴿و لاتطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشي يريدون وجهه﴾** ای محمد! آن مؤمنان مستضعف را از مجلست مران که همیشه در بامداد و شامگاهان پروردگار خود را پرستش کرده و به درگاه خدا تقرب می‌جویند و جلب رضایتش را می‌طلبند. طبری گفته است: این آیه در مورد جمعی از مسلمانان مستضعف نازل شد که مشرکان به پیامبرﷺ گفتند: اگر آنها را از خود برانی، ما در کنارت جمع شده و در مجلست حاضر خواهیم

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/ ۱۶.
۲ـ البحر ۴/ ۱۳۴.

شد[1] و پیامبرﷺ به امید مسلمان شدن آنها چنان قصدی کرد. ﴿**ما عليك من حسابهم من شيء**﴾ در مقابل اعمال و گناه آنها از تو بازخواست نمی‌شود، همان‌طور که حضرت نوح﵇ فرمود: ﴿**إن حسابهم إلا على ربي**﴾ صاوی گفته است: این قسمت صورت تعلیل ما قبل است و معنی آیه چنین است: اگر در مصاحبت و رفاقت با تو غیر از جلب رضایت خدا را مدّنظر داشته باشند، در مقابل گناهی که مرتکب می‌شوند و آنچه که در قلبشان می‌گذرد، تو مؤاخذه نمی‌شوی. این تعبیر به فرض تسلیم شدن در مقابل سخن مشرکان و پذیرش آن می‌باشد وگرنه خدا به صدق و اخلاص آنان گواهی داده و فرموده است: ﴿**يريدون وجهه**﴾.[2] ﴿**وما من حسابك عليهم من شيء**﴾ این تأکید به منظور مطابقت کلام با معنی آمده است، و معنی آیه چنین است: تو به حساب آنها مؤاخذه و مورد عتاب قرار نمی‌گیری و آنها نیز به حساب تو مؤاخذه نمی‌شوند، پس چرا آنها را از خود می‌رانی؟ وگویا مقصود از حساب رزق و روزی است؛ یعنی نه روزی آنها بر تو می‌باشد و نه روزی تو بر آنها، بلکه خداست که روزی تو و آنها را می‌دهد.[3] ﴿**فتطردهم فتكون من الظالمين**﴾ آنها را طرد مکن که اگر آنها را طرد کنی به زمره‌ی ستمگران درمی‌آیی. این تعبیر برای بیان احکام است وگرنه وقوع چنین امری از پیامبرﷺ بسی بعید و غیرممکن است. قرطبی گفته است: این مانند فرموده‌ی ﴿**لئن أشركت ليحبطن عملك**﴾ می‌باشد. خدا می‌دانست که او شریک قرار نمی‌دهد و عملش هم تباه نمی‌شود.[4] ﴿**وكذلك فتنا بعضهم ببعض**﴾ ثروتمند را به وسیله‌ی انسان فقیر و شریف را به وسیله‌ی انسان پست امتحان کردیم، ﴿**ليقولوا أهؤلاء منّ الله عليهم من بيننا**﴾ تا اشراف و ثروتمندان بگویند: آیا خدا در بین ما بر ضعیفان و فقیران منت هدایت و سبقت به اسلام را نهاده است؟ این

۱ـ طبری ۱۱/ ۳۷۴.
۲ـ حاشیه‌ی صاوی ۲/ ۱۷.
۳ـ طبری و بعضی از مفسرین چنین نظری دارند.
۴ـ قرطبی ٦/ ۴۳۴.

را از روی انکار و ریشخند می‌گفتند، همان‌طور که می‌گفتند: ﴿أهذا الذی بعث الله رسولاً﴾ خدا در رد آنها فرمود: ﴿أليس الله بأعلم بالشاكرين﴾ خدا می‌داند چه کسی شاکر است، پس او را هدایت می‌کند و چه کسی کافر است، پس او را خوار می‌کند. استفهام برای تقریر است. ﴿و إذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم﴾ قرطبی گفته است: درباره‌ی افرادی نازل شد که خدا پیامبرش را از طرد کردن آنان نهی کرد، پس هر وقت آنها را می‌دید اول او سلام می‌کرد و می‌گفت: خدایی شایسته‌ی سپاس است که در امتم افرادی را قرار داده است که من به آنها سلام کنم.[1] و به خاطر به دست آوردن دل آنها خدا به پیامبر ﷺ فرمان داد که اول او سلام کند. ﴿كتب ربكم على نفسه الرحمة﴾ از روی فضل و احسانی که دارد رحمت را بر خود مقرر نموده است. ﴿إنه من عمل منكم سوءًا بجهالة﴾ هر کدام از شما بدون قصد و تعمد مرتکب خطایی شود. مجاهد می‌گوید: یعنی حرام و حلال را تشخیص ندهد و از روی نادانی مرتکب آن شود. ﴿ثم تاب من بعده و أصلح فأنه غفور رحيم﴾ بعد از آن از گناه پشیمان شده و توبه کند و عملش را نیکو نماید، محققاً خدا او را می‌بخشد. این وعده‌ی بخشودن و رحمت است برای کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد. ﴿و كذلك نفصل الايآت﴾ همان‌طور که در این سوره دلایل و براهین را بر گمراهی‌های مشرکین به تفصیل بیان کردیم، نیز برای شما امور دین را توضیح می‌دهیم. ﴿و لتستبين سبيل المجرمين﴾ و نیز تا راه و روش مجرمان بر ملا و نمایان گردد و کفرشان علنی و ظاهر و راهشان مشخص شود. ﴿قل إني نهيت أن أعبد الذين تدعون من دون الله﴾ ای محمد! به آن مشرکان بگو: من از پرستش این بت‌ها نهی شده‌ام که شما گمان برده‌اید آنها خدایان هستند و آنها را پرستش می‌کنید. ﴿قل لا أتبع أهواءكم﴾ در عبادت غیر خدا از هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم. این قسمت از آیه سبب گمراهی آنها را بیان می‌کند.

۱ـ قرطبی ۶/ ۴۳۵.

﴿قد ضللت إذا و ما أنا من المهتدين﴾ اگر از هوی و هوس‌های شما پیروی کنم، گمراه گشته و از زمره‌ی هدایت شدگان نیستم. ﴿قل إنی علی بیّنة من ربی﴾ بگو: من از شریعت خدا آگاهم که آن را به من وحی کرده است. ﴿وکذبتم به﴾ وانگهی شما حقی را تکذیب کردید که از جانب خدا به من وحی شده است. ﴿ما عنده ما تستعجلون به﴾ عذاب در اختیار من نیست تا در تعجیل آن بکوشم. زمخشری گفته است: یعنی عذابی که در آیه‌ی ﴿فأمطر علینا حجارة من السماء﴾ تعجیل آن را خواسته بودید.[۱] ﴿إن الحکم إلا لله﴾ امر عذاب و غیره فقط در اختیار خدا قرار دارد. ﴿یقصّ الحق و هو خیر الفاصلین﴾ حق را اعلام می‌کند و آن را توضیح کافی می‌دهد، و در بین بندگانش به بهترین وجه حکم می‌کند. ﴿قل لو أن عندی ما تستعجلون به﴾ بگو: اگر عذابی که تعجیل آن را می‌طلبید در اختیارم بود، ﴿لقضی الأمر بینی و بینکم﴾ آن را برایتان تعجیل می‌کردم و از شرتان آسوده می‌شدم، اما این امر در دست خداست. ابن‌عباس گفته است: یک ساعت فرصت نمی‌دادم و شما را نابود می‌کردم.[۲] ﴿و الله أعلم بالظالمین﴾ خدا به آنها آگاهتر است، اگر بخواهد در مورد آنها عجله نشان می‌دهد و اگر بخواهد کیفر آنها را به تأخیر می‌اندازد. در این بیان وعید و تهدید مقرر است.

نکات بلاغی: ۱ـ﴿و الموتی یبعثهم الله﴾ متضمن استعاره است؛ چون مردگان در اینجا عبارتند از کفار که قلبشان مرده است.

۲ـ﴿یطیر بجناحیه﴾ دفع توهّم مجاز را تقویت می‌کند؛ چون طائر گاهی به صورت مجاز برای عمل به‌کار می‌رود؛ مانند گفته‌ی ﴿طائره فی عنقه﴾.

۳ـ﴿صم بکم﴾ تشبیهی است بلیغ؛ یعنی در نشنیدن و عدم تکلم مانند کر و لالند. ادات تشبیه و وجه شبه از آن حذف شده است.

۱ـ کشاف ۲/ ۲۳.
۲ـ زاد المسیر ۳/ ۵۲.

۴ـ ﴿إياه تدعون﴾ متضمن قصر است؛ یعنی برای رفع سختی غیر او را نخوانید. پس قصر صفت بر موصوف است.

۵ـ ﴿فقطع دابر﴾ کنایه از نابودی و ریشه‌کن شدن آنها توسط عذاب خدا است.

٦ـ ﴿الأعمى و البصير﴾ استعاره از کافر و مؤمن است.

٧ـ ﴿ما عليك من حسابهم من شيء و ما حسابك عليهم من شيء﴾ در این دو جمله یک فن «بدیع» به نام «رد صدر بر عجز» مقرر است.

فواید: اول؛ زمخشری در تفسیر خود و در رابطه با گفته‌ی خدای متعال: ﴿فقطع دابرالقوم الذين ظلموا و الحمدلله رب العالمين﴾ گفته است: این آیه وجوب حمد و ثنا را هنگام نابودی ستمگران اعلام می‌دارد، که نابودی آنها از بزرگترین نعمت و عالی‌ترین نصیب و بهره است.(۱)

دوم؛ بعضی از مفسران گفته‌اند: اخلاص در دعا واجب است؛ چون خدا می‌فرماید: ﴿يريدون وجهه﴾، و همچنین طاعت و عبادت نباید به خاطر غرض دنیوی باشد.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ عِندَهُ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لاَيَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ
إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ ٱلْأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۵۹﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي
يَتَوَفَّاكُم بِٱللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ
ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۶۰﴾ وَ هُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ
أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لاَيُفَرِّطُونَ ﴿۶۱﴾ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى ٱللهِ مَوْلاَهُمُ ٱلْحَقِّ أَلاَ لَهُ ٱلْحُكْمُ وَ

۱ـ الکشاف ۲/ ۱۸.

هُوَ أَسْرَعُ ٱلْحَاسِبِينَ ﴿۶۲﴾ قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِن ظُلُمَاتِ ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً
لَئِنْ أَنْجَانَا مِن هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّاكِرِينَ ﴿۶۳﴾ قُلِ ٱللهُ يُنَجِّيكُم مِنْهَا وَ مِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ
تُشْرِكُونَ ﴿۶۴﴾ قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ
يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ اُنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿۶۵﴾ وَ
كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ ٱلْحَقُّ قُل لَسْتُ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ ﴿۶۶﴾ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۶۷﴾
وَ إِذَا رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا
يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ ٱلذِّكْرَىٰ مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ ﴿۶۸﴾ وَ مَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ
حِسَابِهِم مِن شَيْءٍ وَلٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۶۹﴾ وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ
غَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ وَ
إِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاَيُؤْخَذْ مِنْهَا أُوْلٰئِكَ ٱلَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِن حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ
أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿۷۰﴾ قُلْ أَنَدْعُوا مِن دُونِ ٱللهِ مَا لاَيَنْفَعُنَا وَ لاَيَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَانَا ٱللهُ كَٱلَّذِى ٱسْتَهْوَتْهُ ٱلشَّيَاطِينُ فِي ٱلْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى
ٱلْهُدَى ٱئْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ وَ أُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿۷۱﴾ وَ أَنْ أَقِيمُوا ٱلصَّلاَةَ وَ
ٱتَّقُوهُ وَ هُوَ ٱلَّذِى إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۷۲﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ
كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ ٱلْحَقُّ وَ لَهُ ٱلْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ وَ هُوَ ٱلْحَكِيمُ
ٱلْخَبِيرُ ﴿۷۳﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان دلایل و براهین استوار را بر یگانگی خود اقامه کرد، به دنبال آن دلایلی را بر صفات خود از قبیل: علم، قدرت، عظمت و دیگر صفات جلال و جمال ارائه نمود. سپس نعمتش را بر بندگان یادآور شد که آنها را از سختی‌ها و مشکلات نجات می‌دهد و چنانچه به مخالفت

با فرمانش برخاسته و از پیامبرانش اطاعت نکنند، قدرت آن را دارد که از آنها انتقام بگیرد.

معنی لغات: ﴿**کرب**﴾ کرب اندوهی است که نفس را فرا می‌گیرد. ﴿**شیعا**﴾ شیعه یعنی گروهی که از گروه دیگر پیروی می‌کند و جمع آن شیع و اشیاع است. ﴿**ابسلوا**﴾ ابسال یعنی انسان خود را به نابودی تسلیم می‌کند. ﴿**عدل**﴾ فدیه. ﴿**حمیم**﴾ آب داغ. ﴿**حیران**﴾ تردد در کار به گونه‌ای که راه به جایی نبرد. ﴿**الغیب**﴾ آنچه به حواس نیاید. ﴿**الشهادة**﴾ آنچه قابل رؤیت است و ظاهر و عیان است. ﴿**تحشرون**﴾ جمع می‌شوید.

تفسیر: ﴿**و عنده مفاتح الغیب لایعلمها إلا هو**﴾ یعنی گنجینه‌های غیب که عبارتند از امور نهانی و مخفی نزد خداوند است، و جز خدا هیچ‌کس آن را نمی‌داند و به آن احاطه ندارد. ﴿**و یعلم ما فی البر و البحر**﴾ خداوند به موجودات زنده‌ای که در خشکی و دریا قرار دارند کاملاً آگاه است و از شگفتی‌های تمامی جهان‌ها باخبر و آگاه است و علمش وسعت و گنجایش همه‌چیز را دارد. ﴿**و ما تسقط من ورقة إلایعلمها**﴾ این بخش بیانگر مبالغه در علم خدا به جزئیات امور است؛ یعنی حتی یک برگ بدون علم او فرو نمی‌افتد مگر این‌که از وقت سقوط و زمین محل سقوطش باخبر است. ﴿**و لا حبة فی ظلمات الأرض**﴾ از یک دانه‌ی ناچیز در داخل زمین تیره باخبر است. از محل آن و این‌که می‌روید یا خیر و چه مقداری از آن به عمل می‌آید و چه کسی آن را می‌خورد، آگاه است. ﴿**و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین**﴾ نزد خدا هر تر و خشکی معلوم و مشخص است و در لوح‌المحفوظ ثبت گردیده است.[1] ابوحیان گفته است: حسن ترتیب این معلومات را بنگر، اول امری معقول را آورده است که آن را حس نمی‌کنیم؛ مانند

۱ـ البحر المحیط ۱۴۶/۴.

کلیدهای خزانه‌ی غیب[1] و در مرحله‌ی دوم چیزی را آورده است که ما قسمت اعظم آن را حس می‌کنیم که عبارتند از: ﴿بر و بحر﴾، و در مرتبه‌ی سوم دو جزء لطیف را آورده است: یکی از آنها به عالم بالا مربوط است؛ مانند فرو افتادن برگ از بالا به پایین و دیگر مربوط است به عالم سفلی که عبارت است از اختفای دانه در دل زمین، پس این ترتیب جالب بر این دلالت دارد که خدا بر کلیات و جزئیات امور آگاه است.[2] ﴿و هو الذی یتوفاکم باللیل و یعلم ماجرحتم بالنهار﴾ شب هنگام شما را به صورت مرده درمی‌آورد و می‌داند در خلال روز چکار کرده‌اید. قرطبی گفته است: مراد از «توفّی» در این آیه مرگ حقیقی نیست، بلکه عبارت است از قبض ارواح به طور موقت. ابن‌عباس گفته است: در موقع خواب روح شما را می‌گیرد.[3] در این آیه بر بعث و حشر اخروی استدلال شده است. ﴿ثم یبعثکم فیه لیقضی أجل مسمی﴾ سپس در روز شما را بیدار

۱ـ شهید اسلام، سید قطب در تفسیر فی ظلال، پیرامون این آیه گفتاری بس جالب و زیبا آورده است که چند جمله از آن را می‌آوریم: وی ـ خدا مرقدش را معطر بدارد ـ گفته است: این آیه تصویری است از علم خدا که شامل همه چیز می‌باشد و هیچ چیز نه در زمان و نه در مکان، نه در زمین و نه در آسمان، نه در برّ و نه در بحر، نه در اعماق زمین و نه در طبقات فضا از مرده و زنده و تر و خشک از او پنهان نمی‌شود. خیال بشر به دنبال نصی کوتاه می‌رود و مرز و بوم معلوم و مجهول و ماورای این عالم مشهور را در می‌نوردد. وجدان بشری در پی دستیابی نهانی به مجهولات گذشته و آینده و حال و آفاق دوردست مرتعش و لرزان می‌شود، کلیدهای تمام آنها در دست خدا است و جز او احدی آن را نمی‌داند، دانش او در ناشناخته‌های خشکی و در اعماق دریا در جولان است که تمام آن در مقابل علم خدا عیان است. سقوط اوراق بی‌شمار درختان زمین را دنبال می‌کند. چشم بینای خدا هر برگ که اینجا و آنجا می‌افتد، می‌یابد. و هر دانه نهان شده در دل تیره‌ی زمین از چشم بصیر خدا نهان نمی‌شود. و در این جهان بیکران هر خشک وتری را زیر نظر دارد، و یک ذره‌ی آن از دایره‌ی علم محیط خدا خارج نمی‌شود، و واقعاً جولان و گردشی است که سر را خیره و عقل را مدهوش می‌کند. گردشی است در اعماق دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها، در اعماق معلوم و مجهول. تمام اینها را به طور کامل و فراگیر در چند کلمه ترسیم می‌کند و اینها واقعاً اعجاز است. فی ظلال القرآن ۷ / ۲۴۷.

۲ـ قرطبی ۷ / ۵. ۳ـ زاد المسیر ۳ / ۵۵.

می‌کند تا به زمانی که از جانب خدا معین شده است، برسید که در آن موقع زندگیتان به آخر می‌رسد. ضمیر «فیه» به نهار برمی‌گردد؛ چون بیشتر بیداری در خلال روز است و بیشتر خواب در خلال شب. ﴿ثم إليه مرجعكم﴾ آنگاه در روز قیامت شما به پیشگاه او بر می‌گردید. ﴿ثم ينبئكم بما كنتم تعملون﴾ خود شما را از اعمالتان آگاه می‌کند و بر مبنای آن جزا و پاداش می‌دهد، اگر عمل نیکو باشد پاداش نیک است و اگر عمل بد باشد، پاداش بد است. آنگاه خدای متعال، جلال و عظمت و علوّ کبریایی خود را خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿و هو القاهر فوق عباده﴾ همو است که بر همه چیز غالب است و همه چیز در مقابل جلال و عظمت وکبریایی او سر فروتنی خم کرده است. ﴿و يرسل عليكم حفظة﴾ فرشتگانی را مامور حفظ و ضبط اعمال شما می‌کنند، که عبارتند از کرام الکاتبین. ابوسعود گفته است: در آن امر حکمتی زیبا و نعمتی وافر مقرر است؛ چون انسان مکلف وقتی بفهمد اعمالش ثبت و ضبط و نگهداری و سپس برملا می‌شود، این امر او را از ارتکاب نافرمانی و پلشتی‌ها باز می‌دارد.[1] ﴿حتى إذا جاء أحدكم الموت توفّته رسلنا﴾ تا این‌که مدت عمر انسان خاتمه می‌یابد آنگاه فرشته‌ی مأمور قبض ارواح جان او را می‌گیرد؛ یعنی محافظت و نگهبانی فرشته در آخر عمر اشخاص به آخر می‌رسد، پس آنان تا زمانی که بنی‌آدم زنده است مأمور حفظ او می‌باشند. و هر وقت مدت عمرش خاتمه یافت، حراست و حفظ آنها نیز به آخر می‌رسد. ﴿و هم لايفرطون﴾ در مأموریت حفظ و توفی (قبض روح) یک ذره کوتاهی نمی‌کنند. ﴿ثم ردوا إلى الله مولاهم الحق﴾ بعد از بعث و زنده شدن، بندگان به نزد خدای خالق و مالک خود که حکم و تصرف و فرمان از آن اوست برمی‌گردند، خدایی که جز به دادگری حکم نمی‌کند. ﴿ألا له الحكم و هو أسرع الحاسبين﴾ روز قیامت حکم از آن او می‌باشد. و فضل و تدبیر از آن اوست،

۱ـ ابوسعود ۲/۱۰۷.

محاسبه کردن یک نفر او را از محاسبه‌ی نفری دیگر باز نمی‌دارد و او را مشغول نمی‌کند. و حالتی او را از حالتی دیگر غافل نمی‌کند. تمام بندگان را در کمتر از نصف یک روز دنیا محاسبه می‌کند. در حدیث است که در مدت زمان دوشیدن گوسفند، انسان‌ها را محاسبه می‌کند. ﴿**قل من ینجیکم من ظلمات البر و البحر**﴾ ای محمد! به آن کافران بگو: در مسافرت‌هایشان چه کسی شما را از سختی‌ها و بیم و هراس‌های خشکی و دریا نجات می‌دهد؟ ﴿**تدعونه تضرعا و خفیة**﴾ در موقع روبرو شدن با چنین شداید و بیم و هراسی به اخلاص در پیشگاه پروردگار خود به لابه و التماس می‌طلبید و او را می‌طلبید و ذلت و خواری خود را نشان می‌دهید، با زبان تضرع زاری می‌کنید و در نهان نیز التماس می‌کنید و می‌گویید: ﴿**لئن أنجانا من هذه لنکونن من الشاکرین**﴾ اگر از این تیرگی‌ها و سختی‌ها ما را نجات بدهد، به زمره‌ی مؤمنانِ سپاسگزار و مخلص در می‌آییم. غرض این‌که در مواقع بیم و هراس از او التماس می‌کنید، و وقتی شما را نجات داد کافر می‌شوید. قرطبی گفته است: خدا آنان را توبیخ کرده است که در مواقع سختی او را می‌طلبند، و در حالت آسایش و راحتی برای او شریک قرار می‌دهند.[1] ﴿**قل الله ینجیکم منها و من کل کرب**﴾ فقط خدا شما را از این سختی‌ها و تمام ناگواری‌ها و افسردگی‌ها نجات می‌دهد. ﴿**ثم أنتم تشرکون**﴾ سرزنش و توبیخ است؛ یعنی شما بعد از آشنایی با تمام اینها و یقین حاصل کردن از تحقق آنها برایش شریک قرار داده و به او ایمان نمی‌آورید. ﴿**قل هو القادر علی أن یبعث علیکم عذاباً من فوقکم**﴾ ای محمد! به آن کافران بگو: خدا قادر است با ارسال صواعق از آسمان و آتشفشان و سنگ‌های گداخته و رجم و سنگسارکردن و طوفان و صدای رعد و باد و غیره، مانند ملت‌های پیشین شما را نیز عذاب دهد. ﴿**أو من تحت أرجلکم**﴾ یا با فرو رفتن در زمین و وقوع زلزله و شکافته شدن زمین در زیر پایتان مانند قارون و یارانش

۱ـ قرطبی ۷/ ۸.

در مدین شما را نیز عذاب دهد. ﴿أو یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض﴾ یا شما را به صورت فرقه‌های متحزب و گروه‌گرا دربیاورد و با یکدیگر به جنگ و ستیز برخیزید.[۱] بیضاوی گفته است: شما را به فرقه‌های حزبگرا درمی‌آورد، که آرزو و تمایلات گوناگونی خواهید داشت، آنگاه جنگ و ستیز در بین شما درمی‌گیرد. و ابن‌عباس گفته است: یعنی در بین شما هوس‌ها و تمایلات مختلف برمی‌انگیزد و پخش می‌کند و در نتیجه‌ی آن به صورت فرقه‌ها در می‌آیید.[۲] تمام تفسیرها به هم نزدیکند و غرض از آن وعید است. ﴿انظر کیف نصرف الآیات لعلهم یفقهون﴾ بنگر ما چگونه به صورتی عبرت‌انگیز و پندآور دلایل را برای آنان توضیح داده و بیان می‌کنیم که شاید بفهمند و بیندیشند و درباره‌ی خدا و آیات و دلایل و حجت‌هایش فکر کنند. از جابربن عبدالله روایت شده است وقتی آیه‌ی ﴿قل هو القادر علی أن یبعث علیکم عذابا من فوقکم﴾ نازل شد، پیامبر ﷺ گفت: «أعوذ بوجهك» به ذات تو پناه می‌آورم. ﴿أو من تحت أرجلکم﴾ یا عذابی را زیر پاهایتان (عذاب زمینی از قبیل زلزله، رانش و ...) برای شما ایجاد کند. ﴿أو یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض﴾ پیامبر ﷺ فرمود: همین سهل‌تر و آسانتر است.[۳] ﴿و کذب به قومك و هو الحق﴾ ای محمد! قوم تو ـ قریش ـ این قرآن را تکذیب کردند وانگهی کتابی است که به حق نازل شده است. ﴿قل لست علیکم بوکیل﴾ بگو: من محافظ و مسلط بر شما نیستم؛ بلکه من فقط برحذر دارنده هستم. ﴿لکل نبإ مستقر﴾ هر یک از اخبار خدا زمان معینی دارد که بدون تقدیم و تأخیر در آن واقع خواهد شد. ﴿و سوف تعلمون﴾ مبالغه در وعید و تهدید است؛ یعنی خواهید دانست چه عذابی را خواهید چشید؟ ﴿و إذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا﴾ وقتی دیدی که کفار به قرآن

۱ـ بیضاوی ص ۱۷۳.
۲ـ زاد المسیر ۳/ ۵۹.
۳ـ اخراج از بخاری.

طعنه زده و آن را تکذیب نموده و آن را به باد استهزا و تمسخر می‌گیرند، ﴿**فأعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره**﴾، با آنها منشین و از نزد آنها برخیز، تا وارد بحثی دیگر می‌شوند و تمسخر به قرآن را کنار می‌نهند. سدی گفته است: کافران وقتی با مؤمنان می‌نشستند درباره‌ی پیامبرﷺ و قرآن وارد بحث می‌شدند، به پیامبرﷺ ناسزا می‌گفتند و ایشان را مسخره می‌کردند، آنگاه خدا به آنها دستور داد که باکفار ننشینند تا وارد بحثی دیگر می‌شوند.[1] ﴿**و إما ینسینك الشیطان**﴾ اگر شیطان سبب شد که فراموش کنی و با آنها بنشینی، سپس متوجه شدی، ﴿**فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین**﴾ بعد از متذکر شدن، دیگر باکافران و بی‌دینان و ستمگران که قرآن را مسخره می‌کنند، منشین. ابن‌عباس گفته است: یعنی هر وقت نهی را به یاد آوردی برخیز و با مشرکان منشین. ﴿**و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شيء**﴾ تاوان کیفر استهزا و تمسخر و گمراهی مشرکان در صورتی که مؤمنان در کنار آنها بنشینند، بر مؤمنان نیست. ﴿**ولکن ذکری لعلهم یتقون**﴾ اما بر مؤمنان لازم است، به آنها تذکر دهند و آنان را از زشتی و بدی‌ها منع کنند و تا حد امکان آنها را یادآوری نمایند و ناخوشایندی خود را نسبت به عملکرد آنها نشان دهند، شاید وقتی دیدند آنها همنشینی آنان را ترک می‌کنند، از بحث درباره‌ی قرآن و زندگی مؤمنان اجتناب ورزند. ابن عطیه گفته است: لازم است مؤمنان معنی و حکم این آیه را با ملحدان و اهل جدل اجرا کنند. ﴿**و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا**﴾ آن فاجران را رها کن که دین را به مسخره و بازیچه گرفته‌اند، دینی که احترام و تعظیم آن لازم است. ﴿**و غرتهم الحیاة الدنیا**﴾ این زندگی ناپایدار آنها را فریفته تا جایی که گمان می‌بردند بعد از آن هرگز حیاتی نیست. ﴿**و ذکّر به أن تبسل نفس بما کسبت**﴾ به وسیله‌ی این قرآن مردم را یادآور شو که مبادا خود را به نابودی بسپارند. و در گرو عمل بد خود قرار گیرند.

۱ـ طبری ۱۱/۴۳۷.

﴿لیس لها من دون الله ولی و لا شفیع﴾ یاوری ندارند که آنها را از عذاب برهاند و شفیعی ندارند که نزد خدا به شفاعتشان برخیزد. ﴿و إن تعدل كل عدل لایؤخذ منها﴾ اگر چنین کسی همه‌ی اموال خود را فدیه بدهد از او پذیرفته نمی‌شود. قتاده گفته است: اگر مالامال زمین طلا را فدیه بدهد از او پذیرفته نمی‌شود.[1] ﴿أولئك الذين أبلسوا بما كسبوا﴾ این گروه کسانی هستند که به سبب اعمال زشت و عقاید ناپسندشان خود را به عذاب خدا تسلیم کردند. ﴿لهم شراب من حميم و عذاب أليم بما كانوا يكفرون﴾ برای آن گمراهان نوشیدنی از آب جوشان مقرر است که در شکمشان می‌جوشد و روده‌هایشان را پاره می‌کند، و به سبب کفر مستمرشان آتشی فروزان بدنشان را فرا می‌گیرد پس در کنار آب جوشان عذاب دردناک و خواری ابدی دارند. ﴿قل أندعوا من دون الله ما لاينفعنا و لايضرنا﴾ استفهام برای انکار و توبیخ است؛ یعنی ای محمد! به آنها بگو: آیا کسی را پرستش کنیم و بخوانیم که برایمان سودی ندارد و اگر او را ترک نماییم زیانی نخواهیم دید؟ منظور از آن بت‌ها است. ﴿و نرد على أعقابنا﴾ و بعد از رهایی و هدایت به گمراهی برمی‌گردیم. ﴿بعد إذ هدانا الله﴾ بعد از این‌که خدا ما را به اسلام هدایت کرد. ﴿كالذى استهوته الشياطين فى الأرض﴾ در آن صورت حال و مثال ما مانند آن‌کسی خواهد شد که شیاطین او را بربایند و گمراهش کنند و او را به بیابان‌ها و مهالک کشانده تا به دره‌ی عمیق پرت کنند. ﴿حيران﴾ متحیر و سرگردان گردد و نداند به کجا برود. ﴿له أصحاب يدعونه إلى الهدى ائتنا﴾ یارانی دارد که او را به راه روشن می‌خوانند و می‌گویند: پیش ما بیا، اما از آنها نمی‌پذیرد و دعوت آنها را اجابت نمی‌کند. ﴿قل إنّ هدى الله هو الهدى﴾ به آن کافران بگو: فقط آیین اسلامی که ما برآنیم، راه هدایت است و بس و غیر آن گمراهی است. ﴿و أمرنا لنسلم لرب العالمين﴾ به ما امر شده است که سر تسلیم و اخلاص در مقابل

۱- البحر ۴/ ۱۵۴.

پروردگار جهانیان فرود آوریم و عبادت و جمیع امور خود را خالصانه برای رضایت او انجام دهیم. و این مثلی است برای آنکه از هدایت گمراه گشته، در حالی که او را به اسلام می‌خوانند اما آن را اجابت نمی‌کند. ابن‌عباس گفته است: این مثلی است که خدا برای خدایان و افرادی که آنها را می‌خوانند و نیز برای دعوتگران راه خدا، آورده است؛ مانند انسانی که راه راگم کرده و حیران و سرگردان باشد، در این هنگام یکی او را بانگ کند: ای فلان پسر فلان! به سر راه بیا (او را به بیراهه دعوت می‌کند)، و دوستانی هم داشته باشد که به او بگویند: فلان پسر فلان! به سوی راه راست بشتاب، در صورتی که از درخواست اول پیروی کند، او را به هلاکت و نابودی سوق می‌دهد، و اگر دعوت دومی را اجابت کند به طریق حق ارشاد می‌شود. حال و مثال آنکه چنان بتانی را پرستش می‌کند این است که تا دم مرگ گمان می‌برد راهش درست است اما هنگام مرگ درمی‌یابد که در هلاکت و نابودی بوده و پشیمان می‌شود.[1] **﴿و أن أقیموا الصلاة و اتقوه﴾** به ما امر شده است که در تمام احوال نماز را اقامه کرده و از خدا بترسیم. **﴿و هو الذی إلیه تحشرون﴾** روز قیامت در پیشگاهش جمع می‌شوید، و هر کس مطابق عملش مورد بازخواست قرار می‌گیرد. **﴿وهو الذی خلق السموات و الأرض بالحق﴾** خدایی که از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و خالق و مدبّر آسمان‌ها و زمین و موجودات مستقر در آنها می‌باشد. آنها را به حق خلق و ایجاد کرده است؛ نه به باطل و بیهوده. **﴿یوم یقول کن فیکون﴾** از او بپرهیزید و از عقاب و کیفر و شداید روزی بترسید که خدا می‌گوید: باش، و فوراً می‌شود. ابوحیان گفته است: این مثال است برای اخراج چیزی از عدم به عالم وجود و سرعت ایجاد آن است نه این‌که چیزی باشد و به آن امر شود.[2] **﴿قوله الحق و له الملك﴾** گفتارش بدون شک صادق و درست و حق است و تحقق می‌پذیرد و ملک و حکم روز قیامت فقط از آن او می‌باشد.

۱ـ طبری ۴۵۲/۱۱.
۲ـ البحر ۱۶۰/۴.

﴿یوم ینفخ فی الصور﴾ روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد؛ یعنی نفخه‌ی احیای مردگان. ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾ پنهان و آشکار و آنچه به حواس و ابصار در می‌آید و آنچه در خلال شب و روز قابل مشاهده می‌باشد، تمام آنها در دایره‌ی علم خدا قرار دارند. ﴿و هو الحکیم الخبیر﴾ در اعمالش حکیم و در مورد بندگانش خبیر و آگاه است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و عنده مفاتح الغیب﴾ مفاتح برای امور غیبی به استعاره گرفته شده است، انگار مخازنی هستند که غیبیات در آن انبار شده‌اند. زمخشری گفته است: به طریق استعاره کلید را برای غیب و نهان قرار داده است؛ چون به وسیله‌ی کلید می‌توان از محتویات درون یک انبار قفل شده اطلاع حاصل نمود، پس فقط خداوند سبحان از امور غیبی اطلاع دارد.(۱)

۲ـ در عبارت ﴿و هو الذی یتوفاکم باللیل﴾ وفات و مرگ برای خواب استعاره شده است؛ چون در زوال احساس و تشخیص مشترک‌اند.

۳ـ ﴿فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین﴾ به منظور اثبات و ضبط پلشتی اعمالی که مرتکب شده‌اند، اسم ظاهر را به جای ضمیر ﴿معهم﴾ به‌کار برده است؛ چون تکذیب و تمسخر را در جای تصدیق و تنظیم قرار داده‌اند.

۴ـ در عبارت ﴿و نرد علی أعقابنا﴾ از «شرک» به «برگشتن به عقب و سیر قهقرایی نمودن» تعبیر شده است، تا زشتی عملکرد آنها بیشتر نمایان شود.

۵ـ ﴿تعدل کل عدل﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۶ـ در تمام موارد بعدی طباق مقرر است که از محسنات بدیعی است: ﴿رطب و یابس﴾، ﴿اللیل و النهار﴾، ﴿فوق و تحت﴾، ﴿ینفعنا و یضرنا﴾ و ﴿الغیب و الشهادة﴾. و در ﴿شراب من حمیم و عذاب ألیم﴾ سجع مقرر است.

۱ـ الکشاف ۲ / ۲۴.

یادآوری: حاکم گفته است: آیه‌ی ﴿و عنده مفاتح الغیب﴾ بر بطلان نظر امامیه دلالت دارد که می‌گویند: امام از عالم غیب چیزی می‌داند.[۱] من نیز می‌گویم: چنین قولی کذب و بهتان است؛ چون جز خدا هیچ‌کس غیب نمی‌داند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَاماً آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۷۴﴾
وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ
ٱللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَباً قَالَ هٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لاَأُحِبُّ ٱلآفِلِينَ ﴿۷۶﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ ٱلْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هٰذَا
رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّالِّينَ ﴿۷۷﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً
قَالَ هٰذَا رَبِّي هٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۷۸﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ حَنِيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿۷۹﴾ وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ
أَتُحَاجُّونِّي فِي ٱللهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَلاَ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلاَّ أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئاً وَسِعَ رَبِّي كُلَّ
شَيْءٍ عِلْماً أَفَلاَ تَتَذَكَّرُونَ ﴿۸۰﴾ وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لاَتَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِٱللهِ مَا لَمْ
يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً فَأَيُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِٱلْأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ
يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلٰئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَ هُم مُهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ
قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنَا
وَ نُوحاً هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ وَ
كَذٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۸۴﴾ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿۸۵﴾
وَ إِسْمَاعِيلَ وَ ٱلْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كُلاًّ فَضَّلْنَا عَلَى ٱلْعَالَمِينَ ﴿۸۶﴾ وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ

۱ـ محاسن التأويل ۱۱/ ۴۵۲.

إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۸۷﴾ ذٰلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۸﴾ أُولٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ
الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ﴿۸۹﴾ أُولٰئِكَ الَّذِينَ
هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۰﴾ وَ مَا قَدَرُوا
اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ
مُوسَىٰ نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيراً وَ عُلِّمْتُم مَا لَمْ تَعْلَمُوا
أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿۹۱﴾ وَ هٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ
الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ
صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹۲﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ
شَيْءٌ وَ مَن قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ
بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ غَيْرَ
الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۹۳﴾ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُم مَا
خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَد تَقَطَّعَ
بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنكُم مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۹۴﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای توانا دلایل کوبنده و دال بر توحید را اقامه کرد، و بطلان و نادرستی پرستش بت‌ها را ثابت نمود، در اینجا به منظور اقامه‌ی حجت بر مشرکین عرب در مورد تقدیس و پرستش بت‌ها، به ذکر پدر پیامبران، حضرت ابراهیم پرداخته است که او توحید خالص را آورد که با شریک قرار دادن برای خدا منافات دارد و تمام ملت‌ها و طوایف به فضل و مقام والا و قدر و منزلت حضرت ابراهیم علیه‌السلام مقر و معترفند، سپس به ذکر دیگر پیامبران عظیم الشأن پرداخته که

از نسل حضرت ابراهیم بوده‌اند و به حضرت محمدﷺ دستور داد که از هدایت آنان پیروی نماید.

معنی لغات: ﴿**ملکوت**﴾ به معنی ملک است. «واو» و «تاء» برای مبالغه در وصف اضافه شده است، مانند رغبوت و رهبوت از رغبت و رهبت . ﴿**جن**﴾ با تیرگیش آن را پرشاند. واحدی گفته است: جنت و جن و جنون و جنین از این ریشه گرفته شد و همگی به معنی پوشش و ستار می‌باشند.[۱] ﴿**بازغا**﴾ طلوع کرده، بزغ القمر یعنی ماه دارد طلوع می‌کند. ازهری گفته است: گویا از بزع به معنی شکافته شدن گرفته شده است؛ چون ماه با نورش قلب تاریکی‌را می‌شکافد.[۲] ﴿**أفل**﴾ پنهان شد. أفل أفولا یعنی ناپدید شد. ﴿**سلطانا**﴾ دلیل و حجتی. ﴿**یلبسوا**﴾ آمیخته می‌کنند، لبس الامر یعنی درهم شد، آمیخته گردید و لبس الثوب یعنی آن را پوشید. ﴿**اجتبیناهم**﴾ برگزیدیم آنها را. ﴿**قراطیس**﴾ جمع قرطاس به معنی ورق است. شاعر گفته است:

استودع العلمَ قرطاسا فضیّعه   فبئس مستودع العلم القراطیس

«دانش را در ورقه به ودیعه نهاد در نتیجه آن را ضایع کرد. اوراق چه بد قرارگاه دانشند!»

﴿**غمرات**﴾ ناراحتی حیرت انگیز است. غمره الماء یعنی آب همه چیز را پوشاند. ﴿**خولناکم**﴾ به شما عطا کردیم و شما را مالک آن کردیم. تخویل به معنی بخشش و عطا می‌باشد. ﴿**ضل عنکم**﴾ خراب و باطل شد.

سبب نزول: از سعیدبن جبیر روایت شده است که «مالک بن صیف» به مخاصمه و جدل نزد پیامبرﷺ آمد، پیامبرﷺ به او گفت: به آنکه تورات را بر حضرت موسی نازل کرد تو را سوگند می‌دهم! آیا در تورات آمده است که خدا از حبر (عالم) چاق متنفر و غضبناک است؟ او خود حبری چاق بود، مالک عصبانی شد و گفت: به خدا قسم هیچ

۱ـ تفسیر رازی ۱۳/ ۴۶.

۲ـ تهذیب اللغة مادهٔ بزغ.

چیز را بر هیچ‌کس نازل نکرده است، افرادی که با او بودند گفتند: بدبخت حتی چیزی را بر موسی نازل نکرده است؟ گفت: خدا هیچ چیز را بر انسان نازل نکرده است، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿و ما قدروا الله حق قدره إذ قالوا ما أنزل الله على بشر من شيء﴾ را نازل کرد.

تفسیر: ﴿و إذ قال إبراهيم لأبيه آزر أتتخذ أصناما آلهة﴾ ای محمد! برای قوم بت‌پرستت بازگو کن که ابراهیم ـ همان کسی که ادعای پیروی از دین و آیین او را دارند ـ وقتی به عنوان انکار و اعتراض به پدرش، آزر گفت: آیا بت‌ها را خدایان قرار می‌دهی و آنها را پروردگار خود قرار داده و پرستش می‌کنی؟ وانگهی خدا تو را خلق کرده و به تو قامت راست و روزی عطا کرده است؟ ﴿إني أراك و قومك في ضلال مبين﴾ همانا من تو و قومت را به طور آشکار در گمراهی و انحراف می‌بینم و شکی در آن نیست. ﴿كذلك نري إبراهيم ملكوت السموات و الأرض﴾ این چنین به ابراهیم ملک عظیم و تسلط درخشان ارائه می‌دهیم. ﴿و ليكون من الموقنين﴾ برای این‌که از جمله‌ی اهل یقین باشد. چنان آیات و دلایل درخشان را به او ارائه دادیم. مجاهد گفته است: دریچه‌ی آسمان‌ها و زمین برایش گشوده شد، به طوری که ملکوت والا و ملکوت اسفل را به چشم سر دید.[1] ﴿فلمّا جن عليه الليل رأى كوكبا﴾ وقتی تیرگی شب تمام روشنی را پوشاند، ستاره‌ی درخشان را که زهره یا مشتری است در آسمان مشاهده کرد. ﴿قال هذا ربي﴾ بنا به گمان شما این ربِّ من است. این را به عنوان رد و توبیخ و تمسخر آنان گفت، تا آنها را به نادانی خود در پرستش غیر خدا متوجه سازد و خطایشان را به آنها گوشزد کند. زمخشری گفته است: پدر و قوم ابراهیم بت و ستارگان را می‌پرستیدند، پس ابراهیم خواست آنها را از گمراهیشان باخبر سازد و آنها را به حق و درستی، از طریقِ مناظره و استدلال هدایت و ارشاد کند و به آنها بنمایاند که هیچ یک از آنها نمی‌تواند خدا باشد، بلکه در ورای آنها

۱ـ البحر ۱۶۵/۴.

ایجادکننده‌ای هست که آن را ایجاد کرده و تدبیرکننده‌ای هست که طلوع و غروب و نقل و انتقال آنها آن را تدبیر می‌کند. و گفته‌ی ﴿هذا ربی﴾ گفته‌ی انسانی است که با علم به بطلان نظر خصم، حق را به او می‌دهد و سخن او را طوری نقل می‌کند که انگار برای مذهب خود تعصبی ندارد؛ چون چنان عملی به حق نزدیکتر است، سپس با دلیل به او حمله کرده و آن را باطل می‌کند.[1] ﴿فلما أفل قال إنی لا أحب الآفلين﴾ وقتی ستاره ناپدید شد گفت: من پرستش چنان موجودی را دوست ندارم؛ چون پروردگار نباید تغییر پذیر باشد؛ چون تغییر حالت از اوصاف اجسام است. ﴿فلما رأى القمر بازغا قال هذا ربی﴾ وقتی ماه را دید که طلوع کرده و نورش همه جا پخش گشته است، گفت: این است پروردگار من. طبق روش قبلی خواست توجه آنها را به فساد عقیده‌شان جلب کند و عقیده و نظر آنان را ابطال کند. ﴿فلما أفل قال لئن لم يهدنى ربی لأكونن من القوم الضالين﴾ وقتی ماه از دید پنهان شد ابراهیم گفت: اگر خدایم مرا ثابت قدم نگه ندارد، از زمره‌ی گمراهان خواهم بود. به صورت کنایه می‌خواهد بگوید که قومش گمراهند. ﴿فلما رأى الشمس بازغة قال هذا ربی هذا أكبر﴾ وقتی خورشید را در حال طلوع دید گفت: این است پروردگار من، این از ستارگان و ماه بزرگتر است. ﴿فلما أفلت قال يا قوم إنی بریء مما تشركون﴾ وقتی آفتاب غروب کرد و ناپدید شد گفت: من از شرک شما تبری می‌جویم. ابوحیان گفته است: وقتی برای آنان روشن ساخت ستاره‌ای را که دیده است شایستگی خدا بودن را ندارد، منتظر پدیدار شدن جرمی نورانی‌تر و درخشان‌تر از آن ماند، آنگاه دید ماه دارد طلوع می‌کند سپس آن هم غروب کرد، منتظر آفتاب ماند؛ چون از ماه پرنورتر و درخشان‌تر بود، و حجمش از آن بزرگتر و نفعش هم بیشتر بود. آنگاه به طریق احتجاج و استدلال توضیح داد که آفتاب از صفت حدوث برخوردار است و با ستاره برابر است.[2] ابن‌کثیر

۱ـ کشاف ۲/۳۱.

۲ـ البحر ۴/۱۶۷.

گفته است: در حقیقت در این مقام حضرت ابراهیم‌ﷺ با قوم خود به مناظره پرداخته و بطلان پرستش بت‌ها و ستارگان و سیّارگان و پرنورترین آنها یعنی خورشید و سپس ماه و آنگاه زهره راکه آنها بدان پرداختند، برای آنان بیان کرد، هنگامی که «خدا بودن» این سه جرم که پرنورترین و بزرگترین جرم سماوی هستند، منتفی و بادلیل قطعی و یقینی ثابت شد، گفت: ﴿قال یا قومی! إنی بریء مما تشرکون﴾ ای قوم من! از شرک شما بری هستم.[1] ﴿إنی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض﴾ به خدا روی آوردم که عالم هستی را ابداع و آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است، ﴿حنیفا﴾ از دیگر ادیان نادرست رویگردانم، و به سوی دین حق روی می‌آورم. ﴿و ما أنا من المشرکین﴾ از افرادی نیستم که دیگری را با خدا شریک قرار داده و او را می‌پرستند. ﴿و حاجه قومه﴾[2] قومش در مورد توحید با او به مجادله برخاستند. ابن‌عباس گفته است: آنها درباره‌ی خدایان خود با او به مجادله برخاستند و او را از آنها ترساندند. ابراهیم در رد و انکار آنها گفت: ﴿قال أتحاجونی فی الله﴾ آیا در مورد وجود و یکتایی خدا با من مجادله می‌کنید؟ ﴿و قد هدان﴾ در حالی که مرا هدایت فرموده و راه درست را به من نشان داده است؟! ﴿و لا أخاف ما تشرکون به﴾ از این خدایان مزعوم و موهوم نمی‌ترسم که شما آنها را

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۵۹۲/۱.

۲ـ بعضی از مفسرین بر این نظرند که گفته‌ی حضرت ابراهیم درباره‌ی ستارگان: ﴿هذا ربی﴾ در عهد طفولیت و قبل از استحکام نظرش در معرفت خدا بوده است، اما درست همان نظر جمهور است که این گفته را در مقام جدل و مناظره با قومش گفته است تا درباره‌ی بطلان عبادت ستارگان و آفتاب و ماه به اقامه‌ی دلیل برخیزد، موافقت عبارت بر طریق الزام از جمله بلیغترین دلیل و واضحترین برهان است، فرموده‌ی خدا بر آن دلیل است که گفته است: ﴿و حاجه قومه﴾ و ﴿و تلك حجتنا آتیناها إبراهیم علی قومه﴾. این مقام جای مناظره است، همان‌طور که حافظ ابن‌کثیر گفته است؛ نه مقام نظر و رای. بسی دور است ابراهیم خلیل درباره‌ی پروردگار جلیل مشکوک باشد که او پدر پیامبران و پیشوای حنیفان است. فخر رازی دوازده دلیل را بر صدق نظر جمهور و نظر مفسران بزرگ امثال قرطبی و زمخشری و ابوسعود و ابن‌کثیر و صاحب البحر المحیط در تفسیر کبیر ۴۷/۱۳ آورده است. والله اعلم.

می‌پرستید؛ چون آنها نه ضرری می‌رسانند و نه نفعی، نه چشم بصیرت دارند و نه گوش شنیدن. و آن‌طور که شما گمان می‌کنید، قادر به چیزی نیستند. ﴿**إلا أن يشاء ربي شيئا**﴾ مگر این‌که خدایم بخواهد برایم مکروهی پیش آید، پس ﴿**وسع ربي كل شيء علما**﴾ علم خدایم به همه چیز احاطه دارد، ﴿**أفلا تتذكرون**﴾ استفهام برای توبیخ است: آیا پند و اندرز نمی‌گیرید؟ این بخش از آیه بیانگر غفلت کامل آنها است؛ چون چیزی را می‌پرستیدند که نه زیانی می‌رساند و نه نفعی، و با وجود دلایل روشن بر وحدانیت خدا برایش شریک قرار می‌دادند. ﴿**و كيف أخاف ما أشركتم**﴾ چگونه از خدایان شما می‌ترسم که آنها را شریک خدا قرار داده‌اید؟ ﴿**و لا تخافون أنكم أشركتم بالله ما لم ينزل به عليكم سلطانا**﴾ وانگهی شما از خدای توانا نمی‌ترسید که بدون هیچ دلیل و برهانی برایش شریک آورده‌اید؟ ﴿**فأي الفريقين أحق بالأمن إن كنتم تعلمون**﴾ کدام یک از دو طرف بیشتر استحقاق امنیت و آسایش دارد؟ ما که خدا را با دلایل شناخته‌ایم و او را پرستش می‌کنیم یا شما که بت‌ها را با او شریک قرار داده‌اید و به خدا کافر شده‌اید؟ ﴿**الذين آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم**﴾ آنهایی که ایمان آورده و ایمان خود را با شرک مخلوط نکرده‌اند، ﴿**أولئك لهم الأمن و هم مهتدون**﴾ آنها از عذاب در امانند و بر هدایت و راه راست قرار دارند. روایت شده است وقتی این آیه نازل شد یاران پیامبرﷺ بیمناک شدند و گفتند: کدام یک از ما به خود ظلم نکرده است؟ پیامبرﷺ فرمود آن‌طور که تصور می‌کنید نیست، بلکه آن‌طور است که لقمان به پسرش گفت: ﴿**يا بني لاتشرك بالله إن الشرك لظلم عظيم**﴾.[۱] ﴿**و تلك حجتنا آتيناها إبراهيم على قومه**﴾ اشاره به دلایل و حجت‌های روشن قبلی است که خدا به وسیله‌ی آن خلیل خود را مؤید و منصور نمود؛ یعنی به همین غروب کردن ستارگان و خورشید و ماه، ابراهیم بر یگانگی خدا استدلال کرد،

۱ـ اصل حدیث در صحیحین آمده است.

دلایلی که ما او را بدانها راهنمایی کردیم، تا به عنوان دلیل قاطع وکوبنده در مقابل قومش از آن بهره گیرد. ﴿نرفع درجات من نشاء﴾ منزلت هر کس را که بخواهیم به وسیله‌ی دانش و فهم و نبوت، بالا می‌بریم. ﴿إن ربك حكيم عليم﴾ همانا پروردگارت حکیم است و هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد، علیم است و هیچ امری از او مخفی نیست. ﴿و وهبنا له إسحاق و يعقوب﴾ به ابراهیم فرزند و نوه عطا کردیم تا به سبب بقای نسل، چشمش روشن گردد. ﴿كلاً هدينا﴾ هر یک از آن دو را به راه نیکبختی هدایت کردیم و نبوت و حکمت به آنها دادیم. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال یادآور می‌شود که بعد از این‌که ابرهیم پا به سن نهاد و از داشتن فرزند نومید شد، اسحاق را به او عطا کرد و مژده‌ی پیامبریش را داد و مژده داد که او دارای نسل می‌شود، که این هم کاملترین مژده و بزرگترین نعمت است. چنین نعمتی جزا و پاداش ابراهیم بود که به منظور عبادت خدا از قوم و وطن خود کنار کشید، پس خدا به عوض قوم و عشیرتش اولادی صالح از پشت خود به او عطا فرمود تا به وسیله‌ی آنها قلبش آرام و چشمش روشن گردد.[۱] ﴿و نوحا هدينا من قبل﴾ یعنی قبل از ابراهیم نوح را هدایت کردیم. خدا حضرت نوح را نام برده است؛ چون پدر دوم نسل بشر است، بدین ترتیب شرف اولاد حضرت ابراهیم را یادآور شد و آنگاه به ذکر شرف پدرانش پرداخته است. ﴿و من ذريته داوود و سليمان﴾ از ذریت و نسل ابراهیم[۲] پیامبران گرامی به وجود آمدند. از داوود و سلیمان شروع کرده؛ چون ملک و سلطنت و نبوت را با هم داشتند، پس پدر و پسر را ذکر کرده است: ﴿و أيوب و يوسف﴾؛ چون در امتحان شریک بودند پس آنها را با هم آورده است. ﴿و موسى و هارون﴾

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱ / ۵۹۲.

۲ـ در رابطه با ضمیر (ذریته) دو قول آمده است: بنا به قولی به نوح برمی‌گردد، فراء و ابن جریر آن را اختیار کرده‌اند. و بنا به قولی به ابراهیم برمی‌گردد، عطا و ابوسعود آن را قبول کرده‌اند؛ زیرا سیاق آیه برای بیان احوال حضرت ابراهیم است.

در برادری شریک بودند و موسی قبل از هارون آمده است؛ چون کلیم الله می‌باشد. ﴿وکذلك نجزی المحسنین﴾ به مانند پاداش نیکوی ابراهیم، به هرکس عمل نیکو انجام دهد و در عمل و ایمان صادق باشد، پاداش و جزای نیکو می‌دهیم. ﴿و یحیی و عیسی وإلیاس﴾؛ چون در پارسایی شدید و در دوری جستن از دنیا شریک بودند، آنها را با هم آورده است. ﴿کل من الصالحین﴾ در صلاح کامل بودند. ﴿و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطا﴾ اسماعیل فرزند ابراهیم بود و یونس پسر متی و لوط پسر هاران، برادرزاده‌ی ابراهیم بود. ﴿و کلا فضلنا علی العالمین﴾ با اعطای نبوت به افراد مذکور آنها را بر عالم معاصر خود برتری دادیم. ﴿ومن آبائهم و ذریاتهم و إخوانهم﴾ از پدران و نسل‌ها و برادران آنها جماعت زیادی را هدایت کردیم. ﴿و اجتبیناهم و هدیناهم إلی صراط مستقیم﴾ آنها را برگزیدیم و آنان را به راه راست که هیچ پیچ و خمی در آن وجود ندارد، راهنمایی کردیم. ابن‌عباس گفته است: تمام آن پیامبران به ذریت و نسل ابراهیم منسوبند، هر چند در بین آنان هستند افرادی که به او ملحق نمی‌شوند؛ یعنی از طریق مادر یا پدر، اولاد و نواده‌ی او نیستند.[1] ﴿ذلك هدی الله یهدی به من یشاء من عباده﴾ این است هدایت خدا و هر یک از بندگانش را که بخواهد به آن هدایت می‌دهد. ﴿ولو أشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون﴾ اگر آن پیامبران با آن همه فضل و منزلت والایی که داشتند برای خدا شریک قرار می‌دادند، تمام اعمالشان باطل و تباه می‌شد، تا چه رسد به دیگران؟ ﴿أولئك الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوة﴾ با نازل‌کردن کتاب آسمانی و اعطای حکمت و نبوت و رسالت، به آنها نعمت عطا کردیم. ﴿فإن یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا به قوما لیسوا بها بکافرین﴾ ای محمد! اگر کفار معاصر تو به آیات ما کافر شوند، ما آیات خود را حفظ و رعایت کرده و پیامبران و انبیاء خود را تحت رعایت خود

۱ـ البحر ۲/ ۱۷۳.

داریم.[۱] ﴿أولئك الذین هدی الله فبهداهم اقتده﴾ این پیامبران را خدا هدایت کرد و بر طریق حق قرار داشتند، پس تو هم به آنها تأسی جسته و از سیرت معطرشان پیروی کن. ﴿قل لاأسألکم علیه أجرا﴾ ای محمد! به قوم خود بگو: در مقابل تبلیغ قرآن از شما درخواست مزد و مالی ندارم. ﴿إن هو إلا ذکری للعالمین﴾ آن قرآن جز موعظه و پند و یادآوری برای خلق چیز دیگری نیست. ﴿و ما قدروا الله حق قدره﴾ خدا را آن‌طور که شایسته است، نشناختند، و آن‌طور که لایق شأن اوست، او را تعظیم نکرده و گرامی نداشتند. ﴿إذ قالوا ما أنزل الله علی بشر من شيء﴾ زمانی که وحی و ارسال پیامبران را انکار کردند. گویندگان عبارت بودند از یهود ملعون. آنها به عنوان مبالغه در انکار نزول قرآن بر حضرت محمد ﷺ چنین کفری را به زبان آوردند. ﴿قل من أنزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس﴾ ای محمد! به آن مخالفین سرسخت بگو: چه کسی تورات را بر حضرت موسی علیه السلام نازل کرد که نور هدایت و روشنگری برای بنی‌اسرائیل است؟ ﴿تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیراً﴾ آن را در ورق پاره‌های جدا از هم و در برگ‌های متفرق می‌نویسید. هر چه را که بخواهید از آن نشان می‌دهید و هر چه را بخواهید به میل خود نهان می‌دارید. طبری گفته است: از جمله‌ی آنچه که کتمان و نهانش می‌کردند، مطالبی بود در مورد امور نبوت حضرت محمد ﷺ.[۲] ﴿و علمتم ما لم تعلموا أنتم و لا آباؤکم﴾ ای جماعت یهود! در این قرآن از دین و مذاهب مطالبی آموختید، که قبلاً نه خود می‌دانستید و نه پدرانتان. ﴿قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون﴾ در جواب آنان بگو: خدا این قرآن را نازل کرده است، آنگاه آنها را رها کن، در باطل خود فرو رفته و به تمسخر خود مشغول شوند. این هم برای آنان وعید و تهدید است، مبنی بر این‌که پاداش جنایت‌هایشان را

۱ـ گویا منظور، انصار اهل مدینه است. نظر ابن‌عباس چنین است و بنا به قولی عبارتند از هیجده پیامبری که در این آیه ذکر شده‌اند. این نظر قتاده و زجاج و ابن جریر است.
۲ـ طبری ۵۲۷/۱۱.

خواهند دید. ﴿و هذا کتاب أنزلناه مبارك﴾ این قرآن که بر محمد نازل شده است، مبارک و پر نفع است و فواید بسیاری را در بر دارد. ﴿مصدق الذی بین یدیه﴾ کتاب‌های منزل از جانب خدا را مانند تورات و انجیل تصدیق می‌کند. ﴿و لتنذر أم القری و من حولها﴾ تا تو ای محمد! مردم مکه و اطرافش را بترسانی. و بنا به قول ابن‌عباس تا مردم سایر نقاط زمین را نیز بترسانی. ﴿و الذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به﴾ آنان که به حشر و نشر ایمان دارند و آن را تصدیق می‌کنند، به این کتاب ایمان می‌آورند؛ چون شامل ذکر وعده و وعید و مژده و تهدید است. ﴿و هم علی صلاتهم یحافظون﴾ نماز را به صورتی هرچه کاملتر و در اوقات مقرر اقامه می‌کنند. صاوی گفته است: نماز را مخصوصاً یادآور شده است؛ چون اشرف عبادت می‌باشد.[1] ﴿و من أظلم ممن افتری علی الله کذبا﴾ استفهام به معنی نفی است؛ یعنی هیچ احدی ظالم‌تر از آن کس نیست که به خدا دروغ نسبت می‌دهد، و برایش شریک و همسان قرار می‌دهد. ﴿أو قال أوحی إلی و لم یوح إلیه شيء﴾ مانند مسلیمه‌ی کذاب و اسود عنسی که گمان می‌بردند که خدا آنها را به پیامبری مبعوث کرده است، در صورتی که خدا رسالتی به آنها نداده بود. ﴿و من قال سأنزل مثل ما أنزل الله﴾ یا مانند آن کس که ادعا کرد کلامی مانند کلام خدا تنظیم خواهد کرد. مانند گفته‌ی تبهکاران که می‌گفتند: ﴿ولو نشاء لقلنا مثل هذا﴾ اگر بخواهیم مانند این را می‌گوییم. ابوحیان گفته است در مورد نضربن حارث، یکی از استهزاکنندگان نازل شده است؛ چون با گفتاری بی‌مایه و ضعیف به معارضه‌ی قرآن برخاست، که حتی لیاقت بازگو شدن را ندارد.[2] ﴿ولو تری إذ الظالمون فی غمرات الموت﴾ ای محمد! اگر آن ستمگران را در حال جان کندن و سختی‌های مرگ می‌دیدی. جواب (لو) به منظور ایجاد هول و هراس حذف شده است؛ یعنی کاری بس عظیم را می‌دیدی. ﴿و الملائکة باسطوا أیدیهم أخرجوا أنفسکم﴾

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/ ۳۱.

۲ـ البحر ۴/ ۱۸۰.

فرشتگان عذاب صورت و پشت سر آنها می‌زنند تا روحشان از جسد بیرون برود و می‌گویند: خود را از عذاب برهانید. زمخشری گفته است: یعنی روحتان را از جسد بیرون آورید و به ما بدهید، و این هم بیانگر فشار و شدت در بیرون آوردن روح از بدن است، بدون آن‌که به آنان فرصت و مهلتی داده شود. ﴿**اليوم تجزون عذاب الهون**﴾ امروز عذاب بسیار خفّت‌آور و خوارکننده‌ای می‌بینید. ﴿**بما كنتم تقولون على الله غير الحق**﴾ به کیفر این‌که به خدا افترا بسته و برایش شریک و فرزند قرار می‌دادید. ﴿**وكنتم عن آياته تستكبرون**﴾ و در مقابل آیات خدا تکبر و خود بزرگ‌بینی نشان می‌دادید و در آن نمی‌اندیشیدید و به آن ایمان نمی‌آوردید. ﴿**ولقد جئتمونا فرادىٰ كما خلقناكم أول مرّة**﴾ برای محاسبه، جدا از اهل خانواده و مال و فرزند و با پای لخت پیش ما می‌آیید. در حدیث آمده است: ای انسان‌ها! شما پابرهنه و لخت و ختنه نشده بسان خلق اول در پیشگاه خدا حشر می‌شوید.(۱) ﴿**وتركتم ما خولناكم وراء ظهوركم**﴾ اموالی که در دنیا به شما عطا کرده بودیم به جای می‌گذارید و در چنین روز سختی برایتان نفعی ندارد. ﴿**وما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم أنهم فيكم شركاء**﴾ خدایانتان را که گمان می‌کردید به شفاعت از شما برمی‌خیزند و معتقد بودید که در پرستش با خدا شریکند، آنها را در کنار شما نمی‌بینیم. ﴿**لقد تقطع بينكم**﴾ حلقه‌ی اتصال بین شما پاره شد و جمعیت شما متفرق و پراکنده گشت. ﴿**وضل عنكم ماكنتم تزعمون**﴾ شفیعان و شرکایی که گمان می‌بردید، نابود و متلاشی گشتند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿وكذلك نرى إبراهيم﴾ نقل گذشته در قالب حال است؛ یعنی آن را به او ارائه دادیم.

۲- در ﴿لأكونن من القوم الضالين﴾ تعریض به گمراهی قومش در آن مکنون است. و در بین لفظ ﴿هداية و ضلالة﴾ طباق مقرر است که از محسنات بدیعی به حساب می‌آید.

۱- حدیث از روایت شیخین، و (عزلا) یعنی ختنه نشده.

۳ـ در عبارت ﴿وجهت وجهی﴾ متضمن جناس اشتقاق است.
۴ـ ﴿هدی الله﴾ اضافه برای تشریف است. در بین ﴿هدی﴾ و ﴿یهدی﴾ جناس اشتقاق وجود دارد.
۵ـ عبارت ﴿و ما أنزل الله علی بشر من شيء﴾ بیانگر مبالغه در انکار نزول وحی بر پیامبران می‌باشد.
٦ـ ﴿من أنزل الکتاب﴾ استفهام برای سرزنش و توبیخ است.
۷ـ عبارت ﴿تبدونها و تخفون﴾ متضمن طباق است.
۸ـ ﴿أم القری﴾ یعنی مکه‌ی مکرمه و شامل استعاره می‌باشد؛ چون مکه به مادر تشبیه شده است، از این جهت که مرکز دیگر شهرها و روستاها بود.
۹ـ در عبارت ﴿فی غمرات الموت﴾ شریف رضی گفته است: استعاره‌ای است عجیب؛ چون خدای متعال سختی‌ها و اندوه مرگ را که آنها را فرا می‌گیرد به افرادی تشبیه کرده است که آب فراوان آنها را به این سو و آن سو می‌برد. به «غمره» موسوم گشته است؛ چون قلب انسان را فرا می‌گیرد و می‌پوشاند.[1]

یادآوری: بعضی از مفسران برآنند که «آزر» عموی حضرت ابراهیم است نه پدرش، و دیگران گفته‌اند «آزر» اسم بت است. اما صحیح آن است که مفسران محقق گفته‌اند که «آزر» نام پدر حضرت ابراهیم است، و کتاب و سنت به صراحت بر آن دلالت دارند. و آیه به صراحت نشان می‌دهد که آزر کافر بود، و آن هم به مقام و منزلت حضرت ابراهیم خلل و لطمه‌ای وارد نمی‌کند. در صحیح بخاری آمده است: «در روز قیامت ابراهیم در جایی با پدرش روبرو می‌شود که لایه‌ای از گرد و غبار و تیرگی بر چهره دارد...». و ادعای مؤمن بودن آزر به نص کتاب و سنت مردود است. والله اعلم.

۱ـ تلخیص البیان ص ۳۷.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ
اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَاناً ذَٰلِكَ
تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ
قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾ وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ
قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾ وَ هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ
شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَرَاكِباً وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ
مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي
ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ
بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ
تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا
عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾ وَ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾
اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا
أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾ وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ
عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا
بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که حق تعالی موضوع توحید را یادآور شد و پشت سر آن از نبوت سخن گفت، در اینجا دلایل قاطع و دال بر وجود خالق وکمال علم و قدرت و حکمتش را ذکر کرده است، تا نشان دهد که موضوع اصلی همانا معرفت و شناخت ذات خدای متعال و صفات و افعالش می‌باشد.

معنی لغات: ﴿**فالق**﴾ فلق به معنی شق و شکاف است. انفلق الصبح: روشنایی صبح پدیدار شد. ﴿**سکنا**﴾ آنچه انسان به آن مأنوس می‌شود و آرامش می‌یابد. سکن یعنی رحمت. ﴿**حسبانا**﴾ یعنی از روی حساب وکتاب. زمخشری گفته است: حُسبان مصدر حَسَبَ است همان‌طور که حِسبان مصدر حَسِب می‌باشد و نظیر آن کفران و شکران است.(۱) ﴿**متراکبا**﴾ روی هم افتاده و تلمبار شده. ﴿**قنوان**﴾ جمع قنو یعنی خوشه خرما. ﴿**وینعه**﴾ رسیده و بدست آمده، گفته می‌شود: «ینعت الشجرة و اینعت» میوه‌اش رسید. ﴿**خرقوا**﴾ کذب و افترا بساختند. ﴿**بدیع**﴾ ایجاد کننده، خالق و سازنده‌ی چیزی بدون نمونه‌ی قبلی. ابداع یعنی آوردن چیزی که قبلاً نبوده است، نوآوری. از این‌رو هنرمندی راکه هنری نو آورده است مبدع می‌گویند. ﴿**نصرف**﴾ تصریف یعنی تغییر چیزی از حالی به حالی دیگر.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که کفار قریش به ابوطالب گفتند: یا محمدﷺ و یارانش را از ناسزا گفتن و دست درازی به خدایان ما بازدار و یا ما هم مقابله به مثل کرده و از درِ فحاشی و ناسزاگفتن و هجو او درمی‌آییم، آنگاه آیه‌ی ﴿**و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله...**﴾ نازل شد.(۲) در روایتی دیگر آمده است که مشرکان گفتند: ای محمد یا از سبّ خدایان ما دست بردار یا ما هم خدایت را هجو می‌کنیم، آنگاه این آیه نازل شد.(۳)

۱ـ کشاف ۲/۳۹.
۲ـ قرطبی ۷/۶۱.
۳ـ اسباب النزول ص ۱۲۷.

تفسیر: باز هم محور کلام ابطال دیدگاه‌های مشرکین است، و در این راستا صُنع و آفرینش عجیب و شگفت‌انگیز و تدابیر لطیف و دقیق را ارائه داده و می‌فرماید: ﴿**إن الله فالق الحب و النوی**﴾ یعنی همانا خدا دانه را در قلب زمین می‌شکافد تا گیاه از آن سر بیرون بیاورد، و هسته را می‌شکافد تا درختی تناور از آن خارج گردد. قرطبی گفته است: هسته‌ی مرده را می‌شکافد تا برگی سبز از آن بیرون بکشد. و همچنین دانه را.[۱] ﴿**یخرج الحی من المیت و مُخرج المیت من الحی**﴾ گیاه با طراوت و شاداب را از دانه‌ی خشک و بی‌جان بیرون می‌آورد و دانه و هسته‌ی خشک را از گیاهِ زنده و قابل رشد بیرون می‌آورد. از ابن‌عباس نقل شده است: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد. پس حی و میت استعاره از کافر و مؤمن است. ﴿**ذلکم الله فأنی تؤفکون**﴾ همان است خدایتان که خالق و باتدبیر است، پس شما چگونه بعد از این بیان روشن از حق و حقیقت منصرف و رویگردان می‌شوید؟ ﴿**فالق الإصباح**﴾ قلب تیرگی را می‌شکافد و نور را از آن متجلی می‌سازد. طبری گفته است: ستون صبح درخشان را از قلب تیره و سیاه شب بیرون می‌کشد.[۲] ﴿**و جعل اللیل سکنا**﴾ شب را موقع آسایش انسان قرار داده است که از جنبش باز ایستاده و استراحت می‌کند. ﴿**و الشمس و القمر حسبانا**﴾ و خورشید و ماه را بر مبنای حساب دقیق به گردش درآورده است که منافع و مصلحت‌های انسان به آن بستگی دارد و به وسیله‌ی آنها حساب زمان و شب و روز معلوم می‌شود. ﴿**ذلك تقدیر العزیز العلیم**﴾ این حرکت منظم و دقیق آفتاب و مهتاب بر اساس تقدیر خدای توانا است که هیچ چیزی از دایره‌ی قدرتش خارج نیست و به منافع و مصالح و تدبیر امور مخلوقاتش آگاه است. ﴿**و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر**﴾ خداوند کسی است که ستارگان را خلق کرده است تا شما در سفرهایتان در تاریکی و در خشکی ودر قلب دریا

۱ـ قرطبی ۷/۴۴.

۲ـ طبری ۱۱/۵۵۴.

از آنها هدایت و راهنمایی بجویید. از این رو منت ستارگان را بر آنان نهاده است که مسافران صحرا و بیابان‌ها و مسافران دریاها در شب هنگام برای مقاصد خود از آنها راهنمایی می‌جستند. ﴿قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون﴾ برای قومی که درباره‌ی عظمت خالق می‌اندیشد، دلایل فراوانی را بر قدرت خود بیان کردیم. ﴿و هو الذی أنشاكم من نفس واحدة﴾ همو شما را از عدم و بدون الگوی قبلی از یک نفس، یعنی آدم به وجود آورده است. ﴿فمستقر و مستودع﴾ ابن‌عباس گفته است: مستقر یعنی در «ارحام» و مستودع یعنی در «اصلاب»؛ یعنی شما در ارحام مادرانتان و اصلاب پدرانتان قرارگاه دارید. ابوسعود گفته است: مستقر یعنی در رحم و مستودع یعنی در سرزمینی که در آنجا می‌میرد.[1] ﴿قد فصلنا الآيات لقوم يفقهون﴾ یعنی دلایل را برای قومی بیان کردیم و توضیح دادیم که از اسرار و امور دقیق سر در می‌آورند. صاوی گفته است: چون حالت و کیفیت انسان امری است مخفی، و نهان و خرد در مورد آن متحیر است، در اینجا از عبارت ﴿يفقهون﴾ استفاده کرده است، به عکس ستارگان که حالشان نمایان و قابل رؤیت است، از این رو آن را به ﴿يعلمون﴾ بیان کرده است.[2] ﴿و هو الذی أنزل من السماء ماء فأخرجنا به نبات كل شيء﴾ از ابر باران نازل کرده و به وسیله‌ی آن تمام رستنی‌ها را از قبیل دانه‌ها و میوه‌ها و حبوبات و گیاهان و درخت رویاند. طبری گفته است: تمام آنچه که رستنی است و به وسیله‌ی باران رشد و نمو می‌کند و می‌رسد، بیرون می‌آوریم.[3] ﴿فأخرجنا منه خضرا﴾ از آن رستنی سبز و شاداب و باطراوت بیرون آوردیم. ﴿نخرج به حباً متراكباً﴾ از سبزه دانه‌های متراکم بیرون آوردیم؛ مانند خوشه‌های گندم و جو. ابن‌عباس گفته است: منظور گندم و جو و برنج است. ﴿و من النخل من طلعها قنوان دانية﴾ از طلع خرما- طلع یعنی

۱- همچنین «مستقر» را به «روی زمین» و «مستودع» را به «زیرزمین» تفسیر کرده و طبری هم عموم نظریه‌ها را پذیرفته است.

۲- حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/ ۳۴.

۳- طبری ۱۱/ ۵۷۳.

آغاز سر بیرون آوردن خرما از خوشه ـ خوشه‌های نزدیک به هم که به آسانی قابل دسترسی و تناول است بیرون آوردیم. ابن‌عباس گفته است: منظور خوشه‌های آویخته است که از شاخه فرود آمده و در دسترس میوه‌چین قرار می‌گیرد. **﴿و جنات من أعناب﴾** به وسیله‌ی باران، باغ‌ها و باغچه‌های انگور را بیرون آوردیم. **﴿و الزیتون و الرمان مشتبها و غیر متشابه﴾** و نیز درخت زیتون و انار را به وسیله‌ی باران بیرون آوردیم که در ظاهر با هم شباهت دارند ولی در مزه شبیه هم نیستند. قتاده گفته است: برگشان مشابه و طعمشان مختلف است، و در آن می‌توان دلیل قاطع بر وجود خالق مختار و دانا و توانا یافت. **﴿انظروا إلی ثمره إذا أثمر و ینعه﴾** ای انسان! به دیدی عبرت بین و پندپذیر و بینا بیرون آمدن این میوه‌ها را از همان آغاز سر بیرون آوردن تا آخر نمایان شدن و رسیدن بنگرید که چگونه از حالتی به حالتی دیگر منتقل می‌شوند و تغییر پیدا می‌کنند، در رنگ و بو و کوچکی و بزرگی تفاوت دارند و در حال تغییرند؟ درباره‌ی سرآغاز ظهور ثمر بیندیشید که بعضی تلخ و بعضی شور است و در آن حال هیچ فایده‌ای ندارند. در نهایت وقتی میوه می رسد، شیرین و مطبوع و مفید می‌گردد و به مذاق سازگار می‌آید. پس پاک و منزه است خالق توانا. **﴿إن فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون﴾** در حقیقت در خلق این میوه‌ها و کشت و زرع‌ها با آن همه اختلاف و تفاوتی که در جنس و شکل و رنگ دارند، دلایلی روشن و قاطع بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد و آنان که وجود خدا را تصدیق می‌کنند به آن پی می‌برند. ابن‌عباس گفته است: می‌پذیرند هر آن کس که این نباتات را بیرون آورده است نیز قادر است مردگان را زنده کند.[1] **﴿و جعلوا لله شرکاء الجن﴾** یعنی اجنه را شریک خدا قرار دادند؛ چون در پرستش بت‌ها از آنان اطاعت کردند. **﴿و خلقهم﴾** در صورتی که به یقین می‌دانستند خدای متعال آنها را خلق کرده است. و او

۱ـ تفسیر جوزی ۹٦/۳.

به تنهایی آنها را از عدم به عالم هستی آورده است، پس چگونه آنها را شریک خدا قرار می‌دهند؟ چنین امری اوج نادانی است. ﴿و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم﴾ از روی جهالت و ابلهی، برای خدای سبحان پسران و دخترانی قرار داده، گفته‌اند: عزیر پسر خدا و فرشتگان دختران خدا هستند. ﴿سبحانه و تعالی عما یصفون﴾ خدا پاک و منزه است از این صفاتی که به او نسبت داده‌اند. و مقام و منزلتش بسی والاتر از آن است. ﴿بدیع السموات و الأرض﴾ آسمان‌ها و زمین را بدون نمونه‌ی قبلی ابداع و ایجاد کرده است. ﴿أنی تکون له ولد و لم یکن له صاحبة﴾ چگونه دارای فرزند می‌شود در حالی که همسر ندارد و فرزند جز از مادر به وجود نمی‌آید. ﴿و خلق کل شيء و هو بکل شيء علیم﴾ در این عالم هستی هر چه هست جز او خالقی ندارد و به آن آگاه است، و چنین موجودی از هر چیزی بی‌نیاز است. در التسهیل آمده است: هدف این است که به دو طریق گفته‌ی افرادی را رد کند که به خدا فرزند نسبت داده‌اند:

اول؛ این‌که فرزند جز از جنس پدر نمی‌تواند باشد، وانگهی خدا فوق اجناس است، چون اجناس را ایجاد کرده است پس درست نیست دارای فرزند باشد.

دوم؛ این‌که خدا آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است که چنین موجودی از فرزند و از هر چیزی بی‌نیاز است.[۱]

سپس خدای توانا بر یگانگی خود تأکید کرده و این که فقط او خالق و ایجادکننده است و می‌فرماید: ﴿ذلکم الله ربکم لاإله إلاهو﴾ خدایتان همان الله است و خالق و مالک و تدبیرکننده و ترتیب دهنده‌ی امور شما تنها او است. و فقط او معبود حقیقی است. ﴿خالق کل شيء فاعبدوه﴾ همو است خالق تمام موجودات و فقط چنین موجودی شایسته‌ی پرستش است و بس. ﴿و هو علی کل شيء وکیل﴾ نگه دارنده و تدبیرکننده‌ی

۱ـ التسهیل ۲/ ۱۸.

همه چیز است، پس کار خود را به او محول کنید و به وسیله‌ی عبادت به او توسل بجویید. ﴿**لاتدرکه الأبصار و هو یدرك الأبصار**﴾ دید و بصیرت او را درک نمی‌کند، او دیده و بصیرت را می‌بیند و به آن احاطه دارد؛ چون علم خدای دانا در برگیرنده‌ی تمام نهفتنی‌ها می‌باشد. ﴿**و هو اللطیف الخبیر**﴾ نسبت به بندگانش لطف و توجه دارد و به منافع آنان آگاه است. ابن‌کثیر گفته است: نفی ادراک با رؤیت روز قیامت منافی نیست؛ چون در آن موقع هر طور که خود بخواهد برای بندگان مؤمنش تجلی می‌کند. ولی دید و بصیرت جلال و عظمت او را آن‌طور که هست نمی‌تواند درک کند، از این رو حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها با استدلال به این آیه رؤیت ذات حق را در آخرت قبول داشت و رؤیتش را در دنیا نفی می‌کرد.[1] ﴿**قد جاءکم بصائر من ربکم**﴾ از جانب پروردگار خودتان، دلایل و براهینی برای شما آمده است تا به وسیله‌ی آن هدایت را از گمراهی متمایز و مشخص سازید و با آن حق و باطل را از هم جدا کنید. زجاج گفته است: یعنی قرآن که حاوی بصیرت وبیان است برایتان آمده است.[2] ﴿**فمن أبصر فلنفسه و من عمی فعلیها**﴾ زمخشری گفته است: یعنی هر کس حق را دید و ایمان آورد، برای خود دیده و نفعش را خود او می‌برد، و هر کس آن را نادیده بگیرد، زیان نادیده گرفتن آن را همو می‌بیند.[3] ﴿**و ما أنا علیکم بحفیظ**﴾ من بر شما حافظ و نگهبان و مراقب نیستم، من فقط برحذر دارنده هستم و فقط خدا مراقب حال شما است. ﴿**و کذلك نصرف الآیات**﴾ این چنین دلایل را بیان می‌کنیم تا عبرت بگیرید. ﴿**و لیقولوا درست**﴾ بگذار مشرکان بگویند: ای محمد! تو درس خوانده‌ای و کتاب‌ها را بررسی کرده‌ای، در نتیجه این قرآن را آورده‌ای. «لام» برای تعقیب است. ﴿**و لنبینه لقوم یعلمون**﴾ آن را برای قومی توضیح می‌دهیم که با حق آشنا

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/۶۰۵.

۲ـ تفسیر ابن جوزی ۳/۹۹.

۳ـ کشاف ۲/۴۳.

هستند و از آن پیروی می‌کنند. ﴿اتبع ما أوحی إلیك من ربك﴾ ای محمد! از قرآنی پیروی کن که خدا آن را به تو وحی کرده است. قرطبی گفته است: قلب و نهاد خود را به آنها مشغول مکن بلکه به عبادت خدا مشغول شو.[۱] ﴿لا إله إلا هو﴾ جز او معبودی به حق نیست. ﴿و أعرض عن المشرکین﴾ از آنان روی برگردان و به نظرشان توجه مکن. ﴿ولو شاء الله ما أشرکوا﴾ اگر خدا هدایت آنها را می‌خواست، آنها را به راه راست راهنمایی می‌کرد و در نتیجه مشرک نمی‌شدند، اما خدا هر آنچه را که می‌خواهد عمل می‌کند. ﴿لایسأل عما یفعل و هم یسألون﴾. ﴿و ما جعلناك علیهم حفیظاً﴾ ما شما را ناظر و مراقب آنان قرار نداده‌ایم؛ چون خود ما آنان را به خاطر اعمالشان مجازات می‌کنیم. ﴿و ما أنت علیهم بوکیل﴾ روزی و امور آنها به شما محول نشده است. صاوی گفته است: این جمله برای ماقبلش تأکید است؛ یعنی نگهبان و مراقب آنها نیستی تا آنان را به ایمان مجبور کنی، این امر قبل از دستور جهاد و قتال بود.[۲] ﴿و لاتسبّوا الذین یدعون من دون الله﴾ به خدایان و بت‌های مشرکین فحش و ناسزا نگویید. ﴿فیسبوا الله عدوا بغیر علم﴾ تا از روی نادانی و تجاوز خدا را فحش و ناسزا گویند؛ چون از عظمت خدا ناآگاهند. ابن‌عباس گفته است: مشرکین می‌گفتند: از فحش و ناسزا گفتن به خدایان ما دست بردار وگرنه ما هم به خدا فحش و ناسزا می‌گوییم، آنگاه خدا مسلمانان را از ناسزا گفتن به بت‌های آنان نهی و منع کرد.[۳] ﴿کذلك زیّنا لکل أمة عملهم﴾ این‌گونه اعمال آنها را بر ایشان آراسته‌ایم، عمل هر ملتی را برایشان آراسته و مزین جلوه می‌دهیم. ابن‌عباس گفته است: یعنی طاعت را برای اهل طاعت و کفر را برای اهل کفر آراسته‌ایم. ﴿ثم إلی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون﴾ سرانجام و مسیرشان پیش خدا است، آنگاه در مقابل اعمالشان

۱ـ قرطبی ۷/ ۶۰.
۲ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/ ۳۷.
۳ـ ابن‌کثیر ۱/ ۶۰۷.

آنها را مجازات می‌کند. این تهدیدی است مبنی بر عذاب و شکنجه‌ای که در پیشگاه خدا خواهند داشت. ﴿و أقسموا بالله جهد أیمانهم﴾ کفار مکه غلیظ‌ترین و مؤکدترین سوگند را یاد کردند که: ﴿لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها﴾ اگر معجزه یا امری خارق‌العاده که در خواست کرده‌اند برایشان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند. ﴿قل إنما الآیات عند الله﴾ ای محمد! به آنها بگو: ظهور آیات به دست خداست نه به دست من، فقط او قادر است آن را بیاورد و بس. ﴿و ما یشعرکم أنها إذا جاءت لایؤمنون﴾ ای مؤمنان! چه می‌دانید، شاید چنان معجزه هم بیاید اما آن را تصدیق نکنند!! ﴿و نقلب أفئدتهم و أبصارهم کما لم یؤمنوا به أول مرة﴾ قلوب و نهاد آنها را از ایمان برمی‌گردانیم، همان‌طور که در آغاز امر به نزول قرآن ایمان نیاوردند. صاوی گفته است: استئناف است و به این منظور آمده است که نشان دهد خالق هدایت و گمراهی همانا خداست، هدایت هرکس را بخواهد قلبش را بدان مایل می‌کند و شقاوت هرکس را هم بخواهد قلبش را بدان مایل می‌کند.[1] ﴿و نذرهم فی طغیانهم یعمهون﴾ آنها را رها می‌کنیم تا در گمراهی دست و پا بزنند و سرگردان باشند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿یخرج الحی من المیت﴾ در بین لفظ حی و میت طباق است که از محسنات بدیعی است. در آیه نیز صنعتی به نام «رد عجز بر صدر» موجود است: ﴿و مخرج المیت من الحی﴾.

۲ـ ﴿فأنی تؤفکون﴾ استفهامی است انکاری به معنی نفی؛ یعنی بعد از اقامه‌ی برهان، دیگر سببی برای انصراف شما از ایمان موجود نیست.

۳ـ ﴿فأخرجنا به﴾ متضمن التفات از غایب است. در اصل می‌بایست فاخرج به باشد. و نکته‌ای که در آن نهفته است همانا توجه به شأن اخراج کننده و اشاره به عظمت نعمتش می‌باشد.

۱ـ حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲ /۳۹.

۴ـ ﴿و الزيتون و الرمان﴾ از جمله‌ی عطف خاص است بر عام؛ زیرا خواص بسیاری دارند و از جمله‌ی بزرگترین نعمت‌ها می‌باشند.

۵ـ ﴿بصائرمن ربکم﴾ مجاز مرسل و از باب تسمیه‌ی مسبب به اسم سبب است؛ یعنی «حجج و براهین تبصرون بهاالحقایق».

٦ـ ﴿أبصر و عمی﴾ متضمن طباق ﴿و بصائر و أبصر﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

یادآوری: آیه‌ی ﴿لاتدرکه الأبصار﴾ احاطه را نفی کرده است نه رؤیت را، به همین جهت خداوند نفرمود: «لا تراه الأبصار»: چشم‌ها او را نمی‌بیند، بنابراین آنان که به عدم رؤیت خدا در آخرت نظر داده‌اند مانند معتزله، از حق منحرف گشته و حق را کنار نهاده‌اند. و با مخالفت با مدلول کتاب و سنت متواتر پیامبرﷺ راه را گم کرده‌اند. در قرآن چنین آمده است: ﴿وجوه یؤمئذ ناضرة إلی ربها ناظرة﴾ در آن موقع چهره‌هایی شاد و منورند و به پروردگار خود نگاه می‌کنند و در سنت، بخاری روایت کرده است: شما همانطور که این ماه را می‌بینید و نیازی ندارید به یکدیگر بگویید آن را به من نشان بده، خدا را نیز خواهید دید تا آخر حدیث، و بس است کتاب و سنت دلیل و راهنما باشند.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ ٱلْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ ٱلْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً مَا
كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاَّ أَن يَشَاءَ ٱللهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾ وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً
شَيَاطِينَ ٱلْإِنسِ وَ ٱلْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ ٱلْقَوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ
فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾ وَ لِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا
مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾ أَفَغَيْرَ ٱللهِ أَبْتَغِي حَكَماً وَ هُوَ ٱلَّذِي أَنزَلَ إِلَيْكُمُ ٱلْكِتَابَ مُفَصَّلاً وَ ٱلَّذِينَ

جزء

۸

از آیه ۱۱۱ سوره انعام تا پایان آیه ۸۸ سوره اعراف

آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِن رَبِّكَ بِٱلْحَقِّ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَ تَمَّتْ
كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاَمُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾ وَ إِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي
ٱلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ ٱلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم
بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ وَ مَا لَكُمْ أَلاَّ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُم مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ
إِلاَّ مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾
وَ ذَرُوا ظَاهِرَ ٱلْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْسِبُونَ ٱلْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿١٢٠﴾
وَ لاَتَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ ٱسْمُ ٱللهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ ٱلشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ
لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾ أَوَمَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً
يَمْشِي بِهِ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَثَلُهُ فِي ٱلظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنْفُسِهِمْ
وَ مَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾ وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ ٱللهِ ٱللهُ
أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِندَ ٱللهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا
يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾ فَمَن يُرِدِ ٱللهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاَمِ وَ مَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ
ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَاءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ ٱللهُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾ وَ هٰذَا
صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيماً قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ لَهُمْ دَارُ ٱلسَّلاَمِ عِندَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ
وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا دلایل توحید ونبوت و معاد و درخواست مشرکین را از پیامبر یادآور شد در اینجا خاطرنشان ساخته است که دیدن معجزات برای آن‌که کور گشته است سودی ندارد، هر چند آیاتی را که درخواست

کرده‌اند از قبیل آمدن فرشته و زنده کردن مردگان و گفتگو با آنها را بیاورد و درندگان و حیوانات و پرندگان را نیز جمع کند و عموماً به صدق حضرت رسول گواهی بدهند. آنها به حضرت محمد و قرآن ایمان نمی‌آورند؛ چون در گمراهی ریشه دوانده‌اند.

معنی لغات: **﴿قبلاً﴾** مقابله و ملاقات. و از این مقوله است: «**أتیتك قبلا لا دبرا**» از مقابل آمدم نه از پشت سر. **﴿و حشرنا﴾** جمع کردن و سوق دادن. هر جمعی حشر است. از آن جمله است: **﴿فحشر فنادی﴾**. **﴿زخرف﴾** زجاج گفته است: زخرف یعنی زینت. و ابوعبیده گفته است: هر چه را نیکو کنی و بیارایی و باطل باشد زخرف است. **﴿ولتصغی﴾** «صغی إلی الشیء» به آن چیز متمایل شد. و أصغی نیز چنین است. در حدیث آمده است: (فأصغی إلیها الإناء). به معنی میل است. **﴿یقترفون﴾** اقترف به معنی کسب کرد و مرتکب شد می‌باشد و بیشتر در شر به‌کار می‌رود. قرف الذنب و اقترفه یعنی مرتکب آن شد. **﴿یخرصون﴾** دروغ می‌گویند. ازهری گفته است: در اصل به معنی ظن وگمان است.[۱] **﴿صغار﴾** خفت و خواری. **﴿یشرح﴾** می‌گشاید. شرح به معنی بسط و گسترش است. **﴿حرجا﴾** حرج یعنی شدت تنگنا. ابن قتیبه گفته است: حَرَج یعنی در تنگنا قرار گرفت و نجات‌دهنده‌ای نیافت.[۲]

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که ابوجهل محتویات شکمبه‌ی حیوان را به طرف پیامبر ﷺ انداخت. حضرت حمزه، که هنوز مسلمان نشده بود در حالی که از شکار برمی‌گشت باخبر شد، کمانش را در دست داشت و با عصبانیت رفت و ابوجهل را با کمان زد، ابوجهل گفت: مگر نمی‌بینی چه آورده است، ما را خیره سر و سفیه می‌داند و به خدایان ما ناسزا می‌گوید و با پدران ما مخالفت می‌کند. حضرت حمزه گفت: از شما خیره‌سرتر و سفیه‌تر کیست؟ سنگ‌ها را پرستش می‌کنید، پس گواهی می‌دهم که

۱ـ تهذیب اللغة ماده‌ی خرص.

۲ـ غریب القرآن ص ۱۶۰.

جز خدا معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. آنگاه آیه‌ی ﴿أو من كان ميتا فأحييناه...﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿ولو أننا نزلنا إليهم الملائكة وكلمّهم الموتى﴾ این بخش از آیه بیانگر دروغ مشرکین است درباره‌ی قسم‌های دروغشان. آنها قسم خوردند که اگر آیتی برایشان بیاورند ایمان می‌آورند؛ یعنی اگر ما حتی از آوردن یک آیه از درخواست‌های آنها کوتاهی نمی‌کردیم و فرشته‌ها را نزد آنان روانه می‌کردیم و مردگان را برایشان زنده می‌کردیم و درباره‌ی صدق حضرت محمد ﷺ با آنان صحبت می‌کردند، همان‌طور که خواسته بودند، ﴿وحشرنا عليهم كل شيء قبلاً﴾ و همه چیز را بر آنان جمع می‌کردیم و همه چیز را عیناً مشاهده می‌کردند، ﴿ما كانوا ليؤمنوا إلا أن يشاء الله﴾ اگر تمام آیات و نشانه‌هایی را که درخواست کرده بودند به آنها می‌دادیم، باز ایمان نمی‌آوردند مگر این‌که خدا بخواهد. منظور نومیدی از ایمان آنهاست. ﴿ولكن أكثرهم يجهلون﴾ اما اکثر آن مشرکین جاهل هستند و این مطلب را نمی‌دانند. طبری گفته است: یعنی نمی‌دانستند که کار در اختیار و مشیت و خواست خدا است، بلکه گمان می‌بردند ایمان و کفر به میل خود آنها است، هر وقت بخواهند ایمان می‌آورند و هر وقت بخواهند کافر می‌شوند. اما موضوع چنان نیست. موضوع در دست من است، هدایت هر کس را بخواهم، توفیقش می‌دهم و جز آن‌که من خفت و گمراهیش را خواسته‌ام، هیچ کس کافر نمی‌شود.[۲]

﴿وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الإنس والجن﴾ همان‌طور که مشرکین را دشمن تو قرار داده‌ایم که با تو به عداوت و مخالفت می‌پردازند، همچنان برای پیامبران قبل از تو نیز دشمنانی از انس و جن قرار داده بودیم پس تو هم بسان آنان صبور و شکیبا باش. ابن‌جوزی گفته است: همان‌طور که تو را با دشمنان آزمایش می‌کنیم پیامبران قبل از تو را

۱ـ اسباب النزول ص ۱۲۸.
۲ـ طبری ۱۲/ ۴۷.

نیز آزمایش کردیم، تا در مقابل صبر و استقامت آنان بر اذیت و آزار، اجر و پاداشی عظیم به آنان بدهیم.[۱] **﴿یوحی بعضهم إلی بعض﴾** گمراهی و شر را به یکدیگر القاء می‌کردند. **﴿زخرف القول غروراً﴾** گفتار آراسته و اباطیل مزین را به یکدیگر وسوسه و القاء می‌کردند تا انسان را فریب داده و آنها را گول بزنند. مقاتل گفته است: ابلیس شیاطینی را مأمور کرده است تا انسان‌ها را گمراه کنند. هر وقت شیطان انس به شیطان جن برخورد کند، یکی از آن دو به دیگری می‌گوید: من رفیق خود را چنین و چنان از راه به در برده‌ام، تو هم رفیقت را چنین و چنان گمراه کن. این امر در بین آنان رد و بدل می‌شود و آن را به یکدیگر وحی می‌کنند.[۲] **﴿ولو شاء ربك ما فعلوه﴾** اگر خدا می‌خواست آنها با پیامبران خود به دشمنی برنمی‌خاستند. اما حکمت خدا چنین آزمایشی را اقتضا کرده است. ابن‌کثیر گفته است: تمام اینها بر مبنای قضا و قدر و اراده و میل خدا صورت گرفته است که هر پیامبر دشمنی داشته باشد.[۳] **﴿فذرهم و ما یفترون﴾** آنها را با حیله و نیرنگ‌هایی که اندیشیده‌اند، به حال خود بگذار؛ چون خدا حافظ و یاور شماست و شما را بر آنان پیروز می‌کند. **﴿و لتصغی إلیه أفئدة الذین لایؤمنون بالآخرة﴾** بگذار قلوب کافران که آخرت را تصدیق نمی‌کنند، به چنان گفته‌ی آراسته رو آورد و مایل شود. **﴿و لیرضوه و لیقترفوا ما هم مقترفون﴾** بگذار به چنین باطلی راضی و دل خوش باشند و مرتکب گناهان بشوند. **﴿أفغیر الله أبتغی حکماً﴾** و به آنان بگو: آیا غیر از خدا قاضی دیگری را بجویم که در بین من و شما حکم بکند؟ ابوحیان گفته است: مشرکین قریش به پیامبر ﷺ گفتند: اگر مایلی یک نفر از علمای یهود و نصاری را در بین ما و خودت به عنوان داور تعیین کن که در مورد اخبار وارده درباره‌ی تو و رسالت تو که در کتاب‌هایشان آمده است

۱ـ زاد المسیر ۳/۱۰۸.

۲ـ تفسیر ابن الجوزی ۳/۱۰۹.

۳ـ ابوسعود ۲/۱۳۱.

ما را باخبر سازد، آنگاه آیه‌ی[1] ﴿و هو الذی أنزل إلیکم الکتاب مفصلاً﴾ نازل شد؛ یعنی همو است که قرآن را به واضحترین بیان برایتان نازل کرده که، در آن حق و باطل را به تفصیل آورده و هدایت و گمراهی را از هم جدا ساخته است. ﴿و الذین آتیناهم الکتاب یعلمون أنه منزل من ربك بالحق﴾ علمای یهود و نصاری به طور حق و یقین می دانند قرآن حق است؛ چون آنچه را تصدیق می‌کند که در نزد آنان است. ﴿فلا تکونن من الممترین﴾ از جمله‌ی شکاکان و مترددان مباش. ابوسعود گفته است: از باب تهییج و تحریک است. و بر اساس قولی خطاب به پیامبرﷺ بوده و منظور امت است.[2] ﴿و تمت کلمة ربك صدقاً و عدلاً﴾ کلام خدا در آنچه که خبر داده است صادق است و در قضا و قدر می‌باشد. ﴿لامبدل لکلماته﴾ حکم او تغییرپذیر و قضایش رد بشو نیست. ﴿و هو السمیع العلیم﴾ گفته‌ی بندگان را می‌شنود و به احوال آنها آگاه است. ﴿و إن تطع أکثر من فی الأرض یضلوك عن سبیل الله﴾ اگر از آن کفار که اکثریت اهل زمین را تشکیل می‌دهند اطاعت کنی، تو را از راه هدایت گمراه و منحرف می‌کنند. طبری گفته است: از این جهت گفته است: (بیشتر آنان که در زمین قرار دارند)؛ چون در آن موقع بیشتر آنها کافر و گمراه بودند؛ یعنی در آنچه از تو می‌خواهند از آنان اطاعت مکن؛ چون اگر از آنها اطاعت کنی تو هم بسان آنها راه را گم کرده و مانند آنها می‌شوی، آنها تو را به راه هدایت نمی‌خوانند که خود از آن خطا رفته‌اند.[3] ﴿إن یتبعون إلا الظن و إن هم إلا یخرصون﴾ در امر دین جز از گمان و اوهام پیروی نمی‌کنند، از پدران خود تقلید می‌کنند به این گمان که آنها بر حق بوده‌اند. و آنان جز جماعتی دروغگو چیزی نیستند. ﴿إن ربك هو أعلم بمن ضلّ عن سبیله و هو أعلم بالمهتدین﴾ ای محمد! خدایت به هر دو گروه، گروهی که راه هدایت را گم

۱ـ البحر المحیط ۴/۲۰۶.
۲ـ ابوسعود ۴/۲۷۴.
۳ـ طبری ۱۲/۶۴.

کرده و گروهی که راه حق و هدایت و درستی را پیش گرفته است آگاه می‌باشد. در البحر آمده است: این جمله‌ی خبری است و متضمن وعد و وعید است؛ چون این‌که خدا به گمراه و هدایت شده عالم است و از آنها خبر دارد، کنایه از مجازات آنها می‌باشد.[۱] ﴿فکلوا مما ذکر اسم الله علیه إن کنتم بآیاته مؤمنین﴾ اگر واقعاً و به حقیقت مؤمن هستید از آنچه ذبح کرده و نام خدا بر آن برده‌اید، بخورید. ابن‌عباس گفته است: مشرکین به مؤمنین می‌گفتند: شما به خیال خودتان خدا را می‌پرستید پس آنچه راکه خدا کشته است ـ منظورشان مردار بود ـ از آنچه خودتان می‌کشید بیشتر شایسته‌ی خوردن است، آنگاه این آیه نازل شد: ﴿و ما لکم ألا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه﴾ چه چیزی مانع آن است که آنچه خود ذبح کرده‌اید و اسم خدا را بر آن برده‌اید بخورید؟ ﴿و قد فصل لکم ما حرم علیکم إلا ما اضطررتم إلیه﴾ خدا حلال و حرام را برایتان بیان کرده و در آیه‌ی محرمات توضیح داده است چه چیزی بر شما حرام است از قبیل مردار و خون و غیره، مگر در حالت ناچاری و اضطرار که خود آن حرام را نیز برایتان حلال کرده است. پس چه شده است که به شبهاتی که توسط دشمنان کافر برانگیخته شده است گوش فرا می‌دهید؟ ﴿وإن کثیراً لیضلّون بأهوائهم بغیر علم﴾ بسی از کفار مجادله‌گر، با حلال کردن حرام و حرام کردن حلال بدون دلیل شرعی و صرفاً از راه هوی و هوس، مردم را از راه به در می‌برند و گمراه می‌کنند. ﴿إن ربك هو أعلم بالمعتدین﴾ خدایت به تجاوزگران آگاه‌تر است که بدون داشتن دلیل شرعی از کتاب و سنت، به حلال کردن و حرام کردن می‌پردازند. این بخش، وعید شدید و تهدید مؤکد را به تجاوزگران در بر دارد. ﴿و ذروا ظاهر الإثم و باطنه﴾ از گناهان ظاهر و نهان، آشکار و پنهان دوری جویید. مجاهد گفته است: یعنی نافرمانی نهانی و آشکار. و سدی گفته است: ظاهر آن عبارت است از زنا با زنان فاحشه

۱ـ البحر ۴/ ۲۱۰.

و باطن و نهان آن عبارت است از زنا با دوست دختر. **﴿إن الذین یکسبون الإثم سیجزون بما کانوا یقترفون﴾** آنان که مرتکب گناه و نافرمانی می‌شوند و کاری را انجام می‌دهند که خدا آن را حرام کرده است، در آخرت کیفر عملی را می‌یابند که مرتکب شده‌اند. **﴿و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه﴾** ای مؤمنان! چیزی را نخورید که برای غیر خدا ذبح شده است. یا اسم غیر خدا را بر آن خوانده باشند؛ مانند قربانی که برای بت‌ها ذبح می‌شود. **﴿و إنه لفسق﴾** خوردن آن معصیت و از راه خدا خارج شدن است. **﴿و إن الشیاطین لیوحون إلی أولیاءهم لیجادلوکم﴾** شیاطین در دل یاران مشرک و گمراه خود وسوسه می‌کنند تا با مؤمنان مجادله کنند و بگویند: از چیزی می‌خورید که خود آن را کشته‌اید اما از چیزی نمی‌خورید که خدا آن را کشته است؟ یعنی مردار را نمی‌خورید؟ **﴿و إن أطعتموهم إنکم لمشرکون﴾** اگر در مورد حلال دانستن حرام از آن مشرکان اطاعت و در مورد اباطیلشان آنها را یاری دهید، شما نیز همانند آنها مشرک خواهید شد. زمخشری گفته است: چون هرکس در دین خود از غیر خدا پیروی کند، مشرک است و برای خدا شریک قرار می‌دهد، و انسان بصیر و آگاه نباید از چیزی بخورد که اسم خدا بر آن خوانده نشده است؛ چون در این مورد سختگیری شدید است.[1] **﴿أو من کان میتا فأحییناه﴾** ابوحیان گفته است: بعد از این‌که ذکر مؤمنان و کافران گذشت، خدای متعال به صورت تمثیل مؤمن را به زنده‌ای تشبیه کرده است که دارای نور است و در آن به میل خود تصرف می‌کند، و کافر را به مرده‌ای تشبیه کرده است که در تاریکی گام برمی‌دارد و در ظلمت به سر می‌برد، تا فرق بین دو گروه متجلی گردد.[2] معنی آیه چنین است: آیا آن‌که به منزله‌ی مرده می‌باشد و چشم بصیرتش کور گشته و کافر و گمراه شده است، آنگاه خدا به وسیله‌ی ایمان قلبش را زنده کرده و به وسیله‌ی قرآن او را از گمراهی رهانیده

۱ـ کشاف ۲ / ۴۹.
۲ـ البحر المحیط ۴ / ۲۱۴.

است، ﴿و جعلنا له نوراً يمشي به في النـاس﴾ و در كنار اين هـدايت نـوری پـرفروغ و درخشان برايش مقرر نموديم كه به وسيله‌ی آن در اشياء بياندیشد و حق و باطل را از هم جدا سازد، ﴿كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها﴾ مانند فردی است كه در ظلمات كفر دست و پا می‌زند و نه مفری می‌يابد و نه راه خروجی؟ بيضاوی گفته است: اين مثل است برای فردی كه در گمراهی مستقر گشته و آن را به هيچ وجه رها نمی‌كند.[۱] ﴿كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون﴾ و همان‌طور كه اين يكی در تاريكی مـانده و دست و پا می‌زند، همچنان شرک و معاصی عملی را برای كافران مـزين و نـيكو جـلوه داديم. ﴿وكذلک جعلنا في كل قرية أكابر مجرميها ليمكروا فيها﴾ همان‌طور كه در مكه رؤسا وگردنكشانی قرار داديم تا در آن به حيله و نيرنگ بپردازند، همچنين در هر دهكده و محلی بزرگان وگردنكشان تبهكاری قرار داده‌ايم كه در آنجا به فساد و تبهكاری بپردازند. ابن جوزی گفته است: از اين جهت بزرگان و سردمداران هر قريه را تـبهكار قـرار داده است، كه آنها به سبب رياست و امكانات و نعمت‌هايی كه از آن برخوردارنـد بـه كـفر نزديكترند.[۲] ﴿و مايمكرون إلا بأنفسهم و ما يشعرون﴾ آنها نمی فهمند كه بار گناه و حيله و نيرنگشان را فقط خود به دوش می‌كشند. ﴿و إذا جاءتهم آية قالوا لن نؤمن حتى نؤتى مثل ما أوتي رسل الله﴾ وقتی برای آن مشركان دليل و برهان قاطع و درخشان دال بر صدق حضرت محمدﷺ آمد گفتند: تا معجزاتی مانند آنچه به پيامبران خدا داده شده است، به ما ارائه نشود رسالتش را تصديق نمی‌كنيم. در البحر آمده است: اين گفته را به طريق تحقير و استهزا بر زبان می‌آوردند. اگر آنها اهل يقين و صدق بودند و از انكار و عداوت دست برمی‌داشتند، از پيامبران خدا پيروی می‌كردند. و روايت شده است كه ابـوجهل گفت: بنی عبدمناف در شرف و بزرگواری با ما رقابت كرده و مزاحمت‌هايی را برايمان

۱ـ بيضاوی ص ۱۸۱.
۲ـ زاد المسير ۳/۱۱۷.

ایجاد کرده‌اند تا جایی که ما صورت اسبی را پیدا کرده‌ایم که به رهن و گرو گذاشته شده است. آنها می‌گویند: از ما پیامبر برخاسته و به او وحی می‌شود. به خدا ما به او راضی نمی‌شویم و از او پیروی نمی‌کنیم، مگر این‌که مانند او به ما هم وحی شود. آنگاه آیه‌ی[۱] ﴿الله أعلم حیث یجعل رسالته﴾ نازل شد، یعنی خدا می‌داند چه کسی شایسته و اهل رسالت است و به او می‌دهد، و رسالت را به فردی شایسته داده است که خود آن را برگزیده و او همانا محمد است، نه بزرگان مکه امثال ابوجهل و ولیدبن مغیره. ﴿سیصیب الذین أجرموا صغار عندالله و عذاب شدید بما کانوا یمکرون﴾ خفت و خواری دامنگیر آن تبهکار خواهد شد و در روز قیامت به سبب تکبر و حیله و نیرنگ مستمرشان عذاب و آزار سخت خواهند چشید. در بحر گفته است: ذلت و خواری را قبل از عذاب آورده است؛ چون آنها به خاطر طلب کسب عزت و بزرگی از پیروی حضرت رسولﷺ امتناع ورزیدند، پس اول با خفت و ذلت مواجه می‌شوند، آنگاه با عذاب سخت گرفتار می‌آیند.[۲] ﴿فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام﴾ هر کس خدا هدایتش را بخواهد، در قلبش نوری قرار می‌دهد که به سبب آن قلبش گشاد می‌شود و آن نشانه‌ی هدایت به اسلام است. ابن‌عباس گفته است: معنی آن این است که قلبش برای پذیرش توحید و ایمان گشوده و وسیع می‌گردد. وقتی درباره‌ی این آیه از حضرت رسولﷺ سؤال شد فرمود: وقتی نور هدایت وارد قلب شد گشوده و باز می‌گردد، گفتند: آیا علامتی دارد؟ فرمود: توجه به سرای ابدیت و دوری جستن از «دارالغرور» و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدنش، نشانه‌ی آن است.[۳] ﴿و من یرد أن یضله﴾ بدبختی و گمراهی هر کس را بخواهد، ﴿یجعل صدره ضیقا حرجا﴾ سینه‌اش را سخت تنگ می‌کند و گنجایش یک ذره

۱ـ البحر ۲۱۶/۴.
۲ـ البحر ۲۱۷/۴.
۳ـ الطبری ۱۰۰/۱۲.

هدایت را نخواهد داشت و ذره‌ای از ایمان به آن نفوذ نمی‌کند و راه نمی‌یابد. عطا گفته است: جای نفوذ خیر در آن قرار ندارد، ﴿**كأنّما يصّعّد في السماء**﴾ انگار در تلاش است به آسمان صعود کند، و به کاری غیرممکن مشغول شود. ابن جریر گفته است: این مثلی است که خدا آن را در شدت تنگی سینه و عدم وصول ایمان به قلب کافر آورده است و ایمان آوردن او همانند عدم امکان صعودش به آسمان می‌باشد؛ چون در توان او نیست. ﴿**كذلك يجعل الله الرجس على الذين لايؤمنون**﴾ همان‌طور که قلب کافر در نهایت تنگی قرار دارد، همان‌طور هم خدا عذاب و خواری را بر افرادی نازل می‌کند که به آیاتش باور ندارند. مجاهد گفته است: رجس یعنی هر آنچه خیری در آن نیست. و زجاج گفته است: رجس یعنی نفرین در دنیا و آزار در آخرت. ﴿**وهذا صراط ربك مستقيماً**﴾ این دینی که تو ای محمد بر آن هستی راه راست است و هیچ کژی و کاستی در آن نیست، پس آن را برگیر. ﴿**قد فصلنا الآيات لقوم يذّكّرون**﴾ دلایل و براهین را برای آنان که عقل و خرد را به‌کار می‌گیرند و می‌اندیشند بیان کردیم و به تفصیل آن را توضیح دادیم. ﴿**لهم دار السلام عند ربهم**﴾ آنان که به دلایل و آیات ایمان دارند و از آن پند و عبرت می‌گیرند و از آن سود می‌جویند، در پیشگاه خدا منزلگاه آسایش و ایمن و دور از هرگزندی دارند، که عبارت است از بهشت؛ یعنی مهمانسرا و جای پذیرایی خدا. ﴿**وهو وليهم بما كانوا يعملون**﴾ به عنوان پاداش اعمال صالحان، خدای متعال، حافظ و یاور و مؤید آنها است. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال از این جهت در اینجا از بهشت به منزلگاه آسایش (دار السلام) نام برده است، که آنان بر اثر برگرفتن صراط مستقیم، با پیروی از آثار پیامبران و راه آنان در امانند، پس همانطور که از کژی و پیچ و خم سالم بوده‌اند به منزلگاه مملو از سلامت و آسایش راه می‌یابند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿**ولو شاء ربك**﴾ پرداختن به وصف ربوبیت و اضافه‌ی آن به غیر پیامبر ﷺ ﴿**ربك**﴾ برای تشریف منزلت حضرت و مبالغه در محبت و تسلی‌خاطر اوست.

۲ـ ﴿فلاتکونن من الممترین﴾ به طریق تهییج و برانگیختن، خطاب به پیامبرﷺ است.
۳ـ ﴿و تمت کلمة ربك﴾ یعنی کلام و وحیش تمام شد، از اطلاق جزء قصد کل را کرده است.
۴ـ ﴿و ذروا ظاهر الإثم و باطنه﴾ در بین لفظ ظاهر و باطن طباق برقرار است.
۵ـ ﴿أومن کان میتا فأحییناه﴾ موت و حیات و نور و ظلمات همگی از باب استعاره‌اند، که موت را برای کفر و حیات را برای ایمان و همچنین نور را برای هدایت و ظلمات را برای گمراهی استعاره گرفته است.
۶ـ ﴿یشرح صدره للإسلام﴾ شرح کنایه از پذیرش حق و هدایتی است که پیامبرﷺ آن را آورده است. لفظ شرح و ضیق متضمن طباق است که از محسنات بدیعی است.

فواید: استعمال لفظ «حَکَم» از «حاکم» رساتر است و بیشتر بر رسوخ دلالت دارد؛ چون «حَکَم» فقط بر عادل و کسی که حکمیت را مکرراً انجام داده است، اطلاق می‌شود، به عکس حاکم.(۱)

یادآوری: امام فخر رازی گفته است: آیه‌ی ﴿و إن کثیراً لیضلون بأهوائهم بغیر علم﴾ بر این دلالت دارد که تقلید محض در دین حرام است؛ چون تقلید و پیروی کردن کورکورانه، پیروی کردن از روی هوی و هوس است وانگهی آیه به حرام بودنش دلالت دارد.(۲)

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یَا مَعْشَرَ ٱلْجِنِّ قَدِ ٱسْتَکْثَرْتُم مِنَ ٱلْإِنْسِ وَ قَالَ أَوْلِیَاؤُهُم مِنَ ٱلْإِنْسِ رَبَّنَا ٱسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا ٱلَّذِی أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ ٱلنَّارُ مَثْوَاکُمْ خَالِدِینَ

۱ـ محاسن التاویل ۶/ ۲۴۷۴.
۲ـ التفسیر الکبیر ۱۳/ ۱۶۷.

فِيهَا إِلاَّ مَا شَاءَ ٱللهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ ٱلظَّالِمِينَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ﴿۱۲۹﴾ يَا مَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَ غَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ
أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿۱۳۰﴾ ذٰلِكَ أَن لَمْ يَكُن رَبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا غَافِلُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَ لِكُلٍّ
دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۲﴾ وَ رَبُّكَ ٱلْغَنِيُّ ذُو ٱلرَّحْمَةِ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ
وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُم مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُم مِن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ﴿۱۳۳﴾ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ
وَ مَا أَنْتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿۱۳۴﴾ قُلْ يَا قَوْمِ ٱعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾
وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلْحَرْثِ وَ ٱلْأَنْعَامِ نَصِيباً فَقَالُوا هٰذَا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا
كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلاَ يَصِلُ إِلَى ٱللهِ وَ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱۳۶﴾
وَ كَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاَدِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ
وَلَوْ شَاءَ ٱللهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۷﴾ وَ قَالُوا هٰذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلاَّ
مَن نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ ٱسْمَ ٱللهِ عَلَيْهَا ٱفْتِرَاءً عَلَيْهِ
سَيَجْزِيهِم بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۸﴾ وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ ٱلْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَىٰ
أَزْوَاجِنَا وَ إِن يَكُن مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۹﴾ قَدْ خَسِرَ
ٱلَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلاَدَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ ٱللهُ ٱفْتِرَاءً عَلَى ٱللهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا
كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۴۰﴾﴾

***

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدای متعال یادآور شد که انسان‌ها دو گروه‌اند: هدایت شده و گمراه، به دنبال آن متذکر شد که خدا سینه‌ی بعضی را گشوده و قلبشان را منور کرده، در نتیجه ایمان آورده و به مسیر هدایت راه یافته‌اند، و بعضی از آنان از هوی و هوس خود پیروی کرده و تحت فرماندهی شیطان حرکت نموده

و گمراه و سرگردان گشته‌اند. در اینجا خاطرنشان ساخته است که در روز رستاخیز همه‌ی خلایق را برای محاسبه زنده نموده و جمع خواهد کرد. تا هر یک به پاداش یا کیفر عادلانه‌ی اعمالی که در این حیات از پیش فرستاده است، نایل آید.

معنی لغات: ﴿**مثواکم**﴾ مأوای شما. ثوی بالمکان یعنی در آن اقامت گزید. ﴿**یقصون**﴾ بازگو می‌کنند، قص الخبر یعنی آن را حکایت کرد. ﴿**ذرأ**﴾ خلق و ایجاد کرد. ﴿**الحرث**﴾ کشت و زرع. ﴿**لیردوهم**﴾ ارداء یعنی هلاک نمودن. ﴿**حجر**﴾ حجر یعنی حرام، در اصل به معنی منع است، عقل را از این جهت حجر می‌گویند که مانع قبایح می‌شود: ﴿**هل فی ذلك قسم لذی حجر**﴾. ﴿**سفها**﴾ ابلهی و احمقی و کم‌عقلی.

تفسیر: ﴿**و یوم یحشرهم جمیعاً**﴾ به یاد بیاور روزی را که خدا تمام ثقلین یعنی انس و جن را برای محاسبه جمع می‌کند و می‌گوید: ﴿**یا معشر الجن قد استکثرتم من الإنس**﴾ ای گروه جن! بسی از افراد انس را گمراه و منحرف کردید. ابن‌عباس گفته است: یعنی بسی از آنها را گمراه کردید، و این را به طریق توبیخ و سرزنش آورده است.﴿**و قال أولیاؤهم من الإنس ربنا استمتع بعضنا ببعض**﴾ افراد انس که از آنها اطاعت کرده‌اند می‌گویند: پروردگارا! بعضی از ما از بعضی دیگر بهره گرفتیم. بیضاوی گفته است: یعنی انس از جن سود جستند که آنها را به شهوات و هوس‌ها و پیامدهایش راهنمایی کردند. و جن از انس بهره گرفتند که از آنها اطاعت کرده و مقصود آنها را برآورده کردند.[1] ﴿**و بلغنا أجلنا الذی أجلت لنا**﴾ به مرگ و قبر رسیدیم، و به صورت درست محاسبه شدیم، و همین بیان از جانب آنها معذرت‌خواهی و اعتراف است[2] به آنچه مرتکب شده‌اند؛ از قبیل اطاعت از شیاطین و پیروی از هوی و هوس، و نیز ابراز تحسّر و تأسف است. ﴿**قال النار مثواکم**﴾ خدای متعال در رد آنها می‌گوید: مقام و منزلگاه شما همانا

۱ـ بیضاوی ص ۱۸۱. ۲ـ طبری ۱۱۸/۱۲.

آتش است. ﴿خالدین فیها إلا ماشاءالله﴾ برای همیشه در آتش خواهید ماند مگر مدت زمانی که خدا بخواهد. طبری گفته است: آن مدت عبارت است از مدت زمانی که بین حشر آنان و ورودشان به آتش ابدی قرار دارد. زمخشری گفته است: در عذاب آتش برای همیشه خواهند ماند جز آنچه که خدا بخواهد؛ یعنی جز مدتی که از عذاب آتش به عذاب زمهریر منتقل می‌شوند. روایت شده است که آنها به دره‌ای از زمهریر وارد می‌شوند، آنگاه صدای فریادشان بلند شده و درخواست می‌کنند آنها را به دوزخ بازگردانند.[۱] ﴿إن ربك حكيم عليم﴾ همانا پروردگارت در اعمال خود حکیم و کاراست و به اعمال بندگانش آگاه است. ﴿و كذلك نولّى بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون﴾ همان‌طور که انس و جن را از یکدیگر بهره‌مند کردیم، بعضی از ستمکاران را به سبب ارتکاب معاصی بر بعضی دیگر مسلط می‌کنیم. قرطبی گفته است: این برای ستمکار تهدید است که اگر از ظلمش دست نکشد ظالمی دیگر بر او چیره و مسلط می‌شود. ابن‌عباس گفته است: وقتی خدا از ملتی راضی باشد، بهترین آنها را ولی امر قرار می‌دهد. و هر وقت خدا از ملتی غضبناک باشد، شرورترین آنها را ولی امر قرار می‌دهد.[۲] از مالک‌بن دینار روایت شده است که در بعضی از کتب حکمت خوانده‌ام که خدای متعال می‌گوید: «منم مالک شاهان، دل‌های شاهان در قبضه‌ی قدرت من است. پس هرکس از من اطاعت کند شاه را بر او مایه‌ی رحمت قرار می‌دهم. و هرکس از من نافرمانی کند، شاه را وسیله‌ی زحمت و انتقام او قرار می‌دهم. بنابراین خود را به ناسزاگویی شاهان مشغول مکنید، بلکه توبه نمایید تا آنها را بر شما مهربان کنم».[۳] ﴿يا معشر الجن و الإنس ألم يأتكم رسل منكم يقصون عليكم آياتى﴾ این ندا نیز در روز قیامت شنیده می‌شود و استفهام آن برای

۱ـ کشاف ۲/ ۵۱.
۲ـ قرطبی ۷/ ۸۵.
۳ـ فخررازی ۱۳/ ۱۹۴.

توبیخ و سرزنش است. یعنی ای جماعت جن و انسان! مگر پیامبرانی نزد شما نیامدند و آیات پروردگارتان را بر شما نخواندند؟! ﴿و ینذرونکم لقاء یومکم هـذا﴾ و شـما را از عذاب سخت امروز نترساندند؟ ﴿قالو شهدنا علی أنفسنا﴾ جز اقرار و اعتراف چاره‌ای نیافتند، آنگاه گفتند: آری! خود گواهی می‌دهیم که پیامبرانت آمـدند و مـا را از عـذاب امروز ترساندند. ابن عطیه گفته است: این اقرار و اعتراف آنها است به کفر و خود اعتراف می‌کنند که مقصرند و مانند گفته‌ی ﴿قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا﴾ می‌باشد. ﴿و غرتهم الحیاة الدنیا﴾ دنیا و نعمت‌ها و آراستگی‌ها آنها را فریب داد. ﴿و شهدوا علی أنفسهم أنهم کانوا کافرین﴾ به کفر خود اعتراف کردند. بیضاوی گفته است: این ذم آنها را به خاطر سوء نظر و رأی نادرستشان می‌رساند؛ چون آنها به حیات دنیا و لذاید ناپایدار فریب خورده و مغرور شدند، و به طور کلی به آخرت پشت کردند، تا بـالاخره نـاچار شدند بر کفر خود گواهی بدهند و خود را به عذاب ابدی تسلیم نمایند. تا شنوندگان از دچار شدن به سرنوشت آنها برحذر باشند.[1] ﴿ذلك أن لم یکن ربك مهلك القری بظلم و أهلها غافلون﴾ از این جهت به چنان عملی از قبیل ارسال پیامبران و برحذر داشتن آنها از سرانجام زشتشان اقدام کردیم؛ چون خدایت عادل است و هیچ قومی را بـدون مبعوث کردن پیامبر نابود نکرده است. طبری گفته است: چون خدایت بدون یادآوری و تذکر به وسیله‌ی پیامبران و آیات و عبرت و پنـد، آنها را نابود نکرده اسـت، ای محمد! پیامبران را اعزام کردیم تا آیات و دلایل مرا بر آنان بخوانند و آنها را از روز معاد برحذر دارند و بترسانند.[2] ﴿و لکل درجات مما عملوا﴾ هر عاملی اعم از مطیع و نافرمان مطابق عملش منزلت و مقامی دارد که در آخرت به آن می‌رسد. اگـر عملش نیک باشد، پاداشش نیک است و اگر عملش بد باشد، پاداشش بد است. ابن جوزی گفته است: به این دلیل به درجات

۱ـ بیضاوی ص ۱۸۲.
۲ـ طبری ۱۲/ ۱۲۴.

موسوم گشته است که در ارتفاع و انحطاط مانند پله‌ها تفاوت دارند.[۱] ﴿و ما ربك بغافل عما يعملون﴾ خدا از اعمال بندگان غافل نیست و آن را فراموش نمی‌کند. در آن تهدید و وعید مقرر است. ﴿و ربك الغني﴾ خدایت از بندگان و عبادت آنها بی‌نیاز است. نه طاعت او را سودی می‌رساند و نه معصیت به او زیانی وارد می‌کند.﴿ذوالرحمة﴾ فضل و مهر و بخشش کامل دارد. ابن‌عباس گفته است: یعنی نسبت به دوستداران و اهل طاعتش رحمت دارد. و دیگران گفته‌اند: نسبت به تمام خلقش رحمت دارد، از جمله‌ی رحمتش این‌که انتقام از مخالفین را به تأخیر می‌اندازد. ابوسعود گفته است: این یادآوری در آن مقرر است که مطالب مذکور از قبیل ارسال پیامبران، برای او سودی در بر ندارد، بلکه به خاطر محبت و دلسوزی به بندگان است.[۲] ﴿إن يشأ يذهبكم﴾ ای عاصیان! اگر می‌خواست شما را به عذاب خانمان برانداز نابود می‌کرد. ﴿و يستخلف من بعدكم ما يشاء﴾ و خلقی دیگر می‌آورد که بیشتر از شما به امتثال امر و اطاعتش بپردازند. ﴿كما أنشأكم من ذرية قوم آخرين﴾ همان‌طور که شما را بعد از اقوامی دیگر که قبل از شما بودند، خلق کرده است. ابوحیان گفته است: آیه متضمن برحذر داشتن بندگان است از انتقام و قهر زودرس و نابود شدن از جانب خدا.[۳] ﴿إن ما توعدون لآت﴾ آنچه به شما وعده‌ی آمدنش داده می‌شود از قبیل آمدن روز رستاخیز، بدون تردید جامه‌ی عمل به خود می‌گیرد. ﴿و ما أنتم بمعجزين﴾ و شما از دایره‌ی قدرت و عقاب ما بیرون نخواهید شد هرچند به منظور فرار، بر پشت هر تیزپا یا اسب سرکشی سوار شوید. ﴿قل يا قوم اعملوا على مكانتكم﴾ ای محمد! به آنها بگو: بر دشمنی با من و کفرتان پایدار بمانید و هر عملی را که می‌خواهید انجام بدهید. در اینجا امر برای تهدید است، مانند گفته‌ی ﴿اعملوا ما شئتم﴾ هر چه دلتان

۱ـ ابن جوزی ۳/۱۲۶.
۲ـ ابوسعود ۲/۱۳۸.
۳ـ بحر ۴/۲۲۵.

می‌خواهد بکنید. ﴿إنی عامل﴾ من آن را انجام می‌دهم که خدایم دستورش را داده است و عبارت است از پایداری بر دینش. ﴿فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار﴾ بعداً خواهید فهمید که سرانجام نیک در منزلگاه آخرت از آن کیست، ما یا شما؟ ﴿إنه لایفلح الظالمون﴾ آنکه ستمگر است نه موفق می‌شود و نه به هدفش می‌رسد. زمخشری گفته است: آیه با پیش گرفتن مسلک لطیف، متضمن روش برحذر داشتن است، متضمن انصاف درگفتن و ادبی نیکو است، در ضمن شدت وعید را نشان می‌دهد، و با اطمینان و اعتماد بیان می‌دارد که برحذر دارنده حق است و برحذر شونده باطل.[1] ﴿و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الأنعام نصیبا﴾ مشرکین قریش از محصولات زراعی و دامی، برای خدا سهمی تعیین کرده‌اند و آن را بر فقرا و بینوایان انفاق می‌کنند. و برای شرکای خود نیز سهمی مقرر داشته‌اند که آن را بر پرده‌داران و خدمتگزاران کعبه خرج می‌کنند. ابن‌کثیر گفته است: این بیانگر ذم و توبیخ مشرکین از جانب خدا است. همان مشرکانی که بدعت و کفر و شرک را ابداع کرده و برای خدا که خالق همه چیز است شریک قرار داده‌اند. ﴿وجعلوا لله مما ذرأ﴾ از کشت و زرع و میوه‌جات و حیواناتی که خدا آنها را خلق کرده و بار آورده است، قسمت و سهمی تعیین کرده‌اند.[2] ﴿فقالوا هذا لله بزعمهم﴾ بر مبنای زعم و گمان خود و بدون دلیلی شرعی می‌گفتند: این سهم خدا است. در التسهیل آمده است: زعم را بیشتر برای دروغ به‌کار می‌برند.[3] ﴿و هذا لشرکائنا﴾ این هم سهم و قسمت خدایان و بت‌هایمان می‌باشد. ابن‌عباس گفته است: دشمنان خدا وقتی از زمین محصولی به دست می‌آوردند یا ثمری عایدشان می‌شد، قسمتی از آن را برای خدا قرار می‌دادند و قسمتی را برای بت‌ها. سهم بت‌ها را از محصول و ثمر نگه داشته و حساب می‌کردند، و

۱ـ کشاف ۲/ ۵۳.
۲ـ مختصرابن‌کثیر ۱/ ۶۲۲.
۳ـ التسهیل ۲/ ۲۲.

اگر چیزی از سهم خدا می‌افتاد آن را روی سهم بت‌ها می‌گذاشتند و می‌گفتند: خدا بی‌نیاز است و بت‌ها محتاجند.[1] از این رو گفت: ﴿فما كان لشركائهم فلايصل إلى الله﴾ آنچه به بت‌ها تعلق داشت چیزی از آن به خدا نمی‌رسید، ﴿و ما كان لله فهو يصل إلى شركائهم﴾ اما آنچه سهم خدا بود به بت‌هایشان می‌رسید. مجاهد گفته است: بر قسمتی از محصول نام خدا را می‌بردند و قسمتی نیز برای بت‌هایشان، اگر باد از سهم خدا چیزی را روی سهم بت‌ها می‌انداخت، آن را رها کرده، و آنچه را از سهم بت‌ها روی سهم خدا می‌انداخت، آن را باز می‌گرداندند، و اگر با قحطی و کمبود مواجه می‌شدند سهم خدا را می‌خوردند و سهم بت‌ها را نگه می‌داشتند. ﴿ساء ما يحكمون﴾ این حکم آنها امری زشت و ستمگرانه است. ﴿و كذلك زين لكثير من المشركين قتل أولادهم شركاؤهم﴾ شیاطین کشتن و زنده به گورکردن اولادشان را برایشان بیاراست. زنده به گور کردن و گردن زدن آنها در پیشگاه خدایان و یا زنده به گور کردن آنها را بیاراست همان‌گونه که تقسیم کردن قربانی در بین خدا و بت‌هایشان زا برای آنان بیاراست. زمخشری گفته است: در زمان جاهلیت مردم قسم می‌خوردند که اگر دارای فلان تعداد پسر بشوند یکی را سر می‌برند. عبدالمطلب چنان قسمی را یاد کرده بود.[2] ﴿ليردوهم﴾ تا با فریب و خدعه آنها را نابود کنند. ﴿و ليلبسوا عليهم دينهم﴾ تا دین اسماعیل را که بر آن بودند، برای آنان با خرافات درآمیزند. ﴿ولو شاء الله ما فعلوه﴾ اگر خدا می‌خواست، چنان عمل زشت و ناپسندی را نمی‌کردند. ﴿فذرهم و ما يفترون﴾ آنها را با دروغ و افترایی که برای خدا می‌سازند، به حال خودشان رها کن. این بیان به معنی تهدید و وعید است. ﴿قالوا هذه أنعام و حرث حجر﴾ این بخش از آیه به ذکر بعضی از زشتکاری‌ها و گناهانشان می‌پردازد، یعنی مشرکین می‌گفتند: این حیوانات و این زرع را به خدایان خود اختصاص داده، و برای غیر آنان

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ٦٢٢.

۲ـ کشاف ۲/ ۵۴.

حرام و ممنوع است. ﴿لایطعمها إلا من نشاء﴾ جز خدمتگزار بت‌ها و غیره کسی حق استفاده از آن را ندارد. ﴿بزعمهم﴾ یعنی به گمان باطل و بدون داشتن دلیل و برهان. ﴿و أنعام حرمت ظهورها﴾ یعنی سوار شدن بر آنها حرام شده است، مانند بحایر و سوائب و حوامی. ﴿و أنعام لایذکرون اسم الله علیها﴾ یعنی در وقت ذبح آنها اسم خدا را نمی‌آوردند بلکه نام بت‌ها را بر آن می‌خواندند. ﴿افتراء علیه﴾ از روی دروغ و افترا بستن بر خدا. ﴿سیجزیهم بما کانوا یفترون﴾ خدا در کیفر چنین افترایی آنها را مجازات خواهد کرد. و این تهدید و وعیدی سخت است. ﴿و قالوا ما فی بطون هذه الأنعام خالصة لذکورنا﴾ به نوعی دیگر از زشتکاری‌های آنها اشاره کرده است. یعنی می‌گفتند: هر چه در شکم این بحایر و سوائب است برای مذکران ما حلال است. ﴿و محرم علی أزواجنا﴾ و بر زنان ما حرام است، و نباید از آن بخورند. ﴿و إن یکن میتة فهم فیه شرکاء﴾ اگر چنین مولودی مرده به دنیا بیاید مذکر و مؤنث در آن مشترکند، ﴿سیجزیهم وصفهم﴾ در کیفر این وصف و حلال و حرام کردن دروغین از جانب آنها، خدا آنها را مجازات خواهد کرد. ﴿إنه حکیم علیم﴾ در کار خود حکیم و به خلق خود آگاه است. ﴿قد خسر الذین قتلوا أولادهم﴾ همانا آن ابلهانی که فرزندان خود را کشتند، زیانمند شدند. زمخشری گفته است: این آیه در رابطه با ربیعه و مضر و سایر طوایفی که دختران خود را از بیم اسارت و فقر، زنده به گور می‌کردند نازل شده است. ﴿سفها بغیر علم﴾ از روی نادانی و بی‌عقلی و جهالتشان به این‌که خدا روزی خود آنان و فرزندانشان را می‌دهد. ﴿و حرموا مارزقهم الله﴾ بحیره و سائبه و امثال آنها را بر خود حرام کردند. ﴿افتراء علی الله﴾ از روی دروغ و افترا بستن به خدا، ﴿قد ضلوا و ما کانوا مهتدین﴾ با ارتکاب اعمال زشت از راه راست منحرف گشته و در اصل نیز هدایت یافته نبودند؛ زیرا سیرتی بد داشتند و بد ذات بودند. از ابن‌عباس روایت شده است که گفته است: اگر دوست داری از نادانی اعراب باخبر شوی، آیات بعد از آیه‌ی یک‌صد و سی از سوره‌ی

انعام را بخوان: ﴿قد خسر الذين قتلوا أولادهم سفها بغير علم و حرموا مارزقهم الله افتراء على الله قد ضلوا و ماكانوا مهتدين﴾.(۱)

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿قد استکثرتم من الإنس﴾ در گمراه کردن انس و فریب دادن آنها، افراط کردید پس متضمن ایجاز حذف است. و همچنین ﴿استمتع بعضنا ببعض﴾ یعنی بهره‌برداری کردن بعضی از انس از بعضی از جن.

۲ـ ﴿النار مثواکم﴾ معرفه آوردن هر دو طرف برای افاده‌ی حصر است.

۳ـ ﴿ألم یأتکم رسل﴾ استفهام برای توبیخ و سرزنش است.

۴ـ ﴿و لکل﴾ یعنی لکل من العاملین، پس تنوین عوض از محذوف است.

۵ـ ﴿إن ما توعدون لآت﴾ صیغه‌ی استقبال. ﴿توعدون﴾ برای استمرار تجددی است و داخل شدن لام در جمله‌برای تأکید است؛ چون مخاطبان منکر زنده شدن بودند، لذا خبر را با دو ابزار تأکید مؤکد کرده است.

۶ـ ﴿ما رزقهم الله افتراء علی الله﴾ ظاهر آوردن اسم جلاله (الله) در موضع اضمار برای نشان دادن کمال نافرمانی و گمراهی آنان است. ابوسعود این را گفته است.(۲)

فواید: اول؛ سیوطی در اکلیل گفته است: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و کذلك نولی بعض الظالمین بعضاً﴾، همین معنی در حدیث نیز وارد شده است: (هر طور که باشید بر شما حکومت می‌شود).(۳) و فضیل‌بن عیاض گفته است: وقتی دیدی ظالمی از ظالمی دیگر انتقام می‌گیرد توقف کن و با تعجب بنگر.

دوم؛ بنا به نظر جمهور پیامبران از انس بوده‌اند و از جن پیامبری مبعوث نشده است و آیه‌ی ﴿ألم یأتکم رسل منکم﴾ از باب تغلیب است، مانند ﴿یخرج منهما اللؤلؤ

۱ـ مختصرابن‌کثیر ۱/ ٦٢۴. ۲ـ ابوسعود ۲/ ۱۴۱.

۳ـ محاسن التاویل قاسمی ٦/ ۲۵۰۵.

والمرجان﴾؛ چون لؤلؤ و مرجان فقط از دریای شور خارج می‌شوند نه از دریای شیرین.

سوم؛ قرطبی در تفسیر خود آورده است که یکی از یاران پیامبرﷺ همیشه پریشان و افسرده بود و پیامبرﷺ از او پرسید چرا افسرده‌ای؟ گفت: یا رسول‌الله! در عهد جاهلیت مرتکب گناهی شده‌ام، هر چند مسلمان شده‌ام اما می‌ترسم خدا آن را نبخشاید، فرمود: گناهت را به من بگو: گفت: من از جمله افرادی بودم که دختران خود را به قتل می‌رساندند، دارای دختری شدم، زنم از من التماس کرد او را نکشم، آن را گذاشتم تا این‌که بزرگ شد و یکی از زیباترین زنان شد، از او خواستگاری کردند، اما غیرت در قلبم رخنه کرد، نتوانستم تحمل کنم او را شوهر بدهم، یا او را در منزل بدون شوهر بگذارم. به زنم گفتم می‌خواهم نزد خویشاوندانم بروم، دختر را با من بفرست، از این امر مسرور شد، و او را با لباس و زیور آراست، از من قول و تعهد گرفت که به او خیانت نکنم. او را به سر دهانه‌ی چاهی بردم و چاه را نگاه کردم، فهمید که می‌خواهم او را به چاه بیندازم، دست به دامنم گرفت و گریست، دلم به رحم آمد، سپس چاه را نگاه کردم، حمیت بر من مستولی شد و شیطان بر من غلبه کرد. او را به پشت در چاه انداختم، و ایستادم تا صدایش قطع شد و برگشتم. از این داستان پیامبرﷺ و یارانش گریه را سر دادند و فرمود: اگر به سبب گناه زمان جاهلیت کسی را کیفر داده بودم تو را کیفر می‌دادم.(۱)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَٱلنَّخْلَ وَٱلزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُتَشَابِهاً وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿۱۴۱﴾ وَمِنَ ٱلْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشاً كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

۱ـ قرطبی ۹۷/۷.

خُطُوَاتِ ٱلشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٤٢﴾ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ ٱلضَّأْنِ ٱثْنَيْنِ وَ مِنَ ٱلْمَعْزِ ٱثْنَيْنِ قُلْ
ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾ وَ مِنَ ٱلْإِبِلِ ٱثْنَيْنِ وَ مِنَ ٱلْبَقَرِ
ٱثْنَيْنِ قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ ٱللهُ بِهٰذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ
عَلَى ٱللهِ كَذِباً لِيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ ٱللهَ لَايَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾ قُل لَاأَجِدُ فِيمَا
أُوحِىَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ
رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللهِ بِهِ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٥﴾ وَ عَلَى
ٱلَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍ وَ مِنَ ٱلْبَقَرِ وَ ٱلْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلاَّ مَا حَمَلَتْ
ظُهُورُهُمَا أَوِ ٱلْحَوَايَا أَوْ مَا ٱخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٤٦﴾ فَإِن كَذَّبُوكَ
فَقُل رَبُّكُمْ ذُورَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ لاَيُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾ سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ
شَاءَ ٱللهُ مَاأَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ كَذٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا
بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِندَكُم مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ ٱلظَّنَّ وَ إِنْ أَنتُمْ إِلاَّ تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾
قُلْ فَلِلّٰهِ ٱلْحُجَّةُ ٱلْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾ قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ ٱلَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ ٱللهَ
حَرَّمَ هٰذَا فَإِن شَهِدُوا فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لاَتَتَّبِعْ أَهْوَاءَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ ٱلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ
بِالآخِرَةِ وَ هُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان درباره‌ی مشرکین مطالبی را بیان کرد، آنها بعضی از روزی خدادادی را حرام کردند و خدا قسمتی از زشتکاری‌ها و جرایم آنها را بازگفت و منت چندین نوع روزی را بر آنان نهاد که بدون اجازه‌ی خدا و به دروغ و ساختگی در آن تصرف کردند. پشت سر آن چسبیدن آنها را به شرک و عدم‌اعتقاد آنها را به قضا و قدر بیان کرد که این هم از جمله دروغ و افترا بستن آنان به زبان خدا بود.

معنی لغات: ﴿**معروشات**﴾ بلند شده و بر چهار پایه قرار گرفته. ﴿**حصاده**﴾ حصاد: گرد آوری ثمر، مانند درو. ﴿**حمولة**﴾ حموله اشتری است که بار سنگین بر دوش دارد. ﴿**فرشا**﴾ شترهای کوچک که صلاحیت باربری را ندارند؛ مانند فصلان و عجاجیل. و زجاج گفته است: فرش یعنی بچه شتر، شاعر گفته است:

أورثنی حمولة و فرشا   أمشّها فی کل یوم مشّا

«شتر و بچه شتری برایم به ارث گذاشت که هر روز شتر می‌دوشم».

﴿**الحوایا**﴾ واحدی می‌گوید: جای پشگل و سرگین است و مفرد آن حاویه و حویّه است. بنا به قولی دیگر حوایا عبارت است از روده‌های حاوی پیه، و چون شکم آن را در برمی‌گیرد، حوایا نامیده شد. ﴿**هلم**﴾ بیایید. ﴿**یعدلون**﴾ برایش شریک و همسان قرار می‌دهند.

تفسیر: ﴿**و هو الذی أنشأ جنّات معروشات و غیر معروشات**﴾ او خدایی است که نعمت‌های گوناگونی را به شما ارزانی داشته است تا فقط او را پرستش نمایید، باغ‌های انگور را برای شما پدید آورد که برخی از آن به اطراف درختان دور و بر خود می‌پیچند و از آنها بالا می‌روند و بر روی داربست‌ها قرار می‌گیرند و گونه‌ای دیگر از درختان انگور بر روی زمین دراز کشیده و روی داربست و پایه‌ای قرار نمی‌گیرند. ﴿**و النخل و الزرع مختلفا أکله**﴾ و برای شما درخت خرما را خلق نموده که هم میوه است و هم قوت. و کشت و زرع‌های گوناگونی را برای شما پدید آورد که رنگ و بو و مزّه و حجم با هم متفاوت بوده و به عنوان قوت از آنها استفاده می‌کنید. ﴿**و الزیتون و الرمان متشابها و غیر متشابه**﴾ و زیتون و انار را برای شما آفریده است که در رنگ و شکل با هم شباهت دارند اما در طعم و مزّه شبیه نیستند. ﴿**کلوا من ثمره إذا أثمر**﴾ ای مردم! هنگامی که رسیدند، از هر کدام از این میوه‌ها بخورید. ﴿**و آتوا حقّه یوم حصاده**﴾ و در روز درو و برداشت آنها به فقیران بدهید از آنچه که خود آن را می‌پسندید. ابن‌عباس گفته است:

یعنی روزی که این میوه‌ها و حبوبات وزن می‌شوند، زکات شرعی آنها را بپردازید.[1] ﴿و لاتسرفوا إنه لایحب المسرفین﴾ در خوردن اسراف نکنید؛ چرا که به عقل و جسم شما آسیب می‌رسد. طبری گفته است: آنچه که من می‌پسندم همان نظر «عطاء» است که می‌گوید: نهی از اسراف در تمام زمینه‌ها است.[2] ﴿و من الأنعام حمولة و فرشاً﴾ و از میان حیوانات چهارپایانی (شتر، گاو، بز و گوسفند) را برای شما آفرید که برخی از آنها بار می‌برند و برخی دیگر که ذبح می‌شوند و به هنگام ذبح آنها را بر طرفی می‌خوابانید و آنها را سر می‌برید. ابن اسلم گفته است: «حموله» حیوانی است که برای سواری از آن استفاده می‌شود و «فرش» حیوانی است که گوشت آن خورده شده و شیرش دوشیده می‌شود. ﴿کلوا مما رزقکم الله﴾ بخورید از میوه‌ها و کشت و زراعتتان و نیز از چهارپایان؛ چرا که خداوند تمامی آنها را رزق شما قرار داده است. ﴿و لاتتبعوا خطوات الشیطان﴾ در امر «تحریم» و «تحلیل» همانند جاهلان از راه شیطان و اوامر و دستورات او پیروی نکنید. ﴿إنه لکم عدوّ مبین﴾ همانا شیطان با انسان عداوت آشکاری دارد، پس از کید و توطئه‌های او بر حذر باشید. ﴿ثمانیة أزواج من الضأن اثنین و من المعز اثنین﴾ از میان چهارپایان هشت جفت را بیافرید و خوردن تمام آنها را برای شما حلال کرد، از گوسفند نر و ماده آفرید و همچنین از بز. قرطبی گفته است: یعنی هشت نوع را بیافرید و در نزد عرب برای این‌که هر کدام از این هشت نوع زوج نامیده شوند، به فرد دیگری نیازمندند، پس، زوج بر نر و ماده اطلاق می‌شود و زوجین «ضأن» عبارتند از «کبش» و «نعجة»، و زوجین «معز» عبارتند از «تیس» و «عنز». ﴿قل ءآلذکرین حرّم أم الأنثیین﴾ این بخش از آیه در واقع به مثابه‌ی انکار عملی است که آنها انجام می‌دادند و آن عبارت بود از تحریم آنچه که خدا آن را حلال کرده بود؛ یعنی ای محمد! با لحنی آکنده از توبیخ و سرزنش به آنها

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ۶۲۴.

۲ـ طبری ۱۲/ ۱۷۶.

بگو: آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده است یا ماده‌های آنها را؟ ﴿أمّا اشتملت علیه أرحام الأنثیین﴾ یا این‌که آنچه که ماده‌ها در شکم دارند؟ ﴿نبئونی بعلم إن کنتم صادقین﴾ این بخش از آیه بیانگر توبیخ و ناتوان جلوه دادن آنها است؛ یعنی اگر راست می‌گویید که خدا آنها را تحریم کرده است، به طور واضح امر و فرمان خدا را برای من بازگویید، زبانتان لال نشود و به خدا دروغ نبندید. ﴿و من الإبل اثنین و من البقر اثنین﴾ و از شتر، نر و ماده، «جمل» و «ناقة» و از گاو، نر و ماده، «بقره» و «جاموس» را بیافرید. ﴿قل ءآلذکرین حرّم أم الأنثیین أمّا اشتملت علیه أرحام الأنثیین﴾ به منظور سرزنش و ملامت آنان، عبارت را تکرار کرده است. ابوسعود گفته است: مقصود این است که خداوند متعال این مسأله را انکار می‌کند که چیزی را از این چهار نوع بر آنان حرام کرده باشد و می‌خواهد دروغ آنها را به اثبات برساند؛ چرا که آنها یک بار جنس ماده راتحریم می‌کردند و بار دیگر جنس نر را و گاهی اوقات نیز فرزندان آنها را تحریم می‌کردند.[1] ﴿أم کنتم شهداء إذ وصّاکم الله بهذا﴾ این قسمت از آیه نیز بیانگر توبیخ بیشتر آنان است؛ یعنی آیا زمانی که خدا شما را به این تحریم وصیت نمود، حضور داشتید؟ این از باب تهکم و استهزا می‌باشد. ﴿فمن أظلم ممن افتری علی الله کذبا لیضلّ الناس بغیر علم﴾ هیچ احدی ستمگرتر از آن کس نیست که بر زبان خدا دروغ می‌بندد و بدون هیچ دلیل و برهانی تحریم چیزهایی را به خدا نسبت می‌دهد که او آن را حرام نکرده است. ﴿إن الله لایهدی القوم الظالمین﴾ این بخش از آیه شامل هر ظالم و ستمگری می‌شود. سپس خداوند متعال به رسول خویش دستور داد که آن‌چه را خداوند حرام کرده است برای آنان بیان کند: ﴿قل لا أجد فیما أوحی إلیّ محرّما علی طاعم یطعمه إلاّ أن یکون میتة أو دماً مسفحوحاً أو لحم خنزیر فإنه رجس﴾ ای محمد! به کفار مکه بگو: در قرآنی که خدا به من وحی کرده است چیزی را نمی‌یابم

۱ـ ابوسعود ۲ / ۱۴۲.

که بر انسان حرام شده باشد مگر آنکه مردار یا خون جاریِ ریخته شده یا گوشت خوک باشد که همه نجس و ناپاک هستند، به ویژه خوک که از نجاست‌ها تغذیه می‌کند. **﴿أو فسقا أهلّ لغير الله به﴾** یا این‌که آن حیوان سر بریده شده به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده باشد مانند آنچه که بر «نُصُب» ذبح می‌شد. و به خاطر مبالغه «فسق» نامیده شده است؛ چرا که نام بت‌ها بر آن برده می‌شد. **﴿فمن اضطرّ غير باغ و لاعاد فإنّ ربك غفور رحيم﴾** کسی که در تنگنا قرار گیرد و ناچار شود یکی از محرّمات مذکور را بخورد، آن هم به اندازه‌ای که مرگ را از وی دور کند، ایرادی ندارد و خداوند در این موارد با بندگانش رحیم و مهربان است. سپس خداوند متعال بیان می‌کند که آنچه بر یهود حرام کرده بود به سبب تجاوزگری و عصیان آنها بود و فرمود: **﴿و على الذين هادوا حرّمنا كلّ ذى ظفر﴾** و بر یهودیان حرام کردیم هر حیوانی را که ناخن داشت. ابن‌عباس می‌گوید: حیواناتی که بر آنها حرام شده بود، عبارت بودند از صاحبان سُم، از قبیل شتر و شترمرغ و نیز حیواناتی که انگشت ندارند از قبیل اردک و غاز.[1] **﴿و من البقر و الغنم حرّمنا عليهم شحومهما﴾** و حرام گرداندیم بر آنها خوردن گوشت و پیه‌ی گاو و گوسفند. **﴿إلا ما حملت ظهورهما﴾** مگر گوشت و پیه‌ای که بر پشت اینها قرار دارد. **﴿أوما اختلط بعظم﴾** یا چربی و گوشتی که آمیزه‌ی استخوان گردیده است، مانند چربی دنبه که آن برایشان جایز و حلال بود. **﴿ذلك جزيناهم ببغيهم و إنا لصادقون﴾** آنچه که بر آنها حرام شد به سبب ستم و تجاوزگری آنان بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، از قبیل کشتن پیامبران و خوردن ربا و حلال دانستن اموال مردم، و ما ای محمد! در آنچه که برای تو گفتیم، صادق و راستگو هستیم. در این بخش از آیه به طور کنایه بیانگر کذب و دروغ آنهایی است که چیزهایی را تحریم کرده بودند که خدا آن را حرام نکرده بود. و نیز بیانگر

۱ـ البحر المحيط ۲۴۳/۴.

کذب یهود است. ﴿فإن کذبوك فقل ربکم ذورحمة واسعة﴾ ای محمد! اگر یهود شما را در رابطه با آنچه آورده‌ای تکذیب کردند، با ابراز تعجب از حال آنها بگو: پروردگار شما رحمت وسیعی دارد؛ چراکه با وجود جنایات بزرگی که مرتکب می‌شوید، در عقاب و عذاب شما تعجیل نمی‌کند. نویسنده‌ی «البحر» می‌گوید: این از قبیل آن است که به هنگام مشاهده کردن گناهی بسیار بزرگ بگویی: خدا چقدر با حوصله است! و منظور شما این است که خداوند در مهلت دادن به گناهکار بسیار حلیم و باحوصله است.(۱) سپس به دنبال ذکر رحمت وسیعش از تهدید شدید سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿و لایردّ بأسه عن القوم المجرمین﴾ فریب رحمت وسیع خدا را نخورید؛ چراکه عذاب و عقاب او حتماً دامن آنهایی را خواهد گرفت که مرتکب گناه شده و کارهای زشت و ناپسند انجام دادند، خداوند هرچند بسیار مهربان است اما عذاب شدیدی نیز دارد. در این آیه ترغیب و ترهیب وجود دارد، تا گناهکار از رحمت و مغفرت خدا ناامید نگردد و عصیانگر و تجاوزگر نیز فریب رحمت خدا را نخورد. ﴿سیقول الذین أشرکوا لو شاء الله ما أشرکنا ولا آباؤنا ولا حرّمنا من شیء﴾ مشرکین عرب خواهند گفت: اگر خدا اراده می‌کرد نه ما و نه پدرانمان کافر و مشرک نمی‌شدیم. منظور آنان این است که مشرک شدن ما به اراده‌ی خدا بوده است و آنچه راکه ما تحریم نمودیم نیز به خواست خدا بوده است و اگر خدا می‌خواست ما آن را انجام نمی‌دادیم. و این‌گونه عمل خود را توجیه می‌کردند. همان‌گونه که اگر به شخص گناهکاری بگویی: از این گناهکاری و نافرمانی دست بردار، در جواب می‌گوید: این تقدیر خدا است و هیچ راه فراری از آن وجود ندارد. البته این دلیل و توجیه قابل قبولی برای ارتکاب گناه نیست؛ چراکه آنها مکلّف هستند کار نیک را انجام بدهند و از زشتی‌ها و قبایح دست بردارند. آنچه که آنها می‌گفتند در واقع یک

۱ـ البحر المحیط ۴/۲۴۶.

دیدگاه جبری است که فقط سفیهان و نادانان در موقعی که در تنگنا قرار می‌گیرند به آن استدلال می‌کنند. ﴿کذلك کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا﴾ همچنین کسانی که قبل از این مشرکان بودند، اینچنین دلیل‌تراشی می‌کردند و حق را تکذیب می‌نمودند، تا این‌که عذاب ما را چشیدند. ﴿قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا﴾ استفهام برای انکار است و مراد از آن تهکّم و استهزا است؛ یعنی به آنان بگو: آیا حجّت و برهانی بر صدق خود دارید که آن را برای ما بیان کنید؟ ﴿إن تتبعون إلا الظن و إن أنتم إلا تخرصون﴾ در این زمینه فقط از ظن و گمانِ و خیالات پیروی می‌کنید و در واقع بر زبان خدا دروغ می‌بندید. ﴿قل فللّٰه الحجة البالغة فلو شاء لهداکم أجمعین﴾ به آنها بگو: اگر شما حجت و دلیلی ندارید، خداوند حجّت و برهان بسیار واضح و آشکاری دارد که در ظهور و وضوح به اوج خود رسیده و هر منکری را قانع می‌سازد. و اگر خدا می‌خواست، همه‌ی شما را به راه دین هدایت می‌کرد، اما در این زمینه به مردم اختیار داده است تا در نهایت اختیار و بدون اجبار، ایمان یا کفر را برگزینند. ﴿و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر﴾. ﴿قل هلمّ شهداءکم الذین یشهدون أنّ الله حرّم هذا﴾ ای محمد! به آنها بگو: گواهانی را حاضر کنند که شهادت بدهند آنها راست می‌گویند و خداوند این چیزها را - بحیره و سائبه و ... - حرام کرده است. ﴿فإن شهدوا فلا تشهد معهم﴾ اگر حاضر شدند و در شهادتشان دروغ گفتند، شما همانند آنان گواهی نده و آنها را تصدیق مکن؛ چرا که ادعای آنان دروغ محض است. ﴿و لاتتبع أهواء الذین کذّبوا بآیاتنا و الذین لایؤمنون بالآخرة﴾ از هوی و هوس کسانی پیروی مکن که آیات خدا را تکذیب می‌کنند و به روز قیامت باور ندارند. ﴿و هم بربهم یعدلون﴾ و آنان برای خدا شریک قایل می‌شوند و بت‌پرست هستند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿حمولة و فرشاً﴾ در بین «حموله» و «فرش» طباق وجود دارد؛ چرا که «حموله» عبارت است از شتر بزرگی که توانایی حمل بار را دارد، و «فرش» عبارت

است از حیوان کوچکی که قدش از زمین زیاد فاصله نگرفته است و همچون فرشی می‌ماند که بر زمین گسترانده می‌شود.

۲ـ ﴿خطوات الشیطان﴾ این یک نوع استعاره‌ی لطیف است و به طور واضح و آشکار انسان را از اطاعت از شیطان و همراه شدن با او برحذر می‌دارد.[۱]

۳ـ ﴿غفور رحیم﴾ از صیغه‌های مبالغه می‌باشند؛ یعنی بسیار بخشاینده و مهربان است.

۴ـ ﴿ربکم ذو رحمة واسعة و لا یرد بأسه عن القوم المجرمین﴾ بخش اول به صورت جمله‌ی اسمیه آمده است؛ چرا که جمله‌ی اسمیه در زمینه‌ی خبر دادن از جمله‌ی فعلیه بلیغ‌تر است، پس با رحمت بی‌کران خدا مناسبت بیشتری دارد. و قسمت دوم به صورت جمله‌ی فعلیه آمده است: ﴿لا یرد﴾، تا خبر دادن از این دو وصف یعنی «رحیم بودن» و «دارای عذاب شدید بودن» یکسان نباشد، در حالی که رحمت خدا بسیار وسیع‌تر از قهر و غضب اوست.[۲]

فواید: این گفته‌ی خداوند: ﴿قل لا أجد فیما أوحی إلیّ محرماً﴾ بیانگر آن است که «تحریم» فقط از راه وحی صورت می‌گیرد نه از راه هوی و هوس، و فقط خداوند قانونگذار است، و پیامبر فقط قانون خدا را ابلاغ می‌کند: ﴿و ما ینطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی﴾.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ أَحْسَاناً وَ لاَتَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُم مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لاَتَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا

۱ـ تلخیص البیان ص ۱۱.

۲ـ البحر المحیط ۴/۲۴۶.

بَطَنَ وَ لاتَقْتُلُوا ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللهُ إِلاَّ بِٱلْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾ وَ لاتَقْرَبُوا
مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلاَّ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا ٱلْكَيْلَ وَ ٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِ لانُكَلِّفُ
نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَاقُرْبَىٰ وَ بِعَهْدِ ٱللهِ أَوْفُوا ذٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾ وَ أَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَٱتَّبِعُوهُ وَ لاتَتَّبِعُوا ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ
ذٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ تَمَاماً عَلَى ٱلَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلاً
لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُم تُرْحَمُونَ ﴿١٥٤﴾ وَ هٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَٱتَّبِعُوهُ وَ ٱتَّقُوا
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾ أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ ٱلْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَ إِن كُنَّا عَن
دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ﴿١٥٦﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا ٱلْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُم بَيِّنَةٌ
مِن رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ ٱللهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي ٱلَّذِينَ
يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلاَئِكَةُ
أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لايَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً قُلِ ٱنتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ
وَ كَانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى ٱللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾ مَن جَاءَ
بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَن جَاءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلاَ يُجْزَىٰ إِلاَّ مِثْلَهَا وَ هُمْ لايُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلْ إِنَّنِي
هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾
قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لاشَرِيكَ لَهُ وَ بِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا
أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ قُلْ أَغَيْرَ ٱللهِ أَبْغِي رَبّاً وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لاتَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَيْهَا وَ
لاتَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي
جَعَلَكُمْ خَلاَئِفَ ٱلْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ
سَرِيعُ ٱلْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از آنکه خداوند بیان نمود که کفار از روی ظن و گمان و دروغ بستن بر زبان خدا چیزهایی را حرام کردند، و نیز به ذکر چیزهایی پرداخت که برای مردم مباح کرده است از قبیل حبوبات و میوه‌جات و انواع و اقسام حیوانات، در اینجا به ذکر چیزهایی پرداخت که به خاطر مضر بودنشان آنها را حرام کرده است. و به ذکر وصایای دهگانه‌ای پرداخت که تمام شریعت‌های آسمانی بر آن اتفاق دارند و سعادت و خوشبختی بشریت را در پی دارند.

معنی لغات: ﴿**أتل**﴾ می‌خوانم. بازگو می‌کنم. ﴿**إملاق**﴾ فقر. گفته می‌شود: أملق الرجل، یعنی فقیر شد. ﴿**أشدّه**﴾ قوّتش را؛ یعنی رسیدن به سن نکاح و رشد. أشدّ جمع است و مفرد ندارد. ﴿**بالقسط**﴾ با عدالت و بدون کم و کاستی. ﴿**السُّبُل**﴾ جمع سبیل است و به معنی راه می‌باشد. ﴿**شیعا**﴾ گروه‌ها و دسته‌ها، مفرد آن شیعه است که به معنی فرقه می‌باشد. تتشیّع یعنی برای مذهب خود تعصب دارد. ﴿**قیماً**﴾ مستقیم، راست و درست و بدون کجی. ﴿**نسکی**﴾ نُسک جمع نسیکه است و به معنی حیوانی است که سر بریده می‌شود. زجاج می‌گوید: نسکی یعنی عبادتم. و ناسک نیز از همین ماده است که به معنی کسی است که از طریق عبادت خود را به خدا نزدیک می‌کند.(۱)

تفسیر: ﴿**قل تعالوا أتل ما حرّم ربکم علیکم**﴾ ای محمد! به آنها بگو: بیایید تا از روی یقین بر شما بخوانم آنچه را که خدا بر شما حرام کرده است. ﴿**ألا تشرکوا به شیئاً**﴾ هیچ‌چیز دیگری را همراه با او عبادت نکنید. ﴿**و بالوالدین إحساناً**﴾ با والدین به نیکی رفتار کنید. این مطلب نیز در ضمن محرّمات ذکر شده است؛ چرا که امر کردن به چیزی در واقع به منزله‌ی نهی کردن از ضدّ آن است، مثل این است که بگوید: و در مقابل پدر و مادر اسائه‌ی ادب نکنید. ابوسعود می‌گوید: سرّ این امر این است که فقط ترک

۱- تفسیر قرطبی ۱۵۲/۷.

اسائه‌ی ادب در مقابل پدر و مادر برای جبران حقوقی که بر گردن فرزندشان دارند، کافی نیست.[۱] ﴿و لاتقتلوا أولادکم من إملاق﴾ فرزندان خود را از بیم بینوایی و فقر مکشید. ابن‌جوزی گفته است: منظور زنده به گور کردن دختران است از ترس فقر.[۲] ﴿نحن نرزقکم و إیّاهم﴾ روزی شما و آنها بر ماست، که خدا روزی دهنده‌ی بندگان است. ﴿و لاتقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن﴾ به گناهان کبیره، آشکارا و پنهان نزدیک نشوید. ابن‌عباس گفته است: در عهد جاهلیت، زنای پنهانی را زشت نمی‌پنداشتند، فقط زنای آشکار را تقبیح می‌کردند، اما خدا نهان و آشکار آن را حرام کرد.[۳] ﴿و لاتقتلوا النفس التی حرم الله إلا بالحق﴾ انسان بی‌گناه که خدا قتل آن را حرام کرده است نکشید، مگر این‌که برای قتلش موجبی باشد. پیامبر ﷺ آن را تفسیر کرده و فرموده است: جز با تحقق سه عامل ریختن خون انسان مسلمان حلال نیست: زناکار محصن، نفس در مقابل نفس و مرتد شدن و جدا گشتن از جماعت. ﴿ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون﴾ خدای متعال حفظ و صیانت مطلب ذکر شده را به شما توصیه و امر مؤکد را درباره‌ی آن به شما کرده است، شاید با عقل خود به فواید و منافع این تکالیف در دنیا و دین راه یابید. ابو حیان گفته است: لطف و مهر و رقت قلب از لفظ وصاکم درک می‌شود، و در این‌که آنها را اوصیاء خود قرار داده است احسان و نیکی فراوانی نهفته است.[۴] ﴿و لاتقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده﴾ به هیچ وجه به مال یتیم نزدیک نشوید، تا به سن رشد و بلوغ می‌رسد، مگر این‌که در این نزدیکی نفعی به یتیم برسد. نهی از نزدیک شدن شامل انواع تصرفات می‌شود؛ چون وقتی از نزدیک شدن به مال نهی شود، از خوردن آن به طریق اولی نهی شده است و شایسته نیز همان است. آنچه که مطلوب

۱ـ ابوسعود ۲/۱۴۶.
۲ـ زادالمسیر ۳/۱۴۸.
۳ـ طبری ۱۲/۲۱۹.
۴ـ البحر ۴/۲۵۲.

است منفعت یتیم است خواه این منفعت با نزدیک شدن به مال او حاصل آید یا با دوری جستن از آن. ابن‌عباس گفته است: یعنی برای یتیم عملی صالح انجام دهد، در چنین صورتی می‌تواند مطابق عرف از آن بخورد. ﴿و أوفوا الکیل و المیزان بالقسط﴾ در گرفتن و دادن عدالت و مساوات را رعایت کنید. ﴿و لانکلف نفساً إلا وسعها﴾ از هیچ کس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کنیم، تکلیفی می‌کنیم که بتواند آن را انجام دهد. بیضاوی گفته است: خداوند بر هیچ‌کس تکلیف نمی‌کند جز به آنچه قدرتش را دارد و بر او مشکل نیست. بعد از رعایت عدالت در وزن کردن و پیمانه نمودن آن را آورده است؛ چون ادای حق مشکل است پس بر شماست که آنچه را در توان دارید انجام دهید، و آنچه که خارج از توان شما باشد بخشودنی است.[۱] ﴿و إذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذاقربی﴾ در حکم و گواهی عدالت را رعایت کنید، هر چند بر خویشاوندان خود هم گواهی بدهید. ﴿و بعهدالله أوفوا﴾ وقتی عهد و پیمان بستید به آن وفا کنید. قرطبی گفته است: این امر عام است و تمام عهد و پیمان خدا را بر بندگان دربر می‌گیرد. و امکان دارد منظور قراردادهای بین مردم باشد. و بدین جهت به خدا اضافه شده است که دستور حفظ و وفاداری به آن را داده است.[۲] ﴿ذلکم وصاکم به لعلکم تذکرون﴾ شاید پند بگیرید. ﴿و أن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله﴾ یعنی به شما توصیه می‌کند که دین و آیین راست و مستقیم من این است که آن را برایتان قرار داده‌ام، پس آن را برگیرید و از ادیان متفاوت و کژراهه‌ها پیروی نکنید، که باعث تفرقه و پراکندگی شما می‌شود، و شما را از راه هدایت منحرف می‌سازد. از ابن مسعود روایت شده است: روزی پیامبرﷺ برای ما خطی کشید و فرمود: این راه خدا می‌باشد، آنگاه از چپ و راست خط‌هایی را کشید و فرمود: اینها راه‌های شیطانند که مردم را بدان می‌خوانند،

۱ـ بیضاوی ص ۱۸۴.

۲ـ قرطبی ۱۳۷/۷.

آنگاه آیه‌ی **﴿و أن هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه...﴾** را خواند.[1] **﴿ذلكم وصاكم به لعلكم تتقون﴾** بر سبیل تأکید وصیت را تکرار کرده است. یعنی شاید به وسیله‌ی امتثال فرمان‌های خدا و دوری جستن از نواهیش خود را از آتش دور کنید. ابن عطیه گفته است: از آنجایی که انسان عاقل مرتکب محرمات دسته‌ی اول نمی‌شود، عبارت **﴿لعلكم تعقلون﴾** آمده است. اما محرمات دیگر که شهوات هستند، امکان دارد انسان دچار فراموشی شده و مرتکب آنها بشود، به همین خاطر عبارت **﴿لعلكم تذكرون﴾** آمده است. حرکت در جاده‌ی مستقیم متضمن انجام دادن فضایل است و در آن ترس از خدا لازم است از این‌رو عبارت **﴿لعلكم تتقون﴾** آمده است.[2] **﴿ثم آتينا موسى الكتاب تماما على الذي أحسن﴾** سپس تورات را به موسی عطا کردیم تا بذل و احسان و نعمت خود را بر آنکه نیک‌مرد و صالح است، تمام کرده باشیم. طبری گفته است: کتاب را به موسی عطا کردیم تا در مقابل انجام دادن اوامر و نواهی ما، نعمت خود را بر او تمام کرده باشیم. در حقیقت اعطای کتاب به موسی، نعمت و منتی بس بزرگ از جانب خدا برای او است؛ چرا که عمل نیکو انجام داد و به بهترین وجه ممکن از ما اطاعت نمود.[3] **﴿و تفصيلاً لكل شيء﴾** بیان و توضیح مفصل تمام آنچه را که بنی‌اسرائیل در زمینه‌ی دین به آن محتاجند در بر دارد. **﴿وهدى و رحمة لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون﴾** یعنی برای بنی‌اسرائیل مایه‌ی هدایت و رحمت است، تا شاید روز رستاخیز و حضور در پیشگاه خدا را تصدیق نمایند. ابن‌عباس گفته است: یعنی تا به رستاخیز و حشر ایمان بیاورند، و پاداش و کیفر را تصدیق نمایند.[4] **﴿و هذا كتاب أنزلناه مبارك﴾** و این قرآن که آن را بر محمد ﷺ نازل کرده‌ایم اهمیت شایان و بزرگی دارد و دارای منافع و فوایدی فراوان است و انواع فواید دینی و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ٦٣٣.
۲ـ البحر ۴/ ۲۵۴.
۳ـ ابوسعود ۲/ ۱۴۸.
۴ـ ابوسعود ۲/ ۱۴۸.

دنیوی را در بر دارد. ﴿فاتبعوه و اتقوا لعلکم ترحمون﴾ به آن دست آویز شوید و آن را پیشوای خود قرار دهید، و از مخالفت با آن اجتناب ورزید، تا شاید خدا به شما رحم کند. ﴿أن تقولوا إنما أنزل الکتاب علی طائفتین﴾ آن را با چنین وصفی عظیم و دربرگیرنده‌ی خیرات دنیا و آخرت نازل کردیم، تا در روز قیامت نگویید برای ما کتابی نیامد که از آن پیروی کنیم و کتاب‌های مقدس فقط بر یهود و نصاری نازل شدند. ابن جریر گفته است: با نازل کردن قرآن بر حضرت محمدﷺ خدا راه چنان استدلال را از آنان بست. ﴿و إن کنا عن دراستهم لغافلین﴾ حال این‌که ما از آشنایی و بررسی محتوای کتاب‌های آنان غافل و بی‌خبر بودیم و نمی‌دانستیم چه چیزی را در بر دارند؛ چون به زبان ما نبودند. ﴿أو تقولوا لو أنا أنزل علینا الکتاب لکنا أهدی منهم﴾ یا این‌که بگویید: اگر مانند یهود و نصاری بر ما هم کتاب نازل می‌شد ما از آنها بیشتر به راه حق هدایت می‌شدیم و سریعتر امر پیامبر را اجابت می‌کردیم؛ چون ما از آنها زیرکتر و در عمل جدی‌تریم. ﴿فقد جاءکم بینة من ربکم و هدی و رحمة﴾ از جانب خدا و توسط محمدﷺ قرآن عظیم برایتان آمده است، که حلال و حرام را برای شما بیان می‌کند و هدایتگر دلهاست، رحمتی است بس بزرگ از جانب خدا برای بندگانش. قرطبی گفته است: یعنی با آمدن حضرت محمدﷺ عذر برطرف شده است.[1] ابن‌عباس گفته است: «بیّنة» یعنی دلیل که عبارت است از پیامبرﷺ و قرآن.[2] ﴿فمن أظلم ممن کذب بآیات الله﴾ چه کسی کافرتر از آن است که قرآن را تکذیب کرده و به آن ایمان ندارد؟ ﴿و صدف عنها﴾ و از آیات خدا رو برتافته است؟ ابوسعود گفته است: یعنی مردم را از آن منصرف کرده است، بدین ترتیب گمراهی و گمراه‌کردن را با هم جمع کرده است.[3] ﴿سنجزی الذین

۱ـ قرطبی ۱۴۴/۷.
۲ـ زادالمسیر ۱۵۵/۳.
۳ـ ابو سعود ۱۴۹/۲.

يصدفون عن آياتنا سوء العذاب بما كانوا يصدفون﴾ برای آنان تهدید است. یعنی آنان که از آیات و دلایل روشن خدا روبرتافته‌اند، به سبب پشت کردن به آیات خدا و تکذیب پیامبرانﷺ آنها را عذاب شدید خواهیم داد. **﴿هل ینظرون إلا أن تأتیهم الملائکه﴾** زیاد انتظار نمی‌کشند که فرشتگان برای قبض روح و آزار و عذاب آنان از راه می‌رسند. و این همان وقتی است که توبه‌ی آنان سودی ندارد. **﴿أو یأتی ربك أو یأتی بعض آیات ربك﴾** ابن‌عباس گفته است: یعنی فرمان پروردگارت مبنی بر کشتن آنان یا اجرای دیگر عقوبات نازل می‌شود. و طبری گفته است: منظور این است که در روز قیامت پروردگارت برای محاسبه‌ی خلق به موقف می‌آید. یا بعضی از آیات پروردگارت تحقق می‌پذیرد؛ مانند طلوع آفتاب از مغرب.[1] **﴿یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا إیمانها لم تکن آمنت من قبل أوکسبت فی إیمانها خیرا﴾** روزی که بعضی از علایم قیامت نمایان می‌شود، در چنان روزی ایمان کافری که در آن موقع ایمان می‌آورد سودی ندارد. همچنین ایمان آوردن انسان گناهکاری که عملی نیکو انجام نداده است سودی ندارد. طبری گفته است: بعد از آمدن چنان دلایلی، ایمان مشرکی که از بیم و هراس ایمان می‌آورد سودی ندارد. پس حکم ایمان چنان افرادی مانند حکم ایمان آنها در حال قیام قیامت است.[2] در حدیث آمده است: «تا آفتاب از مغرب طلوع نکند، قیامت فرا نمی‌رسد. پس وقتی از مغرب طلوع کرد و همه‌ی مردم آن را مشاهده کردند، عموماً ایمان می‌آورند و آن همان روزی است که ایمان آنها پذیرفته نمی‌شود، چرا که قبلا ایمان نیاورده بودند».[3] **﴿قل انتظروا إنا منتظرون﴾** به آنان بگو: منتظر بلاهایی باشید که به آن گرفتار خواهید شد. امری است متضمن وعید و تهدید. **﴿إن الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا﴾** آنان که دین خود را تکه

۱ـ طبری ۱۲/۲۴۵. ۲ـ طبری ۱۲/۲٦٦.

۳ـ اخراج از بخاری.

تکه کرده و به صورت فرقه‌ها و احزاب متفرق درآمده‌اند، ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از یهود و نصاری که دین حنیف ابراهیم را تجزیه کردند. **﴿لست منهم فی شیء﴾** تو ای محمد! از آنها بری هستی. **﴿إنما أمرهم إلی الله﴾** پاداش و کیفرشان بر خداست، که همو عهده‌دار کیفرشان است. **﴿ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون﴾** سپس زشتی اعمالشان را به آنها خبر می‌دهد. طبری گفته است: در آخرت آنها را از آنچه که کرده‌اند باخبر می‌کند و هر یک را مطابق عملش مجازات می‌کند.[1] **﴿من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها﴾** در روز قیامت هرکس یک عمل نیک را انجام داده باشد ده برابر آن به عنوان فضل و کرم خدا، پاداش می‌گیرد، و این حداقل پاداش اضافی است که خدا به بندگانش می‌دهد؛ چون گاهی اوقات پاداش اضافی تا پانصد برابر یا بیشتر هم می‌رسد. **﴿و من جاء بالسیئة فلا یجزی إلا مثلها﴾** امّا هر کس مرتکب کار بدی بشود، فقط به اندازه‌ی آن کیفر می‌بیند. **﴿و هم لا یظلمون﴾** از پاداش آنها چیزی کم نمی‌شود و مورد ستم قرار نمی‌گیرند. در حدیث آمده است: «خدای عزوجل می‌گوید: هر کس عملی نیکو انجام دهد، ده برابر یا بیشتر پاداش می‌یابد، و هر کس عملی نکوهیده انجام دهد، کیفری به میزان آن می‌بیند، یا بخشوده می‌شود».[2] در حسنات افزایش پاداش از باب فضل و کرم خداست، و مقابله به مثل در اعمال نکوهیده از باب عدالت است. **﴿قل إننی هدانی ربی إلی صراط مستقیم﴾** ای محمد! به آن مشرکین تکذیب کننده بگو: خدایم مرا به راه مستقیم هدایت فرموده و مرا به دین حق حضرت ابراهیم رهنمون شده است. **﴿دیناً قیماً ملة إبراهیم حنیفا﴾** دینی است مستقیم و بدون پیچ و خم، دین درستی و گذشت است که پیشوای درستکاران، حضرت ابراهیم خلیل آن را آورده است. **﴿و ما کان من المشرکین﴾** و ابراهیم مشرک نبود. تعریض است به مشرک بودن آن‌که با اسلام به مخالفت برخاسته است؛ چون از دین ابراهیم

۱ـ طبری ۱۲/ ۲۷۴.

۲ـ مسلم آن را روایت کرده است.

خارج شده است. ﴿قل إن صلاتی﴾ ای محمد! بگو: نمازم که به وسیله‌ی آن پروردگارم را پرستش می‌کنم، ﴿و نسکی﴾ و قربانی کردنم، ﴿و محیای و مماتی﴾ و حیات و مرگم و خیرات و طاعاتی که در این دنیا انجام می‌دهم، ﴿لله رب العالمین﴾ تمام آن خالصانه و بدون این‌که شرکای شما را در آن دخالت بدهم، برای خدا است. ﴿لا شریک له﴾ غیر او را نمی‌پرستم. ﴿و بذلك أمرت﴾ به من دستور داده شده است که در عبادت اخلاص داشته باشم. ﴿و أنا أول المسلمین﴾ و من اولین فردی هستم که به خدا اقرار و مخلصانه در مقابلش سر تعظیم فرود می‌آورم. ﴿قل أغیر الله أبغی ربّا﴾ توبیخ کفار است و سبب آن این بود که آنها او را به عبادت خدایان خود فراخواندند، یعنی ای محمد! بگو: آیا غیر خدا پروردگاری بجویم؟ ﴿و هو رب کل شیء﴾ در صورتی که همو خالق و مالک همه چیز است، پس چگونه شایسته است غیر از خدا پروردگاری برگیرم؟ ﴿و لا تکسب کل نفس إلا علیها﴾ کیفر گناه و جنایت هر کس فقط بر خود اوست. ﴿و لا تزر وازرة وزر أخری﴾ هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، و هیچ کس به جرم دیگری کیفر نمی‌بیند. ﴿ثم إلی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون﴾ این هم وعید و تهدید است، یعنی در روز قیامت سرانجام نزد او می‌روید، و مطابق اعمالتان پاداش یا کیفر می‌بینید، و نیک و بد را از هم جدا و متمایز می‌سازد. ﴿و هو الذی جعلکم خلائف الأرض﴾ شما را جانشین ملت‌های پیشین و قرون گذشته قرار داده، بعضی جانشین بعضی دیگر می‌شوید. طبری گفته است: بعد از این‌که ملت ها و قرون پیشین و قبل از شما نابود شدند، شما را جانشین آنها قرار داد. بدین‌ترتیب شما را جانشین افراد پیشین قرار داد.[1] ﴿و رفع بعضکم فوق بعض درجات﴾ احوال و اوضاع شما را از قبیل غنا و فقر و دانش و جهل و قدرت و ضعف و غیره، متفاوت قرار داده است، که بدین ترتیب برتری بین بندگان اتفاق افتاده

۱ـ طبری ۱۲/۲۸۷.

است. ﴿لیبلوکم فی ما آتاکم﴾ تا سپاسگزاری شما را در مقابل نعمت‌هایی که خدا به شما داده است آزمایش کند. ابن جوزی گفته است: یعنی شما را آزمایش می‌کند، تا ثواب و عقاب شما نمایان گردد.[۱] ﴿إن ربك سريع العقاب و إنه لغفور رحيم﴾ یعنی خدایت برای آنکه از او نافرمانی می‌کند عقابش سریع است و برای مطیعان، بخشاینده و مهربان است. در التسهیل آمده است: خوف و رجا و بیم و امید را با هم جمع کرده است. و سرعت کیفر و عقاب یا در دنیا صورت می‌گیرد و خداوند او را به عذاب خود گرفتار می‌کند و یا در آخرت او را به سزای اعمال خویش می‌رساند؛ چون هر آینده‌ای نزدیک است.[۲]

نکات بلاغی: ۱- ﴿و لاتتبعوا السبل﴾ سبل برای بدعت‌ها و گمراهی‌ها و مذاهب منحرف استعاره شده است.

۲- ﴿لا نكلف نفسا﴾ نکره آوردن ﴿نفسا﴾ برای افاده‌ی عموم و شمول است.

۳- ﴿و بعهد الله﴾ اضافه‌ی آن برای افاده‌ی تشریف و تعظیم است.

۴- ﴿ليصدفون عن آياتنا﴾ قرار دادن اسم ظاهر در جای ضمیر ﴿عنها﴾ برای اثبات پستی و زشتی و طغیان آنها است.

۵- ﴿قل انتظروا﴾ امر معنی تهدید و وعید را می‌دهد.

٦- ﴿لا ينفع نفسا إيمانها ...﴾ این آیه یکی از فنون علم بیان به نام «لف» است. اصل کلام می‌بایست چنین می‌آمد: «یوم یأتی بعض آیات ربك لاینفع نفسا لم تکن مؤمنة قبل إيمانها بعد، و لا نفسا لم تكسب فی إيمانها خيرا قبلَ ما تكسبه من الخير بعد». اما خداوند متعال این کلام را در هم آمیخت و به منظور بلاغت و اختصار و اعجاز به صورت کلامی واحد در آمد.[۳]

۱- زادالمسیر ۳/ ۱٦۳.
۲- التسهیل ۲/ ۲۸.
۳- حاشیه‌ی کشاف ۲/ ٦۴.

۷ـ ﴿ظهر﴾ و ﴿بطن﴾ و ﴿الحسنة﴾ و ﴿السيئة﴾ متضمن طباقند که از محسنات بدیعی است.

۸ـ ﴿و لاتزر وازرة وزر أخری﴾ شریف رضی گفته است: در واقع حمل باری در میان نیست. بلکه سنگینی گناهان است که بر شانه‌ها سنگینی می‌کند، بنابراین استعاره‌ی لطیفی در اینجا وجود دارد.[۱]

فواید: خدای متعال (سبیل) را مفرد آورده است؛ چون حق یکی است و (سُبُل) را به صورت جمع آورده است؛ چون طرق انحراف و گمراهی شعبات فراوانی دارد.

یادآوری: حافظ ابن‌کثیر گفته است: خدای سبحان در بسی مواضع، در قرآن این دو صفت را با هم آورده است: ﴿إن ربك سريع العقاب و إنه لغفور رحيم﴾. همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿نبّیء عبادی أنی أنا الغفور الرحیم و أن عذابی هو العذاب الألیم﴾، و دیگر آیات مشتمل بر ترغیب و ترهیب. پس گاهی بندگانش را ترغیب کرده و به سوی بهشت می‌خواند و گاهی آنها را تهدید و ترهیب نموده و از آتش و عذاب و هراس‌های روز قیامت برحذر می‌دارد و گاهی آنها را با هم می‌آورد تا هر یک مطابق خود بهره گیرد.[۲]



۱ـ تلخیص البیان ص ۴۰.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۱/ ٦۴۲.